دانشنامه امام حسین (ع) و عاشورا

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشنامه عاشورا و امام حسین علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانشنامه عاشورا و امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده : جمعی از نویسندگان
ناشر : www.ashoora.ir

آ

آداب زیارت

تشرف به دیدار امام معصوم «ع» چه در حال حیات و چه پس از شهادت و هنگام زیارت قبور ائمه «ع» آدابی دارد که آن را از دیدارهای معمولی جدا می‌کند.رعایت طهارت، ادب، متانت، توجه، حضور قلب از جمله این آداب است.[۱] زیارت قبر سید الشهدا «ع» آداب ویژه‌تری دارد، از قبیل: نماز خواندن، حاجت خواستن، بی آلایش وغمگین و غبار آلود، راه زیارت را پیمودن، پیاده رفتن، غسل زیارت کردن، تکبیر گفتن، وداع کردن.[۲] شهید ثانی در کتاب «دروس»، چهارده آداب برای زیارت می‌شمارد که خلاصه آنها چنین است:

اول: غسل، پیش از ورود به حرم، با طهارت بودن و با لباس تمیز و خشوع وارد شدن دوم: بر آستانه حرم ایستادن، دعا خواندن و اذن ورود طلبیدن سوم: کنار ضریح مطهر ایستادن و خود را به قبر نزدیک ساختن چهارم: رو به حرم و پشت به قبله ایستادن در حال زیارت، سپس صورت بر قبر نهادن سپس به بالای سر رفتن پنجم: زیارتهای وارده را خواندن و سلام گفتن ششم: پس از زیارت، دو رکعت نماز خواندن هفتم: پس از نماز، دعا کردن و اجت‌خواستن هشتم: کنار ضریح مقداری قرآن خواندن و ثواب آن را هدیه به امام کردن نهم: در همه حال، حضور قلب داشتن و استغفار کردن از گناه دهم: به نگهبانان و خادمان حرم احسان و احترام کردن یازدهم: پس از باز گشت به خانه، دوباره به حرم و زیارت رفتن و در آخرین زیارت، دعای وداع خواندن دوازدهم: پس از زیارت، بهتر از قبل از زیارت بودن‌سیزدهم: بعد از تمام شدن زیارت، زود از حرم بیرون آمدن تا شوق، افزون‌تر شود، وهنگام خروج، عقب عقب بیرون آمدن چهاردهم: صدقه دادن به نیازمندان آن شهر و آستانه، بویژه به تنگدستان از دودمان رسول خدا احسان کردن.[۳]

.

رعایت این آداب، قرب روحی و معنوی می‌آورد و سازندگی زیارت را افزون می‌سازد و فلسفه تشریع زیارت نیز، همین بهره‌وری از معنویات مزارات اولیاء خداست.[۴] . ------------------

[۱] ر.ک: «بحار الانوار»، ج ۹۷، ص ۱۲۴.

[۲] ر.ک: «بحار الانوار»، ج ۹۸، ص ۱۴۰ به بعد.

[۳] همان، ج ۹۷، ص ۱۳۴.

[۴] در این زمینه ر.ک: «زیارت»، به قلم جواد محدثی، نشر سازمان حج و زیارت.

آداب وعظ و منبر

اهل منبر و وعظ، که در محافل دینی و مجالس حسینی برای مردم القای سخن و ایراد موعظه و ذکر مصیبت می‌کنند، چون با دل و دین مردم سر و کار دارند و شنوندگان، کلامشان را حجت می‌شمارند، باید خود به حرفهایشان معتقد و عامل باشند، تا هم سخن

تاثیر کند و هم از وجهه دین و علمای دینی کاسته نشود.

بنـا بر این بر فراز منبر رفتن و به موعظه خلایق یا نشر خلایق پرداختن، کار هر کس نیست و صلاحیتها و شرایطی می‌طلبد.علمای بزرگ که دلسوز دین بوده‌اند، همواره چه کتبی و چه شفاهی به اندرز و رهنمود در این زمینه‌ها پرداخته‌اند.از جمله مرحوم میرزا حسین نوری در کتاب ارزنده خود (لؤلؤ و مرجان) به بیان آداب اهل منبر پرداخته و «اخلاص» را پله اول منبر و «صدق» را پله دوم آن دانسته و نکاتی را هم بعنوان «مهالک عظیمه روضه خوانان و اهل منبر» دانسته که بعضی از آنها از این قرار است:

۱- ریاکاری و به خاطر دنیا کار کردن

۲- روضه خوانی را وسیله کسب خویش ساختن

۳- آخرت خود را به دنیا، و به دنیای دیگران فروختن

۴- عمل نکردن روضه خوان به گفته‌هایی که خود نقل می‌کند

۵- دروغ بافتن در منبر و رعایت نکردن صدق احادیث و حکایات.[۱] .

شاگرد وی مرحوم محدث قمی در منتهی الآمال، پس از بیانی مبسوط در زشتی دروغ در مجالس عزاداری و منبر و مرثیه و استفاده از غنا در نوحه خوانی و رعایت نکردن دقت در نقلهای تاریخی، سخنانی دارد، تحت عنوان «نصح و تحذیر» و اهل منبر را بر حذرمی‌دارد از مبتلا شدن به: دروغ گفتن و افترا بستن بر خدا و ائمه و علماء، غنا خواندن، اطفال امارد را با الحان فسوق پیش از خود به خوانندگی واداشتن، بی اذن، بلکه با نهی صریح به خانه مردم در آمدن و بر منبر رفتن و آزردن حاضرین بر گریه نکردن به کلمات بلیغه، ترویج باطل در وقت دعا، مدح کسانی که مستحق مدح نیستند، مغرور کردن مجرمین و متجری نمودن فاسقین، خلط کردن حدیثی به حدیث دیگر به طور تدلیس، تفسیر آیات شریفه به آراء کاسده، نقل اخبار به معانی باطله، فتوا دادن با نداشتن اهلیت آن، متوسل شدن برای زینت دادن کلام و رونق گرفتن مجلس به سخنان کفره و حکایت مضحکه و اشعار فجره و فسقه در مطالب منکره و تصحیح کردن اشعار دروغ مراثی را بعنوان زبان حال، ذکر آنچه منافی عصمت و طهارت اهل بیت نبوت است، طول دادن سخن به جهت اغراض کثیره فاسده و محروم نمودن حاضرین از اوقات فضیلت نماز وامثال این مفاسد که لا تعد و لا تحصی است... و پس از بحثی پیرامون اهل عمل نبودن به‌گفته‌ها و توقعات بی مورد داشتن، این شعر حافظ را نقل می‌کند که:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند

چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می‌کنند[۲] .

پی نوشت ها :

[۱] «لؤلؤ و مرجان»، محدث نوری.

[۲] منتهی الآمال، ج ۱ ص ۳۴۱.در این زمینه‌ها به کتابهای «حماسه حسینی» و «تحریفهای عاشورا» از شهید مطهری‌مراجعه شود.

آدم

خداوند متعال، زمین را از دو روز آفرید و کوههای سنگین را بر روی آن، قرار داد و وسایل زندگی و نیازمندیهای ساکنین آن را، در دو روز به وجود آورد، سپس آسمان و پس از آن عرش را آفرید و خورشید و ماه را ایجاد کرد، آن گاه فرشتگان را بوجود آورد که او را تسبیح و تقدیس می‌کنند و با اخلاص به عبادت او قیام دارند.

سپس اراده‌ی خداوند تعلق گرفت و حکمتش اقتضا کرد که آدم و فرزندان او را بیافریند تا در زمین ساکن شوند و آن را آباد کنند، پس فرشتگان را آگاه ساخت که به زودی مخلوق دیگری را ایجاد می‌کند که در زمین تلاش کنند و در پست و بلند آن بگردند و نسل ایشان در نواحی مختلف آن پراکنده شوند، از روئیدنیهای زمین بخورند و گنجینه‌ها و معادن آن را استخراج کنند و برخی، جانشین برخی دگر باشند.

فرشتگان مخلوقاتی هستند که خداوند، آنان را برای پرستش خود برگزید و نعمت خود را بر آنها تمام گردانید و ایشان را به طاعت خود راهنمائی فرمود.

بر فرشتگان گران آمد که خداوند، مخلوقی جز آنان را بیافریند و بیمناك شدند که این آفرینش در اثر تقصیری است که از آنها سر زده، و یا برای مخالفتی است که از بعضی ایشان بوجود آمده، بدین جهت برای تبرئه خود گفتند: خداوندا! با اینکه ما پیوسته به تسبیح و تقدیست کمر بسته‌ایم، چرا مخلوقی غیر از ما ایجاد می‌کنی؟! در صورتی که آنها بر سر منافعی که در زمین است، اختلاف خواهند کرد و در روی زمین فساد بر پا خواهند نمود.

این سخن را فرشتگان بدان جهت گفتند تا پاسخی از پروردگار بشنوند که شبهه‌ی ایشان زائل شود و وسوسه‌ها از سینه‌هاشان بیرون رود، و دیگر آنکه امید داشتند که خداوند متعال آنها را در زمین جانشین قرار دهد، زیرا آنها به رعایت نعمت خداوند، سابق‌تر و به شناختن حق او شایسته‌تر بودند، و این سؤال از جهت انکار بر کار خدا و شك در حکمت او، و همچنین از جهت عیب گویی آدم و فرزندان او نبود، زیرا فرشتگان اولیاء مقربین و بندگان گرامی خداوند هستند که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به دستور او کار می‌کنند.

خداوند جوابی به آنها فرموده که دلهاشان آرام و خیالشان راحت شد، فرمود: من می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید و در جانشین نمودن آدم، حکمتی می‌بینم که شما از درك آن عاجزید بزودی آن چه را اراده کرده‌ام می‌آفرینم و جانشین قرار می‌دهم، آن گاه آن چه را از شما پنهان و مستور بود، خواهید دید، هنگامی که او را آفریدیم و از روح خود در او دمیدم او را سجده کنید.

خداوند بدن آدم را از گل مخصوصی خلق کرد و از روح خود در آن دمید، نسیم حیات در پیکر او وزید و بشری کامل و بی‌عیب گردید پس از آن، خداوند به فرشتگان دستور داد که آدم را سجده کنند، آنان با فروتنی فرمان خدا را پذیرفتند و آدم را تعظیم نمودند و در برابر او چهره به خاك نهادند ولی شیطان با دستور حق مخالفت کرد و از سجده خودداری نمود.

خداوند، سبب سجده نکردن و تخلف او را پرسید و فرمود: چه چیز مانع شد که آدم را سجده نکردی؟ خود را بزرگ شمردی یا از جمله‌ی سرکشان بودی؟!

شیطان گمان کرد عنصر او از عنصر آدم بهتر و جوهرش پاکتر است و گمان کرد که هیچ کس به مقام ارجمند و منزلت رفیع او نمی‌رسد و گفت: من از آدم بهترم، مرا از آتش آفریدی و او را از گل.

آشکارا به معصیت اقدام کرد و از مخالفت و تکبر خود پرده برداشت و از فرمان پروردگار سرپیچی نمود، آدمی را که خدا با دست قدرت خود آفریده بود، سجده نکرد و از کافرین گردید.

خداوند او را به گناهش مجازات کرد و به او فرمود: از آسمان بیرون برو، زیرا تو از رحمت ما رانده شده‌ای و لعنت شامل حال تو است تا روز قیامت، شیطان از پروردگار درخواست کرد که او را تا روز قیامت مهلت دهد و زنده بدارد، خداوند درخواست او را پذیرفت و به او فرمود: تا روز معین از مهلت داده شدگانی.

هنگامی که خواهش او قبول و درخواستش پذیرفته شد از احسان خدا تشکر نکرد، بلکه نعمت حق را با کفران پاداش داد و گفت: برای این که مرا گمراه ساختی بر سر راه بندگانت می‌نشینم، و برای گمراه ساختن آنها در کمین هستم و کوشش می‌نمایم، سپس از پیش رو و از پشت سر و از راست و چپ نزد بندگانت می‌آیم و بیشتر آنها را شکر گذار خود نخواهی یافت.

خداونـد شـیطان را از درگاه خود راند و خواسـته‌های او را پذیرفت و به وی گفت: اینک به راهی که انتخاب کردی برو، و هر یک از ایشـان را که توانستی با صـدای خود مضـطرب و پریشان کن و با لشـکریان سواره و پیاده‌ی خود بر آنها بتاز و در اموال و اولاد با آنـان شـرکت کن، و آنـان را بـا وعـده‌های دروغ سـرگرم کن و به آرزوهـای دور و دراز مشـغول ساز ولی هرگز در گمراه ساختن کسانی که عقیـده‌ی محکم و عزم راسخ دارند و بندگان بااخلاص منند تو را آزاد نخواهم گذاشت و آنان مسـلط نخواهم کرد. زیرا دلشان به تو بی‌توجه و گوششان به حرف تو بدهکار نیست.

اما تصمیمی که برای گمراه ساختن آدمیان گرفتی، پس حساب تو در برابر این گناه، سخت و مجازات تو بسیار بزرگ خواهد بود و من دوزخ را از تو و پیروانت پر خواهم کرد.

فرشتگان آدم را سجده کردند و به مقام ارجمند او در پیشگاه پروردگار اعتراف نمودند، ولی مثل اینکه آنها گمان می‌کردند که از نظر علم و فهم از آدم برترنـد، بـدین جهت خداونـد متعال از علم خود به آدم عنایت کرد و او را به نور خود منور گردانید و نامهای مخلوق خود را به او یاد داد، آن گاه برای این که عجز و قصور ملائکه آشـکار شود و بفهمند که حکمت خدا مقتضـی بود، کائنات را به آنها ارائه داد و فرمود: اگر راست می‌گوئید نامهای این آفریدگان را به من بگوئید،

فرشـتگان مبهوت از جواب عاجز شدند و به ناتوانی و کوتاهی پایه‌ی علم خود اعتراف کردند و گفتند: پروردگارا! ما جز از آنچه از تو آموخته‌ایم چیزی نمی‌دانیم همانـا عـالم و حکیم مطلق تویی، چون آدم از دریای فیض پروردگار قطره‌ای و از پرتو علم او بهره‌ای برداشـته بود، خداونـد به او دسـتور داد که آنچه فرشـتگان ندانسـتند و از جوابش عـاجز مانـدنـد به ایشـان خبر دهـد، تا با این وسـیله فضیلت آدم و حکمت استخلاف او آشکار گردد، آدم به آنها خبر داد و سپس خداوند به آنها فرمود: آیا به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و بر کارهای آشکار و پنهانتان عالمم؟ در این هنگام فضیلت آدم بر ملائکه معلوم شد و راز آفرینش وی و حکمت استخلاف او را دیدند.

خداوند نعمت خود را از شیطان بازگرفت و از رحمت خود دور کرد آن گاه آدم و همسرش را در بهشت جای داد و به وی گفت: نعمتی که به تو عطا کرده‌ام به یاد داشـته باش، تو را به خلقتی بدیع آفریدم و بشـری که می‌خواستم بوجود آوردم و از روح خود در تو دمیدم و فرشـتگانم را به سجده‌ی تو واداشتم و بهره‌ای از علم خودم را به تو بخشیدم و این ابلیس است که او را از رحمتم مأیوس سـاختم و چـون از فرمـان من سـرپیچی کرد او را لعنت کردم و اینـک بهشت را که خـانه‌ای جاویـد است جایگـاه تـو قرار دادم اگر اطاعت من کنی تو را برای همیشه در بهشت جای خواهم داد و اگر پیمان مرا بشـکنی تو را از خانه‌ام بیرون و به آتش خودم معـذب خواهم نمود، بیدار باش که شیطان با تو و همسرت دشمن است، شما را از بهشت بیرون نکند که به بدبختی مبتلا می‌شوید.

خداونـد به آدم و همسـرش اجـازه داد که با خاطری آسوده از نعمت‌های بهشت اسـتفاده کننـد هر میوه‌ای که خواسـتند بچیننـد ولی آنان را از نزدیک شدن به یک درخت از درختان بهشت نهی کرد و برای آنکه پرده‌ی ابهام برداشـته شود و آن درخت را بشـناسد، آن درخـت را معین و به آن اشـاره فرمـود و آنـان را از نزدیـک شـدن به آن بیم داد که اگر به آن نزدیـک شونـد یـا از میـوه‌ی آن بخورنـد در زمره‌ی سـتمکاران محسوب خواهنـد شـد و همچنین وعـده داد که اگر از آن دوری کننـد نعمتهـای بهشت را برای آنان دائمی و جاوید گرداند و هرگز روی گرسـنگی و برهنگی را نبیند و تشـنگی و سـختی به آنها نرسد و فرمود: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و با فراغت خاطر هر چه خواستید بخورید ولی نزدیک این درخت نشوید که از ستمکاران خواهید بود. همانا بر تو است که در بهشت گرسنه و برهنه نشوی و تشنگی نبینی و از آسیب گرمی آفتاب محفوظ باشی.

برای شیطان خیلی سخت و دشوار بود که آدم و همسرش در رفاه و خوشی باشند و او، رانده‌ی درگاه خدا و دور از بهشت بسر برد، بـدین جهت تصـمیم گرفت کاخ سـعادت آنها را واژگون سازد و نعمت را از ایشان سـلب کند. آری آدم همانست که او را از مقام عالی و ارجمندش به زیر آورد و از نعمت و رضای خدا دور کرد و بواسـطه‌ی همین آدم بود، که سرکشـی و نابکاری او آشکار شد

اینک باید انتقام بکشد و با نیرنگ او را مذموم سازد، آهسته آهسته وارد بهشت شد و در آشکار و نهان با آدم سخن گفت، خود را دوست پاکدل و ناصح و بااخلاص معرفی کرد و برای بدست آوردن دل آدم تلاش فراوان نمود، از هر دری درآمد و از هر راهی وارد شد، علاقه‌ی خود را با آدم و همسرش ابراز کرد و غرض خود را برای از دست رفتن نعمت‌های آنها اظهار داشت و گفت: خداوند شما را از خوردن این درخت نهی نکرده مگر برای آنکه اگر بخورید دو فرشته می‌شوید یا در بهشت جاودان خواهید بود.

شیطان دید آدم و همسرش از پذیرفتن سخن او متوحش و از مشورت او گریزانند، به حرف او گوش نمی‌دهند و نصیحتش را نمی‌پذیرند، بدین جهت برای ایشان قسم یاد کرد که من خیر خواه شمایم، قصد زیان و بدبختی شما را ندارم، قسم یاد کرد تا پاکدلی و خیر خواهی خود را ثابت کند و بدون تردید برای گمراه کردن آن دو، پافشاری و اصرار بسیار کرد و نیرنگ خود را با این ترتیب به کار برد، بالأخره آدم و همسرش فریفته شدند و از آنها لغزش بزرگی بوجود آمد.

چون آدم و حوا از فرمان خدا بیرون رفتند، خداوند نعمت خود را از ایشان گرفت و بهشت را بر آنها حرام کرد و به آنها فرمود: مگر من شما را از نزدیک شدن به این درخت نهی نکردم و نگفتم که شیطان دشمن آشکار شما است؟

آدم و همسرش به درگاه خداوند بازگشت و توبه نمودند و از کرده‌ی خود پشیمان شدند و گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر تو ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود، خداوند فرمود: بیرون روید، منزل و جایگاه شما در زمین است و تا روز قیامت دشمن یکدیگر خواهید بود.

خداوند توبه‌ی آنان را پذیرفت و فرمان داد تا از بهشت بیرون روند و به آنها اطلاع داد که دشمنی بین ایشان و شیطان ادامه خواهد داشت.

وقتی که یک آدم علیه‌السلام در اطراف زمین سیر می‌نمود تا اینکه به سرزمین کربلا رسید، پایش به چیزی برخورد کرد. سپس بر زمین افتاد و خون از پایش جاری شد، آنگاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! آیا گناهی از من صادر گردید که این گونه مرا معاقب فرمودی؟ وحی رسید: نه، ولکن فرزندت حسین علیه‌السلام در این مکان کشته می‌شود، پس خون تو موافق خون او جاری شد.

عرض کرد: چه کسی قاتل اوست؟ وحی آمد که یزید ملعون، پس او را لعن کن. پس از آنکه آدم علیه‌السلام او را لعن نمود به سوی جبل عرفات روانه شد.

آتش زدن خیمه‌ها

از جنایتهای سپاه عمر سعد، آتش زدن خیمه‌های امام حسین «ع» و اهل بیت او در روزعاشورا بود.پس از آنکه امام به شهادت رسید، کوفیان به غارت خیمه‌ها پرداختند، زنها رااز خیمه‌ها بیرون آوردند، سپس خیمه‌ها را به آتش کشیدند.اهل حرم، گریان و پابرهنه دردشت پراکنده شدند و به اسارت در آمدند.[۱] امام سجاد «ع» در ترسیم آن صحنه فرموده‌است: به خدا قسم هر گاه به عمه‌ها و خواهرانم نگاه می‌کنم، اشک در چشمانم می‌دود و به یاد فرار آنها در روز عاشورا از خیمه‌ای به خیمه دیگر و از پناهگاهی به پناهگاه دیگرمی‌افتم، که آن گروه فریاد می‌زدند: خانه ظالمان را بسوزانید![۲] این آتش، امتداد همان آتش زدنی بود که پس از رحلت پیامبر، در خانه زهرا «ع» با آن سوخت و آتش کینه‌هایی بود که از بنی هاشم و اهل بیت در سینه‌ها داشتند.به یاد این حادثه، در مراسم عاشورا در برخی‌مناطق رسم است که خیمه‌هایی به نشان خیام اهل بیت بر پا می‌کنند، ظهر عاشورا به آتش می‌کشند، تا احیاگر یاد آن ستمی باشد که روز عاشورا بر خاندان رسالت رفت. آتش به آشیانه مرغی نمی‌زنند

گیرم که خیمه، خیمه آل عبا نبود ------------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۸.

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۹.

آخرین وداع

بدرود گفتن، خدا حافظی کردن، نیایشی که در هنگام مسافرت و مفارقت از یکدیگر برزبان می‌آورند، به معنای «خدا نگهدار».[۱] در حادثه نهضت عاشورا، وداع در مواردی دیده می‌شود. امام حسین «ع» هنگامی که پس از مرگ معاویه و اصرار والی مدینه برای بیعت گرفتن از او، می‌خواهد از مدینه خارج شود، به زیارت قبر پیامبر رفته و با او خداحافظی می کند و عازم مکه می‌شود، وداعی آمیخته با اشک و اندوه فراق، که در همانجا به خواب می‌رود و رسول خدا را در خواب می‌بیند.با قبر مادرش و برادرش هم وداع می کند.[۲] وداع دیگر در روز عاشورا و کربلاست.فرزندان اهل بیت نیز در آخرین باری که از امام و خیمه‌گاه خداحافظی می کنند، سلام آخر را می‌دهند.وداع واپسین، همراه با سلامی خاص است.

سید الشهدا روز عاشورا چندین بار وداع کرد.وداع اول، آنگاه بود که به خیمه‌ها آمد و از خواهرش زینب، پیراهنی کهنه طلبید تا از زیر لباس بپوشد و در این وداع بود که علی اصغر را به آغوش گرفت تا با او نیز وداع کند، تیری گلوی او را از هم درید.وداع دیگر با فرزندش امام سجاد «ع» بود که درون خیمه انجام گرفت.وداعی هم با دخترش سکینه داشت که بسی جانسوز بود و این در همان وداع آخر بود که حضرت با زخمهایی که از آنها خون می‌آمد برای خداحافظی به میان اهل بیت آمد و با جمله «استعدوا للبلاء و اعلموا ان الله تعالی حامیکم و حافظکم...» آنان را به صبر دعوت کرد[۳] و چون خواست برای کارزار نهایی به میدان رود، همه را اینگونه خطاب کرد: «یا سکینة یا فاطمة یا زینب و یاام کلثوم!علیکن منی السلام...»[۴] و این نشان دیدار آخر بود.اهل بیت چون یقین کردند که دیگر او را نخواهند دید، بشدت گریستند.

آمدن زینب «ع» از پی برادر و بوسیدن زیر گلوی او و نیز صدا کردن سکینه، پدر را و درخواست اینکه مرا بر دامن بنشان و... از جزئیات همین وداع است. «روضه وداع» از سوزناکترین مرثیه های حادثه عاشوراست، و نیز وداع امام حسین «ع» با علی اکبر، آنگاه که عازم میدان بود. هنگام میدان رفتن یکایک اصحاب، با آن حضرت وداع می کردند وداعشان با سلام کردن بود که اذن میدان هم حساب می‌شد. بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد

داند که سخت باشد قطع امیدواران با ساربان بگویید احوال آب چشمم

تا بر شتر نبندد محمل به روز باران[۵] .

پی نوشتها:

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۱.

[۳] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۳۷.

[۴] معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۵.

[۵] سعدی.

آیه کهف

سر بریده امام حسین «ع» بر سر نیزه، در کوفه و در ایامی که اهل بیت «ع» را به عنوان‌اسیر، وارد این شهر کرده بودند، آیه اصحاب کهف را تلاوت می‌کرد: «ام حسبتم ان اصحاب الکهف و الرقیم سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف کانوا من آیاتنا عجبا»[۱] . سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور

پی نوشتها:

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۶۱.

آمنه

به قولی او همان سکینه علیهاالسلام دختر گرامی امام حسین علیه‌السلام است، که آمنه نام اصلی اوست و لقب «سکینه یا سکینه» از طرف مادرش رباب به او داده شده است.

آل الله

مقصود از آل الله و خاندان خدا، اهل بیت پیامبر «ص» اند.امام حسین «ع» خود ودودمان پیامبر را آل الله دانسته است، آنجا که می‌فرماید:

«نحن آل الله و ورثهٔ رسوله»،[۱] ؛ ما آل خدا و وارثان پیامبر اوییم. در زیارت نیمه رجب امام حسین «ع» نیز می‌خوانیم:

«السلام علیکم یا آل الله» که به عنوان زیارت اربعین هم نقل شده است.این، بخاطر شدت ارتباط و انتساب عترت پیامبر و امام حسین «ع» با خداوند و دین اوست و گویا خدایی‌اند و از دودمان خدا.تعبیر آل الله را جابر بن عبدالله انصاری هنگام حضور بر سرمزار حسین بن علی «ع» در اربعین شهادتش در زیارتی که خوانده، به کار برده است.

به قریش نیز «آل الله» می‌گفته‌اند، زیرا در خانه توحید و مسجد الحرام بودند و با خانه خدا مرتبط بودند.امام صادق «ع» می‌فرماید: «انما سموا آل الله، لانهم فی بیت الله الحرام»[۲] بویژه که عظمت قریش با تولد پیامبر اسلام در میان آنان افزایش یافت و با بعثت آن رسول خدا، انتسابشان به خداوند افزون تر شد «و عظمت قریش فی العرب و سموا آل الله».

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴ ص ۱۱ و ۱۸۴.

[۲] همان، ج ۱۵ ص ۲۵۸.

آل ابی سفیان

خاندان و دودمان ابو سفیان.ابو سفیان بن حرب، بزرگ طایفه بنی امیه بود.خودش و دودمانش با بنی هاشم و دودمان رسول خدا و با دین اسلام دشمنی داشتند.ابوسفیان درلشکر کشیها بر ضد اسلام شرکت داشت.پسرش معاویه، با علی و امام حسن «ع» جنگید، نوه‌اش یزید، حسین بن علی را در کربلا کشت.نسل ابو سفیان ضد توحید بودند، از دین رو پیامبر فرموده بود: «الخلافهٔ محرمهٔ علی آل ابی سفیان».[۱] خلافت بر آل ابوسفیان حرام است. اینکه در زیارت عاشورا هم‌خود ابو سفیان و این دودمان لعن شده‌اند (اللهم العن ابا سفیان، اللهم العن... و آل ابی سفیان) به خاطر درگیری و مبارزه آنان با اساس اسلام است.امام صادق «ع» نزاع میان اهل

بیت پیامبر و آل ابی سفیان را، نزاعی مکتبی و بر سر عقیده می‌دانست، نه شخصی و می‌فرمود: «انا و آل ابی سفیان اهل بیتین تعادینا فی الله، قلنا: صدق الله و قالوا: کذب الله»[۲] ؛ ما و دودمان ابوسفیان اهل دو خاندانیم که بر سر مسأله خدا با هم دشمنی کردیم . ما گفتیم خدا راست گفته، آنان گفتند خدا دروغ گفته است. نیز، مایه از بین رفتن حکومتشان را دست آلودن به خون حسین «ع» می‌دانست: «ان آل ابی سفیان قتلوا الحسین بن علی صلوات الله علیه فنزع الله ملکهم».[۳] آل ابوسفیان حسین بن علی علیه السلام را کشتند ، خداوند هم حکومت را از آنان گرفت.

سید الشهدا «ع» روز عاشورا، سپاه کوفه را که برای کشتن او آمده بودند، پیروان این دودمان خطاب کرد و چون شنید به طرف خیمه‌ها حمله آورده‌اند، فرمود: «ویحکم یا شیعهٔ آل ابی سفیان! ان لم یکن لکم دین و کنتم لا ـ تخافون المعاد فکونوا احرارا فی‌دنیاکم...»[۴] اگر دین ندارید، آزاده باشید!آل ابو سفیان همه آنانند که در طول تاریخ، با حق وعدل مبارزه کرده‌اند و برای خاموش ساختن نور خدا کوشیده‌اند، چه در میدان بدر و احد و صفین و کربلا، چه در هر جای دنیا و هر زمان دیگر.

____

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

[۲] همان، ج ۳۳، ص ۱۶۵، ج ۵۲، ص ۱۹۰.

[۳] همان، ج ۴۵، ص ۳۰۱، ج ۴۶، ص ۱۸۲.

[۴] همان، ج ۴۶، ص ۵۱.

آل امیه

طایفه‌ای از قریش، که نسب آنان به امیهٔ بن خلف از فرزندان «عبد شمس» می‌رسد.امیه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام «ص» بود و فرزندان او و کلا ـ بنی امیه همواره با بنی هاشم مخالف و کینه توز بودند.[۱] با پیامبر به نحوی، با علی «ع» به نحو دیگر و با امام حسن و امام‌حسین «علیهما السلام» و سایر ائمه به گونه دیگری خصومت می‌ورزیدند. رسول خدا «ص» آنان را لعنت کرد.در قرآن، «شجره ملعونه» (سوره اسراء آیه ۶۰) به بنی امیه تفسیر شده است.[۲] این دودمان، با عترت پیامبر و آل علی دشمنی شدید داشتند و بزرگانی از آنان درجنگهای صدر اسلام به تیغ مسلمانان کشته شده بودند.یزید و معاویه از نسل اینان بودند که آن دشمنیها را با علی و آل علی نشان دادند. «اینان از زمان معاویه در سال ۴۱ هجری به حکومت رسیدند و تا سال ۱۳۲ هجری حکومت داشتند و مرکز حکومتشان در شام بود.

به تبع حکومتهای روم و فارس، بساط و تشریفات و تجملات و عیش و نوشهایی راه انداخته بودند.بعضی از خلفای بنی امیه عبارت بودند از: معاویه، یزید، مروان، عبد الملک، ولید، سلیمان، عمر بن عبد العزیز، هشام و... که با مروان حمار، این سلسله منقرض شد، در جریان قیام ابو مسلم خراسانی.»[۳] مدت حکومتشان هزار ماه[۴] بود، از زمان امام حسن مجتبی «ع» تا زمان روی کار آمدن سفاح، یعنی ۹۰ سال و ۱۱ ماه و ۱۳ روز دقیقا طول کشید.بعضی آیه «لیلهٔ القدر خیر من الف شهر» را بر هزار ماه حکومت آنان تاویل کرده‌اند.[۵] ابو سفیان، در اولین روز به خلافت رسیدن عثمان به او توصیه کرد که: پس از قبیله تیم وعدی (که ابو بکر و عمر از آن بودند) اینک حکومت به دست تو افتاده است، آن را همچون توپی در میان بنی امیه دست به دست بگردان.این سلطنت است نه چیز دیگر، من به بهشت و جهنمی باور ندارم.[۶] .

امویان سنت رسول خدا را تغییر دادند.خود پیامبر پیشگویی کرده بود که چنین خواهد شد: «ان اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیهٔ» این شعر نیز که بی‌اعتقادی امویان را به خدا و قیامت و وحی می‌رساند، از زبان یزید نقل شده است که: لعبت هاشم بالملک

فلا

خبر جاء و لا وحی نزل[۷] . در زیارت عاشورا، از آل ابو سفیان، آل زیاد، آل مروان و بنی امیه نام برده شده و مورد لعنت قرار گرفته‌اند.امام حسین «ع» نیز در پاسخ سخن مصرانه مروان که می‌خواست امام با یزید بیعت کند، فرمود: از جدم شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابو سفیان حرام است «الخلافهٔ محرمهٔ علی آل ابی سفیان». ---------------------------------------

---

پی نوشتها :

[۱] ر.ك: «النزاع و التخاصم بین بنی امیهٔ و بنی هاشم» از: مقریزی.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۶.

[۳] معارف و معاریف، ج ۱، ص ۴۱۲.درباره وقایع زمان خلفای بنی امیه و شناخت آنها، از جمله رجوع کنید به: تتمهٔالمنتهی، شیخ عباس قمی و نیز منتهی الارب (ترجمه) جلد ۵ و ۶.

[۴] کتاب «هزار ماه سیاه» شرح جنایات امویان را در بردارد.نیز ر.ك: «شیعه و زمامداران خودسر» ترجمه «الشیعهٔ و الحاکمون» از محمد جواد مغنیه.

[۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۵.

[۶] استیعاب، ج ۲، ص ۶۹۰.

[۷] اشعار از «ابن زبعری» است که یزید به آنها استشهاد کرده است.

آل زیاد

از جمله گروههایی که به اسلام ضربه بسیار زده‌اند و در زیارت عاشورا مورد لعنت‌اند، «آل زیاد» ند (و العن... آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامه).نسل ناپاك «زیاد»، دستشان به‌خون عترت پیامبر آمیخته است.عبید الله بن زیاد که والی کوفه و بصره بود و امام حسین رادر کربلا‌ـ کشت، فرزند همین زیاد است.مادر زیاد، سمیه نام داشت، از زنان زناکار صاحب‌پرچم.زیاد از طریق آمیزش نامشروع و زنا توسط غلام سمیه به نام «عبید ثقفی» به دنیا آمد.زیاد را زیاد بن عبید می‌گفتند.از بدعتهای معاویه، آن بود که بر خلاف حکم پیامبر، این زنا زاده را به دودمان بنی امیه ملحق ساخت و از آن پس او را «زیاد بن ابی سفیان» می‌گفتند.[۱] این موضوع که به «مساله استلحاق» معروف است، در سال ۴۴ هجری انجام گرفت و مورد اعتراض بسیاری از بزرگان از جمله سید الشهدا بود که در نامه‌اش به معاویه، این کار را در ردیف کشتن حجر بن عدی و عمرو بن حمق، آورده[۲] و او را نکوهش کرده است.پس از انقراض امویان، مردم زیاد را به اسم مادرش سمیه یا به نام پدری ناشناخته، زیاد بن ابیه (زیاد، پسر پدرش) می‌خواندند.[۳] امام حسین «ع» روز عاشورا در یکی از خطبه‌هایش جمله «الا‌ـ و ان الدعی بن‌الدعی...» دارد، که اشاره به ناپاك زادگی ابن زیاد و پدرش زیاد است که هر دو نسبی پست و آلوده داشتند و عبید الله هم از کنیز زنا کاری به نام مرجانه به دنیا آمده بود و به «ابن‌مرجانه» مشهور بود.حاکمیت یافتن کسی چون پسر زیاد، فاجعه‌ای بود که عزت و کرامت مسلمین و عرب را نابود کرد.زید بن ارقم وقتی در کوفه شاهد آن بود که ابن زیاد بر لبهای سر بریده ابا عبدالله «ع» می‌زند، گریه کنان و با اعتراض برخاست و از مجلس بیرون آمد و می‌گفت: ای جماعت عرب!از این پس برده شده‌اید.پسر فاطمه را کشته و پسر مرجانه را به امارت پذیرفته‌اید... [۴] در همان ایام، آل زیاد بعنوان گروهی فاسد و شیطانی به شمار می‌رفتند.حتی یکی از شهدای کربلا به نام مالك بن انس مالکی یا انس بن‌حارث کاهلی در رجزی که در میدان می‌خواند، یکی از ابیات آن چنین بود: آل علی شیعهٔ الرحمان

آل زیاد شیعهٔ الشیطان[۵] . آل زیاد، طبق روایات، دلهایی مسخ شده، دودمانی ننگین و مورد خشم بودند و روز عاشورا را به خاطر کشته شدن حسین بن علی، مبارک دانسته و به شادمانی روزه می‌گرفتند.[۶] نیز «آل زیاد» نام سلسله‌ای از خلفاست که از نسل زیاد بن ابیه بودند و از سال ۲۰۴ تا ۴۰۹ هجری بر یمن حکومت کردند.آغاز حکومتشان از زمان هارون الرشید بود و ماموریتشان سرکوبی علویان آن دیار.[۷] . -----------------------------

پی نوشتها :

[۱] الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

[۲] معادن الحکمه، محمد بن فیض کاشانی، ج ۲، ص ۳۵ (چاپ جامعه مدرسین)، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۲.

[۳] الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۷.

[۵] همان، ص ۲۵ (آل علی پیروان خدایند و آل زیاد پیروان شیطانند).

[۶] همان، ص ۹۵.

[۷] ر.ک: دائرهٔ المعارف تشیع، ج ۱.

آل عبا

از لقبهای سید الشهدا «ع» است که پنجمین نفر از «اصحاب کسا» است.پیامبر «ص» درخانه «ام سلمه» بود که آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب ۳۳) نازل شد.رسول خدا، فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام را جمع کردو همه را زیر یک کساء و عبایی قرار داد و چنین گفت: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا».

شاعر در همین مورد گفته است: ان النبی محمدا و وصیه

و ابنیه و ابنته البتول الطاهرهٔ اهل العباء و اننی بولائهم

ارجو السلامهٔ و النجا فی الآخرهٔ[۱] . حدیث کسا نیز در مقام و فضیلت این پنج تن وارد شده است.[۲] . -----------------------------

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۱۱۲.

[۲] درباره اصحاب کساء و مناقب و فضایلشان، ر.ک: بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۳۵ تا ۱۰۷.

آل عقیل

جمعی از فرزندان عقیل، چه فرزندان خود او یا نوه هایش از شهدای کربلا و حماسه آفرینان نهضت حسینی بودند که جان خویش را فدای امام کردند.پیشتر نیز مسلم بن عقیل، فدای دین خدا و راه حسین «ع» شده بود.دو تن از پسران مسلم از شهدای کربلا بودند.این حماسه آفرینان از نسل ابو طالب که عموزاده خویش، سید الشهدا «ع» را یاری کردند عبارتند از: عبدالله بن مسلم، محمد بن مسلم، جعفر بن عقیل، عبد الرحمان بن عقیل، محمد بن عقیل، عبدالله الاکبر، محمد بن ابی سعید بن عقیل، علی بن عقیل و عبدالله بن عقیل.این نه نفر، که برخی‌شان فقیه و عالمی بزرگ بودند، هر کدام پس از نبردی شورانگیز، به شهادت رسیدند. شاعری شهدای کربلا ـ از نسل علی بن ابی طالب را هفت شهید و از نسل عقیل، نه شهید دانسته و چنین سروده است: عین جودی بعبرهٔ و عویل

و اندبی ان ندبت آل الرسول سبعهٔ کلهم لصلب علی

قد اصیبوا و تسعهٔ لعقیل[۱] . روز عاشورا نیز که فرزندان عقیل به میدان می‌رفتند، اما دعایشان می کرد و کشندگان آنان را لعن کرده و آل عقیل را به مقاومت دعوت می کرد و به بهشت مژده می‌داد: «اللهم اقتل قاتل آل عقیل... صبرا آل عقیل ان موعدکم الجنهٔ»[۲] . و به خاطر این فداکاریها بود که پس از عاشورا، امام زین العابدین «ع» به خانواده آنان بیشتر عاطفه و لطف نشان می‌داد و آنان را بر بقیه برتری می‌داد، وقتی از او در این باره می‌پرسیدند، می‌فرمود: من رفتار و عملکردشان را روز عاشورا با ابا عبدالله «ع» به یاد می‌آورم و دلم به حالشان رقت و عطوفت می‌یابد.از این رو، امام سجاد «ع» با اموالی که مختار پس از خروج، به آن حضرت داد، خانه هایی برای آل عقیل ساخت که حکومت اموی آنها را خراب کرده بود.[۳] . -------------------------

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴۹.

[۲] همان.

[۳] حیاهٔ الام زین العابدین، ج ۱، ص ۱۸۶.

آل محمد

خاندان، دودمان، آل محمد، عترت.منظور، دودمان پاک رسول خدا «ص» و اصحاب کساء و ذریه مطهر پیامبر اسلام است و در حادثه عاشورا، امام حسین «ع» و برادران و خواهران و فرزندان و بستگانش که از نسل پیامبر اکرم در کربلا حضور داشتند، اهل بیت محسوب می‌شوند که در پی شهادت آن امام، به اسارت رفتند.محبت ورزیدن به اهل بیت پیامبر، سفارش خدا و رسول است.در قرآن کریم، اجر رسالت پیامبر، مودت با اهل بیت دانسته شده است: «قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودهٔ فی القربی».[۱] و جایگاهشان در هدایت امت و نجات پیروان، چون کشتی نوح به حساب آمده است.ابوذر از رسول خدا نقل کرده که فرمود: «انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینهٔ نوح من دخلها نجا و من تخلف عنها غرق».[۲] مثل خاندانم در میان شما مثل کشتی نوح است. هر که داخل آن شود نجات می یابد، هر که عقب بماند هلاک می شود.

طبق روایات، اطاعت ائمه فرض است و مودتشان لازم و نافرمانی آنان گناه، و هر که بامحبت آنان بمیرد، شهید مرده است. ولایت آنان فریضه است و عامل قبولی اعمال و جواز عبور از صراط.دشمنشان، دشمن خداست. ابو بصیر، از امام صادق «ع» پرسید: «آل محمد» کیانند؟ فرمود: ذریه و نسل او.پرسید: «اهل بیت محمد» کیانند؟ فرمود: امامانی که اوصیای اویند.پرسید: «عترت» او چه کسانند؟ فرمود: اصحاب عبا.[۳] .

اهل بیت، بمنزله رابط حیاتبخش بین ما و خدایند، که اگر این رابطه قطع شود، ارتباطمان با خدا قطع شده است.در تعلیم و تبیین معارف دین هم این نقش را دارند و شناخت قرآن و درک حقایق آن را باید از آنان آموخت، که علمشان از سوی خداوند است و پرورده خانه وحی و وارثان علوم پیامبرند. شفاعت و توسل، به دست آنان و به آنان انجام می گیرد و زدودن تحریف از چهره دین و مقابله با بدعتها از رسالتهای آنان است. آنگونه که دانش آموز، از طریق معلم با کتاب آشنا می‌شود، ائمه اهل بیت، معلمان این کتابند. اگر از کلاسی معلم را بردارند، از کتاب تنها کاری ساخته نیست.تفکر «حسبنا کتاب الله» به همین دلیل، اشتباه است.این دو «ثقلین»، از هم جدایی ناپذیرند، تا روز قیامت و حضور در کنار کوثر. شما ای عترت مبعوث خاتم

شما ای برترین اولاد آدم شما از اهل بیت آفتابید

گل جان محمد را گلابید امیر کشور دلها شمایید

شما آیینه‌های حق نمایید دیانت بی شما کامل نگردد

بجز با عشقتان دل، دل نگردد شما تفسیر «نور» و «و الضحی» یید

شما معنای قرآن و دعایید امامید و شهیدید و گواهید

مصون از هر خطا و اشتباهید شما راه خدا را باز کردید

شهادت را شما آغاز کردید فدا کردید جان تا دین بماند

به خون خفتید تا آیین بماند شما شیرازه ی ام الکتابید

شما میزان حق روز حسابید تولای شما فرض خدایی است

قبول و رد آن مرز جدایی است هر آنکس را که در دین رسول است

ولایت، مهر و امضای قبول است ولایت، گنج عشقی در دل ماست

محبت هم سرشته با گل ماست دل و جان جهانی عاشق آباد

فدای نام شیرین شما باد[۴] . «زیارت جامعه»، از متون معتبری است که یک دوره شناخت ائمه و اهل بیت است.[۵] .

پی نوشتها :

[۱] شوری، آیه ۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۲۱، کنز العمال، ج ۱۲، حدیث ۳۴۱۴۴.

[۳] بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۱۶.

[۴] تلخیصی از مثنوی «اهل بیت آفتاب» از: نویسنده.

[۵] درباره اهل بیت، از جمله ر.ک: «اهل البیت، مقامهم، منهجهم، مسارهم» از: مؤسسهٔ البلاغ.

آل مراد

نام قبیله‌ای که هانی بن عروه، بزرگ و رئیس آن در کوفه بود.هانی هر گاه ندا می‌داد، چهار هزار مسلح و هشت هزار پیاده تحت فرمانش جمع می‌شدند.وقتی هانی را برای گردن زدن به بازار کوفه بردند، هانی آل مراد را صدا کرد، ولی کسی از بیم جان خویش به حمایتش برنخاست.[۱] هانی در ایام حضور مسلم بن عقیل در کوفه، میزبان او بود، و پیش‌از مسلم دستگیر و شهید شد. -

----

پی نوشتها :

[۱] مروج الذهب، ج ۳ ص ۵۹.

آل مروان

دودمان مروان بن حکم که از تیره بنی امیه بودند و از سال ۶۴ هجری روی کار آمدند. آغاز سلطه این خاندان با به خلافت رسیدن مروان بود.مروان از خشن‌ترین و عنودترین‌دشمنان اهل بیت و امام حسین «ع» بود و نزد پیامبر و مردم ملعون و مطرود و تبعید شده بود (مروان) پس از او عبد الملک مروان، ولید بن عبد الملک، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبد العزیز، یزید بن عبد الملک، هشام بن عبد الملک، ولید بن یزید، یزید بن ولید، مروان بن محمد، به ترتیب نزدیک به هفتاد سال حکومت کردند[۱] و دوران حکومتشان ازسخت ترین دورانهای شیعه بود.بنی مروان جنایتکارترین افراد را در شهرها به ولایت می‌گماشتند که حجاج یکی از آنان بود.در زیارت عاشورا «آل مروان» نیز همچون آل زیادو آل ابی سفیان و بنی امیه مورد لعن قرار گرفته‌اند. -------------

----

پی نوشتها :

[۱] حوادث خلفای آل مروان را در مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۱ به بعد، مطالعه کنید.

آقا محمد خان قاجار

به سال ۱۲۰۶ آقا محمد خان قاجار به بیماری سکته مبتلا گردید و پس از بهبودی به عبد الرزاق خان، حاکم کاشان که مرد باکمال و متدینی بود دستور داد تا مهندسین معمار و زرگران را جمع نموده، قبه و بارگاه حسینی را از نو و به طرز بهتری بسازند و کاملا طلا کاری و زر اندود نمایند. حاکم نیز به دستور شاه عمل نمود. حاجی سلیمان صباحی کاشانی در این مورد قصیده‌ای سروده و با این مصرع ماده‌ی تاریخ را تعیین نموده است: «در گنبد حسین بن علی زیب یافت زر - ۱۲۰۶ -

آلوسی

شهاب الدین محمود شکری آلوسی بغدادی (م. ۱۲۷۰ ه. ق) از علمای اهل سنت است. از نقل سخنان پوچ و شرم آور ابن‌العربی و هم مسلکان او سخت خشمگین شده به گونه‌ای که وقتی اسم قاضی ابن‌العربی را ذکر می‌کند می‌گوید: «علیه من الله تعالی ما یستحقه» یعنی بر او باد از خدای تعالی آنچه مستحق است. آلوسی پس از نقل مطالب مفصل می‌گوید:

«اگر هم پذیرفته شود که یزید خبیث مسلمان بوده، مسلمانی بوده که به قدری مرتکب کبائر شده که از عهده بیان خارج است، و به رأی من لعن او جایز است، و ظاهر این است که آن ملعون توبه نکرده و احتمال توبه او از احتمال ایمان ضعیف‌تر است، و در حکم اوست ابن‌زیاد و ابن‌سعد و گروهی، پس لعنت خدای عزوجل باد بر همگی آنان و بر یاران و پیروانشان و بر کسی که میل به سوی آنان کند تا روز قیامت مادامی که چشمی بر ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام اشک می‌ریزد.

آلوسی پس از مطالب کوتاهی، مطلب خود را چنین ادامه می‌دهد: «و هر کس بترسد از قیل و قال به جهت تصریح به لعن این گمراه، پس بگوید: خدای عزوجل لعنت کند هر کسی را که راضی شد به قتل حسین و کسی را که آزرد عترت پیامبر را به ناحق و هر کسی را که حق آنان را غصب نمود. پس او در این صورت یزید را لعن کرده، به خاطر دخول او (یزید) تحت عموم، دخول اولیه در نفس الامر، و کسی مخالف جو از لعن با این الفاظ نیست، جز ابن‌العربی و موافقان و هم مسلکان او، زیرا آنان برحسب آنچه از آنها نقل شده، تجویز نمی‌کنند لعن کسی را که راضی شد به قتل حسین، و سوگند به جان خودم که این گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی یزید فزونی یابد.

آثار و نتایج نهضت عاشورا

شهادت مظلومانه سید الشهدا و یارانش در کربلا، تاثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت‌و خونی تازه در رگهای جامعه اسلامی دواند و جو نامطلوب را شکست و امتدادهای آن حماسه، در طول تاریخ، جاودانه ماند.حتی در همان سفر اسارت اهل بیت نیز تاثیرات سیاسی این حادثه در اندیشه‌های مردم آشکار شد.گروهی از اسرا را که به شام می‌بردند، چون به تکریت رسیدند، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته شدن حسین «ع»، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند.به شهر «لینا» نیز رسیدند.مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین و دودمانش سلام و درود فرستادند وامویان را لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند.چون خبر یافتند که مردم «جهینه» هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند.به قلعه «کفر طاب» رفتند، به آنجا نیز راهشان ندادند.به حمس که وارد شدند، مردم تظاهرات کردند و شعار دادند: «اکفرا بعدایمان و ضلالا بعد

هدی؟» و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشتند.[۱] برخی از تاثیرات حماسه عاشورا از این قرار است:

۱- قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم

۲- احساس گناه و شرمساری در جامعه، بخاطر یاری نکردن حق و کوتاهی درادای تکلیف

۳- فرو ریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام بر ضد ستم

۴- رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی

۵- بیداری روح مبارزه در مردم

۶- تقویت و رشد انگیزه‌های مبارزاتی انقلابیون

۷- پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی)

۸- پدید آمدن انقلابهای متعدد با الهام از حماسه کربلا

۹- الهام بخشی عاشورا به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ

۱۰- تبدیل شدن «کربلا» به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت، برای نسلهای انقلابی شیعه

۱۱- به وجود آمدن پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول تاریخ، بر محور شخصیت و شهادت سید الشهدا «ع»

از نهضتهای شیعی پس از عاشورا، می‌توان «انقلاب توابین»، «انقلاب مدینه»، «قیام‌مختار»، «قیام زید»، و... حرکتهای دیگر را نام برد.برای توضیح بیشتر، به مدخل خاص هر یک از این نهضتها در همین مجموعه مراجعه شود.تاثیر حماسه عاشورا را درانقلابهای بزرگی که در طول تاریخ، بر ضد ستم انجام گرفته، چه در عراق و ایران و چه در کشورهای دیگر، نباید از یاد برد. «فرهنگ شهادت» و انگیزه جهاد و جانبازی که درانقلاب اسلامی ایران و هشت سال دفاع مقدس در جبهه‌ها جلوه گر بود، گوشه‌ای از این تاثیر پذیری است.شعار «نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه» که در مبارزات ملت مسلمان ایران بر ضد طاغوت طنین افکن بود و نیز شور حسینی جبهه‌های رزم ایران، گواه روشن تاثیر گذاری کربلا در قرنها پس از آن حماسه مقدس است.یکی از نویسندگان محقق، نتایج نهضت کربلا را عبارت می‌داند از:

۱- پیروزی مساله اسلام و حفظ آن از نابودی.

۲- هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین.

۳- شناخت اهل بیت بعنوان نمونه‌های پیشوایی امت.

۴- تمرکز شیعه از بعد اعتقادی بر محور امامت.

۵- وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه.

۶- ایجاد حس اجتماعی در مردم.

۷- شکوفایی موهبتهای ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی.

۸- منابر وعظ و ارشاد، به عنوان وسیله آگاهانیدن مردم.

۹- تداوم انقلاب بصورت زمینه سازی نهضتهای پس از عاشورا[۲] .

حادثه کربلا، گشاینده جبهه اعتراض علیه حکومت امویان و سپس عباسیان شد، چه به صورت فردی که روحهای بزرگ را به عصیان و افشاگری واداشت، و چه به شکل مبارزه‌های گروهی و قیامهای عمومی در شهری خاص یا منطقه‌ای وسیع.[۳] . خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت‌خوابیده را بیدار کرد[۴] .

پی نوشتها :

[۱] عاشورا فی الادب العاملی المعاصر، ص ۵۴ به نقل از منتخب طریحی و مقتل ابی مخنف.

[۲] برای تفصیل آن ر.ک: «حیاة الامام الحسین»، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۳۶، (معطیات الثورة).

[۳] در این زمینه‌ها ر.ک: «الانتفاضات الشیعیه»، هاشم معروف الحسنی، «امامان و جنبشهای مکتبی»، محمد تقی مدرسی.

[۴] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۵.

آزادگی

از مهمترین درسهای نهضت کربلا ـ و از الفبای نخستین فرهنگ عاشورا، آزادگی و حریت و تن به ظلم ندادن و اسیر ذلت نشدن است.حسین بن علی «ع» فرموده است: «موت فی‌عز خیر من حیاة فی ذل»[۱] .

مرگ با عزت بهتر از زندگی با ذلت است.نیز در مقابل تسلیم و بیعت، فرمود: «لا و الله، لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید» دست ذلت به شما نمی‌دهم و چون بردگان تسلیم شما نمی‌شوم.

همچنین در کربلا وقتی آن حضرت را میان جنگ یا بیعت مخیر کردند، فرمود:

«الا و ان الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنتین، بین السلة و الذلة، هیهات منا الذلة...»[۲] ناپاک ناپاکزاده مرا بین دو چیز، شمشیر و ذلت مخیر قرار داده است، ذلت از ما بسیار دور است. بر ما گمان بندگی زور برده‌اند

ای مرگ همتی که نخواهیم این قیود از آستان همت ما ذلت است دور

و اندر کنام غیرت ما نیستش ورود در نبرد عاشورا نیز در حمله‌هایی که به صفوف دشمن می‌کرد، رجز می‌خواند و می‌فرمود:

«الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار»[۳] .

مرگ، بهتر از ننگ است و ننگ، بهتر از دوزخ!وقتی که مجروح بر زمین افتاده بود، شنید که سپاه دشمن قصد حمله به حرم و خیمه‌گاه او را دارد، بر سرشان فریاد کشید: «یاشیعة آل ابی سفیان!ان لم تکن لکم دین و کنتم لا ـ تخافون المعاد فکونوا احرارا فی‌دنیاکم...»[۴] ؛ ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، پس در دنیایتان آزاده باشید. گر شما را به جهان دینی و آیینی نیست

لا اقل مردم آزاده به دنیا باشید نهضت عاشورا، به همه مظلومان، درس مبارزه و به همه مبارزان، الهام مقاومت وروحیه آزادگی داده است. «درس آزادی به دنیا داد، رفتار حسین!».گاندی، مصلح بزرگ‌هند گفته است:

«من برای مردم هند، چیز تازه‌ای نیاوردم.فقط نتیجه‌ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده بودم، ارمغان ملت هند کردم.اگر بخواهیم‌هند را نجات دهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی «ع» پیمود.»[۵] . درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین

بذر همت در جهان افشاند افکار حسین با قیام خویش بر اهل جهان معلوم کرد

تابع اهل ستم گشتن بود عار حسین مرگ با عزت، زعیش در مذلت بهتر است

نغمه‌ای می‌باشد از لعل درربار حسین[۶] .

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴ ص ۶۸.

[۲] لهوف، ص ۵۷.

[۳] کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۲.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۵۱، مقتل خوارزمی، ج ۲ ص ۳۲.

[۵] حسین، پیشوای انسانها، ص ۳۰.

[۶] طوفان.

آمار نهضت کربلا

نقش آمار در ارائه سیمای روشن تر از هر موضوع و حادثه، غیر قابل انکار است.لیکن در حادثه کربلا و مسائل قبل و بعد از آن، با توجه به اختلاف نقلها و منابع، نمی‌توان در بسیاری از جهات، آمار دقیق و مورد اتفاق ذکر کرد و آنچه نقل شده، گاهی تفاوتهای بسیاری با هم دارد.در عین حال بعضی از مطالب آماری، حادثه کربلا را گویاتر می‌سازد. به همین دلیل به ذکر نمونه‌هایی از ارقام و آمار می‌پردازیم: [۱] .

مدت قیام امام حسین «ع» از روز امتناع از بیعت با یزید، تا روز عاشورا ۱۷۵ روزطول کشید: ۱۲ روز در مدینه، ۴ ماه و ۱۰ روز در مکه، ۲۳ روز بین راه مکه تا کربلا و ۸ روز در کربلا (۲ تا ۱۰ محرم).

منزلهایی که بین مکه تا کوفه بود و امام حسین آنها را پیمود تا به کربلا رسید ۱۸ منزل بود (معجم البلدان).

فاصله منزلها با هم سه فرسخ و گاهی پنج فرسخ بود.

منزلهای میان کوفه تا شام ۱۴ منزل بود که اهل بیت را در حال اسارت از آنها عبور دادند.

نامه‌هایی که از کوفه به امام حسین «ع» در مکه رسید و او را دعوت به آمدن کرده‌بودند ۱۲۰۰۰ نامه بود (طبق نقل شیخ مفید).

بیعت کنندگان با مسلم بن عقیل در کوفه ۱۸۰۰۰ نفر، یا ۲۵۰۰۰ نفر و یا ۴۰۰۰۰ نفرگفته شده است.

شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه آمده است ۱۷ نفر. شهدای کربلا از اولاد ابی طالب که نامشان در زیارت ناحیه نیامده ۱۳ نفر.سه نفر هم کودک از بنی هاشم شهید شدند، جمعا ۳۳ نفر.این افراد به این صورت‌اند: امام حسین «ع» ۱ نفر، اولاد امام حسین ۳ نفر، اولاد علی «ع» ۹ نفر، اولاد امام حسن ۴ نفر، اولاد عقیل۱۲ نفر، اولاد جعفر ۴ نفر.

غیر از امام حسین «ع» و بنی هاشم، شهدایی که نامشان در زیارت ناحیه مقدسه و برخی منابع دیگر آمده است ۸۲ نفرند.غیر از آنان، نام ۲۹ نفر دیگر در منابع متاخرتر آمده است. (اصحاب امام حسین علیه السلام)

جمع شهدای کوفه از یاران امام ۱۳۸ نفر.تعداد ۱۴ نفر از جمع این جناح حسینی، غلام بوده‌اند.

شهدایی که سرهایشان بین قبایل تقسیم شد و از کربلا به کوفه بردند ۷۸ نفر بودند. تقسیم سرها به این صورت بود: قیس بن اشعث، رئیس بنی کنده ۱۳ سر، شمر رئیس هوازن ۱۲ سر، قبیله بنی تمیم ۱۷ سر، قبیله بنی اسد ۱۶ سر، قبیله مذحج ۶ سر، افرادمتفرقه از قبایل دیگر ۱۳ سر.

سید الشهدا هنگام شهادت ۵۷ سال داشت.

پس از شهادت حسین «ع» ۳۳ زخم نیزه و ۳۴ ضربه شمشیر، غیر از زخمهای تیر بربدن آن حضرت بود. این ماهی فتاده به دریای خون که هست

زخم از ستاره بر تنش افزون، حسین توست[۲] . شرکت کنندگان در اسب تاختن بر بدن امام حسین ۱۰ نفر بودند.

تعداد سپاه کوفه ۳۳ هزار نفر بودند که به جنگ امام حسین آمدند.آنچه در نوبت‌اول آمد تعداد ۲۲ هزار بودند به این صورت: عمر سعد با ۶۰۰۰، سنان با ۴۰۰۰، عروهٔ بن‌قیس با ۴۰۰۰، شمر با ۴۰۰۰، شبث بن ربعی با ۴۰۰۰.آنچه بعدا اضافه شدند: یزید بن رکاب

کلبی با ۲۰۰۰، حصین بن نمیر با ۴۰۰۰، مازنی با ۳۰۰۰، نصر مازنی با ۲۰۰۰ نفر.

سید الشهداء روز عاشورا برای ۱۰ نفر مرثیه خواند و در شهادتشان سخنانی فرمود و آنان را دعا، یا دشمنان آنان را نفرین کرد.اینان عبارتند از: علی اکبر، عباس، قاسم، عبدالله بن حسن، عبدالله طفل شیر خوار، مسلم بن عوسجه، حبیب بن مظاهر، حر بن یزید ریاحی، زهیر بن قین و جون.و در شهادت دو نفر بر آنان درود و رحمت فرستاد:

مسلم و هانی.

امام حسین «ع» بر بالین ۷ نفر از شهدا پیاده رفت: مسلم بن عوسجه، حر، واضح رومی، جون، عباس، علی اکبر، قاسم.

سر سه شهید را روز عاشورا به جانب امام حسین «ع» انداختند: عبدالله بن عمیر کلبی، عمرو بن جناده، عابس بن ابی شبیب شاکری.

سه نفر را روز عاشورا قطعه قطعه کردند: علی اکبر، عباس، عبد الرحمن بن عمیر.

مادر ۹ نفر از شهدای کربلا در روز عاشورا حضور داشتند و شاهد شهادت پسر بودند: عبدالله بن حسین که مادرش رباب بود، عون بن عبدالله جعفر، مادرش زینب، قاسم بن حسن مادرش رمله، عبدالله بن حسن مادرش بنت‌شلیل جیلیه، عبدالله بن مسلم مادرش رقیه دختر علی «ع»، محمد بن ابی سعید بن عقیل، عمرو بن جناده، عبدالله بن وهب کلبی مادرش ام وهب، علی اکبر (بنا به نقلی مادرش لیلی، که ثابت نیست).

۵ کودک نابالغ در کربلا شهید شدند: عبدالله رضیع شیر خوار امام حسین، عبدالله بن‌حسن، محمد بن ابی سعید بن عقیل، قاسم بن حسن، عمرو بن جناده انصاری.

۵ نفر از شهدای کربلا، از اصحاب رسول خدا بودند: انس بن حرث کاهلی، حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، هانی بن عروه، عبدالله بن بقطر عمیری.

در رکاب سید الشهداء، تعداد ۱۵ غلام شهید شدند: نصر و سعد (از غلامان علی «ع»)، منحج (غلام امام مجتبی «ع»)، اسلم و قارب (غلامان امام حسین «ع») حرث غلام حمزه، جون غلام ابوذر، رافع غلام مسلم ازدی، سعد غلام عمر صیداوی، سالم غلام بنی المدینه، سالم غلام عبدی، شوذب غلام شاکر، شیب غلام حرث جابری، واضح غلام حرث سلمانی.این ۱۴ نفر در کربلا شهید شدند.سلمان غلام امام حسین «ع»، که آن‌حضرت او را به بصره فرستاد و آنجا شهید شد.

۲ نفر از یاران امام حسین «ع» روز عاشورا اسیر و شهید شدند: سوار بن منعم و موقع بن ثمامه صیداوی.

۴ نفر از یاران امام در کربلا پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند: سعد بن‌حرث و برادرش ابوالحتوف، سوید بن ابی مطاع (که مجروح بود و محمد بن ابی سعید بن عقیل.

۷ نفر در حضور پدرشان شهید شدند: علی اکبر، عبدالله بن حسین، عمرو بن جناده، عبدالله بن یزید، عبید الله بن یزید، مجمع بن عائذ، عبد الرحمن بن مسعود.

۵ نفر از زنان از خیام حسینی به طرف دشمن بیرون آمده و حمله یا اعتراض کردند:

کنیز مسلم بن عوسجه، ام وهب زن عبدالله کلبی، مادر عبدالله کلبی، زینب کبری، مادر عمرو بن جناده.

زنی که در کربلا شهید شد مادر وهب (همسر عبدالله بن عمیر کلبی) بود.

زنانی که در کربلا بودند: زینب، ام کلثوم، فاطمه، صفیه، رقیه، ام هانی (این ۶ نفر از اولاد امیر المؤمنین بودند) فاطمه و سکینه (دختران سید الشهدا) رباب، عاتکه، مادر محسن بن حسن، دختر مسلم بن عقیل، فضه نوبیه، کنیز خاص حسین، مادر وهب بن عبدالله. -------------------------

پی نوشتها :

[۱] بخش عمده‌ای از این آمار از کتاب «زندگی ابا عبدالله الحسین»، عماد زاده، «وسیلهٔ الدارین فی انصار الحسین»، سید ابراهیم

موسوی و «ابصار العین»، سماوی است.

[۲] محتشم کاشانی.

آب

در حادثه کربلا، آب و عطش لازم و ملزوم یکدیگرند.کاروان اباعبدالله، کنار فرات فرود آمد، لیکن سپاه ابن سعد، فرات را به محاصره گرفت و آب را به روی امام حسین «ع» و اهل بیت و اصحابش بست و میان امام و آب فاصله انداختند تا هم زودتر حسین «ع» را به تسلیم وادارند و هم از خاندان رسالت انتقام بگیرند.به نقل مورخان، از سه روز قبل از عاشورابا محاصره فرات، خیمه گاه امام در مضیقه بی آبی قرار گرفت و کودکان اهل بیت را با دیدن رود فرات، تاب تحمل عطش کمتر می‌شد.منع آب از زنان و کودکان و افراد عادی (بویژه غیرنظامیان) در همه ادیان و مذاهب، غیر قانونی و عملی غیر انسانی است، بویژه در اسلام.

سپاه اموی با بستن آب به روی یاران و فرزندان حسین «ع»، این کار خلاف شرع ومغایر با شرافت انسانی و جرم جنگی را مرتکب شدند و کسانی همچون مهاجربن اوس، عمرو بن حجاج و عبدالله بن حصین به این عمل مباهات می‌کردند و زخم زبان می‌زدند که: حسین!از این آب، درندگان و پرندگان می‌خورند ولی تو حق نداری از آن بچشی!

مساله «آب»، در ابعاد و صحنه‌های مختلف نهضت عاشورا مطرح است، از قبیل: فرات و نهر علقمه، مشک و عباس، کودکان و العطش، علی اصغر و تیر حرمله، سقایی و علمداری، سنگابخانه، آب خنک و سلام بر حسین، غسل زیارت، لبهای تشنه، بستن آب‌در کربلا، مراسم طشت گذاری، مهریه فاطمه، برداشتن کام با آب فرات، سیراب کردن سپاه حر و... که درباره هر کدام می‌توانید به عنوان خاص آن در این فرهنگ مراجعه کنید.

تشنگی کودکان و شهادت حسین با لب تشنه از فرازهای برجسته این حادثه است.وقتی امام سجاد «ع» نیز پیکر امام را دفن کرد، با انگشت روی قبر پدر نوشت: «هذا قبرالحسین بن علی بن ابی طالب، الذی قتلوه عطشانا». از آب هم مضایقه کردند کوفیان

خوش داشتند حرمت مهمان کربلا بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید

خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا[۱] . بسیار گریست تا که بی تاب شد، آب

خون ریخت ز دیدگان و خوناب شد، آب از شدت تشنه کامی‌ات، ای سقا

آن روز ز شرم روی تو آب شد، آب[۲] . آب، شرمنده ی ایثار علمدار تو شد

که چرا تشنه از او اینهمه بی‌باک گذشت بود لب تشنه ی لبهای تو صد رود فرات

رود بی‌تاب، کنار تو عطشناک گذشت بر تو بستند اگر آب، سواران سراب

دشت دریا شد و آب از سر افلاک گذشت[۳] . آب، رمز طلب و تشنگی و الگوی عطشهای حیات بخش است و آنان که از آب هم استغنا و بی نیازی نشان می‌دهند و تشنگی را طالبند، به آب حیات و سیرابی جان می‌رسند.

به گفته مولانا: آب کم جو تشنگی آور به دست

تا بجوشد آبت از بالا و پست

پی نوشتها :

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] سهرابی نژاد.

[۳] نصرالله مردانی.

آیهٔ من آیات الله

نشانه‌ای از نشانه‌های خدا. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

أ

اذن دخول

اذن ورود، هم در آداب معاشرت اسلامی است، که انسان سر زده و بی اذن و اجازه وارد منزل و اتاق کسی نشود و قبلا اعلام کند، که به این، استیذان و استیناس هم می گوینـد و درآیات ۲۸-۲۶ سوره نور، مطرح شـده است، و هم در آداب زیـارت حرمهای مطهر پیامبر وائمه و بقاع متبرکه، آمـده است که بعنوان رعایت ادب نسبت به حریم اولیای خدا، متن‌خاص اذن دخول در آستانه ورود به حرم، خوانـده شـود.در متن اذن دخـول به حرم رسول‌خـدا (ص) آمـده است: «اللهم انی وقفت علی بـاب بیت من بیوت نبیـک و آل نبیـک... باذن‌الله و اذن رسوله و اذن خلفائه و اذنکم صلوات الله علیکم اجمعین ادخل هـذا البیت...»[۱] خـدایا! من بر درگاه یکی از خانه های پیامبرت و دودمانش ایستاده ام. به اذن خدا و پیامبر و جانشینانش و اذن شما وارد این خانه می شوم.

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۶۰.

ابن عباس

از جملـه کسـانی بـود که پس از تصـمیم امـام حسـین «ع» برای رفتن به کـوفه، تلاـش می کرد آن حضـرت را از این سـفر بـازدارد و بی‌وفایی کوفیان را یادآوری می کرد و چون کلماتش در اراده امام تاثیر نگذاشت، بشدت متاثر شد.[۱] از کسانی بود که از شهادت سیـد الشـهدا پیشاپیش خبر داشت و روز عاشورا در مـدینه بود و با دیـدن خواب و تبدیل مشـکی که داشت به خون، از کشـته شدن حسین با خبر شد[۲] .

ابن عبـاس، پسـر عمـوی امیر المؤمنین و پیـامبر اکرم «ص» بود و از چهره‌هـای بـارز مفسـران اسـلام محسوب می‌شـد که تفسـیر را از حضـرت علی «ع» آموخته بود.مجالس ابن عباس، آمیخته به بحثهای قرآنی بود.وی از بزرگان اسلام بود، اما نسبت به مواضع سیاسی او دربـاره عثمـان و امویـان و مسائـل حکـومت و خلاـفت، نظرهـای متناقضـی ابراز شـده است.بـه لحـاظ علمی، بـه او «حـبرامت» می گفتند.در جنگهای علی «ع» در رکاب او بود، اما برخی آشفتگیها درعملکرد او دیده می‌شود.وی در اواخر عمر نابینا شده بود.در سال ۶۸ هجری، در فتنه پسر زبیر، در طائف درگذشت، در حالی که هفتاد سال عمر داشت.محمد حنفیه بر او نماز گزارد.[۳] .

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵.

[۲] امالی صدوق، ص ۴۸۰.

[۳] برای شـرح حـال مفصل او از جمله ر.ک: «اعیان الشـیعهٔ»، ج ۸، ص ۵۵. «ابن عبـاس و مکانته فی التفسـیر و المعارف‌الاخری» از دکتر محمد باقر حجتی.

ابوبکر مخزومی

یکی از فقهای هفتگانه و از کسانی بود که از روی خیر خواهی و نصیحت، از امام‌حسین «ع» خواست که به سوی عراق نرود و در این راه، بی‌وفایی مردم را نسبت به پدر وبرادر امام حسین «ع» یاد آوری می‌کرد.[۱] وی از سادات قریش بود.در ایام خلافت عمر به‌دنیا آمد.به خاطر نماز بسیار، به او راهب قریش می‌گفتند.در سال ۹۵ هجری در گذشت.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶.

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۸ به نقل از تهذیب التهذیب.

ابوبکر مخزومی

وی یکی از فقهای هفتگانه و از کسانی بود که از روی خیر خواهی و نصیحت، از امام حسین علیه‌السلام خواست که به سوی عراق نرود، و در این راه بی‌وفایی مردم را نسبت به پدر و برادر امام حسین علیه‌السلام یاد آوری کرد. وی از سادات قریش بود. در ایام خلافت عمر به دنیا آمد. به خاطر نماز بسیار، به او «راهب قریش» می‌گفتند. در سال ۹۵ هجری درگذشت.

ابراهیم بن حصین ازدی

از شهدای کربلا و اصحاب دلاور امام حسین «ع» بود، از جمله کسانی که سید الشهدا «ع» در لحظات تنهایی، نام برخی از یاران را می‌برده و صدا می‌زده است: «و یاابراهیم بن الحصین...». رجز او در میدان نبرد چنین بود: اضرب منکم مفصلا و ساقا

لیهرق الیوم دمی اهراقا و یرزق الموت ابو اسحاقا

اعنی بنی الفاجرة الفساقا وی بعد از ظهر عاشورا در کنار امام حسین «ع» به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۲۷۱.

ابوثمامه صائدی

از یاران سید الشهدا و شهید نماز، که روز عاشورا به فیض شهادت رسید.وی از چهره‌های سرشناس شیعه در کوفه و مردی آگاه و شجاع و اسلحه شناس بود.مسلم بن عقیل در ایام بیعت گرفتن از مردم برای نهضت حسینی، او را مسؤول دریافت اموال و خرید اسلحه قرار داده بود.نامش عمر بن عبدالله بود.[۱] پیش از شروع درگیریهای کربلاخود را از کوفه به کربلا رساند و به امام پیوست. روز عاشورا، که یاران حسین بن علی «ع» بتدریج شهید می‌شدند و از تعدادشان کاسته می‌شد و این کاهش محسوس بود، ابو ثمامه هنگام ظهر خدمت امام آمد و گفت: جانم فدای تو! چنین می‌بینم که دشمنان به تو نزدیک شده‌اند.به خدا قسم تو کشته نخواهی شدمگر آنکه من پیش از تو کشته شوم.دوست دارم خدای خویش را در حالی دیدار کنم که‌این نماز را که وقتش نزدیک شده بخوانم.امام، نگاهی به بالا افکند، فرمود: نماز را به یادآوردی، خدا تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد.آری، اینک اول وقت نماز است.مهلتی ازسپاه دشمن خواستند.آنگاه ابو ثمامه و جمعی دیگر، با امام حسین «ع» نماز جماعت‌خواندند.[۲] وی جزء آخرین سه

نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده‌بودند.برخی گفته‌اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.[۳] .

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۷۷.برخی هم «عمرو بن عبدالله» نوشته‌اند.مثل تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۳۶، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

[۳] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۵۱.

ابوعمرو نهشلی (یا: خثعمی)

از شهدای کربلاست که به قولی در حمله اول و به نقلی در نبرد تن به تن شهید شد. ازشخصیت‌های کوفه و مردی متهجد و شب زنده‌دار بود.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۸.

ادهم بن امیه عبدی

از شیعیان بصره بود که در منزل «ماریهٔ بنت منقذ» نیز حضور می‌یافت.روز عاشورا درحمله اول به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] وسیلهٔ الدارین فی انصار الحسین، ص ۹۹.

اسلم ترکی

یکی از شهدای کربلا، وی غلام سید الشهدا «ع» و ترک زبان بود، تیر انداز و کماندار بودو کاتب امام حسین «ع» به شمار می‌رفت.قاری قرآن و آشنا به عربی بود.برخی نام او را سلیمان و سلیم هم نوشته‌اند.[۱] روز عاشورا که اذن میدان گرفت، اینگونه رجز می‌خواند: البحر من طعنی و ضربی یصطلی

و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی

ینشق قلب الحاسد المبجل[۲] . دریا از ضربت نیزه و شمشیرم می‌جوشد و آسمان از تیرم پر می‌شود، آنگاه که تیغ درکفم آشکار شود، قلب حسود متکبر را می‌شکافد.وی دلاورانه جنگید و بر زمین افتاد.

امام به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره‌اش نهاد.اسلم، چشم گشود و حسین «ع» را بر بالین خود دید، تبسمی کرد و جان داد.[۳] . یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت:

در دین ما سیه نکند فرق با سفید ----------------------------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۵۸.

[۲] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰، عوالم (امام حسین)، ص ۲۷۳.

امیهٔ بن سعد طائی

از شهدای کربلا به شمار آمده که خود را در کربلا به امام حسین «ع» رساند و روز عاشورا، به نقلی در حمله اول شهید شد.سوار کاری نامی و شجاع از کوفیان و از اصحاب امیر المؤمنین «ع» بوده است.و در جنگ صفین هم حضور داشته است.گفته‌اند ساکن کوفه بود، روز هشتم محرم به سید الشهدا پیوست.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۸، عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۲۹۸.

انس بن حارث کاهلی

از شهدای کربلاست.وی از اصحاب پیامبر خدا «ص»، از طایفه بنی کاهل از بنی اسد بود که از عربهای شمال محسوب می‌شدند.گفته‌اند در جنگ بدر و حنین هم شرکت داشت.پیر مردی سالخورده، از شیعیان کوفه بود که موقعیتی والا داشت.شبانه خود را به کربلا رساند و روز عاشورا در رکاب حسین «ع» به سعادت شهادت رسید.رجزی که می‌خواند، چنین بود: قد علمت کاهلها و دودان

و الخندفیون و قیس عیلان

بان قومی آفهٔ للاقران[۱] .

در برخی منابع، نام او مالک بن انس کاهلی آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۶۰، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۴۹۹.

انیس بن معقل اصبحی

در کتابهای مقتل، نام او در عداد شهدای کربلا آمده است.وی در کربلا به یاران امام‌حسین «ع» پیوست.به نقل مناقب، بعد از ظهر عاشورا پس از شهادت «جون» غلام ابوذر، او به میدان آمد و در حالی که رجز زیر را می‌خواند، پیکار کرد و بیست و چند نفر را کشت و به شهادت رسید: انا انیس و انا ابن معقل

و فی یمینی نصل سیف مصقل اعلو بها الهامات وسط القسطل

عن الحسین الماجد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل[۱] .

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۳، اعیان الشیعه، ج ۳، ص ۵۰۷.

ابن سکیت

او از استادان شعر و ادب و نحویون بود که معلمی «معتز» و«مؤید» پسران متوکل عباسی را به عهده داشت. روزی متوکل از او پرسید: پسران مرا بیشتر دوست می‌داری یا حسنین علیهماالسلام را؟ ابن‌سکیت بدون تأمل گفت: قنبر، غلام علی علیه‌السلام را با تو و این دو پسرت مبادله نمی‌کنم، چه رسد به حسن و حسین علیهماالسلام. متوکل از این سخن در خشم شد و دستور داد تا زبان او را بریدند. این عالم جلیل القدر پس از چند روز به شهادت رسید.

ابوحسان

اسماء بن خارجه فزاری یا «ابوحسان» خویش مادری حسن مثنی بن الحسن علیهماالسلام بود که پس از اسارت اهل بیت علیهم‌السلام حسن را که جزء اسرا بود از میان اسیران بیرون آورد، عمر سعد نیز حسن را به ابوحسان واگذار کرد.

اسماء بن خارجه‌ی فزاری

خویش مادرش حسن مثنی بن الحسن علیهماالسلام بود. چون امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه‌ی فزاری او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت به خدا قسم نمی‌گذارم که به این فرزند بدی و سختی برسد. عمر سعد نیز امر کرد که حسن را به او واگذارید و این سخن از بهر آن گفت که مادر حسن مثنی، «خوله» از قبیله‌ی فزاره بود چنانچه اسماء بن خارجه نیز «فزاری» و از قبیله‌ی خوله بود.

«اسماء بن خارجه» و «زائدهٔ بن قدامه ثقفی» که از عمو زادگان مختار بودند به ملاقات مختار بن ابوعبید ثقفی در زندان می‌رفتند و پیامها و اخبار مختار را بیرون از زندان منعکس می‌کردند.

اسماء بن خارجه از عاملین حادثه کربلا بود. وی در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل دست داشت. در زمان قیام مختار متواری شد. مختار نیز خانه او و بستگانش را که با او همکاری نموده بودند ویران ساخت.

اسماء بن خارجه از طایفه فزاری، کسی است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل دست داشت. مختار درباره‌ی او می‌گفت: به خدای آسمان و زمین و نور و ظلمت سوگند که آتش سرخ از آسمان بر خانه‌ی اسماء فرود آید و خانه‌اش را خاکستر کند.

هنگامی که اسماء سخنان مختار را شنید، گفت: ابواسحاق، خوب قافیه بندی کرده، نه به خدا دیگر جای ماندن نیست، و متواری شد و به سوی بیابانها رفت و به بستگانش پیوست. مختار دستور داد خانه‌ی او و پسر عموهای وی که هم فکر او بودند و او را پناه داده بودند منهدم کردند.

ابارزین

کنیه‌ی «سلیمان» غلام امام حسین علیه‌السلام است که به دست عبید الله بن زیاد به شهادت رسید.

اباموسی

کنیه‌ی جناب موقع بن ثمامه اسدی صیداوی، یکی از شهدای واقعه عاشورا است.

ابانور الشاعر

کنیه‌ی ربیعهٔ بن خوط بن رئاب، از شهدای روز عاشوراست.

ابراهیم بن حصین ازدی

از شهدای کربلا و از اصحاب دلاور امام حسین علیه‌السلام بود؛ از جمله کسانی است که سیدالشهدا علیه‌السلام در لحظات تنهایی، نام برخی از یاران را می‌برده و صدا می‌زده است:«و یا ابراهیم بن الحصین...».
رجز او در میدان نبرد چنین بوده است: اضرب منکم مفصلا و ساقا
لیهرق الیوم دمی اهراقا و یرزق الموت ابواسحاقا
اعنی بنی الفاجرهٔ الفساقا

ابن احدوث

به قولی او همان «عمر بن جندب حضرمی» از شهدای کربلاست.

ابن اخ الحذیفهٔ بن اسید غفاری

از محبین اهل بیت عصمت و طهارت بود. ابن اخ الحذیفه در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.
او از صلحا و اخیار شهدای کربلاست.

ابوالحتوف بن حارث انصاری

نام او در ردیف اسامی شهدای کربلا آمده است.

ابوالحتوف بن حارث خزرجی عجلانی

نام او در ردیف اسامی شهدای کربلا آمده است. منسوب به قبیله بنی‌عجلان. این ابوالحتوف و برادرش سعد بن الحرث از خوارج و از لشگر عمر سعد بودند و در عصر عاشورا هنگامی که ابی‌عبدالله طلب یاری می‌نمود این دو برادر منقلب و مستبصر گردیده و به یاری امام حسین علیه‌السلام شتافتند و حسن عاقبت یافته پس از نبرد با لشگر عمر سعد سر انجام به فیض شهادت نائل آمدند.

ابوالحتوف بن حرث انصاری عجلانی

ابوالحتوف و سعد بن الحارث (حرث) بن سلمهٔ انصاری عجلانی، اهل کوفه و از تیره بنی‌عجلان از قبیله خزرج انصار مدینه بودند.
این دو برادر هر چند سابقه خوبی نداشتند ولی عاقبت بخیر شدند.
سعد و ابوالحتوف تا قبل از شهادت از خوارج و از لشکر عمر بن سعد بودند، وقتی که در روز عاشورا اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند و امام علیه‌السلام تنها مانده و ندای هل من ناصر فرموده و اهل حرم گریه می‌کردند این دو برادر به سعادت روی آورده و به امام علیه‌السلام لبیک گفتند و در جا شمشیر کشیده و با کفار اطراف خود شروع به جهاد کرده و جمعی از آنان را به هلاکت رساندند. و خودشان در مکان واحدی به شهادت رسیدند.

ابوالشعثاء کندی

از قبیله کنده و از علما و محدثین و از اصحاب امیرمؤمنان و از شهدای کربلاست. او تیر اندازی ماهر بود، و به هنگام نبرد با لشگریان عمرسعد چنین رجز می‌خواند: یا رب این للحسین ناصر

و لابن‌سعد تارک و هاجر خداوندا من یار حسینم و از ابن‌سعد متنفرم.

به قولی او همان «یزید بن زیاد بن مهاصر کندی» می‌باشد.

ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدی

عمرو بن عبدالله کعب الصائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن حمدان، صائدی منسوب به صائد تیره‌ای از قبیله حمدان می‌باشد.

در بعضی از منابع عمر بن عبدالله ابوثمامه صائدی آمده است که ساکن و اهل کوفه بوده است.

فضایل و سوابق مبارزاتی ابوثمامه نشانگر معرفت، و ایمان عمیق او به حق و حقیقت می‌باشد. ایشان از تابعین اصحاب، از شجاعان و سوارکاران عرب، و از اصحاب مخلص حضرت امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام و از مجاهدین در تمامی جنگها و اجتماعات و از شخصیتهای باارزش و بانفوذ شیعه بوده است.

ابوثمامه بعد از صلح تحمیلی بر حضرت امام حسن علیه‌السلام در کوفه باقی ماند تا این که معاویه به هلاکت رسید، او از جمله کوفیانی بود که در خانه سلیمان صرد تجمع کرده و امام حسین علیه‌السلام را به کوفه دعوت کردند و همیشه در خدمت حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود به طوری که به امر مسلم علیه‌السلام از شیعیان اموال جمع کرده و اسلحه می‌خرید، و در روز قیام مسلم علیه‌السلام ابوثمامه پرچم قبایل تمیم و حمدان را در دست داشت و وقتی که کوفیان به مسلم علیه‌السلام خیانت کردند وی ناچارا در قبیله‌اش مخفی شد، ولی ابن‌زیاد به شدت در جستجویش بود، تا این که به همراه نافع بن هلال مخفیانه، به سوی حضرت امام حسین علیه‌السلام حرکت کردند، و در بین راه به آن حضرت ملحق و به کربلا آمدند.

ابوثمامه بعد از آنکه جهاد کرد، و زخم‌های زیادی برداشت، به دست پسر عموی گمراهش، قیس بن عبدالله صائدی که از لشکر ابن‌سعد بود به شهادت رسید.

در روز عاشورا ابوثمامه متوجه گردید اول ظهر است، به امام علیه‌السلام عرض کرد:

جانم بفدایت گرچه این مردم به حملات پی در پی خود ادامه می‌دهند، ولی به خدا سوگند تا مرا نکشته‌اند نمی‌توانند به تو دست بیابند. اما من دوست دارم آن گاه به لقای پروردگار نایل گردم که یک نماز دیگر را نیز به امامت تو به جای آورده باشم.

امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: «ذکرت الصلاة جعلک الله من المصلین الذاکرین نعم هذا اول وقتها سلوهم ان یکفوا عنا حتی نصلی.»

«نماز را بیاد ما آوردی خدا تو را از نماز گزارانی که به یاد خدا هستند قرار بدهد، آری وقت نماز فرا رسیده است از دشمن بخواهید که موقتا دست از جنگ بردارد تا نماز خود را به جای آوریم.»

و چون به لشکر کوفه پیشنهاد آتش بس موقت داده شد، حصین که یکی از سران لشگر عمر سعد بود گفت: نمازی که شما می‌خوانید، مورد قبول پروردگار نیست. حبیب بن مظاهر به آن ملعون پاسخ داد و جنگ شدیدی در گرفت که منجر به کشته شدن وی گردید.

و در نتیجه امام علیه‌السلام با چند تن از یارانش در مقابل تیرها، که مانند قطرات باران به سوی خیمه‌ها سرازیر بود، نماز ظهر را به جای آورد، و چند تن از یارانش به هنگام نماز به خاک و خون غلطیدند.

همچون حضرت علی علیه‌السلام که در صفین مراقب زوال شمس و داخل شدن وقت نماز ظهر بود.

ابن‌عباس گفت: در این وقت حساس نمی‌توانیم دست از جنگ برداریم و مشغول نماز گردیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «انما قتلنا هم علی الصلاة»؛ «و ما برای اقامه نماز با آنان می‌جنگیم.»

و حتی در لیلة الهریر جنگ صفین هم نماز شب آن حضرت ترک نمی‌شد.

ابوثمامه احترام و علاقه خاصی به امام حسین علیه‌السلام داشت، و در محافظت و خدمت به آن حضرت، خیلی اهتمام می‌ورزید.

بنا به نقل مرحوم سماوی از طبری چون عمر سعد به کربلا رسید، کثیر بن عبدالله الشعبی را فرستاد خدمت امام علیه‌السلام تا سؤال کند چرا به این سرزمین آمده‌ای؟

ابوثمامه چون کثیر را دید به امام علیه‌السلام عرض کرد: «اصلحك الله یا اباعبدالله قد جائك شر اهل الارض و اجراهم علی دم و افتکهم»؛ «ای اباعبدالله علیه‌السلام خداوند تعالی کارهایت را حل نماید، شرورترین اهل زمین، و جری‌ترین آنها بر خون ریزی به سوی تو می‌آید».

آن گاه، ابوثمامه جلوی آن ملعون را گرفت و گفت: شمشیرت را به من بده، و بعد به خدمت امام علیه‌السلام برو. کثیر گفت: من پیغامی دارم اگر بشنوید خواهم گفت، وگرنه بر می‌گردم.

ابوثمامه گفت: پس من قبضه شمشیرت را می‌گیرم آن وقت خدمت امام علیه‌السلام برو و پیامت را برسان، ولی او قبول نکرد.

ابوثمامه گفت: پس پیامت را به من بگو، تا به آن حضرت برسانم، چون مرد فاسدی هستی، نمی‌گذارم به خدمت حضرت بروی، کثیر باز هم قبول نکرد و برگشت.

بنا به نقل مناقب، ابوثمامه هنگام مبارزه این رجز را قرائت می‌کرد: عزاء لال المصطفی و بناته

علی حبس خیر الناس سبط محمد عزاء لزهرا النبی و زوجها

خزانة علم الله من بعد احمد عزاء لاهل الشرق و الغرب کلهم

و حزنا علی حبس الحسین المسدد فمن مبلغ عنی النبی و بنته

بان ابنکم فی مجهد ای مجهد تعزیت می‌گویم به آل پیامبر و دخترانش؛ به خاطر گرفتاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین انسانها هستند؛ تعزیت بر حضرت زهراء سلام الله علیها و همسرش؛ که خزانه علم الهی بود بعد از پیامبر؛ تعزیت بر همه مردمان مشرق زمین و مغرب زمین؛ محزونم برای گرفتاری حسین راستگو و درست کردار؛ کیست رساننده این پیام از من به حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم و دخترش؛ که فرزندتان در رنج و سختی است، و چه رنج و سختی بزرگی.

ابوثمامه علاوه بر سعادت شهادت در کربلا، سعادت سلام حضرت امام مهدی (عج) در زیارت ناحیه نیز شامل حالش شده است: «السلام علی ابی‌ثمامه عمر بن عبدالله الصائدی».

مرحوم سماوی می‌نویسد: «ابوثمامه بعد از نماز ظهر عرض کرد یا اباعبدالله علیه‌السلام قصد کرده‌ام که به دوستان شهیدم ملحق شوم، ولی فکر تنهایی تو و خانواده‌ات مرا رنج می‌دهد.

امام علیه‌السلام فرمود: قدم در راه شهادت بگذار، من هم بعد از ساعتی به تو ملحق خواهم شد.

آنگاه ابوثمامه تا آخرین نفس شمشیر زد و سرانجام به دست پسر عمویش به شهادت رسید. وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده بود، برخی گفته‌اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.

قابل ذکر است که اشعار زیبای ابوثمامه در آن شرایط سخت حاکی از موقعیت بالای علمی و فرهنگی او می‌باشد و الا هر کسی که عرب زبان باشد نمی‌تواند در آن شرایط، اشعاری چنین زیبا و متین بسراید.

ابوثمانه صیداوی

به قولی او همان «ابوثمامه‌ی صائدی» از شهدای کربلاست.

ابوجحل

کنیه‌ی جناب مسلم بن عوسجه، از شهدای روز عاشوراست. کنیه مسلم، ابوجحل بوده که به تقدیم جیم بر حاء به معنی مهتر زنبوران عسل است.

ابوعمرو خثعمی

به قولی وی همان «ابوعمرو نهشلی» یار وفادار سیدالشهدا علیه‌السلام است.

ابوعمرو نهشلی

نهشلی، منسوب به بنی‌نهشل بن دارم، عشیره‌ای از قبیله‌ی تمیم که از عرب عدنان می‌باشند. (عدنان، عرب شمال). او از شهدای کربلاست که به قولی در حمله‌ی اول و به نقلی در نبرد تن به تن شهید شد. او از شخصیتهای کوفه و مردی متهجد و شب زنده دار بود.

ابن‌نمای حلی از او نام می‌برد و درباره‌اش می‌گوید: «ابوعمرو مردی شب زنده دار و عابد بود و نماز بسیار بجای می‌آورد».

ادهم بن امیه عبدی

امیه پدر ادهم از اهالی مدینه بود، سپس ساکن بصره گردید و از طائفه عبدی است که منسوب به عبدالقیس و از اعراب عدنانی می‌باشد.

امیه از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده. و ادهم از شیعیان بصره، و به همراه یزید بن ثبیط و پسر انس در مکه به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسیدند تا این که به همراه آن حضرت وارد کربلا شدند.

خانه ماریه دختر منقذ در بصره محل انجمن شیعیان بصره، و او از بانوان مؤمن و از شیعیان مخلص بوده و ادهم به این انجمن رفت و آمد داشت. هنگامی که ابن‌زیاد متوجه حرکت امام حسین علیه‌السلام به سوی عراق شد شیعیان را بیشتر در تنگنا قرار داده و تمامی راهها را مسدود نمود.

ولی با این همه ادهم و دوستانش موفق به نصرت امامشان شدند. او در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

اربعة من فتیان الیمن

(چهار تن از جوانمردان یمنی) اینها در آغاز از لشکر معاویه به امیرمؤمنان پیوستند و در کوفه ماندند و بالاخره در کربلا حضور یافتند و پس از نبرد با دشمنان، به شهادت رسیدند.

اسد کلبی

از اصحاب ابی‌عبدالله در قیام عاشورا و از بزرگان و صالحان و همان کسی است که امام در آخرین ساعات که بی‌یاور گردید به عنوان سلام و سپاس و یاد آوری از اصحاب خود نام می‌برد و از مسلم بن عقیل آغاز می‌کند تا به نام اسد کلبی می‌رسد.

اسلم

اسلم بن عمرو ترکی از غلامان امام حسین علیه‌السلام بود. که او را به فرزندش حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام بخشید. احتمالا منظور طبری از سلیمان «اسلم» باشد.

اسلم از مدینه تا مکه و کربلا ـ به همراه امام علیه‌السلام مهاجرت کرد تا این که در روز عاشورا بعد از جهادی سخت جمعی از دشمنان را به هلاکت رسانید و خود نیز به شهادت رسید. او در روز عاشورا از حضرت امام حسین علیه‌السلام اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود از امام سجاد علیه‌السلام اجازه بگیر، او از حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام اجازه گرفت و اهل حرم را وداع کرد و عازم میدان شده واین رجز را خواند: البحر من طعنی و ضربی یصطلی

و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی

ینشق قلب الحاسد المبجل «دریا از (ضربت) نیزه و ضربت (شمشیرم) آتش می‌گیرد – هوا از تیرهای من پر می‌شود.

زمانی که شمشیرم در دستم ظاهر می‌شود – دل مرد بدخواه (بخیل) را می‌شکافد».

(عبارت مبجل به صورت مبخل نیز آمده و مبجل از ماده بجل معانی مختلفی دارد و امر بجیل یعنی منکر عظیم)

او بعد از نبردی سخت، به خدمت امام سجاد علیه‌السلام بازگشت، چون آن حضرت نگران غلامش بود و حتی پرده خیمه را کنار زده و نبرد او را نظاره می‌کرد، اسلم دوباره از آن حضرت وداع کرده و برای دومین مرتبه عازم میدان شده و جهاد سختی کرد و بعد از مدتی بر اثر جراحات زیاد و شدت عطش بر زمین افتاد.

حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام چون عقاب بر سر او حاضر شده و از اسب فروآمد و بر او گریست و چهره مبارک خود را بر گونه او گذاشت، اسم هنوز رمقی در جان داشت، چشم گشود، تبسمی کرد و گفت: کیست مثل من که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صورت به صورت من نهاده است؟ آن گاه جان به جان آفرین تسلیم کرده و به شهادت رسید.

اسلم بن کثیر

به قولی او همان مسلم بن کثیر ازدی، از شهدای کربلا است. بعضی احتمال داده‌اند اسلم بن کثیر ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد.

اسلم بن کثیر ازدی

به قولی او همان «مسلم بن کثیر ازدی» از شهدای کربلاست.

اسلم ترکی

یکی از شهدای کربلاست. وی غلام سید الشهدا علیه‌السلام و ترک زبان بود. تیرانداز و کماندار بود و کاتب امام حسین علیه‌السلام بود. قاری قرآن و آشنا به زبان عربی بود. برخی نام او را سلیمان و سلیم هم نوشته‌اند. او در روز عاشورا دلاورانه جنگید و بر زمین افتاد. امام علیه‌السلام به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره‌اش نهاد. اسلم، چشم گشود و حسین علیه‌السلام را بر بالین خود دید، تبسمی کرد و جان داد.

امیهٔ بن سعد بن زید طائی

از قبیله طی. امیهٔ بن سعد بن زید طایی،اهل کوفه و اصالت یمنی داشت. او از تابعین و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و در جنگها و غزوات جایگاه ویژه‌ای داشته و از مجاهدین جنگ صفین بوده است.

او را فردی شجاع و سوارکاری ماهر نوشته‌اند. امیه وقتی که خبر ورود حضرت اباعبدالله علیه‌السلام را به کربلا شنید چند روز قبل از عاشورا به سوی کربلا حرکت کرده و در شب هشتم ماه محرم به خدمت آن حضرت رسید. و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نایل گشت.

انس بن حارث کاهلی

انس بن الحرث (حارث) بن نبیه بن کاهل بن عمرو بن صعب بن اسد بن حزیمه اسدی کاهلی بوده است. و کاهل تیره‌ای از بنی‌اسد می‌باشد.

انس ساکن کوفه و به هنگام شهادت، پیرمرد، و دارای سن زیادی بوده است.

در بعضی از منابع مثل بحارالانوار و ناسخ التواریخ انس بن حارث را مالک بن انس نوشته‌اند.

او دارای سوابق اجتماعی و سیاسی و فضایل خوبی بوده، بطوری که خودش و پدرش از اصحاب کبار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اصحاب صفه، و در غزوات النبی از جمله بدر و حنین شرکت داشته و از آن حضرت حدیث نقل کرده است. انس با توجه به سن زیاد و صحابی بودنش از موقعیت خوبی در جامعه برخوردار بوده است.

او از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که همانا این پسرم کشته می‌شود و در زمینی از زمینهای عراق پس هر که او را درک کرد یاری کند، و لذا شبانه خود را به کربلا رسانده و در روز عاشورا به شهادت رسید.

انس پس از قرهٔ بن ابی‌قرهٔ الغفاری عازم میدان شده و این رجز را خواند: قد علمت مالکها و الدودان

و الخندفیون و قیس عیلان بان قومی آفهٔ الاقرآن

لدی الوغی و سادهٔ الفرسان مباشر و الموت بطن آن

لسنانری العجز عن الطعان آل علی شیعهٔ الرحمان

آل زیاد شیعهٔ الشیطان «به تحقیق باور دارند قبایل مالک و دودان بنی‌اسد، و خندفیون و قیس عیلان می‌دانند که قبیله و قوم من کشنده حریف در هنگام جنگ هستند و سرور سوارکارانند.

و با زخم نیزه دشمن را کشته و ما عاجز در استفاده از نیزه نیستیم.

آل علی علیهم‌السلام پیروان خدای رحمانند، و آل زیاد پیروان شیطانند.

بنا به نقل مناقب انس چهارده نفر از دشمن را به هلاکت رسانیده و سپس شهید شد. بشیر عشق دادش این بشارت

که خوش باد آن مقام کامکارت و در زیارت ناحیه انس بن حارث وارد شده است.

«السلام علی انس بن کاهل الاسدی».

انس بن حرث کاهلی اسدی

از صلحا و پاکان و رزم آوران و از شهدای کربلاست. چنان که در زیارت ناحیه مقدسه است:

«السلام علی انس بن الحرث الکاهلی الاسدی»، انس بن حرث همان است که از جانب امام حسین علیه‌السلام در کربلا به لشکر عمر سعد وارد شد (تا از او علت حضور این همه را بپرسد) و بر عمر سعد سلام نکرد. عمر سعد گفت: ما را مسلمان نمی‌دانی که سلام نکردی؟ انس پاسخ داد: کسی که برابر فرزند رسول الله حسین بن علی قرار می‌گیرد آیا بر او سلام کنم؟! و از همین انس به نقل از

عسقلانی در الاصابه روایت شده است که رسول خدا فرمود:

ان ابنی هذا الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذالک فلینصره. یعنی این فرزندم حسین در سرزمینی که کربلا به آن گویند شهید می‌شود. هر کس ناظر بر این امر باشد او را یاری نماید.

انس بن کاهل اسدی

از شهدای کربلاست. نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه هم آمده است. به قولی او همان «انس بن حارث کاهلی» می‌باشد.

انیس بن معقل اصبحی

اصبحی منسوب به الاصابح تیره‌ای از قبایل قحطانی یمنی می‌باشد. او بعد از «جون» غلام ابوذر عازم میدان شده و این رجز را خواند: انا انیس و انا ابن‌معقل

و فی یمینی نصل سیف مصقل

اعلو بها الهامات وسط القسطل

عن الحسین الماجد المفضل

ابن رسول الله خیر مرسل «من انیس فرزند معقل هستم، در دستم تیغ آهنی شمشیر صیقل داده شده هست، در وسط گرد و غبار میدان جنگ سرها را با آن می‌زنم، دفاع می‌کنم از حسین صاحب مجد و بزرگواری و فضیلت، او فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بهترین رسولان است، می‌باشد.» ولی خوارزمی مصرع دوم بیت دوم را این طور آورده:

«حتی ازیل خطبه فینجلی»

«با شمشیر زایل می‌کنم حوادث بد را و آشکار می‌شود (خطب: حادثه بد)».

انیس بعد از رجز خوانی حمله کرده و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانیده و سپس به شهادت رسید.

در کتابهای مقتل، نام او در اعداد شهدای کربلا آمده است. ابن شهر آشوب، خوارزمی و سید امین نام او را ذکر کرده‌اند.

اشک

«چشم گریان، چشمه فیض خداست». گریستن بر ابا عبدالله الحسین «ع» ثواب بسیار دارد.[۱] فرشتگان، پیامبران، زمین و آسمان، حیوانات صحرا و دریا هم بر عزای حسین «ع» گریسته‌اند.[۲] اشک ریختن، نشانه پیوند قلبی با اهل بیت و سید الشهدا است.اشک، دل را سیراب می‌کند، عطش روح را بر طرف می‌سازد و حاصل محبتی است که نسبت به اهل بیت حاصل می‌شود. همدلی و هماهنگی روحی با ائمه، ایجاب می‌کند که در شادی آنان شاد و در غمشان محزون باشیم.این نشان شیعه است که «یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا...»[۳] قلبی که مهر حسین «ع» را داشته باشد، بی شک به یاد مظلومیت و شهادت او می‌گرید.اشک، زبان دل و شاهد عشق است. آنچنان کز برگ گل، عطر و گلاب آید برون

تا که نامت می‌برم از دیده آب آید برون رشته الفت بود در بین ما، کز قعر چاه

کی بدون رشته، آب بی‌حساب آید برون؟ تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده‌ها

آتشی باید که خوناب کباب آید برون مهر تو شیرازه «ام الکتاب» خلقت است

مشکل این شیرازه از قلب کتاب آید برون گر نباشد مهر تو دل را نباشد ارزشی

برگ بی‌حاصل شود گل، چون گلاب آید برون[۴] . گریستن در سوگ شهدای کربلا، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و

تغذیه فکری و روحی با این مکتب است و اشک ریختن، نوعی امضا کردن پیمان و قرارداد مودت با سید الشهدا است.ائمه شیعه، گریستن بر مظلومیت اهل بیت و عزای حسینی را تاکید کرده و شهادت اشک را بر صداقت عشق، پذیرفته‌اند.امام صادق «ع» فرموده است: «نزد هر کس که ما یاد شویم و چشمانش اشک آلود شود، حتی اگر به اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را می‌بخشاید، هر چند چون کف دریا فراوان باشد.»[۵] به گفته صائب: در سلسله اشک بود گوهر مقصود

گر هست ز یوسف خبر، این قافله دارد دستور امامان به گریستن بر امام حسین «ع» بسیار اکید است.امام رضا «ع» به ریان بن شبیب در حدیث مفصلی فرمود: «یابن شبیب!ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن‌ابی طالب فانه ذبح کما یذبح الکبش...».[۶] اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی گریه کن، که او را همچون گوسفند، سر بریدند.در حدیث دیگری فرموده است: «محرم، ماهی‌است که مردم دوره جاهلیت جنگ در آن را ناروا می‌دانستند، ولی در این ماه، دشمنان، خون ما را بناحق ریختند و هتک حرمت ما نمودند و فرزندان و بانوان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه‌های ما آتش زدند و غارت کردند و در کار ما، برای رسول خدا هیچ حرمتی را رعایت نکردند.روز حسین (عاشورا) پلکهای ما را مجروح و اشکهایمان راجاری کرد و ما از سرزمین کربلا، گرفتاری و رنج به میراث بردیم.پس باید بر کسی همچون حسین، گریه کنندگان بگریند، که گریه بر او، گناهان بزرگ را هم فرو می‌ریزد.»[۷] .

خود امام حسین «ع» فرموده است: «انا قتیل العبرة، لا یذکرنی مؤمن الا بکی»،[۸] من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه (بخاطر مصیبتهایم) می گرید.امام‌سجاد «ع» بیست سال بر امام حسین علیه السلام گریست و هرگز طعامی پیش او نمی گذاشتند مگر آنکه گریه می کرد.[۹] به فرموده امام صادق «ع»: هر ناله و گریه‌ای ناپسند و مکروه است، مگر نالیدن و گریستن بر حسین علیه السلام: «کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین».[۱۰] .

هم گریستن، هم گریاندن، هم خود را شبیه گریه کنندگان در آوردن (تباکی) پسندیده‌است و اجر دارد.این همه فضیلت که برای گریه بر حسین «ع» بیان شده و اینکه اشک‌چشم، آتش دوزخ را فرو می‌نشاند و غمگین شدن در سوگ شهیدان کربلا ایمنی از عذاب‌است، در صورتی است که گناه و فسق و آلودگی انسان در حدی نباشد که مانع رسیدن این فیض الهی گردد.اشکی که مبین پیوند عاطفی و رابطه مکتبی و اتصال روحی با راه و فکرو خط ائمه و سید الشهداست، حتما زمینه‌ساز پرهیز از گناه می گردد.به تعبیر شهید مطهری: «گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت اوست... امام حسین «ع» بواسطه شخصیت عالیقدرش، بواسطه شهادت قهرمانانه‌اش، مالک قلبها و احساسات صدها میلیون انسان است. اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند، یعنی سخنرانان مذهبی، بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و همرنگ کردن و هم احساس کردن روحها با روح عظیم حسینی بهره‌برداری صحیح کنند، جهانی اصلاح خواهد شد.»[۱۱] پس مهم، شناخت فلسفه گریه در راستای احیای عاشورا و زنده نگهداشتن مراسم حسینی و فرهنگ کربلاست، نه گناه کردن و آلودگی، به امید پاک شدن با چند قطره اشک! معلوم نیست که دل و جان آلوده، آن همسویی را با امام داشته باشد که با یاد مصائبش گریه کند.

گریه در فرهنگ عاشورا، سلاح همیشه برانی است که فریاد اعتراض به ستمگران را دارد. «اشک»، زبان دل است و گریه، فریاد عصر مظلومیت.رسالت اشک نیز پاسداری از «خون شهید» است.امام خمینی «ره» فرمود: «هر مکتبی، تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه‌زن نباشد حفظ نمی‌شود...»،[۱۲] «گریه کردن برشهید، نگهداشتن، زنده نگهداشتن نهضت است»،[۱۳] «گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده‌نگهداشتن نهضت و زنده نگهداشتن همین معنی است که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطور بزرگ ایستاد...، آنها از همین گریه‌ها می‌ترسند، برای اینکه گریه‌ای است که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است.»[۱۴] . هر چند نیست درد دل ما نوشتنی

از اشک خود، دو سطر به ایما نوشته‌ایم[۱۵] . اشک، سر فصل محبت و مودت است و برخاسته از عشقی است که خداوند در دلها قرار داده که نسبت به حسین بن علی «ع» مجذوب می‌شود.به فرموده رسول خدا «ص»: «ان لقتل الحسین حرارة فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا».[۱۶] برای شهادت حسین‌علیه السلام حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود. کدام عاشق در این ره در بلا نیست؟

کدامین دل شما را مبتلا نیست؟ اگر در سوگتان شد دیده نمناک

اگر از عشقتان دل گشت غمناک گواه عشق ما این دیده و دل

رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل کنون ماییم و درد داغداری

کنون ماییم و اشک و سوگواری هنوز اشک عزا پیوسته جاری است

رواق چشممان آیینه‌کاری است غدیر ما محرم دارد امروز

محرم، بذر غم می‌کارد امروز[۱۷] . امروز هم، اشک و گریه، رابط ما با حسین است و ما با شوری اشکهایمان، سر سفره محبت سید الشهدا نشسته‌ایم و نمک پرورده ابا عبدالله هستیم، از این رو، این مهر با شیر مادر در جان ما وارد شده و با جان هم به در می‌شود. –

پی نوشت ها :

[۱] احادیث ثواب و آثار گریه بر امام حسین «ع» را از جمله در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹ تا ۲۹۶ مطالعه کنید.

[۲] سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰ به بعد.

[۳] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۳.

[۴] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۱۳۱.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

[۷] همان، ص ۲۸۳.

[۸] همان، ص ۲۷۹.

[۹] همان، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

[۱۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

[۱۱] شهید (ضمیمه قیام و انقلاب مهدی)، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

[۱۲] صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۰.

[۱۳] همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۴] همان–ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۵] صائب تبریزی.

[۱۶] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.

[۱۷] از مثنوی «اهل بیت آفتاب» جواد محدثی.

اقامه ماتم

برپا داشتن مراسمی به یاد سید الشهدا «ع» در ایام مختلف، بویژه دهه محرم و روزعاشورا.این عمل، که زنده نگهداشتن هدف

حسینی و فرهنگ عاشوراست، مورد تشویق بسیار اولیاء دین است و خود معصومین، در راه اقامه عزای حسینی، می کوشیدند.[۱] زیرا عزاداری، بصورت گریه، برپایی مجالس ذکر، سرودن مرثیه، گریاندن، نوحه‌خوانی و... احیاء خط ائمه و تبیین مظلومیت آنان است.امام باقر «ع» در زمینه برپایی عزا در خانه‌ها برای امام حسین «ع» می‌فرماید: «ثم لیندب الحسین و یبکیه و یامر من فی داره بالبکاء علیهو یقیم علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی‌البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین.»[۲] (به کسانی که روز عاشورا نمی‌توانند به زیارت آن حضرت بروند اینگونه دستور می‌دهند) بر حسین «ع»، ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله برحسین «ع»، مراسم عزاداری برپا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت گویی درسوگ حسین علیه السلام در خانه هایشان ملاقات کنند.

سنت عزاداری، با برخورداری از عشق و محبتی که از امام حسین «ع» در دلها بوده وهست، تبدیل به یک برنامه گسترده و مردمی و مقدس شده است و هرگز سستی وخاموشی ندارد و به برکت آن، اقشار بسیاری با امام حسین «ع» و دین و فرهنگ عاشوراآشنا می‌شوند.فراز و نشیبهای زیادی بر سوگواری بر خامس آل عبا گذشته است و هر گاه که شیعیان، قدرت و حکومتی یافته‌اند، در ترویج و توسعه آن کوشیده‌اند. «در زمان پادشاهی آل بویه، در دهه اول محرم، شیعیان به عزاداری حضرت سید الشهدا قیام نمودند... معز الدوله، اولین کسی است که فرمان داد که مردم بغداد در دهه اول محرم، سیاه‌پوشند و بازارها را سیاهپوش کنند و به مراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا قیام نمایند.بستن دکانها و منع طباخی و تعطیل عمومی در روز عاشورا از طرف معز الدوله دیلمی در شهر بغداد به عمل آمد و تا اوایل لطنت سلسله سلجوقی در آن شهر معمول بود.این مراسم تا انقراض دولت دیالمه در تمام کشورهای اسلامی قلمرو آنها مرسوم وبرقرار بوده است.»[۳] .

رمز جاودانگی نهضت حسینی نیز همین احیا و زنده نگهداشتن و تعظیم شعائر بوده است.امام خمینی «قدس سره» فرمود: «الان هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، بااین روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، تا حالا آورده‌اند اسلام را... هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش سر و سینه‌زن نباشد، حفظ نمی‌شود... ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم...».[۴] برپایی عزا برای سید الشهدا، نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلوم است.اشک ریختن در سوگ ابا عبدالله «ع»، عامل تقویت حس عدالتخواهی و انتقامجویی از ستمگران و زمینه سازی برای تجمع نیروهای پیرو حسین «ع» در خط دفاع از حق است.عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ «شهادت» به نسلهای آینده است.به تعبیر شهید مطهری: «در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینیها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق واعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خود گذشتگی است.

اینجاست که عزاداری حسین بن علی «ع» یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.»[۵] عزاداری، سبب می‌شود که شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگهدارد و «مکتب عاشورا» بعنوان یک فکر سازندهو حادثه الهام بخش، همواره تاثیر خود را حفظ کند.عزاداری، احیاء خط خون و شهادتو رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش تاریخ است.عزاداران حسینی، پروانگانی شیفته نورند که شمع محفل آرای خویش را یافته، از شعله شمع، پیراهن عشق پوشیده‌اند و آماده جان باختن و پر سوختن و فدا شدنانند.نقش عزاداری در حفظ فرهنگ عاشورا مهم است.عمیقترین پیوندها را از طریق آمیختگی عقل و عشق و برهان و عاطفه که درکربلا- تجسم یافته است، انتقال می‌دهد.هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه آن هدف امام حسین از نهضت و حرکت، شناخته می‌شود.روضه‌های خانگی و دسته‌های عزاداری و هیئتهای زنجیر زنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در بر پایی مجالس و نوحه خوانی و سینه زنی و... هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می‌بخشد. ---------

----

پی نوشت ها :

[۱] تاریخچه عزاداری حسینی، ترجمه «تاریخ النیاحهٔ علی الامام الشهید» از سید صالح الشهرستانی.

[۲] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.کتاب «زفرات الثقلین فی ماتم الحسین»، محمد باقر محمودی، چند جلد، به مساله گریه کردن اولیاء خدا بر آن حضرت پرداخته و نیز مجموعه‌ای از مرثیه‌ها در سوگ سید الشهدا «ع» را آورده است.

[۳] موسیقی مذهبی ایران، حسن مشحون، ص ۴.

[۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰.

[۵] نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر، شهید مرتضی مطهری، ص ۸۹.

ابوالاحرار

به معنی «پدر آزادگان»، کنیه‌ای است که غیر معصومین به امام حسین علیه‌السلام منسوب کرده‌اند.

ابوالشهداء

ابو الشهداء یا «پدر شهیدان» کنیه‌ای است که غیر معصومین به امام حسین علیه‌السلام منسوب کرده‌اند. همچنین ابوالشهداء نام کتابی است از نویسنده‌ی مصری - عباس محمود عقاد - که به تحلیل حادثه‌ی کربلا پرداخته است. «ابوالاحرار» و «ابوالمجاهدین» نیز دو کنیه‌ی دیگر است که به امام حسین علیه‌السلام نسبت داده‌اند.

ابوالمجاهدین

«پدر جهادگران» کنیه‌ای است که غیر معصومین به امام حسین علیه‌السلام منسوب کرده‌اند.

ابوعبدالله

کنیه‌ی حضرت حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است.

اباعبدالله

کنیه‌ی امام حسین علیه‌السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از هنگام ولادت، بر آن حضرت نهاد. ناسخ التواریخ گوید به جهت اینکه نام فرزند شیرخوار امام حسین علیه‌السلام عبدالله بود، بدان جهت آن بزرگوار را اباعبدالله می گفتند. کنیه‌ای که شنیدنش، دل را می‌لرزاند و اشک در چشم می‌آورد.

ابوالشهداء

پدر شهیدان.کنیه‌ای که بر حسین بن علی «ع» اطلاق می‌شود.از آنجا که امام حسین «ع»الهام بخش شهیدان راه حق بود و کربلایش دانشگاه شهادت محسوب می‌شده و می‌شود، به آن حضرت این عنوان را داده‌اند، او هم ابو الاحرار است، هم ابو الشهداء، هم‌ابو المجاهدین.نیز نام کتابی است درباره سید الشهدا «ع» از نویسنده ادیب و شاعر مصری، عباس محمود عقاد (م ۱۹۶۴) که به شیوه‌ای

ادبی و نثری شاعرانه به تحلیل حادثه کربلا پرداخته است.

اصحاب کساء

از لقبهای سید الشهدا «ع» است که پنجمین نفر از «اصحاب کسا» است.پیامبر «ص» درخانه «ام سلمه» بود که آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب ۳۳) نازل شد.رسول خدا، فاطمه و علی و حسن و حسین را جمع کرد و همه را زیر یک کساء و عبایی قرار داد و چنین گفت: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا». شاعر در همین مورد گفته است: ان النبی محمدا و وصیه
و ابنیه و ابنته البتول الطاهرهٔ اهل العباء و اننی بولائهم
ارجو السلامهٔ و النجا فی الآخرهٔ[۱] . حدیث کسا نیز در مقام و فضیلت این پنج تن وارد شده است.[۲] . ----------------------------------

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۱۱۲.

[۲] درباره اصحاب کساء و مناقب و فضایلشان، ر.ك: بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۳۵ تا ۱۰۷.

اجفر

به معنای چاه وسیع.نام منطقه‌ای در اطراف کوفه که آب و درخت داشته و قبلاً از آن‌بنی یربوع بوده است.در آن محل، قصر و مسجدی بوده است.حسین «ع» در مسیر رفتن به کوفه در این مکان هم توقفی داشته است.[۱] فاصله آن تا مکه ۳۶ فرسخ است.[۲] .

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۶۱.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

اقساس

نام روستایی در نزدیکی کوفه که در بیابان واقع شده است.خاندان اقساسی از خاندانهای ریشه‌دار علوی بوده‌اند که در عراق زیسته‌اند.حسین بن علی «ع» در مسیر خویش به کوفه از آن گذشته است.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۱۱۴.

امارت ری

عمر سعد، به هوس رسیدن به استانداری «ری»، حسین بن علی را کشت.قرار بود به ملك ری گماشته شود که حادثه کربلا پیش آمد.ابن زیاد، قبل از عزیمتش به حوزه استانداری، او را مامور سرکوب سید الشهدا «ع» نمود.ابتدا می‌خواست قبول نکند.ولی دید اگر نپذیرد حکومت ری را از دست‌خواهد داد.بالاخره نتوانست بر جاذبه دنیا و ریاست غلبه کند.درباره علاقه‌اش به ولایت «ری»،

هر چند به کشتن حسین بن علی «ع» بیانجامد، چنین خواند: ءاترک ملک الری و الری منیتی

او اصبح ماثوما بقتل حسین و فی قتله النار التی لیس دونها

حجاب و لکن لی فی الری قرهٔ عین[۱] . و اینگونه حب دنیا چشم او را کور کرد.طبق برخی نقلها امام حسین «ع» پس از آنکه دلباختگی عمر سعد را به حکومت ری دید (روز عاشورا در یک گفتگو) به او فرمود:

امیدوارم از گندم ری، جز اندکی نخوری!عمر سعد از روی تمسخر گفت: اگر از گندمش نخورم، جو آن هم برایم کافی است. (در برخی منابع «گندم عراق» آمده است)[۲] .

پی نوشتها:

[۱] الخصائص الحسینیهٔ، شیخ جعفر شوشتری، ص ۷۱.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۴۸.

ابوالفضل

فرزند امیر المؤمنین، برادر سید الشهدا، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین «ع» در روزعاشورا.عباس در لغت، به معنای شیر بیشه، شیری که شیران از او بگریزند است.[۱] مادرش «فاطمه کلابیه» بود که بعدها با کنیه «ام البنین» شهرت یافت.علی «ع» پس ازشهادت فاطمه زهرا با ام البنین ازدواج کرد.عباس، ثمره این ازدواج بود.ولادتش را در[۲] شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه نوشته‌اند و بزرگترین فرزند ام البنین بود و این چهار فرزند رشید، همه در کربلا در رکاب امام حسین «ع» به شهادت رسیدند.وقتی‌امیر المؤمنین شهید شد، عباس چهارده ساله بود و در کربلا ۳۴ سال داشت.کنیه‌اش «ابو الفضل» و «ابو فاضل» بود و از معروفترین لقبهایش، قمر بنی هاشم، سقاء، صاحب لواءالحسین، علمدار، ابو القربه، عبد صالح، باب الحوایج و... است.

عباس با لبابه، دختر عبید الله بن عباس (پسر عموی پدرش) ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نامهای عبیدالله و فضل یافت.بعضی دو پسر دیگر برای او به نامهای محمد و قاسم ذکر کرده‌اند.

آن حضرت، قامتی رشید، چهره ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای جذابش او را «قمر بنی هاشم» می گفتند.در حادثه کربلا، سمت پرچمداری سپاه حسین «ع» و سقایی خیمه های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر، غیر از تهیه آب، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت خاندان حسین «ع» نیر برعهده او بود و تا زنده بود، دودمان امامت، آسایش و امنیت داشتند[۳] روز تاسوعا که امام، او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستاد، تعبیر والا و بالای «بنفسی انت یا اخی» [۴] (جانم فدایت ای برادر) به کار برد.

روز عاشورا، سه برادر دیگر عباس پیش از او به شهادت رسیدند.وقتی علمدار کربلا از امام حسین «ع» اذن میدان طلبید حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه و خیمه‌های بی‌آب، آب تهیه کند.ابو الفضل «ع» به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و دربازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دستهایش قطع گردید و به شهادت رسید. البته پیش از آن نیز چندین نوبت.همرکاب با سید الشهدا به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود.عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود.وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین «ع» آب نخورد و خطاب به خویش چنین گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی و سوگند یاد کرد که آب ننوشد.[۵] وقتی دست راستش قطع شد، این رجز را

می‌خواند: و الله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین و چون دست چپش قطع شد، چنین گفت: یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار شهادت عباس، برای امام حسین بسیار ناگوار و شکننده بود.جمله پر سوز امام، وقتی که به بالین عباس رسید، این بود: «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی».[۶] و پیکرش، کنار «نهر علقمه» ماند و سید الشهدا به سوی خیمه آمد و شهادت او را به اهل بیت خبر داد. هنگام دفن شهدای کربلا نیز، در همان محل دفن شد.از این رو امروز حرماباالفضل «ع» با حرم سید الشهدا فاصله دارد.

مقام والای عباس بن علی «ع» بسیار است.تعابیر بلندی که در زیارتنامه اوست، گویای آن است. این زیارت که از قول حضرت صادق «ع» روایت شده، از جمله چنین دارد:

«السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین...

اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون فی‌جهاد اعدائه المبالغون فی نصرهٔ اولیائه الذابون عن احبائه...»[۷] که تایید و تاکیدی بر مقام عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست.امام سجاد «ع» نیز سیمای درخشان عباس بن علی را اینگونه ترسیم فرموده است: «رحم الله عمی العباس فلقد آثر و ابلی و فدا اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکهٔ فی الجنهٔ کما جعل جعفر بن ابی طالب.و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلهٔ یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامهٔ»[۸] .که در آن نیز مقام ایثار، گذشت، فداکاری، جانبازی، قطع شدن دستانش ویافتن بال پرواز در بهشت، همبال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه: عمویم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند. عباس یعنی تا شهادت یکه تازی

عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان همنوازی

عباس یعنی یک نیستان تکنوازی عباس یعنی رنگ سرخ پرچم عشق

یعنی مسیر سبز پر پیچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا، معنای عباس

لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس[۹] . در زیارت ناحیه مقدسه نیز از زبان حضرت مهدی «ع» به او اینگونه سلام داده شده است: «السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین، المواسی اخاه بنفسه، الآخذ لغده من‌امسه، الفادی له، الواقی الساعی الیه بمائه، المقطوعهٔ یداه...»[۱۰] سلام بر عباس، که با جانش در راه برادر مواسات و ایثار کرد، آنکه از امروزش برای فردایش بهره گرفت، خود را فدای برادر کرد و با آبرو برای او تلاش کرد... کربلا کعبه ی عشق است و من اندر احرام

شد در این قبله ی عشاق، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی

تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم[۱۱] .

پی نوشتها :

[۱] لغت نامه دهخدا.

[۲] الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها.

[۳] الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها.

[۴] ارشاد، ج ۲۷ ص ۹۰.

[۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

[۶] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۶. مقتل خوارزمی ، ج ۲، ص ۳۰.

[۷] مفاتیح الجنان، ص ۴۳۵.

[۸] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۹] خلیل شفیعی.

[۱۰] بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۱۱] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۲۱۰.درباره زندگی عباس بن علی علیه السلام.ر.ک: «العباس بن علی»، باقر شریف‌القرشی، ۲۱۴ صفحه، دار الکتاب الاسلامی و «عباس بن علی»، جواد محدثی، از سری آشنایی با اسوه ها.

ابوبکر بن حسین بن علی

از شهدای کربلاـ فرزند امام مجتبی «ع».مادر او کنیز (ام ولد) بود.از مدینه همراه عمویش امام حسین «ع» به کربلا آمد و روز عاشورا پس از شهادت قاسم بن حسن، خدمت سید الشهدا آمد و اجازه میدان طلبید و به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید.قاتلش عبدالله بن عقبه بود.نام این شهید بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.

ابوفاضل

فرزند امیر المؤمنین، برادر سید الشهدا، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین «ع» در روزعاشورا.عباس در لغت، به معنای شیر بیشه، شیری که شیران از او بگریزند است.[۱] مادرش «فاطمه کلابیه» بود که بعدها با کنیه «ام البنین» شهرت یافت.علی «ع» پس ازشهادت فاطمه زهرا با ام البنین ازدواج کرد.عباس، ثمره این ازدواج بود.ولادتش را در[۲] شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه نوشته‌اند و بزرگترین فرزند ام البنین بود و این چهار فرزند رشید، همه در کربلا در رکاب امام حسین «ع» به شهادت رسیدند.وقتی‌امیر المؤمنین شهید شد، عباس چهارده ساله بود و در کربلا ۳۴ سال داشت.کنیه‌اش «ابو الفضل» و «ابو فاضل» بود و از معروفترین لقبهایش، قمر بنی هاشم، سقاء، صاحب لواءالحسین، علمدار، ابو القربه، عبد صالح، باب الحوایج و... است.

عباس با لبابه، دختر عبید الله بن عباس (پسر عموی پدرش) ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نامهای عبیدالله و فضل یافت.بعضی دو پسر دیگر برای او به نامهای محمد و قاسم ذکر کرده‌اند.

آن حضرت، قامتی رشید، چهره ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای جذابش او را «قمر بنی هاشم» می گفتند.در حادثه کربلا، سمت پرچمداری سپاه حسین «ع» و سقایی خیمه های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر، غیر از تهیه آب، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت خاندان حسین «ع» نیز برعهده او بود و تا زنده بود، دودمان امامت، آسایش و امنیت داشتند[۳] روز تاسوعا که امام، او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستاد، تعبیر والا و بالای «بنفسی انت یا اخی» [۴] (جانم فدایت ای برادر) به کار برد.

روز عاشورا، سه برادر دیگر عباس پیش از او به شهادت رسیدند.وقتی علمدار کربلا از امام حسین «ع» اذن میدان طلبید حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه و خیمه‌های بی‌آب، آب تهیه کند.ابو الفضل «ع» به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و دربازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دستهایش قطع گردید و به شهادت رسید. البته

پیش از آن نیز چندین نوبت.همرکاب با سید الشهدا به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود.عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود.وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین «ع» آب نخورد و خطاب به خویش چنین گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی و سوگند یاد کرد که آب ننوشد.[۵] وقتی دست راستش قطع شد، این رجز را می‌خواند: و الله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین و چون دست چپش قطع شد، چنین گفت: یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار شهادت عباس، برای امام حسین بسیار ناگوار و شکننده بود.جمله پر سوز امام، وقتی که به بالین عباس رسید، این بود: «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی».[۶] و پیکرش، کنار «نهر علقمه» ماند و سید الشهدا به سوی خیمه آمد و شهادت او را به اهل بیت خبر داد. هنگام دفن شهدای کربلا نیز، در همان محل دفن شد.از این رو امروز حرماباالفضل «ع» با حرم سید الشهدا فاصله دارد.

مقام والای عباس بن علی «ع» بسیار است.تعابیر بلندی که در زیارتنامه اوست، گویای آن است. این زیارت که از قول حضرت صادق «ع» روایت شده، از جمله چنین دارد:

«السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین...

اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون فی‌جهاد اعدائه المبالغون فی نصرهٔ اولیائه الذابون عن احبائه...»[۷] که تایید و تاکیدی بر مقام عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست.امام سجاد «ع» نیز سیمای درخشان عباس بن علی را اینگونه ترسیم فرموده است: «رحم الله عمی العباس فلقد آثر و ابلی و فدا اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکهٔ فی الجنهٔ کما جعل جعفر بن ابی طالب.و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلهٔ یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامهٔ»[۸] .که در آن نیز مقام ایثار، گذشت، فداکاری، جانبازی، قطع شدن دستانش ویافتن بال پرواز در بهشت، همبال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه: عمویم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند. عباس یعنی تا شهادت یکه تازی

عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان همنوازی

عباس یعنی یک نیستان تکنوازی عباس یعنی رنگ سرخ پرچم عشق

یعنی مسیر سبز پر پیچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا، معنای عباس

لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس[۹] . در زیارت ناحیه مقدسه نیز از زبان حضرت مهدی «ع» به او اینگونه سلام داده شده است: «السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین، المواسی اخاه بنفسه، الآخذ لغده من‌امسه، الفادی له، الواقی الساعی الیه بمائه، المقطوعهٔ یداه...»[۱۰] سلام بر عباس، که با جانش در راه برادر مواسات و ایثار کرد، آنکه از امروزش برای فردایش بهره گرفت، خود را فدای برادر کرد و با آبرو برای او تلاش کرد... کربلا کعبه ی عشق است و من اندر احرام

شد در این قبله ی عشاق، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی

تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم[۱۱] . پی نوشتها :

[۱] لغت نامه دهخدا.

[۲] الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها.

[۳] الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها.

[۴] ارشاد، ج ۲۷ ص ۹۰.

[۵] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

[۶] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۶. مقتل خوارزمی ، ج ۲، ص ۳۰.

[۷] مفاتیح الجنان، ص ۴۳۵.

[۸] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۹] خلیل شفیعی.

[۱۰] بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۱۱] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۲۱۰.درباره زندگی عباس بن علی علیه السلام.ر.ک: «العباس بن علی»، باقر شریف‌القرشی، ۲۱۴ صفحه، دار الکتاب الاسلامی و «عباس بن علی»، جواد محدثی، از سری آشنایی با اسوه ها.

العبد الصالح

صفت و لقبی است که در زیـارت حضـرت اباالفضـل «ع» از قول امـام صادق «ع» برای آن سـردار شـهید کربلا آمـده است: «السـلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله...»[۱] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۷۷.

امام سجاد

پیشوای چهارم شیعه، حضـرت سـجاد، امام علی بن الحسـین، زین العابـدین «ع»، فرزند سـید الشـهدا «ع» که در حادثه کربلا حضور داشت و بعلت بیمـاری در خیمه بستری بود و همراه با اهل بیت، پس از شـهادت امام حسـین «ع» به اسـیری رفت و با حالتی دشوار و غمبار، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضـرت بسته بودنـد، به کوفه و از آنجا به شام برده شـد.در کاخ یزید هم خطبه بسیار مهمی ایراد کرد که چهره یزیـد افشا شد و مردم شام‌نسبت به ماهیت حادثه کربلا آگاه شدند.امام سـجاد «ع» در سال ۳۸ هجری در مـدینه به دنیا آمـد.در حادثه کربلا حدود ۲۴ سال داشت، پس از شـهادت پـدر نیز مدت ۳۵ سال امامت کرد.مادرش شـهربانو دختر یزدگرد بود.در حادثه کربلا آن حضرت ازدواج کرده و دارای فرزند بود و فرزند خردسالش امام باقر «ع» هم در کربلا بود.[۱] .

نقش عمده آن حضـرت در نهضت عاشورا، پیام رسانی خون شـهیدان کربلا و حفظ دستاوردهای آن انقلاب خونین و اهداف پدر، از تباه شدن و تحریف گشتن بود.این رسالت، در قالب ایراد خطبه‌ها توسط آن حضرت و عمه‌اش زینب «ع» انجام گرفت.

سخنان امام سـجاد در بارگاه یزید، چنان او را به خشم آورد که دسـتور کشتنش را داد، اما حضرت زینب، جان خود را سپر بلا قرار داد و نگـذاشت.در دفن اجساد شـهدای اهل بیت در کربلا، به یاری طایفه بنی اسد آمد و پس از خاکسـپاری پیکر سـید الشـهدا «ع» روی قبر آن حضرت نوشت: «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب، الذی قتلوه عطشانا غریبا»[۲] این قبر حسین بن علی است. کسی

که او را تشنه و غریب شهید کردند.

پس از عاشورا، حضرت سجاد «ع» دوران بسیار سخت و خفقان باری را با خلفای اموی سپری کرد.ولید بن عبد الملك و هشام بن عبد الملك، از خلفای معاصر او بودند.

داستان زیارت آن حضرت و بوسیدنش حجر الاسود را و شعرهای بلند فرزدق در ستایش او (هذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) معروف است. «صحیفه سجادیه» مجموعه‌ای از دعاهای آن حضرت است که اینك در دست ما بعنوان گنجینه‌ای از معارف دینی موجود است.آن حضرت در سال ۹۵ هجری با دسیسه ولید بن عبد الملك به شهادت رسید و در بقیع، مدفون شد.برای آشنایی با زندگی، شخصیت و فضایل بیشمارش باید به کتابهای مستقل و مفصلتر مراجعه کرد.

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱،ص ۶۳۵.

[۲] حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۶۶.

[۳] از جمله «الامام زین العابدین»، عبد الرزاق المقرم، «حیاة الامام زین العابدین»، باقر شریف القرشی، «سیرةالائمة الاثنی عشر» هاشم معروف الحسنی، «بحار الانوار» ج ۴۶، «زندگانی زین العابدین» سید جعفر شهیدی و... .

اباحفص

کنیه‌ی جناب عمر بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام است. او در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گردید.

ابراهیم بن الحسین

از شهدای بنی‌هاشم در روز عاشورا است. این نام را ابن شهر آشوب در کتاب المناقب آورده است. به گفته صاحب مناقب ابراهیم یکی از شش فرزند ابی‌عبدالله است که در کربلا به شهادت رسید.

ابراهیم بن علی بن ابی‌طالب

مادرش «ام‌ولد» بود. او به همراه امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و به شهادت رسید. ولی به شهادت رسیدنش در کربلا مورد تردید است.

ابراهیم بن مسلم بن عقیل

فرزند جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود. وی همراه برادرش «محمد» در واقعه‌ی عاشورا اسیر شدند. ابن‌زیاد دستور داد آن دو را زندانی کردند. این دو نوجوان نابالغ مدت یکسال در زندان بودند. سپس با کمك «مشکور» پیرمرد زندانبان که دوستدار اهل بیت بود، شبانه از زندان گریختند. شب به خانه‌ی زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن‌زیاد بود، وقتی شوهرش «حارث» فهمید، آن دو را در کنار رود فرات برد و بی‌رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را در فرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه نزد ابن‌زیاد برد. در کنار فرات در چهار فرسنگی کربلا شهری است به نام «مسیب» که نزدیك آن آرامگاه، آبادیی است که گویند قبر محمد و ابراهیم پسران مسلم بن عقیل داخل آن است.

ابوالفضل

«ابوالفضل» کنیه‌ی حضرت عباس بن علی علیهماالسلام است و مشهورترین کنیه‌ی آن حضرت می‌باشد. چون آن حضرت فرزندی به نام «فضل» داشته از این رو آن حضرت را«ابوالفضل» می‌نامیدند.

ابوالفضل العباس

چهارمین پسر حضرت علی علیه‌السلام بود. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام در سال بیست و شش هجری متولد شد و مادرش حضرت ام‌البنین (فاطمه) دختر حزام بن خالد بن ربیعه بن عامر بن کلاب بن ربیعه بن عامر بن صعصعه بود.

هدف بلند امام علی علیه‌السلام از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی - مادر عباس - این بود که خدا از او فرزندی دهدش که پسرش حسین علیه‌السلام را در کربلا یاری کند.

روات تاریخی می‌گوید امام امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به برادرش عقیل - که نسب شناس بود - گفت:«برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش در آورمش و برایم پسری سوار کار آرد».

به او گفت: «با ام‌البنین کلابی ازدواج کن، که در شجاع تر از پدرانش نبوده است.».

و در روایتی دیگر پس از پسری سوار کار آرد آمده است: «تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.».

امام - حتی پیش از گزیدن همسر - برای هدفش از ازدواج صورتی واضح رسم کرد؛ و چنین شد که خداوند سبحان این دلاور باوفا، یاریگر برادرش و خالص در دوستی امام زمانش را به او عطا کرد.

و فاطمه کلابی در مثل‌های اخلاقی مثلی بود زیبا و شگفت. چون امام علی علیه‌السلام آوردش، چونان که به رسم زنان آن زمان بود از او تنها خواسته‌اش را پرسید. مطابق روایت تاریخی (فاطمه) تنها یک چیز خواست؛ خواست که او را به نامش - فاطمه - صدا نزنند!

(امام فرمود:) چرا چنین (کنم) در حالی که مادرت فاطمه‌ات نامیده؟!

گفت:«آری...(ولی) می‌ترسم هر گاه مرا به این اسم صدا کنید فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود.» امام او را ام‌البنین لقب داد.

پدر و اجداد حضرت ام‌البنین علیهاالسلام از شجاعترین اعراب بودند. از این رو حضرت امام علی علیه‌السلام به پیشنهاد برادرش حضرت عقیل علیه‌السلام، با حضرت ام البنین ازدواج کرد تا صاحب پسرانی شجاع و رشید گردد. که حضرت ابوالفضل حاصل این ازدواج بود و شجاعت و رشادت از پدر و مادرش به ارث برده بود. و لبید شاعر معروف، عموی پدر ام‌البنین بوده. حضرت عباس چهارده سال با پدر بزرگوارش زندگی کرد و در این مدت در بعضی از جنگها شرکت نموده، ولی اجازه جنگیدن نداشت. و با برادرش حضرت امام حسن علیه‌السلام بیست و چهار سال و با حضرت امام حسین علیه‌السلام ۳۴ سال زندگی کرد. و در ۳۴ سالگی در کربلا به شهادت رسید.

حضرت ابوالفضل شانزده لقب داشت که مشهورترین آن «قمر بنی‌هاشم» بود. همسر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب بود که بعد از شهادت حضرت عباس با زید فرزند امام حسن علیه‌السلام ازدواج کرد. بنا به نقل مقرم آن حضرت پنج فرزند داشت: عبیدالله، فضل، حسن، قاسم و یک دختر.

حضرت ابوالفضل علیه‌السلام از لبابه دو پسر به نامهای عبیدالله و فضل داشت که فضل فرزندی نداشت ولی عبیدالله دو پسر به نامهای عبد الله و حسن داشت که از این دو عبدالله بن عبیدالله فرزندی نداشت، اما حسن صاحب فرزندانی بود که بیشتر آنها اهل

علم و ادب و حدیث و اخبار بودند از جمله:

عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام.

جعفر بن فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام لقبش «غریب» بود قبرش در شیراز و مشهور به «سید حاجی غریب» است.

عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام از علمای عصر خود بود. او به تمام شهرها مسافرت کرد و کتابی پیرامون فقه اهل البیت به نام «جعفریه» جمع آوری کرد. و در سال ۳۱۲ در مصر از دنیا رفت.

ابراهیم بن محمد بن عبدالله بن حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام در قزوین کشته شد و گویا قبرش در قزوین است.

ابوعلی حمزهٔ بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس که قبرش نزدیک «حله سیفیه» است. وی که مردی بسیار گرانقدر و بزرگوار و عالمی بزرگ بود، شاگردان زیادی تربیت کرد. و کتابهای زیادی همچون: «کتاب توحید»، «مناسک»، «زیارات» و... داشته است.

حسن بن عبیدالله بن عباس علیه‌السلام پنج پسر داشت: ۱- عبیدالله بن حسن که قاضی و امیر مکه و مدینه بود. ۲- عباس بن حسن که سخنوری فصیح بود. ۳- حمزهٔ بن حسن ۴- ابراهیم بن حسن ۵- فضل بن حسن.

حضرت امام سجاد علیه‌السلام درباره‌ی شخصیت استثنائی حضرت عباس علیه‌السلام می‌فرماید:

«و ان للعباس علیه‌السلام عند الله عزوجل منزله یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامهٔ»؛

«حضرت عباس علیه‌السلام آن چنان مقامی نزد خداوند دارد که همه شهیدان در روز قیامت به آن غبطه می‌خورند».

از حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز چنین حدیثی با اندکی تفاوت نقل شده است. و در جای دیگر امام سجاد علیه‌السلام راجع به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام چنین می‌فرماید: «خداوند عمویم عباس بن علی را بیامرزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش را بریدند و خدای متعال به جای آنها دو بال می‌دهدش تا با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز کند. چونان که برای جعفر بن ابی‌طالب کرد و به روز قیامت عباس را نزد خدای تبارك و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشك می‌برند.

و نیز حضرت امام حسین علیه‌السلام هنگام شهادت آن بزرگوار فرمودند:

«الان انکسر ظهری و قلت حیلتی؛ اکنون کمرم شکسته و رشته تدبیر و چاره من گسسته گشت».

همچنین در زیارت ناحیه مقدسه سلام و ستایش حضرت امام زمان علیه‌السلام درباره‌ی حضرت ابوالفضل علیه‌السلام آمده است.

آن حضرت آن چنان شجاع و دلیر بود که هر گاه دشمنان، یاران امام حسین علیه‌السلام را احاطه می‌کردند، وی بر دشمنان هجوم می‌آورد و یاران اما را می‌رهانید. او در همه جا خود را سپر امام علیه‌السلام می‌کرد.

بنا به نقل منتهی الامال حضرت عباس علیه‌السلام چنان جمال دلارا و طلعتی زیبا داشت که او را «ماه بنی‌هاشم» می‌نامیدند. و آن چنان درشت اندام و بلند قامت بود که هر گاه بر پشت اسبی قوی می‌نشست، پایش بر زمین کشیده می‌شد.

از آن جایی که آن حضرت با پنج معصوم زیسته بود، از محضر آنان بخصوص دو برادر بزرگوارش امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام استفاده‌ی معنوی بسیاری نمود و از این رو مقام علمی و اخلاقی بالایی داشت.

مرحوم مامقانی در این باره می‌گوید:

«و قد کان من فقهاء اولاد الائمه علیه‌السلام و کان عدلا ثقهٔ تقیا نقیا»؛ «حضرت عباس علیه‌السلام از فقها و مجتهدین فرزندان ائمه علیهم‌السلام و عادل و موثق و متقی و پاکیزه بود.».

در شجاعت و ایثار، سقای کربلا در بالاترین رتبه بوده و باید در مجالس بیان شود، ولی دیگر ویژگیهای شخصیت آن بزرگوار از جمله مقام علمی، ادبی و عبادی وی نیز نباید به فراموشی سپرده شود؛ چرا که آن بزرگواران با تمام اوصافشان سرمشق و الگوی

شیعیان می‌باشند. از آن گذشته گریه کردن و گریانیدن در سوگ آنها، گرچه دارای پاداش در دنیا و آخرت است، اما می‌بایست مقدمه و توجه و پیروی از صفات ارزشمند اسلامی آنان باشد.

ام‌البنین روزی دید امیرالمؤمنان علیه‌السلام نشسته و ابوالفضل علیه‌السلام را به دامن خود نهاده و دستانش را بالا زده و می‌بوسد و می‌گرید، تعجب کرد و از همسرش - امام - دلیل گریه‌اش را پرسید. گفتش این دستها در راه حسین علیه‌السلام قطع خواهند شد. (ام‌البنین) گریست بعد امام به جایگاه فرزندش به نزد خدا مژده‌اش داد که خدای سبحان به جای دستانش او را دو بال خواهد داد تا با آنها در بهشت پرواز کند؛ چونان که با عمویش جعفر چنین کرد. پس جان ام‌البنین آرام یافت.

و پاره‌ای، تصاویری پراکنده بازگفته‌اند که دلبستگی عباس به حسین علیه‌السلام را به کمال باز می‌گوید؛ او از زمان کودکی آن چه برادرش می‌خواست زود فراهم می‌کرد. چون حسین علیه‌السلام را تشنگی در می‌گرفت عباس سوی جام آب می‌دوید و می‌آورد و بدو می‌دادش. و در طول زندگانیش برادرش را «برادر» نخواند.

بنابر نقل بحار، آن گاه که یاران و بستگان امام حسین علیه‌السلام همگی به شهادت رسیدند، و امام علیه‌السلام تنها ماند، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام از برادرش اجازه‌ی جهاد خواست. امام علیه‌السلام از این خواسته به شدت گریست.

عباس علیه‌السلام گفت: برادر! سینه‌ام تنگ شده و از زندگی سیر شده‌ام و می‌خواهم از این منافقان انتقام بگیرم.

امام علیه‌السلام فرمود: حال که چنین است مقداری آب برای کودکان تشنه بیاور، سپس به میدان برو. سقای کربلا برای آوردن آب به سوی دشمن رفت و آنان را موعظه کرد و از عاقبت کارشان ترساند تا شاید اجازه دهند که مشکی آب برای کودکان تشنه ببرد؛ ولی سخنان روان‌تر از آب و برنده‌تر از شمشیر بر آن سنگدلان اثری نکرد. بدان گونه که شمر و شبث فریاد زدند: اگر تمام زمین پر آب باشد قطره‌ای از آن را به شما نخواهیم داد مگر آن که با یزید بیعت کنید.

عباس که چنین دید به سوی امام علیه‌السلام برگشت و آن چه را که آنان گفته بودند برای امام علیه‌السلام بیان کرد. کودکان چون سخن عباس را شنیدند، ناله زدند و فریاد «العطش»، «العطش» آنان بلند شد.

سقای کربلا با شنیدن صدای «العطش»، با گوشه چشم به آسمان نگاهی کرد و گفت: «ای خدای من! کوشش خواهم کرد تا برای این کودکان، مشکی را از آب پر کنم و بیاورم» سپس نیزه خود را برداشت و مشک را به دست گرفت و این چنین رجز خواند:

اقاتل الیوم بقلب مهتدی

اذب عن سبط النبی احمد اضربکم بالصارم المهند

حتی تحیدوا عن قتال سیدی انی انا العباس ذو التودد

نسل علی المرتضی الموید

«امروز با قلبی هدایت شده می‌جنگم - از فرزند پیامبر «احمد» دفاع می‌کنم.

با شمشیر هندی به شما ضربه می‌زنم - تا از جنگ با سرورم بگریزید.

همانا من عباس هستم دوستدار آل پیامبر - از نسل علی مرتضی تأیید شده و قوت داده شده».

عمر سعد چهار هزار سرباز را به نگهبانی فرات گماشته بود تا نگذارند کسی از یاران امام حسین علیه‌السلام به آب نزدیک شود. آنان وقتی که دیدند، عباس علیه‌السلام به سوی فرات می‌رود، از هر سو او را محاصره کردند. حضرت ابوالفضل علیه‌السلام فریاد زد:

«ای مردم! آیا شما کافرید یا مسلمان؟! آیا در مذهب و دین شما جایز است حسین علیه‌السلام و فرزندانش را از آشامیدن آب باز دارید؟ در حالی که همه موجودات از آن می‌آشامند ولی حسین علیه‌السلام و کودکان و خاندانش از تشنگی به مرز هلاکت رسیده‌اند. آیا تشنگی قیامت را به یاد نمی‌آورید؟» نگهبانان که سخن عباس علیه‌السلام را شنیدند، جلو آمدند و پانصد نفر از آنان

ایستادند و او را تیر باران کردند.

اما آن شیر بیشه شجاعت به سوی آنان هجوم برد و این گونه رجز خواند: لا ارهب الموت اذا الموت رقا

حتی اواری فی المصالیب لقی نفسی لنفسی المصطفی الطهر وقا

انی انا العباس اغدو بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی

«از مرگ نمی‌ترسم وقتی که مرگ مایه سربلندی است - تا که در آن زمان در میان شمشیرهای برهنه پنهان شوم.

جانم فدای آن برگزیده‌ی پاک - منم عباس مشهور به سقا.

از آسیب و گزند در روز جنگ نمی‌ترسم.»

سپس هجوم برد و هشتاد نفر را به خاک انداخته تا این که به فرات رسید و وارد آن شد. در آن حال خواست که مشتی از آب بنوشد، که تشنگی امام علیه‌السلام و خاندانش را به یاد آورد. آب را ریخت و با خود گفت: «به خدا سوگند آب نمی‌نوشم، وقتی که برادرم حسین علیه‌السلام و کودکان و خاندانش تشنه هستند. نه هرگز این کار را نخواهم کرد.».

پس مشک را از آب پر کرد و بر شانه خود گرفت و اشعار زیر را زمزمه کرد: یا نفس من بعد الحسین هونی

فبعده لا کنت ان تکونی هذا حسین شارب المنون

و تشربین بارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی

و لا فعال صادق امین «ای نفس بعد از حسین علیه‌السلام خوار باش - و بعد از او سزاوار نیست که زنده باشی. این حسین علیه‌السلام است که مرگ را می‌نوشد - و تو می‌خواهی آب سرد بنوشی؟ دور باد! این نه شیوه دینداری من است - و نه کار کسی که راستگو و امین باشد.».

بنابر روایت ابی‌مخنف: «ثم صعد من المشرعهٔ فاخذه النبل من کان مکان حتی صارته درعه کالقنفذ فحمل علیه ابرص بن شیبان فضربه علی یمینه...»

سپس از فرات برگشت و تیرها همچنان از هر سو به او پرتاب می‌شد، آن چنان که زره از انبوه تیرها همچون خارپشت به نظر می‌رسید. جنگ سختی درگرفت و حضرت عباس علیه‌السلام به سپاهیان هجوم می‌برد و آنان را فراری می‌داد و خود به سوی خیمه‌ها حرکت می‌کرد، انبوه سپاهیان او را رها نمی‌کردند و نبرد همچنان ادامه داشت تا این که «ابرص بن شیبان» دست راست آن بزرگوار را قطع کرد. براساس روایتی دیگر «نوفل بن ازرق» یا «زید بن ورقا» به کمک «حکیم بن طفیل» دست راست او را قطع کردند. حضرت ابوالفضل مشک را به دوش چپ انداخت و شمشیر را به دست چپ گرفت و حمله کرد و این رجز معروف را خواند: والله ان قطعتم یمینی

انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی صلی الله علیه و آله و سلم الطاهر الامین نبی صدق جائنا بالدین

مصدقا بالواد الامین «به خدا قسم اگر دست راستم را قطع کنید - من همیشه از دین خود حمایت می‌کنم.

و از امامی که «صادق الیقین» است - فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پاک و امین حمایت می‌کنم.

پیامبر راستگویی که برای ما دین آورد - در حالی که تصدیق کننده خدای یکتای امین بود.

سپس آن قدر جنگید تا این که بدنش به ضعف و سستی گرایید، در این هنگام «حکیم بن طفیل» یا «عبدالله بن یزید شیبانی» پشت نخلی کمین کرد و دست چپ آن حضرت را جدا نمود. حضرت عباس علیه‌السلام مشک را به دهان گرفت و به سپاه کفر حمله کرد، و این رجز را خواند: یا نفس لا تخش من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار مع النبی سید الابرار

من جملهٔ السادات و الابرار قد قطعوا ببغیهم یساری

فاصلهم یا رب حر النار «ای نفس! از کفار هراس نداشته باش - مژده باد تو را رحمت خدای جبار.

همراه با پیامبری که سرور خوبان است - با گروهی از بزرگان و نیکوکاران، ظالمانه دست چپ مرا قطع کردند - پس ای پروردگار من، آنان را در آتش سوزان بیفکن!»

سپس مشک را به دندان گرفت و در حالی که از دستهای مبارکش خون سرازیر شده بود و سستی بدنش را فراگرفته بود به دشمنان هجوم برد. دشمنان از هر سو به او حمله کردند. یکی از دشمنان تیری به مشک زد که مشک سوراخ شد و آب بر زمین ریخت و دیگری تیری به سینه آن حضرت زد. ناگهان «حکیم بن طفیل» گرزی آهنین بر فرقش کوبید که سرش را شکافت و آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد زد: «یا اباعبدالله علیک منی السلام؛ ای برادر مرا دریاب!»

امام که صدای عباس را شنید رعد آسا خود را به او رساند و عباس علیه‌السلام را با تن پاره پاره و دستهای قطع شده بر زمین افتاده دید، گریست و فرمود:

«الان انکسر ظهری و قلت حیلتی؛ اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسسته شد».

و بنا به روایتی، امام حسین علیه‌السلام در رثای عباس علیه‌السلام آن گاه که او را روی خاک افتاده دید این شعر را خواند: تعدیتم یا شر قوم ببغیکم

و خالفتموا فینا النبی محمدا اما کان خیر الخلق اوصیکم بنا

اما کان جدی خیرهٔ الله احمدا اما کانت الزهراء امی و والدی

علیا اخا خیر الانام مسددا لعنتم و اخزیتم بما قد جنتیم

ستصلون نارا حرها قد توقدا «ای بدترین مردم! با سرکشی خود تجاوز کردید - و در مورد ما با محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر اسلام مخالفت کردید.

آیا بهترین مردم در مورد ما به شما وصیت نکرد؟ - آیا جد من همان احمد انتخاب شده‌ی خدا نبود؟

آیا مادرم زهرا علیهاالسلام نبود - پدرم علی علیه‌السلام که برادر نیکوترین مردم و راست کردار بود (خیر الانام و مسدد دو صفت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند).

ملعون و خوار شدید با چنین جنایتی که کردید - بزودی با گرمای آتشی که برافروخته شده رو به رو می‌شوید.»

حضرت عباس آخرین سخنانش را این گونه به برادرش گفت: «برادرا! مرا به خیمه‌گاه کودکان مبرا! از آنها خجالت می‌کشم که نتوانستم برایشان آب بیاورم.»

آن گاه چشمانش را برای همیشه بست.

آری او در دلاوری و رشادت و ایثار در راه اسلام و اخلاق الهی و علم و حلم نمونه اعصار بوده و هست. آری او شیر ولی الله و امام عصرش بود، همان طوری که عمویش حمزه معروف به (اسدالله و اسد رسوله؛ شیر خدا و رسولش است) بود.

روایت تاریخی می‌گوید پس از دهها سال و پس از واقعه‌ی کربلا چون امام زین العابدین علیه‌السلام و دیگر اسیران به مدینه‌ی منوره داخل می‌شدند امام بشر را که شاعری بود فرمان داد تا پیش سواران برود و خبر مصیبت حسین علیه‌السلام را به مردم مدینه برساند. ام‌البنین پیش دوید و راهش را گرفت و از امام حسین علیه‌السلام پرسید.

بشر گفتش: «ای ام‌البنین! خداوند در مصیبت فرزندت عبدالله صبرت دهاد.»

ام‌البنین گفت: «از حسین خبرم بده»

بشر گفت: خداوند در مصیبت فرزندت جعفر صبرت دهاد.

ام‌البنین گفت: ای بشر! از حسین خبرم بده.

بشر دوباره گفتش: خدا در مصیبت فرزندت عثمان صبرت دهاد.

ام‌البنین باز از بشر همان خواست: «ای بشر! از حسین خبرم بده».

بشر گفتش: «خداوند در مصیبت فرزندت عباس صبرت دهاد» به رغم مهر سترگی که ام‌البنین در دلش به فرزند ارشدش ابوالفضل عباس می‌پرورد، آن گاه که بشر از کشته شدن عباس خبرش داد باز از حسین پرسید و گفت: «ای بشر! از سرورم و مولایم حسین خبر بده.» و بشر گفت: «ای فاطمه! خداوند در مصیبت حسین صبرت دهاد». این زمان بود که چهره‌اش خراشید و بر صورت کوفت و بانگ زد: «واویلا و واحسینا».

اولین کسی که در سوگ حضرت عباس علیه‌السلام مرثیه سرود، مادرش حضرت ام‌البنین علیهاالسلام بود که به نقل مقاتل الطالبین به قبرستان بقیع می‌رفت و در حرمان پسرانش سرودهای جانگدازی می‌سرود و اشک می‌ریخت. مردم هم برای شنیدن اشعار حزن آورش جمع می‌شدند. مویه‌هایش آن چنان جانسوز بود که مرد سنگدلی همچون مروان بن حکم (دشمن معروف اهل بیت علیهم‌السلام) را نیز متأثر می‌ساخت: لا تدعونی ویك ام‌البنین

تذکرینی بلیوت العرین اربعهٔ مثل نسور الربی

قد واصلوا الموت بقطع الوتین تنازع الخرصان اشلائهم

فکلهم امسی صریعا طین یا لیت شعری اکما خبروا

بان عباسا قطیع الیمین

«مرا دیگر ام‌البنین (مادر پسران) نخوانید – که شیران بیشه‌ها را به یادم می‌آورید.

پسرانی داشتم که به خاطر آنها من را ام‌البنین می‌خواندند – و امروز دیگر پسری ندارم.

چهار تن همچون عقاب کوهسار – که با بریده شدن رگهایشان کشته شدند.

بر پیکر آنها نیزه‌ها به هم افتاد – و تمامشان از ضربت نیزه‌ها به زمین افتادند.

کاش می‌دانستم آیا آن چنان که خبر دادند بود؟ – که دست راست عباسم قطع شده بود».

به نقل مرحوم سماوی از ابوالحسن اخفش، حضرت ام‌البنین علیهاالسلام هر روز به سوی بقیع می‌رفت و عبیدالله فرزند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را با خود می‌برد و برای فرزندان شهیدش مرثیه‌های جانگداز می‌سرود: یا من رأی العباس کر

علی جماهیر النقد و وراه من ابناء من ابناء حیدر

کل لیث ذی لبد انبئت ان ابنی اصیب

برأسه مقطوع ید ویلی علی شبلی أمال

برأسه ضرب العمد لو کان سیفك فی یدك

لماذنا منه احد «ای کسی که عباس را دیدی آن گاه که حمله می‌کرد – بر گروهی از فرومایگان و ولگردان.

و به دنبال او فرزندان حیدر علیه‌السلام – همه چون شیران یالدار حمله می‌کردند.

باخبر شدیم که ضربت به سر پسرم خورد – در حالی که دستش قطع شده بود.

وای بر من! برای فرزندی چون شیر – که از ضربت گرز، سرش پیچیده شد.

پسرم! اگر شمشیرت در دستت بود – هرگز کسی به آن نزدیك نمی‌شد».

حضرت عباس علیه‌السلام ذخیره‌ی پدرش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود تا در روز عاشورا برادرش حسین علیه‌السلام را یاری کند؛ ولی چیزی که مانع نشان دادن شجاعتش شد تلاش آن حضرت در رساندن مشك آبی به خیمه‌ها و کودکان بود. و در این

راه دو دستش را بریدند و فرصت شمشیر زدن را از او گرفتند. وگرنه همان طوری که مادرش گفت اگر شمشیرش در دستش بود هیچ کس نمی‌توانست به او نزدیک شود. ولی آن چه که موجب تأسف است تحلیل نادرست و تحریف فداکاری حضرت عباس توسط برخی نویسندگان است.

«و یکنی اباالفضل... و هو آخر من قتل من اخوته لامه و ابیه لانه کان له عقب و لم یکن لهم، فقدمهم بین یدیه فقتلوا جمیعا فخاز مواریثهم ثم تقدم فقتل فورثهم و اياه عبیدالله...».

«کنیه عباس علیه‌السلام «اباالفضل بود.»... او آخرین نفر از برادرانش (فرزندان ام‌البنین) بود که کشته شد.و از آن جا که عباس علیه‌السلام فرزند داشت ولی برادرانش فرزندی نداشتند، برادرانش را زودتر از خود به میدان فرستاد که همگی کشته شدند تا خود، ارث آنها را به دست آورد و سپس خودش به میدان رفته و کشته شد و فرزندش عبیدالله اموال پدر و عموهایش را به ارث برد!!».

تحلیلی این گونه از فداکاریهای بی‌همتای حضرت ابوالفضل علیه‌السلام اگر آگاهانه باشد همچون شمشیرهایی است که پیکر عباس علیه‌السلام را نشانه رفتند و اگر ناآگاهانه باشد نشان دهنده‌ی آن است که نویسنده هیچ شناختی به مقام بلند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و دیگر شهدای کربلا ندارد.

با این همه ما هیچ انتظاری از نویسنده‌ای مسیحی همچون «کورت فریشلر» نداریم که مطلبی غیر از این بنویسد:

«... اما می‌دانیم که ساحل رودخانه از طرف سربازهای عمر سعد اشغال شده بود نه برای این که مانع از این شوند که کاروان حسین علیه‌السلام از آب رودخانه استفاده نمایند بلکه نگذارند که کاروان حسین علیه‌السلام در ساحل غربی راه از میدان جنگ عقب نشینی نمایند!!».

و همچنین است کتابهای دیگری که پر از تحریف است؛ اما متأسفانه مترجمان آن کتابها هیچگونه نقد و اعتراضی بر آن مطالب ننوشته‌اند.

ترجمه‌ی زیارت حضرت عباس بن علی علیه‌السلام:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و همه‌ی شهیدان و راست کرداران و گزیدگان پاکیزه جان به هر صبح و شب و بر تو ای پسر امیرمؤمنان. درباره‌ی تو به تسلیم و باور و وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت دار ابلاغگر و مظلوم ستم دیده شهادت می‌دهم.

خداوند از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - بهترین پاداش را از بهر آن چه (بر او) صبر کردی و امید پاداش بردی و یاری کردی بدهد که خوش خانه‌ی آخرتی (برای تو باشد). نفرین خدا بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته شدی و خدا آن چه وعده‌تان داده وفا خواهد کرد.تا به تو آمدم ای پسر امیرمؤمنان که سویتان فرستاده‌ام و قلبم تسلیم و پیروی شما است و من نیز پیروی شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدا حکم فرماید و او بهترین حکمفرماست. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و باز آمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم. خداوند مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.

سلام بر تو ای بنده‌ی شایسته سرسپرده‌ی خدا و رسولش و امیرمؤمنان و حسن و حسین علیهم‌السلام. سلام و مهر خدا و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روحت و بر تنت. من شهادت می‌دهم و خدای را به شهادت می‌خوانم که تو بر راهی گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیایش، و پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهاد. برترین پاداش و بیشترین پاداش، و فراوانترین پاداش. و ماندنی‌ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و پاسخ دهندگان دعوت فرمانبران ولی امرش می‌دهد. شهادت می‌دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام. خداوند میان شهیدان برانگیزادت و روحت را همدم روح سعادتمندان قرار دهد و از بهشتش گشاده‌ترین جای و

نیکوترین خانه‌ها را دهد و نامت را در فراز بهشت بلند گرداند و با پیامبران و راست کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانی هستند. شهادت می‌دهم که تو نه سستی نشان دادی و نه بد عهدی کردی؛ و تو با بینش از کار خود درگذشتی؛ پیرو شایستگان بودی و دنباله روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیایش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او مهربانترین مهربانان است.

خدایا بر محمد و خاندان او درود فرست و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادت‌گاه سترگ بهر من گناهی که نابخشوده باشیش و اندوهی که ناگشوده باشیش و بیماری‌ای که شفایش نداده باشی و کاستیی که نپوشیده باشیش و روزی‌ای که نگشاده باشیش و ترسی که آرامش نکرده باشی و پراکندگی‌ای که جمعش نکرده باشی و (یار) غایبی که نگاهش نداری و (به من) نزدیکش نکنی و خواسته‌ای از خواسته‌های دنیا و آخرت - که بدان راضی باشی و مرا در آن خیری باشد - که بر نیاوریش باقی مگذار، ای مهربانترین مهربانان.

سلام بر تو ای ابوالفضل العباس پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدا و درست‌ترینشان در اسلام. شهادت می‌دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص ورزیدی و بهترین برادر یاری کننده بودی. نفرین خداوند بر مردمانی که کشتندت و نفرین خداوند بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خداوند بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام‌ها را خواستند و (با کشتنت) حرمت اسلام را شکستند؛ (ای) بهترین شکیبای جهادگر حمایت کننده‌ی یاور، و برادر مدافع برادرش، و اجابت کننده‌ی فرمان پروردگارش، و شتابنده به آن چه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و (یا از) ستایش زیبا. و خداوند به جایگاه پدرانت در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا؛ به زیارت اولیایت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایشت و احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به (عنایت) ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از (عنایت) ایشان پذیرفته و زندگیم را با (حضور) ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی، و از آن قرارم دهی که از زیارت شهادتگاه دوستانت دگرگون شوند و رستگار و حاجت روا و درخور بخشایش گناهان و پوشش کاستی‌ها و زدودن غم‌ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.

به خدا می‌سپارمت و از او می‌خواهم که نگاهت دارد و سلامت می‌رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آن چه از نزد خداوند آمده است ایمان داریم پس بار خدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت صلی الله علیه و آله و سلم می‌آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیایت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی‌طالب و امامان زاده‌ی او علیهم‌السلام بمیرانم و بر بیزاری از دشمنانش. بار آفریدگار من! هان که من بدین راضی شدم. و خداوند بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.

ابوالقاسم

از کنیه‌های حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است. در زیارت روز اربعین چنین وارد شده است:

السلام علیك یا اباالقاسم، السلام علیك یا عباس بن علی علیهماالسلام.

ابوالقربة

از کنیه‌های حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است.

ابوبکر (احمد) بن حسین

فرزند امام حسین علیه‌السلام. نامش احمد، کنیه‌اش ابوبکر، مادر او و قاسم، رمله نام داشت. و هنگام شهادت ۱۶ ساله بود که بعد از برادرش قاسم عازم میدان شده و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانیده سپس به دست عبدالله بن عقبه غنوی (لعنة الله علیه) به شهادت رسید.

او بعد از آن که نبرد سختی نمود و جمع زیادی از دشمنان را به هلاکت رسانید در حالی‌که از شدت تشنگی چشمهایش به گودی می‌رفت، خدمت عمویش رسیده و عرض کرد:

«یا عماه هل من شربهٔ ماء ابرد بها کبدی و اتقوی بها علی اعداء الله و رسوله صلی الله علیه و آله و سلم». «ای عمو! آیا شربت آبی هست؟ تا جگرم را خنک کنم تا در مقابل دشمنان خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم نیرومند گردم».

حضرت فرمود: «یا ابن اخی اصبر قلیلا حتی تلقی جدک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیسقیک شربهٔ من الماء لا تضما بعدها ابدا». «ای فرزند برادرم کمی صبر کن، تا این که جدت حضرت رسول را ملاقات کنی و به شربتی سیراب شوی، که پس از آن هرگز تشنه نشوی».

بعد از آن بار دیگر به میدان برگشت و رجز زیر را خواند: اصبر قلیلا فالمنی بعد العطش

فان روحی فی الجهاد تنکمش لا ارهب الموت اذا الموت وحش

و لم اکن عند اللقاء ذات رعش «کمی صبر کن بعد از عطش به آرزویت می‌رسی - بدرستی که جانم در این جنگ به سوی بهشت می‌شتابد.

از مرگ نمی‌ترسم هنگامی که وحشت آورد - به هنگام مرگ یا در مقابله با حریف نمی‌لرزم.»

سپس، برای مرتبه سوم عازم میدان شد و ضمن حمله و جنگی سخت با دشمن این اشعار را می‌خواند: الیکم من بنی المختار ضربا

یشیب لهوله رأس الرضیع یبید معاشر الکفار جمعا

بکل مهند عضب قطیع «بر شما از فرزندان پیامبر ضربتی برسد - که از هراس آن ضربت، موی سر شیرخوار سفید می‌شود.

گروه کفار را دسته جمعی نابود می‌کند - با شمشیر هندی بران و قطع کننده».

در این مرحله از حمله، ضمن این که جمع زیادی از دشمن را به خاک افکند، به دست عبدالله غنوی به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است.

ابوبکر بن حسن

از شهدای کربلا و فرزند امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. مادر او «ام‌ولد» بود. برخی مورخین نام مادر ابوبکر را نفیله یا نجمه گفته‌اند.

او از مدینه همراه عمویش امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد و در روز عاشورا پس از شهادت قاسم بن حسن خدمت سیدالشهدا آمد و اجازه‌ی میدان طلبید و به میدان رفت و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید. شهادت او را بعد از شهادت قاسم بن حسن علیه‌السلام دانسته‌اند.

ابوبکر بن الحسن علیه‌السلام هنگام شهادت شانزده ساله بود - طبق روایت مؤرخین - ایشان خوش چهره و زیبارو بود، در صحنه مبارزه و کارزار بسیار متهور و شجاع بود. در مبارزه چنین می‌سرایید:

من فرزند امامی هستم که پسر علی می‌باشد و تا کند شدن شمشیر با شما مبارزه می‌کنم ما - خاندان خدا - به پیامبر نزدیکتر هستیم

به شما با نیزه در میان میدان ضربه خواهم زد.

ابوبکر وارد کارزار شد و میمنه و میسره - چپ و راست - سپاه دشمن را درهم ریخت و بسیاری از دشمنان را به قتل رساند، سپس به سوی امام حسین شتافت و در حالی که چشمانش از عطش فرو رفته بودند، فریاد برآورد: ای عمو، آیا آب در دسترس دارید تا جگر خود را خنک کرده و قدرت تازه‌ای بازیابم تا بتوانم با دشمنان خدا و رسولش، مبارزه کنم؟ امام حسین فرمودند: ای برادرزاده‌ام، لختی صبر کن تا با جدت (پیامبر) دیدار کنی و با آب بهشت تو را سیراب کند تا دیگر تشنه نشوی، این نوجوان به سوی دشمنان شتافت و چنین سرود:

اندکی صبر کن شهادت پس از عطش فرا می‌رسد و روحم در جهاد فشرده می‌گردد هراسی ندارم، اگر چه مرگ وحشتناک باشد و در هنگام دیدار با مرگ نخواهم لرزید.

سپس به سوی دشمنان یورش برد و تعدادی از آنان را کشته و همچنان رجز خوانی می‌کرد. دشمنان او را محاصره و به شهادت رساندند.

ابوجعفر - حضرت امام باقر علیه‌السلام - ذکر می‌کند که حرمله بن کاهل الاسدی، ابابکر را به قتل رساند و برخی گفته‌اند عبدالله بن عقبه الغنوی قاتل فرزند امام حسن علیه‌السلام بوده است.نام این شهید بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

ابوعمرو

کنیه‌ی جناب عثمان بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام از شهدای روز عاشوراست.

ابوفاضل

کنیه‌ی حضرت عباس بن علی علیهماالسلام است. این کنیه بدان معناست که آن حضرت پدر تمام فضایل انسانیت و کمال بوده است.

ابی‌سعید بن عقیل بن ابی‌طالب

به قولی او همان «محمد بن سعید بن عقیل بن ابی‌طالب» از شهدای روز عاشوراست.

احمد بن محمد هاشمی

از شهدای بنی‌هاشم در روز عاشورا است (که چهره‌ی شناخته شده‌ای نیست و تنها ابن شهر آشوب از او یاد کرده است). ابن‌شهر آشوب، او را جزء فرزندان عقیل دانسته است.

اصغر بن علی بن ابی‌طالب

از شهدای بنی‌هاشم از کربلاست. او همان «محمد بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام» است.

اطلس

از القاب حضرت عباس بن علی علیه‌السلام است. ظاهرا یکی از معانی اطلس شجاعت است و چون آن حضرت شجاع بوده و از

کثرت شجاعت، صفوف دشمنان را می‌شکافته، به او اطلس می گفتند.

السقاء

در روزهایی که اهل کوفه آب را بر روی اهل بیت امام حسین علیه‌السلام بستند، قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام برای آنها آب آورد.
لقب مزبور در کتب انساب و مقاتل بسیار دیده شده است. بنگرید به «عمدة الطالب» و «مزار» و «سرائر» ابن‌ادریس و «تاریخ خمیس» و «نور الابصار» شبلنجی و «کبریت احمر».
در کتب تاریخ، ۱۷ منصب برای حضرت اباالفضل العباس علیه‌السلام نوشته‌اند که مهمتر از همه منصب سقایت است، زیرا در طریق انجام این وظیفه حداکثر خدمت و بروز حسن نیت را به امام عصر خویش نشان داده است. آن حضرت، از دوم محرم تا شب عاشورا چهار بار آب به خیام حرم برد. هر کسی حاجتی داشت یا آب می‌خواست، به قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام مراجعه می کرد. تا عباس بن علی علیهماالسلام زنده بود، لشکر بنی‌امیه جرأت تعرض به خیام حرم را نداشتند، و لذا امام حسین علیه‌السلام بالای سر او فرمود: «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی» و افزود چشمهایی که دیشب از بیم تو به خواب نمی‌رفتند امشب به خواب می‌روند و چشمهایی که به اتکای وجود تو خوش می‌خفتند امشب مضطرب و بی‌خواب خواهند شد. اگر کسی بخواهد به سیدنا و سید الکونین حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام توسل و تقرب جوید بابش مولانا «باب الحوائج» آقا ابوالفضل العباس علیه‌السلام است.

الشهید

از القاب حضرت عباس بن علی علیهماالسلام است. ابوالحسن عمری بعد از این که اولاد آن حضرت را ذکر می کند می گوید: «هذا آخر نسب بنی‌العباس السقاء الشهید بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام.

العبد الصالح

از القاب حضرت عباس بن علی علیه‌السلام عبد صالح است. چنانکه در زیارت او می‌خوانیم:
«... السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله...»

المقطوعة یداه

از القاب شریف حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌باشد.

امام سجاد علیه السلام

فرزند برومند و گرامی امام حسین علیه‌السلام.
از آن حضرت رویدادهای شب عاشورا، با دو واسطه روایت شده است.
دو واسطه در نقل روایت، عبارتند از: حارث بن حصیره، که از «عبدالله بن شریک عامری» و او از حضرت سجاد روایت می‌نماید.
و گاه عبارتند از: «حارث بن کعب کوفی» و «ابوضحاک بصری» که از آن حضرت روایت می کند.
از آن گرانمایه‌ی عصرها و نسلها نیز «ابومخنف» روایت آورده است.
از آن جمله، جریان نامه‌ی «عبدالله بن جعفر» به سالار شایستگان بوسیله‌ی دو فرزندش «عون» و «محمد» و نامه‌ی «عمرو بن سعید» فرماندار «مکه» به آن حضرت بوسیله‌ی برادرش «یحیی» را، بواسطه‌ی «حارث بن کعب» روایت نموده است.

از آن حضرت، نامه‌ی «عبدالله بن جعفر» بوسیله دو فرزندش به پیشوای شهیدان، نامه فرماندار «مکه» به آن حضرت به هنگام حرکت از آن شهر و پاسخ نامه، جریان مهلت خواهی برای شب عاشورا سخنرانی شور انگیز و روشنگرانه به یاران در آن شب، زمزمه آن اشعار مشهور و معروف، و سخنان خواهر قهرمانش و پاسخ آن بزرگوار به آن بهترین خواهر گیتی، بوسیله‌ی «حارث بن کعب» و «ابوضحاک» روایت شده است.

اربعین

چهل، چهلم.در فرهنگ اسلامی و در معارف عرفانی، عدد چهل (اربعین) جایگاه خاصی دارد. چله نشینی برای رفع حاجت‌یا رسیدن به مقامات سلوک و عرفان معروف است.حفظ کردن چهل حدیث، اخلاص چهل صباح، کمال عقل در چهل سالگی، دعابرای چهل مؤمن، چهل شب چهارشنبه و... بسیاری از این نمونه‌ها و موارد.[۱] .

در فرهنگ عاشورا، اربعین به چهلمین روز شهادت حسین بن علی «ع» گفته می‌شود که مصادف با روز بیستم ماه صفر است.از سنتهای مردمی، گرامیداشت چهلم مردگان‌است که، به یاد عزیز فوت شده خویش، خیرات و صدقات می‌دهند و مجلس یاد بود بپامی‌کنند.در روز بیستم صفر نیز، شیعیان، عظیمترین مراسم سوگواری را در کشورها و شهرهای مختلف به یاد عاشورای حسینی بر پا می‌کنند و همراه با دسته‌های سینه زنی و عزاداری به تعظیم شعائر دینی می‌پردازند.در شهر کربلا، اربعین حسینی عظمت و شکوه خاصی دارد و دسته‌های عزادار، مراسمی پرشور بر پا می‌کنند.

در نخستین اربعین شهادت امام حسین «ع»، جابر بن عبدالله انصاری و عطیه عوفی موفق به زیارت تربت و قبر سید الشهدا شدند.بنا به برخی نقلها، در همان اربعین، کاروان اسرای اهل بیت «ع» در باز گشت از شام و سر راه مدینه، از کربلاـ گذشتند و با جابر دیدارکردند.البته برخی از مورخان هم آن را نفی کرده و نپذیرفته‌اند.از جمله مرحوم محدث قمی در «منتهی الآمال» دلایلی ذکر می‌کند که دیدار اهل بیت از کربلاـ در اربعین اول نبوده‌است.[۲] بعضی از علما نیز در این باره تحقیق مبسوط و مستقلی انجام داده‌اند که منتشرشده است.[۳] به هر حال، تکریم این روز و احیای خاطره غمبار عاشورا، رمز تداوم شور عاشورایی در زمانهای بعد بوده است.در تاریخ انقلاب اسلامی ایران نیز، سنت احیای اربعین تاثیر مهمی در شور گستری در شهرها داشت و در چهلم شهدای حادثه قم (درتاریخ ۱۹ دی ۱۳۵۶ ش) مردم مسلمان تبریز قیام کردند و شهید دادند.در اربعین شهدای تبریز، شهرهای دیگر مجلس یادبود گرفته، تظاهرات کردند و همین گونه اربعینها به هم وصل شد و سراسر ایران به نهضت پیوست، تا آنکه انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن سال۱۳۵۷ ش به پیروزی رسید.این به برکت الهام گیری از فرهنگ شهادت و ایثار خون بود که ملت قهرمان ایران، از عاشورا گرفته بود. «اربعین»، تداوم «عاشورا» بود و «ذکر»، رسالت بازماندگان پس از «خون» و «شهادت». به یاد کربلا دلها غمین است

دلا خون گریه کن چون اربعین است پیام خون، خطاب آتشین است

بقاء دین، رهین اربعین است که تاریخ پر از خون و شهادت

سراسر اربعین در اربعین است بسوز ای دل که امروز اربعین است

عزای پور ختم المرسلین است مرام شیعه در خون ریشه دارد

نگهبانی ز خط خون چنین است

پی نوشتها :

[۱] ر.ک: «اربعین در فرهنگ اسلامی»، سید رضا تقوی، انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.

[۲] منتهی الآمال، ج ۱، حوادث بازگشت اسرا.

[۳] تحقیقی درباره اولین اربعین حضرت سید الشهداء، شهید قاضی طباطبایی.

اربعین خونین

در عراق، بویژه در مناسبتهای خاص، عزاداران حسینی به صورت دسته جمعی و درقالب کاروانهای کوچک و بزرگ، پیاده به سوی «کربلا» می‌روند.این حرکت مقدس، بویژه از نجف به کربلا، که اغلب با شرکت علمای دینی انجام می‌گرفت، چندین نوبت از طرف رژیم بعثی عراق، جلوگیری یا به خاک و خون کشیده شد.یکی از این نوبتها در سال ۱۳۹۷ ق بود.زائران، برای بهره برداریهای تبلیغی و سیاسی بر ضد طاغوت عراق، برنامه ریزیهای مفصل کرده بودند. حکومت عراق هم به شدت و خشونت متوسل شد و راهپیمایان را در طول راه، از آسمان و زمین به گلوله بست.حادثه، بصورت پیاپی، درسالهای ۱۳۹۰، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶ ق در ایام عاشورا و اربعین پیش آمده بود، اما انتفاضه و حرکت گسترده سال ۱۳۹۷ ق بی سابقه بود و نجف، آن سال بسیج کننده این نیروی عظیم‌مردمی بود که از کنار مرقد امیر المؤمنین، به راه افتاد و پس از چهار روز پیاده روی به کربلارسید.حرکت موکبهای پیاده و شعارهای طول راه و سخنرانیهای متعدد، همه نوعی معارضه با حکومت بعث بود.امواج گسترده مردمی با شعار «ابد و الله ما ننسی حسینا» (بخدا قسم، هرگز حسین را فراموش نخواهیم کرد) به راه افتاده بود.نیروهای دولتی برای‌جلوگیری از رسیدن زائران به کربلا، برنامه‌های مختلفی داشتند و درگیریهایی پیش آمد وشهدایی بر خاک افتادند.وقتی هم به کربلا رسیدند، حوادثی شدیدتر پیش آمد و کسانی‌کشته و جمع بسیاری دستگیر شدند و نهضت شیعی اربعین آن سال، در خاطره تاریخ ثبت‌شد و مبدا الهام و شور گستری برای سالهای بعد گردید.این حادثه در سال ۱۳۵۶ ش‌بود.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] در کتاب «انتفاضهٔ صفر الاسلامیه» به قلم رعد الموسوی که خود از شاهدان حادثه بوده است، مبسوط این حادثه نقل شده است.در مجله پیام انقلاب نیز در سال ۶۴ و ۶۵ (شماره‌های ۱۵۶ تا ۱۶۳) گزارشی مفصل از آن اربعین سرخ‌آمده است، در سلسله مقالات «زیارت» به قلم نویسنده.

ابراهیم

نمرود بن کنعان، در شهر بابل فرمانروایی و سلطنت می‌کرد و چون دامنه‌ی تسلط و نفوذش توسعه یافت، مردم را به پرستش خویش دعوت کرد و مردم هم که در برابر بتهای سنگی و چوبی سجده می‌کردند، به آسانی طوق بندگی او را به گردن نهادند و تن به خدایی او دادند.

مدتها گذشت و مردم در چنین گمراهی و ضلالت بزرگی به سر می‌بردند و یکباره خدای بزرگ را فراموش کرده بودند تا آن که خداوند اراده فرمود از میان آن قوم، رهبری عالی مقام برانگیزد و به ارشاد او، مردم را راهنمایی فرماید.

یکی از ستاره شناسان که در دربار نمرود مقامی شامخ داشت، روزی به عرض رسانید که نجوم دلالت می‌کنند که به زودی شخصی قیام می‌کند و بساط بت پرستی را واژگون می‌سازد و مردم را به دین جدیدی دعوت می‌کند، نمرود پرسید: از چه سرزمینی قیام می‌کند؟ گفت: از همین سرزمین ولی تاکنون، نطفه‌ی او منعقد نشده و پا به رحم مادر نگذاشته.

نمرود برای پیشگیری از این موضوع، دستور اکید صادر کرد که بین زنان و مردان جدایی بیندازند، تا نطفه‌ی او بسته نشود و چنین شخصی پا به عرصه‌ی وجود نگذارد، نمرود نادان گمان می‌کرد با این اقدام عاجزانه می‌تواند در برابر اراده‌ی ازلی و خواست

خداوندی سدی ایجاد کند و مانع اجرای قضای الهی شود.

در همان محیط پر خفقان نطفه‌ی ابراهیم بسته شد و مادرش به او حامله گردید ولی آثار حمل در او آشکار نگشت، مدت حمل به سر رسید و مادرش برای وضع حمل، سر به بیابان نهاد و از ترس مأمورین نمرود به غار کوهی پناهنده شد و ابراهیم در همان غار چشم به جهان گشود، مادرش دریچه‌ی غار را با سنگ محکم کرد و به شهر بازگشت، خداوند عالم از انگشت ابراهیم چشمه‌های شیر جاری ساخت و مواد غذایی لازم را به او رسانید تا ابراهیم کم کم بزرگ شد و چون به سیزده سالگی رسید محرمانه، با مادرش به شهر آمد.

آزر، عموی ابراهیم یکی از بت تراشهای معروف بابل بود و پسرانش بت فروش بودند، آزر وقتی ابراهیم را دید او را با فرزندان خود به فروش بت فرستاد، ابراهیم ریسمان به گردن بتها می‌بست و روی زمین می‌کشید و در خاك و گل و لای آلوده می‌نمود و فریاد می‌زد: مردم بیایید و بت‌هایی را که نه جان دارند و نه فهم و ادراك و قادر بر هیچگونه نفع و ضرری نیستند از من خریداری کنید. طرز رفتار ابراهیم نسبت به بت‌ها بنظر بت پرستان اهانت آمیز می‌آمد و کار به جایی رسید که آزر ابراهیم را نصیحت کرد و چون بی‌اثر بود، او را به زندان انداخت.

ابراهیم را خداوند متعال برای راهنمایی مردم گمراه و بت پرست بوجود آورد و او را به مقام شامخ پیامبری و نبوت مفتخر فرمود، ابراهیم دلی مملو از ایمان به خدا داشت و ذره‌ای شك و تردید در مورد قدرت پروردگار در قلبش راه نداشت ولی برای اینکه حقایق اشیاء بر او روشن شود و بصیرتش افزون گردد، از خدا درخواست کرد که به او بنمایاند چگونه مردگان را زنده می‌کند، خطاب آمد که مگر تو ایمان به بعثت نیاورده‌ای؟ ابراهیم گفت: چرا، ایمان آورده‌ام ولی مایل هستم ببینم تا اطمینان و یقینم کامل گردد، چون ابراهیم حقیقتا غرضش اطمینان خاطر بود، خداوند به او وحی فرستاد که چهار پرنده بگیر و پس از کشتن آنها همه را در هم بکوب و سپس آن را به چند قسمت تقسیم کن و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذار و یك یك آنها را بخوان، تا به اذن خدا زنده شوند و نزد تو آیند.

ابراهیم فرمان خدا را به کار بست و پس از کشتن و کوبیدن و تقسیم کردن گوشتهای درهم آمیخته‌ی پرندگان، آنها را صدا زد، از هر جا جزیی جمع آمد و به هم متصل گردید و جان در آن دمیده شد و پرندگان دیگر بار زنده شدند.

ابراهیم مأموریت الهی و آسمانی خود را شروع کرد و در آغاز کار، عمویش آزر را به سوی خدا و پرستش پروردگار یگانه دعوت نمود، دلائل و براهین توحید را با منتهای ادب به آزر گوشزد کرد، آزر با تندی و خشونت به او پاسخ داد و او را از نزد خود راند، ابراهیم که در ابتدای کار با شکست مواجه شده بود، با دلی افسرده از نزد آزر خارج شد ولی روش آزر او را سست نکرده بلکه تصمیم او را، دائر بر راهنمایی و هدایت قوم محکم‌تر ساخته بود، ابراهیم نزد قوم آمد و برای اینکه به آنان بفهماند بت پرستی راه خطا و گمراهی است نخست از آنها پرسید: شما چه چیز را پرستش می‌کنید؟ قوم گفتند: معبود ما بتها هستند که به پرستش آنها قیام می‌نمائیم و حوائج خود را از آنها می‌خواهیم و در هنگام بروز حوادث ناگوار به آنها پناهنده می‌شویم.

ابراهیم پرسید: آیا بتها سخنان شما را می‌شنوند و نفع و ضرری از آنها ساخته است؟ گفتند: نه، بلکه چون پدران ما بتها را می‌پرستیدند ما هم به پیروی از روش آنها بت می‌پرستیم. ابراهیم گفت: هم شما و هم پدران شما در گمراهی آشکار بوده‌اید و این بتهای سنگی و چوبی که مالك سود و زیان خود نیستند شایستگی پرستش را ندارند، پرستش مخصوص پروردگار یگانه‌ای است که خالق آسمانها و زمین و مدبر امور آنها است.

سپس ابراهیم در مقام بیان قدرت خداوند برآمد و گفت پروردگار بزرگ آن کس است که مرا آفریده است، پس او مرا هدایت می‌کند و او است که مرا آب و غذا می‌دهند و چون بیمار شوم مرا شفا می‌بخشد و او است که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌گرداند و او است که من امیدوارم در روز قیامت مرا بیامرزد.

ابراهیم، بـا این بیانـات، مردم را به پرسـتش خداونـد دعوت کرد، ولی قوم در برابر دلایـل ابراهیم، یک مشت حرفهای بیهوده و پوچ تحویل دادنـد و حاضـر نشدنـد از بت پرستی دست بردارند، از این رو، ابراهیم درصدد برآمد بت‌ها را بشـکند و عملا به مردم نادان بفهماند که این بت‌های بی‌جان و ناتوان، لایق پرستش نیستند.

نمرودیان عیدی داشـتند که همه ساله در آن روز مراسم مخصوصـی را اجرا می‌کردند و آن روز را در خارج شـهر به سـر می‌بردند، چون ایام عید فرا رسید عموم مردم از شهر خارج شدند. ابراهیم به عنوان کسالت از رفتن، خودداری کرد و در شهر ماند.

شهر از ساکنین خالی شد و همه‌ی مردم از پیر و جوان به خارج شهر رفتند، ابراهیم چون شهر را خالی و بتکده را بدون نگهبان یافت قـدم در بتکـده گـذاشت و در آن سـالن مجلـل که به انواع زینت‌هـا آراسـته شـده و بت‌ها برحسب رتبه و مقام در جایگاه خود قرار داشـتند، به تماشا پرداخت سپس با تمسخر و تحقیر به آنها نگریست، سپس به شکستن آنها پرداخت و تنها بتی که از تبر ابراهیم در امان ماند، بت بزرگ بود و آن هم به این منظور سالم ماند که پایه‌ی استدلالهای آینده و موجب تبرئه و نجات او باشد.

قوم پس از انجـام مراسم عیـد، به شـهر بازگشـتند و چون وضع درهم ریختهٔی معبـد و بتهـای شکسـته را دیدنـد بی‌انـدازه ناراحت و خشـمناک شدند و از اهانتی که نسبت به بتها انجام گرفته بود سـخت عصـبانی گشـتند و درصدد بدست آوردن مجرم برآمدند و با هم می‌گفتند: چه کسی این عمل را با خدایان ما کرده است؟! همانا او از ستمکاران است.

بالأخره فهمیدنـد که این کار ابراهیم است. ابراهیم شـناخته شـد و در محلی که بت پرسـتان جمع آمـده بودنـد برای محاکمه و انتقام احضـار گردیـد، از ابراهیم پرسـیدند آیـا تو این کـار را نسبت به خـدایان مـا انجام داده‌ای؟! ابراهیم با بیانی محکم گفت: بلکه بت بزرگ این کـار بر سر بتهـا آورده، از خودشـان بپرسـید. نمرودیـان در برابر این منطق، جز اینکه به عجز و نـاتوانی بتها اعتراف کنند چاره‌ای نداشـتند، ابراهیم هم جز این انتظاری نداشت لذا وقتی که قوم گفتند: بت‌ها نمی‌توانند حرف بزنند و جوابی بگویند، ابراهیم بالافاصـله بـا یـک جملـه اسـاس بـت پرسـتی را درهـم ریخـت و آنهـا را سـرزنش و ملامـت کرد و گفـت: اف بر شـما و بر آن چه می‌پرستید.

نمرودیان برای انتقام گرفتن از ابراهیم و یاری خدایان خود، تصمیم به سوزانیدن ابراهیم گرفتند و چون جرم ابراهیم به عقیده‌ی آنان جنبه‌ی عمومی داشت، بایـد عموم طبقـات در این راه تشـریک مساعی کننـد و از این ثواب بهره‌منـد گردنـد، از این رو همه‌ی مردم درصدد گرد آوردن هیزم برآمدند و چند روزی نگذشت که کوهی از هیزم فراهم آمد، آتش افروختند و شـعله‌ی آن به آسمان بالا رفت، آن قدر هیزم زیاد بود که آتشـی عظیم و خطرناک در بیابان ایجاد شد و حرارت آتش به حدی رسـید که هیچ کس را یارای نزدیک شدن به آن نبود.

ابراهیم را بوسیله‌ی منجنیق میان آتش پرتاب کردند و به این وسیله آتش دل خود را فرو نشانیدند. ابراهیم در میان شعله‌های آتش از دیدگان مردم ناپدید شد و غریو شادی از مردم برخاست.

هنگامی که ابراهیم میان آتش پرتاب می‌شد جبرئیل خود را به او رسانید و گفت: ای ابراهیم آیا حاجتی داری؟ گفت: به تو حاجتی ندارم ولی به خداوند چرا. سپس از خدا درخواست کرد که مرا از آتش نجات بده. آتش به فرمان خداوند بر ابراهیم سرد و سلامت گردید و خطر آتش و حرارت از او برداشته شد.

نمرودیان که این صحنه را مشاهده می‌کردند با اعجاب و تحسین بر این منظره خیره شدند. مردم که این آیت بزرگ الهی را دیدند، به حقانیت دعوت ابراهیم پی بردند و بر آنها ثابت شد که راه راست، همان است که ابراهیم به آن دعوت می‌کند. اما عناد و دشمنی و همچنین حب جاه و مال مانع شـد که به ابراهیم ایمان آورند، بدین جهت اکثر مردم در بت پرستی ماندند و فقط چند نفر انگشـت شمار به آن حضرت گرویدند.

هنگامی که حضـرت ابراهیم علیه‌السـلام سوار بر اسب از سـرزمین کربلا عبور می‌نمود، اسبش به زمین خورد و ابراهیم علیه‌السلام از

اسب افتاد، سرش شکست و خون او جاری شد، آن گاه عرض کرد:پروردگارا چه خطایی از من صادر شد؟ در آن وقت اسبش به سخن درآمد و گفت: یا خلیل الله از تو بسیار خجالت می‌کشم، بدان که در این زمین فرزند خاتم انبیاء (امام حسین علیه‌السلام) کشته می‌شود، از این رو خون تو جاری گشت تا موافق خون آن جناب شود.

اسماعیل

ساره، همسر ابراهیم، نازا بود و از او فرزندی بوجود نمی‌آمد. چون می‌دید شوهر مهربان و باوفایش در آرزوی فرزند بسر می‌برد غمگین و متأثر می‌شد، زیرا سنین عمرش به حدی رسیده بود که دیگر امید فرزند آوردن از خود نداشت، بدین جهت کنیز خود هاجر را به ابراهیم واگذار کرد. هاجر حامله شد و فرزندی آورد که او را اسماعیل نامیدند، این نوزاد دیده و دل پدر را نوری بخشید و قلب او را سرشار از شادی نمود ولی در دل ساره آتش غیرت شعله‌ور شد و سخت ناراحت و رنجور گردید. رفته رفته کار به جایی رسید که دیگر ساره تاب دیدن هاجر و اسماعیل را نداشت و از ابراهیم درخواست کرد که هاجر و فرزندش را به یکی از دورترین نقاط ببرد تا دیگر خبری از آنها نشود.

ابراهیم به دستور خداوند، درخواست ساره را قبول کرد و هاجر و اسماعیل را با خود برداشت و به راهنمایی خداوند به راه افتاد تا به سرزمین مکه رسید و به فرمان خداوند، آنها را در آن سرزمین فرود آورد و خود به نزد ساره بازگشت.

زنی بینوا، با یک فرزند شیرخوار در یک بیابان بی‌آب و علف و دور از آبادانی تنها ماندند، ولی هاجر زنی بود که توکل و اتکاء به خدا را از ابراهیم فرا گرفته بود و با یک دنیا ایمان و توکل به خداوند، صبر را پیشه‌ی خود ساخت و از آب و غذایی که داشت صرف می‌کرد تا توشه‌اش تمام شد و گرسنگی و تشنگی بر او غلبه کرد و شیر در سینه‌اش خشک شد، هاجر در اطراف آن بیابان به جستجو پرداخت تا شاید آبی پیدا کند و جان فرزند عزیز را نجات دهد اما متأسفانه هر چه بیشتر جست کمتر یافت، نزد اسماعیل برگشت و او راگریان و پریشان دید.

گریه‌ی طفل قلب مادر بینوا را پاره می‌کرد ولی او هم راه به جایی نداشت، دیگرباره در آن بیابان وحشت آور به کوشش و جستجو پرداخت تا یکسره از یافتن آب ناامید شد، با چشم گریان نزد فرزندش باز آمد، در این بار حال طفل بسیار خطرناک شده بود و گویا آخرین لحظات زندگی را طی می‌کرد، هاجر کنار فرزندش ایستاده به آن منظره‌ی جانگداز می‌گریست که ناگاه چشمه‌ی آب زلالی از زیر پای اسماعیل بجوشید و دل هاجر را غرق شادی و شعف نمود. مادر کنار فرزند، روی زمین نشست و از آن آب، کام خشکیده‌ی کودک را تازه کرد و خطر را از طفل برطرف نمود، خود هم نوشید و جان تازه در تنش پدید آمد و شکر خدا را بجا آورد.

کم کم بواسطه‌ی چشمه‌ی آب پرندگان در آن سرزمین خشک پیدا شدند و در آن هنگام قبیله‌ی جرهم که در آن حوالی سکونت داشتند از پرواز پرندگان متوجه آن چشمه شدند و در کنار آن سکونت کردند. هاجر به آنها انس گرفت و وحشت تنهایی از او زایل گردید و بدین ترتیب دعای ابراهیم درباره‌ی آنها مستجاب شد، زیرا ابراهیم در هنگام حرکت از آن سرزمین و وداع با هاجر، روی به درگاه خدا آورد و گفت: «پروردگارا! من بعضی از خاندان و ذریه‌ی خود را در سرزمینی بی‌آب و علف کنار خانه‌ی محترم تو سکونت دادم، تا نماز را برپا دارند. پروردگارا! دلهای مردم را به سوی ایشان متمایل گردان و از میوه‌ها، به ایشان روزی بده، امید است سپاسگزار باشند».

هاجر با فرزندش اسماعیل در کنار چشمه و در مجاورت طایفه‌ی جرهم روزگار را به خوشی می‌گذرانید و گاهگاهی هم ابراهیم برای دیدار زن و فرزندش به آن جا می‌آمد و از ملاقات آنها نیروئی می‌گرفت و توشه‌ای بر می‌داشت تا اسماعیل رشد کرد و به سن جوانی رسید، ابراهیم در خواب دید که خدا او را فرمان می‌دهد که با دست خود، فرزندش اسماعیل را قربانی کند.

ابراهیم می‌دانست که خواب او الهامی است از طرف خدا و از وساوس شیطانی دور است، بدین جهت، با قلبی سرشار از ایمان، آماده شد که فرمان خداوند را اجرا کند، نخست به دیدار اسماعیل شتافت و به وی گفت: پسر جان! من در خواب دیدم که تو را سر می‌برم، نظر تو چیست؟ اسماعیل که از سلاله‌ی آن دودمان و فرزند آن پدر بود، بدون تردید و نگرانی گفت: ای پدرا مأموریت خود را انجام بده که به خواست خدا مرا از زمره‌ی صابرین خواهی یافت.

در بیابان منی، گونه‌ی فرزند دلبند خود را بر خاک نهاد و کارد را به دست گرفت، وقتی که آماده‌ی قربانی شد، اسماعیل گفت: پدر جان! ریسمان را محکم ببند تا هنگام جان دادن دست و پا نزنم زیرا بیم آن دارم که از اجرم کاسته شود، و لباسهای خود را از من دور نگهدار، مبادا قطره‌های خونم به جامه‌های تو ترشح کند و مادرم آن را ببیند و عنان صبر از کفش بیرون رود و دم کارد را تیز کن و با سرعت سر از بدنم جدا کن تا تحمل آن بر من آسانتر باشد، زیرا مرگ، بسیار سخت و دشوار است. ابراهیم گفت: پسر جان! تو برای اجرای فرمان خدا، نیکو یاوری هستی، سپس کارد را بر گلوی اسماعیل نهاد و به گردش درآورد ولی کارد، به فرمان خداوند از بریدن بازماند و آزاری به گلوی اسماعیل نرساند و از جانب حق تعالی به او وحی رسید: ای ابراهیم همانا تو انجام وظیفه کردی و مفاد خواب خود را اجرا نمودی و اخلاص و تسلیم خود را اظهار داشتی، سپس گوسفندی به عنوان فدیه‌ی اسماعیل از جانب پروردگار رسید و ابراهیم کارد بر گلوی گوسفند نهاد و او را به جای فرزند خود قربانی کرد.

اسماعیل در آن سرزمین ازدواج کرد و خداوند فرزندانی به او ارزانی داشت و هاجر، مادر اسماعیل پس از چندی در همان سرزمین از دنیا رفت.

در یک نوبت که ابراهیم به حجاز آمده بود، به فرزند خود اظهار کرد که من از طرف خداوند مأمورم در این بیابان خانه‌ای بنا کنم، اسماعیل اطاعت و آمادگی خود را اعلام نمود و سپس با اتکا به نیروی خداوندی وسایل لازمه را برداشتند و به محل مأموریت رفتند و با عزمی راسخ شروع به کار کردند و در آن هنگام با خدای خود می‌گفتند: «پروردگارا! این خدمت را از ما بپذیر، زیرا که تو دانا و شنوایی، پروردگارا! ما را توفیق بده که مسلم باشیم و از ذریه‌ی ما امتی مسلمان بوجود آور و مناسک حج را به ما تعلیم بده و توبه‌ی ما را بپذیر زیرا تویی خداوند توبه پذیر مهربان». اسماعیل از بیابان سنگ حاضر می‌کرد و ابراهیم به ساختمان خانه مشغول بود تا دیوارها بالا آمد.

جبرئیل، فرشته‌ی مقرب خداوند که در تمام حالات راهنمای ابراهیم بود جایگاه حجرالأسود را نشان داد، زمین را حفر کردند و حجر را بیرون آوردند و ابراهیم با دست خود، آن را در محلی که اکنون هست نصب نمود و برای کعبه دو درب قرار داد، یکی به سوی مشرق و دیگری به جانب مغرب و چون بنای کعبه تمام شد ابراهیم و اسماعیل اعمال حج را بجا آوردند و سپس ابراهیم دست به دعا برداشت و گفت: «پروردگارا! این زمین را محل امن و امان قرار ده و اهل آن را از میوه‌ها روزی عنایت فرما»

هنگامی که حضرت اسماعیل علیه‌السلام گوسفندان را به شریعه‌ی فرات فرستاد، چوپان برای او خبر آورد چند روز است که گوسفندان آب نمی‌آشامند، آن گاه اسماعیل علیه‌السلام سبب آن را از خداوند سؤال نمود، وحی رسید که از گوسفندان سؤال نما. آن وقت اسماعیل علیه‌السلام از گوسفندان پرسید که چرا آب نمی‌آشامید؟ گوسفندان به زبان فصیح گفتند: حسین فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در این جا با لب تشنه کشته می‌شود پس ما به خاطر حزن بر او آب نمی‌آشامیم.

ابن عباس

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. «ابن‌عباس» یا عبدالله بن عباس، شخصیتی است که روایات و اخبار بسیاری از او نقل شده است.

ابن عماد

از وقایع نگارهای تاریخ عاشوراست.
دولتشاه در تذکره گوید مردی فاضل و اصل او از خراسان است و در شیراز می‌زیست و منقبت ائمه معصومین می گفت. غزلهای پسندیده دارد و ده نامه او مشهور است.

ابن نوف حمدانی

از وقایع نگارهای واقعه‌ی عاشوراست. در قیام مختار نیز حضور داشته و بسیاری از خبرها از وی نقل شده است.

ابوجناب یحیی بن ابی‌حیه وداعی کلبی

او رویارویی یاران «مسلم» با ابن‌زیاد، را گزارش کرده، گسیل سر مقدس «مسلم» و «هانی» به بارگاه بیداد دیکتاتور خودکامه اموی «یزید» از سوی «عبیدالله»، و نامه شوم وی را به خلیفه‌اش روایت می کند. و چنین بنظر می‌رسد که او این اخبار را از برادر خویش «هانی» گزارش می کند. چرا که همین برادر او بود که «ابن‌زیاد» وی را برای بردن نامه به سوی «یزید» گسیل داشت.
«طبری» در کتاب خویش از او، ۲۳ خبر آورده است که ۹ خبر مربوط به جنگ جمل و صفین و نهروان است و آنها را باواسطه روایت می کند و ۹ خبر دیگرش درباره کربلا- می‌باشد که پنج روایت او باواسطه و سه خبر دیگرش بصورت مرسل روایت شده است.
آخرین روایت او داستان نامه «مصعب بن زبیر» به «ابراهیم» فرزند «اشتر» است که پس از «مختار» در سال ۶۷ ه. ق مردم را به فرمانبرداری از خویش فرا می‌خواند و بیوگرافی او در «تهذیب التهذیب» موجود است و در مورد او آمده است که:
او از کوفه و فردی راستگو بود که در سال ۱۴۷ ه. ق از دنیا رفت. خود دست اندر کار رویدادها نبود بلکه آنها را از دیگران روایت کرده است.
نامبره از «عدی بن حرمله» و او از «عبدالله بن سلیم» و «مذری بن مشعل» و «هانی بن تثبیت» روایت می کند. از جمله‌ی روایات او عبارتند از: رویارویی یاران «مسلم» با «ابن‌زیاد» و گسیل سر مقدس «مسلم» و «هانی» به دربار «یزید» به همراه نامه‌ای از سوی «عبید». بنظر می‌رسد که «ابوجناب یحیی بن ابی‌حیه» جریان بردن سر «مسلم» و نامه از سوی «ابن‌زیاد» به «یزید» را، از برادرش «هانی» که مأمور این شقاوت بود، روایت کرده است.
از او در تاریخ طبری، ۲۳ گزارش موجود است که ۹ گزارش از پیکار جمل و صفین و نهروان، به نقل از دیگران آمده است و ۹ گزارش در مورد رویدادهای جانسوز کربلا می‌باشد که ۵ گزارش از آنها به نقل از راویان مشخص و ۳ گزارش نیز گرچه از راویان نامعلوم است اما آنها نیز در حقیقت مسند است. به طوری که دریافت می گردد او دست اندرکار رویدادها نبوده اما معاصر آنها زیسته است.
«تهذیب التهذیب» می گوید: «ابن‌حبان» او را در زمره‌ی راویان مورد اعتماد آورده و بسیاری از رجال شناسان نیز او را از راویان راستگوی کوفه شمرده‌اند.

ابوحمزه‌ی ثمالی

او جریان اسیران آزادی بخش در شام را، از «عبدالله ثمالی»، و او از «قاسم بن بخیت» روایت می کند نامبرده همان ابوحمزه‌ی ثمالی

مشهور است.

او جریان اسارت خاندان رسالت و رویدادهای شام را از «عبدالله ثمالی»، و او نیز از «قاسم بن بخیت»، روایت می کند.

یکی از رجال شناسان ضمن آوردن نام او از هشتمین امام نور آورده است که فرمود: ابوحمزه در روزگار خودش بسان لقمان حکیم در عصر خویش بود چرا که افتخار شرفیابی و بهره‌وری از چهار تن از امامان نور، از چهارمین تا هفتمین آنان را داشت.

آورده‌اند که «ابوبصیر» به حضور امام صادق علیه‌السلام شرفیاب گردید که آن حضرت حال «ابوحمزه» را پرسید:

پاسخ داد: سرورم وقتی من آمدم بیمار بود.

امام فرمود: هنگامی که بازگشتی درود ما را بر او برسان و به او بگو که در کدامین ماه و کدامین روز جهان را بدرود خواهد گفت.

و نیز آورده‌اند که «ابوحمزه‌ی ثمالی» و «زراره» و «محمد بن مسلم» هر سه، یکسال پس از رحلت جانسوز ششمین امام نور جهان را بدرود گفتند.

و دیگر رجال شناسان نیز او را چهره‌ای از چهره‌های مورد اعتماد و درستکار و از یاران شایسته کردار چهار امام گرانمایه؛ حضرت سجاد، باقر، صادق و امام کاظم علیه‌السلام برشمرده‌اند....

ب

برير بن خضير همدانی

از شهدای کربلاست.از اصحاب وفادار امام حسین «ع» و از انسانهای شایسته و پرهیزگار که زاهد، قاری قرآن و معلم قرآن و از شجاعان بزرگوار کوفه، از قبیله «همدان» بود.بریر از تابعین به شمار می‌رفت و به عنوان «سید القراء» شناخته می‌شد.اهل عبادت وقرائت قرآن بود که در مسجد جامع کوفه به قرائت می‌پرداخت و در میان قبیله همدان ارزش و منزلتی داشت.در کوفه مشهور و مورد احترام بود.کوشش بسیاری داشت که عمر سعد را از دوستی و همدلی با حکومت اموی باز دارد که موفق نشد.[۱] وی در سال ۶۰هجری از کوفه به مکه رفت و به امام حسین «ع» پیوست و همراه او به کوفه آمد.روز تاسوعا از خوشحالی اینکه به شهادت خواهد رسید، با عبد الرحمن بن عبد ربه شوخی می کرد.شب عاشورا نیز از کسانی بود که برخاست و در حمایت و جانبازی برای امام، سخنانی ایراد کرد.[۲] .

در کربلا چندین بار خطاب به دشمن سخنرانیها کرد.کلمات وفاداری او نسبت به سید الشهدا معروف است.روز عاشورا، به میدان رفت و خطاب به سپاه عمر سعد خطابه‌ای ایراد کرد و به نکوهش آنان پرداخت.بریر، پس از حر به میدان رفت و جنگید تا شهید شد.[۳] در حمله‌های برق آسایش اینگونه رجز می‌خواند: انا بریر و ابی خضیر

و کل خیر فله بریر

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۶۱.

[۲] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۵۴.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۵.

بشر (بشیر) بن عمرو حضرمی

از شهدای کربلاست.نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.وی یکی از دو مردی بود که پیش از شهادت جوانان بنی هاشم، از یاران حسین «ع» باقی مانده بودند.انسانی پایدار، بصیر و با وفا و از مردم «حضرموت» یمن بود.در کربلا خود را به کاروان حسین «ع» ملحق ساخت.در همان دوران، فرزندش در شهر ری اسیر بود.با آنکه امام، بیعت‌خود را از او برداشت، ولی حاضر نشد دست از امام بکشد.اغلب مورخان، شهادت او را در حمله اول دانسته‌اند.قبر او در بقعه دسته جمعی شهدای کربلا۔در پایین پای سید الشهداست.[۱] بشر بن عمر هم نقل شده است.

پی نوشتها :

[۱] دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۵۰، عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۹۴.

بشیر بن حذلم

از یاران امام سجاد «ع» بود.وی که در سفر اهل بیت امام حسین «ع» از شام به مدینه، همراه آنان بود، هنگام ورود به مدینه، به دستور امام سجاد «ع» مامور شد زودتر به مدینهبرود و خبر شهادت ابا عبدالله «ع» و آمدن اهل بیت را به اطلاع مردم برساند.او که همچون پدرش طبع شعر داشت، در مسجد پیامبر «ص» خبر کشته شدن سید الشهدا و بازگشت قافله حسینی را با این دو بیت، به مردم رساند: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرج

و الراس منه علی القناة یدار[۱] . ای اهل مدینه!دیگر در مدینه جای ماندنتان نیست، حسین «ع» کشته شده و اشکهایم‌جاری است.پیکر او در کربلا پاره پاره و سر مطهرش بر فراز نیزه، گردانده می‌شود.نام او را بشر و نام پدرش را جذلم هم گفته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۲۳، لهوف، ص ۱۱۶.

بکر بن حی تمیمی

از شهدای کربلاست.وی ابتدا در سپاه عمر سعد بود، اما روز عاشورا به سپاه حسین «ع» پیوست و در حمله اول شهید شد.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، کمره‌ای، ج ۳، ص ۴۴.

بشیر بن حذلم

از یاران امام سجاد علیه‌السلام بود. او که در سفر اهل بیت امام حسین علیه‌السلام از شام به مدینه همراه آنان بود، هنگام ورود به مدینه، به دستور امام سجاد علیه‌السلام مأمور شد زودتر به مدینه برود و خبر شهادت اباعبدالله علیه‌السلام و آمدن اهل بیت را به اطلاع مردم برساند. او که همچون پدرش طبع شعر داشت، در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر کشته شدن سیدالشهداء و بازگشت قافله‌ی حسینی را با این دو بیت، به مردم رساند: یا اهل یثرت لا مقام لکم بها

قتل الحسین فأدمعی مدرار الجسم منه بکربلاء مضرج

و الرأس منه علی القناة یـدار «ای اهل مـدینه! دیگر در مدینه جای ماندنتان نیست، حسـین علیه‌السـلام کشـته شده و اشـکهایم جاری است. پیکر او در کربلا پاره پاره و سر مطهرش بر فراز نیزه، گردانده می‌شود».

بدر بن رقید

از شهدای کربلاست. او همان «یزید بن نبیط عبدی» است.

بدر بن رقیط

از شهدای کربلاست.به قولی او همان «یزید بن نبیط عبدی» است.

بدر بن معقل

به قولی او همان زید بن معقل و از شهدای روز عاشورا است.

بدیر بن حضیر

به قولی او همان «بریر بن خضیر حمدانی»، از شهدای کربلاست.

بریر بن حصین

به قولی او همان «بریر بن خضیر حمدانی»، از شهدای کربلاست.

بریر بن خضیر

بریر بن خضیر حمدانی مشرقی در اصل از اعراب یمن، ولی ساکن کوفه بوده است.

موقعیت علمی و اجتمـاعی و فضایـل قابل توجهی داشـته، بطوری که از نظر اجتماعی وی از اشـراف کوفه و از شخصـیتهای محترم و مشهور آن جا محسوب می‌شده.

او در بعـد فضایـل مردی پارسا، عابـد، شـجاع، از اصـحاب حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و از تابعین بود. «تابعین به کسانی گفته می‌شود که از طریق اصحاب، سنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را نقل کرده و به آن عمل می‌نمودند».

از نظر علمی، او معلم و قاری قرآن از شـیوخ قرا، محسوب شده و کتبی را هم تألیف نموده بود از جمله، کتاب قضایا و احکام که از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام روایت کرده، بطوری که کتاب بریر از اصول معتبره، در نزد علمای شیعه می‌باشد.

و همچنین سـخنرانیهای خوبی را در کربلا ایراد نمود تا که شاید بر سنگ دلان کوفی اثری بگذارد. بریر از مکه تا کربلا در خدمت امـام حسـین علیه‌السـلام بود. تـا این که در روز عاشورا بـدست کعب بن جابر ازدی و رضـی بن منقـذ عبـدی - لعنـهٔ الله علیهما - به شهادت رسید.

بنا به نقل بحار، بریر بعد از شهادت حر ریاحی عازم میدان شده و این رجز را خواند: ان بریر و ابی‌خضیر

لیث یروع الاسد عند الزئر یعرف فینا الخیر اهل الخیر

اضربکم و لا اری من ضیر کذلک فعل الخیر من بریر

«من بریر فرزند خضیرم، شیری هستم که شیران از غرشم می‌ترسند، نیکوکاران نیکی ما را می‌دانند، می‌زنم شما را و زیانی نمی‌بینم، این است بهترین کار از بریر.» او همچنان حمله می‌کرد، و خطاب به دشمن می‌گفت:

نزدیکتر بیایید ای قاتلان مؤمنین، ای قاتلان فرزندان مجاهدین بدر و ای قاتلان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم.

تا این که سی نفر را به هلاکت رسانید آن گاه یکی از دشمنان به نام یزید بن معقل برای جنگیدن جلو آمد و خطاب به بریر گفت: شهادت می‌دهم که تو از گمراهان هستی، بریر گفت: بیا تا خدای را بخوانیم (و مباهله کنیم) و از او بخواهیم هر آن که باطل هست به دست آن دیگری که حق است کشته شود.

جنگ میان بریر و یزید شروع شد، یزید شمشیری زد ولی اثری نکرد، بعد از آن بریر شمشیری بر او فرودآورد که از کلاه خود یزید گذشت تا به بینی‌اش رسید و هلاک شد.

بنا به روایت بحار بریر بن خضیر بدست بحیر بن اوس الضبی - لعنه الله علیه - به شهادت رسید و او بر این جنایت بزرگ، ضمن خواندن اشعاری، افتخار هم می‌کرد.

بحیر بن اوس را پسر عمی بود، که او را بر ارتکاب چنین جنایتی، سرزنش کرده و گفت:

ای بحیر، بریر بن خضیر از بندگان صالح خدا بود. او را کشته و افتخار هم می‌کنی؟! وای بر تو، فردای قیامت چگونه پروردگارت را ملاقات خواهی کرد؟ بحیر از عمل خود پشیمان شده و اشعاری هم در ندامت خود خوانده ولی دیگر سودی نداشت. و حتی «نوار» دختر جابر همسرش هم او را سرزنش کرد، و قسم خورد که دیگر با او صحبت نخواهد کرد.

بنا به نقل مرحوم سماوی و طبری، بریر بدست رضی بن منقذ و کعب بن جابر ازدی به شهادت رسید.

بریر تلاش زیادی نمود، تا از سرسپردگی عمر بن سعد بن بنی‌امیه بکاهد، ولی موفق نشد.

و لذا در کربلا بریر جواب سلام عمر بن سعد را نداد.

ابن‌سعد گفت: سلام شعار اسلام است، چرا جواب نمی‌دهی؟

بریر گفت: اگر شما مسلمان بودید اقدام به ریختن خون پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌کردید.

ابواسحق عمرو بن عبدالله سبیعی حمدانی خواهر زاده بریر بن خضیر بود.

ابواسحق از بزرگان تابعین بوده و چهل سال نماز صبح را با وضوی اول شب خوانده و هر شب ختم قرآنی می‌کرد و از افراد مورد اعتماد حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام بود. مرحوم علامه مجلسی نقل می‌کند:

چون عمر بن سعد و اصحابش مهیای جنگ شده و بر مرکبهایشان سوار شدند، آنگاه مرکب امام حسین علیه‌السلام را آوردند و آن حضرت سوار شده و با چند نفری از اصحابش بسوی دشمن پیش رفت، و بریر بن خضیر پیشاپیش آن حضرت حرکت می‌کرد.

امام علیه‌السلام به او گفت: ای بریر با مردم سخن بگو پس بریر پیش رفت و گفت: مردم کوفه! از خدا بترسید هم اکنون فرزندان و عزیزان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان شما فرود آمده‌اند و بگویید که رأی شما درباره‌ی آنها چیست؟ و با آنان چگونه رفتار خواهید کرد؟

در جواب او گفتند: آنها را بدست ابن‌زیاد خواهیم سپرد. تا درباره آنها حکم کند.

بریر گفت: آیا از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبول نمی‌کنید که بسوی مدینه بازگردند؟ وای بر شما ای اهل کوفه! آیا نامه‌ها و عهدهایی که با حسین بن علی علیهماالسلام داشتید و خدا را بر آن شاهد و گواه گرفتید فراموش کرده‌اید؟ وای بر شما که اهل بیت پیغمبر خود را به اصرار به عراق دعوت نمودید و گمان کردید که جان نثاران آنها خواهید بود؟!

و آن گاه که روز امتحان رسید دست از یاری آنها باز داشتید و آب فرات را بر روی آنها بستید، بعد از رسول خدا صلی الله علیه و

آله و سلم با فرزندانش چه بد رفتار کردید، شما را چه می‌شود؟! خدا روز قیامت سیراب‌تان نکند چه بد مردمی هستید.
در جواب او گفتند: ما نمی‌دانیم چه می‌گویی ای بریر، پس او گفت: شکر خدا را، که شما را به خوبی شناختم، خدایا از کارهای زشت این مردم بیزارم.
پروردگارا آنان را به جان یکدیگر بینداز تا بر تو برآیند در حالی که بر آنها غضبناک باشی. آخرین جوابشان این بود که بریر را تیر باران کردند.
و او به سوی امام علیه‌السلام بازگشت، تا این که خود آن حضرت پیش رفته و خطبه خواند.
اعمال و گفتار بریر در آخرین ساعات عمرش حاکی از ایمان قوی او می‌باشد، و لذا در کلامی زیبا خطاب به امام حسین علیه‌السلام عرض می‌کند:
«و الله یابن رسول الله لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک تقطع فیک اعضائنا حتی یکون جدک یوم القیامهٔ بین یدینا شفیعا».
«به خدا سوگند ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق خداوند بر ما به وجود تو منت گذاشت که توفیق جهاد در محضرت را به ما عطا کرد که در راه تو قطعه قطعه شده، و به توفیق شفاعت جدت صلی الله علیه و آله و سلم نایل شویم».
قبل از عاشورا بدستور امام علیه‌السلام اصحاب نظافت کردند آن گاه بریر با عبدالرحمن بن عبد ربه که در نوبت نظافت کردن بود، مزاح و شوخی می‌کرد، عبد الرحمن به بریر گفت: الآن چه وقت شوخی است؟!
بریر گفت: به خدا سوگند قوم من می‌دانند که من نه در جوانی و نه در پیری اهل اباطیل و شوخی نبودم ولی الآن شوخی می‌کنم چون تا بهشت فاصله‌ایی نمانده است. نام بریر در زیارت رجبیه وارد شده است. ولی در زیارت ناحیه مقدسه نامی از این شخصیت مهم به میان نیامده است.

بشر بن عبدالله حضرمی

به قولی او همان «بشر بن عمرو حضرمی»، از شهدای کربلاست.
حضرمی قبیله‌ای از قحطانیه از ناحیه‌ی حضرموت، سرزمین «حضرموت» توسط آنها شناخته شده و یا قبیله‌ای است از «بنی حضرمی» که تیره‌ای است از «ظبی» که آن هم تیره‌ای است از یافع قبیله‌ای از ناحیه یمن. بشر یکی از افراد قبیله‌ی «کنده» بوده که از قبایل ناحیه‌ی یمن می‌باشد. (یمن، عرب جنوب)

بشر بن عمر

به قولی او همان «بشر بن عمرو حضرمی» از شهدای روز عاشورا است.

بشر بن عمرو حضرمی

او همان «بشیر بن عمرو» و یا «بشر بن عمرو» می‌باشد. بشر بن عمرو بن الاحدوث الحضرمی، یمنی الاصل بوده و حضرمی قبیله‌ای از قحطانیه «حضر موت» یمن است و بعضی‌ها او را از قبیله کنده می‌دانند. بشر از تابعین محسوب شده و پسرانی داشته که به جنگاوری معروف بوده‌اند.
نامش در زیارت ناحیه آمده است. او یکی از دو مردی بود که پیش از شهادت جوانان بنی‌هاشم، از یاران حسین علیه‌السلام باقی مانده بودند. انسانی پایدار، بصیر و باوفا بود. در کربلا خود را به کاروان حسین علیه‌السلام ملحق ساخت. در همان دوران، فرزندش در شهر ری اسیر بود. با آن که امام، بیعت خود را از او برداشت، ولی حاضر نشد از یاری امام علیه‌السلام دست بردارد.

وقتی که امام حسین علیه‌السلام به بشر به خاطر اسارت پسرش اجازه ترک کربلا را دادند، ایشان عرض کرد:

«اکلتنی السباع حیا ان فارقتک و اسأل عنک الرکبان و اخذلک مع قلهٔ الاعوان لا یکون هذا ابدا».

«درندگان مرا زنده زنده بخورند، اگر تو را رها سازم! و بروم و از تو (برای رفتن) مرکبی بخواهم، با کمی یاران تنهایت گذاشته و خود آسوده خاطر بازگردم! هرگز چنین نخواهد شد.»

«بشر بن عمرو» و «سوید بن عمرو» آخرین شهدای غیر بنی‌هاشم هستند.

بلاذری این رجز را به بشر بن عمرو نسبت داده است: الیوم یا نفس الاقی الرحمان

و الیوم تجزین بکل احسان لا تجزعی فکل شی قد فان

و الصبر احظی لک عند الدیان «ای نفس امروز خدای رحمان را ملاقات می کنی و به پاداشهای زیادی جزا داده می‌شوی.

ای نفس بی‌تابی نکن هر چیزی فانی هست - و صبر کردن نزد خدای تعالی بهتر و ثواب زیادی دارد».

بشر بعد از جهاد سختی در روز عاشورا به شهادت رسید. قبر او در بقعه‌ی دسته جمعی شهدای کربلا، در پایین پای سیدالشهداء قرار دارد.

نام او در زیارت رجبیه بدین گونه آمده است: «السلام علی بشر بن عمرو الحضرمی».

بشر بن غالب

وی در منزل«ذات عرق» خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید، حضرت اوضاع عراق را از او پرسید. وی پاسخ داد: «دلها با تو ولی شمشیرها علیه توست».

بشیر بن عمرو حضرمی

به قولی او همان«بشیر بن عمرو حضرمی» از شهدای روز عاشوراست.

بکر بن حی

ابتدا جزو لشکریان عمر سعد بود که در انقلاب کربلا منقلب گردید و به حسین علیه‌السلام ملحق شد و پس از جنگ با لشکریان عمر سعد به شهادت رسید.

بکر بن حی تمیمی

بکر بن حی تمیم الله بن ثعلبه بوده و از شهدای بنی‌تمیم می‌باشد. او ابتدا در سپاه عمر سعد بود. همچون مسعود بن حجاج خود را به کربلا رسانید و در روز عاشورا بعد از حمله نخست به فیض شهادت نائل گشت.

بکیر بن حر بن یزید ریاحی

پسر حر بن یزید ریاحی و از لشکریان ابن‌زیاد بود. از شجاعان و رزم آورانی بود که همراه پدرش حر بن یزید ریاحی در کربلا به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند و پس از جنگی سخت با لشکر ابن‌زیاد به شهادت رسید.

بانی

پایه گذار، مؤسس.در فرهنگ عاشورا و مراسم سوگواری، کسی که بر پای دارنده‌مجلس عزا یا تعزیه و روضه و سخنرانی برای امام حسین «ع» و دیگر معصومین است. بانی مجلس معمولاً بنا به نذر و نیاز یا از روی عشق و علاقه دست به این کار می‌زند ومتکفل خرج و هزینه پذیرایی و اجرت روضه خوان و تعزیه خوان و واعظ و محل‌برگزاری جلسه می‌شود.به مؤسس ساختن مسجد و حسینیه هم بانی گفته می‌شود.رسم است که واعظ و مداح، بانی مجلس را یاد و دعا می‌کند که خداوند قبول فرماید و موردعنایت و کرم ابا عبدالله «ع» قرار گیرد.

بی غسل و بی کفن

از اوصافی است که در مراثی، برای سید الشهدا «ع» به کار می‌برند (ملقی ثلاثا بلا غسل و لا کفن) و در روایت است که پیکر بی سر آن حضرت، بی غسل و کفن بر زمین افتاده بود «ملقی فی الارض جثة بلا راس و لا غسل و لا کفن».[۱] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۱.

باب الصغیر

به معنای در کوچک.مقبره‌ای است در دمشق که گویند سر مطهر حضرت عباس و علی اکبر «ع» و حبیب بن مظاهر در آنجا مدفون است.بعضی هم گفته‌اند که مدفن ۱۷ سراز سرهای شهدای کربلا است.ضریحی بر آن ساخته‌اند و نام تعدادی از شهدای کربلا برآن نقش بسته است.برخی قبر عبدالله بن جعفر (همسر زینب کبری) را هم آنجا می‌دانند. مؤلف «اعیان الشیعه»، دفن سرهای آن سه بزرگوار را در آن محل پذیرفتنی می‌داند و می‌گوید: چون سرها را به شام برده، این طرف و آن طرف گرداندند و هدف یزید که اظهار پیروزی و نیز خوار کردن صاحبان آنها بود، چون این کار انجام شد، طبیعی است که همان جا دفن شده باشد و محلش محافظت شود.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱، ص ۶۲۷.

بارگاه یزید

در پایتخت‌حکومت، قصری که محل سکونت خلیفه بود، دار الخلافه گفته می‌شد، جای اقامت پادشاه.به خود شهری هم که خلیفه یا پادشاه در آنجا بود، دار الخلافه گفته‌می‌شد.دار الحکومه هم به همان معنی بود.
یزید، پس از کشتن امام حسین «ع» و به اسارت در آوردن اهل بیت او، برای به رخ‌کشیدن این پیروزی به مردم بار عام و اذن عمومی داد و قصر پر از جمعیت شد.آنگاه اسرای اهل بیت را که با طناب، آنان را به هم بسته بودند، با وضعی اهانت آمیز وارد مجلس‌یزید کردند.[۱] دار الخلافه یزید، نزدیک مسجد جامع دمشق بوده است.

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۳۷۶.

بازار شام

بـازاری است واقع در شـهر دمشق، که نزدیـک مسـجد جامع شـهر بوده است.بقایای آن را امروز «بازار حمیـدیه» می‌نامنـد. «معروف است که پس از حـادثه عـاشورا، ابن زیـاد خانـدان حضـرت سـید الشـهدا را اسـیر نمود و آنان را از کوفه به شام گسـیل داشت.یزید دسـتور داد تـا شـهر شـام را آینه بنـدی و چراغانی کرده، خانـدان امام حسـین «ع» را در کوچه و بازار بگرداننـد.از جمله جاهایی که اسـیران را عبور دادند، همین بازار شام بود که برای‌دیدار اسرای خاندان نبوت «ص»، جمعیت زیادی در دو طرف بازار صف کشیده بودند.

این بازار امروزه حدود پانصد متر طول و ده متر عرض دارد، در دو طبقه و تاریخ بنای آن به عصر عثمانی می‌رسد... آغاز بازار شام، خیابـانی عریض، واقع در غرب بـازار و پایـان آن محوطه مقابل مسـجد اموی است... فاصـله آخرین سـتون تا محوطه مقابل در غربی مسجد اموی حدود سی متر است و ظاهرا اسرای خاندان عصمت و نبوت از همین درب اصلی مسجد اموی وارد مسجد گشتند...»[۱]

.

پی نوشتها:

[۱] دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۴.

بالا سر

یا «بالای سر» قسمتی از قبر که طرف سر میت قرار می‌گیرد، محوطه‌ای از حرم نزدیک‌به بالای سر امام، در مقابل پایین پا.از آداب و مستحبات زیارت امام حسین «ع» ایستادن بربالای سر آن حضرت و زیارت خواندن و نماز گزاردن است.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۸۶.

بستان «ابن معمر»

نام محل و نخلسـتانی است که دو وادی نخله یمانی و نخله شامی در آنجا به هم می‌پیونـدد و متعلق به عمر بن عبید الله بن معمر بوده و مردم آنجا را بستان «ابن عامر» گویند.

نام منزلی است که امام حسین «ع» هنگام حرکت از مکه به سوی کوفه، در آنجا فرود آمده، سپس به تنعیم رفته است.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۷۰.

بصره

یکی از شـهرهای مهـم و بزرگ و بنـدری عراق در کنـار ارونـد رود (شـط العرب) و نزدیـک خرمشـهر اسـت و دارای کشتزارهـا و نخلستانهای بسیار.[۱] معنای لغوی بصـره، زمین سـخت، سـنگلاخ و پر سـنگریزه است.نام قـدیمی آن منطقه، خریبه، تدمر و مؤتفکه

بوده است.به‌کوفه و بصره، عراقین هم می‌گفتند.بصره در سال ۱۴ هجری، در زمان عمر بن خطاب‌بنا شد.بنای آن شش ماه قبل از کوفه بود.مدتی هم پایتخت امویان شد.لقبهای قبهٔ الاسلام‌و خزانهٔ العرب هم به آن داده‌اند.

علی «ع» در زمان خلافت‌خویش با شورشیان بصره جنگید و آن درگیری به جنگ‌جمل شهرت یافت.در نهج البلاغه، در موارد متعددی امیر المؤمنین از بصره و مردم آن‌مذمت کرده است، از جمله: «لعنک الله، یا انتن الارض ترابا و اسرعها خرابا و اشدهاعذابا، فیک الداء الدوی.قیل: ما هو یا امیر المؤمنین؟قال: کلام القدر الذی فیه الفریهٔ علی‌الله سبحانه و بغضنا اهل البیت و فیه سخط الله و سخط نبیه و کذبهم علینا اهل البیت واستحلالهم الکذب علینا»[۲] که نشاندهنده تفکرات انحرافی و موضع‌گیریهای مخالف بااهل بیت است.بصره در آغاز مرکز طرفداران عثمان بود، ولی پس از خلافت علی «ع» مرکز تشیع شد، اما همچنان کسانی در آنجا نسبت به آل علی، عناد داشتند.

امام صادق «ع» در حدیثی فرموده است: پس از کشته شدن حسین بن علی «ع» همه چیز و همه کس بر آن حضرت گریست، مگر سه چیز: بصره، دمشق و آل حکم بن عاص.[۳] و این کلام علی «ع» معروف است که به ابن عباس، والی آن حضرت بر بصره، نوشت: «اعلم ان البصرهٔ مهبط ابلیس و مغرس الفتن...»[۴] بدان که بصره، فرودگاه شیطان و کشتگاه فتنه‌هاست.

در نهضت عاشورا، امام حسین «ع» به شش نفر از شخصیتهای بصره نامه نوشت و آنان را به یاری خویش برای گرفتن حق، دعوت کرد.این شش نفر که هر کدام، رئیس گروهی بودند، عبارت بودند از: مالک بن مسمع، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمر بن عبید الله.نامه رسان و پیک امام حسین «ع» برای رساندن این پیام، غلامش سلیمان بود.برخی از اینان، به امام جواب سرد دادند، برخی فرستاده امام را نزدابن زیاد فرستادند.از شخصیتهای بصره، یزید بن مسعود به ندای امام لبیک گفت و با تشکیل جلسه، قبایل عرب را به یاری آن حضرت دعوت کرد، آنان نیز خوشحال شده، اعلام حمایت کردند.در پی آن نامه‌ای به امام نوشت و اعلام هر گونه حمایت و یاری کرد. ولی نامه، روز عاشورا وقتی به دست امام حسین «ع» رسید که اصحاب و یارانش شهید شده بودند.از سوی دیگر، یزید بن مسعود وقتی آماده یاری امام شده بود که خبر شهادت آن حضرت به بصره رسید.[۵] یزید بن نبیط بصری نیز به اتفاق دو پسر و غلامش به ندای‌امام لبیک گفته، خود را به مکه رساندند و از آنجا همراه امام به کربلا آمدند و شهید شدند.[۶] گرچه برخی از شهدای کربلا از شیعیان بصره بودند، اما بصره در مجموع، موضع شایسته‌ای در برابر ابا عبدالله «ع» و نهضت او نداشت.سابقه‌اش نیز در حمایت ازاهل بیت، خوب نبود.

«امروز، مردم بصره اغلب شیعه اثنی عشری‌اند و بخشی هم اخباری.از غلات شیعه‌هم چون شیخیه و صوفیه در بصره ساکن هستند.اکثر عشایر نواحی این منطقه، ایرانی‌تبارند و فارسی و ترکی را هم مثل عربی می‌دانند و با آن تکلم می‌کنند.»[۷] . -------------------------------

پی نوشتها:

[۱] درباره بنای بصره و تاریخچه و جغرافیای آن ر.ک: «دایرهٔ المعارف تشیع»، ج ۳، ص ۲۶۲ به بعد، عنوان «بصره».

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱ واژه «بصر».

[۳] بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۰۵.

[۴] همان، ج ۳۳، ص ۴۹۲، نهج البلاغه (صبحی صالح) نامه ۱۸.

[۵] حیاهٔ الامام الحسین بن علی، ج ۲، ص ۳۲۷.

[۶] همان، ص ۳۲۸.

[۷] ر.ک: دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۳، ص ۲۶۶.

بطان

نـام منزلی از منزلگاههای کوفه به طرف مکه.در اطراف کوفه و از آن طایفه‌ای از بنی‌اسـد است.امام حسـین «ع» در مسیر خویش به کـوفه، از ایـن منزلگـاه هـم گذشـته است.درآنجـا قصـری و مسـجدی و آب و آبـادی بـوده کـه کاروانیـان برای اسـتراحت فرود می آمدند.[۱] . ------------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۸۰.

بلا و کربلا

بلاـ هم به معنـای رنـج و محنت و گرفتـاری است، هم به معنـای آزمـایش و امتحان.اغلب، رنجها و گرفتاریها مایه آزمون انسانها در زنـدگی و در طریـق دینـداری است.کربلاـ (کرب وبلاـ) نیز آمیخته‌ای از عظیمـترین رنجهـا و محنتهـا بود و هم بزرگـترین آزمـایش تاریخی برای‌اهل حق و باطل، تا موضع خویش را مشـخص سازند.وقتی سـید الشـهدا «ع» به این سرزمین‌رسـید، پرسـید: اینجا چه نام دارد؟گفتند: کربلا، چشـمان آن حضـرت پر از اشک شد وپیوسـته می‌فرمود: «اللهم انی اعوذ بک من الکرب و البلاء». خدایا! من از کرب و بلاـ به تو پناه می برم. و یقین کرد که شـهادتگاه خودو یارانش همین جاست و فرمود: «هـذا موضع کرب و بلاء، هاهنا مناخ رکابنا و محط رحالناو سفک دماءنا».[۱] اینجا سـرزمین رنـج و گرفتاری و بلاست، اینجا محل فرود آمـدن ما وجایگاه ریخته شـدن خونهای ماست.

آمیختگی این سـرزمین و این نام با شدایـد و رنجها پیش از آن نیز از زبان اولیاء خدا نقل‌شده است.حضـرت عیسـی «ع» وقتی بر این سرزمین گذشت، اندوه او را فرا گرفت و آن‌زمین را «ارض کرب و بلاء» دانست.[۲] روزی حضرت رسول «ص» برای دخترش‌فاطمه «ع» از شـهادت حسین «ع» در آینده سـخن می گفت، در حالی که حسین «ع» کودکی‌در آغوش مادر بود.حضـرت زهرا «ع» از پدر پرسـید: آن جا که فرزندم کشته می‌شود کجاست؟فرمود: کربلاست، سرزمین محنت و رنج بر ما و بر امت... «موضع یقال له‌کربلاء و هی دار کرب و بلاء علینا و علی الامۀ[الائمۀ]...».[۳] .

اگر کربلا را سـرزمین آزمایش به حساب آوریم، هم آزمایش خلوص، فـداکاری و عشق‌ابا عبـدالله «ع» و خانـدان و یاران اوست که در کوره رنجهـا و شـهادتها و داغهـا و مصـیبتها، جوهره ذاتی و بعـد متعـالی آنان و میزان صـدق عقیـده و ادعایشان به ظهور رسـید، هم‌آزمایشـگاه کوفیان و مدعیان نصـرت و یاری و نیز حکام اموی بود که نسبت به فرزند پیامبرو حجت الهی آنگونه رفتار کردند.ابا عبـدالله «ع» نیز در اشـاره به جنبه آزمونی بلاهـا درکشف جوهره دینـداری و میزان تعهـد، در خطـابه‌ای که در منزلگاه «ذو حسم» (و بقولی درکربلا) ایراد نمود، فرمود: «... ان الناس عبیـد الدنیا و الدین لعق علی السـنتهم یحوطونه‌ما درت معایشـهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون».[۴] مردم بنـده دنیاینـد و دین بر زبانشان‌شیرین است و تا زنـدگیهاشان بچرخـد و آسوده باشـند، دم از دین می‌زنند.اما آنگاه که با «بلا» آزموده شوند، دینداران اندک می‌شوند.

چـه آزمایشـی سـخت‌تر از اینکـه حجت خـدا را در محاصـره دشـمنان ببیننـد و بخـاطر دنیـاطلبی و بیـم از مرگ، دسـت از یـاری او بردارنـد!به همین جهت، وقتی امـام در طول راه از بعضـی یاری خواست و آنان روحیه فـداکاری و جهاد در رکاب امام را نداشـتند، حضرت فرمود که از منطقه دور باشند، چرا که هر کس ندای نصرت خواهی امام را بشنود و یاری نکند، گرفتار عذاب الهی خواهد شد، «فو الله لا یسمع واعیتنا احد و لا ینصرنا الا (هلک) البه الله فی نار جهنم».[۵] .

به علاوه، آزمایش بزرگ کربلا، برای اهل بیت و حسـین بن علی «ع» نیز وسـیله قرب به‌خدا و ترفیع درجه بود، آنگونه که حضـرت ابراهیم و اسماعیل با فرمان «ذبح»، آزمایش‌شدند و نیز، ابراهیم، به فرمان الهی مامور شد خانواده خود را در دشت بی آب و خشک،

تنها بگذارد، و نیز با آتش نمرودیان آزمایش شد و در دل شعله‌ها رفت.

سید الشهدا «ع» نیز هفتاد و دو قربانی به مسلخ عشق آورد، خودش نیز «ذبح عظیم» بود و قربانی آل الله.فرزندان و اهل بیت او نیز در صحرای طف، گرفتار امواج بلا و عطش شدند، و همه در آزمایشگاه کربلا، رو سفید و پیروز از آزمون برآمدند و کلام حسین «ع» در واپسین لحظات، حکایتگر رضا و تسلیم بود «الهی رضی بقضائک و تسلیما لامرک». در سخنرانی فاطمه دختر امام حسین «ع» نیز اشاره است به اینکه کربلا- هم مایه آزمون برای امت پیغمبر بود و هم برای عترت.دیگران امتحان بدی دادند، اما اهل بیت از این امتحان رو سفید درآمدند: «فانا اهل بیت ابتلانا الله بکم و ابتلاکم بنا فجعل بلاءنا حسنا»[۶] اینگونه است که می‌توان به عاشورا، از بعد «بلا» هم نگریست و «ابتلا» را زمینه جلوه بعدالهی شهیدان راه خدا دانست.زائر حسین «ع» نیز باید تمثیلی از شداید و رنجها و سوز وگدازها و خوف و عطشها را در خویش پدید آورد و کربلایش «کرب» و «بلا» باشد. دلا خون شو که خوبان این پسندند دلا، خوبان دل خونین پسندند

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۹۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۳.

[۳] همان، ص ۲۶۴.

[۴] تحف العقول، حرانی، ص ۲۴۵ (چاپ جامعه مدرسین).

[۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۹، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۷۴.

[۶] ریاض القدس، ج ۲، ص ۳۴۱.

بیضه

نام یکی از منزلگاههای سر راه کوفه، که بین عذیب و واقصه قرار داشته و متعلق به «بنی یربوع» بوده است.در همین منطقه وسیع، امام حسین «ع» با سپاه کوفه برخورد کرد و خطبه معروف خویش را برای سپاه حر ایراد فرمود: «ایها الناس!ان رسول الله «ص» قال: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله...»[۱] و در همین جا بود که نافع بن هلال و بریر بن‌خضیر برخاستند و ضمن خطابه‌هایی نصرت و حمایت خویش را از آن امام ابراز کردند. پس از آن، امام ندای «الرحیل، الرحیل» سر داد و به سوی عذیب حرکت کرد.[۲] بیضه به معنای زمین سفید هموار و بی گیاه است. ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۷.

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۱۰۲.

بین النهرین

نام قدیم بخشی از سرزمین عراق، که میان نهر دجله و فرات قرار دارد و زمانی بسیارحاصل خیز و پربار بوده است.

باب الحوائج

فرزند امیر المؤمنین، برادر سید الشهدا، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین «ع» در روزعاشورا.عباس در لغت، به معنای شیر بیشه،

شیری که شیران از او بگریزند است.[۱] .

مادرش «فاطمه کلابیه» بود که بعدها با کنیه «ام البنین» شهرت یافت.علی «ع» پس ازشهادت فاطمه زهرا با ام البنین ازدواج کرد.عباس، ثمره این ازدواج بود.ولادتش را در ۴ شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه نوشته‌اند و بزرگترین فرزند ام البنین بود و این چهار فرزند رشید، همه در کربلا در رکاب امام حسین «ع» به شهادت رسیدند.وقتی امیر المؤمنین شهید شد، عباس چهارده ساله بود و در کربلا ۳۴ سال داشت.کنیه‌اش «ابو الفضل» و «ابو فاضل» بود و از معروفترین لقبهایش، قمر بنی هاشم، سقاء، صاحب لواءالحسین، علمدار، ابو القربه، عبد صالح، باب الحوایج و... است.

عباس با لبابه، دختر عبید الله بن عباس (پسر عموی پدرش) ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نامهای عبید الله و فضل یافت.بعضی دو پسر دیگر برای او به نامهای محمد و قاسم ذکر کرده‌اند.

آن حضرت، قامتی رشید، چهره‌ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای جذابش او را «قمر بنی هاشم» می‌گفتند.در حادثه کربلا، سمت پرچمداری سپاه حسین «ع» و سقایی خیمه‌های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر، غیر از تهیه آب، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت خاندان حسین «ع» نیز برعهده او بود و تا زنده بود، دودمان امامت، آسایش و امنیت داشتند[۲] روز تاسوعا که امام، او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستاد، تعبیر والا و بالای «بنفسی انت یا اخی» [۳] (جانم فدایت ای برادر) به کار برد.

روز عاشورا، سه برادر دیگر عباس پیش از او به شهادت رسیدند.وقتی علمدار کربلا از امام حسین «ع» اذن میدان طلبید حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه و خیمه‌های بی‌آب، آب تهیه کند.ابو الفضل «ع» به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و در بازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دستهایش قطع گردید و به شهادت رسید. البته پیش از آن نیز چندین نوبت.همرکاب با سید الشهدا به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود.عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود.وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین «ع» آب نخورد و خطاب به خویش چنین گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی و سوگند یاد کرد که آب ننوشد.[۴] وقتی دست راستش قطع شد، این رجز را می‌خواند: و الله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین و چون دست چپش قطع شد، چنین گفت: یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار شهادت عباس، برای امام حسین بسیار ناگوار و شکننده بود.جمله پر سوز امام، وقتی که به بالین عباس رسید، این بود: «الآن انکسر ظهری و قلت‌حیلتی و شمت بی عدوی».[۵] و پیکرش، کنار «نهر علقمه» ماند و سید الشهدا به سوی خیمه آمد و شهادت او را به اهل بیت خبر داد. هنگام دفن شهدای کربلا نیز، در همان محل دفن شد.از این رو امروز حرم ابا الفضل «ع» با حرم سید الشهدا فاصله دارد.

مقام والای عباس بن علی «ع» بسیار است.تعابیر بلندی که در زیارتنامه اوست، گویای آن است. این زیارت که از قول حضرت صادق «ع» روایت شده، از جمله چنین دارد: «السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین...

اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون فی‌جهاد اعدائه المبالغون فی نصرهٔ اولیائه

الذابون عن احبائه...»[۶] که تایید و تاکیدی بر مقام‌عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران‌اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست.امام سجاد «ع» نیز سیمای درخشان عباس بن‌علی را اینگونه ترسیم فرموده است: «رحم الله عمی العباس فلقد آثر و ابلی و فدا اخاه‌بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکهٔ فی الجنهٔ کماجعل جعفر بن ابی طالب.و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلهٔ یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامهٔ»[۷] .که در آن نیز مقام ایثار، گذشت، فداکاری، جانبازی، قطع شدن دستانش ویافتن بال پرواز در بهشت، همبال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه: عمویم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند. عباس یعنی تا شهادت یکه تازی

عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان همنوازی

عباس یعنی یک نیستان تکنوازی عباس یعنی رنگ سرخ پرچم عشق

یعنی مسیر سبز پر پیچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا، معنای عباس

لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس[۸] . در زیارت ناحیه مقدسه نیز از زبان حضرت مهدی «ع» به او اینگونه سلام داده شده است: «السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین، المواسی اخاه بنفسه، الآخذ لغده من‌امسه، الفادی له، الواقی الساعی الیه بمائه، المقطوعهٔ یداه...»[۹] سلام بر عباس، که با جانش در راه برادر مواسات و ایثار کرد، آنکه از امروزش برای فردایش بهره گرفت، خود را فدای برادر کرد و با آبرو برای او تلاش کرد... کربلا کعبه ی عشق است و من اندر احرام

شد در این قبله ی عشاق، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی

تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم[۱۰] .

پی نوشتها :

[۱] لغت نامه دهخدا.

[۲] الیوم نامت اعین بک لم تنم

و تسهدت اخری فعز منامها.

[۳] ارشاد، ج ۲۷ ص ۹۰.

[۴] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

[۵] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۶.مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

[۶] مفاتیح الجنان، ص ۴۳۵.

[۷] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۸] خلیل شفیعی.

[۹] بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۱۰] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۲۱۰.درباره زندگی عباس بن علی علیه السلام.ر.ک: «العباس بن علی»، باقر شریف‌القرشی، ۲۱۴ صفحه، دار الکتاب الاسلامی و «عباس بن علی»، جواد محدثی، از سری آشنایی با اسوده ها.

بیمار

پیشوای چهارم شیعه، حضرت سجاد، امام علی بن الحسین، زین العابدین «ع»، فرزند سید الشهدا «ع» که در حادثه کربلا حضور داشت و بعلت بیماری در خیمه بستری بود وهمراه با اهل بیت، پس از شهادت امام حسین «ع» به اسیری رفت و با حالتی دشوار وغمبار، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند، به کوفه و از آنجا به شام‌برده شد.در کاخ یزید هم خطبه بسیار مهمی ایراد کرد که چهره یزید افشا شد و مردم شام‌نسبت به ماهیت‌حادثه کربلا آگاه شدند.امام سجاد «ع» در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیاآمد.در حادثه کربلا حدود ۲۴ سال داشت، پس از شهادت پدر نیز مدت ۳۵ سال امامت‌کرد.مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود.در حادثه کربلا آن حضرت ازدواج کرده و دارای‌فرزند بود و فرزند خردسالش امام باقر «ع» هم در کربلا بود.[۱] .

نقش عمده آن حضرت در نهضت عاشورا، پیام رسانی خون شهیدان کربلا و حفظ دستاوردهای آن انقلاب خونین و اهداف پدر، از تباه شدن و تحریف گشتن بود.این رسالت، در قالب ایراد خطبه‌ها توسط آن حضرت و عمه‌اش زینب «ع» انجام گرفت.

سخنان امام سجاد در بارگاه یزید، چنان او را به خشم آورد که دستور کشتنش را داد، اما حضرت زینب، جان خود را سپر بلا قرار داد و نگذاشت.در دفن اجساد شهدای اهل بیت در کربلا، به یاری طایفه بنی اسد آمد و پس از خاکسپاری پیکر سید الشهدا «ع» روی قبر آن حضرت نوشت: «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب، الذی قتلوه عطشانا غریبا»[۲] این قبر حسین بن علی است. کسی که او را تشنه و غریب شهید کردند.

پس از عاشورا، حضرت سجاد «ع» دوران بسیار سخت و خفقان باری را با خلفای اموی سپری کرد.ولید بن عبد الملك و هشام بن عبد الملك، از خلفای معاصر او بودند. داستان زیارت آن حضرت و بوسیدنش حجر الاسود را و شعرهای بلند فرزدق در ستایش او (هذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) معروف است. «صحیفه سجادیه» مجموعه‌ای از دعاهای آن حضرت است که اینك در دست ما بعنوان گنجینه‌ای از معارف دینی موجود است.آن حضرت در سال ۹۵ هجری با دسیسه ولید بن عبد الملك به شهادت رسید و دربقیع، مدفون شد.برای آشنایی با زندگی، شخصیت و فضایل بیشمارش باید به کتابهای مستقل و مفصلتر مراجعه کرد.[۳] . -----

----

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۵.

[۲] حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۶۶.

[۳] از جمله «الامام زین العابدین»، عبد الرزاق المقرم، «حیاة الامام زین العابدین»، باقر شریف القرشی، «سیرةالائمة الاثنی عشر» هاشم معروف الحسنی، «بحار الانوار» ج ۴۶، «زندگانی زین العابدین» سید جعفر شهیدی و... .

باب الحوائج

یکی از القاب حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام است. این لقب بر اثر کثرت بروز کرامات و قضای حاجات متوسلین به او، در السنه و افواه عامه و خاصه به این لقب مشهور گردیده است.

بشر بن الحسن

از شهدای بنی‌هاشم در روز عاشورا است. او یکی از دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام و از اصحاب امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا است. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسین علیه‌السلام شجاعانه جنگیده و به فیض شهادت نایل آمد.

بشیر بن خزیم

او یکی از روایتگران واقعه‌ی عاشوراست. در شام حضور داشته، و به نقل وقایع و حوادث پرداخته است.

بکر بن مصعب مزنی

از نامبرده جریان شهادت «عبدالله بن یقطر» و جریان منزل «زباله» را بواسطه‌ی «ابوعلی انصاری» روایت می کند.

این دو از نظر رجال شناسان ناشناخته‌اند.

برداشتن بیعت

بیعت، بر عهـده بیعت کننده، تکلیف حمایت و یاری می‌آورد، مگر آنکه امام و پیشوای بیعت، این تعهد را از دوش بیعتگران بردارد و آنـان را در «حـل» قرار دهـد که اگر رفتنـد، پیمان شـکنی محسوب نگردد.در اینکه آیا با «حل بیعت»، مسؤولیت از دوش صاحبان بیعت برداشته می‌شود، یا آنکه تکلیف حمایت و یاری حجت خدا همچنان بر دوش آنان باقی است، بحث است.

امـام حسـین «ع» یـک بـار در وسـط راه، پس از شـنیدن حوادث کوفه و آگـاه شـدن از دگرگونی اوضـاع آن، بیعت را از همراهـان برداشت، تـا هر که می‌خواهـد برود.آن هنگـام عـده‌ای رفتنـد.یـک بـار هم شب عـاشورا پس از خطبه‌ای که به سـتایش از وفـاداری اصحابش پرداخت، فرمود: اینها تنها مرا می‌خواهند، شما را آزاد می گذارم که هر کس می‌خواهد برود.از تاریکی شب استفاده کنید و بروید: «فانطلقوا جمیعا فی حل، لیس لی علیکم منی ذمام، هذا لیل قد غشیکم فاتخذوه جملا»[۱] البته آن شب کسی نرفت.برادران و پسـران و برادرزادگان عبدالله جعفر و زینب «ع» و کسانی چون عباس، زهیر بن قین و دیگران برخاستند و اعلام حمایت و جانبازی تا مرز شهادت نمودند و زندگی بی امام و حیات پس‌از شهادت حسین «ع» را بی‌ارزش دانستند. گفت ای گروه، هر که ندارد هوای ما

سرگیرد و برون رود از کربلای ما برگردد آنکه با هوس کشور آمده

سرناورد به افسر شاهی گدای ما

پی نوشتها:

[۱] وقعة الطف، ابی مخنف، ص ۱۹۷.

بستن آب

شیوه ناجوانمردانه تشـنه نگهداشـتن طرف در جنگ، برای از پای درآوردن او.درحادثه کربلا سـپاه عمر سـعد به دستور ابن زیاد، از رسیدن آب به خیمه‌گاه امام حسین «ع» جلوگیری کردند.از روز هفتم محرم، عمر سعد کسی را به نام عمرو بن حجاج با پانصدسوار بر شـریعه فرات مـامور کرد.آنـان فرات را در محاصـره خویش قرار دادنـد و از سه روزبه شـهادت امـام حسـین «ع» مانـده، مـانع آب برداشـتن اصحاب او از فرات شدند.[۱] این کار که‌به تشـنگی امام و اصـحاب و فرزنـدانش در روز عاشورا انجامیـد، از سوزناکترین حادثه‌های کربلا بود و امام و یاران و اطفالش لب تشنه ماندند. --------------------

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۹، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۶.

بوی سیب

در چاووش خوانیهای زائران کربلا می‌گفتند: «ز تربت‌شهدا بوی سیب می‌آید».نیزمعروف است کسانی که صبح زود به زیارت کربلا بروند، بوی سیب بهشتی استشمام می‌کنند.این سخن ریشه حدیثی دارد.در بحار الانوار چنین آمده است:
روزی امام حسن و امام حسین «ع» به حضور پیامبر رسیدند، در حالی که جبرئیل هم نزد رسول خدا بود.این دو عزیز، جبرئیل را به «دحیه کلبی»[۱] تشبیه کرده و دور او می‌چرخیدند. جبرئیل هم چیزی در دست داشت و اشاره می‌کرد.دیدند که در دست جبرئیل یک سیب، یک گلابی و یک انار است.آنها را به «حسنین» داد.آن دو خوشحال شدند و با شتاب نزد پیامبر دویدند.پیامبر آنها را گرفت و بویید و فرمود: ببرید نزد پدر و مادرتان.آن دو نیز چنان کردند. میوه‌ها را نخوردند تا آنکه پیامبر «ص» هم نزد آنان رفت و همگی از آنها خوردند، ولی هر چه می‌خوردند، میوه‌ها باز باقی بود.تا آنکه پیامبر از دنیارفت.امام حسین «ع» نقل می‌کند که در ایام حیات مادرمان فاطمه «ع» تغییری در میوه‌ها پیش نیامد، تا آنکه فاطمه از دنیا رفت، انار ناپدید شد و سیب و گلابی مانده بود.با شهادت علی «ع» گلابی هم ناپدید شد و سیب به همان حالت باقی ماند.امام حسن «ع» مسموم و شهید شد و سیب همچنان باقی بود تا روزی که (در کربلا) آب را به روی ما بستند.من هر گاه تشنه می‌شدم آن را می‌بوییدم، سوز عطش من تسکین می‌یافت.چون تشنگی‌ام شدت یافت، بر آن دندان زدم و دیگر یقین به مرگ پیدا کرده بودم.
امام سجاد «ع» می‌فرماید: این سخن را پدرم یک ساعت قبل از شهادتش فرمود.چون‌شهید شد، بوی سیب در قتلگاه به مشام می‌رسید.دنبال آن گشتیم و اثری از سیب نبود، ولی بوی آن پس از حسین «ع» باقی بود.قبر حسین را زیارت کردم و دیدم بوی آن سیب‌از قبر او به مشام می‌رسد.پس هر یک از شیعیان ما که زیارت می‌کنند، اگر بخواهند آن رابشنوند، هنگام سحر در پی زیارت بروند، که اگر مخلص باشند، بوی آن سیب را استشمام‌می‌کنند.[۲] . ---------------------------
پی نوشتها:
[۱] نام شخصی خوش سیما بود که جبرئیل، اغلب به صورت او آشکار می‌شد.
[۲] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۹.نیز ر.ک: مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۹۱.

بیعت

در حادثه کربلا، تلاش عمده دشمن آن بود که حسین بن علی «ع» را به بیعت با یزید بن‌معاویه وادارد و آن حضرت هم نپذیرفت تا شهید شد.
نگاهی ریشه‌ای‌تر به «اصل بیعت»: بیعت به معنای پیمان و عهد بستن است.شکستن بیعت، نزد عرب بسیار زشت بوده است.بیعت با حاکم، نوعی رای موافق دادن و امضا و تبعیت و تعهد اطاعت محسوب می‌شد و عدم بیعت، نوعی تمرد و به رسمیت نشناختن. بیعت در صدر اسلام، مفهوم اطاعت و پذیرش حکومت را داشت و بیعت کننده با حاکم، نمی‌توانست با او به مخالفت و جنگ بپردازد و آنگاه که علنی انجام می‌گرفت، مردم، بیعت‌کننده را طرفدار خلیفه و حاکم می‌شناختند و پس گرفتن بیعت، معمول و مقبول نبود، چون هم جانش در خطر می‌افتاد، هم آبرویش.در تاریخ اسلام، بیعت عقبه، بیعت رضوان و... وجود داشت.قرآن، بیعت مردم را با پیامبر، بیعت با خدا می‌داند: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله، ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه...»[۱] درباره بیعت زنان مؤمن با پیامبر، می‌خوانیم: «اذا جاءک المؤمنات یبایعنک... فبایعهن»[۲] که مواد بیعت را هم مطرح می‌کند.
بیعت، دست دادن با کسی به عنوان عهد و پیمان بر امری است و سوگندی است برای وفاداری به یک نظام و حاکم.دست در دست حاکم و امیر و والی یا نماینده او گذاشتن بیعت تلقی می‌شود و بیعت در اسلام، نه به عنوان روش انتخاب رهبر، بلکه به مثابه عامل

تحکیم حکومت یک امام و رهبر شایسته تلقی می گردد، آن هم بر محور شرع و قانون خدا.به فرموده علی «ع» در نهج البلاغه «لا طاعهٔ لمخلوق فی معصیهٔ الخالق».در کتب حدیث، باب خاصی برای آن گشوده‌اند که حاکی از اهمیت آن در نظام سیاسی و اجتماعی اسلام است.[۳] از این رو، پس از وفات پیامبر اسلام، موضوع بیعت کردن و بیعت گرفتن از مردم به نفع حکومت، حساسیت سیاسی فوق العاده‌ای یافت و در سقیفه خود را نشان داد.

طبق همین اصل، علی «ع» و یاران همدل او را می‌خواستند به بیعت وادارند.خود آن حضرت نیز پس از مرگ عثمان، با بیعت مردم با وی، خلافت را عهده‌دار شد.

بیعت گرفتن معاویه به نفع پسرش یزید، در زمانی که هنوز خودش زنده بود، آن هم با تهدید و ارعاب و زور، از نقاط ننگ سلطه امویان است.معاویه در سال ۵۹ از مردم شام و چهره‌های معروف قبایل، به نفع یزید به عنوان ولیعهد خویش بیعت گرفت و نامه دعوت به بیعت را به شهرهای دیگر هم نوشت.البته مورد اعتراضهایی هم قرار گرفت.ولی مخالفان را سرکوب می کرد.[۴] پس از مرگ معاویه نیز، یزید به والی مدینه نامه نوشت که به هر صورت از حسین بن علی «ع» بیعت بگیرد.امام حسین نیز که یزید را شایسته خلافت نمی‌دانست، از بیعت امتناع داشت و می‌فرمود: «مثلی لا یبایع مثل یزید». کسی مثل من با مثل یزید بیعت نمی کند.

در دورانی هم که سید الشهدا در مکه بود، در پی نامه‌ها و دعوتهای کوفیان برای عزیمت به آنجا، آن حضرت مسلم بن عقیل را فرستاد.شیعیان کوفه نیز با نماینده امام حسین بیعت کردند.تعداد بیعتگران کوفه با مسلم را ۱۸ هزار تا ۲۵ هزار هم نوشته‌اند.[۵] .

«برداشتن بیعت» از سوی امام یا والی، در واقع آزاد گذاشتن بیعتگر نسبت به تعهدی بود که با بیعت سپرده بود. امام حسین «ع» شب عاشورا، ضمن خطبه‌ای وفای یاران را ستود و برایشان پاداش الهی طلبید، آنگاه بیعت را با این جملات از آنان برداشت تا هر که می‌خواهد، از پوشش شب استفاده کرده، صحنه را ترک گوید: «الا و انی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی و لا ذمام، هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جملا».[۶] البته یاران یکایک برخاسته و با نطقهای پرشوری اعلام وفاداری کردند و آن شب، کسی نرفت.سخن مسلم بن عوسجه، زهیر، فرزندان مسلم بن عقیل و دیگران معروف است.[۷] . ------------------
---

پی نوشتها:

[۱] فتح، آیه ۱۰.

[۲] ممتحنه، آیه ۱۲.

[۳] باب لزوم البیعهٔ و کیفیتها و ذم نکثها (بحار الانوار، ج ۶۴، ص ۱۸۱، چاپ بیروت).

[۴] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۷.درباره بیعت گرفتن معاویه برای یزید، ر.ک: الغدیر، ج ۱۰، ص ۲۴۲.

[۵] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۶۸.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۳.

[۷] همان. (پیرامون «بیعت»، به بحث مفصل در «دایرهٔ المعارف تشیع» ج ۳، ص ۵۸۱ مراجعه کنید.).

بی وفایی

از خصلتهای مردم کوفه شمرده شده است که هم با علی بن ابی طالب «ع» بی‌وفایی‌نشان دادند، هم با امام مجتبی «ع»، هم با مسلم بن عقیل و هم با سید الشهدا بیعت کردند و پیمان شکستند.نامه دعوت نوشتند و تیغ کشیدند.این خصلت کوفیانه در ذهن دیگران مانده بود. هنگامی که امام حسین «ع» تصمیم گرفت به کوفه رود، افراد متعددی او را برحذر می‌داشتند و بی‌وفایی اهل کوفه را یادآور می‌شدند.خود امام حسین «ع» نیزروز عاشورا به این عهد شکنی و بی‌وفایی آنان اشاره کرد و فرمود: «وای بر شما ای کوفیان!

زشت باد کارتان!ما را به یاری فراخواندید، چون نزد شما آمدیم و ندایتان را پاسخ گفتیم، همان شمشیرها را که با ما هم قسم بود، به روی ما کشیدید... «یا اهل الکوفهٔ!قبحا لکم وترحا، بؤسا لکم و تعسا، استصرختمونا والهین...»[۱] ، «کوفی» در خاطره مردم همردیف با «بی‌وفا» بود. حضرت زینب نیز در خطبه‌اش در کوفه، به کوفیان چنین خطاب کرد: «یااهل الکوفهٔ!یا اهل الختل و الغدر» که اشاره به همان ریا، تزویر، نفاق و بی‌وفایی آن مردم بود.این ذهنیت، همچنان باقی است.از شعارهای مردم ایران پس از پیروزی انقلاب‌اسلامی و در ایام جنگ تحمیلی، در حمایت از رهبری این بود که «ما اهل کوفه نیستیم، امام تنها بماند»، «ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند.». ----------------------

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۴۶۷.

بحریه بنت مسعود خزرجی

او مادر گرامی جناب «عمرو بن جناده‌ی انصاری» است. پس از آن که پسر نوجوان بحریه، به شهادت رسید، دشمنان سر فرزندش را به طرف او انداختند. او آن سر را برداشت و گفت: چه نیکو جهاد کردی، پسرم! ای شادی قلبم، ای نور چشمم! سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت، سپس چوبه‌ی خیمه را برداشت و حمله کرد که بوسیله‌ی آن بجنگد. امام حسین علیه‌السلام مانع شد و او را به خیمه برگرداند. هم او بود که به پسرش امر کرد تا از امام علیه‌السلام دفاع کند.

بنت سلیل

ایشان همسر امام حسن مجتبی علیه‌السلام و مادر عبدالله بن حسن علیهماالسلام می‌باشد که فرزند بزرگوارش در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گردید.

بابافغانی شیرازی

شاعر خوش ذوق اوایل قرن دهم هجری است که علاوه بر شیراز، مدتی در تبریز در خدمت سلطان یعقوب آق قوینلو گذرانید و اواخر عمر خود را در خراسان به عزلت سپری کرد. فغانی با ذوق و حالت بسیار و زبان ساده و مضمون جویی و نازکی افکار خود سبکی خاص در غزل آورده که در قرنهای ۱۱ و ۱۲ هجری پیروان بسیار داشت. روز قیامت است صباح عشور تو

ای تا صباح روز قیامت ظهور تو ای روشنایی شجر وادی نجف

هر ریگ کربلا شده طوری ز نور تو آن را که گل به خمر سرشتند، کی رسید

فیض از زلال جرعه‌ی جام طهور تو؟ بیگانه، از خدا و رسول است تا ابد

برگشته اختری که نشد آشنای تو چندین هزار جامه‌ی اطلس قبا شود

فردا که آورند به محشر عبای تو بربسته رخت، کعبه و مانده قدم به راه

بهر زیارت حرم کربلای تو

بنی جعده

نام یکی از قبایل کوفه است که به امام حسین علیه‌السلام دعوت نامه نوشتند.

بنی هاشم

فرزنـدان هاشم بن عبـد مناف، جـد اعلای رسول خدا، و اهل بیت پیامبر، به همین جهت «بنی‌هاشم» گفته می‌شود. هاشم و اجدادش در میـان عرب، مشـهور به نجـابت و مرود احـترام بودنـد و رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم از این دودمـان بود. امـام حسـین علیه‌السـلام نیز در یکی از رجزهـای خویش در روز عـاشورا، به این نسب شـریف اشـاره کرده و به آن افتخـار می‌کنـد: انـا ابن علی الخیر، من آل هاشم

کفانی بهـذا مفخرا حین افخر بنی‌امیه، از آغاز با بنی‌هاشم مخالفت و دشـمنی داشـتند و این بغض و عـداوت در دوران ائمه نیز ادامه داشت. یزید، چون حسـین علیه‌السـلام را به شـهادت رسانید و اهل بیت او را به اسارت گرفت، در مجلس جشن، با چوب خیزران بر لبهای حسین علیه‌السلام می‌زد و این اشعار را می‌خواند: لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا حی نزل «بنی‌هاشم با ملک و سلطنت بازی کردند، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شده».

وقتی امام حسـین علیه‌السـلام تصمیم گرفت از مدینه خارج شود، در جمع بنی‌هاشم کاغذی خواست، فورا آوردند، امام بر آن کاغذ چنین نگـاشت: «به نـام خداونـد بخشـنده‌ی مهربـان، این نامه از حسـین بن علی بن ابی‌طالب برای بنی‌هاشم نوشـته می‌شود، همانا هر کس از شما در این راه به من ملحق شود کشته خواهد شد، و هر کس با من نباشد به پیروزی نخواهد رسید.»

بنی اسد

نـام طـایفه‌ای که نزدیـک کربلاـ ساکن بودنـد و فردای عاشورا، پس از رفتن سـپاه عمرسـعد، عـده‌ای از آنان برای دفن اجساد مطهر شهدای اهل بیت به کربلا آمدند[۱] و چون اجساد را نمی‌شـناختند، متحیر بودند.در آن هنگام، حضـرت سجاد «ع» آمد و پیکر اهل بیت و اصـحاب را یک به یک به آنان شـناساند و آنان در دفن شـهدا، حضـرت را یاری کردنـد و برای خویش، افتخار آفریدنـد.در «دایرة المعارف تشیع» آمده است:

«بنی اسـد، نام تیره‌ای از قبایل عرب، از فرزنـدان اسـد بن خزیمه بن مدرکه... این قبیله توفیق و افتخار دفن پیکر مطهر حضـرت سـید الشـهدا و انصار آن حضـرت را پس از واقعه کربلا در سال ۶۱ ق.داشـتند.جمعی از اصحاب، علما، شعرا و زعمای امامیه از این قبیله برخاسـته‌اند.برخی از همسـران پیامبر اکرم «ص» نیز از همین قبیله بوده‌اند.این قبیله درسال ۱۹ هجری از بلاـد حجاز به عراق رفته، در کوفه و غاضـریه از نواحی کربلا سکونت‌کردند.از قبایل سلحشور عرب محسوب می‌گردند.هنگام بنای کوفه، این قبیله محله خاصی را در جنوب مسـجد کوفه به خویش اختصـاص دادنـد.در سـال ۳۶ هجری در جنگ‌جمـل، بـا علی «ع» بیعت کردنـد و در کنـار آن حضرت جنگیدند.در قیام عاشورا در سال ۶۱به سه دسـته تقسیم شدند: موافق با حضرت و مخالف و بی‌طرف.حبیب بن مظاهر، انس بن حرث، مسـلم بن عوسـجه، قیس بن مسـهر، موقع بن ثمـامه و عمرو بن خالـد صـیداوی از سـران موافق بودنـد و حرملهٔ بن کـاهل اسدی، قاتل طفل شـیر خوار، از سـران مخالف بود. گروهی از دسته سوم (بی‌طرفها) پس از شهادت حسین، زنانشان بر میدان جنگ گذر کرده و اجساد را دیدند و تحت تاثیر قرار گرفتند و به سرزمین خود رفته، مردان را جهت دفن‌اجساد، خبر کردند.ابتدا زنان بیل و کلنگ به دست گرفته به طرف کربلا روان شدنـد.پس ازمـدتی وجـدان مردان بنی اسـد بیـدار گشت و به خود آمدنـد و به دنبال زنان راه افتاده به دفن‌اجساد امام و یارانش پرداختند.این فداکاری سـبب شهرت آنان شد و از آن پس شیعیان به نظر احترام و محبت به قبیله بنی اسد می‌نگرند».[۲] . --------------------

پی نوشتها :

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳.

[۲] دایرة المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۴۰.

بنی امیه

طایفه‌ای از قریش، که نسب آنان به امیهٔ بن خلف از فرزندان «عبد شمس» می‌رسد.امیه از دشمنان سرسخت پیامبر اسلام «ص» بود و فرزندان او و کلا- بنی امیه همواره با بنی هاشم مخالف و کینه توز بودند.[۱] با پیامبر به نحوی، با علی «ع» به نحو دیگر و با امام حسن و امام‌حسین «علیهما السلام» و سایر ائمه به گونه دیگری خصومت می‌ورزیدند. رسول‌خدا «ص» آنان را لعنت کرد.در قرآن، «شجره ملعونه» (سوره اسراء آیه ۶۰) به بنی امیه تفسیر شده است.[۲] .

این دودمان، با عترت پیامبر و آل علی دشمنی شدید داشتند و بزرگانی از آنان درجنگهای صدر اسلام به تیغ مسلمانان کشته شده بودند.یزید و معاویه از نسل اینان بودند که آن دشمنیها را با علی و آل علی نشان دادند. «اینان از زمان معاویه در سال ۴۱ هجری به‌حکومت رسیدند و تا سال ۱۳۲ هجری حکومت داشتند و مرکز حکومتشان در شام بود.

به تبع حکومتهای روم و فارس، بساط و تشریفات و تجملات و عیش و نوشهایی راه‌انداخته بودند.بعضی از خلفای بنی امیه عبارت بودند از: معاویه، یزید، مروان، عبد الملک، ولید، سلیمان، عمر بن عبد العزیز، هشام و... که با مروان حمار، این سلسله منقرض شد، درجریان قیام ابو مسلم خراسانی.»[۳] مدت حکومتشان هزار ماه[۴] بود، از زمان امام حسن‌مجتبی «ع» تا زمان روی کار آمدن سفاح، یعنی ۹۰ سال و ۱۱ ماه و ۱۳ روز دقیقا طول‌کشید.بعضی آیه «لیلهٔ القدر خیر من الف شهر» را بر هزار ماه حکومت آنان تاویل‌کرده‌اند.[۵] ابو سفیان، در اولین روز به خلافت رسیدن عثمان به او توصیه کرد که: پس ازقبیله تیم وعدی (که ابو بکر و عمر از آن بودند) اینک حکومت به دست تو افتاده است، آن را همچون توپی در میان بنی امیه دست به دست بگردان.این سلطنت است نه چیز دیگر، من به بهشت و جهنمی باور ندارم.[۶] .

امویان سنت رسول خدا را تغییر دادند.خود پیامبر پیشگویی کرده بود که چنین‌خواهد شد: «ان اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیهٔ» این شعر نیز که بی‌اعتقادی امویان را به خدا و قیامت و وحی می‌رساند، از زبان یزید نقل شده است که: لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل[۷] . در زیارت عاشورا، از آل ابو سفیان، آل زیاد، آل مروان و بنی امیه نام برده شده و مورد لعنت قرار گرفته‌اند.امام حسین «ع» نیز در پاسخ سخن مصرانه مروان که می‌خواست امام با یزید بیعت کند، فرمود: از جدم شنیدم که می‌فرمود خلافت بر آل ابو سفیان حرام است «الخلافهٔ محرمهٔ علی آل ابی سفیان». ---------------------------

پی نوشتها :

[۱] ر.ک: «النزاع و التخاصم بین بنی امیهٔ و بنی هاشم» از: مقریزی.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۶.

[۳] معارف و معاریف، ج ۱، ص ۴۱۲.درباره وقایع زمان خلفای بنی امیه و شناخت آنها، از جمله رجوع کنید به: تتمهٔالمنتهی، شیخ عباس قمی و نیز منتهی الارب (ترجمه) جلد ۵ و ۶.

[۴] کتاب «هزار ماه سیاه» شرح جنایات امویان را در بردارد.نیز ر.ک: «شیعه و زمامداران خودسر» ترجمه «الشیعهٔ والحاکمون» از محمد جواد مغنیه.

[۵] مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۵.

[۶] استیعاب، ج ۲، ص ۶۹۰.

[۷] اشعار از «ابن زبعری» است که یزید به آنها استشهاد کرده است.

بنی هاشم

فرزنـدان هاشم بن عبـد مناف، جـد اعلای رسول خـدا.به اهل بیت پیامبر، به همین جهت «بنی هاشم» گفته می‌شود.هاشم و اجدادش در میان عرب، مشـهور به نجابت و مورداحترام بودند و رسول الله از این دودمان بود.امام حسـین «ع» نیز در یکی از رجزهای خویش در روز عاشورا، به این نسب شریف اشاره کرده و به آن افتخار می‌کند: انا ابن علی الخیر، من آل هاشم

کفانی بهذا مفخرا حین افخر بنی امیه، از آغاز با بنی هاشم، مخالفت و دشـمنی داشتند و این بغض و عداوت، دردوران ائمه نیز ادامه داشت. «حادثه کربلا» اوج عداوت و کینه امویان با بنی هاشم بود.

پیامبر اسلام «ص» فرموده است: «بغض بنی هاشم نفاق»[۱] دشمنی و کینه با بنی هاشم، نشانه نفاق است.

یزیـد، چون حسـین بن علی «ع» را به شـهادت رسانـد و اهل بیت او را به اسارت گرفت، در مجلس جشن، با چوب خیزران بر لبهای حسین «ع» می‌زد و این اشعار را می‌خواند:

«لعبت هاشم بالملک...» بنی هاشم با ملک و سـلطنت بازی کردنـد، نه خبری آمـده و نه وحیی نازل شده است.اگر از فرزندان احمد انتقام نگیرم، از نسل خندف نیستم... [۲] . ----------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۲۱.

[۲] مقتل الحسـین، مقرم، ص ۴۶۲.در زمینه رابطه عـداوت آمیز آل امیه با خانـدان رسالت، ر.ک: «دایرهٔ المعارف تشـیع»، ج ۳، ص ۳۹۸.

بررسی تاریخ عاشورا

نام کتابی ارزشـمند، حاوی سـخنرانیهای مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی که در سالهای ۳-۱۳۴۲ از رادیو ایران پخش شـده است و درباره قیام سید الشهدا و ابعاد گوناگون آن است.

بهلول

از زایران و محبین حضـرت سیدالشـهداء علیه‌السلام بود. هنگامی که زید مجنون پیاده از مصر به قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام حرکت نمود، در کوفه خود را به بهلول رسانید و به اتفاق به زیارت قبر مطهر ابی‌عبدالله الحسین علیه‌السلام رفتند.

بیدرو تکسیرا

این سـیاح معروف پرتغالی در سال ۱۶۰۴ م از کربلاـ دیـدن نمود.او از کربلا به عنوان مشـهد حسـین نام برده و چنین تعریف کرده: «شـهر کربلاـ از چهـار هزار خـانواده تشـکیل یـافته که اکثر آنهـا محقر است و سـاکنین آن شـهر از عرب و ایرانیهـا و ترک متشـکل گردیده.»

بیاض

سفیـدی، کتـابچه و دفتر سـفید نانوشـته، کتابچه‌ای که جهت یادداشت، در بغل گذارنـد.[۱] دفتری که چنـد مجلس تعزیه و بعضـی اوقات نوحه یا ادعیه در آن نوشـته شـده و معمولاً دارای جلـد چرمی است و از ته به هم دوخته شـده، با قطعی بغلی.امروز به اینگونه

نوشته‌ها «جنگ» می گویند.[۲] نسخه و طومار، از اسامی دیگر اینگونه کتابچه‌های نوحه و تعزیه بوده‌است.اغلب با خط خاصی و به صورت چپ و راست نوشته می‌شد و رونویسی از آن دشوار بود.نوحه خوانها هم معمولاًـ آنها را در انحصار خود داشتند و به دیگران نمی‌دادند.

بیرق

پرچم، رایت، بیرق، نشان لشکر، آنچه به سر نیزه بندند، درفش.در اصطلاح عزاداری‌حسینی، نام علم و علامت خاصی است که هر هیئت و دسته، ویژه خود دارد و آن را از دسته‌های دیگر متمایز می‌سازد. «نخل، چوب بسیار بلند همچون درخت تبریزی متوسط که در تعزیه خوانی پیشاپیش دسته‌ها برند و بر سر آن، گاه شکل پنجه‌ای از فلز باشد و گاه پارچه سیاه بر آن بپوشانند.»[۱] . گر چه سردار علم در خون نشست

دستهایت روی رایت مانده است.[۲] . در میدان کربلاـ نیز، علمدار لشکر امام حسین «ع»، حضرت اباالفضل بود.از شعار عربهای‌عراقی عزادار نیز این است: «رفع الله رایة العباس»، پرچم عباس، افراشته باد. -------------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] عزیز الله زیادی.

بجدل

جد مادری یزید، پدر ملیسون – مادر یزید بن معاویه – بود.

بجدل بن سلیم

از لشکریان عمر سعد بود. آن ملعون انگشت حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را به طمع انگشتری که در دست حضرت بود قطع کرد.

مختار، دستور داد، آن خبیث را نخست انگشتانش را قطع کردند و سپس دو پایش را و آن قدر در خون خود غلطید تا جان سپرد.

انگشت رفت بر سر انگشتری به باد

گوشها دریده شد از پی گوشواره‌ها

بحر بن کعب

وی قاتل حضرت عبدالله بن حسن بن علی علیهم‌السلام است.

بریدهٔ بن وائل

وی شتربانی بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به طمع برداشتن بند زیر جامه‌ی آن حضرت دوباره به مقتل بازگشت و آن حضرت را سر بریده و خونین یافت.دست برد تا آن بند را بردارد، که دست امام برآمد و بر دست او زد و مانع شد. کاردی درآورد.دست حضرت را برید تا آن بند را برگیرد. امام دست چپ را برآورد، دست چپ را هم برید. این شخص بعدا چهره‌اش سیاه شد و در راه مکه فریاد برمی‌آورد که: «ایها الناس! دلونی علی اولاد محمد».

بشیر بن حوط قایضی

به قولی وی قاتل جناب «عبدالرحمان بن عقیل بن ابیطالب علیهم‌السلام» است.به قولی وی قاتل جناب «عبدالرحمان بن عقیل بن ابیطالب علیهم‌السلام» است.

بکیر بن حمران احمری

وی قاتل حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود. وی کسی بود که در کوچه‌های کوفه با مسلم بن عقیل نبرد تن به تن کرد و ضربت تیغ مسلم او را مجروح ساخت. هم او بود که به دستور ابن‌زیاد، مسلم را بالای دار الاماره برد و سر از بدنش جدا کرد و بدن او را به زمین انداخت.

بلال بن اسید خضرمی

پسر اسید خضرمی، مادرش «طوعه» بانویی باایمان و از محبین اهل بیت بود. وقتی بلال از حضور مسلم در منزل خویش آگاه شد، به نیروهای ابن‌زیاد خبر داد که مادرش مسلم بن عقیل را در منزل جای داده. و بدین گونه سبب دستگیری جناب مسلم بن عقیل علیه‌السلام گردید.

بکیر بن حمران احمری

از کوفیان طرفدار یزید.وی کسی بود که در کوچه‌های کوفه با مسلم بن عقیل نبرد تن‌به تن کرد و ضربت تیغ مسلم او را مجروح ساخت.هم او بود که به دستور ابن زیاد، مسلم‌را بالای دار الاماره برد و سر از بدنش جدا کردن و بدن او را به زمین انداخت.[۱] .

پی نوشت ها :

[۱] مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۵۹.

بشر بن حوط حمدانی

به قولی وی قاتل جناب «جعفر بن عقیل بن ابیطالب علیهم‌السلام» است. نامش در تاریخ طبری آمده است.

بحیر بن عبدالله

وی یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار، به هنگامی که مختار و تعدادی از نیروهایش در دار الحکومه کوفه محاصره شده بودند، بحیر بن عبدالله خطاب به محاصره شدگان در قصر گفت:
«ای قوم! دیروز امیرتان رأی و نظر درست را به شما گفت و به شما یاد آور شد که با او بجنگید و از خود دفاع کنید و اینک شما پشیمان شده‌اید. ای کاش امیر را اطاعت کرده بودید حال اگر هم تسلیم دشمن شوید آنان شما را مانند گوسفند سر می‌برند. بیایید و همت کنید. اکنون نیز دیر نشده است و با شمشیرهایتان همه با هم از قصر خارج شوید و به دشمن یورش برید. و بجنگید تا حداقل شرافتمندانه بمیرید.

اما آنان به سخنان بحیر اهمیت ندادند و به امید نجات ذلت بار خود حاضر به همراهی وی نشدند و به بحیر گفتند: «کسی که بیشتر از تو امر او را اطاعت می‌کردیم و اندرز او را می‌پذیرفتیم همین پیشنهاد را کرد ولی ما قبول نکردیم، خیال می‌کنی از تو اطاعت می‌کنیم؟!»

بحیر بن عبدالله که از سران قوم بود و جزء دستگیر شدگان، وی را دست بسته پیش مصعب بردند. وی خطاب به مصعب گفت: «حمد خدای را که ما را اسیر تو کرد و تو را در معرض عفو و بخشش قرار داد. دو مقام است که یکی مایه‌ی رضای خدا و یکی مایه‌ی خشم اوست. هر کس ببخشد خدای او را می‌بخشد و عزتش را زیاد می‌کند و هر کس عقوبت کند از قصاص دراماں نماند. ای پسر زبیر ما مسلمانیم و اهل قبیله شما و از ملت شما هستیم. نه ترکیم و نه دیلم. اگر برادران همشهری ما با من مخالفت کردند یا ما به صواب بوده‌ایم (یا آنها) چنانکه مردم شام با همدیگر نبرد کرده‌اند و اختلاف داشتند، سپس با هم برادر شدند، مردم بصره نیز با هم نبرد کردند و بعد با هم صلح و سازش نمودند. شما که اکنون امیری پیروزید و بر ما مسلط، بر ما منت نهید و تساهل کنید و عفو با قدرت را پیشه خود سازید.»

و سخنانی از این قبیل گفت، به طوری که مصعب و اطرافیان را تحت تأثیر سخنان خود قرار داد و مصعب خواست آنان را آزاد کند که ناگهان عبدالرحمان بن محمد اشعث، این عنصر پست و خبیث جلو آمد و اعتراض کرد و به مصعب گفت: «رهایشان می‌کنی ای پسر زبیر؟ یا ما را داشته باش یا آنها را.»

و محمد بن عبدالرحمان حمدانی بلند شد و گفت: پدر من با ۵۰۰ نفر از طایفه‌ی حمدان و بزرگان عشیره به دست اینان کشته شدند و تو آنان را که خونیهای ما هستند و خون ما در شکمشان موج می‌زند رها می‌کنی؟ یا ما را نگهدار یا آنان را. و بدین ترتیب هر یک از سران کوفه و اشراف ضد انقلاب که دل پری از مختار و یاران او داشتند سخن گفتند و چون مصعب فشار و اصرار آنان را دید دستور داد همه‌ی محاصره شدگان را از دم شمشیر بگذرانند و فرمان قتل همه را صادر کرد. فریاد و سر و صدای دستگیر شدگان بلند شد و آنان فریاد می‌زدند: ای پسر زبیر ما را نکش فردا ما پیشمرگان لشکر تو خواهیم شد و به ما احتیاج پیدا خواهی کرد. اگر ما در جنگ با دشمنانت کشته شویم باز آنان را ضعیف کرده‌ایم و اگر پیروز شویم پیروزی برای تو و یارانت خواهد بود. مصعب با قساوت قلب نپذیرفت و پیرو درخواست سران فراری کوفه شد.

هنگامی که دستگیر شدگان فهمیدند که همه کشته خواهند شد بحیر مسلمی به مصعب گفت: تقاضای من از تو این است که مرا همراه این گروه نکشی زیرا من به آنان قبلا گفته بودم که تسلیم نشوند و با شمشیرهایشان از قصر خارج شوند و دفاع کنند اما آنان تن به این ذلت دادند و از من اطاعت نکردند. دلم نمی‌خواهد خون من با خون آنان مخلوط شود. مصعب دستور داد تا بحیر را به گوشه‌ای دورتر بردند و گردن او را زدند.

بحیر حمیری

وی مردی عالم و منجم بود. هنگامی که عبدالله بن زبیر «عبدالله بن مطیع» را استاندار کوفه و «حارث بن عبدالله» را به استانداری بصره گماشت، بحیر حمیری که مردی عالم و منجم بود، به آن دو تذکر داد که امشب را حرکت نکنند که ساعت خوبی نیست و امشب، «ماه» در «برج ناطح» است.

حارث به تذکر منجم ترتیب اثر داد و روز بعد حرکت کرد (و البته از انقلاب و تحولات جان سالم بدر برد!!) اما ابن‌مطیع، مغرورانه در پاسخ آن منجم گفت: «مگر بجز برخورد و تصادم چیزی می‌خواهیم؟!» راوی گوید: به خدا ابن‌مطیع، صدمه‌ی شدیدی خورد و به محنت افتاد.

بصیرت

از ویژگیهای فکری و عملی یاران سید الشهدا «ع» در نهضت عاشورا، «بصیرت» وبینش بود.در فرهنگ دینی و متون معارف، از کسانی با عنوان «اهل البصائر» یاد شده‌است، یعنی صاحبان روشن بینی و بیدار دلی و شناخت عمیق نسبت به حق و باطل، امام وحجت الهی، راه و برنامه، دوست و دشمن، مؤمن و منافق.صاحبان بصیرت، چشم درونشان بیناست، نه تنها چشم سر.با آگاهی، هشیاری و انتخاب گام در راه می‌گذارند و عملکرد و موضعگیریهایشان ریشه اعتقادی و مبنای مکتبی و دینی دارد، جهادشان مکتبیو مبارزاتشان مرامی است، نه سودجویانه و دنیاپرستانه یا نشات گرفته از تعصبات قومی و جاهلی، یا تحریک شده تبلیغات فریبکارانه جناح باطل و سلطه زور.اهل بصیرت، راه‌خود را روشن و بی‌ابهام و بحق می‌بینند و باطل بودن دشمن را یقین دارند و با تطمیع و تهدید، نه خود را می‌فروشند و نه دست از عقیده و جهاد برمی‌دارند.شمشیرها و جهادشان پشتوانه عقیدتی دارد.به فرموده علی «ع»: «حملوا بصائرهم علی اسیافهم».[۱] بصیرتهایشان را بر شمشیرهایشان سوار کردند.

اینگونه مدافعان بینادل و پیروان دل آگاه، هم در رکاب علی «ع» با معاویه می‌جنگیدند، هم در همه حال امام مجتبی «ع» را حمایت می‌کردند، هم در عاشورا جان خویش را فدای امام خویش و نصرت قرآن می‌کردند.این از سخنرانیها و رجزها و پاسخهایشان روشن‌بود.سید الشهدا «ع» را امامی می‌دانستند که باید یاریش کرد و جان در راهش باخت و دشمنانش را کافر دلان نفاق پیشه‌ای می‌شناختند که جهاد با آنان همچون جهاد با مشرکان بود و اجر داشت.سخنان امام حسین «ع»، امام سجاد «ع»، حضرت اباالفضل، علی اکبر، جوانان بنی هاشم، یاران ابا عبدالله «ع» همه گویای عمق بصیرت آنان است.امام صادق «ع» درباره حضرت عباس، تعبیر «نافذ البصیرهٔ» دارد، که گویای عمق بینش و استواری ایمان او در حمایت از سید الشهداست: «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرهٔ صلب‌الایمان...».[۲] در زیارتنامه حضرت عباس است: «و انک مضیت علی بصیرهٔ من امرک مقتدیا بالصالحین...».سخن علی اکبر خطاب به امام که «مگر ما بر حق نیستیم؟» مشهور است.در جبهه مقابل، کوردلانی دنیا طلب و فریب خوردگانی بی‌انگیزه و تحریک‌شدگانی نادان بودند که تبلیغات اموی چشم بصیرتشان را بسته بود و لقمه‌های حرام، گوش حقیقت نیوش را از آنان گرفته بود. ------------------------

پی نوشتها :

[۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۵۰.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۴۳۰.

پ

پا منبری

از اصطلاحات مرثیه خوانی و عزاداری. دهخدا می‌نویسد: شاگرد روضه خوان که پیش از استاد، به پای منبر ابیاتی در مصائب اهل بیت خواند.روضه خوان که پای منبر ایستد و اشعار مصیبت‌خواند.آنکه... در فاصله فرود آمدن آخوندی از منبر و بر شدن آخوند دیگر، پای منبر ایستاده یا نشسته نوحه و اشعار مرثیه به آواز خواند.[۱] به جوان یا نوجوانی که شبکلاهی بر سر نهاده، در پای منبر می‌نشست و گاهگاهی صدا در صدای واعظ انداخته، یا سخنان او را زمزمه می‌کرد، «پامنبری» گفته می‌شد.این افراد غالبا از فرزندان یا خویشان واعظ بودند که جهت آمادگی فن سخنرانی به مجلس آورده می‌شدند.[۲] .

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] تاریخ تکایا و عزاداری قم، مهدی عباسی، ص ۱۷.

پرده خوانی

نوحه خوانی بر اساس پرده‌ای که به دیوار نصب می‌کنند و روی آن تصاویری از چهره‌های خوب و بد در تاریخ اسلام، بویژه حوادث مربوط به عاشوراست و نوحه‌خوان، طبق صحنه‌های تصویر، اشعار و مراثی را می‌خواند و مردم که اغلب پای دیوارها در کوچه‌ها و میادین یا تکیه‌ها پای صحبت و نوحه‌اش می‌نشینند، دور او جمع می‌شوند و می‌گریند و به پرده خوان، طبق نذر و نیاز خویش، کمک مالی می‌کنند.پرده خوانی، یکی از هنرهای نمایشی و شرح حال و سیره اولیاء دین است که بر اساس تصاویر منقوش بر پرده‌های بزرگ، اجرا می‌گردد.پرده خوان دهانی گرم و صوتی دلنشین دارد و همراه با خواندن، اشاره به تصاویر می‌کند.
شمایل نگاری و صورتگری مذهبی، خود را در پرده‌ها نشان می‌دهد.نوعی از نقاشی مذهبی در این پرده‌ها تجلی می‌یابد. «بر مبنای حوادث تاریخ اسلام، بویژه وقایع کربلا، نقاشیهای در هم و برهمی روی پرده کشیده می‌شود که عنوان «پرده نگاری» دارد.
نگارگران پرده‌های مذهبی، عموما با الهام از مقتلها، به تصویر صحنه‌ها می‌پرداختند. نقالانی هم با نصب آنها بر روی دیوار و در حضور مردم، با دهانی گرم به تعزیه خوانی وپرده خوانی بر اساس حوادث به تصویر کشیده شده می‌پرداختند.محتوای این پرده‌ها اعم از دنیا و آخرت و بهشت و جهنم و صالحان و شروران و حسینیان و یزیدیان بود.در این پرده‌ها، شمایل حضرت عباس با دستانی از بدن جدا، طفلان مسلم، خیمه‌های سوزان، قیام مختار، مجلس جن و انس، معراج پیامبر به همراه براق، کوثر، ضامن آهو و... کشیده می‌شد و نقالان پرده‌خوان با نثر و شعر، حوادث مربوط به آنها را با صدا بازگو می‌کردند و از حاضران اشک می‌گرفتند.»[۱] . ---------------------------

پی نوشت ها :

[۱] کیهان (روزنامه) ۷/۴/۷۳ ص ۱۲ مقاله «پرده‌های مذهبی».در زمینه پرده‌خوانی از جمله ر.ک: «دایره المعارف‌تشیع»، ج ۳، ص ۶۱۳.

پیش خوانی

«نوحه خوانی و همسرایی شبیه خوانان یک تعزیه و آن بدین ترتیب بوده است که پیش خوانی اندکی پس از آغاز تعزیه، با گامهای کند و با ضرب اهنگ دم‌گیری یا همسرایی خود وارد صحنه می‌شدند و از پیش روی تماشاگران می‌گذشتند.آنها پس از چند بار دور زدن برگرد سکوی نمایش و آماده کردن تماشاگران از صحنه بیرون می‌رفتند.بلا-فاصله پس از پایان پیش خوانی، نمایش تعزیه آغاز می‌شد.پیش خوانی گاه بصورت پرسش و پاسخ انجام می‌گرفت. «نوحه اول تعزیه»، «نوحه پیش درآمد»، «نوحه گرفتن» از نامهای دیگر پیش خوانی است.»[۱] . ---------------------------

پی نوشت ها :

[۱] دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۳، ص ۶۵۸.

پایین پا

قسمتی از قبر یا حرم که سمت پای مدفون قرار دارد، مکانی در حرم سید الشهدا «ع» و نیز قسمتی از ضریح مطهر که پای امام حسین «ع» رو بـه آن طرف است.[۱] قبر علی اکبر پایین پای امام حسین است و به همین جهت ضریح امام حسین «ع» شش گوشه دارد.

پایین پا، زیارت مخصوصی دارد.هنگام زیارت، مستحب است پایین پا ایستادن و زیارت علی بن الحسین را خواندن.متن زیارت در کتب دعا موجود است.[۲] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸.

[۲] همان، ج ۹۸، ص ۱۸۵ و ۲۰۱.

پرچمدار

از القاب حضرت عباس بن علی علیهماالسلام است.

گرچه برای حضرت عباس علیه‌السلام هفده منصب نوشته‌اند که یکی از آنها پرچمداری است، ولی این منصب به قدری بر آن حضرت اطلاق شده که گویی تنها لقب آن حضرت، همین لقب پرچمداری بوده است.

پرچم و پرچمداری در تاریخ:

به پارچه‌ای که بر سر چوب کننـد و علامت یک کشور، یا بخشی از ارتش، و یا یک دسته‌ای باشد، پرچم و بیرق و درفش و لوا و علم و رایت می‌گویند. پرچم و بیرق از قدیم الایام بین ملل و جوامع گوناگون نشان امتیاز و افتخار بوده است. درفش کاویانی همان چرم پاره‌ای بود که کاوه‌ی آهنگر در وقت خروج بر ضحاک بر سر چوبی نصب کرده بود و پس از آن فریدون آن چرم را به جواهر و یاقوت و زمرد گرانبها مرصع نموده و به درفش کاویانی موسوم ساخت و هر یک از سلاطین کیانی که بر سر سلطنت می‌نشست چیزی بر آن می‌افزود. در وقت غلبه‌ی لشگر اسلام بر ارتش ساسانی، از جمله‌ی غنایم یکی همان علم بود که عرض آن ۸ ذراع و طولش ۱۲ ذراع بوده است و جواهراتش در میان رزمندگان مسلمان تقسیم شد. بعضی نوشته‌اند اولین پرچم، رایت حضرت ابراهیم علیه‌السلام بوده است.

در دوران جاهلیت پرچمهایی رایج بوده است که از آن میان، می‌توان از پرچم سیاهی به نام«رایة العقاب» نام برد. برخی از آنها نیز به رنگ سفید بوده است. اما در دوره‌ی اسلامی رایات مربوط به پیامبر و اصحاب وی در جنگها و غزوات به رنگهای مختلف به اهتزاز در می‌آمده، مثلا در غزوه‌ی بدر پرچم حمزه‌ی سیدالشهداء سرخ و پرچم امیرالمؤمنین علیه‌السلام زرد و در جنگ خیبر سفید و در عین الورد، ابلق (مایل به سیاه و سفید) و بعد از حمزه پرچمی را که علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به دوش می‌کشید سبز بوده است.

پرچمهای بنی‌امیه سرخ؛ و پرچم داعیان و شورشگران علوی سفید رنگ بود و پیروان بنی‌عباس نیز پرچم سیاه را انتخاب کرده بودند (مگر در زمان مأمون العزیز بالله، خلیفه‌ی فاطمی مصر، در هنگام تسخیر شام پانصد پرچم به همراه داشت، و بالاخره امرا و ارتشبدان و رؤسا اهتمام زیادی به پرچم می‌دادند و پرچمهای گوناگونی به نامهای مختلف از قبیل ظل و سحاب و لواء الحمد داشتند و مسلمانان به جای عقاب که نقش پرچم بت پرستان بود کلمه‌ی «لا اله الا الله، محمد رسول الله» را روی پرچم زر دوزی نموده بودند. لوای توابین و منتقمین از قتله‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام نیز، که قدرت آنان در دوران حکومت مختار و پیروان او به اوج خود رسید، سه رنگ بود.

همچنان که دنیای امروز هم این اشعار را محترم شمرده و مایه‌ی تشخص و تمایز ملل و اقوام از یکدیگر می‌شناسد.

پرچمداری؛ میراث از پدر:

چون مرکز فرماندهی سپاه به عهده‌ی شخص پرچمدار است و تا زمانی که پرچم در اهتزاز قرار دارد، انبوه لشگر دلگرم و بدون هراس و ترس به سر می‌برند؛ لذا پرچمدار باید فردی رشید، دلاور، فداکار، جسور و قدرتمند باشد و از شوکت و حمله‌ی دشمن

نهراسد. چه این که سقوط و سرنگون شدن پرچمدار مایه‌ی شکست لشگر است، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر پرچم را بدست شجاعترین فرزندان اسلام، حمزه سیدالشهداء سلام الله علیه، داد و بعد از شهادت آن بزرگوار نیز به دست توانای امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام، که واجد تمام شرایط بود، سپرد. در جنگ خیبر ابتدا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پرچم را به دست دو نفر که صلاحیت نداشتند سپرد تا ماهیتشان در کوره‌ی آزمون سخت نبرد بر مسلمین ملعوم گردد؛ و چون مغلوب و کله خورده از میدان جنگ برگشتند، آن گاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست می‌دارند، و چون بر دشمن حمله برد فرار نکند و بدون فتح و پیروزی باز نگردد و خداوند فتح خیبر را به دست توانای او قرار داده است.

مهاجرین و انصار در آن شب آرزو می‌کردند که آن پرچم فردا در دست آنان قرار گیرد. اما چون بامداد فرارسید پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: پسر عمم، علی علیه‌السلام، کجاست؟! گفتند: درد چشم چنان او را از پا درآورده است که قدرت حرکت ندارد! فرمان داد آن حضرت را حاضر کنند، و چون مولا آمد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آب دهان مبارک بر چشمهای آن بزرگوار مالید و بلافاصله شفا یافت. آن گاه پرچم را بدو عنایت کرد و او چونان شیری غضبناک خود را به قلب سپاه دشمن زد. در آن میان، چون در برابر مرحب، که با هزار دلاور برابر بود، قرار گرفت این رجز را خواند: أنا الذی سمتنی امی حیدرۀ

ضرغام آجام و لیث قسورۀ و سپس چنان ضربتی بر سر او زد که دندانهایش را شکافت و در نتیجه مرحب نقش بر زمین شد و بعد شجاعان دیگر را به خاک هلاکت کشاند و ربیع و عنتر خیبری و صواب را چنان با ضربتی حیدری از پا درآورد که بینندگان را متحیر ساخت.

فرزند برومند و دلاور رشید امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، این سمت را از پدر بزرگوارش به ارث برده و در قیام عاشورا مقام پرچمداری از طرف سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام، به او محول شده بود. از معصومین علیهم‌السلام که بگذریم، در تاریخ پرچمداری فداکارتر و شجاعتر و دلیرتر از او سراغ نداریم.

پرچمدار کربلا، چنان ضرب دستی به دشمن نشان داد که تا دامنه‌ی قیامت نامش زنده و پا برجاست. او پرچم حسینی را تا آخرین لحظه‌ی حیات حفظ کرده و در این مدت آن را چنان پابرجا و استوار نگه داشت که دشمن را نیز به حیرت و تحسین افکند؛ و این پرچمها و نشانه‌ها که در اول محرم هر سال، برافراشته می‌شود و زینت بخش تکایا و حسینیه‌ها و خیابانها و رهگذرها و بالاخره اجتماعات جهان اسلام است، همه و همه، یادآور همان علمی است که قریب ۱۴۰۰ سال پیش در روز عاشورا حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام در اردوی حسینی علیه‌السلام برافراشت و در راه حفظ آن، دو دست خویش را فدا کرد. براستی تنها او بود که در نهضت مقدس عاشورا و انقلاب خونین کربلا به سمت فرماندهی لشگر و پرچمداری انتخاب شد و چه خوب هم از عهده‌ی این امر برآمده و نام خویش را تا دنیا دنیاست زنده و پاینده نمود.

پنجمین امام نور

نوه‌ی گرامی و بزرگوار امام حسین علیه‌السلام. از آن حضرت شهادت کودک شیر خوار حسین علیه‌السلام بوسیله‌ی «عقبۀ بن بشیر اسدی» روایت شده است.

پناهندگی به مکه

حرم خدا مکانی امن و مقدس است و هر که بدانجا التجا و پناه آورد و پناه و حمایت جوید، ایمن است.یکی از علل سفر امام حسین «ع» به مکه آن بود که از امنیت حرم استفاده کند.وقتی حاکم مکه (عمرو بن سعید اشدق) از امام پرسید: چه چیز سبب شد به

مکه آیی؟ فرمود: تا پناهنده به خدا و این خانه شوم: «عائذا بالله و بهذا البیت»[۱] زمانی هم‌که فهمید همان عمرو بن سعید، همراه با جمعی به قصد کشتن او وارد مکه شده‌اند، برای‌حفظ قداست مکه و حرام الهی از مکه خارج شد و فرمود: «لئن اقتل خارجا منها بشبراحب الی»،[۲] اگر یک وجب هم بیرون از مکه کشته شوم، برایم محبوبتر است.با این شیوه، به همه فهماند که سلطه اموی حتی برای خانه خدا هم هیچ حرمتی قائل نیست. -----------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۱۲.

[۲] همان، ج ۳، ص ۴۶.

پیراهن کهنه

از قساوتهای دشمنان در کربلا، عریان نهادن جسم حسین «ع» بر روی خاک بود.امام، برای پیشگیری از این ظلم، روز عاشورا قبل از عزیمت به میدان شهادت، کنار خیمه‌ها آمد و از خواهرش زینب، جامه و شلواری کهنه طلبید و آنها را با دست پاره پاره کرد و بر تن پوشید تا کسی پس از شهادتش در آن جامه‌ها رغبت نکند و به طمع آن لباس، او را عریان نسازد، فرمود: «ائتونی ثوبا لا یرغب فیه احد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد قتلی...»[۱] اما «ابجر (ابحر) بن کعب» جنایت کرده آن را پس از شهادت امام از تن او درآورد و حسین را عریان در کربلا نهاد. از آن پس دستهایش خشک شد، مثل دو تکه چوب.[۲] و به نقلی شلواری را که درآورد، در نتیجه از دو پا فلج و زمین گیر شد.[۳] . لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش[۴] . در برخی نقلها تغییر «عتیق» آمده، یا «ثوب خلق»، که همان «لباس کهنه» است. --------

----

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.

[۲] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۱، عوالم (امام حسین)، ص ۲۹۷.

[۳] بحار الانوار، ح ۴۵، ص ۵۷.

[۴] وصال شیرازی.

پیشگویی شهادت حسین

این که آیا امام حسین «ع» می‌دانست در کربلا شهید خواهد شد، یا آنکه غافلگیر شد و در محاصره قرار گرفت، میان نویسندگان بحث است.اما آنچه از روایات و اصول اعتقادی شیعه برمی‌آید، آن حضرت خبر داشت و آگاهانه شهادت را برگزیده بود.نه تنها در آغازحرکت از مدینه و شب وداع با حرم پیامبر، یا آغاز حرکت از مکه به سوی سرزمین عراق، بلکه از سالها پیش خبر داشت و شهادت، عهدی از سوی خدا و رسول با او بود.از بدو تولد آن حضرت، موضوع شهادتش در عاشورا مطرح بوده است، حتی در زمان انبیای‌پیشین نیز روشن بوده که حسین، فرزند پیامبر خاتم در کربلا شهید خواهد شد.در این‌باره احادیث فراوان است و خبر دادن به پیامبرانی چون آدم، نوح، ابراهیم، زکریا، اسماعیل، موسی، عیسی و... در منابع حدیثی مفصل آمده است که در این مختصر نمی‌گنجد.[۱] علی «ع» همراه تنی چند از سرزمین کربلا عبور می‌کرد که چشمانش پر از اشک شد و فرمود: «هذا مناخ رکابهم و هذا ملقی رحالهم و ههنا تهراق دمائهم...»[۲] اینجا محل فرود آمدن مرکب آنان است و اینجا خونشان ریخته می شود. جبرئیل هم

به پیامبر خبر داده بود که «ان امتک تقتل الحسین من بعدک...»[۳] امت تو پس از تو حسین را می کشد. با حدیثی که ملائک ز ازل آوردند

سخن از قصه عشق تو ز لولاک گذشت حتی در کتب آسمانی پیشین نیز اشاراتی آمده و بصورت خارق العاده در کنیسه‌ها و معابد یهود و نصاری اشعاری پیرامون این حادثه با دست غیبی نگاشته شده است.از جمله‌بر دیوار کلیسای نصاری که سر مطهر امام حسین «ع» را به آنجا برده بودند، نوشته بود: اترجو امهٔ قتلت‌حسینا

شفاعهٔ جده یوم الحساب[۴] . آیا امتی که حسین را کشته است، در روز قیامت امید شفاعت جدش را دارد؟ -------------------------

پی نوشتها:

[۱] مجموعه‌ای از این احادیث در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۳ تا ۲۶۸ و عوالم (الامام الحسین) ص ۱۰۱ تا ۱۵۷ آمده‌است.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵۸.

[۳] همان، ص ۲۳۶.

[۴] عوالم (امام حسین)، ص ۱۱۱.

پژمان بختیاری

این ماه، ماه ماتم سبط پیمبر است
یا ماه سربلندی فرزندی حیدر است؟ شیر اوژنی که بر تن و فرق مبارکش
از زخم تیر جوشن و از تیغ، مغفر است در ظاهر ار شکسته شد آن شیر دل، منال
کز آن شکست، باده‌ی فتحش به ساغر است سر لوح فتح نامه‌ی او شد، شکست او
مرد حق ار شکسته شود هم، مظفر است امروز عید فتح حسین است و آل او
زاری مکن که خسته‌ی شمشیر و خنجر است او کشته گشت و ملت اسلام زنده است
این کشته از هزار جهان زنده، برتر است او کشته نیست، زنده‌ی اعصار و قرنهاست
کش نام نیک تا به ابد زیب دفتر است مرگ از برای ماست نه در خورد او که ما
ترسان ز محشریم و وی آن سوی محشر است خواری و سرشکستگی آرد قبول ظلم
او تا جهان به جاست عزیز است و سرور است آن آهنین جگر که ز تصویر تیغ او
تب لرزه، مر سپاه عدو را به پیکر است مظلوم نیست، خانه برانداز ظالم است
لب تشنه نیست، ساقی تسنیم و کوثر است مظلوم نی، که رایت پیروزمند او
پیوسته بر بسیط زمین سایه گستر است آن کس که بی‌سپاه زند بر سپاه خصم
دریای لشکر است، نه محتاج لشکر است دیندار باش و عدل گزین باش و مرد باش
کاین مکتب گزیده‌ی سبط پیمبر است در راه دوست تکیه به شمشیر تیز کن
کاری که کرد شاه شهیدان، تو نیز کن

پیتر چلکوفسکی

شرق شناس، پژوهشگر تاریخ اسلام و ایران و تعزیه شناس معاصر لهستانی که در نیویورک زندگی می کند. وی دانش آموخته‌ی

مطالعات شرقی و آفریقایی لندن است و سالهاست که تأثر و تأتر شناسی و ادبیات اسلامی را در دانشگاه نیویورک تدریس می کند. چلکوفسکی با آن که سالها در زمینه‌ی تعزیه و فرهنگ شرق به مطالعه و پژوهش پرداخته و دارای نوشته‌های فراوان در این باره است، فردی بی‌ادعا و فروتن می‌نماید. وی خود را شاگردی بیش در شرق شناسی و تعزیه پژوهی نمی‌داند. وی در سال ۱۹۶۲ از طرف مؤسسه‌ی خیریه‌ی آمریکایی در قزوین به فعالیتهای پژوهشی خود پرداخته و به کسب اطلاعات در زمینه‌ی تعزیه پرداخته است. چلکوفسکی در تعزیه‌های مختلفی نیز به ایفای نقش پرداخته است. از جمله نقشهایی که بازی کرده، نقش مرد خارجی دربار یزید را داشته است.

پرچم

علم و بیرقی که به رنگهای مختلف، بویژه رنگ سیاه، نشان گروه و هیئت خاصی است.پرچم در گذشته اغلب در میدانهای جنگ و لشکرها و گروههای نظامی کاربرد داشته است، سپس هر جمعیتی به عنوان نشان خاص خود، علمی مخصوص می‌افراشتند.
در عزاداری ابا عبدالله «ع» نقش پرچم سیاه، مهم است.در ایام عزا و عاشورا، بر سر در خانه‌ها، مغازه‌ها و در معابر می‌زنند تا نشانه ایام سوگواری باشد و تاثیر عاطفی خاصی دارد. «... با نیم متر چوب و نیم متر پارچه سیاه، می‌توان موجی از احساسات بی‌دریغ درباره بزرگسالار شهیدان مشاهده کرد که در هیچ جا نمونه‌ای از آن دیده نمی‌شود، درحالی که برای تشکیل اجتماع حتی کوچکی باید متحمل زحمات زیادی گردید».[۱] شکلهای خاص علمات و کتل در دسته‌های عزاداری، تحول یافته همان پرچم است که سنتهای خاصی را همراه دارد. --------------------------
پی نوشت ها :
[۱] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، ج ۲، ص ۴۰.

پیامهای عاشورا

درسهای عاشورا:
حادثه عاشورا، بی شک از عظیمترین رخدادهایی بود که در تاریخ بشری موجی عظیم پدید آورد و مسلمانان و غیر مسلمانان را با ارزشهای متعالی و مفهوم حیات هدفدار آشنا ساخت و انگیزه های مبارزه برای حفظ کرامت انسان و نفی سلطه ستم را در انسانها ایجاد کرد، یا تقویت نمود. هر اندازه مسلمانان و انسانها با درسهای نهفته در آن حرکت خونین و عمیق آشناتر شده، از آن بهره برده اند، به همان میزان عزتمند و بزرگوار زیسته و پایه های حکومت طاغوتها را لرزانده اند. درسهایی که از عاشورا می توان گرفت ، در سخنان امام حسین علیه السلام و یارانش، عملکرد و روحیات آنان، تأثیر آن واقعه در فکر و زندگی مسلمانان و ماندگاری آن حماسه و آثارش در طول زمان نهفته است. و کسی که به دقت در مجموعه این واقعه بنگرد، با این درسها آشنا می شود. [۱] در این فرهنگنامه، در ذیل عنوانها و مدخلهای متعددی به شکلهای گوناگون به این گونه درسها و آموزشهای عاشورایی اشاره شده است. از جمله به این موضوعات مراجعه شود: آثار و نتایج نهضت عاشورا، آزادگی، اهداف نهضت عاشورا، ایثار، بصیرت، بلا و کربلا، تاکتیهای نظامی- تبلیغی، جهاد، رمز جاودانگی عاشورا، زندگی، زیارت، شعارهای عاشورا، شهادت طلبی، شیعه امام حسین علیه السلام، عاشورا در نظر دیگران، عاشورا و امر به معروف، عاشورا و سقیفه، صبر، علی الأسلام السلام، فتح، فتوت، فرهنگ عاشورا، فوز، قربانی، کل یوم عاشورا، ماهیت قیام کربلا، مدایح و مراثی، نماز، نهضت یا شورش، وارث، وفا، هجرت، هل من ناصر، هیهات منا الذله، یا فتح یا شهادت، یا لیتنا کنا معک و... برخی عنوانهای دیگر.
عبرتهای عاشورا:

حادثه عاشورا، علاوه بر «پیام» که باید آن را شنید و به کار بست، دارای «عبرت» هم هست که با شناخت آن، باید از بروز آنگونه حوادث و مظلومیت حق و طرفداران دین جلوگیری کرد. آنچه زمینه ساز پیدایش آن قتل عام فجیع شد، کوتاهی مردم از نصرت حق، بی وفایی نسبت به پیمان، عهدشکنی از روز ترس و دنیاطلبی، ترک صحنه جدال حق و باطل، ترک وظیفه نهی از منکر، فریب خوردن از تبلیغات باطل، جهل عمومی جامعه، مرعوب شدن در برابر سلطه باطل، بی تفاوتی، سکوت و سازش و ترک وظیفه از سوی چهره های شاخص جامعه و عناصر تأثیرگذار، تبعیت نکردن از امام حق، ضعیف شدن فرهنگ شهادت طلبی و فدا کردن جان در راه ایمان و حق، وابستگی و دلبستگی به دنیا، نشناختن موقعیت عمل، دیر جنبیدن برای اقدام بموقع بود. این نکات به عنوان برخی از عبرتهایی است که می توان از حادثه عاشورا گرفت و اگر این عوامل شناخته شود و به آگاهی عمومی و فرهنگ مردمی تبدیل گردد، کربلاهای مظلومیت تکرار نخواهد شد.

مقام معظم رهبری آیةالله خامنه ای اولین بار صراحتا این اصطلاح را وارد فرهنگ جامعه ساخت و با طرح آن افکار دلسوزان اسلام و انقلاب و عاشورا را به خطرهای بی تفاوتی جامعه معطوف داشت. فرمود: «جا دارد اگر ملت اسلام فکر کند که چرا پنجاه سال بعد از وفات پیغمبر، کار کشور اسلامی به جایی رسیده باشد که همین مردم مسلمان از وزیرشان، امیرشان، سردارشان، عالمشان، قاضی شان، قاری شان گرفته، در کوفه و کربلا جمع بشوند و جگرگوشه همین پیغمبر را با آن وضع فجیع به خاک و خون بکشند؟ آدم باید به فکر فرو برود که چرا اینطوری شد؟... اگر خواص در هنگام خودش کاری را که تشخیص دادند عمل کردند، تاریخ نجات پیدا می کند و حسین بن علی ها دیگر به کربلاها کشانده نمی شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند و با هم اختلاف کردند،... معلوم است که در تاریخ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد.» [۲] .

مطالعه تاریخ کربلا با این دید، درسها و عبرتهای فراوانی برای جامعه خواهد داشت. [۳] .

فرهنگ عاشورا:

مقصود، مجموعه مفاهیم، سخنان، اهداف و انگیزه ها، شیوه های عمل، روحیات و اخلاقیات والایی است که در نهضت کربلا گفته شده یا به آنها عمل شده یا در حوادث آن نهضت، تجسم یافته است. این ارزشها و باورها هم در کلمات سیدالشهداء علیه السلام و اصحاب و فرزند متجلی است، هم در رفتارشان در جریان آن قیام. فرهنگ عاشورا را باید از کسانی آموخت که دست و دلشان و فکر و عملشان در کار عاشورا بوده است. پیش از آنکه دیگران و نسلهای بعدی و تحلیل گران پس از واقعه بخواهند فرهنگ عاشورا را معرفی کنند، در حرفها و هدفهای خود نقش آفرینان حماسه کربلا، این فرهنگ، بوضوح مطرح شده است و بیواسطه آن را نشان می دهد. این فرهنگ را از خلال زیارتنامه ها، مقتلها، رجزها، خطبه ها و نیز بررسی حوادث و رخدادهای عاشورا می توان استخراج کرد و همین فرهنگ است که در هر جا در میان هر قومی باشد، کربلا آفرین می گردد. و انسانها را مبارزانی با ستم و مدافعانی نسبت به حق تربیت می کند.

فرهنگ عاشورا همان زیربنای عقیدتی و فکری است که در امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا و اسرای اهل بیت علیهم السلام بود و سبب پیدایش آن حماسه و ماندگاری آن قیام شد. مجموعه آن باورها و ارزشها و مفاهیم را می توان در عنوانهای زیر خلاصه کرد: مقابله با تحریف دین، مبارزه با ستم طاغوتها و جور حکومتها، عزت و شرافت انسان، ترجیح مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار، پیروزی خون بر شمشیر و شهادت بر فاجعه، شهادت طلبی و آمادگی برای مرگ، احیاء فریضه امر به معروف و نهی از منکر و سنتهای اسلامی، فتوت و جوانمردی حتی در برخورد با دشمن، نفی سازش با جور یا رضایت به ستم، اصلاح طلبی در جامعه، عمل به تکلیف به خاطر رضای خدا، تکلیف گرایی چه به صورت فتح یا کشته شدن، جهاد و فداکاری همه جانبه، قربانی کردن خود در راه احیاء دین، آمیختن عرفان با حماسه و جهاد با گریه، قیام خالصانه برای خدا، نماز اول وقت، شجاعت و شهامت در برابر دشمن، صبر و مقاومت در راه هدف تا مرز جان، ایثار، وفا، پیروزی گروه اندک ولی حق بر انبوه گروه باطل، هواداری از

امام حق و برائت و بیزاری از حکام جور، حفظ کرامت امت اسلامی، لبیک گویی به فریاد استغاثه مظلومان، فدا شدن انسانها در راه ارزشها و... .

برای تک تک محورهای یاد شده، می توان از سخنان امام حسین علیه السلام و اصحابش، یا نحوه عمل و موضعگیری و جهاد و شهادتشان سند آورد و این فرهنگنامه را مستندتر ساخت.[۴] این فرهنگ غني و متعالی هم در حماسه سازان عاشورا بود، هم باید در پیروان امام حسین علیه السلام و مدعیان همخطی با جریان عاشورا و تداوم آن راه باشد. و عاشورائیان ، هم هوادار حرکتهای در راستای قیام کربلا باشند و هم بیزاری از ادامه دهندگان راه دشمنان سیدالشهدا علیه السلام را نشان دهند، چرا که راضیان به آن جنایتها نیز معلونند. در زیارت عاشوراست: «فلعن الله امهٔ سمعت بذلك فرضیت به... » فرهنگ عاشورا، خط «ولایت و برائت» است.

پی نوشتها :

[۱] در این زمینه، به اثر دیگر جواد محدثی (پیامهای عاشورا، نشر مرکز تحقیقات سپاه پاسداران) مراجعه شود که به شکل مبسوط به درسها، پیامها و عبرتهای عاشورا پرداخته است.

[۲] سخنرانی در جمعه فرماندهان و بسیجیان لشکر محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عاشورای ۱۳۷۲ ش (روزنامه جمهوری اسلامی ۲۶ / ۲ / ۷۶).

[۳] در این زمینه از جمله ر.ك: «عبرتهای عاشورا» و «رسالت خواص» سید احمد خاتمی، نیز «پیامهای عاشورا» جواد محدثی.

[۴] کتاب «پیامهای عاشورا» از جواد محدثی، انتشارات مرکز تحقیقات اسلامی سپاه، حاوی هفتاد و پنج پیام عاشورایی مستند در زمینه های اخلاقی، سیاسی، عرفانی، تاریخی، اعتقادی و احیاگری است..

پیروزی خون بر شمشیر

پیروزی و گشایش، در قاموس عاشورا، «فتح»، تنها پیروزی نظامی نیست، بلکه بیدارگری امت و احیاء ارزشها و ماندگاری نام و بالاتر از همه «عمل به تکلیف» پیروزی‌است، هر چند بصورت ظاهر، شکست نظامی پیش آید.

هدف سید الشهدا «ع»، نجات دین از نابودی و رسواگری ستم و باطل بود و این هدف تحقق یافت، پس آن حضرت پیروز شد، هر چند به قیمت‌شهادت خود و یارانش و اسارت اهل بیت. پس از عاشورا، آرمان حسینی زنده ماند و پیروانی یافت و حادثه کربلا، تاثیر خود را در نسلها و قرنهای بعد، باقی گذاشت و منشا حرکتها و نهضتها شد.این خودیك پیروزی بزرگ است.امام سجاد «ع» نیز در پاسخ به «ابراهیم بن طلحه» که در مدینه از آن حضرت پرسید: چه کسی غالب شد؟فرمود: هنگام اذان، معلوم می‌شود که چه کسی پیروز شد.[۱] این اشاره به همان بقاء مکتب و دین رسول الله در سایه نهضت‌حسینی است. خود ابا عبدالله الحسین «ع» نیز فرموده است: «ارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا امظفرنا»[۲] امیدوارم آنچه خداوند برای ما اراده کرده است، نیکو باشد، چه کشته شویم، چه‌ظفر یابیم.

با این دیدگاه، انسان حقجو و فدا شده در راه دین و خدا، همیشه پیروز است و به «احدی الحسنیین» دست می‌یابد و هر که از مسیر یاری حق کنار بود، هر چند جان سالم هم به در برده باشد، کامیاب و پیروز نیست.این نیز تعلیمی است که سید الشهدا «ع» در نامه‌ای که به «بنی هاشم» نوشت، به آن اشاره فرمود: «من لحق بنا استشهد و من تخلف لم یبلغ الفتح».[۳] هر کس به ما بپیوندد، شهید می‌شود، و هر که از پیوستن به ما باز ماند، به «فتح» نمی‌رسد. پیروزی نظامی معمولا با غلبه نظامی دیگری از بین می‌رود، ولی پیروزی آرمانی، بخصوص وقتی همراه با فداکاریهای عظیم و مظلومیت باشد، در وجدان بشری اثر ماندگارتری باقی می گذارد و همیشه از میان نسلها، حامیانی برای ایده خود پیدا می کند. این دیدگاه و برداشت نسبت به «فتح»، انسان مبارز را همواره امیدوار، با

انگیزه و با نشاط قرار می‌دهـد.امام خمینی «قـدس سـره» فرمود: «ملتی که شـهادت برای او سـعادت است پیروز است... ما، در کشـته شدن و کشتن پیروزیم...»[۴] و مگر پیروزی خون بر شمشیر، چیزی جز این است؟ «محرم»، مصداق روشن این نوع پیروزی است.امام خمینی «ره» دراین باره نیز می‌فرمایـد: «ماهی که خون بر شمشـیر پیروز شـد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه سـتمکاران و حکومتهای شـیطانی زد، ماهی که به نسـلها در طول تاریـخ، راه پیروزی بر سـرنیزه را آموخت... ماهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و اسـتقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسـلها و جنود ابلیس غلبه کنـد و کلمه حق، باطل را محو نماید.»[۵] . --------------------

پی نوشتها :

[۱] امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶، الامام زین العابدین، مقرم، ص ۳۷۰، (اذا دخل وقت الصلاهٔ فاذن و اقم، تعرف من‌الغالب).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

[۳] کامل الزیارات، ص ۷۵.

[۴] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۵.

[۵] همان، ج ۳، ص ۲۲۵.

پیروزی

پیروزی و گشـایش، در قـاموس عاشورا، «فتـح»، تنها پیروزی نظامی نیست، بلکه بیـدارگری امت و احیاء ارزشـها و مانـدگاری نام و بالاتر از همه «عمل به تکلیف» پیروزی است، هر چند بصورت ظاهر، شکست نظامی پیش آید.

هدف سید الشـهدا «ع»، نجات دین از نابودی و رسواگری ستم و باطل بود و این هدف تحقق یافت، پس آن حضرت پیروز شد، هر چنـد به قیمت شـهادت خود و یارانش واسارت اهل بیت. پس از عاشورا، آرمان حسـینی زنـده مانـد و پیروانی یافت و حادثه کربلا، تاثیر خود را در نسـلها و قرنهای بعد، باقی گذاشت و منشا حرکتها و نهضـتها شد.این خود یک پیروزی بزرگ است.امام سـجاد «ع» نیز در پاسخ به «ابراهیم بن طلحه» که در مدینه ازآن حضـرت پرسـید: چه کسی غالب شد؟فرمود: هنگام اذان، معلوم می‌شود که چه کسی پیروز شد.[۱] این اشـاره به همـان بقـاء مکتب و دین رسول الله در سایه نهضت حسـینی است. خود ابا عبـدالله الحسـین «ع» نیز فرموده است: «ارجو ان یکون خیرا مـا اراد الله بنـا، قتلنا امظفرنا»[۲] امیـدوارم آنچه خداونـد برای ما اراده کرده است، نیکو باشد، چه کشته شویم، چه ظفر یابیم.

با این دیدگاه، انسان حقجو و فدا شده در راه دین و خدا، همیشه پیروز است و به «احدی الحسـنیین» دست می‌یابد و هر که از مسـیر یاری حق کنار بود، هر چند جان سالم هم به در برده باشد، کامیاب و پیروز نیست.این نیز تعلیمی است که سید الشهدا «ع» درنامه‌ای که به «بنی هـاشم» نـوشت، به آن اشـاره فرمود: «من لحق بنـا استشـهد و من تخلف لم یبلغ الفتـح».[۳] هر کس به ما بپیونـدد، شـهید می‌شود، و هر که از پیوستن به مـا بـاز مانـد، به «فتـح» نمی‌رسـد. پیروزی نظـامی معمولاـ بـا غلبه نظامی دیگری از بین می‌رود، ولی پیروزی آرمانی، بخصوص وقتی همراه با فـداکاریهای عظیم و مظلومیت باشـد، در وجـدان بشـری اثر ماندگارتری باقی می‌گذارد و همیشه از میان نسـلها، حامیانی برای ایده خود پیدا می‌کند. این دیدگاه و برداشت نسبت به «فتح»، انسان مبارز را همواره امیدوار، با انگیزه و با نشاط قرار می‌دهـد.امام خمینی «قـدس سـره» فرمود: «ملتی که شـهادت برای او سـعادت است پیروز است... ما، در کشـته شدن و کشتن پیروزیم...»[۴] و مگر پیروزی خون بر شمشیر، چیزی جز این است؟ «محرم»، مصداق روشن این نوع پیروزی است.امام خمینی «ره» دراین باره نیز می‌فرمایـد: «ماهی که خون بر شمشـیر پیروز شـد، ماهی که قدرت حق، باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه سـتمکاران و حکومتهای شـیطانی زد، ماهی که به نسـلها در طول تاریـخ، راه پیروزی بر سـرنیزه را آموخت... ماهی که باید

مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید.»[۵] . ----------------------------

پی نوشتها :

[۱] امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶، الامام زین العابدین، مقرم، ص ۳۷۰، (اذا دخل وقت الصلاهٔ فاذن و اقم، تعرف من‌الغالب).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

[۳] کامل الزیارات، ص ۷۵.

[۴] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۵.

[۵] همان، ج ۳، ص ۲۲۵.

ت

تباکی

خود را به گریه زدن، خود را گریان نشان دادن، خود را شبیه گریه‌کننده ساختن، حالت‌گریه به خود گرفتن.در راه احیای عاشورا و سوگواری بر عزای حسین «ع»، هم گریستن، هم گریاندن و هم حالت گریه داشتن ثواب دارد.حتی اگر کسی نگرید یا گریه‌اش نیاید، گرفتن این حالت، هم در خود شخص حالت اندوه و تحسر ایجاد می‌کند، هم به مجلس‌عزا، چهره و رنگ غم می‌بخشد.تباکی، همسویی با داغداران سوگ عاشوراست و مثل گریستن و گریاندن است.در حدیث امام صادق «ع» است: «من انشد فی الحسین شعرا فتباکی فله الجنهٔ»[۱] هر که درباره حسین، شعری بگوید و تباکی کند، بهشت برای اوست.

در حدیثی هم که سید بن طاووس نقل کرده، چنین است: «من تباکی فله الجنهٔ»[۲] و درحدیث قدسی آمده است: «یا موسی!ما من عبد من عبیدی فی ذلک الزمان بکی او تباکی‌و تعزی علی ولد المصطفی الا و کانت له الجنهٔ ثابتا فیها»[۳] ای موسی هر یک از بندگانم که در زمان شهادت فرزند مصطفی «ص» گریه کند یا حالت گریه به خود گیرد و بر مصیبت سبط پیامبر تعزیت گوید، همواره در بهشت‌خواهد بود.

البته غیر از تباکی در مصیبت ابا عبدالله الحسین «ع»، حالت گریه به خود گرفتن در مناجات و دعا و از خوف خدا نیز مطلوب است و این از نمونه‌های روانی تاثیر ظاهر درباطن است. رسول خدا «ص» در این زمینه به ابوذر غفاری فرمود: «یا اباذر!من استطاع ان‌یبکی فلیبک، و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک، ان القلب القاسی بعید من‌الله»[۴] هر که می‌تواند گریه کند، پس بگرید و هر که نتواند، پس در دل خویش حزن قراردهد و تباکی کند، همانا قلب قساوت گرفته، از خداوند دور است.امام صادق «ع» درباره گریه بر گناه خویش و از خوف خدا می‌فرماید: «ان لم یجئک البکاء فتباک، فان خرج منک مثل راس الذباب فبخ بخ»[۵] اگر گریه‌ات نمی‌آید، خود را به حالت گریه درآور، پس‌اگر به اندازه سر مگسی اشک بیرون آمد، پس مرحبا به تو. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۲.

[۲] همان، ص ۲۸۸.

[۳] مستدرک سفینهٔ البحار، نمازی شاهرودی، ج ۷، ص ۲۳۵.

[۴] مکارم الاخلاق، طبرسی، ص ۴۶۲، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۹.

[۵] بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۴۴.

تعزیه

تعزیه و تعزیت، هم به معنای تسلیت گفتن به یک داغدار از مصیبت است، هم به معنای اجرای نوعی نمایش مذهبی به یاد حادثه عاشورا که «شبیه خوانی» هم گفته می‌شود. اما توضیح هر یک:

تسلیت‌گویی

اصل تسلیت‌گویی به خاطر مصیبتی که بر کسی وارد شده، در اسلام مستحب است.

رسول خدا «ص» فرمود: «من عزی مصابا فله مثل اجره» [۱] هر کس مصیبت دیده‌ای را تسلیت گوید، پاداشی همانند او دارد.و نیز طبق حدیثی از امام صادق «ع»، خداوند به حضرت فاطمه «ع» در سوگ شهادت حسین «ع» تعزیت گفت. [۲] از مستحبات روز عاشورا است که افراد وقتی به هم می‌رسند، نسبت به این مصیبت بزرگ به یکدیگر تعزیت و تسلیت گویند.این نشانه داغداری در این فاجعه عظیم و همبستگی با جبهه شهدای کربلاست.عبارتی که مستحب است در این تسلیت‌گویی گفته شود چنین است: «اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد علیهم السلام». [۳] که در این متن تعزیت، ضمن داغداری در سوگ سید الشهداء، مساله خونخواهی آن امام شهید در رکاب حضرت مهدی «ع» از خداوند خواسته شده است.

سنت تسلیت گویی در میان شیعه، نسبت به مناسبتهای دیگری که وفات معصومین «ع» پیش می‌آید رایج است و هنگام دیدار، جمله «اعظم الله اجورکم» را می‌گویند؛ یعنی خداوند پاداش شما را عظیم بدارد.

شبیه خوانی

تعزیه خوانی و شبیه خوانی، نمایشی است که در یک محوطه، با حضور مردم توسط چند نفر انجام می‌گیرد که در نقش قهرمانان کربلا و با لباسهای مخصوص و ابزار جنگی وهمراه با دهل و شیپور، نیزه، شمشیر، سپر، سنج، کرنا، سرنا، خنجر، زره، مشک آب واسب، ایفای نقش می‌کنند. صحنه و نمایش، بر مبنای حوادث کربلا و مقتلها تنظیم می‌شود. [۴] تعزیه، اگر بصورت صحیح و با حفظ موازین و شئون معصومین انجام شود، تاثیر مهم می‌گذارد و وسیله انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده است.

«در فرهنگ شیعه، به معنای نوحه بر امامان شهید، نزدیک قبورشان یا در خانه سوگواران است که برای امام حسین «ع» نوحه می‌خوانند. در فرهنگ مردم، نمونه‌هایی از تابوتهای سمبلیک برای کشته‌های کربلاست.در شهرهای مختلف شیعه نشین، روزعاشورا مراسم خاصی بر پا می‌کنند و هودجها و اسبهایی را راه می‌اندازند. برپایی اینگونه مراسم که در اماکن عمومی و مساجد و... به صورت تحریک کننده حزن مردم است، «تعزیه» نام دارد و با لباسها و... برخی حوادث کربلا را به صورت نمایش ارائه می‌کنند. دراین مراسم، روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی هم انجام می‌گیرد و کودکانی هم بعنوان «پیشخوان» برنامه اجرا می‌کنند و متنهای اجرایی اغلب به صورت شعر است. شکل تکامل یافته تعزیه، جدید است.» [۵] .

درباره این نمایش مذهبی نوشته‌اند: «شبیه‌خوانی یا به اصطلاح عامه «تعزیه‌خوانی»، عبارت از مجسم کردن و نمایش دادن شهادت جانسوز حضرت حسین «ع» سید الشهدا و یاران آن بزرگوار یا یکی از حوادث مربوط به واقعه کربلا- بود...شبیه‌خوانی ناطق، ظاهرادر دوره ناصر الدین شاه در ایران معمول شد، یا اگر قبلا چیز از آن قبیل بود، در دوره سلطنت ناصر الدین شاه رونقی بسزا یافت و شبیه‌خوانهای زبردستی پیدا شدند. ظاهر آن که مشاهدات شاه در سفرهای خود از تآترهای اروپا در پیشرفت کار تعزیه و شبیه‌خوانی بی‌تاثیر نبوده است». [۶] «شبیه‌خوانی و تعزیه‌خوانی» سنت هنری و نمایشی اهل تشیع است که سیمای وجیه و معصوم قدیسین را از روزگار کهن تا به امروز در برابر دیدگان اهل معنی عیان داشته است.» [۷] .

درباره کیفیت اجرای آن و سنتها و آداب مربوط به تعزیه، تحقیقات ارزشمندی انجام گرفته و آثاری تالیف شده است. در یکی از منابع آمده است: «تعزیه به احتمال قوی بصورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنتهای کهن نقالی و

روضه‌خوانی و فضائل و مناقب‌خوانی و موسیقی مـدد گرفت و تشـکیلاتی محکم برای خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیـده اداره آن را در دسـت گرفتنـد... تعـداد تعزیه‌هـای اصـلی که کمی از صـد می‌گـذرد، کیفیت تعزیه‌نامه‌هـا که غالبـا منظوم و در هر حـال آهنگین یعنی مرکب از بحر طویل و شـعر است، دسـتگاههایی که هر یک از خواننـدگان بایـد شـعر خود را در آن بخوانند، آهنگ مخـالف خوانـان که دارای هیمنه و شـکوه حماسـی است...» [۸] بـه اقتضـای نقشـی که افراد مختلـف در اجرای تعزیه و شـبیه‌خوانی داشـتند و حال و هوای شـعرها و نحوه خوانـدن، اصـطلاحات خاصـی هم رایـج بود، مثل: رجزخوانی، شبیه‌خوانی، نوحه‌خوانی، بحر طویل‌خوانی، مقتل‌خوانی، شـهادت‌خوانی، هجران‌خوانی (از زبان‌اسـرا)، اشـقیاخوانی و شـمرخوانی (از زبان سـران سپاه عمر سـعد). آنچه نقل شد، گوشه‌ای از کیفیت اجرای آن را نشان می‌دهد. به نقل دیگری توجه کنید: «شبیه خوانی و تعزیه درعصـر صفویه هنوز در ایران مرسوم نشـده بود... برپایی نمایش مـذهبی یا تعزیه ظاهرا از زمان پادشاهی کریم‌خان زنـد در ایران معمول شده است... این نوع عزاداری که بیشتر جنبه عامیـانه داشته و رواج آن در شـهرهای کوچـک و قراء و قصـبات ایران بیشـتر از شـهرهای بزرگ بوده است... صورت ساده آن (شبیه سازی) که عنوانی نداشته در عهد صفویه معمول بوده و بعد از سلسله صفویه بصورت نمایش مذهبی روی صـحنه آمـده‌است... از خصوصـیات تعزیه این بود که هر یک نقش خود را با خوانـدن اشـعار مذهبی در یکی از دسـتگاهها و آوازهـا... اجرا می‌کردنـد و... مخـالفین در جواب و سؤال با موافقین نیز رعایت بحر و قافیه را در اشـعار می‌کردنـد. همچنین شـمایل آنها با اصل نیز تناسب داشت. مثلا شبیه علی اکبر، جوان هیجده یا نوزده و بیست ساله، خوش قیافه و نیکو اندام و...» [۹] .

مساله شبیه خوانی از دیـدگاه فقهی و اعتقادی نیز مورد بحث و بررسـی عالمان شیعه قرار گرفته است. برخی آن را تحریم و بعضـی تجویز کرده‌اند. [۱۰] تاثیرگذاری عاطفی و نیزروحیه ضد ظلم که در پی دیدن نمایشهای تعزیه در افراد ایجاد می‌شود، از نقاط قوت ومثبت این نمـایش مـذهبی است. به همین جهت در ایران پس از انقلاب اسـلامی، رواج و توسـعه بیشتری یافته و همراه این توسـعه، تحولاتی هم در سـبک اجرا، هم در محتوای اشـعار و جهتگیری سیاسی اجتماعی پدید آمده است. در واقع، انقلاب اسلامی به تعزیه روح جدیـدی بخشـید و این هنر جـان گرفت. صاحب نظران این فن، خود به تأثیر آن در روحیه سـربازان و افسـران در طول سالهای دفاع مقدس اعتراف کرده‌اند. [۱۱] .

اجرای تعزیه مخصوص ایران نیست، در کشورهای اسـلامی و شیعی دیگری نیز این سنت مورد توجه است و با سبکهای گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود، از جمله در هند و پاکستان، که رواج بیشتری دارد. [۱۲] . ------

----

پی نوشت ها :

[۱] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۸.در این زمینه ر.ک: «باب التعزیة و المآتم» در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳.

[۲] همان.

[۳] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

[۴] درباره تاریخچه آن در کشورمان ایران ر.ک: «تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران» گردآورنده: پنز چلکووسکی. ترجمه: داود حاتمی. نیز «دایرة المعارف تشیع»، ج ۴.

[۵] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۱۳ (با تلخیص).

[۶] از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۷] درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران، جابر عناصری، ص ۸۶.

[۸] فصلنامه هنر، شماره ۲، ص ۱۶۲، مقاله «پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی».

[۹] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۳ تا ۳۵ (تلخیص شده) نیز ر.ک: فصلنامه هنر، شماره ۲ (زمستان ۶۱) ص ۱۵۶ مقاله «پژوهشی در

تعزیه و تعزیه خوانی».

[۱۰] از جمله درباره نظریه علما درباره جواز تعزیه و شبیه‌خوانی و سینه‌زنی و دسته راه انداختن... ر.ک: «فصلنامه هنر» شماره ۴ (پائیز ۱۳۶۲) مقاله «فتاوای علمای سلف درباره عزاداری و شبیه‌خوانی» ص ۲۹۰.همچنین کتاب «اسرار الشهاده» فاضل دربندی، بحث مبسوطی در این باره‌ها دارد، ص ۶۱ تا ۶۶.

[۱۱] از جمله ر.ک: «کیهان فرهنگی»، مهر ۶۳، ص ۲۷، مقاله «نشستی در ارزیابی تعزیه».

[۱۲] همان، ص ۳۱.

تسلیت گویی

اصل تسلیت‌گویی به خاطر مصیبتی که بر کسی وارد شده، در اسلام مستحب است. رسول خدا «ص» فرمود: «من عزی مصابا فله مثل اجره»[۱] هر کس مصیبت دیده‌ای راتسلیت گوید، پاداشی همانند او دارد.و نیز طبق حدیثی از امام صادق «ع»، خداوند به‌حضرت فاطمه «ع» در سوگ شهادت حسین «ع» تعزیت گفت.[۲] از مستحبات روز عاشورااست که افراد وقتی به هم می‌رسند، نسبت به این مصیبت بزرگ به یکدیگر تعزیت وتسلیت گویند.این نشانه داغداری در این فاجعه عظیم و همبستگی با جبهه شهدای کربلاست.عبارتی که مستحب است در این تسلیت‌گویی گفته شود چنین است: «اعظم‌الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام‌المهدی من آل محمد علیهم السلام».[۳] در این متن تعزیت، ضمن داغداری در سوگ سید الشهداء، مساله خونخواهی آن امام شهید در رکاب حضرت مهدی «ع» از خداوند خواسته شده است.

سنت تسلیت‌گویی در میان شیعه، نسبت به مناسبتهای دیگری که وفات معصومین «ع»

پیش می‌آید رایج است و هنگام دیدار، جمله «اعظم الله اجورکم» را می گویند؛ یعنی خداوند پاداش شما را عظیم بدارد. -------
----

پی نوشت ها :

[۱] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۸.در این زمینه ر.ک: «باب التعزیة و المآتم» در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳.

[۲] همان.

[۳] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

تکیه دولت

محلی بود در مرکز تهران در عصر ناصر الدین شاه، که به صورت محل اجرای تعزیه‌بزرگ و مهم در روز عاشورا درآمده بود.دیلمیان، اجرای نمایش داشتند.سپس در عصرناصر الدین شاه بیشتر معمول شد و پس از سفر وی به فرنگ و دیدن تآترهای اروپا، پس از بازگشت در سال ۱۲۹۰ قمری تکیه دولت را بنا نهاد.از آن پس تکیه‌های دیگری هم بناشد. «تکیه دولت... محوطه وسیع دو طبقه‌ای بود که طبقه بالای آن، غرفه غرفه ساخته شده و هر یک از غرفه‌ها به شاه و بانوان حرم و درباریان اختصاص داشت.در صحن تکیه، جایگاه بزرگی برای تعزیه‌خوانها بود و در وسط آن، تختی از گچ و آجر ساخته بودندکه تعزیه‌خوانها بر بالای آن قرار گرفته نقش خود را ایفا می‌کردند».[۱] «ناصر الدین شاه به تشکیل مجالس تعزیه بسیار تمایل نشان می‌داد.به همین نظر دستور ساختن تکیه دولتی را در مجاورت اندرون شاهی داد.تکیه با وسعت نسبتا زیاد چند طبقه، بصورت آمفی تآتر باتخت بزرگی در وسط و روپوش آهنی ساخته شد که در مواقع تعزیه، روی روپوش آهنی را چادر می‌کشیدند.این تکیه، پشت بانک ملی کنونی بازار، رو به روی سبزه میدان... واقع‌بود.در سال ۱۳۲۷ شمسی خراب شد.[۲] . -----------------------

پی نوشتها:

[۱] از صبا تا نیما، آرین‌پور، ج ۱، ص ۳۲۳ (پاورقی).

[۲] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۵ و ۴۴.

تل زینبیه

تل، به معنای تپه، توده خاک و ریگ است، پشته برآمده از زمین، سرزمین کربلا، ناهموار و دارای تل و تپه بود.در حادثه کربلا، تل و تپه‌ای مشرف بر شهادتگاه شهدای کربلا بود و حضرت زینب «ع» بالای آن می‌آمد تا وضع برادرش امام حسین «ع» را درمیدان نبرد، بررسی کند و جویای حال او شود.در حال حاضر، بنایی به همین نام در سمت غرب صحن سید الشهدا طرف درب «زینبیه» وجود دارد.تجدید بنای تل زینبیه در این اواخر، در سال ۱۳۹۸ قمری بوده است.[۱] قبلا اتاقی کوچک بود که در بازسازی اخیر، به صورت مجلل و مرتفع تر از سطح خیابان، به اندازه یک مسجد کوچک است.

پی نوشتها:

[۱] تراث کربلا، سلمان هادی طعمه، ص ۱۲۹.

تنعیم

نام محلی است در دو فرسخی مکه و یکی از میقاتهایی است که حجاج از آنجا برای عمره محرم می‌شوند.در آنجا مسجدها و آبهایی بوده است.چون سمت راست آن کوهی به نام «ناعم» بوده، آن محل به «تنعیم» معروف شده است.سید الشهدا «ع» در مسیر خویش به کوفه، وقتی به تنعیم رسید، با کاروانی که از یمن می‌آمد برخورد کرد که وسایلی برای‌یزید می‌بردند. امام، اموال آن کاروان را گرفت.[۱] چه بسا هدف از این مصادره، ضربه اقتصادی به دشمن بوده است.سید الشهدا افراد کاروان را پس از پرداخت کرایه تا آن‌محل، آزاد گذاشت که همراه او به کربلا آیند، یا هر جا که می‌خواهند بروند.عده‌ای به او پیوستند.[۲] . -----------

----

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۲۶، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.

[۲] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۷.

تکیه

محلی که برای عزاداری سید الشهدا علیه السلام، بویژه در ایام عاشورا ساخته و برپامی‌شود. این گونه اماکن، علاوه بر آنکه حرمت و قداست خاص خود را دارد، احکام مخصوص مساجد را ندارد، بنابر این محدودیت‌حضور در آن مثل مسجد نیست. «تکیه، یا تکیه گاه، بعد از مسجد در حقیقت پایگاه معنوی مسلمانان خصوصا شیعیان به حساب می‌آید.جایی که مردم با تعزیه‌خوانی و سوگواری سالار شهیدان و یاران با وفایش به او متوسل و متکی می‌شوند... تکیه با تعزیه و عزاداری عجین گشته و این دو را هرگز نتوان از یکدیگر جدا کرد.به نظر می‌رسد تعزیه پس از حادثه کربلا برای نشان دادن وقایع خونبار عاشورا به سبک سوزناک ابداع شده باشد و با تقلید از نمایشهای قدیمی که تا عهد پیشدادیان می‌رسد، ارتباط پیدا می‌کند.»[۱] .

در نقل فوق، روی تکیه گاه بودن تکیه برای عزاداران حسینی تکیه شده است.این دقت را دیگران نیز داشته‌اند و در پیشینه تاریخی

آن به این جنبه عنایت کرده‌اند.از جمله به این نقل توجه کنید: «جایی که مامن و پناهگاه و تکیه‌گاه فقیران و مسافران بوده و رایگان در آنجا اقامت موقت داشته‌اند.محافظان و نگهبانان آن (تکیه‌داران) از جوانمردان بودند و آداب و رسومی خاص داشتند که در «فتوت‌نامه» ها آمده است.جز این مفهوم، تکایا محلی برای اجرای تعزیه برای سالار شهیدان بوده که در وسط تکیه، روی سکویی برآمده از زمین، تعزیه‌خوانان موجب تحریک احساسات جماعت عزادار می‌شدند.

رفته رفته تکیه به محلی برای عزاداری تبدیل شد.از زمان ناصر الدین شاه به بعد، تکیه‌های بطور رسمی محل اجرای نمایشهای مذهبی شد... در بیشتر تکیه‌ها–به اقتضای‌فصل–چادرهایی بزرگ بر می‌افراشتند که در واقع سقف این گونه تکیه‌ها به شمار می‌رفت.پارچه‌هایی سیاه که اشعاری در سوگ خاندان امام حسین «ع» بر آن نقش بسته است و علامت و شکل مخصوص تکیه نیز در جایی از آن قرار می‌گرفت.هر تکیه، علامتی ویژه و علمی ممتاز از بقیه تکیه‌ها برای خود داشت.بیشتر تکیه‌ها بر گذرگاهها و راههای رفت و آمد مردم ساخته می‌شدند و دو مدخل داشتند که قافله‌ها و شبیه‌گردانان و دسته‌های عزاداری از آن عبور می‌کردند... در هر تکیه به یادبود تشنگی شهیدان کربلا سقاخانه‌ای بنا می‌شد.بعدها در کنار تکیه‌ها، محلهایی به نام حسینیه و زینبیه بنا شد و یا تکایا به نام «حسینیه» تغییر نام یافتند.»[۲] گاهی به همت اهل یک شهر، در شهرهای زیارتی از قبیل «مشهد»، «کربلا»، «نجف»، و... حسینیه‌هایی ساخته می‌شود که اغلب مورد استفاده زوار آن شهر قرار می‌گیرد.

به نظر برخی، پدید آمدن «تکیه»، در مقابل مراکز دینی وابسته به خلافتهای غیر شیعی بوده تا پایگاهی برای هواداران نهضت حسینی و دور از سلطه حکام باشد: «تکیه و حسینیه، مرکز تشکیلات ضد حکومتی ایجاد می‌کرد... شیعه، تکیه و حسینیه می‌سازد تا به جنگجویانش پناهگاهی ببخشد... به خمس و حسینیه رو می‌کند، تا به مبارزه همه جانبه‌اش از علی «ع» تاکنون امکان و قدرت بخشد.چنین است که ساختن «حسینیه»، ضربه‌ای است بر پیکر حکومت...»[۳] . -------------------------

پی نوشتها:

[۱] تاریخ تکایا و عزاداری قم، ص ۶۹.

[۲] مجله «کیهان فرهنگی»، سال ۱۰ شماره ۳، ص ۲۹ و ۳۰.

[۳] یاد و یادآوران، دکتر علی شریعتی (چاپ حسینیه ارشاد) ص ۳۹ و ۴۰.

تاسوعا

روز نهم ماه محرم.تاسوعای سال ۶۱ هجری امام حسین و یارانش در محاصره نیروهای کوفه بودند.روزی بود که آب را به روی اهل بیت و یاران امام بسته بودند، راهها همه تحت کنترل بود تا کسی به امام نپیوندد.تهدیدهای سپاه عمر سعد، جدی‌تر و حالت تهاجمی آنان به سوی خیمه‌ها بیشتر می‌شد.عصر روز پنجشنبه تاسوعا، ابن سعد با دستوری که از ابن زیاد دریافت کرده بود، آماده جنگ با حسین «ع» شد.گروهی از سپاه کوفه به سوی خیمه‌گاه امام تاختند. امام کنار خیمه‌اش نشسته و به شمشیر تکیه داده بود. زینب، صدای همهمه مهاجمان را شنید.امام را (که خواب، چشمانش را ربوده بود) بیدارکرد. سید الشهدا، خوابی را که آن لحظه دیده بود نقل کرد که رسول خدا «ص» به او فرمود: پیش ما می‌آیی.حسین «ع» برادرش عباس را همراه جمعی جلو فرستاد تا از هدف مهاجمان آگاه شوند.چون فهمیدند که به قصد جنگ یا گرفتن بیعت آمده‌اند، به دستورامام، آن شب را مهلت طلبیدند تا به عبادت و نماز بپردازند.و درگیری به فردا موکول شد.[۱] امام صادق «ع» درباره محاصره شدن سید الشهدا در روز عاشورا فرموده است: «تاسوعا یوم حوصر فیه الحسین و اصحابه بکربلاء و اجتمع علیه خیل اهل الشام و اناخوا علیه و فرح ابن مرجانة و عمر بن سعد بتوافر الخیل و کثرتها و استضعفوا فیه الحسین واصحابه و ایقنوا انه لا یاتی الحسین ناصر و لا یمده اهل العراق.»[۲] تاسوعا روزی است که حسین «ع» و اصحاب او در کربلا محاصره شدند و سپاه شامیان بر ضد آنان گرد آمد.ابن‌زیاد و عمر سعد نیز از فراهم

آمـدن آن همه سواران خوشـحال شدنـد و آن روز، حسـین «ع» و یارانش را ناتوان شـمردند و یقین کردنـد که دیگر برای او یاوری نخواهد آمد و عراقیان‌نیز او را پشتیبانی نخواهند کرد.

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۶۱.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۲۴.

تلاوت قرآن

سر بریده امام حسـین «ع» بر سر نیزه، در کوفه و در ایامی که اهل بیت «ع» را به عنوان‌اسـیر، وارد این شهر کرده بودند، آیه اصحاب کهـف را تلاوت می‌کرد: «ام حسـبتم ان اصـحاب الکهـف و الرقیم سـر بی‌تن که شـنیده است به لب سـوره کهف کـانوا من آیـاتنا عجبا»[۱] . سر بی تن که شنیده است به لب سوره ی کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور ---------------

پی نوشتها:

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۶۱.

تنور خولی

خولی بن یزیـد اصبحی از دژخیمـان کوفه و دشـمنان اهـل بیت «ع» بود.پس از آنکه امام‌حسـین «ع» روز عـاشورا در قتلگاه بر زمین افتاد، جلو آمد تا سـر مطهر حضـرت را جدا کند. وی به اتفاق حمید بن مسلم ازدی، سر امام حسین را نزد ابن زیاد برد، اما چون دیر شده و در قصـر بسته بود، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و پنهان کرد.او دو زن داشت.چون زنش فهمید که سر حسین «ع» را به خانه آورده، کینه او را به دل گرفت و از رختخواب بلند شد و دیگر با او همبستر نشد.خولی در ایام مختار پنهان بود.زن دیگرش (به نام عیوف بنت مالک) جای او را به یاران مختار خبر داد.این زن از آن هنگام که خولی سـرابا عبـدالله «ع» را آورده بود با او دشـمن شده بود.خولی را گرفته، کشتند.[۱] آن شب که خولی سـر مطهر را به منزل خویش برده بود، همسـرش از آن اتاق یا تنوری که سر در آن نهاده شده بود، نوری را دید که به آسـمان کشیده شده است.[۲] «تنور خولی» از همین جا درمرثیه‌ها راه یافته است. شب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم

مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدم دیدم که نور می‌زند از دخمه‌ای برون

دل خسته‌ام کشاند به دنبال رد خون خون در میان نور چه می‌کرد؟یا علی

خورشید در تنور چه می‌کرد؟یا علی «ع»[۳] . تا جهان باشد و بوده است، که داده است نشان

میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف؟

یا که دیده است به مشکات تنور آیت نور[۴] .

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۲، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۵.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۹۱.

[۳] نادر بختیاری (کیهان ۶/۵/۷۳).

[۴] نیر تبریزی.

توابین

توبه‌کنندگان، لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کردند. پس از حادثه کربلا، شیعیان کوفه بخاطر یاری نکردن امام حسین «ع» پشیمان شدند و توبه‌کردند و زدودن ننگ کوتاهی در نصرت امام را در قیام و انتقام از قاتلان سید الشهدا دیدند. سلیمان بن صرد خزاعی را که از چهره‌های بارز شیعه بود به ریاست برگزیده، در خانه اوگرد آمدند و هم‌پیمان شدند تا دست به قیام علیه امویان بزنند.آغاز تصمیمشان در سال ۶۱ هجری بود، لیکن زمان نهضت را در سال ۶۵ هجری قرار دادند.در این مدت، باجذب افراد به گروه خویش و تهیه سلاح و فراهم کردن امکانات نهضت، پس از مدتی‌سازماندهی مخفیانه، سرانجام با جمعیتی ۴۰۰۰ نفری قیام کردند و با شعار «یا لثارات‌الحسین»، عازم نخیله شدند تا از آنجا به سوی شام حرکت کنند.شروع قیام آنان را درعصر مروان بن حکم، روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الثانی گفته‌اند.[۱] .

بر سر تربت‌سید الشهدا رفتند و پس از زیارت قبر حسین «ع» و گریه‌ها و ناله‌ها با خداچنین راز و نیاز کردند: «پروردگارا!ما پسر دختر پیامبرمان را خوار و بی‌یاور ساختیم، گذشته ما را ببخشای و توبه ما را بپذیر، که تو توبه‌پذیر مهربانی، بر حسین و یاران شهید و صدیق او رحمت فرست.ما تو را شاهد می‌گیریم که بر همان راه و هدفی هستیم که آنان جان باختند، پس اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».[۲] به خاطر همین اظهار توبه و پشیمانی، به «توابین» مشهور شدند.چون عامل اصلی فاجعه کربلا ـ را حکومت یزید می‌دانستند، از آنجا رو به شام نهادند و به عین الورده آمدند و در آنجا با سپاه شام برخوردی شدید داشتند.پس از چندین روز نبرد سخت، سرانجام سران نهضت، ازجمله سلیمان بن صرد که آن هنگام ۹۳ سال از عمرش می‌گذشت به شهادت رسیدند و انقلابیون چون توان مقابله با سپاه انبوه شام را که با فرماندهی «حصین بن نمیر» آمده بودند نداشتند، شبانه به کوفه رفتند، البته جمعی هم در درگیری شهید شدند.[۳] رهبران نهضت، بجز سلیمان، عبارت بودند از: مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال، رفاعهٔ بن شداد. ------------------------

پی نوشتها:

[۱] انصار الحسین، شمس الدین، ص ۲۰۵.

[۲] ثورهٔ الحسین، شمس الدین، ص ۲۶۴.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۵۰ و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۶۵.

توبه حر

حر بن یزید ریاحی:

شهید والاقدر عاشورا.حر از خاندانهای معروف عراق و از رؤسای کوفیان بود.به‌درخواست ابن زیاد، برای مبارزه با حسین «ع» فراخوانده شد و به سرکردگی هزار سواربرگزیده گشت.گفته‌اند وقتی از دار الاماره کوفه، با ماموریت بستن راه بر امام حسین «ع» بیرون آمد، ندایی شنید که: ای حر!مژده باد تو را بهشت... [۱] در منزل «قصر بنی مقاتل» یا «شراف»، راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن حضرت به سوی کوفه شد. کاروان حسینی را همراهی کرد تا به کربلا رسیدند و امام در آنجا فرود آمد.حر وقتی فهمید کارجنگ با حسین بن علی «ع» جدی است، صبح عاشورا به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه عمر سعد جدا شد و به کاروان حسین «ع» و جبهه حق پیوست.توبه کنان کنار خیمه‌های امام آمد و اظهار پشیمانی کرد، سپس اذن میدان طلبید.این انتخاب

شگفت و برگزیدن راه بهشت بر دوزخ، از حر، چهره‌ای دوست داشتنی و قهرمان ساخت.حر با اذن امام به میدان رفت و در خطابه‌ای مؤثر، سپاه کوفه را به خاطر جنگیدن با حسین «ع» توبیخ کرد. چیزی نمانده بود که سخنان او، گروهی از سربازان عمر سعد را تحت تاثیر قرار داده از جنگ با سید الشهدا منصرف سازد، که سپاه عمر سعد، او را هدف تیرها قرار داد.نزد امام بازگشت و پس از لحظاتی دوباره به میدان رفت و با رجز خوانی، به مبارزه پرداخت و پس از نبردی دلیرانه به شهادت رسید.رجز او چنین بود: انی انا الحر و ماوی الضیف

اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف

اضربکم و لا اری من حیف[۲] . که حاکی از شجاعت او در شمشیر زنی در دفاع از سید الشهدا و حق دانستن این راه بود. حسین بن علی «ع» بر بالین حر حضور یافت و خطاب به آن شهید، فرمود: تو همانگونه که مادرت نامت را «حر» گذاشته است، حر و آزاده‌ای، آزاد در دنیا و سعادتمنددر آخرت! «انت الحر کما سمتک امک، و انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرهٔ» ودست بر چهره‌اش کشید.[۳] امام حسین «ع» با دستمالی سر حر را بست.پس از عاشورا بنی‌تمیم او را در فاصله یک میلی از امام حسین «ع» دفن کردند، همانجا که قبر کنونی اوست، بیرون کربلا ـ در جایی که در قدیم به آن «نواویس» می‌گفته‌اند.[۴] نقل است‌شاه اسماعیل‌صفوی قبر حر را گشود و پیکرش را سالم یافت، چون خواست پارچه‌ای را که بر سرش‌بسته بود باز کند، خون جاری شد و دوباره آن را بستند، آنگاه بر قبرش قبه‌ای ساختند.[۵] .

سرگذشتهای مربوط به حر و نقش او در حادثه کربلا، از نخستین برخوردش با کاروان سید الشهدا، سپس توبه‌اش و پیوستن به جبهه حق و شهادت در رکاب سالار شهیدان، درهمه مقتلها و کتابهای تاریخ عاشورا نگاشته شده است و توبه او شاخص‌ترین بخش نورانی زندگی اوست. ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۰۳، امالی صدوق، ص ۱۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴.

[۳] همان.

[۴] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۹۷.

[۵] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۴۲ به نقل از انوار نعمانیه، سید نعمت الله جزایری.

تأثیر تبریزی

میرزا محسن تأثیر تبریزی، متخلص به «تأثیر»، در حدود سال ۱۰۶۰ ه. ق در اصفهان متولد شد ولی خاندان او تبریزی الاصل بودند. او از طرف حکومت صفویه شغلهای دیوانی داشته و چندی هم وزیر یزد بوده است. بأثیر به سال ۱۱۲۹ ه. ق در اصفهان درگذشته و همانجا دفن شده است. دیوان او شامل قصاید، قطعات، غزلیات، ترکیب بندها، مثنویها و رباعیها می‌باشد. در بین شعرهای او اشعاری در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام به چشم می‌خورد که در این جا نمونه‌ای از آن می‌آید: جز غم نبود مایده‌ی خوان کربلا

جز خون نبود نعمت الوان کربلا افلاکیان هنوز به سر خاک می‌کنند

زان گردها که خاست ز میدان کربلا پای فرات آبله دار از حباب شد

در جستجوی سوخته جانان کربلا شد شمع وار ریشه کن از سوز تشنگی

نخلی که سرکشید ز بستان کربلا در قید رشته همچو اسیران فتاده است

عقد گهر به یاد یتیمان کربلا دارد پیام از دل صد چاك مصطفی
هر گل که سر زند ز گلستان کربلا از غم دگر نکرد کمر چرخ پیر راست
زان دم که دید داغ جوانان کربلا زان دم که دید تشنه لب آن نامور بماند
آب گهر گره به گلوی گهر بماند

ترکیب بند محتشم کاشانی

شمس الشعرا، محتشم کاشانی، شاعر اوایل عهد صفوی که بیشتر به سرودن مدایح و مراثی اهل بیت پیامبر می‌پرداخت، وی در سال ۹۹۶ هجری بدرود حیات گفت.[۱] از آثار برجسته و معروف وی، ترکیب بند پر سوز و محتوای اوست که در ایام عزاداری سید الشهدا «ع»، مساجد، تکایا و مجالس سوگواری را با کتیبه‌هایی که این اشعار، بر روی آنها نقش بسته است، سیاهپوش می‌کنند.شهرت محتشم، بیشتر به خاطر همین ترکیب بند او درباره حادثه عاشوراست که در دوازده بند، سروده شده و بارها به صورتهای مختلف چاپ شده است.دیگران هم به تبعیت از او، به سرودن ترکیب بندهایی درباره حماسه کربلا پرداخته‌اند.بند اول از ترکیب بند محتشم چنین است: باز این چه شورش است که در خلق عالم است
باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین
بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است این صبح تیره باز دمید از کجا کزو
کار جهان و خلق جهان جمله درهم است گویا طلوع می‌کند از مغرب، آفتاب
کاشوب در تمامی ذرات عالم است گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست
این رستخیز عام که نامش محرم است در بارگاه قدس که جای ملال نیست
سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملك بر آدمیان نوحه می‌کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین، نور مشرقین
پرورده کنار رسول خدا حسین[۲] .

پی نوشتها :

[۱] معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۹۹۰.

[۲] گلواژه، ج ۲، ص ۱۳۱، منتخب التواریخ، ص ۳۳۳.

تخریب قبر امام حسین

الهام‌بخشی تربت‌خونین سید الشهدا «ع» در راه مبارزه با ستم، سبب شد که شیعه، همواره مرقد آن شهید را تکریم و بر گرد آن تجمع کند.توصیه‌های اکید ائمه نیز نسبت به‌زیارت قبر امام حسین «ع» این شور و الهام را می‌افزود.همین سبب شد که حکام ستمگرهمواره احساس خطر کنند و این کانون را از هم بپاشند.از دوران بنی امیه که زیارت آن‌حضرت، ممنوع و تحت کنترل بود، تا زمان هارون الرشید که حتی درخت سدری را که سایه‌بان زائران بود قطع کردند[۱] ، تا زمان متوکل عباسی که اوج آن سختگیریها و ممانعتها بود، تا زمان استیلای وهابیون و غارت کربلا و تخریب حرم حسینی، همه و همه گویای وحشت دشمنان حق و اهل بیت، از جلوه گری این خورشیدهای تابان بود.

متوکل عباسی، پاسگاهی در نزدیکی کربلا زده و به افراد خویش فرمان اکید داده بودکه: هر کس را دیدید قصد زیارت حسین را

دارد، بکشید.[۲] به امر متوکل، هفده بار قبرحسین «ع» را خراب کردند.[۳] در یکی از این نوبتها، «دیزج یهودی» را مامور تغییر و تبدیل و تخریب قبر مطهر کرد.او نیز با غلامان خویش سراغ قبر رفت و حتی قبر را شکافت و به حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می‌آمد.دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و آن زمین را می‌خواستند با گاو، شخم بزنند که گاوها پیشروی نمی‌کردند.[۴] هارون الرشید نیز یک بار به والی کوفه فرمان داد تا قبر حسین بن‌علی «ع» را خراب کند.اطراف آن را عمارتها ساخته و زمینهایش را زیر کشت و زراعت بردند.[۵] .

به متوکل خبر دادند که مردم در سرزمین «نینوا» برای زیارت قبر حسین «ع» جمع می‌شوند و از این رهگذر، جمعیت انبوهی پدید می‌آید و کانون خطری تشکیل می‌شود. متوکل به یکی از فرماندهان ارتش خود در معیت تعدادی از لشگریان ماموریت داد تا مرقد مطهر را بشکافند و مردم را متفرق ساخته، از تجمع بر سر قبر آن حضرت و زیارت قبر او جلوگیری کنند.او هم طبق دستور، مردم را از پیرامون قبر پراکنده ساخت.این حادثه در سال ۲۳۷ هجری بود.ولی مردم در موسم زیارت، باز هم تجمع کرده، علیه او شورش کردند و بی‌باکانه به ماموران خلیفه گفتند: اگر تا آخرین نفر هم کشته شویم، دست برنمی‌داریم.و بازماندگان ما به زیارت خواهند آمد.وقتی حادثه به متوکل گزارش شد، به‌آن فرمانده نوشت که دست از مردم بردارد و به کوفه بازگردد و چنین وانمود کند که مسافرتش به کوفه در رابطه با مصالح مردم بوده... تا اینکه در سال ۲۴۷ باز تجمع مردم زیاد شد.به نحوی که در آن محل، بازاری درست‌شد.مجددا بنای سخت‌گیری گذاشتند.[۶] روز به روز بر زائران افزوده می‌شد، متوکل سرداری فرستاد و میان مردم اعلام کردند که ذمه خلیفه از کسی که به زیارت کربلا رود بیزار است.باز هم آن منطقه را ویران کردند و آب بستند و شخم زدند و قبر را شکافتند.[۷] اینگونه برخوردها و جفاها، همه برای پراکندن مردم از گرد این کانون حرارت و شوق بود، اما کمترین نتیجه‌ای نمی‌گرفتند و بر شوق‌مردم افزوده می‌شد. «بهای وصل تو گر جان بود، خریدارم».کربلا، سنگر مقاومت می‌گشت و کعبه اهل حقیقت و ولا.

آری... «زیارت این خاک است که توده مردم را یاری می‌دهد تا به انقلاب حسین «ع» و به جهاد و مبارزه او علیه ظلم بیندیشند و به رسوا کردن دستگاه حاکم بنشینند.چنین است‌که این خاک-خاک کربلا-سمبل و شعار می‌شود و طواف آرامگاه حسین، با صد طواف کعبه مقابل می‌شود و حتی بر آن ترجیح می‌یابد».[۸] .

وهابیان نیز در سال ۱۲۱۶ ه.ق به کربلا حمله کردند و این تهاجمها، ده سال ادامه داشت.هم شهر را غارت و هم مردم را قتل عام و هم قبر مطهر را خراب کردند.یک بار هم «امیر مسعود» در سال ۱۲۲۵ با سپاهی متشکل از ۲۰ هزار جنگجوی وهابی به نجف واز آنجا به کربلا تاختند.[۹] .

در عصر حاضر نیز، حکومت بعثی عراق، برای در هم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان‌این سرزمین، در سال ۱۳۷۰ ش.با انواع سلاحها مردم را در نجف و کربلاـ به خاک و خون‌کشید و با توپخانه، گنبد و بارگاه امام حسین «ع» را مورد هجوم قرار داد.و این پس از قیام مردمی بر ضد حکومت «صدام» بود که شهر نجف و کربلا را به تصرف در آوردند و رژیم عراق، برای باز پس گیری آنها از دست انقلابیون، با خشونت تمام وارد میدان شد و ساختمان حرم امیر المؤمنین و سید الشهدا و حضرت اباالفضل علیهم السلام و گنبد و دربها و ضریح، آسیب دید.این جنایتها سبب شد رهبر انقلاب اسلامی، آیهٔ ا... خامنه‌ای طی اطلاعیه‌ای ضمن محکوم کردن تجاوزات رژیم بعث عراق به حرمها و شهرهای مقدس، روز پنجشنبه ۸ ذی قعده ۱۴۱۱ ق.برابر با دوم خرداد ۱۳۷۰ ش را عزای عمومی اعلام‌کرده، به سوگ بنشیند.[۱۰] در بخشی از این اطلاعیه آمده است: «... با یورش وحشیانه به نجف و کربلا، آن کردند که قلم از شرح آن عاجز است و بر عتبات عالیات و مسلمانان و مردم عراق و حوزه‌های علمیه، آن روا داشتند که طواغیت ستمگر و خون آشام بنی امیه و بنی عباس هم روا نداشته بودند و چنان ضایعه و جراحتی بر قلب دوستان اهل بیت وارد کردند که سنگینی آن پی‌نوشتها را با هیچ فاجعه‌ای در این زمان، نتوان قیاس کرد. «هیجوا احزان یوم الطفوف...».[۱۱] اندوه های عاشورا را برانگیختند.

پی نوشتها :

[۱] تاریخ الشیعه، مظفری.ص ۸۹، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰۴.

[۳] همان، ص ۴۱۰، تتمهٔ المنتهی، ص ۲۴۱.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۴.

[۵] تتمهٔ المنتهی، ص ۲۴۰.

[۶] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۸، تراث کربلا، ص ۳۴ (با اختلاف در عبارات).

[۷] تتمهٔ المنتهی، ص ۲۴۱.

[۸] مجموعه آثار، شریعتی، ج ۷ (شیعه) ص ۲۰.

[۹] برای آشنایی با فتنه‌ها و تهاجمات وهابیها به اعتاب مقدسه، از جمله ر.ک: «کشف الارتیاب»، سید محسن امین، «اعیان الشیعه»، ج ۱، ص ۶۲۸، «تراث کربلا»، سلمان هادی الطعمه، ص ۲۶۲، «موسوعهٔ العتبات المقدسه»، کربلا، جزء ۱، ص ۲۰۱، «فرقه وهابی»، محمد حسین قزوینی، «تاریخ کربلا» عبد الجواد کلیددار، ص ۲۳۴.

[۱۰] روزنامه‌های ۳۱ اردیبهشت ۱۳۷۰.

[۱۱] قضایای درگیریها در نجف و کربلاـ و حمله رژیم بعث به حرمهای مطهر، در اخبار و گزارشهای مطبوعات اردیبهشت ۱۳۷۰ درج شده است.از جمله ر.ک: «مروری اجمالی بر تاریخ سیاسی کربلا» انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی.نیز: «سیمای کربلا»، محمد صحتی.

تفتازانی

از محققین و بزرگان اهل سنت است، وی در شرح عقاید نسفیه گوید: «حق این است که رضایت یزید و اظهار خوشحالی او به کشته شدن امام حسین علیه‌السلام را اهانت او به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از متواترات است - و ان کان تفصیله آحادا - سپس می‌گوید: ما راجع به یزید و بی‌امانی او تردید نداریم، آن گاه می‌افزاید که: لعنت خدا بر او و بر یاران و کمک کاران او، آمین. سپس گوید: اگر سؤال شود پس چرا برخی از علمای مذهب، لعن یزید را جایز نمی‌دانند با این که می‌دانند یزید مستحق لعن و بیشتر از آن است، جواب گوییم: اهل سنت متفقند در باطن بر این که یزید مستحق لعن است، اما در ظاهر بخاطر این که دفاع کنند از خلفای سابقین و این که مبادا مانند شیعیان، لعن از یزید به ما قبل او سرایت کند، علما صلاح دیدند که جلوی این راه را به طور کلی ببندند تا مردم گمراه نشوند!»

توماس کارلایل

فیلسوف و مورخ شهیر انگلیسی، توماس کارلایل نویسنده‌ای است مسیحی و اسکاتلندی - وی استاد دانشگاه کمبریج بود که به تدریس زبان عربی اشتغال داشت. تولد: ۱۷۹۵ - فوت: ۱۸۸۱ م.

وی درباره‌ی عاشورا می‌گوید: «بهترین درسی که از تراژدی کربلا می‌گیریم، این است که حسین و یارانش ایمان استوار به خدا داشتند. آنها با عمل خود روشن کردند که تفوق عددی در جایی که حق و باطل روبرو می‌شود اهمیت ندارد و پیروزی حسین با وجود اقلیتی که داشت، باعث شگفتی من است».

توفیق ابوعلم

از متفکران معروف اهل سنت در تحلیل عاشورا، ابتدا به اختلاف معاویه و یزید در عرصه عمل و نظر پرداخته است و اشاره می کند که «معاویه، هر چند در عصر جاهلیت رشد کرد ولی از آن جا که به پیامبر اسلام علیه‌السلام ایمان آورده بود و با اصحاب آن حضرت و نیکان نشست و برخاست داشت و از آنان ادب آموخته بود، همه‌ی اینها در او اثر شگرفی بر جای گذاشت... ولی یزید در شام و در کمال اشرافیت رشد یافت و اخلاقش آن چنان که باید و شاید شکوفا نشد و روش سیاستمداری را نیاموخت، بلکه همه‌ی مساعی خود را صرف عیاشی و خوشگذرانی کرد. علاوه بر این بین یاران معاویه و یاران یزید نیز اختلاف فاحشی وجود داشت. از بدترین آنان به افراد ذیل می‌توان اشاره کرد: شمر بن ذی الجوشن، مسلم بن عقبه و عبیدالله بن زیاد و عمر بن سعد و البته بدترین آنان شمر، آدمی زشت رو بود».

ابوعلم در پایان نظریات خود نتیجه می گیرد که امام حسین علیه‌السلام، قصد کربلا کرد تا از یک سو دست به قیام بزند و از سوی دیگر از بیعت با یزید خودداری کند، هر چند که برای او روشن بود که این قیام و امتناع منجر به قتل او خواهد شد، زیرا اگر او با یزید بیعت می کرد، یزید درصدد به وجود آوردن تغییرات اساسی در دین اسلام بر می آمد و بدعت‌های زیادی را بنا می‌نهاد. به همین دلیل است که گفته‌اند: حسین خود، خانواده و فرزندانش را فدای جدش کرد و ارکان حکومت بنی‌امیه هم جز با قتل او متزلزل نمی‌شد.

پس، از دیدگاه ابوعلم امام حسین علیه‌السلام برای جلوگیری از تغییر و تحریف دین و فرار از بیعت (که در صورت تسلیم به امر بیعت، مهر تأییدی بر اعمال ناشایست یزید زده می‌شد) و اجرای احکام اصلی و اصیل دین قیام کرد. توفیق ابوعلم در این زمینه می‌نویسد: «حسین برای طلب دنیا و مقام و خلافت به سوی کوفه حرکت نکرد بلکه می‌خواست احکام خدا را به اجرا درآورد و همین عوامل باعث شد تا دست به قیام بزند».

تربت

خاک.خاک قبر امام حسین «ع».تربت به معنای مقبره هم آمده است.در فارسی هم «رفتن سر خاک» به معنای زیارت قبر است.خداوند، به پاس فداکاری عظیم امام‌حسین «ع» و شهادتش در راه احیای دین، آثار ویژه و احکام خاصی در تربت مقدس سید الشهدا و خاک کربلا- قرار داده است.تربت خونین کربلا- که در برگیرنده آن پیکر پاک است، الهام بخش فداکاری و عظمت و یادآور جان باختن در راه ارزشهای الهی است.از این رو، هم سجده بر آن تربت مستحب است، هم ذکر گفتن با تسبیح تربت، فضیلت بسیار دارد، هم شفا دهنده بیماری است، هم شایسته است که هنگام دفن میت، اندکی تربت همراه او گذاشته شود یا با حنوط مخلوط شود، هم دفن شدن در کربلا ثواب دارد و ایمنی از عذاب می‌آورد و هم نجس ساختن آن حرام است و اگر در بیت الخلا بیفتد باید از آنجا پرهیز کرد یا از آنجا در آورد و احکام و آثار دیگر که در فقه مطرح است[۱] .

رسول خدا «ص» مقداری تربت کربلا به «ام سلمه» داد و فرمود: هر گاه دیدی این خاک، تبدیل به خون شد، بدان که حسین «ع» کشته شده است.[۲] .

گر چه خوردن خاک، حرام است، اما خوردن اندکی از خاک قبر سید الشهدا به نیت شفاگرفتن (استشفاء) جایز، بلکه مؤکد است و آداب و حدودی دارد.[۳] امام رضا «ع» فرمود:

«کل طین حرام کالمیتهْ و الدم و ما اهل لغیر الله به، ما خلاطین قبر الحسین «ع» فانه شفاء من کل داء»[۴] هر خاکی حرام است، مثل مردار، خون و ذبح شده بی‌نام خدا، مگر خاک قبر حسین «ع» که درمان هر درد است.امام صادق «ع» فرمود: «فی طین قبر الحسین

شفاء من کل داء و هو الـدواء الاکبر».[۵] در خـاک قبر حسـین «ع» شـفای هر درد است و آن دوای بزرگتر است.روایت است که از فضـیلتهای ویژه حسـین بن علی «ع» این است: «الشفاء فی‌تربته و الاجابهٔ تحت قبته و الائمهٔ من ذریته».[۶] شفا در تربتش، اجابت دعا در زیر قبه حرم اوست و امامان از نسل اویند.

امـام صـادق «ع» دسـتمال زردی داشت که در آن تربت حضـرت سـید الشـهدا بـود.وقت نمـاز که می‌شـد همـان تربت را در موضـع سجودش می‌ریخت و بر آن سجده می‌کرد.[۷] و نیز آن حضـرت فرمود: «السجود علی تربهٔ الحسین یخرق الحجب السبع».[۸] سجده بر تربت حسـینی، حجابهای هفتگانه را کنار می‌زنـد.همچنین روایت شـده است که امام صادق «ع» جز بر تربت سـید الشـهدا سـجده نمی‌کرد، به عنوان فروتنی و تواضع در برابر خداوند: «کان‌الصادق لا یسـجد الا علی تربهٔ الحسـین تذللا لله و اسـتکانهٔ الیه».[۹] نسبت به برداشـتن کـام نوزادان بـا تربت کربلا نیز احادیث فراوانی است، از جمله از امام صادق «ع» روایت است‌که: «حنکوا اولادکم بتربهٔ الحسین فانها امان».[۱۰] کام فرزندان خود را با تربت‌حسـین «ع» بردارید، که این تربت، امان است.در سنتهای چاووش‌خوانی، اشاره به سیب بهشتی[۱۱] و بوی سیب از تربت امام حسین «ع» می‌کردند و می‌خواندند: (بوی سیب). ز تربت شهدا بوی سیب می‌آید ز طوس، بوی رضای غریب می‌آیـد آنچه به تربت سـید الشـهدا قداست و کرامت بخشـیده، همان خون حسـین «ع» و شـهادت ثارالله است که الهـام بخش حریت و رادمردی و فـداکاری در راه خـداست.به تعبیر امـام خمینی «قـدس سره»: «همین تربت پاک شـهیدان است که تا قیامت، مزار عاشـقان و عارفان ودلسوختگان و دار الشـفای آزادگان خواهد بود.»[۱۲] به همین جهات، هم «شفاخواهی» از تربت سـید الشـهدا «ع» وهم «شـفایابی» در آسـتانه و حرم حسـینی جزء فرهنگ شـیعه و مستند به روایات است. شهادت، خاک را بوییدنی کرد

شهادت، سـنگ را بوسـیدنی کرد علامه امینی «ره» می‌نویسد: «آیا بهتر آن نیست که سـجده‌گاه، از خاکی قرار داده شود که در آن، چشـمه‌های خونی جوشیده است که رنگ خدایی داشته است؟ تربتی آمیخته باخون کسی که خداوند، او را پاک قرار داده و محبت او را اجر رسالت محمـدی «ص» قرارداده است؟ خاکی که با خون سـرور جوانان بهشت و ودیعه محبوب پیامبر و خـدا عجین گشـته است؟...»[۱۳] .

چه رازی در «تربت کربلا» نهفته است؟ تربت کربلا، خاکی آمیخته با «خون خـدا» ست و شـگفت نیست که خون، به خاک، اعتبار بخشد و شهادت، در زمین و در و دیوار، آبرو و قداست بیافریند و خاک کربلا، مهر نماز عارفان گردد و در سجاده، عطر شهادت از تربت‌حسـین «ع» به مشـام عاشـقان برسـد و شـفابخش دردها شود.درس گرفتن از تربت و فرات، تنها در مکتب زیارت میسـر است و سخن خـاک را با دل، تنها گوش حسـینیان کربلایی می‌شـنود. «... در آنجا تربتی است، گویا معـدن مغناطیس، که افراد عاشق را که قابل جذب‌اند، مانند ذرات کوچک آهن، به سوی خود جذب می‌کند.آنجا مضـجع مقدس‌سرباز فداکاری است که رؤسای جمهور و پادشاهـان، قبـل از آنکه رسم سـرباز گمنـام و نهـادن دسـته‌گل معمول گردد، عصـاره گـل، بهترین عطر را آوردنـد و بوسـیدند و بوییدند و پاشیدند و آرزوی این کردند که کاش در برابرش جنگیده و اسلام را یاری می‌کردند و کشته می‌شدند.[۱۴] .

شهید مطهری می‌نویسد: «... تو که خدا را عبادت می‌کنی، سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است، ولی اگر سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می‌دهد، اجر و ثواب تو صد برابر می‌شود.»[۱۵] در کربلا، خاندان معینی بودند که متصدی تهیه مهر و تسبیح از تربت سید الشهدا بودند و همه ساله مبلغ هنگفتی به والی بغداد می‌پرداختند تا همچنان از این امتیاز برخوردار باشند.[۱۶] . ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] برای توضیح بیشتر ر.ک: «دائره المعارف تشیع»، ج ۴، ص ۲۵.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۴۶۳.

[۳] همان، ج ۲، ص ۱۰۳.

[۴] همان.

[۵] من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۹۹ (چاپ جامعه مدرسین)، المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳.

[۶] مناقب، ج ۴، ص ۸۲.

[۷] منتخب التواریخ، ص ۲۹۸.

[۸] بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۱۵۳ و ۳۳۴.

[۹] همان، ص ۱۵۸ حدیث ۲۵.

[۱۰] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۱۰، روایات تربت را از جمله در وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۰۸ تا ۴۲۰ و ج ۳، ص ۶۰۷، المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۳ و نیز بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۸ ملاحظه فرمایید.

[۱۱] سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۲۴.

[۱۲] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹.

[۱۳] سیرتنا و سنتنا، علامه امینی، ص ۱۶۶.در بحث تربت امام و الهامهای قرآن از جمله ر.ک: مجله پیام انقلاب، شماره‌های ۱۴۷ و ۱۴۸ (سال ۱۳۶۴).

[۱۴] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک‌نژاد، ج ۲، ص ۴۳.

[۱۵] شهید (ضمیمه قیام و انقلاب مهدی)، ص ۱۲۷.در زمینه تربت حسینی، از جمله ر.ک: «الارض و التربة الحسینیه»، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء.

[۱۶] موسوعة العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۲۸۹.

تسبیح تربت

تربت‌سید الشهدا «ع»، به خاطر قداست و فضیلت و الهام بخشی، هم مورد سجود قرارمی گیرد، هم از آن تسبیح برای ذکر گفتن تهیه می‌شود، هم کام نوزاد را بر می‌دارند، هم همراه میت به صورت حنوط، به کار می‌رود.خاکی که مدفن یک شهید است، انتقال‌دهنده فرهنگ شهادت و الهام بخش شجاعت و ایمان است و تسبیحی که با چنین تربتی گفته شود، اجر مضاعف دارد.از امام صادق «ع» احادیثی در فضیلت تسبیح تربت سید الشهدا روایت شده است.[۱] .

حضرت زهرا «ع» از تربت حمزه سید الشهدا، تسبیحی ساخته و به نخ کرده بود و با آن، ذکر تسبیحات می گفت، مردم هم چنان کردند.چون حسین «ع» شهید شد، به خاطر مزیت و فضیلت تربت او، این کار درباره تربت قبر آن امام شهید انجام گرفت.[۲] پیش از تسبیح گلی، حضرت زهرا تسبیحی داشت از نخ پشمین که به آن گرههای متعدد زده بود و آن را می گرداند و تسبیح و تکبیر می گفت، تا آنکه حضرت حمزه در جنگ احد به شهادت رسید.آنگاه از تربت او تسبیحی ساخت.رسم مردم بر این جاری شد تا آنکه پس از شهادت امام حسین، از تربت قبر او تسبیح فراهم می کردند:

«فلما قتل الحسین صلوات الله علیه عدل بالامر الیه فاستعملوا تربته لما فیه من الفضل و المزیه.»[۳]

دو حدیث در فضیلت تسبیح تربت: امام صادق «ع» فرمود: «من کانت معه سبحة من‌طین قبر الحسین علیه السلام کتب مسبحا و ان لم یسبح بها»[۴] هر که تسبیحی از تربت قبرحسین «ع» داشته باشد، تسبیحگوی نوشته می‌شود، هر چند با آن تسبیح نگوید. امام کاظم «ع» فرمود: «لا یستغنی شیعتنا عن اربع:... و سبحة من طین قبر الحسین فیها ثلاث و ثلاثون حبة...»[۵] شیعه ما از چهار چیز بی‌نیاز نیست:... یکی هم تسبیحی با ۳۳ دانه از خاک قبر امام حسین علیه السلام.[۶] .

تسبیح تربت، قصیده‌ای صد بیتی است و واژه‌هایش همه عاشورایی، که دانه‌هایش همراه ذاکر، ذکر می گوید و عطر شهادت را می‌پراکند.کربلائیان با مضمون این قصیده مقدس همنوایی می کنند و با ترکیبات آن که الله اکبر، الحمد لله و سبحان الله است، آشنا و مانوسند.دانه‌های تسبیح تربت، گوهرهایی است که از خاک کوی عشق گرفته می‌شده و از آن نوری تا ملکوت خدا متصاعد می‌شود.دلهای دریایی، گوهر تربت را در ساحل‌عشق، با «اشک» شستشو می‌دهند، و از زمزم دیدگان بر آن می‌بارند.این است رمز جلوه و جلای همیشگی «تربت‌حسین»!و همین است راز برتری تسبیح تربت، بر دانه‌های یاقوت و عقیق و فیروزه و زبرجد و الماس! تسبیح تربت، ترکیبی کربلایی دارد و آهنگی زهرایی و مفاهیمش هدیه خداوند به «فاطمه» است.منظومه‌ای رمزی از قداست و فداکاری و عشق و خلوص است.چه اکسیر شگفتی در خاک مزار حسین «ع» نهفته است، فضیلت بخش خاک بر گوهر! ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۳۳.

[۲] همان، المزار، شیخ مفید (چاپ کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق) ص ۱۵۰.

[۳] همان، ج ۸۲، ص ۳۳۳.

[۴] همان، ص ۳۴۰.

[۵] همان.در «المزار» شیخ مفید، ص ۱۵۲، عدد سی و چهار دانه آمده است.

[۶] برای آگاهی از تاریخچه تسبیح و تسبیح تربت و آداب آن ر.ک: «دایرهٔ المعارف تشیع»، ج ۴، ص ۲۰۵.

تکیه

محلی که برای عزاداری سید الشهدا علیه السلام، بویژه در ایام عاشورا ساخته و برپامی‌شود. این گونه اماکن، علاوه بر آنکه حرمت و قداست خاص خود را دارد، احکام مخصوص مساجد را ندارد، بنابر این محدودیت‌حضور در آن مثل مسجد نیست. «تکیه، یا تکیه گاه، بعد از مسجد در حقیقت پایگاه معنوی مسلمانان خصوصا شیعیان به حساب می‌آید.جایی که مردم با تعزیه‌خوانی و سوگواری سالار شهیدان و یاران با وفایش به او متوسل و متکی می‌شوند... تکیه با تعزیه و عزاداری عجین گشته و این دو را هرگز نتوان از یکدیگر جدا کرد.به نظر می‌رسد تعزیه پس از حادثه کربلا برای نشان دادن وقایع خونبار عاشورا به سبک سوزناک ابداع شده باشد و با تقلید از نمایشهای قدیمی که تا عهد پیشدادیان می‌رسد، ارتباط پیدا می کند.»[۱] .

در نقل فوق، روی تکیه گاه بودن تکیه برای عزاداران حسینی تکیه شده است.این دقت را دیگران نیز داشته‌اند و در پیشینه تاریخی آن به این جنبه عنایت کرده‌اند.از جمله به این نقل توجه کنید: «جایی که مامن و پناهگاه و تکیه گاه فقیران و مسافران بوده و رایگان در آنجا اقامت موقت داشته‌اند.محافظان و نگهبانان آن (تکیه‌داران) از جوانمردان بودند و آداب و رسومی خاص داشتند که در «فتوت‌نامه» ها آمده است.جز این مفهوم، تکایا محلی برای اجرای تعزیه برای سالار شهیدان بوده که در وسط تکیه، روی سکویی برآمده از زمین، تعزیه‌خوانان موجب تحریک احساسات جماعت عزادار می‌شدند.

رفته رفته تکیه به محلی برای عزاداری تبدیل شد.از زمان ناصر الدین شاه به بعد، تکیه‌های بطور رسمی محل اجرای نمایشهای مذهبی شد... در بیشتر تکیه‌ها-به اقتضای‌فصل-چادرهایی بزرگ بر می‌افراشتند که در واقع سقف این گونه تکیه‌ها به شمار می‌رفت.پارچه‌هایی سیاه که اشعاری در سوگ خاندان امام حسین «ع» بر آن نقش بسته است و علامت و شکل مخصوص تکیه نیز در جایی از آن قرار می‌گرفت.هر تکیه، علامتی ویژه و علمی ممتاز از بقیه تکیه‌ها برای خود داشت.بیشتر تکیه‌ها بر گذرگاهها و راههای رفت و آمد مردم ساخته می‌شدند و دو مدخل داشتند که قافله‌ها و شبیه گردانان و دسته‌های عزاداری از آن عبور

می‌کردند... در هر تکیه به یادبود تشنگی شهیدان کربلا سقاخانه‌ای بنا می‌شد.بعدها در کنار تکیه‌ها، محلهایی به نام حسینیه و زینبیه بنا شـد و یا تکایا به نام «حسـینیه» تغییر نام یافتند.»[۲] گاهی به همت اهل یک شـهر، در شـهرهای زیارتی از قبیل «مشـهد»، «کربلا»، «نجف»، و... حسینیه‌هایی ساخته می‌شود که اغلب مورد استفاده زوار آن شهر قرار می‌گیرد.

به نظر برخی، پدید آمدن «تکیه»، در مقابل مراکز دینی وابسته به خلافتهای غیر شیعی بوده تا پایگاهی برای هواداران نهضت حسینی و دور از سـلطه حکـام باشـد: «تکیه و حسـینیه، مرکز تشـکیلات ضـد حکومتی ایجاد می‌کرد... شـیعه، تکیه و حسـینیه می‌سازد تا به جنگجویـانش پناهگـاهی ببخشـد... به خمس و حسـینیه رو می‌کنـد، تـا به مبـارزه همه جـانبه‌اش از علی «ع» تاکنون امکان و قـدرت بخشد.چنین است که ساختن «حسینیه»، ضربه‌ای است بر پیکر حکومت...»[۳] . ---------------------

پی نوشت ها :

[۱] تاریخ تکایا و عزاداری قم، ص ۶۹.

[۲] مجله «کیهان فرهنگی»، سال ۱۰ شماره ۳، ص ۲۹ و ۳۰.

[۳] یاد و یادآوران، دکتر علی شریعتی (چاپ حسینیه ارشاد) ص ۳۹ و ۴۰.

توسل

وسـیله‌جویی، حاجت خواسـتن از خداوند، با وسیله و شفیع قرار دادن پاکان و ائمه معصومین «ع» از جمله سید الشهدا و فرزندانش و شهدای کربلا، در قرآن است که: «وابتغوا الیه الوسـیله» (مائده ۳۵). «یدعون یبتغون الی ربهم الوسـیله» (اسراء ۵۷).توسل، دست‌یافتن به قلب هستی، از طریق رگهایی است که این ارتباط حیاتی را تسـهیل می‌کند. معصومین و اولیاء الله بخاطر مقام قرب و منزلتشان نزد خـدای متعال، حق شـفاعت دارند و کسانی که با وسـیله قرار دادن آنان نزد خدای بزرگ، حاجت خود را از خداوند می‌طلبند، امید بیشتری برای اسـتجابت دعا دارند.این توسل، بصورت زیارت، دعا، عزاداری، گریسـتن، ولایت با اولیاء خدا و برائت از دشـمنان حق فراهم می‌گردد.

نسـبت به حسـین بن علی «ع» هم زیـارت، بعنوان وسـیله جویی به سوی خـداست.در دعای بعـد از زیارت عاشورا می‌خوانیم: «یا امیر المؤمنین و یا ابا عبدالله، اتیتکما زائرامتوسـلا الی الله ربی و ربکما».دعای توسل نیز، واسطه قرار دادن چهارده معصوم علیهم‌السلام در پیشـگاه خداونـد متعـال است.امـام حسـین «ع» و شـهدای کربلاـ و ائمه معصومین همه باب الحوایجنـد، لیکن هر کـدام به نحوی و با عشـقی خـاص.عزاداری مـا نیز نوعی توسـل جسـتن به این خانـدان است، تـا هم ابراز محبت شود و هم جلب لطف و کرم، هیئتهـای متوسـلین به شـهدای کربلا و سید الشهدا نیز از همین راه برای تقرب به خدا و بر آمدن حاجتها بهره می‌جویند و خود را به آن معدن حیات و روشنی وصل می‌کنند.[۱] . ---------------------------

پی نوشت ها :

[۱] در بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۱ تا ۴۷ باب توسل و استشفاع به محمد و آل محمد.

توغ (توق)

از جمله وسایل تزیینی دسـته‌های عزاداری است و قدمت آن به عهد صـفویه می‌رسد. پایه‌ای است که بر روی آن یک صندوق و بر روی صـندوق، زبانه بلنـدی قرار دارد و شالی‌نیز بر سـر زبانه می‌بندند و مانند علمات، یک نفر آن را حمل می‌کند.[۱] این کلمه در اصـل به‌معنـای دم اسـب است (در ترکی) کـه بر سـر علم می‌بسـته‌اند.به نوشـته دهخـدا: «علم ماننـدی‌که بر سـر آن به جـای پرچم، منگوله‌ای از پشم یا ابریشم آویزند، بیرق ترکان عثمانی، و آن‌دم اسبی بود بر سر نیزه و بر آن گروهه‌ای از زر.»[۲] .

«در اصل، یکی از آلات جنگی بوده است.به نوشته حسین واعظ کاشفی در فتوت‌نامه «توق، همین نیزه است، اما به شرط آنکه پرچم داشته باشد... توق، اصل و نشانه را گویند و در هر لشکرگاهی که توق زدند، هر کس می‌داند که جای او کجاست، آنجا رود...» در عصر صفویه، توغ از تجهیزات دسته بود، اما زبانه نداشت، اکنون توغها دارای زبانه هستند... هر تکیه تعدادی توغ دارد که در روزهای خاص از ایام محرم، آنها را جامه (لباس) می‌کنند... مردم عزادار، با نظمی خاص در دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی وارد تکیه شده و به دنبال آن توغها با شور و هیجانی خاص، به همراه شیون و ناله مردان و زنان به حالت نیمه افراشته نگه داشته می‌شوند...»[۳] اینگونه احساسات و شعائر مذهبی ستودنی‌است، ولی کاش نیمی از آنچه به تجهیزات و علمات و توق و ابزار، بها داده می‌شود، برای‌محتوای عاشورا و تعالیم نهضت امام حسین «ع» و هدف عزاداری بها داده شود. ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] تاریخ تکایا و عزاداری قم، ص ۲۱۶.

[۲] لغت‌نامه، دهخدا.

[۳] کیهان فرهنگی (مجله)، سال ۱۰ شماره ۳، ص ۳۱.

تیر سه شعبه

تیری زهرآگین که بر قلب امام حسین «ع» نشست.در این باره به این نقل توجه کنید: «پس از جنگهای بسیار که روز عاشورا امام حسین «ع» داشت، لختی برای استراحت ایستاد. ناتوان شده بود.سنگی از سوی دشمن آمد و بر پیشانی او خورد که خون از آن جستن کرد.امام خواست که با جامه، خون از چهره پاک کند که تیری سه شعبه و مسموم بر سینه حضرت نشست «اتاه سهم محدد مسموم له ثلاث شعب».حضرت تیر را از پس سر بیرون آورد و خون از جای آن فوران زد.خونها را به آسمان پاشید و بر چهره مالید تارسول خدا را با چهره‌ای خون‌آلود دیدار کند.»[۱] .

در واقع، تیری که روز عاشورا بر سینه امام نشست، روز «سقیفه» بر کمان نهاده و رها شد و بسی قلبها را خون کرد و در کربلا نیز خون سید الشهدا «ع» را بر خاک ریخت.اگر آن بنای انحراف نخستین نبود، نیم قرن پس از وفات پیامبر، قلب فرزند پیامبر از سوی امت او هدف قرار نمی‌گرفت. ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۲ و ۵۳، مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۵۱.

تاکتیکهای نظامی، تبلیغی

در نهضت عاشورا به یک سری تاکتیکهای نظامی و تبلیغی بر می‌خوریم که از سوی حسین بن علی «ع» انجام گرفته است.شیوه‌های نظامی بطور عمده یا حالت دفاعی داشته است، یا تهاجمی.روشهای تبلیغی نیز بطور عمده جهت آگاهانیدن مردم و پیامرسانی و بهره‌برداری بیشتر از این حرکت بوده است، چه آنچه زمان خود آن حضرت و توسط خود او انجام گرفته است، یا پس از شهادتش.در اینکه آن حضرت در قیام کربلا بعنوان یک مبارز مسلط به همه فنون رزمی و تاکتیکهای نظامی و دفاعی و تبلیغی عمل کرده است، شکی نیست.آنچه مطرح می‌شود، تنها نمونه‌هایی است که از تامل بر حوادث این نهضت به نظر می‌رسد و مدیریت شگفت و نظم و تدبیر آن حضرت را در آن حادثه که آمیخته‌ای از احساسات و عواطف و تعقل است، نشان می‌دهد.

تاکتیکهای نظامی

۱- «حفاظت شخصی»: سید الشهدا «ع» هنگام دیدار با والی مدینه «ولید بن عتبه» پس از مرگ معاویه، با همراه داشتن گروه محافظ

از جوانان بنی هاشم نزد والی رفت. جمعی از یاران، خویشان و پیروان خود را مسلحانه همراه برد، در حالی که شمشیرها را آخته زیر لباسها پنهان کرده بودند و به آنان سفارش کرد که بیرون در بمانند و اگر صدای امام از درون به مددخواهی بلند شد، به داخل بریزند و طبق فرمان امام، عمل کنند.[۱] این تدبیر ایمنی را برای پیشگیری از هر نوع خطر و سوء قصد ولید انجام داد.گروه همراه را تا سی‌نفر نوشته‌اند.[۲] .

۲- «گزارشگر اطلاعاتی»: چون ابا عبدالله «ع» به اتفاق خانواده و همراهان از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، برادرش محمد حنفیه را در مدینه باقی گذاشت تا حرکتهای حکومتی را بعنوان یک گزارشگر اطلاعاتی به امام خبر دهد و آنچه را در مدینه می‌گذرد، بی کم و کاست به آن حضرت برساند.او تعبیر «عین» (مامور اطلاعاتی) درباره محمدحنفیه به کار برده است: «اما انت فلا علیك ان تقیم بالمدینهٔ فتکون لی عینا علیهم لا تخفی عنی شیئا من امورهم».[۳] اما تو، عیبی ندارد که در مدینه بمانی تا برای من خبررسان از آنان باشی و از کارهایشان چیزی را از من پنهان نکنی.

۳- «خنثی کردن توطئه ترور»: به امام خبر رسیده بود که یزید، گروهی را تحت فرمان عمرو بن سعید اشدق برای ترور یا دستگیری وی به مکه فرستاده است. حضرت برای خنثی کردن توطئه ترور و نیز برای حفظ حرمت حرم خدا و برای اینکه خونش در مکه ریخته نشود، حج را به عمره تبدیل کرد و روز هشتم ذی حجه از مکه خارج شد.[۴] .

۴- «جمع‌آوری اطلاعات»: از آنجا که آگاهی از وضعیت دشمن و مردم هوادار، درتصمیم گیریهای یک پیشوا نقش مؤثر دارد، سید الشهدا «ع» پیوسته می‌کوشید از اوضاع داخلی کوفه اطلاعات کافی داشته باشد.این اطلاعات را از جمله از راههای زیر به دست می‌آورد:

الف: استنطاق و پرسش از مسافرانی که از کوفه می‌آمدند و بعنوان شاهدان عینی جریانات، از آنجا خبر می‌دادند.نمونه‌هایی همچون بشر بن غالب که در ذات عرق با امام برخورد کرد، یا فرزدق در یکی دیگر از منزلگاهها.

ب: مکاتبات و نامه‌نگاری با پیروان خود در کوفه، بصره و یمن (مناطقی که در محبت به اهل بیت، ریشه‌دارتر بودند) و گزارشهای مکتوب از اوضاع آن مناطق و حمایت مردمی و نصرت در قیام را جویا می‌شدند و حتی این آگاهیها را درمواقع لزوم، به سربازان دشمن که راه را بر او می‌گرفتند یا با او به نبرد برمی‌خاستند، اعلام می‌فرمود.

۵- «مصادره»: در مسیر راه عراق، کاروانی تجارتی از یمن به سوی شام می‌رفت و برای یزید، اجناس قیمتی می‌برد.وقتی امام حسین «ع» در منزلگاه تنعیم به آن کاروان برخورد، کالاهای آن را مصادره کرد تا راه برای وابستگان به یزید، ناامن شود.به افراد کاروان هم فرمود: هر کس بخواهد با ما به عراق بیاید، کرایه کاملش را خواهیم داد و با او رفتار خوب خواهیم داشت و هر کس هم بخواهد جدا شود، کرایه‌اش را تا اینجا می‌پردازیم.برخی جدا شدند، بعضی هم همراه امام آمدند.[۵] به این شیوه، هم ضربه‌اقتصادی به حکومت یزید زد و هم از افراد دشمن، جذب نیرو کرد.

۶- «جذب نیرو»: سید الشهدا «ع» از هر فرصتی برای جذب نیرو به جبهه حق بهره می‌گرفت. یکی از آن موارد متعدد، ملاقاتی بود که با «زهیر بن قین» در منزلگاه زرود داشت.زهیر که ابتدا از رو به رو شدن با امام، گریزان بود، پس از این دیدار به امام پیوست و در عاشورا هم حماسه آفرید و شهید شد.

۷- «تصفیه نیرو»: امام حسین «ع» چندین بار در طول راه کربلا با پیشگویی از وضع‌آینده و شهادت خود و همراهان، افراد بی‌انگیزه و غیر مطیع و دنیاپرست را که به امید غنیمت همراه شده بودند تصفیه کرد، تا گروه زبده و عاشق شهادت و خالص و برخوردار از انضباط و اطاعت محض از فرماندهی و رهبری برای حضور در میدان نبرد بمانند.در منزلگاه زباله و شب عاشورا، نمونه‌هایی از این تصفیه‌ها بود.در منزل زباله برخی برگشتند،[۶] اما شب عاشورا کسی نرفت.

۸- «آرایش اردوگاه»: وقتی در سرزمین کربلا فرود آمد، دستور داد چادرها را نزدیک به هم بزنند، طنابهای خیمه‌ها را از لابه‌لای

هم بگذرانند، در مقابل خیمه‌ها حضور داشته باشند و با دشمن از یک طرف مواجه شوند، در حالی که خیمه‌ها سمت راست و چپ و پشت سرشان باشد: «امر باطناب البیوت فقربت‌حتی دخل بعضها فی بعض و جعلوها وراء ظهورهم لیکون الحرب من وجه واحد و امر بحطب و قصب کانوا اجمعوه وراء البیوت‌فطرح ذلک فی خندق جعلوه و القوا فیه النار و قال: لا نؤتی من وراءنا»[۷] .

۹- «سازماندهی»: امام حسین «ع» صبح روز عاشورا اصحاب را سازماندهی کرد، نماز صبح خوانده شد.زهیر بن قین را، فرمانده جناح راست و حبیب بن مظاهر را فرمانده جناح‌چپ قرار داد، پرچم را به دست عباس سپرد، چادرها را پشت سر خویش قرار دادند، درگودالی که پشت چادرها به صورت خندق حفر کرده بودند، هیزم و نی ریختند.گودال، مثل نهر آبی بود که شب عاشورا برای پیشگیری از حمله دشمن از پشت‌سر کنده بودند و در آن آتش افروختند.[۸] .

۱۰- «ایجاد مانع»: در روز عاشورا، نیروهایی از دشمن می‌خواستند از پشت‌خط دفاعی، از لا به لای خیمه‌ها حمله کنند (طناب خیمه‌ها یکی از موانع بود) و سه، چهار نفراز یاران امام در آن منطقه به دفاع پرداخته بودند.عمر سعد دستور داد خیمه‌ها را آتش بزنند.امام حسین «ع» فرمود: بگذارید آتش بزنند (البته خیمه‌ها خالی اصحاب و... بود). در این صورت دیگر نخواهند توانست از لا به لای خیمه‌ها بر شما شبیخون بزنند و چنان شد.[۹] این تاکتیک، حتی در مورد انتخاب جای مناسب برای خیمه زدن نیز جلوه‌گر بود.درقسمتی فرود آمد که تپه‌هایی داشت و آنها بعنوان موانع طبیعی برای جلوگیری یا کنترل حمله دشمن از سمت چپ قرارگاه امام بود.حفر خندق در پشت‌خیمه‌ها و آتش‌افروختن در آنها نیز بعنوان ایجاد مانع به کار گرفته شد.

۱۱-مهلت‌خواهی شب عاشورا برای نماز و دعا و تلاوت قرآن.گر چه این را می‌توان بعنوان امری عبادی و معنوی به حساب آورد، لیکن با توجه به نقش روحیه معنوی رزمندگان، این مهلت‌خواهی برای شعله‌ور ساختن بعد معنوی و تقویت روحیه رزمی و شهادت‌طلبانه در نیروهای تحت امر، تاثیر بسزایی داشت و یک تاکتیک نظامی محسوب‌می‌شد، بویژه نشان دادن جایگاه یاران در بهشت، آنان را بی‌تاب شهادت ساخت و برخی مانند بریر، شوخی می‌کردند.

۱۲-در آخرین لحظات بی‌یاوری و غربت سید الشهدا «ع» که پیاده می‌جنگید، باز مواظب بود تا تیر دشمن به او اصابت نکند و در پی لحظات غفلت دشمن بود تا حمله کند و بر جمع سپاه دشمن حمله می‌برد.[۱۰] .

۱۳- «پوشش برای پیوستن به امام»: تعدادی از شهدای کربلا که از یاران امام بودند، از کسانی بودند که همراه سپاه کوفه و عمر سعد، به کربلا آمدند و آنجا به حسین بن علی «ع» پیوستند و با کوفیان جنگیدند.این تاکتیک نشان‌دهنده کنترل شدید اطراف کوفه و ممانعت از پیوستن هواداران به سید الشهدا «ع» است، بگونه‌ای که برای برخی از شیعیان انقلابی، هیچ راهی نمانده بود، جز آنکه در پوشش سپاه کوفه، خود را به خط درگیری رسانده، به امام ملحق شوند.

۱۴-طرز آرایش جبهه و استقرار نیروها و نصب چادرها در کربلا به صورت نعلی شکل بود، تا هم تسلط بر مجموعه مواضع خودی باشد و هم خود در وسط این شکل قرار گیرد و هم امکان محاصره شدن توسط سپاه کوفه را سلب کند.

خصوصیات منطقه عملیات در کربلا به صورت زیر بوده است: [۱۱]

-نزدیک رودخانه دجله و فرات-

دجله در سمت چپ و فرات در سمت راست کربلا

-از نظر آب و هوایی در منطقه خشک و گرم عراق قرار گرفته و در ضلع شمال‌شرقی، ایران قرار دارد و در جنوب غربی، حجاز واقع شده است.

-منطقه، رملی و نیمه جنگلی است.

-در حاشیه نهر علقمه، نخلستانی قرار دارد.

-دارای تپه ماهور و پستی و بلندیهای بسیار

-نهر علقمه از فرات منشعب شده است و در نزدیکی اردوگاه حسینی قرار دارد.

-موسم تابستان با گرمای مخصوص منطقه.

-کربلا در حاشیه فرات و قبرستان یهود قرار گرفته است.

-از نظر اهمیت جغرافیایی، نقطه کور، منزوی و فراموش شده، فاقد هر گونه امتیاز واهمیت ویژه سیاسی، فرهنگی، نظامی و اقتصادی است.

خصوصیات حرکت زمینی سید الشهداء «ع»: [۱۲] .

(عقب‌نشینی تاکتیکی-در زمان غیر قابل پیش‌بینی)

۱-بهره گیری از زمین جهت ایجاد جنگ روانی

۲-انتخاب کمیت زمین برای به دست‌گیری ابتکار عمل در جنگ

۳-در اختیار گرفتن زمان و سلب آن از دشمن

۴-ایجاد توازن دفاعی

۵-تجزیه نیرو و تغییر جهت دشمن به سمت ضعف

۶-به هم زدن نظم تشکیلاتی و ایجاد تغییر در قرارگاه جنگی دشمن

۷-سلب اختیار از دشمن و به دست گرفتن ابتکار حرکت

۸-اخلال در سیستم تصمیم‌گیری فرماندهان نظامی

۹-عقب‌نشینی تاکتیکی

۱۰-به دست گرفتن ابتکار عمل در زمین

۱۱-به موضع انفعالی کشیدن دشمن

۱۲-استفاده از پوشش طبیعی و تصنعی زمین و بهره گیری از آن جهت استتار و اختفاء

۱۳-جلوگیری از تمرکز قوا هنگام حمله دشمن و ایجاد فاصله جغرافیایی بین‌فرماندهی، تدارکات و ارتباطات

۱۴-ایجاد شتابزدگی در تصمیم‌گیری نظامی و کندی در عمل دشمن

۱۵-سلب هر گونه بهره گیری استراتژیک از زمین (از دشمن)

۱۶-افزایش محدودیت در میدان عمل و کاهش شدید میزان کارآیی دشمن

۱۷-تعیین جهت حمله و نوع آرایش جنگی دشمن به وسیله زمین

۱۸-به دست گرفتن ابتکار عمل در سازماندهی و تجدید سازمان از لحاظ کمی و کیفی

۱۹-تعیین نوع بهره‌وری از زمین برای دشمن (به صورت مطلوب)

۲۰-موضعگیری و آرایش مطلوب در دفع حمله

۲۱-احراز آمادگی در هر شرایطی تا هر زمان و سلب آمادگی از دشمن به وسیله زمین

۲۲-بدون حرکت و صرف انرژی، آرایش دشمن را برای چند ساعت به صورت جنگ روانی بر هم زد.[۱۳] .

مختصات جبهه جنگی حضرت ابا عبدالله الحسین «ع»: [۱۴] .

۱-نام عملیات: هیهات منا الذله

۲-سال عملیات: ۶۱ هجری قمری

۳-ماه عملیات: محرم الحرام

۴-روز عملیات: جمعه دهم محرم

۵-نوع عملیات (جنگ): جهاد ابتدایی

۶-استراتژی حرکت و حمله: افشای چهره نفاق-تشکیل حکومت

۷-موضع جنگی: دفاعی

۸-طول جبهه دفاعی (قطر نعل): ۱۸۰ متر

۹-طول محور عملیات: ۳۶۰ متر

۱۰-فاصله خیمه‌ها: ۲ متر

۱۱-تعداد خیمه‌ها: ۶۰ عدد

۱۲-ترکیب کیفیت نیرو: بنی هاشم، یاران، زنان، کودکان

۱۳-وضعیت روحی و روانی: عاشقانی حفاظت‌پیشه

۱۴-تعداد سواره نظام: ۳۲ نفر

۱۵-تعداد پیاده نظام: ۴۰ نفر

۱۶-تعداد کل نیروهای رزمی: ۷۲ نفر

۱۷-فرمانده کل قوا: سید الشهدا حسین بن علی «ع»

۱۸-پرچمدار لشکر: ابو الفضل العباس «ع»

۱۹-فرمانده سمت راست: زهیر بن قین

۲۰-فرمانده سمت چپ: حبیب بن مظاهر

۲۱-وضعیت تدارکات: محاصره کامل

۲۲-وضعیت تجهیزات: کمبود شدید

۲۳-وضعیت آب و آذوقه: محاصره (تشنگی-گرسنگی)

۲۴-موقعیت جغرافیایی: قتلگاه

۲۵-زمان و ساعت‌شروع حمله: دو ساعت گذشته از روز (۸ صبح)

۲۶-رمز عملیات: لا حول و لا قوهْ الا بالله العلی العظیم

۲۷-نوع آرایش جنگی: ساعتی-مثلثی-نعلی

۲۸-تعداد بر هم زدن آرایش دشمن: در سه مرحله که مرحله چهارم به جنگ تن به تن انجامید

۲۹-طول مدت عملیات: ۸ ساعت

۳۰-پایان عملیات: غروب آفتاب همان روز

مختصات جبهه جنگی یزید بن معاویه:

۱-نام جنگ و عملیات: بیعت ظالمانه

۲-استراتژی عملیات: محو کامل اسلام ناب محمدی «ص»

۳-ترکیب کیفیت نیرو: مردان مجهز و آماده

۴-موقعیت جغرافیایی: استراتژیک‌ترین منطقه

۵-وضعیت روحی و روانی: در خواب کامل سیاسی

۶-تعداد سواره نظام: به علت کثرت آنان، نامعلوم

۷-تعداد پیاده نظام: به علت کثرت آنان، نامعلوم

۸-کل نیروی رزمی: ۳۰۰۰۰ نفر

۹-فرمانده کل لشکر: عمر سعد

۱۰-پرچمدار لشکر: درید، غلام عمر سعد

۱۱-فرمانده سواره نظام: عروة بن قیس احمصی

۱۲-فرمانده پیاده نظام: شبث بن ربعی

۱۳-فرمانده ستون سمت راست: عمرو بن حجاج

۱۴-فرمانده ستون سمت چپ: شمر بن ذی الجوشن

۱۵-وضعیت تدارکات: سریع، بموقع، فوق العاده

۱۶-وضعیت تجهیزات: به میزان چند ماه

۱۷-وضعیت آب: مسلط بر رود فرات

۱۸-وضعیت آذوقه: به میزان چند ماه

۱۹-نوع جنگ: تهاجمی

۲۰-موازنه قوا: برتری کمی (۴۰۰ نفر مقابل ۱ نفر)

۲۱-خط مشی سیاسی فرهنگی: نفاق

۲۲-رمز اول عملیات: لشکر خدا بپا خیزید

۲۳-رمز دوم عملیات: پرتاب تیر توسط عمر سعد

۲۴-تعداد آرایش: سه عدد

۲۵-آرایش اول: مدور، پله چپ و راست (پیاده سنگین)

۲۶-آرایش دوم: ستون سمت چپ، سواره سنگین

۲۷-آرایش سوم: ستون سمت راست، سواره سنگین

۲۸-تن به تن: خطی، بسیجی، عمومی، سواره

۲۹-رعایت قوانین جنگی: نقض کامل.

روشهای روانی، تبلیغی

روشهایی که از سوی سید الشهدا «ع» در طول نهضت و در روز عاشورا، و نیز توسط خانواده او به کار گرفته شد، هم مایه ماندگاری نهضت و مصونیت چهره آن است، هم عامل روحیه‌بخشی به یاران شرکت کننده در آن حماسه، که امام را با همه هستی یاری کردند، و هم مایه تزلزل در انگیزه سپاه کوفه و موجب ضعف یا رسوایی یا خنثی شدن تبلیغات دشمن گشته است، که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱- «نامشروع دانستن خلافت یزید»: امام حسین «ع» با این موضع، در افکار هواداران یزید، ایجاد تزلزل کرد و با امتناع آشکار از بیعت و اعلان آن، جو سکوت را شکست.

۲- «شهود صحنه»: با همراه بردن زنان و کودکان در سفر کربلا، به عنوان عاملان ثبت وقایع و شاهدان زنده که همه صحنه‌ها را دیده‌اند، از تحریف و مسخ چهره واقعه جلوگیری کرد.به علاوه حضور زنان و کودکان در قافله حسینی، تاثیر عاطفی و برانگیزنده

افکار بر ضد امویان در طول سفر داشت، حتی پس از شهادت و در دوران اسارت.

۳–نامه‌نگاری و پیام‌رسانی به بزرگان کوفه و بصره و سران قبایل و اعزام نماینده به کوفه و تماس با پایگاه هواداران به عنوان یک کار تشکیلاتی.

۴– «سنجش افکار»: محاسبه زمینه اقدام در کوفه، از راه اعزام مسلم بن عقیل به آنجا و ارزیابی وضعیت هواداران و نویسندگان دعوتنامه‌ها و درخواست از مسلم برای گزارش دقیق از اوضاع کوفه و میزان تعهد و وفای مردم.

۵– «مشروعیت نهضت»: آن حضرت، حرکت‌سیاسی خود بر ضد حکومت را به‌تکلیف شرعی و امر به معروف و نهی از منکر و احیای سنت پیامبر «ص» پیوند داد، تاضمن مشروعیت بخشیدن به قیام خود، تعریضی به نامشروع بودن خلافت و تعارض آن‌با سنت نبوی داشته باشد.

۶– «بهره‌گیری عاطفی»: از آنجا که حسین بن علی «ع» را مردم به عنوان فرزند پیامبر و فاطمه «ع» می‌شناختند، وی از این موقعیت و زمینه عاطفی خود در دلها، چه برای جذب نیروی یاری دهنده، چه برای سلب انگیزه جنگ از دشمن و چه برای افشاگری نسبت به ماهیت سلطه حاکم استفاده کرد.این شیوه، هم توسط خود امام، هم از طریق حضرت زینب، امام سجاد و سایر اهل بیت انجام می‌گرفت.حتی پوشیدن برد، زره و عمامه پیامبر «ص» و برگرفتن ذوالفقار و یادآوری خویشاوندی خود با پیامبر خدا نیز، در تحریک عواطف دینی نیروهای دشمن مؤثر بوده و به عنوان یک شیوه تبلیغاتی و روانی قابل توجه است.

۷– «اتمام حجت»: برای بستن راه هر گونه عذر و بهانه و توجیه و تاویل، آن حضرت مکرر اقدام به «اتمام حجت» کرد، هم برای بازداشتن دشمن از کشتن او، هم برای پیوستن افراد به جبهه حق.در این اتمام حجت، گاهی هم تکیه روی حسب و نسب خویش می‌کرد.مثلا در خطبه صبح عاشورا، برای متزلزل ساختن انگیزه دشمن، بر این نسب تاکید می‌شد که: «فانسبونی فانظروا من انا؟... الست... الست...»[۱۵] بنگرید که من کیستم؟آیا من آن نیستم که... اینها هر شبهه‌ای را رفع و دفع می‌کرد و دشمن را خلع سلاح می‌نمود.

۸– «آماده سازی»: یاران و اهل بیت‌خود را از نظر روانی آماده می‌ساخت که با حادثه عاشورا شجاعانه رو به رو شوند و با سخنان و خطابه‌ها، روحیه شهادت‌طلبی در یاران، وصبر و تحمل در بستگان ایجاد می‌کرد و هر گونه «ابهام» در مسیر و هدف و سرانجام رامی‌زدود.

۹– «جذب عاطفی»: برخوردی که در گرمای نیمروز، با سپاه تشنه حر داشت و همه را سیراب کرد، سپس برگزاری نماز جماعت به امامت سید الشهدا «ع» و اقتدای آنان به‌حضرت، آنگاه سخنرانی توجیهی و تبیینی برای سپاه دشمن، در واقع نوعی آمیختن لطف و نوازش با روشنگری و تبیین، نقش مهمی در جذب عاطفی آنان داشت.سرانجام هم‌حر، به امام پیوست.

۱۰– «جبران کمیت با کیفیت»: گر چه یاران آن حضرت در کربلا اندك بودند، اما این‌کمیت اندك را، با کیفیت بالا و روحیه والا در یاران خویش جبران کرد، چه در سخنان طول راه، چه میثاق شب عاشورا و اعلام ایستادگی یاران تا پای جان و نیز نشان دادن جایگاه اصحاب خود در بهشت، به آن جمع حاضر.

۱۱– «تقویت بعد معنوی»: مهلت خواهی شب عاشورا و سپری کردن آن شب با انس با خدا و تلاوت و عبادت و زمزمه‌هایی که از خیمه‌ها برمی‌خاست، همه به عنوان عامل معنوی و تقویت روحی در شب قبل از عملیات مؤثر بود و یاران در صبح عاشورا بی‌تاب شهادت بودند و شوخی می‌کردند و میان خود و بهشت، فاصله‌ای جز تحمل ضربت شمشیرها نمی‌دیدند.

۱۲– «خطابه با دشمن»: در عاشورا، استفاده از صدای بلند و رسا و القای خطابه‌های مهم خطاب به نیروهای دشمن، آن هم در میدان کربلا و توسط خود امام و یاران برگزیده‌اش، نوعی اتمام حجت و سخن آخر بود، برای ایجاد تزلزل در دشمن و بستن راه توجیه در آینده و تلاش جهت بیدار ساختن وجدانهای خفته.

۱۳- «رجز»: استفاده از رجزهای حماسی توسط امام و یارانش در درگیریهای تن به تن یا عمومی.خواندن رجز، هم رزمنده را تقویت روحی می‌کرد، هم دشمن را تحقیر می‌نمود و هم مبین انگیزه و اندیشه و ایمان جنگجوی حسینی بود.

۱۴- «افشاگریهای اسرا»: پس از عاشورا، اسیران اهل بیت «ع»، از تجمعهای مردمی در کوفه، مجلس ابن زیاد، شام، دمشق، حتی مجلس یزید، استفاده کرده، پیام خون شهدا را می‌رساندند، ضمن معرفی خود و امام حسین «ع»، بر ضد حکام افشاگری می‌کردند.این شیوه را، چه در خطبه‌ها و چه در سخنانی که در برخوردهای متفرقه ابراز می‌شد، به کار می‌گرفتند.

۱۵- «مجالس یاد»: اهل بیت، پس از بازگشت از سفر کربلا به مدینه، مجالس عزا و سوگواری بر پاداشتند و پیوسته از حادثه عاشورا و فجایع سپاه کوفه یاد می‌کردند. بارزترین آنها یاد کردن امام سجاد «ع» از حسین و شهادت او با لب تشنه بود، هنگام نوشیدن آب، یا دیدن صحنه ذبح گوسفند.

۱۶- «فرهنگ گریه و نوحه»: امامان شیعه تاکید فراوان کردند که مظلومیت اهل بیت و حادثه عاشورا همواره یاد شود و زنده بماند.این فرهنگ یاد و یادآوری در قالب مفاهیمی همچون: گریه، نوحه‌خوانی، مرثیه سرودن، زیارت، تربت سید الشهدا «ع»، کام‌گیری با آب‌فرات و تربت، یاد کردن از عطش حسین هنگام آب نوشیدن، برگزاری مجالس عزاداری‌برای اهل بیت و... شکل گرفت.این فرهنگ، تاکنون هم سبب زنده ماندن و جاودانه شدن آن حماسه گشته است.

در مجموع حرکت عاشورا، چه از بعد نظری و چه عملی، روشها و محورهایی موردتوجه قرار گرفته است تا:

-پیام نهضت به همه رسانده شود-

در دراز مدت، منافقان نفوذی در تشکیلات حکومتی و پستهای کلیدی معرفی و افشا گردند

-امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح فساد اجتماعی، زنده شود-

راه مبارزه سیاسی فرهنگی برای نسلهای آینده ترسیم گردد

«سنت احیاگری» نسبت به حادثه کربلا نیز از سوی امامان شیعه و پیروان عاشورا، درطول تاریخ شیعه، آن پیامها را مطرح ساخته و آن حماسه را زنده نگهداشته و عظیمترین عامل برانگیزنده، وحدت‌بخش، راهنما و جهت‌ده را پدید آورده است.اوجگیری روحیه شهادت‌طلبی و افزایش شناخت و آگاهی سیاسی و به وحدت رسیدن نیروهای معتقد به‌ولایت و رهبری ائمه، از آثار این تحول است. ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۰، مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۲.

[۲] مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۳.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۸.

[۴] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۶، موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۲۴.

[۵] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۵۹، کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۷.

[۶] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۹.

[۷] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۹، کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۰.

[۸] همان.

[۹] همان، ص ۵۶۶.

[۱۰] همان، ص ۵۷۲.

[۱۱] برگرفته از جزوه «تشکیلات توحیدی عاشورا»، فاطمی‌پناه، ص ۲۴.

[۱۲] همان، ص ۲۷.

[۱۳] صاحب طرح، بر اساس نقشه عملیاتی و ترسیم صحنه و مستندات تاریخی، نکات فوق را تشریح می کند.

[۱۴] همان، ص ۲۵.

[۱۵] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۱.

تحریفهای عاشورا

نهضت عاشورایی امام حسین «ع»، با انگیزه امر به معروف و نهی از منکر و برای نجات‌اسلام و مبارزه با طغیان بود.اهداف و آرمانهای مقدس، چهره‌های متعالی و درخشان و انگیزه‌هایی اجتماعی و سیاسی داشت.آن همه تشویق برای گریه بر سید الشهدا و عزاداری برای سید مظلومان نیز، برای زنده نگهداشتن این مکتب جهاد و شهادت و حفظ ارزشها بود.متاسفانه در طول تاریخ، تحریفهایی چه در انگیزه‌ها و اهداف، چه درچهره‌های حماسه‌ساز و چه در برنامه‌های مربوط به عاشورا انجام شد.

تحریفهای عاشورا، برخی به «محتوا» بر می گردد، برخی به «شکل» و برخی به «افراد». کتابهایی که به عنوان مقتل نوشته شد و روضه‌هایی که برای عاشورا گفته و خوانده شد، گاهی چون با انگیزه گریاندن مستمعین بود، آمیخته به مطالب ضعیف، غیر مستند و احیانا دروغ گشت.علاقه‌ای که به چهره‌های عاشورایی وجود داشت، سبب شد در حوادث آن‌حماسه، غلوها و مبالغه‌هایی نقل شود که غیر عقلی و باور نکردنی است.آمار و ارقام‌کشته‌ها و برخی حوادثی که بظاهر غم‌انگیز و سوزناک بود، بر اصل واقعه افزوده شد. انگیزه آن حماسه اجتماعی و خونین نیز، گاهی تا حد «کشته شدن برای شفاعت از گنهکاران امت» تنزل یافت.نوع برخوردهای امام حسین «ع»، زینب و امام سجاد «ع» وکودکان و اهل بیت، گاهی به صورت عجز و لابه و ذلت و حقارت در برابر فاسقانی چون یزید و عمر سعد و ابن زیاد و شمر و... در آمد و خواسته بزرگ امام در این میدان حماسه، که رد بیعت با حکومت جور بود، به درخواست جرعه‌ای آب برای لب عطشان خویش یاگلوی خشک علی اصغر در آمد.

در روضه‌هایی که خوانده می‌شد و تعزیه‌هایی که برپا می گشت و شعرها و نوحه‌هایی که سروده و اجرا می‌شد، از زینب و امام سجاد و مسلم بن عقیل و سکینه و... چهره‌هایی ارائه گشت که با روح بلند و عزتمند و بزرگوار آن خاندان شرف و کرامت، ناسازگار بود.

حتی خصومت دیرین امویان با اساس دین و وحی و نبوت، به دشمنی شخصی حسین «ع» و یزید تبدیل شد.رسالت‌یاری رساندن به جبهه گسترده حسینی در طول تاریخ، تنها به سطح گریستن بر تشنگی و مظلومیت آل عبا پایین آمد و بیش از روضه فکر امام حسین «ع»، روضه جسم پاره پاره او و بیش از پیام خونین سید الشهدا، حلقوم بریده ابا عبدالله مطرح شد.حتی مبارزه دشمنان با اصل اقامه عزا برای سالار شهیدان (که بی‌ثمر بود) تبدیل شد به آزادی مراسم و ترویج شعائر، ولی همراه با مسخ حقیقت عاشوراو فلسفه قیام کربلا، که اینگونه برنامه‌ها، هیچ تعارضی با سلطه ستم و فسق نداشته باشد و این بزرگترین تحریف محتوایی عاشورا بود.در حالی که در تاریخ شیعه، قیام توابین، پس از گریه بر مزار شهدای کربلا و یاد مظلومیت امام حسین «ع» شکل گرفت و شیعیان درسرزمین کربلا و با الهام از عاشورا، به رهبری سلیمان بن صرد، قیامی را شکل و سازماندهی دادند.و عاشورا، تکلیف‌آور برای هر مسلمان بود، نه آنکه امام، یک وظیفه خاص و دستور خصوصی داشته باشد.

اعتقاد به شفاعت‌سید الشهدا و نیز ثوابهای فراوان برای اشک ریختن بر آن حضرت و همچنین نتایج ارزشمند محبت و ولایت اهل بیت «ع»، همه صحیح است، اما این مسائل بگونه‌ای یکجانبه طرح شد که بسیاری از علاقه‌مندان اهل بیت، تعارضی میان گریستن برحسین «ع» و ارتکاب فسق و فجور و زیر پا نهادن حق الناس و ترک وظایف ندانند و امیدشان به حسین «ع» باشد، هر چند که غرق گناه باشند!امام سجاد «ع» که همان روح حسینی و شجاعت علوی را داشت و در عاشورا به مصلحت الهی بیمار بود و توان جنگیدن

نداشت، در پی همین تلقینات تحریف شده، به «امام بیمار» شهرت یافت و در اذهان عموم، به صورت مردی لاغر، رنگ پریده، بی‌حال و زرد چهره و عصا به دست جلوه کرد.حتی قضایایی بی‌اساس، همچون حجله عروسی قاسم نوجوان در شب عاشورا، به عنوان دستمایه اشک گرفتن از اهل عزا، به مرثیه‌ها و مقتلها راه یافت و قضایایی به نام رؤیا و خواب (راست یا دروغ) باب شد و دهان به دهان و سینه به سینه‌نقل گشت و بتدریج، حالت‌یک امر مسلم و قطعی یافت.آنچه وظیفه آگاهان و دست‌اندرکاران است، هم تبیین صحیح قیام حسینی، هم ارائه مقتل و روضه صحیح و مستند، هم جلوگیری از خواندن مرثیه‌های دروغ و مرثیه‌خوانان ناصالح و مداحان کاسب و واعظان بیسواد و بی‌مطالعه است.در یکی دو دهه اخیر، هم کتابهای ارزشمندی در تحلیل ماهیت و اهداف قیام حسینی تالیف شده، هم اشعار با محتوا و منطبق با روح‌عاشورا سروده شده است و هم برخی از این تحریفهای لفظی و محتوایی بازگو و معرفی‌شده است.[۱] الهامی که در انقلاب اسلامی ایران و در جبهه‌های دفاع مقدس، از عاشورا و کربلاگرفته شد، بهترین استفاده از چهره تحریف نشده عاشوراست.و اگر شیعه بتواند «مکتب عاشورا» را آنگونه که هست و بوده، به جهانیان معرفی کند، بی‌شک منبع الهام همه‌آزادیخواهان مبارزی خواهد شد که در پی الگوی راستین برای انقلاب و مبارزه با ستم‌اند. --------
----

پی نوشتها :

[۱] مطالعه کتاب سودمند حماسه حسینی (۳ جلد) از شهید مطهری در این زمینه‌ها توصیه می‌شود.همچنین موارد متعددی از نقلهای دروغ و حوادث بی‌اساس را که در زبان مرثیه‌خوانان و در شعر و نثر مرثیه درباره حوادث‌کربلاست، در کتاب «لؤلؤ و مرجان» و در فصل لزوم پرهیز از دروغ و رعایت صدق در سخن، تالیف «محدث نوری» می‌توان خواند.همچنین کتاب «ستودگان و ستایشگران» که مجموعه‌ای از ارشادهای آیةا... خامنه‌ای درباره بایدها و نبایدها در امر مداحان و مرثیه‌خوانان است، خواندنی است، نشر «حوزه هنری».نیز، ر.ک: «التنزیه لاعمال الشیعه»، سید محسن امین، (خلاصه‌ای از آن در «اعیان الشیعه»، ج ۱۰، ص ۳۷۳ به بعد آمده است)، «اکسیر السعادة فی اسرارالشهادة»، سید عبد الحسین لاری، «الایات البینات فی قمع البدع و الضلالات»، کاشف الغطاء، مقاله «امام خمینی، احیاءو اصلاح شعائر حسینی»، سید جواد ورعی، (ویژه‌نامه روزنامه جمهوری اسلامی با نام «عاشورا و امام خمینی»، خرداد۷۴).

ث

ثارالله

از القاب سید الشهدا «ع» که در زیارتنامه خطاب به آن حضرت گفته می‌شود.یعنی خون خدا. در زیارت عاشوراست: «السلام علیک یا ثار الله و ابن ثاره» این تعبیر، درزیارتهای دیگر نیز، از جمله زیارت مخصوص امام حسین «ع» در اول رجب و نیمه رجب و شعبان و زیارت امام حسین «ع» در روز عرفه آمده است.[۱] در زیاراتی هم که امام صادق «ع» به عطیه آموخت، آمده است: «و انک ثار الله فی الارض من الدم الذی لا یدرک ثاره من الارض الا باولیائک».[۲] شدت همبستگی و پیوند سید الشهدا با خدا به نحوی است که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از قبیله خدا می‌ماند که جز با انتقام‌گیری و خونخواهی اولیاء خدا، تقاص نخواهد شد.القاب دیگری نیز مانند قتیل الله، و وتر الله در زیارتنامه است که گویای همین نکته است. «... بزرگترین لقب آن نجات دهنده آخرین انسان از این رابطه ثار... «منتقم» است.انتقام چه چیز را می‌گیرد؟ همه می‌گویند انتقام قاتلین سید الشهدا، نه! انتقام ثاری که به گردن بنی‌هابیل است...اگر غیرت و آگاهی وجود داشته باشد، تمام فضای تاریخ ما پر از ضجه و دعوت خونخواهی ثارهاست.اما این ثارها، ثارهای قبیله‌ای نیست، ثار الله است.اینها «ثار الله» هستند که باید از قاتلین بنی‌طاغوت گرفته شوند.حسین، وارث یکی از

ورثه است که خودش بصورت یک ثار در آمد و فرزندش و باباش، اینها همه ثارهای خدا هستند و پدر ثارهای خدا و پسر ثارهای‌خداست... هدف، انتقام کشیدن از «بنی قابیل» است که آنهمه دستش به خون ثارهای عزیزما آغشته است... یا ثار الله و ابن ثاره».[۳] .

عنوان مقدس «ثار الله»، در ادبیات شعری و مرثیه، همچنان در زمینه کارهای خطاطی، نقاشی، طراحی و پوستر هم جای خاصی داشته و منبع الهام بخش برای هنرمندان مکتبی بوده است.حتی هنرمندان قالی‌باف هم از آن بهره و فیض برده‌اند.قالی «ثار الله»، اثربرجسته استاد سید جعفر رشتیان، نمونه‌ای از آن است.این قالی که به مساحت ۱۸متر مربع، در مدت ۸ سال بافته شد، تداعی کننده عاشورای حسینی است.در حاشیه فرش، نمای هفت شهر مذهبی مسلمانان است و در متن آن، خیام سوخته در میان شعله‌ها و درمیان فرش، عبارت «ان الحسین مصباح الهدی و سفینهٔ النجاهٔ» نقش بسته و فریاد سرخ مظلومیت، در گره گره این اثر ارزنده به گوش جان می‌رسد.[۴] این نقاش و مینیاتوریست درسال ۱۳۶۷ ش از دنیا رفت. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] مفاتیح الجنان.

[۲] بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۱۴۸، ۱۶۸، و ۱۸۰.

[۳] ثار، علی شریعتی، ص ۱۸.

[۴] کیهان فرهنگی، تیرماه ۱۳۶۷، ص ۵۵.

ثعلبیه

نام یکی از منزلگاههای نزدیک کوفه که امام حسین «ع» در مسیر خود از آنجا گذشت.

ثعلبیه، به نام ثعلبه، مردی از بنی اسد است که در آنجا فرود آمده و ساکن شده و چشمه‌ای حفر کرده بود.[۱] در این محل که قناتی داشته، امام حسین «ع» بار افکند و یک شب آنجاماند.در همین منزل بود که آن حضرت با «طرماح» برخورد کرد و او را به همراهی خویش فرا خواند.او رفت که اجناس و وسایل را به خانواده‌اش برساند و برگردد، ولی وقتی‌برگشت که امام حسین «ع» به شهادت رسیده بود.و در همین منزلگاه بود که مردی نصرانی همراه مادرش به خدمت امام رسیدند و به دست او مسلمان شدند.[۲] و در همین منزل بود که حضرت، خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت کرد. ----------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۱.

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۷۸.

ثابت بن هبیره

نامبرده جریان شهادت «عمر بن قرظه انصاری» و برادر او «علی بن قرظه» را روایت کرده است.

این راوی، تنها همین یک خبر را در حادثه جانسوز عاشورا دارد.

گزارش او این گونه است: قال «ابومخنف» عن «ثابت بن هبیره»: فقتل عمرو بن قرظهٔ بن کعب...

و عمرو... نیز در پیکار قهرمانانه‌ی یاران حسین حضور داشت و به شهادت رسید.

روشن است که ظاهر روایت نشانگر حضور نامبرده در کربلا و روایت بدون واسطه است.

ثورة الحسین

نام کتابی ارزشمند و تحلیلی درباره نهضت ابا عبدالله الحسین «ع»، از محمد مهدی شمس الدین (چاپ ششم، ۱۴۰۱ ق، بیروت)، به فارسی نیز ترجمه شده است، با نام «ارزیابی انقلاب امام حسین».از این مؤلف، کتاب دیگری به نام «ثورة الحسین فی الوجدان الشعبی» منتشر شده است.

ثار

خونخواهی، خون، قیام برای خونخواهی، «طلب ثار».امام باقر «ع» ضمن بیان اینکه حسین بن علی و ما اهل بیت، همان مظلومی هستیم که در آیه قرآن آمده است: «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» (اسراء ۳۳)، فرمود: «القائم منا اذا قام طلب بثار الحسین...».[۱] قائم از ما هر گاه قیام کند خون حسین را خواهد طلبید. نامگذاری امام عصر «عج» به «منتقم» نیز به خاطر همین قیام برای‌خونخواهی است.[۲] در زیارت عاشورا هم این آرزوی جهاد خونخواهانه در رکاب امام زمان در دعا آمده است: «و ان یرزقنی طلب ثاری (ثارکم) مع امام هدی ظاهر... و ان یرزقنی طلب ثارك مع امام منصور...» و در دعای ندبه، از اوصاف حضرت مهدی «ع»، خونخواهی سید الشهدا بیان شده است: «این‌الطالب بدم المقتول بکربلا».[۳] .

فرهنگ خونخواهی در میان همه اقوام از جمله عربها بوده است. نسبت به شهید کربلاهم که خون عزیزش بر زمین ریخت، در سالهای بعد کسانی به خونخواهی برخاستند، از جمله نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و نیز قیام مختار در کوفه، به انگیزه «طلب ثار» بوده و شعارشان نیز در این نهضت «یا لثارات الحسین» بوده است.شعار یاران‌حضرت مهدی نیز چنین خواهد بود (شعارهم: یا لثارات الحسین).[۴] بالاتر از همه آنکه خود خداوند، خونخواه حسین «ع» است.آنگونه که می گوییم: «اشهد ان الله تعالی الطالب بثارك».[۵] همه قیام‌کنندگان بر ضد جباران که الهام از عاشورا می گیرند، خونخواهان «ثار الله»اند. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار: ج ۴۴، ص ۲۱۸.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۴۷۴.

[۳] مفاتیح الجنان.

[۴] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

[۵] مفاتیح الجنان، محدث قمی، ص ۵۵۷ (صلوات بر حسن و حسین).

ثمرات قیام کربلا

شهادت مظلومانه سید الشهدا و یارانش در کربلا، تاثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت‌و خونی تازه در رگهای جامعه اسلامی دواند و جو نامطلوب را شکست و امتدادهای آن حماسه، در طول تاریخ، جاودانه ماند.حتی در همان سفر اسارت اهل بیت نیز تاثیرات سیاسی این حادثه در اندیشه‌های مردم آشکار شد.گروهی از اسرا را که به شام می‌بردند، چون به تکریت رسیدند، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته شدن حسین «ع»، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند.به شهر «لینا» نیز رسیدند.مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین و دودمانش سلام و درود فرستادند وامویان را لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند.چون خبر یافتند که مردم «جهینه» هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند.به قلعه «کفر طاب»

رفتنـد، به آنجا نیز راهشـان ندادنـد.به حمس که وارد شدنـد، مردم تظاهرات کردنـد و شـعار دادنـد: «اکفرا بعـدایمان و ضـلالا بعد هـدی؟» (آیا کفر پس از ایمان و گمراهی بعد از هدایت؟) و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشـتند.[۱] برخی از تاثیرات حماسه عاشورا از این قرار است:

۱- قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم

۲- احساس گناه و شرمساری در جامعه، بخاطر یاری نکردن حق و کوتاهی درادای تکلیف

۳- فرو ریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام بر ضد ستم

۴- رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی

۵- بیداری روح مبارزه در مردم

۶- تقویت و رشد انگیزه‌های مبارزاتی انقلابیون

۷- پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی)

۸- پدید آمدن انقلابهای متعدد با الهام از حماسه کربلا

۹- الهام بخشی عاشورا به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ

۱۰- تبدیل شدن «کربلا» به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت، برای نسلهای انقلابی شیعه

۱۱- به وجود آمدن پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول تاریخ، بر محور شخصیت و شـهادت سید الشهدا «ع»

از نهضـتهای شـیعی پس از عـاشورا، می‌توان «انقلاب توابین»، «انقلاب مـدینه»، «قیام‌مختار»، «قیام زیـد»، و... حرکتهای دیگر را نام برد.برای توضـیح بیشتر، به مـدخل خاص هر یک از این نهضـتها در همین مجموعه مراجعه شود.تاثیر حماسه عاشورا را درانقلابهای بزرگی کـه در طول تاریـخ، بر ضـد سـتم انجـام گرفتـه، چه در عراق و ایران و چه در کشورهـای دیگر، نبایـد از یـاد برد. «فرهنگ شهـادت» و انگیزه جهاد و جانبازی که درانقلاب اسـلامی ایران و هشت سال دفاع مقـدس در جبهه‌ها جلوه گر بود، گوشه‌ای از این تاثیر پذیری است.شـعار «نهضت ما حسـینیه، رهبر ما خمینیه» که در مبارزات ملت مسـلمان ایران بر ضد طاغوت طنین افکن بود و نیز شور حسـینی جبهه‌هـای رزم ایران، گواه روشن تـاثیر گـذاری کربلاـ در قرنهـا پس از آن حماسه مقـدس است.یکی از نویسندگان محقق، نتایج نهضت کربلا را عبارت می‌داند از:

۱- پیروزی مساله اسلام و حفظ آن از نابودی.

۲- هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین.

۳- شناخت اهل بیت بعنوان نمونه‌های پیشوایی امت.

۴- تمرکز شیعه از بعد اعتقادی بر محور امامت.

۵- وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه.

۶- ایجاد حس اجتماعی در مردم.

۷- شکوفایی موهبتهای ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی.

۸- منابر وعظ و ارشاد، به عنوان وسیله آگاهانیدن مردم.

۹- تداوم انقلاب بصورت زمینه سازی نهضتهای پس از عاشورا[۲] .

حـادثه کربلاـ گشاینـده جبهه اعتراض علیه حکومت امویـان و سـپس عباسـیان شـد، چه به صورت فردی که روحهـای بزرگ را به عصـیان و افشاگری واداشت، و چه به شـکل مبارزه‌های گروهی و قیامهای عمومی در شـهری خاص یا منطقه‌ای وسیع.[۳] . خون او

تفسیر این اسرار کرد

ملت‌خوابیده را بیدار کرد[۴] .

پی نوشتها :

[۱] عاشورا فی الادب العاملی المعاصر، ص ۵۴ به نقل از منتخب طریحی و مقتل ابی مخنف.

[۲] برای تفصیل آن ر.ک: «حیاة الامام الحسین»، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۳۶، (معطیات الثورة).

[۳] در این زمینه‌ها ر.ک: «الانتفاضات الشیعیه»، هاشم معروف الحسنی، «امامان و جنبشهای مکتبی»، محمد تقی مدرسی.

[۴] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۵.

ج

جابر بن حارث سلمانی

از شهدای کربلاست.نام او را جناده، حباب، حیان و حسان هم گفته‌اند.وی از شخصیتهای شیعه در کوفه بود که در نهضت مسلم بن عقیل هم مشارکت داشت و پس از شکست آن، همراه گروهی به سوی حسین حرکت کردند و پیش از رسیدن آن حضرت به کربلا، به او پیوستند.هر چند لشکر حر می‌خواستند مانع پیوستن او به حسین «ع» شوند، ولی نتوانستند.وی روز عاشورا به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۶۳.

جابر بن حجاج تیمی

از شهدای عاشورا در حمله نخست است.وی از سوارکاران شجاع کوفه بود که در کربلا از سپاه عمر سعد به سپاه حسین «ع» پیوست.در نهضت مسلم بن عقیل نیز از بیعت‌کنندگان با وی بود[۱] . -------------------------

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۴۰.

جابر بن عبدالله انصاری

جابر و عطیه، که هر دو از بزرگان شیعه بودند، پس از شهادت امام حسین «ع» در اولین‌اربعین به زیارت کربلا آمدند.جابر بن عبدالله، پانزده سال پیش از هجرت در مدینه به دنیا آمد.از طایفه خزرجیان بود.او و پدرش عبدالله بن حرام از پیشتازان اسلام بودند.پدرش در جنگ احد به شهادت رسید.جابر از مسلمانان پیش از هجرت و از اصحاب با فضیلت رسول خدا بود که در ۱۹ غزوه، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر «ص» حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی «ع» جنگید.[۱] .

این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شده بود و با همان حال، همراه عطیه عوفی به زیارت کربلا آمد، در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و بطرف قبرسید الشهدا رفت و بر تربت آن امام شهید، سخنان سوزناک و شوق‌انگیزی بر زبان آورد:

حبیب لا یجیب حبیبه؟... سپس رو به اطراف قبر کرد و به شهدای دیگر سلام داد و درباز گشت، سخنانی به عطیه گفت، از جمله: «احب محب آل محمد ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم و ان کانوا صواما قواما...»[۲] دوستدار «آل محمد» را دوست بدار و دشمن آل محمد را دشمن بدار تا وقتی که با آل محمد دشمنی می کنند، هر چند اهل روزه و نماز باشند.وی در کوچه‌های مدینه دنبال امام محمد باقر «ع» می گشت.وقتی خدمت آن‌حضرت رسید، سلام رسول خدا را به او رساند.آخرین فردی بود که از حاضران در «پیمان عقبه» بود و تا آن هنگام زنده مانده بود.بدن او را به جرم دوستی اهل بیت، در زمان حجاج داغ نهادند.[۳] جابر در سال ۷۸ هجری، در ایام عبد الملک مروان، در سن نود و چندسالگی در حالی که نابینا بود از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.[۴] .

پی نوشتها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۱۴۱.

[۲] بحار الانوار: ج ۶۵، ص ۱۳۰ و ج ۹۸ ص ۱۹۵.

[۳] الغدیر، ج ۱، ص ۲۱.

[۴] مروج الذهب، ج ۳ ص ۱۱۵ و الغدیر ج ۱ ص ۲۱.درباره زندگی وی، از جمله ر.ک: «جابر بن عبدالله انصاری، پاسدار حکومت صالحان» از: محمدی اشتهاردی.

جبلهٔ بن علی شیبانی

از شجاعان کوفه که در کربلا، در حمله اول روز عاشورا به شهادت رسید.وی درصفین، در رکاب امیر المؤمنین «ع» حضور داشت و در قیام مسلم بن عقیل در کوفه همراه او بود.پس از شهادت مسلم، نزد قبیله خود رفت و پنهان شد و آنگاه که امام حسین «ع» به کربلا آمد خود را به آن حضرت رساند و در رکابش جنگید و شهید شد.نام او در ضمن نامهایی که در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده، آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۳، عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۹۵.

جنادهٔ بن کعب انصاری

از شهدای کربلاست.نامش را جنادهٔ بن حرث هم نوشته‌اند.از طایفه خزرج بود.از مکه همراه امام حسین «ع» به کوفه آمده و در روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسید. پسرش (عمر بن جناده) نیز در کربلا شهید شد.[۱] برخی او را به نام جدش «جنادهٔ بن‌حارث» ذکر کرده‌اند.

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۹۰.اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۴.

جندب بن حجیر خولانی

از شـهدای عاشورا در کربلاست.نامش در زیارت رجبیه نیز آمـده است.برخی نامش‌را «جندب بن حجر» نوشـته‌اند.وی از چهره‌های بـارز شیعه در کوفه و از یـاران علی «ع» بودو قبل از رسیـدن سپاه حر به کاروان امام حسـین «ع»، از کوفه بیرون آمـده و به کاروان حسینی پیوسته بود. شهادتش را در حمله اول نوشته‌اند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۴۲، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۰۹.

جون

غلام سیاه ابوذر غفاری که در کربلا به شـهادت رسید.جون بن حوی پس از شهادت مولایش ابوذر، به مدینه برگشت و در خدمت اهل بیت درآمد.ابتدا خدمت امیر المؤمنین «ع» بود.سپس در خدمت امام حسن و امام حسین «ع» و بالاخره در خدمت امام سجاد «ع» بود.در سـفر کربلا، از مدینه همراه امام تا مکه و از آنجا به کربلا آمد.چون به اسـلحه‌سازی و اسلحه‌شناسی آشنا بود، به نقل ابن اثیر و طبری، شب عاشورا هم در کربلابه کار اصـلاح سلاحها اشتغال داشت.با آنکه سن او زیاد بود، ولی روز عاشورا ازسید الشهدا «ع» اذن میـدان طلبید.امام او را رخصت داد تا برود و آزادش کرد.ولی او بااصـرار، می‌خواست در روزهای شادی و غم و راحت و رنج، از خاندان پیامبر جدا نشود. به امام حسـین «ع» عرض کرد: گر چه نسبم پست و بویم ناخوش و چهره‌ام سیاه است، ولی می‌خواهم به بهشت روم و شـرافت‌یابم و روسفید شوم.از شما جدا نمی‌شوم تا خون سیاهم با خونهای شما آمیخته شود.پس از نبرد، وقتی بر زمین افتـاد، امـام خود را به بـالین او رسانـد و چنین دعا کرد: خـدایا!رویش را سـفید و بویش را معطر کن و او را با نیکان محشور گردان «اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشـره مع الابرار و عرف بینه و بین محمـدو آل محمـد»[۱] به دعای امام، بویش معطر گشت.امام باقر «ع» از امام سـجاد «ع» روایت می‌کنـد که پس از عاشورا که مردم برای دفن کشته‌ها به میـدان می‌آمدنـد (و بنی اسـد برای دفن شهدا آمدند)، پس از ده روز، بدن جون را در حالی یافتند که بوی مشک از آن به مشام می‌رسید.[۲] .

رجزهای مختلفی برای جون نقل شده است.از جمله: کیف تری الکفار ضرب الاسود

بالسیف ضربا عن بنی محمد اذب عنهم باللسان و الید

ارجو به الجنهٔ یوم المورد[۳] . که نشان‌دهنـده عمق بینش او در شـناخت ولای آل البیت و جبهه کفر امویـان و دفاع همه جانبه او از خاندان رسالت است.[۴] . گر چه نژادی پست دارم، سربلندم

کز جان به قرآن و به عترت پایبندم سرمشق عزت از ابوذر برگرفتم

درس غلامی را ز قنبر برگرفتم غیر از تو ای جان جهان، مولا ندارم

از دادن جان در رهت پروا ندارم من ریزه‌خوار خوان احسان شمایم

پیوسته سر بر خط فرمان شمایم صد بار اگر جان در رهت بسپارم ای دوست

حاشا که دست از دامنت بردارم ای دوست من چون ابوذر با خبر از راز عشقم

در جانفشانی کمترین سرباز عشقم بر سینه ی من دست رد مگذار، مولا

از چهره ی جان پرده‌ام بردار، مولا بگذار خونم بوی مشک ناب گیرد

روی سیاهم جلوه مهتاب گیرد[۵] . در چشمه‌سار عشق تو شویم رخ سیاه

هر چند از تبار شبم، با سپیده‌ام با آنکه روسیاهم و شرمنده‌ت، ولی

من از کرامت تو سخنها شنیده‌ام عمریست‌خانه‌زاد توام، رخ ز من متاب

من دل ز هر چه غیر تو باشد، بریده‌ام[۶] . ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه ، ج ۴، ص ۲۹۷، انصار الحسین، ص ۶۵، بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۲.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳، معارف و معاریف، ج ۲، ص ۶۳۴.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۹۷.

[۴] درباره جون، کتاب «جون، مسک للزنوج» تالیف: محمد رضا عبد الامیر انصاری.نشر: بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی، منتشر شده است (کیهان فرهنگی، سال ۱۰ شماره ۳ ص ۴۵).

[۵] احد ده بزرگی، «شب شعر عاشورا»، شماره ۷، ص ۱۳۸ (تلخیص شده)، این کتاب، مخصوص سروده‌هایی پیرامون علی اکبر «ع» و جون است.

[۶] رسول‌زاده.

جوین بن مالک ضبعی

از یاران حسین «ع» که در کربلا- شهید شد.نامش نیز در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. گفته‌اند وی ابتدا در سپاه عمر سعد بود.سپس به حسین بن علی «ع» پیوست و در رکاب او جنگید و در حمله اول به شهادت رسید.بعضی نامش را جویر بن مالک یا حوی بن مالک نقل کرده‌اند.[۱] برخی هم او را با همان جون، غلام ابوذر اشتباه گرفته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۶۶.

جابر بن حارث سلمانی

از شهدای گرانقدر کربلاست. نام او را «جناده»، «حباب»، «حیان» و «حسان» هم گفته‌اند. وی از شخصیتهای کوفه بود که با مسلم بن عقیل علیه‌السلام همکاری داشت که پس از شهادت جناب مسلم، همراه گروهی از شیعیان به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. هر چند لشکر حر می‌خواستند مانع پیوستن او به حسین علیه‌السلام شوند، ولی نتوانستند. وی در روز عاشورا به شهادت رسید.

سلمانی: قبیله‌ای از «مراد» و از تیره‌ی مذحج (یمن، عرب جنوب)

جابر بن حجاج بن عبدالله تمیمی

از قبیله بنی‌تمیم الله ثعلبه. از شجاعان و پاکان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت نمود و بعد به کربلا آمد و پس از نبردی دلاورانه با دشمن، جنگید و به شهادت رسید.

جابر بن حجاج تیمی

از قبیله بنی‌تمیم الله ثعلبه. از شجاعان و پاکان کوفه که با مسلم بن عقیل بیعت نمود و بعد به کربلا آمد و پس از نبردی دلاورانه با دشمن، جنگید و به شهادت رسید.

جابر بن عبدالله انصاری

از صحابه‌ی بافضیلت رسول خدا بود. جابر و عطیه، که هر دو از بزرگان شیعه بودند، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام در اولین اربعین به زیارت کربلاـ آمدنـد. جـابر بن عبـدالله، پـانزده سـال پیش از هجرت در مـدینه به دنیا آمـد. از طایفه‌ی خزرجیان بود.او و پـدرش عبـدالله بن حرام از پیشـتازان اسـلام بودنـد. پـدرش در جنگ احد به شـهادت رسـید. جابر از مسـلمانان پیش از هجرت و از اصحاب بافضیلت رسول خدا بود که در ۱۹ غزوه، از جمله جنگ بدر در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور داشت و در جنگ صفین نیز در رکاب علی علیه‌السلام جنگید. این محدث بزرگ شیعه در اواخر عمر نابینا شده بود و با همان حال، همراه عطیه عوفی به زیارت کربلا آمد، در فرات غسل کرد و خود را معطر ساخت و به طرف قبر سیدالشهدا علیه‌السلام رفت و آن جا را زیارت نمود. جابر بن عبدالله در بازگشت به عطیه گفت:

«احب محب آل محمد ما احبهم و ابغض مبغض آل محمد ما ابغضهم و ان کانوا صواما قواما...»

دوسـتدار آل محمد را دوست بدار و دشـمن آل محمد را دشمن بدار تا وقتی که با آل محمد دشمنی می‌کنند، هر چند اهل روزه و نماز باشند. وی در کوچه‌های مدینه به دنبال امام محمد باقر علیه‌السلام می‌گشت. وقتی خدمت آن حضرت رسید، سلام رسول خدا را به او رساند. وی آخرین فرد از حاضران پیمان عقبه بود که تا آن هنگام زنده مانده بود.

بدن او را به جرم دوستی اهل بیت علیهم‌السـلام، در زمان حجاج بن یوسف داغ نهادند. جابر در سال ۷۸ هجری، در ایام عبدالملک مروان، در سن نود و چند سالگی از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد.

جابر بن عروهٔ غفاری

مرحوم محدث قمی و مرحوم دکتر آیتی و ابی‌مخنف او را از شهدای کربلا دانسته‌اند.

جابر هنگام شهادت پیرمرد بوده و از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از مجاهدین جنگهای بدر و حنین محسوب می‌شـده است. او در روز عـاشورا عمـامه‌اش را از سـر برداشت و محکم به کمر بست و ابروهـایش که روی چشـمانش افتـاده بود با دسـتمالی به پیشـانی بسـته و در آن وقت امـام حسـین علیه‌السـلام به او نگاه کرده و فرمود: «شـکر الله سـعیك یا شـیخ»؛ «خداونـد به مجاهدتهای تو ای شیخ پاداش دهد».

او هنگام مبارزه این رجز را قرائت می‌کرد: قد علمت حقا بنوغفار

و خندف ثم بنونزار بنصرنا لاحمد المختار

یا قوم حاموا عن بنی الاطهار الطیبین السادهٔ الاخیار

صل علیهم خالق الابرار «بنی‌غفار و طائفه خندف و بنی‌فزار یاری ما را به احمد صـلی الله علیه و آله و سـلم که برگزیده خداست، به راستی می‌دانند.

ای مردم حمایت کنید از فرزندان پاکان و پاکیزه و سرور خوبان که خالق خوبان به آنها درود فرستاد».

آن گاه جمعی از دشمن را به هلاکت رسانیده و خود نیز به شهادت رسید.

جبلهٔ بن عبدالله

او یکی از دوسـتداران اهـل بیت عصـمت و طهـارت علیهم‌السـلام و از اصـحاب امام حسـین علیه‌السـلام در روز عاشورا است. او در صحرای کربلا در رکاب امام حسـین علیه‌السـلام شـجاعانه جنگیـده و به فیض شـهادت نایل آمـد. نامش در زیارت رجبیه نیز آمـده

است.

جبلة بن علی شیبانی

از شهدای کربلاست. شیبانی: وابسته به «شیبان» و تیره‌ای از عرب عدنان می‌باشد. (عرب شمال)
وی از شجاعان کوفه بود که در روز عاشورا و در حمله اول به شهادت رسید. وی در صفین، در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشت و در قیام مسلم بن عقیل در کوفه همراه او بود. پس از شهادت مسلم، نزد قبیله‌ی خود پنهان شد و آن گاه که امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد خود را به آن حضرت رساند و در رکابش جنگید تا به شهادت رسید. نام او در ضمن نامهایی است که در زیارت ناحیه‌ی مقدسه آمده است:
«السلام علی جبلة بن علی الشیبانی»

جنادة بن حارث

از شهدای روز عاشوراست. وی همان«جابر بن حارث سلمانی» است.

جنادة بن حارث انصاری

از شهدای کربلاست. انصاری: منسوب به انصار (یمن، عرب جنوب). وی همان «عمر بن جناده» فرزند «جنادة بن کعب انصاری» است. این پدر و پسر هر دو در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمدند.

جنادة بن حارث حمدانی

از شهدای کربلاست. او همان «عمر بن جناده» فرزند جناب «جنادة بن کعب انصاری» است. این پدر و پسر در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمدند.

جنادة بن حرث

نام وی جنادة بن الحرث المذحجی المرادی السلمانی الکوفی می‌باشد.
سلمان تیره‌ای از مراد، و مراد تیره‌ای از قبیله مذحج است. جناده اهل کوفه، و هنگام شهادت گویا سن زیادی داشته است.
از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه‌السلام و از مجاهدین جنگ صفین و از مشاهیر شیعه و از یاران مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود.
بعد از شهادت مسلم علیه‌السلام او در میان قبیله‌اش مخفی شده و هنگامی که امام حسین علیه‌السلام به سوی کربلا در حرکت بود، جنادة به همراه گروهی از شیعیان از جمله مجمع، عائذ، عمرو و غیره به اردوی امام علیه‌السلام ملحق و با امام علیه‌السلام وارد کربلا شده و در روز عاشورا به شهادت رسید.
این گروه در روز عاشورا هنگام مبارزه، توسط دشمن محاصره شدند تا این که حضرت عباس علیه‌السلام محاصره را شکسته و نجاتشان داد.
لکن ابا داشتند که از میدان سالم برگردند و لذا دوباره حمله نموده و بعد از جنگی سخت جملگی در یک مکان به شهادت رسیدند.

مناقب، ایشان را از شهدای اولین حمله نوشته است.

و نـامش در زیـارت نـاحیه و رجبیه آمـده است. قابل ذکر است که نام جنادهٔ بن حرث بر اثر اشـتباه در اسـتنساخ، در تاریـخ طبری و مناقب: جابر بن حارث سلمانی، در رجال طوسی: جنادهٔ بن حرث، در زیارت ناحیه مقدسه:

حباب بن حارث سلمانی، در اقبال: حسان بن حارث، وارد شده است. شاید نقل طبری اصح اقوال باشد.

جنادهٔ بن کعب انصاری

او از طایفه خزرج و از انصار مدینه بود.

جنادهٔ به همراه پسرش عمرو (عمر) و همسرش از مکه تا کربلا ملازم حضرت امام حسین علیه‌السلام بودند. همسر جنادهٔ، بحریه بنت مسعود خزرجی نام داشت.

جنـادهٔ از شـیعیان مخلص در ولاـیت اهـل البیت علیه‌السـلام و در اولین حمله به شـهادت رسـید و بنا به نقل قول مناقب شانزده نفر از دشمن را به هلاکت رسانده و هنگام جهاد این رجز را قرائت می‌کرده: انا جناد و انا ابن‌الحارث

لست بخوار ولا بناکث عن بیعتی حتی یرثنی وارثی

الیوم ثاری فی الصـعید ماکثی «من جناده فرزنـد حارثم، و از بیعتم ناتوان و پیمان شـکن نیسـتم، تا این که ادامه دهـد وارثم راهم را، امروز خونم در زمین ریخته و جایگزین می‌شود.»

جندب بن حجیر کندی

او امیر دو قبیله‌ی بنی‌کنده و ازد و از بزرگان شـیعه، نامش در زیارت ناحیه و رجبیه بدین صورت ذکر شده است: «السـلام علی جند بن حجیر الکندی». از شهدای کربلا و عاشورای حسینی که پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

جندب بن حجر

از شـهدای کربلاـست. وی همان «جنـدب بن حجیر خولانی» است. در زیارت ناحیه مقـدسه نام او «جنـدب بن حجر خولانی» آمـده است.

جند بن حجیر کندی

او امیر دو قبیله‌ی بنی‌کنده و ازد و از بزرگان شـیعه، نامش در زیارت ناحیه و رجبیه بدین صورت ذکر شده است: «السـلام علی جند بن حجیر الکندی». از شهدای کربلا و عاشورای حسینی که پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

اصطلاح تصادفی

جون بن حوی

«جون بن حوی بن قتادهٔ بن الاعور بن ساعدهٔ بن عوف بن کعب بن حوی.»

جون غلـام ابوذر بوده و بـا توجه به سوابقش هنگـام شـهادت در سـنین بالایی بوده است. سـیاه پوست و مملوک فضل بن عباس بن عبدالمطلب بوده. حضـرت علی علیه‌السلام از فضل به صد و پنجاه دینار خریده و به ابوذر بخشید. جون تا وفات ابوذر در سال سی و دو هجری در تبعیـدگاه ربذه در خدمت او بوده و بعد به خدمت حضـرت علی علیه‌السـلام برگشت، پس از آن در خدمت حضـرت

امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام بود که در خانه امام سجاد علیه‌السلام زندگی می‌کرده و به همراه آن حضرت وارد کربلا شد.

از اینکه جون عبد سیاهی بوده معلوم می‌شود عرب نبوده و غیر اعراب اهتمامی بر حفظ نسب خویش نداشته‌اند و لذا مرحوم امین معتقد است سلسله نسب فوق الذکر برای جون بن قتاده تمیمی بوده که به اشتباه برای جون غلام ابوذر نوشته‌اند.

وقتی که جون در روز عاشورا از امام حسین علیه‌السلام اجازه جهاد خواست، آن حضرت فرمود: «تو متابعت ما کردی در طلب عافیت، پس خویشتن را به طریق ما مبتلا مکن از جانب من مختاری که طریق سلامت خویش جویی».

جون عرض کرد:«یابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من در ایام راحت و وسعت کاسه لیس خوان شما بوده‌ام و امروز که روز سختی و شدت شماست دست از شما بردارم؟!

به خدا قسم که بوی من متعفن و حسب من پست و رنگ من سیاه است، پس بهشت را از من دریغ مفرما، تا بوی من نیکو شد، و جسم من شریف، و رویم سفید گردد. نه به خدا سوگند هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون طیب شما مخلوط سازم.»

او هنگام مبارزه این رجز را می‌خواند: کیف یری الکفار ضرب الاسواد

بالسیف ضربا عن بنی‌محمد اذب عنهم باللسان و الید

ارجوبه الجنهٔ یوم المورد «چگونه می‌نگرند کفار به ضربت غلام سیاهی که با ضربت شمشیر از فرزندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دفاع می‌کند همچنین با دست و زبانم از آنان دفاع کرده و در آخرت بدین وسیله آرزوی بهشت را دارم.»

او بیست و پنج نفر از کفار را به هلاکت رسانده آن گاه به شهادت رسید و حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام به بالای سر جنازه او آمده و دعا کرد: «اللهم بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع الابرار و عرف بینه و بین محمد و آل محمد، بار خدایا روی جون را سفید گردان و بوی او را نیکو کن و او را با ابرار محشور گردان و او را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم محشور، و میانشان دوستی برقرار فرما».

حضرت امام باقر علیه‌السلام از حضرت امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده:

بنی‌اسد وقتی که برای دفن شهدا حاضر شدند جسد جون را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک می‌داد.

جون به اسلحه سازی و اسلحه آشنا بوده و در شب عاشورا مشغول اصلاح سلاحها بود.

نامش در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است: «السلام علی جون بن حوی مولی ابی‌ذر الغفاری»

جون غفاری

به قولی او همان «جون بن حوی» غلام ابوذر غفاری و از شهدای کربلاست.

جویر بن مالک ضبعی

از شهدای کربلاست. به قولی وی همان «جوین بن مالك ضبعی» است. نام او در زیارت رجبیه آمده است.

جوین ابی‌مالک

ابن شهر آشوب او را غلام و از شهدای کربلا دانسته است. به قولی او همان «جون بن حوی» است که در کربلا به شهادت رسید.

جوین بن مالک تمیمی

او را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام و از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

جوین بن مالک تیمی

جوین بن مالك بن قیس بن ثعلبه تیمی بوده و احتمالا اهل كوفه باشد.
مرحوم مامقامی وی را از بنی‌تمیم دانسته و بعضی‌ها جوین بن مالك ضبعی یا جویر بن مالك و یا حوی بن مالك ضبعی ضبط كرده‌اند كه منظور همگی جوین بن مالك می‌باشد.
ضبعی منسوب به ضبع بن وبره می‌باشد كه قبیله‌ای از اعراب قحطانی است.
جوین از شیعیانی بوده كه در جنگها و غزوات جایگاه خاصی داشته، او نیز احتمالاـ به صورت تاكتیكی ابتدا در كوفه وارد سپاه ابن‌سعد شده و خود را به كربلا رسانید.
وقتی كه ابن‌زیاد اجازه بازگشت به امام حسین علیه‌السلام را نداد، فرصت را مناسب دید و شبانه همراه عده‌ای از مجاهدین بنی‌تیم به سپاه حضرت سیدالشهداء پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به فیض شهادت نایل گشت.
نام جوین بن مالك در دو زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه وارد شده است.

جوین بن مالک ضبعی

از شهدای کربلاست. ضبعی: منسوب به «ضبع بن وبرهْ» می‌باشد که قبیله‌ای است از عرب (قحطان) (یمن، عرب جنوب).
نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. گفته‌اند او ابتدا در سپاه عمر سعد بود، سپس به حسین بن علی علیه‌السلام پیوست و در رکاب او جنگید و در حمله اول به شهادت رسید. برخی او را «جون» غلام ابوذر دانسته‌اند.

جوین مالک بن قیس تمیمی

او در ابتدا از لشکریان عمر سعد بود، اما در روز عاشورا از انقلاب کربلا منقلب گردید و به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. سپس با لشکر ابن‌سعد به مقاتله پرداخت تا به شهادت رسید.

جامه سیاه

رسم است که در سوک عزیزان، لباس سیاه می‌پوشند، در ایام محرم نیز عزاداران درعزای سید الشهدا، هم خود لباس سیاه می‌پوشند، هم مساجد و تکایا و سر در ساختمانها را سیاهپوش می‌کنند.در تعابیر شاعران نیز سیاهی شب بعنوان جامه سیاهی به حساب آمده که جهان در سوک سالار شهیدان به بر می‌کند، جامه نیلی هم گفته می‌شود.در اشعار محتشم کاشانی است: یکباره جامه در خم گردون به نیل زد
چون این خبر به عیسی گردون‌نشین رسید که جامه در نیل گرفتن و به نیل زدن، کنایه از پوشیدن لباس عزاست. ای عالمی سیاه به تن در عزای تو
ای جان پاک آدم خاکی فدای تو ای جن و انس، مویه‌گر اندر مصیبتت
ای خاص و عام نوحه‌گر اندر رثای تو نقل شده چون امام حسین «ع» شهید شد، زنان بنی هاشم سیاه پوشیدند و عزاداری کردند و

امام سجاد «ع» برای سوک و ماتم آنان غذا تهیه می کرد[۱] . --------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸۸.

جامع دمشق

مسجد جامع اموی که در دمشق قرار دارد.این مسجد با عظمت و شگفت، از عظیمترین مساجد ممالك اسلامی به حساب می آید و بنای آن (که قبلاـ کلیسا بوده) به دورانهای بسیار قدیم و پیش از اسلام بر می گردد[۱] در داخل مسجد، منبری قرار دارد که می گویند: منبری که امام سجاد «ع» در دربار شام بر فراز آن رفت و در مجلس یزید خطبه خواند، در محل آن بوده است.در قسمت دیگری از داخل مسجد، گنبد کوچکی روی‌چهار ستون قرار دارد که به «مقام زین العابدین» معروف است و گفته می‌شود حضرت در آنجا استراحت می کرده است.در کنار منبر یاد شده در قسمت شرقی مسجد، «مقام راس‌الحسین» قرار گرفته و زیارتگاه شیعیان است[۲] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] درباره این مسجد و شگفتیها و تاریخ بنا و ویژگیهایش ر.ك: لغت نامه دهخدا، واژه «جامع دمشق»، نیز «الجامع الاموی به دمشق»، ابن جبیر، عمری و یغمی.

[۲] شام، سرزمین خاطره‌ها، پیشوایی، ص ۶۳.

جعفر بن عقیل بن ابی طالب

فرزند عقیل و عموزاده سید الشهدا «ع» بود.مادرش ام الثغر نام داشت.روز عاشورا در رکاب امام حسین «ع» شهید شد.هنگام نبرد، چنین رجز می‌خواند: انا الغلام الابطحی الطالبی

من معشر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادة الذوائب

هذا حسین اطیب الاطائب[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عوالم (امام حسین)، ص ۲۷۶.

جعفر بن علی بن ابی طالب

فرزند امیر المؤمنین «ع»، و برادر اباالفضل العباس بود که در کربلا شهید شد.هنگام شهادت ۱۹ سال داشت.قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی، یا خولی بن یزید بود.

جعفر بن عقیل

مادرش ام ثغر دختر عامر از قبیله بنی کلاب می‌باشد ولی طبری مادر جعفر را ام‌البنین دختر شقر می‌نویسد. نام جعفر در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه آمده است.

از آن جایی که قول اول از ابوالفرج اصفهانی بوده و ایشان اعرف به انساب عرب بوده است، قول ایشان درست‌تر به نظر می‌رسد.

جعفر اولین نفر از فرزندان عقیل است که عازم میدان گشت، وی بعد از کسب اجازه از امام علیه‌السلام و جنگ مردانه، تعداد پانزده یا دو نفر از دشمن را به هلاکت رسانید و به دست عروهٔ بن عبدالله خثعمی یا بشر بن سوط حمدانی به شهادت رسید. و هنگام نبرد رجز ذیل را می‌خوانده: انا الغلام الابطحی الطالبی

من مشعر فی هاشم و غالب و نحن حقا سادهٔ الذوائب

هذا حسین اطیب الاطایب من عترهٔ البر التقی العاقب

«منم جوان ابطحی (مکی) که از نسل ابوطالب می‌باشم - از گروهی در قبیله هاشم و غالب. ما هستیم سروران و بزرگان به حق - این حسین است که پاکیزه‌ترین پاکان است. از عترت نیکوکار و پرهیزکار پیامبر عاقب.»

جعفر بن علی بن ابیطالب

فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کوچکترین برادر حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و کنیه‌اش «ابی‌عبدالله» بود! که در کربلا به شهادت رسید. هنگام شهادت ۱۹ سال داشت. قاتلش، هانی بن ثبیت حضرمی، یا خولی بن یزید بود.

مادر او ام‌البنین علیه‌السلام بود. و همچون برادرش فرزندی از خود بر جای نگذاشت. «در النظیم» می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه‌السلام نام این پسر را به پاس دوستی و علاقه‌ای که به برادرش جعفر طیار داشت جعفر نامید. جعفر بن علی ابیطالب علیهماالسلام پس از عبدالله اجازه‌ی نبرد گرفت و به میدان رفت.با آن که ۱۹ سال بیش نداشت ابراز شجاعت کرد و پس از تلفات بسیاری که بر دشمن وارد ساخت، شهید شد. براساس حدیثی که «نصر بن مزاحم» از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده، قتل او بدست خولی اصبحی - لعنهٔ الله علیه - صورت گرفته است. رجز آن بزرگوار در روز عاشورا چنین است: انی انا جعفر ذوالمعالی

ابن علی الخیر ذی النوال حسبی بعمی شرفا و خالی

در زیارت ناحیه مقدسه از آن بزرگوار بدین گونه یاد شده است: «السلام علی جعفر بن امیرالمؤمنین الصابر بنفسه محتسبا و النائی عن الاوطان مغتر بالمستسلم المنزال المشکور بالرجال لعن الله قاتله هانی بن ثبیت الحضرمی».

جعفر بن محمد

جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، ششمین اختر تابناک آسمان امامت و ولایت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ششمین پیشوای شیعیان اسلام و از نوادگان امام حسین علیه‌السلام می‌باشند.

پدر بزرگوار امام صادق علیه‌السلام حضرت باقر علیه‌السلام بود و مادر گرامیشان بانوی ارجمند، به نام فاطمه که به «ام‌فروه» شهرت داشت. ام‌فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر است. قاسم با امام سجاد علیه‌السلام پسر خاله بودند و از فقهای برجسته شیعه و از اصحاب مورد اطمینان آن حضرت به شمار می‌آمد. سیره نویسان اهل تسنن او را به عنوان یکی از سادات تابعین و یکی از فقهای هفتگانه در عصر امام سجاد علیه‌السلام دانسته‌اند که در سال ۱۰۱ یا ۱۰۲ یا ۱۰۸ و یا ۱۱۲ هجری در مدینه و در سن ۷۲ سالگی درگذشت.

محدث خبیر، مسعودی در مروج الذهب روایت می‌کند که «ام‌فروه از همه‌ی بانوان عصرش باتقواتر بوده است». او علاوه بر تقوا، به قدری دارای مقام ارجمند بوده که پسرش امام صادق علیه‌السلام را با عنوان «ابن‌المکرمه» (پسر مادر ارجمند) یاد می‌کردند.

امام صادق علیه‌السلام قبل از امامت در همان دوران نوجوانی و جوانی، شباهت کامل به پدرش حضرت باقر العلوم علیه‌السلام داشت، او آیینه‌ی تمام نمای پدر بود، چهره‌ای همچون چهره‌ی رعنای پدر، و خلق و خویی همچون خلق و خوی زیبای او را داشت، و سیمایش در همان وقت نمایانگر آن بود که جانشین پدر خواهد شد، و چون پدر شایسته‌ی مقام امامت است.

امام سجاد علیه‌السلام روایت می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هنگامی که پسرم جعفر بن محمد... متولد شد، نام او را «صادق» بگذارید چرا که بزودی از نوه‌های او شخصی به نام جعفر، ظهور می کند و به دروغ ادعای امامت می کند، از این رو نام او جعفر کذاب (از فرزندان امام هادی علیه‌السلام) است. بنابراین از آن جا که امام صادق علیه‌السلام همنام فرزند ناخلف امام هادی علیه‌السلام جعفر است، برای این که بین این دو نفر بر اثر تشابه اسمی، اشتباهی رخ ندهد، امام ششم به عنوان جعفر صادق، نامیده شد و این نام را رسول خدا علیه‌السلام برای او انتخاب کرد و این انتخاب پیام آور آن است که امام صادق علیه‌السلام در گفتار و رفتار و همه‌ی شیوه‌های زندگی راستگو و درستکار است.

گرچه امام باقر علیه‌السلام فرزندان متعددی داشت، ولی هیچ کدام در فضایل و کمالات همچون امام صادق علیه‌السلام نبودند، او دست راست پدر بود و همواره به عنوان یار راستین در کنار پدر دیده می‌شد و در فراز و نشیبها به ویژه تربیت شاگرد و نهضت فرهنگی و مبارزه با طاغوتیان، دستیار و پشتیبان محکم و استواری برای پدر بود، و بسیاری از کارهای پدر را بر عهده داشت.

نظر به این که امام صادق علیه‌السلام در سال ۱۱۴ هجری قمری به امامت رسید، و در سال ۱۴۸ به شهادت نایل شد، در این مدت (۳۴ سال) با پنج طاغوت اموی و دو طاغوت عباسی روبرو بود، به این ترتیب:

۱. هشام بن عبد الملک، دهمین خلیفه اموی (۱۱ سال)

۲. ولید بن یزید بن عبدالملک (حدود یکسال)

۳. یزید بن ولید بن عبدالملک (پنج ماه و دو شب)

۴. ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲۶)

۵. مروان بن محمد، مشهور به مروان حمار (حدود شش سال)

۶. عبدالله بن محمد، معروف به سفاح، نخستین خلیفه عباسی (حدود پنج سال)

۷. منصور دوانیقی (حدود ۱۱ سال)

سرانجام امام صادق علیه‌السلام در عصر سلطنت منصور دوانیقی (در سال ۱۴۸) به شهادت رسیدند و منصور در سال ۱۵۸ مرد.

امام صادق علیه‌السلام در برابر این طاغوتها نه تنها هرگز تسلیم نشد و روی خوش به آنها نشان نداد، بلکه با موضع گیری قاطع در برابر آنها قرار گرفت و آنها را طاغوت خواند، و با افشاگریهای خود، مردم را از پیروی آنها بر حذر داشت.

در عصر امامت امام صادق علیه‌السلام و قبل از آن، قیامها و نهضتهایی بر ضد طاغوتیان وقت روی داد، امام صادق علیه‌السلام به عللی به طور مستقیم وارد آن نشد، ولی آن قیامهایی را که براساس صحیح اسلامی رخ می‌داد تأیید می کرد، با توجه به این که تأیید امام، نقش مهمی در پیشرفت و به ثمر رسیدن معنوی آن قیامها داشت، در این جا نظر شما را به نمونه‌های زیر جلب می کنیم:

۱. عبدالله بن حسن مثنی (نوه‌ی امام حسن مجتبی) که به عبدالله محض معروف است، با جمعی با پسر عبدالله به نام محمد (معروف به نفس زکیه) بیعت کردند، تا بر ضد طاغوت وقت (بنی‌امیه) قیام کنند، و بعضی محمد بن عبدالله را همان مهدی موعود می‌خواندند.

۲. زید بن علی علیهماالسلام عموی امام صادق علیه‌السلام از انقلابیون بزرگ قرن دوم هجری بود که با یاران خود بر ضد سلطنت هشام بن عبدالملک (دهمین طاغوت اموی) به خونخواهی امام حسین علیه‌السلام قیام کرد و جنگید و سرانجام در روز جمعه سوم ماه صفر سال ۱۲۰ یا ۱۲۱ هجری قمری به شهادت رسید. قیام و شهادت او در عصر امامت امام صادق علیه‌السلام رخ داد، هنگامی که آن حضرت از شهادت زید باخبر شد فرمود: «خداوند عمویم زید را رحمت کند، او مردم را (در قیام خود) به سوی خشنودی آل محمد دعوت می کرد، اگر پیروز می‌شد قطعا به این دعوت، وفا می‌نمود».

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که چرا خود امام صادق علیه‌السلام اقدام به قیام بر ضد حکومت وقت نکرد؟

سدیر صیرفی یکی از شاگردان آن حضرت می گوید: به محضر امام صادق علیه‌السلام رفتم و گفتم: به خدا خانه نشینی برای شما روا نیست.

فرمود: «چرا ای سدیر؟»

گفتم: به خاطر یاران و دوستان بسیاری که داری، سوگند به خدا اگر امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آن همه یار و یاور داشت نمی گذاشت طایفه‌ی تیم و عدی به مقام او طمع کنند و حق او را بگیرند. فرمود: «ای سدیر به نظر تو من چه اندازه یار و یاور دارم؟» گفتم: صد هزار! فرمود: «صد هزار؟» گفتم: بلکه دویست هزار، فرمود: «دویست هزار؟!» گفتم: بلکه نصف دنیا، حضرت پس از اندکی سکوت، به من فرمود: «اگر مایل باشی و برایت سخت نباشد همراه من به «ینبع» (مزرعه‌ای در نزدیکی مدینه) برویم. گفتم: آماده‌ام. امام دستور فرمود الاغ و استری را زین کردند، من سبقت گرفتم و بر الاغ سوار شدم،تا احترام کرده باشم و آن حضرت سوار بر استر گردد. فرمود: «اگر بخواهی الاغ را در اختیار من بگذار؟» گفتم: استر برای شما مناسبتر و زیباتر است. فرمود: «الاغ برای من راهوارتر است». من از الاغ پیاده شدم و بر استر سوار شدم و آن حضرت بر الاغ سوار شد و با هم حرکت کردیم تا وقت نماز رسید، فرمود: «پیاده شویم تا نماز بخوانیم» سپس فرمود: «این جا زمین شوره زار است و نماز در این جا روا نیست (و مکروه است)» از آن جا رفتیم و به زمین خاک سرخی رسیدیم و آماده‌ی نماز شدیم، در آنجا جوانی بزغاله می‌چرانید، حضرت به او و بزغاله‌ها نگریست و فرمود: «سوگند به خدا ای سدیر اگر شیعیان من به اندازه‌ی تعداد این بزغاله‌ها بودند، خانه نشینی برای من روا نبود» (و قیام می کردم).

سپس پیاده شدیم و نماز خواندیم، پس از نماز کنار بزغاله‌ها رفتم و شمردم که هفده عدد بودند.

نظیر این مطلب در مورد ملاقات «سهل خراسانی» با امام صادق علیه‌السلام در تاریخ آمده که سهل به امام صادق علیه‌السلام گفت: چرا نشسته‌ای با این که صد هزار شمشیر زن یار و یاور داری؟! امام دستور داد در تنور خانه، آتش افروختند، آنگاه به سهل فرمود: «به درون آتش تنور برو و در آن بنشین». سهل عرض کرد: ای آقای من! مرا در آتش نسوزان، مرا رها کن تا من نیز حرفم را پس بگیرم.» امام فرمود: «تو را رها ساختم». در همین هنگام هارون مکی که یکی از یاران راستین امام صادق علیه‌السلام بود وارد شد، امام به او فرمود: «برو در درون آتش تنور بنشین» او بی‌درنگ رفت و در درون آتش نشست، امام صادق علیه‌السلام درباره‌ی اوضاع خراسان با سهل به گفتگو پرداخت به گونه‌ای که گویا در خراسان بوده و همه‌ی اوضاع آن جا را از نزدیک دیده است،سپس به سهل خراسانی فرمود: «برخیز و ببین چه کسی در میان تنور نشسته است؟» او برخاست و کنار تنور آمد، دید هارون مکی چهار زانو در میان آتش نشسته است، امام به سهل فرمود: «در خراسان چند نفر مانند این شخص (هارون) هست؟»

سهل گفت: به خدا سوگند حتی یک نفر مثل این شخص نیست.

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «من خروج و قیام نمی‌کنم در زمانی که (حتی) پنج نفر یار راستین برای ما پیدا نشود، ما به وقت قیام آگاهتر هستیم.»

دو نمونه فوق بیانگر آن است که امام صادق علیه‌السلام اصل قیام را روا می‌دانست، ولی یاران راستینی که در خط فکری امامان خاندان رسالت حرکت کنند و قیام را به بیراهه نکشانند نداشت، از این رو قیام و نهضت فکری و انقلاب فرهنگی را بر قیام و انقلاب نظامی و مسلحانه ترجیح می‌داد.

از آن بزرگوار روایات و اخبار متعددی در باب عاشورا روایت شده است که چند نمونه از آنها در این جا ذکر می‌شود:

بنابر نقل «ابن‌قولویه» از امام صادق علیه‌السلام و همچنین بنا به نقل محدثان و مورخان دیگر، حسین بن علی علیه‌السلام به مناسبت خوابی که در منزل بطن عقبه دیده بود خطاب به یاران و اصحابش چنین فرمود: «من درباره‌ی خودم هیچ پیش بینی نمی‌کنم جز این که به قتل خواهم رسید؛ زیرا در عالم رؤیا دیدم که سگهای چندی به من حمله نمودند و بدترین و شدیدترین آنها سگی بود سیاه و

سفید».

ابوطاهر محمد حسین برسی در کتاب «معالم الدین» از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است: «وقتی که کار حسین علیه‌السلام (در کربلا) تمام شد، فرشتگان صدا به گریه بلند کردند و گفتند: ای پروردگار ما! این حسین برگزیده‌ی تو، و فرزند برگزیده است، و فرزند دختر پیامبر تو است. خداوند سایه حضرت قائم (عج) را نمایاند و فرمود: توسط این مرد، انتقام خواهم گرفت».

امام صادق علیه‌السلام در مورد شدت جراحات سیدالشهداء در کربلا فرمود: «در پیکر حسین علیه‌السلام جای سی و سه نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود!»

جعفر بن محمد بن عقیل

از شهدای بنی‌هاشم در کربلاست. جعفر از نوادگان عقیل بن ابیطالب برادر حضرت علی علیه‌السلام است. خوارزمی جعفر را از شهدای کربلا به حساب آورده، اعیان الشیعه و مناقب جعفر را از شهدای کربلا شمرده‌اند – اما شهادت او مورد تردید می‌باشد.

جعفر بن حذیفه طایی

او گزارش نامه‌ی سفیر شجاع حضرت حسین، «مسلم» را به سوی پیشوای خویش پیش از شهادتش در مورد بیعت مردم کوفه، و نیز نامه «محمد بن اشعث» و «أیاس طایی» به امام حسین علیه‌السلام را که بیانگر اسارت «مسلم» و شهادت او بود گزارش می کند.

«ذهبی» در «میزان الاعتدال» نام او را آورده و می گوید:

او از امیرمؤمنان علیه‌السلام روایت می کرد و «ابومخنف» از او. و در صفین به همراه امیرالمؤمنان بود. و «ابن‌حبان» او را در میان روایت کنندگان قابل اعتماد شمرده است، و آن گاه در مورد او می گوید: او را به خوبی نمی‌شناسد.

در تاریخ طبری پنج روایت از او آمده است: دو گزارش از صفین، دو خبر در مورد گروه خوارج و دیگر همین روایتی که آمد.

جمیل بن مرثد غنوی

او از «طرماح بن عدی» جریان دیدارش با حضرت حسین را آورده است.

جمانه

دختر «مسیب بن نجبه فزاری» بود. به قولی او مادر جناب «عون بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیهم‌السلام» است.

جعفر بن عفان طائی

ابوعبدالله جعفر بن عفان طائی، معاصر با امام صادق علیه‌السلام بود. وی که از شعرای کوفه بود روزی مرثیه‌ای را در حضور امام صادق علیه‌السلام خواند. امام علیه‌السلام سخت گریست و فرمود: ای جعفر، اینک خدا بهشت را بر تو واجب ساخت. او به حدود سال ۱۵۰ ه. ق وفات یافت. لیبک علی الاسلام من کان باکیا

فقد ضیعت احکامه و استحلت ألا بل محوا انوارهم بأکفهم

فلا سلمت تلک الا کف و شلت بگذار هر گریه کننده‌ای بر اسلام بگرید. زیرا احکام و قوانین آن تباه شده و آن را مباح شمرده‌اند. با دستهای خود به خاموش کردن نور آنها پرداختند. امیدوارم آن دستها سالم نماند و فلج شود.

جعفر حلی

سید جعفر کمال الدین حلی نجفی، به سال ۱۲۷۷ ه. ق در قریه‌ای در نزدیکی حله به نام قریه‌ی «سادهٔ» متولد شد و در سال ۱۳۱۵ ه. ق وفات یافته و در وادی السلام نجف دفن شد. و تعطل الفلک المدار کأنما

هو قطبه و علیه کان یدور فکانما بیض الحدود بواسما

بیض الخدود لها ابتسمن ثغور متقلدین صوارما مندیهٔ

من عزمهم طبعت فلیس تکهم ان ابرقت رعدت فرائص کل ذی

بأس و أمطر من جوانبها الدم عبست وجوه القوم خوف الموت و

العباس فیهم ضاحک متبسم قلب الیمین علی الشمال و غاص فی

الأوساط یحصد بالرؤس و یحطم و ثنی ابوالفضل الفوارس نکصا

فرأوا أشد ثباتهم أن یهزموا ماکر ذو بأس له متقدما

الا-و فر و رأسه المتقدم فلک از گردش باز ایستاد، گویی که او (امام حسین علیه‌السلام) مرکز فلک بود و فلک به دور او می‌چرخید.

گویی شمشیرها به او تبسم می‌کردند و زخم روی گونه‌ی سفید او نیز به شمشیرها لبخند می‌زد.

آنان (یاران امام حسین علیه‌السلام) شمشیرهای هندی را حمایل کرده و شمشیرهایشان از اراده‌ی آنها الهام گرفته بود زیرا این شمشیرها مانند خود آنان خستگی نمی‌پذیرفت.

هنگامی که شمشیرهایشان برق می‌زد، قهرمانان نیرومند دشمن فریاد می‌زدند و می‌گریختند و پهلوهایشان دریده می‌شد.

دشمن از بیم مرگ چهره‌اش دژم بود و عباس علیه‌السلام در میان میدان تبسم بر لب داشت.

از چپ و راست و قلب سپاه، نظم لشکر گسیخته شد و عباس علیه‌السلام آنان را درو می‌کرد و می‌کوبید.

او (عباس علیه‌السلام) سواران را در هم کوبید و آنان را به عقب راند و آنها بالاترین استواری و پایداری خود را در فرار دیدند.

هیچ قهرمانی با او روبرو نشد مگر این که گریخت و هنگام گریز، سرش از تنش جلوتر می‌دوید.

جعفر خطی

شیخ ابوالبحر شرف الدین جعفر بن محمد بن حسن بن خطی بحرانی، در اوایل مداح امرای بحرین و بزرگان آن دیار بود. او در سفری که به ایران داشته با شیخ بهایی در اصفهان ملاقات کرده و به سال ۱۰۲۸ ه. ق در فارس درگذشته است. ولکن هلم الخطبهٔ فی رزء سید

قضی ظمأ و الماء جار و راکد کأنی به فی ثلهٔ من رجاله

کما حف باللیث الاسود الحوارد اذا اعتلقوا سمر الرماح و جردوا

سیوفا اعارتها البطون الاساود فلیس لها الا الصدور مراکز

و لیس لها الا النحور مغامد یلاقون شدات الکلماهٔ بأنفس

اذا غضبت هانت علیها الشدائد الی أن ثووا فی الترب صرعی کأنهم

نخیل أمالتهن أید عواضد درباره‌ی مصیبت آقایی صحبت کن که با تشنگی شهید شد، در حالی که آب جاری و راکد در آن جا وجود داشت.

او در میان افرادش چون شیری بزرگ بود که گروه شیران خشمگین او را احاطه کرده بودند.
وقتی نیزه به دست گرفتند و شمشیر برکشیدند، قلبهای سیاه (دشمنان) را به آنها بخشید.
برای نیزه‌ها غیر از سینه‌های آنها قرارگاهی وجود نداشت و شمشیرها غیر از گردنهای آنها غلافی نداشتند.
با جانهای خود که در هنگام خشم همه چیز را آسان می‌شمرد به قهرمانان سهمگین حمله می‌بردند،
هنگامی که به خاک افتادند. گویی درختان نخل هستند که دستهای قوی و نیرومندی آنها را خم کرده است.

جلال الدین همایی

استاد جلال الدین همایی متخلص به «سنا» فرزند طرب شیرازی به سال ۱۳۱۷ ه. ق در اصفهان به دنیا آمد. تحصیل را از کودکی نزد پدر و مادر خود آغاز کرد و بعد در مدارس «حقایق» و «قدسیه» ادامه داد. صرف و نحو و ریاضیات را در آن مدارس خواند و از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۴۸ ه. ق در مدرسه‌ی علمیه‌ی «نیم آورد»، در حجره‌ای که به او داده بودند با جدیت به کسب علم پرداخت. وی در آن مدت از محضر استادان بزرگی چون آیت الله سید محمد باقر درچه‌ای، آقا شیخ علی یزدی، حاج سید محمد کاظم کروندی اصفهانی و آقا شیخ محمد خراسانی معروف به «حکیم» و نیز آیت الله العظمی حاج آقا رحیم ارباب اصفهانی بهره برد و در ادبیات، حکمت و فقه و هیأت تبحر و استادی یافت و به تدریس ادبیات عرب در آن حوزه پرداخت.

در سال ۱۳۴۸ ه. ق (۱۳۰۷ ه. ق) به تهران منتقل شد و رسما در خدمت وزارت معارف به تدریس در مدارس متوسطه پرداخت. بعد از آن در دانشکده‌های حقوق و ادبیات تدریس را آغاز کرد و تا ۱۳۴۵ که به درخواست خود از خدمت رسمی بازنشسته شد، در آن سمت دانشجویان بسیاری را از دانش خود بهره‌مند ساخت. پس از آن مرتبه‌ی استادی ممتاز به او داده شد. و نیز چند دوره به تدریس تاریخ علوم و معارف اسلامی در دوره‌ی فوق لیسانس اشتغال داشت.

استاد همایی در تیر ماه ۱۳۵۹ در تهران درگذشت.

برخی از آثار وی عبارتند از: تاریخ ادبیات ایران (دو جلد)، نصیحة الملوک (تصحیح)، مصباح الهدایة (تصحیح)، التفهیم ابوریحان بیرونی (تصحیح)، دستور زبان فارسی، صناعات ادبی، غزالی نامه، خیامی نامه، و مولوی نامه.

مرحوم همایی درباره‌ی نهضت عاشورا می‌نویسد: «اگر به چشم حقیقت بین و عرفانی، معنوی، به واقعه‌ی کربلا... آن بنگریم، این حقیقت بزرگ کشف می‌شود که حادثه‌ی کربلا، قربانی عظمت اسلام و فدیه بقا و احیای اسلام بود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام داده شد».

«باری، هدف اصلی امام علیه‌السلام این بود که دین اسلام را از انحرافی که به سبب حکومت معاویه و یزید و مداخلات بنی‌امیه و بنی‌مروان عارض آن شده بود نجات بدهد. او می‌خواست دستگاه کفر و ظلم یزید و اتباع و اشیاع او را بر عموم جهانیان و علی الخصوص فریب خوردگان شام و مصر و عراق، نشان بدهد و به طوری آن را رسوا کند که بر عامه‌ی مسلمانان اتمام حجت شده باشد. خود شما امروز وقتی که یکی مظلوم واقع شود، می‌گویید خوب است واقعه‌ی مظلومیت او را در دنیا اعلام کنیم، چرا؟ برای این که می‌خواهید بر همه‌ی دنیا اتمام حجت شده باشد».

«قصد حسین بن علی علیه‌السلام ایجاد دستگاه ریاست و سلطنت نبود، و گرنه خوب می‌دانست که این امر در خود مکه و مدینه و از آن جا که بگذرد در حدود یمن و [جاهایی] که از دسترس یزید و حکام او، دورتر و امن‌تر است و خیلی سهل الوصول‌تر تا در بیابان کربلا و مرکز قدرت اتباع یزید و در محلی که مردمش به غدر و نفاق و سست پیوندی ضرب المثل بودند و معامله‌ای که با پدر و برادر او کرده بودند بهترین سرمشق عبرت و اعتبار او بود».

جلال الدین همایی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد.

هم اکنون ترجیع‌بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او به جای مانده است. همایی در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: باز این چه نغمه است که دستان سرای عشق

آهنگ ساز کرده به شور و نوای عشق آن کاروان کجاست که بانگ درای او

افکنده است غلغله در نینوای عشق شور حسینی است مگر کز ره حجاز

ساز عراق کرده به برگ و نوای عشق مانا عزیز فاطمه فرزند مصطفی‌ست

کوچ از مدینه کرده سوی کربلا عشق سوداگر خداست که نقد روان به کف

بگرفته در معامله خونبهای عشق از سر به راه دوست دویده‌ست یار صدق

در نی نوای وصل دمیده‌ست نای عشق با بانگ هو هو الحق و آواز دوست دوست

خوانده به گوش عالمیان ماجرای عشق از جان و دل نهاده قدم در ره بلا

یعنی منم شهید بیابان کربلا و نیز زان ماجرا که رفت به میدان کربلا

عقل است مات و واله و حیران کربلا دریای عشق حق به تلاطم چو اوفتاد

جوشید موج خون ز بیابان کربلا یا رب چه شد که کشتی نوح نجی فتاد

در لجه‌ی هلاک، به طوفان کربلا از بازی سپهر، سر سروران دین

افتاد همچو گوی به میدان کربلا زان عشق و آن شهادت و آن صبر و آن یقین

عقل است محو و سر به گریبان کربلا در منزلت فزونتر و در رتبه برتر است

از بام عرش پایه‌ی ایوان کربلا فخر حسین و ننگ یزید است تا ابد

سرلوحه‌ی جریده‌ی دیوان کربلا در کاروان آل نبی قحط آب شد

از سوز تشنگی دل طفلان کباب شد در چشم تشنگان حرم، دشت ماریه

اندر خیال، آب چو موج سیراب شد میدان جنگ و سوز عطش، تاب آفتاب

یا رب که از شنیدن آن زهره آب شد در راه حق که شاه شهیدان به پیش داشت

آن منع آب و تاب عطش، فتح باب شد گر نیک بنگریم همان آب و تاب بود

کز وی بنای دولت مروان خراب شد از ملت نبی به نبی زادگان رسید

جوری که روح کافر از آن در عذاب شد سر پنجه‌ی عروس جفا کار روزگار

از خون پاک آل پیمبر خضاب شد یک ذره گر ز شرم و ادب داشت آفتاب

می‌کرد تا به حشر نهان روی در حجاب

جواد شبر

صاحب کتاب «ادب الطف». ادب الطف نام کتابی است در ده جلد به زبان عربی، گردآوری «جواد شبر» که به معرفی شاعرانی که درباره‌ی امام حسین علیه‌السلام و واقعه‌ی کربلا و شهدای عاشورا شعر و مرثیه سروده‌اند پرداخته است.

جواد عاملی

سید محمد جواد بن سید محمد بن محمد عاملی شقرایی نجفی، در حدود سال ۱۱۶۰ ه. ق در شقراء یکی از قرای جبل عامل متولد شد و در سال ۱۲۲۶ ه. ق در نجف وفات یافته و در همان جا دفن شد. هذا الحسین ابن النبی و سبطه

أمسی طریحا فی الطفوف معفرا فلتلبس الدنیا ثیاب حدادها

فالنور نور الله غیب فی الثری این حسین علیه‌السلام پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و نواده‌ی اوست که در سرزمین طف به زمین افتاده و به خاک آغشته شده است.

دنیا باید برای او لباس حزن بپوشد. این نور، نور خداست که در زیر خاک مخفی شده است.

جواد غفور زاده

مدینه کاروانی سوی تو با شیون آوردم

ره آوردم بود اشکی که دامن دامن آوردم مدینه در به رویم وا مکن چون یک جهان ماتم

نیاورد ارمغان با خود کسی، تنها من آوردم مدینه یک گلستان ل، اگر در کربلا بردم

ولی اکنون گلاب حسرت از آن گلشن آوردم اگر موی سیاهم شد سپید از غم، ولی شادم

که مظلومیت خود را گواهی روشن آوردم اسیرم کرد اگر دشمن، به جان دوست خرسندم

که پیروزی به کف در رزم با اهریمن آورم مدینه این اسارتها نشد سد رهم، بنگر

چها با خطبه‌های خود به روز دشمن آوردم مدینه خواهی ار آثار زنجیر ستم بینی

امام عاشقان را بسته غل بر گردن آوردم مدینه یوسف آل علی را بردم و اکنون

اگر او را نیاوردم، ازو پیراهن آوردم مدینه از بنی‌هاشم نگردد باخبر یک تن

که من از کوفه پیغام سر دور از تن آوردم مدینه گر به سویت زنده برگشتم مکن عیبم

که من این نیمه جان را هم به صد جان کندن آوردم

جوهری

ابوالحسن علی بن احمد جرجانی معروف به جوهری، به سال ۳۸۰ ه. ق درگذشته است. او از ندیمان و شعرای بارگاه صاحب بن عباد بوده و قصاید فاخری درباره‌ی اهل بیت علیه‌السلام دارد. یا اهل عاشور یا لهفی علی الدین

خذوا حدادکم یا آل یاسین الیوم شقق جیب الدین و انتبهت

بنات أحمد نهب الروم و الصین الیوم نال بنو حرب طوائلهم

مما صلوه ببدر ثم صفین یا أمة ولی الشیطان رایتها

و مکن الغی منها کل تمکین ما المرتضی و بنوه و من معویة

و لا الفواطم من هند و میسون ای اهل عاشورا، وای بر دین. ای آل یاسین ماتم را شروع کنید.

امروز گریبان دین دریده شد و دختران احمد صلی الله علیه و آله چون اسیران روم و چین گرفتار شدند.

امروز فرزندان حرب (بنوامیه) به آرزوی خود رسیدند و انتقام شکست خود در بدر و صفین را گرفتند.

ای امتی که زیر پرچم شیطان درآمدید و کاملا زیر سلطه‌ی ظلم و ستم قرار گرفتید،

علی و فرزندانش کجا و معاویه کجا؟ فاطمه و دخترانش کجا و هند و میسون کجا؟ چه نسبتی بین آنهاست؟

جیحون یزدی

آقا محمد یزدی مشهور به تاج الشعرا متخلص به جیحون، از شاعران اوایل قرن سیزدهم هجری است. وی دارای دیوان شعری است

که یک بار در ۱۳۱۶ ه. ق در بمبئی و دوبار به سالهای ۱۳۳۶ ه. ش و ۱۳۶۳ ه. ش در تهران به چاپ رسیده است. او به سال ۱۳۰۱ یا ۱۳۰۲ ه. ق در کرمان وفات یافت. مجموعه‌ای به نام نمکدان نیز از وی باقی است که در سال ۱۳۱۶ ه. ق در بمبئی چاپ شده است.

انتخاب از مخمس مرثیه: ای حرم کعبه‌ات ز حلقه به گوشان

وی دل دانای تو زبان خموشان با تو که گفت از حسین چشم بپوشان؟

خاصه در آن دم که اهل بیت خروشان نزدش با اصغر آمدند معجل

گفتند کاین طفل، کو چو بحر بجوشد نیست چو ما کز عطش به صبر بکوشد اشک بپاشد چنانکه خاک بپوشد

رخ بخراشد چنان که جان بخروشد جز به کفی آب، عقده‌اش نشود حل

هی به فغان خود ز گاهواره پراند مادر او هم زبان طفل نداند نه بودش شیر تا به لب برساند

نه بودش آب تا به رخ بفشاند مانده به تسکین قلب اوست معطل

گاهی ناخن زند به سینه‌ی مادر گاهی بیجان شود به دامن خواهر باری از ما گذشته چاره‌ی اصغر

یا بنشانش شرار آه چو آذر یا ببرش همرهت به جانب مقتل

شه ز حرمخانه‌اش ربود و روان شد پیر خرد همعنان بخت جوان شد زان پدر و زان پسر به لرزه جهان شد

آمد و آورد، هر طرف نگران شد تا به که سازد حقوق خویش مدلل

گفت که ای قوم، روح پیکرم است این ثانی حیدر، علی اصغرم است این آن همه اصغر بدند، اکبرم است این

حجت کبرای روز محشرم است این رحمی، کش حال بر فناست محول

او که بدین کودکی گناه ندارد یا که سر رزم این سپاه ندارد بلکه بس افسرده است و آه ندارد

جای دهید آن که را پناه ندارد پیش کز ایزد برید کیفر اکمل

ناگه از آن قوم از سعادت محروم حرمله‌اش راند تیر کینه به حلقوم حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم

وز شه مظلوم آن سه شعبه‌ی مسموم رد شد و سر زد ز قلب احمد مرسل

طفلی کز تشنگی به غم شده مدغم جست و برآورد دست و خست رخ از غم گردن و سر، گاه راست کرد و گهی خم

شه ز گلویش کشید تیر و همان دم ملک جهان بر جنان نمود مبدل

باز ای مه محرم پرشور، سر زدی واندر دلم شراره‌ی عاشور بر زدی آن سر که چرخ روی به پایش همی‌نهاد

بر نوک نی نموده به هر رهگذر زدی دستی که آستین ورا بوسه داد چرخ

در قطع آن تو دامن کین بر کمر زدی تو خود همان مهی که به پیشانی حسین

با سنگ جور، نقشه‌ی شق القمر زدی بر پیکر امام امم با زبان تیغ

زخمی دهان نبسته که زخمی دگر زدی شاهی که خاک مقدم او روح کیمیاست

بر نیزه‌ی سنان، سرش از بهر زر زدی از کام خشک و چشم تر عترت رسول

تا حشر شعله در دل هر خشک و تر زدی از روبهان چند، برانگیختی سپه

وانگه به حیله پنجه، با شیر نر زدی زینب که در سیر ز علی بود یادگار

او را به تازیانه‌ی هر بد سیر زدی

جعفر شمس الدین حائری

کلیددار دوم قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام.

از سال ۹۹۰ تا ۱۰۲۵ کلیدداری و تولیت حرم حسینی با او بود.

جواد بن سید کاظم بن نصرالله بن یونس

کلیددار هفتم بارگاه ملکوتی امام حسین علیه‌السلام.
سید جواد از سال ۱۲۱۷ تولیت حرم حسینی را عهـده‌دار بود و پس از هفده ماه معزول گشت. وی در سال ۱۲۲۲ زندگی را بدرود گفت.

جرج جرداق

«جرج سجعان جرداق» مشهور به جرج جرداق نویسنده‌ای مسیحی و لبنانی است.
جرج جرداق می‌گوید: «فرق علی و معاویه این است که اصحاب معاویه فریفته جاه و زر و زور و مقام و منصب بودند ولی اصحاب علی فریفته اخلاق و فضیلت و کرامت او شدند و نمونه آن در اصحاب فرزندانشان پدیدار بود که وقتی یزید مردم را تشویق به قتل حسین و مأمور به خونریزی می‌کرد آنها می‌گفتند: چقدر و چه مبلغی می‌دهی تا او را بکشیم؟ اما یاران حسین علیه‌السلام می‌گفتند: ما با تو هستیم اگر هفتاد بار کشته شویم، باز می‌خواهیم در رکابت جنگ کنیم و کشته شویم».

جون اشیر

«مستر جون اشیر» که مستشرق و عضو هیئت جغرافیایی انگلستان بود در سال ۱۲۸۴ ه. ۱۸۶۴ م وارد عراق گردیـد آنگاه پیک مخصوصی به نزد قائم مقام کربلا فرستاد که دروازه‌ها را باز کننـد و در نتیجه قائم مقام دروازه‌ها را باز نمود و برای استقبال آماده شد. جون اشیر بعد از غروب آفتاب وارد شهر شد و فانوس‌کشهای زیادی را سر راه خود مشاهده نمود، با روشنی آنها وارد خانه‌ی قائم مقام گردید و در یک اتاقی که به نظر وی مخروبه بوده سکونت کرد. او شهر کربلا را این گونه توصیف می‌کند: «شهری بود پرهیجان و پر تجارت که اصلا تعطیلی نداشت. همه وقت بازارها پر از زوار بود و در شهر یک وجب زمین خالی دیده نمی‌شد. یا ساختمان بود یا مشغول ساختمان سازی بودند. اغلب ساکنین شهر از مسلمانان هند، ایرانی و عرب بودند. سکونت غیر مسلمانان در شهر کربلا ممنوع بود از شهرهای دور جنازه‌ی مرده‌ها را به شهر کربلا منتقل می‌کردند، اول آنها را به دور قبر حسین (علیه‌السلام) طواف می‌دادند بعد به خاک می‌سپردند. حکومت ترک نیز چیز مختصری بابت هر جنازه می‌گرفت. گاه سیل جنازه به سوی شهر سرازیر می‌گردیـد و مسؤولین دروازه‌ها از ورود آنها ناراحت می‌شدند، زیرا ترافیک عمومی شهر به هم می‌خورد و بیش از هر چیز احتمال شیوع مرض دولت را به وحشت می‌انداخت. (از نکات جالب سفرنامه‌ها این است که هیچ یک از جهانگردان به بوی تعفن جنازه‌ها در آن هوای گرم و مسیرهای طولانی اشاره‌ای نکرده‌انـد که این خود بیانگر عظمت روح و خلوص نیت مؤمنینی بوده که پس از فوت به کربلا حمل داده می‌شدند).
گاهی اوقات از کشور ایران هزار جنازه در یک زمان می‌رسید و با هر جنازه حداقل یک یا دو نفر از نزدیکان متوفی همراه می‌آمدند.
حرم و صحن عباس بن علی علیه‌السلام را از پشت بامهای مجاور مشاهده نمودم زیرا از ورود غیر مسلمانان به آن جا ممانعت می‌کردند.

جون بیترز

جون بیترز، رییس نظارت بر آثار باستانی در سال (۱۳۱۵ ه. ۱۸۹۰ م) از راه «سماوه» وارد نجف و از آن جا به کربلا آمد و در مسیر خود از نجف به کربلا- را شبانه طی کرد. وی در مورد شهر کربلا و بارگاه حسینی چنین گفته است:«بارگاه حسین علیه‌السلام از بارگاه علی علیه‌السلام بزرگتر و مجلل‌تر بود و سه مناره داشته که یکی از آنها را یک نفر غلام درست کرده (منظورش منارة العبد بوده). درجه‌ی حرارت این شهر به ۱۲۰ - ۱۱۰ درجه رسید (آن قدر هوا گرم بوده که اغراق آمیز گفته است) و کسی قادر به حرکت نشد... اهل کربلا- از ترکهای عثمانی که حکومت عراق بدست آنها بود دل پر دردی داشتند و از هر دولت مقتدری که می‌توانست ترکها را بیرون کند استقبال می‌کردند، ولو کافر باشد.» جای تعجب است! با آن که این مرد رییس آثار باستانی بود، اشتباهات تاریخی بسیاری از او سر زده که نابخشودنی است. وی هنوز نفهمیده که حضرت عباس برادر حسین علیه‌السلام است، زیرا می‌گوید:«او شیخی بود از شیوخ عرب و مرد غضبناکی بود.» همچنین در تألیفات خود گفته است: «حسین علیه‌السلام به وسیله‌ی سپاه معاویه که در مورد خلافت نزاعی داشتند کشته نشد.» و باز می‌گوید: «در وسط حرم حسین علیه‌السلام یک ضریح دیگر وجود دارد که مخصوص برادرش حسن بن علی علیه‌السلام است.»!

این اشتباهات او در نتیجه‌ی اعتماد به قول خادم ارمنی خود«نوریان» رخ داده است.

جامعه (غل جامعه)

گردآورنده، جمع کننده، طوق و غل، غلی که بر گردن و دست نهند.[۱] به آن جهت به غل و زنجیر، «جامعه» می‌گفتند که دستها را به گردن می‌بست.[۲] به نقل برخی منابع، امام زین العابدین «ع» را پس از شهادت امام در کربلا، همراه اسیران دیگر سوار بر شتران بی‌جهاز کردند، در حالی که غل جامعه بر دست و گردن او بسته بود.این را هم مسلم جصاص (گچکار) و هم جذلم بن بشیر، در مشاهدات در روز ورود اسرا به کوفه نقل کرده‌اند[۳] «و فی عنقه الجامعهٔ و یده مغلولهٔ الی عنقه» و به نقل تاریخ طبری: «و سرح فی‌اثرهم علی بن الحسین مغلولهٔ یدیه الی عنقه و عیاله معه».[۴] و اسیران را با این وضعیت‌حرکت دادند و به شام بردند. ----

----

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] مجمع البحرین.

[۳] امالی، شیخ مفید، ص ۳۲۱.

[۴] سوگنامه آل محمد، ص ۴۳۷ به نقل از تاریخ طبری.

جبلهٔ بن عبدالله خثعمی

وی به همراه «حصین بن نمیر»، «شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری»، «ادهم بن محرز باهلی» و «ربیعهٔ بن مخارق غنوی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم‌السلام بودند، تحت فرماندهی ابن‌زیاد، در منطقه‌ی «عین الوردهٔ» با نیروهای «توابین» مواجه شده و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

جبیش بن دلجه قینی

وی از فرماندهان و هواداران تحت امر مروان بن حکم بود. مروان پس از مرگ یزید و کناره گیری فرزند یزید از خلافت، خود را به عنوان خلیفه‌ی مسلمین مطرح نمود و سران شام با او بیعت کردند. او پس از تثبیت موقعیت خود در شامات، تصمیم گرفت به

حساب قدرتهای مخالف حکومت اموی برسد. بنابراین لشکری را به سرکردگی «جبیش» به سوی حجاز گسیل داشت تا قیام «ابن‌زبیر» را سرکوب نماید.

جهاد

از دستاوردها، اهداف، انگیزه‌ها، درسها و پیامهای عمده عاشورا، «جهاد» است.جهاد، عامل قدرت و شوکت امت اسلام و نشانه حق‌باوری و خداجویی و آخرت‌گرایی مسلمان است.ملتی هم که از مبارزه در راه باورهای مقدس و آرمانهای شکوهمند خویش‌سر باز زند.گرفتار ذلت و زبونی می‌شود.جهاد، یکی از واجبات دینی است و پیشوایان دین، شایسته‌ترین کسانی‌اند که به آن قیام کنند و مردم را هنگام نیاز، به جهاد فرا خوانند. جهاد، گاهی با دشمنان متجاوز و کفار مهاجم است، گاهی با منافقان و گاهی با متجاوزان داخلی که بر ضد حکومت حق می‌شورند، گاهی بر ضد ظالمان، بدعت‌گذاران، تحریف‌گران، ترویج‌کنندگان باطل، تعطیل‌کنندگان حدود الهی، برهم زنندگان امنیت جامعه اسلامی و غاصبان حکومت مشروع و الهی از شایستگان است.

سید الشهدا «ع» در عصری قرار گرفته بود که امویان، کمر به هدم اسلام و محو شریعت‌بسته بودند و دین خدا در معرض نابودی بود.جهاد آن حضرت، جانی تازه به اسلام داد وخونی تازه در رگهای جامعه دوانید.آن حضرت با استناد به این کلام پیامبر خدا «ص» که فرمود: «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله ناکثا عهده مخالفا لسنهٔ رسول الله یعمل فی‌عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله». این شرایط را بر گروه حاکم و امویان تطبیق کرده، فرمود: اینان، پیروی از شیطان کرده و اطاعت خدا را واگذاشته‌اند، فساد را آشکار، حدود الهی را تعطیل و بیت المال را مخصوص خود ساخته، حرام خدا را حلال کرده، حلال الهی را حرام کرده‌اند.سپس خود را شایسته رهبری و حکومت دانسته، مردم را به تبعیت از نماینده‌اش «مسلم بن عقیل» فرمان می‌دهد، تا خودش به کوفه برسد.[۱] سکوت نکردن در برابر سلطه ستم و اعتراض به بدعتها و کشتن بی‌گناهان و هتک نوامیس مسلمانان و قطع حقوق حقداران، از مظاهر دیگر جهاد است که حسین بن علی «ع» پیشتاز این جبهه نیز بود.در نامه‌هایی هم که پس از ورود به مکه، به مردم بصره و کوفه نوشت، سخن از نابود کردن سنت و احیای بدعت توسط بنی امیه و دعوت کوفیان و بصریان به اطاعت از خویش است تا در مبارزه‌ای با باطل، آنان را به «راه رشد» هدایت کند.در وصیت‌نامه‌اش به محمد بن حنفیه نیز هنگام‌خروج از مدینه، حرکت خود را برای «اصلاح» در امت پیامبر و بر اساس امر به معروف ونهی از منکر می‌شمارد (و انی لم اخرج اشرا...)[۲] در خطبه‌ای هم که در مکه می‌خواند، پس‌از بیان زیبایی شهادت برای انسان و اشتیاق خویش به پیوستن به نیاکان شهیدش، از مردم دعوت می‌کند که هر کس آماده فدا کردن جان در این راه است، به او بپیوندند (من کان‌باذلا فینا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا).[۳] .

جهاد حسین بن علی «ع» برای احیاء دین بود.در این راه و با این انگیزه، هم کشتن و هم کشته شدن حیات و پیروزی است.جهاد و شهادت آزاد مردان، همیشه با بذل جان و ایثار و نثار خون است و ثمره آن بیداری مردم و احیای حق است.این خط و برنامه، معامله با خداست که مشتری جانها و اموال مؤمنان است و به پیکارگران در راهش، نوید بهشت داده است، چه بکشند، چه کشته شوند،[۴] و این همان فرهنگ «احدی الحسنین» است که قرآن آن را تعلیم و الهام می‌دهد.هم سید الشهداء، مجاهد در راه خدا بود و هم‌یاران شهیدش.مبارزه آنان، عمل به وظیفه اسلامی و تکلیف خدایی در مقابل ترویج بدعتها و انحرافات و زدودن حقایق دین بود.هر چند دشمنان می‌کوشیدند جهادشان را یاغیگری و آن مجاهدان راه خدا را «خارجی» و شورشی معرفی کنند.از این رو در زیارتنامه‌های امام حسین و یارانش، از جمله اوصاف آن حضرت، نسبت به «جهاد» تاکید شده است.در زیارتهای مختلف، نسبت به سید الشهدا این تعابیر دیده می‌شود: «الزاهد الذائد المجاهد، جاهد فیک المنافقین و الکفار، جاهدت فی سبیل الله، جاهدت الملحدین، جاهدت عدوک، جاهدت فی الله حق جهاده»[۵] و درباره شهدای کربلا نیز این کلمات و تعابیر به کار رفته است: «نصحتم لله و جاهدتم فی

سبیله، اشهد انکم جاهدتم فی سبیل الله، الذابون عن توحید الله.»[۶] و برای خنثی کردن تبلیغات دشمن، در زیارتنامه‌ها همه این‌صفات و اعمال، برای سید الشهدا و یارانش با مطلع «اشهد انک...» آمده است، گواهی زائر بر اینکه اینان مجاهدان راه خدا بودند و مبارزه‌شان، جهادی مقدس بر ضد باطل بود. عاشورا، سرمایه الهام‌بخش مجاهدان در طول تاریخ گشت و خون سید الشهدا و شهدای کربلا، خون حماسه‌سازان ظلم ستیز را به جوش آورد. ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] از سخنرانی امام حسین «ع» در منزل بیضه، کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۲۸۰، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۸۰.

[۲] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

[۳] لهوف، ص ۳.

[۴] ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم... (توبه، آیه ۱۱۱).

[۵] در مفاتیح الجنان، خط طاهر خوشنویس، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، صفحات ۴۱۸، ۴۲۳ تا ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۴.

[۶] همان، صفحات ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۸.

چ

چاووش خوانی

چاووش، به معنای پیشرو لشکر و قافله است، کسی که پیشاپیش قافله یا زوار حرکت کند و آواز خواند.[۱] کسی که در دربار شاهان یا در نزد امرا و بزرگان وظیفه‌دار امور تشریفاتی بوده، در روزهای سلام، اشخاص را به حضور آنان معرفی می‌نموده است.[۲] .

در فرهنگ دینی در گذشته رسم بود که طبق مراسم سنتی، هنگام رفتن اشخاص از شهرها و روستاها به زیارت نجف، کربلا، خراسان یا سفر حج، اشخاصی به نام «چاووش‌خوان» اشعاری را با لحنی سوزناک و خاص می‌خواندند.هم هنگامه بدرقه زائر، هم وقت‌استقبال، بصورت تک خوانی یا همخوانی.محتوای اشعار هم اغلب سلام و صلوات برپیامبر و اهل بیت او یا فراخوانی به پیوستن به کاروان زیارت بوده است.چاووش خوانی، حرفه‌ای معنوی و پر از صفا بود که صدای خوش و لحنی دلنشین می‌خواست و پاکی و دینداری و عشق به اهل بیت.چاووش خوانان، «منادیان راه خدا و قاصدان مرقد مطهر اولیا» بودند و «بانگ چاووشان» مردم را به هلهله و غوغا و بی‌آرامی دل می‌رساند». در هر فقره‌ای، مصرع «که بر حبیب خدا ختم انبیا صلوات» که چاووش خوان می‌خواند، از مردم صلوات می‌گرفت.شعرهایی از این قبیل: ز تربت شهدا بوی سیب می‌آید

ز طوس، بوی رضای غریب می‌آید هر که دارد هوس کرب و بلا، بسم الله

هر که دارد هوس حب خدا، بسم الله بر مشامم می‌رسد هر لحظه بوی کربلا

ترسم آخر جان دهم در آرزوی کربلا[۳] . این مراسم سنتی، در جاهای مختلف، تشریفات خاص و اشعار متفاوتی دارد.به‌نوشته دهخدا: «چاووش خوان کسی است که دعوت رفتن به زیارت عتبات عالیات کند. در اصطلاح روستاییان خراسان، کسی باشد که در فصل مناسب زیارت در دهات و روستاها سواره یا پیاده به راه افتد و روستاییان را به وسیله جار زدن یا خواندن اشعار مهیج و مناسب، به زیارت اعتاب مقدسه تشویق و تهییج نماید.»[۴] . ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

[۲] لغت‌نامه، دهخدا.

[۳] به تحلیل این مراسم و نمونه‌هایی از متن چاووش خوانیها در «درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران» از جابر عناصری مراجعه کنید.

[۴] لغت‌نامه، کلمه «چاووش».

چراغانی

آراستن و آذین بستن خانه و شهر، هنگام جشنها و اعیاد و پیروزیها.در بدو ورود اهل بیت امام حسین «ع» به کوفه و نیز دمشق، مواجه با آذین‌بندی و چراغانی و مراسم جشن و شادمانی شدند.به نقل بعضی تواریخ: اهل بیت را سه روز در دروازه شام‌نگهداشتند تا کار چراغانی‌شان کامل شود و شهر را با زیورها، حله‌ها، دیبا و زر و سیم وانواع جواهرات بیارایند.آنگاه مردان، زنان، کودکان، و بزرگسالان، وزیران، و امیران، یهود و مجوس و نصارا و همه اقوام به تفرج و تفریح بیرون آمدند، با طبلها، دفها، و شیپورها و سرناها و ابزار لهو و لعب دیگر.چشمها را سرمه زده، دستها را حنا بسته و بهترین لباسها راپوشیده و خود را آراسته بودند.شهر چنان وضعی داشت که گویا از همه مردم در سطح شهر دمشق، رستاخیزی به پا شده است.و در چنین وضعی بود که سر مطهر امام‌حسین «ع» را وارد کردند که بر فراز نیزه بود و پشت سر آن، اسیران اهل بیت را از دروازه ساعات به داخل آوردند....[۱] .

تبلیغات امویان وانمود کرده بود که بر دشمنان خلیفه و بر یاغیان پیروز شده‌اند و خاندان آنها را به اسارت گرفته و آورده‌اند.تا آنجا که سهل بن سعد در سفر خود به دمشق عبور می‌کند و با دیدن چراغانی و دف و طبل، می‌پرسد: آیا شما در شام، عیدی دارید که ما از آن بی‌خبریم؟می گویند: سر حسین «ع» را از عراق به شام می‌آورند!همین سعد متاثر می‌شود و در مقابل خواسته سکینه، دختر امام، به نیزه‌داری که سر سید الشهدا را می‌برد، ۴۰۰ درهم می‌دهد تا سر مطهر را پیشاپیش اسرا ببرد و مردم به چهره اهل بیت نگاه نکنند.[۲] اما زینب و سجاد «ع» جشن را با سخنرانیها و خطابه‌هایشان تبدیل به عزا کردند و آن پیروزی را در کام یزید، تلخ ساختند.

شام، غرق عیش و عشرت بود هنگام ورود

وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت

پی نوشت ها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۶۹.

[۲] همان، ص ۳۷۰.

چوبه محمل

نقل شده که چون در کوفه، سرهای شهدا را بر نیزه جلوی مردم آوردند و ضجه از همه‌برخاست، زینب «ع» چون نگاهش به سر برادر افتاد، از شدت ناراحتی پیشانی را به جلوی محمل زد و دیدند که از زیر روپوش وی خون جاری شد.آنگاه اشعاری را خواند که آغازش چنین است: یا هلالا لما استتم کمالا

غاله خسفه فابدی غروبا ما توهمت‌یا شقیق فؤادی

کان هذا مقدرا مکتوبا[۱] . ای ماهی که به کمال نرسیده خسوف کرد و غروب نمود، ای پاره دلم! فکر نمی کردم که این هم مقدر و نوشته شده باشد. ----------------------

پی نوشتها:

[۱] همان، ص ۱۱۵.

چارلز دیکنز

نویسنده‌ی شهیر انگلیسی. «چارلز جون هافام دیکنس» مشهور به «چارلز دیکنز» نویسنده و روزنامه نگاری انگلیسی بود. تولد ۷ فوریه ۱۸۱۲ م. فوت: ۱۸۷۰ م.

وی درباره‌ی عاشورا می‌گوید: «اگر منظور امام حسین علیه‌السلام جنگ در راه خواسته‌های دنیایی بود، من نمی‌فهمم چرا خواهران و زنان و اطفالش به همراه او بودند؟ پس عقل چنین حکم می‌نماید که او فقط به خاطر اسلام، فداکاری خویش را انجام داد.»

چکمه

کفش خاصی که نظامیان بر پا می‌کنند، بویژه در میدان نبرد.آنچه در اذهان عموم از این‌کلمه تداعی می‌شود، «چکمه شمر» است که در آخرین لحظات حیات سید الشهدا «ع» با چکمه بر روی سینه آن حضرت رفت و آنگاه سر مبارکش را از تن جدا کرد.تعبیر مقاتل چنین است که: «و جلس علی صدر الحسین و قبض علی لحیته و هم بقتله...»[۱] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار: ج ۴۵، ص ۵۶.

چوبه محمل

نقل شده که چون در کوفه، سرهای شهدا را بر نیزه جلوی مردم آوردند و ضجه از همه‌برخاست، زینب «ع» چون نگاهش به سر برادر افتاد، از شدت ناراحتی پیشانی را به جلوی محمل زد و دیدند که از زیر روپوش وی خون جاری شد.آنگاه اشعاری را خواند که آغازش چنین است: یا هلالا لما استتم کمالا

غاله خسفه فابدی غروبا ما توهمت‌یا شقیق فؤادی

کان هذا مقدرا مکتوبا ای ماهی که به کمال نرسیده خسوف کرد و غروب نمود، ای پاره دلم! فکر نمی کردم که این هم مقدر و نوشته شده باشد.

ح

حارث بن امریء القیس کندی

نامش در شمار شهدای کربلا آمده است، از شجاعان و عابدان بود.همراه سپاه ابن‌سعد به کربلا آمد.چون سید الشهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت، به کاروان حسین «ع» پیوست و در روز عاشورا در حمله ی نخستین به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

حارث بن امریء القیس کندی

نـامش در شـمار شـهدای کربلاـ آمـده است، از شـجاعان و عابـدان بود.همراه سـپاه ابن‌سـعد به کربلا آمـد.چون سـید الشـهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت، به کاروان حسین «ع» پیوست و در روز عاشورا در حمله ی نخستین به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۳۰۲.

حبیب بن عبدالله نهشلی

از شهدای کربلا به حساب آمده است.بعضی او را شبیب بن عبدالله خثعمی، یا ابو عمر نهشلی دانسته‌اند.

حبیب بن مظاهر

از شـهدای والاقدر کربلا بود.حبیب بن مظاهر (مظهر) اسدی، از طایفه بنی اسد، کوفی و از اصـحاب رسول خدا «ص» بود.در هر سه جنـگ صـفین، نهروان و جمل، در رکاب علی «ع» شـرکت داشت.از اصـحاب خاص امیر المؤمنین و حاملان علم آن حضـرت و در علوم قرآنی شـاگرد خـاص وی بود.حضـرت امیر، او را که از حاملان علوم «ع» بود، به علم «منایا و بلایا» (آنچه بعـدها اتفاق خواهد افتاد) آگاه ساخته بود.[۱] .

عضـو گروه ویژه «شـرطهٔ الخمیس» بـود که نیروی ضـربتی و مطیع علی «ع» بودنـد.[۲] در نهضـت مسـلم بن عقیـل در کـوفه، وی از کسانی بود که در راه بیعت گرفتن برای مسلم، کوشش می‌کرد.نیز از سران شیعه در کوفه محسوب می‌شد که به حسین بن علی «ع» دعوت نامه نوشت.نزد امام حسـین «ع» موقعیت والایی داشت.در کربلا نیز امام، او را به عنوان فرمانده جناح چپ سـپاه خویش تعیین کرد.حبیب، تلاش فراوانی داشت که یارانی از بنی اسد را به یاری حسـین «ع» بیاورد، اما سـپاه اموی مانع پیوسـتن آنان به یاران سید الشهدا شدند.[۳] گفتگوی او با میثم تمار، هنگام عبور از مجلس بنی اسد، سالها پیش از عاشورا، که هر یک نحوه شـهادت دیگری را پیشـگویی می‌کرد و مایه شـگفتی حاضـران بودنـد، معروف است،[۴] و ایـن از همـان علم منایـاست که از علی آمـوخته بودنـد و جریانات آینده را جز داشتند.روز عاشورا رجزی که در حمله‌هایش می‌خواند چنین بود: انا حبیب و ابی مظهر

فارس هیجاء و حرب تسعر[۵] . حبیب بن مظاهر، روز عاشورا از اینکه با شهادتش به بهشت خواهد رفت، خوشحال بود و با «بریر بن خضیر» مزاح می‌کرد.شهادت او بر حسین «ع» بسیار سخت بود.هنگام شهادت ۷۵ سال داشت.سر او نیز همراه سرهای شهدا در کوفه گردانده شد. ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۶.

[۲] درباره شرطهٔ الخمیس ر.ک: «الاختصاص» شیخ مفید، ص ۲، ۳، ۷، و۶۵ .

[۳] انصار الحسین، ص ۶۶.

[۴] عنصر شجاعت، خلیل کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۶.

[۵] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۶.

حجاج بن زید سعدی

از شـهدای کربلاست.برخی هم نام او را حجاج بن بدر گفته‌اند.وی اهل بصـره بود. نامه‌ای هم از سوی مسـعود بن عمرو ازدی برای

حسین بن علی «ع» برد (در پاسخ نامه حسین «ع») که خطاب به او و سران بصره نوشته و آنان را به یاری خویش فرا خوانده بود.[۱] نامش در زیارت ناحیه مقدسه نیز آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۶۷.

حجاج بن مسروق جعفی

از شهدای گرانقدر عاشورا و مؤذن سید الشهدا «ع».[۱] وی اهل کوفه و از یاران امیر المؤمنین «ع» بود.وقتی خبر هجرت امام حسین «ع» را از مدینه به مکه شنید، خود را به آن حضرت رساند و همراه امام از آنجا به کربلا آمد.همواره ملازم سید الشهدا بود و در پنج وقت نماز، اذان می‌گفت.در مسیر راه، وقتی که امام حسین «ع» به منزلگاه «قصربنی مقاتل» رسید و در آنجا خیمه‌گاه عبید الله بن حر جعفی را دید، حجاج بن مسروق را در پی او فرستاد تا او را به پیوستن به امام فراخواند.[۲] (گرچه توفیق حسینی شدن نیافت). هنگامی که کاروان حسین «ع» با سپاه حر بر خورد کردند، او به امر امام، اذان ظهر گفت. در برخی کتب از او با عنوان «مؤذن حسین» یاد کرده‌اند.[۳] روز عاشورا به میدان رفت و جنگید و غرق خون نزد امام برگشت.پس از گفتگویی با سید الشهدا، بار دیگر به میدان رفت و شهید شد.

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵.

[۲] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۸۰.

[۳] انصار الحسین، ص ۶۸.

حر بن یزید ریاحی

شهید والاقدر عاشورا.حر از خاندانهای معروف عراق و از رؤسای کوفیان بود.به درخواست ابن زیاد، برای مبارزه با حسین «ع» فراخوانده شد و به سرکردگی هزار سوار برگزیده گشت.گفته‌اند وقتی از دار الاماره کوفه، با ماموریت بستن راه بر امام حسین «ع» بیرون آمد، ندایی شنید که: ای حر!مژده باد تو را بهشت... [۱] در منزل «قصر بنی مقاتل» یا «شراف»، راه را بر امام بست و مانع از حرکت آن حضرت به سوی کوفه شد. کاروان حسینی را همراهی کرد تا به کربلا رسیدند و امام در آنجا فرود آمد.حر وقتی فهمید کارجنگ با حسین بن علی «ع» جدی است، صبح عاشورا به بهانه آب دادن اسب خویش، از اردوگاه عمر سعد جدا شد و به کاروان حسین «ع» و جبهه حق پیوست.توبه کنان کنار خیمه‌های امام آمد و اظهار پشیمانی کرد، سپس اذن میدان طلبید.این انتخاب شگفت و برگزیدن راه بهشت بر دوزخ، از حر، چهره‌ای دوست داشتنی و قهرمان ساخت.حر با اذن‌امام به میدان رفت و در خطابه‌ای مؤثر، سپاه کوفه را به خاطر جنگیدن با حسین «ع» توبیخ کرد. چیزی نمانده بود که سخنان او، گروهی از سربازان عمر سعد را تحت تاثیر قرار داده از جنگ با سید الشهدا منصرف سازد، که سپاه عمر سعد، او را هدف تیرها قرار داد.نزد امام بازگشت و پس از لحظاتی دوباره به میدان رفت و با رجز خوانی، به مبارزه پرداخت و پس‌از نبردی دلیرانه به شهادت رسید.رجز او چنین بود: انی انا الحر و ماوی الضیف

اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف

اضربکم و لا اری من حیف[۲] . که حاکی از شجاعت او در شمشیر زنی در دفاع از سید الشهدا و حق دانستن این راه بود. حسین بن علی «ع» بر بالین حر حضور یافت و خطاب به آن شهید، فرمود: تو همانگونه که مادرت نامت را «حر» گذاشته است، حر و آزاده‌ای، آزاد در دنیا و سعادتمند در آخرت! «انت الحر کما سمتک امک، و انت الحر فی الدنیا و انت الحر فی الآخرة» و دست بر چهره‌اش کشید.[۳] امام حسین «ع» با دستمالی سر حر را بست.پس از عاشورا بنی‌تمیم او را در فاصله یک میلی از امام حسین «ع» دفن کردند، همانجا که قبر کنونی اوست، بیرون کربلا ـ در جایی که در قدیم به آن «نواویس» می‌گفته‌اند.[۴] نقل است شاه اسماعیل صفوی قبر حر را گشود و پیکرش را سالم یافت، چون خواست پارچه‌ای را که بر سرش‌بسته بود باز کند، خون جاری شد و دوباره آن را بستند، آنگاه بر قبرش قبه‌ای ساختند.[۵] .

سرگذشتهای مربوط به حر و نقش او در حادثه کربلا ـ از نخستین بر خوردش با کاروان سید الشهدا، سپس توبه‌اش و پیوستن به جبهه حق و شهادت در رکاب سالار شهیدان، درهمه مقتلها و کتابهای تاریخ عاشورا نگاشته شده است و توبه او شاخص‌ترین بخش‌نورانی زندگی اوست.

پی نوشتها :

[۱] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۰۳، امالی صدوق، ص ۱۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴.

[۳] همان.

[۴] الحسین فی طریقه الی الشهادة، ص ۹۷.

[۵] سفینة البحار، ج ۱، ص ۲۴۲ به نقل از انوار نعمانیه، سید نعمت الله جزایری.

حارث

ابن‌بنهان. غلام حمزة بن عبدالمطلب و از شهدای گرانقدر روز عاشوراست. مورخین گویند بنهان مردی شجاع بود و دو سال پس از شهادت حمزه وفات یافت و پسرش حارث به علی علیه‌السلام پیوست و پس از وی با حسن و آن گاه با حسین علیه‌السلام بود و از مدینه با حسین علیه‌السلام به مکه و کربلا رفت و در عاشورا به فیض شهادت نایل شد.

حارث بن امری القیس کندی

از شهدای کربلاست. وی از شجاعان و عابدان بود. همراه سپاه ابن‌سعد به کربلا آمد. چون سیدالشهدا را در محاصره سپاه کوفه یافت، به کاروان حسین علیه‌السلام پیوست و در روز عاشورا در حمله نخستین به شهادت رسید.

حارث بن امرء القیس

از شجاعان عرب بود. ابتدا او جزو لشکریان عمر سعد بود که در روز عاشورا به امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. وقتی دید عمر سعد نظرات امام را نپذیرفت با چند تن از قبیله کنده به امام پیوست. و پس از جنگی سخت به فیض شهادت نایل گشت.

حارث بن نبهان

نبهان پدر حارث فردی شجاع و پهلوان و غلام حضرت حمزه علیه‌السلام بود. دو سال بعد از شهادت حمزه نبهان از دنیا رفت. و

پسرش حارث در خدمت حضرت علی علیه‌السلام و حسنین علیهماالسلام بود، تا این که به همراه امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکه و کربلا مهاجرت کرده و در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسید.

حباب

حباب ابن عامر بن کعب تیمی. از یاران و دوستداران خاندان عصمت و طهارت و از شهیدان روز عاشوراست. از تیم اللات و از شیعه‌ی کوفه بود و با مسلم بن عقیل بیعت کرد و چون مسلم گرفتار شد او نزد قوم خود پنهان گردید، و چون حسین بن علی علیه‌السلام به کربلا آمد، حباب پنهانی به سوی او شتافت و در راه بدو پیوست و در واقعه‌ی کربلا به فیض شهادت نایل گشت.

حباب بن حارث

از شهدای روز عاشوراست. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

حباب بن عامر بن کعب تمیمی کوفی

در کوفه با مسلم بیعت کرد. بالاخره به امام حسین علیه‌السلام در کربلا ملحق گردید و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

حباب بن عامر تیمی

حباب بن عامر بن کعب بن تیم اللاة بن ثعلبه تیمی، او شیعه اهل کوفه و از بیعت کنندگان با حضرت مسلم علیه‌السلام بوده است. بعد از شهادت مسلم علیه‌السلام حباب در میان قبیله‌اش مخفی شد، تا این که حرکت حضرت امام حسین علیه‌السلام به سوی کوفه را شنیده و مخفیانه در بین راه به اصحاب امام پیوسته و همراه آن حضرت وارد کربلا شد. و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. و در بعضی از منابع نام او حباب بن حارث وارد شده است که شاید منظور همان حباب بن عامر باشد.

حباب بن عام شعبی

یکی از اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام است که در واقعه‌ی عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.
اصطلاح تصادفی

حبشهٔ بن قیس نهمی

حبشهٔ بن قیس بن سلمهٔ بن طریف بن ابان بن سلمهٔ بن حارث الحمدانی النهمی. از قبیله بنی‌نهم. جدش سلمهٔ از صحابه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و پدرش قیس نیز آن حضرت را درک کرده بود.
او چند روز قبل از عاشورا در کربلا به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسید و در روز عاشورا وقتی که جنگ شدت گرفت در راه حق جهاد کرده و به شهادت رسید. به نقل از ابن‌حجر در الاصابهٔ فی احوال الصحابه که در بیان احوال طریف بن ابان بن سلمه، از حبشه بن قیس به عنوان یکی از شهدای کربلا نام می‌برد. حبشه نیز پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

حبشی بن القیس نهمی

یکی از اصحاب و یاران امام حسین علیه‌السلام است که در واقعه‌ی عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

حبیب بن عبدالله نهشلی

از یاران وفادار حضرت سیدالشهداء در کربلا و از شهدای قیام عاشوراست.
بنا به قولی او همان شبیب بن عبدالله نهشلی یکی از دوستداران خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشد.
نهشلی: منسوب به «بنی‌نهشل بن دارم» تیره‌ای از قبیله‌ی بنی‌تمیم که از عدنان هستند. (عدنان، عرب شمال)

حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر بن رئاب بن الاشتر بن جخوان بن فقعس بن طریف بن عمرو بن قیس بن الحرث بن ثعلبه بن دودان بن اسد ابوالقاسم الاسدی الفقعسی.
او ساکن کوفه و از بزرگان آن جا محسوب می‌شده و منسوب به قبیله بنی‌اسد می‌باشد، همان قبیله‌ای که افتخار کفن و دفن شهدای کربلا نصیب آنها شد. کنیه حبیب، ابوالقاسم، و هنگام شهادت هفتاد و پنج سال داشت و پسرش قاسم در آن هنگام خردسال بود، بعدها بزرگ شده و قاتل پدرش را که از لشگریان مصعب بن زبیر بود، قصاص کرده و کشت.
در مورد فضایل ایشان شاید بتوان گفت که افضل شهدای غیر بنی‌هاشم، و از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و حضرت امام علی علیه‌السلام و حافظ قرآن، و از حاملین علوم علوی؛ و از مجاهدین تمامی جنگهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از اصحاب خاص آن حضرت بوده است.
حبیب بن مظاهر، میثم تمار، و رشید حجری از جمله افرادی بودند که از محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اسرار و علوم فراوانی فرا گرفته و هر سه نفر از زمان، مکان و کیفیت و شهادت خودشان خبر داده بودند.
حبیب قبل از روز عاشورا به قبیله بنی‌اسد رفته، ضمن تبلیغ و تلاشی که نمود، موفق به جمع آوری و همراهی حدود نود نفر از بنی‌اسد شد آنها در حالی که به سوی کربلا در حرکت بودند مردی از قبیله بنی‌اسد به عمر بن سعد خبر داده و او چهارصد نفر سرباز را برای جلوگیری از حرکت آنها مأمور می‌کند و دو دسته به جان هم افتاده و پس از جنگ سختی که پیش آمد مردان بنی‌اسد شبانه از خوف شبیخون ابن‌سعد کوچ کرده و به قبیله خود بازگشتند. حبیب جریان امر را به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد و امام علیه‌السلام فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله».
حبیب در روز عاشورا فرمانده جناح چپ بود و آن گاه که مسلم بن عوسجه روی خاک افتاد، او نزد مسلم آمده و گفت ای مسلم شهادت تو بر من بسی گران است بشارت باد تو را به بهشت. مسلم با ضعف و ناتوانی گفت:
خدا تو را به نیکی بشارت دهد، پس گفت: چون تو خویش و برادر دینی من هستی شایسته آن بود و دوست داشتم که وصیت‌های تو را بشنوم و آنها را به شایستگی انجام دهم ولی من هم به همین زودی به شهادت می‌رسم.
مسلم گفت: وصیت من همه آن است که در راه این مرد (و با دست اشاره به حضرت امام حسین علیه‌السلام کرد) جان دهی. حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم که به گفته‌ات عمل خواهم کرد، و آن گاه مسلم به شهادت رسید.
حبیب قبل از این که عازم میدان جهاد شود، به همراهی زهیر بن قین، کوفیان را چنین موعظه کرد: «اما والله لبئس القوم عند الله غدا قوم یقدمون علیه قد قتلوا ذریة نبیه علیه‌السلام و عترته و اهل بیته صلی الله علیه و آله و سلم و عباد اهل هذا المصر المجتهدین بالاسحار و الذاکرین الله کثیرا»؛ «هان ای مردم به خدا قسم در روز حساب نزد خدا، بد قومی خواهند بود آنان که فرزندان پیامبر خود و خویشان و اهل بیت او و مردان خدا پرست این شهر را که در سحرها به عبادت برخواسته و بسیار به یاد خدا بوده‌اند، به

شهادت برسانند».

نزدیک ظهر روز عاشورا بود که ابوثمامه عمرو بن عبدالله صائدی به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: «جانم به فدایت یا اباعبدالله علیه‌السلام وقت نماز ظهر است و من دوست دارم این نماز را به امامت شما بخوانم و بعد خدایم را ملاقات کنم».

امام علیه‌السلام فرمودند:

نماز را یادآور شدی و خدا تو را از نمازگزاران قرار دهد، بلی الآن اول وقت نماز است، از کوفیان بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز گذاریم.

چون حصین بن تمیم این سخن را بشنید گفت: نماز شما قبول نیست.

حبیب جواب داد: «ای حمار خیال می‌کنی نماز از آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم قبول نیست و از تو قبول هست».

سپس حصین حمله کرده و حبیب بعد از اذن از امام علیه‌السلام به مقابله با او برخاسته و رجزهای ذیل را خواند: انا حبیب و ابی‌مظاهر

فارس هیجاء و حرب تسعر و انتم عند العدید اکثر

و نحن اعلی حجهٔ و اظهر و انتم عند الوفاء اغدر

و نحن اوفی منکم و اصبر حقا و انمی منکم و اعذر

«منم حبیب بن مظاهر، سواری جنگی در وقتی که جنگ شعله می‌کشد. شما در عدد زیادتر هستید ولی حق عالی مظاهر با ماست - شما در وفای به پیمان حیله‌گر و غدار هستید ولی ما باوفا و بردباریم. حق با ما بوده و تواناتر از شما هستیم و دلیل ما موجه است».

سپس حبیب همچنان به جهاد خود ادامه داده و این اشعار را می‌خواند: اقسم لو کنا لکم اعدادا

او شطرکم و لیتم اکتادا یا شر قوم حسبا و آدا

«سوگند می‌خورم اگر ما به اندازه اسباب و عدد شما یا نصف آن بودیم. شما پشت به جنگ کرده و متواری می‌شدید، ای بدترین قوم از جهت حسب و اصل». آنگاه حبیب بر حصین حمله نموده شمشیر او بینی اسب حصین را قطع کرد، اسب جهیده و حصین را بر زمین انداخت.

پس حبیب خواست سرش را جدا کند ولی کوفیان او را از دستش ربودند. بنا به نقل محمد بن ابیطالب، حبیب شصت و دو نفر از دشمن را به هلاکت رسانید. آن گاه مردی از بنی‌تمیم بر او با شمشیر حمله کرده که بر سر حبیب اصابت نموده و مردی دیگر از بنی‌تمیم نیزه‌ای زد که حبیب افتاد، وقتی که خواست برخیزد، حصین بن تمیم شمشیری بر سرش فرود آورد و بر زمین انداخت و آن تمیمی دیگر سر از بدن حبیب جدا کرده و به شهادت رسید.

قاتلان حبیب عبارتند از: حصین بن تمیم یا (نمیر) و بدیل بن صریم.

بنا به نقل طبری بین قاتلان حبیب نزاع بود، به طوری که حصین می‌گفت من کشتم و بدیل می‌گفت من. تا این که مصالحه کردند به این که حصین چند دقیقه‌ای سر حبیب را به گردن اسبش انداخته و در میان لشگر جولانی بدهد تا این افتخار به نام او ثبت شود! بعد بدیل سر حبیب را به گردن اسبش انداخته و به کوفه آورد تا جایزه را از ابن‌زیاد دریافت نماید.

وقتی که سر حبیب به گردن اسب بدیل آویز بود و در کوچه‌های کوفه حرکت می‌داد، پسر حبیب که قاسم نام داشت و نوجوانی بیش نبود، دنبال سر، حرکت می‌کرد تا اینکه بدیل پرسید ای پسر چرا این قدر مرا تعقیب می‌کنی؟!

قاسم گفت: آن سر پدرم هست می‌خواهم دفنش کنم. بدیل گفت: نمی‌شود، چون ابن‌زیاد اجازه نمی‌دهد و من باید جایزه‌ام را بگیرم. قاسم گفت: خدا به تو بدترین ثواب را بدهد که بهتر از خودت را کشتی.

قاسم گریه کرده و دست از تعقیب برداشت و رفت تا این که چندین سال بعد روزی که قاتل پدرش در سپاه مصعب بن زبیر بود به

هنگام ظهر وارد خیمه وی شده و او را به هلاکت رسانید.

خوارزمی نقل می‌کند که قاسم قاتل پدرش، بدیل را که سر حبیب را به گردن اسبش آویخته بود، به قتل رسانید و سر پدرش را از دست او گرفت.

ولی قول طبری اصح است، چون بلاذری هم موافق طبری بوده و هر دو از مورخین قرن سوم و قدما می‌باشند ولی خوارزمی متأخر و از قرن ششم می‌باشد.

بنا به نقل طبری بعد از شهادت حبیب، انکساری در چهره امام علیه‌السلام پیدا شده و بعد از استرجاع فرمودند: «احتسب نفسی و حماهٔ اصحابی». «او نفس من و حامی اصحابم بود» ولی خوارزمی نقل می‌کند:

«عند الله احتسب نفسی و حماهٔ اصحابی و قال لله درک یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی لیلهٔ واحدهٔ» «بذل جانم و کشته شدن و حمایت اصحابم در پیشگاه خدا و به حساب و فرمان اوست، یا بذل جان خودم و یارانم را نزد خدای تعالی احتساب خواهم کرد. خدا تو را برکت دهد ای حبیب چه صاحب فضلی بودی که قرآن را در یک شب ختم می‌کردی!»

حبیب در سایه یقینی که داشت قبل از شهادتش در شب عاشورا مزاح و سرور می‌کرد، چرا که برای ورود به بهشت لحظه شماری می‌کرد و نامش در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است: «السلام علی حبیب بن مظاهر الاسدی.»

حبیب بن مظهر

از شهدای کربلاست. به قولی وی همان «حبیب بن مظاهر اسدی» است.

حجاج بن بدر تمیمی

به قولی او همان«حجاج بن زید تمیمی» از شهدای روز عاشوراست.

حجاج بن بدر سعدی

از شهدای کربلاست. وی اهل بصره بود. در پاسخ نامه‌ی امام حسین علیه‌السلام که خطاب به او و سران بصره نوشته و آنان را به یاری خویش فرا خوانده بود، نامه‌ای از سوی مسعود بن عمرو ازدی برای حسین بن علی علیه‌السلام برد. نامش در زیارت ناحیه‌ی مقدسه نیز آمده است.

سعدی: از قبیله‌ی بنی‌سعد تمیم بوده که تیره‌ای است از «عدنان» و اهل بصره بود.

حجاج بن زید

به قولی او همان «حجاج بن زید سعدی» از شهدای کربلاست.

حجاج بن زید تمیمی

حجاج بن زید سعدی

حجاج بن مالک

از صالحان و از عاشوراییان حسینی بود. در روز عاشورا او پس از مقاتله با دشمن به شهادت رسید.

حجاج بن مرزوق

از اصحاب کربلا و عاشورای ابی‌عبدالله و از صالحان است. او در روز عاشورا پس از نبردی سخت به فیض شهادت نایل آمد.
طوسی او را در زمره‌ی رجال شیعه برشمرده است.
به قولی او همان «حجاج بن مسروق جعفی» است.

حجاج بن مسروق

حجاج بن مسروق بن جعف بن سعد العشیرهٔ المذحجی الجعفی. اصالتا یمنی ولی مقیم کوفه و منسوب به جعفی که تیره‌ای از قبیله مذحج و از غرب قحطان بود. بلاذری نام وی را به صورت حجاج بن مسروق بن مالک بن کثیف بن عتبه بن الجعفی، آورده است.
اهم سوابق و فضایل حجاج:
از شیعیان مخلص و از اصحاب بزرگوار حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مؤذن حضرت امام حسین علیه‌السلام هنگام نمازهای پنجگانه بوده و هنگامی که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه وارد مکه شدند حجاج هم از کوفه به سوی مکه جهت زیارت امام علیه‌السلام مهاجرت کرده و در خدمت آن حضرت به کربلا آمده و در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گشت.
کاروان حسین علیه‌السلام که به منزل قصر بنی‌مقاتل رسید، خیمه‌ای را در مکان مرتفعی مشاهده کردند که عبیدالله حر جعفی در آن نشسته بود.
امام علیه‌السلام حجاج بن مسروق و یزید بن مغفل را برای دعوت عبیدالله به سوی او فرستاد و او قبول نکرد که به نصرت امام علیه‌السلام بشتابد.
عبیدالله حر از شاگردان حضرت علی علیه‌السلام بود ولی از آن جایی که با بعضی از بنی‌امیه رفاقت داشت، سرانجام نه تنها آن تربیت علوی علیه‌السلام را از دست داد، بلکه در جنگ صفین جزو لشگریان معاویه بود.
او با ترک امام حسین علیه‌السلام تا آخر عمر بنا به اعتراف خودش در عذاب وجدان، و حسرت افسوس بسر برد و عاقبت به خیر هم نشد.
وقتی که اردوی امام علیه‌السلام در قادسیه برای اولین بار با حر ریاحی برخورد کردند و او مانع حرکت شد، هنگام نماز ظهر بود، امام علیه‌السلام به حجاج بن مسروق فرمود، اذان بگوید آن گاه نماز جماعت به امامت امام علیه‌السلام برقرار شده و حر هم به آن حضرت اقتدا کرد.
حجاج در روز عاشورا از امام علیه‌السلام اجازه جهاد گرفته و روانه میدان شد، و بعد از ساعتی جنگ با کوفیان، در حالی که آغشته به خون بود، خدمت آن حضرت رسیده و اشعار زیر را قرائت کرد: فدتک نفسی هادیا مهدیا
الیوم القی جدک النبیا(ص) ثم اباک ذالندی علیا علیه‌السلام
ذاک الذی نعرفه وصیا «جانم به قربانت ای حسینی که هدایت شده و هدایت کننده‌ای - امروز جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرت علی علیه‌السلام صاحب سخاوت و بخشش را ملاقات می‌کنم. علی علیه‌السلام همان کسی است که من او را وصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانم.»
امام علیه‌السلام به حجاج فرمودند: من هم بعد از تو، جدم و پدرم را ملاقات می‌کنم. آن گاه حجاج دوباره به میدان بازگشت و بعد از ساعتی جهاد به شهادت رسید.
نام او در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است:

«السلام علی الحجاج بن مسروق الجعفی».
جعفی: منسوب به جعفی بن سعد، عشیره‌ای از «مذحج» و از عرب قحطان. (یمن و عرب جنوب)
نام وی در تاریخ طبری، زیارت ناحیه و بحارالانوار آمده است. خوارزمی نیز از او نام برده است.

حجیر بن جندب کندی خولانی

از غلامان و شیعیان و از جوانمردان دلاور که با پدر خود جندب در کاروان کربلا حضور داشت. مورخین برآنند که پدر و پسر هر دو قبل از ورود امام به کربلا به ابی‌عبدالله ملحق شدند و پس از نبرد با دشمن به شهادت رسیدند.

حرب بن ابی‌اسود دئلی

از پاکـان و صالحـان و از جمله اصـحاب ابی‌عبـدالله الحسـین علیه‌السـلام در کربلای حسینی است. پـدر حرب «ابوالاسود دئلی» از اصـحاب خـاص امیرالمؤمنـان است و حضـرت امیر کلیـات علم نحو را به او تعلیم فرمود و دسـتور داد که بر این قیاس بقیه قواعـد را تنظیم دهیـد تـا مردمی که عرب زبـان نیسـتند بـا یاد گرفتن قواعـد زبان، قرآن را غلط نخواننـد. ابوالاسود نیز چنین کرد و بعـد از او بوسیله شاگردان ابی‌الاسود قواعـد نحو بیشتر تکمیل شد. در روز عاشورا حرب بن ابی‌الاسود نیز پس از مقاتله با دشـمن به شـهادت رسید.

حر بن یزید ریاحی

حر بن یزیـد بن ناجیـۀ بن قعنب بن عتـاب بن هرمی بن ریـاح بن یربوع بن حنظلـۀ بن مالـک بن زیـد منـاۀ بن تمیم بوده و اهل کوفه می‌باشد.
ریـاحی تیره‌ای از یربوع از شـعبه‌های قبیله تمیم و از اعراب عـدنانی شـمالی محسوب می‌شود و هنگـام شـهادت ظـاهرا میانسال بوده است.
حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام فرمود: «و الله ما اخطاک امک حیث سمتک حرا و الله انک حر فی الدنیا و الاخرۀ»: «سوگند به خدا اشتباه نکرد مادرت به این که تو را حر نامید به خدا قسم تو در دنیا و آخرت حر و آزادی».
حضرت امام سجاد علیه‌السلام فرمود: نعم الحر اذ واسا حسینا
و فاز بالهدایۀ و الفلاح «آفرین بر حر که حسین علیه‌السلام را یاری کرد و به هدایت و رستگاری نایل شد».
او از شخصـیتهای ممتاز، از سـران کوفه، بزرگ قبیله‌اش بوده، و به سـبب همین موقعیت ممتاز حر بود که عمر بن سـعد و عبیدالله بن زیاد او را به فرماندهی هزار نفر در لشگر ابن‌سعد نصب کرده و بعد از عمر بن سعد مهمترین شخصیت سپاه کوفه محسوب می‌شد.
اخوص، صحابی و شاعر معروف که نامش زید بن عمرو بن قیس بن عتاب بوده، پسر عموی حر می‌باشد.
ملحق شدن حر به امام حسـین علیه‌السـلام یکی از وقایع برجسته انقلاب کربلاست. او با این حرکتش قانون «المأمور معذور» را باطل کرد. حر از مصـادیق بـارز حـدیث: تفکر یـک لحظه افضـل از عبادت هزار سال است می‌باشـد. آری او قهرمان انتخاب بر سه راهی (پوچی، پلیدی، پاکی) بوده که سرانجام پاکی را برگزید. حر قهرمان اختیار بهترینهاست.
هر چنـد فاصـله‌ای را که حر از سـپاه ظلمت ابن‌سـعد به سوی سـپاه نور حسـین علیه‌السـلام پیمود، ظـاهرا خیلی کم بوده ولی در معنا فاصله‌ای بود به درازای ابدیت، و از شیطان تا به خدا.
قبـل از واقعه‌ی عـاشورا حر به ابن‌سـعد گفت: نمی‌توانی این کـار را به مسـالمت ختم کنی؟ او جواب می‌دهـد: ابن‌زیاد جز به جنگ

رضا نداد.

حر گفت: پس با این مرد می‌جنگی؟!

عمر جواب داد: «آری، جنگی که سرها پران و دستها قلم شود».

این آخرین اختیار و انتخاب عمر بن سعد بن وقاص، و محل افتراق این دو همسنگر بود.

عمر بن سعد از یک خانواده بسیار مشهور و فرزند سعد وقاص فاتح ایران بوده که بدترین انتخاب را کرد. این شهرت و انتساب یکی از دلایل انتخاب شدن عمر به فرماندهی سپاه کوفه بوده است.

عمر بن سعد احتمال می‌داد که ملاقات حر با حضرت امام حسین علیه‌السلام در منطقه ذو حسم، سبب تحول روحی او شده باشد و لذا او را که یکی از سران سپاه اموی در کربلا- بود و یک چهارم نیروهای قبایل تمیم و حمدان را رهبری می کرد و همچنین فرماندهی هزار سواره که ابن‌زیاد رهبری آنان را به وی سپرده که مانع ورود امام علیه‌السلام به کوفه باشد، همه این مناصب را ابن‌سعد روز هشتم محرم از حر گرفته و دیگری را جای او نصب کرد.

حر نزد ابوعمران عبدالله بن عامر قرآن کریم را فرا گرفته بود. ابن‌عامر یکی از مردان سرشناس جهان اسلام و یکی از قرای سبعه (یکی از خوانندگان هفتگانه قرآن) بود، در آن زمان در دنیای اسلام قرآن به روش یکی از هفت نفر تلاوت می‌شد.

ابن‌عامر قرآن را از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آموخته و خود دانشمند و در زمان حیات حضرت علی علیه‌السلام مدتی نزد آن حضرت درس می‌خواند و دو کتاب راجع به قرآن نوشته: مقطوع القرآن و موصوله، اختلاف مصاحف الشام و الحجاز و العراق.

حر نمی‌خواست با یزید بیعت کند ولی پدرش گفت اگر بیعت نکنی نه فقط هستی خود را بر باد خواهی داد بلکه مرا هم نابود خواهی کرد. حر نه از ترس ابن‌زیاد، بلکه به خاطر ملاحظه پدرش، با یزید بن معاویه بیعت کرد چون ابن‌زیاد اسامی افراد سرشناس را که با یزید بن معاویه بیعت می کردند برای یزید می‌فرستاد. از جمله حر و پدرش را برای یزید فرستاد.

حر از آن به بعد، روز اول رجب سال ۵۶ هجری را فراموش نمی کرد.

چون برای اولین بار در آن روز مجبور شد کاری بکند که قلبش به آن راضی نبود. آن گاه پدرش فوت کرده و چهار سال بعد از آن معاویه، در اول رجب سال ۶۰ به هلاکت رسید. و یزید بی‌چون چرا به حکومت رسید و پاداش وفاداری سرشناسان را داده و حر دارای منصبی شد ولی در دل خود حس می کرد از این منصب راضی نیست چون اجبارا با یزید بیعت کرده بود و از سوی دیگر وقتی که مأمور مقابله با امام حسین علیه‌السلام شده بود و به امام علیه‌السلام رسید، او و همراهانش تشنه بودند و آن حضرت همه را سیراب کرد. در صورتی که حر می‌دانست امام علیه‌السلام می‌داند وی دشمن اوست. این جوانمردی امام علیه‌السلام در حر مؤثر شد و لذا با آن حضرت مدارا می کرد. بعد حر از همراهان امام علیه‌السلام شنید که آن حضرت کریم است و از بذل مال به دیگران مضایقه نمی کند.

و کاملا یقین پیدا کرد که امام علیه‌السلام بی گناه می‌باشد و حرفش حق است و حرکت او خروج بر خلیفه زمان نیست چون به نظر حر، یزید بن معاویه خلیفه بر حق نبود.

و لذا تصمیم نهایی را گرفته و به سپاه نور حسینی علیه‌السلام ملحق شد. حرکت شجاعانه حر در تاریخ دنیا از وقایع استثنائی است.

چون که افراد سپاه کوفه برای نیل به مال و مقام به جنگ وصی و فرزند پیامبرشان آمده بودند، در حالی که حر قبل از کربلا دارای مال و مقام و زنان و فرزندان متعددی بود. و از دنیایی که در فرهنگ قرآنی متاع قلیل است، دست برداشته و به آخرتی که به قول قرآن (و ما عندالله خیر و ابقی و بالاتر از آن و الله خیر و ابقی) است رو آورد.

بنا به قولی حر به اتفاق پسرش علی، برادرش مصعب و غلامش عروۀ به سپاه امام علیه‌السلام ملحق شده و همگی به شهادت

رسیدند. او به بهانه آب دادن اسب، از سپاه ابن‌سعد دور شد پس حر کم‌کم به سپاه امام حسین علیه‌السلام نزدیک شد. مهاجر بن اوس به حر گفت چه اراده‌ای داری؟ آیا هدفی داری؟ آیا قصد داری بر لشگر حسین حمله کنی؟ پس حر را لرزه به اندام افتاد.

مهاجر به او گفت کار تو مرا به شک انداخت. قسم به خدا در هیچ مکانی تو را به این حالت ندیدم و اگر از من از شجاع‌ترین اهل کوفه سؤال می‌کردند، هر آینه از تو تجاوز نمی‌کردم. پس این چه حالتی است که از تو مشاهده می‌کنم؟

حر به او گفت: قسم به خدا که من خود را مخیر در میان دوزخ و بهشت می‌بینم به خدا سوگند اختیار نمی‌کنم بر بهشت چیزی را، اگر چه پاره و سوزانده شوم. بنا به روایت لهوف: حر تازیانه‌ای بر اسب خود زد در حالتی که قصد سپاه امام حسین علیه‌السلام را کرده بود، یک دست خود را بر سر خود گذاشته (چنان که طریقه گناهکاران عرب در آن زمان بود) و می‌گفت: خداوندا به سوی تو بازگشت کردم، پس توبه‌ی مرا بپذیر که دل دوستان تو را به درد آوردم و اولاد پیامبر تو را ترساندم. آن گاه خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید در حالی که سر به زیر بود، آن حضرت فرمود سر خود را بلند کن.

بنا به روایت ارشاد: حر گفت: فدای تو شوم ای پسر پیغمبر منم آن کسی که نگذاشتم برگردی! و به همراه تو آمدم و در این مکان تو را حبس کردم و گمان نداشتم که این قوم کار تو را به این جا می‌رسانند. اگر می‌دانستم، مرتکب نمی‌شدم آن چه را که مرتکب شدم و من توبه کننده‌ام به سوی خدا از آن چه کردم. پس آیا برای این کار توبه‌ای از برای من می‌بینی؟

امام علیه‌السلام فرمود: بلی، خدا توبه‌ی تو را قبول می‌کند پس از اسب پایین بیا. حر عرض کرد: بر اسب باشم بهتر است از پیاده شدنم، ساعتی در روی اسب با ایشان مقاتله می‌کنم و آخر کار از اسب پیاده خواهم شد!

حر خطاب به سپاهیان ابن‌سعد گفت:

ای اهل کوفه مادرتان به عزایتان بنشیند و بجای اشک، خون از دیدگان بریزید. مگر شما نبودید که این بنده شایسته‌ی خدا را به شهر کوفه دعوت کردید؟

اکنون که به سوی شما آمده و درخواست شما را پذیرفته، شما در برابر او می‌ایستید و به مبارزه با او مشغول می‌شوید؟ بر او می‌تازید؟ آب را بر او و فرزندان او می‌بندید؟ در حالی که در نخستین روز او به ما آب داد. هزار بر یک به جنگ او ایستاده‌اید تا آنها را و خاندان حسین علیه‌السلام را سر ببرید و بدنشان را قطعه قطعه کنید و زنان و اطفال او را زیر شلاق قرار دهید؟!

من اینها را که دستور محرمانه ابن زیاد است می‌دانم و از او و از همه‌ی شما ننگ دارم و بیزارم من به سوی حسین می‌روم و در راه او با شما می‌جنگم.

حر بعد از آن که توبه‌اش قبول شد با اجازه امام علیه‌السلام بر اصحاب ابن‌سعد چون شیر غضبناک حمله کرده و شعر «عنتره» را خواند: ما زلت ارمیهم بثغرة نحره

و لبانه حتی تسربل بالدم «پیوسته تیر زدم بگودی گلو و سینه او تا حدی که خون مثل پیراهن بر بدنش احاطه کرد و پیراهن خود نمود.»

و این رجز را هم خواند: انی انا الحر و ماوی الضیف

اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بارض الخیف

اضربکم و لا اری من حیف «منم حر پناهگاه برای دفاع از بهترین شخصی که به زمین مکه وارد شد، گردن شما را می‌زنم و ستمی در این کارم نمی‌بینم.»

راوی گفت: دیدم اسب حر را که ضربت بر گوش و ابرویش وارد شده بود و خون از او جاری بود. حصین بن تمیم رو کرد به یزید بن سفیان و گفت ای یزید این همان حر است که تو آرزوی کشتن او را داشتی، اینک به مبارزه با او بشتاب.

گفت: بلی، و به سوی حر شتافت و گفت ای حر میل به مبارزه داری؟

حر گفت بلی پس با هم نبرد کردنـد. حصـین بن تمیم گفت به خدا قسم مثل آن که جان یزید در دست حر بود او را فرصت نداد و به قتل رسانید.

حر پیوسته جهاد می‌کرد تا این که عمر سعد به حصین امر کرد که با پانصد کماندار، اصحاب امام علیه‌السلام را تیر باران کنند و در نتیجه زمانی طول نکشید که اسبهای ایشان هلاک شدند و سواران پیاده گشتند. پسر حر از روی اسب مانند شیر جست و شمشیر بران در دستش بود و می‌گفت: و ان تعقروا بی فانا ابن الحر

اشجع بن ذی لبد هزبر «اگر پی کنید اسبم را پس من حر، زاده حر هستم - از شیر دلاور دلیرترم».

راوی گوید: ندیدم احدی را هرگز مانند حر سر از تن جدا کند و لشگر را هلاك نماید.

او همچنان مبارزه می‌کرد و رجز می‌خواند: آلیت لا اقتل حتی اقتلا

اضربکم بالسیف ضربا معضلا لا ناقلا عنهم و لا معللا

لا حاجزا عنهم و لا مبدلا احمی الحسین الماجد المؤمنا

«سوگند یاد نمودم تا نکشم کشته نشوم، ضربات سختی با شمشیر بر شما می‌زنم. نه بر می‌گردم و نه سرگرم چیزی می‌شوم، نه از آنها دفاع می‌کنم و نه جای خود را به دیگری می‌دهم. حسین علیه‌السلام بزرگواری را که امید جهانیان به اوست یاری می‌کنم.» از جمله افرادی که در جنگ تن به تن به دست حر به هلاکت رسیدند. عبارتند از:

صفوان بن حنظله که به شهامت معروف بود و سه برادرش، حر چنان عرصه را بر لشگر کوفه تنگ کرده بود که ابن‌سعد به کمانداران دستور داد تا تیر بارانش کردند، حر اندکی پیاده جنگید سپس به شهادت رسید. ایوب بن مسرح از جمله قاتلین حر بود.

بعضی گفته‌اند که امام حسین علیه‌السلام به پیش او آمد و هنوز خون از او می‌ریخت. امام علیه‌السلام دستمالی به سر حر بست تا خون بند آمد (هنوز آن دستمال سالم می‌باشد و داستان شاه اسماعیل در مورد این دستمال معروف است که می‌خواست دستمال را بردارد که خون فوران کرده و دوباره بر جایش بست.) پس فرمود:

بەبه حر تو حری همچنان که نام گذاشته شدی به آن حری در دنیا و آخرت، پس اشعار زیر را خواند: لنعم الحر حر بنی‌ریاح

و نعم الحر عند المختلف الرماح و نعم الحر اذ نادی حسینا

فجاد بنفسه عند الصیاح «چه مرد نیکی بود حر از دودمان ریاح - چه مرد نیکی بود حر هنگام به هم ریختن نیزه‌ها - چه مرد نیکی بود که حسین را خواند (به او پیوست) و جان خودش را در طبق اخلاص گذاشت هنگام خواستن».

آری حر مرد نیکی بود! و چه استعداد خوبی در حق پذیری داشت!

چرا که امام حسین علیه‌السلام در طول ۱۷۵ روز از مدینه تا کربلا- بارها با گفتار و کردار خود مردم را به قرآن و اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرده بود. و معلوم است که کلام امام علیه‌السلام مثل باران بهاری در نهایت لطافت می‌باشد، منتهی هر کس به اندازه قابلیت و استعدادش بهره‌مند می‌شود. و این است فرق بین حر ریاحی و عبیدالله حر جعفی.

آری سخنان امام علیه‌السلام در منزل «عذیب الهجانات» و غیره سیراب کردن امام علیه‌السلام حر و سپاهش را قبل از رسیدن به کربلا- مانند برقی که در وجود آدمی بیافتد روح و روان حر را تکان داده و انقلابی در او به وجود آورد و احساس خواری و گناهکاری در مقابل وجود نورانی امام علیه‌السلام کرد.

بنا به روایت ابن‌نما: حر به امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: چون ابن‌زیاد مرا به سوی تو روانه ساخت، از قصر بیرون آمدم پس ندایی که از پشت سرم شنیدم که می‌گفت:

«یا حر ابشر بالجنهٔ» «ای حر مژده باد تو را به بهشت»، برگشتم نگاه کردم کسی را ندیدم. پس گفتم قسم به خدا که این مژده نیست، حال این که من به جنگ حسین می‌روم.

امام علیه‌السلام به او فرمود: «هر آینه به اجر و خیر رسیدی. مرحوم مامقامی ابن‌جوزی روایت می‌کند که امام به حر فرمود: آن بشارت دهنده حضرت خضر علیه‌السلام بوده است».

در حدیث معتبر هست که بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می‌رسد. و لذا شهدای کربلا ـ در همین دنیا جایگاه خود را در بهشت ملاحظه کردند و قابل ذکر است که نام حر دو مرتبه در زیارت رجبیه و یک مرتبه در زیارت مقدسه به فیض سلام حضرت امام زمان علیه‌السلام نایل گشته است:

«السلام علی الحر بن یزید الریاحی».

حرث بن امرء القیس کندی

او ابتدا از کوفه با سپاه ابن‌سعد عازم کربلا شد، وقتی که شرایط مطرح شده از سوی امام حسین علیه‌السلام را رد کردند به سپاه آن حضرت پیوست.

حرث مردی شجاع و صاحب نام در جنگها بوده و در روز عاشورا در کربلا در حمله نخست به شهادت رسید.

حسان بن حارث

از شهدای روز عاشوراست. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

حسن مثنی ابن‌الحسن

که او را حسن مثنی گویند. او مردی جلیل و رییس و صاحب فضل و ورع بوده و در زمان خود متولی صدقات جد خویش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. حجاج گاهی که از جانب عبدالملک مروان امیر مدینه بود خواست تا عمر بن علی علیه‌السلام را در صدقات پدر با حسن شریک سازد حسن قبول نفرمود و گفت: این خلاف وقف است. حجاج گفت: خواه قبول کنی یا نکنی من او را در تولیت صدقات با تو شریک می‌کنم حسن ناچار ساکت شد و در وقتی که حجاج از او غفلت داشت بدون اطلاع او از مدینه به جانب شام کوچ کرد و بر عبدالملک مقدم او را مبارک شمرد و او را ترحیب کرد و بعد از سؤالات مجلسی، سبب قدوم او را پرسید حسن حکایت حجاج را به شرح بازگفت عبدالملک گفت: این حکومت از برای حجاج نیست و او را تصرف در این کار نرسیده و من کاغذی برای او می‌نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. پس کاغذی در این باب برای حجاج نوشت و حسن را صله‌ای نیکو داد و رخصت مراجعت داد و حسن با عطای فراوان و اکرام زیاد از نزد او بیرون شد. در کتاب مقاتل الطالبین آمده است: حسن فرزند امام حسن علیه‌السلام برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه‌السلام خدمت ایشان رسید، امام حسین علیه‌السلام فرمودند: فرزندم یکی از آنها را که مایل هستی انتخاب کن، حسن خجالت کشیده و پاسخی نداد. امام حسین علیه‌السلام فرمودند: من فاطمه دخترم را برای تو انتخاب نمودم زیرا شباهت زیادی به مادرم فاطمه دخت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد. حسن همانند دیگر افراد بنی‌هاشم و علویان و فرزندان حضرت فاطمه زهرا، از مدینه منوره به همراه عمویش امام حسین علیه‌السلام به سوی کربلا ـ رهسپار گردید و در حماسه عاشورا مشارکت کرد و امتحان خوبی را پس داد، و روز واقعه بر اثر جراحات وارده به زمین افکنده شد. حسن المثنی در آن سوی صحنه جنگ، دچار خونریزی شده و از شدت جراحات وارده ناله می‌کرد. زمانی که ارتش یزید برای بریدن سرهای فرزندان رسول خدا در میدان کارزار پراکنده گردیدند و به نزدیک قتلگاه حسن المثنی رسیدند، وی هنوز در بدن رمق زندگی داشت.

یکی از دشمنان خواست تا وی را به قتل برساند ولی پسر داییهایش در صحنه حاضر بودند و از فرمانده خود خواستند تا حسن

المثنی را مداوا و پانسمان کنند و این چنین اسیر گردید و به مدینه منوره بازگردانده شد و همسرش فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام به وی ملحق گردید.

حسن المثنی این چنین در واقعه کربلا شرکت نمود و امتحان بسیار نیکویی را پس داد. وی شاهد تمامی صحنه‌های کارزار بود، و تمامی ارزشهای قهرمانی، شهامت و شهادت در قلب و جانش رسوخ کرد و شخصیت مکتبی وی شکل گرفت.

در مورد سرانجام حسن بن مثنی نقل دیگری وجود دارد که می گوید:

چون حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام شهید شد و اهل بیت آن حضرت اسیر کردند حسن نیز دستگیر شد. اسماء بن خارجه‌ی فزاری که خویش مادری حسن بود او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که به فرزند خوله بدی و سختی برسد، عمر سعد نیز امر کرد که حسن فرزند خواهر ابی‌حسان را با او گذارید و این سخن را بهر آن گفت که مادر حسن مثنی خوله از قبیله فزاره بود چنانچه ابوحسان که اسماء بن خارجه است نیز فزاری و از قبیله خوله بود.

و موافق بعضی اقوال حسن جراحت بسیار نیز در بدن داشت اسماء او را در کوفه با خود داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه‌ی مدینه شد.

حلاس بن عمرو راسبی

منسوب بن تیره راسب بن مالك ازدی بوده و اهل کوفه می‌باشد.

او از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و از فرماندهان لشگر آن حضرت در کوفه محسوب می‌شد. گفته‌اند در زمان حضرت علی علیه‌السلام رییس شهربانی کوفه بود. در واقعه‌ی عاشورا حلاس و برادرش نعمان خود را با سپاه ابن‌سعد به کربلا رسانده و سپس به سپاه حضرت امام حسین علیه‌السلام پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند.

نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.

راسبی: منسوب به راسب بن مالك که تیره‌ای است که شنوده از شعبه‌های قبیله ازد از اعراب قحطانی اهل کوفه بوده‌اند. (یمن، عرب جنوبی)

حلاس بن عمرو هجری

مورخین و تاریخ نگارها او را از شهدای کربلا به حساب آورده‌اند.

حماد بن حماد خزاعی مرادی

از شمار شهدای کربلاست نامش در زیارت رجبیه آمده است.حنظله بن اسعد بن شبام بن عبدالله بن اسعد بن حاشد بن حمدان الحمدانی الشبامی بوده و بنی‌شبام تیره‌ای از حمدان می‌باشند.

حنظله اهل کوفه بوده است.

و در بعضی از منابع به اشتباه شبامی را شامی استنساخ کرده‌اند و به تصور این که دو حنظله در تاریخ هست یکی حمدانی و دیگری شامی، و این اشتباه است. و حنظله فرزندی به نام علی داشته که در کتب تاریخ از جمله طبری در نقل حوادث بر او استناد می کنند.

حنظلهٔ خدمات و فضایل قابل توجهی داشته:

او از رجال سرشناس شیعه، سخنوری فصیح، شجاع و قاری قرآن بوده است.

قبل از عاشورا و تاسوعا در کربلا به خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید و با توجه به لیاقتهایی که داشت، امام علیه‌السلام او را برای

احتجاج پیش ابن‌سعد فرستاد.

وقتی که اصحاب همگی شهید شدند و جز چند نفر باقی نمانده بود و دشمن مرتب تیرباران می‌کرد.حنظله خود را همچون سپری در مقابل حضرت امام حسین علیه‌السلام قرار داد و تیرها و نیزه‌ها و شمشیرهایی را که امام علیه‌السلام را هدف قرار می‌دادند به جان می‌خرید.

حنظله در این حال، سخنرانی و موعظه‌هایی را در مقابل لشگر قساوت پیشه ایراد نمود که قسمتی از آن به شرح ذیل می‌باشد:

«یا قومی انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب، مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد، و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد،یوم تولون مدبرین، ما لکم من الله من عاصم و من یضلل الله فماله من هاد. یا قوم تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب (و قد خاب من افتری)».

«ای قوم، من بر شما از روزی همانند روز عذاب اقوام و احزاب پیشین بیمناکم، مثل سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد ایشان بودند برحذر می‌دارم، خداوند بر بندگانش ظلم نمی‌کند، ای قوم من بر شما از روزی بیمناکم که یکدیگر را صدا می‌زنند (و کمک می‌طلبند ولی صدایتان جایی نمی رسد). همان روزی که، روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند ندارید و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هدایت کننده‌ای برای او نیست.

ای قوم، حسین علیه‌السلام را می‌کشید و بدانید که عذاب الهی شما را فرا می‌گیرد و هر کس بر خدا دروغ ببندد، نومید و شکست می‌خورد».

آن گاه امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای حنظله ابن اسعد رحمت خدا بر تو باد، کوفیان وقتی مستوجب عذاب شدند که دعوت حق تو را رد کردند و ناسزا بر تو و دوستانت گفتند (یا آماده قتل تو و دوستانت شدند) الآن که برادران صالحت را به شهادت رسانیده‌اند بطریق اولی مستحق و مستوجب عذاب هستند.

حنظله بن اسعد عرض کرد: درست فرمودی فدایت شوم تو داناتر هستی، آیا اجازه می‌دهی به میدان روم به سوی آخرت شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟

امام علیه‌السلام فرمود: برو به سوی خیری که بهتر از دنیا و آن چه در دنیاست، به سوی سرزمینی که کهنه نمی‌شود.

آن گاه حنظله عرض کرد: «السلام علیک یا اباعبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و جمع الله بیننا و بینک فی جنته فقال علیه‌السلام: آمین آمین»؛ سپس جهاد کرده و به شهادت رسید.

«سلام بر تو ای اباعبدالله علیه‌السلام درود خدا بر تو و اهل بیت تو، خداوند ما را با شما در بهشت جمع گرداند، امام علیه‌السلام: آمین آمین».

نام حنظله با مختصر تغییری در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است.

«السلام علی حنظلة بن سعد الشبامی».

شبامی: منسوب به شبام تیره‌ای است که از قبیله حمدان منشعب شده و از اعراب قحطان به شمار می‌روند. (یمن، عرب جنوب).

حنظلة بن اسعد شبامی

حنظله بن اسعد بن شبام بن عبدالله بن اسعد بن حاشد بن حمدان الحمدانی الشبامی بوده و بنی‌شبام تیره‌ای از حمدان می‌باشند.

حنظله اهل کوفه بوده است.

و در بعضی از منابع به اشتباه شبامی را شامی استنساخ کرده‌اند و به تصور این که دو حنظله در تاریخ هست یکی حمدانی و دیگری شامی، و این اشتباه است. و حنظله فرزندی به نام علی داشته که در کتب تاریخ از جمله طبری در نقل حوادث بر او استناد می‌کنند.

حنظلهٔ خدمات و فضایل قابل توجهی داشته:

او از رجال سرشناس شیعه، سخنوری فصیح، شجاع و قاری قرآن بوده است.

قبل از عاشورا و تاسوعا در کربلا به خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید و با توجه به لیاقتهایی که داشت، امام علیه‌السلام او را برای احتجاج پیش ابن‌سعد فرستاد.

وقتی که اصحاب همگی شهید شدند و جز چند نفر باقی نمانده بود و دشمن مرتب تیرباران می‌کرد.حنظله خود را همچون سپری در مقابل حضرت امام حسین علیه‌السلام قرار داد و تیرها و نیزه‌ها و شمشیرهایی را که امام علیه‌السلام را هدف قرار می‌دادند به جان می‌خرید.

حنظله در این حال، سخنرانی و موعظه‌هایی را در مقابل لشگر قساوت پیشه ایراد نمود که قسمتی از آن به شرح ذیل می‌باشد:

«یا قومی انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب، مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم و ما الله یرید ظلما للعباد، و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد،یوم تولون مدبرین، ما لکم من الله من عاصم و من یضلل الله فماله من هاد. یا قوم تقتلوا حسینا فیسحتکم الله بعذاب (و قد خاب من افتری)».

«ای قوم، من بر شما از روزی همانند روز عذاب اقوام و احزاب پیشین بیمناکم، مثل سرگذشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد ایشان بودند برحذر می‌دارم، خداوند بر بندگانش ظلم نمی‌کند، ای قوم من بر شما از روزی بیمناکم که یکدیگر را صدا می‌زنند (و کمک می‌طلبند ولی صدایتان جایی نمی رسد). همان روزی که، روی می‌گردانید و فرار می‌کنید، اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب خداوند ندارید و هر کس را خداوند (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هدایت کننده‌ای برای او نیست.

ای قوم، حسین علیه‌السلام را می‌کشید و بدانید که عذاب الهی شما را فرا می‌گیرد و هر کس بر خدا دروغ ببندد، نومید و شکست می‌خورد».

آن گاه امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای حنظله ابن اسعد رحمت خدا بر تو باد، کوفیان وقتی مستوجب عذاب شدند که دعوت حق تو را رد کردند و ناسزا بر تو و دوستانت گفتند (یا آماده قتل تو و دوستانت شدند) الآن که برادران صالحت را به شهادت رسانیده‌اند بطریق اولی مستحق و مستوجب عذاب هستند.

حنظله بن اسعد عرض کرد: درست فرمودی فدایت شوم تو داناتر هستی، آیا اجازه می‌دهی به میدان روم به سوی آخرت شتافته و به برادرانم ملحق شوم؟

امام علیه‌السلام فرمود: برو به سوی خیری که بهتر از دنیا و آن چه در دنیاست، به سوی سرزمینی که کهنه نمی‌شود.

آن گاه حنظله عرض کرد: «السلام علیک یا اباعبدالله صلی الله علیک و علی اهل بیتک و جمع الله بیننا و بینک فی جنته فقال علیه‌السلام: آمین آمین»؛ سپس جهاد کرده و به شهادت رسید.

«سلام بر تو ای اباعبدالله علیه‌السلام درود خدا بر تو و اهل بیت تو، خداوند ما را با شما در بهشت جمع گرداند، امام علیه‌السلام: آمین آمین».

نام حنظله با مختصر تغییری در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است.

«السلام علی حنظلهٔ بن سعد الشبامی».

شبامی: منسوب به شبام تیره‌ای است که از قبیله حمدان منشعب شده و از اعراب قحطان به شمار می‌روند. (یمن، عرب جنوب).

حنظلهٔ بن سعد شبامی

به قولی او همان حنظلهٔ بن اسعد شبامی از شهدای عاشوراست.

حنظلهٔ بن عمرو شیبانی

از شهدای کربلاست که در حمله اول (و به قولی در نبرد تن به تن) به شهادت رسید.
شیبانی: منسوب به شیبان تیره‌ای از اعراب «عدنان» (عدنان، عرب شمال).

حنظلهٔ بن قیس

او را یکی از اصحاب امام حسین علیه‌السلام و از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

حواریون

یاران وفادار حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام را گویند. منتخب التواریخ بیست و شش فضیلت برای آنان شمرده است، از جمله: رضایت از خدا، باوفاترین اصحاب، ثبت بودن نامشان در لوح محفوظ، برتر بودن مقامشان از همه‌ی شهدا، همت والا، توفیق بازگشت به دنیا در عصر رجعت، معروف بودنشان در آسمانها، شوق شهادت در رکاب امام حسین علیه‌السلام، یاران واقعی دین خدا، وارستگی، زهد، عبادت، دفن در سرزمین کربلا... و در آخرت مورد غبطه‌ی جهانیانند.
هر امامی، تعدادی یاران ویژه داشته است که به «حواریون» تعبیر شده است. روز قیامت ندا می‌شود و برمی‌خیزند. طبق حدیث امام کاظم علیه‌السلام همه شهدای کربلا حواریون حسین‌اند که در قیامت بر می‌خیزند: «ثم ینادی مناد: این حواری الحسین علیه‌السلام؟» «فیقوم کل من استشهد معه و لم یتخلف عنه».

حوی

به قولی او همان «جوین بن مالک ضبعی» از شهدای کربلاست.

حوی بن مالک ضبعی

به قولی او همان «جوین بن مالک ضبعی» از شهدای کربلاست.

حوی (مولی)

به قولی او همان «جون بن حوی» غلام ابوذر غفاری است که روز عاشورا به شهادت رسید. طبری در تاریخ خویش نام او را با عنوان (حوی) آورده است.

حیان بن حارث

از شهدای روز عاشوراست. وی همان «جابر بن حارث سلمانی» است.

حیان بن حارث اسدی

از صالحان و پاکان و از شهدای کربلا است. نام او در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است: «السلام علی حیان بن الحارث الاسدی...». او نیز پس از نبردی سخت با دشمن به شهادت رسید.

حیان بن حارث سلمانی ازدی

برخی از مورخین و محققین او را جزو شهدای کربلا به شمار آورده‌اند.

حسین بن علی ابن ابیطالب

در مصباح التهجد از توقیع صاحب الامر سلام الله علیه به قاسم ابن العلاء الحمدانی مکشوف می‌افتد که میلاد حسین علیه‌السلام در روز پنجشنبه سوم ماه شعبان بود. و دیگر ابن عیاش از حسین بن علی بن سفیان آورده که گفت مرا روز سیم ماه شعبان جعفر صادق علیه‌السلام طلب کرد و فرمود امروز روز میلاد حسین است و دعای روز سیم شعبان را قرائت فرمود.
مشهور آن است که ولادت آن حضرت در مدینه در سیم ماه شعبان بوده. شیخ طوسی روایت کرده که بیرون آمد توقیع شریف به سوی قاسم ابن علاء حمدانی وکیل امام حسن عسکری علیه‌السلام که مولا حضرت حسین علیه‌السلام در روز پنجشنبه سوم شعبان متولد شده پس آن روز روزه دارد و این دعا را بخوان: اللهم این اسئلک بحق مولود فی هذا الیوم...
و شیخ مفید در مقنعه و شیخ در تهذیب و شهید در دروس آخر ماه ربیع الاول ذکر فرموده‌اند و به این قول درست می‌شود روایت کافی از حضرت صادق علیه‌السلام که مابین حسین و حسن علیه‌السلام ظهری فاصله شده و مابین میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز واقع شده است.
نام مبارک: حسین علیه‌السلام
کنیه شریف: اباعبدالله
لقب همایون: سیدالشهدا
نام پدر: علی بن ابیطالب علیه‌السلام
نام مادر: حضرت فاطمه الزهرا علیهاالسلام
محل تولد: مدینه‌ی طیبه
تاریخ تولد: سوم شعبان المعظم سال چهارم هجری
محل شهادت: کربلای معلا (گودال قتلگاه)
تاریخ شهادت: دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری
علت شهادت: بیعت نکردن با یزید بن معاویه بن ابوسفیان
نام قاتل: شمر بن ذی الجوشن
مدت امامت: ۱۱ سال و ۱۱ ماه
مدت عمر: ۵۷ سال و ۷ روز
محل دفن: کربلای معلا در یکی از نسخ لهوف آمده است: «وقتی حسین علیه‌السلام متولد شد، جبرئیل همراه هزار فرشته ولادتش را به پیامبر صلی الله علیه و آله تبریک گفتند. فاطمه علیهاالسلام او را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آورد، حضرت با دیدن نوزاد خوشحال شد و نام او را حسین گذاشت».
کیفیت ولادت آن حضرت را اسماء بنت عمیس این طور شرح می‌دهد:
وقتی حسین به دنیا آمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله به من امر فرمود فرزندم را بیاور. اسماء می‌گوید حسین علیه‌السلام را در جامه‌ای سفید پیچیده به خدمت پیامبر آوردم. حضرت او را گرفت و در دامنش گذاشت و در گوش راستش اذان و در گوش

چپش اقامه گفت. سپس جبرئیل نازل شد و عرض نمود چون علی نسبت به تو، به منزله هارون است نسبت به موسی پس او را به اسم پسر کوچک هارون نام گذاری کن (حسین معرب شبیر که اسمی عبری است، می‌باشد) پس از آن حضرت حسین علیه‌السلام را بوسید و فرمود مصیبتی عظیم در پیش داری خدا لعنت کند کشنده تو را و سپس به من فرمود این خبر را به فاطمه نگو.

اسماء می گوید: چون روز هفتم شد پیامبر صلی الله علیه و آله گوسفند سیاه و سفیدی را برای حسین علیه‌السلام عقیقه کرد و یک رانش را به قابله داده سپس سر حسین را تراشید و هم وزن سرش را صدقه داد و خلوق (معجونی است که در اثر مخلوط بدون با زعفران معطر است) بر سرش مالید.

پس از آن او را بر دامن خود نهاده و فرمود: ای حسین! چه بسیار گران است بر من که کشته شوی و بسیار گریست.

ام‌الفضل گوید: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شده و حسین علیه‌السلام را در آغوش آن حضرت گذاشتم. ناگاه حسین علیه‌السلام ادرار کرد و قطره‌ای از آن به لباس پیامبر صلی الله علیه و آله رسید؛ من او را نیشگون گرفتم، به طوری که گریه کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام‌الفضل! آرام! این لباس شسته می‌شود، و تو فرزندم را آزردی!

پس حسین را در دامن آن حضرت به حال خود گذاردم و بلند شدم تا آب بیاورم. وقتی بازگشتم دیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می گرید! عرض کردم: ای رسول خدا! برای چه گریه می کنید؟! فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و خبر داد که امت من این فرزندم را خواهند کشت، خداوند شفاعت مرا در روز قیامت نصیب آن نفرماید».

راویان حدیث گفته‌اند: وقتی که یک سال کامل از ولادت امام حسین علیه‌السلام سپری شد، دوازده فرشته بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شدند: یکی از ایشان به صورت شیر، دومی به صورت پلنگ، سومی به صورت اژدها، چهارمی به صورت آدمیزاد و هشت فرشته‌ی دیگر به صورتهای گوناگون بودند که جملگی با چهره‌های سرخ و گلگون و چشمان گریان و بالهای گسترده، عرض کردند: ای محمد صلی الله علیه و آله بزودی برای فرزندت حسین پسر فاطمه، همان پیش آید که برای هابیل از ناحیه‌ی قابیل پیش آمد، و بزودی مانند اجر «هابیل» به او داده خواهد شد و بر قاتلش مانند گناه «قابیل» بار خواهد گردید.

و در آسمانها فرشته‌ای باقی نماند جز این که بر پیامبر نازل شد و همگی سلام داده و در مصیبت حسین علیه‌السلام به او تسلیت گفتند، و او را به ثوابی که خدا به وی عطا می کند خبر داده و تربت او را به حضرتش عرضه کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خدایا! خوار کننده‌ی حسین را خوار کن، و قاتل او را بکش، و او را به مطلوب خودشان مرسان.

راوی گوید: چون دو سال از ولادت حسین علیه‌السلام گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به سفری که برایش پیش آمده بود رفت، در یک جایی بین راه ایستاد و فرمود: «انا لله و انا الیه راجعون» و گریست.

وقتی علت گریه را از آن حضرت پرسیدند، فرمود: «این جبرئیل است که مرا از سرزمینی در کنار شط فرات خبر می‌دهد، به آن جا «کربلا» گفته می‌شود، که در آن سرزمین، فرزندم حسین پسر فاطمه کشته می‌شود». کسی پرسید: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! چه کسی او را به شهادت می‌رساند؟ فرمود: «مردی به نام یزید؛ و گویی به قتلگاه و مرقدش می‌نگرم».

بعد پیامبر صلی الله علیه و آله با حالتی غمناک از سفر برگشت، بالای منبر رفت و در حالی که حسن و حسین در مقابل حضرت بودند، خبه خواند و وعظ و اندرز نمود. وقتی سخنرانی تمام شد، دست راست خود را به روی سر حسن و دست چپ را بر سر حسین گذاشت، سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا! همانا محمد بنده و فرستاده تو است، و این دو پسر، پاکترین فرد خاندان من و برگزیده‌ی فرزندان و خانواده‌ی من هستند، و بعد از خود ایشان را در میان امتم به جانشینی می گمارم. همانا جبرئیل به من خبر داد که این پسرم (یعنی حسین علیه‌السلام) کشته و خوار خواهد شد! پروردگارا! جانبازی او را مبارک فرما، و وی را از سروران شهیدان قرار بده، و بر قاتل و خوار کننده‌اش برکت عطا مفرما».

صدای گریه‌ی مردم در مسجد بلند شد و ناله و فریاد سر دادند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا بر حسین گریه می کنید و او را

یـاری نمی‌کنیـد؟ سـپس بـا رنگی افروخته و چهره‌ای گلگون بر گشت، خطبه کوتاه دیگری خوانـد، و در حالی که از دیـدگانش به شـدت اشـک می‌ریخت فرمود: ای مردم! من در میان شـما دو چیز وزین و گرانبها می‌گـذارم: کتاب خـدا و عترتم. یعنی خانـدان و نسل من، و آنان که با آب و گل من آمیخته شـده و میوه دل من هسـتند. این دو از هم جدا نمی‌شوند تا بر من در کنار حوض کوثر درآیند. بدانید و آگاه باشید که من از شما چیزی نمی‌خواهم به جز آن چه را پروردگارم به من دستور داده تا از شما بخواهم، و آن دوستی نزدیکان من است. مراقب باشید و بترسید از این که فردای قیامت مرا در کنار حوض ببینید و خاندان مرا دشمن داشته یا ستم کرده و یا ایشان را کشته باشید.

پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله همواره امام حسن و امام حسـین علیهماالسـلام را اکرام می‌کرد و دوستی آن دو بزرگوار را به مردم گوشـزد می‌کرد و می‌فرمود: این دو سـرور جوانان اهل بهشت هستند. و در مواردی راجع به امام حسین علیه‌السلام می‌فرمود: حسین منی و انا من حسـین حسـین از من است و من از حسـین. این کلمات و گفتارهای دیگر حضرت حاکی از شأن و منزلت والای سالار شهیدان می‌باشد.

از ابوجعفر محمـد بن بابویه قمی در کتاب «امالی» نقل می‌کنند، از مفضل بن عمرو و او از امام صادق علیه‌السـلام و امام از پدرش و پدر، از جدش نقل کرده است:

«روزی حسین بن علی علیهماالسلام به منزل امام حسن علیه‌السلام رفت، و چون به او نظر کرد گریست! امام حسین پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ پاسخ داد: گریه‌ام به خاطر رفتاری است که با تو می‌شود.

امـام حسـن علیه‌السـلام فرمـود: «پیش آمـد و ظلمی کـه بر مـن وارد می‌شـود، زهری اسـت کـه در کـام مـن می‌ریزنـد و مرا بـه قتل می‌رساننـد، ولی ای اباعبـدالله هیـچ روزی ماننـد روز (شـهادت) تو نیست. در آن روز سـی هزار نفر که همگی ادعا می‌کنند از امت جـدمان محمد صـلی الله علیه و آله و مسـلمان هسـتند، تو را محاصـره می‌نمایند و برای کشـتن و ریختن خون تو و هتک احترامت و اسیری فرزندان و زنان تو و تاراج اموال تو همدست می‌شوند! در چنین وقتی، خداوند متعال بنی‌امیه را لعنت می‌کند، آسـمان باران خون و خاکستر فروریزد و همه چیز حتی حیوانات وحشی بیابان و ماهیهای دریا به حال تو گریان شوند.»

بعد از شـهادت امام حسن علیه‌السـلام شـیعیان عراق به حرکت درآمدند و نامه‌ها خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام نگاشتند که معـاویه را از خلافـت خلع و بـا شـما بیعت خواهیم نمود. این مطلب را اهـل کوفه تعقیب می‌نمودنـد و حضـرت آنهـا را امر به صـبر می‌نمود.

زنـدگانی امـام حسـین علیه‌السـلام بـا همه‌ی اقـداماتی که امویان در جهت انتقام‌گیری از اسـلام و دشـمنی با اصول و مبادی عادلانه انسانی آن آغاز کردنـد همزمان بود. او از هنگامی که به دنیا آمـد و بزرگ شـد و با پـدر و برادرش و اصـحاب برگزیـده آنها بسر می‌برد با این اقدامات هم عصـر، و پس از آن نیز شاهد اعمال امویان در زمان برادرش، و رفتار آنها با باقیمانده اصحاب آن بزرگوار بود، و اینک پس از شـهادت برادرش به وسیله سپاه عسل که معاویه آن را برای هر کسی که درباره دولت و حکومت خود از او بیم داشت آماده کرده بود، در برابر معاویه و دسـتگاههای حکومت تروریستی او تنها مانده بود. او پیوسـته به چشم خود می‌دید آن عده از شـیعیان برگزیده پدر و برادرش که از تیغ ستم جان بدر برده‌اند، گروه گروه در «مرج عذرا» و کاخ «خضراء» به دست دژخیمان و جلادان سپرده می‌شوند و معاویه و اطرافیانش که با تکیه به او امت اسـلام را بدین سرنوشت تیره گرفتار ساخته بودند چگونه دهها و صدها تن از مردمان را در حالی که ستم و تجاوز به مقدسات و شرف انسانی را محکوم می‌کنند، مورد پیگرد و آزار و شکنجه قرار می‌دهند.

آن حضـرت همه این انحرافها و سـتمگریها را می‌دیـد، و نگرانی سـر تا سـر وجود او را فرا می‌گرفت و درد و انـدوه برای سرنوشـت رسالت و انسانیت که نتیجه این دگرگونی مهم و خطرناک بود، او را بی‌تاب می‌کرد؛ همان تحول پر خطری که امویها می‌کوشیدند

آن را هرچه عمیقتر سازند و تشخص و هویت اسلامی امت را ریشه کن کنند تا مطمئن شوند که اعمال خودسرانه آنها نفرت و انزجار توده‌های مردم را بر نمی‌انگیزد، و احساس و تشخیص گناه که فرد مسلمان را به قیام بر ضد ستم و ستمگر وا می‌دارد از وجدان و ضمیر توده‌ها رخت بربسته است.

امویان در راه ریشه کن ساختن روح و هویت اسلامی علاوه بر صرف مال و به کارگیری همه وسایل تهدید و ارعاب، مکاتب راویان و محدثان و افسانه سرایان را نیز برای این منظور به خدمت خود گرفتند. ابوهریره، سمرهٔ بن جندب کعب الاحبار و دیگران در رأس مکاتبی قرار داشتند که معاویه آنها را برای جعل احادیث تأسیس کرده بود. مکاتب مذکور احادیث گوناگونی را ساخته و پرداخته کرده به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادند که عمده‌ترین آنها به قدح و عیب جویی نسبت به امیرمؤمنان علیه‌السلام و خاندان او مربوط می‌شد.

دلایل و انگیزه‌های قیام بر ضد حکومت اموی در دوران معاویه و امام حسین علیه‌السلام بسیار بود. آن حضرت آنها را درک می‌کرد و می‌شناخت و در مجالس و اجتماعات و در همه مناسبتها و فرصتها بیان می‌داشت. و در نامه‌هایی که گهگاه به سوی معاویه می‌فرستاد صریح و روشن آنها را ذکر می‌کرد. در یکی از این نامه‌ها آمده است:

هیهات هیهات ای معاویه! هر آینه روشنی صبح سیاهی شب را رسوا ساخته و تابش خورشید بر روشنایی جراغها غلبه یافته است. سخن گفتی تا آن حد که زیاده روی کردی، و به خود اختصاص دادی تا آن اندازه که ستم روا داشتی، و دست بازداشتی تا بخل ورزیدی، و ستم کردی تا از حد گذشتی، و به هیچ دارنده حقی از حقش بهره‌ای ندادی تا آنگاه که شیطان بیشترین بهره و بزرگترین نصیب خود را از تو گرفت.

در نامه دیگری که در پاسخ نامه معاویه مرقوم داشته، آمده است:

نامه‌ات به من رسید. در آن بیان کرده‌ای اموری از من گوشزد تو شده است که از شنیدن آنها روگردان بوده‌ای و من در نزد تو به اموری غیر از آنها سزاوارم. همانا تنها خداوند سبحان است که انسان را به کارهای نیک هدایت و ارشاد می‌کند، و این که ذکر کرده‌ای از من به تو رسیده است جز این نیست که اینها را چاپلوسان سخن‌چین تفرقه‌انداز به تو رسانیده‌اند، و بی‌شک گمراهان دروغ گفته‌اند، و بدان من خواهان جنگ و مخالفت با تو نیستم، و در ترک اینها و داشتن عذری در این مورد نسبت به تو و دوستان ستمکار ملحد تو که حزب ستمگران و دوستان شیطانند از خداوند بیمناکم. آیا تو کشنده حجر بن عدی کندی و یاران نمازگزار و پارسای او نیستی، همانهایی که ستمگری را محکوم می‌کردند و بدعتها را زشت می‌شمردند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند، و در راه حق از سرزنش هیچ نکوهشگری بیم نداشتند؟ با این همه تو پس از دادن اطمینان و سوگندهای سخت و میثاقهای مؤکد که آنان را به سبب آنچه میان تو و آنها گذشته است مؤاخذه نکنی،از روی ستم و عدوان کشتی و بر خدا گستاخ شدی و عهد و احکام او را سبک شمردی. ای معاویه آیا تو کشنده عمرو بن حمق بنده شایسته و یار رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستی؟ او را کشتی پس از آن که به او امان داده بودی....

به جانم سوگند تو به هیچ شرطی وفا نکردی و با کشتن گروههایی که آنها را پس از آشتی و سوگند و عهد و میثاق عهدشکنی کردی و این جنایات را تنها بدین سبب انجام دادی که آنان فضایل ما را ذکر می‌کردند و حق ما را بزرگ می‌شمردند، و خداوند فراموشکار نیست که تو مردم را به بهتان مؤاخذه کردی و دوستانش را به تهمت کشتی، و گروهی از آنها را در دیار غربت آواره و در شهرها تبعید و در غارها و بیشه زارها تعقیب و آواره ساختی.

این نامه‌ها و موضع گیری‌های دیگر امام حسین علیه‌السلام در برابر معاویه نمایانگر این است که آن حضرت وی را از پسرش یزید بدتر و خطرش را برای اسلام و مسلمانان بزرگتر می‌دید.

با مرگ معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه‌هایی که به استانداران و

فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش‌بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر یک از آنان در پست خویش دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود و نامه‌ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت به همان مضمون نوشت، ولی در نامه‌ی کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که در دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تأکید نمود که: «در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده».

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره‌ی نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هر چه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر. ولید در همین ساعت مأمور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت نماید.

کسانی که سخنان امام حسین علیه‌السلام را با ولید بن عتبه را نقل کرده‌اند، گفته‌اند: صبح فردای آن شب که روز سوم شعبان سال ۶۰ بود امام حسین علیه‌السلام به قصد مکه حرکت کرد، و بقیه ماه شعبان و نیز ماههای رمضان و شوال و ذی القعده را در آنجا ماند. اما طبق نقل منابع تاریخی امام قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش نایل گردیده است. بنا به نقل خطیب خوارزمی همان شب که امام از مجلس ولید خارج گردید به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و در کنار قبر آن حضرت قرار گرفت و با این جملات به زیارت آن حضرت پرداخت: «درود بر تو ای رسول خدا! من حسین فرزند تو و فرزند زاده‌ی تو هستم. و من سبط و (فرزند شایسته تو هستم) که برای هدایت و رهبری امت، مرا جانشین خود قرار داده‌ای، این پیامبر خدا! اینک آنها مرا تضعیف نموده و آن مقام معنوی مرا حفظ ننمودند و این است شکایت من به پیشگاه تو تا به ملاقات تو بشتابم».

امام پس از تصمیم‌گیری به حرکت، شب دوم و برای دومین بار به زیارت قبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت. بنا به نقل خوارزمی، امام آن شب را تا صبح در کنار قبر پیامبر مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود.

پس از آنکه جریان مخالفت امام در موضوع بیعت و تصمیم وی به مبارزه و حرکت از مدینه در میان افراد معروف و مخصوصا در میان خاندان و قوم خویش آن حضرت معلوم گردید، چند تن از آنان که از وظیفه‌ی مقام امامت و رهبری بی‌اطلاع بودند و در اثر علاقه‌ای که به حفظ وجود امام داشتند به حضور حضرت رسیدند و سازش با یزید را به امام پیشنهاد نمودند!

یکی از این افراد «عمر اطرف» فرزند امیرمؤمنان علیه‌السلام می‌باشد. وی موضوع را با برادرش این گونه مطرح نمود:

برادرا! برادرم حسن مجتبی از پدرم امیرمؤمنان علیه‌السلام بر من چنین نقل نموده است که تو را به قتل خواهند رسانید و من فکر می‌کنم مخالفت تو با یزید بن معاویه منجر به کشته شدن تو گردد و آن خبر تحقق پذیرد ولی اگر با یزید بیعت کنی این خطر برطرف خواهد گردید و شما از کشته شدن مصون خواهید ماند!

امام در پاسخ وی فرمود: «پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر کشته شدن خویش و همچنین کشته شدن مرا برای من هم نقل نمود و پدرم در نقل خویش این جمله را نیز اضافه نمود که قبر من در نزدیکی قبر او قرار خواهد گرفت، آیا گمان می‌کنی چیزی را که تو می‌دانی من از آن بی‌اطلاع هستم؟ ولی به خدا قسم که من هیچگاه به زیر بار ذلت نخواهم رفت و در روز قیامت مادرم فاطمه‌ی زهرا از ایذا و اذیتی که فرزندانش از امت جدش دیده‌اند به جد خویش شکایت خواهد برد و کسی که با اذیت فرزندان فاطمه‌ی زهرا علیهاالسلام موجب رنجش و اذیت وی گردد داخل بهشت نخواهد گردید.

از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می‌نمود محمد حنفیه یکی دیگر از فرزندان امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که بنا به نقل طبری و مورخان دیگر به خدمت حسین بن علی علیه‌السلام رسید و چنین گفت:

برادرا! تو محبوبترین و عزیزترین مردم هستی و من آنچه را که خیر و صلاح تشخیص می‌دهم موظفم که برای تو بگویم و من فکر می‌کنم شما فعلا تا آن جا که امکان پذیر است در شهر معینی اقامت نکنید و خود و فرزندانت در نقطه‌ای دوردست از یزید و دورتر از این شهرها قرار بگیرید و از آنجا نمایندگانی به سوی مردم گسیل داری و حمایت آنان را به سوی خود جلب کنی که اگر با تو بیعت کردند خدا را سپاس می‌گزاری و اگر دست بیعت به دیگران دادند باز هم لطمه‌ای به تو وارد نگردیده است ولی اگر به یکی از این شهرها وارد گردی می‌ترسم در میان مردم اختلاف به وجود بیاید، گروهی از تو پشتیبانی کرده، گروه دیگر علیه تو قیام کنند و کار به قتل و خونریزی منجر گردد و در این میان، تو نیز هدف تیر بلا گردی آن وقت است که خون بهترین افراد این امت ضایع و خانواده‌ات به ذلت نشانده شود.

امام فرمود: مثلا به عقیده‌ی تو به کدام ناحیه بروم؟ محمد حنفیه گفت: فکر می‌کنم وارد شهر مکه شوی و اگر در آن شهر اطمینان نبود از راه دشت و بیابان از این شهر به آن شهر حرکت کنی تا وضع مردم و آینده‌ی آنها را در نظر بگیری. امیدوارم با درک عمیق و نظر صائبی که در تو سراغ دارم همیشه راه صحیح در پیش پایت قرار بگیرد و مشکلات را با جزم و احتیاط یکی پس از دیگری برطرف سازی.

امام علیه‌السلام در پاسخ محمد حنفیه چنین فرمود: «اخی لولم یکن فی الدنیا ملجا و لا مأوی...؛ برادر (تو که برای امتناع از بیعت یزید حرکت از شهری به شهر دیگر را پیشنهاد می‌کنی این را بدان که) اگر در تمام این دنیای وسیع هیچ پناهگاه و ملجأ و مأوایی نباشد باز هم من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

در این هنگام که اشک محمد حنفیه به صورتش روان بود، امام علیه‌السلام به گفتار خویش چنین ادامه داد:

«برادر! خدا به تو جزای خیر دهد که وظیفه‌ی خیرخواهی و صلاحدید خود را انجام دادی و اما من (وظیفه‌ی خود را بهتر از تو می‌دانم) و تصمیم گرفته‌ام که به مکه حرکت کنم و من و برادرانم و فرزندان برادرم و گروهی از شیعیانم مهیا و آماده‌ی این سفر هستیم؛ زیرا این عده با من هم عقیده بوده و هدف و خواسته‌ی آنان همان هدف و خواسته‌ی من است. و اما وظیفه‌ای که بر تو محول است این است که در مدینه بمانی و در غیاب من آمد و رفت و حرکت مرموز دستیاران بنی‌امیه را در نظر بگیری و در این زمینه اطلاعات لازم را در اختیار من قرار بدهی».

امام پس از گفتگو با محمد حنفیه و برای چندمین بار به طرف مسجد و حرم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرکت نمود و در طول راه این دو بیت یزید بن مفرغ را - که در مقام حفظ شخصیت خویش سروده ولو با هر خطر جدی مواجه باشد - می‌خواند:

«لا ذعرت السوام فی فلق الصبح...»

«من از چوپانان به هنگام صبح و با شبیخون زدن خویش ترسی ندارم و نباید مرا یزید بن مفرغ بخوانند.

آن گاه که از ترس مرگ دست ذلت بدهم و خود را از خطراتی که مرا هدف قرار داده‌اند کنار بکشم».

ابوسعید مقبری گوید که من چون این دو بیت را از امام علیه‌السلام در مسیر خویش به مسجد پیامبر شنیدم از مضمون آن پی بردم که آن حضرت یک هدف عالی و یک برنامه‌ی مهم و عظیمی را تعقیب می‌نماید.

امام علیه‌السلام هنگام حرکت از مدینه به سوی مکه این وصیتنامه را نوشت و با مهر خویش ممهور ساخته به برادرش محمد حنفیه تحویل داد:

«بسم الله الرحمن الرحیم، این وصیت حسین بن علی است به برادرش محمد حنفیه؛ حسین گواهی می‌دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می‌دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می‌دهد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده‌ی اوست و آیین حق (اسلام) را از سوی خدا (برای جهانیان) آورده است و شهادت می‌دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزاء بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه‌ی انسانها را در چنین روزی زنده خواهد نمود».

امام در وصیتنامه‌اش پس از بیان عقیده‌ی خویش درباره‌ی توحید و نبوت و معاد، هدف خود را از این سفر این چنین بیان نمود: «و من از روی خودخواهی و یا برای خوشگذرانی و یا برای فساد و ستمگری از مدینه خارج نمی‌گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و خواسته‌ام از این حرکت، اصلاح مفاسد امت و احیاء و زنده کردن سنت و قانون جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و راه و رسم پدرم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است. پس هر کس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته و هر کس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و اسقتامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خداوند در میان من و این افراد حکم کند که او بهترین حاکم است. و برادر! این است وصیت من بر تو و توفیق از طرف خداست، بر او توکل می‌کنم و برگشتم به سوی اوست».

برخلاف حسین بن علی علیه‌السلام که پس از ابلاغ ولید با وی ملاقات و موضع خویش را صریحا مشخص و اعلام نمود، عبدالله بن زبیر حاضر به ملاقات نگردیده و شبانه و مخفیانه از مدینه خارج و از بیراهه به سوی مکه حرکت نمود.

و اما حسین بن علی علیه‌السلام روز یکشنبه دو روز به آخر ماه رجب مانده به همراه فرزندان و افراد خانواده‌اش به سوی مکه حرکت کرد، آن گاه که شهر مدینه را پشت سر می‌گذاشت، این آیه‌ی شریفه را که در رابطه با حرکت موسی بن عمران از مصر و آمادگی وی برای مبارزه با فرعونیان نازل گردیده است، قرائت نمود «فخرج منها خائفا یترقب...»

«موسی از مصر با حال ترس و انتظار و نگرانی خارج گردید و چنین می‌گفت: پروردگارا از این مردم ظالم و ستمگر نجاتم بخش».

حسین بن علی علیه‌السلام در حرکت خویش برخلاف عبدالله بن زبیر همان راه عمومی و معمولی را که همه‌ی مسافرها و کاروانها از آن استفاده می‌کنند انتخاب نمود. یکی از یاران آن حضرت چنین پیشنهاد کرد که بهتر است شما نیز مانند عبدالله بن زبیر یکی از راههای فرعی و کوهستانی را انتخاب کنید تا اگر افرادی از طرف کارگزاران یزید در تعقیب شما باشند و هدف ضربه زدن به شما را داشته باشند، نتوانند به هدف خود دست یابند.

امام علیه‌السلام در پاسخ این پیشنهاد چنین فرمودند: «لا و الله لا افارقه...؛ نه به خدا سوگند! مسیر معمولی خود و جاده‌ی عمومی را ادامه خواهم داد و به کوه و دشت و کوره راهها منحرف نخواهم گردید تا به آن مرحله‌ای برسم که خواسته‌ی خداست».

پیش از آن که امام علیه‌السلام به مکه وارد شود، عبدالله بن عمر برای عمره‌ی مستحب و انجام کارهای شخصی در مکه به سر می‌برد و در همان روزهای اول ورود حسین بن علی علیه‌السلام که تصمیم گرفت به مدینه مراجعت کند، به حضور امام علیه‌السلام رسید و به آن حضرت پیشنهاد صلح و سازش و بیعت با یزید نموده و امام علیه‌السلام را از عواقب خطرناک مخالفت با طاغوت و اقدام به جنگ بر حذر داشت و - بنا به قول خوارزمی - چنین گفت: یا اباعبدالله! چون مردم با این مرد بیعت کرده‌اند و درهم و دینار در دست اوست قهرا به او روی خواهند آورد و با سابقه‌ی دشمنی که این خاندان با شما دارد، می‌ترسم در صورت مخالفت با وی کشته شوی و گروهی از مسلمانان نیز قربانی این راه شوند و من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود: «حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری و نصرت وی بردارند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند گردید» و پیشنهاد من بر شما این است که مانند همه‌ی مردم، راه بیعت و صلح را در پیش بگیری و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی!

امام علیه‌السلام که در گفتگوهایش با افراد مختلف به هر یک از آنان سخنی متناسب و پاسخی در حدود درک و بینش و طرز تفکر طرف خطاب ایراد می‌فرمود، در مقابل پیشنهاد عبدالله بن عمر این چنین پاسخ داد:

«ای ابو عبدالرحمان! مگر نمی‌دانی که دنیا آن چنان حقیر و پست است که سر بریده‌ی (انسانی برگزیده و پیامبری عظیم الشأن مانند) یحیی بن زکریا به عنوان هدیه و ارمغان به فرد ناپاک و زناکاری از بنی‌اسرائیل فرستاده می‌شود. مگر نمی‌دانی که بنی‌اسرائیل (با خدای بزرگ آنچنان به مقام مخالفت برآمدند که) در اول صبح هفتاد پیامبر را به قتل می‌رساندند سپس به خرید و فروش و کارهای روزانه‌ی خویش مشغول می‌شدند که گویا کوچکترین جنایتی مرتکب نگردیده‌اند و خداوند به آنان مهلتی داد ولی

بالاخره به سزای اعمالشان رسانید و انتقام خدای قادر منتقم، آنها را به شدیدترین وجهی فرا گرفت؟»

امام علیه‌السلام سپس چنین فرمود: «یا ابوعبدالرحمان! از خداوند بترس و دست از نصرت و یاری ما بر مدار!»

ابن‌قولویه در کامل الزیارات نقل می‌کند که: حسین بن علی علیه‌السلام از مکه به سوی برادرش محمد بن حنفیه و سایر افراد بنی‌هاشم این نامه را نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم: از حسین بن علی به محمد بن علی و افراد دیگر خاندان هاشم که در نزد وی هستند. اما بعد: هر یک از شما که در این سفر به من ملحق شود به شهادت نایل خواهد گردید و هر یک از شما که از همراهی با من خودداری ورزد به فتح و پیروزی دست نخواهد یافت و السلام».

گرچه سید بن طاووس (ره) از کلینی (رض) نقل می‌کند که این نامه از ناحیه‌ی حسین بن علی علیه‌السلام پس از آن که آن حضرت از مکه حرکت نموده صادر گردیده است، ولی ابن‌عساکر و ذهبی همان نظریه‌ی ابن‌قولویه را تأیید نموده و اضافه می‌کنند که پس از رسیدن این نامه به مدینه عده‌ای از فرزندان عبدالمطلب به سوی آن حضرت حرکت نمودند و محمد بن حنفیه نیز در مکه به آنان ملحق گردید.

بنا به نقل طبری، امام علیه‌السلام پس از ورود به مکه نامه‌ای که متن آن از نظر گذشت، به سران قبایل شهر بصره مانند مالک بن مسمع بکری، مسعود بن عمرو، منذر بن جارود و... مرقوم داشت که ترجمه‌ی آن چنین است:

اما بعد: خداوند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش انتخاب فرمود سپس در حالی که او وظیفه‌ی پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود به سوی خویش فراخواند (و قبض روحش نمود) و ما خاندان، اولیا، اوصیا و وارثان وی و شایسته‌ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بودیم، ولی گروهی این حق را از ما گرفتند و ما نیز با علم و آگاهی بر تفوق و شایستگی خویش نسبت به این افراد، برای جلوگیری از هر فتنه و اختلاف و تشتت و نفاق در میان مسلمانان و جلوگیری از چیره شدن دشمنان بر آن چه پیش آمده بود، رضا و رغبت نشان داده و آرامش مسلمانان را بر حق خویش مقدم داشتیم. و اما اینک پیک خود را به سوی شما می‌فرستم، شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می‌کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته‌ایم که دیگر سنت پیامبر (یکسره) از میان رفته و جای آن را بدعت فرا گرفته است، اگر سخن (دعوت) من را بشنوید به راه سعادت و خوشبختی هدایتتان خواهم کرد، درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد!

امام علیه‌السلام این نامه را به وسیله‌ی یکی از دوستانش به نام «سلیمان» به بصره فرستاد و سلیمان در بصره پس از انجام مأموریت خویش و رسانیدن نامه‌ی آن حضرت، دستگیر گردید و ابن‌زیاد یک شب پیش از حرکت به سوی کوفه دستور داد او را به دار آویختند.

چون مردم کوفه از مخالفت حسین بن علی علیه‌السلام با مسأله‌ی بیعت و از آمادگی آن حضرت برای مبارزه با فساد و از ورود آن حضرت به شهر مکه مطلع گردیدند پیکها و نامه‌های انفرادی و طومارهای فراوانی به آن حضرت فرستادند که مضمون همه‌ی آن نامه‌ها و سفارشات این بود:

اینک که معاویه به هلاکت رسیده و مسلمانان از شر وی آسوده شده‌اند ما خود را نیازمند امام و رهبری می‌دانیم که ما را از حیرت و سرگردانی برهاند و کشتی شکسته‌ی ما را به سوی ساحل نجات، هدایت و رهبری نماید و اینک ما مردم کوفه با نعمان بن بشیر فرماندار یزید در این شهر در مقام مخالفت برآمده و هر نوع همکاری را با او قطع نموده‌ایم و حتی در نماز وی شرکت نمی‌کنیم و منتظر تشریف فرمایی شما هستیم که آن چه در توان داریم در پیشبرد اهداف شما به کار خواهیم بست و از بذل مال و نثار جان در راه تو کوتاهی نخواهیم نمود.

حسین بن علی علیه‌السلام در پاسخ این نامه‌ها که بنا به نقل بعضی از مورخان تعداد آنها به دوازده هزار بالغ می گردید چنین مرقوم داشت:

«بسم الله الرحمن الرحیم؛ از سوی حسین بن علی به بزرگان و سران اهل ایمان شهر کوفه.اما بعد: آخرین نامه‌ی شما به وسیله‌ی هانی و سعید به دست من رسید و من به آن چه شما در نامه‌های خود تذکر و توضیح داده‌اید پی برده‌ام و درخواست شما در بیشتر این نامه‌ها این بود که ما امام و پیشوایی نداریم به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو، ما را به سوی حق هدایت کند.

و اینک، من برادر و پسر عموی خویش (مسلم بن عقیل) و کسی را که در میان خانواده‌ام مورد اعتماد من است به سوی شما گسیل داشتم و به او دستور دادم که با افکار شما از نزدیک آشنا شده و نتیجه را به اطلاع من برساند که اگر خواسته‌ی اکثریت مردم و نظر افراد آگاه کوفه همان بود که در نامه‌های شما منعکس گردیده و فرستادگان شما حضورا بازگو نموده‌اند، من نیز ان شاء الله سریع به سوی شما حرکت خواهم نمود. به جان خودم سوگند! پیشوای راستین و امام به حق کسی است که به کتاب خدا عمل نموده و راه قسط و عدل را پیشه‌ی خود سازد و از حق پیروی کرده وجود خویش را وقف و فدای فرمان خدا کند، و السلام».

بنا به نقل طبری و دینوری، امام علیه‌السلام نامه را به وسیله‌ی هانی و سعید، دو پیک مردم کوفه به آنها ارسال داشت، ولی به نقل خوارزمی، امام علیه‌السلام نامه را به مسلم بن عقیل داد تا به همراه خود به کوفه ببرد. و به وی چنین فرمود: من تو را به سوی مردم کوفه می‌فرستم و خدا تو را به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست موفق بدارد، حرکت کن خدا پشت و پناهت امیدوارم من و تو، به مقام شهدا نایل گردیدم: «و انا ارجو ان اکون انا و انت فی درجهٔ الشهداء».

«مسلم بن عقیل» در نیمه‌ی ماه مبارک رمضان طبق فرمان حسین بن علی علیه‌السلام به قصد کوفه از مکه حرکت نمود و در مسیر خود وارد مدینه گردید و در ضمن توقف کوتاهی و زیارت قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تجدید عهد با اقوام و عشیره‌اش به همراه دو نفر راهنما از قبیله‌ی قیس به سوی کوفه روان گردید، این مسافران پس از آن که مقداری از مدینه فاصله گرفتند راه را گم کرده و در بیابانهای وسیع و شنزار حجاز حیران و سرگردان شدند.

پس از تلاش فراوان هنگامی راه را پیدا نمودند که همراهان مسلم در اثر گرمای شدید و تشنگی، جان خود را از دست داده و بدرود حیات گفتند، ولی مسلم بن عقیل توانست خود را به محلی به نام «مضیق» که محل سکونت یک قبیله‌ی بیابان گرد بود برساند و از مهلکه نجات یابد.

«مسلم بن عقیل» پس از رسیدن به «مضیق» نامه‌ای به وسیله‌ی یکی از افراد آن قبیله به حضور امام نوشت که در این نامه در ضمن بیان حادثه‌ی هلاکت همراهان و نجات خویش از آن حضرت درخواست نمود که در اعزام وی به کوفه تجدید نظر نموده و در صورتی که صلاح دید، به جای او شخص دیگری را به این مأموریت بگمارد؛ زیرا او این پیشامد را به فال بد گرفته و این سفر را سفری مشئوم می‌داند.

«مسلم» در آخر نامه تذکر داد که من تا دریافت جواب نامه به وسیله‌ی همین پیک در این محل منتظر خواهم بود.

امام علیه‌السلام در پاسخ این نامه چنین مرقوم داشت: «... می‌ترسم انگیزه‌ی تو در نوشتن این نامه و استعفا و اعتذار کردن از مأموریتی که بر تو محول کرده‌ام چیزی جز جبن و ترس نباشد ولی این ترس را کنار بگذار و آن مأموریتی را که بر تو محول کرده‌ام انجام و به سفر خویش ادامه بده، و السلام».

با نزدیک شدن موسم حج که مسلمانان و حجاج، گروه گروه وارد مکه می گردیدند در اوایل ماه ذیحجه امام مطلع گردید که به دستور یزید بن معاویه، عمرو بن سعد بن عاص به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع به منظور انجام مأموریت خطرناکی وارد مکه گردیده است و از سوی یزید مأموریت دارد در هر کجا و در هر نقطه‌ای از مکه که امکان داشته باشد، امام را ترور کند، لذا آن حضرت تصمیم گرفت به خاطر مصون ماندن احترام مکه، بدون شرکت در مراسم حج و با تبدیل اعمال حج به عمره‌ی مفرده

در روز سه‌شنبه هشتم ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کند.

امام قبل از حرکت این خطابه را در میان افراد خاندان بنی‌هاشم و گروهی از شیعیان خویش که در مدت اقامت آن حضرت در مکه بدو پیوسته بودند، ایراد فرمود:

«سپاس برای خداست، آن چه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکمفرما نیست مگر به اراده‌ی خداوند و درود خداوند بر فرستاده‌ی خویش.

مرگ بر انسانها لازم افتاده همانند گردن‌بند که لازمه‌ی گردن دختران است و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم مانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف و برای من قتلگاهی معین گردیده است که در آن جا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می‌بینم که درندگان بیابانها (لشکریان کوفه) در سرزمینی در میان نوامیس و کربلا اعضای مرا قطعه قطعه و شکمهای گرسنه‌ی خود را سیر و انبانهای خالی خود را پر می‌کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و مفری نیست، بر آن چه خدا راضی است ما نیز راضی و خشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او صبر و استقامت می‌ورزیم و اجر صبرکنندگان را بر ما عنایت خواهد نمود. در میان پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچگاه جدایی نخواهد افتاد و در بهشت برین در کنار او خواهند بود؛ زیرا آنان وسیله‌ی خوشحالی و روشنی چشم پیامبر بوده و وعده‌ی او نیز (استقرار حکومت الله) به وسیله‌ی آنان تحقق خواهد پذیرفت.

آگاه باشید که هر یک از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند آماده‌ی حرکت با ما باشد که من فردا صبح حرکت خواهم کرد ان شاء الله [تعالی]».

آن گاه که حسین بن علی علیه‌السلام حرکت خویش را به سوی عراق اعلان نمود، عده‌ای با این حرکت اظهار مخالفت کرده، به آن حضرت پیشنهاد نمودند که از تعقیب این راه خودداری ورزد. دلیل همه‌ی این خیرخواهان و دوراندیشان در این پیشنهاد، روح پیمان شکنی و بیوفایی حاکم بر مردم کوفه بود و همه به یک صدا معتقد بودند که کوفیان خوش استقبال و بد بدرقه هستند و همه این افراد چنین پیش بینی می‌نمودند که این سفر به کشته شدن امام و به اسارت خاندان وی منجر خواهد گردید.

یکی از افرادی که پس از اعلان حرکت از سوی حسین بن علی علیه‌السلام به خدمت آن حضرت رسید و پیشنهاد خودداری از این سفر را بر وی عرض نمود عبدالله بن عباس بود. او گفتارش را با این جمله آغاز کرد:

«پسر عمو! من در مفارقت تو هر چه تظاهر به صبر می‌کنم ولی نمی‌توانم واقعا صبر و تحمل نمایم؛ زیرا ترس آن را دارم که تو در این سفری که در پیش گرفته‌ای کشته شوی و فرزندانت به اسارت دشمن درآیند چون مردم عراق مردمانی پیمان شکن هستند و نباید به آنان اطمینان نمود».

ابن‌عباس سپس چنین گفت: چون تو سید و سرور حجاز و مورد احترام مردم مکه و مدینه هستی به عقیده من بهتر است در همین مکه اقامت گزینی و اگر مردم عراق همان گونه که اظهار می‌دارند واقعا خواستار تو هستند و مخالف حکومت یزید، بهتر است اول استاندار یزید و دشمن خویش را از شهر خود برانند سپس تو به سوی آنان حرکت کنی.

ابن‌عباس ادامه داد: و اگر در خارج شدن از مکه اصرار داری بهتر است به سوی یمن حرکت کنی؛ زیرا گذشته از این که در آن منطقه پدرت شیعیان زیادی دارد نقطه‌ای است وسیع و دارای دژهای محکم و کوه‌های مرتفع و دوردست و می‌توانی دور از قدرت حکومت به فعالیت خود ادامه دهی و به وسیله نامه‌ها و پیکها مردم را به سوی خویش دعوت کنی و امیدوارم از این رهگذر، بدون ناراحتی به هدف خویش نایل گردی.

امام علیه‌السلام در پاسخ وی فرمود: پسر عمو؛ به خدا سوگند می‌دانم که این پیشنهاد تو از راه خیرخواهی و شفقت و مهربانی است ولی من تصمیم گرفته‌ام که به سوی عراق حرکت کنم».

ابن‌عباس با شنیدن این پاسخ، دریافت که امام تصمیم قطعی گرفته و درباره‌ی خود آن حضرت هر پیشنهادی بی‌اثر است و لذا در

این باره مسأله را تعقیب ننمود و چنین گفت: حالا که تصمیم به این سفر گرفته‌ای زنان و اطفال را به همراه خود نبر؛ زیرا می‌ترسم تو را در برابر چشم آنان به قتل برسانند.

امام در پاسخ این پیشنهاد ابن‌عباس هم، چنین فرمود: «به خدا سوگند؛ اینها دست از من بر نمی‌دارند مگر این که خون مرا بریزند و چون به این جنایت بزرگ دست یازیدند خداوند کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آنها را آن چنان به ذلت و زبونی بکشاند که پست‌تر و ذلیل‌تر از کهنه‌ی پاره‌ی زنان گردند».

یکی دیگر از کسانی که انصراف از سفر عراق را به حسین بن علی علیه‌السلام پیشنهاد نمود عبدالله بن زبیر بود.

بنا به نقل طبری و ابن‌اثیر از امام سجاد علیه‌السلام چهارمین کسی که به حسین بن علی علیه‌السلام پیشنهاد می‌نمود که از سفر عراق منصرف گردد و در این مورد اصرار می‌ورزید عبدالله بن جعفر بود که پس از حرکت امام علیه‌السلام از مکه طی نامه‌ای که بوسیله دو فرزندش عون و محمد به حضور امام ارسال داشت، چنین نگاشت:

اما بعد: به خدا سوگندت می‌دهم که با رسیدن این نامه از سفری که در پیش گرفته‌ای منصرف و به شهر مکه مراجعت کنی؛ زیرا می‌ترسم که تو در این سفر کشته شوی و فرزندانت مستأصل و با کشته شدن تو که پرچم هدایت و امید مؤمنان هستی نور خدا خاموش گردد. در حرکت خود تعجیل نکن که من نیز متعاقبا خود را به تو می‌رسانم.

عبدالله بن جعفر پس از ارسال این نامه بلافاصله با عمرو بن سعید - که از سوی یزید بن معاویه به جای ولید استاندار معزول مدینه به استانداری منصوب و به ظاهر به عنوان امیر حاج ولی در واقع برای مأموریت ترور امام علیه‌السلام آن روزها در مکه به سر می‌برد - ملاقات و از وی درخواست نمود که امان نامه‌ای به امام علیه‌السلام بنویسد که شاید در مراجعت آن حضرت مؤثر افتد و برای تأکید موضع و اطمینان بیشتر رضایت عمرو بن سعید را جلب نمود که برادرش یحیی بن سعید را در رساندن امان نامه به همراه عبدالله به خدمت امام علیه‌السلام اعزام نماید.

چون عبدالله با همراهی یحیی در بیرون مکه به قافله‌ی امام علیه‌السلام رسید در ضمن تسلیم امان نامه تقاضای خود و یحیی بن سعید را حضورا مطرح و انصراف امام را از تصمیم مسافرت عراق درخواست نمود.

آن حضرت در پاسخ عبدالله و یحیی بن سعید فرمود: «من رسول خدا را در خواب دیدم در این خواب به دستور وی به امر مهمی مأموریت یافته‌ام که باید آن را تعقیب نمایم خواه به نفع من تمام بشود یا به ضرر من».

عبدالله درباره‌ی این خواب و مأموریتی که امام به آن اشاره نمود توضیح بیشتری خواست که آن حضرت چنین پاسخ داد: «من این خواب را به کسی نگفته‌ام و تا زنده هستم با کسی در میان نخواهم گذاشت».

و نامه‌ی ذیل را نیز در پاسخ امان نامه‌ی عمرو بن سعید نگاشت: «اما بعد: راه مخالفت با خدا و پیامبر نپیموده است کسی که به سوی خدا و رسولش دعوت نموده و عمل صالح انجام دهد و تسلیم اوامر حق گردد. امان نامه‌ای فرستاده‌ای و در ضمن آن وعده‌ی ارتباط صمیمی و صلح و سازش نسبت به ما داده‌ای ولی بهترین امانها، امان خداوند است و کسی که در دین، ترس از خدا نداشته باشد در آخرت از امان او برخوردار نخواهد بود از پیشگاه خداوند درخواست توفیق خوف و خشیت در این دنیا داریم تا در آخرت مشمول امانش گردیم و اگر منظور تو از این امان نامه واقعا خیر و صلح و صفا باشد در دنیا و آخرت مأجور خواهی بود و السلام».

بنا به نقل بلاذری و طبری و ابن‌اثیر چون جعفر بن عبدالله و یحیی بن سعید از پیشنهاد خود مأیوس گردیدند و امام را در تصمیم و اراده‌ی خویش قاطع و جدی دیدند به مکه برگشتند و عمرو بن سعید نیز چون از راه صلح آمیز مأیوس گردید دوباره به برادرش مأموریت داد که با گروهی مأمور مسلح، خود را به حسین بن علی برسانند و او را وادار و مجبور به مراجعت کنند این عده چون به قافله‌ی امام رسیدند در میانشان بگومگو شد و با تازیانه به همدیگر حمله کردند یحیی و یارانش تاب مقاومت نیاورده و به مکه برگشتند.

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی علیه‌السلام به وسیله‌ی فرزدق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آن گاه که حسین بن علی علیه‌السلام عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می‌آمد، در خارج از شهر به خدمت آن حضرت رسید و در زمینه‌ی حرکت وی سؤال نمود. امام علیه‌السلام در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد. فرزدق می‌گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده‌ی حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می‌کشیدم به قافله‌ی حسین بن علی علیه‌السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یابن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو «ما اعجلك عن الحج؟؛ انگیزه‌ی تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟» امام فرمود: «اگر تعجیل نمی‌کردم دستگیرم می‌ساختند».
فرزدق می

حائر

حائر و حایر، اصطلاحا به حرم سید الشهدا «ع» گفته می‌شود و این هم ریشه لغوی دارد، هم تاریخی.در لغت، «حائر» جای مطمئنی است که آب در آن نگهداری و جمع می‌شود: «الموضع المطمئن الذی یحار فیه الماء»[۱] به معنای سرگردان هم آمده است، از ریشه حیران.در قدیم به کربلا- «حیر» نیز گفته می‌شده است.همچنین به معنای منطقه بلند و گسترده که از قدیم، محل سکونت اقوامی از عرب بوده است.

در اصطلاح فقهی و عبادی، به محدوده حرم حسینی و اطراف آن که شامل قبر مطهر، صحن، رواقها و موزه و... است، چه قسمتهای قدیم و چه جدید، حائر اطلاق می‌شود.

اقامت در حائر و عبادت در آن فضیلت دارد و نیز از جمله مواردی که مسافر، مخیر است نمازش را قصر یا تمام بخواند و میان علما محل بحث است، حائر ابا عبدالله «ع» است.[۲] برخی هم حد حایر را همان محدوده حرم دانسته‌اند، نه بیشتر.حایر حسینی بسیار مقدس است و دعا در آنجا مستجاب است.حتی برخی ائمه برای شفا به حایر حسینی متوسل می‌شدند، از جمله امام هادی «ع» که بیمار بود، کسی را به حایر امام حسین «ع» فرستاد، تا آن حضرت را آنجا دعا کند.[۳] به اهل کربلا- و ساکنان حرم حسینی نیز «حائری» گفته می‌شود. تناسب تاریخی این نام برای حرم سید الشهدا آن است که وقتی در زمان متوکل عباسی و به دستور او برای تخریب آثار قبر و متفرق ساختن شیعه از تجمع پیرامون آن مرقد مطهر و الهام بخش، که کانون خطری برای خلافت جور شده بود، به آن منطقه آب بستند، آب به آن محل که می‌رسید از پیشروی باز می‌ماند و روی هم انباشته می‌شد و برمی‌گشت و مثل دیواری، آب گرد قبر می‌ایستاد و محوطه قبر همچنان خشک بود.[۴] و چون محل جمع شدن آب را حایر گویند، محدوده قبر آن حضرت حائر نام گرفت.ازشهید هم نقل شده است: «فی هذا الموضع حار الماء لما امر المتوکل باطلاقه علی قبر الحسین لیعفیه فکان لا یبلغه».[۵] چون متوکل دستور داد به قبر حسین «ع» آب ببندند تا آن را محو کند، آب که به این مکان می‌رسید جمع می‌شد و به قبر نمی‌رسید.طبق نقلهای دیگری وقتی به دستور او با گاوها می‌خواستند زمین آنجا را شخم زنند، همه آن منطقه و قبور را شخم می‌زدند، به قبر امام که می‌رسیدند، متوقف می‌شدند.[۶] . -------------------------

پی نوشتها:

[۱] لسان العرب، سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۸، المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۰.

[۳] همان، ج ۵۰، ص ۲۲۵.

[۴] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۳۰ (پاورقی)، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۵، سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۵] بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۹.

[۶] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۸۳.

حاجر

نـام سـرزمین و منزلی میـان مکه تا عراق که محل تلاقی اهل بصـره و کوفه، هنگام عزیمت به مـدینه است.به معنای نگهدارنـده آب است، جایی که آب در آن می‌ماند. سـید الشـهدا «ع» در همین منزل، نامه «مسلم بن عقیل» را از کوفه دریافت کرد و پاسخی خطاب به مردم کوفه نوشت و توسط پیک خویش قیس بن مسهر به سوی کوفه فرستاد.[۱] . ---------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۰۵، نقل از معجم البلدان.

حرم حسینی

بارگـاه مقـدس سـید الشـهدا «ع».در روایـات، فضـیلت و برکـات و آثـار فراوانی برای حرم اباعبـدالله الحسـین «ع» و نمـاز خوانـدن و اعتکاف و دفن و... در آن ذکر شده است.محدوده حرم امام حسین «ع» در روایات، از یک فرسخ تا پنج فرسخ هم بیان شده است.از امام صادق «ع» روایت است: «حریم قبر الحسـین «ع» خمس فراسـخ من اربعهٔ جوانب القبر».[۱] همچنین از آن حضرت روایت است: «حرم الحسـین الذی اشتراه: اربعهٔ امیال فی اربعهٔامیال فهو حلال لولده و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فیه البرکهٔ».[۲] حرم حسـین که وی خریـد، چهار میل در چهار میل بود. این محدوده برای فرزندان و شـیعیانش حلال و برای مخالفانش حرام است و در آن برکت است.

مرقـد نورانی ابا عبدالله «ع» همواره کعبه دلهای شـیفتگان بوده و آرزوی بزرگ محبان آن‌حضـرت، توفیق زیارت آن بوده است.این جاذبه هرگز کاسـته نشـده و علی رغم محـدودیتهایی که سـر راه زیارت حرم آن امام، در طول تاریخ بوده است، دلها در اشتیاق آن تپیده است.در سالهای دفاع مقدس در ایران نیز، یکی از سـرمایه‌های الهامبخش رزمندگان در جهاد با متجاوزان، رسـیدن به کربلا و آزاد ساختن حرم امام حسین «ع» از سلطه بعثیها بوده است. --------------------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۱، سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۰۳، المزار، شیخ مفید، ص ۲۵.

[۲] مجمع البحرین، واژه «حرم».

حامل اللوا

از القاب مشـهور حضـرت عباس بن علی علیه‌السـلام است. آن بزرگوار پرچم سـرور آزادگان، امام حسـین علیه‌السـلام را در دسـت داشت. حضرت امام حسین علیه‌السلام از میان اصحاب و یاران شجاع خویش، پرچم را تنها به ایشان سپردند.

حامی الضعیفهٔ

از القاب مشهور حضـرت عباس بن علی علیه‌السـلام است. حامی الضـعیفهٔ به معنی حامی بانوان است. به دلیل وظیفه‌ی حساسـی که حضرت عباس در حمایت از بانوان حرم و اهل بیت نبوت برعهده داشت، این لقب به ایشان داده شده است.

حسن بن حسین

فرزند امام حسین علیه‌السلام که در روز عاشورا به اسارت درآمد.

حارث بن حصیره ازدی

او برخی رویدادها را از «عبدالله بن شریک» و او نیز از امام چهارم روایت می‌کند. «حارث» را در ردیف یاران دو امام نور، حضرت سجاد و امام باقر: شمرده‌اند.

«ذهبی» نام او را آورده و به نقل از «ابواحمد زبیری» می‌گوید: او رجعت را باور داشت. «یحیی بن معین» او را فردی مورد اعتماد شمرده و «ابن‌عدی» او را از شیعیان پر شور نامیده است... «ذهبی» در بیوگرافی «نفیع بن حارث» ضمن نقل روایتی از او می‌گوید: نامبرده راستگو اما پیرو مذهب اهل بیت بود.

روایت مورد اشاره این است که «نفیع» به نقل از نامبرده و او از «عمران بن حصین» آورده است که: من در محضر پیشوای گرانقدر توحید بودم و امیرمؤمنان نیز در کنارش بود که آن حضرت این آیه شریفه را خواند: «امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض» و علی علیه‌السلام از شنیدن آن بر خود لرزید. پیامبر بر شانه‌ی او زد و فرمود: «و لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق الی یوم القیامهٔ».

از او در تاریخ طبری ده گزارش موجود است که همه را از «ابومخنف» و وی نیز از نامبرده روایت کرده است.

«شیخ طوسی» او را از یاران امیرمؤمنان شمرده است.

حارث بن کعب

نامبرده روایات خویش را از «عقبهٔ بن سمعان» و او نیز از چهارمین امام نور، و آن حضرت هم از فاطمه دخت آزاده‌ی سالار شایستگان، روایت می‌کند.

او از یاران «مختار» بود اما پس از وی به امامت چهارمین امام نور ایمان آورده و آن گاه اخبار رویدادها را از حضرت روایت نمود. بنظر می‌رسد که او پس از «مختار» به مدینه رفت و آنجا بود که آن اخبار را از حضرت سید الساجدین و خواهر آن حضرت فاطمه شنید.

برخی از علما او را از یاران امام سجاد برشمرده‌اند، اما به جای نام او که «حارث» می‌باشد، «حر» آمده است و آن گاه محقق در حاشیه‌ی نسخه‌ی دیگری آن را حارث گفته، که این درست است.

حارث بن کعب والبی

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

حبیب بن بدیل

وی از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا است. بعضی از وقایع مربوط به قیام مختار، از وی نقل شده است.

حجاج بن علی بارقی

نامبرده از راویان واقعه‌ی عاشورا است که همه‌ی اخبار خود را از «محمد بن بشر حمدانی» روایت می‌کند و در تاریخ طبری چیزی جز از طریق او اطلاعی ندارد. در «لسان المیزان» نام او آمده و در موردش می گوید: «شیخ روی عنه ابومخنف.»

او کسی است که «ابومخنف» از او روایت نموده است.

حسان بن فائد بن بکیر عبسی

از «حسان بن فائد بن بکیر عبسی»، نامه‌ی «ابن‌سعد» به«ابن‌زیاد» و پاسخ آن نامه را به نقل از «نصر بن صالح بن حبیب بن زهیر عبسی» روایت می‌کند. و متن سخن او این است که:

من در مجلس «ابن‌زیاد» بودم که نامه‌ی «عمر بن سعد» به او رسید و چنین نوشته بود...

او از کسانی است که به همراه «راشد بن ایاس» رییس پلیس، «عبدالله بن مطیع» که از سوی «ابن‌زبیر» به استانداری کوفه نصب شده بود، بر ضد «مختار» کارزار کرد و با او در درون کاخ استانداری کوفه بود و سرانجام به همراه طرفداران استاندار در سال ۶۴ ه. ق کشته شد. «تهذیب التهذیب» در مورد او می‌گوید: ابن‌حبان او را از افراد مورد اعتماد شمرده است...

حسین بن عقبه

از راویان واقعه عاشورا است. او جریان یورش «عمرو بن حجاج» را، از «زبیدی» روایت می‌کند.

حضیرهٔ بن عبدالله

وی یکی از راویان تاریخ عاشورا است که بعضی اخبار در رابطه با قیام مختار از زبان وی نقل شده است.

حمید بن مسلم ازدی

وی از گزارشگران واقعه‌ی کربلاست. از نامبرده خبرهای ذیل گزارش شده است:

الف – نامه‌ی ابن‌زیاد به عمر بن سعد و دستور ظالمانه‌ی بستن آب بر روی حسین علیه‌السلام و یاران آن حضرت و رفتن سردار سپاه شهیدان «عباس» از پی تهیه‌ی آب در شب هفتم محرم.

ب – گسیل شدن جلاد خون آشام اموی «شمر» به کربلا.

ج – آغاز پیکار تجاوزکارانه‌ی سپاه شوم اموی بر ضد سالار شهیدان.

د – سخنان آن حضرت به «شمر» به هنگام یورش بر خیمه‌های نور، پیش از شهادت آن بزرگوار که فرمود: یا شیعهٔ آل ابی‌سفیان...

و نیز گزارش نماز ظهر عاشورا و شهادت «حبیب اسدی».

ه – سخنان سالار شایستگان در کنار پیکر به خون خفته‌ی فرزند گرانمایه‌اش «علی اکبر» و آمدن بانوی بانوان زینب به میدان کربلا به هنگام شهادت علی اکبر علیه‌السلام و نیز به هنگام شهادت «قاسم» و «عبدالله»، دو یادگار حضرت مجتبی علیه‌السلام...

و نیز وضعیت سالار خوبان پس از شهادت یاران تا لحظات شهادت خویش.

و – جریان اختلاف نظر سپاه شوم اموی پس از شهادت حسین علیه‌السلام در مورد سرنوشت فرزند ارجمندش حضرت سجاد که او را به شهادت برسانند، یا به اسارت برند؟

و نیز خبر دستگیری و رهایی «عقبه بن سمعان» که از غلامان خاندان حسین علیه‌السلام بود و نیز تاختن اسب بر پیکر مطهر سالار شایستگان... و بردن سر مقدس حسین علیه‌السلام به بارگاه شوم عبیدالله، بوسیله‌ی دو عنصر پلید به نامهای «حمید» و «خولی».

ز- گسیل «خولی» از سوی «عمر بن سعد» به سوی خانواده‌اش تا خبر سلامتی و بازگشت او را بدهد.

و نیز جریان مجلس شوم «ابن‌زیاد» و به چوب بستن لب و دندان حسین علیه‌السلام و اعتراض شجاعانه‌ی «زید بن ارقم».

ورود دخت قهرمان امیرمؤمنان به مجلس عبید و سخنان دیکتاتور خودکامه‌ی اموی و پاسخ شایسته و شجاعانه‌ی زینب به او و واماندگی عبید و باز چوب زدن بر لبهای حسین علیه‌السلام.

و نیز سخنان ابن‌زیاد با حضرت سجاد و پاسخ دلیرانه و حکیمانه‌ی آن قهرمان فضیلتها و تلاش ابلهانه‌ی آن عنصر پلید برای به شهادت رسانیدن تنها یادگار حضرت حسین و ایستادگی و دفاع قهرمانانه‌ی عمه‌ی گرانقدرش از جان گرامی او.

و نیز خطبه‌ی سراپا دروغ و بی‌اساس عبید در مسجد کوفه و پاسخ شجاعانه عبدالله بن عفیف به او و شهادتش به جرم حقگویی و حق پویی و افشای ماهیت پلید رژیم اموی و عملکرد تبهکارانه‌ی آن.

واسطه‌ی این اخبار و رویدادها «سلیمان بن ابی‌راشد» است و اوست که این اخبار را، از حمید ابن مسلم به «ابومخنف» گزارش نموده است. و برای هر پژوهشگری روشن می‌شود که «ابومخنف» این اخبار را به مناسبتهای گوناگون تقطیع می‌کند و نیز آشکار است که روایات «سلیمان» از گسیل شدن «شمر» به کربلا، آغاز می‌گردد و ضمن ترسیم مجلس عبید و شهادت «عبدالله بن عفیف» خاتمه پیدا می‌کند.

نکته‌ی دیگری که در این مورد دریافت می‌گردد این است که «راوی» این اخبار به همراه سپاه شمر بوده است. این نکته را، هم چگونگی نقل اخبار و هم نگرش بر گفتگوهای مکرر او با شمر و هم نکوهش کارهای ضد انسانی «شمر» بوسیله‌ی او، و نیز حضور او در اردوگاه نور و خیمه‌های سالار شهیدان پس از شهادت آن حضرت، آشکار است؛ چرا که می‌دانیم جز شمر و رجاله‌های او کسی به خیمه‌های امام حسین پس از شهادتش یورش نبرد.

پس از این تاریخ، «سلیمان بن ابی‌راشد» را در قیام توابین و به همراه آنان می‌نگریم.

او «مختار» را در زندان دیدار می‌کند اما «سلیمان بن صرد» او را از یاری رسانی به مختار بر حذر می‌دارد و به او خبر می‌دهد که «مختار» مردم را از یاری او باز می‌دارد و سلیمان هم با روی گردانی از او، بر گروه‌هایی از توابین، شکست خورده باز می‌گردد. او دوست ابراهیم، فرزند «اشتر نخعی» بود. به سوی او رفت و آمد داشت و هر شامگاه به همراه او پس از جریان توابین به سوی «مختار» می‌رفت و تا سپیده دم و فروشدن ستارگان، کار آنان را تدبیر می‌نمود و آن گاه باز می‌گشت.

او در شب سه‌شنبه که شب قیام «مختار» در کوفه بود، پس از تاریک شدن هوا به همراه دوست خویش «ابراهیم» در میان یک گروه صد نفری از رزم آوران و طرفداران خویش از خانه‌اش به سوی خانه «مختار» حرکت کرد. او و یارانش در حالی که شمشیرهای آخته را برای پیکار آماده ساخته و زیر لباسهای خویش زره پوشیده بودند، برای یاری رسانی به مختار وارد خانه‌ی او شدند. اما وقتی دریافت که «مختار» تصمیم گرفته است که کشندگان پیشوای شهیدان و یاران باوفای او را نابود سازد به همراه «عبدالرحمن بن مخنف ازدی» بر ضد مختار قیام کرد...

حمید بن مسلم یکی از سربازان عمر سعد بود که به نقل بعضی وقایع روز عاشورا پرداخته است.

عمر بن سعد در همان روز که روز عاشورا بود سر مقدس حسین علیه‌السلام را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی به سوی عبیدالله بن زیاد فرستاد.

در کتاب ارشاد، شیخ مفید می‌گوید: حمید بن مسلم روز عاشورا پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام با شمر، بر سر آتش زدن خیمه‌ها مجادله داشت. از جمله گروهی بود که سر حسین علیه‌السلام را به کوفه بردند. در لشکر توابین هم حضور داشته است. بیشتر وقایع کربلا در «تاریخ طبری» و برخی منابع دیگر از قول او نقل شده است.

حمید بن مسلم، در زمان قیام مختار متواری شد. مختار نیز خانه‌ی او را ویران نمود و اموال او را مصادره کرد.

«حمید بن مسلم» کوفی، از جمله کسانی بود که در جریان نهضت امام حسین علیه‌السلام از اول تا آخر حضور داشت. وی در جریان کربلاء تقریبا عنوان وقایع نگار را داشته و بسیاری از تاریخ حوادث کربلا، از قبل و بعد آن را نقل کرده است. حمید بن مسلم گوید: مختار، «سائب بن مالک» اشعری را با گروهی مسلح به سراغ ما فرستاد. من خارج کوفه به طایفه عبدالقیس پناه بردم و عبدالله و عبدالرحمان فرزندان اصلخب نیز به دنبال من به آن جا آمده و مخفی شدیم.نیروهای سائب، آن دو نفر را تعقیب کردند و من از فرصت استفاده نمودم و موفق شدم فرار کنم و نجات پیدا کردم اما آن دو نفر دستگیر شدند و در مسیر خود، فرد دیگری از عاملان کربلا به نام عبدالله بن وهب از طایفه حمدان نیز دستگیر شد. و همه را دسته جمعی به نزد مختار بردند، مختار که خوب به جرم آنان آگاه بود بلافاصله دستور داد در مقابل بازار آنان را اعدام کردند.

و حمید بن مسلم گوید: این شعر را درباره‌ی نجات خود از چنگ مختار سرودم:

دیدی که چگونه از آن وحشت، نجات یافتم در حالی که من خود امیدی به نجات نداشتم.

حج ناتمام

سید الشهدا «ع» به خاطر ناامنی مکه برای حضرتش و اینکه مطلع شد نیروهای یزیدی در صدد قتل او در مکه هستند، تصمیم گرفت حج را به عمره مفرده تبدیل کند، احرام بست و طواف و سعی و تقصیر انجام داد و از احرام بیرون آمد، چون نمی‌توانست حج رابه پایان برد، چون می‌ترسید در مکه او را گرفته، به سوی یزید ببرند، یا غافلگیرانه ترور کنند.[۱] این از نظر فقهی نیز بی اشکال است.در حدیث است که امام حسین «ع» روز ترویه در حالی که در عمره بود، به سوی عراق بیرون شد: «ان الحسین بن علی «ع» خرج یوم الترویة الی العراق و کان معتمرا».[۲] .

کار امام حسین «ع» هم جنبه حفظ قداست حرم الهی را داشت و هم نمی‌خواست در ایام حج و در بیت الله الحرام خونش ریخته شود، و هم با بیرون شدن از مکه، در روزی که همه از هر سو به مکه آمده‌اند و عازم عرفاتند، نوعی بیدارگری در وجدانها و ایجاد سؤال در ذهنهاست و به این صورت، خبر خروج اعتراض آمیز وی بر ضد حکومت، توسط حاجیانی که از همه جا آمده‌اند و اینکه آن حضرت، در حرم امن الهی هم امنیت و مصونیت ندارد، همه جا پخش می‌شد و این نوعی مبارزه تبلیغاتی بر ضد یزید بود.

امام خمینی «ره» در تجلیلی بلند از این حج ناتمام می‌فرماید: «زائران عزیز از بهترین و مقدس ترین سرزمینهای عشق و شعور و جهاد، به کعبه بالاتری رهسپار شوند و همچون سید و سالار شهیدان حضرت ابی عبدالله الحسین «ع»، از حرام حج به احرام حرب و ازطواف کعبه به طواف صاحب بیت و از توضؤ به زمزم به غسل شهادت و خون رو آورند و به امتی شکست ناپذیر و بنیانی مرصوص مبدل گردند که نه ابر قدرت شرق یارای مقابله آنان را داشته باشد نه غرب... که مسلما روح و پیام حج، چیز دیگری غیر از این نخواهد بود و مسلمانان، هم دستور العمل جهاد نفس را جدی بگیرند، هم برنامه مبارزه با کفر و شرک را.»[۳] . ---------

----

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین «ع»، ج ۳، ص ۵۰ و ۵۱، مثیر الاحزان، ص ۳۸.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۶.

[۳] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

حفرهٔ علی و فاطمهٔ

مرکز هستی علی و فاطمه علیهاالسلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

حدیث قاروره

همسر گرامی رسول خدا «ص» و از سابقین در اسلام و از مهاجران به حبشه بود.اززنان خردمند عصر خویش به شمار می‌رفت.نامش هند بود.پس از باز گشت از حبشه، به‌مدینه هجرت کرد.شوهرش ابو سلمه در جنگ احد مجروح و سپس شهید شد.پیش ازجنگ احزاب به همسری پیامبر در آمد و سرپرستی فاطمه زهرا «ع» را بر عهده گرفت.

«چون حسین «ع» به دنیا آمد، عهده‌دار نگهداری او شد».[۱] ام سلمه پس از رحلت رسول‌خدا «ص» همواره هوادار اهل بیت ماند و سالها بعد، از مخالفان سر سخت معاویه بود وطی نامه‌ای از برنامه‌های معاویه در سب و لعن امیر المؤمنین «ع» انتقاد کرد.[۲] این بانوی بزرگوار، از راویان حدیث از پیامبر بود.حسین بن علی پیش از سفر به کربلا، علم و سلاح پیامبر و ودایع امامت را به او سپرد تا از بین نرود.درخواست آنها نشانه امامت بود.او هم آنها را به امام سجاد تحویل داد.[۳] این، مکانت عظیم او را نزد اهل بیت می‌رساند.

ام سلمه، از طریق رسول خدا «ص» پیشاپیش از ماجرای کربلا و شهادت امام‌حسین «ع» خبر داشت.پیامبر، مقداری از خاک کربلا را به ام سلمه داده بود و در شیشه‌ای نگهداری می‌شد. حضرت فرموده بود هر گاه دیدی که این خاک، به خون تبدیل شد، بدان‌که فرزندم حسین «ع» کشته شده است.روزی ام سلمه در خواب، رسول خدا را با چهره‌ای غمگین و لباسی خاک آلود دید، که حضرت به او فرمود: از کربلا ـ و از دفن شهدا می‌آیم. ناگهان از خواب برخاست، نگاه به آن شیشه کرد، خاک را خونین یافت، دانست که حسین «ع» شهید شده است و صدایش به صیحه و شیون بلند شد و همسایگان آمدند و ماجرا را باز گفت.[۴] آن روز را به یاد سپردند که دهم عاشورا بود، بعد از بازگشت اهل بیت به مدینه، روز خواب را با روز شهادت امام، مطابق یافتند.این ماجرا در روایات، به «حدیث قاروره» معروف است.

پس از واقعه کربلا، وی به عزاداری بر شهیدان کربلا ـ پرداخت و بنی هاشم به تعزیت و تسلیت گویی او که تنها همسر باز مانده پیامبر بود، می‌رفتند.ام سلمه در ۸۴ سالگی، چندسال پس از واقعه کربلا (به نقلی در سال ۶۲) در گذشت و در بقیع، مدفون شد.[۵]

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۴۵.

[۲] دائرة المعارف تشیع، واژه «ام سلمه».

[۳] بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۰۹، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۵، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۱۶.

[۴] همان، ج ۴۵، ص ۸۹، ۲۲۷ و ۲۳۲، ج ۴۴، ص ۲۲۵، ۲۳۱، ۲۳۶ و ۲۳۹، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۲، امالی‌صدوق، ص ۱۲۰.

[۵] دایرة المعارف تشیع.

حبیب چایچیان (حسان)

شکسته سرو و گل افتاده، باغبان خاموش
چه شد مگر که شد این باغ و گلستان خاموش؟ امیر و قافله سالار کاروان خفته
سکوت مرگ و زمین مات و آسمان خاموش نه بانگ گریه‌ی طفلی، نه ناله‌ی جرسی
نه بانگ چاوش و افتاده رهروان خاموش چو گلشنی که خزان گشته جمله گلهایش
شکسته سرو و گل افسرده، بلبلان خاموش کنار آب فراتند و من عجب دارم

ز تشنگی شده مرغان نغمه خوان خاموش فتاده‌اند غریبانه هر یک از طرفی

هزار گفته به لب مانده و زبان خاموش

حزین لاهیجی

محمد علی حزین لاهیجی سخنور و دانشمند عصر صفویه در سال ۱۱۰۳ ه. ق در اصفهان متولد شد. تحصیلات را از کودکی آغاز کرد و نزد دانشمندان آن شهر و از جمله پدرش به کسب دانش پرداخت و در علوم مختلف به ویژه حکمت، عرفان و ادبیات تبحر یافت و در آنها به تألیف و تدریس اشتغال ورزید.

وی سالهای بسیاری از عمر خود را در سفر گذراند و سرانجام در هندوستان مقیم گردید. او پس از چندین سال سکونت در دهلی به شهر «بنارس» رفت و تا آخر عمر (سال ۱۱۸۰ هجری) در آنجا ماند.

حزین در شاعری پیرو سبک هندی است و در عین حال شعر او حاوی مضمونهای بلند عاشقانه است. دیوان او نسخ متعددی داشته که بخشهای بر جای مانده آنها به دفعات چاپ شده است.

تعداد تألیفات او به بیش از پنجاه جلد می‌رسد که از جمله آنهاست: شرح تجرید؛ حواشی بر شرح کلمهٔ الاشراق، حاشیه بر الهیات شفا؛ رساله در شرح هیاکل النور؛ تذکرهٔ المعاصرین؛ اخبار أبی الطیب المنبی؛ اخبار خواجه نصیر الدین طوسی؛ مدهٔ العمر؛ تاریخ حزین؛ واقعات ایران و هند.

حزین لاهیجی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهدا علیه‌السلام از او به جای مانده است. حزین در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: طوفان خون ز چشم جهان جوش می‌زند

بر چرخ نخل ماتمیان دوش می‌زند یا رب شب مصیبت آرام سوز کیست

امشب که برق آه، ره هوش می‌زند روشن نشد که روز سیاه عزای کیست

صبحی که دم ز شام سیه‌پوش می‌زند آیا غم که تنگ کشیده‌ست در کنار

چاک دلم که خنده‌ی آغوش می‌زند بیهوش داروی دل غمدیدگان بود

آبی که اشک بر رخ مدهوش می‌زند ساکن نمی‌شود نفس ناتوان من

زین دشنه‌ها که بر لب خاموش می‌زند گویا به یاد تشنه لب کربلا حسین

طوفان شیونی ز لبم جوش می‌زند تنها نه من که بر لب جبریل نوحه‌هاست

گویا عزای شاه شهیدان کربلاست شاهی که نور دیده‌ی خیر الانام بود

ماهی که بر سپهر معالی تمام بود شد روزگار در نظرش تیره از غبار

باد مخالف از همه سو بس که عام بود آب از حسین بریده و خنجر به شمر داد

انصاف روزگار ندانم کدام بود آن خضر اهل بیت به صحرای کربلا

نوشید آب تیغ ز بس تشنه کام بود ای مرگ، زندگانی ازین پس وبال شد

جایی که خون آل پیمبر حلال شد شاخ گلی ز باغ ولایت به خاک ریخت

زین غم زبان بلبل گوینده لال شد افتاده بین به خاک امامت ز تشنگی

سروی که ز آب دیده‌ی زهرا نهال شد تن زد درین شکنج بلا تا قفس شکست

بر اوج عرش طایر فرخنده بال شد شبنم به باغ نیست که از شرم تشنگان

آبی که خورد گل، عرق انفعال شد از خون اهل بیت که شادند کوفیان

دلهای قدسیان همه غرق ملال شد خونین لوای معرکه‌ی کارزار کو؟

میدان پر از غبار بود، شهسوار کو؟ واحسرتا که از نفس سرد روزگار

افسرده شد ریاض امامت، بهار کو؟ زان موجها که خون شهیدان به خاک زد

طوفان غم گرفته جهان را، غبار کو؟ تا کی خراش دیده و دل خار و خس کند

آخر زبانه‌ی غضب کردگار کو؟ کو مصطفی که پرسد ازین امت عنود

کای خائنان، ودیعه‌ی پروردگار کو؟ کو مرتضی که پرسد ازین صرصر ستم

بود آن گلی که از چمنم یادگار کو؟

حسن بن راشد حلی

از شرح حال او این قدر اطلاع داریم که او در سال ۸۳۰ ه. ق در حیات بوده است. لله وقعهٔ عاشوراء ان لها

فی جبههٔ الدهر جرحا غیر مندمل ابدوا خفایا حقود کان یسترها

من قبل خوف غرار الصارم الصقل فقاتلوه ببدر ان ذا عجب

اذ یطلبون رسول الله بالذحل من کل مکتهل فی عزم مقتبل

و کل مقتبل فی حزم مکتهل قرم اذا الموت أبدی عن نواجذه

ثنی له عطف مسرور به جذل خواض ملحمهٔ فیاض مکرمهٔ

فضاض معظمهٔ خال من الخلل ان طال أوصال فی یومی عطا وسطا

فالغیث فی خجل و اللیث فی وجل قوم اذا اللیل أرخی ستره انتصبوا

فی طاعهٔ الله من داع و مبتهل حتی اذا استعرت نار الوغی قذفوا

نفوسهم فی مهاوی تلکم الشعل خدای را، که واقعه‌ی عاشورا چون زخمی التیام ناپذیر بر پیشانی روزگار باقی مانده است.

آنها کینه‌هایی را که از ترس شمشیرها پنهان داشته بودند، آشکار کردند.

به خاطر خونخواهی جنگ بدر با آنان مبارزه کردند و این شگفت است که به انتقام گرفتن از رسول خدا برخاستند.

پیران آنها عزم و اراده‌ای چون جوانان داشتند و جوانان آنها دور اندیشی و حزم پیران را.

هر یک از آنان قهرمانی بود که چون مرگ به او دندان نشان می‌داد، او با خوشحالی به مرگ لبخند می‌زد.

هر کدام از آنان یک حماسه ساز بود و کرامات از او می‌جوشید و مشکلات بزرگ را حل می‌کرد و از هر نقصی مبرا بود.

ابراز عطا و بخشش آنها شرمنده و شیر ژیان از سطوت و حمله‌ی آنان به هراس می‌افتاد.

آنها همیشه در طول شب به دعا و مناجات قیام می‌کردند.

و زمانی که آتش جنگ شعله‌ور شد، آنان خود را در دل آن شعله‌ها افکندند.

حسن بن علی زبیر

ابومحمد حسن بن علی بن ابراهیم بن زبیر ملقب به قاضی مهذب، از ندمای صالح بن رزیک وزیر مصر بود. در سال ۵۶۱ ه. ق در مصر وفات یافت. او و برادرش رشید هر دو شاعر بوده‌اند. و هجرت قوما ما استجاز سواهم

قدما قری الضیفان بالذیفان الا الأولی نزل الحسین بدارهم

و اختار أرضهم علی البلدان و سقوه اذ منعوا الشریعهٔ بعدما

رفضوا الشریعهٔ ماء کل یمان حتی لقد ورد الحمام علی الظما

أکرم به من وارد ظمآن تالله ما نقضوا هناك بقتله

الایمان بل نقضوا عری الایمان نزلوا علی حکم السیوف و قد أبوا

فی الله حکم بنی أبی‌سفیان و تخیروا عز الممات و فارقوا

فیه حیاهٔ مذلهٔ و هوان و أنیخ فی تلک القفار حمامهم

فأتیح لحم اللیث للسرحان عجبا لهم نقلوا رؤسهم و قد

نقلوا فضائلهم عن القرآن فالمشرکون أخف جرما منهم

و أشف یوم الحشر فی المیزان از گروهی دور شدم که برای غذای مهمانان، سم مهلك تهیه کردند و قبل از آنان کسی این چنین نکرده بود.

مگر کسانی که حسین علیه‌السلام به منزل آنان فرود آمد و از بین تمام سرزمینها، سرزمین آنها را اختیار کرد.

آنها بعد از رها کردن دین و جلوگیری او از رسیدن به آب، از آب شمشیرها سیرابش کردند.

تا این که او تشنه کام به طرف مرگ رفت.

چه بزرگوار است کسی که تشنه به شهادت وارد می‌شود.

به خدا سوگند که با کشتن حسین علیه‌السلام نه تنها ایمان خود بلکه اساس ایمان را درهم شکستند.

(حسین علیه‌السلام و یارانش) در راه خدا به فرمان شمشیر گردن نهادند و زیر بار فرزندان ابوسفیان نرفتند.

آنان مرگ باعزت و افتخار را برگزیدند و از زندگی توأم با ذلت و خواری دست کشیدند.

مرگ آنان در این بیابان منزل کرده بود. به همین دلیل خوردن گوشت شیران برای گرگها آسان شده بود.

چه شگفت است که سر آنها را (بالای نیزه) جابجا می‌کنند در حالی که از فضایل آنان که در قرآن آمده حرف می‌زنند.

بنابراین در میزان روز قیامت گناه مشرکان از آنها سبکتر است.

حسن دجیلی

شیخ حسن بن شیخ محسن دجیلی، به سال ۱۳۱۰ در نجف متولد شد. او عالمی بزرگ بود و بر کتاب کفایهٔ الاصول شرحی نوشته است. و قامت علیهم بعد ما غاب أحمد

عصائب غی أظهرت کامن الحقد و قد نقضت عهد النبی بآله

الهداهٔ و قل الثابتون علی العهد غداهٔ ابن هند أظهر الکفر طالبا

بثارات قتلاه ببدر و فی احد و رام بأن یقضی علی دین أحمد

و یرجع دین الجاهلیهٔ و الوأد بعد از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله، گروههایی گمراه علیه آنها قیام کردند و کینه‌های پنهان خود را آشکار کردند.

و عهد خود را با خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که راهنمایان آنها بودند شکستند و تعدادی اندك بر آن عهد استوار ماندند.

روزی که فرزند هند، کفر خود را آشکار کرد و به خونخواهی کشته شدگان بدر و احد برخاست.

می‌خواست دین احمد صلی الله علیه و آله را نابود کرده و دین جاهلی و زنده به گور کردن دختران را تجدید کند.

حسن قفطان

شیخ حسن بن علی بن عبدالحسین سعدی، به سال ۱۱۱۹ ه. ق در نجف متولد شده و در سال ۱۲۷۹ ه. ق در همانجا درگذشت و در ایوان بزرگ صحن مرتضوی مدفون گردید. او از جمله شاعران عرب است که درباره کربلا و قیام اباعبدالله الحسین علیه‌السلام شعر سروده است و ارادت. یتسلقون مطهما یستصحبون

مثقفا یتقلدون مذکرا نصروا ابن بنت نبیهم فتسنموا

عزا لهم فی النشأتین و مفخرا حتی أبیدوا و الریاح تکفلت

بجهازهم کفنا حنوطا أقبرا یا کربلا طلت السماء مراتبا

شرفا تمنت بعضه أم القری نفسی الفداء لسید

خانت مواثقه الرعیه رامت امیهٔ ذلهٔ

بالسلم لا عزت امیهٔ فأبی أباء الاسد

مختارا علی الذل المنیهٔ فهناک صالت دونه

آساد غیل هاشمیهٔ سلبت محاسنه القنا

الا مکارمه السنیهٔ (آنان) در حالی که شمشیرهای برنده را حمایل کرده بودند، بر اسبهای نیرومند سوار شده و،به یاری فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله شتافتند و افتخار دو جهان را به دست آوردند.

تا اینکه به شهادت رسیدند و بادها کفن پوشاندن و حنوط و دفن آنها را عهده‌دار شدند.

ای کربلا، شرف تو از آسمان فراتر رفت. چنانکه ام القری (مکه) تنها مقداری از چنین شرافت را دریافته است.

جانم فدای آقایی که مردم در عهد خود نسبت به او خیانت ورزیدند.

بنی‌امیه می‌خواستند با مسالمت و در حال صلح، او را ذلیل کنند. خدا هیچگاه آنها را عزیز نگرداناد.

او مانند شیری به اختیار خود مرگ را بر ذلت ترجیح داد و از ذلت دوری گزید.

در آن صحنه، شجاعان بنی‌هاشم مانند شیرهای بیشه از او دفاع کردند.

نیزه، سیمای نیکوی او را گرفت، لکن نتوانست فضایل والای او را از وی بگیرد.

حسن محمود امین

سید حسن بن سید محمود بن سید علی، به سال ۱۲۹۹ ه. ق در قریه‌ی عیترون در لبنان به دنیا آمد و به سال ۱۳۶۸ ه. ق در بیروت بدرود حیات گفت و نعش او را به قریه‌ای در بلاد جبل عامل بردند که اواخر عمر در آنجا می‌زیست. وی عالمی فاضل و فقیهی دانشمند و تیز فهم بوده و شعرش مقام والایی دارد. در میان اشعار او شعرهایی راجع به قیام عاشورا و در مدح امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش به چشم می‌خورد که گوشه‌ای از آن اشعار ذکر می‌شود: وردوا علی الهیجاء ورود الهیم

و رأوا عظیم الخطب غیر عظیم و تنازعوا کأس المنیهٔ بینهم

فی غیر ما لغو و لا تأثیم یتسابقون الی الهجوم کأنهم

خلقوا لیوم تسابق و هجوم یستعجلون البذل قبل أوانه

و یسارعون لدعوهٔ المظلوم وجدوا الحیات مع الهوان ذمیمهٔ

و الموت فی العلیاء غیر ذمیم و تقدموا للموت قبل امامهم

و لقد یجوز تقدم المأموم آنها مانند شتران تشنه که به سوی آب می‌تازند، به میدان نبرد تاختند و بلای بزرگ را ناچیز دیدند.
بدون سر و صدا و ناسزاگویی، برای گرفتن جام مرگ با یکدیگر درگیر شدند.
در حمله به دشمن بر یکدیگر پیشی می‌گرفتند. گویی خداوند آنها را برای روز مسابقه و حمله آفریده است.
برای دادن جانشان قبل از رسیدن اجل، شتاب داشتند و هر گاه مظلومی آنها را می‌خواند، زود به کمک او می‌شتافتند.
زندگی همراه با خواری و ذلت به نظر آنها ناپسند بود تا سرانجام مرگ با سربلندی را پسندیدند.
برای رسیدن به مرگ، جلوتر از امام خود قرار گرفتند، زیرا گاهی تقدم مأموم بر امام جایز است.

حسون عبدالله

شیخ حسون (حسین) بن عبدالله بن حاج مهدی حلی، در سال ۱۲۵۰ ه. ق در شهر حله متولد شد. او از خطبا و شعرای مشهور عصر خود بود. به سال ۱۳۰۵ ه. ق در حله وفات یافته و او را در نجف دفن کردند. او در رثای سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام و یاران باوفایش اشعاری سروده است که نمونه‌ای از آن در اینجا ذکر می‌شود: ظللت أبث الوجد حتی کأننی
لشجوی علمت الحمام بکائیا عباس هذی جیوش الکفر قد زحفت
نحوی بثارات یوم الدار تطلبنی نصبت نفسک دونی للقنا غرضا
حتی مضیت نقی الثوب من درن کسرت ظهری و قلت حیلتی و بما
قاسیت سرت ذوو الأحقاد و الظغن حزن و اندوهم را پیوسته منتشر کرده‌ام تا آنجا که گریه کردن را به کبوترها یاد دادم.
ای عباس، لشکریان کفر برای گرفتن خونبهای قتل عثمان در «یوم الدار» به سوی من آمده‌اند.
تو در پیش من هدف نیزه قرار گرفتی تا این که پاکدامن از دنیا گذشتی.
پشت مرا شکستی و (بعد از تو) چاره‌ام از دست رفت. با این پیشامد، کسانی که کینه‌ی مرا دارند خوشحال شدند.

حسین اسرافیلی

بر در خیمه ایستاده سوار
به اشارت که گاه پیکار است می‌نماید نگاه باز پسین
که دگر نوبت علمدار است در نگاهش نشسته حرمت عشق
تا چه فرمایدش دوباره امام شوق پیکار می‌زند فریاد
مرد را تا حضور سرخ قیام کرد بی‌خوف عرصه‌ی پیکار
زی خطر تا لگام باره گرفت کودکان مانع سوار شدند
خیمه را شیونی دوباره گرفت دهنه‌ی اسب را گرفته به دست
می‌فشارد دو مشت را از خشم کیست آیا علم به دوش کشد
نه هراسد دگر،نه بندد چشم؟ دشت را جز سکوت مانع نیست
باره می‌خواندش به سوی سفر دشت استاده همچنان خاموش
مرد اما در التهاب خطر ابروانی به هم گره خورده
سایبان دو چشم همت او آفتاب ایستاده شاهد رزم
حالیا گاه گاه غیرت او مشک از انتظار لبریز است

دوخته دیده را به راه فرات پشت سر چشم تشنگانی چند

غرق در گریه، چون نگاه فرات کیست این کز غبار می‌آید؟

گرد میدان نشسته بر رویش تیغ با شیوه‌ی پدر بسته

غیرت مرتضی به بازویش اشتیاقش کشیده سوی خطر

سینه بر تیر و دشنه می‌ساید آفتابا تو نیز شاهد باش

کز لب آب، تشنه می‌آید می‌خروشد چنان که رعد به شب

دشت می‌لرزد از هیاهویش بانگ الله اکبرش جاری‌ست

از لب تشنه‌ی «بلی» گویش آن که دیروز دعوتش می کرد

اینک استاده تیغ کین در دست دستهایی که قصد بیعت داشت

حال با تیغ و دشنه پیوسته‌ست دیده‌ها دوخته به راه سوار

تا که باز آید از دل پیکار تا نمازی دوباره بگزارند

خیمه‌ها با حضور آن سردار دیده‌ی خیمه‌ها هراسان است

تا چه بازی کند قضا این بار با سلامت سوار برگردد

یا که اسبش رسد بدون سوار لاشخواران به کینه می‌نگرند

گوییا تکسوار افتاده‌ست شیر این بیشه در میان انگار

با تن زخمدار افتاده‌ست گوییا تشنه کام عشق شده‌ست

از لب تیغ و دشنه‌ها سیراب بانگی از قتلگاه می‌آید

«هان برادر، برادرت دریاب ...» حسین حسینی

سکوت

سنگین و پرهیاهو

صف می‌آراست

گلوی شورشی تو

در خط مقدم فریاد

بر یال ذوالجناح باد

دستی دوباره می کشید

و زیر تابش خورشید

آه از نهاد علقمه برخاست

سکوت

سنگین و پرهیاهو

درهم می‌شکست

گلوی شورشی تو

بر یال ذوالجناح باد

شتک می‌زد

علقمه سرخ و سیراب
در زیر زانوان تو می‌غلتید
و خورشید
بر کوهان کوههای برهنه
به اسارت می‌رفت

حسین حمود

در سال ۱۳۰۵ ه. ق در نجف متولد شد. خانواده‌ی او اهل حله بودند. پدر او، شیخ علی بن حسین حمود که عالم و فقیه عالی قدری بود که به نجف کوچ کرد. شیخ حسن در سال ۱۳۳۷ ه. ق در نجف وفات یافته و در صحن حیدری دفن شد. این شاعر عرب در رثا و مدح امام حسین علیه‌السلام و یاران گرانقدرش اشعاری سروده است که در پیش می‌آید: نأی عنها الحسین فهد منها
بناء البیت ذی العمد الطوال سری ینحو العراق بأسد غاب
تعد الموت عیدا فی النزال تعادی للکفاح علی جیاد
ضوامر أنعلتها بالهلال عجبت لضمر تعدو سراعا
و فوق متونها شم الجبال تسابق ظلها فتثیر نقعا
به سلک القطا سبل الضلال حسین علیه‌السلام از کعبه دور شد و با رفتن او ستونهای بلند کعبه فرو ریخت.
او به همراه شیران بیشه در شب به سوی عراق حرکت کرد. مرگ در جنگ را شادمانی خود می‌دید.
آنها سوار بر اسبهای میان باریکی که نعلشان از هلال ماه بود، برای جهاد با سرعت پیش می‌رفتند.
در شگفتم که این اسبهای لاغر چگونه با سرعت می‌دویدند، در حالی که بر پشت آنان کوههای بلند قرار گرفته بود.
اسبها با سایه‌های خود به مسابقه می‌پرداختند و از شدت غباری که برمی‌انگیختند پرنده‌ی شباهنگ گمراه می‌شد.

حسین علی اعظمی

حسین بن علی بن حبشی العبیدی الاعظمی، به سال ۱۳۲۵ ه. ق در اعظمیه‌ی بغداد متولد شد. او تألیفات فراوانی دارد. به سال ۱۳۷۵ ه. ق وفات یافت و در اعظمیه دفن شد. وی ارادت خود را نسبت به ائمه‌ی اطهار، شخص امام حسین علیه‌السلام و شهدای کربلا این گونه بیان می‌کند: الدمع ینطق و العیون تترجم
عما یضم الیوم هذا المأتم الیوم قد ذبح الحسین و آله
ظلما و فاض الدمع و انفجر الدم از آن چه که امروز در این ماتم می‌گذرد، اشک صحبت می‌کند و چشمها به ترجمه‌ی آن سخنان می‌پردازند.
امروز حسین و خانواده‌اش به ستم کشته شدند. بدین سبب اشکها با خون فرو می‌ریزد.

حسینعلی رکن منظر

هر آن چه بیشترش خون ز تن به در می‌شد
گل بهشت جمالش شکفته‌تر می‌شد به پیش آن اثری کش به سینه بود ز عشق
خدنگ و نیزه و شمشیر، بی‌اثر می‌شد سرم فدای قدوم شهید زنده دلی

که از نگون شدن از زین، ز عرش بر می‌شد ز کشته پشته همی ساخت بر فراز زمین
ز هر طرف که هژبرانه حمله‌ور می‌شد چنان صلابت مردانه داشت در میدان
که از مشاهده‌اش، شیر بر حذر می‌شد به راه عشق و ارادت دمی درنگ نکرد
گهی به پای همی‌رفت و گه به سر می‌شد قسم به دوست که جای کلیم خالی بود
دمی که نور سرش جاری از شجر می‌شد نه این درخت که خود سدره آرزو می‌کرد
که میوه‌ی دل صدیقه‌اش ثمر می‌شد

حسین مسرور

نکوتر بتاب امشب ای روی ماه
که روشن کنی روی این بزمگاه بسا شمع رخشنده‌ی تابناک
ز باد حوادث فرو مرده پاک حریفان به یکدیگر آمیخته
صراحی شکسته، قدح ریخته به یکسوی ساقی برفته ز دست
ز سوی دگر مطرب افتاده مست بتاب امشب ای مه که افلاکیان
ببینند جانبازی خاکیان مگر نوح بیند کزین موج خون
چه سان کشتی آورد باید برون ببیند خلیل خداوندگار
ز قربانی خود شود شرمسار کند جامه موسی به تن چاک چاک
عصا بشکند بر سر آب و خاک مسیحا ببیند گر این رستخیز
صلیب و سلب را کند ریز ریز محمد سر از غرفه آرد برون
ببیند جگر گوشه را غرق خون

حکیم سنائی

ابوالمجد مجدود بن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی در قرن ششم است. او پس از رشد در شاعری به دربار غزنویان راه جست و مسعود بن ابراهیم و بهرام شاه بن مسعود را مدح کرد. پس از آن به دامن عرفان دست زد و از جهان و جهانیان دست شست. چنان که بهرامشاه خواست خواهر بدو دهد، او نپذیرفت. او چند سال از دوره‌ی جوانی خود را در شهرهای بلخ و سرخس و هرات و نیشابور گذرانید و گویا در همان ایام که در بلخ بود راه کعبه پیش گرفت، سپس باز مدتی در بلخ بود و از آن جا به سرخس و مرو و نیشابور رفت و در سال ۵۱۸ به غزنین بازگشت. او را شاگرد و پیرو ابویوسف یعقوب همدانی دانسته‌اند. سنایی تا پایان عمر در غزنین به عزلت گذرانید و آرامگاه او نیز در این شهر است. او در تغییر سبک شعر فارسی و ایجاد تنوع و تجدد در آن مؤثر بوده است.از آثار اوست: حدیقة الحقیقه، طریق التحقیق، سیر العباد، کارنامه‌ی بلخ و... وفات او را بنی سالهای ۵۲۵ تا ۵۴۵ ه. ق نوشته‌اند.

این شاعر گرانقدر ایرانی با توجه به ارادتی که به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام داشت، در مورد شهدای کربلا و واقعه‌ی عاشورا و حضرت امام حسین علیه‌السلام اشعاری سروده است که گوشه‌ای از آن ذکر می‌شود: حبذا کربلا و آن تعظیم
کز بهشت آورد به خلق نسیم وان تن سر بریده در گل و خاک
وان عزیزان به تیغ، دلها چاک وان گزین همه جهان، کشته

در گل و خون، تنش بیاغشته و آن چنان ظالمان بدکردار
کرده بر ظلم خویشتن اصرار حرمت دین و خاندان رسول
جمله برداشته ز جهل و فضول تیغها لعل‌گون ز خون حسین
چه بود در جهان بتر زین شین؟ زخم شمشیر و نیزه و پیکان
بر سر نیزه، سر به جای سنان کرده آل زیاد و شمر لعین
ابتدای چنین تبه در دین مصطفی جامه جمله بدریده
علی از دیده خون باریده فاطمه روی را خراشیده
خون باریده بی‌حد از دیده حسن از زخم کرده سینه کبود
زینب از دیده‌ها برانده دو رود عالمی بر جفا دلیر شده
رو به مرده، شرزه شیر شده کافرانی در اول پیکار
شده از زخم ذوالفقار، فگار کین دل بازخواسته ز حسین
شده قانع بدین شماتت و شین هر که بدگوی آن سگان باشد
دان که او شاه آن جهان باشد هر که راضی شود به کرده‌ی زشت
نزد آن کس، چه دوزخ و چه بهشت دین به دنیا به خیره بفروشد
نکند نیک و در بدی کوشد خیره، راضی شود به خون حسین
که فزون بود وقعش از ثقلین آن که را این خبیث، خال بود
مؤمنان را کی ابن‌خال بود؟ من ازین ابن‌خال بیزارم
کز پدر نیز هم در آزارم پس تو گویی: یزید میر من است
عمر عاص پلید، پیر من است آن که را عمر عاص باشد پیر
یا یزید پلید باشد میر مستحق عذاب و نفرین است
بد ره و بد فعال و بد دین است لعنت دادگر بر آن کس باد
که مر او را کند به نیکی یاد من نیم دوستدار شمر و یزید
زان قبیله منم به عهد، بعید هر که راضی شود به بد کردن
لعنتش، طوق گشت در گردن داستان پسر هند مگر نشنیدی
که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید پدر او در دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید او به ناحق، حق داماد پیمبر بستد
پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم، تو لعنت نکنی؟ شرمت باد
لعن الله یزیدا و علی آل یزید

حکیم شفایی

شرف الدین حسن طبیب، مشهور به حکیم شفایی، طبیب خاص و ندیم شاه عباس اول بود. علاوه بر غزلیات و هجویات، یک مثنوی موسوم به «نمکدان حقیقت» به تقلید از «حدیقهٔ الحقیقه» سنایی، از او باقی مانده است. حکیم شفایی به سال ۱۰۳۸ ه. ق وفات یافت. این شاعر فرهیخته راجع به شهیدان کربلا- مرثیه‌هایی سروده است که نمونه‌ای از آنها در پیش می‌آید: ماه محرم آمد و دل نوحه بر گفت

گردون پیر شیوه‌ی ماتم ز سر گرفت ای عیش، همتی که دگر لشکر ملال
از نیم حمله کشور دل سر به سر گرفت ای صبر، الوداع که غم از میان خلق
رسم شکیب و شیوه آرام برگرفت روح الامین به یاد لب تشنه‌ی حسین
آهی کشید و خرمن افلاک درگرفت چندین گریست عقل نخستین که آفتاب
صد لجه آب از نم مژگان تر گرفت ارواح انبیا هم ازین غم معاف نیست
دست ملال دامن خیر البشر گرفت سرو ز پا فتاده‌ی باغ جنان حسین
شاخ گل شکفته ز باد خزان حسین پژمرده گلبنی که لب غنچه تر نکرد
از جویبار حسرت آخر زمان حسین آن لاله‌ی غریب که بر جان خسته داشت
چون گل هزار چاك ز تیغ و سنان حسین سوداگر بلا که به بازار کربلا
بالای هم نهاد متاع زیان حسین آن مالك بهشت که اقطاع مرحمت
زیر نگین اوست جهان در جهان حسین آه از دمی که فتنه‌ی حرب آشکار شد
شرم از میان بی‌ادبان برکنار شد آه از دمی که شاه شهیدان ز قحط آب
محتاج رشحه‌ی مژه‌ی اشکبار شد آه از دمی که حلق شهیدان ز تشنگی
راضی به خنجر ستم آبدار شد آه از دمی که غرقه به خون اسب ذوالجناح
تنها به سوی خیمه‌ی آن شهسوار شد از ضربتی که خصم بر او بی‌دریغ زد
ارواح قدسیان به فلك دلفگار شد آب بقا که در ظلمات است جای او
باشد سیاهپوش هنوز از برای او لب تشنه جان سپرد به خاك آنکه تا ابد
در چشم آب سرمه کشد خاك پای او اندیشه، سر به جیب تفکر فروبرد
هر جا که بگذرد سخن از خون بهای او این ماتم کسی‌ست که خورشید می‌کند
شیون به سان مویه‌کنان در سرای او این ماتم کسی‌ست که فردا نمی‌دهند
جامی به دست تشنه لبان بی‌رضای او این ماتم کسی‌ست که هر لحظه می‌کنند
خیل فرشته، هستی خود را فدای او ایام درهم است از این ماجرا هنوز
دارد به یاد، واقعه‌ی کربلا هنوز دارد ازین معامله روح نبی ملال
در ماتمند سلسله‌ی انبیا هنوز چون گل نشد شکفته لب لعل مصطفی
چون غنچه درهم است در مرتضا هنوز چرخ کبود، جامه‌ی نیلیش در بر است
بیرون نیامده‌ست فلك زین عزا هنوز در ماتم حسین و شهیدان کربلاست
خاکی که می‌کند به سر خود صبا هنوز ابری که مرتفع شده از خون اهل بیت
بارد سر بریده به خاك، از هوا هنوز در ظلمت است معتکف از شرم روی او
بنگر سیاهپوشی آب بقا هنوز

حیدر حلی

سید حیدر به سال ۱۲۴۶ ه. ق در شهر حله متولد شد. نسب او به امام حسین علیه‌السلام می‌رسد. او در کودکی یتیم شد و تحت سرپرستی عمویش قرار گرفت. به سال ۱۳۰۴ ه. ق در حله وفات یافت و او را در نجف اشرف و در صحن مرتضوی دفن کردند. این

نواده‌ی خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام در رثای اجداد گرانقدرش و شهیدان صحرای طف اشعار پر سوز و گدازی دارد که گوشه‌ای از آن در این جا ذکر می‌شود: تعثر حتی مات فی الهام حده

و قائمه فی کفه ما تعثرا کأن اخاه السیف أعطی صبره

فلم یبرح الهیجاء حتی تکسرا له الله مفطور من الصبر قلبه

ولو کان من صم الصفا لتفطرا و منعطفا اهوی لتقبیل طفله

فقبل منه قبله السهم منحرا لقد ولدا فی ساعهٔ هو و الردی

و من قبله فی نحره السهم کبرا مالی أسالم قوما عندهم ترتی

لا سالمتنی ید الأیام ان سلموا الخیل عندک ملتها مرابطها

و البیض منها عری أغمادها السأم اعیذ سیفک أن تصدی حدیدته

و لم تکن فیه تجلی هذه الغمم و لا غضاضهٔ یوم الطف أن قتلوا

صبرا بهیجاء لم تثبت لها قدم فالحرب تعلم ان ماتوا بها فلقد

ماتت بها منهم الاسیاف لا الهمم کفانی ضنا أن تری فی الحسین

شفت آل مروان أضغانها غریبا أری یا غریب الطفوف

توسد خدک کثبانها و قتلک صبرا بأید أبوک

ثناها و کسر أوثانها یلقی الکتیبهٔ مفردا

فتفر دامیهٔ الجراح و بهامها اعتصمت مخا

فهٔ بأسه بیض الصفاح و تسترت منه حیا

ءفی الحشا سمر الرماح مازال یورد رمحه

فی القلب منها و الجناح و حسامه فی الله یس

فح من دماء بنی السفاح حتی دعاه الیه أن

یغدو فلبی بالرواح عفیرا متی عاینته لکماهٔ

یختطف الرعب ألوانها فما أجلت الحرب عن مثله

قتیلا یجبن شجعانها شمشیرش آن قدر بر سرها فرود آمد تا کند شد، اما قبضه‌ی شمشیر همچنان در دست توانای او استوار ماند.

گویی شمشیر، برادر وفادار او بود که تا قطعه قطعه نشد از یاری او در جنگ دست نکشید.

خدای من، گویی دل او یکپارچه شکیبایی بود که اگر سنگ هم در برابر این مصائب قرار می‌گرفت، می‌ترکید.

برای بوسیدن طفلش خم شد اما قبل از او تیر گردن طفل را بوسید.

آن طفل و مرگ همزادند. قبل از این که پدر در گوشش اذان بگوید، تیر در گوش او تکبیر گفت.

چگونه است که وقتی بـا گروهی مسـالمت می‌کنم، آنها با من کینه می‌ورزنـد؟ اگر من آنها را سـلامت بگـذارم، دست روزگار مرا امان نمی‌دهد.

اسبها از ماندن در اصطبل خود بیزار و غلاف شمشیرها از پوشاندن آنها خسته شده‌اند.

پناه به خدا می‌برم که شمشیر تو زنگ بگیرد و هم و غم را با آن از بین نبری.

برای آنها ننگ نبود که در جنگ با شکیبایی کشته شوند و تا آخر باقی نمانند.

این جنگ خود نیز می‌داند که اگر آنها کشته شدند، همتهایشان پا برجا مانده است.

همین درد برای من کافی است که با قتل امام حسین علیه‌السلام دلهای پر کینه‌ی آل مروان شفا یافته است.

ای غریب طف، چه شگفت است که می‌بینم گونه‌ی تو بر روی شنها قرار گرفته، و کشته شدن صبورانه‌ی تو به خاطر مجاهدات پدرت بود که کمر آنها را خم کرد و بتهای آنها را شکست.

به تنهایی با یک لشکر مبارزه می‌کرد و همه‌ی آن لشکر مجروح می‌شدند و می گریختند.

و شمشیرها از ترس او خود را در داخل سرها مخفی می‌کردند.

و نیزه‌ها از شرم او در داخل شکم‌ها مخفی می‌شدند.

نیزه‌ی او پیوسته در دل و پهلوهای آنها فرو می‌رفت.

و شمشیر او در راه خدا خون زنا زادگان را می‌ریخت.

تا زمانی که خدا او را خواند و او اجابت کرد و به سوی خدا رفت.

هنگامی که قهرمانان، این کشته را بر روی زمین به خاک آلوده دیدند، از ترس رنگ از چهره‌هاشان پرید.

هیچ گاه در پایان جنگ دیده نشده که کسی که کشته شد، شجاعان را بترساند.

حدیقهٔ السعداء

کتاب مقتلی به زبان ترکی است که «فضولی بغدادی» (م ۹۳۲) آن را به رشته تحریرکشید.این کتاب در پی نگارش «روضهٔ الشهداء»، نخستین کتاب مقتل فارسی بود که به قلم ملا حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰) نوشته شده بود.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] کیهان فرهنگی، سال ۱۰ شماره ۳، ص ۳۰.

حسن بن محمد کمونه

چهاردهمین کلیددار قبر منور امام حسین علیه‌السلام.

میرزا حسن بن محمد کمونه به سال ۱۲۷۲ پس از وفات برادر خود حاج مهدی، به مقام تولیت حرم حسینی نایل آمد و به سال ۱۲۹۳ درگذشت.

حسین کریم النفس

کلیددار چهارم قبر مطهر امام علیه‌السلام.

از نواده‌های سید موسی از نسل محمد یوسف است که از ذریه‌ی ابراهیم اصغر پسر موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌باشد. او به سال ۱۱۳۱ تولیت حرم حسینی را به عهده داشته. در شأن او گفته شده که مردی بلند همت و جلیل القدر بوده.

حسین نقیب الاشرف

کلیددار یازدهم بارگاه منور امام حسین علیه‌السلام. سید حسین که از «آل زحیک» بود پس از سید محمد علی تولیت حرم حسینی را عهده‌دار گشت. او به سال ۱۲۴۷ در اثر طاعون درگذشت.

حیدر علی خان شیرازی

پس از آنکه وهابیها به کربلای معلا لشکرکشی نموده و به قتل و غارت حرم حسینی پرداختند، فتح علی شاه قاجار یکی از معتمدین خود را که حاجی حیدر علی خان شیرازی نام داشت به سفارت مصر اعزام و منصوب نمود. در این سفر شاه ایران نامه‌ای محبت آمیز به ضمیمه یک قبضه شمشیر گوهر نشان خراسانی به محمد علی پاشا که در آن روزگار فرمانروای مصر بود فرستاد و از او درخواست نمود که وهابیها را گوشمالی دهد وگرنه خود از دو نیروی دریایی و خشکی برای سرکوبی وهابیها اقدام خواهد کرد.
چون سفیر ایران به مصر وارد شد و فرمانروای مصر نامه‌ی دربار ایران را خواند، بلا درنگ ابراهیم پاشا را به سرکوبی وهابیان مأمور کرد. سپاهیان پاشا ابتدا شهر «درعیه» را ویران کردند و سپس عبدالله بن مسعود امیر وهابی را زیر زنجیر کشیده به استامبول، پایتخت دولت عثمانی فرستادند. پادشاه عثمانی نیز دستور قتل او را صادر نمود و سفیر ایران از راه شام وارد شهر تبریز شد و آن گاه گزارشات خود را به عرض عباس میرزا نایب السلطنه رسانید.

حسین بن علی بیهقی

وی همان «ملا حسین واعظ کاشفی» صاحب کتاب «روضة الشهدا» است.

حائر

حائر و حایر، اصطلاحا به حرم سید الشهدا «ع» گفته می‌شود و این هم ریشه لغوی دارد، هم تاریخی.در لغت، «حائر» جای مطمئنی است که آب در آن نگهداری و جمع می‌شود: «الموضع المطمئن الذی یحار فیه الماء»[۱] به معنای سرگردان هم آمده است، از ریشه حیران.در قدیم به کربلاـ «حیر» نیز گفته می‌شده است.همچنین به معنای منطقه بلند و گسترده که از قدیم، محل سکونت اقوامی از عرب بوده است.
در اصطلاح فقهی و عبادی، به محدوده حرم حسینی و اطراف آن که شامل قبر مطهر، صحن، رواقها و موزه و... است، چه قسمتهای قدیم و چه جدید، حائر اطلاق می‌شود.
اقامت در حائر و عبادت در آن فضیلت دارد و نیز از جمله مواردی که مسافر، مخیر است نمازش را قصر یا تمام بخواند و میان علما محل بحث است، حائر ابا عبدالله «ع» است.[۲] برخی هم حد حایر را همان محدوده حرم دانسته‌اند، نه بیشتر.حایر حسینی بسیار مقدس است و دعا در آنجا مستجاب است.حتی برخی ائمه برای شفا به حایر حسینی متوسل می‌شدند، از جمله امام هادی «ع» که بیمار بود، کسی را به حایر امام حسین «ع» فرستاد، تا آن حضرت را آنجا دعا کند.[۳] به اهل کربلاـ و ساکنان حرم حسینی نیز «حائری» گفته می‌شود. تناسب تاریخی این نام برای حرم سید الشهدا آن است که وقتی در زمان متوکل عباسی و به دستور او برای تخریب آثار قبر و متفرق ساختن شیعه از تجمع پیرامون آن مرقد مطهر و الهام بخش، که کانون خطری برای خلافت جور شده بود، به آن منطقه آب بستند، آب به آن محل که می‌رسید از پیشروی باز می‌ماند و روی هم انباشته می‌شد و برمی‌گشت و مثل دیواری، آب گرد قبر می‌ایستاد و محوطه قبر همچنان خشک بود.[۴] و چون محل جمع شدن آب را حایر گویند، محدوده قبر آن حضرت حائر نام گرفت.ازشهید هم نقل شده است: «فی هذا الموضع حار الماء لما امر المتوکل باطلاقه علی قبر الحسین لیعفیه فکان لا یبلغه».[۵] چون متوکل دستور داد به قبر حسین «ع» آب ببندند تا آن را محو کند، آب که به این مکان می‌رسید جمع می‌شد و به قبر نمی‌رسید.طبق نقلهای دیگری وقتی به دستور او با گاوها می‌خواستند زمین آنجا را شخم زنند، همه آن منطقه و قبور را شخم می‌زدند، به قبر امام که می‌رسیدند، متوقف می‌شدند.[۶] . --

پی نوشت ها :

[۱] لسان العرب، سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۸، المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۰.

[۳] همان، ج ۵۰، ص ۲۲۵.

[۴] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۳۰ (پاورقی)، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۲۵، سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۵۸.

[۵] بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۸۹.

[۶] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۱۸۳.

خ

خالد بن عمرو بن خالد ازدی

نام او در شمار شهدای کربلا آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۱.

خالد بن عمرو بن خالد ازدی

به اتفاق پدرش عمرو مصاحب و همراه ابی‌عبدالله علیه‌السلام بودند. پدر و پسر هر دو از رزم آوران و صالحان و شیعیان بودند. وقتی پدرش شهید شد خالد به لشکر ابن‌سعد حمله سختی نمود، تا سرانجام شهید گردید!

ابن‌شهر آشوب، خوارزمی و بحارالانوار نام وی را آورده‌اند.

ازدی: منسوب به ازد، از ناحیه‌ی «شبان» ناحیه‌ای است در لبنان. (یمن. عرب جنوب).

خلف بن مسلم بن عوسجه

فرزند مسلم بن عوسجه بود که همراه پدر بزرگوارش در کربلا به شهادت رسید. امام حسین علیه‌السلام از او خواست که به سرپرستی مادرش بپردازد. ولی مادرش او را تشویق به جنگ کرد و گفت: جز با یاری پسر پیغمبر از تو راضی نخواهم شد. خلف پس از نبردی دلیرانه به شهادت رسید. پس از شهادتش سر او را به طرف مادرش پرتاب کردند. او هم سر را برداشته، بوسید و گریست.

خامس آل عبا

از لقبهای سید الشهدا «ع» است که پنجمین نفر از «اصحاب کسا» است.پیامبر «ص» در خانه «ام سلمه» بود که آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا» (احزاب ۳۳) نازل شد.رسول خدا، فاطمه و علی و حسن و حسین را جمع کرد و همه را زیر یک کساء و عبایی قرار داد و چنین گفت: «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم‌الرجس و طهرهم تطهیرا». شاعر در همین مورد گفته است: ان النبی محمدا و وصیه

و ابنیه و ابنته البتول الطاهرهٔ اهل العباء و اننی بولائهم

ارجو السلامهٔ و النجا فی الآخرهٔ[۱] . حدیث کساء نیز در مقام و فضیلت این پنج تن وارد شده است.[۲] . ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۱۱۲.

[۲] درباره اصحاب کساء و مناقب و فضایلشان، ر.ک: بحار الانوار: ج ۳۷، ص ۳۵ تا ۱۰۷.

خون خدا

از القاب سید الشهدا «ع» که در زیارتنامه خطاب به آن حضرت گفته می‌شود.یعنی خون خدا. در زیارت عاشوراست: «السلام علیك یا ثار الله و ابن ثاره» این تعبیر، در زیارتهای دیگر نیز، از جمله زیارت مخصوص امام حسین «ع» در اول رجب و نیمه رجب و شعبان و زیارت امام حسین «ع» در روز عرفه آمده است.[۱] در زیاراتی هم که امام صادق «ع» به عطیه آموخت، آمده است: «و انک ثار الله فی الارض من الدم الذی لا یدرك ثاره من الارض الا باولیائک».[۲] شدت همبستگی و پیوند سید الشهدا با خدا به نحوی است که شهادتش همچون ریخته شدن خونی از قبیله خدا می‌ماند که جز با انتقام‌گیری و خونخواهی اولیاء خدا، تقاص نخواهد شد.القاب دیگری نیز مانند قتیل الله، و وتر الله در زیارتنامه است که گویای همین نکته است. «... بزرگترین لقب آن نجات دهنده آخرین انسان از این رابطه ثار... «منتقم» است.انتقام چه چیز را می‌گیرد؟ همه می‌گویند انتقام قاتلین سید الشهدا، نه!انتقام ثاری که به گردن بنی‌هابیل است...اگر غیرت و آگاهی وجود داشته باشد، تمام فضای تاریخ ما پر از ضجه و دعوت خونخواهی ثارهاست.اما این ثارها، ثارهای قبیله‌ای نیست، ثار الله است.اینها «ثار الله» هستند که باید از قاتلین بنی‌طاغوت گرفته شوند.حسین، وارث یکی از ورثه است که خودش بصورت یک ثار در آمد و فرزندش و باباش، اینها همه ثارهای خدا هستند و پدر ثارهای خدا و پسر ثارهای‌خداست... هدف، انتقام کشیدن از «بنی قابیل» است که آنهمه دستش به خون ثارهای عزیز ما آغشته است... یا ثار الله و ابن ثاره».[۳] .

عنوان مقدس «ثار الله»، در ادبیات شعری و مرثیه، همچنان در زمینه کارهای خطاطی، نقاشی، طراحی و پوستر هم جای خاصی داشته و منبع الهام بخش برای هنرمندان مکتبی بوده است.حتی هنرمندان قالی‌باف هم از آن بهره و فیض برده‌اند.قالی «ثار الله»، اثربرجسته استاد سید جعفر رشتیان، نمونه‌ای از آن است.این قالی که به مساحت ۱۸متر مربع، در مدت ۸ سال بافته شد، تداعی کننده عاشورای حسینی است.در حاشیه فرش، نمای هفت شهر مذهبی مسلمانان است و در متن آن، خیام سوخته در میان شعله‌ها و درمیان فرش، عبارت «ان الحسین مصباح الهدی و سفینهٔ النجاهٔ» نقش بسته و فریاد سرخ مظلومیت، در گره گره این اثر ارزنده به گوش جان می‌رسد.[۴] این نقاش و مینیاتوریست در سال ۱۳۶۷ ش از دنیا رفت. ------------------------------

پی نوشتها :

[۱] مفاتیح الجنان.

[۲] بحار الانوار: ج ۹۸، ص ۱۴۸، ۱۶۸، و ۱۸۰.

[۳] ثار، علی شریعتی، ص ۱۸.

[۴] کیهان فرهنگی، تیرماه ۱۳۶۷، ص ۵۵.

خرابه شام

پس از خطبه زینب «ع» در مجلس یزید که اوضاع را بر ضد او متحول ساخت، یزید ناچار اهل بیت را در خرابه‌ای بی سقف جای داد.آنان سه روز در آن خرابه بودند و برحسین «ع» نوحه و عزاداری می‌کردند.[۱] رقیه، دختر خردسال امام حسین «ع» نیز در همانجا پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه سر داد و سر سید الشهدا را برایش آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد.[۲] مدفن رقیه نیز همانجاست که بعدها حرمی برایش ساختند. (این مساله از نظر محققان مورد بحث و تشکیک قرار گرفته است.) زهرای حزین ز گرد راه آمده بود

جبریل، غمین و عذر خواه آمده بود در کنج‌خرابه، در میان طبقی

خورشید، به مهمانی ماه آمده بود جغد دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن کعبه‌ای که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست، هر که به آن قبله رو کند ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴، عوالم (امام حسین) ص ۴۱۴، ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۲] در منابع اولیه، این مساله نیامده است؛ هر چند مشهور است.

خرگاه

محلی که امام حسین «ع» پس از رسیدن به سرزمین کربلا در آن سرزمین فرود آمد و خیمه زد. منطقه از آب فاصله داشت و با یک سلسله تپه‌ها که از شمال شرقی تا جنوب و غرب کشیده می‌شد محاصره شده بود.مجموعه این منطقه، یک نیم دایره تشکیل می‌داد و اهل بیت در همین محل استقرار یافته بودند.از میدان درگیری و نیروهای دشمن فاصله داشت.در جایی بود که تیرهای اردوی دشمن به آنجا نرسد.ولی سپاه انبوه کوفه، محل را محاصره کردند.[۱] خیمه حضرت زینب را پشت خیمه امام حسین نصب کردند و خیام جوانان بنی هاشم اطراف خیام زنان و اطفال بود.[۲] .

خیمه‌های افراشته، برخی محل اسکان نفرات بود و برخی خیمه آب و آذوقه و امکانات.خیمه‌های اصحاب، جدا از خیمه اهل بیت و بنی هاشم بود.آرایش خیمه‌هاحالت نعل اسبی داشت، بگونه‌ای که جمع و جور بود، نه متشتت و پراکنده، تا قابل حفاظت بیشتری باشد.در پشت این خیمه‌ها خندق حفر شده بود تا از آن سمت، مورد تهاجم قرار نگیرند.برخی از خیمه‌ها هم مخصوص سلاح یا نظافت بود.صبح عاشورا یاران امام به خیمه نظافت می‌رفتند و خود را تمیز می‌کردند.در مقابل همین خیمه بود که بریر بن خضیر با عبد الرحمن بن عبد ربه از خوشحالی و شوق شهادت شوخی می‌کردند.[۳] کیفیت خیمه‌های حسینی در روز عاشورا از این قرار بوده است:

۱-خیمه فرماندهی

۲-خیمه امدادگران (اورژانس)

۳-خیمه سقاخانه و آبرسانی

۴-خیمه شهدا

۵-خیمه انبار

۶-خیمه نظافت و پاکیزگی

۷-خیمه سنگری (فقط بعنوان سنگر استفاده می‌شده است)

۸-خیمه حضرت سجاد «ع»

۹-خیمه‌های یاران

۱۰-خیمه‌های بنی هاشم

۱۱-خیمه‌های خانوادگی (زنها، بچه‌ها)

۱۲-خیمه حضرت زینب «ع».[۴] پس از شهادت امام حسین «ع» دشمن به خیام حمله آورد و آنها را غارت کرد و به آتش کشید.پیکر شهدای عاشورا، از میدان رزم به مقابل خیمه‌گاه آورده می‌شد.

«... آنچه اکنون در کربلا، در جنوب غربی حرم حسینی به نام خیمه‌گاه (مخیم) موجود است و زائران آنجا را زیارت کرده و به آن تبرک می‌جویند، در زمانهای قدیم نبوده است و بعدها در محل خیمه‌گاه امام حسین «ع» بنایی ساخته شد تا نشانی از آن مکان باشد.بنای فعلی ساختمان و قبه خیمه‌گاه، ساخته «مدحت پاشا» برای پذیرایی ناصر الدین شاه و درباریان او بوده و به قولی هم «عبدالمؤمن دده» آن را ساخته است.»[۵] .

خیمه گاه امروز، محوطه ای است که اطراف آن حجره مانند است و در وسط محوطه بنایی نمادین است که از جلو، حالت تنظیم خیمه ها را میرساند و داخل آن جایگاه خیمه ی امام حسین و محراب آن حضرت و خیمه ی امام سجاد است و چاهی به نام «بئر العباس» در همین مکان است و به زیر ساختمان منتهی می شود و زیر زمین آن آب دارد. در گوشه ای از صحن این خیمه گاه، خیمه گاه حضرت قاسم قرار دارد.

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۹۳.

[۲] زندگانی سید الشهدا، عماد زاده، ص ۳۲۹.

[۳] عوالم (امام حسین)، ص ۲۴۵.

[۴] جزوه «تشکیلات توحیدی عاشورا»، فاطمی پناه، ص ۲۸.

[۵] تراث کربلا، ص ۱۱۱.

خزیمیه

نام یکی از منزلگاههای بین راه مکه و کوفه (نزدیک کوفه) که امام حسین «ع» در سفر به سوی عراق، یک شبانه روز در آنجا ماند.این نام، منسوب به «خزیمهٔ بن خازم» است و برای کسی که از کوفه به مکه رود، پس از منزل «زرود» قرار دارد.[۱] در آن محل، چاهها و آبها و درختان و منازلی بوده است.در همانجا و همان شب بود که زینب کبری «ع» بیرون از خیمه‌ها صدای هاتفی را شنید که دو بیت شعر خواند، مضمونش این بود که این کاروان به سوی مرگ می‌رود.امام حسین «ع» در پاسخ خواهرش فرمود: «یا اختاه، کل ما قضی الله فهو کائن».[۲] خداوند هر چه را مقدر فرموده است، خواهد شد. ----------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۰۷.

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۶۵ به نقل از مقتل خوارزمی.

خیمه گاه

محلی که امام حسین «ع» پس از رسیدن به سرزمین کربلا در آن سرزمین فرود آمد و خیمه زد. منطقه از آب فاصله داشت و با یک سلسله تپه‌ها که از شمال شرقی تا جنوب و غرب کشیده می‌شد محاصره شده بود.مجموعه این منطقه، یک نیم دایره تشکیل می‌داد و اهل بیت در همین محل استقرار یافته بودند.از میدان درگیری و نیروهای دشمن فاصله داشت.در جایی بود که تیرهای اردوی دشمن به آنجا نرسد.ولی سپاه انبوه کوفه، محل را محاصره کردند.[۱] خیمه حضرت زینب را پشت خیمه امام حسین نصب کردند و خیام جوانان بنی هاشم اطراف خیام زنان و اطفال بود.[۲] .

خیمه‌های افراشته، برخی محل اسکان نفرات بود و برخی خیمه آب و آذوقه و امکانات.خیمه‌های اصحاب، جدا از خیمه اهل بیت و بنی هاشم بود.آرایش خیمه‌ها حالت نعل اسبی داشت، بگونه‌ای که جمع و جور بود، نه متشتت و پراکنده، تا قابل‌حفاظت بیشتری باشد.در پشت این خیمه‌ها خندق حفر شده بود تا از آن سمت، مورد تهاجم قرار نگیرند.برخی از خیمه‌ها هم مخصوص سلاح یا نظافت بود.صبح عاشورا یاران امام به خیمه نظافت می‌رفتند و خود را تمیز می‌کردند.در مقابل همین خیمه بود که بریر بن خضیر با عبد الرحمن بن عبد ربه از خوشحالی و شوق شهادت شوخی می‌کردند.[۳] کیفیت خیمه‌های حسینی در روز عاشورا از این قرار بوده است:

۱-خیمه فرماندهی

۲-خیمه امدادگران (اورژانس)

۳-خیمه سقاخانه و آبرسانی

۴-خیمه شهدا

۵-خیمه انبار

۶-خیمه نظافت و پاکیزگی

۷-خیمه سنگری (فقط بعنوان‌سنگر استفاده می‌شده است)

۸-خیمه حضرت سجاد «ع»

۹-خیمه‌های یاران

۱۰-خیمه‌های بنی هاشم

۱۱-خیمه‌های خانوادگی (زنها، بچه‌ها)

۱۲-خیمه حضرت‌زینب «ع».[۴] پس از شهادت امام حسین «ع» دشمن به خیام حمله آورد و آنها را غارت کرد و به آتش کشید.پیکر شهدای عاشورا، از میدان رزم به مقابل خیمه گاه آورده می‌شد.

«... آنچه اکنون در کربلا، در جنوب غربی حرم حسینی به نام خیمه گاه (مخیم) موجود است و زائران آنجا را زیارت کرده و به آن تبرک می‌جویند، در زمانهای قدیم نبوده است و بعدها در محل خیمه گاه امام حسین «ع» بنایی ساخته شد تا نشانی از آن مکان باشد.بنای فعلی ساختمان و قبه خیمه گاه، ساخته «مدحت پاشا» برای پذیرایی ناصر الدین شاه و درباریان او بوده و به قولی هم «عبد المؤمن دده» آن را ساخته است.»[۵] .

خیمه گاه امروز، محوطه ای است که اطراف آن حجره مانند است و در وسط محوطه بنایی نمادین است که از جلو، حالت تنظیم خیمه ها را میرساند و داخل آن جایگاه خیمه ی امام حسین و محراب آن حضرت و خیمه ی امام سجاد است و چاهی به نام «بئر العباس» در همین مکان است و به زیر ساختمان منتهی می شود و زیر زمین آن آب دارد. در گوشه ای از صحن این خیمه گاه، خیمه گاه حضرت قاسم قرار دارد. ------------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۹۳.

[۲] زندگانی سید الشهدا، عماد زاده، ص ۳۲۹.

[۳] عوالم (امام حسین)، ص ۲۴۵.

[۴] جزوه «تشکیلات توحیدی عاشورا»، فاطمی پناه، ص ۲۸.

[۵] تراث کربلا، ص ۱۱۱.

خضر

در مجمع البحرین، موسی علیه‌السلام با خضر سلام الله علیه ملاقات نمود، آن گاه از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و مصائب و شداید ایشان صحبت کردند تا این که به قضیه شهادت حسین علیه‌السلام رسیدند و صدای آن دو به ناله و گریه بلند شد.

خار مغیلان

خار درخت «ام غیلان»، ام غیلان درخت خار داری است که در بادیه می‌روید که گاهی به اندازه درخت سیب یا کوچکتر می‌شود.[۱] در مرثیه‌ها چنین گفته می‌شود که پس ازشهادت امام حسین «ع» و حمله دشمن به خیمه‌ها و به آتش کشیدن آنها، کودکان آواره دشت و بیابان شدند و دو کودک در بیابان، دور از جمع اهل بیت، گم شدند و شب زیر خارمغیلان پناه گرفتند و جان باختند.[۲] در منابع معتبر تاریخی چنین چیزی نیامده است. --------------------

پی نوشتها:

[۱] لغت نامه، دهخدا «ام غیلان».

[۲] معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۹.

خرابه شام

پس از خطبه زینب «ع» در مجلس یزید که اوضاع را بر ضد او متحول ساخت، یزید ناچار اهل بیت را در خرابه‌ای بی سقف جای داد.آنان سه روز در آن خرابه بودند و برحسین «ع» نوحه و عزاداری می‌کردند.[۱] رقیه، دختر خردسال امام حسین «ع» نیز در همانجا پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه سر داد و سر سید الشهدا را برایش آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد.[۲] مدفن رقیه نیز همانجاست که بعدها حرمی برایش ساختند. (این مساله از نظر محققان مورد بحث و تشکیک قرار گرفته است.) زهرای حزین ز گرد راه آمده بود

جبریل، غمین و عذر خواه آمده بود در کنج‌خرابه، در میان طبقی

خورشید، به مهمانی ماه آمده بود جغد دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن کعبه‌ای که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست، هر که به آن قبله رو کند

پی نوشتها:

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴، عوالم (امام حسین) ص ۴۱۴، ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۲] در منابع اولیه، این مساله نیامده است؛ هر چند مشهور است.

اخروج مختار

مختـار بن ابی عبیـده ثقفی، پنـج‌سال پس از حـادثه کربلاـ و یک سال پس از نهضت توابین، در سال ۶۶ هجری در کوفه قیـام کرد. هـدف نهضت او خونخواهی حسـین «ع» و انتقـام از قاتلاـن شـهدای کربلاـ و جنایتکـاران حادثه عاشورا بود.قیام او و خونخواهی‌اش موجب خرسـندی ائمه بود.از امـام بـاقر «ع» روایت شـده که: «لاـ تسـبوا المختـار فـانه قـد قتل قتلتنا و طلب بثارنا».[۱] مختار را ناسـزا نگویید، چرا که او قاتلان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست.خلاصه‌ای از قیام او (طبق نفس المهموم) چنین است:
مختار، در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۶ در کوفه قیام کرد و عبدالله بن مطیع را که کارگزار عبدالله بن زبیر بود بیرون نمود.آغاز قیامشان با شعـار «یـا منصور امت» و «یـا لثـارات الحسـین» بود. درگیرهـای سـختی در محله‌ها و میـدانهای کوفه پیش آمـد.گروههایی کشـته و گروههایی تسـلیم شدنـد و مختار وارد قصـر شد و فردایش برای مردم سـخنرانی کرد، اشـراف کوفه با او بیعت کردند.مختار پس از استیلاـ بر اوضـاع، یکایـک قاتلاـن حسـین «ع» رادسـتگیر می‌کرد و می‌کشت. نیروهـایی هم به اطراف می‌فرسـتاد تا هم بر آن مناطق استیلا یابد و هم جنایتکاران را گرفته و به کیفر رساند.مدتها این تحرکات و دسـتگیریها و نبرد با مقاومت کنندگان از طرفداران بنی امیه ادامه داشت. مختار موفق شد کسانی چون‌عمر سعد، شمر، ابن زیاد، خولی، سنان، حرمله، حکیم بن طفیل، منقذ بن مره، زید بن رقـاد، زیـاد بن مالک، مالک بن بشـر، عبـدالله بن اسـید، عمرو بن حجاج و بسـیاری از کسان را که درکربلا دسـتشان به خون شـهدا آلوده بود از دم تیغ گذراند و پیکرشان را بسوزاند و یا در مقابل سگها بیندازد.[۲] مختار، سر «ابن زیاد» را به مدینه نزد محمد حنفیه فرسـتاد، او هم آن سـر را پیش امام سـجاد «ع» آورد.آن حضـرت مشـغول غذا خوردن بود.با دیدن این صـحنه، سـجده شکر به جای آورد و فرمود: «الحمـد لله الـذی ادرک لی ثـاری من عـدوی و جزی الله المختار خیرا...».[۳] مختار، هجـده ماه حکومت کرد (تا ۱۴ رمضان سال ۶۷) و در سن ۶۷ سالگی در درگیری با سپاهیان عبدالله بن زبیر به شهادت رسید. -----------------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.

[۲] بر گرفته و تلخیص شده از: در کربلا چه گذشت (ترجمه نفس المهموم)، ص ۷۷۶ به بعد.

[۳] معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۶۰.

خط الموت

این تعـبیر، سـر فصـل خطبه‌ای از سـید الشـهداست که آن حضـرت در مکه و پیش از خروج به سـوی عراق ایراد کرد و نهـایت سـیر کـاروان را با اشاره بیان کرد.[۱] مضـمون آن خطبه، آگـاهی و عشق به شـهادت و اسـتقبال از مرگ در راه خـداست و اینکه مرگ برای جوانمردان زیبـاست، آنگونه که گردنبنـد، بر گردن دختری جوان.ایراد این خطبه، پس ازدریـافت گزارشـهایی بود مبنی بر این که ماموران یزید برای ترور و ریختن خونش به مکه اعزام شده‌اند.بخشی از آغاز این خطبه چنین است:
«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی جید الفتاهٔ و ما اولهنی الی اسـلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و[۲] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶، مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۳ ....

خواب امام حسین

امام حسین «ع» شبی که فردایش از مدینه به سوی مکه حرکت کرد، برای وداع با مدینه و قبر مطهر جدش رسول خدا «ص» به حرم آن حضرت رفت و چندین رکعت نماز خواند و دعا کرد و گریست، تا نزدیکیهای صبح، سر بر روی قبر نهاد و خوابش برد.در خواب، رسول خدا را دید که او را به سینه چسبانده و می‌بوسد و می‌فرماید: می‌بینم که بزودی آغشته به خون، تشنه لب در کربلا شهید خواهی شد.پدر و مادرت و برادرت، اینجا مشتاق تو هستند.[۱] این خواب، خبر از شهادت آن حضرت می‌داد.چنین خوابی را صبح‌عاشورا هم دیده بود.در مدینه، وقتی پیامبر را در خواب دید، آن حضرت به حسین «ع» فرمود: «یا حسین، اخرج فان الله تعالی شاء ان یراک قتیلا».وقتی محمد حنفیه از امام می‌پرسد پس چرا خانواده و زنان و کودکان را می‌بری، فرمود: خدا خواسته آنان را اسیر ببیند. «قال الحسین: قد شاء الله تعالی ان یراهن سبایا».[۲] نیز آن حضرت، جدش را خواب دید که به او فرمود: «ان لک فی الجنة درجات لا تنالها لها الا بالشهاده»[۳] و رسیدن به آن درجات بهشتی را در سایه شهادت اعلام کرد. -------------------------------

پی نوشتها:

[۱] عوالم بحرینی، جلد امام حسین «ع»، ص ۱۷۷.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۵، به نقل از بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۳۰.

خواب ام سلمه

ام سلمه همسر پیامبر خدا «ص» از آن حضرت شنیده بود که حسین «ع» در کربلا کشته‌می‌شود و شیشه‌ای حاوی تربت کربلا به وی داده و فرموده بود: هر گاه این خاک، پر از خون شد، بدان که حسین «ع» شهید شده است.سالها از این ماجرا گذشت.از روزی که امام حسین «ع» به سوی عراق عزیمت کرد، ام سلمه نگران بود و هر روز به آن شیشه می‌نگریست و می گفت: آن روزی که تبدیل به خون شوی، روز عظیمی است!روز عاشورا پیامبر خدا را در خواب دید که با سر و رویی غبار آلود است.علت را پرسید. فرمود: شاهد کشته شدن حسین «ع» بودم.ام سلمه از خواب برخاسته و فریاد «حسین، کشته شد» سر داد و خواب خود را برای زنان بنی هاشم باز گفت.پرسیدند: از کجا می گویی؟خواب خود را بیان کرد.ام سلمه از همان روز برای سید الشهدا مجلس عزا گرفت.[۱] پس از دیدن آن خواب، وقتی سراغ شیشه رفت، آن را پر از خون یافت. ----------------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۱۶، مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۶۹.

خون گریستن

به جای اشک، خون گریستن، تعبیری است که در «زیارت ناحیه مقدسه» از زبان حضرت حجت «ع» نقل شده که می‌فرماید: اگر روزگار مرا به تاخیر انداخت و نتوانستم یاریت کنم، صبح و شب بر تو خون می گریم و می‌نالم و به جای اشک، خون می گریم: «... لابکین علیک بدل الدموع دما».[۱] از نشانه‌های غیر طبیعی و خارق العاده‌ای که پس ازشهادت امام حسین «ع» در کائنات دیده شد، غیر از سرخی شفق و وجود خون تازه زیرسنگها در منطقه شام و فلسطین و... یکی هم بارش خون از آسمان بود.سرخی آسمان را هنگام طلوع و غروب نیز از آن نشانه‌ها دانسته‌اند.روایت امام صادق «ع» چنین است:

«بکت السماء علی الحسین اربعین یوما بالدم».از ام سلیم نیز نقل شده است: «لما قتل الحسین «ع» مطرت السماء مطرا کالدم، احمرت منه البیوت و الحیطان».[۲] چون حسین کشته شد، از آسمان باران مثل خون بارید که خانه ها و دیوارها از آن سرخ شد. --------------------------

پی نوشتها:

[۱] سوگنامه آل محمد، ص ۱۵۴.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۴.

خرصا

اشاره

دختر«خوصه» مادر بزرگوار جناب «عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب».

خیزران

چوب و ترکه‌ای که یزید، با آن بر سر بریده امام حسین «ع» اشاره می‌کرد و بر لب و دندان می‌زد.ابو برزه اعتراض کرد که: ای فاسق!چوبت را از لبهای حسین «ع» بردار، به خدا من لبهای پیامبر را دیدم که جای این چوب را می‌بوسید.[۱] در زیارتنامه آن حضرت نیز آمده است: «السلام علی الثغر المقروع بالقضیب». سلام بر آن دندانهایی که با قضیب، کوبیده و آزرده شد.

پی نوشتها:

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴.

خوصا

دختر «خوصهٔ بن ثقیف» از قبیله‌ی «بکر بن وائل» می‌باشد. به قولی او مادر جناب محمد بن عبدالله بن جعفر - از شهدای عاشورا - است.

خوله بنت قیس

او همسر جناب حمزه سیدالشهداء علیه‌السلام بود. پس از به شهادت رسیدن حمزه علیه‌السلام خوله به همسری نعیم بن عجلان انصاری درآمد. نعیم بن عجلان جزو اولین شهدای روز عاشورا است.

خولهٔ

همسر امام حسن علیه‌السلام و مادر حسن مثنی بن الحسن و از قبیله فزاره بود.

خیرهٔ النسوان

برگزیده‌ی زنان. لقب حضرت سکینه علیهاالسلام دختر گرامی امام حسین علیه‌السلام است. این را از آنجا گفته‌اند که امام حسین

علیه‌السلام روز عاشورا به او لقب «خیرة النسوان» داده است: فاذا قتلت فأنت اولی باللذی
تأتینه یا خیرة النسوان

خاکی شیرازی

ملاـ محمـد ابراهیم قاری، مردی باصـلاح و تقوی و مطلع از علم قرائت و جفر و غیر هما بوده و مراثی بسـیار گفته است. از جمله در رثای شـهیدان کربلا و حضـرت امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد. در سال ۱۲۸۶ ه. ق رحلت کرده و جنازه‌اش را در وادی السلام نجف اشرف دفن کردند. شنیده‌اید حسینی به ظلم گشت شهید

ندیده‌اید که چشم سپهر خون بارید شنیده‌اید که کردند تیر بارانش

ندیده‌اید به یاران و عترتش چه رسید شنیده‌اید که از خون سر نمود وضو

ندیده‌اید که چون در سجود سر بخشید چون شهسوار عرصه‌ی میدان کربلا

شد غوطه‌ور به لجه‌ی عمان کربلا بارید آسمان به زمین بس که سیل خون

شد مهر و ماه غرقه‌ی طوفان کربلا شیر خدا به راحت و آلوده گرگ چرخ

دندان به خون یوسف کنعان کربلا مسجد به دیر و سبحه به زنار شد بدل

چون شد فسرده شمع شبستان کربلا از تندباد حادثه، دوران به باد داد

بشکفت هر گلی ز گلستان کربلا در جوی خون لاله عذاران سرو قد

گردیده لاله‌زار بیابان کربلا غیر از سرشک حسرت و آب دل کباب

آبی که زد بر آتش مهمان کربلا؟ آل زنا غنوده بر اورنگ زرنگار

و اندر خرابه پرده نشینان کربلا ای زاده‌ی زیاد، کجا می‌رود زیاد

ظلمی که از تو رفت به سلطان کربلا؟ تا روز حشر لعنت حق بر یزید باد

هل من مزید نار بر او بر مزید باد

خلیل مغنیه

شیخ خلیل حسین بن علی مغنیه، به سال ۱۳۱۸ ه. ق در قریه‌ی «طیردبا» از قرای شهر صور در لبنان متولد شد و به سال ۱۳۷۸ ه. ق در صیدا وفات یافت. او را در زادگاهش دفن کردند. شـیخ خلیل علوم ابتدایی را نزد پدرش شـیخ حسـین و دیگر علما و مدرسـین شهر خود فراگرفت و حدود پانزده سال در نجف اشـرف به تحصـیل پرداخت تا اجازه‌ی اجتهاد گرفت و سپس به قریه‌ی خود بازگشته و به هدایت مردم و تعلیم و قضاوت پرداخت.

این عالم ربانی در رثای شـهیدان نینوا و در تجلیل از مقام شامخ امام حسـین علیه‌السـلام اشـعار پرسوز و گدازی دارد که نمونه‌ای از آن در پیش می‌آید: سل کربلا عما لقوا من کربهٔ

فیها و من خطب قطیع مفجع عمیت قلوب امیهٔ فتجمعت

لقتال آل الله أی تجمع هاجت بها احقادها فتذرعت

للأخذ بالثارات أی تذرع ثارات أصنام لها قد نکست

فهوت محطمهٔ لأسفل موضع الله کیف الأرض لم تخسف بهم

غضبا و کیف الکون لم یتضعضع از کربلا بپرس که آنها چه رنج و مصیبت بزرگ و حزن انگیزی در آنجا یافتند.

دلهای بنی‌امیه کور شد و برای کشتن خانواده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند. چه تجمعی بود!
کینه‌های درونی آنها سر بر آورد و برای خونخواهی به دنبال بهانه بودند و چه بهانه‌ای داشتند!
خونخواهی به خاطر این که بتهای آنها شکسته شد و به پستی گرایید.
خدایا چگونه است که زمین آنها را فرو نبرده و آسمان به خاطر وجود آنها نلرزیده است؟

خواجوی کرمانی

ابوالعطا کمال الـدین محمود بن علی بن محمود متخلص به خواجو المرشدی الکرمانی، به سال ۶۸۹ ه. ق در کرمان متولد شد. چون بعدها به شیخ مرشد ابواسحق کازرونی مرید شد، لقب المرشدی گرفت. او معاصر سلطان ابوسعید بهادر بود. وفاتش را حدود سال ۷۵۳ ه. ق نوشته‌اند. خواجو در اکثر علوم استاد بود. این شاعر شهیر ایرانی در مدح و رثای شهیدان صحرای طف اشعار ارزنده‌ای دارد که نمونه‌ای از آن در این جا ذکر می‌شود: آن گوشوار عرش که گردون جوهری

با دامنی پر از گهرش، بود مشتری درویش ملک بخش جهاندار خرقه پوش
خسرو نشان صوفی و سلطان حیدری در صورتش معین و در سیرتش مبین
آیات ایزدی و صفات پیمبری در بحر شرع، لولوی شهوار و همچو بحر
در خویش غرقه گشته ز پاکیزه گوهری اقرار کرده حر یزیدش به بندگی
خط باز داده روح امینش به چاکری لب خشک و دیده تر، شده از تشنگی هلاک
وانگه طفیل خاک درش خشکی و تری از کربلا بدو همه کرب و بلا رسید
آری همین نتیجه دهد ملک پروری گلگون هنوز چنگ پلنگان کوهسار
از خون حمزه، شاه شهیدان روزگار دیشب از آهم حمایل در بر جوزا بسوخت
وز نفیر سوزناکم، کله‌ی خضرا بسوخت چون نسوزم کز غم سبطین سلطان رسل
جان منظوران این نه منظر مینا بسوخت آتش بیداد آن سنگین دلان چون شعله زد
ماهی اندر بحر و مه بر غرفه‌ی بالا بسوخت چون چراغ دیده‌ی زهرا بکشتندش به زهر
زهره را دل بر چراغ دیده‌ی زهرا بسوخت چون روان کردند خون از قرة العین نبی
چشم عیسی خون ببارید و دل ترسا بسوخت دیده‌ی تر دامن، آن روزش بیکفندم ز چشم
کان نهال باغ، پیغمبر ز استسقا بسوخت بس که دریا ناله کرد از حسرت آن تشنگان
گوهر سیراب را جان بر دل دریا بسوخت دیو طبعان بین که قصد خاتم جم کرده‌اند
بغض اولاد علی را نقش خاتم کرده‌اند

خالد محمد خالد

نویسنده‌ی معاصر سنی مذهب است. خالد محمد خالد از جمله کسانی که در زمینه‌ی عاشورا مسأله‌ی فداکاری و میل و رغبت به آن از سوی امام حسین علیه‌السلام را مطرح کرده‌اند که انگیزه‌ی اصلی امام حسین علیه‌السلام در اقدام به قیام خونین کربلا را شرافت فداکاری می‌داند.

در دیدگاه خالد محمد خالد، امام حسین علیه‌السلام برای حفظ دین دست به فداکاری زد.

خالد محمد خالد در این زمینه می‌نویسد: «موضوع [در قیام عاشورا]، موضوع دین بود. اگر اول [حسین علیه‌السلام] از مبارزه دست

بر می‌داشت درست مثل این بود که از دین دست کشیده است. پس امام علیه‌السلام برای انجام دادن امور عاطفی و یا حتی کمک به دیگران فداکاری نکرد، بلکه هدف اصلی او فداکاری برای حفظ دین خدا بود.

خارجی

عنوانی که از سوی یزید و ابن زیاد به امام حسین «ع» داده شد.اصل معنای آن به معنای‌شورشی و یاغی است، نه اتباع کشورهای بیگانه.این اصطلاح به زمان امیر المؤمنین «ع» بر می گردد.به نوشته یکی از محققان: خروج، صرفا ترک مکه از سوی امام حسین «ع» به سوی کوفه نبود، بلکه از زمانی که در جنگ صفین، عده‌ای بعنوان سرپیچی و تمرد ازفرمان علی «ع» شورش کردند (و بعدا خوارج نام گرفتند) بوی خاصی پیدا کرد و این عنوان، بویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت.سلطه ابن زیاد هم از آغاز، نهضت حسینی را بعنوان «خروج» قلمداد کرد.[۱] البته خروج و سر بر تافتن از حکومت و شورش کردن، اگر بر ضد حکومت مشروع اسلامی باشد، شورشگران بعنوان «فئه باغیه» مهدور الدم هستند و مبارزه با آنان بعنوان جنگ با متجاوزین داخلی لازم است.ولی اگر این عصیان، بر ضدستم و طغیان باشد، یک وظیفه است و شورشگران، مجاهدانی ارزشمندند.امام حسین «ع» نیز درباره امتناع از بیعت با یزید و بیرون آمدن از مدینه و عزیمت به مکه، از واژه خروج استفاده کرده است (انی لم اخرج اشرا و لا بطرا... انما خرجت لطلب الاصلاح) و خروج‌خود را بعنوان اصلاح طلبی در امت پیامبر معرفی کرده است.
یزید، برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین «ع» این عنوان را مستمسک قرار می‌داد و خود را سرکوب کننده یک شورش بر ضد خلیفه اسلامی‌می‌پنداشت.سخنان امام حسین و اهل بیت او نیز در طول نهضت، پس از عاشورا، همه‌بیان این بود که قیام، بخاطر دین و مبارزه با ستم و بدعت است و خود را دودمان پیامبرمعرفی می کردند تا پرده‌های غفلت را کنار زنند. ------
----

پی نوشت ها :

[۱] انصار الحسین، ص ۲۷ (پاورقی).

خار مغیلان

خار درخت «ام غیلان»، ام غیلان درخت خار داری است که در بادیه می‌روید که گاهی به اندازه درخت سیب یا کوچکتر می‌شود.[۱] در مرثیه‌ها چنین گفته می‌شود که پس ازشهادت امام حسین «ع» و حمله دشمن به خیمه‌ها و به آتش کشیدن آنها، کودکان آواره دشت و بیابان شدند و دو کودک در بیابان، دور از جمع اهل بیت، گم شدند و شب زیر خارمغیلان پناه گرفتند و جان باختند.[۲] در منابع معتبر تاریخی چنین چیزی نیامده است. ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا «ام غیلان».

[۲] معالی السبطین، ج ۲، ص ۸۹.

خط الموت

این تعبیر، سر فصل خطبه‌ای از سید الشهداست که آن حضرت در مکه و پیش از خروج به سوی عراق ایراد کرد و نهایت سیر کاروان را با اشاره بیان کرد.[۱] مضمون آن خطبه، آگاهی و عشق به شهادت و استقبال از مرگ در راه خداست و اینکه مرگ برای جوانمردان زیباست، آنگونه که گردنبند، بر گردن دختری جوان.ایراد این خطبه، پس ازدریافت گزارشهایی بود مبنی بر این

که ماموران یزید برای ترور و ریختن خونش به مکه اعزام شده‌اند.بخشی از آغاز این خطبه چنین است:
«خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی جید الفتاهٔ و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و[۲] . ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] کشف الغمه، اربلی، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶، مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۳.

خطبه

خطبه شب شکن عابد و زینب در شام به گلستان خزان دیده حق سامان داد

خطبه، خطابه و سخنانی است آشکار که خطیب در برابر دیگران ایراد می‌کند.مانندخطبه جمعه، خطبه عید، خطبه نماز باران و خطبه هنگام کسوف.معمولاـ مشتمل بر حمد و ثنای الهی و توصیه به تقوا و مواعظ دیگر است.خطبه‌هایی که امیران و خلفا و واعظان می‌خواندند، از این قبیل است.به آن، خطابه هم گفته می‌شود.

در نهضت عاشورا، یک سری خطابه‌ها و سخنرانیها توسط سید الشهدا، امام سجاد، حضرت زینب و یاران امام انجام گرفته که در کتب تاریخی و روایی ثبت است و اغلب تعیین کننده بوده است، چه آنها که پیش از عاشورا و در طول راه و در خود مکه بوده، چه خطبه‌هایی که روز عاشورا ایراد شده و چه آنچه از زبان اسیران آزاده در کوفه و شام صادرشده است.خطبه‌های سید الشهدا و نیز خطبه امام سجاد «ع» در مجلس یزید، همچنین خطابه زینب کبری در کوفه و دمشق، معروفترین آنهاست.خطبه‌های امام، اغلب در مجموعه‌هایی که سخنان آن حضرت را گرد آورده، آمده است.[۱] برخی از خطبه‌های سید الشهدا «ع» که در طول نهضت عاشورا بیان شده است، چنین مطلعهایی دارد:

هنگام خروج از مکه به سوی عراق: «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی‌جید الفتاهٔ...»[۲].

پس از برخورد با سپاه حر در «ذو حسم»: «ایها الناس!... انی لم اقدم علی هذا البلدحتی اتتنی کتبکم و قدمت علی رسلکم ان اقدم الینا انه لیس علینا امام...».[۳] .

همان هنگام: «انه قد نزل من الامر ما قد ترون و ان الدنیا قد تغیرت و تنکرت و ادبر معروفها... الا ترون الی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه...».[۴] .

در منزلگاه بیضه، خطاب به یاران خویش و سپاه حر: «ایها الناس!ان‌رسول الله «ص» قال: من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله مخالفا لسنهٔرسول الله... الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعهٔ الشیطان و ترکوا طاعهٔ الرحمن...».[۵] .

شب عاشورا، خطاب به اصحاب خویش: «اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی‌السراء و الضراء... اما بعد، فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابرو لا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا...».[۶] .

صبح عاشورا، خطاب به سپاه دشمن: «الحمد لله الذی خلق الدنیا فجعلها دار فناء وزوال، متصرفهٔ باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته...».[۷] .

خطاب به سپاه کوفه، آنگاه که نزدیک اردوی امام آمده بودند: «ایها الناس!اسمعواقولی و لا تعجلونی حتی اعظکم بما لحق لکم علی... اما بعد، فانسبونی فانظروا من انا؟ثم‌ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها، فانظروا هل یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟!الست ابن بنت‌نبیکم «ص» و ابن وصیه و ابن عمه...».[۸] .

روز عاشورا، خطابه به نیروهای ابن سعد: «تبا لکم ایتها الجماعهٔ و ترحا، افحین استصرختمونا ولیهن متحیرین فاصرخناکم مؤدین

مستعدین، سللتم علینا سیفا فی رقابنا وحششتم علینا نار الفتن... الا و ان الـدعی بن الـدعی قـد رکز بین اثنتین، بین السلة و الذلـة و هیهات منا الذلة...».[۹] .

و اما خطبه‌های دیگر:

خطبه حضـرت زینب در کوفه خطاب به مردم: «اما بعـد، یا اهل الکوفـة!یا اهل الختل و الغدر، فلا رقات الدمعة و لا هدءت الرنة، انما مثلکم کمثل الذی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا...».[۱۰] .

خطبه ام کلثوم، دختر امیر المؤمنین، خطـاب به کوفیـان: «یـا اهل الکوفـة سواة لکم، مالکم خـذلتم حسـینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سبیتم نسائه و نکبتموه...».[۱۱] .

خطبه پر شور زینب کبری «ع» در مجلس یزیـد: «اظننت یـا یزیـد حیث اخـذت علینا اقطار الارض و آفاق السـماء فاصـبحنا نساق کما تسـاق الاسـاری ان بنـا علی الله هوانـا... امـن العـدل یـابن الطلقـاء تخـدیرک حرائرک و امائـک و سوقـک بنـات رسـول الله «ص» سبایا؟...».[۱۲] .

خطبه شورانگیز افشاگر امام سـجاد «ع» در مجلس یزید در شام: «ایها الناس! اعطیناستا و فضلنا بسبع: اعطینا العلم و الحلم و السماحة و الشجاعة... فمن عرفنی فقد عرفنی و من لم یعرفنی انباته بحسبی و نسبی، انا ابن مکة و منی، انا ابن زمزم و الصفا...».[۱۳] .

محتوای اینگونه خطبه‌هـا که در معرفی دین راستین و افشـای چهره دشـمنان اهـل بیت و تبیین مظلومیت عترت پیـامبر «ص» است، از ارزشـمندترین اسـناد تاریخی است که هم خط مشـی سید الشهدا «ع» را در حادثه عاشورا بیان می‌کند، و هم عمق معرفت خاندان او وحمایت آگاهانه آنان را از راه حق. خطبه یعنی اعتراض آتشین

خطبه یعنی درد زین العابدین خطبه یعنی همچو زینب استوار

با تبسم ایستادن پای دار خطبه یعنی تشنگی آموختن

در کنار آب، لب را دوختن خطبه یعنی با خدا ساغر زدن

در جنون پیمانه ی آخر زدن خطبه یعنی زن، حریم پاکی است

جلوه‌ای از حجب و از بی باکی است آنکه مست از باده ی تلخ شب است

آشنا کی با صدای زینب است؟[۱۴] .

پی نوشت ها :

[۱] همچون: بلاغة الحسـین، ادب الحسین و حماسته، نهج الشهادة، الصحیفة الحسینیه، موسوعة کلمات الامام الحسین، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا و کتابهایی مثل بحار الانوار، کشف الغمه و... .

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

[۳] مقتل الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۷.

[۵] موسوعة کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۰.

[۶] الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۹.

[۷] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۰، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

[۸] بحار الانوار، ج ۵، ص ۶، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

[۹] نفس المهموم، ص ۱۳۱، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

[۱۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹.

[۱۱] همان، ص ۱۱۲.

[۱۲] اعلام النساء، ج ۲، ص ۵۰۴، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۷۸.

[۱۳] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۹، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۴، برای مطالعه خطبه ها و سخنان امام سجاد علیه السلام از جمله ر.ک: «بلاغة الامام علی بن الحسین» علیه السلام، جعفر عباس الحائری، مطبعة الآداب، نجف.

[۱۴] بهروز سپیدنامه، کیهان ۶ / ۵ / ۷۳.

خطیب

سخنران.کسی که خطبه می‌خواند.در کاخ یزید، در حضور اسرای اهل بیت، خطیب دربار به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی «ع» وحسین «ع» پرداخت.زین العابدین «ع» بر سر او فریاد کشید که: وای بر تو ای خطیب! خشم خدا را به قیمت خشنودی مخلوق، می‌خری؟ جایگاهت در آتش است «ویلك ایها الخاطب! اشتریت مرضاة المخلوق بسخط الخالق، فتبوا مقعدک من النار».[۱] . ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۸۵.

خلخال

نوعی زینت‌ساقه پا، حلقه‌ای از طلا و نقره و امثال آن که در پای کننـد،[۱] پای برنجن. به نقل فاطمه دختر امام حسین «ع»، سپاه عمر سعد پس از شهادت امام، به خیمه‌ها حمله‌ور شدند و به غارت پرداختند، از جمله دو خلخال، از پاهای او در آوردند و بردند.[۲] راوی این نکته و گفتگوهای میان آن غارتگر و دختر امام حسین «ع»، خود دختر آن حضرت است.[۳] . -------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

خنجر و حنجر

از این دو کلمه که دارای جناس است، بیشتر در زبان شعر و درباره بریدن سر مطهر امام حسین «ع» با خنجر شمر یا سنان استفاده می‌شود.

خندق

خندق، گودالی است که گرداگرد یک شهر یا منطقه می‌کنند، با عمق و عرضی که برای‌دیگران، چه سواره یا پیاده غیر قابل عبور باشد و در آن آب یا آتش می‌افکنند، یا به همان صورت، خالی می‌گذارند.بعنوان مانعی برای عبور دشمن به منطقه خودی و عامل طبیعی بازدارنده از حمله مخالف، محسوب می‌شود.در حادثه عاشورا نیز بعنوان یک تاکتیک نظامی مورد اجرا قرار گرفت.سید الشهدا «ع» چون نبرد عاشورا را قطعی و اجتناب ناپذیردید، از اصحاب خود خواست که پیرامون اردوگاه و خیمه‌ها خندقی بکنند و

در آن آتش افروزند تا جبهه مقابله و جنگ با دشمن تنها از یک سو باشد و از پشت‌سر غافلگیر نشوند. همه از هر طرف به کار پرداختند و با همکاری و هماهنگی خندقی کندند و در آن کانال، خار و هیزم ریخته و در آن آتش افروختند.[۱] .

پی نوشت ها :

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۸، وقعهٔ الطف، ص ۲۰۱.

خون

آن روز که جان خود فدا می‌کردیم

با «خون» به حسین «ع» اقتدا می‌کردیم چون منطق ما منطق عاشورا بود

با نفی «خود»، اثبات «خدا» می‌کردیم[۱] . خون، عزیزترین موجودی پیکر انسان است که با نبود آن، جان هم نیست.با این‌حساب، کسی که حاضر باشد از «خون» خویش در راه مکتب و عدالت و حق بگذرد، آماده جانبازی است و این همان «شهادت طلبی» است که از الفبای «فرهنگ عاشورا» است.

هم آن که خون می‌دهد و از جان می‌گذرد، عزیز است و ماندگار، هم آنکه در راه انتقام خونهای به ناحق ریخته قیام می‌کند، کاری امام زمان گونه می‌کند، چرا که آن حضرت، خونخواه کشتگان کربلاست «این الطالب بدم المقتول بکربلا» و هم آنان که از خون‌شهیدان، الهام حماسه و فداکاری می‌گیرند، شاگردان لایق مکتب شهادتند.

اینکه سید الشهدا «ع» در آغاز حرکت به سوی کربلا فرمود: هر کس حاضر است خون قلب خویش را در راه ما نثار و ایثار کند، با ما همراه شود: «من کان باذلا ـ فینا مهجته فلیرحل معنا»[۲] اشاره به همین فرهنگ شهادت طلبی است.قداست خون شهید نیز از همین‌جاست، چرا که او با خدا معامله می‌کند و حق اوست که با اولین قطره خونش که بر زمین‌ریخته می‌شود، آمرزیده شود: «اول ما یهراق من دم الشهید یغفر له ذنبه کله الا ـ الدین»[۳] و قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، یا قطره اشکی از خوف خدا، محبوبترین قطره نزد خداوند است: «ما من قطرهٔ احب الی الله عز و جل من قطرتین: قطرهٔ دم فی سبیل الله و قطرهٔ دمعهٔ فی سواد اللیل لا یرید بها عبد الا الله».[۴] .

در روایات و زیارات نیز نسبت به سید الشهدا «ع» و یاران شهیدش تعبیراتی از این قبیل زیاد است که: شما جانتان را، نفستان را، ارواحتان را، خونتان را، خون قلبتان را، خودتان را و... در راه خدا بذل و نثار کردید.هر ملتی هم که این روح و روحیه را داشته باشد، به عزت می‌رسد و آنان که از خون دادن و جان باختن گریزانند، گرفتار ذلت می‌شوند.امام‌خمینی (ره) می‌فرماید: «مسلم خون شهیدان انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست و این ملتها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود.»[۵] . خونشان آیت سرافرازی است

رمز خود سوزی و جهان سازی است سنگ خونرنگ هر مزار شهید

غزل خون نشان جانبازی است[۶] .

پی نوشت ها :

[۱] جواد محدثی.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۴.

[۳] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۱۹۲ (از پیامبر خدا).

[۴] همان، ص ۱۸۷ (از امام زین العابدین).

[۵] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۳۹.

[۶] جواد محدثی.

خون تازه

در روایات آمده که پس از کشته شدن امام حسین «ع» عصر عاشورا، در زمین و آسمان‌نشانه‌های شگفتی دیده شد که برخی از آنها تا مدتها باقی بود.یکی از این علایم و آثار، خون تازه (دم عبیط) بود.در نقلهایی آمده است که پس از کشته شدن امام، در بیت‌المقدس، هر سنگی را که از زمین بر می‌داشتند، زیر آن خون تازه بود و سه روز از آسمان خون بارید.[۱] بارش خون از آسمان و رویش خون تازه از زمین و از زیر سنگها، گریه آسمان و زمین در سوگ ابا عبدالله «ع» به حساب آمده است.در زمینه همین عبیط، از قول ابو سعید نقل شده است که: «ما رفع حجر من الدنیا الا و تحته دم عبیط و لقد مطرت السماء دما بقی اثره فی الثیاب مدهٔ حتی تقطعت».[۲] در مورد خواب ام سلمه نیز آمده است که حضرت رسول را در خواب دید. حضرت به او فرموده: هر گاه شیشه‌ای که در نزد توست و خاک در آن است، دیدی که خاکش به خون تازه (دم عبیط) رنگین شد، بدان که حسین «ع» کشته شده است.[۳] . ----------------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۴، اثبات الهداهٔ، حر عاملی، ج ۵، ص ۱۸۰، امالی صدوق، ص ۱۴۲.

[۲] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۶۲ و ۴۸۲.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۱.

خونخواهی حسین

خونخواهی، خون، قیام برای خونخواهی، «طلب ثار».امام باقر «ع» ضمن بیان اینکه حسین بن علی و ما اهل بیت، همان مظلومی هستیم که در آیه قرآن آمده است: «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» (اسراء ۳۳)، فرمود: «القائم منا اذا قام طلب بثار الحسین...».[۱] قائم از ما هر گاه قیام کند خون حسین را خواهد طلبید. نامگذاری امام عصر «عج» به «منتقم» نیز به خاطر همین قیام برای‌خونخواهی است.[۲] در زیارت عاشورا هم این آرزو در دعا آمده است: «و ان یرزقنی‌طلب ثاری (ثارکم) مع امام هدی ظاهر... و ان یرزقنی طلب ثارک مع امام منصور...» و دردعای ندبه، از اوصاف حضرت مهدی «ع»، خونخواهی سید الشهدا بیان شده است: «این الطالب بدم المقتول بکربلا».[۳] .

فرهنگ خونخواهی در میان همه اقوام از جمله عربها بوده است. نسبت به شهید کربلاهم که خون عزیزش بر زمین ریخت، در سالهای بعد کسانی به خونخواهی برخاستند، ازجمله نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صرد خزاعی و نیز قیام مختار در کوفه، به انگیزه «طلب ثار» بوده و شعارشان نیز در این نهضت «یا لثارات الحسین» بوده است.شعار یاران‌حضرت مهدی نیز چنین خواهد بود (شعارهم: یا لثارات الحسین).[۴] بالاتر از همه آنکه خودخداوند، خونخواه حسین «ع» است.آنگونه که می گوییم: «اشهد ان الله تعالی الطالب بثارک».[۵] همه قیام‌کنندگان بر ضد جباران که الهام از عاشورا می گیرند، خونخواهان «ثار الله»اند. ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحارالانوار: ج ۴۴، ص ۲۱۸.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۴۷۴.

[۳] مفاتیح الجنان.

[۴] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

[۵] مفاتیح الجنان، محدث قمی، ص ۵۵۷ (صلوات بر حسن و حسین).

خون گریستن

به جای اشک، خون گریستن، تعبیری است که در «زیارت ناحیه مقدسه» از زبان حضرت حجت «ع» نقل شده که می‌فرماید: اگر روزگار مرا به تاخیر انداخت و نتوانستم یاریت کنم، صبح و شب بر تو خون می گریم و می‌نالم و به جای اشک، خون می گریم:
«... لابکین علیک بدل الدموع دما».[۱] از نشانه‌های غیر طبیعی و خارق العاده‌ای که پس ازشهادت امام حسین «ع» در کائنات دیده شد، غیر از سرخی شفق و وجود خون تازه زیرسنگها در منطقه شام و فلسطین و... یکی هم بارش خون از آسمان بود.سرخی آسمان را هنگام طلوع و غروب نیز از آن نشانه‌ها دانسته‌اند.روایت امام صادق «ع» چنین است:
«بکت السماء علی الحسین اربعین یوما بالدم».از ام سلیم نیز نقل شده است: «لما قتل الحسین «ع» مطرت السماء مطرا کالدم، احمرت منه البیوت و الحیطان».[۲] چون حسین کشته شد، از آسمان باران مثل خون بارید که خانه ها و دیوارها از آن سرخ شد. --------
----

پی نوشت ها :

[۱] سوگنامه آل محمد، ص ۱۵۴.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۴.

خیزران

چوب و ترکه‌ای که یزید، با آن بر سر بریده امام حسین «ع» اشاره می کرد و بر لب و دندان می‌زد.ابو برزه اعتراض کرد که: ای فاسق!چوبت را از لبهای حسین «ع» بردار، به خدا من لبهای پیامبر را دیدم که جای این چوب را می‌بوسید.[۱] در زیارتنامه آن حضرت نیز آمده است: «السلام علی الثغر المقروع بالقضیب». سلام بر آن دندانهایی که با قضیب، کوبیده و آزرده شد. --------
----

پی نوشت ها :

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴.

خارجی

عنوان (ناپسند) ی است که از سوی یزید و ابن‌زیاد به امام حسین علیه‌السلام داده شد. اصل معنای آن شورشی و یاغی است؛ اتباع کشورهای بیگانه. این اصطلاح به زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام برمی گردد. از زمانی که در جنگ صفین عده‌ای به عنوان سرپیچی و تمرد از فرمان علی علیه‌السلام شورش کردند «خوارج» نام گرفتند. این عنوان، به ویژه در عراق مفهومی ناپسند یافت. یزید برای مشروعیت بخشیدن به کار خویش در کشتن حسین علیه‌السلام این عنوان را مستمسک قرار می‌داد و خود را سرکوب کننده‌ی یک شورش بر ضد خلیفه اسلامی معرفی کرد. از این رو سیدالشهدا علیه‌السلام را به عنوان شخصی که بر ضد حکومت اسلامی خروج

کرد. خارجی معرفی می‌کرد.

خطیب

کسی که خطبه می‌خواند. در حضور اسرای اهل بیت، خطیب دربار به دستور یزید شروع به سخنرانی کرد و به مدح یزید و ناسزا گفتن به علی علیه‌السلام و حسین علیه‌السلام پرداخت. حضرت زین العابدین علیه‌السلام بر سر او فریاد کشید که: وای بر تو ای خطیب! خشم خدا را به قیمت خشنودی مخلوق می‌خری؟ جایگاهت در آتش است: «ویلک ایها الخاطب! اشتریت مرضاهٔ المخلوق بسخط الخالق، فتبوأ مقعدک من النار».

خالد بن طلحه

وی در روز عاشورا از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. هنگامی که عون بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام پا به عرصه‌ی میدان نهاد، خالد بن طلحه در کمین عون نشست و در فرصتی مناسب عون را به شهادت رسانید.

خولی بن یزید اصبحی

خولی بن یزید اصبحی از دژخیمان کوفه و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. پس از آن که امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا در قتلگاه بر زمین افتاد، جلو آمد تا سر مطهر حضرت را جدا کند. وی به اتفاق حمید بن مسلم ازدی، سر امام حسین را نزد ابن‌زیاد برد؛ اما چون دیر شده و در قصر بسته بود، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و در تنور خانه پنهان کرد.

وی همان ملعونی بود که با پرتاب تیر به سوی «عثمان بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام» آن بزرگوار را مجروح نمود و عثمان بر زمین افتاد.

وی یکی از قاتلین جناب جعفر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام بود.

خولی بن یزید اصبحی، از چهره‌های بسیار کثیف و از عمال سرسپرده حکومت بنی‌امیه بود، وی در جریان کربلا نقش فعال داشت که به طور فهرست‌وار اشاره‌ای بر جنایات و پرونده سیاه این عنصر خبیث می‌نماییم:

۱- شرکت فعال در حادثه عاشورا.

۲- هدف قرار دادن «عثمان بن علی» برادر امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا که سبب شهادت او شد.

۳- خولی و «حمید بن مسلم» مأمور آوردن سر بریده‌ی امام حسین علیه‌السلام از کربلا به کوفه نزد ابن‌زیاد بودند.

خولی، شب هنگام به کوفه رسید و درب قصر بسته بود، ناچار به خانه خود رفت و داخل رختخواب شد و به زنش گفت: «جئتک بغنی الدهر: چیزی آورده‌ام که برای همیشه غنی خواهی شد.» همسرش پرسید: چه آورده‌ای؟ زن خولی که شیعه و از علاقمندان به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و نامش «نوار» بود تا این جمله را از شوهر جنایتکارش شنید، از رختخواب بلند شد و فریاد زد: وای بر تو، مردم طلا و نقره آورده‌اند و تو سر فرزند پیامبر را؟

و لباسش را پوشید و از خانه بیرون رفت و می‌گفت: «والله لا یجمع رأسی و راسک فی بیت ابدا» به خدا قسم دیگر با تو زیر یک سقف زندگی نخواهم کرد.

«نوار» گوید: به خدا قسم دیدم، در مطبخ آشپزخانه نوری به آسمان ساطع است و پرندگانی سفید رنگ در اطراف آن نور در پرواز بودند و صبح، آن سر مقدس را به نزد ابن‌زیاد بردند.

آری! خولی بن یزید این عنصر خبیث، از جمله کسانی بود که مختار به شدت به دنبال او بود. بنابراین مختار به رییس پلیس خود،

ابوعمره، (که او را باز شکاری می‌گفتند) و معاذ بن هانی کندی چند مأمور مسلح را مأمور دستگیری خولی کرد. آنان حرکت نمودند و خانه خولی را در محاصره خود درآوردند. خولی که غافلگیر شده بود و راه کمترین نجات و فراری را برای خود نمی‌دید، خود را گم کرد و به مستراح خانه‌اش پناه برد و در چشمه چاه مستراح، خود را مخفی کرد و سبدی چوبی را روی دهانه مستراح، گذاشت تا او را نبیند. مأموران مختار به خانه ریختند و زن خولی جلوی آنان آمد و گفت: چه خبر است؟ گفتند شوهرت کجاست؟ این زن که عنادی خاص نسبت به شوهر خبیثش داشت و علاقمند به خاندان پیامبر بود دید اکنون بهترین فرصت است که آن خبیث را به سزای اعمالش برساند. وی با صدای بلند خطاب به مأموران کرد و گفت: «من نمی‌دانم شوهرم کجاست! ولی با دستش اشاره به طرف مستراح کرد. آنان وارد محل شدند و آن سبد چوبی را برداشتند و خولی را از گودال با وضع بدی بیرون کشیدند و او را بسته و به سوی مختار حرکت دادند.»

اتفاقا مختار با گروهی از یارانش از قصر خارج و به دنبال قاتلان حسین علیه‌السلام می‌گشت که در بین راه، خبر دستگیری خولی را به او دادند. مختار راه خود را کج کرد و به طرف محل خانه خولی حرکت کرد و ابن کامل هم همراه مختار بود. مختار و همراهان آمدند و مأموران، خولی را با آن وضع به نزد مختار آوردند، مختار فرمان داد: که در مقابل خانه‌اش به حساب وی برسید و او را بکشید و جسدش را نیز بسوزانید. او آن قدر سوخت تا خاکستر شد.

خولی

خولی بن یزید اصبحی از دژخیمان کوفه و دشمنان اهل بیت «ع» بود.پس از آنکه امام حسین «ع» روز عاشورا در قتلگاه بر زمین افتاد، جلو آمد تا سر مطهر حضرت را جدا کند. وی به اتفاق حمید بن مسلم ازدی، سر امام حسین را نزد ابن زیاد برد، اما چون دیر شده و در قصر بسته بود، خولی سر مطهر را شب به منزل برد و پنهان کرد.او دو زن داشت.چون زنش فهمید که سر حسین «ع» را به خانه آورده، کینه او را به دل گرفت و از رختخواب بلندشد و دیگر با او همبستر نشد.خولی در ایام مختار پنهان بود.زن دیگرش (به نام عیوف بنت مالك) جای او را به یاران مختار خبر داد.این زن از آن هنگام که خولی سر ابا عبدالله «ع» را آورده بود با او دشمن شده بود.خولی را گرفته، کشتند.[۱] آن شب که خولی سر مطهر را به منزل خویش برده بود، همسرش از آن اتاق یا تنوری که سر در آن نهاده شده بود، نوری را دید که به آسمان کشیده شده است.[۲] «تنور خولی» از همین جا در مرثیه‌ها راه یافته است. شب بود و من به مطبخ آن خانه آمدم

مطبخ نه، سوی راز نهانخانه آمدم دیدم که نور می‌زند از دخمه‌ای برون

دل خسته‌ام کشاند به دنبال رد خون خون در میان نور چه می‌کرد؟یا علی

خورشید در تنور چه می‌کرد؟یا علی «ع»[۳] . تا جهان باشد و بوده است، که داده است نشان

میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور سر بی تن که شنیده است به لب سوره کهف؟

یا که دیده است به مشکات تنور آیت نور[۴] . --------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۲، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۵.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۹۱.

[۳] نادر بختیاری (کیهان ۶ / ۵ / ۷۳).

[۴] نیر تبریزی.

خزیمهٔ بن نصر

وی یکی از هواداران و طرفداران قیام مختار بن ابوعبید ثقفی بود. خزیمهٔ که از شیعیان مخلص و از افسران لایق تحت امر ابراهیم بن اشتر بود، نقش مهمی را در به ثمر رساندن قیام مختار ایفا نمود.

خشبیهٔ

یکی از القابی که مورخین به مختار و یاران او دادنـد لقب «خشبیه» است. و خشب یعنی چوب و خشبیـهٔ یعنی چوبداران. و علت این که این لقب را به یاران مختار داده‌اند این است که: مختار، خوش نداشت که نیروهای او با شمشیر و سلاح وارد مسجد الحرام شوند و به احترام خانه‌ی کعبه دستور داد از سـلاحهای جنگی استـفاده نکنند. و این حاکی از احترامی بود که مختار برای مسجد الحرام و خانه‌ی خدا قایل بود. تصـرف مسجد الحرام بدان جهت که نیروهای ابن‌زبیر (محمد و یاران او را در تونل زمزم زندانی کرده بودند) از این رو نیروهای مختار آنجا را تصرف نمودند و محمد بن حنیفه و یاران او را آزاد کردند.

خلید

وی یکی از نیروهـا و طرفـداران قیـام مختـار بود. خلیـد که برده‌ای آزاد شـده بود، در جریان درگیری با نیروهای عبـدالله بن مطیع به اسارت درآمـد. تا چشم شـبث بن ربعی به او افتاد، بر او فریاد زد که: از ماهی فروشـی در بازار دست کشـیدی و انقلابی شدی؟ این سزای ارباب توست که تو را آزاد کرد،حال به رویش شمشـیر بکشید و فورا او را گردن بزنید. و سرانجام خلید را بدین گونه به قتل رساندند.

خون تازه

در روایات آمده که پس از کشته شدن امام حسین «ع» عصر عاشورا، در زمین و آسمان‌نشانه‌های شگفتی دیده شد که برخی از آنها تـا مـدتها بـاقی بود.یکی از این علایـم و آثـار، خون تـازه (دم عبیـط) بود.در نقلهـایی آمـده است که پس از کشـته شـدن امـام، در بیت‌المقدس، هر سنگی را که از زمین بر می‌داشتند، زیر آن خون تازه بود و سه روز از آسمان خون بارید.[۱] بارش خون از آسمان و رویش خـون تـازه از زمین و از زیر سـنگها، گریه آسـمان و زمین در سوگ ابـا عبـدالله «ع» به حسـاب آمـده است.در زمینه همین عبیط، از قول ابو سعید نقل شده است که: «ما رفع حجر من الدنیا الا و تحته دم عبیط و لقد مطرت السماء دما بقی اثره فی الثیاب مدهٔ حتی تقطعت».[۲] در مورد خواب ام سلمه نیز آمده است که حضرت رسول را در خواب دید. حضرت به او فرموده: هر گاه شیشه‌ای که در نزد توست و خـاک در آن است، دیـدی که خـاکش به خون تـازه (دم عبیـط) رنگین شـد، بـدان که حسـین «ع» کشـته شـده است.[۳] . ———————————————

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۴، اثبات الهداهٔ، حر عاملی، ج ۵، ص ۱۸۰، امالی صدوق، ص ۱۴۲.

[۲] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۶۲ و ۴۸۲.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳۱.

د

داوود بن طرماح

از اراتمنـدان و یـاران باوفـای اهـل بیت: و از اصـحاب امـام حسـین علیه‌السـلام در روز عـاشوراست. نام شـریفش در شـمار شـهدای عاشورای حسـینی قرار گرفته است. در زیارت ناحیه و رجبیه نام او چنین آمـده است: «السـلام علی داود بن الطرماح...». امام حسـین علیه‌السـلام وقتی اصـحابش جملگی شـهید شدنـد با سـلام و سـپاس نام بزرگان آنها را می‌برد، از جمله نام داود بن الطرماح را ذکر فرمود. او نیز پس از مقاتله سخت با دشمن به شهادت رسید.

دسته‌های عزاداری

دسـته: گروهی از مردم که در جایی گرد آینـد و یا با هم حرکت کننـد و کاری را انجام دهند. گروهی که با تشـریفات خاصـی در خیابانهـا و کوچه‌هـا حرکـت می‌کننـد و بـا هـم اشـعاری خواننـد، برای اقـامه عزاداری سـید الشـهدا و ائمـه دیگر.[۱] حرکتشـان بصورت‌سینه‌زنی یا زنجیر زنی است. رواج آن بیشتر در عصر صفویه شکل گرفت.

اینگونه دستجات، برای خود نشانه و علامت و توغ و پرچم مخصوص و گاهی نام ویژه‌ای داشته‌اند و با نوعی سازماندهی مردمی در ایام عاشورا و روزهای دیگر به سوگواری می‌پرداختنـد.این مراسم، بویژه در عراق و شـهرهایی چون نجف و کربلا، ریشه‌دارتر بوده است. مرحوم کـاشف الغطاء می‌نویسـد: «آغاز بیرون آمـدن دسـته‌های عزاداری برای سـید الشـهدا، پیش از هزار سال، در زمان «معز الدوله» و «رکن الدوله» بود، که دسـته‌های عزاداران در حالی که برای حسـین «ع» ندبه می‌کردند و شب، مشعلهایی به دست داشتند، بغـداد و راههایش یکباره پر از شـیون شـد... این در قرن چهارم بود.و اگر بیرون آمـدن این موکبها در راهها نبود، هدف و غرض از یادآوری حسین بن علی «ع» از بین‌می‌رفت و ثمره فاسد می‌شد و راز شهادت حسین بن علی «ع» منتفی می‌گشت.»[۲] .

«موکب» یـا «مـواکب حسـینی» نیز به همین حرکتهـای جمعی بصـورت عزاداری و پیمـودن راهی بـا حـالت عزا گفته می‌شود که در عراق، بویژه در ایام اربعین رواج و شور بیشتری دارد.در روزهای تاسوعا و عاشورا نیز در همه شـهرها و روسـتاهای شیعه‌نشـین رواج دارد.برخی از این دسـته‌ها، تـاریخچه‌ای طولـانی و گـاهی مثلاـ چنـد صـد ساله دارد (مثل دسـته «طویرج» در کربلا) که در نسـلهای پیاپی، سنتهای خویش را حفظ می‌کنند.[۳] .

دسته‌های عزاداری، نوعی تشـکل و سازمانـدهی را تمرین می‌دهـد که بر محور امام‌حسـین «ع» است.این دسـته‌ها و هیئتهـا، در افراد احسـاس مسؤولیت و شخصـیت و اعتمـاد به نفس را تقویت می‌کنـد و به آنـان نظم و نظـام می‌بخشـد، آن هم بـا محتوایی مقـدس و آدابی‌خالصانه و عاشقانه و بدون حاکمیت زور و اعمال قدرت. ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

[۲] المواکب الحسینیه، محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۱۵، (چاپ ۱۳۴۵ ق، نجف).

[۳] در زمینـه تشـکلها و اهـداف دسته‌های عزاداری حسـینی از جملـه ر.ک: «المـواکب الحسـینیه، مـدارس و معسـکرات» از: سـامی البدری، ص ۳۴.

دارالاماره

مقر اسـتاندار و فرماندار، خانه امیر، حاکم نشین، ارگ، ارگ حکومتی.در شهرهایی که‌امیر و حاکم آنجا حضور داشت، اغلب کنار مسـجد جامع شـهر، مقر امارت و قصـر حکومتی ساخته می‌شد، تا برای اقامه نماز جمعه و ایراد خطبه، فاصـله‌ای نباشد.در کوفه محل

استقرار ابن زیاد را دار الاماره می گفتند و مجالس عمومی را در مسجد جامع برگزار می کردند.اسرای اهل بیت را در کوفه وارد آن مجلس عمومی ساختند و آن گفتگوها میان ابن زیاد و عترت طاهره پیش آمد.در همین قصر که نامش «طمار» بوده، مسلم بن عقیل و هانی را به دستور ابن زیاد شهید کردند.

ساختمان دار الاماره کوفه، بعنوان قدیمی‌ترین بنای دولتی در اسلام، به دست سعد بن‌ابی وقاص انجام گرفت. «آثار کوفه قدیم، از جمله دار الاماره از بین رفته و تنها بقایایی از مسجد جامع وجود دارد.اداره آثار باستانی عراق، با تلاشهای زیاد، پایه‌های آن را با حفاریها پیدا کرد. علایم نشان می‌دهد که دار الاماره، چهار دیوار به طول ۱۷۰ متر داشته که ارتفاع متوسط آن ۱۴ متر بوده و هر دیوار از ضلع خارجی به ۶ برج نیم دایره متصل بوده وفاصله هر برج با دیگری ۲۴ / ۶۰ متر و ارتفاع آنها حدود ۲۰ متر بوده است.بنای محکم قصر و نوع مهندسی آن، دار الاماره را از هجوم خارجی مصون می‌داشته است.کنار برخی درهای اصلی آن نیز اتاقهایی بعنوان زندان و مطبخ بوده است.»[۱] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۲، ص ۳۵۷ (پاورقی).

دارالخلافه

در پایتخت‌حکومت، قصری که محل سکونت خلیفه بود، دار الخلافه گفته می‌شد، جای اقامت پادشاه.به خود شهری هم که خلیفه یا پادشاه در آنجا بود، دار الخلافه گفته می‌شد.دار الحکومه هم به همان معنی بود.

یزید، پس از کشتن امام حسین «ع» و به اسارت در آوردن اهل بیت او، برای به رخ کشیدن این پیروزی به مردم بار عام و اذن عمومی داد و قصر پر از جمعیت‌شد.آنگاه اسرای اهل بیت را که با طناب، آنان را به هم بسته بودند، با وضعی اهانت آمیز وارد مجلس یزید کردند.[۱] دار الخلافه یزید، نزدیک مسجد جامع دمشق بوده است. ------------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۳، ص ۳۷۶.

دروازه ساعات

نام یکی از دروازه‌های ورودی دمشق، که اسرای اهل بیت را از آنجا وارد شهر کردند، همراه سر مطهر امام حسین «ع».در حالی که مردم به شادمانی و پایکوبی و طبل‌زنی مشغول بودند.نام آن دروازه «باب ساعات» بود.[۱] آن دروازه، یکی از دروازه‌های شرقی آن شهر بود که راه حلب و کوفه به این دروازه ختم می گردید.هنگامی که اسیران به دروازه شام رسیدند، از شدت ازدحام جمعیت و مانور لشکر بنی امیه، ساعتها قافله اسرا در کنار دروازه شام توقف کرد.لذا شیعیان این دروازه را «باب ساعات» نامیدند.

در عصر حاضر، باب ساعات را «باب توما» می‌نامند و آثاری از این دروازه قدیمی باقی مانده است و امروزه باب توما از محله‌های مسیحی نشین شهر دمشق است و نسبت به نقاط دیگر شهر، از هم پاشیده‌تر و کثیف‌تر به نظر می‌رسد.[۲] . ------------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۸.برخی هم علت نامگذاری را وجود ساعتی مخصوص بر سر در آن دانسته‌اند (نفس‌المهموم، ص ۲۴۱).

[۲] دایره المعارف تشیع، ج ۳، ص ۱۲. (به نقلی، توقف سه ساعته آنان یکی از درهای قصر بود و به آن «باب الساعات»

گفتند.ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۹۴ به نقل از منتخب طریحی).

دشت کربلا

قبله ی اهل حقیقت کربلاست

کربلا، او قبله اهل ولاست گر چه دارد کعبه، مروه با صفا

لیک، کی دارد منای کربلا؟ کعبه را گر زمزم است آب حیات

کربلا را آب خضر آمد فرات رو نما عارف، صلات رکعتین

در خم ابروی محراب حسین «کربلا»، مدفن سید الشهداست، سرزمینی که عظیمترین حماسه خدایی بشر، درعاشورای سال ۶۱ در آن اتفاق افتاد و موجش سراسر تاریخ و پهنه جهان را فرا گرفت.

خاك آن، بوی خون می‌دهد و تربت کربلا مقدس و الهام بخش است و در فضیلت آن، روایات بسیاری نقل شده است.[۱] .

امام علی «ع» پس از جنگ صفین، هنگام عبور از کربلا همراه برخی همراهان، چشمانش پر از اشك شد و فرمود: اینجاست محل فرود آمدنشان... و اینجاست شهادتگاه عاشقان بی‌نظیر که در گذشته و آینده، نمونه ندارند: «... مصارع عشاق شهداء لا تسبقهم من كان قبلهم و لا يلحقهم من بعدهم...»[۲] و به همین خاطر، «کربلا» سمبل ایثار و جانبازی و شهادت‌طلبی و شوق و شور حماسی شناخته شده است و در طول تاریخ نیز، کانون‌عشقهای برتر بوده و همچون مغناطیسی، دلهای مشتاق و شیدای معرفت را به سوی خود کشیده است.در حماسه دفاع مقدس ایران نیز، بسیاری از رزمندگان اسلام، به شوق کربلاو زیارت حرم حسینی، جبهه‌ها را در می‌نوردیدند و با بعثیان کافر می‌جنگیدند و رو به کعبه عشق، کربلای سید الشهدا «ع» شهید می‌شدند، چون کربلا سمبل هر جایی است که صحنه دیگری حق و باطل باشد. در حسرت کوی کربلا می‌رفتند

مشتاق به سوی کربلا می‌رفتند گلگون تن و خونین کفن و بی‌پر و بال

اینگونه به سوی کربلا می‌رفتند[۳] . در روایات آمده است که سید الشهدا «ع» نواحی اطراف قبر خویش را از اهل نینوا و غاضریه به مبلغ شصت هزار درهم خریداری کرد و به خود آنان صدقه داد و با آنان شرط کرد که مردم را به جایگاه قبرش راهنمایی کنند و هر که را به زیارت آن حضرت آید، سه روز مهمان نمایند و پذیرایی کنند.[۴] .

باری، کربلا نام یکی از شهرهای کشور عراق است که در کنار رودخانه فرات قرارداشته است.این شهر، تا سال ۶۱ هجری، بیابان بوده است.از آن زمان به بعد، بر اثر شهادت حسین بن علی «ع» در آن محل، بتدریج مورد توجه شیعیان آل علی قرار گرفت و پس از بنای مرقدهای شهدا، متدرجا مرکز جمعیت گردید و امروز، یکی از شهرهای زیارتی عراق می‌باشد که قریب ۶۵۰۰۰ تن جمعیت دارد و در ماههای محرم و صفر و هنگام زمستان، به سبب ورود زایران، جمعیت شهر به ۱۰۰۰۰۰ تن می‌رسد.[۵] .

در این که «کربلا» یعنی چه و ریشه لغوی آن چیست و از چه گرفته شده، بحثهای مفصلی انجام گرفته است.[۶] طبق برخی نقلها، این نام از ترکیب «کرب» و «ال» ساخته شده‌است، یعنی حرم الله، یا مقدس الله، «کرب» در لغت سامی به معنای «قرب» در عربی‌است (کرب: قرب).اگر «ال» هم به معنای «الله» باشد، کربلا ـ به معنای محلی است که نزد خدا، مقدس و مقرب است، یا «حرم خدا» است.[۷] برخی هم آن را ترکیب یافته از «کوربابل» دانسته‌اند، یعنی مجموعه‌ای از آبادیها و روستاهای بابل.موقعیتی که کربلا در آن قرار دارد، در بین النهرین است.این منطقه در گذشته‌های دور، مهد حوادث و احیانا تمدنها بوده است و بخشهای گوناگونی از این ناحیه، نامهای مختلف داشته است.کربلا، کور بابل، نینوا، غاضریه، کربله، نواویس، حیر، طف، شفیه، عقر، نهر علقمی، عمورا، ماریه و... که بعضی از اینها نام روستاها و آبادیهایی در این منطقه وسیع بوده است.[۸] .

حرم مطهر امام حسین «ع» که در این شهر قرار دارد، تاریخچه‌ای مفصل دارد و در دوره‌های مختلف تاریخی، بنای آن تغییرات و

تعمیراتی یافته است.کربلاء شهری است که خاندانهای ریشه‌دار در آن ساکن بوده‌اند.حوزه علمیه داشته و خانواده‌هایی شریف، ادیب و علمای برجسته از آن برخاسته و در آن زیسته‌اند.قبر حضرت عباس «ع» نیز درهمین شهر است.در قرون اخیر نیز شاهد تعدادی حوادث و انقلابها و فتنه‌ها بوده است.[۹] ولی به هر حال، در کربلا بیش از نشانهای جغرافیایی و تاریخی، باید مفاهیم والای انسانی و شورگستریها و الهام بخشیهای قداست آفرین را سراغ گرفت. ---------------------

پی نوشتها:

[۱] ر.ک: سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۱ و ۴۷۵.معروفست که: «کـل ارض کربلاء و کل یوم عاشورا».درباره این مرقد مطهر ازجمله «چهل حدیث کربلا»، نشر معروف نیز منتشر شده است. نیز «کربلا» جواد محدثی، نشر مشعر.

[۲] همان، ص ۱۹۷ و ۴۷۵.

[۳] علی مرادی.

[۴] مجمع البحرین، طریحی، واژه «کربل».

[۵] فرهنگ فارسی، معین.برای آشنایی با تاریخ این شهر از دیر باز تا عصر حاضر، ر.ک: «تراث کربلا» از سلمان هادی الطعمه (این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است: میراث کربلاـ) همچنین ر.ک: «موسوعهٔ العتبات المقدسه» جلد ۸ (قسم کربلاـ) از جعفر الخلیلی.

[۶] از جمله ر.ک: «موسوعهٔ العتبات المقدسه»، ج ۸، ص ۹ به بعد.

[۷] همان، ص ۱۰.

[۸] تراث کربلا، ص ۱۹.

[۹] ر.ک: «تراث کربلا»، سلمان هادی الطعمه.

دمشق

بزرگترین شهر سوریه که از قدیم، موقعیت و مرکزیت فرهنگی و تاریخی داشته و پیش از اسلام بنا شده است و اماکن تاریخی آن، گویای تاریخ کهن آن است.مسلمانان در سال ۱۳ هجری آنجا را فتح کردند.معاویه مدت ۳۱ سال در آنجا حکومت کرد.مسجد جامع اموی[۱] که از بزرگترین مساجد اسلامی است در این شهر است.[۲] .

اسرای اهل بیت را پیش یزید در این شهر آوردند.مرقد رقیه دختر امام حسین نیز دراین شهر است.مردم آن دیار در دوره‌های نخستین اسلام، چون تحت تاثیر تبلیغات شوم معاویه و امویان بودند، نسبت به علی و آل علی «ع» دیدگاه خصمانه‌ای داشتند.

برخوردهای شامیان با اسرای کربلا نیز نشان دهنده آن بود. ---------------------

پی نوشتها:

[۱] درباره عظمت و شگفتیهای مسجد جامع دمشق ر.ک: «لغت‌نامه» دهخدا، واژه «جامع دمشق».

[۲] دائرهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ج ۹، ص ۲۶۴.

دیر ترسا

نام محلی در سرزمین شام، که اسیران اهل بیت از آن گذشتند.در این سفر، که اسرا به‌همراه نیروهای یزیدی به شام برده می‌شدند، سرهای شهدا نیز همراه قافله بود.در یکی ازمنزلگاههای راه، به محلی رسیدند به نام «قنسیرین» که راهبی در دیری به عبادت مشغول بود.نگاه راهب از صومعه به سر مطهر امام حسین «ع» افتاد که نور از آن به آسمان می‌رفت.با دیدن این صحنه، ده هزار درهم به

نگهبانان سر داد و آن سر را آن شب نزد خود در صومعه نگهداشت.شب هنگام، راهب از آن سر مقدس، شگفتیها و کراماتی دید و به برکت آنها مسلمان شد.[۱] به گفته نیر تبریزی: دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی

وای اگر طعنه به قرآن زنـد انجیـل و زبور این دیر، هم اکنون در منطقه راه سوریه به لبنـان موجود است و بر یـک بلنـدی مشـرف به جاده قرار دارد.

پی نوشتها:

[۱] مناقب، ج ۴، ص ۶۰، بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۲، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۹۸، اثبات الهدئ، ج ۵، ص ۱۹۳.

دیر راهب

نام محلی در سـرزمین شام، که اسـیران اهل بیت از آن گذشـتند.در این سفر، که اسرا به‌همراه نیروهای یزیدی به شام برده می‌شدند، سرهای شهدا نیز همراه قافله بود.در یکی از منزلگاههای راه، به محلی رسیدند به نام «قنسیرین» که راهبی در دیری به عبادت مشغول بود.نگـاه راهب از صومعه به سـر مطهر امام حسـین «ع» افتاد که نور از آن به آسـمان می‌رفت.با دیـدن این صـحنه، ده هزار درهم به نگهبانان سر داد و آن سر را آن شب نزد خود در صومعه نگهداشت.شب هنگام، راهب از آن سر مقدس، شگفتیها و کراماتی دید و به برکت آنها مسلمان شد.[۱] به گفته نیر تبریزی: دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی

وای اگر طعنه به قرآن زنـد انجیـل و زبور این دیر، هم اکنون در منطقه راه سوریه به لبنـان موجود است و بر یـک بلنـدی مشـرف به جاده قرار دارد. ------------------------

پی نوشتها:

[۱] مناقب، ج ۴، ص ۶۰، بحار، ج ۴۵، ص ۱۷۲، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۹۸، اثبات الهدئ، ج ۵، ص ۱۹۳.

دستان بریده

یـا دسـتهای قلم شـده.منظور دو دست علمـدار کربلاـ اباالفضـل «ع» است که چون روز عاشورا برای آوردن آب به خیمه‌ها، به سوی فرات رفت، در درگیری با کمین نیروهای دشـمن، ابتدا دست راسـتش از کار افتاد و با رجز «و الله ان قطعتموا یمینی...» می‌کوشید تا آب را به خیمه‌هـا برسانـد. دست چپش هم قطع شـد.وی به رجز و مبـارزه ادامه داد تـا به شـهادت رسـید.در مرثیه‌هـا برای بی‌دسـتی علمـدار رشـید عـاشورا، جایگـاه خاصـی است و از زبان حال مادرش «ام البنین» هم نوحه‌ها خوانـده می‌شود. کاش می گشـتم فـدای دست تو

تا نمی‌دیدم عزای دست تو خیمه‌های ظهر عاشورا هنوز

تکیه دارد بر عصای دست تو از درخت‌سبز باغ مصطفی

تا فتاده شاخه‌های دست تو اشک می‌ریزد ز چشم اهل دل

در عزای غم فزای دست تو یک چمن گلهای سرخ نینوا

سبز می گردد به پای دست تو درشگفتم از تو ای دست‌خدا

چیست آیا خونبهای دست تو؟[۱].

پی نوشتها :

[۱] صادق رحمانی.

دهه عاشورا

ده روز اول ماه محرم را دهه عاشورا یا دهه محرم می‌گویند و در این ایام مردم اقدام به برپایی عزاداری و مجالس وعظ و مرثیه می‌کنند و هیئتهای عزاداری و مساجد و تکایا و حسینیه‌ها رونق و شور بیشتری پیدا می‌کند و آمادگی برای بزرگداشت عاشورای حسینی پدید می‌آید.

درخت سدر

در دوره هارون الرشید، اطراف قبر امام حسین «ع» خانه‌ها و بناهایی احداث شده بود درخت سدری وجود داشت که هم نشانه‌ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه‌بانی برایشان. به دستور هارون آن درخت را قطع کردند.این حادثه پیش از تخریبهایی بود که در عصر متوکل چندین نوبت نسبت به قبر سید الشهدا «ع» انجام گرفت.[۱] نیز نقل شده که موسی بن عبد الملک، دستور به قطع آن درخت داد.در حدیثی هم از پیامبر نقل شده است که سه بار فرمود: «لعن الله قاطع السدرة».[۲] خداوند لعنت کند قطع کننده درخت سدر را.تا زمان هارون الرشید مردم نمی‌دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره دارد.جریر بن عبد الحمید از مردی از اهل عراق که آمده بود، پرسید، چه خبر؟ وقتی او خبر تخریب قبر امام و قطع درخت سدر را گفت، جریر دستانش را بلند کرد و گفت: الله‌اکبر!حدیثی از پیامبر روایت شده که قطع کننده سدر را لعن نموده است، ولی تا امروز معنایش را نمی‌فهمیدیم.قصد او تغییر موضع قبر حسین «ع» است تا مردم ندانند قبرش کجاست.[۳] . ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری، ص ۸۹.

[۲] مناقب، ج ۴، ص ۶۴.

[۳] همان، ۶۳، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۸.

دعوتنامه

همیشه یکی از سندهای قابل اعتماد و رسمی «نامه» بوده است.مکاتبات اداری، رسمی و سیاسی و عزل و نصبها و فرمانها و درخواستها به صورت نامه (و اصطلاحاکتاب) در نهضت کربلا و قبل و بعد از عاشورا هم به چشم می‌خورد.[۱] چه نامه‌هایی که سید الشهدا «ع» به معاویه نوشت و نسبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد، وچه آنچه به علما نگاشت و چه آنچه در جریان نهضت عاشورا، به بستگان خود و کوفیان، بصریان، یاران و نمایندگان خویش نوشت، حتی آنچه که به صورت وصیتنامه کتبی آن‌حضرت به محمد حنفیه ثبت است (لم اخرج اشرا...) از این دست است.نامه‌هایی را هم بزرگان شیعه و هواداران آن امام، از بصره و بویژه کوفه به آن حضرت نوشتند و او را به آمدن به آن پایگاه شیعی دعوت کردند و قول هر گونه مساعدت و یاری دادند.سید الشهدا نیز در پی آن دعوتنامه‌ها، نماینده خویش، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، باز همراه وی نامه‌ای به شیعیان نوشت.[۲] .

نامه‌هایی که در مدت اقامت امام حسین «ع» در مکه، از کوفه برای آن حضرت فرستادند و دعوت به کوفه کردند، بسیار بود.تا حدود ۱۲ هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند.

نامه‌ها برخی بصورت فردی بود، برخی بصورت گروهی و با امضاهای بیشمار.نامه‌های سید الشهدا «ع» به آنان نیز اغلب، پاسخ به آن دعوتها یا فراخوانی به یاری و مبارزه بود و محتوای دعوت عاشورایی امام را در برداشت.علت آنکه نامه‌های دعوت، اغلب از کوفه بود، آن بود که کوفیان دل خوشی از معاویه نداشتند و هوادار اهل بیت بودند.پس از مرگ او، تصمیم به خلع یزید از خلافت و مبارزه با او گرفتند.نامه‌هایشان هم در پی همین هدف و با مضمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به سید الشهدا «ع» و دعوت به آمدن و قبول رهبری و قول نصرت و یاری و چشم به راه مقدماو بودن بود.نامه‌هایی هم میان امام و برخی از شیعیان در بصره رد و بدل شد.آخرین‌نامه‌ای که از کوفیان به دست امام رسید، این متن را داشت: «عجل للقدوم یا بن رسول الله، فان لک بالکوفهٔ ماهٔ الف سیف فلا تتاخر»[۳] ای پسر پیامبر!هر چه زودتر بیا!در کوفه‌صد هزار شمشیر در اختیار توست، دیر مکن!در مسیر راه کوفه، وقتی سپاه حر، راه را برامام گرفت، حضرت به انبوه نامه‌های دعوت استناد کرد و حر از آنها اظهار بی اطلاعی‌می‌کرد.روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه‌های اتمام حجت خویش، کسانی همچون شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و... را مخاطب قرار دارد که... مگر به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و همه جا سرسبز است و آماده، زود بشتاب و به سوی سپاهی سازمان یافته بیا؟... [۴] . ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مجموعه نامه‌های ائمه «ع» در کتاب دو جلدی «معادن الحکمهٔ» از محمد بن فیض کاشانی گرد آمده است.نامه‌های سید الشهدا را نیز از جمله در «موسوعهٔ کلمات الامام الحسین» و «بلاغهٔ الحسین» ملاحظه کنید.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۶۷.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۴] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۲، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

دفن اجساد شهدا

طایفه‌ای که نزدیک کربلا ساکن بودند و فردای عاشورا، پس از رفتن سپاه عمر سعد، عده‌ای از آنان برای دفن اجساد مطهر شهدای اهل بیت به کربلا آمدند[۱] و چون‌اجساد را نمی‌شناختند، متحیر بودند.در آن هنگام، حضرت سجاد «ع» آمد و پیکر اهل بیت و اصحاب را یک به یک به آنان شناساند و آنان در دفن شهدا، حضرت را یاری کردند و برای خویش، افتخار آفریدند.در «دایرهٔ المعارف تشیع» آمده است:

«بنی اسد، نام تیره‌ای از قبایل عرب، از فرزندان اسد بن خزیمه بن مدرکه... این قبیله توفیق و افتخار دفن پیکر مطهر حضرت سید الشهدا و انصار آن حضرت را پس از واقعه کربلا در سال ۶۱ ق.داشتند.جمعی از اصحاب، علما، شعرا و زعمای امامیه از این قبیله برخاسته‌اند.برخی از همسران پیامبر اکرم «ص» نیز از همین قبیله بوده‌اند.این قبیله درسال ۱۹ هجری از بلاد حجاز به عراق رفته، در کوفه و غاضریه از نواحی کربلا سکونت‌کردند.از قبایل سلحشور عرب محسوب می‌گردند.هنگام بنای کوفه، این قبیله محله خاصی را در جنوب مسجد کوفه به خویش اختصاص دادند.در سال ۳۶ هجری در جنگ‌جمل، با علی «ع» بیعت کردند و در کنار آن حضرت جنگیدند.در قیام عاشورا در سال ۶۱به سه دسته تقسیم شدند: موافق با حضرت و مخالف و بی‌طرف.حبیب بن مظاهر، انس‌بن حرث، مسلم بن عوسجه، قیس بن مسهر، موقع بن ثمامه و عمرو بن خالد صیداوی از سران موافق بودند و حرملهٔ بن کاهل اسدی، قاتل طفل شیر خوار، از سران مخالف بود. گروهی از دسته سوم (بی‌طرفها) پس از شهادت حسین، زنانشان بر میدان جنگ گذر کرده و اجساد را دیدند و تحت تاثیر قرار گرفتند و به سرزمین خود رفته، مردان را جهت دفن اجساد، خبر کردند.ابتدا زنان بیل و کلنگ به دست گرفته به طرف کربلا روان شدند.پس از مدتی وجدان مردان بنی اسد بیدار گشت و به خود آمدند و به دنبال

زنان راه افتاده به دفن اجساد امام و یارانش پرداختند.این فداکاری سبب شهرت آنان شد و از آن پس شیعیان به نظر احترام و محبت به قبیله بنی اسد می‌نگرند».[۲] . ---------------------

پی نوشتها:

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۳.

[۲] دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۳، ص ۳۴۰.

دلهم بن عمر

همسر گرامی جناب «زهیر بن قین» بود که در راه کربلا به کاروان امام حسین علیه‌السلام پیوستند.

دختر سه ساله

دختر سه چهار ساله ابا عبدالله الحسین «ع» که در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بوده و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی‌تابی کرد و پدر را خواست.خبر به یزید رسید.به دستور او سر مطهر امام حسین «ع» را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان داد.[۱] البته درباره این دختر و شهادتش، میان مورخین نظر واحدی وجود ندارد.

خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او بر می‌انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند.محل دفن او کنار یک بازارچه قدیمی و با فاصله از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است.آخرین تعمیر و توسعه در سال ۱۳۶۴ شمسی از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید.[۲] اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است. از بهر یاد بود از این نهضت بزرگ در شهر شام، دخترکی را گذاشتیم تا دودمان دشمن ظالم فنا شود

آنجا رقیه را به حراست گماشتیم

پی نوشتها :

[۱] کامل بهایی، ص ۱۷۹، منتهی الآمال، ۴۳۷.

[۲] شام سرزمین خاطره‌ها، ص ۱۱۱.

داوود حلی

سید داوود بن داوود حسینی حلی، عموی سید حیدر، شاعر و ادیب مشهوری بوده است.

این ادیب گرانمایه در رثای امام حسین علیه‌السلام و اصحاب باوفایش اشعاری دارد که گوشه‌ای از آن در این جا ذکر می‌شود: یا أمهٔ لمحمد

فی الآل لم یرعوا ذمامه قتلوا الحسین بکربلا

ء و لم تخالطهم ندامه و رضیعه قبل الفطام

رأی بسهمهم فطامه قد أضرموها فتنهٔ

عمیا الی یوم القیامهٔ ای مردم، حق محمد صلی الله علیه و آله و خانواده‌ی او را مراعات نکردند.

حسین علیه‌السلام را در کربلا شهید کردند و از این کار پشیمان نشدند.
فرزند شیر خوارش را قبل از این که از شیر گرفته شود با تیر از شیر گرفتند.
آتش فتنه‌ای را افروختند که تا قیامت خاموش نمی‌شود.

داوری شیرازی

محمد متخلص به داوری، سومین پسر وصال از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی مدتی در تهران بسر برده و به سال ۱۲۸۲ ه. ق در شیراز به بیماری دق درگذشت و در بقعه‌ی شاهچراغ شیراز مدفون گردید.
او در رثای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و یاران گرانمایه‌اش اشعار پر سوز و گداز بسیاری سروده است که نمونه‌ای از آنها در پیش می‌آید: بگرفت سر پسر به سینه
دستی به سر، آن دگر به سینه گفت ای گل تازه بر دمیده
بیخ گلت از جگر دمیده بر برگ گلت چرا غبار است؟
چاک تنت از کدام خار است؟ از سنگ که شد پرت شکسته؟
با تیغ که شد سرت شکسته از دست که جرعه نوش گشتی؟
کز خود شدی و خموش گشتی ای سرو روان به پای برخیز
بنشسته پدر، ز جای برخیز در پیش پدر چرا غنودی؟
ای باب، تو بی‌ادب نبودی بگشای لبی، بکن خطابی
بشنو سخنی، بگو جوابی بر چهره‌ی شاه چشم بردوخت
گفتی دل شاه بر جگر دوخت از حدیث شهدا مختصری می‌شنوی
از غم روز قیامت خبری می‌شنوی تو چه دانی که چه آمد به سر شاه شهید؟
بر سر نیزه‌ی بیداد سری می‌شنوی چاک پیشانی‌اش از دامن ابرو بگذشت
تو همین معجز شق القمری می‌شنوی از جگر سوختگان لب آبت چه خبر؟
این قدر هست که بوی جگری می‌شنوی غافلی وقت جدایی چه قیامت برخاست
تو وداع پسری با پدری می‌شنوی خبرت نیست ز حال دل بیمار حسین
در ره شام همین در به دری می‌شنوی تاب خورشید و تن خسته و پا در زنجیر
حال رنجور چه دانی؟ سفری می‌شنوی گریه سیلی شد و بنیاد صبوری برکند
تو همین زینبی و چشم تری می‌شنوی داوری راست دم غصه فزایی، ورنه
این همان قصه بود کز دگری می‌شنوی چون دور روزگار، ستم را ز سر گرفت
رسم و ره جفا به طریقی دگر گرفت در دودمان احمد مرسل شراره‌ای
از آتش یزید در افتاد و در گرفت بر شاه دین زمانه چنان تنگ شد که او
هم مهر از برادر و هم از پسر گرفت رو در حرم نهاد و ز دشمن امان نیافت
ناچار راه مشهد پاک پدر گرفت دردا که راه بادیه گم کرد خسروی
کش عقل رهنمای به ره راهبر گرفت بس نامه‌ها ز کوفه نوشتند و هر کسی
روز و شبان ز مقدم پاکش خبر گرفت خواندند سوی خویش و به یاریش کس نرفت

جز تبر چارپر که شتابید و پر گرفت چون دید خلق را سر نامهربانی است
بر مرگ دل نهاد و دل از خلق برگرفت آمد به دشت ماریه، گفت این زمین کجاست؟
آسوده گشت چون که بگفتند نینواست چون دید برخلاف مراد است کارها
فرمود کز شتر بفکندند بارها افراشتند خیمه و بر رفع کینه خصم
برگرد خیمه‌گاه نشاندند خارها چون اهل کوفه ز آمدن شه خبر شدند
دشمن دو اسبه سوی شه آمد هزارها گرد ملک دو رویه گرفتند فوج فوج
از پا برهنگان عرب وز سوارها بگذشت لشکر و عمر سعد شوم بخت
سردار لشکر و سر خنجر گذارها برگرد شیر بچه‌ی حق، بیشه ساختند
از نیزه‌های شیرفکن نیزه دارها شه در میان بادیه محصور دشمنان
وز تیغ‌های تیز به گردش حصارها بر روی شاه، آب ببستند و ای دریغ
از هر کنار موج زنان جویبارها افراشتند آتش کین از سنان و تیغ
بر روزن سپهر برآمد شرارها برگرد شه چو لشکر دشمن هجوم کرد
یکباره زو کناره گرفتند یارها روز نهم ز ماه محرم چو شد تمام
خورشید بخت آل علی کرد رو به شام جون نوبت قتال به سلطان دین فتاد
تب لرزه بر قوایم عرش برین فتاد گرد ملال بر رخ کروبیان نشست
زنگ هراس بر دل روح الامین فتاد از بیم رفت خنجر مریخ در نیام
وز دست مهر، تیغ به روی زمین فتاد چون شیر بچه کشته بیاورد رو به خصم
وز بیم لرزه بر دل شیر عرین فتاد بر هر سری که تیغ شه آورد سر فرود
دو پاره پیکرش ز یسار و یمین فتاد گفتی که تیغ شاه شهابی بود کزو
هر سو به خاک معرکه دیوی لعین فتاد دشت نبرد چون فلک پر ستاره شد
از بس که قبه از سپر آهنین فتاد بس مغز پر ز باد که از باد تیغ شاه
از زین بلند ناشده کز پشت زین فتاد بس دست زورمند که با تیغ آهنین
از آستین برون شد و بی‌آستین فتاد یکباره بسته شد ره آمد شد سوار
از بس به خاک پیکر مردان کین فتاد آمد ندا ز حق که به هیجا چه می‌کنی؟
بردی ز یاد وعده‌ی ما را چه می‌کنی؟ چون قوم بنی‌اسد رسیدند
یک دشت تمام کشته دیدند شه کشته، همه سپاه کشته
یک طایفه بی‌گناه کشته صحرا همه لاله‌زار گشته
یک کشته، دو صد هزار گشته باغی گل و سرو بار داده
گل ریخته، سروها فتاده گلها همه خون ناب خورده
افسرده و آفتاب خورده هر گوشه تنی هزار پاره
صد پاره یکی هزار باره هر سوی که شد کسی خرامان
خون شهدا گرفت دامان سرها ز بدن جدا فتاده
سرگشته به پیش پا فتاده گفتند که یارب این چه حال است؟

این واقعه خواب یا خیال است؟ اینان که ز سرگذشتگانند
آدم نه، مگر فرشتگانند گر آدمی، از چه سر ندارند؟
ور خود ملک، از چه پر ندارند؟ بی‌دست نبوده این بدنها
یا این همه چاک پیرهنها این پا که ز تن جدا فتاده‌ست
یارب بدنش کجا فتاده‌ست؟ این جسم بریده سر کدام است؟
تا کیست پدر، پسر کدام است؟ شه کو، به کجاست شاهزاده؟
وان تازه خطان ماهزاده؟ زین چاک تنی و بی‌لباسی
کند است نظر ز حق شناسی ماندند به کار خویش حیران
یک چاک بدن، یکی به دامان کز دور بلند گشت گردی
آمد ز میان گرد، مردی دیدند به ره شتر سواری
خورشید وشی، نقابداری ماتمزده‌ی سیاه جامه
آشفته، به سر یکی عمامه پیش آمد و زار زار بگریست
چون ابر به نوبهار بگریست گفت ای عربان میهمان دوست
مهمان نشناختن نه نیکوست این تشنه لبان پیرهن چاک
نشناخته چون نهید در خاک؟ اکنون که به خاک می‌سپارید
می‌دانمشان بر من آرید گفتند چنین که ره نمودی
وین عقده‌ی کار ما گشودی ایزد به تو رهنمای بادا
ای مزد تو با خدای بادا هرگز نشوی چو این عزیزان
در داغ عزیز، اشک ریزان خویشان تو این بلا نبینند
این قصه‌ی کربلا نبینند رفتند و ز هر طرف دویدند
هر یک بدنی به برکشیدند بردند تنی به پیش رویش
جسمی شده چاک چارسویش خونش به دل فگار بسته
وز خون به کفش نگار بسته تن کوفته، سینه چاک گشته
نارفته به خاک، خاک گشته سرکوفته، پا به گل نشسته
تا فرق به خون دل نشسته گفتند که این شکسته تن کیست؟
این نوگل چاک پیرهن کیست؟ گفت این تن قاسم فگار است
پور حسن است و تاجدار است کش دیده ز چرخ آبنوسی
یک روز چه مرگ و چه عروسی دیدند تنی چو نونهالی
بر خاک فتاده پایمالی باریک میان، ستبر بازو
با شیر سپهر هم ترازو تیر آژده پای تا به دوشش
گلگون تن ارغوان فروشش پیکان به برش به سر نشسته
تیر آمده تا به پر نشسته شمشیر نموده در دلش راه
از سینه دریده تا تهیگاه دل جسته برون که جای من نیست

این خانه دگر سرای من نیست گفتند که این جوان کدام است؟
کآب از پس مرگ او حرام است صد پاره تنش کبابمان کرد
ز آب مژه غرق آبمان کرد مادرش مباد با چنین سوز
تا کشته ببیندش بدین روز چون چشم سوار بر وی افتاد
آتش بگرفت و از پی افتاد می گفت و ز دیده اشک می‌ریخت
وز دیده به رخ دو مشک می‌ریخت کاین پاره پسر که ریز ریز است
در پیش پدر بسی عزیز است این نوگل گلشن امام است
فرزند حسین تشنه کام است از نسل مهین پیمبر است این
ناکام علی اکبر است این جمعی دگر آمدند جوشان
رخساره پر آب و دل خروشان گفتند تنی به پای آب است
کآب از لب خشک او کباب است دست از سر دوشها گسسته
بس دست ز خون خویش شسته چون دیده به دام پای بستش
مرگ آمده و گرفته دستش قد سرو، تنی چو سرو صد چاک
چون سایه‌ی سرو، خفته بر خاک از زخم سنان و خنجر و تیر
صد پاره تنش شده زمینگیر بگسسته میان و یال و کتفش
از جای نمی‌توان گرفتش گفت این تن میر نامدار است
عباس دلیر نامدار است می گفت ز هر تنی نشانی
گردش عربان به نوحه خوانی هر گوشه نشان شاه می‌جست
در خیل ستاره، ماه می‌جست تا بر تن شه گذارش افتاد
رفت از خود و در کنارش افتاد گفت ای تن بی‌سر، این چه حال است؟
از کشته‌ی خنجر، این چه حال است؟ ای پیکر پاک، این چه روز است؟
ای خفته به خاک، این چه سوز است؟ ای کشته، سرت کجا فتاده‌ست؟
بی‌سر بدنت کجا فتاده‌ست؟ بر تن ز چه پیرهن نداری؟
پیراهن چه، که تن نداری؟ نه دست و نه آستین، نه جامه
سر داده به خصم با عمامه

دعبل خزاعی

ابوعلی دعبل بن علی بن رزین از خاندان طاهر ذوالیمینین بود. او به سال ۱۴۸ ه. ق در کوفه متولد شده و در بغداد سکونت گزید و به سال ۲۴۶ ه. ق در شهر طیب که بین واسط و خوزستان قرار دارد وفات یافت.
ابوعلی، دعبل بن علی بن رزین خزاعی کوفی، سراینده‌ی قصیده‌ی معروف «مدارس آیات» در سوگ مظلومیت امامان شیعه است. وی که از مرثیه سرایان بزرگ عاشورا به حساب می‌آمد، بیشتر عمرش را در بغداد زیست. شعرهایش بیشتر در نکوهش خلفای جور و حمایت از اهل بیت علیهم‌السلام بود. این چهره نابغه شعر شیعی که از شیفتگان جان باخته‌ی راه ائمه و ولایت بود، به دسیسه‌ی حاکم دمشق، در سن ۹۸ سالگی به شهادت رسید. قبرش در «زویله» نزدیک مرز سودان است. دعبل به خاطر قصیده‌ی «مدارس

آیات» پیراهنی از امام رضا علیه‌السلام خلعت گرفت. او نه تنها یک شاعر برجسته، بلکه در علم حدیث و کلام و تاریخ و لغت نیز چهره ارزشمندی بود و از علمای شیعه به حساب می‌آمد و سروده‌هایش در زمان خود او منتشر و دهان به دهان نقل شده است.

فکیف و من أنی یطالب زلفهٔ

الی الله بعد الصوم و الصلوات و هند و ما أدت سمیهٔ و ابنها

اولوا الکفر فی الاسلام و الفجرات تراث بلا قربی و ملک بلا هدی

و حکم بلا شوری بغیر هداهٔ فکیف یحبون النبی و رهطه

و هم ترکوا أحشاءهم و غرات أفاطم لو خلت الحسین مجدلا

و قد مات عطشانا بشط فرات اذا للطمت الخد فاطم عنده

و أجریت دمع العین فی الوجنات یا آل أحمد ما لقیتم بعده؟

من عصبهٔ هم فی القیاس مجوس صبرا موالینا فسوف ندیلکم

یوما علی آل اللعین عبوس یا امهٔ السوء ما جازیت أحمد فی

حسن البلاء علی التنزیل و السور لم یبق حی من الأحیاء نعلمه

من ذی یمان و لا بکر و لا مضر الا و هم شرکاء فی دمائهم

کما تشارک أیسار علی جزر قتلا و أسرا و تخویفا و منهبهٔ

فعل الغزاهٔ بأهل الروم و الخزر أری أامیهٔ معذورین أن قتلوا

و لا أری لبنی العباس من عذر قبران فی طوس، خیر الناس کلهم

و قبر شرهم، هذا من العبر ما ینفع الرجس من قرب الزکی و ما

علی الزکی بقرب من الرجس ضرر چگونه و به چه وسیله‌ای (جز توسل به اهل بیت) بعد از نماز و روزه طالب نزدیکی به خدا هستی؟

در حالی که هند و سمیه و فرزندانش ریشه‌ی کفر هستند و در اسلام فساد کرده‌اند.

ارث آنان بدون نسب و سلطنت آنان بدون ارشاد به آنها رسیده و حکومتشان استبدادی و بدون مشورت است.

پس چگونه پیامبر و بستگان او را دوست دارند در صورتی که پهلوهای خاندان او را شکافتند؟

ای فاطمه، اگر می‌دانستی که حسین علیه‌السلام با کام تشنه در کنار فرات سر به خاک شهادت نهاده،

جز لطمه بر صورت نمی‌زدی و غیر از اشک بر گونه نمی‌ریختی.

ای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، پس از او از قومی که در مقایسه مانند گبران هستند، بر شما چه گذشت؟

آقایان من شکیبا باشید، به زودی روزی فرامی‌رسد که بر آن دودمان لعنتی بسیار سخت باشد.

ای مردم بد، پاداش شما برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر امتحان خوبی که داد و قرآن را برایتان آورد، چه بود؟

تمام قبایل عرب، از ذی یمان و بکر و مضر و کسانی که ما می‌شناختیم هیچ یک باقی نمانده‌اند،

مگر اینکه همان گونه که در تقسیم نذرهای زمان جاهلی شرکت می‌کردند، در ریختن خون شهدای نینوا هم شرکت داشته‌اند.

همان طور که غزاهٔ به اهل روم و خزر حمله بردند، آنها هم در قتل و اسارت و ترساندن و یغمای مردم دخالت داشته‌اند.

برای بنی‌امیه در قتل و کشتن (آل علی علیه‌السلام) بهانه و دستاویزی می‌بینم ولی هیچ عذری برای بنی‌عباس نمی‌یابم.

دو قبر در توس هست که یکی قبر بهترین مردم دنیاست و دیگری قبر بدترین مردم، آری این یک عبرت است.

اگر ناپاکی و پلیدی در نزدیکی پاکی و طهارت واقع شود هیچ سودی برایش ندارد و این نزدیکی به پاکی هم هیچ ضرری

نمی‌رساند.

دعبل خزاعی

ابو علی، دعبل بن علی بن رزین خزاعی کوفی، سراینده قصیده معروف «مدارس آیات» در سوگ مظلومیت امامان شیعه.وی که از مرثیه سرایان بزرگ عاشورا به حساب می‌آمد، بیشتر در بغداد زیست.شعرهایش بیشتر در نکوهش خلفای جور و حمایت از اهل بیت «ع» بود.ولادت این چهره نابغه شعر شیعی که از شیفتگان جان باخته راه ائمه و ولایت بود، سال ۱۴۸ و شهادتش به دسیسه حاکم دمشق، در ۹۸ سالگی در ۲۴۶ هجری‌بود.قبرش در «زویله» نزدیک مرز سودان است.[۱] .

دعبل به خاطر قصیده «مدارس آیات»، پیراهنی از امام رضا «ع» خلعت گرفت.او نه تنها یک شاعر برجسته، بلکه در علم حدیث و کلام و تاریخ و لغت نیز چهره ارزشمندی بود و از علمای شیعه به حساب می‌آمد و سروده‌هایش در زمان خود او منتشر و دهان به دهان نقل می‌شد. ------------------------

پی نوشتها :

[۱] الغدیر، علامه امینی، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۶۳.نیز درباره شرح حال او ر.ك: «دعبل خزاعی، شاعر دار بر دوش» از: مصطفی قلیزاده.

دیزج

ابراهیم دیزج، کسی بود که از سوی متوکل عباسی ماموریت یافت برای متفرق ساختن شیعه و تجمع آنان پیرامون قبر سید الشهدا «ع»، قبر آن حضرت را خراب کند.همراه او در این جنایت، هارون مغربی بود.کارگرانی گرفتند ولی نتوانستند خراب کنند.برای تخریب و شخم آن محل، از گاو استفاده کردند، ولی گاوها هم پیش نمی‌رفتند.این دو نفر، پس ازآن گرفتاریهایی دیدند که در کتب تاریخ ثبت است.[۱] .

دیزج، یهودی بود و به ظاهر اسلام آورده بود و در تخریب قبر، خودش با بیلی که در دست گرفته بود، مباشرت در کار داشت.این عمل، در سال ۲۳۶ هجری بود.[۲] . --------------------------

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ج ۴، ص ۶۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۴.

[۲] تتمهٔ المنتهی، محدث قمی، ص ۲۳۹.

دونالدسون

دکتر دونالدسون انگلیسی در سال ۱۳۴۶ ه. ۱۹۲۸ م از کربلا دیدن نمود و منظورش از این سفر، تکمیل کتابی با موضوع عقاید شیعه بود. او پاره‌ای درباره‌ی زیارت حسین علیه‌السلام نوشته که خالی از اشتباه نیست.

دعوتنامه

همیشه یکی از سندهای قابل اعتماد و رسمی «نامه» بوده است.مکاتبات اداری، رسمی و سیاسی و عزل و نصبها و فرمانها و درخواستها به صورت نامه (و اصطلاحاکتاب) در نهضت کربلا و قبل و بعد از عاشورا هم به چشم می‌خورد.[۱] چه نامه‌هایی که سید الشهدا «ع» به معاویه نوشت و نسبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد، وچه آنچه به علما نگاشت و چه آنچه در جریان نهضت عاشورا، به بستگان خود و کوفیان، بصریان، یاران و نمایندگان خویش نوشت، حتی آنچه که به صورت وصیتنامه

کتبی آن‌حضرت به محمد حنفیه ثبت است (لم اخرج اشرا...) از این دست است.نامه‌هایی را هم بزرگان شیعه و هواداران آن امام، از بصره و بویژه کوفه به آن حضرت نوشتند و او را به آمدن به آن پایگاه شیعی دعوت کردند و قول هر گونه مساعدت و یاری دادند.سید الشهدا نیز در پی آن دعوتنامه‌ها، نماینده خویش، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد، باز همراه وی نامه‌ای به شیعیان نوشت.[۲] .

نامه‌هایی که در مدت اقامت امام حسین «ع» در مکه، از کوفه برای آن حضرت فرستادند و دعوت به کوفه کردند، بسیار بود.تا حدود ۱۲ هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند.

نامه‌ها برخی بصورت فردی بود، برخی بصورت گروهی و با امضاهای بیشمار.نامه‌های سید الشهدا «ع» به آنان نیز اغلب، پاسخ به آن دعوتها یا فراخوانی به یاری و مبارزه بود و محتوای دعوت عاشورایی امام را در برداشت.علت آنکه نامه‌های دعوت، اغلب از کوفه بود، آن بود که کوفیان دل خوشی از معاویه نداشتند و هوادار اهل بیت بودند.پس از مرگ او، تصمیم به خلع یزید از خلافت و مبارزه با او گرفتند.نامه‌هایشان هم در پی همین هدف و با مضمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به سید الشهدا «ع» و دعوت به آمدن و قبول رهبری و قول نصرت و یاری و چشم به راه مقدم‌او بودن بود.نامه‌هایی هم میان امام و برخی از شیعیان در بصره رد و بدل شد.آخرین‌نامه‌ای که از کوفیان به دست امام رسید، این متن را داشت: «عجل للقدوم یا بن رسول الله، فان لک بالکوفة ماة الف سیف فلا تتاخر»[۳] ای پسر پیامبر!هر چه زودتر بیا!در کوفه‌صد هزار شمشیر در اختیار توست، دیر مکن!در مسیر راه کوفه، وقتی سپاه حر، راه را برامام گرفت، حضرت به انبوه نامه‌های دعوت استناد کرد و حر از آنها اظهار بی اطلاعی‌می‌کرد.روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه‌های اتمام حجت خویش، کسانی همچون شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و... را مخاطب قرار دارد که... مگر به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و همه جا سرسبز است و آماده، زود بشتاب و به سوی سپاهی سازمان یافته بیا؟... [۴] . ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] مجموعه نامه‌های ائمه «ع» در کتاب دو جلدی «معادن الحکمة» از محمد بن فیض کاشانی گرد آمده است.نامه‌های سید الشهدا را نیز از جمله در «موسوعة کلمات الامام الحسین» و «بلاغة الحسین» ملاحظه کنید.

[۲] سفینة البحار، ج ۲، ص ۴۶۷.

[۳] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۴] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۲، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

دغدغه

تابوت بزرگی که معمولا-دسته‌های عزادار یا تعزیه خوان، آن را روز ۲۸ صفر که مصادف با شهادت امام حسن مجتبی «ع» است می‌آورند.ابتدا دغدغه را سیاهپوش کرده، در حالی که بر دوش عزاداران بود، دو کودک در اطراف آن نوحه‌خوانی می‌کردند.[۱] ظاهرا تنها در شهر قم رایج و مصطلح بوده است.

پی نوشت ها :

[۱] تاریخ تکایا و عزاداری قم، ص ۲۱۸.

دم

در اصطلاح مرثیه و نوحه‌خوانی، بیت و مصرعی که مداح و مرثیه‌خوان می گوید و حاضران آن را تکرار می کنند و همصدا با مداح، دم می گیرند.دم دادن و دم گرفتن از اصطلاحات سینه‌زنی و نوحه‌خوانی است.

درید

نام پرچمدار سپاه عمر سعد در روز عاشورا بود.

داوود دمشقی

در زمان قیام مختار بن ابوعبید ثقفی، علیه نیروهای ابن‌زیاد از هواداران ابن‌زیاد بود. وی فرد قدرتمندی بود که کسی را یارای مقابله با او نبود. سرانجام وی به دست یکی از افراد شجاع سپاه مختار به هلاکت رسید. جریان به هلاکت رسیدن وی چنین بود:

در میان ارتش شام مردی شجاع به نام: «ابن‌ضبعان کلبی» بود، او وسط میدان آمد و فریاد زد: «یا شیعه المختار کذاب یا شیعهٔ ابن الاشتر المرتاب» ای پیروان مختار کذاب و ای پیروان فرزند اشتر گمراه جلو بیایید. و آن مرد در حالی که در میدان گرد و خاکی به وجود آورده بود این رجز را می‌خواند: انا ضبعان الکریم المفضل

من عصبهٔ یبرون من دین علی کذالک کانوا فی الزمان الاول

من فرزند ضبعان بزرگ و بزرگوارم از خانواده‌ای که از دین علی بیزارند و از قدیم بر این عقیده استوار بوده‌اند. در این جا مردی از یلان لشکر ابراهیم، جلو آمد و در مقابل آن مرد خبیث شامی ایستاد، این مرد «احوص بن شداد» از طایفه‌ی حمدان و از شیعیان مخلص و شجاع عراق بود. وی با فریادی بلند در جواب آن مرد هتاک شامی این رجز را خواند: انا بن شداد علی دین علی

لست لعثمان بن اروی بولی لاصلین القوم فیمن یصطلی

بحر نار الحرب حبشی تنجلی من فرزند شدادم که بر دین علی می‌باشد و از عثمان فرزند «اروی» بیزارم.

امروز، چنان بر گروهی که جلوی من بیایند ضربت خواهم زد تا آن وقتی که آتش جنگ زبانه می کشد.

ابن‌شداد، سپس خطاب به آن مرد شامی گفت: «خودت را معرفی کن».

مرد شامی با غرور و نخوت گفت: نام من «منازل الابطال» یعنی کوبنده پهلوانان است.

احوص در جواب او گفت: خوب نام من نیز «مقرب الارجال» یعنی نزدیک کننده مرگ است و چنان حمله‌ای به آن مرد شامی کرد و ضربتی بر او فرود آورد که وی را نقش بر زمین ساخت و او را به درک واصل نمود.

سپس فریادش به «هل من مبارز»: آیا مبارزی هست که با من روبرو شود بلند شد که یکی از سران شام به نام «داوود دمشقی» در مقابل او آمد و این رجز را خواند: انا بن قاتل فی الصفینا

قتال قرن لم یکن غبینا بل کل فیها بطلا جرونا

مجربا لدی الوغی کمینا من فرزند کسی هستم که در جنگ صفین جنگیده است، جنگ جنگاوری پیروز بلکه با هر قهرمانی درگیر شده‌ام که در هنگام نبرد دارای تجربه بوده است.

احوص پاسخ رجز آن مرد را چنین داد: یابن الذی قاتل فی الصفینا

و لم یکن فی دینه غبینا کذبت قد کان بها مغبونا

مذبذبا فی امره مفتونا لا یعرف الحق و لا الیقینا

بوس له لقد مضی ملعونا ای فرزند کسی که در جنگ صفین جنگیده است و مدعی است که در دین و عقیده خودش ضعیف نبوده است.

دروغ گفتی، بلکه ضعیف بوده و پابرجا نبوده و در کارش فریب خورده است که نه حق را می‌شناسد و نه بر یقین است بدا بر او که ملعون رفت.

سپس این دو به یکدیگر حمله‌ور شدند و این بار نیز احوص با ضربتی جانانه این مرد شامی را به قتل رساند و با پیروزی به لشکرگاه خود بازگشت.

دومهٔ الحسناء

نام مادر مختار، «دومه» از زنان باشخصیت تاریخ اسلام است و درباره او گفته‌اند: «من ربات الفصاحهٔ و البلاغهٔ و الرأی و العقل» وی از زنان سخنور و باتدبیر و عاقله بود.

«ابوعبید» پدر مختار، قبل از ازدواجش بسیار مشکل پسند و در پی همسری ایده‌آل بود. او همسری می‌خواست که از نظر اصالت، نجابت، وجاهت، حسب و نسب؛ شایسته باشد و هر کسی که به او پیشنهاد می‌شد نمی‌پذیرفت. شبی در خواب می‌بیند که یک نفر به او می‌گوید: برو «دومه زیبا» را بگیر که پشیمانی ندارد. و او همان است که می‌خواهی! «دومه» دختر وهب بن عمر بن معیب بود و به خاطر وجاهت و دیگر محسناتش او را دومه الحسنا لقب داده بودند. بدین ترتیب ابوعبید با آن دختر ازدواج کرد. دومه می‌گوید: هنگامی که حامله بودم شبی در خواب دیدم که گوینده‌ای در عالم رؤیا این سرود را برایم خواند: ابشری بالولد

اشبهه شیء بالامهٔ اذا الرجال فی کبد

تقاولوا علی لبد کان له حظ الاسد

یعنی:مژده به یک پسر، پسری مثل شیر در گرماگرم نبرد، او بهره‌ی کاملی از شجاعت دارد. و پس از چندی خداوند نوزادی پسر به ابوعبید عطا فرمود و او نامش را مختار نهاد.

در آخرین نبرد مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، هنگامی که مختار و تعدادی از یارانش در قصر دارالحکومه کوفی محاصره شده بودند.

از جمله کسانی که از خاندان مختار در دارالاماره محاصره شد، مادر مختار «دومه الحسناء» بود. وی در آن هنگام پیرزنی سالخورده بود.

مردی به نام ابوعجین گوید: «در آن روزی که تعدادی از یاران و نزدیکان مختار در محاصره قصر کشته شدند و مردم هزیمت گشتند، من به مادر مختار پیشنهاد کردم که: بیا تا تو را بر دوش بگیرم و از معرکه نجاتت دهم، وی با شجاعت تمام رد کرد و گفت: به خدا قسم اگر دستگیر شوم و اسیرم کنند، برایم بهتر است که مرا به دوشت سوار کنی و نجاتم دهی».

درسهای عاشورا

حادثه عاشورا، بی‌شک از عظیمترین رخدادهایی بود که در تاریخ بشری موجی عظیم پدید آورد و مسلمانان و غیر مسلمانان را با ارزشهای متعالی و مفهوم حیات هدفدار آشنا ساخت و انگیزه‌های مبارزه برای حفظ کرامت انسان و نفی سلطه ستم را در انسانها ایجادکرد، یا تقویت نمود.هر اندازه که مسلمانان و انسانها با درسهای نهفته در آن حرکت خونین و عمیق آشناتر شده، از آن بهره برده‌اند، به همان میزان عزتمند و بزرگوار زیسته و پایه‌های حکومت طاغوتها را لرزانده‌اند.درسهایی که از عاشورا می‌توان گرفت، در سخنان امام حسین «ع» و یارانش، عملکرد و روحیات آنان، تاثیر آن واقعه در فکر و زندگی مسلمانان و ماندگاری آن حماسه و آثارش در طول زمان نهفته است و کسی که بدقت در مجموعه این واقعه بنگرد، با این درسها آشنا می‌شود.[۱] در این فرهنگنامه، در ذیل‌عنوانها و مدخلهای متعددی به شکلهای گوناگون به اینگونه درسها و آموزشهای عاشورایی اشاره شده است.از جمله به این

موضوعـات مراجعه شود: آثـار و نتایـج نهضت عـاشورا، آزادگی، اهـداف نهضت عـاشورا، ایثـار، بصـیرت، بلا و کربلا، تاکتیکهای نظامی تبلیغی، جهاد، رمز جاودانگی عاشورا، زندگی، زیارت، شعارهای عاشورا، شهادت‌طلبی، شیعه امام حسین «ع»، عاشورا در نظر دیگران، عـاشورا و امر به معروف، عاشورا و سـقیفه، صبر، علی الاسـلام السـلام، فتـح، فتوت، فرهنگ عاشورا، فوز، قربانی، کل یوم عـاشورا، مـاهیت قیام کربلا، مدایـح و مراثی، نماز، نهضت‌یا شورش، وارث، وفا، هجرت، هل من ناصـر، هیهات منا الـذله، یا فتـح یا شهادت، یا لیتنا کنا معک و... برخی عنوانهای دیگر: ----------------------

پی نوشتها :

[۱] در این زمینه، به اثر دیگر جواد محدثی (پیامهای عاشورا، نشـر مرکز تحقیقات سـپاه پاسداران) مراجعه شود که به شـکل مبسوط به درسها ، پیامها و عبرتهای عاشورا پرداخته است.

درخت سدر

دیزج یهودی

مردی یهودی که مأمور خراب کردن قبر سیدالشـهداء علیه‌السـلام بود. به امر متوکل عباسـی هفده بار قبر حسین علیه‌السلام را خراب کردند. در یکی از این نوبتها دیزج یهودی را مأمور تغییر و تبدیل و تخریب قبر مطهر کرد. او نیز با غلامان خویش سـراغ قبر رفت و حتی قبر را شـکافت و به حصیری که پیکر امام در آن بود برخورد کرد که از آن بوی مشک می‌آمد.دوباره خاک روی آن ریختند و آب بستند و می‌خواستند آن زمین را با گاو شخم بزنند که گاوها پیشروی نمی‌کردند این عمل در سال ۲۳۶ هجری اتفاق افتاد.

درخت صدر

در دوره هارون الرشـید، اطراف قبر امام حسـین «ع» خانه‌ها و بناهایی احـداث شـده بود درخت سـدری وجود داشت که هم نشانه‌ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه‌بانی برایشان. به دسـتور هارون آن درخت را قطع کردنـد.این حادثه پیش از تخریبهایی بود که در عصـر متوکل چندین نوبت نسبت به قبر سید الشهدا «ع» انجام گرفت.[۱] نیز نقل شده که موسـی بن عبد الملک، دسـتور به قطع آن درخت داد.در حـدیثی هم از پیـامبر نقـل شـده است که سه بار فرمود: «لعن الله قاطع السـدرة».[۲] خداونـد لعنت کند قطع کننده درخت سدر را.تا زمان هارون الرشید مردم نمی‌دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره دارد.جریر بن عبد الحمید از مردی از اهل عراق که آمده بود، پرسـید، چه خبر؟ وقتی او خبر تخریب قبر امام و قطع درخت سدر را گفت، جریر دسـتانش را بلند کرد و گفـت: الله‌اکـبر!حـدیثی از پیـامبر روایـت شـده کـه قطـع کننـده سـدر را لعـن نمـوده اسـت، ولی تـا امروز معنـایش را نمی‌فهمیدیم.قصد او تغییر موضع قبر حسین «ع» است تا مردم ندانند قبرش کجاست.[۳] .

پی نوشتها :

[۱] تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری، ص ۸۹.

[۲] مناقب، ج ۴، ص ۶۴.

[۳] همان، ۶۳، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۹۸.

دفن در کربلا

دفن شدن در سرزمین مقدس کربلا در فرهنگ شیعه، ارزش است و رحمت الهی شامل کسانی می‌شود که در حایر حسینی و کربلا دفن شوند.بسیاری از بزرگان، علما، امرا و مردم عادی وصیت می‌کرده‌اند که در آنجا دفن شوند و حتی کسانی پس از مدفون شدن در جای دیگر، دوباره جسد را به کربلا منتقل کرده‌اند و نمونه‌های زیادی برای آن هست، از جمله پدر سید رضی گرد آورنده نهج البلاغه.[۱] در اینکه محدوده این استحباب و ارزش تا کجاست، دیدگاههای مختلفی است، بستگی به محدوده حرم دارد که از یک فرسخ تا پنج فرسخ هم نقل شده است.

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ العتبات المقدسه، الخلیلی، ج ۸، ص ۹۵.

دستان بریده

یـا دسـتهای قلم شـده.منظور دو دست علمـدار کربلاـ اباالفضـل «ع» است که چون روز عاشورا برای آوردن آب به خیمه‌ها، به سوی فرات رفت، در درگیری با کمین نیروهای دشـمن، ابتدا دست راسـتش از کار افتاد و با رجز «و الله ان قطعتموا یمینی...» می‌کوشید تا آب را به خیمه‌هـا برسانـد. دست چپش هم قطع شـد.وی به رجز و مبـارزه ادامه داد تـا به شـهادت رسـید.در مرثیه‌هـا برای بی‌دسـتی علمـدار رشـید عـاشورا، جایگـاه خاصـی است و از زبان حال مادرش «ام البنین» هم نوحه‌ها خوانـده می‌شود. کاش می‌گشـتم فـدای دست تو

تا نمی‌دیدم عزای دست تو خیمه‌های ظهر عاشورا هنوز

تکیه دارد بر عصای دست تو از درخت‌سبز باغ مصطفی

تا فتاده شاخه‌های دست تو اشک می‌ریزد ز چشم اهل دل

در عزای غم فزای دست تو یک چمن گلهای سرخ نینوا

سبز می‌گردد به پای دست تو درشگفتم از تو ای دست‌خدا

چیست آیا خونبهای دست تو؟[۱] . ----------------------------

پی نوشت ها :

[۱] صادق رحمانی.

ذ

ذات عرق

نـام منزلی بیـن مکه و عراق که تـا مکه دو منزل فاصـله دارد و این محـل، میقـات احرام برای منـاطق شـرقی مکه است.[۱] عرق، نام کوهی است در راه مکه که عراقیون از آن مسـیر وارد مکه می‌شوند و این منزل، از منزلگاههایی است که سـید الشـهدا پس از وادی عقیق بر آن گذشـته است و یکی دو روز در این محل توقف کرده، سـپس خیمه‌ها را برچیـده و به راه ادامه داده است. امام در همین منزل با بشـر بن غالب ملاقات کرد که از عراق می‌آمد. اوضاع عراق را پرسـید.وی پاسخ داد: دلها با تو ولی شمشیرها بر توست.سید الشـهدا راه خویش را به سوی «غمره» که منزل بعدی بود ادامه داد.[۲] در همین منزل نامه‌ای به کوفیان نوشت و خبر آمـدنش را در آن نگاشت و توسط قیس بن مسهر صیداوی فرستاد.

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۰۴.

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۳۱.

ذو حسم

نام محلی است.یکی از منزلگاههای میان مکه و کوفه.چون طلیعه سپاه اعزامی از کوفه برای امام حسین «ع» آشکار شد، یارانش را به طرف ذو حسم سوق داد و پیش از رسیدن نیروهای دشمن، در آنجا اردو زد.حر و سربازانش در همین مکان با امام حسین «ع» برخورد کردند و آن حضرت دستور داد حر و سپاه او و حتی اسبانشان را سیراب کنند که از راه رسیده بودند و بی‌تاب عطش بودند.امام سپس برای آن گروه سخنرانی کرد و هنگام ظهر، نماز جماعت خوانده شد.حر و سپاه او نیز به امام حسین «ع» اقتدا کردند.[۱] . -------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۵.

ذبیح الله خسروی

رخشنده گوهری که به شوق وصال یار

تاب و قرار در دل تنگ صدف نداشت یعقوب بانگ وا اسفا بر فلک رساند

او لیک در فراق پسر وا اسف نداشت گرگان کوفه را همه می‌دید رو به رو

قاصد برای شیر خدا تا نجف نداشت می‌باخت نقد جان و ز سرمایه کم نکرد

سودی ذخیره کرد ولیکن به کف نداشت بار دگر به سوی حرم شهسوار دین

آمد پی تسلی اطفال نازنین سر زد چو مهر عارضش از مشرق حرم

هر ماهرو ستاره فرو ریخت بر جبین بر چهره‌ها ز دیدن او گرد غم نشست

برخاست زان شکسته دلان ضجه و انین از روی مرحمت ز سر و چشمشان سترد

گرد ملال و اشک دمادم به آستین پوشید کهنه پیرهنی بر تن شریف

شد عازم جهاد چو ضرغام خشمگین

ذاکر

یاد آورنده، کسی که از مصایب اهل بیت می‌گوید و مردم را می‌گریاند، چه مداح باشد و چه واعظ و منبری. «ذاکر اهل بیت»، عنوانی افتخارآمیز است برای آنانکه با مداحی و مرثیه‌خوانی، نام و یاد و فضایل و مظلومیتهای خاندان پیامبر را زنده نگه می‌دارند و نقشه دشمنان را در به فراموشی سپردن ظلمهای خود به دودمان رسالت، خنثی می‌سازند.

ذکر و یاد ائمه و شهدای کربلا، مورد تشویق امامان بود و خودشان همواره از ذاکران و احیاگران حادثه کربلا و مظلومیت اهل بیت بودند و بر آن می‌گریستند.امام صادق «ع» فرمود: «من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار».[۱] هر کس که نزد او یادشویم و چشمانش اشک آلود شود، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌کند.

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

ذکر مصیبت

سنتی در جهت احیای یاد و نام ائمه و مطرح نگه داشتن حادثه عاشورا.در این برنامه، چه بصورت مقطع پایانی سخنرانی و موعظه و چه بصورت مستقل، حوادث کربلا و کیفیت شهادت امام حسین «ع» و یاران او و نیز امامان دیگر بصورتی سوزناک نقل می‌شود که سبب تحریک عواطف و گریستن بر سید الشهدا می‌گردد.نقل حوادث بر اساس مقتلها انجام می‌گیرد و شایسته است که از منابع معتبر و شعرهای خوب استفاده می‌شود تا موجب وهن به مقام معصومین و خاندان عصمت نگردد.

امام سجاد «ع» که بیست‌سال به یاد عاشورا می‌گریست، می‌فرمود یاد شهادت فرزندان فاطمه چشمانم را پر اشک می‌کند: «انی لم اذکر مصرع بنی فاطمهٔ الا خنقتنی لذلک عبرهٔ»[۱] با این حساب، یاد حادثه و یادآوری آن مظلومیتها خودش کافی است تا مستمعان را بگریاند و نیازی به آمیختن دروغ یا نقل حرفهای بی‌اساس در ذکر مصیبت و مرثیه‌خوانی نیست.

ذکر مصیبت، سبب تعمیق نهضت حسینی و پیوند عاطفی و قلبی شیعه با سید الشهداست و نقشه دشمنان اهل بیت را که کوشش در محو جنایات خویش داشتند، نقش بر آب می‌کند و جامعه را هوادار اهل بیت و خصم ظالمان می‌پرورد.[۲] البته باید ذاکران و مرثیه خوانان، هم شایستگی این منصب حساس را داشته باشند و هم در محتوای مرثیه‌خوانی خود دقت داشته باشند و نصایح بزرگان را در آداب آن به کار بندند. ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۹.

[۲] ر.ک: «نقش انقلابی یاد و یادآوران»، شریعتی.بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸، احادیث گریستن و عزاداری برسید الشهداء را آورده است.

ذو الجناح

بالدار، نام اسب حسین بن علی «ع» که روز عاشورا بر آن نشسته بود.از آن جهت که این اسب، رهوار و تندرو بوده است، به آن ذو الجناح می‌گفته‌اند.این اسب، پس از شهادت‌آن حضرت، از پیکر وی دفاع می‌کرد و به سواران دشمن حمله می‌نمود و به این طریق، تعدادی را کشت.[۱] سید الشهدا تا آخرین حد و لحظه توان خود، سوار بر این اسب بود و مقاومت و جنگ می‌کرد. در پایان از روی این اسب بر زمین کربلا افتاد. نه ذو الجناح دگر تاب استقامت داشت

نه سید الشهدا بر قتال، طاقت داشت بلند مرتبه شاهی ز صدر زین افتاد

اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد پس از شهادت امام حسین «ع»، اسب او کاکل خود را به خون امام آغشته کرد و باصیحه و فریاد و گام بر زمین زدن به سوی خیمه‌ها دوید تا شهادت امام را به اهل بیت خبر دهد.زنان متوجه شهادت امام شدند و شیون آنان برخاست.[۲] در برخی منابع نقل شده کهاسب امام، پس از شهادت حضرت، وحشتزده از نزد بانوان گریخت و خود را به آب فرات انداخت و ناپدید شد.[۳] در زیارت ناحیه مقدسه از این اسب، با عنوان «جواد» یاد شده که بازین و حالت پریشان روی به خیمه‌ها نهاد: «فلما نظرن النساء الی الجواد مخزیا و السرج علیه ملویا خرجن من الخدور ناشرات الشعور، علی الخدود لاطمات و للوجوه سافرات و بالعویل داعیات...».[۴] و روایت است که پس از شهادت امام، این اسب با همهمه می‌گفت: «الظلیمهٔ الظلیمهٔ لامهٔ قتلت ابن

بنت نبیها».[۵] . خونی که روی یال تو پیداست، ذو الجناح

خون همیشه جاری مولاست، ذو الجناح یک قطره آفتاب به روی تنت نشست

بوی خدا ز یال تو برخاست، ذو الجناح[۶] .

پی نوشت ها :

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰.

[۳] تذکرهٔ الشهدا، ملا حبیب الله کاشی، ص ۳۵۳.

[۴] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۸.

[۵] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

[۶] از: حسین عبدی.

ر

راهب قریش

او همـان «ابوبکر مخزومی» یکی از فقهـای هفتگـانه و از کسـانی بود که از روی خیرخواهی و نصـیحت، از امـام حسـین علیه‌السـلام خواست که به سوی عراق نرود.

رمیث بن عمرو

از شهدای کربلا شمرده شده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳ (به نقل از رجال شیخ).

رافع

غلام «عمرو بن الحمق» و از شهدای روز عاشوراست.

رافع بن عبدالله

غلـام جناب مسـلم بن کثیر الازدی. از صالحان و رزم آوران و از شـیعیان کوفه که پس از شـنیدن خبر ورود امام به کربلا خود را به امـام رسانیـد و آن حضـرت را در روز عـاشورا یاری نمود و بعـد از اقامه نماز ظهر در روز عاشورا پس از مسـلم بن کثیر به شـهادت رسید.

ربیعهٔ بن خوط بن رئاب

ربیعه از شعرای مخضرمین است. در تاریخ ابن‌عساکر آمده که ربیعه درک مصاحبت رسول خدا را نموده و در الاصابه ابن‌حجر او را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام در روز«ذی قار» می‌شمرد. او نیز که از بزرگان و از دلیر مردان است از کوفه به یاری ابی‌عبدالله شتافت و در روز عاشورای حسینی پس از نبرد با دشمن به فیض شهادت نایل گشت.

رجل بن خزیمه

مردی از خزیمه. او نیز نخست از سپاه دشمن و از لشکریان عمر سعد بود که به امام حسین علیه‌السلام پیوست. عمرش حسن ختام پیدا کرد و به فوز و فیض شهادت رسید. در مقتل ابومخنف است: این مرد از لشکر عمرسعد بود و به عنوان پیام‌آور به سوی حسین علیه‌السلام آمد. اصحاب امام او را شناختند که از نیکان است و با تعجب به او گفتند که چرا در سپاه ابن‌سعد قرار گرفته‌ای؟! سرانجام مستبصر و آگاه گردید و دیگر به سپاه عمر سعد برنگشت و در رکاب ابی‌عبدالله پس از مقاتله با دشمن به شهادت رسید.

رمیث بن عمرو

از اصحاب ابی‌عبدالله در نهضت عاشورای حسینی و از شهدای کربلا می‌باشد. نام شریفش در زیارت رجبیه چنین آمده است: «السلام علی رمیث بن عمرو...».

روضه

روضه و روضه خوانی، به معنای ذکر مصیبت سید الشهدا و مرثیه خوانی برای ائمه و معصومین «ع» است که مورد تشویق امامان و یکی از عوامل زنده ماندن نهضت‌حسینی وپیوند روحی و عاطفی شیعه با اولیاء دین است.اشک ریختن و گریستن در مصائب‌اهل بیت «ع» نشانه عشق به آنان است و علاوه بر سازندگیهای تربیتی برای سوگوار، موجب اجر و پاداش الهی در آخرت و بهره‌مندی از شفاعت ابا عبدالله الحسین است.

معنای روضه در اصل، باغ و بوستان است، اما سبب اشتهار مرثیه خوانی به «روضه» آن‌است که مرثیه خوانان در گذشته، حوادث کربلا را از روی کتابی به نام «روضة الشهداء» می‌خواندند که تالیف ملا حسین کاشفی است. «ملا حسین کاشفی (متوفای ۹۱۰ هجری) یکی از دانشمندان و خطبای با قریحه و خوش آواز سبزوار در قرن نهم هجری بود، در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ ه) به هرات، مرکز حکمرانی این پادشاه رفت و چون حافظه‌ای توانا و قریحه‌ای سرشار و آوازی گیرنده و مطبوع داشت و خطیبی‌دانشمند بود، بزودی شهرت یافت و مجالس وعظ و ذکر او بسیاری را به خود جلب کرد و مورد توجه پادشاه و شاهزادگان و اعیان و اکابر دولت و وزیر فاضل و هنرمند هنر پرور او «امیر علی شیرنوایی» قرار گرفت.کاشفی دانشمندی فصیح و بلیغ و شاعر پرکار بود وبیش از چهل کتاب و رساله تالیف کرد.از جمله آنها «روضة الشهداء» بود.کاشفی کتاب روضة الشهدا را در واقعه کربلا به فارسی نوشت و چون مطالب این کتاب را در مجالس عزاداری از روی کتاب بر سر منبر می‌خواندند، خوانندگان این کتاب به «روضه خوان» معروف شدند و بتدریج‌خواندن روضه از روی کتاب منسوخ شد و روضه خوانها مطالب‌کتاب را حفظ کرده و در مجالس عزاداری می‌خواندند.در زمان صفویه اقامه عزاداری بسیار رواج گرفت.»[۱].

کتاب روضة الشهدا که حاوی ذکر مقتل و حوادث کربلا بود، در قرن دهم توسط محمد بن سلیمان فضولی به ترکی ترجمه شد، با نام «حدیقة السعداء».[۲] در اینجا نمونه‌ای از متن روضة الشهدای واعظ کاشفی را جهت آشنایی می‌آوریم، که نثری زیبا و ادبی‌است: «... آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربانی کردن یعقوب در بیت الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی تیماری ایوب و اره شکافنده بر فرق

زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیاء، و جگر پاره پاره حمزه سید الشهدا و محنت اهل بیت رسالت و مصیبت خانواده عصمت و سرشک درد آلود بتول عذرا و فرق خون آلوده علی مرتضی «ع» و لب زهر چشیده نور دیده زهرا و رخ به خون آغشته شهید کربلا- و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان عالی همت همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته.نظم: ز اندوه این ماتم جان گسل

روان گردد از دیده‌ها خون دل»[۳] . نثر شیوا و ادیبانه «روضهٔ الشهدا» ستودنی است، هر چند از نظر نقل، حاوی برخی مطالب ضعیف و بی ماخذ است.بعلاوه این کتاب، در تحلیل حادثه عاشورا دیدگاهی صوفیانه دارد و حوادث را بیشتر به منشا غیبی و مسائل آزمایش و ابتلاء اولیاء نسبت می‌دهد، تا بعد حماسی و اجتماعی و قابل اسوه گیری در مبارزات ضد ظلم.

از آنجا که مرثیه خوانی و ذکر مصیبت، سنت پسندیده دینی در احیاء خاطره و نام و فضایل اهل بیت پیامبر است، بجاست که اهل منبر و مداحان و ذاکران، با توجه به اهمیت و نقش بسزای روضه خوانی، در ارائه الگوهای شایسته بکوشند و چهره خوبی از ائمه و معصومین ارائه کنند.در این زمینه، به درستی و صحت مطالب نقل شده، اعتبار منابع مورد استفاده، استواری و زیبایی اشعار انتخابی و دوری کردن از هر حرف و روضه و شعری که‌با مقام والای اولیاء خدا ناسازگار است توجه داشته باشند.[۴] در فضیلت گریستن و گریاندن افراد برای امام حسین «ع» به این حدیث توجه کنید: امام صادق «ع» فرمود: «من انشد فی‌الحسین علیه السلام بیت‌شعر فبکی و ابکی عشرهٔ فله و لهم الجنهٔ»[۵] هر کس درباره حسین «ع» شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، برای او و آنان بهشت است. ------------------------------

پی نوشت ها :

[۱] موسیقی مذهبی ایران، ص ۸.

[۲] فصلنامه هنر (وزارت ارشاد اسلامی) ج ۲، ص ۱۵۷.این ماخذ، مقاله مبسوطی درباره تاریخچه تعزیه خوانی‌دارد، ص ۱۵۶ تا ۱۷۳.

[۳] در آمدی بر نمایش و نیایش در ایران، جابر عناصری، ص ۷۹.

[۴] در زمینه آداب اهل وعظ و منبر، از جمله ر.ک: «لؤلؤ و مرجان»، مرحوم میرزا حسین نوری.

[۵] کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

رأس الحسین

حرم و بقعه‌ای که مدفن سر مطهر سید الشهداست، یا مکانی که سر آن حضرت به آنجا هم برده شده است.به این نام، دو محل یکی در شام و دیگری در مصر وجود دارد.در شام در عسقلان مسجدی بزرگ و ضریحی عظیم است که مردم آنجا را زیارت کرد تبرک می‌جستند.[۱] به نوشته سید محسن امین: محلی در کنار مسجد جامع اموی در دمشق، که گویا محل نگهداری سر مطهر سید الشهدا در ایام یزید بوده و در خزانه آن ملعون نگهداری می‌شده است.[۲] همچنین وی می‌نویسد: (در سفرنامه خویش) در مصر، زیارتگاه با شکوه و مقدسی است که مردم مصر، معتقدند سر ابا عبدالله الحسین در آنجا مدفون است و خلفای مصر، آن را از شهر عسقلان (در فلسطین) آورده و طی مراسمی در مصر دفن کرده‌اند.در همین زمینه در «اعیان الشیعه» می‌نویسد: بنا به قول برخی، یکی از خلفای فاطمی در مصر، مامورانی به عسقلان (بین مصر و شام) فرستاد و سری را برایش آوردند و گفت که سر حسین «ع» است.آن را به مصر آوردند و در محلی که الآن به نام مشهد یا مسجد راس الحسین معروف است دفن کردند.مردم مصر به این محل علاقه نشان می‌دهند و زن و مرد دسته دسته به زیارت آن می‌روند و مراسم دعا و تضرع در آنجا می‌گیرند.البته در این که آن سر، سر امام حسین «ع» بوده، تردید وجود دارد.[۳] این مسجد، اکنون نیز در قاهره وجود دارد، محل تجمع و مرکز محافل دینی و

قرآنی، بویژه در شبهای ماه رمضان است و در میلاد امام حسین «ع» هزاران نفر آنجا گرد می‌آینـد و حتی دست توسل به سوی خدای حسین «ع» دراز کرده و به برکت آن مکان، بیماران و گرفتاران شفا و نجات می‌یابند. ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] آثار البلاد و اخبار العباد، قزوینی، ص ۲۷۸ (چاپ امیر کبیر).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.

[۳] همان.

روضة الحسین

به حرم سید الشهدا «ع» در کربلاـ روضـة الحسـین «ع» گوینـد.چرا که حرم هر یـک از ائمه و حرم نبوی، روضه و بـاغی از باغهـای بهشتی است.نسبت به مـدفن آن حضـرت، امام‌صـادق «ع» فرمـوده است: «موضـع قـبر الحسـین منـذ یـوم دفن فیه روضـة من ریـاض الجنة».[۱] جایگاه قبر امام حسین، از روزی که در آن دفن شدن، باغی از باغهای بهشت است. ----------------------------

پی نوشتها:

[۱] من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۲، ص ۶۰۰، المزار، شیخ مفید، ص ۱۴۱.

رهیمه

محلی نرسیده به کوفه، دارای چشمه آب، که امام حسین در آنجا فرود آمد و در آنجا با مردی از کوفیان برخورد کرد و پیرامون اوضاع کوفه سخنانی رد و بدل شد.[۱] . ---------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۸ (به نقل از معجم البلدان).

ری

منطقه وسیع دامنه البرز (در جنوب شرقی تهران) ری نـام داشـته که تـا دشت امتـداد می‌یـافته و حاصـلخیز بوده است.در قـدیم راه ارتبـاطی شـرق و غرب ایران محسوب‌می‌شـده است.[۱] در دوره امویـان، حاکمـان ایـن منطقـه و اغلب ساکنـان آن، به آن دودمـان گرایش داشتند و در آن عصر نسبت به اهل بیت «ع» دشمنی داشتند.شاید برخی روایات در نکوهش ری نیز بدان جهت از زبان ائمه نقل شـده است.به عمر سـعد در قبال جنگیـدن با امام حسـین «ع» در کربلا، وعـده حکومت ری داده بودنـد.وسوسه حکومت بر این خطه وسیع و پر نعمت و بهره‌وری از عایداتش، او را واداشت تا تن به کشـتن حسین «ع» دهد.[۲] قبر حضرت عبد العظیم حسنی در این شهر است. -------------------------

پی نوشتها:

[۱] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۲۸۵.

[۲] در زمینه ری، از جمله ر.ک: «سیمای ری» سید حمید خندان، «تاریخ گسترش تشیع در ری» رسول جعفریان.

رضیع

شیر خوار. منظور، طفل ششماهه‌ی امام حسین علیه‌السلام است که مظلومانه به شهادت رسید.

ربیع بن تمیم

او شهادت «عابس شاکری» را گزارش می‌کند و از کسانی است که در روز عاشورا شاهد آن رویدادهای جانسوز بود.

راهب مسیحی

نگهدارنـده‌ی سـر مطهر سیدالشـهدا علیه‌السـلام بود. در یکی از منزلگاههای راه شام، کاروان اسـرای اهل بیت به محلی رسـیدند که «قنسـرین» نام داشت. در آن منزل دیری بود که راهبی در آن به عبادت مشـغول بود. نگاه راهب از صومعه به سـر مطهر امام حسـین علیه‌السـلام افتاد که نور از آن به آسـمان می‌رفت. با دیـدن این صـحنه، ده هزار درهم به نگهبانان سـر داد و آن سـر را آن شب نزد خود در صومعه نگهداشت. شب هنگام، راهب از آن سر مقدس، شگفتیها و کراماتی دید و به برکت آنها مسلمان شد. به گفته‌ی نیر تبریزی: دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
وای اگر طعنه به قرآن زنـد انجیـل و زبـور این دیر هم اکنون در منطقه راه سوریه به لبنـان موجود است و بر یـک بلنـدی مشـرف به جاده قرار دارد.

رباب بنت امرؤالقیس بن عدی

همسـر گرامی امـام حسـین علیه‌السـلام. ایشـان مـادر علی اصـغر و سـکینه علیهماالسـلام بودنـد. گفتـه شـده که ربـاب بر قبر حسـین علیه‌السـلام یک سال اقامت و عزاداری نمود و چون به مـدینه برگشت از شـدت ماتم درگذشت. رباب همسـر حسـین علیه‌السـلام - دختر امرؤالقیس و مـادر سـکینه - در واقعه‌ی کربلاـ همراه بود، و او را بـا اسـرای دیگر به شـام روانه کرده بودنـد و چون وارد شـهر مدینه شد. اشـراف قریش یکی بعد از دیگری از او خواسـتگاری کردند. او گفت: من بعد از امام حسـین علیه‌السـلام کسی را شوهر نمی‌دانم و اختیار نمی‌کنم. او مدت یکسال زیر آسـمان زیست و حاضر نشد در خانه سرپوشیده و زیر سقف زندگانی کند و از فرط حزن و اندوه جان سپرد.
رباب علیهاالسلام در سال ۶۲ هجری از دنیا رحلت نمود. حسـین بن علی علیه‌السـلام به این همسر بافضیلت و ادب و دخترش سکینه محبت داشت و می‌فرمود: لعمرک اننی لاحب دارا
تحل بها سکینهٔ و الرباب احبهما و ابذل جل مالی
و لیس لعاتب عندی عتاب او از افضل زنان بود و بعد از شـهادت آن حضـرت مدت یک سال زنده بود و در این مدت هرگز به زیر سقف نرفت و همواره گریست. بعد از حضـرت حسـین علیه‌السـلام، اشراف از او خواستگاری کردند لکن وی نپذیرفت. سکینه بنت الحسین از همین بانو است. اشعاری در رثای سالار شهیدان از او نقل شده که این ابیات از آن جمله است: ان الذی کان نورا یستضاء به
بکربلاء قتیل غیر مدفون من للیتامی و من للسائلین و من
یغنی و یأوی الیه کل مسکین همانا نوری که به همه جا پرتو می‌افکند در کربلا شهید شد و بی‌دفن بر زمین ماند.
کسی که پناه یتیمان و نیازمندان بود و هر درمانده‌ای به او پناه می‌برد.

ربهٔ خدر القدس

نگهدارنده‌ی پرده‌ی قداست. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام.

ربیعهٔ الفضل

دختر فضل و کمال. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام.

رضیعهٔ الوحی

شیر خوار پستان وحی. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهالسلام.

رضیعهٔ ثدی الولایهٔ

شیر خورده‌ی پستان ولایت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام.

رقیه

دختر سه ساله‌ی حضرت سیدالشهدا علیهماالسلام بود که پس از اسارت به شهادت رسید. حضرت رقیه علیهاالسلام در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بوده و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی‌تابی کرد و پدر را خواست. خبر به یزید رسید. به دستور او سر مطهر امام حسین علیه‌السلام را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه‌ی شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان داد. البته درباره‌ی این دختر و شهادتش، میان مورخین نظر واحدی وجود ندارد. خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او برمی‌انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند. محل دفن او در کنار یک بازارچه‌ی قدیمی و با فاصله‌ای از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است. آخرین تعمیر و توسعه در سال ۱۳۶۴ از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید. اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است.

رقیه

دختر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام. او مادر بزرگوار جناب عبدالله بن مسلم بن عقیل (از شهدای کربلاست) و همسر گرامی حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود.

رباب

رباب، دختر امرء القیس بن عدی، همسر سید الشهدا «ع» و مادر سکینه و علی‌اصغر (عبدالله). او در سفر کربلا حضور داشت و همراه اسیران به شام رفت، سپس به مدینه بازگشت و مدت یک سال برای سید الشهدا «ع» عزاداری کرد و مرثیه‌هایی هم در سوگ آن حضرت سرود. خواستگارانی از اشراف و بزرگان قریش را رد کرد و حاضر نشد با کسی ازدواج کند.در سوگ ابا عبدالله «ع» پیوسته گریان بود و زیر سایه نمی رفت، از فرط گریه و اندوه بر شهادت حسین «ع» یک سال بعد (در سال ۶۲ هجری) جان باخت.[۱] ازجمله سروده‌های او در شهادت امام حسین «ع» ابیاتی است که اینگونه شروع می‌شود: ان الذی کان نورا یستضاء به

فی کربلاء قتیل غیر مدفون سبط النبی جزاک الله صالحهٔ
عنا و جنبت خسران الموازین... [۲] . حسین بن علی «ع» نیز به این همسر با فضیلت و ادب و دخترش سکینه و خانه‌ای که این دو را در بر گرفته باشد، محبت داشت و می فرمود: لعمرک اننی لاحب دارا
تحل بها سکینهٔ و الرباب احبهما و ابذل جل مالی
و لیس لعاتب عندی عتاب[۳] . به جانت سوگند، خانه ای را که سکینه و رباب در آن است دوست دارم. این دو را دوست دارم و همه ثروتم را در این راه می بخشم و جایی برای ملامت هم نیست. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] ادب الطف، شبر، ج ۱، ص ۶۳، کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۹.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۴۹۹.

[۳] همان.

رقیه

دختر سه چهار ساله ابا عبدالله الحسین «ع» که در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بوده و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی‌تابی کرد و پدر را خواست.خبر به یزید رسید.به دستور او سر مطهر امام حسین «ع» را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان داد.[۱] البته درباره این دختر و شهادتش، میان مورخین نظر واحدی وجود ندارد.
خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او بر می‌انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند.محل دفن او کنار یک بازارچه قدیمی و با فاصله از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است.آخرین تعمیر و توسعه در سال ۱۳۶۴ شمسی از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید.[۲] اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است. از بهر یاد بود از این نهضت بزرگ
در شهر شام، دخترکی را گذاشتیم تا دودمان دشمن ظالم فنا شود
آنجا رقیه را به حراست گماشتیم

پی نوشتها :

[۱] کامل بهایی، ص ۱۷۹، منتهی الآمال، ۴۳۷.

[۲] شام سرزمین خاطره‌ها، ص ۱۱۱.

رضا قلی خان هدایت

رضا قلی خان هدایت، فرزند آقا محمد طاهر طبرستانی به سال ۱۲۱۵ ه. ق در تهران به دنیا آمد. چند سال بعد از فوت پدرش، تحصیل علوم متداول را در شیراز آغاز کرد.
هدایت از ابتدای جوانی شعر می‌سرود و چاکر تخلص می‌کرد ولی بعد، تخلص «هدایت» را انتخاب کرد. وی از طرف فتحعلی شاه قاجار لقب «خان» و امیرالشعرا یافت و در زمان محمد شاه قاجار به دستور او تربیت عباس میرزا را برعهده گرفت و از آن جا به «الله باشی» نیز معروف گردید.

پس از کناره گیری و چندی عزلت، در عهد ناصر الدین شاه به سفارت خوارزم ترکستان مأمور شد و همزمان با عزل امیرکبیر به تهران بازگشت و به معاونت وزیر علوم و معارف و ریاست دارالفنون گمارده شد و پانزده سال در این سمت باقی بود. در همین مدت به دستور شاه، مأموریت تکمیل تاریخ روضهٔ الصفاء را یافت و سه جلد بر هفت جلد اصلی آن افزود.

مهمترین آثار او عبارتند از: مجمع الفصحا، تذکره‌ی ریاض العارفین، مدارج البلاغهٔ در علم بدیع روضهٔ الصفای ناصری، أجمل التواریخ یا فهرست التواریخ، دیوان اشعار، مثنویهای انوار الولایهٔ، أنیس العاشقین، بحر الحقایق، هدایت نامه، و منهج الهدایهٔ.

رضا قلی خان هدایت از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع‌بندی در مرثیه‌ی سیدالشهدا علیه‌السلام از او به جای مانده است. رضا قلی خان هدایت در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: دیگر چه شد که زد شه این نیلگون طبق

در خم نیل جامه و شد طشت خون شفق رخهاست پر ز ژاله سرهاست پر ز خاک

جانهاست پر ز ناله و دلهاست پر قلق گیسو گشاده شام و گریبان دریده صبح

دیدی به حال لیل و نظر کن سوی فلق گویی ز بس به فرق فشاندند خلق خاک

پوشیده ماند چهره خورشید در غسق تا عرش کردگار، خروش ملائک است

یا رب، عزای کیست که صاحب عزاست حق؟ در خدمت عزای وی از بهر افتخار

جوینده قدسیان همه بر یکدیگر سبق باشد بلی عزای امامی که قتل او

بر باد داده دفتر دین را ورق ورق نوباوه‌ی ریاض نبی فخر عالمین

لب تشنه‌ی شهید سر از تن جدا حسین

رضا هندی

سید رضا بن سید هاشم نقوی رضوی موسوی هندی لکهنویی، به سال ۱۲۹۰ ه. ق در نجف متولد شده و در سال ۱۲۹۸ ه. ق همراه پدر به سامرا رفت. او بعد از سیزده سال به نجف برگشته و بقیه‌ی عمر را در آنجا در طلب علم گذرانید. به سال ۱۳۶۲ ه. ق در قریه‌ای نزدیک نجف وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. و بقعهٔ ترهب الأیام سطوتها

و لیس تهرب من ذؤبانها النقد و روضهٔ انجم الزهراء قد حسدت

حصباءها و علیها یحمد الحسد و ارض قدس من الأملاک طاف بها

طوائف کلما مروا بها سجدوا فانهض فدتک بقایا انفس ظفرت

بها النوائب لما خانها الجلد هب ان جندک معدود فجدک قد

لا قی بسبعین جیشا ماله عدد غداهٔ جاهد من اعدائه نفرا

جدوا باطفاء نور الله و اجتهدوا و عصبهٔ جحدوا حق الحسین کما

من قبل حق ابیه المرتضی جحدوا تجمعت عدهٔ منهم یضیق بها

صدر الفضا و لها امثالها مدد فشد فیهم بأبطال اذا برقت

سیوفهم مطروا حتفا و ما رعدوا صالوا و جالوا و ادوا حق سیدهم

فی موقف فیه عق الوالد الولد در آن جا(کربلا). آرامگاهی است که روزگار از سطوت آن در هراس است و گرگها در آنجا جرأت حمله به گوسفندان را ندارند.

بوستانی است که ستاره‌های درخشان به سنگریزه‌های آن حسادت می‌ورزند و به این دلیل در اینجا حسد صفتی ممدوح شده است.

سرزمین مقدسی است که فرشتگانی که به دور آن می گردند، هر گاه به مقابل آن می‌رسند سجده می کنند.

به پا خیز، نفوسی که مصائب بر آنها وارد شده به حدی که دیگر قدرت مقابله‌ی با مصائب را ندارند، همگی به فدای تو باد.

اگر تعداد لشکریان تو کم است، جد تو امام حسین علیه‌السلام با هفتاد نفر به رویارویی لشکری بی‌شمار رفت.

در روزی که با گروهی که سعی در خاموش کردن نور خدا داشتند مبارزه و مجاهده کرد.

گروهی که حق حسین علیه‌السلام را انکار کردند، قبل از آن هم حق پدرش مرتضی را منکر شده بودند.

گروهی از آنان گرد آمدند و همه جا را اشغال کردند. آنها به همین تعداد نیز پشتیبان دارند.

او به همراه قهرمانانی به دشمن حمله برد که هر گاه شمشیرهای آنان برق می‌زد، باران مرگ می‌بارید ولی صدای رعد بلند نمی‌شد.

از چپ و راست میدان جنگ حمله کردند و حق آقای خود را ادا کردند. آن هم در موقعیتی که پدر، فرزند را رها می کند.

رفعت سمنانی

محمد صادق سمنانی متخلص به رفعت، از شاعران دوران مشروطیت است که با عارف قزوینی ارتباط نزدیکی داشته. او به زبان عربی مسلط و در علوم هیأت و جفر و رمل و فلسفه و حکمت نیز وارد بوده است. جوانی خود را در سمنان گذرانده و سپس به سفر حج رفته و بقیه‌ی عمر خود را در سلک درویشان و بسیار بی‌تکلف زیسته است. او تا آخر عمر مجرد باقی ماند و سالهای آخر عمر را در تهران به سر برد. رفعت به سال ۱۳۵۰ ه. ق (۱۳۱۰ ش.) وفات یافته است.

این شاعر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان کربلا و حضرت امام حسین علیه‌السلام سروده است که نمونه‌ای از آن را در پیش می‌آوریم: ای شاه شاهدان جهان، ماه مه رخان

ای زینب جمال تو را زیور آفتاب نی مادر تو خاك نشین است از غمت

اندر فلك نشسته به خاكستر آفتاب اذن جهاد خواستی آن دم که از حسین

مه تیره فام آمد و شد اصفر آفتاب از بحر غیب شاه شهیدان سوی شهود

برگشت و دید آمدش اندر بر آفتاب در بر گرفت و بوسه زدت بر رخ چو ماه

گفتی چو ماه آمد دو پیکر آفتاب رخصت چو یافتی ز پدر تاختی برون

شه‌وار ماه مات شد و مضطر آفتاب از حلقه‌های زلف، زره ساختی به بر

شد آسمان فرق تو را مغفر آفتاب از سوز آه لیلا چون خواستی سنان

بارید از آسمان به زمین اخگر آفتاب ناوك ز مژه ساختی، از ابروان کمان

از صولتت گریخت سوی خاور آفتاب بستی چو ذوالفقار، علی‌وار بر کمر

بهر عدویت آمد چون خنجر آفتاب بر پشت زین نشستی و آواز آفرین

بشنید ز آسمان و زمین بی‌مر آفتاب مه «ان یکاد» خواند ز بهر گزند خصم

زد آب در ره تو به چشم تر آفتاب ای ماه برج احمد و مهر دل بتول

ای روشنت ز نور رخ حیدر آفتاب گر از مصیبت تو زنم حلقه را به در

ترسم زند ز چرخ و فلك بر در آفتاب آری غم تو آتشی افروخت در فلك

سوزد همیشه با دل غم پرور آفتاب شه ز بحر غیب آمد در شهود

دید اکبر گشته لاهوتی وجود چهره از انوار عشق افروخته

ماسوا را ز آتش دل سوخته شاه دین از عزم او بارید خون

دامنش شد ز اشک خونین لاله‌گون گفت ای شمع شبستان حرم

یک جهان جان را میفکن در الم

زید بن سهل موصلی نحوی

او به مرزکه معروف بود و به سال ۴۵۰ ه. ق درگذشت. فلو لا بکاء المزن حزنا لفقده

لما جاءنا بعد الحسین غمام و لو لم یشق اللیل جلبابه اسی

لما انجاب من بعد الحسین ظلام اگر گریه‌ی ابرها برای شهادت حسین علیه‌السلام نبود، بعد از او ابری در آسمان پیدا نمی‌شد. (ابرها برای آن پیدا شده‌اند که بر او بگریند).

اگر برای این نبود که شب در مصیبت حسین علیه‌السلام از ناراحتی جامه بر تن بدرد، هیچ گاه شب بوجود نمی‌آمد.

زین‌العابدین گلپایگانی (وحید الشعراء)

پیک خمیده قامتی آمد به دیده ماه

چون قاصدی که با خبر بد رسد ز راه چون رایتی فتاده نگون در میان خون

نه شاه در میان، نه علمدار و نه سپاه یا خنجری به کشتن یوسف کشیده‌اند

بر جای مانده از پس افکندنش به چاه تیغی کنار طشت پر از خون نهاده‌اند

گویی بریده شد سر یحیای بی‌گناه دهقان چرخ ساخته داسی ز ماه نو

تا بدرود ز گلشن ایمان، گل و گیاه ماه ستاره افسر گلگون قبا حسین

شاه گلو بریده‌ی راه خدا حسین ای جد پاک، زیور دامان کیست این؟

پامال گشته دسته‌ی ریحان کیست این؟ ما را ببین به حال پریشان و بازپرس

تا اهل بیت بی‌سر و سامان کیست این؟ از صرصر ستیزه‌ی مروانیان به خاک

افتاده سرو باغ و خیابان کیست این؟ آخر نه این فتاده به خون نور عین توست؟

گلگون سوار روز قیامت حسین توست؟ عجب گلی فلک از دست بوتراب گرفت

که تا به حشر ز چشم جهان گلاب گرفت فسرد باغ نبی باغبان دهر چرا؟

ز چشم ما نه مگر دجله دجله آب گرفت؟ از کربلا به شام چو پیمود مرحله

آن کاروان بی‌کس و بی‌زاد و راحله طفلان پاپرهنه، زنان گشاده مو

از بخت در شکایت و با چرخ در گله نیلی رخی ز سیلی و گلگون رخی ز خون

پایی ز قید خسته و پایی ز آبله زان ناکسان هر آن چه به آن بی‌کسان رسید

با هیچ کافری نکنند این معامله

روضهٔ الشهداء

نام کتاب ملا حسین کاشفی (متوفای ۹۱۰ هجری) که مقتل است و پیرامون وقایع کربلا نوشته شده است.عباراتی زیبا دارد و در گذشته واعظان و مرثیه خوانان در منابر و مجالس از روی آن مصیبت می‌خواندند و به همین جهت، مرثیه خوانان را «روضه خوان» می گویند.

ریحانه

کنیز متوکل عباسی بود. ریحانه کنیزی زنازاده و حبشی بود. پس از آن که این کنیز مرد، از آن جایی که متوکل به او علاقه زیادی داشت، دستور داد تا او را در مقبره‌ای دفن کنند. پس از این دستور، او را دفن کردند و در مقبره‌ی وی فرش انداختند و عطرها پاشیدند و قبه‌ای عالی بر فراز آن برپا کردند! و این در زمانی بود که متوکل علیه العنهٔ دستور داده بود تا قبر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام را با گاو آهن شخم بزنند و آب نهر علقمه را بر روی آن جاری سازند و بر روی آن زراعت کنند تا دیگر اثری از آن بجای نماند. یکی از شیعیان که ناظر این واقعه‌ی دردناک بوده شعری بدین مضمون سروده است: ایحرث بالطف قبر الحسین
و یعمر قبر بنی الزانیهٔ؟! آیا سزاوار است که قبر حسین بن علی علیه‌السلام را شخم بزنند در حالی که قبر زنازادگان را تعمیر و مرمت می‌کنند؟!

روح الله موسوی خمینی

امام خمینی (ره) در تاریخ بیستم جمادی الثانی یک هزار و سیصد و بیست قمری، مصادف با ولادت بانوی بزرگ اسلام، حضرت فاطمه علیهاالسلام، دیده به جهان گشود. پدر ایشان آیت‌الله سید مصطفی موسوی بود که در ذیحجه‌ی سال ۱۳۲۰ ه. ق در حالی که تنها ۴۷ سال داشت، در راه خمین - اراک مورد سوء قصد اشرار قرار گرفت و به شهادت رسید و در نجف اشرف مدفون شد. مادر امام (ره) بانو هاجر فرزند یکی از علمای بنام بود. با شهادت پدر امام (ره) خواهر گرامی پدر امام (مساوی عمه‌اش) سرپرستی کودکان وی را عهده‌دار می‌شود. بدین ترتیب امام (ره) زندگی را با سختی‌های فراوانی آغاز می‌کند. بانو صاحبه (عمه‌ی امام) و نیز مادر امام در سال ۱۳۳۶ ه. ق دار فانی را وداع می‌گویند و امام (ره) با این مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند ولی هرگز به ستوه نمی‌آید و پیش از پایان ۱۵ سالگی دروس فارسی را پشت سر می‌گذارد و از آن پس به تحصیل در علوم اسلامی می‌پردازد.

نخستین استاد امام (ره) در این دروس، حضرت آیت الله پسندیده است که تا سال ۱۳۳۸ ه. ق امام نزد او تحصیل می‌کند و پس از آن برای ادامه تحصیل به حوزه‌ی اصفهان رهسپار می‌شود. در سال ۱۳۳۹ ه. ق به سبب اشتهار آیت الله حائری یزدی به اراک عزیمت می‌کند و از آنجا به همراه ایشان به قم مشرف می‌شود و در مدرسه‌ی دارالشفا، مسکن می‌گزینند. کوششهای شبانه روزی امام (ره) باعث می‌شود که آن حضرت تا سال ۱۳۴۵ ق سطوح عالیه را به پایان برد و به درجه‌ی اجتهاد نایل شود. در سال ۱۳۵۵ ه. ق به دنبال رحلت آیت الله حائری، امام نیز به عنوان یکی از مجتهدین مبرز شهرت می‌یابد. امام در رشته‌های مختلف علمی از جمله هیأت، عرفان، فلسفه، فقه و اصول تخصص کامل می‌یابد. امام در کنار تحصیلات هرگز از خودسازی معنوی و طی مراحل سلوک و عرفان چشم پوشی نمی‌کند و در این زمینه علاوه بر طی مراحل عملی که از آیت‌الله شاه آبادی بهره‌های فراوان می‌گیرد، در مبانی عرفان نظری نیز کوششهای فراوان می‌کند و در نهایت نظریات جدیدی ارائه می‌کند که در نوع خود از اوج و منزلت بالایی برخوردارند. امام (ره) در کنار علوم یاد شده به تدریس و گسترش علوم عقلی و فلسفی نیز اهتمام ورزید و موجب رونق گرفتن آنها در عصری شد که پرداختن به آنها به شدت از سوی برخی از علمای طراز اول حوزه‌ها طرد می‌شد. واقعیت آن است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی که امام از سال ۱۳۴۱ مقدمات آن را فراهم کرده بود، عامل اصلی اقبال محافل علمی به علوم فلسفی - عقلی حضرت امام بود و الا غیر از ایشان که قدرت سیاسی را در اختیار داشت هیچ کس دیگر نمی‌توانست تا این حد در توسعه این علوم اقدام کند.

امام (ره) از ۲۷ سالگی، تدریس فلسفه را آغاز کرد و شاگردان برجسته‌ای هم تربیت کرد و به جامعه تحویل داد. علاوه بر اینها امام طبع شعری خوبی هم داشت و دیوان آن حضرت شاهد گویایی بر این مدعاست. در عرصه‌ی سیاست نیز امام خمینی (ره) نظریات

بـدیع و محکمی ارائـه کرد که مهمـترین آنهـا نظریه‌ی ولاـیت فقیه و لزوم دخـالت عمـوم مسـلمانان و به ویژه مـذهبیون و بالاـخص روحانیون در سیاست است. او با رهبری انقلاب عظیم اسـلامی پیونـد مسـتحکمی بین دین و سـیاست برقرار کرد و همگان را بـدان دعوت کرد. امام برای انقلاب زحمت بسـیار طاقت فرسایی را متحمل شـد و با توجه به معرفت خالصـی که نسبت به خـدا داشت به استحضار و پشـتگرمی او این انقلاب را هدایت و به پیروزی رسانید. حضـرت امام فلسـفه اصلی نبوت و امامت و شهادت را تشکیل حکومت اسـلامی می‌دانست و در طول دوران مبارزات و اسـتقرار حکومت اسـلامی برای تبیین آن تلاش فراوانی کرد. حضرت امام سرانجام در ۱۴ خرداد ۱۳۶۸ ه. ش به ملوک اعلی پیوست و همگان را در عزای خود سوگوار کرد. از ایشان آثار قلمی بسیار زیادی باقی مانده است که به برخی از مهمترین آنها اشاره می‌کنیم: البیع، ولایت فقیه، تهذیب الاصول، چهل حدیث، دیوان اشـعار، حاشـیه بر فصوص الحکم، صحیفه‌ی نور، کشف الاسرار، شرح دعای سحر و...

امام خمینی (ره) همواره انقلاب اسـلامی ایران را نشأت گرفته از قیام امام حسـین علیه‌السلام معرفی می‌کردند. و در مواقع مختلف و پیشامدهای ناگواری که برای مردم ایران رخ می‌داد، با یادآوری قیام حسینی از مشکلاتی که پیش روی ملت ایران به وجود می‌آمد آنها را نسـبت به موضوع خود آگاه می‌نمودند. امام خمینی می فرمود: «ناراحت و نگران نشوید، مضطرب نگردید، ترس و هراس را از خود دور کنید. شـما پیرو پیشوایانی هستید که در برابر مصائب و فجایع صبر و اسـتقامت کردند. که آنچه ما امروز می‌بینیم نسبت به آن چیزی نیست.

پیشوایان بزرگ ما حوادثی چون روز عاشورا و شب یازدهم محرم را پشت سـر گذاشـته‌اند و در راه دین خـدا یک چنان مصائبی را تحمل کرده‌اند».

«انقلاـب اسـلامی ایران پرتوی از عاشورا و انقلاب عظیم الهی است. ملت بزرگ ما بایـد خاطره عاشورا را با موازین اسـلامی هر چه شکوهمنـدتر حفـظ نماینـد و به برکت آن و ارزش بی‌حسـاب ثـارالله با حضور در صـحنه انقلاب عظیم خود را هر چه پایـدارتر نگه دارد.»

«آن چیزی که مـا را دلخوش می‌کنـد این است که (این قیـام) برای خـدا بوده است. چیزی که برای خـداست آسـان می‌شود. همـان طوری که در این چیز خوانـدیـد. از کربلاـ شـروع کردیـد. خوب کربلاـ هم همین مسایل بود اما برای خـدا بود. چون برای خـدا بود آسـان بود (انقلاـب) شـما هم ان شاء الله برای خـداست و همان طوری که خوانـدیـد که کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا این یک عبارت آموزنـده است. نه معنایش این است که هر روز کربلاست هر روز بنشـینید گریه بکنیـد. ببینیـد چه کرده کربلا چه صـحنه‌ای بوده. هر روز این صـحنه بایـد باشـد. مقـابله اسـلام و کفر، مقـابله عـدل با ظلم، مقابله عـدد کم با ایمان زیاد. در مقابل عـدد زیاد با بی‌ایمانی.

در جایی دیگر ایشان درباره اهمیت عاشورا و نقش انسان ساز آن در کل تاریخ بشـر این گونه می‌فرماینـد: «اگر عاشورا و فداکاری خانـدان پیـامبر نبود، بعثت و زحمـات جانفرسـای نبی اکرم را طاغوتیان آن زمان به نابودی کشانـده بودنـد و اگر عاشورا نبود منطق جاهلیت ابوسـفیانیان که می‌خواسـتند قلم سـرخ بر وحی و کتاب بکشـند و یزید یادگار عصر تاریک بت پرستی که به گمان خود با کشـتن و به شـهادت کشیدن فرزندان وحی امید داشت اساس اسلام را برچیند و با صراحت و اعلام «لا خبر جاء و لا وحی نزل» بنیاد حکومت الهی را برکنـد. نمی‌دانستیم بر سـر قرآن کریم و اسـلام عزیز چه می‌آمـد. لکن اراده خداوند متعال بر آن بوده و هست که اسـلام رهـایی‌بخش و قران هـدایت افروز را جاویـد نگه دارد و بـا خون شـهیدانی چون فرزنـدان وحی احیاء و پشتیبانی فرمایـد و از آسیب دهر نگه دارد و حسـین بن علی آن عصـاره نبـوت و یادگـار ولاـیت را برانگیزد. تـا جـان خود و عزیزانش را فـدای عقیـدت خـویش و امـت معظـم پیـامبر اکرم نمایــد. تـا در امتـداد تاریـخ خـون پـاک او بجوشـد و دیـن خـدا را آبیـاری فرمایـد و از وحی و ره‌آوردهای آن پاسداری نماید.»

امام خمینی درباره روشن کردن ماهیت قیام حسینی نقل می‌کنند که: «حضرت سیدالشهدا با یک عدد کمی حرکت کردند و مقابل یزید که خوب یک حکومت قلدری بود. یک حکومت مقتدری بود و اظهار اسلام هم می‌کرد و از قوم و خویشهای خود اینها هم بود. در عین حالی که اظهار اسلام می‌کرد و حکومتش به خیال خودش حکومت اسلامی بوده. خلیفه رسول الله به خیال خودش بود لکن اشکال این بود که یک آدم ظالمی است که بر مقدرات یک مملکت بدون حق تسلط پیدا کرده است اینکه حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام نهضت کرد و قیام کرد با عدد کم در مقابل این. برای اینکه گفتند تکلیف من اینست که استنکار کنم نهی از منکر کنم. اگر یک حاکم ظالمی بر مردم مسلط شدز علما، ملت، دانشمندان ملت باید استنکار کنند. باید نهی از منکر کنند در حالیکه می‌دانست. یعنی به حسب قواعد هم معلوم بود.

و حسب قواعد هم یک عده کمی که آن وقتی که همراه ایشان همه با هم بودند. می‌گویند چهار هزار نفر بودند لکن شب هم آنها رفتند. یک عدد بسیار کم هفتاد، هشتاد نفری، هفتاد و دو نفری ماندند. در عین حال او تکلیف می‌دید برای خودش که او باید با این قدرت مقاومت کند و کشته بشود تا بهم بخورد این اوضاع، تا رسوا بکند این قدرت را با فداکاری خودش و این عده‌ای که همراه خودش بود. او دید که یک حکومت جائری است که بر مقدرات مملکت او سلطه پیدا کرده است تکلیف خودش را تکلیف الهی خودش را تشخیص داد که باید نهضت کند و راه بیفتد برود مخالفت بکند و اظهار مخالفت و استنکار بکند. هر چه خواهد شد. در عین حالی که به حسب قواعد معلوم بود که یک عدد اینقدری نمی‌توانند با آن عده‌ای که آنها دارند مقابله کند لکن تکلیف بود این یک سرمشقی است که از برای شما و ما که اگر عددمان هم کم بود باید باز استنکار کنیم. برای اینکه یک کسی آمده است و سلطنت اسلامی ایران را گرفته است جائی که باید امیرالمومنین بنشیند این نشسته. جایی که باید امام حسین علیه‌السلام بنشیند این نشسته. سلطنت دارد می‌کند به خیال خودش و اظهار اسلام هم می‌کند. یزید هم می‌کرد. معاویه هم می‌کرد. آن وقت [امویان] جماعت هم می‌خواندند. امام جماعت هم بودند.»

ایشان درباره علل و انگیزه اصلی قیام حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام می‌فرماید:

«سیدالشهدا که آن قیام را کردند برای اینکه معاویه و پسرش اسلام را وارونه کرده بودند. هم امام جماعت بود و هم امام جمعه بود و هم خطیب بود و هم شارب الخمر و هم همه چیز، مکتب داشت از بین می‌رفت.»

و در جای دیگر انگیزه‌ی دشمنان ائمه و یزیدیان را این گونه بیان می‌کنند:

«الان عصر عاشوراست... گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می‌گذراندم این سؤال برایم پیش می‌آید که اگر بنی‌امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین سر جنگ داشتند آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا با زنهای بی‌پناه و اطفال بی‌گناه مرتکب شدند؟ بچه‌های خردسال چه تقصیری داشتند؟ زنها چه تقصیری داشتند؟ بر نظرم می‌گذرد که آنها با اساس سر و کار داشتند. بنی‌هاشم را نمی‌خواستند. بنی‌امیه با بنی‌هاشم مخالفت داشتند نمی‌خواستند شجره‌ی طیبه باشند.»

امام خمینی که انقلاب اسلامی ایران را منبعث از قیام امام حسین علیه‌السلام می‌دانستند در رهنمودهای خود به ملت ایران برای پاسداری و محافظت از اسلام سفارش می‌کردند به با برپایی ماه محرم و زنده نگه داشتن عاشورا آن چیزی را که امام حسین علیه‌السلام بخاطر آن جان خود و عزیزانش را فدا نمود زنده نگه دارند و در این راه از هیچ کوششی باز نایستند:

«ماه محرم ماهی است که خون بر شمشیر پیروز شد. ماهی که قدرت حق باطل را تا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد. ماهی که به نسل‌ها در طول تاریخ راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت ماهی که شکست ابرقدرت‌ها را در مقابل کلمه‌ی حق به ثبت رساند. ماهی که امام مسلمین راه مبارزه با ستمکاران تاریخ را به ما آموخت. ماهی که باید مشت گره کرده آزادی خواهان و استقلال طلبان و حق گویان بر تانک‌ها و مسلسل‌ها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه‌ی حق باطل را محو نماید. امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستمگر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می‌کند در مقابل او اگرچه قوای شما

ناهماهنگ باشد بپاخیزید و استنکار کنید. اگر کیان اسلام را در خطر دیدید فداکاری کنید و خون نثار نمایید.»

«ماه محرم برای مذهب تشیع ماهی است که پیروزی در متن فداکاری و خون به دست آمده است. در صدر اسلام پس از رحلت پیغمبر ختمی (مرتبت) پایه گذار عدالت و آزادی می‌رفت که با کجرویهای بنی‌امیه اسلام در حلقوم ستمکاران فرو رود و عدالت در زیر پای تبهکاران نابود شود که سیدالشهدا علیه‌السلام نهضت عظیم عاشورا را برپا نمود وبا فداکاری و خون خود و عزیزان خود اسلام را نجات داد و دستگاه بنی‌امیه را محکوم و پایه‌های آن را فروریخت.»

«باید ماه محرم و صفر را زنده نگه داریم به ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام که با ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام زنده مانده است این مذهب تا حالا. با همان وضع سنتی با همان وضع مرثیه سرایی و روضه خوانی... ماه محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است... فداکاری سیدالشهدا است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است. زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون از طرف خطبا با همان وضع سابقش و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم. دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتاد. باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند باید این سنت‌ها را حفظ کنید.».

«روضه‌ی سیدالشهدا برای حفظ مکتب سیدالشهدا است. آن کسانی که می‌گویند روضه سیدالشهدا را نخوانید اصلا نمی‌فهمند مکتب سیدالشهدا چه بوده و نمی‌دانند یعنی چه. نمی‌دانند این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده این مکتب را. الان هزار و چهارصد سال است که با این منبرها و با این روضه‌ها و با این مصیبت‌ها و با این سینه زنی‌ها ما را حفظ کرده‌اند تا حالا آورده‌اند اسلام را. این عده از جوانهایی که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند. خیال می‌کنند ما حالا باید حرف روز بزنیم. حرف سیدالشهدا حرف روز است همیشه حرف روز است. اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا را این گریه‌ها حفظ کرده است مکتبش را.

«... مجالس عزا باید باشد و اهل منبر باید این شهادت امام حسین علیه‌السلام را زنده نگه دارند و ملت باید با هم قدرت این شعائر اسلامی را خصوصا این را زنده نگه دارند. با زنده نگه داشتن او اسلام زنده می‌شود. «انا من حسین» که روایت شده است که پیغمبر فرموده است. این معنایش معنا این است که حسین مال من است و من هم از او زنده می‌شوم. از او شده است. این همه برکات از شهادت ایشان است. با این که دشمن می‌خواست آثار را از بین ببرد. آنها درصدد بودند که اصل بنی‌هاشمی در کار نباشد. آنها می‌خواستند اصل اسلام را از بین ببرند.»

در بیانات مختلفی امام خمینی همواره بر نقش عاشورا و ماه محرم در جاوید ساختن اسلام در تمام دنیا تأکید می‌کردند و اعلام می‌کردند که تا موقعی که یاد و نام شهدای کربلا و حضرت امام حسین علیه‌السلام بر سر زبانها باشد چراغ هدایتگر اسلام نیز رو به افول نخواهد رفت.

«اسلام را تا حالایی که شما می‌بینید. این جا ما نشسته‌ایم سیدالشهدا زنده نگه داشته است. سیدالشهدا علیه‌السلام تمام این چیز خودشان را. همه‌ی جوانان خودش را. همه مال و منال. هر چه بود هر چه داشت (مال و منال که نداشت) هر چه داشت. اصحاب داشت در راه خدا داد و برای تقویت اسلام. مخالفت با ظلم قیام کرد. مخالف با امپراطوری آن روز که از امپراطوریهای اینجا زیادتر بود. قیام کرد در مقابل او با یک عده‌ی قلیل و با این عده قلیل در عین حالی که شهید شد غلبه کرد. غلبه کرد بر این دستگاه ظلم و شکست آنها را.

ما که دنبال او هستیم و مجالس عزا از آن وقت به امر حضرت صادق علیه‌السلام و به سفارش ائمه هدی ما بپا می‌کنیم این مجالس عزا را. ما همان مسأله را داریم می‌گوییم. مقابل ظلم است. مقابل ظلم ستمکاران. ما زنده نگه داشتیم. خطبای ما زنده نگه داشتند قضیه کربلا را و زنده نگه داشتند قضیه مقابله یک دسته (یک دسته‌ی کوچک اما با ایمان بزرگ) در مقابل یک رژیم طاغوتی

بزرگ. گریه کردن بر شهید. زنده نگه داشتن. زنده نگه داشتن نهضت است. اینکه در روایت هست که کسی که گریه بکند یا بگریاند یا بصورت گریه‌دار خودش را بکند. این جزایش بهشت است. این برای این است که حتی آنی که با صورت گریه‌دار خودش را در می‌آورد صورتش را یک حال حزن به خودش می‌دهد و صورت گریه‌دار به خودش می‌دهد. این نهضت را دارد حفظ می‌کند. این نهضت امام حسین علیه‌السلام را حفظ می‌کند. ملت ما را این مجالس حفظ کرده. بیخود نبود که رضاخان، مأمورین ساواک رضاخان تمام مجالس عزا را قدغن کردند. این همین طوری نبود. رضاخان همچو نبود که (در) اصل مخالف با این مسایل بشود. رضاخان مأمور بود. مأمور بود به این که آنهایی که کارشناس بودند آنهایی که ملتفت بودند مسایل را.

دشمن‌های ما که مطالعه کرده بودند در حال ملت‌ها و مطالعه کرده بودند در حال ملت شیعه، می‌دیدند آنها که تا این مجالس هست و تا این نوحه‌سرایی‌ها بر مظلوم هست و تا آن افشاگری ظالم هست نمی‌توانند برسند به مقاصد خودشان... اینها ماهیت این عزاداری را نمی‌دانند چیست. نمی‌دانند که این نهضت نمی‌دانند که این نهضت امام حسین آمده تا اینجا. تا این نهضت را درست کرده. این تابع. این یک شعاعی است از آن نهضت. نمی‌دانند که گریه کردن بر عزای امام حسین زنده نگه داشتن همین معنا که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد. دستور است این. دستور عمل امام حسین علیه‌السلام. دستور است برای همه «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دستور است به اینکه هر روز و در هر جا باید همان نهضت را ادامه بدهید. همان برنامه را. امام حسین با عده کم همه چیزش را فدای اسلام کرد. مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند و این مجالسی که هست. مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد.»

اولی‌الامر به معنای سرپرست و ولی است. رهبر کبیر و فرزانه‌ی انقلاب در پاسخ به افراد بی‌اراده و سست ایمانی که زور و قدرت مادی آنها را وادار به تسلیم در برابر زورگویان عصر کرده بود، این گونه با شجاعت کامل می‌فرماید که:

«در بین ما اشخاصی هستند که می‌گویند اولی‌الامر هر چه. هر زهرماری می‌خواهد باشد باید از او اطاعت کنیم. اولی‌الامر است! اولی‌الامر یعنی زورگو. با زورگو نباید حرف زد خوب پس چرا امام حسن مخالفت کرد. چرا امام حسین مخالفت کرد با اولی‌الامر. آن وقت که اولی‌الامر عبارت از یزید بود. توطئه کرد... اما این تکلیف قرآن است. مگر فرعون را کس دیگر ملک به او داده بود. آن هم خدا به او داده بود. پس چرا موسی رفت و با او مخالفت کرد؟ مگر نمرود را کسی دیگر به او اعطای ملک کرده بود. آن هم از طرف خدا بود. پس چرا ابراهیم می‌رود با او مخالفت می‌کند؟ چرا پیغمبر مخالف است. چرا حضرت امیر با معاویه. خوب معاویه هم در اینجا یک اولی‌الامر است برای خودش. خوب بعد از آن چرا امام حسن با او مخالفت کرد. امام حسن پدر معاویه را درآورد. امام حسین چرا پا شد با چند نفر عیالاتش رفت با پنجاه شصت نفر راه افتاد رفت آنجا مخالفت با اولی‌الامر کرد. این حرفها حرفهای نامربوط است.»

«شهادت امیرالمؤنین و نیز حسین علیه‌السلام و حبس و شکنجه و تبعید و مسمومیتهای ائمه علیهم‌السلام همه در جهت مبارزات سیاسی شیعیان علیه ستمگریها بوده است و در یک کلمه مبارزه و فعالیت‌های سیاسی بخش مهمی از مسؤولیتهای مذهبی است».

«ما شکست نداریم. شکست برای ما نیست برای این که از دو حال خارج نیست یا پیش می‌بریم که پیروز هم شدیم یا پیش نمی‌بریم که پیش خدا آبرومندیم. اولیای خدا هم شکست می‌خوردند. حضرت امیر در جنگ معاویه شکست خورد. اینکه حرفی ندارد. شکست خورد. امام حسین علیه‌السلام هم در جنگ با یزید شکست خورد و کشته شد. امام برحسب واقع پیروز شدند آنها. شکست ظاهری و پیروزی واقعی بود.»

امام خمینی (ره) علاوه بر موارد یاد شده یکی دیگر از عوامل اساسی قیام حضرت سیدالشهدا را تکلیف به آنچه که اسلام امر کرده است می‌دانستند:

«همان طوری که سیدالشهدا تکلیف شرعی الهی می‌خواست عمل بکند. غلبه بکند تکلیف شرعیش را عمل کرده. مغلوب هم بشود

تکلیف شرعیش را عمل کرده. قضیه تکلیف است.»

رجز

شعرهای حماسی که جنگاوران در میدانهای نبرد می‌خوانند. «رجز، نام یکی از بحور شعری عربی است که نوعی تحرک و روانی در آن است.در گذشته و دوران جاهلیت، از این وزن شعر، بیشتر در اشعاری که جنبه مبارزه، دشنام یا تفاخر داشته استفاده می‌شده است.به کارگیری این وزن و آهنگ در شعرهای حماسی که مبارزان در میدانهای جنگ می‌خواندند، سبب شده که به آن اشعار، رجز گویند.معمولا ـ رجز، ابیاتی کوتاه داشته و بصورت ارتجالی در میدان سروده می‌شده است.از این رو گاهی هم خطاهای دستوری و ادبی دارد.»[۱] بیشتر افراد، هنگام رجز خواندن در میدان مبارزه، اشعار شعرای عرب را که باحال و وضع آنان مطابق بود می‌خواندند و اگر خود جنگجو طبع شعر داشت، فی البدیهه در وصف و معرفی خویش شعر می‌سرود و نام خود و پدر و قبیله و سوابق دلیری‌های خود و قبیله‌اش را در آن بیان می‌کرد.رجز، هم برای تقویت نیرو و روحیه خود بود، هم برای ترساندن رقیب. «رجز، سرود نظامی رایج در آن دوره‌ها بود که جنگاوران در اثناء جنگ، آن را می‌خواندند و به شجاعت و قهرمانیهای خویش می‌بالیدند و دشمنانشان را به کشتن و تار و مار کردن تهدید می‌کردند.رجز در آن میدانهای نبرد، مانند یک سلاح پیکارمؤثر بود و رزم آوران همانگونه که بر شمشیرها و تیرها و نیزه‌ها اعتماد می‌کردند، بر رجزهای خود نیز تکیه می‌کردند.»[۲] .
در کربلا نیز، حسین بن علی «ع» و فرزندان و برادران و یارانش در میدانهای نبرد، رجز می‌خواندند.رجزهایی که اصحاب امام روز عاشورا می‌خواندند، نمایانگر عقیده و هدفی که در راه آن از شهادت استقبال می‌کردند و انگیزه جهادشان بود، که در چه راهی و برای چه هدفی است و نشان دهنده یقین، ثبات قدم، آگاهی و بصیرتشان بود.مثلا حضرت اباالفضل، گفته است: و الله ان قطعتموا یمینی
انی احامی ابدا عن دینی که گویای حمایت از آیین است.قاسم بن حسن «ع» رجز می‌خواند که: «ان تنکرونی فانا ابن الحسن...»
عمرو بن جناده رجز می‌خواند: امیری حسین و نعم الامیر
سرور فؤاد البشیر النذیر... علی اکبر «ع» می‌خواند: انا علی بن الحسین بن علی
نحن و بیت الله اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی
اضرب بالسیف احامی عن ابی ضرب غلام هاشمی عربی
یا خود ابا عبدالله الحسین «ع» رجزهای متعددی دارد، از جمله: القتل اولی من رکوب العار
و العار اولی من دخول النار یا این رجز که: انا الحسین بن علی
الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی
امضی علی دین النبی که همه و همه، سرشار از روحیه بالا و انگیزه‌های والا و دلیری و ثبات و پایداری شجاعانه است.[۳] . ------
----

پی نوشت ها :

[۱] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۰، ص ۵۰ به بعد (نقل به تلخیص).

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۵۵.

[۳] رجزهای امام و فرزندان و اصحاب، در کتابهای تاریخ و مقتل بطور مبسوط آمده است.از جمله ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳ به بعد، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۰ به بعد.در همین مجموعه نیز، رجزهای برخی از شهدای کربلا، ذیل معرفی خودشان آورده شده است.درباره رجز، بحثی در «الاغانی» ابو الفرج اصفهانی است، ج ۱۸، ص ۱۶۴).

رجاء بن منقذ عبدی

یکی از ده نفری بود که پس از شهادت حسین علیه‌السلام اسب بر بدن مطهرش تاختند. ابوعمرو زاهد می گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسب‌ها با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

رستم

وی غلام شمر بن ذی الجوشن بود. رستم به دستور شمر، با گرزی که در دست داشت بر سر همسر جناب عبدالله بن عمیر کلبی (که کنار شوهرش نشسته بود و گرد و خاک از چهره‌ی او می‌زدود) زد و آن بانوی داغدار را به شهادت رساند.

رشید ترکی

غلام ابن‌زیاد و قاتل جناب هانی بن عروۀ مرادی بود. رشید در بازار گوسفند فروشان سر آن بزرگوار را از بدنش جدا کرد.

راشد بن ایاس بن مضارب

وی فرزند «ایاس بن مضارب» بود. دو روز قبل از تعیین تاریخ قیام از جانب مختار بن ابوعبید ثقفی و ابراهیم بن مالک اشتر، یعنی روز دوشنبه، دوازدهم ربیع‌الاول سال ۶۶ ه.ق شهر کوفه حکومت نظامی شد. و شهر، چهره‌ای دیگر به خود گرفت. ایاس بن مضارب نیروهای خود را در شهر بسیج و به فرمان ابن‌مطیع، اعلام حکومت نظامی کردند. ایاس، رییس شهربانی و جمعی از شرطه‌ها و پلیس، در مرکز شهر مستقر شدند و ایاس و فرزند راشد را به فرماندهی جمعی دیگر از نیروهای پلیس به طرف «کناسه» فرستاد و تعدادی را به طرف بازار، و خلاصه‌ی گزارش کار خود را به استاندار ارائه داد و پیشنهاد کرد که: هر یک از مراکز مهم و میدانهای حساس شهر را با نیروهای مسلح خود، تحت فرماندهی سران محلی و وابسته‌ی خود، به کنترل درآورد.

پس از کشته شدن ایاس بن مضارب به فرمان «ابراهیم بن اشتر»، ابن‌مطیع که اوضاع کوفه را جدی و خطرناک دید، بلافاصله ایاس، رییس پلیس مقتول را به جای پدرش نصب کرد و پست راشد را که نگهبانی از بازار بود، تحویل شخص دیگری داد.

ربیعهٔ بن مخارق غنوی

وی به همراه حصین بن نمیر، شرحبیل بن ذی‌الکلاع حمیری، ادهم بن محرز باهلی و جبله بن عبدالله خثعمی که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت علیه‌السلام بودند، تحت فرماندهی ابن‌زیاد، در منطقه‌ی عین الوردهٔ با نیروهای توابین مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

ربیعه در یکی از جنگها (علیه مختار بن ابوعبید ثقفی) که فرماندهی لشکر شام را به عهده داشت، به هلاکت رسید.

موسی بن عامر گوید: «نیروهای شام پراکنده شده بود و من به «ربیعه بن مخارق» فرمانده خودمان رسیدم که افراد پراکنده بودند و این فرمانده، پیاده شده بود و فریاد می‌زد: ای پیروان حق! و ای اهل اطاعت و شنوایی! به سوی من بیایید من «ابن المخارقم».

موسی گوید: «من که در آن هنگام جوانی کم سن و سال بودم، از ترس فرمانده ایستادم که ناگهان دو نفر از «شیعیان» به نامهای

عبدالله بن ورقاء اسدی و عبدالله بن ضمره عذری، بر فرمانده شام تاختند و او را به قتل رساندند».

رزین بن عبد سلول

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در آخرین جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی در منطقه‌ی «حمام اعین» رزین بن عبد سلول فرماندهی نیروهای پیاده را به عهده داشت.

رفاعهٔ بن شداد بجلی

«رفاعهٔ بن شداد بجلی»، «سلیمان بن صرد خزاعی» و «عبدالله بن وال تمیمی» و «عبدالله بن سعد ازدی» و «مسیب بن نجبه فزاری» به رهبری این پنج نفر در کوفه نهضت «توابین» به وقوع پیوست. این نهضت به خونخواهی امام حسین علیه‌السلام به پاخاست.
نیروهای توابین که حدود ۴ هزار نفر نیرو بودند در منطقه‌ای به نام «عین الوردهٔ» با لشکریان ابن‌زیاد که افزون بر سی هزار نیرو بودند به نبرد پرداختند. شعار توابین: «یا لثارات الحسین؛ ای خونخواهان حسین» بود. در این نبرد که به جنگ «عین الوردهٔ» شهرت یافت، به جز «رفاعهٔ بن شداد بجلی» چهار تن دیگر از رهبران نهضت کشته شدند.
رفاعهٔ بن شداد از بازماندگان نهضت توابین بود که بعدا به قیام مختار بن ابوعبید ثقفی پیوست و از معتمدین مختار بود.

رفاعهٔ بن شداد فتیابی

وی یکی از پنج نفر افراد مطمئن و صادقی بود که به عنوان رابط پیامها و نقشه‌ها و برنامه‌های مختار بن ابوعبید ثقفی را به افراد مورد اعتماد می‌رساند و برای قیام به رهبری مختار، از مردم به طور کاملا-پنهانی بیعت می‌گرفت. او از سران شیعه و فرماندهان نهضت توابین بود. این پنج نفر عبارت بودند از: «احمر بن شمیط احمسی»، «سایب بن مالک اشعری»، «یزید بن انسی»، «عبدالله بن شداد بجلی»، «رفاعهٔ بن شداد فتیابی» افراد مزبور به طور جدی کار مقدمات قیام را مخصوصا از نظر جذب نیرو بشدت پیگیری می‌کردند.

رقاء بن عازب اسدی

وی یکی از فرماندهان و هواداران تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. «رقاء» در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود.

رسالت خواص

در پدید آمدن حوادث، خواص جامعه و چهره های شاخص و مؤثر، نقش عمده دارند. آنچه موجب شد حادثه عاشورا به آن صورت رخ دهد، عمل نکردن خواص جامعه به تکلیف خود بود و در نتیجه وضع عمومی جامعه نیز به آن سمت کشیده شد. شناخت خواص در هر حادثه مهم است. در حادثه ی کربلا-نیز به آن چنین است. به تعبیر مقام معظم رهبری آیهٔ الله خامنه ای: «تصمیم گیری خواص در وقت لازم، تشخیص خواص در وقت لازم، گذشت خواص از دنیا در لحظه ی لازم، اقدام خواص برای خدا در لحظه ی لازم، اینهاست که تاریخ را نجات می دهد، ارزش ها را نجات می دهد، ارزش ها را حفظ می کند. باید در لحظه ی لازم حرکت لازم را انجام داد. اگر وقت گذشت دیگر فایده ندارد...»[۱] .
در حادثه ی کربلا-، کوتاهی، ترس، خود فروشی، و ترک وظیفه ای که از سوی خواص اتفاق افتاد، بستری مناسب برای شهادت

مظلومـانه ی امام حسـین «ع» را فراهم ساخت. خواص جامعه بایـد عبرتهای عاشورا را بیاموزنـد و در هر مقطع، برای نجات اسـلام به وظیفه ی خاص آن دوره و شرایط عمل کنند.[۲] . ---------------------

پی نوشتها :

[۱] سخنرانی در جمع لشکر ۲۷ محمد رسول الله در سال ۷۵ (روزنامه جمهوری اسلامی ۲۵ / ۲ / ۷۶).

[۲] در این زمینه ر.ك: «رسالت خواص» سید احمد خاتمی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

رمز جاودانگی عاشورا

هیـچ حادثه‌ای به جاودانگی و مانـدگاری «کربلا» نمی‌رسـد و در این حد، در ذهنها و زندگیها زنده نیست و اینگونه فراگیر زمانها و مکانها و انسانها نگشته است و موج آن مثل عاشورا همیشه متلاطم نمانده است.رمز آن در چند مساله نهفته است، از جمله:

۱-خدایی بودن آن: حرکت‌حسین «ع»، جهاد و شهادتش، انگیزه و محرکش همه و همه برای خدا بود و هر چه که «لله» باشد، رنگ جاودانه می‌گیرد.نور خدا خاموشی ندارد و جهاد برای حق، همواره امتداد می‌یابد. پایان زندگانی هر کس به مرگ اوست

جز مرد حق که مرگ وی، آغـاز دفتر است قیـام برای خـدا فراموش نمی‌شود و نورش خاموش نمی‌گردد، چونکه رنگش خـدایی و نورش الهی است. دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت

آری آن نور که فانی نشود، نور خداست ۲-افشاگریهای اسرای اهل بیت: هر انقلابی، یک بازو می‌خواهد و یک زبان، خون و پیام، عمـل و تبلیغات.خطابه‌های زینب و سـجاد «علیهما السـلام» و سـخنان بازمانـدگان کربلا در دوران اسارت، نقش مهمی در افشاگری چهره دشمن و خنثی کردن تبلیغات دروغین امویان و آگاهی مردم از ماهیت قیام و شخصیت سید الشهدا و شهیدان عاشورا داشت و سبب شد امویان نتوانند پرده بر جنایات خویش بکشند و آن حادثه را از یادها ببرند.

۳-احیاگریهای «ذکر»: در تعلیمات ائمه، تاکید فراوان شده که برای امام حسـین «ع» و شـهدای کربلا گریه کنند، نوحه بخوانند، شعر بسـرایند، عزاداری کننـد.زیـارت رونـد، برتربت امـام حسـین سـجده کننـد.اینها همه سـبب شـده که مکتب عاشورا و حادثه کربلا و مظلومیت امام حسین «ع» و شهدای کربلا، بصورت زنده و جاوید و فراگیر باقی بماند. نقش «یاد»، «بکاء»، «زیارت»، «شعر» و «مرثیه» در جـاودانه سـاختن عاشورا مهم است.[۱] -۴-کیفیت حـادثه: نفس حوادث عـاشورا و اوج فـداکاریها و اخلاـص یـاران امام و اوج خشـونت و بی‌رحمی سپاه کوفه نسبت به سـید الشـهدا و غربت و مظلومیت و عطش در اوج خود، همه و همه این حـادثه بی‌نظیر را ماندگار ساخته است. ------------------------

پی نوشتها :

[۱] در این زمینه ر.ك: مقاله «سـنت احیاگری»، جواد محـدثی (چشـمه خورشـید، ج ۱، مجموعه مقالاـت کنگره امـام‌خمینی (ره) و فرهنگ عاشورا).

روز شمار قیام کربلا

در این قسـمت، حوادثی را که در ارتباط با نهضت عاشورا در شام، مدینه، کوفه، مکه، کربلا و... به ترتیب زمانی اتفاق افتاده است، می‌آوریم:

۱۵ رجب ۶۰ هجری: مرگ معاویه در شام و نشستن یزید به جای پدر.

۲۸ رجب ۶۰: رسیدن نامه یزید به والی مدینه مبنی بر بیعت گرفتن از حسین «ع» و دیگران.

۲۹ رجـب ۶۰: فرسـتادن ولیـد، کسـی را سـراغ سـید الشـهدا و دعـوت به آمـدن برای بیعت، دیـدار امـام حسـین «ع» از قبر پیـامبر و

خداحافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

۳ شعبان ۶۰: فرستادن ولید، کسی را سراغ سید الشهدا و دعوت به آمدن برای بیعت، دیدار امام حسین «ع» از قبر پیامبر و خداحافظی، سپس هجرت از مدینه، همراه با اهل بیت و جمعی از بنی هاشم.

ورود امام حسین «ع» به مکه و ملاقاتهای وی با مردم.

۱۰ رمضان ۶۰: رسیدن نامه‌ای از کوفیان به دست امام، توسط دو نفر از شیعیان کوفه.

۱۵ رمضان ۶۰: رسیدن هزاران نامه دعوت به دست امام، سپس فرستادن مسلم بن‌عقیل به کوفه برای بررسی اوضاع.

۵ شوال ۶۰: ورود مسلم بن عقیل به کوفه، استقبال مردم از وی و شروع آنان به بیعت.

۱۱ ذی قعده ۶۰: نامه نوشتن مسلم بن عقیل از کوفه به امام حسین و فراخوانی به‌آمدن به کوفه.

۸ ذی حجه ۶۰: خروج مسلم بن عقیل در کوفه با چهار هزار نفر، سپس پراکندگی آنان از دور مسلم و تنها ماندن او و مخفی شدن در خانه طوعه.تبدیل کردن امام حسین «ع» حج را به عمره در مکه، ایراد خطبه برای مردم و خروج از مکه همراه با ۸۲ نفر از افرادخانواده و یاران به طرف کوفه.دستگیری هانی، سپس شهادت او.

۹ ذی حجه ۶۰: درگیری مسلم با کوفیان، سپس دستگیری او و شهادتش بر بام دار الاماره کوفه، دیدار امام حسین با فرزدق در بیرون مکه.

ذی حجه ۶۰: بر خورد امام حسین «ع» با حر و سپاه او در منزل «شراف».

ذی حجه ۶۰: دریافت مجدد خبر شهادت مسلم بن عقیل و قیس بن مسهر در منزل «عذیب الهجانات».

۲ محرم ۶۱: ورود امام حسین «ع» به سرزمین کربلا و فرود آمدن در آنجا.

۳ محرم ۶۱: ورود عمر سعد به کربلا، همراه چهار هزار نفر از سپاه کوفه و آغاز گفتگوی وی با امام برای وادار کردن آن حضرت به بیعت و تسلیم شدن.

۵ محرم ۶۱: ورود شبث بن ربعی با چهار هزار نفر به سرزمین کربلا.

۷ محرم ۶۱: رسیدن دستور از کوفه بر ممانعت سپاه امام از آب، ماموریت پانصد سوار دشمن بر شریعه فرات به فرماندهی عمرو بن حجاج.

۹ محرم ۶۱: ورود شمر با چهار هزار نفر به کربلا، همراه با نامه ابن زیاد به عمر سعد، مبنی بر جنگیدن با حسین «ع» و کشتن او، و آوردن امان نامه برای حضرت عباس «ع» و حمله مقدماتی سپاه عمر سعد به اردوگاه امام و مهلت خواهی امام برای نماز و نیایش در شب عاشورا.

۱۰ محرم ۶۱: درگیری یاران امام با سپاه کوفه، شهادت امام و اصحاب، غارت خیمه‌ها، فرستادن سر مطهر امام به کوفه، توسط خولی.

۱۱ محرم ۶۱: حرکت‌سپاه عمر سعد و نیز اسرای اهل بیت از کربلا به کوفه، پس از آنکه عمر سعد بر کشته‌های سپاه خود نماز خواند و آنان را دفن کرد و اهل بیت را برشترها سوار کرده به کوفه برد.

۱ صفر ۶۱: ورود اسرای اهل بیت «ع» از کربلا به دمشق.

۲۰ صفر: بازگشت اهل بیت «ع» از سفر شام به مدینه.

روضه خوانی

مداحان اهل بیت، که با ذکر مصیبت و ذکر فضایل خاندان وحی، مجالس حسینی را گرم و اشک عاشقانه شیعیان آل الله را جاری

می‌سازند، از عوامل مهم بقاء فرهنگ عاشورایند.مداح، در اصطلاح شیعی، به کسانی گفته می‌شود که در ایام ولادتها و شهادتهای ائمه «ع» در مجالس جشن و عزا به خواندن اشعاری در فضایل و مناقب محمد وآل محمد، یا در مظلومیت آنان می‌پردازند.ولی اغلب، به مرثیه خوانان حسینی گفته می‌شود که با خواندن شعر مرثیه و ذکر مصیبت، اهل مجلس را می گریانند. «مداح: روضه‌خوانی که ایستاده در پیش منبر به شعر، مدایح اهل بیت و مصائب آنان را خواند، آنکه ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی، یا روان در کوی و بازار، اشعار مدایح‌اهل بیت را به آواز بخواند.»[۱] .

مداحی اهل بیت و نوحه خوانی در سوگ آنان، از جمله کارهایی است که حادثه عاشورا را زنده نگهداشته است.ائمه نیز از مداحان و ذاکران، تقدیر و تشویق می‌کردند، صله می‌دادند، دعا می‌کردند و برای این کار، فضیلت و ثواب بسیار می‌شمردند.امام‌صادق «ع» فرموده است: «الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی‌لنا»،[۲] خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می‌آیند و ما را مدح و مرثیه می گویند.و حضرت رضا «ع» در تشویق دعبل به مرثیه خوانی در ایام عزای حسینی فرمود: «یا دعبل!احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الایام حزن کانت علینا اهل البیت»[۳] ای دعبل، دوست دارم برایم شعر بسرایی و بخوانی، چون این روزها، روزهای اندوه ما اهل بیت است.همین گونه مجالس و برنامه‌ها، آن شهادت عظیم و حادثه شگفت را با مرور اینهمه سال، همچنان زنده نگهداشته و به برکت آن نیز، دین و احساسات دینی و انس و آشنایی مردم با خط اهل بیت زنده مانده است.به تعبیر امام‌خمینی «قدس سره»: «روضه سید الشهدا، برای حفظ مکتب سید الشهدا است... این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده مکتب را.»[۴] مداحی، نوعی الگو دادن به مخاطبان و شخصیت‌پردازی اجتماعی و الگویی برای جامعه ارزشی است، سنگری برای پراکندن و نشرفضیلتها در قالبی مؤثر و فراگیر نسبت به همه است و مداحان به خاطر اهمیت کارشان در جامعه و در شکل دهی افکار و عواطف، نقش مهمی دارند و فلسفه اساسی مداحی، ترویج‌خوبیها و تبیین روحیه‌های والای شهیدان کربلا و دمیدن روح تعهد و حماسه درشیعه است و یک عشق و ایمان است، نه یک حرفه و شغل.به تعبیر آیهٔ ا... خامنه‌ای: «جامعه مداح و ذاکر و ستایشگران اهل بیت، طبقه‌ای هستند که در سایه این روش، بیشترین تاثیر را در تعمیق فرهنگ و معارف اسلامی در ذهن مردم دارند... قضیه، فقط قضیه شعر خوانی نیست.مساله، مساله پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که برای همه شنوندگان، قابل فهم و درک باشد و در دل آنها تاثیر بگذارد.»[۵] .

مداحان، به لحاظ آنکه کارشان بر عنصر «صدا»، «شعر»، «اجرا» و «مخاطب» متکی است، باید هر چه بیشتر نسبت به آموزش دیدنهای لازم، پختگی اجرا، تمرین پیوسته، گزینش شعرهای خوب و پر معنی و زیبا و بدیع و ولایی، مطالعه مقتلهای معتبر و منابع تاریخی، تکیه روی اشعار و مطالب اخلاقی، فکری و عقیدتی، پرهیز از غلو و مبالغه و گفتن حرفهای اغراق آمیز و غیر قابل قبول که اثر منفی دارد، اهتمام ورزند، از دروغ و تصنع و بازار گرمی بپرهیزند، خلوص و صداقت و مناعت طبع را فراموش نکنند، نوکری ابا عبدالله الحسین و اخلاص نسبت به آن حضرت را از یاد نبرند و از آنجا که شعر خوب از نظر مضمون، قالب و تعبیر، در دلها و افکار، تاثیر ماندگار می گذارد، در شناخت و مطالعه و انتخاب شعرهای پخته و عمیق و زیبا بکوشند تا بهتر بتوانند در این سمت، به ترسیم چهره الگوهای کمال و اسوه‌های پاکی، یعنی معصومین «ع» بپردازند و خود نیز الگوی اخلاق و تعهد باشند.رسالت مقدس مداحان در عصر حاضر عبارتست از:

-استفاده شایسته از عواطف پاک مردم و جهت دادن به آنها در مسیر پاکی وتهذیب و تقوا.

-تعمیق محبتها و عشقهای درونی به انسانهای اسوه و پاک.

-روشنگری افکار جامعه و هدایت به ارزشها و خوبیها و تقویت ایمان مردم.

-حفظ و اشاعه فرهنگ شهادت از طریق یاد شهدای کربلا و شهدای انقلاب وجنگ و طرح معارف اسلام و انقلاب و خط امام و رهبری و مسؤولیتهای اجتماعی.

روضه

روضه و روضه خوانی، به معنای ذکر مصیبت سید الشهدا و مرثیه خوانی برای ائمه و معصومین «ع» است که مورد تشویق امامان و یکی از عوامل زنده ماندن نهضت حسینی وپیوند روحی و عاطفی شیعه با اولیاء دین است.اشک ریختن و گریستن در مصائب اهل بیت «ع» نشانه عشق به آنان است و علاوه بر سازندگیهای تربیتی برای سوگوار، موجب اجر و پاداش الهی در آخرت و بهره‌مندی از شفاعت ابا عبدالله الحسین است.

معنای روضه در اصل، باغ و بوستان است، اما سبب اشتهار مرثیه خوانی به «روضه» آن است که مرثیه خوانان در گذشته، حوادث کربلا را از روی کتابی به نام «روضهٔ الشهداء» می‌خواندند که تالیف ملا حسین کاشفی است. «ملا حسین کاشفی (متوفای ۹۱۰ هجری) یکی از دانشمندان و خطبای با قریحه و خوش آواز سبزوار در قرن نهم هجری بود، در زمان سلطنت سلطان حسین بایقرا (۸۷۵-۹۱۱ ه) به هرات، مرکز حکمرانی این پادشاه رفت و چون حافظه‌ای توانا و قریحه‌ای سرشار و آوازی گیرنده و مطبوع داشت و خطیبی دانشمند بود، بزودی شهرت یافت و مجالس وعظ و ذکر او بسیاری را به خود جلب کرد و مورد توجه پادشاه و شاهزادگان و اعیان و اکابر دولت و وزیر فاضل و هنرمند هنر پرور او «امیر علی شیرنوایی» قرار گرفت.کاشفی دانشمندی فصیح و بلیغ و شاعر پرکار بود و بیش از چهل کتاب و رساله تالیف کرد.از جمله آنها «روضهٔ الشهداء» بود.کاشفی کتاب روضهٔ الشهدا را در واقعه کربلا به فارسی نوشت و چون مطالب این کتاب را در مجالس عزاداری از روی کتاب بر سر منبر می‌خواندند، خوانندگان این کتاب به «روضه خوان» معروف شدند و بتدریج خواندن روضه از روی کتاب منسوخ شد و روضه خوانها مطالب کتاب را حفظ کرده و در مجالس عزاداری می‌خواندند.در زمان صفویه اقامه عزاداری بسیار رواج گرفت.»[۶] .

کتاب روضهٔ الشهدا که حاوی ذکر مقتل و حوادث کربلا بود، در قرن دهم توسط محمد بن سلیمان فضولی به ترکی ترجمه شد، با نام «حدیقهٔ السعداء».[۷] در اینجا نمونه‌ای از متن روضهٔ الشهدای واعظ کاشفی را جهت آشنایی می‌آوریم، که نثری زیبا و ادبی است: «... آخر نظری کن به حسرت آدم صفی و نوحه نوح نجی و در آتش انداختن ابراهیم خلیل و قربانی کردن یعقوب در بیت الاحزان و بلیت یوسف در چاه و زندان و شبانی و سرگردانی موسی کلیم و بیماری و بی تیماری ایوب و اره شکافنده بر فرق زکریای مظلوم و تیغ زهر آبداده بر حلق یحیی معصوم و الم لب و دندان سرور انبیاء، و جگر پاره پاره حمزه سید الشهدا و محنت اهل بیت رسالت و مصیبت خانواده عصمت و سرشک درد آلود بتول عذرا و فرق خون آلوده علی مرتضی «ع» و لب زهر چشیده نور دیده زهرا و رخ به خون آغشته شهید کربلا-و دیگر احوال بلاکشان این امت و محنت رسیدگان عالی همت همه با جان غم اندوخته در کانون غم و الم سر تا پای سوخته.نظم: ز اندوه این ماتم جان گسل

روان گردد از دیده‌ها خون دل»[۸] . نثر شیوا و ادیبانه «روضهٔ الشهدا» ستودنی است، هر چند از نظر نقل، حاوی برخی مطالب ضعیف و بی ماخذ است.بعلاوه این کتاب، در تحلیل حادثه عاشورا دیدگاهی صوفیانه دارد و حوادث را بیشتر به منشا غیبی و مسائل آزمایش و ابتلاء اولیاء نسبت می‌دهد، تا بعد حماسی و اجتماعی و قابل اسوه گیری در مبارزات ضد ظلم.

از آنجا که مرثیه خوانی و ذکر مصیبت، سنت پسندیده دینی در احیاء خاطره و نام و فضایل اهل بیت پیامبر است، بجاست که اهل منبر و مداحان و ذاکران، با توجه به اهمیت و نقش بسزای روضه خوانی، در ارائه الگوهای شایسته بکوشند و چهره خوبی از ائمه و معصومین ارائه کنند.در این زمینه، به درستی و صحت مطالب نقل شده، اعتبار منابع مورد استفاده، استواری و زیبایی اشعار انتخابی و دوری کردن از هر حرف و روضه و شعری که با مقام والای اولیاء خدا ناسازگار است توجه داشته باشند.[۹] در فضیلت گریست و گریاندن افراد برای امام حسین «ع» به این حدیث توجه کنید: امام صادق «ع» فرمود: «من انشد فی‌الحسین علیه السلام بیت شعر فبکی و ابکی عشرهٔ فله و لهم الجنهٔ»[۱۰] هر کس درباره حسین «ع» شعری بگوید و گریه کند و ده نفر را بگریاند، برای او و آنان بهشت است. ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹.

[۳] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

[۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

[۵] ستودگان و ستایشگران، ص ۳۰ و ۳۱.این کتاب که مجموعه‌ای برگرفته از سخنان آیهٔ ا... خامنه‌ای در دیدارهای مکرر با وعاظ و مداحان و شاعران و... است، بر محور مداحی و روضه خوانی و مرثیه سرایی و... است و برای مداحان و ذاکران و شاعران اهل بیت، نکات بسیار سودمندی دارد، نشر «حوزه هنری»، ۱۳۷۲، همچنین کتاب «مدیحت پردازان» از غلامحسین رفیعا، حوزه هنری، ۱۳۷۸.

[۶] موسیقی مذهبی ایران، ص ۸.

[۷] فصلنامه هنر (وزارت ارشاد اسلامی) ج ۲، ص ۱۵۷.این ماخذ، مقاله مبسوطی درباره تاریخچه تعزیه خوانی‌دارد، ص ۱۵۶ تا ۱۷۳.

[۸] در آمدی بر نمایش و نیایش در ایران، جابر عناصری، ص ۷۹.

[۹] در زمینه آداب اهل وعظ و منبر، از جمله ر.ك: «لؤلؤ و مرجان»، مرحوم میرزا حسین نوری.

[۱۰] کامل الزیارات، ص ۱۰۵.

رثاء

مدایح، جمع مدح و مدیحه است، و مراثی، جمع مرثیه. «مدح»: ستایش، ثنای به صفات نیک، توصیف به نیکخویی، مدحت.[۱] «مرثیه»: مرده ستایی، عزاداری، شرح محامد و اوصاف مرده، چکامه‌ای که در عزای از دست رفته‌ای سرایند، در عزای کسی شعر سرودن، گریستن بر مرده و بر شمردن و ذکر محاسن وی، سوگواری، روضه، مراسم عزایی که به یاد شهیدان راه دین و بخصوص در ایام محرم و به یاد واقعه کربلا بر پا کنند، اشعاری که در ذکر مصائب و شرح شهادت پیشوایان دین و بخصوص شهیدان کربلا سرایند و خوانند.[۲] .

از جمله برنامه‌هایی که از سوی امامان معصوم مورد تشویق قرار گرفته تا از این طریق، خاطره رشادتها و مظلومیتهای شهدای کربلا و فرهنگ عاشورا زنده بماند، سرودن مدح و مرثیه است.قالب شعر، به لحاظ برخورداری از وزن و آهنگ و بعد عاطفی، مؤثرتر و ماندگارتر است.از این رو بعنوان سلاحی مؤثر در دفاع از حق و ستایش راستی و راستان به کار گرفته شده است.در تاریخ شیعه، شاعرانی برجسته همچون: فرزدق، عوف بن عبدالله، کمیت، عبدالله بن کثیر، دعبل، سید حمیری و... با زیباترین وجهی مفاخر و فضایل اهل بیت را ترسیم کرده و با سوزناکترین صورت، برای شهدای کربلا مرثیه سروده‌اند و مجموعه‌های معتبری نیز از اشعار شاعران شیعی گرد آمده است.[۳] به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یاد آوری این نکته که شاعر متعهد به یک مسلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می‌برده است، طبیعی می‌نماید که حساب ویژه‌ای برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته آید...».[۴] .

سروده‌های موضعدار شاعران مکتبی در مدح و مرثیه ائمه و اهل بیت، بطور ضمنی خلفای جور و مظالم حکام غاصب را هم مورد انتقاد قرار می‌داد. «در شعر مذهبی، نظرکلی بر نشر مبادی دین بود و احیای حقایق ایمان و زنده کردن دلها و جانها و جاری ساختن

خون حماسه و تعهد در رگها و پی‌ها.از این رو شاعران بزرگ شیعه همیشه برای حکومتهای فاسد، خطری بزرگ محسوب می‌شدند زیرا آنان در خلال مدح آل محمد «ص» حقایق دین و صفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صفات اسلامی امامان و مقایسه و تحقیر زمامداران، دلها را به حق و حکومت‌حق توجه می‌دادند.»[۵] این‌شیوه و راه، برگرفته و الهام یافته از رهنمودهای خود امامان بود که با سخن و عمل، با صراحت و کنایه، مدافع شاعران متعهد و مرثیه سرایان متقی و حق شعار بودند.در این زمینه، حدیث بسیار است، بویژه تاکید ائمه نسبت به سرودن مرثیه درباره حسین «ع» باانگیزه «ذکر» و احیاء یاد و گریاندن بر آن مصیبتها بیش از دیگر محورهاست.امام صادق «ع» فرمود: «من قال فینا بیت شعر بنی الله له بیتا فی الجنهٔ» [۶] هر کس که یک بیت شعر درباره ما بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.نیز از آن حضرت است: «ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و آبکی به الا اوجب الله له الجنهٔ و غفر له» [۷] امام رضا «ع» نیز به دعبل توصیه می‌کند که درباره حسین «ع» مرثیه بسراید و بدین وسیله ائمه را یاری کند: «یا دعبل! ارث الحسین علیه السلام فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت حیا فلا تقصر عن نصرنا ما استطعت»[۸] .

این تاکیدات، بوضوح نشان دهنده خط حمایتگرانه ائمه از شعر و مرثیه‌ای است که در احیاء حادثه کربلا و فضایل سید الشهدا و مناقب و مظلومیتهای او باشد.عالمان بزرگ شیعه نیز در تبعیت از روش و سیره ائمه، همین موضع و عمل را داشته‌اند.[۹] روشن است که حرکت در چنین خطی، همیشه برای شاعران اهل بیت، مشکل داشته و اغلب، تحت‌تعقیب یا در زندان به سر می‌بردند.این خط مقدس، که انتقال فرهنگ شهادت را به‌آیندگان در برداشت، همچنان ادامه داشته است، تاکنون.به کمک مراثی، احساسها و عواطف برانگیخته می‌شد و اشک، که زبان گویای دل بود، پایبندی انسان متعهد را به خط حسینی و کربلایی تثبیت می‌کرد.نکاتی را هم درباره اشعار مدح و مرثیه باید مراعات کرد:

۱–محتوای اشعار، باید از متانت، دقت، اعتبار و استناد برخوردار باشد و ازحرفهای سست و بی‌مدرک، یا دروغ و جعلیات و مطالب ضعیف و احیانا وهن‌آمیز نسبت به معصومین، بشدت باید پرهیز کرد.

۲–از آنجا که شعر مدح و مرثیه، عامل انتقال فرهنگ است، باید سطح آن بالا و ارزشمند و عمیق باشد تا به جامعه اسلامی و هواداران ائمه، بینش و بصیرت و عمق در فهم و فکر بدهد.

۳–اشعار مراثی و مدایح، در عین حال که باید استوار و محکم باشد، نباید چنان‌مغلق و پیچیده شود که برای شنوندگان و خوانندگان، گویایی و رسایی خود رااز دست بدهد و نتواند با عامه خلق، ارتباط برقرار کند.

۴–به بهانه دینی و مذهبی بودن شعر مدح و مرثیه، نباید اجازه داد که شعرهای‌ضعیف و سست و فاقد قوت ادبی و صلاحیت‌شعری رواج یابد.مدایح ومراثی، باید در نهایت قوت شعری باشد، آنگونه که در آثار بزرگان پیش کسوت‌عصر ائمه و دوره‌های بعد، در مرثیه دیده می‌شود.

۵–شاعران مدیحه سرا و مرثیه سرا، باید با درک اهمیت و والایی مکانت‌خویش، در حد مطلوب خلوص و تقوا و مناعت طبع و ثبات قدم و عقیده و عشق وولای به اهل بیت عصمت باشند و بدانند که شجره نامه آنان به کمیت‌ها ودعبل‌ها می‌رسد و اگر بخواهند مشمول دعای ائمه «ع» باشند، باید شایستگی‌فکری و خطی و عملی و اخلاقی آن را در خویش فراهم آورند.

۶–شاعر اهل بیت، باید همیشه با توجه به زمان و مکان و شرایط، رسالت اجتماعی و تعهد شیعی خود را به اثبات برساند و سروده‌هایش دارای «پیام» و «جهت» باشد.

۷–خوب سرودن درباره ائمه «ع»، نیاز به غنای فکری و معلومات عمیق شاعردارد.بنابر این شاعران مرثیه سرا باید بشدت اهل مطالعه در متون و منابع باشندو شور و شعور را در شعر خویش در آمیزند و پخته، پر مطلب و مایه‌دار بسرایند.[۱۰]

نوحه

بیان مصیبت، گریه کردن با آواز، آواز ماتم، شیون و زاری، مویه گری، زاری بر مرده، شعری که در ماتم و سوگواری با صوت

حزین و ناله و زاری خواننـد، اعم از سوگواری برای کسـی که تازه مرده، یا برای امامان شـیعه.[۱۱] ترکیبات دیگر آن عبارت است از: نوحه آراسـتن، نوحه سـاختن، نوحه سـرودن، نوحه‌خوانی.نوحه‌گری بر مرده، رسم جاهلیت بوده است و کاری مکروه است،[۱۲] مگر برای معصومین «ع» که نوحه و گریه بر آنـان از شـعائرمهم و از عوامـل نشـر فضـیلتها و احیـای یـاد اسوه‌های کمال است و خود امامان بر سـید الشـهدا «ع» می‌گریستند و امر به نوحه خوانی می‌کردند.بر جعفر طیار و حمزه سید الشهدا نوحه‌خوانی شد.آنچه که از کراهت نوحه و ناپسـند بودن شـغل نوحه‌گری و زشت بودن اجرت نوحه‌گر در روایات یاد شده، ناظر به نوحه‌گریهای جاهلی اسـت که آمیخته به باطل و گاهی حرام بود.[۱۳] .

در فرهنگ عزاداری برای امام حسـین، نوحه به نوعی خاص از شـعر مرثیه می‌گوینـد که در مجالس به صورت جمعی اجرا می‌شود. «اشعار نوحه را برای سینه زدن می‌ساختند، یکی نوحه می‌خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه‌خوان سینه می‌زدند.ولی اشـعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تاسف شـنوندگان بر قتل شـهدای کربلا می‌خواندند و عنوان روضه نداشت.»،[۱۴] «... از معروفترین شعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته‌اند، می‌توان یغمای جندقی و وصال شیرازی را نام برد».[۱۵] .

این شـیوه در بین عربها هم متداول است و سـبک مرثیه سـرایی و نوحه‌خوانی‌بر سالار شهیدان مخصوص است.با توجه به گستردگی این مراسم و رواج آن در طول سـال، حتی در سوگ امامان دیگر، ضـرورت دارد که سـروده‌های ناب و نوحه‌های صـحیح و دور از تحریفهـا و دروغها پدیـد آیـد و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویـج گردد و نوحه خوانان نیز، بیش از هـدف قرار دادن گریه، نشر فضیلتهای اهل بیت را هدف قرار دهند.[۱۶] .

عزاداری

برپـا داشـتن مراسـمی به یـاد سـید الشـهدا «ع» در ایام مختلف، بویژه دهه محرم و روزعاشورا.این عمل، که زنـده نگهداشـتن هـدف حسـینی و فرهنـگ عاشوراست، مورد تشویق‌بسـیار اولیاء دین است و خود معصومین، در راه اقامه عزای حسـینی، می‌کوشـیدند.[۱۷] زیرا عزاداری، بصورت گریه، برپـایی مجالس ذکر، سـرودن مرثیه، گریانـدن، نوحه‌خوانی و... احیاء خط ائمه و تبیین مظلومیت آنان است.امـام بـاقر «ع» در زمینه برپـایی عزا در خانه‌هـا برای امام حسـین «ع» می‌فرمایـد: «ثم لینـدب الحسـین و یبکیه و یامر من فی داره بالبکـاء علیه و یقیم علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهـار الجزع علیه و یتلاـقون بالبکـاء بعضـهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضـهم بعضـا بمصاب الحسین.»[۱۸] (به کسانی که روز عاشورا نمی‌توانند به‌زیارت آن حضرت بروند اینگونه دستور می‌دهند) بر حسین «ع»، ندبه و عزاداری و گریه کنـد و به اهـل خـانه خود دسـتور دهـد که بر او بگرینـد و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله برحسـین «ع»، مراسـم عزاداری برپا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی درسوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند.

سنت عزاداری، با برخورداری از عشق و محبتی که از امام حسین «ع» در دلها بوده و هست، تبدیل به یک برنامه گسترده و مردمی و مقدس شده است و هرگز سـستی و خاموشـی ندارد و به برکت آن، اقشار بسیاری با امام حسـین «ع» و دین و فرهنگ عاشورا آشـنا می‌شونـد.فراز و نشـیبهای زیـادی بر سوگواری بر خامس آل عبا گذشـته است و هر گاه‌که شـیعیان، قـدرت و حکومتی یافته‌انـد، در ترویـج و توسـعه آن کوشیده‌اند. «در زمـان پادشـاهی آل بـویه، در دهـه اول محرم، شیعیان به عزاداری حضـرت سید الشـهدا قیـام نمودند... معز الدوله، اولین کسی است که فرمان داد که مردم بغداد در دهه اول محرم، سیاه بپوشند و بازارها را سیاهپوش کنند و به مراسم تعزیه داری حضـرت سـید الشـهدا قیام‌نماینـد.بسـتن دکانها و منع طباخی و تعطیل عمومی در روز عاشورا از طرف معزالـدوله دیلمی در شـهر بغداد به عمل آمد و تا اوایل سـلطنت سلسـله سلجوقی در آن شهر معمول بود.این مراسم تا انقراض دولت دیالمه در تمام کشورهای اسلامی قلمرو آنها مرسوم وبرقرار بوده است.»[۱۹] .

رمز جاودانگی نهضت‌حسـینی نیز همین احیا و زنده نگهداشتن و تعظیم شعائر بوده‌است.امام خمینی «قدس سره» فرمود: «الان هزار و

چهار صد سال است که با این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، تا حالا آورده‌اند اسلام را... هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش سر و سینه‌زن نباشد، حفظ نمی‌شود... ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم...».[۲۰] برپایی عزا برای سید الشهدا، نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلوم است.اشک ریختن در سوگ ابا عبدالله «ع»، عامل تقویت حس عدالتخواهی و انتقامجویی از ستمگران و زمینه سازی برای تجمع نیروهای پیرو حسین «ع» در خط دفاع از حق است.عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ «شهادت» به نسلهای آینده است.به تعبیر شهید مطهری: «در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینیها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق و اعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خود گذشتگی است.اینجاست که عزاداری حسین بن علی «ع» یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.»[۲۱] . عزاداری، سبب می‌شود که شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگهدارد و «مکتب عاشورا» بعنوان یک فکر سازنده و حادثه الهام بخش، همواره تاثیر خود را حفظ کند.عزاداری، احیاء خط خون و شهادت و رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش تاریخ است.عزاداران حسینی، پروانگانی شیفته نورند که شمع محفل آرای خویش را یافته، از شعله شمع، پیراهن عشق پوشیده‌اند و آماده جان باختن و پر سوختن و فدا شدن‌اند.نقش عزاداری در حفظ فرهنگ عاشورا مهم است.عمیقترین پیوندها را از طریق آمیختگی عقل و عشق و برهان و عاطفه که در کربلا تجسم یافته است، انتقال می‌دهد.هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه آن هدف امام حسین از نهضت و حرکت، شناخته می‌شود.روضه‌های خانگی و دسته‌های عزاداری و هیئتهای زنجیر زنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در بر پایی مجالس و نوحه خوانی و سینه زنی و... هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می‌بخشد. ---------

----

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

[۳] کتاب «ادب الطف» در ۱۰ جلد از جواد شبر، مجموعه‌ای است که به بررسی شعرا و اشعار قرن اول تا چهاردهم پرداخته که پیرامون امام حسین «ع» و حادثه عاشورا سروده‌اند.

[۴] پیشوای صادق، ص ۸۱.

[۵] ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۴.

[۶] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۹۱.

[۷] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

[۸] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.درباره شعر دعبل، بویژه قصیده «مدارس آیات» وی، ر. ک: الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۰.نیز برای آشنایی با زندگی شاعران برجسته‌ای چون کمیت، دعبل، سید حمیری و... ر.ک: الغدیر، ج ۲، ۳ و۴.نمونه‌هایی از مرثیه‌های شاعران اهل بیت نیز در سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۰۹، آمده است.همچنین در بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲، (باب ما قیل من المراثی فیه) و عوالم (امام حسین)، ص ۵۴۳ تا ۵۹۰.

[۹] به بحث مستوفا و تحقیقی علامه امینی درباره شعر در تاریخ اسلام و دیدگاه پیامبر و ائمه «ع» و علمای شیعه وجایگاه والای شعرای متعهد شیعه نزد امامان و برخورد شایسته دین با شعر موضعدار، در «الغدیر»، ج ۲، ص ۲ تا ۲۴مراجعه کنید.

[۱۰] در این زمینه ها، ر.ک: «ستودگان و ستایشگران» و «مدیحت پردازان»، حوزه هنری.

[۱۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۱۲] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۸۸.

[۱۳] به روایات مربوط به تعزیه و ماتم و نوحه در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳ مراجعه کنید.

[۱۴] موسیقی مذهبی ایران، ص ۷.

[۱۵] همان، ص ۲۹.

[۱۶] نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، عبد الرضا افسری، بررسی گسترده‌ای از سابقه این کار در ایران و انواع مرثیه‌سراییها دارد.

[۱۷] تاریخچه عزاداری حسینی، ترجمه «تاریخ النیاحة علی الامام الشهید» از سید صالح الشهرستانی.

[۱۸] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.کتاب «زفرات الثقلین فی ماتم الحسین»، محمد باقر محمودی، چند جلد، به مساله گریه کردن اولیاء خدا بر آن حضرت پرداخته و نیز مجموعه‌ای از مرثیه‌ها در سوگ سید الشهدا «ع» را آورده است.

[۱۹] موسیقی مذهبی ایران، حسن مشحون، ص ۴.

[۲۰] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰.

[۲۱] نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر، شهید مرتضی مطهری، ص ۸۹.

ز

زیارت

دیدار، بر سر تربت یک شهید یا امام و امامزاده حضور یافتن، دیدار از حرم‌های مطهر و بقاع متبرک.زیارت پیامبر و ائمه «ع» هم در حال حیاتشان ارزشمند و تاثیر گذار است، هم پس از رحلت یا شهادتشان سازنده و الهام بخش است و تاکید زیارت، نسبت به حضرت رسول «ص»، حضرت زهرا «س»، امامان معصوم، شهدای آل محمد، علما و صلحاست.امام صادق «ع» فرمود: «من زارنا فی مماتنا فکانما زارنا فی حیاتنا»[۱] هر کس ما را پس از مرگمان زیارت کند، گویا در حال حیات، زیارتمان کرده است.

زیارت ائمه، نشانه احترام به مقامشان، پیروی از راهشان، تبعیت از مواضعشان، استمرار خطشان، تجدید عهد با امامتشان، وفاداری به ولایتشان و زنده نگاهداشتن نام و یاد و خاطره و فرهنگ و تعالیم آنان است.حضرت رضا «ع» فرمود: «ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارة قبورهم...»[۲] برای هرامامی در گردن و بر عهده هواداران و پیروانش عهد و پیمانی است و از جمله نشانه‌های وفای کامل به این پیمان، زیارت قبور امامان است.

اینگونه زیارتها، علاوه بر آنکه برای خود زائر، اثر تربیتی و تزکیه روح دارد و دلیل حقشناسی او نسبت به اولیاء خدا و پیشوایان دین است، در زمینه احیاء امر امامان و ترویج مکتب انسانی و تربیتی آن اسوه‌ها در جوامع بشری و توجه دادن به خط صحیح رهبری و ولایت در جامعه مؤثر است، بویژه وقتی حکام مستبد و منحرف، با برنامه در جهت محو آثار و یاد ائمه می‌کوشیدند، «زیارت» به عنوان یک عمل مثبت و انقلابی محسوب می‌شدو نوعی مبارزه با دستگاههای ستمگر.

در احادیث متعدد، تاکید شده که زیارت ائمه در غربتشان و همراه با خوف و خطر، پاداش بیشتری دارد، و اگر راه زائر دور باشد، و زیارت، پیاده و همراه با مشقتها باشد، اجر و قرب بیشتری خواهد داشت.[۳] . فضایل زیارت، درباره دیدار و زیارت خانه خدا، مرقدمطهر نبوی، قبور مؤمنان و صالحان بسیار فراوان است و حضور پیروان حق، پیرامون مرقد پاکشان، کانونی از ایمان و جذبه و پیوستگی و همبستگی به وجود می‌آورد و به زائران هم، «دعوت به خیر»، «دفاع از حق» و «شهادت در راه خدا» را الهام می‌دهد وزیارت، «وسیله» قرب به پروردگار است.[۴] .

زیارت، قلمرو «دل» و وادی محبت و شوق است، نمودی از احساس متعالی و زبان علاقه و ترجمان پیوند قلبی است.فیض «حضور» در کنار اولیاء خدا، زائر را از کیمیای «نظر» برخوردار می‌سازد.زیارت، الهام گرفتن از اسوه‌ها و تعظیم شعائر و تقدیر از فداکاریها و تجلیل از پاکیهاست و زائر در برابر آیینه تمام قد فضیلتها می‌ایستد، تا عیارخود را در آن بسنجد و خود را در برابر «میزان» قرار می‌دهد تا کم و کاستی خود را جبران کند.زائر، مهمان مائده معنوی اولیاء الله است و زیارت، تجدید پیمان و میثاق «ولایت» بارهبری است.زیارت، سفر با کاروان اشک و بر محمل شوق و سوار شدن بر موج عرفان و براق عشق است.

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۴.

[۲] همان، ص ۱۱۶، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ۳۴۶.

[۳] برای مطالعه بیشتر پیرامون احادیث زیارت، از جمله ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۷، ۹۸ و ۹۹، من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۲، کامل الزیارات، عیون اخبار الرضا، المزار شیخ مفید، الغدیر، ج ۵، وسائل الشیعه، ج ۱۰، میزان‌الحکمه، ج ۴، مصباح الزائر، مصباح المتهجد و کتب دیگر.

[۴] درباره سازندگیهای زیارت، ر.ک: «زیارت» به قلم نویسنده، ناشر: سازمان حج و زیارت.نیز: سلسله مقالات «زیارت» در مجله «پیام انقلاب»، سال ۱۳۶۳ از شماره ۱۱۵ به بعد، که بیش از پنجاه شماره طول کشید، و کتاب «شوق‌دیدار» از: دکتر محمد مهدی رکنی، انتشارات آستان قدس رضوی.

زیارت اربعین

اربعین، چهلمین روز شهادت امام حسین علیه السلام است که جان خود و یارانش را فدای دین کرد.از آنجا که گرامیداشت خاطره شهید و احیاء اربعین وی، زنده نگهداشتن نام و یاد و راه اوست و زیارت، یکی از راههای یاد و احیاء خاطره است، زیارت امام حسین «ع» بویژه در روز بیستم ماه صفر که اربعین آن حضرت است، فضیلت بسیار دارد.

امام حسن عسکری «ع» در حدیثی علامتهای «مؤمن» را پنج چیز شمرده است: نماز پنجاه و یک رکعت، زیارت اربعین، انگشتر کردن در دست راست، پیشانی بر خاک نهادن و «بسم ا...» را در نماز، آشکارا گفتن: «علامات المؤمن خمس: صلاة احدی و خمسین و زیارة الاربعین...»[۱] زیارت اربعین که در این روز مستحب است، در کتب دعا آمده است و به اینگونه شروع می‌شود: «السلام علی ولی الله و حبیبه...» که این متن، از طریق صفوان جمال از امام صادق «ع» روایت شده است.زیارت دیگر آن است که جابر بن‌عبدالله انصاری در این روز خوانده است و متن زیارت بعنوان زیارتنامه آن امام در نیمه ماه رجب نقل شده و با جمله «السلام علیکم یا آل الله...» شروع می‌شود.[۲] .

مورخان نوشته‌اند که جابر بن عبدالله انصاری، همراه عطیه عوفی موفق شدند که در همان اولین اربعین پس از عاشورا به زیارت امام حسین «ع» نائل آیند.وی که آن هنگام نابینا شده بود، در فرات غسل کرد و خود را خوشبو ساخت و گامهای کوچک برداشت تا سر قبر حسین بن علی «ع» آمد و با راهنمایی عطیه، دست روی قبر نهاد و بیهوش شد، وقتی به هوش آمد، سه بار گفت: یا حسین!سپس گفت: «حبیب لا یجیب حبیبه...» آنگاه زیارتی خواند و روی به سایر شهدا کرد و آنان را هم زیارت نمود.[۳] . -----

---

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، (بیروت) ص ۳۲۹، المزار، شیخ مفید، ص ۵۳.

[۲] مفاتیح الجنان، زیارت اربعین.

[۳] منتهی الآمال، ج ۱، حوادث اربعین، نفس المهموم ص ۳۲۲، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸.

زیارت پیاده

آنچه در راه طلب خسته نگردد هرگز

پای پر آبله و بادیه پیمای من است غیر از عشق و محبت، که پای زائر را پیاده به مرقد حسین «ع» می‌کشاند و رنج سفر و خوف و خطر را به جان می‌خرد، پیاده روی برای زیارت سید الشهدا، ثواب بسیار دارد و مورد تاکید پیشوایان دین است.اما صادق «ع» فرموده است: «من خرج من منزله یرید زیارهٔ قبر الحسین بن علی «ع» ان کان ماشیا کتبت له بکل خطوهٔ حسنهٔ و محا عنه سیئهٔ...»[۱] هر کس به قصد زیارت امام حسین «ع»، پیاده از خانه‌اش خارج شود، خداوند در مقابل هرگام، برای او حسنه‌ای می‌نویسد و گناهی از او می‌زداید.

یکی از زائران همیشگی حسین «ع» که هر ماه آن حضرت را زیارت می‌کرده، بخاطر پیری و ناتوانی، یک بار نتوانست برود.نوبت بعد که پیاده پس از چند روز راهپیمایی به حرم می‌رسد و سلام می‌دهد و نماز زیارت می‌خواند، در خواب، آن حضرت را می‌بیند که به وی می‌گوید: چرا به من جفا کردی، تو که نیکوکار بودی... [۲] این شدت عنایت ائمه را به زائر پیاده می‌رساند. معاویهٔ بن وهب (از اصحاب امام صادق علیه السلام) می‌گوید: خدمت آن حضرت رسیدم.در مصلای خود در خانه‌اش نشسته بود و پس از نماز با خداوند راز و نیاز می‌کرد.از جمله (در دعا نسبت به زائران قبر حسین «ع») می‌گفت: «خدای زائران قبر حسین را بیامرز، اینان که در این راه، پول خرج می‌کنند، بدنهای خود را در این راه در معرض قرار می‌دهند... خدایا رحمت کن بر چهره‌هایی که آفتاب، رنگ آنها را تغییر داده، صورتهایی که متوجه قبر ابا عبدالله است، چشمهایی که در محبت ما اشک می‌ریزد... خدایا این جانها و بدنها را به تو می‌سپارم، تا کنار حوض کوثر به هم برسیم...»[۳] .

این سنت زیارت پیاده، از زمان ائمه بوده و تاکنون نیز ادامه دارد و اجر بیشماری برای آن نقل شده است. فاضل دربندی می‌نویسد: این پیاده بودن، یا به جهت فقیر بودن زائر است که نشان می‌دهد این زیارت، برخاسته از شوق و محبت است، یا به جهت آنست که زائر، خود را در برابر سلطان اقلیم جوانمردی و خورشید سپهر عصمت و شهادت کوچک می‌شمارد و در راه او، رنج سفر پیاده را بر خود هموار می‌کند و هر دو ارزشمند است.[۴] .

در عراق، از سالها پیش چنین رسم است که هیئتها، دسته‌ها و کاروانهایی کوچک یا بزرگ، در ایام خاصی از بصره، بغداد و عمدتا از نجف، برای زیارت کربلا- پیاده حرکت می‌کنند.بویژه در ایام زیارتی خاص مثل نیمه شعبان، اول رجب، ایام عاشورا و اربعین بیشتر و پر شکوهتر است و اغلب، راه کنار ساحل فرات را انتخاب می‌کنند که از نجف تا کربلا ۱۸ فرسنگ است و چند روز طول می‌کشد.در این کاروانهای زیارتی پیاده، علمای بزرگ هم شرکت می‌کردند، همچون میرزای نایینی، آیهٔ ا... کمپانی، سید محسن امین، وبسیاری از علمای معاصر.در این مسیر، دیدار با عشایر و فعالیتهای تبلیغی هم انجام می‌گرفت و شعارهایی هم مطرح می‌شد و روضه‌خوانی برگزار می‌گشت.

در ایام حکومتها بعثیها، این پیاده رویهای پر شکوه، آن هم از طریق جاده غیر رسمی کنار فرات، رنگ مبارزه و مخالفت با رژیم عراق هم به خود می‌گرفت و یک بار هم در ایام اربعین حسینی در سال ۱۳۹۷ ق.به درگیریهای سخت میان نیروهای بعثی با انقلابیون شیعه و کاروانهای زیارتی در طول راه و در حرم ابا عبدالله الحسین «ع» انجامید و کشته‌ها و مجروحان بسیاری داد،[۵] و به «اربعین خونین» معروف شد. در کوی عشق، درد و بلا کم نمی‌شود

از باغ خلد، برگ و نوا کم نمی‌شود تیغ شهادتست دل گرم را علاج

این تشنگی به آب بقاء کم نمی‌شود قاصد، تسلی دل عاشق نمی‌دهد

شوق حرم به قبله نما، کم نمی‌شود[۶] . ---------------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۸، المزار، شیخ مفید، ص ۳۰.

[۲] همان، ص ۱۶.

[۳] همان، ص ۵۲ و ۸.

[۴] اسرار الشهادهٔ، فاضل دربندی، ص ۱۳۶، (چاپ سنگی).

[۵] شرح مبسوط ماجرا در کتاب «انتفاضهٔ صفر الاسلامیه» از رعد الموسوی آمده است.

[۶] کلیات صائب تبریزی، غزل ۱۵۲۳.

زیارت رجبیه

زیارتنامه‌ای که با کیفیت خاص خطاب به حسین بن علی «ع» و شهدای کربلا در روز اول ماه رجب و نیمه شعبان خوانده می‌شود و متن آن در کتب دعا و زیارت آمده است.[۱] در ادامه این زیارتنامه، متنی خطاب به شهدای کربلا با ذکر نام آنها آمده است و شامل ۷۵اسم است.منبع این زیارت، «اقبال» سید بن طاووس است و با زیارت ناحیه مقدسه که آن هم مشتمل بر اسامی شهدای کربلاست، نقاط مشترک و اسامی متفاوت دارد.در پایان این زیارتنامه، تعبیرهایی چون: ربانیون، برگزیدگان خدا، ویژگان الهی، شهدای در راه دعوت‌به حق، یاوران وفادار و جان نثار، سعادتمندان کامیاب و شرافتمندان آخرت، درباره اصحاب امام حسین «ع» به کار رفته است. این زیارت و زیارت ناحیه مقدسه، از منابع‌شناسایی نام آن اصحاب شهید به شمار می‌آیند.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸ (بیروت) ص ۳۳۶، مفاتیح الجنان، ص ۴۳۸.

[۲] به بحث تحلیلی و مقایسه‌ای بین این دو متن، و نیز میزان صحت و استناد این دو زیارت در کتاب «انصار الحسین»، محمد مهدی شمس الدین، مراجعه کنید.

زیارت عاشورا

از زمانهای بسیار مناسب و با فضیلت برای زیارت امام حسین «ع»، روز عاشوراست، چه به صورت حضوری و رفتن به دیدار مرقد سید الشهدا «ع» در کربلا و چه خواندن زیارتنامه از دور. امام صادق «ع» فرمود: «من زار الحسین «ع» یوم عاشورا وجبت له الجنهٔ».[۱] کسی که حسین «ع» را روز عاشورا زیارت کند، بهشت برای او واجب است.درحدیث دیگری زیارت آن روز، مانند به خون خویش غلتیدن پیش روی آن حضرت به شمار آمده است: «من زار قبر الحسین یوم عاشورا کان کمن تشحط بدمه بین یدیه»[۲] .

متن زیارتنامه‌ای هم که از سوی ائمه دستور به خواندن آن داده شده به «زیارت عاشورا» شهرت یافته است و خواندن همه وقت و همه روز آن، آثار و برکات زیادی دارد. این زیارت را امام باقر «ع» به علقمهٔ بن محمد حضرمی آموخته که هر گاه خواست از دور و با اشاره آن امام را زیارت کند، پس از دو رکعت نماز زیارت، چنین بخواند: «السلام علیك یا ابا عبدالله، السلام علیك یابن رسول الله...»[۳] تا آخر، که در کتب زیارت آمده است.این زیارت، تجدید عهد همه روزه پیرو حسین بن علی «ع» با مولای خویش

است که همراه با «تولی» و «تبری» است و خط فکری و سیاسی زائر را در برابر دوستان و دشمنان اسلام واهل بیت، ترسیم می‌کند و اعلام همبستگی و سلم و صلح با موافقان راه حسین «ع» و اعلان‌جنگ و مبارزه با دشمنان حق است. «زیارت عاشورا» ولایت خون و برائت شمشیر است و تسلیم دل و یاری در صحنه است، تا عشق درونی به جهاد بیرونی بیانجامد و نفرت قلبی به برائت علی برسد.زیارت عاشورا، منشور «تولی» و «تبری» نسبت به جریان حق و باطل در همه جا و همه زمانهاست. -----------------------

پی نوشتها :

[۱] کامل الزیارات، ص ۱۷۴، المزار، شیخ مفید، ص ۵۲.

[۲] همان (کامل الزیارات).

[۳] همان، ص ۱۷۶، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۹۱.

زیارت کربلا

از مقدسترین و با فضیلت‌ترین زیارتهایی که در فرهنگ دینی و روایات اسلامی بیان شده است، زیارت قبر سید الشهدا «ع» در کربلاست و برای زیارت هیچ امامی، حتی زیارت قبر رسول خدا «ص» به این اندازه سفارش و دستور نیست.در احادیث، گاهی زیارت امام حسین «ع» از زیارت کعبه هم برتر و بالاتر به حساب آمده و برای زیارت آن حضرت، پاداشی برابر دهها و صدها حج و عمره بیان شده است و لحن روایات، بگونه‌ای است که آن را برای یک شیعه در حد یک «فریضه» می‌شمارد و ترک آن را ناپسند می‌داند و هیچ عذر و بهانه و خوف و خطر را مانع از آن به حساب نمی‌آورد و ترک آن را جفا می‌داند.از امام صادق «ع» روایت است: «زیارة الحسین بن علی واجبه علی کل من یقر للحسین بالامامهٔ من الله عز و جل»[۱] زیارت حسین بن علی «ع»، بر هر کس که او را ازسوی خداوند، «امام» می‌داند واجب است.

میان عقیده به امامت و دیدار امام (چه در حال حیات و چه پس از مرگ) نوعی ملازمه است و در روایات، به این نکته اهمیت داده شده است.زیارت خائفانه سید الشهدا هم ارج بیشتر و ثواب افزونتری دارد.این، هم نشانه تاثیر اجتماعی «زیارت» و هم میزان عشق و فداکاری «زائر» است.امام صادق «ع» به «ابن بکیر» که سخن از خوف و هراس در راه‌زیارت سید الشهدا می‌گفت، فرمود: آیا دوست نداری که خداوند، تو را در راه ما ترسان ببیند؟... [۲] و در حدیثی که زراره از امام باقر «ع» درباره زیارت خائفانه آن حضرت می‌پرسد، حضرت پاسخ می‌دهد: خداوند، از هراس قیامت، ایمنش می‌دارد.[۳] امام‌صادق «ع» نیز به «محمد بن مسلم» که با خوف و هراس به زیارت سید الشهدا می‌رفت، فرمود: هر چه مساله دشوارتر و پر مخاطره‌تر باشد، پاداش زیارت هم به اندازه آن است و هر کس خائفانه قبر آن حضرت را زیارت کند، خداوند، هراس او را در روز قیامت، ایمن می‌سازد: «ما کان من هذا اشد فالثواب فیه علی قدر الخوف و من خاف فی اتیانه آمن الله روعته یوم یقوم الناس لرب العالمین...»[۴] در حدیث مفصلی، امام صادق «ع» به ثوابهای آن اشاره کرده، می‌فرماید: کسی که هنگام زیارت آن حضرت، دچار ستم سلطانی شود و او رادر آنجا بکشند، با اولین قطره خونش، همه گناهانش بخشوده می‌شود و هر که در این راه به زندان افتد، در مقابل هر روزی که زندانی و اندوهگین گردد، در قیامت برایش یک شادی است، و اگر در راه زیارت، کتک بخورد، برای هر ضربه‌ای یک حوری بهشتی است و در برابر هر درد و رنجی که بر جسمش وارد می‌شود، یک «حسنه» برای اوست.[۵] و می‌فرماید: «من اتی قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر».[۶] هر که عارفانه قبر سید الشهدا را زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزد.

آری... برای رسیدن به کربلا، باید اراده‌ای آهنین، قلبی شجاع، عشقی سوزان داشت و در این سفر، باید رهتوشه‌ای از صبر و یقین، پاپوشی از «توکل»، سلاحی از «ایمان» و مرکبی از «جان» داشت تا به منزل رسید، چرا که راه کربلا، از «صحرای عشق» و «میدان

فداكارى» و پيچ و خم خوف و خطر مى گذرد.پاداشهاى زيارت كربلا نيز شگفت است.ازقبيل: پاداش نبرد در ركاب پيامبر و امام عدل، اجر شهيدان بدر، ثواب حج و عمره مكرر، پاداش آزاد كردن هزار بنده و آماده كردن هزار اسب براى مجاهدان راه خدا و... [۷] البته تفاوت اجر و ثواب، به معرفت زائر و كيفيت زيارت و شرايط اجتماعى هم بستگى دارد. كربلا، از يك سو، سمبل مظلوميت اهل بيت و امامان شيعه است، از سويى ديگر مظهر دفاع بزرگ آل على و عترت پيامبر از اسلام و قرآن.توجه و روى آوردن به مزار سيد الشهدا، در واقع تكرار همه روزه و همواره حق و يادآورى مظلوميت است.اگر كعبه وحج و نماز و جهادى هم باقى مانده است، به بركت شهيد عاشوراست كه احياگر دين شد واسلام، تا هميشه مديون «ثار الله» است.خصومت دشمنان اسلام نيز با حسين «ع» و مرقد او، از همينجاست.زيارت آن حضرت، هميشه با سختى و هراس و موانع، رو به رو بوده است.شوق زيارت كربلا، از آغاز در دل شيعيان حق طلب و انسانهاى آزاده و فضيلت‌خواه بوده است.شيفتگان سيد الشهدا در اين راه حاضر به بذل جان و مال و دست و پا بوده‌اند و «راه بسته كربلا» هميشه چون حسرتى بر دل شيعه بوده است، چه در دوره امويان و عباسيان، چه در عصر حكومت بعثيان و در تاريخ معاصر، و آرزوى «باز شدن راه كربلا» همواره چون مشعلى در دل عاشقان حسين «ع» روشن بوده و تلخيهاى هجران را با اين «اميد» تحمل مى كرده‌اند.زائر حسين «ع»، عاشقى از خود گذشته است و زيارت كربلا، عبادتى خدايى و ملكوتى.

امام صادق عليه السلام فرمود: «اذا اردت الحسين فزره و انت حزين مكروب شعثا غبرا جائعا عطشانا»[۸] هر گاه خواستى حسين «ع» را زيارت كنى، با حالتى اندوهگين و پر رنج، خاك‌آلوده و پژمرده، گرسنه و تشنه زيارت كن... (در حديث ديگرى است كه:) چون حسين بن‌على اينگونه به شهادت رسيد.[۹] به قول حافظ: نيازمند بلا، گو رخ از غبار مشوى

كه كيمياى مراد است، خاك كوى نياز غبار راه زيارت كربلا، خود، طراوت و پاكى است و اين آشفتگى و افسردگى، نشاط روح عاشق است. از شيشه غبار غم نمى‌بايد شست

و ز دل، رقم «الم» نمى‌بايد شست پايى كه به راه عشق شد خاك آلود

با آب حيات هم نمى‌بايد شست[۱۰] . ------------------------

پى نوشتها :

[۱] وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۳۴۶، امالى صدوق، ص ۱۲۳.در «مزار» شيخ مفيد، ص ۲۶ چنين است (از امام باقر «ع»): مروا شيعتنا بزيارة قبر الحسين بن على «ع» فان اتيانه مفترض على كل مؤمن يقر للحسين عليه السلام بالامامة من الله عز و جل.

[۲] همان، ۳۴۵، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱.

[۳] كامل الزيارات، ص ۱۲۵، وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۳۵۶.

[۴] وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۳۵۷، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱، كامل الزيارات، ص ۱۲۷.

[۵] كامل الزيارات، ص ۱۲۴ (نقل به تلخيص).

[۶] امالى صدوق، ص ۱۹۷.

[۷] در منابعى همچون: كامل الزيارات، وسائل الشيعه، بحار الانوار، ثواب الاعمال و... احاديثش آمده است.

[۸] وسائل الشيعه، ج ۱۰، ص ۴۱۴.

[۹] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۴۲.

[۱۰] مشفقى دهلوى.

زيارت ناحيه مقدسه

زیارتنامه‌ای است که به امام زمان «ع» نسبت داده شده و شیخ طوسی با سندهای خود آن را روایت کرده است.به این صورت که در سال ۲۵۲ هجری از ناحیه مقدس حضرت حجت «عج» این روایت به دست‌شیخ محمد بن غالب اصفهانی صادر شده است. متن زیارت، خطاب به سید الشهدا و شهدای کربلاست و نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا در آن آمده است.آغاز زیارت، اینگونه است: «السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل...».متن زیارت، در کتاب اقبال سید بن‌طاووس، ص ۵۷۳ و نیز در بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۶۹ نقل شده است.زیارت رجبیه نیز مشتمل بر اسماء شهداست که در بحار (ج ۹۸، ص ۳۴۰) ذکر شده است.در این زیارت، به برخی حوادث پس از شهادت امام حسین «ع» و اوضاع کربلا و اهل بیت و ذو الجناح و سراسیمه شدن عترت پیغمبر در آن صحرا نیز اشاره شده است.[۱] . -----------------------

پی نوشتها :

[۱] برای تحقیق پیرامون سند این زیارت و صحت آن، ر.ک: «انصار الحسین»، ص ۱۴۶ تا ۱۶۲.در ضمن، در ج ۴۵، بحار الانوار، ص ۶۵ نیز این زیارت آمده است.

زیارتنامه

متنی که هنگام زیارت مرقد پاک امام حسین «ع» و هر یک از امامان معصوم و ذریه پاک پیامبر و شهدای اهل بیت خوانده می‌شود، دعایی که به عنوان تشرف باطنی برای ائمه و امامزادگان می‌خوانند و حاوی سلام و درود زائر نسبت به مدفون در آن مرقدهاست.

از آنجا که «زائر» را ادب و معرفت شرط است، پس سخنی که هنگام زیارت بر زبان می‌آورد، باید والا و عارفانه و مؤدبانه باشد.هر زائر می‌تواند از پیش خود و به زبان خود، جملاتی و نیایش و دعایی را به عنوان زیارتنامه بخواند، ولی در منابع ما، متونی به نام «زیارتنامه» نقل شده که سند آنها به ائمه می‌رسد و به عنوان «زیارتهای ماثوره» شناخته می‌شود.علمای دین، کتب متعددی بصورت مجموعه‌های زیارات، تدوین کرده‌اند، که آمیخته‌ای است از زیارتهای مستند و منقول از معصومین و زیاراتی که انشای علمای بزرگ است.در این میان، آنچه از ائمه نقل شده، بسیار است، همچون زیارتهای: امین الله، جامعه کبیره، وارث، عاشورا و زیارت اربعین.کتابهای دعا و زیارات نیز بسیار است، همچون: مصباح المتهجد، مفاتیح الجنان، مزار، بحار الانوار (جلد زیارات).

دقت در مضامین و محتواهای زیارتنامه‌ها بسیار مفید است.مفاهیم کلی که در زیارات دیده می‌شود، بسیار است، از جمله: محبت، مودت، موالات، اطاعت، صلوات، سلام، عهد، شفاعت، توسل، وفا، دعوت، نصرت، تسلیم، تصدیق، صبر، تولی و تبری، مواسات، نماز، زکات، زیارت، تبلیغ، وراثت، مساعدت، معاونت، سعادت، رضا، خونخواهی، جنگ و صلح، امر به معروف و نهی از منکر، تقرب به خدا، برائت از دشمنان، ولایت، فوز، نصیحت، جهاد، فدا شدن و... دهها عناوین و مفاهیم کلی که از مطالعه فقرات زیارتنامه‌ها برمی‌آید.اوصافی که در زیارتنامه‌ها آمده، برخی کلی و قابل انطباق بر همه ائمه و معصومین است، و برخی هم به تناسب وضعیت زندگی و شهادت امام خاص یا امامزاده و شهید بخصوصی به کار رفته است.محورهای کلی مفاهیمی که در زیارتنامه‌ها آمده است، می‌تواند اینگونه فهرست شود:

-مسائل اعتقادی، توحید، نبوت، صفات خدا...

-شناخت ائمه، اوصاف، فضایل و مقاماتشان.

-تاریخ زندگی و عملکرد اولیاء دین و مظلومیتهایشان.

-پیوندهای «ولایی» بین زائر و پیشوا و همسویی در فکر و موضع و عمل و اقدام.

-افشاگری بر ضد ستمگران حاکم و جنایتهایشان نسبت به طرفداران «حق» وطالبان «عدل».

-تولی و تبری، شفاعت، توسل، دعا و... معارفی از این قبیل.

-طرح آرمانهای والا و خواسته‌های متعالی و نیازهای برتر.

-و برخی موضوعات دیگر.در واقع، یک سری معارف دینی و ارزشهای مکتبی و فضایل رفتاری در قالب فقرات زیارتنامه، از طریق ائمه به شیعیان و زائران آموخته شده است.زیارتنامه‌ها، نوعی اعلام مواضع اعتقادی، اخلاقی و سیاسی است که توسط زائر، در مقدسترین مکانها، با زبانی رسا ابراز می‌شود.

«سلام» ها و «لعن» ها، محور عمده دیگری در زیارتنامه‌هاست، بخصوص آنچه به شهدای عاشورا مربوط می‌شود.سلام به امام و پیامبر و شهید مورد زیارت، و لعنت به دشمنان، ظالمان، غاصبان، شریکان جور، همدستان ظالم، راضیان به‌ستم، زمینه سازان ظلم.

«حب و بغض»، جلوه دیگری از اصل مهم «تولی» و «تبری» است که با عبارات مختلف در زیارتنامه‌ها آمده است، از ساده‌ترین شکل آن که حالت قلبی است، تاشدیدترین صورت برونی آن که با عنوان «حرب» و «سلم» مطرح شده است. «بیعت»، عنصر دیگری در زیارتنامه‌هاست. پیمان و میثاق زائر با امام و شهدا. «جهاد»، محتوای زنده دیگری در راستای عملکرد اولیاء خدا. مثلا در مورد پیامبر خدا، امیر المؤمنین، حمزه سید الشهدا، امام حسن، امام حسین، شهدای احد، شهدای کربلا و... تعبیر «جهاد» به کاررفته است، با خطابهایی چون: «جاهدت فی سبیل الله، جاهدت فی الله حق جهاده، جاهدت‌الملحدین...» و «شهادت»، از جلوه‌های بسیار روشن فرهنگ عاشوراست که در زیارتنامه‌ها دیده می‌شود.

فرهنگ شهادت و نیز شهادت طلبی، در جا به جای زیارتهای ماثوره دیده می‌شود. کشته شدن در راه خدا و بر منهاج رسول الله و دین حق و سعادتمند شدن در سایه شهادت، و طرح جدی این مسائل، معارضه با تبلیغات دشمنانی است که شهدای کربلا و سید الشهدا را یاغی بر خلیفه و خارجی معرفی می‌کردند.در زیارتی که امام هادی «ع» آموزش داده است، می‌خوانیم: «اشهد انک و من قتل معک شهداء احیاء».در زیارتنامه‌های متعدد و نیز ادعیه گوناگون، از خواسته‌های زائر، توفیق قیام و خونخواهی در رکاب «قائم» علیه السلام است.این القاء فرهنگ شهادت طلبی در جان و اندیشه شیعه‌است: «و ان یرزقنی طلب ثارکم مع امام هدی ظاهر...» (زیارت عاشورا) و در زیارت‌جامعه، اعلام حمایت و نصرت نسبت به امام زمان «عج» است: «نصرتی معدهٔ لکم ومودتی خالصهٔ لکم».

در زیارت شهدای کربلا، تعبیراتی از این قبیل دیده می‌شود: اصفیاء، اولیاء، اوداء، انصار، و نشان دهنده ارزشگذاری به صفاتی چون برگزیدگی، ولایت، مودت و نصرت در قاموس کربلاست. همچنین، تقرب به خدا و رسول و ائمه، با برائت از دشمنان خدا حاصل می‌شود.این نیز جهتگیری خاص اجتماعی-مکتبی زائر را می‌رساند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] برای مطالعه در تحلیل محتوایی زیارتنامه‌ها، ر.ک: مقالات زیارت در مجله «پیام انقلاب». سال ۱۳۶۵.از شماره۱۷۲ تا ۱۸۱ به قلم نگارنده.

زیارت وارث

یکی از زیارتهای سید الشهدا «ع» که آن حضرت را بعنوان وارث آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد، علی، فاطمه زهرا، خدیجه کبری خطاب می‌کند.زیارت وارث از امام صادق «ع» روایت‌شده است.[۱] و همراه آداب خاصی است و فضیلت بسیار دارد. «زیارت وارث به زائر می‌آموزد که اسلام امامت، رسالت تاریخی ادیان توحیدی را بردوش دارد و به همین دلیل، خاتم الادیان و پیامبرش خاتم الانبیاء است و در اینجاست که معنای امامت را می‌یابد.زائر در این زیارت، رسالت همه پیامبران بزرگ تاریخ را بر دوش امام حسین «ع» می‌یابد و چنین می‌فهمد که گویی عاشورا نقطه اوج نبرد همه توحید تاریخی با همه شرک

تاریخی است»[۲] .

پی نوشتها :

[۱] مفاتیح الجنان، ص ۴۲۷ به نقل از مصباح المتهجد، شیخ طوسی.

[۲] چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا)، ج ۱، ص ۹۷، مقاله «ادبیات عاشورا».

زیارت وداع

در زیارت سید الشهدا «ع»، مستحب است پس از تمام شدن آن، زایر بالای سر قبر سیدالشهدا «ع» رفته زیارت وداع بخواند.متن آن و آدابش در کتب دعا و روایات آمده‌است[۱] و متون مختلف و متنوعی دارد و از جمله محتویات آن خداحافظی با قبر امام و دعا برای توفیق زیارت مجدد است و اینکه آخرین بار نباشد: «اللهم لا تجعله آخر العهد منا ومنه...»، «اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا تجعله آخر العهد من زیارتی ابن رسولک و ارزقنی زیارته ابدا ما ابقیتنی...»

پی نوشتها :

[۱] از جمله در بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۰۳ و ۲۰۸.

زائدهٔ بن مهاجر

از شهدای کربلاست.نامش در زیارت رجبیه آمده است.احتمال داده شده که او همان «یزید بن زیاد بن مهاجر» باشد[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۰.

زاهر، مولی عمرو بن حمق

از شهدای عاشوراست.وی را از شخصیتهای کوفه و مردی سالخورده از قبیله کنده دانسته‌اند. غلام عمرو بن حمق خزاعی (از یاران ویژه امیرالمؤمنین) بود و در حرکتهای انقلابی عمرو بن حمق (که به دست معاویه شهید شد) همدوش و همراه او و تحت تعقیب معاویه بود.در سال ۶۰ هجری به مکه آمد و به حسین «ع» پیوست و در حمله نخست روز عاشورا به شهادت رسید.[۱] نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین ، ص ۷۲، عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۴۸.

زهیر بن بشر خثعمی

از شهدای حمله نخست در روز عاشورا بود.[۱] نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده‌است.

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۰.

زهیر بن سائب

از شهدای کربلاست.نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.به نام زهیر بن سیار هم نقل شده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۰.

زهیر بن سلیم ازدی

از شهدای کربلاست که به نقل «مناقب» ابن شهر آشوب، روز عاشورا در حمله اول به‌شهادت رسید.وی و خاندانش از یاران علی «ع» بودند و در میدانهای حماسه، رشادتهاشان دادند.گویند: او شب عاشورا به کربلا آمد و چون تصمیم قطعی سپاه کوفه را برجنگ با سید الشهدا دید، از عمر سعد جدا شد و به کاروان حسینی پیوست و در رکاب امام شهید شد.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، کمره‌ای، ج ۳، ص ۲۵، اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۰.

زهیر بن سلیمان

از شهدای کربلا شمرده شده است.زهیر بن سلمان هم گفته‌اند.نام او در زیارت رجبیه‌نیز آمده است[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۰.

زهیر بن قین بجلی

از شخصیتهای برجسته کوفه بود که روز عاشورا، افتخار یافت در رکاب حسین بن علی «ع» به شهادت برسد.وی در میدانهای جنگ، دلاوریهای بسیاری نشان داده بود.ابتدا نیز هوادار جناح عثمان بود، اما توفیق یافت که نیک فرجام و از شهدای عالی مقام کربلاشود.وی در سال ۶۰ هجری (که سید الشهدا هم از مکه به قصد کوفه حرکت کرده بود) از سفر حج برمی‌گشت و دوست نداشت که با امام برخورد کند و هم منزل شود.اما در یکی‌از منزلگاهها ناچار با فرود آمدن کاروان حسینی همزمان شد.امام کسی را نزد او فرستاد.

فرستاده حسین «ع» به خیمه او رفت و پیام امام را رساند.ابتدا بی میلی نشان می‌داد. اما همسرش او را تشویق کرد تا برود و ببیند خواسته امام چیست.زهیر نزد امام رفت. کلمات امام آتشی در دل او افروخت که از «عثمانی» بودن به «حسینی» بودن تبدیل شد. همسرش را نزد قبیله و بستگانش فرستاد و خود به کاروان امام پیوست.[۱] سپاه حر وقتی راه را بر امام حسین «ع» بستند، زهیر با اجازه سید الشهدا با آنان سخن گفت و به امام پیشنهاد کرد که با آنان بجنگند، ولی امام نپذیرفت.[۲] شب عاشورا نیز، از جمله

کسانی بود که با نطقی پرشور، مراتب‌اخلاص و حمایت و جانبازی خویش را نسبت به امام کرد و گفت: اگر هزار بار هم کشته شوم و زنده گردم هرگز دست از یاری پسر پیغمبر بر نخواهم داشت.[۳] .

روز عاشورا، سید الشهدا فرماندهی جناح راست یاران خویش را در میدان به زهیر سپرد.زهیر، پس از امام حسین «ع» اولین کسی بود که سواره و غرق در سلاح مقابل‌دشمن رفت و به نصیحت آنان پرداخت.شمر به طرف او تیری افکند.گفتگوهایی بین اوو شمر انجام گرفت.[۴] ظهر عاشورا هم او و سعید بن عبدالله جلوی امام ایستادند و سپرتیرها شدند تا امام نماز بخواند.پس از اتمام نماز، به میدان رفت و شجاعانه نبرد کرد و چنین رجز می‌خواند: انا زهیر و انا ابن القین

اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین

من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله غیر المین

اضربکم و لا اری من شین یا لیت نفسی قسمت قسمین[۵] . مطابق گفته‌اش، با شمشیر از حسین «ع» دفاع کرد و جنگید و کشته شد.امام به بالین او آمد و او را دعا و کشندگانش را نفرین کرد.

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۱.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۱.

[۳] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۴] انصار الحسین، ص ۳۷ و عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۲۵۰.

[۵] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۷۲.

زید بن ارقم

از صحابه پیامبر خدا «ص» که در زمان آن حضرت نوجوان بود و در تعدادی از جنگها در رکاب پیامبر حضور داشت.[۱] وی در سن پیری پس از حادثه عاشورا، وقتی اسیران اهل بیت را به کوفه آوردند و وارد قصر ابن زیاد کردند، در آنجا حضور داشت.وقتی سر مطهر سید الشهدا را مقابل ابن زیاد قرار دادند و او با چوب به دندانهای آن سر بریده می‌زد، زید بن ارقم اعتراض کرد که: چوب خود را از این لبها بردار، به خدای یگانه قسم، من‌بارها دیدم که رسول خدا «ص» با لبهای مبارکش این لبها را می‌بوسید، سپس بعنوان اعتراض، مجلس را ترک کرد.[۲] هم او نقل کرده که وقتی سر امام حسین «ع» را در کوچه‌ها می‌گرداندند، من در غرفه خود بودم. جلوی من که رسید، شنیدم آیه «ام حسبت ان‌اصحاب الکهف و الرقیم...» را می‌خواند.[۳] وی در سال ۶۸ هجری در کوفه درگذشت.[۴] . ---------------------------

پی نوشتها :

[۱] تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۱۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۸۸.

[۳] همان، ص ۱۲۵.

[۴] برای شرح حال او ر.ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۸۷.

زید بن معقل

از شهدای کربلاست.نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.بدر بن معقل هم گفته‌اند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۳.

زائدهٔ بن مهاجر

از شهدای کربلاست. نامش در زیارت رجبیه آمده است. احتمال داده شده که او همان «یزید بن زیاد بن مهاجر» باشد.

زاهد

به قولی او همان «زاهر»، غلام عمرو بن حمق خزاعی از شهدای کربلاست.

زاهر

از شهدای عاشوراست. وی را از شخصیتهای کوفه و مردی سالخورده از قبیله کنده دانسته‌اند. غلام عمرو بن حمق خزاعی و از یاران ویژه‌ی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در حرکتهای انقلابی عمرو بن حمق (که به دست معاویه شهید شد) همدوش و همراه او و تحت تعقیب معاویه بود. در سال ۶۰ هجری به مکه آمد و به امام حسین علیه‌السلام پیوست و در حمله‌ی نخست روز عاشورا به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است. «ظاهرا» شخصی بسیار مخلص و پیرو، از اهالی و شخصیتهای کوفه بوده و نیز از موالی «کنده» است.

زاهر بن عمرو اسلمی کندی

مکنی به «ابومجراهٔ» از دلاوران و محبان عترت طاهرین و از اصحاب رسول الله در حدیبیه و بیعهٔ الرضوان، که به استقبال امام حسین علیه‌السلام رفت و تا عاشورا ملازم آن حضرت بود. و در زیارت رجبیه از او بدین گونه یاد شده است: «السلام علی زاهر بن عمرو الاسلمی... زاهر». نیز با جمع اصحاب امام پس از قتال با دشمن به شهادت رسید.

زاهر بن عمرو کندی

به قولی او همان «زاهر غلام عمرو بن حمق خزاعی» از شهدای کربلاست.

زاهر کندی

از موالی قبیله‌ی کنده، اهل کوفه، و هنگام شهادت در سنین بالایی بود.

او غلام و همسنگر مجاهد بزرگ «عمرو بن حمق خزاعی»، و در تمامی صحنه‌ها هماهنگ با عمرو عمل می‌کرد، و پهلوانی شجاع و از پیروان اهل بیت علیه‌السلام بوده است.

عمرو بن حمق بعد از «حدیبیه» به خدمت حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده و مسلمان شد و مدتی در محضر آن حضرت بوده و حدیث حفظ می‌کرد.

بعد ساکن شام و کوفه شد و از شیعیان مخلص حضرت امام علی علیه‌السلام بوده و در تمامی جنگهای آن حضرت شرکت داشت. بعد از شهادت آن حضرت عمرو بن حمق به همراه حجر بن عدی در منع ناسزاگویی بنی‌امیه به علی علیه‌السلام سعی تمام می‌نموده و در به خلافت رسیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از عثمان نقش زیادی داشت.

وقتی که معاویه به زیاد دستور دستگیری حجر بن عدی را داد، عمرو بن حمق به همراه زاهر به موصل گریخته و در غاری پنهان شدند. آنگاه ماری عمرو را گزیده و بدنش ورم کرد. عمرو به زاهر گفت: حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من خبر داده که شرکت می‌کند در خون من جن و انس و ناچار من کشته خواهم شد، در این وقت اسب سوارانی که در جستجوی او بودند ظاهر شدند، عمرو به زاهر گفت: تو خود را پنهان کن این جماعت به جستجوی من می‌آیند و مرا می‌یابند و می‌کشند و سرم را با خود می‌برند. و چون رفتند تو خود را ظاهر کن و بدنم را دفن و کفن نما.

زاهر گفت: تا من تیر در ترکش دارم با ایشان می‌جنگم تا با تو کشته شوم.

عمرو گفت:

آنچه من می‌گویم بکن که در امر من، خدا تو را نفع می‌دهد، زاهر چنان کرد که عمرو فرموده بود. و زنده ماند تا در کربلا شهید شد. شهادت عمرو سال ۵۱ هجری به دست عبدالرحمان عثمانی ثقفی در موصل بوده است. و اولین سری که در اسلام به نیزه کردند سر عمرو می‌باشد.

به قول بعضی‌ها، زاهر جد محمد بن سنان از اصحاب حضرت امام کاظم علیه‌السلام و حضرت امام رضا، می‌باشد و از حضرت رضا علیه‌السلام روایت می‌کرده. محمد بن سنان در سال ۲۲۰ فوت کرد.

مرحوم سید علی خان شیرازی در «الدرجات الرفیعه» به نقل از «وقعه صفین» آورده است که، عمرو در جنگ صفین به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض کرد:

ارادت و بیعت من با تو به پنج دلیل می‌باشد:

پسر عموی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و وصی او و پدر ذریه او، و اولین انسانی هستی که به آن حضرت ایمان آورده‌ای و بیشترین سهم را در جهاد داری.

ولی در نسخه موجود چاپ قاهره، عبارت (و وصیه) وجود ندارد. با توجه به اینکه مرحوم سید علی خان از نسخ قدیمی و دست نخورده استفاده کرده، این نکته قابل توجه و جای تأسف می‌باشد.

زاهر سال ۶۰ هجری عازم حج شده و همانجا به محضر امام حسین علیه‌السلام رسید و همچنان در خدمت آن حضرت بود تا اینکه در روز عاشورا و در حمله نخست به شهادت رسید. و نامش در زیارت ناحیه مقدسه آمده است. بعضی او را از اصحاب و از راویان حدیث از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و از اصحاب الشجره دانسته و در صلح حدیبیه و جنگ خیبر حضور داشته و همچنین از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام بوده است.

زهیر بن بشر خثعمی کوفی

از شهدای حمله‌ی نخست در روز عاشورا بود. منسوب به خثعم تیره‌ای از قبیله قحطان و یمنی الاصل. زهیر بن بشر (بشیر) از مؤسسان و بانیان شهر کوفه با کوفه الجیش یعنی مرکز تجمع لشکر، که یک شهرک نظامی در آغاز بود، و از شرکت کنندگان در جنگ قادسیه و از اشراف کوفه است. در زیارت ناحیه مقدسه نام گرامیش چنین ذکر شده است:

«السلام علی زهیر بن بشر الخثعمی».

و در زیارت رجبیه است... زهیر بن البشیر... به هر صورت از انصار ابی‌عبدالله در قیام و از شهدای عاشورای حسینی کربلا است.

خثعمی: منسوب به «خثعم بن أنمار بن اراش»، قبیله‌ای از قحطان (یمن و عرب جنوب).

زهیر بن بشیر

به قولی او همان «زهیر بن بشر خثعمی» از شهدای کربلاست.

زهیر بن سائب

از شهدای کربلاست. نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.

زهیر بن سلمان

وی همان «زهیر بن سلیمان» از شهدای کربلاست.

زهیر بن سلیم ازدی

زهیر بن سلیم بن عمرو ازدی شب عاشورا وارد کربلا شده وقتی که از قصد کوفیان مبنی بر کشتن امام حسین علیه‌السلام آگاه شد، به لشگر امام علیه‌السلام پیوسته، و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. و در زیارت ناحیه نامش وارد شده است.

ظاهرا پسرش عبدالله بن زهیر بن سلیم ازدی از فرماندهان لشگر ابن‌سعد بوده است.

گویند: او شب عاشورا به کربلا آمد و چون تصمیم قطعی سپاه کوفه را بر جنگ با سیدالشهدا دید، از عمر سعد جدا شد و به کاروان حسینی پیوست و او در رکاب امام علیه‌السلام شهید شد.

به نقل از «مناقب» ابن‌شهر آشوب روز عاشورا در حمله‌ی نخست به شهادت رسید. وی و خاندانش از یاران علی علیه‌السلام بودند و در میدانهای جهاد، رشادتها نشان دادند.

زهیر بن سلیمان

از اصحاب و یاران حضرت امام حسین علیه‌السلام و از شهدای کربلا شمرده شده است. نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.

زهیر بن سیار

از جمله شهدای کربلا و عاشوراییان حسینی است. چنان که در زیارت رجبیه از او این گونه یاد شده است: «السلام علی زهیر بن سیار...».

وی همان «زهیر بن سائب» از شهدای کربلاست.

زهیر بن قین بجلی

زهیر بن قین بن قیس انصاری بجلی انماری. انماری منسوب به انمار بن اراش بن کهلان قحطانی یمنی می‌باشند، و زهیر اهل کوفه، و ظاهرا هنگام شهادت سنش زیادتر از امام علیه‌السلام بوده است.

زهیر مردی شریف، شجاع، باشخصیت، بزرگوار و در میان قبیله‌اش و مردم کوفه، و در جنگها مشهور و دارای موقعیت بوده است.

زهیر تا قبل از ملاقات با حضرت امام حسین علیه‌السلام بین راه مکه به کوفه، از طرفداران عثمان محسوب می‌شده، ولی بعد از ملاقات، توفیق معرفت و تبعیت از اهل بیت علیه‌السلام را پیدا کرد.

همسرش دلهم دختر عمرو، مشوق او در این رستگاری بوده است. چرا که زهیر در تمام مسیر تا کوفه سعی می‌کرد با امام قدری فاصله داشته باشد تا این که به ناچار با امام علیه‌السلام در یک منزل فرود می‌آید. یکی از همراهان زهیر می‌گوید: ما در کناری خیمه زدیم و امام علیه‌السلام در کناری، و غذا می‌خوردیم که ناگهان فرستاده آن حضرت رسید و سلام کرد و گفت: ای زهیر بن قین، اباعبدالله حسین بن علی علیه‌السلام تو را می‌خواند. شنیدن این پیام چنان بر ما ناگوار آمد که لقمه از دست فرونهادیم و همگی در حیرت فرورفتیم. اما همسر زهیر یعنی دختر دلهم دختر عمرو بن زهیر گفت: فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کس بدنبال تو می‌فرستد و تو را می‌طلبد و تو از رفتن نزد وی دریغ می‌داری؟ سبحان الله چه مانعی دارد که نزد وی شرفیاب شوی و سخن او را بشنوی و بازآیی.

زهیر تحت تأثیر سخنان همسرش قرار گرفته و خدمت امام علیه‌السلام شرفیاب شد از آن جایی که استعداد و قابلیت حق پذیری را داشته، اندکی بعد با چهره‌ای که آثار شادمانی و روشنی دل از آن هویدا بود بازگشت و دستور داد خیمه او را به خیمه‌گاه امام علیه‌السلام ملحق کنند و به همراهانش گفت هر کس مایل است می‌تواند با من بیاید و سپس به همسرش هم گفت تو آزادی و به خویشان خود ملحق شو و نمی‌خواهم از من به تو جز خیر برسد.

آن گاه زهیر همراه امام علیه‌السلام رفته و در روز عاشورا به شهادت رسید و همسر او نزد کسان و خویشان خود بازگشت.

آری به تشویق دلهم، نام زهیر در ردیف بزرگترین شهدای اسلام قرار گرفت. و غیر از او بانوان دیگری از غیر بنی‌هاشم در کربلا بودند که حرکتهای افتخار آفرین داشتند از جمله: ام‌وهب زن عبدالله بن عمیر کلبی که مشوق همسرش در این حرکت مقدس بود.

همچنین زنی از قبیله بکر بن وائل که همراه شوهرش در سپاه ابن‌سعدبود. هنگامی که دید سپاهیان ابن‌سعد به خیمه‌گاه امام علیه‌السلام هجوم آورده و حتی جامه بانوان را به غارت می‌برند شمشیری برداشت و روی به خیمه‌گاه امام علیه‌السلام نهاده و فریاد زد ای آل بکر بن وائل شما زنده‌اید و اینان خیمه‌های دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را غارت می‌کنند.

وقتی که حر در منطقه «عذیب الهاجانات» مانع حرکت امام علیه‌السلام شد، آن حضرت خطبه‌ای ایراد کرده و فرمود:

«مرگ را در چنین حالی یک نوع خوشبختی می‌دانم و زندگی با ستمگران را جز خواری و خفت نمی‌دانم».

آنگاه زهیر بن قین برخاست و خطاب به اصحاب چنین گفت:

شما می‌گویید یا من بگویم؟

همه دسته جمعی گفتند: تو بگو، تو بگو ای زهیر.

زهیر گفت: «نخست خدا را ستایش می‌کنم و درود بر پیامبر او می‌فرستم. پس از آن به تو ای حسین علیه‌السلام، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کمال صراحت می‌گویم که ما سخنان تو را شنیدیم، کلمات تو چنان تأثیری در روح ما گذاشت که اگر دنیا برای همیشه باقی بماند و ما در آن برای همیشه زیست می‌کردیم، یقین بدان پس از این گفتار مؤثر تو پشت پا بدان می‌زدیم و کشته شدن با تو را بر ماندن در این دنیا ترجیح می‌دادیم. ما با دشمنان تو تا آخرین قطره خون خود می‌جنگیم و به دوستان تو یاری می‌رسانیم.

ای حسین بن علی علیه‌السلام به امید خدا به میدان نبرد برو که ما از صمیم قلب به دنبال تو می‌آییم تا روزی که به دیدار خدا و دیدار جدت نایل شویم. ای حسین تو اجازه بده که هم اکنون دست به سلاح بریم و با همین عده بی‌جان و بی‌روح و افراد مزدوری که حر با خود آورده به پیکار دست بزنیم. و جنگ این ساعت ما با آنها بهتر از جنگی است که فردا با دنباله آنها بکنیم.

حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام روز عاشورا سوار بر اسب اطراف خیام می‌گشت و نگهبانی می‌کرد و مراقب بود تا دشمن جلو

نیایـد. در این هنگـام زهیر بن قین نزد ابوالفضـل العبـاس علیه‌السـلام آمـد و عرض کرد: در این وقت آمـده‌ام تـا تو را به یـاد سـخن پدرت، علی علیه‌السـلام بیندازم. حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام که می‌دید خیام اهل بیت علیهم‌السلام در خطر تهدید دشمن است، از اسب پیاده نشد و فرمود: مجال سـخن نیست، ولی چون نام پدرم را بردی، نمی‌توانم از گفتارش بگذرم، بگو که من سواره می‌شنوم.

زهیر گفت: پـدرت هنگـامی که می‌خـواست بـا مـادرت ام‌البنین علیهاالسـلام ازدواج کنـد، به برادرش عقیـل فرمود: زن شـجاعی از خاندان شـجاع برایم پیدا کن، زیرا می‌خواهم فرزند شجاعی از او به دنیا بیاید و حامی و ایثارگر و فداکار برادرش حسین علیه‌السلام باشد. بنابراین، ای عباس، پدرت تو را برای چنین روزی (عاشورا) خواسته است، مبادا کوتاهی کنی!!

غیرت حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام با شنیدن این سخن به جوش آمد و چنان پا در رکاب زد که تسمه‌ی رکاب قطع گردید و فرمود: ای زهیر! آیـا بـا این گفتـار می‌خواهی به من جرأت بـدهی؟! سوگنـد به خـدا، هرگز دست از یـاری برادرم برنداشـته و در حمایت از حریم او کوتاهی نخواهم نمود:

«والله لا رتیک شئیا ما رأیته قط».

از آن جا که زهیر مردی خطیب و سخنوری نافذ بود، خطبه‌ای را به کوفیان ایفاد نمود که به شرح ذیل می‌باشد:

«ای اهل کوفه! من شـما را از عذاب خدا بیم می‌دهم، بر مسـلمان واجب است تا برادر مسـلمان خود را از روی خیرخواهی پند دهد، ما و شما اکنون برادریم و یک دین داریم تا وقتی که شمشیر بین ما و شما کشیده نشده است.

آن گاه که شمشیر در میان آمد پیوند برادری اسلامی برداشته می‌شود. و ما امتی جدا از شما و شما امتی جدا از ما می‌شوید.

خدای تعالی ما و شما را به وسیله ذریه پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم امتحان می‌کند تا ببیند چه می‌کنیم. اینک شما را به یاری فرزنـد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و رها کردن این سـرکش فرزند سـرکش یعنی عبیدالله بن زیاد دعوت می‌کنیم. چرا که شـما جز بدی از ابن‌زیاد و پدرش ندیده‌اید. آنها چشـمهای شـما را درآوردند، دست و پای شـما را بریدند، شما را مثله کردنـد، و بر شاخه‌های خرما آویختنـد، بزرگان و قرای شـما راماننـد حجر بن عدی و اصـحاب او و هانی بن عروهٔ و امثال او را کشتند».

چون سـخن زهیر به این جا رسـید، اصـحاب ابن‌سـعد زهیر را دشـنام دادند و ابن‌زیاد را دعا کردند! و خطاب به زهیر گفتند: به خدا قسم! ما دست برنداریم مگر این که امام تو و اصحابش را بکشیم و یا زنده تسلیم ابن‌زیاد دهیم.

زهیر گفت: «ای بندگان خدا! فرزندان حضـرت فاطمه (سـیدهٔ النساء العالمین) به دوستی و یاری شایسـته‌تر از پسـر سـمیه می‌باشند و اگر یاری نمی‌کنید پناه بر خدا او را نکشید و بگذارید خودشان با یزید صحبت کنند».

در این حال شمر تیری به جانب زهیر انداخت و گفت: خاموش باش! خدا تو را بکشد ما را با سخنان خود خسته کردی!

زهیر به شـمر گفت: «ای فرزنـد کسـی که مثل شتر به عقب بول می‌کرد! من با تو سـخن نمی‌گویم چون تو یک حیوانی. والله گمان ندارم دو آیه از قرآن را بدانی، تو را به رسوایی و عذاب دردناک قیامت بشارت باد!»

شمر گفت: خدا اکنون تو و امام تو را می‌کشد.

زهیر گفت: «مرا از مرگ می‌ترسانی والله مرگ از زندگی جاوید با شـماها، بهتر است». سـپس زهیر خطاب به مردم گفت: «بندگان خـدا! نگذاریـد این مرد احمق و خشن، شـما را از دینتان باز دارد و امر را بر شـما مشتبه سازد. به خدا قسم شـفاعت حضـرت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم به مردمی که فرزنـدان و اهل بیت او را شـهید کننـد و خون یاران آنها را بریزنـد نخواهد رسـید». آن گاه حضرت امام علیه‌السلام به زهیر امر فرمود که به خیمه گاه برگردد.

از آن جایی که زهیر فردی مدیر و شـجاع بوده، در قیام عاشورا نقش برجسـته‌ای داشت و جناح راست سپاه امام حسین علیه‌السلام را

فرماندهی می‌کرد. و مردی سخنور و خطیب بود.

لذا در قیام کربلا خطابه‌های عمیق و گرم، و رجزهای پر شوری از خود به یادگار گذاشته است.

امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا بعد از نماز مغرب به اصحاب فرمودند: «همه شما آزاد هستید. از همان راهی که آمدید بازگردید و در این شب تاریک از این جا دور شوید زیرا این قوم در پی من و درصدد کشتن من هستند».

زهیر عرض کرد: «ای حسین علیه‌السلام سوگند به خدای تعالی که من آرزومندم در این میدان جنگ کشته شده پس از آن زنده شوم و باز جنگ کنم و کشته شوم و باز هم تا هزار مرتبه کشته و زنده شوم و همچنان در راه تو بجنگم تا فرزندان و اهل بیت تو را در مقابل حملات دشمن حفظ کنم».

زهیر قبل از ظهر عاشورا از امام علیه‌السلام اجازه‌ی جهاد گرفته و عازم میدان شد و رجز زیر را خواند: انا زهیر و انا ابن القین

اذودکم بالسیف عن حسین ان حسینا احد السبطین

من عترهٔ البر التقی الزین «من زهیر بن قین هستم و با شمشیرم از حسین علیه‌السلام دفاع می‌کنم. او یکی از دو سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از عترت نیکان، پرهیزکاران و خوبان است.»

سپس او جنگ شدیدی کرده و حدود بیست نفر از دشمن را کشت. آن گاه خدمت امام علیه‌السلام رسیده عرض کرد:

«ای آقای من ترسیدم که مرا این نماز با تو فوت شود پس با ما نماز بگذار».

به امر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام زهیر و سعید حنفی جلوی روی آن حضرت ایستادند تا نماز ظهر به صورت نماز خوف با نصف اصحاب گذارده شد، سعید آن قدر تیر را به جان خرید که به زمین افتاد.

بعد از نماز، امام علیه‌السلام اصحابش را برای جهاد با کفار تشویق و تحریص نموده و زهیر برای بار دوم عازم جهاد شده و به آن حضرت عرض کرد: فدتک نفسی هادیا مهدیا

الیوم القی جدک النبیا و حسنا و المرتضی علیا

و ذوالجناحین الفتی الکمیا

زیاد بن عریب حنظلی حمدانی

زیاد بن عریب بن حنظله بن دارم بن عبدالله بن کعب الصائد بن شرحبیل بن شراحیل بن عمرو بن جشم بن حاشد بن جشم بن حیزون بن عوف بن حمدان، ابوعمرهٔ الحمدانی الصائدی بوده و بنی‌صائد تیره‌ای از قبیله حمدان می‌باشد که در اصل یمنی و قحطانی بوده و بسیاری از این قبایل بعد از کوچ از یمن، ساکن کوفه شدند.

در استیعاب و الاصابه پدرش را از اصحاب رسول خدا شمرده‌اند. در رجال، مامقانی او را از عباد و زهاد و از اصحاب سیدالشهداء می‌شمرد. عریب از صحابه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. و در هنگام شهادت در سن بالایی بوده است.

او مردی شجاع، عابد ناسک و متجهد بوده و در کربلا- بر گروهی حمله نمی‌کرد مگر اینکه آنها را پراکنده می‌ساخت تا این که بدست مردی از بنی‌تمیم به نام عامر بن نهشل به شهادت رسید.

زیاد بعد از ساعتی مبارزه به محضر حضرت امام حسین علیه‌السلام رسیده و این شعر را خواند: ابشر هدیت الرشد یابن احمد

فی جنهٔ الفردوس تعلو صعدا «بشارت باد که به راه راست هدایت یافته‌ام و در بهشت فردوس جایگاه بالایی داری.»

زیاد بن عریب صائدی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

زید بن معقل جعفی

اصالتش یمنی و از تیره‌ی جعفی قبیله مذحج و احتمالا ساکن کوفه بوده است.
او از اصحاب امام حسین علیه‌السلام و گویا مجهول الحال بوده و در بعضی از نسخ بدر بن معقل منذر بن مفضل هم نامیده‌اند که همگی یک نفر هستند.
و در زیارت ناحیه و رجبیه جزو شهدای کربلا محسوب شده: «السلام علی زید بن معقل الجعفی».
جعفی: منسوب به «جعف» تیره‌ای از قبیله‌ی مذحج. قبیله‌ای از عرب قحطان. (یمن، عرب جنوب)

زنجیر زنی

از سنتهای عزاداری در ایران است، در پاکستان و هندوستان نیز این شیوه از دیرباز رواج داشته است.مجموعه‌ای از حلقه‌های ریز متصل به هم که به دسته‌ای چوبی یا فلزی وصل می‌شود «زنجیر» نام دارد و آن را در ایام عاشورا، بصورت دسته جمعی و در هیاتهای عزاداری، همراه با نوحه خوانی، بر پشت می‌زنند و گاهی جای آن کبود یا مجروح می‌شود.غالبا این مراسم با سنج همراه است.
این شیوه عزاداری که اغلب همراه با خون آمدن از پشت زنجیر زنان است، بویژه در برخی مناطق و ملتها که تیغهایی هم به زنجیرها می‌بستند، در گذشته چون در دید برخی غیر مسلمانان تاثیر سوء داشت، برخی علما به حرمت زنجیر زدن و قمه زدن و خون از سر و پشت خویش جاری کردن فتوا دادند.در مقابل آنان نیز علمای دیگری در پاسخ به استفتاهای مردم، حکم به جواز دادند.این مساله، بارها در گذشته منشا کشمکشهای مذهبی گشته است.از جمله آیة الله سید ابو الحسن اصفهانی فتوا به حرمت داد و سید محسن امین از او انتقاد کرد و این مساله به مطبوعات و مجلات آن روزگار کشیده شد[۱] و از آن پس بازار استفتاء و افتاء داغ شد و مجموعه‌هایی نیز که حاوی این نظرات فقهی بود، منتشر گردید.نظیر آن نسبت به قمه زنی هم در تاریخ معاصر وجود دارد. ------
----

پی نوشت ها :
[۱] موسوعة العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۳۷۸ (پاورقی).

زباله

زباله نام یکی از منزلگاههای مسیر مکه به کوفه که امام حسین (ع) در آنجا فرود آمد. «زباله» به معنای محلی است که آب را در خود نگه می‌دارد، محل پر آب.روستایی آباد و مسکونی بوده که طوایفی از بنی اسد در آنجا می‌زیستند.در همین منزلگاه بود که امام، خبر شهادت «عبدالله بن یقطر» را شنید.او فرستاده سید الشهدا «ع» به سوی کوفیان و حضرت مسلم بود که همزمان با شهادت مسلم و هانی، شهید شد.در آن محل قلعه و مسجدی مربوط به بنی اسد بود.محل به نام زباله بنت مسعر شهرت یافته است.[۱] در همانجا نیز، خبر شهادت قیس بن مسهر (پیک اعزامی خود به کوفه) را شنید.آنگاه اوضاع کوفه را برای همراهان تشریح کرد و از بی وفایی و سست عهدی کوفیان گفت، سپس بیعت خویش را از همراهان برداشت و فرمود: هر کس می‌خواهد، برگردد، پیروانمان ما را خوار ساختند.
به گفته برخی مورخان جمعی از آن لحظه به بعد از چپ و راست متفرق شدند.صبح فردا به یارانش فرمود تا آب همراه بردارند و راه را به سوی کوفه ادامه دهند. -----------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۳، الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۸۷.

زرود

نام یکی از منزلگهای مسیر کوفه که سید الشهدا «ع» در آنجا فرود آمد.زرود، منطقه‌ای ریگزار میان ثعلبیه و خزیمیه از راه کوفه به مکه بود.به خاطر شنزار بودن، آبهای باران را در خود فرو می‌برد و به همین جهت، نام زرود بر آن گفته شده است (بلعنده).این محل برای نزول کاروانهای حج که از بغداد می‌آمده‌اند.محل مشهور و مناسبی بوده و به بنی اسد و بنی نهشل اختصاص داشته است.

در همین منزل بود که امام حسین «ع» به زهیر بن قین بجلی برخورد و او را به همراهی و یاری خویش فراخواند.او هم پذیرفت و به کاروان و یاران امام پیوست و به کربلا آمد و شهید شد.[۱] و در همین جا، خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را در کوفه از دو نفر از طایفه بنی اسد شنید که عازم حج بودند و از کوفه می‌آمدند.حضرت بر آن دو شهید رحمت فرستاد و گریست، بنی هاشم هم گریستند.و در همین جا شب را ماندند.صبح، آب زیادی برداشته، از آنجا به سوی ثعلبیه حرکت کردند. ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۰۸، الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۶۶ تا ۷۲.

زینبیه

جایی که به حضرت زینب «ع» منسوب باشد.آنگونه که به جای منسوب به امام حسین «ع»، «حسینیه» گفته می‌شود.مکانهایی که با این عنوان و به یاد حضرت زینب در شهرهای مختلف می‌سازند و برای برپایی محفلهای عزاداری یا مجالس دینی برای بانوان، و گاهی هم به عنوان دار الایتام مورد استفاده قرار می‌گیرد، از آن جهت که آن بانوی قهرمان، پس از عاشورا یتیمان ابا عبدالله الحسین «ع» را در سفر اسارت سرپرستی و نگهداری می‌کرد.مرقد زینب کبری «ع» نیز که در شام قرار دارد به همین نام «زینبیه» شهرت دارد که تا دمشق مقداری فاصله دارد و زیارتگاه عاشقان عترت پیامبر «ص» است. البته در مورد مدفن حضرت زینب، اقوال دیگری نیز وجود دارد.

زاده لیلی

فرزند بزرگ سید الشهدا و شبیه پیامبر که روز عاشورا فدای دین شد.مادر علی اکبر، لیلا دختر ابی مره بود.در کربلا حدود ۲۵ سال داشت.سن او را ۱۸ سال و ۲۰ سال هم گفته‌اند.او اولین شهید عاشورا از بنی هاشم بود.[۱] علی اکبر شباهت بسیاری به پیامبر داشت، هم در خلقت، هم در اخلاق و هم در گفتار.به همین جهت روز عاشورا وقتی اذن میدان طلبید و عازم جبهه پیکار شد، امام حسین «ع» چهره به آسمان گرفت و گفت: «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسولك محمد خلقا و خلقا و منطقا وكنا اذا اشتقنا الی رؤیهٔ نبیك نظرنا الیه...»[۲] .

شجاعت و دلاوری علی اکبر و رزم آوری و بصیرت دینی و سیاسی او، در سفر کربلا- بویژه در روز عاشورا تجلی کرد.سخنان، فداکاریها و رجزهایش دلیل آن است.وقتی امام حسین از منزلگاه «قصر بنی مقاتل» گذشت، روی اسب چشمان او را خوابی ربود و پس ازبیداری «انا لله و انا الیه راجعون» گفت و سه بار این جمله و حمد الهی را تکرار کرد.علی‌اکبر وقتی سبب این حمد و استرجاع

را پرسید، حضرت فرمود: در خواب دیدم سواری می گوید این کاروان به سوی مرگ می‌رود.پرسید: مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: چرا.

روزعاشورا[۳] نیز پس از شهادت یاران امام، اولین کسی که اجازه میدان طلبید تا جان را فدای دین کند او بود.گر چه به میدان رفتن او بر اهل بیت و بر امام بسیار سخت بود، ولی از ایثارو روحیه جانبازی او جز این انتظار نبود.وقتی به میدان می‌رفت، امام حسین «ع» درسخنانی سوزناک به آستان الهی، آن قوم ناجوانمرد را که دعوت کردند ولی تیغ به رویشان کشیدند، نفرین کرد.

علی اکبر چندین بار به میدان رفت و رزمهای شجاعانه‌ای با انبوه سپاه دشمن نمود. هنگام جنگ، این رجز را می‌خواند که نشان دهنده روح بلند و درک عمیق اوست: انا علی بن الحسین بن علی

نحن و رب البیت اولی بالنبی تالله لا یحکم فینا ابن الدعی

اضرب بالسیف احامی عن ابی ضرب غلام هاشمی عربی[۴] . پیکار سخت، او را تشنه‌تر ساخت.به خیمه آمد.بی آنکه آبی بتواند بنوشد، با همان تشنگی و جراحت دوباره به میدان رفت و جنگید تا به شهادت رسید.قاتل او مرة بن منقذ عبدی بود. پیکر علی اکبر با شمشیرهای دشمن قطعه قطعه شد.وقتی امام بر بالین او رسیدکه جان باخته بود.صورت بر چهره خونین علی اکبر نهاد و دشمن را باز هم نفرین کرد: «قتل الله قوما قتلوک...» و تکرار می کرد که: «علی الدنیا بعدک العفا».و جوانان هاشمی را طلبید تا پیکر او را به خیمه گاه حمل کنند.[۵] علی اکبر، نزدیکترین شهیدی است که باحسین «ع» دفن شده است.مدفن او پایین پای ابا عبدالله الحسین «ع» قرار دارد و به این‌خاطر ضریح امام، شش گوشه دارد.[۶] . الگوی شجاعت و ادب، اکبر

در دانه ی فاطمی نسب، اکبر فرزند یقین ز نسل ایمان بود

پرورده ی دامن کریمان بود آن یوسف حسن، ماه کنعانی

در خلق و خصال، احمد ثانی آن شاهد بزم، سرو قامت بود

دریا دل و کوه استقامت بود آن دم که لباس رزم می‌پوشید

از کوثر عشق، جرعه می‌نوشید از فرط عطش فتاده بود از تاب

گردید ز دست جد خود سیراب در راه خدا ذبیح دین گردید

بر حلقه ی عاشقان نگین گردید داغش کمر حسین را بشکست

با خون سرش حنای خونین بست دیباچه ی داستان حق، اکبر

قربانی آستان حق، اکبر[۷] .

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴۵ و مقاتل الطالبیین.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۳.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۲۰۶.

[۴] همان، ص ۲۰۷.

[۵] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴۸.

[۶] از جمله برای شرح حال او ر.ک: «علی الاکبر» از عبد الرزاق الموسوی، چاپ ۱۳۶۸ قمری، نجف، ۱۴۶ صفحه.

[۷] جواد محدثی.

زین العابدین

پیشوای چهارم شیعه، حضرت سجاد، امام علی بن الحسین، زین العابدین «ع»، فرزندسید الشهدا «ع» که در حادثه کربلا حضور داشت و بعلت بیماری در خیمه بستری بود و همراه با اهل بیت، پس از شهادت امام حسین «ع» به اسیری رفت و با حالتی دشوار و غمبار، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند، به کوفه و از آنجا به شام برده شد.در کاخ یزید هم خطبه بسیار مهمی ایراد کرد که چهره یزید افشا شد و مردم شام‌نسبت به ماهیت حادثه کربلا آگاه شدند.امام سجاد «ع» در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد.در حادثه کربلا حدود ۲۴ سال داشت، پس از شهادت پدر نیز مدت ۳۵ سال امامت کرد.مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود.در حادثه کربلا آن حضرت ازدواج کرده و دارای فرزند بود و فرزند خردسالش امام باقر «ع» هم در کربلا بود.[۱] .

نقش عمده آن حضرت در نهضت عاشورا، پیام رسانی خون شهیدان کربلا و حفظ دستاوردهای آن انقلاب خونین و اهداف پدر، از تباه شدن و تحریف گشتن بود.این رسالت، در قالب ایراد خطبه‌ها توسط آن حضرت و عمه‌اش زینب «ع» انجام گرفت.

سخنان امام سجاد در بارگاه یزید، چنان او را به خشم آورد که دستور کشتنش را داد، اما حضرت زینب، جان خود را سپر بلا قرار داد و نگذاشت.در دفن اجساد شهدای اهل بیت در کربلا، به یاری طایفه بنی اسد آمد و پس از خاکسپاری پیکر سید الشهدا «ع» روی قبر آن حضرت نوشت: «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب، الذی قتلوه عطشانا غریبا»[۲] پس از عاشورا، حضرت سجاد «ع» دوران بسیار سخت و خفقان باری را با خلفای اموی سپری کرد.ولید بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک، از خلفای معاصر او بودند. داستان زیارت آن حضرت و بوسیدنش حجر الاسود را و شعرهای بلند فرزدق در ستایش او (هذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) معروف است. «صحیفه سجادیه» مجموعه‌ای از دعاهای آن حضرت است که اینک در دست ما بعنوان گنجینه‌ای از معارف دینی موجود است.آن حضرت در سال ۹۵ هجری با دسیسه ولید بن عبد الملک به شهادت رسید و در بقیع، مدفون شد.برای آشنایی با زندگی، شخصیت و فضایل بیشمارش باید به کتابهای مستقل و مفصلتر مراجعه کرد.[۳] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۳۵.

[۲] حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۶۶.

[۳] از جمله «الامام زین العابدین»، عبد الرزاق المقرم، «حیاة الامام زین العابدین»، باقر شریف القرشی، «سیرةالائمة الاثنی عشر» هاشم معروف الحسنی، «بحار الانوار» ج ۴۶، «زندگانی زین العابدین» سید جعفر شهیدی و... .

زاده‌ی لیلا

منظور، حضرت علی بن الحسین – علی اکبر علیه‌السلام – است.

زین العابدین

یکی از القاب حضرت علی بن الحسین، امام سجاد علیه‌السلام است. پیشوای چهارم شیعیان، حضرت سجاد امام علی بن الحسین، زین العابدین علیه‌السلام فرزند سیدالشهداء علیه‌السلام در واقعه‌ی کربلا حضور داشت و به علت بیماری در خیمه بستری بود و همراه با اهل بیت، پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام به اسیری رفت و با حالتی دشوار و غمبار، که غل و زنجیر به دست و گردن آن حضرت بسته بودند، به کوفه و از آن جا به شام برده شد. در کاخ یزید هم خطبه‌ی بسیار غرایی ایراد کرد که چهره‌ی یزید افشا شد و مردم شام نسبت به ماهیت حادثه کربلا آگاه شدند. امام سجاد علیه‌السلام در سال ۳۸ هجری در مدینه به دنیا آمد، در

حادثه‌ی کربلا حدود ۲۴ سال داشت، پس از شهادت پدر نیز مدت ۳۵ سال امامت کرد. فرزند خردسال آن حضرت (امام باقر علیه‌السلام) نیز در کربلا بود.

زکریا

نسبت حضرت زکریا در قرآن معلوم نیست و در تورات هم دیده نشده. کتابی در میان نصارا باقی مانده است که در آن می‌نویسد زکریا بن برخیا معاصر داریوش بود.

حضرت زکریا از پیغمبران عظام بنی‌اسرائیل بود که نسبتش به حضرت داوود می‌رسد و او زکریای سوم است که در میان بنی‌اسرائیل پیغمبری یافته. زکریا رئیس خدمه‌ی بیت‌المقدس و احبار بود و آن اسرائیل را به شریعت حضرت موسی دعوت می‌کرد.

از حضرت ولی عصر روحی له الفداه مروی است که: زکریا علیه‌السلام از حضرت باری تعالی درخواست نمود که اسماء خمسه‌ی طاهره را به او تعلیم نماید، پس جبرئیل بر او نازل گردید و او را تعلیم نمود، هر گاه زکریا اسم محمد، علی و فاطمه و حسن علیه‌السلام را ذکر می‌کرد غم و اندوهش برطرف می‌شد، اما همان که اسم حسین علیه‌السلام را ذکر می‌کرد گریه در گلویش گیر می‌کرد و دلش به طپش می‌آمد، پس عرض کرد: پروردگارا، چه می‌شود وقتی که نام آن چهار بزرگوار را ذکر می‌نمایم از غم و اندوه رها شوم و چون حسین علیه‌السلام را یاد می‌کنم اشکم می‌ریزد و دلم می‌سوزد؟ آن گاه خداوند کیفیت شهادت امام حسین علیه‌السلام را برای زکریا بازگو نمود. چون زکریا علیه‌السلام این واقعه را شنید سه روز از مسجد بیرون نیامد و از مردم دوری نمود و پیوسته گریه و ناله می‌کرد، پس عرض کرد: خداوندا، فرزندی به من عنایت نما که چشم من به او روشن گردد و محبت او را در دلم زیاد گردان، آن گاه مرا به مصیبت او مبتلا گردان (تا مصیبت من موافق مصیبت خاتم انبیا باشد).

زائدهٔ بن قدامه ثقفی

این شخص در جریان رویدادهای کوفه بوده و از او:

قیام ظالمانه‌ی «محمد بن اشعث» برای پیکار تجاوزکارانه‌ی با «مسلم»، اسارت آن قهرمان پایداریها، پس از تلاش و فداکاری تحسین برانگیز،

آب خواستن او بر آستانه‌ی کاخ شوم اموی و آب دادن به او روایت شده است.

«طبری» او را «قدامهٔ بن سعید بن زائدهٔ بن قدامه‌ی ثقفی» یاد می‌کند در حالی که چنین نیست بلکه «زائدهٔ بن قدامه» نیای «قدامهٔ بن سعید» بود، و او کسی است که در جریان رویدادهای کوفه قرار داشته، اما فرزند زاده‌ی او «قدامهٔ بن سعید» را، مرحوم شیخ طوسی در میان یاران حضرت صادق برشمرده که بنظر ما این دیدگاه درست است.

آری نیای «قدامهٔ بن سعید» که «زائدهٔ بن قدامه ثقفی» باشد، در سال ۵۸ ه. ق همزمان با فرمانداری «عبدالرحمن» از سوی معاویه در کوفه، ریاست شرطه آن جا را داشته است.

او پس از برافراشته شدن پرچم امان «ابن‌زیاد» برای پراکنده ساختن مردم از گرد «مسلم» با «عمر بن حریث» پرچمدار «ابن‌زیاد» بوده و شفاعت عموزاده‌اش «مختار» را نموده است. وی همان است که نامه‌ی مختار را از زندان ابن‌زیاد در کوفه به شوهر خواهر او «عبدالله بن عمر» می‌برد تا او از یزید آزادی برادر زن خود را بخواهد.

پس از آن هنگامی که «مختار» از زندان آزاد شد و کوشید تا انتقام خویش را از رییس پلیس وقت، «ابن‌قدامه» بگیرد، او گریخت تا سرانجام برایش امان گرفتند.

او از کسانی است که به همراه بیعت کنندگان کوفه با فرماندار عبدالله بن زبیر که «عبدالله بن مطیع» نام داشت بیعت کرد و فرماندار

او را به سوی «مختار» گسیل داشت تا او را دعوت کند و گزارش آورد، اما او به دعوت فرمانـدار روی خوش نشان نداده و حضور نمی‌یابد.

وی همان کسی است که بوستان و مزرعه‌اش در «سبخه‌ی» کوفه، قرارگاه مخفی «مختار» بود و او از همانجا قیام کرد. آن گاه همین مرد را با انبوهی از یارانش گسیل داشت تا فرماندار کوفه را که برگزیده‌ی «ابن‌زبیر» بود برکنار سازد و او نیز با تطمیع و تهدید کار خود را به انجام رسانید.

پس از مدتی به «عبدالملك بن مروان» پیوست و بـا «مصعب بن زبیر» به پیکـار برخـاست و او را به انتقـام کشـتن «مختـار» در دیر «جاثلیق» از پا درآورد.

سرانجـام حجـاج او را به فرمانـدهی هزار تن به پیکـار بـا «حرب بن شبیب خـارجی» به رودبـار گسـیل داشت و آنجا پس از پیکاری سخت در حالی که یارانش بر گردش حلقه زده بودند، کشته شد.

بهر حال آن چه در این مورد آمـد، بـدان دلیل بود تا روشن شود که «قـدامه بن سـعید» که «ابومخنف» از او روایت می‌کنـد از یاران امام صادق بوده و دست اندر کار رویدادهای کوفه نبوده است و بنظر می‌رسد که «قدامهٔ بن سـعید» از نیای خویش «زائدهٔ بن قدامه» این رویدادها را روایت می‌کند.

وی یکی از بسـتگان مختار بن ابوعبیـد ثقفی بود. زائـده بن قـدامه ثقفی در جریان دسـتگیری مختار توسط عمرو بن حریث به عمرو گفت: من به یـک شـرط حاضـرم مختـار را به نزد شـما بیـاورم و آن، این که او درامـان باشـد و جـان وی تضـمین شود و اگر احیانا گزارش بر ضد او به امیر عبیدالله بن زیاد رسیده باشد، شخص شما از مختار دفاع کنید و مانع رسیدن هر گونه آسیبی به او بشوید.

«زائـده بن قـدامه ثقفی» که از عموزادگان مختار بود به همراه اسـما بن خارجه به ملاقات مختار در زنـدان می‌رفتنـد و پیامها و اخبار مختار را بیرون از زندان منعکس می‌کردند.

حدود پنج سال بعد از شـهادت مختار، عبدالملك مروان برای تصرف عراق با مصعب بن زبیر وارد نبرد گردید و در این میان، زائده بن قدامه توانست ابن‌زبیر را به قتل برساند.

«ایـاس بن مضـارب» رییس پلیس ابن‌مطیـع (اسـتاندار ابن‌زبیر در کوفه) به نزد اسـتاندار رفت و گفت: من از سـایب بن مالـك که از سران اصـحاب و طرفـداران مختـار است نگرانم، و از خود مختار هم اطمینانی نـدارم، تا دیر نشـده اجازه بفرماییـد مختار و سایب را دسـتگیر و زنـدانی کنیم، می‌توانیـد او را به دارالامـاره دعوت کنیـد و بـا یـك نقشه‌ی از پیش تعیین شـده وی را بازداشت نماییـد و جاسوسـان من به من گزارش داده‌انـد که: مختـار آمـاده قیام است. اسـتاندار گفت: بسـیار خوب و ده نفر از نزدیکان خود به نامهای «زائدهٔ بن قدامه» و حسـین بن عبدالله برسمی را به دنبال مختار فرستاد که از او دعوت کنند که به استانداری بیاید. مأمورین ابن‌مطیع، به نزد مختار آمدنـد و پیام اسـتاندار را تسـلیم او کردند، مختار نیز بلافاصـله با این ملاقات موافقت کرد و گفت: لباس مرا بیاورید و اسـبم را زین کنیـد. و برای رفتن آمـاده شـد. هنگامی که مختار با دو مأمور اسـتاندار عازم به طرف اسـتانداری بود قبل از این که از منزلش خارج شود، زائده که به اصـطلاح مأمور اسـتاندار بود این آیه را برای مختار خواند: «و اذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك او یقتلوك او یخرجوك و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین؛ هنگامی که کافران درباره‌ی تو توطئه کردند و نقشه‌شان این اسـت که تو را بازداشت کننـد و یا به قتل برساننـد و یا تبعیدت کنند و آنان مکر و حیله می‌کنند و خدا هم مکر و حیله دارد و خدا بهترین مکر کنندگان است» مختار تا آخر مطلب را فهمید و متوجه توطئه شد.

زبیدی

وی از راویـان واقعه‌ی عـاشوراست. او از «یمن» بـود و به پنـدار خویش، افتخـارات فرمانـده‌ی خود را که رییس عشـیره‌ی او نیز بوده

است، روایت می‌کند.

زهیر بن عبدالرحمن

وی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. او داستان شهادت «سوید بن عمر» را گزارش می‌کند. ابومخنف از او می‌آورد که:

حدثنی... قال: کان...

از او تنها همین یک خبر رسیده است و در مورد بیوگرافی او چیزی نیافتیم.

زید شهید

او از راویان واقعه‌ی عاشوراست. از نامبرده و «داوود بن عبیدالله»، سخنان پرشور فرزندان عقیل، بوسیله «عمرو بن خالد» روایت شده است.

«نجاشی» در کتاب خویش ضمن آوردن نام «عمرو بن خالد» می‌گوید: او کتاب بزرگی داشت که «منقری» و دیگران آن کتاب را از او روایت کرده‌اند.

برخی از رجال شناسان او را از یاران امام باقر علیه‌السلام شمرده‌اند.

زین واژگون

تعبیری است که بیشتر درباره ذو الجناح، اسب امام حسین «ع» به کار می‌رود که پس از شهادت امام، با زین واژگون و یال پر خون و پریشان حال به طرف خیمه‌ها آمد.برگرفته از جمله‌ای در زیارت ناحیه مقدسه است که آمده است: «... فنظر النساء الی الجواد مخزیا و السرج علیه ملویا»[۱] . --------------------

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۸.

زینب

دختر گرامی حضرت امیرالمؤمنین و خواهر بزرگوار حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام.

حضرت زینب کبری علیهاالسلام فرزند سوم حضرت فاطمه سلام الله علیهاست و ولادت آن بانوی محترمه را پنجم ماه جمادی الاولی سال پنجم یا ششم هجری نقل کرده‌اند.

بعد از آنکه حضرت زینب تولد یافت مادرش حضرت زهرا او را نزد جناب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برد و گفت: این مولوده را نام گذاری کن فرمود: در نامگذاری او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبقت نمی‌جویم.

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سفر بود پس از مراجعت، علی علیه‌السلام در رابطه با اسم آن مولود با حضرت صحبت کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من در نامگذاری این فرزند بر خدای خودم سبقت نمی‌گیرم.

در این حال جبرئیل امین نازل شد و سلام خداوند جلیل را به نبی بزرگوار رساند و گفت: این مولوده را زینب نام بگذارید زیرا خدا این نام را برای وی انتخاب فرموده است، سپس از مصائب آینده‌ی زینب (س)، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شنیدن چنین خبری گریه کرد و فرمود: هر کس بر مصائب این دختر گریه کند مثل کسی است که بر برادرانش حسن و حسین گریه بنماید. شایان ذکر است که بعضی از مؤلفین ولادت حضرت زینب (س) را ماه مبارک رمضان و بعضی دیگر در دهه‌ی آخر ماه ربیع الثانی

و عده‌ای هم اوایل ماه شعبان و همچنین ماه محرم، دو سال بعد از ولادت حضرت امام حسین علیه‌السلام سال پنجم و ششم هجری نوشته‌اند.

به همان نحوه‌ای که امروز افراد را با نام و نام خانوادگی می‌شناسند در قدیم لقب و کنیه به جای نام خانوادگی استفاده می‌شد لذا حضرت زینب (س) بیش از چهل لقب داشت که تمام آنها را در این جا می‌آوریم:

۱- عالمهٔ غیر معلمهٔ؛ دانای بی‌آموزگار

۲- فهمهٔ غیر مفهمه؛ فهمیده‌ی بدون تفهیم کننده

۳- کعبهٔ الرزایا؛ نشانه‌ی اندوه‌ها

۴- نائبهٔ الزهراء؛ جانشین حضرت زهراء

۵- نائبهٔ الحسین؛ جانشین حضرت حسین علیه‌السلام

۶- ملیکهٔ النساء؛ اختیاردار دنیا

۷- عقیلهٔ النساء؛ خردمندترین زن در میان زنان

۸- عدیلهٔ الخامس من اهل الکساء؛ هم پایه‌ی پنجمین اهل کساء (حسین علیه‌السلام)

۹- شریکهٔ الشهید، سهیم و شریک در شهادت شهداء

۱۰- کفیلهٔ السجاد؛ پذیرائی کننده‌ی امام سجاد علیه‌السلام

۱۱- ناموس رواق العظمهٔ؛ شرف آسمان عظمت و بزرگی

۱۲- سیدهٔ العقائل؛ بزرگ بانوی بانوان

۱۳- سر أبیها؛ راز (هستی) پدر خود

۱۴- سلالهٔ الولایهٔ؛ خلاصه ولایهٔ

۱۵- ولیدهٔ الفصاحهٔ؛ فرزند فصاحت

۱۶- شفیقهٔ الحسن؛ همتای حضرت حسن علیه‌السلام

۱۷- عقیلهٔ خدر الرسالهٔ؛ بانوی حریم رسالت

۱۸- رضیعهٔ ثدی الولایهٔ؛ شیر خورده پستان ولایت

۱۹- البلیغهٔ؛ صاحب بلاغت در سخن

۲۰- الفصیحهٔ؛ دارای فصاحت در سخن

۲۱- الصدیقهٔ الصغری؛ زهراء کوچک

۲۲- الموثقهٔ؛ مورد اطمینان

۲۳- عقیلهٔ الطالبین؛ بانوی بزرگ خاندان ابوطالب

۲۴- الفاضلهٔ؛ با فضل و فضیلت

۲۵- الکاملهٔ؛ صاحب کمال

۲۶- عابدهٔ آل علی؛ عابده‌ی خاندان علی علیه‌السلام

۲۷- عقیلهٔ الوحی؛ بانوی خاندان وحی و رسالت

۲۸- شمسهٔ قلادهٔ الجلالهٔ؛ در درخشان گردنبند جلالت

۲۹- نجمهٔ سماء النبالهٔ؛ ستاره درخشان آسمان بزرگی

۳۰- المعصومهٔ الصغری؛ معصومه کوچک (زهرای ثانی)

۳۱- قرینهٔ النوائب؛ همدم و همراه با مصیبتها

۳۲- محبوبهٔ المصطفی، مورد علاقه رسول خدا

۳۳- قرهٔ عین المرتضی؛ نور چشم حضرت مرتضی علی

۳۴- صابرهٔ محتسبهٔ؛ نگهبان صبر و شکیبایی

۳۵- عقیلهٔ النبوهٔ؛ بانوی خانواده رسالت

۳۶- ربهٔ خدر القدس؛ نگهدارنده پرده قداست

۳۷- قبلهٔ البرایا؛ پیشوای ابرار

۳۸- رضیعهٔ الوحی؛ شیر خوار پستان وحی

۳۹- باب حطهٔ الخطایا؛ درب پناهگاه خطاکاران

۴۰- حفرهٔ علی و فاطمه؛ مرکز هستی علی و فاطمه

۴۱- ربیبهٔ الفضل؛ دختر فضل و کمال

۴۲- بطلهٔ کربلا؛ قهرمان کربلا

۴۳- عطیهٔ بلواها؛ نشانه پایداری در سختیها

۴۴- عقیلهٔ القریش؛ بزرگتر بانوی قریش

۴۵- الباکیهٔ؛ گریان

۴۶- سلیلهٔ الزهراء؛ فرزند برومند زهراء

۴۷- امینهٔ الله؛ امین خدا

۴۸- آیهٔ من آیات الله، نشانه‌ای از نشانه‌های خدا

۴۹- مظلومهٔ وحیدهٔ؛ ستمدیده‌ی تنها حضرت زینب سلام الله علیها دارای پنج فرزند به نامهای زیر بود:

۱- محمد

۲- علی

۳- عباس

۴- ام‌کلثوم

۵- عون اکبر

عون اکبر در کربلا در رکاب حضرت امام حسین علیه‌السلام شهید شد. عموهای حضرت زینب (س):

۱- طالب

۲- عقیل

۳ -جعفر

بنا به نوشته‌ی مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) بین طالب و عقیل ده سال فاصله بود و بین عقیل و جعفر نیز ده سال و بین جعفر و حضرت علی علیه‌السلام هم ده سال فاصله بوده است.

عمه‌های حضرت زینب (س):

۱- ام‌هانی

۲- جمانه

و همچنین مرحوم فاضل دربندی در رابطه با علم لدنی حضرت زینب علیهاالسلام استشهاد می‌کند به بیان امام زین العابدین علیه‌السلام که به حضرت زینب می‌فرماید: ای عمه شما به حمدالله عالمه‌ای هستی که معلم ندیدی و دانا و فهمیده‌ای هستی که بدون کمک دیگران آن را دریافتی.

این سخن حضرت بهترین دلیل است بر این که زینب دختر امیرالمومنین علیه‌السلام حدیث به وی الهام می‌شده و علم وی از علوم لدنی و آثار باطنیه بود.

سید عبدالحسین شرف الدین که علمای بزرگ شیعه و از مفاخر اسلام محسوب می‌شود بیاناتی در رابطه با فضایل حضرت زینب علیها سلام الله دارد که قسمتی از آن را می‌خوانید:

فلم یر اکرم منها اخلاقا چه سعادت بزرگی است که شخصی توفیق درک محضر چند معصوم را پیدا کند آن هم درک به همراهی کسب فیض.

حضرت زینب یکی از افتخارات زندگیش این بود که چنین موقعیتی نصیبش گردید.

۱- محضر حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله و سلامه علیه که زینب اوقات بسیاری را در جوار و کنار جدش گذرانید و پیوسته مورد لطف خاص آن حضرت قرار می‌گرفت.

۲- محضر مادرش حضرت فاطمه علیهاالسلام که زینب علیهاالسلام از چنین مادر معصومه‌اش شیر نوشید و پیوسته تحت نظارت و مراقبت حضرتش بود و اخلاق و رفتار و کردار و گفتارش مکتب پر فیضی بود اما خیلی زودگذر.

۳- محضر پدر بزرگوار خود حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام که حدود ۳۵ سال طول کشید، ناگفته پیداست که در این مدت مدید و طولانی حضرت زینب بهترین بهره برداری را از پدر داشته علاوه بر آن که بیشترین پرستاری و پذیرایی حضرت امیرالمومنین علی علیه‌السلام بر عهده‌ی زینب بود.

۴- محضر برادر بزرگوار خود امام حسن مجتبی علیه آلاف التحیهٔ و الثناء که این درک فیض نیز طولانی بوده است.

۵- درک محضر حضرت سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام که همراه با یک علاقه خاص طرفینی بود، و این درک گرچه طولانی بود ولی سرانجام با غم و غصه و اندوه فراوانی پایان یافت.

۶- درک محضر امام چهارم حضرت زین العابدین علیه‌السلام که در سفر آمیخته با بلای کربلا با حضرت همراه بود و در اسارت شام گاهی او تسلیت گوی حضرت زینب بود و گاهی حضرت زینب امام زمان خود را دلداری می‌داد.

۷- درک محضر امام باقر علیه‌السلام که هنوز به منصب امامت نرسیده حضرت زینب دار فانی را وداع گفت و در حلقه‌ی خاص اولیاء خدا قرار گرفت.

زینب علیهاالسلام بخش مکمل حرکت امام حسین علیه‌السلام بوده است. اگر واقعه‌ی طف از مقدرات الهی بوده است، این هم تقدیر خدای حکیم است که بخش دوم و مهم آن حرکت به دست کسی باشد که شخصیتش تماما - نه فقط از جوانب مادی، که در تمامی ابعاد - همسنگ شخصیت برادرش حسین باشد.

اگر خداوند در کنار آدم همسرش را و در کنار موسی خواهرش را و در جوار عیسی مادرش را و در کنار محمد صلی الله علیه و آله و سلم دخترش را قرار داد، در کنار حسین نیز خواهرش صدیقه‌ی صغرا را نهاد که هر دو از یک اصل بودند.فاصله سنی قدری بود و با گذشت زمان کمرنگ می‌شد، هر دو در دامان پیامبر و در آغوش فاطمه دخت محمد در زیر سایه‌ی امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پرورش یافته بودند. زینب علیهاالسلام، بعد از حسن و حسین علیهماالسلام بزرگترین نوه بود و شمایل مادرش را با همه جلال و جمالش باز می‌نمود و در همه پرواپیشگی و فرهیختگیش به پدرش مانند بود و با شخصیت برادرش حسن متناسب بود و

بسی نزدیک بود که با شخصیت برادرش حسین نیز مطابق شود.

اگر تربیت یا وراثت در پی‌ریزی شخصیت فرد مؤثر باشند، یا اگر رخدادها سازنده شخصیت انسان باشند یا اگر رسالت اصلی فرد که برایش رقم خورده در بنای شخصیتش مؤثر باشد زینب صدیقه در تمام اینها با برادرش امام حسین علیه‌السلام شریک است.

در آن روزگار اهل بیت رسالت و گزیدگان اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیکر صدیقه‌ی زهرا علیهاالسلام را در نهایت خفا تشییع کردند، در حالی که سینه زینب و خواهرش ام‌کلثوم، و همچنان سینه سبطین و سینه امام علی علیه‌السلام سرشار از آتش حسرت بود.

زینب و دیگر فرزندان فاطمه علیهاالسلام را لازم بود که بدانند چرا مادرشان در عنفوان شباب چشم از دنیا فروبست و چرا شبانه و در پرتو شمعهای کم سو پیکرش را غسل دادند و چرا باید بانگ شیون و زاری خود را بر نیاورند؛ و ناگزیر دانستند که اینها همه را در راه خدا و در راه برکشیدن کلمه حق تحمل می‌کنند و باید اجر مصیبت‌های خویش را از خداوند بزرگ بخواهند.

اگر این مصیبت بر کوهها باریده بود، آنها را خرد می‌کرد، اما تا زمانی که در راه خدا بود، آن خانواده شایسته به خود هموارش می‌کردند.

زینب و پیش از وی، حسنین این درس را نیک آموخته و صبر و شکیبایی را به خوبی تمرین کرده بودند و زینب صبر خویش را برای روزی دیگر ذخیره می‌کرد، روزی که برایش مقدر شده بود، روز عاشورا؛ روزی که شاهد فاجعه باشد و، پس از برادرش یکتا چهره‌ی برجسته‌ی آن حماسه شود.

زینب صدیقه صبری بزرگ داشت؛ شاهد و پرچمدار پیشگام هر مصیبتی بود. او بود که پدرش را در شب نوزدهم ماه رمضان، شبی که فرق مبارکش در محراب کوفه از هم شکافت، میهمان گرفته بود.

باز، هم او در کنار برادرش امام حسن علیه‌السلام بود، آن گاه که معاویه به دست جعده مسمومش کرده بود و پاره‌های خون بالا می‌آورد. معاویه، جعده دختر اشعث، همسر امام حسن علیه‌السلام را به وعده‌های مال و منال و ازدواج با یزید فریفت و واداشت تا او را مسموم کند.

بی‌شک فاطمه سرور بانوان جهان است ولی زینب مقتدایی برای زنان دوران خویش و سرور آنها است. او نوه‌ی رسول خدا است و پرورده‌ی امیرمؤمنان و فاطمه زهرا، و همان است که امام زین العابدین علیه‌السلام درباره‌اش پس از آنکه خطبه‌ی شکوهمندش را در انبوه کوفیان، پس از واقعه طف، ایراد کرد، فرمود:

«عمه! خاموش باش که در آن چه در گذشته باقی است عبرت است و تو - خدای را سپاس - دانشمندی بی‌آنکه دانش آموخته باشی و فهیمی بی‌آنکه تفهیم شده باشی.

زینب فقیه و مفسری است که زنان در مدینه و کوفه به محضر درسش می‌شتافتند.

او را عقیله‌ی بنی‌هاشم لقب داده بودند، چون در دانش و پرهیزگاری و خردمندی از دیگر زنان هاشمی پرمایه‌تر بود، زنان هاشمی که در برخورداری از صفات بالا زبانزد بودند.

فرزندان خاندان بزرگ «بنی‌هاشم» در میان خود سخن از عمویی می‌گویند که در راه خدا به سفری جهادی رفت و دیگر بازنگشت. فرمانروای دست نشانده رومیان که بر شام و اطرافش حکم می‌راند مردی سبک مغز بود که پس از شنیدن خبر پیغمبری صلی الله علیه و آله و سلم تهدیدش کرد و به او اعلان جنگ کرد؛ پیامبر سپاهی سه هزار نفری سوی ایشان فرستاد و زید بن حارثه را فرمانده سپاه کرد و پسر عمویش جعفر بن ابی‌طالب را به کمکش گماشت و گفت:

اگر زید را زدند، جعفر فرمانده شما است.

و پسر عمویش جعفر پس از هدایت اولین گروه مهاجرین به حبشه با سرافرازی بازگشته بود، چون دو گروه به هم رسیدند.

مسلمانان سه هزار کس بودند و سپاه کفر از صد هزار فزون، کار بر مسلمانان تنگ شد و جعفر که اسبش را کشته بودند و پیاده بود شجاعانه جنگید؛ دست راستش را - که با آن پرچم را نگاه داشته بود - بریدند؛ پرچم را به دست چپ گرفت؛ چون چپ را نیز بریدند، با مانده دست‌هایش پرچم را در میان گرفت و جنگید و در دفاع از دین خود جانفشانی کرد تا شهادت یافت. هشتاد و چند تیغ و شمشیر و تیر در پیکرش یافتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنگاه که فرمود: «به او به جای دستهایش دو بال داده شد که با آنها در بهشت پرواز کند.» و لقب «طیار» را به او عطا کرد.

زن جعفر از زنان بافضیلت بود، از همان زنان که پیامبر «خواهران مؤمن» نامیده بودشان، خواهرش میمونه هم ام‌المؤمنین بود و خواهر دیگرش سلمی همسر حمزه سیدالشهدا بود و خواهر دیگرش لبابه همسر عباس ابن عبدالمطلب بود.

همسر جعفر برایش چهار فرزند زاد، و عبدالله در هجرت، در خاک حبشه، به دنیا آمد،و پس از جعفر، ابوبکر به همسری گرفتش و از او پسری آورد محمد نام، که علی علیه‌السلام درباره‌اش فرمود: «فرزند من است از صلب ابوبکر».

و بعد از ابوبکر، علی علیه‌السلام با او ازدواج کرد و از او دو پسر آورد یحیی و محمد اصغر، یا - به قولی - یحیی و عون. و چنین شد که فرزندان جعفر در سایه پر مهر و با کرامت عموشان علی علیه‌السلام بزرگ شدند.

پیامبر پس از شهادت جعفر به دیدار خانواده‌اش آمد و چون دیدشان این سخن را درباره آنها فرمود: «من در دنیا و آخرت سرپرست ایشانم».

و چنین شد که امام علی علیه‌السلام پس از او این کفالت را برعهده گرفت.

از میان فرزندان جعفر، عبدالله مبارک غیر از دیگران بود، چندان که پیامبر هنگام شهادت پدرش درباره‌ی او فرمود: «عبدالله در سیرت و صورت چون من است.» و باز فرمود: «خدایا جانشین جعفر را در خاندان خودش قرار بده، و برای عبدالله در کسبش برکت ارزانی کن» و این را سه بار فرمود.

چون رسول الله دعایش کرد و گفت خدا در کسبش برکت ارزانی فرماید، در توانگری زبانزد همگان بود و به بیشترین حد گشاده دست بود و در کرم مثالش می‌زدند و مسافران داستان کرمش، به هر سو می‌بردند. چندان که دشمنانش - از بنی‌امیه - راهی برای طعنه زدن به او نیافتند جز این که او را به سبب بسیاری کرمش و گشاده دستیش به اسراف متهم کنند.

شاعری درباره‌اش گفته: و لو لم یکن فی وجهه غیر روحه

لجاد بها فلیتق الله سالکه دیگری گفته: و ما کنت الا کالاغر ابن‌جعفر

رأی المال لا یبقی فابغی له ذکرا حال که زینب کبری، دختر گرانقدر عمویش - امام علی علیه‌السلام - به سن بلوغ رسید، عبدالله برای خواستگاری زینب پا پیش گذاشت و امام علی علیه‌السلام در قبولش هیچ تردید نکرد خاصه که از رسول الله روایت می‌کردند که یک بار به اولاد بنی‌هاشم نگریست و فرمود: «دختران ما برای پسرانمان و پسران ما برای دخترانمان». و اینک روزی بود که آرزوی پیامبر را تحقق می‌بخشیدند و حالا امام خود دخترش را به عقد پسر عمویش درآورد، تاریخی درباره جزییات این ازدواج چیزی نگفته است، و از ازدواج زهرا بیشتر نبوده زیرا که او بهترین نمونه برای ازدواج تمامی فرزندان عزیزش بوده است.

با اینکه عبدالله بخاطر عواملی که بر ما ناشناخته است، شخصا در معرکه کربلا حضور نداشت، دو پسر رشید خود را با امام حسین علیه‌السلام همراه کرد که هر دو به فیض شهادت همراه با داییشان و سرورشان حسین علیه‌السلام نایل آمدند و عبدالله به شهادت آن دو در رکاب سبط شهید مباهات می‌کرد.

تاریخ درباره زندگی زینب صدیقه علیهاالسلام قبل از حادثه عاشورا چیزی ثبت نکرده جز این که وی چهار پسر به نامهای علی و محمد و عون و اکبر و عباس و دو دختر به دنیا آورد. و اینکه زنان پیش او رفت و آمد می‌کردند و از وی تعالیم دینی می‌آموختند.

و این که وی بـا پـدر و همسرش به کوفه مهـاجرت کرد و عبـدالله در جنگهای امیرالمؤمنین با سرکشان شرکت می‌جست و در آن جنگها یکی از فرماندهان سپاه اسلام بود.

یزیـد و راه او نابود شدند و حسـین و شیوه‌ی او پاینده ماندند. و سـخن حکیمانه زینب صدیقه در جواب ابن‌زیاد به حقیقت پیوست. بعـد آن که ابن‌زیاد از او پرسـید: «دیـدی خـدا بر سر برادر و خویشانت چه آورد؟» زینب پاسـخ داد: «جز زیبایی هیـچ ندیـدم. آنان کسانی بودنـد که خداونـد به خون تپیـدن را برایشـان مقـدر فرموده بود و آنهـا هم به سوی قتلگـاه خویش شـتافتند و زود است که خداونـد تو را با آنها درمحضـر خویش گرد آورد و آن گاه تو به دلیل تراشـی و مخاصـمه خواهی پرداخت و آنجا خواهی دیـد که پیروزی با کیست، ای ابن‌مرجانه که مادرت به عزایت نشیند!»

زینب شاهد نهضت سبط شهید بود، چون او رسالت این نهضت را به آفاق می‌برد و اساسا هدف از این نهضت ایجاد طوفانی بزرگ در وجدانها بود.

اگر نقش زینب، به عنوان شاهدی بزرگ، و دیگر شاهدان همراه او در این ماجرا نبود خون شهدا هرگز به بار نمی‌نشست.

با این حکمت کار حسـین علیه‌السلام که خانواده‌اش را در این نبرد با خود همراه برده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز در رؤیای صادقانه امام حسین اندکی پیش از عزیمت وی از مدینه به او فرموده بود:

«خداوند خواسته است که خویشان و فرزندان تو را اسیر ببیند».

بنی‌امیه گمان کرده بودند گرداندن اسیران اهل بیت در شهرها و همراه سر سبط شـهید علیه‌السلام و سران اصحاب آن حضرت علیه‌السلام در دل مخالفانشان ترس و وحشت می‌اندازد و باعث تحکیم فرمانروایی آنها می‌شود، حال آن که نفهمیدند آن کسی که نقشه چنین نهضتی را پی افکنده، خود می‌خواهد نهضتی بوجود آید که در آن خون بر شمشیر پیروز شود و وجدان بر درهم و دینار فایق آیـد. سرهای بریـده بزرگترین گواه برای اثبات مظلومیت اهل بیت علیه‌السـلام و بریدنشان از غیر خدا و فداکاری بزرگشان در راه دین بود و سخنان شماتت آمیز و جسورانه‌ی اهل بیت علیه‌السلام در خطبه‌هایشان و طعنه‌ها و ریشخندهایشان و ستمگران موی و حکومت آنان در واقع بزرگترین انقلاب فرهنگی در امت بود.

بـه همیـن دلیـل است کـه از امـام زین العابـدین علیه‌السـلام می‌شـنویم که در پاسـخ به ابراهیم بن طلحه که پس از شـهادت حسـین علیه‌السـلام از او می‌پرسد: «چه کسی پیروز شد؟» می‌گوید: «اگر می‌خواهی بدانی که چه کسی پیروز شد، اذان بده و آن را به پایان بر.» (درست در همان زمان وقت نماز داخل شده بود.)

آری... در واقع بقـای نمـاز و بقـای یاد پیامبر در اذان و اقامه دلیل پیروزی اسـلام بر نفاق، به برکت شـهادت امام حسـین علیه‌السـلام است.

در حقیقـت، تقـدیر زینب را بر ایفـای این نقش آمـاده کرد. زینب در خلاـل عمر کوتـاه خـود پس از واقعه‌ی کربلاـ در هر نقطه از جهـان اسـلام بـذر نهضت حسـینی را کـاشت و چشـمه‌هایی خروشـان از عواطف پـاک را در قبال اهل بیت پدیـد آورد؛ تا آنجا که عبـارت «یـا لثارات الحسـین» طنین خاصـی در دل مسـلمانان ایجاد می‌کرد و تا این عبارت بر زبان می‌آمـد مردم همه برای نهضت و شهـادت خود را آمـاده می‌کردنـد... و شـهادت در راه خـدا و مبـارزه با طاغوتیان به صورت خصـلتی مشـروع در پاکان امت درآمد درست مثل جهاد در راه خدا علیه کافران.

تمام اینها به برکت شهادت حسین علیه‌السلام و سخنان زینب و دیگر اسیران واقعه‌ی کربلا حاصل شد.

غروب روز عاشورا زینب به زمین طف نگریست، پیکرهای پاک را بر روی هم انباشته دید در پهنه‌ی آن دشت بزرگ چونان قربانی پراکنده بودند؛ سرها جدا شده بود و تنها لخت و عریان.

در طرف دیگر چشـمش به آن چه از خیمه‌های سوخته مانده بود می‌افتاد و به دسته‌ای اطفال هراسیده و زنان داغ دیده که بی‌هدف

این سو و آن سو می‌دویدند یا بر کشتگانشان فریاد گریه بلند می‌کردند، یا با آوازی بلند فریاد العطش سر می‌دادند...

دشت را سپاهی انبوه احاطه کرده بود که از پیروزی سرمست بودند و روح وحشی خود را سیراب می‌کردند.

تنها تصور این صحنه‌ی فجیع می‌تواند طاقت شکیباترین مردم را نیز طاق کند، اما زینب علیهاالسلام مقاومت کرد. او بچه‌ها را نوازش کرد و زنان را تسلیت داد و به صبر و شکیبایی خواند و سپس برخاست و به آفریدگارش نماز کرد شاید او در نماز خویش با تضرع از پروردگار می‌خواست که به وی صبر و استقامت ارزانی دارد و از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم این قربانی را بپذیرد.

در واقع بارزترین صفت زینب باور او بود بدان چه در قرآن آمده و پیامبر تبیین فرموده بود. به این ترتیب او توانست آن مصائب عظیم را تحمل کند و مزد و پاداش آنها را از خدا چشم داشته باشد... سپس به آن جا که قبلا خیمه‌گاه بود بازگشت، چون شب به نیمه رسید، شروع به خواندن نماز شب کرد. امام زین العابدین علی بن حسین علیه‌السلام که به او چشم دوخته بود پرسید: «عمه! چرا نشسته نماز می‌خوانی؟»

زینب فرمود: «ای پسر برادر! چون پاهایم مرا نمی‌کشند.»

چند روز پیش، وقتی کاروان حسین به سرزمین طف رسید، امام حسین علیه‌السلام روبروی چادرش نشسته بود و به شمشیر خود می‌پرداخت و در عین حال زبانش مترنم به اشعاری بود که معمولا اعراب در مواجهه با خطری بزرگ می‌خوانند: یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل چون خواهرش زینب صدیقه این اشعار را از زبان امام شنید، فریاد برآورد:

«وای بر من! کاش مرگ زندگی مرا خاتمه بخشد.»

سپس مصائبش را که در طول زندگی دیده و چشیده بود به یاد آورد و گفت: «امروز مادرم و پدرم علی و برادرم حسن مردند. ای خلیفه‌ی گذشتگان و بازمانده‌ی زندگان.»

حسین به او نگریست و فرمود: «خواهر! مبادا شیطان شکیبایی تو را ببرد.»

آن گاه چشم امام پر از اشک شد و فرمود: «اگر گربه را وانهند می‌خواند.»

زینب گفت: «وای از این مصیبت! آیا چنین از ما می‌گریزی؟ این دل مرا بیشتر مجروح می‌دارد و بر من گرانتر می‌آید.»

سپس به صورت خود کوفت و گریبان درید و از هوش رفت. پس از آن که زینب به هوش آمد، حسین علیه‌السلام به او فرمود: «خواهرم! تقوای خدا پیشه کن و به سکینت الهی خود را آرام بخش و بدان که زمینیان و آسمانیان همه می‌میرند و کسی زنده نمی‌ماند، همه رفتنی‌اند و تنها ذات خدای تعالی است که پاینده است، خدایی که به قدرت خویش خلق را آفرید و باز آنها را زنده می‌کند و همه به سوی آن یکتای یگانه برمی‌گردند.»

و باز به او فرمود: «ای خواهرم! هان که من تو را سوگند می‌دهم که در مرگم گریبان ندری و بر صورتت سیلی نزنی و فریاد واویلا بلند نکنی؟!»

از همان لحظه که زینب به نیکی دریافت که مسؤولیتش بردباری را بر او ایجاب می‌کند، شکیبایی آورد و خدای را در صبر خویش منظور داشت.

تاریخ زنی صبورتر از زینب علیهاالسلام به خود ندیده است. پسرانش، عون و محمد، و به قولی عبدالله، در برابر دیدگان او سر بریده شدند و او شیون نکرد؛ سپس شاهد بود که در چند ساعت پیشوایش حسین و برادران و پسرانش به شهادت رسیدند و باز بردباری پیشه کرد. در واقع، زینب سمبل زنی شجاع، مدیر و لایق رهبری در اوضاع و شرایط سخت بود. او اسیر و چه بسا بسته به

زنجیر بود. مصیبتها و ناملایمات روحی و بـدنی او را فسـرده کردند، اما او در همان لحظه چنان اسـرا را رهبری می‌کرد و چنان صبر سترد‌گی داشت که برای هیچ کدام از افراد بشر رسیدن به این حد صبر و حسن توکل بر خدا ممکن نیست مگر با فضل خدا.

در شب عاشورا، هنگامی که بنی‌امیه خیمه‌های اهل بیت علیه‌السلام را به آتش کشیدند، زینب نزد امام زین العابدین علیه‌السلام که به سختی در بستر بیماری افتاده بود، آمد و از این روی که او پس از حسین علیه‌السلام امام واجب الاطاعه بود از آن حضرت درباره‌ی تکلیف خود سؤال کرد. امام به او و سایر زنان امر کرد که بگریزند.

وقتی بازماندگان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اطراف بیابان کربلا پراکنده شدند، زینب بار دیگر به خیمه‌ی امام علیه‌السلام برگشت و آن حضرت را از میان شعله‌های آتش نجات داد و از سلامت وی مطمئن شد. سپس همراه با خواهرش ام‌کلثوم، به جستجوی زنان و کودکان سرگردان در بیابان پرداختند و آنها را زیر یک چادر نیمه سوخته جمع کرد.

چنین کار بزرگی از زنی که جگرش به دهها داغ بزرگ گداخته سر نمی‌زند، جز آن که در اوج صبر باشد و چنین صبری نیز جز از خدای بزرگ نرسد.

وقتی بانگ رحیل از وادی کربلا- سر داده شد و برای شکنجه‌ی اسرا آنها را بر اجساد کسانشان گذراندند، امام زین العابدین علیه‌السلام نگاه بدرود دردناکی بر پیکر قطعه قطعه شده‌ی پدرش انداخت و حزن بر او چیره شد؛ زینب بدقت نگریست و احساس کرد که حجت خدا و امام زمانش در خطر است و بیم آن می‌رود که اندوه زندگیش را پایان بخشد، فرصت از کف نداد و روی به سوی او کرد و گفت:

- ای بازمانده‌ی جد و پدر و برادرانم! از چیست که می‌بینم داری جان خود می‌دهی؟

امام زین العابدین علیه‌السلام فرمود: «چگونه بیتابی نکنم و اندوه نداشته باشم در حالی که پدر و برادرانم و عموها و عموزادگان و خاندانم را می‌بینم که در خون خویش روی ریگها تپیده‌اند، با جسدهایی عریان؛ و کسی نیست که آنها را کفن و دفن کند. هیچ کس به سراغ آنها نمی‌آید؛ انگار که اینان اهل خانه‌ای در دیلمان و خزر بوده‌اند.

زینب گفت: «آن چه می‌بینی تو را غمین نکند، به خدا سوگند که این حادثه از زمان رسول خدا تا جد و پدر و عمویت نیز اتفاق افتاده بود. حال آن که خداوند عهدی از گروهی از این امت ستانده که فراعنه‌ی خاک آنها را نمی‌شناسند ولی نزد اهل آسمان آشنایند؛ که این اعضای پاره پاره و تکه تکه و این اجساد به خون تپیده را جمع و دفن کنند و در این بیابان پرچمی برای مزار پدرت سرور شهیدان، نصب می‌کنند که هیچگاه نشان قبرش ناپدید نشده و در اثر گذشت زمان منش او گم نشود. سران کفر و گمراهان بر نابودی مزار او بکوشند و هیچ اثر نکند جز این که اثر او ظاهرتر و کار او نمایان‌تر می‌شود.

به این ترتیب بانو زینب، آرام جان را به قلب امام سجاد علیه‌السلام بازآورد.

وقتی اسرای اهل بیت را به مجلس ابن‌زیاد، آن درشتخوی زنازاده (فرزند زنی فاجر و مردی به نام زیاد که او هم پدرش نامعلوم بود و به همین خاطر او را زیاد پسر مرجانه (مادرش) یا زیاد پسر پدرش می‌خواندند) وارد کردند، زینب روی پوشیده در حالی که لباس خود به سرکشیده بود وارد مجلس شد.

ابن‌زیاد به او نگاهی انداخت و پرسید: «این زن روی پوشیده کیست؟».

گفتندش: «او زینب دختر علی است.»

ابن‌زیاد به قصد انتقام از زینب گفت: «خدا را شکر که شما را رسوا کرد و دروغ بودن افسانه‌هاتان را آشکار ساخت.

زینب علیهاالسلام گفت: «بدان که فاسق است که رسوا می‌شود و فاجر است که دروغش بر ملا می‌گردد و اینها ما نیستیم.»

ابن‌زیاد پرسید: «چطور دیدی کاری را که خدا با برادرت و خانواده‌ات کرد؟»

زینب گفت: «جز از زیبا ندیدم. آنان گروهی بودند که خداوند کشته شدن را بر آنها نوشته بود و آنها به سوی قتلگاههای خویش

شتافتند و زود است که خداوند تو و آنها را گرد آورد و بر تو حجت آرند و دشمنی ورزند، پس بنگر که در آن روز پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت نشیند ای پسر مرجانه!»

ابن‌زیاد خشمگین شد و خواست به زینب حمله کند که عمرو بن حریث به او گفت: «او زنی بیش نیست و زن را به خاطر آن چه گفته مؤاخذه نکنند.»

ابن‌زیاد به زینب گفت: «خداوند دل مرا از طاغیان و عاصیان مرتد خاندانت خنک کرد.»

زینب پاسخ داد: «به خدا سوگند که تو سرور مرا کشتی و شاخه‌ام را شکستی و ریشه‌ام را (از زمین) گسستی، اگر دل تو از اینها خنک می‌شود پس حتما خنک شده است.»

ابن‌زیاد گفت: «این سجع پردازی است و به جان خودم سوگند که پدرت هم سجع پردازی شاعر بود».

زینب گفت: «ابن‌زیاد! زن را با سجع پردازی چه کار؟!»

و افزود: «من به جای سجع پردازی کار دیگری دارم، من از این در شگفتم که چگونه کسی از کشتن امامان خود خشنود می‌شود، در حالی که می‌داند آنها از وی در آخرت انتقام می‌گیرند.»

زینب علیهاالسلام احساس می‌کرد که اول مسؤول حفظ جان امام علی بن الحسین علیه‌السلام و بعد مسؤول حفظ جان سایر اسیران خاندان پیغمبر است و به خوبی هم از پس این مسؤولیت برآمد.

در مجلس یزید سرکش، آنگاه که یکی از فرماندهان، فاطمه دختر علی علیه‌السلام را که زیبارو بود از وی درخواست کرد و گفت: «ای یزید! این دخترک را به من ببخش.» آن دختر به دامان خواهرش زینب درآویخت و زینب از او دفاع کرد و به آن شامی رو نمود و گفت: «به خدا سوگند دروغ گفتی و لعنت بر تو باد، او نه از توست و نه از یزید.»

در این هنگام یزید خشمگین شد و گفت: «تو دروغ گفتی، به خدا اگر بخواهم این کار را می‌کنم.»

زینب به او پاسخ داد: «نه به خدا، خداوند این دختر را از آن تو نمی‌کند مگر آن که از دین ما خارج شوی و پیرو آیینی دیگر گردی.»

یزید غضبناک شده و به او گفت: «آینده‌ی من چنین می‌بینی؟ این پدر و برادر تو بودند که از این دین خارج شدند.»

زینب گفت: «با دین خدا و دین پدر و برادر و جدم بود که تو و جد و پدرت راه یافتید.»

یزید گفت: «دروغ گفتی دشمن خدا!»

زینب باز جواب داد: «امیر به ستم دشنام دهد و در قدرتمندی خویش خشم گیرد.»

یزید ملعون، انگار که خجالت کشیده باشد، خاموش شد. دوباره آن شامی لعین به سر سخن بازگشته گفت: «ای امیرمؤمنان، این دخترک را به من ببخش.» یزید به او گفت: «گم شو که خدا مرگ محتوم را نصیبت کند.»

اینها نمونه‌هایی از صبر و شجاعت زینب صدیقه علیهاالسلام بود. نمودهایی که ژرفای آن در قلب مؤید به نور ایمان به خوبی منعکس می‌شود.

وقتی خطابه‌های او را می‌خوانیم درمی‌یابیم که این سخنان نمی‌تواند جز از قلبی مطمئن از آرامش ایمان و واثق به یاوری الهی به درستی روشش و راستی راهش برآمده باشد.

دانش گسترده، حکمت وافر، سخن درست، شجاعت ربانی، بیانی نافذ و زبان فصیح... تمام آن چیزهایی است که عناصر بلاغت زینب صدیقه را تشکیل می‌دهند.

او دختری سه ساله بود وقتی همراه مادرش تا مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفته بود مادرش زهرا علیهاالسلام آن سخنرانی مهم را که در آن، تمام اصول و ارزشهای رسالت گرد آمده بود، ایراد کرد و سپس این زینب بود که آن سخنرانی بزرگ را برای

ما روایت کرد.

روایت شـده است که روزی پـدرش دربـاره‌ی مسأله‌ای سؤال کرد که آیـا می‌دانـد و زینب با اطمینان کامل گفت: «بلی! مادرم این مسأله را به من یاد داد.»

در خداشناسـی به آن جـا رسـیده بود که علی علیه‌السـلام او و برادرش عباس را که هر دو طفل بودنـد، بر کنار خود نشانـده بود، به عبـاس گفت: «بگو یـک» عبـاس گفت. فرمود: «بگو دو» عبـاس گفت خجـالت می‌کشم بـا زبـانی که گفته‌ام یـک، بگویم دو. علی علیه‌السلام چشمهای عباس را بوسید و سپس متوجه زینب شد، زینب سمت چپ و عباس سمت راست آن حضرت بود. زینب به آن حضرت گفت:

«پدر جان! آیا ما را دوست داری؟»

علی علیه‌السلام فرمود: «آری عزیزم! فرزندان ما جگر گوشه‌های ما هستند.»

پس زینب گفت: «پدر دو عشق در یک دل جا نمی‌شوند؛ عشق خدا و عشق فرزندان. و اگر هم چیزی باشد باید گفت شفقت از آن ماست و عشق محض خداست.»

با شنیدن این جواب مهر آن دو بیشتر در دل علی نشست.

عرفان و مراتب خداشناسی زینب، جدا از عرفان جدش و پدر و مادر و دو برادرش نبود. او نیز در خانه‌ی وحی پرورش یافته بود و از رهگذر همان عرفان در دین بصیرت پیدا کرده بود، آنجا که امام سجاد علیه‌السلام درباره‌اش گفت: «انت بحمدالله عالمهٔ غیر معلمهٔ و فهمهٔ غیر مفهمهٔ؛ خدای را سپاس که دانای ناآموخته‌ای و فهیمی هستی که تفهیم نشده‌ای».

امام حسین علیه‌السلام به زینب وصیت کرد. زیرا او تحمل ادای این مسؤولیت را دارا بود. حسین علیه‌السلام به او وصیت کرد که در آن شرایط سخت و دشوار نایب امام زین العابدین علیه‌السلام باشد.

درباره‌ی حکمت او همین بس که رهبری مخالفان در آن شرایط حساس و بعد از آن فاجعه‌ی عظما برعهده او بود.

حـذیم اسـدی درباره‌ی خطبه او در کوفه می‌گویـد: «به خدا هیچ مخدره‌ای سـخنورتر از او ندیدم، او چنان سـخن می‌گفت و خطابه ایراد می‌کرد که انگار از زبان علی علیه‌السلام بر می‌خواست.»

زینـب از همـان آغـاز قیـام حسـینی، در تمهیـد آن شـریک بـود؛ مثلاًـ برخی روایت می‌کننـد که در شب عـاشورا زمـانی که عبـاس علیه‌السـلام وظیفه‌ی محـافظت از خیمه‌هـا را به برادر دلاـورش عبـاس علیه‌السـلام سپرد و عبـاس نیز بـا هوشـیاری و احتیـاط تمـام به پاسداری از خیمه‌ها مشغول بود؛ ناگهان شبحی میان خیمه‌ها می‌بیند؛ می‌گوید: «کیستی؟» زینب بود.

عباس گفت: چه شده که در این شب تاریک بیرون آمده‌ای؟

گفت: آمدم تا با تو چیزی بگویم.

عباس گفت: بگو.

سپس زینب برای عبـاس حکایت کرد که چگونه پـدرش پس از وفات مادرش فاطمه علیهاالسـلام از برادرش عقیل خواست که زنی را به او معرفی کند که دلاورزاده‌ی عرب باشد.

و چون عقیل از او پرسید که چنین زنی می‌خواهد چه کند، پاسخ داد تا شیر بچه‌ای برایم بزاید که پسرم حسین را یاری کند.

سپس افزود: برادرا! این حرم، حرم توست.

در این هنگام رگ هاشمی میان دو چشم عباس برجسته شد و گفت: «خواهرم به من قوت قلب دادی، خدا چشمت را روشن کند.»

همینطور مطابق برخی روایات دیگر، زینب بریر را تشویق می‌کرد.بدین ترتیب می‌بینیم که زینب صدیقه در لحظه آن حماسه بزرگ در کنار برادرش امام حسین علیه‌السلام حضور داشت.

پس از فاجعه کربلا، زمانی که زینب و اهل بیت رسالت در خانه‌ای نزدیک به دارالاماره در کوفه اسکان گزیدند، دستور داد که هیچ کس پیش و نیاید مگر زنی که قبلا اسیر شده، چرا که او هم تلخی اسارت را مثل و چشیده بود. در آن جا نیز به نوبه خود به نشر نهضت پرداخت، شاید علت این انتخاب آن بود که چنین زنانی دعوت او را براحتی می‌پذیرفتند و می‌توانستند آن حوادث جانگداز را به توده‌های محروم انتقال دهند. در شام و مدینه نیز چنین کرد.

پس از بازگشت زینب به حرم جدش، والی یزید بر مدینه منوره، نامه‌ای به شرح زیر برای یزید نوشت:

«همانا که وجود او، در میان مردم مدینه اذهان را می‌آشوبد و او زنی است سخنور و عاقل و خردمند و عزم کرده تا با هوادارانش انتقام خون حسین را بگیرد».

یزید در پاسخ او نوشت: «او را از هوادارانش جدا کن.»

زینب چگونه توانست مردم مدینه را تحریک کند؟

او با نوحه‌گری چنین کرد، و با برپایی مجالس سوگواری، مجالسی که تا امروزه هم به عنوان یک نهاد تبلیغاتی در کشورهای اسلامی سرشار از عاطفه‌اند و در کنار تزکیه و تربیت به امر افزایش بینش دینی مشغولند.

در حقیقت گریه زینب، هدفی پیامبر گونه داشت. چون گریه‌اش گریه ذلیل و کسی که بر گذشته افسوس می‌خورد و کسی که از سر ناراحتی برای مصائبی که به او رسیده بود می‌گرید، نبود؛ بلکه گریه او، گریه ستیز و بیدادگری بود. چنین بود کارهای دیگر او نیز که به صورت گریه و شیوخ رخ می‌نمود، کارهای او همگی هدفمند بودند؛ مثلا وقتی سر خویش به محمل کوفت، این تنها یک حالت عاطفی ساده نبود. بلکه بعد از آن که آتش غیرت کوفیان را با خطابه صاعقه‌وارش شعله‌ور کرد غالب مردم کوفه که از هول این فاجعه چون برقزدگان شده بودند به او گوش سپرده بودند و با او همدلی می‌کردند. و حکومت ترسید که مبادا قیامی کوبنده به راه افتد، پس به حامل سر امام حسین علیه‌السلام دستور داد که سر را از نزدیک محمل زینب ببرد شاید زبان در کام گیرد. چون زینب چشمش به آن سر بریده افتاد، شدیدا گریست و سر خود را به جلوی محمل کوبید و خون از پیشانیش بیرون زد. خشم اهل کوفه بعد از دیدن این صحنه بر یزید و ابن‌زیاد بیشتر شد.

در واقع زینب شکیبا که شاهد تمام این فاجعه بود برای دیدن سر برادرش گریه نمی‌کرد، اگر چه سنگینی این فاجعه بر قلبش نشسته بود، که با این کار عمیق‌ترین احساسات انسانی را در مردم بر می‌انگیخت، انگار که به آنها می‌گفت این فاجعه چنان بزرگ و جانگداز است که باید از برای آن سر شکافت، یا از اینکه می‌خواست به دشمن بگوید که ما هنوز آماده‌ی جان باختن در راه خداییم و از مرگ نمی‌هراسیم. به این ترتیب زینب در مقابل اعمال هر فشاری از سوی دشمن به تنهایی پاک می‌فشرد و فشاری جدید وارد می‌آورد.

چون روش تأثیر گذاردن عاطفی را با نشان دادن آن سر عزیز در پیش گرفتند، او در مقابل از روش بیدادگری، با کوبیدن سرش به قسمت پیشین محمل، سود برد و این اشعار را می‌خواند: یا هلالا لما استتم کمالا

غاله حسفه فابدا غروبا ما توهمت یا شقیق فؤادی

کان هذا مقدارا مکتوبا در مجلس ابن‌زیاد ملعون و یزید منفور، هر گاه دشمنان آغاز به نابکاری می‌کردند زینب متوسل به گریه می‌شد و نابکارترین دشمنان را خاموش می‌کرد و عواطف مردم را به خود جلب می‌کرد.

حذیم بن شریک الاسدی چنین روایت می‌کند: چون علی بن الحسین زین العابدین علیه‌السلام همراه با زنان از کربلا رسید در حالی که بیمار بود، چون زنان کوفی شروع به گریه و زاری کردند و گریبانهای خویش دریده بودند و مردان همراه زنان گریستند، زین العابدین علیه‌السلام با صدایی نزار و در حالی که بیماری او را فرسوده کرده بود گفت: «اینان گریه می‌کنند! چه کسی جز اینان دست به خون ما آلود؟»

سپس زینب دختر علی بن ابی‌طالب به مردم اشاره کرد که ساکت شوند. حذیم اسدی گوید: به خدا سوگند هیچ زن را سخنورتر از او ندیده‌ام، چنان که انگار او سخن می‌گفت، ولی کلمات از زبان امیرمؤمنان بیرون می‌آمد. او به مردم اشاره کرد که ساکت باشند. نفسها در سینه حبس شد و زنگها از صدا افتاد سپس زینب پس از ستایش خدای تعالی و درود بر پیامبرش سخن گفت...

زینب علیهاالسلام به نیکویی به حمد و ثنای پروردگار پرداخت و چون به نام مبارک پیغمبر رسید بر او به نیکویی درود فرستاد و این آغاز شکوهمند خطبه او بود که با صدایی گیرا توجه همگان را به خود جلب کرد. همهمه‌ها فرونشست و نفس در سینه‌ها حبس شد.

سپس تازیانه‌ی شماتت و ملامت را مثل تندری غران به دست گرفت و به یادشان آورد که آنها رشته‌ی خود را پنبه کردند و عهد خود را شکستند و آن چه را که ساخته بودند هم، به دست خویشتن نابود کردند و اشارت کرد که آنها پس از کشتن حسین علیه‌السلام برده و بنده شامیان شدند در حالی که پیش از آن مدتهای مدید با شامیان در ستیز بودند. زینب علیهاالسلام گفت:

«اما بعد، ای کوفیان! ای اهل نیرنگ و فریب و ستم، هان اشکهای شما هیچگاه خشک نشود و بند نیاید. مثل شما مثل آن زنی است که رشته خود را پس از آن که چیزکی شد پنبه کرد، سوگند شکنانی هستید که سوگندتان را اعتبار می‌نهید...»

سپس کوفیان را رسوا کرد و صفات زشت آنها را که موجب این شکست خفت بار شد برایشان شمرد که آنها را آلت دست دشمنانشان کرد و در نهایت امامشان را به دست خود کشتند و بعد گفت:

«شما را جز لاف و فریب و دشمنی نیست. همچون کنیزکان شیرین زبانید و چون دشمنان سخن‌چین بسان چراگاه خرمی هستید که روی لجن زار دامن سبز گسترده است. و مثل نقره‌ای هستید که قبر را بدان اندوده‌اند (ظاهری زیبا و باطنی زشت دارید.) راستی که بد توشه‌ای برای خود پیش فرستاده‌اید که خشم خدا بر شما باد و در عذاب الهی جاودان مانید.

آن گاه برای آن که باطن آنها را بیدار کند همچنان درهمشان کوفت و با اشاره به گریه‌های دور از مسؤولیتشان فرمود:

«بر برادرم می‌گریید؟ آری بگریید که به خدا سوگند بیشتر سزاوار گریه هستید بر شما باد که بسیار بگریید و کم بخندید.»

آری آنها باید بر خود می‌گریستند نه بر امام حسین علیه‌السلام که خود دامنشان به ننگ این فاجعه آلوده بود. زینب باز ادامه داد:

«ننگ این جنایت بر دامان شما نشست، و بال زشت آن بر گردن شما افتاد و هرگز این لکه‌ی ننگ را از دامان خود نتوانید زدود، و چگونه خواهید شست ننگ کشتن فرزند خاتم پیغمبران و معدن رسالت و مهتر جوانان بهشتی را؟!» سپس زیانهایی را که از قتل سبط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ایشان می‌رسید برشمرد پیامبری که رهبرشان در جنگ بود و پیشوایشان در جامعه و پناهگاهشان در صلح و مرهمشان به وقت خستگی و فریادرسشان به هنگام حوادث سخت و مرجعشان در زمان اختلاف و پشتیبانشان به وقت دلیل آوری و نشانه‌ی راهشان به هنگام گوناگونی راهها. و گفت: «در جنگ سنگر شما بود و پناه حزب و دسته شما! و در صلح آرام دلهاتان بود و داروی زخمهاتان و فریادرس شما در بلاها، مرجع شما بود در اختلافهایتان، سخنگوی شما بود، و در تیرگیها چراغ روشنی فروزتان بود.»

سپس آنها را از عذاب خدا بیم داد و گفت:

«آوخ! که بد توشه‌ای برای خویش گرد آوردید و چه بد باری را برای روز رستاخیزتان بر دوش خویش نهادید، حسرت و سرنگونی بر شما باد! تلاشتان به نومیدی گرایید و دستهاتان بریده شد سوداگریتان به زیان انجامید و به خشم خدا گرفتار آمدید و مهر خواری و بیچارگی بر پیشانی‌تان زده شد.»

سپس تمام مسؤولیت حوادثی را که رخ داده بود بر دوش آنها افکند تا بر گردن سران و فرماندهان و امثال آنان نیفکنند و از سهل انگاری‌شان در دنیا و آخرت ترساندشان. که در دنیا ننگی بود که هیچ گاه از دامانشان زدوده نمی‌شد و در آخرت غضب الهی بود. سپس حضرت صدیقه به بیان عظمت فاجعه پرداخت و میزان ارتباط این امر با پیامبر اسلام محمد صلی الله علیه و آله و سلم را

بازگو کرد و گفت:

«وای بر شما! هیچ می‌دانید چه پاره‌ای از تن محمد جدا کرده‌اید؟ و چه پیمانی زیر پا نهادید؟ و چه مخدره‌هایی از پرده برون ساختید؟ و چه حرمتی را از او شکستید؟ و چه خونی را از او ریختید؟ دست به کاری چنان زشت آلوده کردید که دور نیست آسمان از زشتی آن از هم بشکافد و زمین پاره پاره شود و کوهها از هم گسیخته شوند. مصیبتی بس بزرگ و دشوار و عظمت آن به وسعت آسمان و زمین است. راستی! تعجب می‌کنید که آسمان از هول این فاجعه خون ببارد؟ و بدانید که عذاب آخرت بسیار خوار کننده‌تر است و شما را یار و یاوری نخواهد بود.

مبادا که تأخیر در کیفر شما عمل رسوایتان را پیش چشمانتان حقیر جلوه دهد، چرا که خدا در گرفتن انتقام شتاب نمی‌کند و ترسی از فوت انتقام ندارد.»

حاشا! که خدای در کمین ما و ایشان نشسته.

سپس این اشعار را قرائت فرمود: ماذا تقولون اذ قال النبی لکم

ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل بیتی و اولادی و مکرمتی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم ما کان ذاک جزائی اذ نصحت لکم

ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی انی لا خشی علیکم ان یحل بکم

مثل العذاب الذی اودی علی ارم «چه پاسخ خواهید داد به پیغمبرتان زمانی که به شما بگوید: این چه کاری بود که کردید؟ حال آن که شما آخرین امتها بودید. با خاندان و فرزندان و عزیزان من که یا به اسیری گرفتیدشان و یا در خونشان غلتاندید. پاداش من که خیرخواه شما بودم چنین نبود که با خویشانم این گونه رفتار کنید بعد از این من واقعا بیم دارم که همان عذابی که بر قوم ارم فرود آمد و نابودشان کرد بر شما نیز فرود آید».

سپس به آنها پشت کرد.

حذیم راوی این ماجرا را می‌گوید: مردم را دیده که حیران دستهای خود را به دهانشان برده بودند. به پیرمردی که کنارم ایستاده بود نگریستم، ریشهایش از اشک تر شده بود و دستانش را رو به آسمان بالا ـ برده بود و می‌گفت: «پدرم و مادرم فدایتان باد! سالخوردگانشان بهترین سالخوردگان و جوانانشان بهترین جوانان و نسلشان تباری کریم و فضلشان فضلی است عظیم.»

زینب با مردم چنین صریح بود. او حتی نیمواژه‌ای غیر حق نگفت تا دل مردم را به دست آورد. شاید به این خاطر بود که آنها (کوفیان) حق را می‌شناختند ولی از یاری کردنش دست بازداشته بودند. همانند همان انصار و مهاجرانی که فاطمه صدیقه با آن صدای پرطنین و صاعقه‌وار خویش مورد خطابشان قرار داد و نیز همین گونه آهنگ صدای امام علی علیه‌السلام در آخرین سخنرانیهایش برای مردم کوفه.

زنی اسیر و مصیبت دیده که داغ هیجده تن را بر جگر دارد که روی زمین نظیرشان نیست، بی‌هیچ پای افزار و پوششی او را بر محمل‌ها نشانده‌اند و مورد ضرب و اهانتش قرار داده‌اند و آزارش داده‌اند به این که چهره‌اش را پیش غیر نمایان کند، و او یکی از بزرگترین بانوان در نزد آن رجاله‌ها و... و... بوده است.

او را امروز نزد سلطان پیروز و دشمن کینه توز و طاغوت ظفرمند و خونریز جنایتکار می‌برند او و برادرزاده‌ی بیمارش و خواهرش و دیگر اسرای توان فرسوده از این سفر طاقت سوز را به زنجیر کشیده، به بارگاه آن جبار وارد می‌کنند.

دیار شا

زینبیین

دو زینب. اصطلاحا به حضرت زینب و حضرت ام‌کلثوم دختران امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفته می‌شود که در کربلا حضور داشتند. این کلمه از باب تغلیب یک اسم به دیگری است. آن گونه که به امام حسن و امام حسین علیهماالسلام هم «حسنین» گفته می‌شد.

زینب

زینب کبری سلام الله علیها، پیامبر خون شهدای کربلا و همراه حسین «ع» در نهضت خونین عاشورا.حضرت زینب، دختر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا «ع» در سال پنجم هجری، روز ۵ جمادی الاولی در مدینه، پس از امام حسین «ع» به دنیا آمد.از القاب اوست: عقیله بنی هاشم، عقیله طالبیین، موثقه، عارفه، عالمه، محدثه، فاضله، کامله، عابده آل علی.زینب را مخفف «زین اب» دانسته‌اند، یعنی زینت پدر.

امام حسین «ع» هنگام دیدار، به احترامش از جا برمی‌خاست.زینب کبری، از جدش رسول خدا و پدرش امیر المؤمنین و مادرش فاطمه زهرا «ع» حدیث روایت کرده است.[۱] این بانوی بزرگ، دارای قوت قلب، فصاحت زبان، شجاعت، زهد و ورع، عفاف و شهامت فوق العاده بود.[۲] شوهرش، عبدالله بن جعفر (پسر عموی خودش) بود.از این ازدواج، دو پسر حضرت زینب به نامهای محمد و عون، در کربلا به شهادت رسیدند.

وقتی امام حسین «ع» پس از امتناع از بیعت با یزید، از مدینه به قصد مکه خارج شد، زینب نیز با این دو فرزند، همراه برادر گشت.در طول نهضت عاشورا، نقش فداکاریهای عظیم زینب، بسیار بود.سرپرست کاروان اسیران اهل بیت و مراقبت کننده از امام زین العابدین «ع» و افشاگر ستمگری‌های حکام اموی با خطبه‌های آتشین بود.زینب، هم دختر شهید بود، هم خواهر شهید، هم مادر شهید، هم عمه شهید.پس از عاشورا و در سفر اسارت، در کوفه و دمشق، خطابه‌های آتشینی ایراد کرد و رمز بقای حماسه کربلا و بیداری مردم گشت.پس از بازگشت به مدینه نیز، در مجالس ذکری که برای شهدای کربلاداشت، به سخنوری و افشاگری می‌پرداخت.وی به «قهرمان صبر» شهرت یافت.

در سال ۶۳ و به نقلی ۶۵ هجری درگذشت.قبرش در زینبیه (در سوریه کنونی) است. برخی نیز معتقدند مدفن او در مصر است.در کتاب «خیرات الحسان» آمده است: در مدینه قحطی پیش آمد.زینب همراه شوهرش عبدالله بن جعفر به شام کوچ کردند و قطعه زمینی داشتند.زینب در همانجا در سال ۶۵ هجری در گذشت و در همان مکان دفن شد.[۳] . صبح ازل طلیعه ایام زینب است

پاینده تا به شام ابد نام زینب است در راه دین لباس شهامت چو دوختند

زیبنده آن لباس بر اندام زینب است بارزترین بعد زندگی حضرت زینب، همان پاسداری از فرهنگ عاشورا بود که با خطابه‌هایش، پیام خون حسین «ع» را به جهانیان رساند.در این زمینه، نوشته‌ها و سروده‌های بسیاری است، از جمله این شعر: سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود چهره ی سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ

پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود چشمه ی فریاد مظلومیت لب تشنگان

در کویر تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود زخمه ی زخمی‌ترین فریاد، در چنگ سکوت

از طراز نغمه وا می‌ماند اگر زینب نبود در طلوع داغ اصغر، استخوان اشک سرخ

در گلوی چشمها می‌ماند اگر زینب نبود ذو الجناح داد خواهی، بی‌سوار و بی‌لگام

در بیابانها رها می‌ماند اگر زینب نبود در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب

پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود[۴] . خود زینب نیز از فصاحت و ادب برخوردار بود.در هنگام دیدن سر بریده برادر، خطاب به او چنین سرود: «یا هلالا لما استتم کمالا...» بعدها هم در سوگ حسین «ع» اشعاری سرود، با این مطلع: «علی الطف السلام و

ساکنیه...»: سلام بر کربلا و برآرمیدگان آن دشت، که روح خدا در آن قبه‌ها و بارگاهها است.جانهای افلاکی و پاکی که در زمین خاکی، مقدس و متعالی شدند، آرامگاه جوانمردانی که خدا را پرستیدند و در آن دشتها و هامونها خفتند.سرانجام، گورهای خاموششان را قبه‌هایی افراشته در برخواهد گرفت، و بارگاهی خواهد شد، دارای صحنهای گسترده و باز... ------------------------

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۶۵.

[۲] درباره مقامات معنوی زینب و ویژگیهایش، ر.ك: «الخصائص الزینبیه» از سید نور الدین جزایری.

[۳] درباره زندگینامه حضرت زینب، از جمله ر.ك: «بطلهٔ کربلا» عایشه بنت الشاطی، که با نام «زینب، بانوی قهرمان کربلا» به قلم حبیب الله چایچیان و مهدی آیت الله زاده ترجمه شده است.

[۴] قادر طهماسبی (فرید).

زید بن مجنون

از زائرین مرقد حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و از شیعیان بزرگوار عصر متوکل بود.

فضاحت اعمال متوکل، خلیفه مشهور و سفاك عباسی نسبت به قبور کربلا در همه بلاد پخش گردید تا به آفریقا رسید. زید مجنون، که فردی عالم و فاضل و ادیب بود و در مصر اقامت داشت، شنید که متوکل با کمال وقاحت دستور داده است قبر امام حسین علیه‌السلام را خراب کرده و در آن زراعت نمایند و آثار قبر را از بین ببرند و از نهر علقمه آب بر آن جاری سازند و مردم را از زیارت بازدارند. از این خبر ناگوار بسیار ناراحت شد و حزن شدیدی به وی دست داد، به طوری که حادثه‌ی کربلا را برای وی تازه کرد. لذا با پای پیاده مصر را به قصد زیارت امام حسین علیه‌السلام ترک گفت و بیابانها، کوهها و دره‌ها را پیمود تا به کوفه رسید و با بهلول عالم ملاقات کرد. سپس به سال ۲۳۷ به قصد زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام به اتفاق هم از کوفه خارج شدند تا به نینوا رسیدند.

در آن جا دیدند آبی را که به قبر می‌بندند، با فاصله‌ای گرداگرد قبر می‌ایستد و قطره‌ای از آن به طرف قبر نمی‌آید و گاوهایی هم که زمین را شیار می‌زنند به قبر نزدیک نمی‌شوند!

زید به بهلول نگاه کرد و این آیه را تلاوت نمود: «یریدون ان یطفئوا نور الله بأفواههم و یابی الله ان یتم نوره و لو کره الکافرون».

یعنی: آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند!

سپس اشعار بسامی را زمزمه کرد: تالله اذا کانت بنوامیهٔ قدانت

قتل ابن بنت نبیها مظلوما مردی که سالها در آن جا مأمور کشت و زراعت بود، پیش زید آمد و گفت: تو از کجا آمده‌ای؟ زید جواب داد: از مصر. کشاورز گفت: برای چه آمده‌ای؟ من بسیار می‌ترسم که تو را بکشند. زید سخت گریست و گفت: شنیدم که قبر فرزند پیغمبر را خراب کردند و در آن کشت و زرع می‌کنند!

در این هنگام مرد کشاورز خود را بر قدمهای زید انداخت و در حالی که آنها را می‌بوسید، گفت: پدر و مادرم به قربانت، از لحظه‌ای که تو را دیده‌ام قلب من نورانی شده است. خدا را شاهد می‌گیرم که من سالهاست در این سرزمین زراعت می‌کنم و در این مدت هر گاه آب بر قبر امام حسین علیه‌السلام می‌بستم آب می‌ایستاد و بالای هم چین می‌زد و حیران می‌ماند و دور می‌زد و قطره‌ای از آن به قبر مطهر نزدیك نمی‌گردید، و من گویا تا حال مست بودم و اینك به برکت قدمهای تو بیدار شدم!

زیـد و مرد کشاورز لختی بـا هم گریسـتند و سـپس کشـاورز گفت: من الان به شـهر سـامرا پیش متوکل می‌روم و حقایق را به وی می گویم، چه مرا بکشد و چه رها سازد.

آن کشاورز از ماجرای شـگفت پرده برداشت. متوکل از شـنیدن حرفهای وی چنان در خشم رفت و دستور داد مرد زارع را کشتند و آن گاه طناب به پاهایش بسته در کوچه و بازار کشیدند و سپس به دار آویختند.

زیـد مجنون روزهـا به انتظـار نشـست تـا مرد کشـاورز را از دار پـایین آوردنـد. و به مزبله انداختنـد. آن گـاه آمـد جنـازه‌ی او را در برگرفت به دجله برد و غسل داد و کفن کرد و بر آن نماز خوانـد و به خاک سپرد و سـپس نیز سه روز کنار قبر وی نشـست و قرآن تلاوت کرد.

در این هنگام چشمش به جنازه‌ای افتاد که مردم بر وی نوحه سرایی می‌کردند و او را با اضطراب و ناراحتی شدید تشییع می‌نمودند. پرسید که این مرده کیست که این قدر پرچم سیاه به دست مردم است و دسته‌جات زیاد او را تشییع می‌کنند؟!

گفتند: وی کنیز حبشـی متوکل است که نام وی ریحانه بوده و بسـیار مورد علاقه متوکل قرار داشـته است! سپس او را دفن کردند و در مقبره‌ی وی فرش انداختند و عطر پاشیدند و قبه‌ای عالی بر فراز آن بر پا کردند!

زید مجنون که این صحنه را دید خاک بر سر خود ریخت و ناله از دل برآورد و گفت:

قبر پسر پیغمبر را ویران می‌کنند، ولی برای یک کنیز زنازاده قبه و بارگاه بنا می‌کنند!

و آن قـدر گریسـت کـه مردم به حـال او رقت آوردنـد. روزی اشـعار زیر را سـرود و سپس به دست یکی از درباریـان داد: أیحرث بالطف قبر الحسین

و یعمر قبر بنی الزانیه؟! همین که اشـعار وی در حضـور متوکـل خوانـده شـد، سـخت در غضب شـد و زیـد را احضـار کرد. زیـد با سخنانی که در توبیخ و وعظ متوکل گفت او را بیش از پیش ناراحت کرد، به طوری که دستور به قتل او داد. نیز در همین لحظه در باب حضـرت علی علیه‌السـلام از وی پرسـید و از این سؤال، منظوری غیر از تحقیر نـداشت. زیـد گفت: به خـدا قسم، تو مقام علی و حسب و نسب او را نمی‌شناسـی. به خدایم سوگند، فضل او را انکار نمی‌کند مگر کافر شـکاک و با علی دشمن نمی‌شود مگر منافق و دروغگو. و آن قدر از فضایل علی علیه‌السلام سخن گفت که متوکل فرمان داد او را به زندان بردند.

وقتی که شب تاریکی خود را گسترانیـد، مردی که دیـده نمی‌شد پیش متوکل آمد و با پای خود او را زده و گفت: زید را آزاد کن و الا هلاکت می‌کنم!

متوکل، وحشت زده، برخاست و خود به زنـدان آمد و زید را آزاد ساخت و به وی خلعت بخشـید و گفت: هر چه می‌خواهی از من بخواه، که از دادن آن دریغ نخواهد شد.

زیـد گفت: من از تو فقـط تعمیر قبر امـام حسـین علیه‌السـلام و عـدم تعرض به زوار او را می‌خواهم. متوکل قبول کرد و زیـد، شاد و مسـرور، از نزد او بیرون آمد. او یکایک شـهرها را می‌گشت و اعلان می‌کرد هر کس اراده‌ی زیارت امام حسـین علیه‌السلام را دارد بدون وحشت به کربلا برود. و بعد از این جریان، مدت ده سال قبر امام حسـین علیه‌السلام از اعمال شنیع متوکل بدکار محفوظ ماند و مردم بدون هراس برای زیارت به کربلا می‌رفتند.

زائر

دیدار، بر سـر تربت‌یک شـهید یا امام و امامزاده حضور یافتن، دیدار از حرم‌های مطهر و بقاع متبرک.زیارت پیامبر و ائمه «ع» هم در حـال حیاتشان ارزشـمند و تاثیر گـذار است، هم پس از رحلت یا شـهادتشان سازنـده و الهام بخش است و تاکیـد زیارت، نسبت به حضـرت رسول «ص»، حضـرت زهرا «س»، امامان معصوم، شهدای آل محمد، علما و صلحاست.امام صادق «ع» فرمود: «من زارنا فی

مماتنا فکانما زارنا فی حیاتنا»[۱] هر کس ما را پس از مرگمان زیارت کند، گویا در حال حیات، زیارتمان کرده است.

زیارت ائمه، نشانه احترام به مقامشان، پیروی از راهشان، تبعیت از مواضعشان، استمرار خطشان، تجدید عهد با امامتشان، وفاداری به ولایتشان و زنده نگاهداشتن نام و یاد و خاطره و فرهنگ و تعالیم آنان است.حضرت رضا «ع» فرمود: «ان لکل امام عهدا فی عنق اولیائه و شیعته و ان من تمام الوفاء بالعهد و حسن الاداء زیارهٔ قبورهم...»[۲] برای هرامامی در گردن و بر عهده هواداران و پیروانش عهد و پیمانی است و از جمله نشانه‌های وفای کامل به این پیمان، زیارت قبور امامان است.

اینگونه زیارتها، علاوه بر آنکه برای خود زائر، اثر تربیتی و تزکیه روح دارد و دلیل حقشناسی او نسبت به اولیاء خدا و پیشوایان دین است، در زمینه احیاء امر امامان و ترویج مکتب انسانی و تربیتی آن اسوه‌ها در جوامع بشری و توجه دادن به خط صحیح رهبری و ولایت در جامعه مؤثر است، بویژه وقتی حکام مستبد و منحرف، با برنامه در جهت محو آثار و یاد ائمه می‌کوشیدند، «زیارت» به عنوان یک عمل مثبت و انقلابی محسوب می‌شدو نوعی مبارزه با دستگاههای ستمگر.

در احادیث متعدد، تاکید شده که زیارت ائمه در غربتشان و همراه با خوف و خطر، پاداش بیشتری دارد، و اگر راه زائر دور باشد، و زیارت، پیاده و همراه با مشقتها باشد، اجر و قرب بیشتری خواهد داشت.[۳] فضایل زیارت، درباره دیدار و زیارت خانه خدا، مرقدمطهر نبوی، قبور مؤمنان و صالحان بسیار فراوان است و حضور پیروان حق، پیرامون مرقد پاکشان، کانونی از ایمان و جذبه و پیوستگی و همبستگی به وجود می‌آورد و به زائران هم، «دعوت به خیر»، «دفاع از حق» و «شهادت در راه خدا» را الهام می‌دهد وزیارت، «وسیله» قرب به پروردگار است.[۴] .

زیارت، قلمرو «دل» و وادی محبت و شوق است، نمودی از احساس متعالی و زبان علاقه و ترجمان پیوند قلبی است.فیض «حضور» در کنار اولیاء خدا، زائر را از کیمیای «نظر» برخوردار می‌سازد.زیارت، الهام گرفتن از اسوه‌ها و تعظیم شعائر و تقدیر از فداکاریها و تجلیل از پاکیهاست و زائر در برابر آینه تمام قد فضیلتها می‌ایستد، تا عیارخود را در آن بسنجد و خود را در برابر «میزان» قرار می‌دهد تا کم و کاستی خود را جبران کند.زائر، مهمان مائده معنوی اولیاء الله است و زیارت، تجدید پیمان و میثاق «ولایت» بارهبری است.زیارت، سفر با کاروان اشک و بر محمل شوق و سوار شدن بر موج عرفان و براق عشق است.

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۲۴.

[۲] همان، ص ۱۱۶، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ۳۴۶.

[۳] برای مطالعه بیشتر پیرامون احادیث زیارت، از جمله ر.ک: بحار الانوار، ج ۹۷، ۹۸ و ۹۹، من لا یحضره الفقیه، صدوق، ج ۲، کامل الزیارات، عیون اخبار الرضا، المزار شیخ مفید، الغدیر، ج ۵، وسائل الشیعه، ج ۱۰، میزان‌الحکمه، ج ۴، مصباح الزائر، مصباح المتهجد و کتب دیگر.

[۴] درباره سازندگیهای زیارت، ر.ک: «زیارت» به قلم نویسنده، ناشر: سازمان حج و زیارت.نیز: سلسله مقالات «زیارت» در مجله «پیام انقلاب»، سال ۱۳۶۳ از شماره ۱۱۵ به بعد، که بیش از پنجاه شماره طول کشید، و کتاب «شوق‌دیدار» از: دکتر محمد مهدی رکنی، انتشارات آستان قدس رضوی.

زبان حال

جملاتی که هنگام مرثیه خوانی، از زبان امام حسین «ع» و شهدای کربلا یا بازماندگانشان گفته می‌شود، بی آنکه در یک متن تاریخی یا روایی آمده باشد، در مقابل «زبان قال».این جملات، صرفا نوعی بیان عاطفی است که از حال و وضع کسی آنگونه

برداشت می‌شود، زیرا گاهی حالتها گویاتر از الفاظ است.البته گاهی به بهانه «زبان حال»، حرفهای نامناسب و سبک به اولیاء خدا و امام حسین «ع» نسبت می‌دهند که وهن مقام امام و نشان دهنده ذلت و خواری و زبونی است، مثل این که از قول امام حسین «ع» می گویند:

«شدم راضی که زینب خوار گردد...» یا اینکه امام، التماس کند جرعه‌ای آب به او بدهند. این نحوه زبان حالها اغلب در اشعار مرثیه و نوحه دیده می‌شود که باید توجه نمود مطالب انحرافی و دروغ به آن پیشوایان حق و صدق، نسبت داده نشود.

زره

پوششهایی که از میخچه یا دانه‌های کوچک زنجیر گره‌دار ساخته شده و در رزم بر تن می کنند.[۱] در تعزیه و شبیه خوانی هم مورد استفاده قرار می گیرد، همراه با شمشیر، سپر و کلاه خود، که نمایشگر صحنه‌های عاشورا باشد. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] تعزیه در ایران، صادق همایونی، ص ۲۸۸.

زین واژگون

تعبیری است که بیشتر درباره ذو الجناح، اسب امام حسین «ع» به کار می‌رود که پس از شهادت امام، با زین واژگون و یال پر خون و پریشان حال به طرف خیمه‌ها آمد.برگرفته از جمله‌ای در زیارت ناحیه مقدسه است که آمده است: «... فنظر النساء الی الجواد مخزیا و السرج علیه ملویا»[۱] . ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۹۸.

زبیر تمیمی

وی یکی از هواداران و عمال عبیدالله بن زیاد بود. پس از آنکه به فرمان ابن‌زیاد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند، ابن‌زیاد به وسیله‌ی «زبیر تمیمی» و «هانی وادعی» سرهای مبارک ایشان را به نزد یزید بن معاویه فرستاد.

زجر بن قیس

وی یکی از لشکریان و فرماندهان تحت امر سپاه عمر سعد در کربلا بود. پس از جنایات عظیم و هولناک کوفیان در صحرای کربلا زجر بن قیس که از لشکریان عمر سعد بود فریاد کرد: برخیزید و حرکت کنید. امیر عمر سعد فرمان حرکت داده است، وقت کم است، توقف روا نیست. سکینه فرمود: تو را به خدا و رسولش قسم می‌دهم شما می‌خواهید بروید؟ گفت: آری می‌رویم و نمی‌مانیم. شما بروید و مرا در همین بیابان بگذارید تا نزد پدرم بمانم... زجر گفت: از فرمان سرپیچی نتوان کرد، برخیز و راه بیفت. سکینه خود را روی بدن پدر انداخت و دست در گردنش درآورد. آن نابکار سخت دل آن مظلومه را کشید و با فشار از بدن پدر جدا کرد و به قافله‌ی اسیران ملحق ساخت.

زیاد بن ابیه

در سال پنجاه و سوم هجری زیاد بن ابیه شربت هلاکت نوشید، و او مکنی به ابوالمغیره بود، و مادر زیاد سمیه نام داشت و او

کنیزک حارث ابن کلدهٔ بن عمرو بن علاج الثقفی بود، و حارث بن کلده طبیب عرب است؛ اما سمیه زنی زانیه بود چندانکه صاحب رایت گشت و دست به دست همی‌رفت، در پایان کار به حباله‌ی نکاح عبید بن اسید که عبدی رومی بود درآمد و او در طایف شبان گوسفند بود، ابوسفیان چون سفر طائف نمود با سمیه زنا کرد، از این جاست که معاویه زیاد را برادر خویش خواند، شرح حال زیاد در مجلدات ناسخ التواریخ به تفاریق نوشته شده است، بالجمله زیاد را چون پدری شناخته نبود، او را زیاد بن ابیه می‌گفتند، و گاهی او را منسوب به مادر می‌داشتند و زیاد بن سمیه می‌نامیدند، و چون در فراش عبید متولد شده بود، زیاد بن عبید می‌نامیدند، و بعد از استلحاق به حکم معاویه او را زیاد بن ابوسفیان خطاب می‌کردند در زمان ابوبکر مسلمانی گرفت. چون امر خلافت بر عمر بن الخطاب تقریر یافت او را از برای اصلاح امری به یمن فرستاد، چون مراجعت نمود در برابر عمر به قرائت خطبه پرداخت که کس کمتر شنیده بود، این وقت علی علیه‌السلام و ابوسفیان و عمرو بن العاص حاضر بودند، عمر گفت: اگر پدر این غلام قرشی بود عرب را به یک چوب همی‌راند، ابوسفیان گفت: سوگند به خدای که او قرشی است و در نزد من معروف است، علی علیه‌السلام فرمود آن کیست؟ گفت: من او را در رحم مادر وضع کردم، و این شعر را قرائت نمود: أما والله لولا خوف شخص

یرانی یا علی من الاعادی لا ظهر أمره صخر بن حرب

و لم یخف المقالهٔ فی زیاد و قد طالت مجاملتی ثقیفا

و ترکی فیهم ثمر الفوأد و از این کلمه که گوید «لولا خوف شخص» روی سخن با عمر بن الخطاب دارد بالجمله سمیه را سه پسر بود، یکی نفیع، که مکنی بود بابوبکره و از عرب بود، و دیگر نافع، و نسب او از موالی بود و دیگر زیاد، و او را منسوب به ابوسفیان خواند و قرشی گفتند، چنان که یزید بن مفرغ گوید: ان زیادا و نافعا و أبا

بکرهٔ عندی من أعجب العجب ان رجالا ثلاثه خلقوا

فی رحم انثی مخالفی النسب ذا قرشی فما یقول و ذا

مولی و هذا بزعمه عربی ذکر احوال و اخلاق زیاد و دشمنی او با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و فرزندان و شیعیان آن حضرت در کتب مختلف بیان شده است، در سالی که زیاد اجلش فرا می‌رسد به سوی معاویه نامه‌ای می‌نویسد که: «انی قد ضبطت العراق به شمال، و به یمینی فارقهٔ، یعنی فولنی الحجاز أشغل یمینی به» مفاد این کلمات این است، می‌گوید: من ضبط عراق و حکومت ایران و خراسان تا سرحد هندوستان را به دست چپ کفایت می‌کنم؛ و دست راست من در تقدیم خدمت عاطل است، فرمانگذاری حجاز و یثرب را نیز با من گذار، و این مکتوب را به هیثم بن الاسود النخعی داد و به معاویه فرستاد، معاویه آرزوی او را پذیرفت، و منشور حکومت حجاز و یثرب را به صحبت هیثم به او فرستاد، طبری گوید: شش ماه در مکه و مدینه او را خطبه کردند، عبوس منصوری در تاریخ بنی‌امیه می‌نویسد: چون این خبر به عبدالله بن عمر رسید دست برداشت و مردم را گفت دست بردارید: «فقال: اللهم اکفنا یمین زیاد.» ای پروردگارا! ما را کفایت فرما از شر دست راست زیاد، همگان آمین گفتند، پس دست راست او را مرض طاعون افتاد و نیز در کتب دیگر مسطور است که یک روز در خاطر نهاد که تمامت مردم کوفه را حاضر کند، و به سب و لعن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرمان دهد، تا هر که سر بپیچد سرش را برگیرد؛ این وقت اثر طاعون در دستش پدیدار گشت، اطبا از بهر مداوا حاضر ساخت، گفتند: دست او را قطع باید کرد، باشد که جان به سلامت برد کس به طلب شریح قاضی فرستاد چون برسید گفت: با تو سخن به مشورت خواهم کرد، در قطع ید چه فرمایی؟

«فقال له: لک رزق معلوم و أجل مقسوم، و انی أکره این کانت لک مدهٔ أن تعیش فی الدنیا بلا یمین، و ان کان قد دنی أجلک أن تلقی ربک مقطوع الید؛ فاذا سألک لم قطعتها قلت بغضا فی لقآئک» گفت: مدت عمر تو در این جهان معین و معلوم است، دوست نمی‌دارم اگر زنده بمانی، تو را دست راست نباشد، و اگر بمیری خدای را مقطوع الید ملاقات کنی و چون خداوند از تو پرسش کند چرا دست خود را قطع کردی، گویی خواستم زنده بمانم زیرا که ملاقات تو را دوست نمی‌داشتم، بالجمله زیاد هم در آن روز

به درک واصل شد، شریح گفت: اگر دست راست او را قطع کردندی زنده بماندی، و تو زندگانی او را نخواستی.
«فقال: انما استشارنی؛ و المستشار مؤتمن و لو لا ـ الامانهٔ فی المشورهٔ لوددت أنه قطع یده یوما، و رجله یوما، و سائر جسده یوما» گفت: از من طلب مشورت کرد و در مشورت خیانت روا نیست و اگر نه دوست داشتم که دستش را روزی و پایش را روزی و سایر جسدش را روزی قطع کنند.
بالجمله زیاد در ماه رمضان در سال پنجاه و سوم هجری جان داد، و عبدالله بن خالد بن اسد بر وی نماز گذاشت، و او را در«ثویه» که در نزدیک کوفه موضعی است به خاک سپردند. گویند از وی هزاران دنیا سرخ، و دو قمیص و دو ازار به جای ماند و او را عقار و دار نبود، و می‌گفت: «مادام ملکنا قائما فالدنیا لنا، و ان زال عنا فالذی یجزینا من الدنیا أقلها» یعنی مادام که سلطنت ما استقرار دارد دنیا خاص و خالصه‌ی ماست، و آن روز که سلطنت پشت به ما کند آن چه به دست کرده باشیم هم از دست برود، مدت عمرش پنجاه و پنج سال بود و پنج سال حکومت عراق داشت. چون خبر مرگش به معاویه رسید، این شعر را قرائت کرد: و أفردت سهما فی الکنانهٔ واحدا
سیرمی به أو یکسر السهم کاسره

زیاد بن سمیه

وی همان زیاد بن ابیه پدر ملعون عبیدالله بن زیاد بود. چون زیاد حرامزاده بود و پدرش مشخص نبود او را «زیاد بن سمیه» می‌نامیدند.

زیاد بن عبید

وی همان «زیاد بن ابیه» پدر ملعون عبیدالله بن زیاد بود. چون «زیاد» حرامزاده بود و پدرش مشخص نبود او را «زیاد بن عبید» می‌گفتند، زیرا سمیه مادر زناکار زیاد در منزل «عبید بن اسید» وضع حمل نمود. قابل ذکر است که عبید بن اسید از جمله کسانی بود که با سمیه روابط نامشروع داشت.

زیاد بن مالک

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی از جمله کسانی است که پیراهن خونین امام حسین علیه‌السلام را غارت کرده بود.
ابوسعید صیقل گوید: «مختار به مخفیگاه چهار تن از عاملین حادثه‌ی کربلا اطلاع پیدا کرد و گزارش دهنده، سعر بن ابی‌سعر مخنفی، از یاران نزدیک مختار بود. مختار، عبدالله بن کامل را با گروهی مأمور، به دنبال آنان فرستاد. ابوسعید که خود، جزء افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما به دنبال این مأموریت حرکت کردیم، تا به طایفه‌ی «بنی ضبیعه» رسیدیم و یک نفر از آن افرادی که تحت تعقیب بود به نام «زیاد بن مالک» را دستگیر کردیم. و سپس ابن‌کامل مرا با گروهی به مأموریت دیگری فرستاد. و ما به خانه‌ای در منطقه «حمراء» آمدیم و در آن جا دو نفر از فراریان مورد نظر را به نامهای «عبدالرحمان بن قیس خشکاره بجلی» (این شخص قاتل مسلم بن عوسجه است) و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کردیم و همه‌ی دستگیرشدگان را دسته جمعی به نزد مختار آوردیم.
مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: «یا قتلهٔ سید شباب اهل الجنهٔ...» ای قاتلین سرور جوانان بهشت! دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد!!. دیدید آن پیراهن سرخ چه نحوستی را برای شما پیش آورد (و این چند نفر از کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین علیه‌السلام را غارت کرده بودند.) سپس مختار فریاد زد:

بی‌درنگ آنان را در مقابل بازار و در ملأ عام، گردن بزنید. و این حکم بلافاصله به مرحله اجرا درآمد».

زید بن حارث

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر ابن‌زیاد بود. بعد از مدتی که از قیام مختار گذشته بود او به اتفاق «عمر بن سعد»، «شمر بن ذی الجوشن» و «شبث بن ربعی» به نزد فرمانـدار ابن‌زبیر که فرمانده‌ی کوفه بود رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار برای شما بیشتر است، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی کنید.

زید بن رقاد تغلبی

از جنایتکاران کربلا. وی به اتفاق ملعون دیگری به نام «عروهٔ بن بطان ثعلبی» روز عاشورا یکی از یاران حسین بن علی علیه‌السلام را با نام «سوید بن مطاع» به شهادت رساندند.

موسی بن عامر می‌گوید: مختار، عبدالله شاکری را که یکی از یارانش بود، با گروهی مسلح به سراغ زید بن رقاد فرستاد، وی از طایفه جنب بود و در کربلا از تک تیر اندازان لشکر عمر سعد بود. او در روز عاشورا، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. زید می‌گفت من تیری به یکی از فرزندان حسین علیه‌السلام انداختم در حالی که بچه‌ای خردسال بود و دستش را روی پیشانی‌اش گذاشته بود من پیشانی او را هدف گرفتم و چنان دقیق تیر را رها کردم که دست آن نوجوان به پیشانی‌اش دوخته شد و نتوانست دستش را از پیشانی‌اش جدا کرد.

ابوعبدالاعلی زبیدی گوید: آن نوجوان که روز عاشورا، هدف تیر زید بن رقاد قرار گرفت، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل خواهر زاده‌ی امام حسین علیه‌السلام بود. و وقتی دست او به پیشانی‌اش دوخته شد، چندین نفرین کرد: «خدایا اینان ما را اندک دیدند و ما را خوار کردند خدایا چنانکه ما را کشتند آنها را بکش و همان طور که ما را خوار کردند آنان را ذلیل کن».

این مرد زبیدی گوید: آن مرد خبیث (زید بن رقاد) تیر دومی را به سوی آن پسر بچه رها کرد و همان تیر دوم او را به شهادت رساند.

زید، خود تعریف می‌کند: به بالین آن نوجوان رسیدم، دیدم مرده است تیر را از شکم او بیرون کشیدم. اما تیری که به پیشانی‌اش زده بودم و دستش را به پیشانی‌اش دوخته بودم، هر کار کردم نتوانستم آن تیر را بیرون بکشم و با همان وضع او را رها کردم.»

در تاریخ طبری و کامل ابن‌اثیر زید بن رقاد آمده است و حال آنکه زید بن رقاد نیز نقل شده است...

زید بن رقاد در حین دستگیری در مقابل مأموران مختار به فرماندهی ابن‌کامل مقاومت می‌کرد، عبدالله کامل به افرادش دستور داد، او را با شمشیر و نیزه نزنید لیکن با تیر و سنگ او را تیر باران کنید، آنان دستور را انجام دادند تا نقش بر زمین شد، آن گاه ابن‌کامل، دستور داد، او را زنده زنده، در آتش افکندند.»

زید بن رقاد تک تیر انداز عمر سعد بود، وی قاتل عبدالله بود و در قتل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شرکت فعال داشت.

زید بن ورقاء

وی همان ملعونی بود که در کربلا با ضربه‌ای، دست راست حضرت ابوالفضل علیه‌السلام را از بدن مبارکش جدا ساخت.

زید بن ورقاء

عنصر خبیثی که روز عاشورا، همراه حکیم بن طفیل، در نخلستانی اطراف فرات کمین کرده و بر عباس «ع» هنگام آب آوردن به

خیمه‌ها حمله کردنـد.دست راست عباس در این کمین از کار افتاد و شمشیر را به دست چپ گرفت و این رجز را می خوانـد:«و الله ان قطعتموا یمینی»[۱] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

زیاد بن مالک

از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. وی از جمله کسانی است که پیراهن خونین امام حسین علیه‌السلام را غارت کرده بود.

ابوسعید صیقل گوید: «مختار به مخفیگاه چهار تن از عاملین حادثه‌ی کربلا اطلاع پیدا کرد و گزارش دهنده، سعر بن ابی‌سعر مخنفی، از یاران نزدیک مختار بود. مختار، عبدالله بن کامل را با گروهی مأمور، به دنبال آنان فرستاد. ابوسعید که خود، جزء افراد عبدالله کامل بود، گوید: ما به دنبال این مأموریت حرکت کردیم، تا به طایفه‌ی «بنی ضبیعه» رسیدیم و یک نفر از آن افرادی که تحت تعقیب بود به نام «زیاد بن مالک» را دستگیر کردیم. و سپس ابن‌کامل مرا با گروهی به مأموریت دیگری فرستاد. و ما به خانه‌ای در منطقه «حمراء» آمدیم و در آن جا دو نفر از فراریان مورد نظر را به نامهای «عبدالرحمان بن قیس خشکاره بجلی» (این شخص قاتل مسلم بن عوسجه است) و عبدالله بن قیس خولانی را دستگیر کردیم و همه‌ی دستگیرشدگان را دسته جمعی به نزد مختار آوردیم.

مختار تا چشمش به آن جانیان افتاد، بر سر آنان فریاد زد و گفت: «یا قتلهٔ سید شباب اهل الجنهٔ...» ای قاتلین سرور جوانان بهشت! دیدید چگونه خداوند شما را به دست انتقام سپرد!!. دیدید آن پیراهن سرخ چه نحوستی را برای شما پیش آورد (و این چند نفر از کسانی بودند که پیراهن سرخ امام حسین علیه‌السلام را غارت کرده بودند.) سپس مختار فریاد زد:

بی‌درنگ آنان را در مقابل بازار و در ملأ عام، گردن بزنید. و این حکم بلافاصله به مرحله اجرا درآمد».

زحر بن قیس

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد ابن‌زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی (زحر بن قیس) مأموریت یافت که عناصر مخالف مختار را در شهر کوفه شناسایی و آنان را به لشکر مصعب ملحق نماید.

زربی

غلام مختار ابوعبید ثقفی بود. هنگام قیام مختار در کوفه، شمر توانست از معرکه‌ی کوفه، جان سالمی بدر برد و از شهر کوفه خارج شود. مختار غلامی داشت به نام «زربی» این شخص که ظاهرا ایرانی الاصل و از هواداران اهل بیت علیهم‌السلام و از شیعیان بود، وی جوانی زیرک و باهوش بود. مختار، زربی را همراه گروهی که حدود ده نفر می‌شدند، مأمور پیدا کردن شمر نمود. «مسلم بن عبدالله ضبابی» گوید: «من نیز جزء فراریان، همراه شمر، از کوفه متواری شدم. و زربی همچنان به دنبال ما بود که از کوفه خارج شدیم و اسبهای ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک. بالاخره خود را به ما رساند، هنگامی که او نزدیک ما شد، شمر به او گفت: «شما از من دور شوید شاید منظور این غلام کسی جز من نباشد.» ما اسبهایمان را تاختیم و دور شدیم و زربی به قصد جان شمر به سوی او تاخت، شمر با تاکتیکی خاص، او را به دنبال خود کشاند تا او از یارانش جدا شد. شمر، هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی بر پشتش وارد کرد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. و بدین سان، شمر از مهلکه جان سالم بدر برد. هنگامی که خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید، مختار با ناراحتی گفت: اگر زربی با من

مشورت کرده بود، به او توصیه می‌کردم که تنها به دنبال «ابوالسابغهٔ» (شمر) نرود.

زربیا

وی غلام مختار بن ابوعبید ثقفی بود که دستورات و پیامهای مختار را از زندان به بیرون منعکس می‌کرد. نام او را زربی نیز ذکر کرده‌اند.

زهیر بن قیس جعفی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر عبدالله بن مطیع بود. در آغاز قیام مختار، علیه ابن‌مطیع، ابراهیم بن اشتر با آنها وارد درگیری شد و توانست زهیر بن قیس و نیروهایش را هزیمت نماید.

زیاد بن عمرو ازدی

وی از هواداران و فرماندهان مصعب بن زبیر بود. در جنگ مصعب علیه مختار بن ابوعبید ثقفی، مصعب ارتش خود را مهیای حرکت به سوی کوفه کرد. وی در این جنگ «زیاد بن عمرو ازدی» را به فرماندهی طایفه‌ی «ازد» گماشت.

زیاد بن عمرو عتکی

وی یکی از هواداران و همفکران «مثنی بن مخربه بن عبدی» هم پیمان مختار بن ابوعبید ثقفی، بود. زیاد بن عمرو عتکی با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن‌زبیر به فرمان«قباع» که در مدینه الرزق به وقوع پیوسته بود با شتاب، سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد فریاد زد: ای قباع نیروهایت را از مقابل برادران، برگردان و در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید. سرانجام با وساطت بزرگان شهر مشاجرات پایان گرفت.

زید بن حارث

وی یکی از هواداران و همفکران «مثنی بن مخربه بن عبدی» هم پیمان مختار بن ابوعبید ثقفی، بود. زیاد بن عمرو عتکی با شنیدن خبر درگیری نیروهای طرفدار ابن‌زبیر به فرمان«قباع» که در مدینه الرزق به وقوع پیوسته بود با شتاب، سوار بر اسب شد و وارد مسجد بصره گردید. قباع بالای منبر نشسته بود. زیاد فریاد زد: ای قباع نیروهایت را از مقابل برادران، برگردان و در غیر این صورت با آنان خواهیم جنگید. سرانجام با وساطت بزرگان شهر مشاجرات پایان گرفت.

ید بن خزیمه

وی یکی از فرماندهان و نیروهای تحت امر ابن‌زیاد بود که در نبرد علیه نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی حضور فعال داشت.

زید بن رقاد تغلبی

از جنایتکاران کربلا. وی به اتفاق ملعون دیگری به نام «عروهٔ بن بطان ثعلبی» روز عاشورا یکی از یاران حسین بن علی علیه‌السلام را با نام «سوید بن مطاع» به شهادت رساندند.

موسی بن عامر می گوید: مختار،
عبدالله شاکری را که یکی از یارانش بود، با گروهی مسلح به سراغ زید بن رقاد فرستاد، وی از طایفه جنب بود و در کربلا از تک تیر اندازان لشکر عمر سعد بود. او در روز عاشورا، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل را هدف تیر قرار داد و به شهادت رساند. زید می گفت من تیری به یکی از فرزندان حسین علیه‌السلام انداختم در حالی که بچه‌ای خردسال بود و دستش را روی پیشانی‌اش گذاشته بود من پیشانی او را هدف گرفتم و چنان دقیق تیر را رها کردم که دست آن نوجوان به پیشانی‌اش دوخته شد و نتوانست دستش را از پیشانی‌اش جدا کرد.
ابوعبدالاعلی زبیدی گوید: آن نوجوان که روز عاشورا، هدف تیر زید بن رقاد قرار گرفت، عبدالله فرزند مسلم بن عقیل خواهر زاده‌ی امام حسین علیه‌السلام بود. و وقتی دست او به پیشانی‌اش دوخته شد، چندین نفرین کرد: «خدایا اینان ما را اندک دیدند و ما را خوار کردند خدایا چنانکه ما را کشتند آنها را بکش و همان طور که ما را خوار کردند آنان را ذلیل کن».
این مرد زبیدی گوید: آن مرد خبیث (زید بن رقاد) تیر دومی را به سوی آن پسر بچه رها کرد و همان تیر دوم او را به شهادت رساند.
زید، خود تعریف می کند: به بالین آن نوجوان رسیدم، دیدم مرده است تیر را از شکم او بیرون کشیدم. اما تیری که به پیشانی‌اش زده بودم و دستش را به پیشانی‌اش دوخته بودم، هر کار کردم نتوانستم آن تیر را بیرون بکشم و با همان وضع او را رها کردم.»
در تاریخ طبری و کامل ابن‌اثیر زید بن رقاد آمده است و حال آنکه زید بن رقاد نیز نقل شده است...
زید بن رقاد در حین دستگیری در مقابل مأموران مختار به فرماندهی ابن‌کامل مقاومت می کرد، عبدالله کامل به افرادش دستور داد، او را با شمشیر و نیزه نزنید لیکن با تیر و سنگ او را تیر باران کنید، آنان دستور را انجام دادند تا نقش بر زمین شد، آن گاه ابن‌کامل، دستور داد، او را زنده زنده، در آتش افکندند.»
زید بن رقاد تک تیر انداز عمر سعد بود، وی قاتل عبدالله بود و در قتل حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شرکت فعال داشت.

زید بن علی بن الحسین

امام سجاد علیه‌السلام از همسرش ام عبدالله فاطمه دختر امام حسن مجتبی علیه‌السلام دو پسر داشت یکی امام محمد باقر علیه‌السلام و دیگری عبدالله باهر بود سومین پسر امام سجاد علیه‌السلام زید بود که مادرش کنیزی به نام «حوراء» بود و او را مختار بن ابی عبیده ثقفی به امام زین العابدین علیه‌السلام هدیه کرده بود. «زید در سال ۷۶ ه. ق به دنیا آمد و ۴۶ سال مدت عمرش بود و در سال ۱۲۲ ه. ق به شهادت رسید.»
جناب زید در مذهب فرقه‌ای که امامت را به قیام با شمشیر مشروط می‌دانند امام پنجم است و زیدیه ایشان را جانشین پدرش می‌دانند. گفته می‌شود زید خودش این عنوان را دوست نمی‌داشت و برادرش حضرت محمد باقر علیه‌السلام را امام خود می‌دانست. وی به اتفاق همه‌ی مورخین فردی شریف، پارسا و دانشمند بود و در مدینه بخاطر انس همیشگی ایشان با قرآن او را حلیف القرآن می‌خواندند و از بس در مسجد نماز می‌خواند به او ستون می گفتند.
ابوحمزه ثمالی می گوید: پس از انجام حج و زیارت خانه خدا به زیارت حضرت امام زین العابدین علیه‌السلام مشرف شدم، حضرتش فرمود: خوابی دیدم که در بهشت جای دارم و بر اریکه خویش قرار گرفته‌ام، و شنیدم کسی می گوید: یا علی بن الحسین تهنیت باد تو را بر زید، تهنیت باد تو را بر زید.
سال دیگر پس از حج به حضور مقدس ایشان شرفیاب شدم و دیدم کودکی در دست مبارکش می‌باشد و فرمود: این است زید تأویل خواب من که خدا به راستی مقرون گرداند.

و از پیامبر اسلام مطالبی راجع به زید نقل شده از جمله این که آن حضرت به سیدالشهدا فرمودند: از صلب تو مردی بیرون می‌آید که زیـد نامیده می‌شود او و یارانش در روز قیامت با چهره‌های روشن و افتخار تمام پا بر گردنهای مردم می‌گذارند و بدون پرسش وارد بهشت می‌شوند.

و به زید بن حارثه فرمود: کشته راه خدا و به دار آویخته شده در امت من و ستمدیده خاندان من همنام این است سپس فرمود: ای زید نزدیک من بیا تا نام تو دوستی تو را در دلم بیفزاید که تو همنام محبوب من از خاندانم هستی.

در اعیان الشیعه راجع به شخصیت جناب زید آمده که حضرت محمد باقر علیه‌السلام فرمودند: زید زبان گویای من است.

در اوایـل قرن دوم هجرت کـه هشـام بن عبـدالملک مروان به جـای پـدر سـلطنت می‌کرد خالـد بن عبـدالملک بن حـارث حـاکم و فرماندار مدینه بود. بر سر موقوفات امیرالمؤمنین علیه‌السلام میان زید بن علی بن الحسین علیهماالسلام و عبدالله بن حسن بن حسن علیه‌السلام نزاعی درگرفته بود تا آنجا که در حضور فرماندار مدینه به یکدیگر ناسزا و اهانت روا داشتند.

خالد از این نزاع سخت خوشنود بود و بسیار لذت می‌برد که دو تن علوی به یکدیگر ناسزا بگویند.

زیـد به این حقیقت پی برد و عوض آنکه با پسر عموی خود دربیفتـد روی سخن خود را به فرماندار برگردانید و به بهانه این که از دست خالد فرماندار مدینه شکایت کند رو به سمت شام گذاشت و از دربار هشام تقاضای ملاقات کرد.

هشام که مردی زشتروی و زشتخوی بود تا می‌توانست او را به حضور نپـذیرفت تا این که زیـد مطالب خود را در کاغـذی نوشت و برای هشام فرستاد.

هشـام در جواب نوشت که به وطن خود مـدینه برگرد، زیـد پیغـام داد بخـدا قسم به سوی حاکم تو در مـدینه برنمی‌گردم تا این که آخرالامر روزی هشام به او اجازه ورود داد چون وارد مجلس گردیـد جایی به او ندادنـد که آن جناب بنشـیند لـذا پایین مجلس در صف نعال (پایین‌ترین موقعیت نشستن در قدیم بیرون آستانه‌ی در. صف نعال: جایی که کفش‌ها را در آن جا می‌گذارند.) نشست و رو کرد به هشام و فرمود: کسی بدون تقوی نمی‌تواند بزرگ شود و هر کس بزرگ شد تقوای او را بزرگ نمود پس ای هشام تو را وصیت می‌کنم به تقوی.

هشام از روی بی‌اعتنایی به زید گفت: به من خبر رسیده که هوای خلافت بر سر داری، کنیززاده را به مقام خلافت چه کار است؟!

زید فرمود: مقام خلافت از مقام نبوت بالاتر نیست و خداوند اسماعیل را کنیززاده بود به مقام پیغمبری انتخاب نمود و از نسل او جد مـا که خاتم النبیین صـلی الله علیه و آله و سـلم است بوجود آمـد. هاشم در غضب شـد و امر کرد زیـد را از مجلس بیرون برنـد و از حدود شام خارج کنند، چون خواستند زید را از مجلس خارج کنند رو کرد به هشام و فرمود:

لم یکره قوم خط حر السیوف الا ذلوا یعنی هیچ قومی تیزی شمشیرها را ناخوش نداشت مگر آن که ذلیل و خوار شدند.

هشام گفت: مردم گمان می‌کننـد که این خانـدان تمام می‌شونـد به خدا قسم قومی که مثل زید در بین آنها باشد هرگز تمام و ذلیل نخواهند گردید پس به امر هشام زید را از نواحی شام خارج نمودند و زید به کوفه رفت و حرکت علیه خلیفه را شروع کرد.

از مردم زود آشنا و سست عهد کوفه چهل هزار نفر مرد مسلح با او بیعت کردند و قسم خوردند روز غره ماه صفر در رکاب زید بر ضد یوسف بن عمر والی کوفه برخیزند.

زید آن شب را در خانه معاویهٔ بن اسحق بن زید بن حارثه انصاری به روز رسانید و دستور داد که به هنگام سحر بر بام خانه آتشی بیفروزند و بدین علامت بیعت کنندگان به مرگ از اقدام زید خبردار شوند شعله آتش از بام خانه معاویهٔ بن اسحاق زبانه کشید و زید بن علی تا تیغ آفتاب در انتظار بیعت کنندگان سرپا ماند اما از چهل هزار نفر بیش از پانصد نفر حضور نیافتند ولی از آن طرف یوسف بن عمر با ارتش عظیم به عزم دستگیری زید به خانه معاویهٔ بن اسحق حمله کرد و از چهار طرف آن را محاصره نمود.

زیـد با یاران انـدک خویش تا آخرین نفر جنگید و سرانجام با ضربت تیری که بر پیشانی مقدسش نشست از پای درآمد اما مردم

نگذاشتند که پیکر نیمه جانش به دست والی کوفه بیفتد بی‌درنگ برداشتند و به خانه یکی از دوستانش رساندند.
زیـد در آن جا بدرود حیات گفت و جنازه‌اش را محرمانه در مجرای یک نهر به خاک سپردند. والی کوفه که سـخت در جسـتجوی زید تلاش می‌کرد بالاخره قبر مکتوم زید را پیدا و نبش قبر کرد و زید را بیرون آورد و سـرش را برید و به شام فرسـتاد و تن بی‌سـر آن شـهید بزرگ را در کناسه کوفه به دار کشـید و سالها جنازه بر بالای دار بود تا به دسـتور ولید بن یزید بن یوسف بن عمر آن را سوزانده و خاکسترش را بر باد دادند.
آن چه از مراجعه به متون معتبر بـدست می‌آیـد این است که جناب زیـد مردی بزرگ متعهـد و پیرو امامت بود و مدعی امامت نبود بلکه آن عبد صالح خدا و شیعه شجاع فدایی اصلاحات شد. روحش شاد و راه خونین و مقدس دفاع از حریم ولایت او پر رهرو باد.
سیاه جامگان
بعضـی در سوگ عزیزان خود لباس سیاه می‌پوشـند. لباس سـیاه پوشـیدن مکروه است، مگر در عزای اباعبدالله علیه‌السـلام. ابومسلم خراسانی، لباس سـیاه می‌پوشـید، تا هم با بنی‌امیه مخالفت کرده باشـد، هم در دیـد بیننـده، هیبت یابد. سـیاه جامگان (مسوده)، سـپاه ابومسـلم خراسانی بودند که لباس مشـکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می‌پوشیدند. به عباسیان نیز «سیاه جامگان» می‌گفتند. زیرا پوشیدن لباس سیاه را شعاری برای خود می‌دانستند.

زنان در نهضت عاشورا

پیرامون زنان در حادثه کربلا در دو محور سـخن می‌توان گفت: یکی آنکه آنان چند نفر و چه کسانی بودند، دیگر آنکه چه نقشی داشـتند.زنـانی که در کربلاـ حضور داشـتند، برخی‌از اولاـد علی «ع» بودنـد، و برخی جز آنـان، چه از بنی هاشم یا دیگران.زینب، ام کلثوم، فاطمه، صـفیه، رقیه و ام هانی، از اولاد «ع» بودند، فاطمه و سـکینه، دختران سید الشهدا «ع» بودند، رباب، عاتکه، مادر محسن بن حسن، دختر مسـلم بن عقیل، فضه نوبیه، کنیز خاص امام حسین «ع» و مادر وهب بن عبدالله نیز از زنان حاضر در کربلا بودند.[۱]
.

۵ نفر زن که از خیام حسینی به طرف دشـمن بیرون آمدند، عبارت بودند از: کنیز مسلم بن عوسجه، ام وهب زن عبدالله کلبی، مادر عبـدالله کلبی، مادر عمر بن جناده، زینب کبری «ع».زنی که در عاشورا شـهید شـد، مادر وهب بود، بانوی نمیریه قاسـطیه، زن عبدالله بن عمیر کلبی که بر بالین شوهر آمد و از خدا آرزوی شهادت کرد و همانجا با عمود غلام شمر که بر سرش فرود آورد، کشته شد.
در عاشورا دو زن از فرط عصبیت و احساس، به حمایت از امام برخاسـتند و جنگیدند: یکی مادر عبدالله بن عمر که پس از شـهادت فرزند، با عمود خیمه به طرف دشـمن روی کرد و امام او را برگرداند.دیگری مادر عمرو بن جناده که پس از شهادت پسرش، سر او را گرفت و مردی را به وسـیله آن کشت، سپس شمشـیری گرفت و با رجزخوانی به میدان رفت، که امام حسین «ع» او را به خیمه‌ها برگرداند.[۲] دلهم، دختر عمر (همسر زهیر بن قین)
نیز در راه کربلاـ بـه اتفـاق شـوهرش بـه کـاروان حسـینی پیـوست.زهیر بیشـتر تحـت تـاثیر سـخنان همسـرش حسـینی شـد و بـه امـام پیوست.رباب، دختر امرء القیس کلبی، همسـر امام‌حسـین «ع» نیز در کربلا حضور داشت، مادر سـکینه و عبـدالله.زنی از قبیله بکر بن وائل نیزحضور داشت، که ابتدا با شوهرش در سپاه ابن سـعد بود، ولی هنگام حمله سـپاهیان کوفه به خیمه‌های اهل بیت، شمشـیری برداشت و رو به خیمه‌ها آمد و آل بکر بن وائل را به یاری طلبید.
زینب کـبری و ام کلثوم، دخـتران امیر المـؤمنین «ع»، همچنین فـاطمه دخـتر امـام حسـین «ع» نیز جزو اسـیران بودنـد و در کـوفه و... سخنرانیهای افشاگر داشـتند. (توضـیح بیشتر پیرامون این زنان را تحت عنوان نام هر یک در این مجموعه مطالعه کنیـد).مجموعه این بانوان، همراه کودکان خردسال، کاروان اسـرای اهل بیت را تشـکیل می‌دادند که پس از شهادت امام و حمله سپاه کوفه به خیمه‌ها،

ابتدا در صحرا متفرق شدند، سپس بصورت گروهی و اسیر به کوفه و از آنجا به شام فرستاده شدند.

اما درباره حضور این زنان در حادثه عاشورا بیشتر به محور «پیام رسانی» باید اشاره کرد (آنگونه که در بحث «اسارت» گذشت).البته جهات دیگری نیز وجود داشت که فهرست وار به آنها اشاره می‌شود که هر کدام می‌تواند به عنوان «درس» مورد توجه باشد:

–مشارکت زنان در جهاد.شرکت در جبهه پیکار و همدلی و همراهی با نهضت مردانه امام حسین و مشارکت در ابعاد مختلف آن از جلوه‌های این حضور است.چه همکاری طوعه در کوفه با نهضت مسلم، چه همراهی همسران برخی از شهدای کربلا، چه حتی اعتراض و انتقاد برخی همسران سپاه کوفه به جنایتهای شوهرانشان مثل زن خولی.

–آموزش صبر.روحیه مقاومت و تحمل زنان به شهادتها در کربلا درس دیگر نهضت‌بود.اوج این صبوری و پایداری در رفتار و روحیات زینب کبری «ع» جلوه گر بود.

–پیام رسانی.افشاگریهای زنان و دختران کاروان کربلا چه در سفر اسارت و چه پس از بازگشت به مدینه.پاسداری از خون شهدا بود.سخنان بانوان، هم به صورت خطبه جلوه داشت، هم گفتگوهای پراکنده به تناسب زمان و مکان.

–روحیه بخشی.در بسیاری از جنگها حضور تشویق آمیز زنان در جبهه، به رزمندگان روحیه می‌بخشید.در کربلا نیز مادران و همسران بعضی از شهدا این نقش را داشتند.

–پرستاری.رسیدگی به بیماران و مداوای مجروحان از نقشهای دیگر زنان در جبهه‌ها، از جمله در عاشوراست.نقش پرستاری و مراقبت حضرت زینب از امام سجاد «ع» یکی ازاین نمونه‌هاست[۳].

–مدیریت.بروز صحنه‌های دشوار و بحرانی، استعدادهای افراد را شکوفا می‌سازد.

نقش حضرت زینب در نهضت عاشورا و سرپرستی کاروان اسرا، درس «مدیریت درشرایط بحران» را می‌آموزد.وی مجموعه بازمانده را در راستای اهداف نهضت، هدایت کرد و با هر اقدام خنثی کننده نتایج عاشورا از سوی دشمن، مقابله نمود و نقشه‌های دشمن را خنثی ساخت.

–حفظ ارزشها.درس دیگر زنان قهرمان در کربلا، حفظ ارزشهای دینی و اعتراض به‌هتک حرمت خاندان نبوت و رعایت عفاف و حجاب در برابر چشمهای آلوده است.زنان اهل بیت، با آنکه اسیر بودند و لباسها و خیمه‌هایشان غارت شده بود و با وضع نامطلوب در معرض دید تماشاچیان بودند، اما اعتراض کنان، بر حفظ عفاف تاکید می‌ورزیدند.ام‌کلثوم در کوفه فریاد کشید که آیا شرم نمی‌کنید برای تماشای اهل بیت پیامبر جمع شده‌اید؟ وقتی هم در کوفه در خانه‌ای بازداشت بودند، زینب اجازه نداد جز کنیزان وارد آن خانه شوند. در سخنرانی خود در کاخ یزید نیز بر اینگونه گرداندن بانوان شهر به شهر، اعتراض کرد: «امن العدل یابن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و سوقک بنات رسول الله سبایاقد تکت‌ستورهن و ابدیت وجوههن یحدو بهن الاعداء من بلد الی بلد و یستشرفهن اهل المناهل و المعاقل و یتصفح وجوههن القریب و البعید و الغائب و الشهید...»[۴] و نمونه‌های دیگری از سخنان و کارها که همه درس‌آموز عفت و دفاع از ارزشهاست.

–تغییر ماهیت اسارت.اسارت را به آزادی بخشی تبدیل کردند و در قالب اسارت، به اسیران واقعی درس حریت و آزادگی دادند.

–عمق بخشیدن به بعد عاطفی و تراژدیک کربلا.گریه‌ها، شیونها، عزاداری بر شهدا و تحریک عواطف مردم، به ماجرای کربلا عمق بخشید و بر احساسات نیز تاثیر گذاشت و از این رهگذر، ماندگارتر شد. ------------------

پی نوشتها :

[۱] زندگانی سید الشهدا، عمادزاده، ج ۲، ص ۱۲۴، به نقل از لهوف، کبریت احمر و انساب الاشراف.

[۲] همان، ص ۲۳۶.

[۳] در این زمینه ر.ك: مقاله «درسهای امدادگری در نهضت عاشورا» از جواد محدثی (مجله پیام هلال، شماره ۲۶، شهریور۱۳۶۹).
[۴] عوالم (امام حسین)، ص ۴۰۳، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۷۸.

زندگی

مفهوم زندگی در فرهنگ عاشورا، بالاتر و والاتر از بودن و نفس کشیدن است.امام عاشورا، زندگی را تنها در صورت «حیات طیبه» بودن قبول دارد، آن هم وقتی است که همراه با شرافت و آزادگی باشد.در غیر این صورت بی‌ارزش است.مرگ با عزت در این فرهنگ، «زندگی» است و زندگی ذلیلانه، «مرگ» است.این دیدگاه، میراث علی «ع» بود که می‌فرمود: «الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین».[۱] سید الشهدا «ع» نیزدر دوران سلطه ستم، مرگ شرافتمندانه را سعادت می‌دید و زندگی زیر دست ستمگران را مایه خواری و ننگ: «لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما».[۲] در سخنی دیگر، آن حضرت مرگ را پلی برای عبور از تنگنای دنیا به وسعت و نعمت آخرت می‌شمرد (فما الموت الا قنطرة...).و آن هنگام که تصمیم حرکت از مکه به سوی عراق گرفت، افراد زیادی او را از عواقب این کار و بیوفایی کوفیان بر حذر داشتند.حضرت این اشعار را می‌خواند:
سامضی فما بالموت عار علی الفتی
اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما و واسی الرجال الصالحین بنفسه
و فارق مثبورا و خالف محرما[۳] . که نشان می‌داد آن حضرت، مرگ در راه حق و جهاد و جانبازی در راه صالحان و دوری از حرام را ننگ نمی‌شمارد و از چنین مرگی-که عین حیات است- استقبال می کند. تربیت یافتگان این فرهنگ، زندگی را در مرگ و بقا را در فنا می‌دانستند.چه قاسم «ع» که مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌دانست، چه علی اکبر «ع» که چون کلمه استرجاع را از زبان پدر شنید و پرسید مگر ما بر حق نیستیم؟ پدر فرمود: چرا.گفت: پس چه باك از مرگ؟ «فاذا لا نبالی بالموت».شب عاشورا نیز که حضرت فرمود: بروید، بیعت از شما برداشتم، سخن همه این بود که برویم تا پس از تو زنده بمانیم؟خدا چنان روز را نیاورد.فرزندان مسلم بن عقیل می گفتند: در رکابت می‌جنگیم تا به شهادت برسیم، زشت باد زندگی پس از تو.[۴] زهر بن قین، روز عاشورا در میدان با «شمر»، حرفهای تندی رد و بدل می کند، آنگاه خطاب به شمر می گوید: «افبالموت تخوفنی؟و الله للموت معه (الحسین) احب الی من الخلد معکم».[۵] آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا قسم مرگ با حسین «ع» برایم محبوبتر اززندگی همیشگی با شماست.و اگر زندگی جز این باشد، بظاهر زندگی است و گرنه‌واقعیت آن مرگ است.زندگی آن است که از ویژگیهای حیات برخوردار باشد و تلاش انسان در مسیر یك فکر و ایمان پیش رود.به قول معروف: قف دون رایک فی الحیاة مجاهدا
ان الحیاة عقیدة و جهاد «زندگی پیکار باشد در ره اندیشه‌ها».شهیدان نیز چنین حیاتی دارند و به تعبیر قرآن «احیاء عند ربهم» اند، اگر چه تن مادی‌شان زیر خاك می‌رود ولی نام و مرام و مکتب و هدفشان باقی است و این همان «زندگی» است. دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم
ظالم از دست‌شد و پایه مظلوم بجاست زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست
بلکه زنده است‌شهیدی که حیاتش ز قفاست تو در اول، سر و جان باختی اندر ره عشق
تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست[۶] .

پی نوشتها :

[۱] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸.

[۳] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۹.

[۴] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۹.

[۵] همان، ص ۵۶۳.

[۶] فؤاد کرمانی (حسین پیشوای انسانها، ص ۲۵۸).

س

سلیمان بن قته

سلیمـان بن قته عـدوی تیمی، برده‌ای از تیم بن مرهٔ بوده و به سال ۱۲۶ ه. ق در دمشق در گذشـته است. همه‌ی اشعار او به بنی‌هاشم اختصـاص دارد. او بعـد از حـادثه‌ی عـاشورا بـه کربلاـ رفتـه و مرثیه‌ای را در برابر کشـتگان کربلاـ سـروده است: ألم تر أن الشـمس أضحت مریضهٔ

لقتل حسین و البلاد اقشعرت و ان قتیل الطف من آل هاشم

اذل رقـاب المسـلمین فـذلت مگر نمی‌بینی که خورشـید به خـاطر قتـل امـام حسـین علیه‌السـلام بیمـار است و تمام دنیا بر شـهادت او می‌لرزد؟

شهادت این فرزند بزرگ از آل هاشم در سرزمین طف، گردنهای مسلمانان را خم و آنان را ذلیل کرد.

سلمان ساوجی

جمـال الـدین بن علاـء الـدین محمـد، از جوانی مـداح خواجه غیـاث الـدین محمـد وزیر بود و پس از برهم خوردن اساس سـلطنت ایلخانـان و مرگ ابوسـعید به خـدمت امرای جلاـیر پیوست و مـداح امیر شـیخ حسن بزرگ و زوجه‌ی او دلشاد خاتون گردیـد و در بغـداد پایتخت ایلکانیان اقامت گزید. او مدتی در تبریز به سـر برد و در سال ۷۷۷ ه. ق که شاه شـجاع بر تبریز مستولی شد وی را در آن جـا مـدح گفت. در اواخر عمر به سـاوه برگشـته و در آن جا منزوی شـد و بالاخره به سال ۷۷۸ ه. ق در ملک خود درگـذشت. سلمان آخرین شاعر قصـیده سـرای بزرگ پس از حمله‌ی مغول است و در قصـیده، سـبک کمال الـدین اسـماعیل اصـفهانی و ظهیر فاریابی و انوری را تتبع کرده. بعضـی غزلیات او نیز به واسـطه‌ی شـباهت بسـیار به غزلیات حافظ، به اشـتباه در دیوان حافظ گنجانده شـده است. سـلمان علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و مقطعات، دو مثنوی به نام «جمشـید و خورشـید» و «فراقنامه» دارد. دیوان او از نظر اشارات تاریخی دارای اهمیت بسیار است.

این شاعر شـهیر ایرانی اشعاری را در رثای سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام و یاران وفادارش سروده است که در اینجا گوشه‌ای از آن ذکر می‌شود: خاک، خون آغشته‌ی لب تشنگان کربلاست

آخر ای چشم جهان بین، اشک خونینت کجاست؟ جز به چشم و چهره مسپر خاک آن ره، کانهمه

نرگس چشم و گل رخسار آل مصطفاست ای دل بی‌صبر من، آرام گیر اینجا دمی

کاندرین جا منزل آرام جان مرتضاست این سواد خوابگاه قرهٔ العین علی‌ست

وین حریم بارگاه کعبه‌ی عز و علاست روضه‌ی پاک حسین است این که مشکین زلف حور

خویشتن را بسته بر جاروب این جنت سراست ز آب چشم زایران روضه‌اش، طوبی لهم

شاخ طوبی را به جنت، قوه‌ی نشو و نماست مهبط انوار عزت، مظهر اسرار حق
منزل آیات رحمت، مشهد آل عباست نعل شبرنگ تو گوش عرشیان را گوشوار
خاک نعلین تو چشم روشنان را توتیاست بهره جز آتش چه یابد هر که برد سر به تیغ
خاصه شمعی را که او چشم و چراغ انبیاست کوری چشم مخالف، من حسینی مذهبم
راه حق این است و نتوانم نهفتن راه راست جوهر آب فرات از خون پاکان گشت لعل
وین زمان آن آب خونین، همچنان در چشم ماست سنگها بر سینه کوبان، جامه‌ها در نیل غرق
می‌رود نالان فرات، آری ازین غم در عزاست یا امام متقین، ما مخلصان طاعتیم
یک قبولت صد چو ما را تا ابد برگ و نواست

سعید بیابانکی

شن بود و باد، قافله بود و غبار بود
آن سوی دشت، حادثه چشم انتظار بود گویی به پیشباز نزول فرشته‌ها
صحرا پر از ستاره‌ی دنباله‌دار بود می‌سوخت در کویر عطشناک، روز ده دار
نخلی که از رسول خدا یادگار بود نخلی که از میان هزاران هزار فصل
شیواترین مقدمه‌ی نوبهار بود شن بود و باد، نخل شقایق تبار عشق
تندیس واژگون شده‌ای در غبار بود می‌آمد از غبار، تب آلود و شرمسار
آشفته یال و شیهه زن و بی‌قرار بود بیرون دوید دختر زهرا ز خیمه گاه
برگشته بود اسب ولی بی‌سوار بود

سعید بن هاشم خالدی

ابوعثمان سعید بن هاشم بن وعلة، بصری عبدی یا ابوعثمان خالدی اصغر، به سال ۳۷۱ ه. ق وفات یافته است. او از اهالی خالدیه، قریه‌ای از قرای موصل بوده و نسبش به قبیله‌ی عبدالقیس می‌رسد. و حمائم نبهننی
و اللیل داجی مشرقین شبهتهن و قد بکی
ن و ما ذرفن دموع عین بنساء آل محمد
لما بکین علی الحسین در شبی که سراسر تاریکی بود، صدای کبوترها مرا بیدار کرد.
آنها بدون اشک گریه می‌کردند و من آنها را تشبیه کردم،
به زنان اهل بیت در آن هنگام که بر حسین علیه‌السلام می‌گریستند.

سکینه

دختر بزرگوار سید الشهدا «ع»، که در علم، معرفت، ادب، توجه به حق و جذبه پروردگار، کم نظیر و مورد توجه خاص پدرش ابا عبدالله الحسین «ع» بود.نام اصلی او را آمنه، امینه، امیمه یا امامه هم نوشته‌اند.لقب سکینه (یا سکینه) از طرف مادرش «رباب» به او داده شد.او که خواهر «علی اصغر» هم بود، در کربلا حضور داشت و در عاشورا، سن او حدودا ده تا سیزده سال بوده است.این را از آنجا گفته‌اند که امام حسین «ع» روز عاشورا به او لقب «خیرة النسوان» (برگزیده زنان) داده است و این با کودک

بودنش‌نمی‌سازد.شرح آنچه به مصیبتهای او در حادثه کربلا مربوط می‌شود، در کتابهای مقتل (از جمله در نفس المهموم) آمده است.روز عاشورا، چون سید الشهدا «ع» هنگام وداع باالطفال و زنان، دید که دخترش سکینه از زنان کنار گرفته و در حال گریستن است، به او فرمود: سیطول بعدی یا سکینة فاعلمی

منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة

ما دام منی الروح فی جسمانی فاذا قتلت فانت اولی بالذی

تاتینه یا خیرة النسوان[۱] . این دختر بزرگوار، که به تعبیر شیخ عباس قمی «زنی با حصافت عقل و اصابت رای وافصح و اعلم مردمان به زبان عرب و شعر و فضل و ادب» بوده است،[۲] پس از بازگشت از سفر کوفه و شام، در خانه پدر خود، تحت کفایت امام سجاد «ع» قرار گرفت.وی، محضر سه امام (امام حسین، امام سجاد و امام باقر) علیهم السلام را درک کرد.نوشته‌اند: خانه‌اش‌مرکز تجمع شعرا و محل مناقشه و بحث و نقد ادبی بود.به شاعران بزرگ همچون فرزدق و جریر، صله عطا می‌کرد. سکینه به زنی مصعب بن زبیر در آمد و پس از قتل او، زوجه عبدالله بن عثمان گردید و پس از مرگ او، زید بن عمر با وی ازدواج کرد، ولی زید، به توصیه سلیمان بن عبد الملک او را طلاق گفت.[۳] سکینه همچنان در مدینه می‌زیست، تاآنکه در پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ هجری در زمان هشام بن عبد الملک پس از هفتاد سال، در مدینه در گذشت.[۴] قبر او نیز در مدینه است. ----------
----

پی نوشتها :

[۱] شام سرزمین خاطره‌ها، ص ۱۰۶، به نقل از «سکینه»، مقرم، ص ۲۶۶.

[۲] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۶۳.

[۳] فرهنگ فارسی، معین، ج ۵، ص ۷۷۶.

[۴] تهذیب الاسماء، نووی ج ۱، ص ۱۶۳، سفینة البحار، ج ۱، ص ۶۳۸.

سعید بن مکی نیلی

سعید بن احمد بن مکی نیلی، از ادبای مشهور شیعه در اواسط قرن ششم است که در بغداد می‌زیسته. او حدود ۱۰۰ سال عمر کرده و به سال ۵۶۵ ه. ق درگذشته است. أبکی علیه ولو أن البکاء علی

سوی بنی‌أحمد المختار ما خلقا تالله کم قصموا ظهرا لحیدرة

و کم بروا للرسول المصطفی عنقا و الله ما قابلوا بالطف یومهم

الا بما یوم بدر فیهم سبقا برای او (امام حسین علیه‌السلام) گریه می‌کنم زیرا گریه فقط برای فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آفریده شده است.

سوگند به خدا که چه بسیار پشت حیدر را شکستند و چه بسیار سر رسول مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را از بدن جدا کردند.

سوگند به خدا که جنگ روز طف فقط به خاطر انتقام روز بدر بود.

سعید بن عبدالرحمن

وی یکی از شعرای دوره‌ی اموی است. سعید بن عبدالرحمن در رابطه با قتل عام (۷ - ۶) هزار نفری اسرای مصعب بن زبیر (که عمدتا از نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی بودند) اشعاری سروده است.

سروش اصفهانی

شمس الشعرا، میرزا محمد علی سدهی اصفهانی، قصیده سرای قرن سیزدهم هجری است. او در سده اصفهان متولد شد و چندی مقیم تبریز بود و به مدح ناصرالدین شاه که در آن موقع ولیعهد بود پرداخت. در سلطنت ناصرالدین شاه مقیم تهران شد و به سال ۱۲۸۵ ه. ق درگذشت. دیوان او در دو جلد شامل انواع شعر چاپ شده ولی مهارت او در قصیده است و سبک شاعران دوره‌ی بازگشت ادبی در قصاید او به کمال رسیده است.

این شاعر شهیر ایرانی اشعاری را در رثای شهیدان دشت نینوا و حضرت امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت آن حضرت سروده است که گوشه‌ای از آن اشعار در پیش می‌آید: زینب گرفت دست دو فرزند نازنین

می‌سود روی خویش به پای امام دین گفت ای فدای اکبر تو جان صد چو آن

گفت ای نثار اصغر تو جان صد چو این عون و محمد آمده از بهر عون تو

فرمای تا روند به میدان اهل کین فرمود کودکند و ندارند حرب را

طاقت، علی الخصوص که با لشکری چنین طفلان ز بیم جان نسپردن به راه شام

گه سر بر آسمان و گهی چشم بر زمین گشت التماس مادرشان عاقبت قبول

پوشیدشان سلاح و نشانیدشان به زین این یک پی قتال، دوانید از یسار

وان یک پی جدال برانگیخت از یمین بر این یکی ز حیدر کرار مرحبا

بر آن دگر ز جعفر طیار، آفرین گشتند کشته هر دو برادر به زیر تیغ

شه را نماند جز علی اکبر کسی معین عباس نامدار چو از پشت زین فتاد

گفتی قیامت است که مه بر زمین فتاد اندر فرات راند و پر از آب کرد کف

در یاد حلق تشنه‌ی سلطان دین فتاد از کف بریخت آب و پر از آب کرد مشک

زان پس میان دایره‌ی اهل کین فتاد افتاد بر یسار و یمین، لرزه عرش را

چون هر دو دست او ز یسار و یمین فتاد فریاد از آن عمود که دشمن زدش به سر

آن گاه مغفرش ز سر نازنین فتاد آمد امیر تشنه لبانش به سر، دوان

او را چو کار با نفس واپسین فتاد بر روی شاه، خنده زنان جان سپرد و گفت

خرم کسی که عاقبتش این چنین فتاد بودش به گاهواره یکی در شاهوار

دری به چشم خرد و به قیمت بزرگوار چون شمع صبح، دیده‌اش از گریه بی‌فروغ

چشمش چو ماه یک شبه، از تشنگی نزار بی‌شیر مانده مادر و کودک لبش خموش

پژمرده گشته شاخ گل و خشک چشمه سار شد سوی خیمه، طفل گرانمایه برگرفت

آمد به دشت و گفت بدان قوم نابکار رحمی به تشنه کامی من گر نمی‌کنید

باری کنید رحم برین طفل شیر خوار تیری زدند بر گلوی اصغر، ای دریغ

نوشید آب از دم پیکان آبدار خون می‌سترد از گلوی طفل نازنین

می‌کرد عاشقانه به سوی سما نثار یک قطره خون به سوی زمین باز پس نگشت

شهزاده در کنار پدر جان سپرد زار آمد آن عباس، میر عاشقان

آن علمدار سپاه عاشقان تف خورشید و تف عشق و عطش

هر سه طاقت برده از آن ماهوش چشم از جان و جهان بردوخته

از برادر عاشقی آموخته می‌زد از عشق برادر یک تنه
خویش را از میسره بر میمنه بد سرشتی ناگهان، از تن جدا
کرد دست زاده‌ی دست خدا گفت ای دست، ار فتادی خوش بیفت
تیغ در دست دگر بگرفت و گفت آمدم تا جان ببازم، دست چیست؟
مست کز سیلی گریزد مست نیست خود مکافات دو دست فرشی‌ام
حق برویاند دو بال عرشی‌ام تا بدان پر، جعفر طیاروار
خوش بپرم در بهشتستان یار این بگفت و بی‌فسوس و بی‌دریغ
اندر آن دست دگر بگرفت تیغ برکشیده ذوالفقار تیز را
آشکارا کرده رستاخیز را کافری دیگر درآمد از قفا
کرد دست دیگرش را تن جدا گفت گر شد منقطع دست از تنم
دست جان در دامن وصلش زنم دست من پر خون به دشت افکنده به
مرغ عاشق، پر و بالش کنده به کیستم من، سرو باغ عشق حی
سرو بالد چون ببری شاخ وی

سیدهٔ العقائل

بزرگ بانوی بانوان. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

سلیلهٔ الزهراء

فرزند برومند حضرت زهرا، سلام الله علیها. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام است.

سلالهٔ الولایهٔ

خلاصه‌ی ولایت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

سکینه

دختر گرامی سیدالشهداء علیه‌السلام. از بانوانی بود که در روز عاشورا به اسارت درآمد.

در علم، معرفت، ادب، توجه به حق و جذبه‌ی پروردگار، کم نظیر و مورد توجه خاص پدرش اباعبدالله الحسین علیه‌السلام بود. نام اصلی او را «آمنه، امینه، و امامیه» هم نوشته‌اند. لقب سکینه (یا سکینه) از طرف مادرش «رباب» به او داده شد. او که خواهر حضرت علی اصغر علیه‌السلام بود، در کربلا حضور داشت و در عاشورا، سن او حدودا ده تا سیزده سال بوده است. این را از آن جا گفته‌اند که امام حسین علیه‌السلام روز عاشورا به او لقب «خیرهٔ النسوان» «برگزیده‌ی زنان» داده است و این با کودک بودنش همخوانی ندارد. روز عاشورا، چون حسین علیه‌السلام هنگام وداع با اطفال و زنان، دید که دخترش سکینه از زنان کنار گرفته و در حال گریستن است، به او فرمود: سیطول بعدی یا سکینهٔ فاعلمی
منک البکاء اذا الحمام دهانی لا تحرقی قلبی بدمعک حسرهٔ
مادام منی الروح فی جسمانی فاذا قتلت فانت اولی بالذی

تأتینه یا خیر النسوان او سید زنان عصر خود بود و در عقل و ادب و هوش و عفت بر همه‌ی زنان برتری داشت. خانه‌ی او جایگاه علم و ادب و فقه و حدیث بود. این بانوی بزرگ و عبدالله شیرخوار که در کربلا ـ شهید شد هر دو فرزندان رباب همسر سالار شهیدان بودند. گویند نامش آمنه و لقبش سکینه بوده است. زمان تولد و وفات آن مخدره کاملا روشن نیست. از مراثی اوست: لا تعذلیه قاطع طوقه

فعینه بدموع ذرف غدقه ان الحسین غداة الطف یرشقه

ریب المنون فما أن یخطیء الحدقه بکف شر عبادالله کلهم

نسل البغایا و جیش المرق الفسقه یا امهٔ السوء هاتوا ما احتجاجکم

غدا و جلکم بالسیف قد صفقه کسی را سرزنش مکن که راهش را گم کرده است زیرا از چشمانش اشک فراوان می‌بارد.

در روز طف تیری به سوی امام حسین علیه‌السلام رها شد که خطا نمی‌کند و از حدقه‌ی چشم امام (سجاد) دور نمی‌شود.

این کار به دست کسانی انجام شد که بدترین مردم و حرامزاده و خارج از دین و فاسق بودند.

ای بدترین امت، دلیلهایتان را در رستاخیز بیاورید. شما برهانی ندارید زیرا همه‌ی شما او را با شمشیرتان زدید.

این دختر بزرگوار، که به تعبیر شیخ عباس قمی «زنی با حصافت عقل و اصابت رأی و افصح و اعلم مردمان به زبان عرب و شعر و فضل و ادب» بوده است، پس از بازگشت از سفر کوفه و شام، در خانه‌ی پدر خود، تحت کفایت امام سجاد علیه‌السلام قرار گرفت. او محضر سه امام (امام حسین، امام سجاد و امام باقر) علیهم‌السلام را درک کرد.

سکینه همچنان در مدینه می‌زیست، تا آن که در پنجم ربیع الاول سال ۱۱۷ هجری در زمان هشام بن عبدالملک، پس از هفتاد سال، در مدینه درگذشت. قبر او نیز در مدینه است.

سر ابیها

راز پدرش. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

سوره فجر

این سوره، در روایت امام صادق «ع» به سوره امام حسین «ع» مشهور است و توصیه شده که در نمازهای واجب و مستحب، خوانده شود: «اقرؤا سورهٔ الفجر فی فرائضکم و نوافلکم، فانها سورهٔ الحسین «ع» و ارغبوا فیها».[۱] .

و این نامگذاری، جالب است، «چرا که قیام کربلای حسین «ع»، خود انفجار فجری از ایمان و جهاد بود، در ظلمت‌شب جور و شرک بنی امیه، و همچنان که با فجر و آغاز روز، حرکت و حیات مردم شروع می‌شود، با خون حسین «ع» و یارانش در عاشورا، اسلام جانی تازه گرفت و حیاتی مجدد یافت.»[۲] در ذیل روایتی از امام صادق «ع»، علت نامگذاری این سوره به سوره فجر، این بیان شده که سید الشهدا نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه است و یارانش نیز اینگونه‌اند: «فهو ذو النفس المطمئنهٔ الراضیهٔ المرضیهٔ و اصحابه من آل محمد هم الراضون عن الله یوم القیامهٔ و هو راض عنهم».[۳] . «و الفجر» که سوگند خدای ازلی است

روشنگر حقی است که با آل علی است این سوره به گفته امام صادق «ع»

مشهور به سوره «حسین بن علی» است[۴] .

پی نوشتها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۴۶، عوالم (امام حسین)، ص ۹۷.

[۲] آشـنایی با سوره‌ها، جواد محدثی، ص ۹۲.در این بـاره مقاله ادبی-تحلیلی «سوره فجر، سوره امام حسـین» را در «روایت انقلاب» ص ۱۳۸ بخوانید.

[۳] عوالم (امام حسین)، ص ۹۸.

[۴] جواد محدثی.

سنگباران

از شیوه‌های سپاه کوفه در مقابله با حماسه آفرینیهای یاران شـجاع امام، اسـتفاده از سنگباران بود.وقتی در نبرد تن به تن، سپاه کوفه پیاپی تلفات می‌داد، چندین نوبت عمرسـعد و فرماندهان دیگر، سـربازان خود را از رویارویی انفرادی منع کردند و دستور دادند که سنگباران کنند و این را تنها راه مقابله با دلاوران عاشورایی می‌دانسـتند: «و الله لو لم ترموهم الا بالحجارة لقتلتموهم...»[۱] گاهی هم از حمله دسته جمعی به یک نفر استفاده می‌کردند، نسبت به عابس بن ابی شبیب هم عمر سعد دستور داد سنگباران کنند.

پی نوشتها:

[۱] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۵.

سلام وداع

روز عاشورا، هر یک از یاران حسـین «ع» که می‌خواست به میـدان نبرد آخرین برود، سـلام وداع می‌داد، به این صورت که: السـلام علیک یابن رسول الله.و امام جواب می‌فرمود: «و علیک السلام و نحن خلفک»[۱] یعنی ما هم از پی خواهیم آمد.پس ازشهادت همه یاران امام، سید الشهدا «ع» به خیمه آمد و سکینه، زینب، ام کلثوم و فاطمه...

را ندا داد که «علیکن منی السـلام».این سلام وداع حضرت که دیدار پایانی وی با اهل بیت بود، شوری و سوزی در میان آنان افکند و هر کدام سخنانی گفتند.[۲] . -------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۰۵.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

سرهای شهدا

بریـدن سـر (چه از مرده و چه از کشـته) نوعی مثله به حساب می‌آید و شـرعا حرام است و در زمان رسول خدا «ص» و خلفای بعدی هرگز با کشـته‌های دشمن کافر چنین رفتاری نشد، تا چه رسد به پیکر شهدای اهل بیت، که سرها را از بدنها جدا کرده، شهر به شهر گرداندند.[۱] اولین سری که بریده و به جای دیگر فرستاده شد، در عصر معاویه و سر شهید بزرگوار، عمرو بن حمق خزاعی بود که از یاران با وفای علی «ع» به حساب می‌آمد.

این جنایت در عصـر امویان در عاشورا تکرار شـد.پیش از عاشورا نیز سـر مسـلم بن عقیل و هانی بن عروه را از بدن جدا کردند و به شام، نزد یزید فرستادند.سرهای قیس بن مسهر، عبدالله بن بقطر، عبد الاعلی کعبی، عمارة بن صلخب نیز توسط ابن زیاد قطع شد.

سرهای تعـداد زیادی از شـهدای کربلا هم از بـدن جدا شد و به کوفه نزد ابن زیاد بردند. طبق برخی نقلها تعداد آنها ۷۸ سر بود که میان قبایل تقسـیم کردنـد تا از این طریق نزد ابن زیاد و یزیـد، مقرب شونـد.سـران هر یک از قبایل کنـده، هوازن، تمیم، مذحج و...

تعـدادی از سـرها را به کوفه بردند.[۲] ابن زیاد هم سـرها را به شام نزد یزید فرسـتاد.کیفیت فرسـتادن سـرها نمایشـی بود تا جماعت بسـیاری آنها را ببینند و وسـیله‌ای برای ترساندن مردم و زهر چشم‌گرفتن از آنان باشد، بویژه که جدا کردن سر نسبت به شخصیتهای معروفتر انجام شد.به احتمال قوی، تصـمیم به بریدن سـرها توسط سپاه عمر، با فرمان عبید الله زیاد بوده است، چون در نامه‌اش فرمان به کشـتن و مثله کردن داده بود.به تحلیـل کتـاب «انصـار الحسـین»، بریـدن سـرها تنهـا یـک جنایت جنگی نبود، بلکه نوعی حرکت سیاسـی و نشان دهنده عمق خصومت و دشمنی و ترساندن مردم دیگر بود تا از قطع سرها عبرت بگیرند و هیچ کسی، اندیشه مبارزه با امویان را در سر نپروراند و بداند که چنین سـرهایی بریده و بر نیزه‌ها افراشـته خواهد شد.نیز به عنوان کاری سـمبلیک برای درهم کوبیدن قداست سید الشهدا «ع» بود.

مدفن برخی از این سـرها (حدود ۱۶ سـر) را در «باب الصـغیر» شام می‌دانند، از جمله سـر مطهر علی اکبر، حبیب بن مظاهر و حر بن یزید را. ----------------

پی نوشتها:

[۱] در زمینه بریـدن سـرهای شـهدا و انگیزه‌های سیاسـی دشـمن از این جنایت، رجوع کنیـد به بحث مفصل و تحلیلی‌محمـد مهـدی شمس الدین در کتاب «انصار الحسین»، ص ۲۰۶ به بعد.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۲.

سر امام حسین

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار[۱] .

پس از شـهادت ابا عبدالله «ع»، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سر مطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند، سپس به دستور عمر سعد، پیکر آن امام را زیر سم اسبها له کردند.این سر مقدس، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام و شـهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند.سـر مطهر سید الشـهدا «ع» ماجراهای مختلفی در حادثه کربلا دارد، اینکه سـر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند،[۲] بر نیزه می‌کنند، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می‌کند، سر امام بر فراز نی در کوچه‌هـای کـوفه قرآن تلاـوت می‌کنـد، نزد ابن زیـاد، بر طشت طلاـ نهـاده می‌شود،[۳] درراه شـام در دیر راهب سـبب مسـلمان شدن قنسرین می‌شود، در کاخ یزید، بر طشت نهاده نزد او می‌آورند، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام‌حسـین برده می‌شود و... هر کـدام موضوعی است که دسـتمایه بسـیاری از مرثیه‌های‌سوزناک گشـته و درباره این وقایع، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند.

این که سـر مطهر کجا دفن شـد، میان محققان نظر واحـدی نیست.برخی بر این عقیده‌اندکه سـر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختنـد (نظر سـید مرتضـی)، برخی‌معتقدنـد در کـوفه، نزدیـک قبر امیر المؤمنین «ع» دفـن شـد و برخی هـم جاهـای دیگر راگفته‌انـد.در شـام، محلی به نـام جایگاه سـر مطهر معروف است که محل عبادت است.[۴] برخی هم مدفن سـر را در مصـر، مسجد راس الحسـین می‌دانند و برای کیفیت انتقال آن به‌آن منطقه، تاریخچه‌ای را ذکر می‌کنند.[۵] اما مشهور آن است که سر را به کربلا آوردند و کنار پیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند.[۶] .

اصـل ایـن جنـایت بی سـابقه، برای امویـان مـایه ننـگ بـود.ایـن کـه به دسـتور ابن زیـاد، سـر آن حضـرت را بر نیزه کرده در کـوفه چرخاندند، اولین سـری بود که در دوران اسـلام با آن چنین‌کردند.[۷] بریدن سـر و بر نیزه کردن آن و شـهر به شهر گرداندن، حتی در سـروده‌ها و مرثیه‌هـای آن دوره نیز مطرح شـده و بعنـوان کـاری فجیـع و زشت از آن یـاد شـده است که نشـانه مظلومیت ثـار الله است.در شـعر بشـیر هنگام خبر دادنش از ورود اهل بیت به مدینه می‌خوانیم: «و الراس منه علی القناهٔ یدار» و در شـعر حضرت زینب

در کوفه پس از دیدن سر برادر بر فراز نی، آمده است: «یا هلالا لما استتم کمالا...»

این بی‌حرمتی آشکار، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواستند دیگران را مرعوب کنند، موجی از احساسات خصمانه بر ضد آنان پدید آورد و مردم، عمق خباثت دودمان «شجره ملعونه» را شناختند.چند بیت از سروده‌های شاعران را بعنوان نمونه، پیرامون سر مطهر می‌آوریم: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها[۸] . سر بی تن که شنیده است به لب آیه ی کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور؟[۹] . بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز

خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده، بوته بوته گل خون

از رونق دشت کربلا مانده هنوز[۱۰] . زان فتنه ی خونین که به بار آمده بود

خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب

دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود[۱۱] . روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دید

خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید[۱۲] .

پی نوشتها:

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

[۴] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۵] در این باره به بحث مفصل در کتاب «سیرهٔ الائمهٔ الاثنی عشر»، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۸۴ مراجعه کنید.نیز «آرامگاههای خاندان پاک پیامبر»، ص ۳۱۱.

[۶] به موارد آن در کتاب «مقتل الحسین»، مقرم، ص ۴۶۹، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴ مراجعه کنید.

[۷] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند.وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند.

[۸] جودی.

[۹] نیر تبریزی.

[۱۰] محمد پیله‌ور.

[۱۱] حسین اسرافیلی.

[۱۲] علی معلم.

ساربان

روایت‌شده است: یکی از شتربانان کاروان حسینی پس از شهادت امام، به طمع برداشتن بند زیر جامه آن حضرت، دوباره به مقتل آن امام بازگشت و آن حضرت را سربریده و خونین یافت. دست برد تا آن بند را بردارد، که دست امام برآمد و بر دست او زد و مانع شد.کاردی در آورد و انگشت یا دست حضرت را بریدـ تا آن بند را برگیرد.امام دست چپ را برآورد، دست چپ را هم برید.[۱] این شخص، بعدا چهره‌اش سیاه شد و در راه مکه فریاد برمی‌آورد که: «ایها الناس!دلونی علی اولاد محمد».[۲] ای مردم! مرا به فرزندان محمد راهنمایی کنید. نام او را «بریدهٔ بن وائل» گفته‌اند. این قضیه به صورتهای دیگر هم در برخی کتب نقل شده است،[۳] از جمله درباره کسی به نام ابحر بن کعب، که لباس از تن آن حضرت درآورد و او را عریان نهاد.

بعدا دستانش مثل دو چوب خشک، خشکید.[۴] اما نمی‌توان به صحت آنها اطمینان یافت.

در نقلها، گاهی قضیه انگشت و انگشتر هم آمده است و اینکه، بجدل بن سلیم انگشت را با انگشتر قطع کرد و انگشتر را به غارت برد.[۵] . ------------------------------

پی نوشتها:

[۱] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۲۰۵.

[۲] ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۱۹، به نقل از «مدینهٔ المعاجز».

[۳] همچون: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۱، معالی السبطین، ج ۲، ص ۶۱.

[۴] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۲۰۱.

[۵] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۲.

سهل بن سعد ساعدی

از راویانی است که در شام حضور داشته و به بعضی از وقایع اسراء اهل بیت علیهم‌السلام اشاره دارد. سهل بن سعد گوید: غرفه‌ی بلندی دیدم که پنج زن در آن بودند. یکی از آنان پیرزن قد خمیده‌ای بود، وقتی که برابر سر امام حسین علیه‌السلام قرار گرفت از جا برخاست و سنگی برداشت و به دندانهای ثنایای حضرت زد. من وقتی که این منظره را دیدم عرض کردم: بارالها، آن پیرزن را با آن زنهای همراهش هلاک کن، در کتاب «ریاحین الشریعه» (ج ۳، ص ۱۵۸) نقل شده که چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها دید سنگ چهره‌ی مبارک امام حسین علیه‌السلام را مجروح ساخت، با ناله و گریه روی خود خراشید و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد: خدایا، خراب کن قصر اینها را و بسوزان آنها را به آتش دنیا، قبل از آتش آخرت. راوی گوید به خدا قسم در ساعت آن قصر ویران و منهدم گردید و آتش در آن قصر افتاد و بسوخت.

وی یکی از شیعیان اهل بیت بود که در شام، بیرون دروازه‌ی دمشق، با کاروان اسرای کربلاـ برخورد کرد و از جشن و پایکوبی مردم به شگفت آمد. با سکینه دختر امام حسین علیه‌السلام سخن گفت و خود را معرفی کرد و درخواست نمود که اگر کاری داشته باشند، انجام دهد. سکینه گفت: به نیزه داری که این سر را می‌برد، بگو تا جلوی ما برود و مردم مشغول تماشای سر شوند و به چهره‌ی حرم رسول الله ننگرند. سهل با پرداخت چهارصد دینار به نیزه‌دار از او خواست که پیشاپیش خاندان پیامبر راه برود. سهل بن سعد ساعدی، از اصحاب پیامبر و یاران علی علیه‌السلام بود، تا سال ۸۸ هجری زیست. هنگام مرگ، ۹۶ ساله یا صد ساله بود.

سلیمان بن راشد

او روایات «عبدالله بن حازم» و «حمید بن مسلم» و «عبدالرحمن عبید» را آورده است. از نامبرده ۲۰ روایت دیگر در تاریخ طبری موجود است که بیشتر آنها را باواسطه آورده است و تا سال ۸۵ ه. ق زیست.

سعید بن مدرک

وی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. نامبرده از نیای خویش «عمارة بن عقبه» جریان گسیل غلام خود به خانه برای آوردن آب به مسلم، پیش از ورود به استانداری کوفه و رویارویی با دژخیم اموی «ابن‌زیاد» را روایت می کند.
روایت به گونه‌ای آمده است که گویی او خود حضور داشته در حالی که درست بنظر نمی‌رسد، بلکه چنین بنظر می‌رسد که از نیای خود عماره این روایت را آورده است.
و به باور ما نه آن روایتی که بیانگر آب آوردن «عمرو بن حریث» برای آن حضرت باشد درست به نظر می‌رسد، و نه آب آوردن عماره.

سلیمان

پیامبری و سلطنت داوود، به اراده‌ی خداوند، به سلیمان انتقال یافت، در حالی که او از تمام فرزندان داوود خردسال‌تر بود. پادشاهی سلیمان از پدرش هم عظیم‌تر بود، زیرا خداوند متعال، باد را مسخر او گردانید تا بساط او را به هر جا بخواهد حمل کند، جنیان را تحت فرمان او قرار داد که خدمتگزار او باشند، پرندگان را مطیع او فرمود که با پر و بال خود بر او سایه افکنند، منطق پرندگان را هم به وی آموخت و فهم و ذکاوت خارق العاده‌ای نیز به او عطا کرد و این مزایا موجب شد که سلطنت سلیمان به صورت بی‌نظیری درآید و تمام قدرتها در او متمرکز گردد. سالیان درازی، سلیمان در میان مردم به عدل و داد سلطنت کرد، مردم از روش عادلانه‌ی او در مهد آسایش و خوشی بودند و به بهترین وجه از مزایای زندگی برخوردار می‌شدند تا آن گاه که آفتاب عمر سلیمان بر لب بام رسید.
یکی از روزها سلیمان در کاخ بلور خود تنها ایستاده و تکیه بر عصای خود داده و به تماشای مناظر و عمارتهای کشور پهناور خود مشغول بود که ناگاه جوانی ناشناس را در کاخ خود مشاهده کرد، از آن جوان پرسید تو کیستی و چرا بدون اجازه قدم در قصر من گذاشتی؟! گفت من آن کسی هستم که برای ورود به خانه‌ها و کاخها، از کسی اجازه نمی‌گیرم، من ملك الموت و فرشته‌ی مرگم که برای قبض روح تو آمده‌ام، سلیمان از شنیدن نام او و احساس مأموریتش بر خود لرزید و گفت: ممکن است مهلتی بدهی تا به کار خود رسیدگی کنم؟ گفت: نه و در همان حال بدون اینکه حتی اجازه‌ی نشستن به او بدهد جانش را گرفت.
جسد بی‌جان سلیمان مدتها به همان حال که ایستاده و تکیه به عصا داده بود باقی ماند و سپاهیانش از دیوارهای بلوری قصر او را می‌دیدند و گمان می کردند که سلیمان زنده است و به آنها می‌نگرد، از بیم سطوت او کسی جرأت وارد شدن به قصر را نداشت تا آن که خداوند موریانه‌ای را فرستاد، عصای سلیمان را خورد و سلیمان بر زمین افتاد.
هنگامی که حضرت سلیمان علیه‌السلام با خدم و حشم، جن و انس و طیور از هوا وارد مقتل سیدالشهدا علیه‌السلام شد، آنگاه باد، بساط او را دو سه بار پیچاند و به سوی زمین آورد، سپس سلیمان علیه‌السلام باد را بواسطه‌ی این حرکت مؤاخذه نمود، در آن هنگام باد، مصائب حسین علیه‌السلام را بیان کرد و گفت: یا نبی الله اینجا زمین شهادت اوست، پس سلیمان علیه‌السلام گریان گشت و بر قاتل او لعن فرستاد سپس از آن محل گذشتند.

سجاد

به معنای بسیار سجده کننده، لقب حضرت علی بن الحسین، زین العابدین علیهماالسلام پسر گرامی و بزرگوار امام حسین علیه‌السلام است.

سپهسالار

از القاب حضرت عباس بن علی علیه‌السلام است. لقب سپهسالار به بزرگترین شخصیت فرماندهی و ستاد نظامی اطلاق می‌شود و آن حضرت را نیز، به سبب آن که فرمانده نیروهای مسلح امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا بود و رهبری نظامی سپاه ایشان را بر عهده داشت، سپهسالار نامیده‌اند.

سقایی

یکی از منصبهای حضرت عباس «ع» در عاشورا.اصل آب رسانی به تشنگان در تعالیم دینی بسیار پسندیده است.امام صادق «ع» فرموده است: «افضل الصدقهٔ ابراد کبد حراء» برترین صدقه، خنک کردن جگر سوخته و تشنه است.و نیز فرموده است: «من سقی الماء فی موضع یوجد فیه الماء کان کمن اعتق رقبهٔ و من سقی الماء فی موضع لا یوجد فیه الماء کان کمن احیی نفسا و من احیی نفسا فکانما احیی الناس جمیعا» هر که در جایی که آب هست مردم را سیراب کند، گویا برده‌ای را آزاد کرده است و هر که آب دهد در جایی که آب نیست، گویا کسی را زنده ساخته است و کسی که یک نفر را زنده کند، گویا به همه مردم حیات بخشیده است.و در روایت دیگری از امام باقر «ع» است که خداوند سقایی برای جگرهای تشنه را دوست می‌دارد: «ان الله یحب ابراد الکبد الحراء».[۱] .

در کربلا، آب رسانی به خیمه‌ها و حرم سید الشهدا «ع» بر عهده اباالفضل «ع» بود و او را لقب «سقای دشت کربلا» داده‌اند، مثل لقب قمر بنی هاشم، یا علمدار حسین: «و کان العباس السقاء، قمر بنی هاشم، صاحب لواء الحسین...»[۲] .

در ایام عاشورا و محرم نیز، عده‌ای به یاد آن حماسه و به نشانه سقایی حضرت عباس و تشنگی اهل بیت، به سقایی و آب دادن به مردم و دسته‌های عزادار می‌پردازند، چه با مشک، چه با آماده سازی منبع آب در معابر عمومی، یا تهیه آب خنک.و این را پیروی از شیوه مردانگی علمدار کربلا- می‌دانند.البته سقایی، به معنای فروش آب و تقسیم آب درخانه‌ها هم به عنوان یک حرفه، گفته می‌شده است.سقای کربلا، آن چنان فتوت داشت که‌با لب تشنه وارد فرات شد ولی خود، آب نخورد و ایثارگری را به اوج رساند و عاقبت هم روز عاشورا، جان را در راه آب آوری برای ذریه تشنه کام پیامبر از دست داد و دستانش قلم شد و مشک پر آب را نتوانست به خیام حسینی برساند و در کنار فرات، بر خاک افتاد. بر توسن موج خشم، آوا زده بود

مانند علی بر صف هیجا زده بود آبی مگر آورد حرم را ز فرات

سقای حسین، دل به دریا زده بود سقای کربلا و علمدار شاه دین

فرزند شیر حق و هژبر کنامها با کام تشنه آب ننوشیدی از فرات

یاد لب حسین و دگر تشنه کامها افسوس شد امید تو از آب، نا امید

با اینکه شد ز جانب تو اهتمامها دستت جدا شد از تن و دست‌خدا شدی

حق در عوض سپرد به دست زمامها[۳] . به محلی که مخصوص آب دادن به عزاداران و هیاتهاست، یا به ظرف بزرگی از سنگ که مخصوص این کار، تراشیده می‌شد، «سقاخانه» گفته می‌شد.به نوشته لغت نامه دهخدا:محلی که در آن آب ریزند که تشنگان خود را سیراب نمایند، جایی که در آنجا برای تشنگان آب ذخیره کنند و آنجا را متبرک دانند.

پی نوشتها :

[۱] هر سه حدیث در وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰.

[۳] سید رضا بهشتی «دریا».

سلیلیه

نـام مکـانی در مسیر مکه به عراق است.این وادی در سـرزمین غطفانیـان بوده و آب و چـاه داشـته است.محـل، به نام سـلیل بن زید معروف شده است.امام حسین «ع» از این منزلگاه هم عبور کرده است.[۱] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۴۰.

سیدالشهداء

از معروفـترین لقبهـای حسـین بن علی «ع» که در روایـات و زیارتنامه‌هـا از زبـان ائمه «ع» بیـان شـده است، به معنـای سـرور و سالار شهیدان.امام صادق «ع» به «ام سـعید احمسـیه» که‌مرکبی کرایه کرده بود تا در مدینه سـر قبور شـهدا برود، فرمود: آیا به تو خبر دهم که سـرور شـهیدان (سـید الشهدا) کیست؟گفت: آری.فرمود: حسین بن علی است.پرسید: او سید الشهداست؟فرمود: آری... [۱] این لقب، ابتدا مخصوص حضـرت حمزه، عموی پیامبر خدا بود که در جنگ احد به شهادت رسید.اما حماسه و ایثار ابا عبدالله «ع» چنان بود که اورا بر همه شـهیدان برتری و سـروری داد و شـهدای کربلا را نیز بر دیگر شـهیدان فضـیلت بخشید و این سیادت و برتری در عرصه قیـامت هم مشـهود خواهـد بود.پیـامبر خـدا یـک بار که به نقل از جبرئیل، از شـهادت فرزنـدش خبر می‌داد، از جمله دعایش درخواست مقام سـید الشـهدایی برای حسین بود: «اللهم فبارک له فی قتله و اجعله من سادات الشهداء».[۲] میثم تمار نیز در سخنانی که با «جبله مکیه» داشت، این تعبیر را درباره آن حضـرت گفت: «ان الحسین بن علی سید الشهداء یوم القیامة».[۳] . ----------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۶.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۱۱۸.

[۳] همان، ص ۳۴۸، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۳.

سلطان کربلا

امـام سوم شـیعیان، شـهید کربلا و خون خـدا، که نهضت عاشورا بر محور فـداکاری و جانفشانی آن حضـرت شـکل گرفت و تاریخ بشـری را سـرشار از حمـاسه و ایثار کرد و درس آزادگی و عزت به انسان داد و با خون خویش که در کربلا ریخت، درخت اسـلام آبیاری شد و امت مسلمان بیدار گشت.

در معرفی آن امام، بایـد کتابی قطور نوشت، لیکن در اینجا فشـرده‌ای از زندگی آن حضـرت را می‌خوانید: امام حسـین «ع» در سوم شعبان سال چهارم هجری در مـدینه به دنیا آمـد.رسول خدا «ع» نام این فرزند زهرا «ع» را «حسـین» نهاد.وی مورد علاقه شدید پیامبر خدا «ع» بود و آن حضـرت درباره او فرمود: «حسـین منی و انا من حسین...» و در آغوش‌پیامبر بزرگ شد.هنگام رحلت رسول خدا، شش سـاله بـود.در دوران پـدرش علی بن‌ابی طـالب «ع» نیز از مـوقعیت والایـی برخوردار بود، علم، بخشـش، بزرگواری، فصـاحت، شجاعت، تواضع، دسـتگیری از بینوایان، عفو و حلم و... از صفات برجسته این حجت‌الهی بود.در دوران خلافت پدرش، در کنار آن

حضرت بود و در سه جنگ «جمل»، «صفین» و «نهروان» شرکت داشت.

پس از شهادت پدرش که امامت به حسن بن علی «ع» رسید، همچون سربازی مطیع رهبر و مولای خویش و همراه برادر بود.پس از انعقاد پیمان صلح، با برادرش و بقیه اهل بیت «ع» به مدینه آمدند.با شهادت امام مجتبی «ع» در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری، بار امامت به دوش سید الشهدا قرار گرفت.در آن دوران دهساله که معاویه بر حکومت مسلط بود، امام حسین «ع» همواره یکی از معترضین سرسخت نسبت به سیاستهای معاویه و دستگیریها و قتلهای او بود و نامه‌های متعددی در انتقاد از رویه معاویه در کشتن حجر بن عدی و یارانش و عمرو بن حمق خزاعی که از وفاداران به علی «ع» بودند و اعمال ناپسند دیگر او نوشت.در عین حال، حسین بن علی «ع» یکی از محورهای وحدت شیعه و ازچهره‌های برجسته و شاخصی بود که مورد توجه قرار داشت و همواره سلطه اموی از نفوذ شخصیت او بیم داشت.با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، یزید به والی مدینه نوشت‌که از امام حسین «ع» به نفع او بیعت بگیرد.اما سید الشهدا که فساد یزید و بی‌لیاقتی او را می‌دانست، از بیعت امتناع کرد و برای نجات اسلام از بلیه سلطه یزید که به زوال و محو دین می‌انجامید، راه مبارزه را پیش گرفت.از مدینه به مکه هجرت کرد و درپی نامه نگاریهای کوفیان و شیعیان عراق با آن حضرت و دعوت برای آمدن به کوفه، آن‌امام ابتدا مسلم بن عقیل را فرستاد و نامه‌هایی برای شیعیان کوفه و بصره نوشت و بادریافت پاسخ کوفیان در بیعتشان با مسلم بن عقیل، در روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ هجری از مکه به سوی عراق، حرکت کرد.

پیمان شکنی کوفیان و شهادت مسلم بن عقیل، اوضاع عراق را نامطلوب ساخت و سید الشهدا که همراه خانواده، فرزندان و یاران به سوی کوفه می‌رفت، پیش از رسیدن به کوفه در سرزمین «کربلا» در محاصره سپاه کوفه قرار گرفت.تسلیم نیروهای یزیدی نشد و سرانجام در روز عاشورا در آن سرزمین، مظلومانه و تشنه کام، همراه اصحابش به شهادت رسید، از آن پس، کربلا کانون الهام و عاشورا سرچشمه قیام و آزادگی شد و کشته شدن وی، سبب زنده شدن اسلام و بیدار شدن وجدانهای خفته گردید.فضایل این امام شهید، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، چرا که او آویزه عرش الهی و پرورده دامن رسول خداست.پیامبر خدا «ص» درباره‌اش فرمود: قسم به آنکه مرا بحق به پیامبری فرستاد، حسین بن علی در آسمان بزرگتر از زمین است و بر سمت راست عرش الهی نوشته است «مصباح هدی و سفینهٔ نجاهٔ».[۱] . ای که آمیخته مهرت با دل

کرده عشق تو مرا دریا دل بذر عشقی که به دل کاشته‌ام

جز هوای تو ندارد حاصل از می عشق تو، عاقل مجنون

و زخم مهر تو مجنون، عاقل کربلا سر زد و پیدا شد حق

جلوه‌ای کردی و گم شد باطل تویی آن کشتی دریای حیات

هر که را مانده جدا از ساحل گر شود کار جهان زیر و زبر

نشود عشق تو از دل زایل[۲] .

پی نوشتها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۵۷.برای آشنایی بیشتر با آن حضرت، باید به کتابهای مفصلتر مراجعه کرد، از جمله:

موسوعهٔ کلمات امام الحسین (درباره سخنان او)، حیاهٔ الامام الحسین بن علی، باقر شریف القرشی (درباره زندگانی او) عوالم و بحار الانوار (درباره فضایل او) نفس المهموم، شیخ عباس قمی (در مقتل او) و کتابهای فراوان دیگر.به عنوان «کتابنامه عاشورا» در همین مجموعه مراجعه شود.

[۲] جواد محدثی.

سبط پیامبر

سبط، به معنای نواده است.از لقبهای امام حسین، «سبط محمد النبی»[۱] و سبط النبی است. امام حسین «ع» سبط اصغر پیامبر و امام مجتبی، سبط اکبر نامیده می‌شود.سبط منتجب هم گفته شده است.به این دو نواده عزیز رسول خدا، «سبطین» هم در روایات و زیارتنامه‌ها اطلاق می‌شود: «السلام علیکما یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل‌الجنة».[۲] . ------------------------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۴.

[۲] زیارتنامه حضرت معصومه «ع» در مفاتیح الجنان.

سیدالشهداء

به معنای سرور و سالار شهیدان. لقب مشهور امام حسین علیه‌السلام. از معروفترین لقب‌های حسین بن علی علیه‌السلام که در روایات و زیارتنامه‌ها از زبان ائمه علیهم‌السلام بیان شده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «این لقب ابتدا مخصوص حضرت حمزه علیه‌السلام، عموی پیامبر خدا بود که در جنگ احد به شهادت رسید. اما ایثار اباعبدالله علیه‌السلام چنان بود که او را بر همه‌ی شهیدان برتری و سروری داد و شهدای کربلا رانیز بر دیگر شهیدان فضیلت بخشید و این سیادت و برتری در قیامت هم مشهود خواهد بود».

سبطین

دو نواده‌ی پیامبر (حسن و حسین علیهماالسلام). به این دو نواده‌ی عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «سبطین» گفته می‌شود.

سبط النبی

سبط، به معنای نواده است. از لقبهای امام حسین علیه‌السلام می‌باشد. (این لقب در بین اهل سنت از لقبهای دیگر حضرت مشهورتر و رایج‌تر است). امام حسین علیه‌السلام سبط اصغر و امام حسن مجتبی علیه‌السلام سبط اکبر پیامبرند. به این دو نواده‌ی عزیز رسول خدا «سبطین» هم گفته می‌شود. «السلام علیکما یا سبطی نبی الرحمة و سیدی شباب اهل الجنة».

سبط اصغر

از القاب حضرت امام حسین علیه‌السلام و به معنای نواده‌ی کوچکتر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

سینه زنی

از مراسم سنتی عزاداری برای سید الشهدا «ع» و دیگر ائمه مظلوم، که همراه نوحه‌خوانی و با آهنگی خاص بر سر و سینه می‌زنند، گاهی هم سینه خود را لخت کرده، بر آن می‌زنند.اصل این سنت، بویژه در میان عربها رواج داشته است.بعدها به صورت موجود در آمده که با انتخاب نوحه‌های سنگین، حرکات دست بر سینه می‌خورد.به فردی هم که بر سینه خود زده، عزاداری می کند، «سینه زن» می گویند.

اینگونه نوحه گری، ابتدا بصورت فردی بوده، اما با مرور زمان به شکل گروهی و دستجات سوگواری در آمده است. «دسته گردانی و سینه زنی و نوحه خوانی که در زمان صفویه رایج‌شده و توسعه پیدا کرده بود، در عصر قاجاریه با توسعه و تجمل بیشتر در پایتخت رواج داشت... دسته گردانی در عصر قاجار، بویژه در زمان ناصر الدین شاه باآداب و تشریفات و تجمل بسیار برگزار می‌شد.دسته‌های روز با نقاره و موزیک جدید وعلم و بیرق و کتل، و دسته‌های شب با طبقهای چراغ زنبوری و حجله و مشعل به راه‌می‌افتاد و در فواصل دسته سینه‌زنها با آهنگ موزون سینه می‌زدند.نوحه خوانی و سینه‌زنی حتی در اندرون شاهان قاجار، بین خانمهای اندرون نیز متداول بود...»[۱] . ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] موسیقی مذهبی ایران، ص ۲۶.

سیاه جامگان

بعضی در سوگ عزیزان لباس سیاه می‌پوشند.لباس سیاه پوشیدن مکروه است، مگر در عزای ابا عبدالله الحسین «ع».ابو مسلم خراسانی، لباس سیاه می‌پوشید، تا هم با بنی امیه‌مخالفت کرده باشد، هم در دید بیننده، هیبت یابد.سیاه جامگان (مسوده)، سپاه ابو مسلم خراسانی بودند که لباس مشکی را در عزای شهدای کربلا و زید بن علی و یحیی بن زید می‌پوشیدند.کسانی هم در عالم رؤیا، رسول خدا «ص» و امیر المؤمنین «ع» و فاطمه زهرا «ع» را دیده‌اند که در عاشورا و سوگ امام حسین «ع» لباس سیاه می‌پوشیدند.[۱] سیاه جامگان به عباسیان گفته می‌شود، به همان دلیل شعار قرار دادن لباس سیاه برای خود. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۶۷۰.

سوگواری

برپا داشتن مراسمی به یاد سید الشهدا «ع» در ایام مختلف، بویژه دهه محرم و روز عاشورا.این عمل، که زنده نگهداشتن هدف حسینی و فرهنگ عاشوراست، مورد تشویق بسیار اولیاء دین است و خود معصومین، در راه اقامه عزای حسینی، می‌کوشیدند.[۱] زیرا عزاداری، بصورت گریه، برپایی مجالس ذکر، سرودن مرثیه، گریاندن، نوحه خوانی و... احیاء خط ائمه و تبیین مظلومیت آنان است.امام باقر «ع» در زمینه برپایی عزا در خانه‌ها برای امام حسین «ع» می‌فرماید: «ثم لیندب الحسین و یبکیه و یامر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی‌البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین.»[۲] (به کسانی که روز عاشورا نمی‌توانند به‌زیارت آن حضرت بروند اینگونه دستور می‌دهند) بر حسین «ع»، ندبه و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله برحسین «ع»، مراسم عزاداری برپا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند.

سنت عزاداری، با برخورداری از عشق و محبتی که از امام حسین «ع» در دلها بوده و هست، تبدیل به یک برنامه گسترده و مردمی و مقدس شده است و هرگز سستی و خاموشی ندارد و به برکت آن، اقشار بسیاری با امام حسین «ع» و دین و فرهنگ عاشورا آشنا می‌شوند.فراز و نشیبهای زیادی بر سوگواری بر خامس آل عبا گذشته است و هر گاه که شیعیان، قدرت و حکومتی یافته‌اند، در ترویج و توسعه آن کوشیده‌اند. «در زمان پادشاهی آل بویه، در دهه اول محرم، شیعیان به عزاداری حضرت سید الشهدا قیام نمودند... معز الدوله، اولین کسی است که فرمان داد که مردم بغداد در دهه اول محرم، سیاه بپوشند و بازارها را سیاهپوش کنند و به

مراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا قیام‌نمایند.بستن دکانها و منع طباخی و تعطیل عمومی در روز عاشورا از طرف معز الدوله دیلمی در شهر بغداد به عمل آمد و تا اوایل لطنت‌سلسله سلجوقی در آن شهر معمول بود.این مراسم تا انقراض دولت دیالمه در تمام کشورهای اسلامی قلمرو آنها مرسوم و برقرار بوده است.»[۳] .

رمز جاودانگی نهضت حسینی نیز همین احیا و زنده نگهداشتن و تعظیم شعائر بوده است.امام خمینی «قدس سره» فرمود: «الان هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، بااین روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، تا حالا آورده‌اند اسلام را... هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش سر و سینه‌زن نباشد، حفظ نمی‌شود... ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم...».[۴] برپایی عزا برای سید الشهدا، نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلوم است.اشک ریختن در سوگ ابا عبدالله «ع»، عامل تقویت‌حس عدالتخواهی و انتقامجویی از ستمگران و زمینه سازی برای تجمع نیروهای پیرو حسین «ع» در خط دفاع از حق است.عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ «شهادت» به نسلهای آینده است.به تعبیر شهید مطهری: «در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینیها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق واعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خود گذشتگی است.

اینجاست که عزاداری حسین بن علی «ع» یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.»[۵] عزاداری، سبب می‌شود که شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگهدارد و «مکتب عاشورا» بعنوان یک فکر سازنده و حادثه الهام بخش، همواره تاثیر خود را حفظ کند.عزاداری، احیاء خط خون و شهادت و رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش تاریخ است.عزاداران حسینی، پروانگانی شیفته نورند که شمع محفل آرای خویش را یافته، از شعله شمع، پیراهن عشق پوشیده‌اند و آماده جان باختن و پر سوختن و فدا شدن‌اند.نقش عزاداری در حفظ فرهنگ عاشورا مهم است.عمیقترین پیوندها را از طریق آمیختگی عقل و عشق و برهان و عاطفه که در کربلا۔ تجسم یافته است، انتقال می‌دهد.هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه آن هدف امام حسین از نهضت و حرکت، شناخته می‌شود.روضه‌های خانگی و دسته‌های عزاداری و هیئتهای زنجیر زنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت وآب دادن و تلاش در بر پایی مجالس و نوحه خوانی و سینه زنی و... هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می‌بخشد. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] تاریخچه عزاداری حسینی، ترجمه «تاریخ النیاحة علی الامام الشهید» از سید صالح الشهرستانی.

[۲] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.کتاب «زفرات الثقلین فی ماتم الحسین»، محمد باقر محمودی، چند جلد، به مساله گریه‌کردن اولیاء خدا بر آن حضرت پرداخته و نیز مجموعه‌ای از مرثیه‌ها در سوگ سید الشهدا «ع» را آورده است.

[۳] موسیقی مذهبی ایران، حسن مشحون، ص ۴.

[۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰.

[۵] نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر، شهید مرتضی مطهری، ص ۸۹.

سفره

اطعام و احسانی که در خانه‌ها و تکیه‌ها، به یاد شهدای کربلا یا خانواده امام حسین «ع» به افراد می‌دهند و اغلب در پی نذر و نیاز، سفره می‌گسترند.به تناسب کسی که به نام او سفره پهن می‌کنند، نام خاصی به آن می‌دهند، مثل سفره اباالفضل، سفره امام زین

العابدین، سفره رقیه و امثال آن و آداب و رسوم خاصی دارد.آنچه که به یاد امام حسین «ع» ضیافت داده می‌شود، چه در ایام محرم و چه اوقات دیگر، مورد تقدیس افراد است و بعنوان تبرک، بر سر آن سفره می‌نشینند یا از غذای آن اطعام، به خانه‌ها می‌برند و متواضعانه هر چند وضع مالی‌شان خوب باشد، از برکت معنوی آن استفاده می کنند و آن را «غذای امام حسین» می‌دانند.به چنان سفره‌ای «سفره ماتم» هم می گفته‌اند.این از دیرباز رواج‌داشته است.خلفای فاطمی در مجلس سوگواری بر زمین می‌نشستند و پیروانشان در نهایت اندوه، گرد آنان حلقه می‌زدند.به جای فرش در تالارها و سرسراها شن می‌ریختند و خوراك بسیار مختصری تنها مرکب از عدس سیاه، پیازهای شور و خیار و نان جوین که از دستی رنگ آن را تغییر می‌دادند، بر سر خوان می‌نهادند و آن را «سفره ماتم» می‌خواندند...».[۱] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] تاریخ آموزش در اسلام، احمد شلبی، ترجمه محمد حسین ساکت، ص ۳۲۴.

سیف بن مالک نمیری

بعضی مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

سیف بن مالک عبدی بصری

از صلحا و نیکنامان و از دلاوران بصره بود. در رجال مامقانی و رجال طوسی است که او از بصره به نصرت امام در کربلا شتافت و در کنار یاران امام حسین علیه‌السلام به جنگ با یزیدیان پرداخت. سرانجام به شهادت رسید. نام او در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: «السلام علی سیف بن مالك...».

سیف بن مالک عبدی

از شهدای کربلاست. عبدی: منسوب به عبدالقیس. قبیله‌ای از عدنان، (عدنان عرب شمال).

از جوانان پر شوری بود که در بصره، در خانه‌ی بانوی بزرگ، «ماریهٔ بنت منقذ عبدی» جمع می‌شدند. خانه‌ی او پایگاهی برای شیعه بود. از بصره به کوفه آمد و از آنجا به کاروان امام حسین علیه‌السلام پیوست، سپس همراه او به کربلا آمد. عصر عاشورا در نبرد تن به تن به شهادت رسید.

او علاوه بر فیض شهادت، به شرف سلام امام مهدی (عج) در زیارت جامعه‌ی نائل گشته است. «السلام علی سیف بن مالك».

بعضی او را سیف بن عبدالله بن مالك عبدی نوشته‌اند.

سیف بن عبدالله بن مالک عبدی

به قولی او همان سیف بن مالك عبدی از شهدای روز عاشوراست.

سیف بن حارث جابری

از انصار امام حسین علیه‌السلام و از شهدای کربلا است. نام شریفش در زیارت رجبیه چنین آمده است: «السلام علی سیف بن حارث بن سریع...».

او و برادر مادری‌اش مالك بن عبد بن سریع که پسر عم نیز بودند از غربت امام در محضر امام گریستند و اذن جهاد خواستند و پس

از مقاتله سخت با دشمن به شهادت رسیدند.

سیف بن الحرث

سیف بن حرث بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری - مالک بن عبدالله بن سریع بن جابر الحمدانی الجابری.

بنی جابر تیره‌ایی از قبیله حمدان است و قبیله حمدان در اصل یمنی می‌باشد.

سیف و مالک بن عبدالله هم پسر عمو و هم برادر بودند البته از طرف مادر. آن دو از کوفه قبل از روز عاشورا به یاری امام شتافتند و هنگام شهادت جوان بودند.

روز عاشورا که دشمن به خیمه گاه امام علیه‌السلام نزدیک می‌شد هر دو به حالت گریان، خدمت امام حسین علیه‌السلام رسیدند.

امام علیه‌السلام فرمود: چرا گریه می کنید، ای فرزندان برادرم؟ به خدا من امیدوارم که بزودی چشم شما روشن شود. (یعنی وارد بهشت می‌شوید).

سیف و مالک عرض کردند: فدایت شویم به خدا، برای خودمان گریه نمی‌کنیم بلکه به تنهایی تو گریه می کنیم.

امام علیه‌السلام فرمودند: خداوند به شما به خاطر کمک و یاریتان به من بهترین پاداش متقین را بدهد.

سپس با عبارت «علیک السلام یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و جواب امام علیه‌السلام: «و علیکم السلام و رحمهٔ الله و برکاته» اجازه جهاد گرفتند و آنقدر مبارزه کردند تا اینکه به شهادت رسیدند.

بنا به نقل بحار هر کدام از اصحاب امام حسین علیه‌السلام که عازم میدان می‌شد خدمت امام علیه‌السلام می‌رسید و عرض می کرد: «السلام یا ابن‌رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم».

امام در جواب می‌فرمود: «و علیک السلام و نحن خلفک»؛ «ما هم بعد از تو می‌آییم» و سپس آیه: فمنهم من قضی نحبه و منهم ینتظر» را قرائت می کرد.

«بعضی از آنها به پیمان عمل کردند و بعضی منتظرند که عمل نمایند.»

گاهی اوقات بیانات و مطالب خاصی که بیانگر احساسات و عواطف آن حضرت و یا نشانگر اهمیت یک موضوع بود ایراد می‌فرمود.

در بعضی از منابع، مالک بن عبدالله به صورت مالک بن عبد نوشته شده است.

در زیارت ناحیه، اشتباها نام سیف بن حارث را، شبیب بن حارث ثبت کرده‌اند.

ولی در زیارت رجبیه سیف بن حارث نقل شده است.

بهر حال نام آن بزرگوار در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

سیف بن الحارث

به قولی او همان سیف بن الحرث از شهدای روز عاشوراست.

سید القراء

سید القراء، لقب جناب «بریر بن خضیر حمدانی» است که در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.

سوید بن مطاع

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «سوید بن عمرو خثعمی» است. او به دست «عروهٔ بن بطان ثعلبی» و «زید بن رقاد تغلبی» به شهادت رسید.

سوید بن عمرو خثعمی

سوید بن عمرو بن ابی‌مطاع خثعمی بوده و خثعمی منسوب به خثعم بن اراش، که قبیله‌ای از اعراب قحطانی و یمنی الاصل می‌باشند. او مردی شجاع، جنگ آزموده، شریف، عابد و کثیر الصلوهٔ بوده است. او یکی از دو نفری بود که همراه حضرت امام حسین علیه‌السلام تا آخرین لحظات باقی مانده، و بعد از شهادت امام علیه‌السلام به شهادت رسید. سوید در میان شهداء افتاده بود، ولی اندک توانی داشت، شنید که می گویند: حسین علیه‌السلام کشته شد. آنگاه اندکی هشیاری یافت و از خنجری که همراهش بود به جای شمشیر استفاده کرد و ساعتی با دشمن جنگید، سپس به دست عروهٔ بن بکار و زید بن ورقاء به شهادت رسید، او و بشیر بن عمرو حضرمی آخرین شهدای کربلا هستند.

سوید

بعضی از مورخان او را از شهدای کربلا به حساب آورده‌اند. به قولی او غلام «شاکر بن عبدالله حمدانی» بوده است.

سوار بن منعم بن حابس حمدانی نهمی

سوار بن منعم بن حابس بن ابی‌عمیر بن نهم الحمدانی النهمی بوده. نهم تیره‌ای از بنی‌حمدان می‌باشد. سوار از کوفه به خدمت امام علیه‌السلام رسیده و در روز عاشورا مبارزه کرده و مجروح شده و به اسارت دشمن درآمد. او را پیش ابن‌سعد بردند وی دستور قتل سوار را صادر کرد.

قبیله‌اش شفاعت کردند تا او را نکشت ولکن با آن حالت اسارت و جراحت تا شش ماه زنده بود و پس از آن به شهادت رسید.

عمار از راویان حدیث هم بوده و لذا در باب میراث جنین، مرحوم شیخ صدوق از طریق او روایت نقل کرده است.

و در زیارت ناحیه مقدسه، علاوه بر سلام، جراحت و اسارتش تصریح شده است:

«السلام علی الجریح المأسور سوار بن ابی‌حمیر الفهمی الحمدانی»؛ «سلام بر شهید مجروح و اسیر، سوار بن ابی‌عمیر نهمی».

سوار بن ابی‌عمیر نهمی

از شهدای کربلاست، به قولی وی همان «سوار بن منعم بن حابس حمدانی» است.

سوار بن ابی‌حمیر نهمی

بعضی از مورخین او را از شهدای کربلا به حساب آورده‌اند.

سلیمان ترکی

وی همان «اسلم ترکی» غلام امام حسین علیه‌السلام بود که در کربلا به شهادت رسید.

سلیمان بن کثیر

به قولی او همان مسلم بن کثیر ازدی، از شهدای کربلا است. بعضی احتمال داده‌اند اسلم بن کثیر ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد.

در زیارت رجبیه بدین گونه از او یاد شده است: «السلام علی سلیمان بن کثیر...».

سلیمان بن عون حضرمی

او را در شمار شهدای کربلا آورده‌اند و نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.

سلیمان بن سلیمان ازدی

این بزرگوار نیز از شهدای نهضت و قیام کربلا و عاشورا ابی‌عبدالله است. مرحوم سید بن طاووس در زیارت رجبیه او را از شهدای کربلا آورده است. در زیارت رجبیه از او بدین گونه یاد شده است: «السلام علی سلیمان بن سلیمان الازدی...».

سلیمان بن رزین

از غلامان حضرت امام حسین علیه‌السلام بوده و در بصره به شهادت رسید.

هنگامی که امام علیه‌السلام در مکه بودند نامه‌هایی توسط سلیمان برای بزرگان بصره که عبارتند از: مالک بن مسمع بکری - احنف بن قیس تمیمی - منذر بن جارود عبدی - مسعود بن عمرو ازدی - قیس بن هیثم - عمرو بن عبدالله بن معمر، فرستاد.

ابن‌زیاد در آن زمان حاکم بصره و نیز داماد منذر بن جارود بوده، همه سران غیر از منذر موضوع نامه امام علیه‌السلام را کتمان کردند، ولی منذر از ترس این که شاید موضوع نامه، دسیسه ابن‌زیاد باشد، سلیمان را همراه نامه امام علیه‌السلام تحویل ابن‌زیاد داد، و او یک روز بعد از تحویل سلیمان عازم کوفه بود. چون یزید حکومت کوفه را هم به ابن‌زیاد سپرده بود و شب قبل از حرکت،دستور قتل سلیمان را صادر کرده و او را به شهادت رسانیدند.

بحریه همسر ابن‌زیاد و دختر منذر بن جارود بوده است. و بنا به روایت لهوف ابن‌زیاد سلیمان را به دار زد.

متن نامه امام حسین علیه‌السلام که به وسیله سلیمان به مردم بصره فرستاده شد به شرح ذیل می‌باشد:

«اما بعد، بدرستی که خدای تعالی، محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از میان مردم برگزید و او را به نبوت برتری داد و برای رسالت اختیار کرد. آن گاه که او پیام خدا را به مردم رسانید. و در مقام خیرخواهی آنها آنچه شایسته بود گفت و کرد، خدایش به سوی رحمت خود برد، ما اهل بیت و اولیا و اوصیا و وارثان او بودیم و جانشین او در میان مردم، حق ما بود. قوم ما (مسلمانان) این حق را به استبداد از ما گرفتند. و ما هم از ترس پراکندگی مسلمین و به منظور آن که کار به سلامت بگذرد تن دادیم و خود می‌دانیم که ما از مردمی که این کار را به عهده گرفته‌اند به آن شایسته‌تریم.

... اکنون فرستاده‌ام را با این نامه نزد شما می‌فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش دعوت می‌کنم چه این سنت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از بین رفته و بدعت زنده گشته است. اکنون اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید شما را به راه راست خواهم برد، سلام و رحمت خدا بر شما باد».

در زیارت ناحیه مقدسه نام سلیمان بدین گونه وارد شده است:

«السلام علی سلیمان مولی الحسین ابن امیرالمؤمنین و لعن الله قاتله سلیمان به عوف الحضرمی».

سلیمان

او فرستاده‌ی حسین علیه‌السلام به سوی اهالی بصره بوده است. یکی از بزرگان بصره که او به سویش فرستاده شده بود یعنی «منذر بن جارود عبدی» که کارگزار یزید بن معاویه در آن زمان در بصره بود سلیمان را تسلیم عبیدالله بن زیاد کرد و عبیدالله او را کشت و این سلیمان کنیه‌اش «ابارزین» بود.

سلمان بن مضارب بن قین

پسر عموی زهیر بن قین. سلمان بن مضارب به همراه زهیر پسر عموی خود به اصحاب سیدالشهدا ملحق شد و همچون زهیر و جمعی دیگر قبل از ورود به کربلا جذب وجود مقدس حسینی شد. و روز عاشورا قبل از زهیر و پس از نبردی دلاورانه به شهادت رسید.

سلمان بجلی

سلمان بن مضارب بن قیس انماری بجلی. او پسر عموی زهیر بن قین می‌باشد. بجلی منسوب به «بجلیه» که فرزندان انمار بن اراش بن کهلان هستند، و از اعراب قحطانی یمنی الاصل می‌باشند.

او ساکن کوفه بوده که در سال ۶۰ هجری همراه زهیر بن قین به سفر حج رفته و در بین راه با زهیر به خدمت امام علیه‌السلام رسیدند. و با هم وارد کربلا شدند تا این که در روز عاشورا بعد از نماز ظهر، قبل از زهیر به شهادت رسید.

سفیان بن مالک

از شهدای کربلا و عاشورای حسینی است. اما نام او در زیارت رجبیه چنین آمده است: «السلام علی سلیمان بن مالک».

سعید بن عبدالله حنفی

حنفی منسوب به حنفیه بن لجیم، تیره‌ای از بکر بن وائل، قبیله‌ای از اعراب عدنانی شمالی می‌باشند و سعید اهل کوفه بود.

نام او در بعضی از منابع «سعد بن عبدالله» وارده شده است.

او از افراد جان بر کف شهدای کربلا، حماسه ساز، شورانگیز و انقلابی بزرگی بوده است. مبارزات بسیار پرشوری در قیام کربلا از خود به یادگار گذاشته است.

او از همان زمانی که خبر هلاکت معاویه به کوفه رسید مبارزات انقلابی خود را شروع کرد. و در کوفه از عباد و از شجاعان و از افراد سرشناس شیعه محسوب می‌شد. سعید و هانی بن هانی سومین گروه از فرستادگان کوفیان بودند که دعوت نامه‌های کوفیان را به حضرت امام حسین علیه‌السلام رسانیدند.

گروه اول فرستادگان کوفیان: عبدالله بن وائل و عبدالله بن مسمع (سبع).

گروه دوم: قیس بن مسهر و عبدالرحمن بن عبدالله بودند.

سعید بن عبدالله و هانی بن هانی دعوت نامه هفت نفر از سران کوفه را که عبارتند از: شبث بن ربعی – حجار بن ابجر – یزید بن الحرث – یزید بن رویم – عزرهٔ بن قیس – عمرو بن الحجاج – محمد بن عمیر، خدمت امام علیه‌السلام رساندند. وقتی که مسلم علیه‌السلام به کوفه آمده و در منزل مختار بود، سعید بن عبدالله از اولین مستقبلین و بیعت کنندگان جدی با مسلم علیه‌السلام بود.

بعد از نماز مغرب شب عاشورا حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام طی سخنانی از اصحاب تشکر کرد و بیعت را از آنان برداشته و

فرمود: «می‌توانید میدان کربلا را ترک کنید، چرا که اینان فقط با من کار دارند».

هر یک از اصحاب و اهل بیت جوابهای شورانگیزی به امام علیه‌السلام دادند، از جمله سعید بن عبدالله عرض کرد:

«نه به خدا قسم ای پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، ما هرگز وانمی‌گذاریم تو را، تا خدای تعالی بداند که ما از تو و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم محافظت کردیم. و اگر بدانم که کشته می‌شوم سپس زنده شده و سوزانده می‌شوم و پس از آن متلاشی شده و در هوا پراکنده می‌شوم، تا هفتاد مرتبه، از تو جدا نمی‌شوم تا مرگ خود را در نزد تو ببینم. پس چگونه جنگ نکنم در حالی که این یک کشته شدن است، پس از آن به کرامتی که برای آن هرگز پایانی نیست می‌رسم.

سعید در ظهر روز عاشورا از جمله افرادی بود که جان خود را سپر امام علیه‌السلام کرده تا آن حضرت با نیمی از اصحاب، نماز ظهر (خوف) اقامه کرده و نیم دیگر به دفع دشمن پرداخته تا نوبت نمازشان برسد.

سعید روز عاشورا در پیش روی آن حضرت ایستاده و خود را هدف تیرها نموده بود و هر کجا که آن حضرت حرکت می‌کرد در پیش روی آن حضرت بود تا این که روی زمین افتاد، و در این حال می‌گفت: «خدایا لعن کن این جماعت را، لعن عاد و ثمود، ای خدای من سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود برسان و به او ابلاغ کن آن چه به من رسید از زحمت و جراحت و زخم چه این که من در این کار قصد کردم نصرت ذریه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو را.»

او این سخنان را گفته و به شهادت رسید. در بدن سعید به غیر از زخم شمشیر و نیزه، سیزده چوبه تیر یافتند.

به نقل شیخ ابن نما حضرت امام حسین علیه‌السلام و اصحابش نماز را فرادی و به اشاره خواندند.

سعید بن عبدالله در زیارت ناحیه مقدسه یکی از افرادی است که بیشترین توجه به او شده است.

وقتی که سعید در محافظت از امام علیه‌السلام زخمی شده و بر زمین افتاده و در حال شهادت بود، چشمهایش را باز کرد و به صورت امام علیه‌السلام تماشا کرده و به آن حضرت عرض کرد: «اوفیت یا ابن رسول الله؟؛ ای پسر رسول خدا، به عهدم وفا کردم؟»

امام علیه‌السلام فرمود: «نعم انت امامی فی الجنهٔ؛ آری وفا کردی و تو پیشاپیش من در بهشت هستی.»

سعید بن عبدالله

او همان سعد بن عبدالله غلام عمرو بن خالد اسدی صیداوی و از شهدای کربلاست.

سعد بن مسعود ثقفی

وی عموی مختار و از یاران مخلص امیرمؤمنان و ائمه اطهار علیهم‌السلام بود.سعد بن مسعود فرمانده و رزم آوری باتجربه بود که مختار دوران نوجوانی و جوانی را نزد عمویش می‌گذراند و تجربه می‌اندوخت.

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام پس از رسیدن به حکومت بنابر علل و حوادثی که پیش آمد رسما مرکز خلافت را از مدینه به عراق (کوفه) منتقل نمود. استانداری مدائن که از مناطق مهم مرزی عراق بود، از طرف حضرتش به عموی «مختار» واگذار گردید. و مختار نیز در کنار عموی خود در عراق ساکن شد و در زمان حکومت امام علی علیه‌السلام در کنار حضرت در کوفه ماند و پس از شهادت امام علیه‌السلام به بصره رفت و مدتی در آنجا ساکن بود.

در جنگ صفین، امیرمؤمنان علیه‌السلام «سعد» را فرمانده‌ی طایفه‌ی قیس و عبدالقیس قرار داد. سعد بن مسعود ثقفی در آن جنگ با «فئه‌ی باغیهٔ» و دار و دسته‌ی معاویه به مبارزه پرداخت.

سعد بن عبدالله

غلام «عمرو بن خالد اسدی صیداوی» از شهدای کربلاست. او به همراه مولای خودش و گروهی دیگر، به نیروی امام حسین علیه‌السلام ملحق شد. هنگامی که به نیروی امام پیوستند که بعد از دیدار با حر بن یزید ریاحی که پیش از رسیدنشان به کربلا انجام گرفته بود، دچار رنج و اندوهی شده بود. حر تصمیم گرفته بود که از ملحق شدن آنها به نیروی حسین علیه‌السلام ممانعت کند ولی نتوانست. عمر بن خالد و سعد در زیارت ناحیه نامشان چنین وارد شده است: «السلام علی عمر بن خالد الصیداوی و السلام علی سعید مولاه».

سعد بن حنظله تمیمی

از طایفه بنی‌تمیم، و از اعراب عدنانی و از اعیان سپاه حضرت امام حسین علیه‌السلام محسوب می‌شده است.

او بعد از عمرو بن خالد ازدی و پسرش، عازم میدان شده و رجزهای زیر را خواند: صبرا علی الاسیاف و لاسنه

صبرا علیها لدخول الجنه و حور عین ناعمات هنه

لمن یرید الفوز لا بالظنه یا نفس للراحهٔ فاجهدنه

و فی طلاب الخیر فارغبنه «کسی که خواستار رستگاری و بهشت و حوریان نرم تن هست باید در برابر شمشیرها و نیزه‌ها صبور باشد. ای نفس برای آسودگی بکوش و در طلب خوبی راغب و مشتاق باش.»

سعد بعد از جهادی سخت به شهادت رسید.

تمیمی: منسوب به قبیله‌ی «تمیم»، قبیله‌ای از اعراب عدنان است. (عدنان، عرب شمال).

سعد بن حرث خزاعی

از غلامان امیرالمؤمنین علیه‌السلام، و به هنگام شهادت در سنین بالایی بود.

از جمله فضایل و سوابق وی آن است که مصاحبت با حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده و فردی مدیر و شجاع بود و حضرت علی علیه‌السلام او را به استانداری آذربایجان نصب کرد و مدتی هم مسؤولیت نیروی انتظامی کوفه را در زمان آن حضرت به عهده داشت.

بعد از شهادت حضرت علی علیه‌السلام در خدمت حسنین علیهماالسلام بوده تا اینکه با آن حضرت از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

سعد بن حرث انصاری عجلانی

سعد بن الحارث (حرث) بن سلمهٔ انصاری عجلانی و برادرش ابوالحتوف، اهل کوفه و از تیره بنی‌عجلان از قبیله خزرج انصار مدینه بودند. این دو برادر هر چند سابقه خوبی نداشتند ولی عاقبت بخیر شدند.

سعد و ابوالحتوف تا قبل از شهادت از خوارج و از لشکر عمر بن سعد بودند، وقتی که در روز عاشورا اصحاب امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسیدند و امام علیه‌السلام تنها مانده و ندای هل من ناصر فرموده و اهل حرم گریه می‌کردند این دو برادر به سعادت روی آورده و به امام علیه‌السلام لبیک گفتند و در جا شمشیر کشیده و با کفار اطراف خود شروع به جهاد کرده و جمعی از آنان را به هلاکت رساندند. و خودشان در مکان واحدی به شهادت رسیدند.

سعد بن حارث انصاری

به قولی او از شهدای روز عاشورا بوده است.

سعد بن حارث

یکی از غلامان حضـرت علی بن ابیطالب علیهماالسلام. سماوی در ابصار العین و عسقلانی در الاصابهٔ و مامقانی در رجال خود او را از اصـحاب رسول الله شـمرده‌اند. سـعد از موالی و آزاد شده‌های علی علیه‌السلام است. اول ملازم حضرت امیر و سپس امام حسن و آن گاه از اصـحاب ابی‌عبـدالله شد با آن حضـرت به کربلا آمد و پس از نبردی سـخت با دشـمن و دفاع از حریم مقدس حسـینی به شهادت رسید.

سعد بن بشر بن عمرو حضرمی

سعد بن بشر از آزاد شده‌های ابی‌عبدالله الحسین و از موالی آن حضرت مانند سلیمان و قارب و منحج است و به همراه امام در کربلا آمد و با لشکریان عمر سعد به مقابله و مقاتله برخاست تا به شهادت رسید.

سعد

از شهدای روز عاشوراست. او غلام حضرت علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود.

سالم بن مسلم عبدی

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «عامر بن مسلم» است.

سالم بن عمرو

از شـهدای کربلاست. او غلامی از طایفه‌ی «بنی‌مـدینه» بود و در کوفه می‌زیست و از شـیعیان اهل بیت به شـمار می‌آمد. نام او سالم بن عمرو بن عبـدالله مولی بنی مولی بنی المـدینه کلبی، و اهل کوفه می‌باشد. بنی المدینه تیره‌ای از بنی کلب قضاعهٔ است. و زید بن حارثه صحابی معروف از این تیره بوده است.

او شیعه‌ای شـجاع، سوارکاری نامدار و از یاران خالص حضرت مسلم بوده است که با آن حضرت قیام کرده و بعد از شهادت مسلم علیه‌السـلام سالم، دسـتگیر شده، و موفق به فرار از چنگ ابن‌زیاد گشـته و در میان قبیله‌اش مخفی شد. تا این که خبر ورود حضـرت امام حسـین علیه‌السـلام به کربلا را شـنیده و همراه مجاهدین بنی‌کلب به خدمت امام علیه‌السـلام رسیدند. او در روز عاشورا به فیض شهادت نایل آمد. و در زیارت ناحیه مقدسه نامش وارد است: «السلام علی سالم مولی بنی المدینه کلبی».

بنی‌مدینه: تیره‌ای است از «کلب بن وبره» و از عرب قحطان. (یمن، عرب جنوب)

سالم بن ابوالجعد

او از شـهدای روز عاشوراست. غلام عامر بن مسـلم عبدی و از شـیعیان بصره و از تابعین مورد اطمینان بود. نامش در زیارت ناحیه‌ی مقدسه آمده است.

عبدی: منسوب به قبیله‌ی «عبدالقیس»، تیره‌ای از عدنان. (یمن، عرب شمال).

سالم

عامر از شیعیان بصره و به قولی از طایفه عبدی و به قولی از طایفه سعدی بود. عبدی و سعدی هر دو از تیره‌های عبدالقیس و عدنانی می‌باشند. از جمله فضایل و سوابق سالم این است که به همراه عامر بن مسلم بصری در کربلا ـ به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسیده و در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گشت. نام سالم در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است. «السلام علی سالم مولا عامر بن مسلم...».

سالم

غلام بنی المدینهٔ الکلبی الکوفی. از شهدای روز عاشوراست و نام گرامیش در زیارت ناحیه مقدسه چنین آمده است: «السلام علی سالم مولی بنی المدینهٔ الکلبی»، سالم در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت نمود و پس از حوادث و مشقت زیاد خود را به کربلا رسانید و در رکاب امام پس از قتال با دشمن به شهادت رسید.

سیف بن مالک عبدی

از شهدای کربلاست.از جوانان پرشوری بود که در بصره، در خانه بانوی بزرگ، «ماریهٔ بنت منقذ عبدی» جمع می‌شدند، خانه او پایگاهی برای شیعه بود.[۱] از بصره به‌کوفه آمد و از آنجا به کاروان امام حسین «ع» پیوست، سپس همراه او به کربلا آمد.عصر عاشورا در نبرد تن به تن به شهادت رسید.[۲] . ----------------------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۸.

[۲] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۷۹.

سیف بن حارث بن سریع جابری

از شهدای جوان کربلاست.نامش در زیارت ناحیه، بصورت «شبیب بن حارث» آمده است.وی و پسر عمویش مالک بن عبدالله از کوفه آمده، در کربلا ـ به امام حسین «ع» پیوستند.روز عاشورا، پس از شهادت حنظلهٔ بن قیس، هنگامی که دشمن به خیمه‌گاه امام‌حسین «ع» نزدیک شده بود، گریان خدمت امام آمدند و اذن میدان طلبیدند.سپس هر دو باهم به میدان رفته، جنگیدند تا شهید شدند.آن دو، هم برادر مادری و هم پسر عمو بودند.[۱] در کتب، نام سیف بن حرث هم آمده است، شاید همان سیف بن حارث باشد.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۷، عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۳۰.

سهل بن سعد

یکی از شیعیان اهل بیت که در شام، بیرون دروازه دمشق، با کاروان اسرای کربلا ـ برخورد کرد و از جشن و پایکوبی مردم به شگفت آمد.با سکینه دختر امام حسین «ع» سخن گفت و خود را معرفی کرد و درخواست نمود که اگر کاری داشته باشند، انجام

دهد.

سکینه گفت: به نیزه‌داری که این سر را می‌برد، بگو تا جلوی ما برود و مردم مشغول تماشای سر شوند و به چهره حرم رسول الله ننگرند.سهل با پرداخت چهار صد دینار به نیزه‌دار از او خواست که پیشاپیش خاندان پیامبر راه برود.[۱] سهل بن سعد ساعدی، از اصحاب پیامبر و یاران علی بود.تا سال ۸۸ هجری زیست.هنگام مرگ، ۹۶ ساله یا صدساله بود.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۷.وسیلة الدارین فی انصار الحسین، ص ۳۸۲، عوالم (امام حسین)، ص ۴۲۸.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۷۶.

سوید بن عمرو خثعمی

آخرین کشته میدان کربلاست.وی پس از شهادت امام حسین «ع» شهید شد.یکی از دو مردی بود که همراه حسین «ع» بودند.او مجروحی افتاده در میدان، میان زخمیان بود ورمقی در بدن داشت و در آن حال، چون شنید که کوفیان شادی کنان می گویند «حسین کشته شد»، به هوش آمد و با چاقو و شمشیری که داشت، با همان حالت به جنگ پرداخت و شهید شد.[۱] به «سوید بن مطاع» هم معروف است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۷.

سوار بن منعم بن حابس همدانی

از شهدای حادثه کربلاست.وی پس از رسیدن امام حسین «ع» به کربلا، از کوفه آمد و به آن حضرت پیوست.برخی او را از شهیدان حمله اول می‌دانند و بعضی دیگر وی را از مجروحانی می‌دانند که اسیر شد و نزد عمر سعد بردند، سپس در اثر جراحات، پس از شش ماه به شهادت رسید.نام او در زیارت رجبیه بصورت «سوار بن ابی عمیر نهمی» آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۶.

سلیمان بن کثیر

نام او را در فهرست شهدای کربلا آورده‌اند، نیز در زیارت رجبیه هم آمده است. احتمال داده‌اند که او، همان مسلم بن کثیر ازدی باشد.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۱.

سلیمان بن عون حضرمی

نامش را در شمار شهدای کربلا آورده‌اند و در زیارت رجبیه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۱.

سلیمان بن سلیمان ازدی

گفته شده که از شهدای کربلا بوده است.نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۱.

سلمان بن مضارب بجلی

از شهدای کربلاست.گفته شده وی پسر عموی زهیر بن قین بود و همراه او، پیش از رسیدن به کربلا، به سپاه حسین بن علی «ع» پیوست و عصر عاشورا شهید شد.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۱.

سعید بن عبدالله حنفی

از شهدای والاقدر کربلاست، که ایمانی راسخ و شجاعتی فراوان داشت و از هواداران‌سرسخت اهل بیت «ع» بود.شب عاشورا وقتی سید الشهدا «ع» از افراد خواست که ازتاریکی استفاده کرده متفرق شوند، یاران برخاستند و هر یک سخنانی گفتند.از جمله سعید بن عبدالله ایستاد و گفت: نه به خدا قسم، تو را وا نمی‌گذاریم تا خداوند بداند که مادر نبود رسول خدا «ص» حق او و ذریه‌اش را مراعات کردیم.به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، آنگاه سوزانده می‌شوم و هفتاد بار با من چنین می‌کنند، باز هم از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو فدا شوم.چگونه چنین کنم، با آنکه بیش از یکبار کشته شدن نیست و پس از آن کرامت ابدی و بی پایان است.[۱] این نشان دهنده عمق ایمان و اخلاص او در راه یاری حق و عترت است.او و همراهش هانی به هانی، آخرین سفیرانی بودند که امام حسین «ع» نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نوشت و به دست آنان سپرد.در آخر همین نامه، جمله معروف امام درباره «وظیفه پیشوا» آمده است که: «... فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب...».[۲] .

نیز یکی از فرستادگانی بود که نامه‌های کوفیان را خدمت امام حسین «ع» آورده بود. وی از انقلابیون پر شور کوفه به حساب می‌آمد.در نهضت مسلم بن عقیل هم فعال بود و نامه مسلم را به مکه رساند و از مکه همراه امام به کوفه آمد تا در روز حماسه بزرگ عاشورا، جان را فدای رهبرش سازد.هنگام ظهر عاشورا در مقابل امام حسین «ع» ایستاد تاآن حضرت نمازش را بخواند.او آنقدر تیر خورد که بر زمین افتاد و جان باخت.در پیکراو غیر از زخم شمشیرها و نیزه‌ها، سیزده تیر یافتند.[۳] نامش در زیارت ناحیه

مقـدسه، همراه بـا جملاـتی که شب عـاشورا در برابر امام حسـین «ع» گفت و ثنا و دعایی که حضـرت حجت در این زیارت برای او دارد، آمده است.[۴] .

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۲۴۱.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۶۵.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

[۴] همان، ص ۷۰.

سعد بن حنظله تمیمی

یکی از شهدای کربلا از قبیله تمیم بود.[۱] بعضی او را همان حنظلهٔ بن اسعد شبامی دانسته‌اند، مثل مؤلف قاموس الرجال.

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۰۱، انصار الحسین، ص ۷۴.

سالم، مولی عامر بن مسلم

وی از شـهدای عـاشوراست.او غلاـم عامر بن مسـلم عبـدی و از شـیعیان بصـره و از تابعین مورد اطمینان بود.نام کامل او سالم بن ابو الجعد است.نامش در زیارت ناحیه مقدسه است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۴.

سالم بن عمرو، مولی بنی المدینه

از شهدای کربلاست.وی غلامی از طایفه بنی مدینه بود و در کوفه می‌زیست و ازشیعیان اهل بیت به شمار می‌آمد.سوارکاری نامدار بود.در نهضت حضـرت مسـلم شـرکت داشت.پس از تنها ماندن مسلم بن عقیل، او و جمعی دیگر از شیعیان دستگیر شدند، اما سالم از چنگ دشـمن گریخت و پنهان شد.چون شـنید امام حسـین «ع» به کربلا رسیده است، خود را به آن حضرت رساند و روز عاشورا در حمله اول شهید شد.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۲۷۱، انصار الحسین، ص ۷۴.

ش

شبیب بن عبدالله، مولی حرث

از شهدای کربلاست.وی از شجاعان کوفه بود که در کربلا همراه سیف و مالك (پسران سریع) به حسین «ع» پیوست و جزء شهدای حمله اول در روز عاشورا بود که پیش از ظهر شهید شد. شبیب از صحابه پیامبر خدا بود و همراه علی «ع» نیز در جنگهای سه گانه‌اش شرکت داشت.[۱].

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۳۸.

شوذب، مولی شاکر

از شهدای کربلاست.وی، «غلام شاکر بن عبدالله همدانی» بود و از شیعیان برجسته و از بزرگترین انقلابیون حماسی و مخلص به شمار آمد که در کربلا، در کهنسالی به شهادت رسید.[۱] شوذب، از حفاظ حدیث بود و از امیر المؤمنین «ع» حدیث شنیده و نقل می‌کرد. مجلسی داشت که شیعیان به حضورش می‌آمدند تا از او حدیث بشنوند.وی همراه عابس، نامه مسلم بن عقیل را از کوفه به مکه خدمت امام حسین «ع» رساند.از مکه همراه امام شد و به کربلا آمد.شهادت او بعد از ظهر عاشورا و پس از شهادت حنظلة بن اسعد شبامی بود.[۲] . ---------------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۷۹.

[۲] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۳۰.

شهید نماز

سعید بن عبدالله، از اصحاب شهید امام حسین «ع» که روز عاشورا، پیکر خود را سپر تیرهای دشمن ساخت تا امام حسین «ع» نمازش را بخواند.اضافه بر زخم شمشیرها و نیزه‌هایی که بر بدن داشت، ۱۳ تیر هم بر پیکرش نشسته بود که بر زمین افتاد و شهید شد.[۱] خود ابا عبدالله «ع» را نیز می‌توان سر سلسله شهیدان نماز دانست، چرا که برای احیاء دین و نماز و امر به معروف و نهی از منکر شهید شد و قیامش، «اقامه نماز» بود (اشهد انك قد اقمت الصلاة...)[۲] شب عاشورا را نیز برای نماز و قرائت قرآن از سپاه دشمن مهلت خواست، ظهر عاشورا هم در آن میدان خون و شهادت به نماز اول وقت ایستاد.به ابو ثمامه صائدی نیز که هنگام ظهر عاشورا، اذان وقت را به یاد سید الشهدا «ع» آورد و همراه آن حضرت آخرین نماز را خواند، «شهید نماز» گفته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۰۴، به نقل از لهوف.

[۲] زیارت وارث (مفاتیح الجنان، ص ۴۲۹).

شاعر الانصار

لقب جناب نعیم بن عجلان انصاری، از شهدای حمله نخست در روز عاشوراست.

شبیب بن الحارث بن سریع

به قولی او همان شبیب بن عبدالله، از شهدای روز عاشوراست.

شبیب بن جراد وحیدی کلبی

شبیب از صالحان و شجاعان کوفه و از شیعیان حضرت امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت نمود اما با لشکر عمر سعد به کربلا آمد و شب عاشورا به امام حسین علیه‌السلام ملحق گردید و در روز عاشورا پس از جنگ سخت با دشمن به فیض شهادت نایل آمد.

شبیب بن حارث

از شهدای کربلاست. او همان «سیف بن حارث بن سریع جابری است».

شبیب بن عبدالله

غلام حرث بن سریع حمدانی جابری بوده که با سیف بن حرث بن سریع و مالک بن عبدالله بن سریع، به کربلا آمده و احتمالا اهل کوفه می‌باشد. او هنگام شهادت بیش از پنجاه سال عمر داشته است.

بنی‌جابر تیره‌ای از قبیله حمدان بود. شبیب سوابق و فضایل بسیار خوبی داشته: از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام علی علیه‌السلام و در تمامی جنگهای حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرکت کرده و مردی قوی و شجاع محسوب می‌شده.

او قبل از ظهر روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیده در زیارت ناحیه مقدسه به اشتباه به صورت شبیب بن الحارث بن سریع استنساخ شده است:

«السلام علی شبیب بن الحارث بن سریع»

مرحوم مامقانی و مرحوم سماوی ایشان را از موالی ذکر کرده‌اند.

شبیب بن عبدالله خثعمی

از شهدای عاشوراست. او همان «حبیب بن عبدالله نهشلی» است.

شبیب بن عبدالله نهشلی تمیمی

او منسوب به نهشل بن دارم بن مالک بن حنظلهٔ بن مالک بن زید مناهٔ بن تمیم می‌باشد. و بنی‌نهشل تیره‌ای از بنی‌تمیم، و از اعراب عدنانی و شمالی می‌باشند. در بعضی از منابع از شبیب با نامهای «حبیب بن عبدالله نهشلی» و یا «ابوعمرو نهشلی» تعبیر شده است. شبیب اهل بصره بود.

او مردی شب زنده دار، نماز گزار، متقی و از تابعین و از اصحاب خاص حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام بوده و در جنگهای جمل، صفین و نهروان جهاد کرده و از لحظه‌ی خروج حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام از مدینه و در مدت اقامت آن حضرت در مکه تا کربلا در خدمت آن حضرت بوده، و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

ابن‌نما از مهران غلام بنی‌کاهل نقل می‌کند: روز عاشورا مردی را دیدم چون شیر می‌جنگید و سربازان عمر بن سعد چون گله‌ی

گرگ دیده از پیش روی او فرار می‌کردند. گفتم: این کیست؟ گفتند: ابوعمرو نهشلی.
آن گاه جمعی را کشته، و به محضر امام حسین علیه‌السلام رسیده و عرض کرد: ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا فی جنة الفردوس تعلو صعدا «مژده باد تو را - که به صلاح راهنمایی شده‌ای - به ملاقات حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (احمد) در بهشت فردوس و بالا رفتن در درجات بهشت.»
شبیب برای بار دوم به میدان جهاد برگشت و مشغول جهاد شد. آن گاه به وسیله عامر بن نهشل از قبیله «بنی اللات» که شاخه‌ای از قبیله ثعلبه می‌باشد، به شهادت رسید.
نام شبیب بن عبدالله نهشلی در زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است.

شوذب بن عبدالله

شوذب بن عبدالله حمدانی شاکری غلام شاکر بوده است.
او از اهالی کوفه بود که بعد از شکست مسلم بن عقیل علیه‌السلام به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام در مکه رسیده و با آن حضرت وارد کربلا شد و هنگام شهادت سن زیادی داشت.
سوابق و فضایل شوذب:
او از چهره‌های سرشناس شیعه، سوارکاری مشهور، حافظ، معلم و حامل حدیث از امام علی علیه‌السلام بوده است.
مرحوم سماوی به نقل از ابی‌مخنف می‌نویسد:
«شوذب به همراه غلامش عابس بعد از ورود مسلم علیه‌السلام به کوفه حامل نامه‌ای از مسلم به امام حسین علیه‌السلام در مکه بود و در همانجا ماند تا این که به همراه امام علیه‌السلام وارد کربلا شدند».
این سخن با قول مرحوم مامقانی منافات دارد. بعضی از علما از جمله مرحوم حاجی نوری می‌نویسد: شاید مقام شوذب بالاتر از مقام عابس باشد چون متقدم در تشییع بوده است.
در روز عاشورا عابس به نزد شوذب آمده و گفت: در دلت چه می‌گذرد؟
شوذب گفت: من به همراه تو در راه فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می‌کنم تا به شهادت برسم.
عابس گفت: انتظار من هم از تو این بود، پس خدمت امام علیه‌السلام برویم تا تو را مانند دیگران از شهدا به حساب آورد، و من نیز به سبب تو آزمایش می‌شوم و امید به پاداش الهی در مصیبت تو دارم اگر کسی نزدیکتر از تو، با من بود باز هم دوست داشتم او را پیش از خود به میدان بفرستم تا در مصیبت او مأجور شوم. پس شوذب جلو رفت و بر امام علیه‌السلام عرض ادب و سلام کرده و به میدان شتافت و بعد از جهادی خالصانه به شهادت رسید.

شهید نماز

منظور، «سعید بن عبدالله حنفی» و «ابوثمامه‌ی صائدی» هستند.

شبیه خوانی

تعزیه و تعزیت، هم به معنای تسلیت گفتن به یک داغدار از مصیبت است، هم به معنای اجرای نوعی نمایش مذهبی به یاد حادثه عاشورا که «شبیه خوانی» هم گفته می‌شود. اما توضیح هر یک:
تسلیت گویی:

اصل تسلیت گویی به خاطر مصیبتی که بر کسی وارد شده، در اسلام مستحب است. رسول خدا «ص» فرمود: «من عزی مصابا فله مثل اجره» [۱] هر کس مصیبت دیده‌ای را تسلیت گوید، پاداشی همانند او دارد.و نیز طبق حدیثی از امام صادق «ع»، خداوند به حضرت فاطمه «ع» در سوگ شهادت حسین «ع» تعزیت گفت. [۲] از مستحبات روز عاشورا است که افراد وقتی به هم می‌رسند، نسبت به این مصیبت بزرگ به یکدیگر تعزیت و تسلیت گویند.این نشانه داغداری در این فاجعه عظیم و همبستگی با جبهه شهدای کربلاست.عبارتی که مستحب است در این تسلیت گویی گفته شود چنین است: «اعظم الله اجورنا بمصابنا بالحسین علیه السلام و جعلنا و ایاکم من الطالبین بثاره مع ولیه الامام المهدی من آل محمد علیهم السلام». [۳] در این متن تعزیت، ضمن داغداری در سوگ سید الشهداء، مساله خونخواهی آن امام شهید در رکاب حضرت مهدی «ع» از خداوند خواسته شده است.

سنت تسلیت گویی در میان شیعه، نسبت به مناسبتهای دیگری که وفات معصومین «ع» پیش می‌آید رایج است و هنگام دیدار، جمله «اعظم الله اجورکم» را می گویند؛ یعنی خداوند پاداش شما را عظیم بدارد.

شبیه خوانی

تعزیه خوانی و شبیه خوانی، نمایشی است که در یک محوطه، با حضور مردم توسط چند نفر انجام می گیرد که در نقش قهرمانان کربلا و با لباسهای مخصوص و ابزار جنگی وهمراه با دهل و شیپور، نیزه، شمشیر، سپر، سنج، کرنا، سرنا، خنجر، زره، مشک آب واسب، ایفای نقش می کنند. صحنه و نمایش، بر مبنای حوادث کربلا و مقتلها تنظیم می‌شود. [۴] تعزیه، اگر بصورت صحیح و با حفظ موازین و شئون معصومین انجام شود، تاثیر مهم می گذارد و وسیله انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده است.

«در فرهنگ شیعه، به معنای نوحه بر امامان شهید، نزدیک قبورشان یا در خانه سوگواران است که برای امام حسین «ع» نوحه می‌خوانند. در فرهنگ مردم، نمونه‌هایی از تابوتهای سمبلیک برای کشته‌های کربلاست.در شهرهای مختلف شیعه نشین، روزعاشورا مراسم خاصی بر پا می کنند و هودجها و اسبهایی را راه می‌اندازند. برپایی اینگونه مراسم که در اماکن عمومی و مساجد و... به صورت تحریک کننده حزن مردم است، «تعزیه» نام دارد و با لباسها و... برخی حوادث کربلا را به صورت نمایش ارائه می کنند. دراین مراسم، روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی هم انجام می گیرد و کودکانی هم بعنوان «پیشخوان» برنامه اجرا می کنند و متنهای اجرایی اغلب به صورت شعر است. شکل تکامل یافته تعزیه، جدید است.» [۵] .

در باره این نمایش مذهبی نوشته‌اند: «شبیه‌خوانی یا به اصطلاح عامه «تعزیه‌خوانی»، عبارت از مجسم کردن و نمایش دادن شهادت جانسوز حضرت حسین «ع» سید الشهدا و یاران آن بزرگوار یا یکی از حوادث مربوط به واقعه کربلا. بود...شبیه‌خوانی ناطق، ظاهرادر دوره ناصر الدین شاه در ایران معمول شد، یا اگر قبلا چیز از آن قبیل بود، در دوره سلطنت ناصر الدین شاه رونقی بسزا یافت و شبیه‌خوانهای زبردستی پیدا شدند. ظاهر آن که مشاهدات شاه در سفرهای خود از تآترهای اروپا در پیشرفت کار تعزیه و شبیه‌خوانی بی‌تاثیر نبوده است». [۶] «شبیه‌خوانی و تعزیه‌خوانی» سنت هنری و نمایشی اهل تشیع است که سیمای وجیه و معصوم قدیسین را از روزگار کهن تا به امروز در برابر دیدگان اهل معنی عیان داشته است.» [۷] .

درباره کیفیت اجرای آن و سنتها و آداب مربوط به تعزیه، تحقیقات ارزشمندی انجام گرفته و آثاری تالیف شده است. در یکی از منابع آمده است: «تعزیه به احتمال قوی بصورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنتهای کهن نقالی و روضه‌خوانی و فضائل و مناقب‌خوانی و موسیقی مدد گرفت و تشکیلاتی محکم برای خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیده اداره آن را در دست گرفتند... تعداد تعزیه‌های اصلی که کمی از صد می گذرد، کیفیت تعزیه‌نامه‌ها که غالبا منظوم و در هر حال آهنگین یعنی مرکب از بحر طویل و شعر است، دستگاههایی که هر یک از خوانندگان باید شعر خود را در آن بخوانند، آهنگ مخالف خوانان که دارای هیمنه و شکوه حماسی است...» [۸] به اقتضای نقشی که افراد مختلف در اجرای تعزیه و شبیه‌خوانی داشتند و حال و هوای شعرها و نحوه خواندن، اصطلاحات خاصی هم رایج بود، مثل: رجزخوانی، شبیه‌خوانی، نوحه‌خوانی، بحر

طویل‌خوانی، مقتل‌خوانی، شهادت‌خوانی، هجران‌خوانی (از زبان‌اسرا)، اشقیاخوانی و شمرخوانی (از زبان سران سپاه عمر سعد). آنچه نقل شد، گوشه‌ای از کیفیت اجرای آن را نشان می‌دهد. به نقل دیگری توجه کنید: «شبیه خوانی و تعزیه درعصر صفویه هنوز در ایران مرسوم نشده بود... برپایی نمایش مذهبی یا تعزیه ظاهرا از زمان پادشاهی کریم‌خان زند در ایران معمول شده است... این نوع عزاداری که بیشتر جنبه عامیانه داشته و رواج آن در شهرهای کوچک و قراء و قصبات ایران بیشتر از شهرهای بزرگ بوده است... صورت ساده آن (شبیه سازی) که عنوانی نداشته در عهد صفویه معمول بوده و بعد از سلسله صفویه بصورت نمایش مذهبی روی صحنه آمده‌است... از خصوصیات تعزیه این بود که هر یک نقش خود را با خواندن اشعار مذهبی در یکی از دستگاهها و آوازها... اجرا می کردند و... مخالفین در جواب و سؤال با موافقین نیز رعایت بحر و قافیه را در اشعار می کردند. همچنین شمایل آنها با اصل نیز تناسب داشت. مثلا شبیه علی اکبر، جوان هیجده یا نوزده و بیست ساله، خوش قیافه و نیکو اندام و....» [۹] .

مساله شبیه خوانی از دیدگاه فقهی و اعتقادی نیز مورد بحث و بررسی عالمان شیعه قرار گرفته است. برخی آن را تحریم و بعضی تجویز کرده‌اند. [۱۰] تاثیرگذاری عاطفی و نیزروحیه ضد ظلم که در پی دیدن نمایشهای تعزیه در افراد ایجاد می‌شود، از نقاط قوت ومثبت این نمایش مذهبی است. به همین جهت در ایران پس از انقلاب اسلامی، رواج و توسعه بیشتری یافته و همراه این توسعه، تحولاتی هم در سبک اجرا، هم در محتوای اشعار و جهتگیری سیاسی اجتماعی پدید آمده است. در واقع، انقلاب اسلامی به تعزیه روح جدیدی بخشید و این هنر جان گرفت. صاحب نظران این فن، خود به تأثیر آن در روحیه سربازان و افسران در طول سالهای دفاع مقدس اعتراف کرده‌اند. [۱۱] .

اجرای تعزیه مخصوص ایران نیست، در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این سنت مورد توجه است و با سبکهای گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار و ادوات دیگری اجرا می‌شود، از جمله در هند و پاکستان، که رواج بیشتری دارد. [۱۲] .

پی نوشت ها :

[۱] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۸۸.در این زمینه ر.ك: «باب التعزیة و المآتم» در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳.

[۲] همان.

[۳] مفاتیح الجنان، اعمال روز عاشورا.

[۴] درباره تاریخچه آن در کشورمان ایران ر.ك: «تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران» گردآورنده: پنز چلکووسکی. ترجمه: داود حاتمی. نیز «دایرة المعارف تشیع»، ج ۴.

[۵] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۱۳ (با تلخیص).

[۶] از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۷] درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران، جابر عناصری، ص ۸۶.

[۸] فصلنامه هنر، شماره ۲، ص ۱۶۲، مقاله «پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی».

[۹] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۳ تا ۳۵ (تلخیص شده) نیز ر.ك: فصلنامه هنر، شماره ۲ (زمستان ۶۱) ص ۱۵۶ مقاله «پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی».

[۱۰] از جمله درباره نظریه علما درباره جواز تعزیه و شبیه‌خوانی و سینه‌زنی و دسته راه انداختن...ر.ك: «فصلنامه هنر» شماره ۴ (پائیز ۱۳۶۲) مقاله «فتاوای علمای سلف درباره عزاداری و شبیه‌خوانی» ص ۲۹۰.همچنین کتاب «اسرار الشهاده» فاضل دربندی، بحث مبسوطی در این باره‌ها دارد، ص ۶۱ تا ۶۶.

[۱۱] از جمله ر.ك: «کیهان فرهنگی»، مهر ۶۳، ص ۲۷، مقاله «نشستی در ارزیابی تعزیه».

[۱۲] همان، ص ۳۱.

شبیه گردان

تعزیه‌گردان، کسی که تعزیه را اداره می‌کند. «معمولاً به کارگردان و مدیر تعزیه «معین‌البکاء» می‌گفتند و میان مردم به تعزیه‌گردان معروف بود.معین البکاء که در کار خود ورزیدگی داشت، نقش هر یک از شبیه‌خوانها را برای هر مجلس تعزیه تعیین می‌کرد و اشعاری که باید در آن مجلس بخوانند، در ورقه‌ای که به آن «فرد» یا «نسخه» می‌گفتند، به آنها داد...»[۱] از لقبهای دیگر او شبیه‌گردان، میرعزا، میرغم و ناظم البکاء بود.به نوشته لغت‌نامه دهخدا، «لباس اشخاص را برای نقشهای مختلف او تعیین می‌کرد، ترتیبات مقدماتی یا به عبارت اروپایی «میزان سن» هم از وظایف او بود.در اواخر قاجاریه این کارها را شربت‌دار باشی که یکی از اعضای دار النظاره (خوانسالاری) و به لقب معین البکاء هم سرافراز بود اداره می‌نمود. ----------------

پی نوشت ها :

[۱] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۷.

شور زدن

از اصطلاحات خاص عزاداری و نوحه خوانی است.وقتی سینه‌زنی یا زنجیر زنی به نقطه اوج خود می‌رسد، ریتم حرکات و صداها سریعتر و پرشورتر شده، با کلماتی همچون «حسین حسین» و... بر سر و سینه می‌زنند.گاهی هم کسانی در این حال غش می‌کنند و از خود بی خود می‌شوند، آنان را از میان جمع بیرون برده، آب به چهره‌اش می‌ریزند تا به خود آید.وقتی دسته‌های عزادار و زنجیر زن به حال «شور» می‌رسند، طبلها و سنجها را با شدت بیشتری به صدا در می‌آوردند.این حالت در عزاداریهای برخی شهرها بیشتر رایج است.

شبیه خوانی

تعزیه‌خوانی و شبیه‌خوانی، نمایشی است که در یک محوطه، با حضور مردم توسط چند نفر انجام می‌گیرد که در نقش قهرمانان کربلا و با لباسهای مخصوص و ابزار جنگی و همراه با دهل و شیپور، نیزه، شمشیر، سپر، سنج، کرنا، سرنا، خنجر، زره، مشک آب و اسب، ایفای نقش می‌کنند.صحنه و نمایش، بر مبنای حوادث کربلا و مقتلها تنظیم می‌شود.[۱] تعزیه، اگر بصورت صحیح و با حفظ موازین و شئون معصومین انجام شود، تاثیر مهم می‌گذارد و وسیله انتقال فرهنگ شهادت به نسلهای آینده است.

«در فرهنگ شیعه، به معنای نوحه بر امامان شهید، نزدیک قبورشان یا در خانه سوگواران است که برای امام حسین «ع» نوحه می‌خوانند.در فرهنگ مردم، نمونه‌هایی از تابوتهای سمبلیک برای کشته‌های کربلاست.در شهرهای مختلف شیعه‌نشین، روز عاشورا مراسم خاصی بر پا می‌کنند و هودجها و اسبهایی را راه می‌اندازند.برپایی اینگونه مراسم که در اماکن عمومی و مساجد و... به صورت تحریک‌کننده حزن مردم است، «تعزیه» نام دارد و با لباسها و... برخی حوادث کربلا را به صورت نمایش ارائه می‌کنند.دراین مراسم، روضه‌خوانی و نوحه‌خوانی هم انجام می‌گیرد و کودکانی هم بعنوان «پیشخوان» برنامه اجرا می‌کنند و متنهای اجرایی اغلب به صورت شعر است.شکل تکامل‌یافته تعزیه، جدید است.»[۲] .

درباره این نمایش مذهبی نوشته‌اند: «شبیه‌خوانی یا به اصطلاح عامه «تعزیه‌خوانی»، عبارت از مجسم کردن و نمایش دادن شهادت جانسوز حضرت حسین «ع» سید الشهدا و یاران آن بزرگوار یا یکی از حوادث مربوط به واقعه کربلا بود... شبیه‌خوانی ناطق، ظاهرا در دوره ناصر الدین شاه در ایران معمول شد، یا اگر قبلا چیز از آن قبیل بود، در دوره سلطنت ناصر الدین شاه رونقی بسزا یافت و

شبیه‌خوانهای زبردستی پیدا شدند.ظاهر آن که مشاهدات شاه در سفرهای خود از تآترهای اروپا در پیشرفت کار تعزیه و شبیه‌خوانی بی‌تاثیر نبوده است».[۳] «شبیه‌خوانی و تعزیه‌خوانی» سنت هنری و نمایشی اهل تشیع است که سیمای وجیه و معصوم قدیسین را از روزگار کهن تا به امروز در برابر دیدگان اهل معنی عیان داشته است.»[۴] .

درباره کیفیت اجرای آن و سنتها و آداب مربوط به تعزیه، تحقیقات ارزشمندی انجام‌گرفته و آثاری تالیف شده است. در یکی از منابع آمده است: «تعزیه به احتمال قوی بصورت هیئت فعلی خویش در پایان عصر صفوی پدید آمد و از همه سنتهای کهن نقالی‌و روضه‌خوانی و فضائل و مناقب‌خوانی و موسیقی مدد گرفت و تشکیلاتی محکم برای‌خود ترتیب داد و کارگردانان ورزیده اداره آن را در دست گرفتند... تعداد تعزیه‌های اصلی‌که کمی از صد می‌گذرد، کیفیت تعزیه‌نامه‌ها که غالبا منظوم و در هر حال آهنگین یعنی مرکب از بحر طویل و شعر است، دستگاههایی که هر یک از خوانندگان باید شعر خود رادر آن بخوانند، آهنگ مخالف‌خوانان که دارای هیمنه و شکوه حماسی است...»[۵] به اقتضای نقشی که افراد مختلف در اجرای تعزیه و شبیه‌خوانی داشتند و حال و هوای شعرها و نحوه خواندن، اصطلاحات خاصی هم رایج بود، مثل: رجزخوانی، شبیه‌خوانی، نوحه‌خوانی، بحر طویل‌خوانی، مقتل‌خوانی، شهادت‌خوانی، هجران‌خوانی (از زبان‌اسرا)، اشقیاخوانی و شمرخوانی (از زبان سران سپاه عمر سعد).آنچه نقل شد، گوشه‌ای از کیفیت اجرای آن را نشان می‌دهد.به نقل دیگری توجه کنید: «شبیه‌خوانی و تعزیه در عصر صفویه هنوز در ایران مرسوم نشده بود... برپایی نمایش مذهبی یا تعزیه ظاهرا از زمان پادشاهی کریم‌خان زند در ایران معمول شده است... این نوع عزاداری که بیشتر جنبه عامیانه داشته و رواج آن در شهرهای کوچک و قراء و قصبات ایران بیشتر از شهرهای بزرگ بوده است...صورت ساده آن (شبیه‌سازی) که عنوانی نداشته در عهد صفویه معمول بوده و بعد از سلسله صفویه بصورت نمایش مذهبی روی صحنه آمده است... از خصوصیات تعزیه این بود که هر یک نقش خود را با خواندن اشعار مذهبی دریکی از دستگاهها و آوازها... اجرا می‌کردند و... مخالفین در جواب و سؤال با موافقین نیزرعایت بحر و قافیه را در اشعار می‌کردند.همچنین شمایل آنها با اصل نیز تناسب داشت. مثلا شبیه علی اکبر، جوان هیجده یا نوزده و بیست ساله، خوش قیافه و نیکواندام و...» [۶] .

مساله شبیه‌خوانی از دیدگاه فقهی و اعتقادی نیز مورد بحث و بررسی عالمان شیعه قرار گرفته است.برخی آن را تحریم و بعضی تجویز کرده‌اند.[۷] تاثیرگذاری عاطفی و نیز روحیه ضد ظلم که در پی دیدن نمایشهای تعزیه در افراد ایجاد می‌شود، از نقاط قوت و مثبت این نمایش مذهبی است.به همین جهت در ایران پس از انقلاب اسلامی، رواج و توسعه بیشتری یافته و همراه این توسعه، تحولاتی هم در سبک اجرا، هم در محتوای اشعار و جهتگیری سیاسی اجتماعی پدید آمده است.در واقع، انقلاب اسلامی به تعزیه‌روح جدیدی بخشید و این هنر جان گرفت.صاحب‌نظران این فن، خود به تاثیر آن درروحیه سربازان و افسران در طول سالهای دفاع مقدس اعتراف کرده‌اند.[۸] .

اجرای تعزیه مخصوص ایران نیست، در کشورهای اسلامی و شیعی دیگری نیز این‌سنت مورد توجه است و با سبکهای گوناگون و اعتقادات و مراسم مختلف و ابزار وادوات دیگری اجرا می‌شود، از جمله در هند و پاکستان، که رواج بیشتری دارد.[۹] . --------

----

پی نوشت ها :

[۱] دربـاره تـاریخچه آن در کشورمـان ایران ر.ک: «تعزیـه، هنر بـومی پیشـرو ایران» گردآورنـده: پنز چلکووسـکی.ترجمـه: داود حاتمی.نیز «دایرة المعارف تشیع»، ج ۴.

[۲] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۵، ص ۳۱۳ (با تلخیص).

[۳] از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، ج ۱، ص ۳۲۲.

[۴] درآمدی بر نمایش و نیایش در ایران، جابر عناصری، ص ۸۶.

[۵] فصلنامه هنر، شماره ۲، ص ۱۶۲، مقاله «پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی».

[۶] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۳ تا ۳۵ (تلخیص شده) نیز ر.ک: فصلنامه هنر، شماره ۲ (زمستان ۶۱) ص ۱۵۶ مقاله «پژوهشی در تعزیه و تعزیه‌خوانی».

[۷] از جمله درباره نظریه علما درباره جواز تعزیه و شبیه‌خوانی و سینه‌زنی و دسته راه انداختن... ر.ک: «فصلنامه هنر» شماره ۴ (پائیز ۱۳۶۲) مقاله «فتاوای علمای سلف درباره عزاداری و شبیه‌خوانی» ص ۲۹۰.همچنین کتاب «اسرارالشهاده» فاضل دربندی، بحث مبسوطی در این باره‌ها دارد، ص ۶۱ تا ۶۶.

[۸] از جمله ر.ک: «کیهان فرهنگی»، مهر ۶۳، ص ۲۷، مقاله «نشستی در ارزیابی تعزیه».

[۹] همان، ص ۳۱.

شام غریبان

در لغت، به معنای شب مردم غریب و از یار و دیار دور افتاده است، شام مسافران که‌وحشتناک می‌باشد.شام غریبان گرفتن: زاری کردن به درد، چنانکه بر وفات کسی گریستن‌و غم نمودن. شب اول وفات کسی برای خانواده آن کس، شب یازدهم محرم و عزاداری بعد از آن شب.[۱] در اصطلاح، به مراسم سوگواری شبانه در شب یازدهم محرم گفته‌می‌شود که مردم به صورت دو گروه مجزا، پس از غروب آفتاب عاشورا در مسجدها و تکیه‌ها، با خواندن نوحه‌های غمگین، یاد اسرای اهل بیت را گرامی می‌دارند.این برنامه، اغلب با در دست داشتن شمعهایی و در شب تاریک یازدهم محرم انجام می گیرد و بیشتراز کودکان و نونهالان در این سوگواری تمثیلی استفاده می‌شود.یاد کردی است از آوارگی اهل بیت امام حسین «ع» و کودکان باز مانده از شهدای کربلا که در غروب عاشورا، بی‌پناه و درمانده، در ظلمت اندوهبار شب، در دشت و بیابان کربلا به سر آوردند.در این شب، «مراسمی ساده و غم‌انگیز بر پا می‌شود و عزاداران با لباسهای سیاه و شمعی افروخته در دست گرفته، کاه بر سر می‌پاشند و نوحه‌های غم‌انگیز می‌خوانند و دسته دسته در معابرحرکت می‌کنند و هر چند قدم، مدتی می‌نشینند و می گریند، آرام و غمناک.در این مراسم بکلی سینه زنی نمی‌شود و علم و بیرق نیز حرکت داده نمی‌شود».[۲] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] تعزیه در ایران، صادق همایونی، ص ۲۸۹.

شبیر

نام پسر هارون است. هنگامی که حسین علیه‌السلام تولد یافت جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند اعلی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید، علی نسبت به شما مثل هارون است به موسی. نام پسرت را هم نام پسر هارون بگذار، پیامبر فرمود: نامش چه بود؟ گفت: شبیر. پیامبر از کلمه‌ی عربی آن سؤال نمود، جبرئیل گفت: نامش را حسین بگذار.

شاه دین

امام سوم شیعیان، شهید کربلا و خون خدا، که نهضت عاشورا بر محور فداکاری و جانفشانی آن حضرت شکل گرفت و تاریخ بشری را سرشار از حماسه و ایثار کرد و درس آزادگی و عزت به انسان داد و با خون خویش که در کربلا ریخت، درخت اسلام آبیاری شد و امت مسلمان بیدار گشت.

در معرفی آن امام، بایـد کتابی قطور نوشت، لیکن در اینجا فشـرده‌ای از زندگی آن حضـرت را می‌خوانید: امام حسـین «ع» در سوم شعبـان سـال چهـارم هجری در مـدینه به دنیـا آمـد.رسول خـدا «ع» نـام این فرزنـد زهرا «ع» را «حسـین» نهاد.وی مورد علاقه شـدید پیامبرخدا «ع» بود و آن حضـرت درباره او فرمود: «حسـین منی و انا من حسین...» و در آغوش پیامبر بزرگ شد.هنگام رحلت رسول خدا، شش ساله بود.در دوران پدرش علی بن‌ابی طالب «ع» نیز از موقعیت والایی برخوردار بود، علم، بخشش، بزرگواری، فصاحت، شجاعت، تواضع، دسـتگیری از بینوایان، عفو و حلم و... از صفات برجسته این حجت‌الهی بود.در دوران خلافت پدرش، در کنار آن حضرت بود و در سه جنگ «جمل»، «صفین» و «نهروان» شرکت داشت.

پس از شـهادت پدرش که امامت به حسن بن علی «ع» رسید، همچون سربازی مطیع رهبر و مولای خویش و همراه برادر بود.پس از انعقاد پیمان صلـح، با برادرش و بقیه اهل بیت «ع» به مدینه آمدند.با شـهادت امام مجتبی «ع» در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری، بار امامت به دوش سـید الشـهدا قرار گرفت.در آن دوران دهساله که معـاویه بر حکومت مسـلط بود، امـام حسـین «ع» همواره یکی از معترضـین سرسـخت نسبت به سیاسـتهای معاویه و دسـتگیریها و قتلهای او بود و نامه‌های متعـددی در انتقاد از رویه معاویه در کشـتن حجر بن عـدی و یارانش و عمرو بن حمق خزاعی که از وفاداران به علی «ع» بودنـد و اعمال ناپسـند دیگر او نوشت.در عین حال، حسـین بن علی «ع» یکی از محورهای وحدت شـیعه و از چهره‌های برجسـته و شاخصـی بود که مورد توجه قرار داشت و همواره سلطه اموی از نفوذ شخصـیت او بیم داشت.بـا مرگ معـاویه در سال ۶۰ هجری، یزیـد به والی مـدینه نـوشت که از امـام حسـین «ع» به نفع او بیعت بگیرد.امـا سـید الشـهدا که فساد یزیـد و بی‌لیاقتی او را می‌دانست، از بیعت امتناع کرد و برای نجات اسـلام از بلیه سـلطه یزیـد که به زوال و محو دین می‌انجامیـد، راه مبارزه را پیش گرفت.از مدینه به مکه هجرت کرد و در پی نامه نگاریهای کوفیان و شـیعیان عراق با آن حضـرت و دعوت برای آمدن به کوفه، آن امام ابتدا مسلم بن عقیل را فرستاد و نامه‌هایی برای شیعیان کوفه و بصره نوشت و با دریافت پاسخ کوفیان در بیعتشان با مسلم بن عقیل، در روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ هجری از مکه به سوی عراق، حرکت کرد.

پیمان شکنی کوفیان و شهادت مسلم بن عقیل، اوضاع عراق را نامطلوب ساخت و سید الشهدا که همراه خانواده، فرزندان و یاران به سوی کوفه می‌رفت، پیش از رسـیدن به کوفه در سـرزمین «کربلا» در محاصـره سـپاه کوفه قرار گرفت.تسلیم نیروهای یزیدی نشد و سرانجام در روز عاشورا در آن سـرزمین، مظلومانه و تشـنه کام، همراه اصـحابش به شـهادت رسید، از آن پس، کربلا کانون الهام و عاشورا سرچشمه قیام و آزادگی شد و کشته شدن وی، سبب زنده شدن اسلام و بیدار شدن وجدانهای خفته گردید.فضایل این امام شهیـد، بیش از آن است که در این مختصـر بگنجـد، چرا که او آویزه عرش الهی و پرورده دامن رسـول خـداست.پیـامبر خـدا «ص» درباره‌اش فرمود: قسم به آنکه مرا بحق به پیامبری فرسـتاد، حسـین بن علی در آسـمان بزرگتر از زمین است و بر سمت راست عرش الهی نوشته است «مصباح هدی و سفینهٔ نجاهٔ».[۱] . ای که آمیخته مهرت با دل

کرده عشق تو مرا دریا دل بذر عشقی که به دل کاشته‌ام

جز هوای تو ندارد حاصل از می عشق تو، عاقل مجنون

و زخم مهر تو مجنون، عاقل کربلا سر زد و پیدا شد حق

جلوه‌ای کردی و گم شد باطل تویی آن کشتی دریای حیات

هر که را مانده جدا از ساحل گر شود کار جهان زیر و زبر

نشود عشق تو از دل زایل[۲] .

پی نوشتها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۵۷.برای آشنایی بیشتر با آن حضرت، باید به کتابهای مفصلتر مراجعه کرد، از جمله:

موسوعهٔ کلمات امام الحسین (درباره سخنان او)، حیاة الامام الحسین بن علی، باقر شریف القرشی (درباره زندگانی او) عوالم و بحار الانوار (درباره فضایل او) نفس المهموم، شیخ عباس قمی (در مقتل او) و کتابهای فراوان دیگر.به‌عنوان «کتابنامه عاشورا» در همین مجموعه مراجعه شود.

[۲] جواد محدثی.

شه گلگون قبا

امام سوم شیعیان، شهید کربلا و خون خدا، که نهضت عاشورا بر محور فداکاری و جانفشانی آن حضرت شکل گرفت و تاریخ بشری را سرشار از حماسه و ایثار کرد و درس آزادگی و عزت به انسان داد و با خون خویش که در کربلا ریخت، درخت اسلام آبیاری شد و امت مسلمان بیدار گشت.

در معرفی آن امام، باید کتابی قطور نوشت، لیکن در اینجا فشرده‌ای از زندگی آن حضرت را می‌خوانید: امام حسین «ع» در سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد.رسول خدا «ع» نام این فرزند زهرا «ع» را «حسین» نهاد.وی مورد علاقه شدید پیامبرخدا «ع» بود و آن حضرت درباره او فرمود: «حسین منی و انا من حسین...» و در آغوش پیامبر بزرگ شد.هنگام رحلت رسول خدا، شش ساله بود.در دوران پدرش علی بن‌ابی طالب «ع» نیز از موقعیت والایی برخوردار بود، علم، بخشش، بزرگواری، فصاحت، شجاعت، تواضع، دستگیری از بینوایان، عفو و حلم و... از صفات برجسته این حجت‌الهی بود.در دوران خلافت پدرش، در کنار آن حضرت بود و در سه جنگ «جمل»، «صفین» و «نهروان» شرکت داشت.

پس از شهادت پدرش که امامت به حسن بن علی «ع» رسید، همچون سربازی مطیع رهبر و مولای خویش و همراه برادر بود.پس از انعقاد پیمان صلح، با برادرش و بقیه اهل بیت «ع» به مدینه آمدند.با شهادت امام مجتبی «ع» در سال ۴۹ یا ۵۰ هجری، بار امامت به دوش سید الشهدا قرار گرفت.در آن دوران دهساله که معاویه بر حکومت مسلط بود، امام حسین «ع» همواره یکی از معترضین سرسخت نسبت به سیاستهای معاویه و دستگیریها و قتلهای او بود و نامه‌های متعددی در انتقاد از رویه معاویه در کشتن حجر بن عدی و یارانش و عمرو بن حمق خزاعی که از وفاداران به علی «ع» بودند و اعمال ناپسند دیگر او نوشت.در عین حال، حسین بن علی «ع» یکی از محورهای وحدت شیعه و از چهره‌های برجسته و شاخصی بود که مورد توجه قرار داشت و همواره سلطه اموی از نفوذ شخصیت او بیم داشت.با مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری، یزید به والی مدینه نوشت که از امام حسین «ع» به نفع او بیعت بگیرد.اما سید الشهدا که فساد یزید و بی‌لیاقتی او را می‌دانست، از بیعت امتناع کرد و برای نجات اسلام از بلیه سلطه یزید که به زوال و محو دین می‌انجامید، راه مبارزه را پیش گرفت.از مدینه به مکه هجرت کرد و درپی نامه نگاریهای کوفیان و شیعیان عراق با آن حضرت و دعوت برای آمدن به کوفه، آن‌امام ابتدا مسلم بن عقیل را فرستاد و نامه‌هایی برای شیعیان کوفه و بصره نوشت و با دریافت پاسخ کوفیان در بیعتشان با مسلم بن عقیل، در روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ هجری از مکه به سوی عراق، حرکت کرد.

پیمان شکنی کوفیان و شهادت مسلم بن عقیل، اوضاع عراق را نامطلوب ساخت و سید الشهدا که همراه خانواده، فرزندان و یاران به سوی کوفه می‌رفت، پیش از رسیدن به کوفه در سرزمین «کربلا» در محاصره سپاه کوفه قرار گرفت.تسلیم نیروهای یزیدی نشد و سرانجام در روز عاشورا در آن سرزمین، مظلومانه و تشنه کام، همراه اصحابش به شهادت رسید، از آن پس، کربلا کانون الهام و عاشورا سرچشمه قیام و آزادگی شد و کشته شدن وی، سبب زنده شدن اسلام و بیدار شدن وجدانهای خفته گردید.فضایل این امام شهید، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، چرا که او آویزه عرش الهی و پرورده دامن رسول خداست.پیامبر خدا «ص» درباره‌اش فرمود: قسم به آنکه مرا بحق به پیامبری فرستاد، حسین بن علی در آسمان بزرگتر از زمین است و بر سمت راست عرش الهی نوشته است «مصباح هدی و سفینهٔ نجاهٔ».[۱] . ای که آمیخته مهرت با دل

کرده عشق تو مرا دریا دل بذر عشقی که به دل کاشته‌ام

جز هوای تو ندارد حاصل از می عشق تو، عاقل مجنون

و زخم مهر تو مجنون، عاقل کربلا سر زد و پیدا شد حق

جلوه‌ای کردی و گم شد باطل تویی آن کشتی دریای حیات

هر که را مانده جدا از ساحل گر شود کار جهان زیر و زبر

نشود عشق تو از دل زایل[۲] .

پی نوشتها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۲۵۷.برای آشنایی بیشتر با آن حضرت، باید به کتابهای مفصلتر مراجعه کرد، از جمله: موسوعهٔ کلمات امام الحسین (درباره سخنان او)، حیاهٔ الامام الحسین بن علی، باقر شریف القرشی (درباره زندگانی او) عوالم و بحار الانوار (درباره فضایل او) نفس المهموم، شیخ عباس قمی (در مقتل او) و کتابهای فراوان دیگر.به‌عنوان «کتابنامه عاشورا» در همین مجموعه مراجعه شود.

[۲] جواد محدثی.

شام

شام به سرزمین منطقه سوریه، فلسطین، لبنان، اردن و اطراف آنها گفته می‌شده است. شامات هم می‌گویند.این سرزمین در صدر اسلام فتح شد و معاویه در دوره عثمان والی آنجا بود و امویان از آن پس بر آن منطقه استیلا یافتند و از حکومت مشروع علی «ع» سر برتافتند. دمشق، پایتخت امویان بود.یزید هم آنجا حکومت می‌کرد.[۱] .

از سرزمین شام در روایات، نکوهش شده و ائمه از آن به بدی یاد کرده‌اند.اهل شام بویژه در عهد معاویه، با علی دشمنی بسیار می‌کردند و از جمله علل آن تبلیغات گسترده معاویه و امویان بر ضد علی «ع» و بنی هاشم بود و چون در آن منطقه نفوذ و استیلا داشتند، افکار را بر ضد اهل بیت، منحرف می‌ساختند و بذر دشمنی آنان را در دلها می‌پراکندند.در دوره‌های بعد هم میان شامیان و عراقیان خصومت و ناسازگاری ادامه یافت و شهرها و مردم عراق، اغلب زیر بار حکومت دمشق نمی‌رفتند.سرهای مسلم بن عقیل و هانی را پس از شهادتشان به شام که مقر حکومت یزید بود فرستادند.

اهل بیت‌سید الشهدا «ع» پس از واقعه کربلا که به اسارت دشمن در آمدند، ابتدا به کوفه و از آنجا به شام برده شدند و چند روزی در دمشق اقامت کردند.دیدارشان با یزید در دار الخلافه در همین شهر بود که حضرت زینب و امام سجاد «ع» در بارگاه یزید خطبه خواندند و یزید را رسوا ساختند.[۲] قبر حضرت زینب و رقیه که هر دو بصورت حرم و زیارتگاه شیعه است، در شام است.قبر رقیه نزدیک مسجد جامع دمشق و حرم حضرت زینب در زینبیه، بیرون از دمشق است.[۳] سفر به شام برای اهل بیت‌حسین «ع» بسیار تلخ و مصیبتهای دوران اسارت در این دیار، برایشان از سخت‌ترین مصیبتها بوده است.وقتی از امام سجاد پرسیدند: در سفر کربلا، سخت‌ترین مصیبتهای شما کجا بود، سه بار فرمود: «الشام، الشام، الشام».[۴] . ----------------------------------

پی نوشتها:

[۱] دائرهٔ المعارف الاسلامیهٔ، ج ۱۳، ص ۸۱.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۶۸۰.

[۳] درباره شام و قبور متبرکه و مدفونین در آنجا، از جمله ر.ک: «شام سرزمین خاطره‌ها» مهدی پیشوایی.

[۴] عنوان الکلام، فشارکی، ص ۱۱۸.

شراف

به معنای بلندی است.نام منزلی از منزلگاههای میان مکه تا کوفه که امام حسین «ع» آنجا هم فرود آمد.منطقه‌ای پر آب و درخت که تـا واقصه (یکی دیگر از منزلگاهها) ۵ / ۷ کیلومتر فاصـله دارد.حر در اینجـا راه را بر حسـین «ع» بست.امـام و همراهان شب را آنجا ماندند. سـحرگاهان حضـرت به جوانان کاروان دسـتور داد تا می‌توانند آب بسیاری ذخیره بردارند.همه مشکها و ظرفها را پر از آب کردند.پس از حرکت از آنجا بود که با سـپاه حربرخورد کردند که همه تشنه بودند.حضرت فرمود تا سپاه حر، حتی اسبهای آنان را با آبهای ذخیره سیراب کنند.[۱] شـراف، نام مردی بوده که در این محل چشمه و چاههای پرآبی احداث کرده بود.[۲] شاید هم نام شراف به این جهت بر این منزلگاه گفته شده است. ---------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، علی بن حسین هاشمی، ص ۹۴.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۳.

شریعه

در لغت، به معنای راهی است که به آب رود، یا دریا منتهی می‌شود، آبشـخور، جای برداشتن آب از رودخانه، نهر کوچکتر که آب رود، از آن طریق بر دشت، مسلط می‌شود. لغـات دیگر این اصـطلاح عبارت است از: مشـرع، مشـرعه، شـرعه، مشـرب، منهل، ورد، مورد، آبخور، آبشـخور، شریعه فرات[۱] در روز عـاشورا، عبـاس بـن علی «ع» برای آب آوردن از فرات بـه شـریعه رفت.در حاشـیه رودخانه فرات، منطقه نخلستانی بود.در همان شریعه بود که در پشت نخل کمین کرده دست راست او را از کار انداختند و در همان مسیر به شهادت رسید و همانجا نیز دفن شد. ---------------------

پی نوشتها:

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

شط

نـام نهری در سـرزمین کربلاـ که حـادثه عـاشورا نزدیـک آن اتفـاق افتاد و امام حسـین «ع» ویارانش لب تشـنه در کنار آب، شـهید شدند.فرات، نهر مقدس و با فضـیلتی است که طبق روایات، دو ناودان از بهشت بر آن می‌ریزد و نهری پر برکت است و کودکی که کامش را با آب فرات بردارند، دوستدار اهل بیت «ع» می‌شود.[۱] در حدیث است که فرات، مهریه‌زهراست.[۲] مستحب است برای زیارت امام حسـین از آب فرات غسل زیارت کننـد که موجب آمرزش گناهان است.[۳] نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است.امام صادق «ع» به سلیمان بن هارون فرمود: «ما اظن احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت».[۴] .

و نیز فرمود: «من شـرب من مـاء الفرات و حنك به فانه یحبنا اهل البیت»،[۵] هر کس از آب فرات بنوشـد و کـام را با آن بردارد، او دوسـتدار ما خانـدان خواهد بود.در حدیث، از فرات بعنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است: «نهران مؤمنان و نهران کافران، فالمؤمنان: الفرات و نیل مصر...»[۶] «اربعهٔ انهار من الجنهٔ: الفرات...».[۷] .

«فرات» یـادآور عظیمترین حماسه خونین و مانـدگارترین صـحنه وفا و صبر است. شـیر مردان عاشورایی در کربلا، در محرم سال ۶۱ هجری توسط نیروهای «ابن زیاد» در محاصره قرار گرفتند و آب به روی اردوگاه امام حسین «ع» و اطفال و خیمه‌ها بسته شد.

سپاه دشـمن می‌خواست با قرار دادن حسـین «ع» در مضـیقه بی آبی، او را به تسلیم وا دارد، اما آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید.عباس «ع» که برای آب آوردن از فرات، برای کودکان تشـنه رفته بود.در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به شـهادت رسـید. «آب فرات» همچون «خاک کربلا»، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش شهادتند.از این رو برداشتن کام نوزاد با آب فرات یا تربت حسینی، چشاندن طعم شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است.

اما موقعیت جغرافیایی فرات: «شطی است در مغرب کشور عراق و متشکل است از دو شعبه «قره سو» و «مراد چای» که سرچشمه آنها نزدیک رود «ارس» در ارمنستان ترکیه است. موقعی که دو شعبه قره سو و مراد چای به هم می‌رسند، فرات به دجله نزدیک می‌شود، ولی مجـددا دجله متـوجه جنوب شـرقی شـده و فرات به سـمت مغرب مایـل می‌شود و سـپس در نزدیکی خلیـج فـارس به رود دجله می‌پیونـدد و از آن پس مجموع این دو رود به نام «شط العرب» خوانده می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد.سـرزمینی را که بین‌دو رود دجله و فرات واقع است «الجزیره» می‌گوینـد.طول رودخانه فرات تقریبا ۲۹۰۰ کیلومتر است.جریان فرات در جلگه بین النهرین بسیار ملایـم اسـت و دارای بسـتری عریض می‌باشـد.یگـانه عامـل حاصـلخیزی خـاک عراق و جلـب جمعیت در جلگه خشـک و گرم بین النهرین، دو رود فرات و دجله می‌باشـد. بابل، پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شده بود.»[۸] . -------------------------

پی نوشتها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۵۲، المزار، شیخ مفید، ص ۱۸.

[۲] همان، ص ۵۶۳.

[۳] همان، ج ۱، ص ۵۶۵.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۴.

[۵] همان.

[۶] همان، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

[۷] همان.

[۸] فرهنگ فارسی، معین.

شقوق

به معنـای ناحیه‌هـا.نـام یکی از منزلگاههـای میـان مکه و کوفه.این محل نزدیک کوفه و متعلق به بنی اسـد بوده و برکه آب و چاهی داشـته که محـل فرود آمـدن کاروانها بوده است.[۱] در این محـل، سـید الشـهدا «ع» بـا مردی از اهـل کـوفه برخورد که از آن شـهر می‌آمد.اوضاع کوفه را از او پرسـید.وقتی شنید که مردم بر ضد او اجتماع کرده‌اند، اشعاری خواند که با این مطلع آغاز می‌شود: فان تکن الدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل[۲] .

(اگر دنیا ارزشمند به حساب آید، خانه پاداش الهی، برتر و بهتر است...).

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۸۴.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۱۱ به نقل از مناقب ابن شهر آشوب.

شبه پیغمبر

لقب علی اکبر «ع» فرزنـد شـهید امام حسـین علیه السـلام است که در رکاب پدر، روز عاشورا به خون غلطید.وی از نظر چهره، شبیه پیامبر خـدا بود.سـید الشـهدا «ع» نیز هنگام عزیمت جوانش به میـدان، فرمود: «اللهم اشـهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشـبه النـاس خلقا و خلقا و منطقا برسولک و کنا اذا اشـتقنا الی وجه رسولک نظرنا الی وجهه...»[۱] خـدایا شاهد باش و گواهی بر این قوم بـده، جوانی به سوی آنـان به میـدان رفت که در خلقت و اخلاق و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول تو بود و هر گاه مشـتاق سـیمای پیامبرت بودیم به چهره او نگاه می‌کردیم.علی اکبر، آیینه احمد نما بود، احمد ثانی، دوباره پیامبر! یا رب این صوت محمد یا صدای اکبر است

روی ماه احمد است این یا لقای اکبر است[۲] .

پی نوشتها :

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

[۲] حسان.

شش ماهه

یکی از فرزندان امام حسـین «ع» که شـیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود.امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزنـدانم، کسـی جز این کـودک نمانـده است.نمی‌بینیـد که چگونه از تشـنگی بی تـاب است؟در «نفس المهموم» آمـده است که فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را دریـد.امام حسـین «ع» خون گلوی او را گرفت و به آسـمان پاشـید.[۱] در کتابهـای مقتـل، هم از «علی اصـغر» یاد شـده، هم از طفل رضیع (کودک شیرخوار) و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقـدسه، درباره این کودک شـهید، آمـده است: «السـلام علی عبدالله بن الحسـین، الطفل الرضـیع، المرمی الصـریع، المشـحط دمـا، المصـعد دمه فی السـماء، المـذبوح بالسـهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرملـهٔ بن کاهل الاسـدی».[۲] و در یکی از زیارتنامه‌های عاشورا آمده است: «و علی ولدک علی الاصـغر الذی فجعت به» از این کودک، با عنوانهای شـیرخواره، ششماهه، باب الحوایـج، طفـل رضیع و... یاد می‌شود و قنـداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود. طفل ششـماهه تبسـم نکند، پس چه کند

آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست «علی اصـغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شـهادت، به چنین سـنگینی ندیده است.»[۳] علی اصـغر را «باب الحوائج» می‌دانند، گر چه طفل رضیع و کودک کوچک است، اما مقامش نزد خدا والاست. در گلخانه ی شهادت را

می گشاید کلید کوچک ما

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۳] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج ۲، ص ۴۲.

شیر خواره

یکی از فرزندان امام حسین «ع» که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود.امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است.نمی‌بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟در «نفس المهموم» آمده است که فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید.امام حسین «ع» خون گلوی او را گرفت و به آسمان پاشید.[۱] در کتابهای مقتل، هم از «علی اصغر» یاد شده، هم از طفل رضیع (کودک شیرخوار) و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: «السلام علی عبدالله بن‌الحسین، الطفل الرضیع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح‌بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرملهٔ بن کاهل الاسدی».[۲] و در یکی از زیارتنامه‌های‌عاشورا آمده است: «و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به» از این کودک، با عنوانهای شیرخواره، ششماهه، باب الحوایج، طفل رضیع و... یاد می‌شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود. طفل ششماهه تبسم نکند، پس چه کند

آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست «علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده است.»[۳] علی اصغر را «باب الحوائج» می‌دانند، گر چه طفل رضیع و کودک کوچک است، اما مقامش نزد خدا والاست. در گلخانه ی شهادت را

می‌گشاید کلید کوچک ما

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۳] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج ۲، ص ۴۲.

شبه پیغمبر

لقب حضرت علی اکبر علیه‌السلام است که در رکاب پدر، روز عاشورا به خون غلطید، آن حضرت از نظر شمایل، شبیه‌ترین خلق به پیامبر خدا بود.

شش ماهه

منظور، طفل شیرخوار حضرت امام حسین، علی اصغر علیه‌السلام است.

ششمین امام نور

حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام ششمین پیشوای شیعیان جهان و از نوادگان امام حسین علیه‌السلام.

از آن بزرگوار، شمار زخمهای نیزه‌ها و شمشیرهایی که بر پیکر مقدس سالار شایستگان وارده آمده بود، روایت شده است.

شیرخوار

منظور، طفل شیرخوار سیدالشهداء، حضرت علی اصغر علیهماالسلام است.

شام غریبان

در لغت، به معنـای شب مردم غریب و از یـار و دیار دور افتاده است، شام مسافران که‌وحشـتناك می‌باشـد.شام غریبان گرفتن: زاری کردن به درد، چنـانکه بر وفـات کسـی گریستن‌و غم نمـودن. شب اول وفـات کسـی برای خـانواده آن کس، شب یـازدهم محرم و عزاداری بعـد از آن شب.[۱] در اصـطلاح، به مراسم سوگـواری شـبانه در شب یـازدهم محرم گفته‌می‌شـود که مردم به صـورت دو گروه مجزا، پس از غروب آفتـاب عـاشورا در مسـجدها و تکیه‌هـا، بـا خوانـدن نوحه‌هـای غمگیـن، یـاد اسـرای اهـل بیـت را گرامی می‌دارند.این برنامه، اغلب با در دست داشتن شمعهایی و در شب تاریك یازدهم محرم انجام می‌گیرد و بیشتراز کودکان و نونهالان در این سوگواری تمثیلی اسـتفاده می‌شود.یاد کردی است از آوارگی اهل بیت امام حسین «ع» و کودکان باز مانده از شهدای کربلا که در غروب عـاشورا، بی‌پنـاه و درمانـده، در ظلمت انـدوهبار شب، در دشت و بیابان کربلا به سـر آوردنـد.در این شب، «مراسـمی ساده و غم‌انگیز بر پا می‌شود و عزاداران با لباسـهای سیاه و شمعی افروخته در دست گرفته، کاه بر سر می‌پاشند و نوحه‌های غم‌انگیز می‌خواننـد و دسـته دسـته در معابرحرکت می‌کنند و هر چند قدم، مدتی می‌نشـینند و می‌گریند، آرام و غمناك.در این مراسم بکلی سینه زنی نمی‌شود و علم و بیرق نیز حرکت داده نمی‌شود».[۲] . --------------------

پی نوشتها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] تعزیه در ایران، صادق همایونی، ص ۲۸۹.

شب عاشورا

امشب شهادتنامه عشاق امضا می‌شود

فردا ز خون عاشقان این دشت، دریا می‌شود[۱] .

شب دهم محرم سال ۶۱ هجری، امام حسـین «ع» و یارانش با نیایش و نماز، به آماده‌سازی خود و سلاحها و تحکیم میثاقهای استوار یـاری و فـداکاری پرداختنـد، چرا که فردای آن روز، حمـاسه عظیم عاشورا و شـهادت حیاتبخش آنان رقم می‌خورد.شب عاشورا را امـام حسـین «ع» از سپاه کوفه مهلت‌خواست تـا به عبـادت و تلاوت بپردازد. همان شب، برای یارانش سـخنرانی کرد و آنان مراتب اخلاص و وفای خویش را در سـخنرانیهای پرشور خود ابراز کردند.در همین شب بود که یاران شهادت طلب، از خوشحالی سعادت شهـادت که فردا نصـیبشان می‌شـد بـا هم مزاح می‌کردنـد، مثـل حبیب و بریر، و صـدای یـاران امام به نجوا و زمزمه نیایش، همچون کندوی زنبوران به گوش می‌رسید.[۲] شب عاشورا لحظه‌ای چشمان امام را خواب گرفت.رسول خدا را در خواب دید که به او خبر شهـادتش را می‌داد.این خواب، اهل بیت را آشـفته و گریان ساخت.در چنین شبی، امام در خیمه خویش به آماده سازی سـلاح خود مشـغول بود و شـعر «یا دهر اف لك من خلیل...» را می‌خواند، امام سجاد که در خیمه بود با شنیدن آن چشمش اشکبار شد و زینب گریست و امام حسـین «ع» خواهر را دلداری داد و به صبر سـفارش کرد.آن شب، شب قدر بزرگمردانی بود که با انتخاب شـهادت، عزت ابدی و نام جاودان را برای خود رقم زدند. --------------------

پی نوشتها :

[۱] حسان.

[۲] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۷۵.

شب عاشورا

امشب شهادتنامه عشاق امضا می‌شود فردا ز خون عاشقان این دشت، دریا می‌شود[۱] .
شب دهم محرم سال ۶۱ هجری، امام حسین «ع» و یارانش با نیایش و نماز، به آماده‌سازی خود و سلاحها و تحکیم میثاقهای استوار یاری و فداکاری پرداختند، چرا که فردای آن روز، حماسه عظیم عاشورا و شهادت حیاتبخش آنان رقم می‌خورد.شب عاشورا را امام حسین «ع» از سپاه کوفه مهلت‌خواست تا به عبادت و تلاوت بپردازد. همان شب، برای یارانش سخنرانی کرد و آنان مراتب اخلاص و وفای خویش را در سخنرانیهای پرشور خود ابراز کردند.در همین شب بود که یاران شهادت طلب، از خوشحالی سعادت شهادت که فردا نصیبشان می‌شد با هم مزاح می‌کردند، مثل حبیب و بریر، و صدای یاران امام به نجوا و زمزمه نیایش، همچون کندوی زنبوران به گوش می‌رسید.[۲] شب عاشورا لحظه‌ای چشمان امام را خواب گرفت.رسول خدا را در خواب دید که به او خبر شهادتش را می‌داد.این خواب، اهل بیت را آشفته و گریان ساخت.در چنین شبی، امام در خیمه خویش به آماده سازی سلاح خود مشغول بود و شعر «یا دهر اف لک من خلیل...» را می‌خواند، امام سجاد که در خیمه بود با شنیدن آن چشمش اشکبار شد و زینب گریست و امام حسین «ع» خواهر را دلداری داد و به صبر سفارش کرد.آن شب، شب قدر بزرگمردانی بود که با انتخاب شهادت، عزت ابدی و نام جاوادان را برای خود رقم زدند.

پی نوشتها:

[۱] حسان.

[۲] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۷۵.

شفق سرخ

روایت است از ابن عباس که سرخی شفق، از روزی دیده شد و پدید آمد که حسین «ع» شهید شد و آسمان در شهادت او خون گریست و از آن بیشتر، این رنگ سرخ در افق دیده نشده بود: «ان یوم قتل الحسین «ع» قطرت السماء دما و ان هذه الحمرهٔ التی فی السماء ظهرت یوم قتله و لم تر قبله».[۱] و از امام رضا «ع» روایت است: «لما قتل جدی‌الحسین «ع» امطرت السماء دما و ترابا احمر»[۲] که بارش خون و خاک سرخ را می‌رساند. گریست در غمت زمان، به خون نشست آسمان
شب و سیاهپوشی اش شد آیت عزای تو رنگین شدن افق، از جمله نشانه‌ها و آثار شگفت دیگری است که در روایات آمده که پس از حادثه کربلا و شهادت امام، در جهان دیده شد.[۳] و طبق نقلهای متعدد در منابع مختلف، سابقه شفق سرخ در آسمان، به شهادت ابا عبدالله «ع» بر می‌گردد.از محمد بن سیرین نیز نقل شده که این سرخی آسمان بعد از کشته شدن حسین «ع» دیده شد و نیز از امام باقر «ع» روایت است که آسمان در شهادت حضرت یحیی و حضرت حسین «ع» سرخ شد.[۴] .
ابو العلاء معری در اشاره به همین شفق سرخ که از اثر خون شهدای اهل بیت، علی و حسن و حسین «علیهم السلام» پدیدار شده چنین سروده است: [۵] . و علی الافق من دماء الشهیدین علی و نجله شاهدان
فهما فی اواخر اللیل فجران و فی اولیاته شفقان ثبتا فی قمیصه لیجییء الحشر مستعدیا الی الرحمن این شفق سرخ کز افق شده پیدا پرتو سیمای سرخ فام حسین است[۶] .

پی نوشتها:

[۱] احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۴۶۱.

[۲] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۷۹.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰۴ به بعد، عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۷۴.

[۴] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۹، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۵.

[۵] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۵.

[۶] قاسم رسا.

شیر کربلا

به نقل مردی از قبیله بنی اسد، پس از آنکه حسین بن علی «ع» و اصحابش شهید شدند و سپاه کوفه از کربلا کوچ کرد، هر شب شیری از سمت قبله می‌آمد و به قتلگاه کشتگان می‌رفت و بامدادان بر می‌گشت.یک شب ماند تا ببیند قصه چیست.دید آن شیر، بر جسد امام حسین «ع» نزدیک می‌شد و حالت گریه و ناله داشت و چهره خود را بر آن جسد می‌مالید.[۱] بر اساس همین نقل نیز، در مراسم شبیه خوانی و تعزیه کربلا، کسی در پوست شیر می‌رود و در میدان نبرد حاضر می‌شود و پس از آنکه سید الشهدا کشته می‌شود خودرا به بالین پیکر او می‌رساند و بر نعش امام حسین «ع» می‌گرید و این صحنه، سبب تاثر و گریه تماشاگران تعزیه می‌شود. -------------------------

پی نوشتها:

[۱] ناسخ التواریخ، (جلد امام حسین)، ج ۴، ص ۲۳.

شریکة الشهید

سهیم و شریک که در شهادت شهداء. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

شفیقة الحسن

دلسوز حضرت حسن علیه‌السلام از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

شمامه

مادر بزرگوار حضرت ام‌البنین و جده‌ی گرامی حضرت قمر بنی هاشم علیهم‌السلام است. شمامه از خانواده‌ی سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می‌باشد. «عمدة الطالب» از او بنام «لیلی» یاد کرده است.

شمسة قلادة الجلالة

در درخشان گردنبند جلالت. از القاب حضرت زینب سلام الله علیهاست.

شهربانو

دختر یزدگرد و همسر امام حسین علیه‌السلام بود. شهربانو، مادر مکرمه‌ی حضرت زین العابدین علیه‌السلام است.

شاه زنان

مادر امام زین العابدین «ع» و همسر امام حسین «ع». وی دختر یزدگرد بود و در زمان خلافت عمر، جزء اسیران ایرانی به مدینه آورده شد. او آزاد شد و از میان خواستگاران، حسین بن علی «ع» را برگزید. ایرانیان از این جهت لا ـ اهل بیت پیغمبر، احساس خویشاوندی می کردند. نامش «شهربانویه» و «شاه زنان» هم گفته شده است.

شهربانو

مادر امام زین العابدین «ع» و همسر امام حسین «ع». وی دختر یزدگرد بود و در زمان خلافت عمر، جزء اسیران ایرانی به مدینه آورده شد. او آزاد شد و از میان خواستگاران، حسین بن علی «ع» را برگزید. ایرانیان از این جهت با اهل بیت پیغمبر، احساس خویشاوندی می کردند. نامش «شهربانویه» و «شاه زنان» هم گفته شده است.

شیر زن کربلا

زینب کبری سلام الله علیها، پیامبر خون شهدای کربلا ـ و همراه حسین «ع» در نهضت خونین عاشورا.حضرت زینب، دختر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا «ع» در سال پنجم هجری، روز ۵ جمادی الاولی در مدینه، پس از امام حسین «ع» به دنیا آمد.از القاب‌اوست: عقیله بنی هاشم، عقیله طالبیین، موثقه، عارفه، عالمه، محدثه، فاضله، کامله، عابده‌آل علی.زینب را مخفف «زین اب» دانسته‌اند، یعنی زینت پدر.

امام حسین «ع» هنگام دیدار، به احترامش از جا برمی‌خاست.زینب کبری، از جدش رسول خدا و پدرش امیر المؤمنین و مادرش فاطمه زهرا «ع» حدیث روایت کرده است.[۱] این بانوی بزرگ، دارای قوت قلب، فصاحت زبان، شجاعت، زهد و ورع، عفاف و شهامت فوق العاده بود.[۲] شوهرش، عبدالله بن جعفر (پسر عموی خودش) بود.از این ازدواج، دو پسر حضرت زینب به نامهای محمد و عون، در کربلا به شهادت رسیدند.

وقتی امام حسین «ع» پس از امتناع از بیعت با یزید، از مدینه به قصد مکه خارج شد، زینب نیز با این دو فرزند، همراه برادر گشت.در طول نهضت عاشورا، نقش فداکاریهای عظیم زینب، بسیار بود.سرپرست کاروان اسیران اهل بیت و مراقبت کننده از امام زین العابدین «ع» و افشاگر ستمگری‌های حکام اموی با خطبه‌های آتشین بود.زینب، هم دختر شهید بود، هم خواهر شهید، هم مادر شهید، هم عمه شهید.پس از عاشورا و در سفر اسارت، در کوفه و دمشق، خطابه‌های آتشینی ایراد کرد و رمز بقای حماسه کربلا و بیداری مردم گشت.پس از بازگشت به مدینه نیز، در مجالس ذکری که برای شهدای کربلاداشت، به سخنوری و افشاگری می‌پرداخت.وی به «قهرمان صبر» شهرت یافت.

در سال ۶۳ و به نقلی ۶۵ هجری درگذشت.قبرش در زینبیه (در سوریه کنونی) است. برخی نیز معتقدند مدفن او در مصر است.در کتاب «خیرات الحسان» آمده است: در مدینه قحطی پیش آمد.زینب همراه شوهرش عبدالله بن جعفر به شام کوچ کردند و قطعه زمینی داشتند.زینب در همانجا در سال ۶۵ هجری در گذشت و در همان مکان دفن شد.[۳] . صبح ازل طلیعه ایام زینب است

پاینده تا به شام ابد نام زینب است در راه دین لباس شهامت چو دوختند

زیبنده آن لباس بر اندام زینب است بارزترین بعد زندگی حضرت زینب، همان پاسداری از فرهنگ عاشورا بود که با خطابه‌هایش، پیام خون حسین «ع» را به جهانیان رساند.در این زمینه، نوشته‌ها و سروده‌های بسیاری است، از جمله این شعر: سر نی در نینوا

می‌ماند اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود چهره ی سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ
پشت ابری از ریا می‌ماند اگر زینب نبود چشمه ی فریاد مظلومیت لب تشنگان
در کویر تفته جا می‌ماند اگر زینب نبود زخمه ی زخمی‌ترین فریاد، در چنگ سکوت
از طراز نغمه وا می‌ماند اگر زینب نبود در طلوع داغ اصغر، استخوان اشک سرخ
در گلوی چشمها می‌ماند اگر زینب نبود ذو الجناح داد خواهی، بی‌سوار و بی‌لگام
در بیابانها رها می‌ماند اگر زینب نبود در عبور از بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه فتنه‌ها می‌ماند اگر زینب نبود[۴] . خود زینب نیز از فصاحت و ادب برخوردار بود.در هنگام دیدن سر بریده برادر، خطاب به او چنین سرود: «یا هلالا لما استتم کمالا...» بعدها هم در سوگ حسین «ع» اشعاری سرود، با این مطلع: «علی الطف السلام و ساکنیه...»: سلام بر کربلا و برآرمیدگان آن دشت، که روح خدا در آن قبه‌ها و بارگاههاست.جانهای افلاکی و پاکی که در زمین خاکی، مقدس و متعالی شدند، آرامگاه جوانمردانی که خدا را پرستیدند و در آن دشتها و هامونها خفتند.سرانجام، گورهای خاموششان را قبه‌هایی افراشته در برخواهد گرفت، و بارگاهی خواهد شد، دارای صحنهای گسترده و باز... ------------------
---

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۶۵.

[۲] درباره مقامات معنوی زینب و ویژگیهایش، ر.ك: «الخصائص الزینبیه» از سید نور الدین جزایری.

[۳] درباره زندگینامه حضرت زینب، از جمله ر.ك: «بطلهٔ کربلا» عایشه بنت الشاطی، که با نام «زینب، بانوی قهرمان کربلا» به قلم حبیب الله چایچیان و مهدی آیت الله زاده ترجمه شده است.

[۴] قادر طهماسبی (فرید).

شاه داعی شیرازی

سید نظام الدین محمود بن حسن الحسنی ملقب به داعی الی الله یا شاه داعی، از نوادگان داعی صغیر، چهارمین امیر سلسله‌ی علویان طبرستان است. او به سال ۸۱۰ ه. ق در شیراز متولد شد. در جوانی دست ارادت به شیخ مرشد الدین ابواسحاق داده و مدتی هم در محضر شاه نعمهٔ الله ولی در کرمان گذرانده است و به سال ۸۷۰ یا ۸۶۷ ه. ق در شیراز وفات یافته و همانجا مدفون است. از شاه داعی آثار نظم و نثر فراوان بجای مانده که از جمله‌ی آنهاست: مثنویهای ششگانه مشهور به سته‌ی داعی، دواوین، ساقی نامه و ۱۶ رساله به نثر. او در شعر هم «داعی» تخلص می کرده و هم «نظامی».
شاه داعی شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت شهیدان دشت کربلا اشعار متعددی سروده است که در اینجا ما به نمونه‌ای از آن اشعار اشاره می‌کنیم: خواجه‌ی عالم امام المرسلین
آن که زو با زیب شد دنیا و دین با چنین تمکین حکم و اصطفا
خوش نشسته بود روزی مصطفی نزد او شهزادگان در انبساط
هر دو را از التفات او نشاط این یکی در حسن، در ثمین
وان دگر گوهر، حسین نازنین زاده این دو گوهر، این دو سرفراز
از علی و فاطمه در بحر راز بوده جد خویش را منظور چشم

هر دو را می‌داشت همچون نور چشم سوی ایشان داشت خواجه دیدگان

کآب گشت از دیدگان او روان سائلی گفتا چو خواجه می گریست

یا رسول، این گریه‌ی دلسوز چیست؟ چون نگریم؟ گفت: کآمد جبرئیل

آن که از حضرت مرا او شد دلیل گفت با من گرچه خواهی شد ملول

می کنم القا حدیثی ای رسول گرچه این هر دو جگر گوشه‌ی تواند

ملجأ امت به محشر این دواند امتت خواهند کشتن‌شان دریغ

این به زهر و آن یک دیگر به تیغ امتان بی‌وفا را بین که چون

این دو گوهر را روا دارند خون چون نگریم کاین دو جان روزگار

هر دو را خواهند کشتن زار زار؟ چون نگریم کاین دو، روزی از قضا

می‌دردشان چنگل سگ زاده‌ها لیک با حکم خدایی چاره نیست

گرچه دل، الا که پاره پاره نیست آنان که دیده حاصل دنیا و دین، حسین

گریند بر امام زمان و زمین، حسین یاد آورید خون که روان کرده‌اند چون

از گردن و ز حنجره‌ی نازنین، حسین از زعم خویش دعوی اسلام کرده‌اند

وانگه شهید کرده و کشته چنین، حسین فریاد و ناله می کند و یاد می کند

کافر به گریه در طرف روم و چین، حسین ای مصطفی که خفته‌ای اما نخفته‌ای

از روضه سر برآر و بدین سان ببین، حسین داعی بگو که قاتل او روز رستخیز

از فعل شوم خود به کجا آورد گریز

شریف رضی

شریف رضـی ذوالحسبین ابوالحسن محمـد بن طـاهر ذی المنقبتین، به سـال ۳۵۹ ه. ق در بغـداد به دنیـا آمـد. نسب او به امام موسـی کاظم علیه‌السـلام می‌رسد. او به سال ۴۰۶ ه. ق درگـذشت و در بغـداد دفن شـد، ولی مـدتی بعد جسد او را به کربلا منتقل کردند.

کربلا لا زلت کربا و بلا

ما لقی عندک آل المصطفی کم علی تربک لما صرعو

من دم سال و من دمع جری یا رسول الله لو عاینتهم

و هم ما بین قتل و سبا من رمیض یمنع الظل و من

عاطش یسقی أنا بیب القنا لرأت عیناک منهم منظرا

للحشا شجوا و للعین قذی لیس هذا لرسول الله یا

امهٔ الطغیان و الغی جزی لو رسول الله یحیی بعده

قعد الیوم علیه للعزی کانت مآتم بالعراق تعدها

أمویهٔ بالشام من اعیدها یا غیرهٔ الله اغضبی لنبیه

و ترحزحی بالبیض من أغمادها من عصبهٔ ضاعت دماء محمد

و بنیه یزیدها و زیادها صفدات مال الله مل أکفها

و أکف آل الله فی أصفادها یا یوم عاشورا کم لک لوعهٔ

ترقص الأحشاء من ایقادها ای کربلا، به خاطر پیش آمدهایی که در تو برای آل مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد، همیشه در محنت و بلا هستی.

هنگامی که آنها کشته شدند، چقدر خون و اشک بر خاک تو جاری شد.

ای رسول خدا، اگر آنها را در هنگامی که به قتل و اسارت گرفتار شدند می‌دیدی،

کسانی که در برابر حرارت آفتاب سایه و سرپناهی نداشتند و تشنگی آنها را نیزه‌ها سیراب می‌کرد،

منظره‌ای می‌دیدی که با دیدن آن حزنی سنگین تو را فرا می‌گرفت و چشمانت به درد می‌آمد.

ای امت سرکش و ستمگر، پاداش رسول خدا این نیست.

اگر امروز رسول خدا دوباره زنده شود، برای او (حسین علیه‌السلام) عزاداری برپا می‌کند.

در عراق ماتم‌هایی است که امویه در شام آنها را عید به حساب می‌آورند.

ای غیرت خدا، بر آنچه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش آمده خشم بگیر و شمشیرها را از غلاف بیرون آور و انتقام بگیر،

گروهی که از یزید تا زیاد خون محمد صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندانش را ضایع کردند،

دستهای آنها از اموال خدا پر بود در حالیکه دست آل الله در زنجیر بود.

ای روز عاشورا، آن قدر اندوه درونی داری که از سوزش آن تمام احشا به جنبش درآمده‌اند.

شریف مرتضی

ذوالمجدین ابوالقاسم علی بن حسین بن موسی، به سال ۳۵۵ ه. ق متولد شد. نسب او به امام موسی کاظم علیه‌السلام می‌رسد و ملقب به علم الهدی است. او به سال ۴۳۶ هـ ق وفات یافت و در ابتدا در بغداد دفن شد، ولی بعد از مدتی جسدش را به کربلا منتقل کردند. قف بالدیار المغفرات

لعبت بها أیدی الشتات فاذا سألت فلیس تس

أل غیر صم صامتات و اسأل عن القتلی الألی

طرحوا علی شط الفرات و تیقنوا أن الحیا

ة مع المذلة کالممات و منیتی فی نصرهم

أشهی الی من الحیاة ان یوم الطف یوم

کان للدین عصیبا لم یدع فی القلب منی

للمسرات نصیبا انه یوم نحیب

فالتزم فیه النحیبا در سرزمینی که بازیچه‌ی دست پراکندگی قرار گرفته و ویران شده، بایست.

اگر بخواهی درباره‌ی آن ویرانی سؤال کنی، باید از اشیاء کر و لال بپرسی (همه چیز از بین رفته است).

از کشتگانی که در کنار فرات بر روی زمین افتاده‌اند بپرس.

آنها یقین دارند که زندگی با خواری چون مرگ است.

اگر در یاری آنها بمیرم، برایم از زندگی لذتبخش تر است.

روز عاشورا برای دین روزی سخت بود جای هیچ شادی در قلب من نگذاشت. این روز، روز غم و گریه است. پس در این روز همیشه گریان باش.

شیخ بهایی

محمـد بن حسـین معروف به بهـاء الـدین عاملی، یکی از چهره‌های برجسـته‌ی تاریـخ اسـلام است. وی از اکثر علوم روزگار خویش بهره‌ی کامل داشت. این دانشـمند فرهیخته به سال ۹۵۳ ه. ق در بعلبک چشم به جهان گشود و سـپس به همراه پـدر به ایران آمـد و سالها چون خورشـید در حوزه‌ی پر بار علمی اصفهان درخشید. شیخ بهایی در ۱۲ شوال ۱۰۳۱ ه. ق در اصفهان بدرود حیات گفت. جنازه‌ی او را به مشـهد رضوی نقل و در جوار حرم مطهر حضـرت علی بن موسـی الرضا علیه‌السلام دفن کردند. او به علاوه‌ی کتب مختلف علمی، در شعر فارسی و عربی آثار ارزشمندی بر جای نهاده است. مصابک یا مولای اورث حرقه

و أمطر من أجفاننا هاطل المزن فلو لم یکن رب السماء منزها

عن الحزن قلنا انه لک فی الحزن آقای من، مصائب تو آتشی در دلم بر جای نهاد و از دیدگانم باران بسیار فروریخت.

اگر خداوند آسمانها (و زمین) از اندوه منزه نمی‌بود، می‌گفتیم که او نیز اندوهناک شد.

شیخ حمادی نوح

ابوهبـهٔ الله محمـد بن سـلیمان بن نوح غریبی کعبی، اصـل او اهوازی است ولی سـاکن حله بود. در سال ۱۲۴۰ ه. ق متولـد شده و به سال ۱۳۲۵ ه. ق در حله وفات یافت. او را در نجف دفن کردند. یا حجر اسماعیل جاوزک الهدی

مذبان عن غدک الحسین الأطهر یفدی ذبیحک کبشه و علی الظما

حنقا صفی الله جهرا ینحر أصفاء زمزم لا صفوت لشارب

و حشا الهدی بلظی الظما تتفطر ای حجر اسماعیل، بعد از آن که حسین علیه‌السلام از تو دور شد، هدایت هم از تو جدا شد.

گوسـفندی فدای ذبیح تو (اسماعیل) شد در حالیکه صفی الله (امام حسین علیه‌السلام) از روی کینه در حالت تشنگی و بطور آشکار کشته شد.

ای زمزم زلال، ای کاش که برای نوشندگان، آب زلالی نباشـی زیرا که انـدرون هـدایت از حرارت تشـنگی ترکیـد. (اشاره به امام حسین علیه‌السلام است).

شعر امام حسین

ائمه شـیعه، گـاهی به اقتضـای زمـان و مکـان و موقعیت، شـعر هم می‌سـرودند. گـاهی هم به‌شـعر شاعران پیشـین، اسـتناد و استشـهاد می‌کردند.از حسـین بن علی «ع» نیز شعرهای فراوانی نقل شده است، چه آنچه در حوادث کربلا بصورت موعظه، رجز و جز آن بیان کرده، و چه آنچه بیشتر به مناسبتهای مختلف سـروده است.کتـابی هم به نام «دیوان الحسـین بن علی» که حاوی اشـعار آن حضـرت است، چاپ شده است[۱] و بیشتر اشعار آن، مواعظ و حکمت است.

در نهضت عـاشورا، امـام حسـین «ع» هم شـعرهایی از خود دارد، هم شـعرهایی از شـعرای عرب که به آنهـا تمثل کرده است، مـانند شعری بـا این مطلع: «فان نهزم فهزامون قـدما...» یا شـعر دیگری با این آغاز: «مهلا بنی عمنا ظلامتنا...» اما برخی از آنچه از شـعرهای خـود آن حضـرت است، چنین است: وقـتی در منزلگـاه صـفاح بـا فرزدق برخـورد کرد و اوضـاع داخلی کـوفه و سـست رایی بیعت کنندگان را شنید، چنین سرود: لئن کانت الدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشات

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و ان کانت الارزاق شیئا مقدرا

فقلة سعی المرء فی الرزق اجمل و ان کانت الاموال للترک جمعها

فما بال متروک به المرء یبخل شب عاشورا پس از سخنرانی برای یاران و اعلام وفاداری از سوی آنان، به خیمه خود بازگشت و در حالی که به اصلاح و آماده سازی شمشیر خود مشغول بود، با اشاره به اینکه روزگار، دوستان را می گیرد و بالاخره باید رفت، چنین می‌سرود: یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل

و کل حی سالک السبیل[۲] . روز عاشورا، رجزی را که در یکی از حمله‌هایش می‌خواند، این بود: الموت اولی من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار و در حمله به جناح چپ لشکر عمر سعد، چنین رجز می‌خواند: انا الحسین بن علی

الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی و نیز در طول رزم آوری‌ها و حماسه آفرینی‌های خود، با معرفی خود و خاندان پیامبر چنین رجزی بر لب داشت: انا ابن علی الخیر، من آل هاشم

کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مشی

و نحن سراج الله فی الناس یزهر و فاطمة امی سلالة احمد

و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا

و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر و شعر بلند دیگری دارد، با این مطلع که به رویگردانی دشمن از حق اشاره دارد: غدر القوم و قدما رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلین که هنگام حمله به دشمن سوار بر اسب، ابیات آن را می‌خواند.[۳] .

برخی اشعار هم به امام حسین «ع» نسبت داده شده، در حالی که قرنها پس از آن حضرت، از زبان آن امام شهید سروده شده، و رواج یافته است، از قبیل: ان کان دین محمد لم یستقم

الا بقتلی یا سیوف خذینی[۴] . گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند

ای تیغها بیایید بر فرق من فرود

پی نوشتها :

[۱] گرد آورنده: محمد عبد الرحیم، ناشر: دار المختارات العربیة، چاپ اول ۱۴۱۲ ق، ۲۲۲ صفحه، در این کتاب، که فصولی در زندگی امام هم دارد، به شرح لغات اشعار هم پرداخته و ترتیب الفبایی قافیه رعایت شده است.

[۲] در بعضی نقلها «سالک سبیلی» است.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.البته در متن اشعار، در منابع مختلف تفاوتهای جزئی وجود دارد.

[۴] از شیخ محسن ابی الحب خثعمی (۱۳۰۵-۱۲۳۵ ق) است از شاعران خاندان آل ابی الحب در کربلا که دیوان مخطوطی دارد به نام «الحائریات» و بیت بالا، در یکی از قصاید مشهور اوست (تراث کربلا، سلمان هادی طعمه، ص ۱۵۶).

شب شعر عاشورا

نام مجموعه‌ای چند جلدی، حاوی اشعاری است که در یادواره «شب شعر عاشورا» در چندین سال متوالی در «حسینیه ۱۵ خرداد» شیراز ارائه شده است.محور شعرها سید الشهدا و نهضت‌حسینی و یاران و فرزندان شهید آن حضرت است و از سروده‌های شاعران

معاصر که در آن جلسات شعر خوانده یا برای آن شعر فرستاده‌اند گرد آمده است. شب شعر عاشورا از مهرماه سال ۱۳۶۵ (محرم ۱۴۰۷) آغاز شده است و همه ساله در ماه محرم برگزار می گردد.نهمین شب شعر عاشورا، در تیرماه ۱۳۷۴ (صفر ۱۴۱۶) برگزار شد و سروده‌های شاعران بر محور حضرت قاسم و عمرو بن جناده (دو شهید۱۳ ساله کربلا) ارائه گردید. این مراسم سالهای بعد نیز ادامه یافته است هر سال بر محور یکی از شخصیتهای عاشورا.

شعر امام حسین

ائمه شیعه، گاهی به اقتضای زمان و مکان و موقعیت، شعر هم می‌سرودند.گاهی هم به‌شعر شاعران پیشین، استناد و استشهاد می کردند.از حسین بن علی «ع» نیز شعرهای فراوانی نقل شده است، چه آنچه در حوادث کربلا بصورت موعظه، رجز و جز آن بیان کرده، و چه آنچه پیشتر به مناسبتهای مختلف سروده است.کتابی هم به نام «دیوان الحسین بن علی» که حاوی اشعار آن حضرت است، چاپ شده است[۱] و بیشتر اشعار آن، مواعظ و حکمت است.

در نهضت عاشورا، امام حسین «ع» هم شعرهایی از خود دارد، هم شعرهایی از شعرای عرب که به آنها تمثل کرده است، مانند شعری با این مطلع: «فان نهزم فهزامون قدما...» یا شعر دیگری با این آغاز: «مهلا بنی عمنا ظلامتنا...» اما برخی از آنچه از شعرهای خود آن حضرت است، چنین است: وقتی در منزلگاه صفاح با فرزدق برخورد کرد و اوضاع داخلی کوفه و سست رایی بیعت کنندگان را شنید، چنین سرود: لئن کانت الدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشات

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و ان کانت الارزاق شیئا مقدرا

فقلهٔ سعی المرء فی الرزق اجمل و ان کانت الاموال للترک جمعها

فما بال متروک به المرء یبخل شب عاشورا پس از سخنرانی برای یاران و اعلام وفاداری از سوی آنان، به خیمه خود بازگشت و در حالی که به اصلاح و آماده سازی شمشیر خود مشغول بود، با اشاره به اینکه روزگار، دوستان را می گیرد و بالاخره باید رفت، چنین می‌سرود: یا دهر اف لک من خلیل

کم لک بالاشراق و الاصیل من صاحب و طالب قتیل

و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الامر الی الجلیل

و کل حی سالک السبیل[۲] . روز عاشورا، رجزی را که در یکی از حمله‌هایش می‌خواند، این بود: الموت اولی من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار و در حمله به جناح چپ لشکر عمر سعد، چنین رجز می‌خواند: انا الحسین بن علی

الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی

امضی علی دین النبی و نیز در طول رزم آوری‌ها و حماسه آفرینی‌های خود، با معرفی خود و خاندان پیامبر چنین رجزی بر لب داشت: انا ابن علی الخیر، من آل هاشم

کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم من مشی

و نحن سراج الله فی الناس یزهر و فاطمهٔ امی سلالهٔ احمد

و عمی یدعی ذو الجناحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا

و فینا الهدی و الوحی و الخیر یذکر و شعر بلند دیگری دارد، با این مطلع که به رویگردانی دشمن از حق اشاره دارد: غدر القوم و قدما رغبوا

عن ثواب الله رب الثقلین که هنگام حمله به دشمن سوار بر اسب، ابیات آن را می‌خواند.[۳] .

برخی اشعار هم به امام حسین «ع» نسبت داده شده، در حالی که قرنها پس از آن حضرت، از زبان آن امام شهید سروده شده، و رواج یافته است، از قبیل: ان کان دین محمد لم یستقم

الا بقتلی یا سیوف خذینی[۴] . گر جز به کشتنم نشود دین حق بلند

ای تیغها بیایید بر فرق من فرود

پی نوشتها :

[۱] گرد آورنده: محمد عبد الرحیم، ناشر: دار المختارات العربیهٔ، چاپ اول ۱۴۱۲ ق، ۲۲۲ صفحه، در این کتاب، که فصولی در زندگی امام هم دارد، به شرح لغات اشعار هم پرداخته و ترتیب الفبایی قافیه رعایت شده است.

[۲] در بعضی نقلها «سالک سبیلی» است.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.البته در متن اشعار، در منابع مختلف تفاوتهای جزئی وجود دارد.

[۴] از شیخ محسن ابی الحب خثعمی (۱۳۰۵–۱۲۳۵ ق) است از شاعران خاندان آل ابی الحب در کربلا که دیوان مخطوطی دارد به نام «الحائریات» و بیت بالا، در یکی از قصاید مشهور اوست (تراث کربلا، سلمان هادی طعمه، ص ۱۵۶).

شاه اسماعیل صفوی

سید نعمت الله جزایری تستری در «انوار نعمانیه» گفته جمعی از موثقین نقل کردند که چون شاه اسماعیل بغداد را منصرف شد به مشهد امام حسین علیه‌السلام رفت و شنید پاره‌ای از مردم از حر بد می‌گویند. سر قبر او آمد و دستور داد قبرش را شکافتند. دیدند در قبر خوابیده و گویی تازه به خون غلطیده و دستمالی به سرش بسته است. شاه خواست آن دستمال را که طبق تواریخ، حسین علیه‌السلام بر سر او بسته بود برگیرد. چون دستمال را باز کردند خون سر روان شد تا قبر را پر کرد و چون آن دستمال را بستند بند آمد و چون گشودند خون روان شد و هر کاری کردند، بدون آن دستمال خون بند نیامد، و حسن حال او بر آنها روشن شد و دستور داد مقبره‌ای برای او ساختند و خادمی بر آن گماشت.

شاه سلیمان

توسعه‌ی مسجد پشت سر و احداث رواق شمالی و توسعه‌ی صحن مطهر حضرت امام حسین علیه‌السلام از جهت شمال بوسیله‌ی شاه صفی اول معروف به شاه سلیمان به سال ۱۰۴۸ انجام گرفت.

شاه صفی اول

شاه صفی اول معروف به شاه سلیمان، کشور عراق را از سلطه‌ی عثمانیها خارج نمود. بنا به گفته‌ی مورخ مشهور «سید حسون براقی» از کتاب «تاریخ کوفه» دولت صفوی به سال ۱۰۴۸ ه به کشور عراق حمله کرد و قوای عثمانی را بیرون نمود. وی علت حمله را چنین می‌نگارد: «چون دولت عثمانی هزار نفر از سربازان ایرانی را که به «قزلباش» موسوم بودند در کاظمین و نجف به سال ۱۰۴۸ کشته بودند، شاه صفوی با شنیدن این خبر اسف انگیز ناراحت شد و بلا درنگ با سپاه و جنگاوران ایرانی بغداد را محاصره نموده و کشور عراق را زیر سلطه‌ی خود درآورد. سپس به زیارت حسین علیه‌السلام رفت و برای خدام حرم حضرت سیدالشهداء و ابوالفضل علیهماالسلام و فقرای شهر بخشش فراوان نمود، آنگاه دستور داد مسجد پشت سر را توسعه دادند و رواق شمالی را بنا نمودند که معروف به«رواق شاه» است.

شمس الدین بن شجاع قاضی اسدی

اولین کلیددار بارگاه ملکوتی حضرت امام حسین علیه‌السلام. وی مردی عالم بود که از شهید ثانی اجازه‌ی نقل حدیث داشته. از ماه شوال ۹۶۳ تا اواخر ۹۹۰ تولیت حرم حسینی با او بوده است.

شاخسی، واخسی

شکل صحیح و اصلی این دو کلمه، «شاه حسین، وا حسین» است و تعبیری است که‌دسته‌های عزادار و تیغ زدن و قمه زدن، هنگام تیغ زدن در روز عاشورا، بصورت جمعی و با صدای خاصی آن را تکرار می‌کردند و نام سید الشهدا «ع» را بر زبان می‌آوردند.

شریعه

در لغت، به معنای راهی است که به آب رود، یا دریا منتهی می‌شود، آبشخور، جای برداشتن آب از رودخانه، نهر کوچکتر که آب رود، از آن طریق بر دشت، مسلط می‌شود. لغات دیگر این اصطلاح عبارت است از: مشرع، مشرعه، شرعه، مشرب، منهل، ورد، مورد، آبخور، آبشخور، شریعه فرات[۱] در روز عاشورا، عباس بن علی «ع» برای آب آوردن از فرات به شریعه رفت.در حاشیه رودخانه فرات، منطقه نخلستانی بود.در همان شریعه بود که در پشت نخل کمین کرده دست راست او را از کار انداختند و در همان مسیر به شهادت رسید و همانجا نیز دفن شد. -------------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

شط

نام نهری در سرزمین کربلا، که حادثه عاشورا نزدیک آن اتفاق افتاد و امام حسین «ع» ویارانش لب تشنه در کنار آب، شهید شدند.فرات، نهر مقدس و با فضیلتی است که طبق روایات، دو ناودان از بهشت بر آن می‌ریزد و نهری پر برکت است و کودکی که کامش را با آب فرات بردارند، دوستدار اهل بیت «ع» می‌شود.[۱] در حدیث است که فرات، مهریه‌زهراست.[۲] مستحب است برای زیارت امام حسین از آب فرات غسل زیارت کنند که موجب آمرزش گناهان است.[۳] نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است.امام صادق «ع» به سلیمان بن هارون فرمود: «ما اظن احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت».[۴] .

و نیز فرمود: «من شرب من ماء الفرات و حنک به فانه یحبنا اهل البیت»،[۵] هر کس از آب فرات بنوشد و کام را با آن بردارد، او دوستدار ما خاندان خواهد بود.در حدیث، از فرات بعنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است: «نهران مؤمنان و نهران کافران، فالمؤمنان: الفرات و نیل مصر...»[۶] «اربعهٔ انهار من الجنهٔ: الفرات...».[۷] .

«فرات» یادآور عظیمترین حماسه خونین و ماندگارترین صحنه وفا و صبر است. شیر مردان عاشورایی در کربلا، در محرم سال ۶۱ هجری توسط نیروهای «ابن زیاد» در محاصره قرار گرفتند و آب به روی اردوگاه امام حسین «ع» و اطفال و خیمه‌ها بسته شد.

سپاه دشمن می‌خواست با قرار دادن حسین «ع» در مضیقه بی آبی، او را به تسلیم وا دارد، اما آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید.عباس «ع» که برای آب آوردن از فرات، برای کودکان تشنه رفته بود.در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به شهادت رسید. «آب فرات» همچون «خاک کربلا»، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش شهادتند.از این رو برداشتن کام نوزاد با آب فرات یا تربت حسینی، چشاندن طعم شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است.

اما موقعیت جغرافیایی فرات: «شطی است در مغرب کشور عراق و متشکل است از دو شعبه «قره سو» و «مراد چای» که سرچشمه آنها نزدیک رود «ارس» در ارمنستان ترکیه است. موقعی که دو شعبه قره سو و مراد چای به هم می‌رسند، فرات به دجله نزدیک می‌شود، ولی مجددا دجله متوجه جنوب شرقی شده و فرات به سمت مغرب مایل می‌شود و سپس در نزدیکی خلیج فارس به رود دجله می‌پیوندد و از آن پس مجموع این دو رود به نام «شط العرب» خوانده می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد.سرزمینی را که بین‌دو رود دجله و فرات واقع است «الجزیره» می‌گویند.طول رودخانه فرات تقریبا ۲۹۰۰ کیلومتر است.جریان فرات در جلگه بین النهرین بسیار ملایم است و دارای بستری عریض می‌باشد.یگانه عامل حاصلخیزی خاک عراق و جلب جمعیت در جلگه خشک و گرم بین النهرین، دو رود فرات و دجله می‌باشد. بابل، پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شده بود.»[۸] . ---------------

پی نوشت ها :

[۱] سفینة البحار، ج ۲، ص ۳۵۲، المزار، شیخ مفید، ص ۱۸.

[۲] همان، ص ۵۶۳.

[۳] همان، ج ۱، ص ۵۶۵.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۴.

[۵] همان.

[۶] همان، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

[۷] همان.

[۸] فرهنگ فارسی، معین.

شیر کربلا

به نقل مردی از قبیله بنی اسد، پس از آنکه حسین بن علی «ع» و اصحابش شهید شدند و سپاه کوفه از کربلا کوچ کرد، هر شب شیری از سمت قبله می‌آمد و به قتلگاه کشتگان می‌رفت و بامدادان بر می‌گشت.یک شب ماند تا ببیند قصه چیست.دید آن شیر، بر جسد امام حسین «ع» نزدیک می‌شد و حالت گریه و ناله داشت و چهره خود را بر آن جسد می‌مالید.[۱] بر اساس همین نقل نیز، در مراسم شبیه خوانی و تعزیه کربلا، کسی در پوست شیر می‌رود و در میدان نبرد حاضر می‌شود و پس از آنکه سید الشهدا کشته می‌شود خودرا به بالین پیکر او می‌رساند و بر نعش امام حسین «ع» می‌گرید و این صحنه، سبب تاثر و گریه تماشاگران تعزیه می‌شود.

پی نوشت ها :

[۱] ناسخ التواریخ، (جلد امام حسین)، ج ۴، ص ۲۳.

شبث بن ربعی

وی فرمانده نیروهای پیاده‌ی عمر سعد در کربلا بود. از طایفه‌ی بنی‌تمیم و از جمله کسانی بود که به حسین علیه‌السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشته بود. گرچه وی از چهره‌های معروف کوفه و در ابتدا از یاران علی علیه‌السلام بود و در جنگ صفین هم در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، لیکن در مسیر حرکت به سوی نهروان، همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت بازتافتند و به خوارج پیوستند. علی علیه‌السلام از آینده‌ی او خبر داده بود و به او و عمرو بن حریث فرمود: «به خدا قسم شما دو نفر با فرزندم

حسین علیه‌السلام خواهید جنگید». روز عاشورا نیز امام حسین علیه‌السلام در اولین سخنرانی مفصل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجتی که با آنان داشت و سخنان او را قطع می‌کردند و گوش نمی‌دادند، از جمله: فرمود: «ای شبث بن ربعی و... مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و اطراف سرسبز است، اگر بیایی لشکریان مجهز برای تو آماده است؟» شبث بن ربعی از چهره‌های متلون تاریخ بود. هم در قتل حسین بن علی علیه‌السلام شرکت داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه بنا کرد، به شکرانه و خوشحالی از کشته شدن حسین علیه‌السلام. پیشتر با «سجاح» (مدعی دروغین نبوت) همکاری داشت، مسلمان شد، بر ضد عثمان شورید، توبه کرد و از خوارج گردید. به جای بیعت با علی علیه‌السلام با یک سوسمار بیعت کرد و می‌گفت با هم برابرند! این مرد بددل و خبیث، سرانجام در سن هشتاد سالگی مرد.

شبث بن ربعی به همراه «شمر بن ذی الجوشن» و «حجار بن ابجر» و «قعقاع بن شور» از طرف ابن‌زیاد مأموریت یافتند تا مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

شبث بن ربعی که رییس منافقان کوفه، و از ایادی مهم بنی‌امیه بود و در جریان کربلا، فرمانده سپاه عمر سعد بود، از جمله کسانی بود که «مصعب بن زبیر» را به جنگ با مختار تحریک می‌کرد.

حبیب بن بدیل گوید:

«زمانی که شبث بن ربعی، از جنگ مختار فرار کرد و وارد بصره شد به طور عجیبی وارد شهر شد. وی سوار بر قاطری که دم و گوش آن را بریده و خون از آن جاری بود و با قبای چاک زده فریاد می‌زد: «آی کمک! آی کمک!». به مصعب گزارش دادند، مردی با این وضع وارد بصره شده و کمک می‌طلبد و قبای خود را دریده و چنین و چنان می‌کند.

مصعب فورا او را شناخت و گفت: آری، این کسی جز «شبث بن ربعی» نیست، این کارها از وی برمی‌آید، او را بیاورید.

«شبث»؛ با همان وضع و هیئت تحریک کننده بر«مصعب» وارد شد. و اشراف فراری کوفه، که از آمدن «شبث» در محضر «مصعب» باخبر گشته بودند وارد مجلس شدند، و جمع ضد انقلاب فراری کامل شد، و با داد و قال شروع به تحریک «مصعب» کردند و به او گوشزد نمودند که مردم کوفه از دست مختار به ستوه آمده‌اند و همه ناراضی و نگرانند.

مختار، غلامان و بردگان و ایرانیان (موالی) را بر اشراف شهر چیره کرده و به وسیله‌ی بردگان، بر بزرگان کوفه تاخته و عده‌ای را کشته و عده‌ای را در بند کرده است و...

و مصرانه از مصعب می‌خواستند که دست به یک حمله بزرگ علیه مختار بزند و قول دادند که ستون پنجم شهر کوفه نیز با آنان همراهی خواهند کرد.

آیة الله خوئی «شبث» را چنین معرفی می‌کند:

«شبث بن ربعی از اصحاب امیرالمؤمنان علیه‌السلام بود که بعد به خوارج ملحق شد.»

سپس می‌گوید:

«شبث، به شکرانه قتل امام حسین علیه‌السلام مسجدش را در کوفه، تجدید بنا کرد و «سالم» از امام باقر علیه‌السلام این مطلب را روایت کرده است.»

علی علیه‌السلام، مردم را از خواندن نماز، در پنج مسجد کوفه منع فرمود، از جمله آنها مسجد شبث ربعی است.

امیرمؤمنان علیه‌السلام خطاب به او فرمود:

«یا شبث و یابن حریث لتقاتلان ابنی الحسین... ای شبث، و ای پسر حریث، شما هر دو با فرزندم حسین خواهید جنگید».

صاحب «منهاج البراعه»، درباره این مرد چنین می‌نویسد:

«شبث بن ربعی، مردی هزار چهره و متلون بود. به هیچ راهی مستقیم نبود، او مردی منافق و خونریز و بی‌باک و پیرو هر آوازی و

سرکرده هر فتنه‌ای بود.»

شبث، در رأس توطئه بر ضد مختار و از چهره‌های معروف منافقین بود و در رأس اشراف کوفه قرار داشت.

ابن‌اثیر می‌نویسد:

«شبث بن ربعی تمیمی (ریاحی) از سران شیعه بود و در زمان امیرمؤمنان علیه‌السلام، در کنار حضرتش با معاویه جنگید و تا اواخر حکومت امیرمؤمنان علیه‌السلام، در خط مستقیم و طرفدار حق بود، ولی در جنگ خوارج، از امیرمؤمنان جدا شد و با آنان همراه گردید.

وی پس از شهادت امام حسن علیه‌السلام و مسلط شدن معاویه بر اوضاع، به معاویه پیوست و پس از مرگ معاویه، از جمله سران کوفه بود که برای امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و وی را به عراق دعوت کرد. اما با مسلط شدن ابن‌زیاد بر کوفه، از طرفداران ابن‌زیاد شد و با مسلم، به جنگ پرداخت. او در اعزام نیرو، توسط ابن‌زیاد به کربلا، از جمله فرماندهان لشکر بود و تحت فرماندهی ابن‌سعد، در کربلا حضور داشت.

شرحبیل

نام دیگر «شمر بن ذی الجوشن» قاتل حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام است.

شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری

وی یکی از جنایتکاران حادثه‌ی کربلا بود. به همراه «حصین بن نمیر تمیمی»، «ادهم بن محرز باهلی»، «ربیعهٔ بن مخارق غنوی» و «جبلهٔ بن عبدالله خثعمی» که همه از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم‌السلام بودند تحت فرماندهی ابن‌زیاد، در منطقه‌ی «عین الوردهٔ» با نیروهای «توابین» مواجه شدند و به نبرد با یکدیگر پرداختند.

در زمان قیام مختار علیه نیروهای ابن‌زیاد، عبیدالله، شرحبیل بن ذی کلاع را به فرماندهی سواره نظام انتخاب نمود.

سرانجام وی در جنگ میان نیروهای مختار و ابن‌زیاد به هلاکت رسید.

شریح بن حارث

وی همان «شریح قاضی» معروف است.

شریح قاضی

قاضی معروف کوفه، وابسته به دربار اموی بود. شریح بن حارث، در اصل یمنی بود و در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت ۶۰ سال این شغل را داشت، جز در ایام عبدالله زبیر که سه سال این کار را ترک کرد و در ایام حجاج، دست از این کار کشید و خانه نشین شد تا زمان مرگش در سال ۹۷ یا ۹۸ هجری، که عمرش بیش از صد سال بود. در زمان علی علیه‌السلام هم مدتی بر منصب قضاوت بود. وقتی امام، وی را به این منصب گماشت، بر او شرط کرد که هیچ حکمی را اجرا نکند مگر آن که آن را بر آن حضرت عرضه کند. علی علیه‌السلام یک بار بر او خشم گرفت و از کوفه بیرونش کرد. وقتی ابن‌زیاد در کوفه، هانی بن عروه را دستگیر و در قصر با او بدرفتاری کرد، هواداران هانی در بیرون، به فکر این که او را کشتند، سر و صدا راه انداختند. شریح قاضی به امر ابن‌زیاد بیرون قصر آمد و شهادت داد که هانی زنده است، تا جمعیت هوادار او متفرق شوند. معروف است که وی به دستور عبیدالله بن زیاد، فتوا داد که چون حسین بن علی علیه‌السلام بر خلیفه‌ی وقت خروج کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است.

علی علیه‌السلام دولتمردان خود را به زهد و پرهیز از دنیاگرایی سفارش کرد تا آفات دنیاگرایی آنان را تهدید نکند و همیشه به یاد قیامت باشند. نامه امام به شریح بن حارث، قاضی آن حضرت که خانه‌ای را به هشتاد دینار خریده بود، در بردارنده‌ی نکات مهمی است که اشاره به بخشی از آن ضروری می‌نماید:

«... به من گزارش داده‌اند که به هشتاد دینار خانه‌ای خریده‌ای، برایش سندی تنظیم کرده‌ای و شاهدانی گرفته‌ای... ای شریح، بدان که در آینده‌ای بس نزدیک کسی به سراغت می‌آید که به سندت نمی‌نگرد و از دلیل و شاهدانت نمی‌پرسد؛ تو را بهت زده از آن خانه بیرون می‌کشد و تنها به خانه‌ی گور می‌سپارد. پس ای شریح، در این صورت خانه‌ی دنیا و خانه‌ی آخرت را یک جا باخته‌ای! ای شریح، اگر هنگام خرید آن خانه به من مراجعه می‌کردی، براساس این نسخه، برایت سندی تنظیم می‌کردم که در خریدش - حتی به بهای درهمی رغبت نمی‌کردی چه رسد به بهای افزون‌تر، و آن نسخه چنین است: خریدار: بنده‌ی خوار. فروشنده: بنده‌ای در آستانه‌ی کوچ.

مورد معامله: خانه‌ای از خانه‌های فریب آباد در منطقه نیستان و خطه‌ی تباهان. این خانه از چهار سو به چهار حد محدود می‌شود: اولین حد به زمینه‌ی انواع آفات؛ دومین حد به کانون انگیزه‌های مصیبت؛ سومین حد به هوسهای سقوط آفرین و چهارمین حد به شیطان اغواگر: و در این حد است که در این خانه گشوده می‌شود...».

شریح در حکومت یزید به فرمان ابن‌زیاد، قاضی کوفه بود... و پس از شهادت مختار، به فرمان ابن‌زبیر، مجددا به قضاوت کوفه نصب شد. و در زمان عبدالملک مروان، نیز شریح از طرف این خلیفه‌ی مروانی، چندین سال به قضاوت نصب شد. و در سال ۷۹، در زمان حکمرانی حجاج، از وی تقاضای استعفا کرد و (حجاج) با تقاضای او موافقت نمود.

«اعمش»، از علمای بزرگ عراق، از ابراهیم «تمیمی» نقل می‌کند که او گفت: روزی امیرمؤمنان علیه‌السلام بر «شریح» قاضی، بخاطر قضاوت غلطی که کرده بود، خشم گرفت و خطاب به شریح فرمود:

«و الله لانفینك الی ماینقیا شهرین تقضی بین الیهود»

«به خدا سوگند، تو را به «ماینقیا» تبعید خواهم کرد که دو ماه در آن جا بین یهودیان قضاوت کنی».

راوی گوید:«این جریان گذشت و سالها سپری شد، تا مختار به قدرت رسید، مختار شریح را خواست و به او گفت امیرمؤمنان علیه‌السلام در فلان تاریخ به تو چه فرمود؟! شریح گفت: چنین فرمود و مطلب فوق را یادآور شد.

مختار گفت: به خدا سوگند، مجال استراحتی به تو نخواهم داد مگر این که دو ماه تو را به «ماینقیا»، تبعید کنم و دستور داد او را به «ماینقیا» فرستادند و دو ماه بین یهود قضاوت کرد.

یکی از مسایل مشهور که در اکثر منابر و مجالس به گوش می‌خورد، این است که «شریح» قاضی فتوای قتل امام حسین علیه‌السلام را صادر کرد و اگر چنین بود این سؤال مطرح است که مختار، چگونه می‌خواست یک چنین فردی را قاضی خود قرار دهد، آیا معقول است؟ با آن حساسیتی که مختار نسبت به قاتلین امام حسین علیه‌السلام داشت و کلا هر کس که در فاجعه‌ی کربلا به نحوی شرکت داشت به اشد مجازات رساند، تا جایی که اگر کسی از گوشت نذری که یکی از دشمنان اهل بیت در کوفه به عنوان شادی در قتل امام علیه‌السلام بین مردم کوفه تقسیم کرد، مختار دستور داد که به هر خانه‌ای که این گوشت رفته، آن خانه را ویران کنند. با این وضع چگونه ممکن است شریح، با آن موقعیت مهم که سالیان دراز، قاضی عراق بوده، فتوای خون امام حسین علیه‌السلام را داده باشد و مختار از آن بی‌خبر باشد و یا آن را نادیده بگیرد و نه تنها او را مجازات نکند بلکه ابتدا به او پیشنهاد قضاوت کوفه را بنماید.

جواب: اولا- در این که شریح قاضی، مردی بدسیرت و دنیا پرست و طرفدار حکومت‌های غاصب بوده شکی نیست و در این که نسبت به شیعیان امیرمؤمنان علیه‌السلام عناد داشت، تردیدی نیست (به دلیل شهادت ناحقی که نسبت به حجر بن عدی، امضا کرد و

نسبت به هانی بن عروه، خیانت کرد) و از این که او از آخوندهای درباری بود، کمترین شکی وجود ندارد. اما این که او در جریان قتل امام حسین علیه‌السلام دخالت و یا فتوایی داشته باشد، کمترین سندی در دست نیست. در این جا بد نیست نظر آیة الله شهید قاضی طباطبایی را به همین مناسبت بازگو کنیم که می‌فرماید:

«... در چندی قبل در اثنای مذاکرات دینی و انتقاداتی که نسبت به بعضی از امور اجتماعی، در یکی از منبرهای شبهای هفته مسجد «شعبان» در تبریز بالای منبر اظهار کردم: اگر از آقایان اهل اطلاع و تتبع در موضوع فتوا دادن شریح قاضی، بر واجب القتل بودن حضرت سیدالشهداء (سلام الله علیه) که در افواه، مشهود و در السنه‌ی روضه خوانها شهرت تمام دارد، مدرکی به دست آورده باشند و در کتابی که مورد اعتماد و مدرک باشد یافته دیده‌اند، این جانب را مطلع نمایند که موجبات تشکر مرا فراهم آورده‌اند، ابدا سراغی از کسی پیدا نشد...»

بنابراین جرم «شریح» قاضی همان عناد و دشمنی‌اش با شیعیان و طرفداری و تمایلش به دستگاههای جابر زمان بوده است، که مختار نیز براساس اقتضای عدالت و برای تحقق بخشیدن به تصمیم امام علی علیه‌السلام او را تبعید کرد. زیرا حضرت قسم یاد کرده بود که وی را تبعید کند اما این کار با شهادت آن حضرت عملی نشد.

شمر بن ذی الجوشن

از فرماندهان خشن و جنایتکار سپاه کوفه در واقعه کربلا و از قاتلان سیدالشهداء علیه‌السلام است. وی از طایفه‌ی بنی‌کلاب و از رؤسای هوازن، و مردی زورمند بود که در جنگ صفین هم در لنگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، سپس ساکن کوفه شد و به روایت حدیث پرداخت. نامش «شرحبیل» و کنیه‌اش «ابوالسابغه» بود. وی از فرماندهان عمر سعد در برخورد قاطع با امام حسین علیه‌السلام همراه با فرمانی از سوی ابن‌زیاد به کربلا آمد که اگر عمر سعد حاضر به انجام مأموریت نباشد، وی آن را بر عهده گیرد. در کربلا، فرمانده جناح چپ میدان بود. پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام، عبیدالله سر امام حسین را همراه او به شام نزد یزید فرستاد. سپس وی به کوفه بازگشت. وقتی قیام مختار در کوفه پیش آمد، شمر از کوفه گریخت. نشستن از روی سینه‌ی امام حسین علیه‌السلام برای بریدن سر مطهر، حمله به خیام اهل بیت، امان‌نامه آوردن برای عباس تا او را از امام جدا کند، از جنایات دیگر اوست. مردی آبله‌رو و بدسیرت و زشت صورت بود و زنازاده به حساب می‌آمد. نامش در زیارت عاشورا، همراه با لعن آمده است «و لعن الله شمرا»، امام حسین علیه‌السلام، سخن پرشور «ان لم یکن لکم دین...» را هنگام هجوم شمر به سراپرده‌ی امامت و خیمه‌های اهل بیت فرمود. در آخرین لحظات حیات امام هم که آن حضرت بر زمین افتاده بوده باز عده‌ای را تحریک کرد که بر آن حضرت حمله آوردند.

هنگامی که ام‌وهب بر بالین شوهر شهیدش، خاک از چهره‌ی او می‌زدود، شمر به غلام خود که «رستم» نام داشت گفت: با عمود بر سرش بزن. و او با عمود بر سر ام‌وهب زد، سرش را شکافت و او در همان مکان جان سپرد.

و آن خبیث در روز عاشورا، شتری را که مخصوص سوار شدن امام حسین بوده به عنوان غنیمت به کوفه آورد و به شکرانه‌ی قتل فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن شتر را در کوفه ذبح کرد و گوشت آن را بین دشمنان اهل بیت تقسیم نمود.

«شمر بن ذی الجوشن»، «عمر بن سعد»، «شبث بن ربعی» و «زید بن حارث» به نزد فرماندار، ابن‌زبیر که فرمانده‌ی کوفه بود رفتند و به او گفتند: همانا خطر مختار برای شما بیشتر است، اعتماد او را جلب کنید و با نیرنگ او را زندانی کنید.

«شمر بن ذی الجوشن»، این جانی شماره یک حادثه‌ی کربلا، در رأس لیست سپاه مختار بود. باید به هر قیمتی این جنایتکار دستگیر و مجازات می‌شد. وی پس از واقعه جنگ شورشیان کوفه با مختار، که فرماندهی چند گروه را به عهده داشت متواری شد. و ما برای این که چهره‌ی این عنصر خبیث را بهتر معرفی کنیم نگاهی کوتاه به پرونده سیاه، و سوابق جنایتبار او می‌افکنیم. گرچه

«دینوری» ماجرای فراری شدن شمر و هلاکت او را طور دیگری نگاشته که با نقل طبری، و دیگران متفاوت است، او می‌نویسد: «شمر با جمعی از دوستان و بستگان خود متواری شد و مختار همچنان در تعقیب او بود. «شمر» خجالت می‌کشید که با آن ذلت و سرشکستگی وارد بصره شود و مانند دیگر فراریان کوفه، در پناه سپر زبیر قرار گیرد، او مدتی با افرادش در «دشت میشان» مخفیانه بسر می‌برد و منتظر فرصت مناسب بود و پس از آن که خبر حرکت نیروهای بصره، برای جنگ با مختار را شنید، با همراهان خود، به نزدیکی بصره آمد و وارد شهر نشد و در یکی از روستاهای ساحل دجله، مخفی بود. «احمر بن شمیط» فرمانده سپاه مختار که برای جنگ با مصعب، در نزدیکی ساحل دجله اردو زده بود از مخفیگاه شمر باخبر شد و دویست مرد مسلح را مأمور دستگیری وی نمود. این گروه شمر را غافلگیر کردند و شمر و همراهانش در آن درگیری مسلحانه به قتل رسید و «احمر بن شمیط» سر بریده وی را برای مختار به کوفه فرستاد.»

این نقل دینوری بود، اما طبری ماجرای تعقیب شمر و کشتن او را طور دیگری یادآور شده است که نقل خواهیم کرد:

«شمر بن ذی الجوشن» ضبابی از سران و جنگجویان مردم کوفه بود، وی در زمان علی علیه‌السلام جزء شیعیان و طرفداران حضرتش به شمار می‌آمد، او در جنگ صفین از افراد تحت فرمان امیرمؤمنان بود و در جنگ با معاویه شرکت داشت و شجاعتی از خود نشان داد، وی در یکی از روزهای جنگ صفین، که آتش جنگ سخت زبانه می‌کشید، وارد میدان شد و مبارز طلبید، از میان لشگریان معاویه مردی به نام «ادهم بن محرز» به مقابله با او شتافت و به هم حمله‌ور شدند، ادهم، شمشیری محکم بر سر شمر فرود آورد که به شدت او را مجروح کرد و شمر نیز شمشیری بر رقیب خود فرود آورد، که چندان اثر نکرد، شمر به لشکر برگشت و به شدت تشنه بود، کمی آب خورد و مجددا به میدان رفت و در حالی که رجز می‌خواند، رقیب را به مبارزه طلبید، وی به مقابل «ادهم» آمد و او را خوب می‌شناخت و در حالی که او نیز بدون ترس در مقابل او ایستاده بود، شمر با نیزه ضربتی بر او فرود آورد که او را از اسب بر زمین افکند و شمر با شادی فریاد زد: این ضربت، به جای آن ضربتی که بر من زدی و به لشکرگاه برگشت.

اما «شمر» هم همانند بسیاری از مردم کوفه، در راه خود استوار نماند و بعدا به خاطر روح نفاقی که در او بود، به جرگه دشمنان درآمد و از حامیان سرسخت حکومت اموی شد، و اما موارد جرایم «شمر»، بدین ترتیب است:

۱. شمر، در جریان شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، نقش مهمی داشت. او و عده‌ای از سران جنایتکار کوفه مانند: «شبث بن ربعی» و حجار بن ابجر و قعقاع بن شور، از طرف ابن‌زیاد مأموریت یافتند که قیام مسلم و یاران او را درهم بکوبند. شمر از مشاوران مخصوص ابن‌زیاد در واقعه خروج مسلم بن عقیل بود.

۲. هنگامی که عمر سعد از کربلا- نامه‌ای مسالمت آمیز برای ابن‌زیاد نوشت که کار به جنگ نکشد، شمر در جلسه ابن‌زیاد بود گفت: حسین هرگز تسلیم نمی‌شود و جز جنگ راهی باقی نمانده و ابن‌زیاد را تشویق در جنگ با امام حسین نمود.

۳. «شمر» نامه‌ای از ابن‌زیاد گرفت و در رأس گروهی مسلح، وارد کربلا شد و مأمور بود اگر عمر سعد با امام حسین علیه‌السلام نجنگد او را عزل و خود فرماندهی کل نیروها را به عهده بگیرد.

۴. شمر به محض ورود به کربلا، در روز تاسوعا عمر سعد را تهدید کرد که در کار امام حسین علیه‌السلام مسامحه نکند و بین او و عمر سعد مشاجره لفظی تندی پیش آمد.

۵. بنابر نقلی، ام‌البنین دختر خرام مادر ابوالفضل العباس علیه‌السلام و سه برادر دیگرش که از طایفه شمر به حساب می‌آمد، شمر امان‌نامه‌ای برای ابوالفضل العباس علیه‌السلام و برادرانش آورد و می‌خواست آنان را از امام حسین علیه‌السلام جدا کند که با جواب تند حضرت عباس روبرو شد.

۶. شمر عجله داشت که همان شب عاشورا با نیروهایشان به امام حسین علیه‌السلام و اصحابش حمله کنند، که این کار انجام نشد. و از سخنان و عمال او می‌توان دریافت که شمر از کینه‌توزترین دشمنان امام حسین علیه‌السلام بود. و قساوت و بی‌رحمی او حتی برای

فرمانده‌اش «عمر سعد» تعجب آور بود.

۷. شمر در فاجعه‌ی کربلا، به دستور عمر سعد، فرماندهی میسره لشکر کوفه و شام را به عهده داشت.

۸. شمر در روز عاشورا مورد خطاب امام حسین علیه‌السلام واقع شد و حضرت، او و دیگر سران کوفه را با نام، مخاطب قرار داد و فرمود: مگر شما نبودید که نامه و دعوت برای من نوشتید؟! و آنان کمترین عکس العمل و جوابی ندادند.

۹. در روز عاشورا صحبت تندی بین شمر و زهیر بن قین، از اصحاب امام حسین علیه‌السلام واقع شد و هنگامی که زهیر، خطاب به لشکر عمر سعد سخن می‌گفت، شمر او را هدف گرفت و تیری به سوی او پرتاب نمود و فریاد زد: بس است، دیگر سخن نگو. و زهیر جواب داد: ای فرزند آن که بر پاشنه‌ی پا بول می‌کرد، تو چه می‌گویی؟ من با تو سخنی ندارم؟ تو حیوان (پستی) هستی که باید منتظر عذاب خدا باشی. شمر، پاسخ داد: خدا بزودی تو و آقایت را خواهد کشت؟! زهیر گفت: ای خبیث! تو مرا از مرگ می‌ترسانی؟! و حال آن که لذت بخش‌تر از شهادت برایم چیزی نیست و سپس به سخنانش ادامه داد.

۱۰. در حمله دسته جمعی لشکر عمر سعد، در روز عاشورا به امام حسین علیه‌السلام و یارانش، «شمر» فرمانده جناح چپ لشکر ابن‌سعد بود و به شدت با امام حسین و اصحابش درگیر شد.

۱۱. «نافع بن هلال» از یاران مخلص و شجاع امام حسین علیه‌السلام بود، وی در روز عاشورا با نیزه خود که آن را مسموم کرده بود، دوازده نفر از لشکریان عمر سعد را کشت. (به غیر از مجروحین) وی بعد از جنگ نمایان، دو بازویش شکسته و اسیر شد، شمر او را گرفت و در حالی که خون از چهره‌ی هلال، سرازیر بود، وی را به نزد عمر سعد برد و او فریاد می‌زد: من دوازده نفر از شما را کشتم، غیر از آنانی که زخمی نمودم و اگر دست و بازوی سالمی داشتم، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید. «شمر» شمشیر را کشید که او را به قتل برساند. وی گفت: خدا را شکر که شهادت من به دست بدترین خلق خداست و شمر این اسیر بی‌دفاع را به شهادت رساند. آنگاه برگشت و به جنگ با یاران امام حسین علیه‌السلام پرداخت.

۱۲. روز عاشورا هنگامی که امام حسین علیه‌السلام، تمام یارانش به شهادت رسیده بودند و حضرتش پس از جنگ نمایانی که با دشمن نمود، به شدت مجروح شد به طوری که دیگر توان حمله نداشت، «شمر» از این فرصت استفاده کرد و با دوازده نفر از اوباشان لشکر به طرف خیمه‌گاه امام حسین علیه‌السلام حمله‌ور شد و امام خطاب به آنان، این جمله‌ی معروف را فرمود: که «اگر دین ندارید و از قیامت نمی‌ترسید (لااقل) آزاد مرد باشید»!.

بزرگترین جنایات و گناه شمر این بود که در آخرین لحظات عمر امام حسین علیه‌السلام، سر امام علیه‌السلام را از بدن او جدا کرد.

۱۳. روز یازدهم محرم پس از فاجعه‌ی عاشورا، لشکر عمر سعد، به طرف کوفه، همراه اسراء و سرهای شهداء حرکت کردند و شمر، مسؤول حمل سر بریده‌ی امام حسین و سرهای یارانش بود و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج و عروهٔ بن قیس او را همراهی می‌کردند.

۱۴. بعضی گفته‌اند: مسؤول حمل سرهای شهداء از کوفه به شام، شمر بن ذی الجوشن بود.

۱۵. شمر علاوه بر فرماندهی جناح چپ لشکر عمر سعد در روز عاشورا، گروهی از طایفه هوازن را نیز در جنگ رهبری می‌کرد، و در هنگام تقسیم سرهای شهداء، ۲۰ سر از شهداء تحویل شمر و طایفه‌ی هوازن شد. تا در قبال آن جایزه‌ی خود را دریافت دارند.

۱۶. در واقعه‌ی قیام مختار در کوفه، در آغاز جنگ شهری بین نیروهای مختار و ابن‌مطیع، شمر از فرماندهان ابن‌مطیع بود که با نیروهای مختار جنگید.

۱۷. در جریان شورش ضد انقلاب و اشراف کوفه، شمر از سرکرده‌های اشرار و شورشیان بود و برای بار دوم با نیروهای مختار جنگید.

۱۸. درگیری با مأموران مختار و به شهادت رساندن «زربی» غلام مختار. این موارد، خلاصه‌ای از اعمال و جنایات شمر بن ذی

الجوشن بود.

بـا توجه به همه‌ی موارد فوق، شـمر یکی از افرادی بود که مختـار اهتمام زیادی برای دسـتگیری و مجازات او داشت و حال که قرار است قاتلان امام حسـین علیه‌السـلام و مسـببان فاجعه‌ی کربلا به حسابشان رسـیدگی شود، قطعا شمر در رأس این افراد خواهد بود و شمر خود نیز متوجه این مطلب بود، بنـابراین هنگامی که دیـد تمام توطئه‌ها علیه مختار با شـکست روبرو شـده و دیگر توان مقابله با نیروهای انقلاب را ندارد به دنبال مخفیگاه، از کوفه متواری شد.

«شمر» توانست از معرکه کوفه، جان سالمی بدر برد و از شهر کوفه خارج شود. مختار غلامی داشت به نام«زربی». این شخص ظاهرا ایرانی الاصل و از هواداران اهل بیت علیهم‌السـلام و از شـیعیان بود، وی جوانی زیرک و باهوش بود. مختار، زربی را همراه گروهی که حدود ده نفر می‌شدند، مأمور پیدا کردن شمر نمود.

مسـلم بن عبـدالله ضـبابی گویـد: «من نیز جزء فراریان، همراه شـمر، از کوفه متواری شدم. و زربی همچنان به دنبال ما بود تا از کوفه خارج شـدیم و اسـبهای ما لاغر و ناتوان بودند ولی اسب زربی چابک و زیرک. بالاخره خود را به ما رساند، هنگامی که او نزدیک ما شـد، شـمر به ما گفت: «شـما از من دور شوید شاید منظور این غلام کسـی جز من نباشد». ما اسـبهایمان را تاختیم و دور شدیم و زربی به قصد جان شـمر به سوی او تاخت، شمر با تاکتیکی خاص او را به دنبال خود کشاند تا او از یارانش جدا شد. شمر، هنگامی که زربی را تنها یافت به او حمله برد و ضربتی محکم بر پشتش وارد کرد که پشتش شکست و زربی به شهادت رسید. و بدین سان، شمر از مهلکه جان سالم بدر برد. خبر ناکام ماندن مأموریت زربی به مختار رسید. مختار با ناراحتی گفت: «بیچاره زربی، اگر با من مشورت کرده بود. به او توصیه می‌کردم که تنها به دنبال «ابوالسابغه» (مقصودش شمر بود) نرود».

مسـلم ضـبابی گویـد: ما و شـمر توانستیم، خودمان را به محلی به نام «ساتیـدما» برسانیم و بعـد از کمی استراحت، رفتیم تا به نزدیک دهکـده‌ای به نام «کلتانیه» رسـیدیم، کنار ساحل رودخانه‌ای که نزدیک تپه‌ای بود، پیاده شدیم، شـمر فردی از اهالی همان روسـتا را گرفت و با تهدید گفت: «نامه‌ای دارم و باید آن را به سرعت به بصره به نزد مصعب بن زبیر ببری.»

گویـا آن روسـتایی قبول نمی‌کرد، «شـمر» او را کتـک زد و او هم از ترس جانش، این مأموریت را پـذیرفت و نامه را گرفت و برای مقـدمات سـفر، به همـان دهکـده رفت و این دهکـده چنـد خانه بیشتر نـداشت و بعـد معلوم شـد که ابوعمره، رییس پلیس مختار، با گروهی مسلح در آن جا مستقر شده‌اند و در آن محل پاسگاهی جهت کنترل راه کوفه به بصره قرار داده‌اند مخصوصا به خاطر این که فراریان کوفی از این راه خود را به بصـره می‌رسانند و تحت حمایت مصـعب بن زبیر که اسـتاندار عبدالله زبیر در آن جا بود قرار می‌گرفتند.

لازم به توضیـح است که ابوعمره از افراد بسیار ارزنده و از یاران صـمیمی مختار بود و چنان نسـبت به قاتلان امام حسین علیه‌السلام حساسیت و کینه داشت که هر جا با آن جانیان برخورد می‌کرد با شدت و حدت تمام، به حساب آنان می‌رسید.

آن روسـتایی در بین راه به یـک هم روسـتایی خـود برخورد کرد و مـاجرای کتـک خوردن خود از دست شـمر را برای وی تعریف کرد. در همان حال که این دو روسـتایی با هم صـحبت می‌کردنـد، یکی از افراد گروه ابوعمره، از صـحبت آنان متوجه مصب شد و مطلع گردید که این روسـتایی، حامل نامه‌ای از شمر برای مصعب بن زبیر است و قصد بصره را دارد. این مأمور باهوش، نشانی دقیق محـل ملاقات شـمر و آن روسـتایی را از او تحقیق کرد و معلوم شـد از آن جا تا محلی که شـمر در آن جا بود حـدود سه فرسـخ راه است. این مأمور، جریان را به ابوعمره گزارش داد و ابوعمره، بلافاصـله با گروه مسـلح خود، به سوی محل اسـتقرار و اختفای شـمر، حرکت کردنـد. مسـلم بن عبـدالله که خود از فراریـان و همراهان شـمر بود گویـد: به خـدا سوگنـد آن شب، با شـمر بودیم من به او گفتم: «این جا جای خوبی نیست بهتر بود از این جا می‌رفتیم و ما در این جا می‌ترسیم».

شمر گفت: «آیا سایه وحشت آن کـذاب در همه جا گسترده؟ حتی این جا هم می‌ترسـید؟ نه، به خـدا قسم من تا سه روز هم این جا

بمانم، ترس ندارم و کسی به این جا نخواهد آمد و سپس با ناراحتی به ما گفت: «خدا دل‌هایتان را از ترس آکنده کند».

مسلم بن عبدالله ضبابی گوید:

«محلی که ما همراه شمر اطراق کرده بودیم بچه ملخ زیادی داشت و شب صدا می‌دادند. ناگهان همان شب من از خواب پریدم و صدای پای اسب‌هایی را شنیدم، با خود گفتم: این موقع شب، خبری نیست، حتما سر و صدای بچه ملخ‌ها است، اما لحظه‌ای بعد، صدا را واضح‌تر شنیدم و هوا تاریک بود و دور را درست نمی‌توانستم ببینم، خودم را جمع و جور کردم و چشمهایم را مالیدم و خوب دقت کردم و با خود گفتم: نه به خدا صدای بچه ملخ نبود. خواستم از جایم بلند شود که ناگهان از پشت تپه، گروهی ظاهر شدند و تا چشمشان به خیمه‌های ما افتاد فریاد تکبیرشان بلند شد. آری ما محاصره و کاملا غافلگیر شده بودیم، به طوری که وقت دفاع و یا مقابله‌ای برای ما نبود. ما همه دسته جمعی فرار کردیم و حتی موفق نشدیم با اسب‌هایمان سواره فرار کنیم، اسب‌ها را جا گذاشتیم و پیاده فرار کردیم. اما «شمر» را دیدم که جامه‌ای خوشباف به تن داشت و بدنش ابرص بود و گویا سفیدی دو پهلوی او را از کنار جامه‌اش دیدم زیرا شمر پیس بود و بدنش لکه‌های سفیدی داشت. او حتی فرصت پیدا نکرد که لباس رزمش را بپوشد و حتی وقت برداشتن سلاح هم نبود، ما فرار کردیم اما شمر گویا فرار را بی‌نتیجه می‌دید، قصد مقاومت داشت و ماند. مسلم گوید آنان درگیر شدند و به خدا قسم خود دیدم که شمر کشته شد.

عبدالرحمان بن عبید گوید: «آن کس که خبر نامه‌ی شمر و ماجرای آن روستایی را به ابوعمره داد، من بودم و من از افراد ابوعمره بودم که شمر را محاصره کردیم. وی مدعی است که «شمر» را خود او کشته است».

در امالی، شیخ طوسی نحوه اعدام شمر را چنین نوشته است:

«... ابوعمره با گروهی به تعقیب شمر رفتند و طی یک درگیری مسلحانه او را زخمی کردند و سپس به اسارت درآمد. او را به نزد مختار آوردند، مختار دستور داد او را گردن زدند و جسد او را در دیگ روغن جوشیده افکندند و یکی از اطرافیان مختار، سر شمر را با پای خود لگدکوب کرد.

شاید جمع بین این دو روایت این باشد که «شمر» در ماجرای فرار و درگیری مجروح شد و او را زنده به نزد مختار آوردند و مختار دستور داد گردنش را زدند و بدنش را در روغن جوش انداختند.

از عبدالرحمان پرسیدند: ماجرای درگیریش با «شمر» و کشته شدن او را تعریف کند، و آیا شمر در آخرین لحظات چه می‌گفت: عبدالرحمان گوید: «بله آن شب، ما چادر «شمر» و همراهانش را محاصره کردیم و «شمر» را یافتیم. او با نیزه به ما حمله‌ور شد و بعد نیزه را بینداخت و به سرعت وارد خیمه شد و شمشیر را برگرفت و روبروی ما ایستاد و آماده حمله شد و این رجز را می‌خواند:

نبهتم لیث عرین باسلا

جهما محیاه یدق الکاهلا لم یر یوما عن عدو ناکلا

الا کذا مقاتلا او قاتلا «شیر دلیر را بیدار کردید که عبوس است و پشت را می‌لرزاند.

هرگز از دشمن رو گردان نبوده و پیوسته مرد جنگ و نبرد بوده است».

عبدالرحمان گوید: «من شمر را کشتم». مسلم بن ضمری: «الله اکبر، خدا آن خبیث را کشت».

آری، شمر این جانی پست، به دست پرتوان ابوعمره، به هلاکت رسید و چند تن از یارانش نیز کشته شدند و سرهای بریده آنان را به نزد مختار آوردند، مختار تا نظرش به سر بریده‌ی «شمر» افتاد. سجده‌ی شکر به جای آورد و دستور داد. سرهای نحس آنان را در مقابل مسجد جامع، بالای نیزه نصب کنند تا عبرت دیگران شود لعنت الله علیه.

شهاب بن کثیر بن شهاب ابن حصین حارثی

این جانی، از سردمداران جبهه اموی بود و در زمان خروج مسلم بن عقیل در کوفه در ارعاب مردم و جدا کردن آنان از مسلم بن عقیل، نقش فعالی را به عهده داشت. او مشاور مخصوص عبیدالله بن زیاد جنایتکار بود و با تمام نیرو برای بد نام کردن امام حسین علیه‌السلام و مسلم بن عقیل، فعالیت کرد و نیروهای مردم کوفه را از یاری مسلم بازداشت. پس از شهادت مسلم، او همراه لشکرکشی ابن‌زیاد به کربلا- (در نیروهای مسلح دشمن) به جنگ امام حسین علیه‌السلام آمد، شیعیان و طرفداران امام حسین علیه‌السلام سخت از او دل پری داشتند و آرزویشان این بود که به دست انتقام سپرده شود، اما بعد از واقعه‌ی کربلا، خداوند او را مهلت نداد و به هلاکت رساند.

شهم بن عبدالرحمان

وی از نیروهای عمر سعد در کربلا بود. موسی بن عامر از طایفه «جهنیه» گوید: ماجرای دستگیری آن سه نفر به گوش «شهم بن عبدالرحمان» از طایفه جهنی و «ابی‌اسماء بن بشیر قابضی» رسید، آن دو از جمله کسانی بودند که در واقعه عاشورا نقش فعالی داشتند، و در به شهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسر عموی امام حسین علیه‌السلام شرکت داشتند (و دستشان به خون اهل بیت علیه‌السلام آغشته بود).

آن دو از ترس دستگیری متواری شدند، عبدالله کامل که از معاونان مختار بود، با گروهی مسلح در هنگام عصر بود که جلوی مسجد محله «بنی‌دهمان» مستقر شدند، و بر طایفه‌ی بنی‌دهمان اعلام کرد و قسم یاد نمود که: اگر عثمان بن خالد را تحویل او ندهند، همه را از دم شمشیر خواهد گذراند.

ما که کاملا- در محاصره بودیم، گفتیم: به ما مهلت بده تا او را پیدا کنیم و تحویل دهیم، افرادی از ما همراه مأموران مختار، به جستجوی آن دو قاتل فراری حرکت کردند تا این که آن دو را در میدان خروجی شهر یافتند که قصد فرار به جزیره (شمال عراق) را داشتند، مأموران آن دو را دستگیر کرده و به نزد عبدالله کامل فرمانده گروه اعزامی مختار آوردند.

ابن‌کامل خطاب به عثمان گفت:

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی‌شدند، ناچار به منزلش حمله می‌کردیم، خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت، سپس ابن‌کامل، آن دو را به طرف چاهی به نام «چاه جعد» برد و گردن هر دو را زد و به سوی مختار بازگشت و گزارش مأموریت خود را تقدیم مختار نمود.

مختار که نسبت به آن دو خبیث سخت حساسیت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

شبث بن ربعی

فرمانده نیروهای پیاده عمر سعد در کربلا.وی از طایفه بنی تمیم و از جمله کسانی بود که به حسین بن علی «ع» نامه برای آمدن به کوفه نوشته بود.گر چه وی از چهره‌های معروف کوفه و در ابتدا از یاران علی «ع» بود و حضرت او را همراه «عدی بن حاتم» نزد معاویه فرستاد و در جنگ صفین هم در رکاب امیر المؤمنین بود، لیکن در مسیر حرکت به سوی نهروان، همراه چند نفر دیگر سر از اطاعت آن حضرت باز تافتند و به خوارج پیوستند.علی «ع» از آینده او خبر داده بود و به او و عمرو بن حریث فرمود: به خدا قسم شما دو نفر با فرزندم حسین «ع» خواهید جنگید.[۱] روز عاشورا نیز امام حسین «ع» در اولین سخنرانی مفصل خویش خطاب به کوفیان از او هم نام برد و در اتمام حجتی که با آنان داشت و سخنان او را قطع می‌کردند و گوش نمی‌دادند، از جمله فرمود:

«... یا شبث بن ربعی و یا... الم تکتبوا الی ان قد اینعت الثمار و اخضر الجناب و انما تقدم‌علی جند لک مجندة؟...»[۲] ای شبث بن ربعی و... مگر شما به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و اطراف سر سبز است، اگر بیایی لشکریانی مجهز برای تو آماده است؟

شبث بن ربعی از چهره‌های متلون تاریخ بود.هم در قتل حسین بن علی «ع» شرکت داشت و پس از عاشورا مسجدی در کوفه تجدید بنا کرد، به شکرانه و خوشحالی از کشته شدن حسین «ع»، سپس همراه مختار، به خونخواهی حسین بن علی «ع» پرداخت و رئیس پلیس مختار شد، سپس در کشتن مختار هم حضور داشت.پیشتر با سجاح (مدعی دروغین نبوت) همکاری داشت، مسلمان شد، بر ضد عثمان شورید، توبه کرد و از خوارج شد.به جای بیعت با علی «ع» با یک سوسمار بیعت کرد و می گفت با هم برابرند![۳] این مردبد دل و خبیث، سرانجام در سن هشتاد سالگی در کوفه درگذشت. --------------

پی نوشت ها :

[۱] معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۲۹۸.

[۲] انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۸۸، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷ (در بحار، اسم او قیس بن اشعث آمده است).

[۳] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۸۰.

شریح قاضی

قاضی معروف کوفه که وابسته به امویان بود.شریح بن حارث، در اصل یمنی بود و در زمان عمر به قضاوت کوفه منصوب شد و مدت ۶۰ سال این شغل را داشت، جز در ایام عبدالله زبیر که سه سال این کار را ترک کرد و در ایام حجاج، دست از این کار کشید و خانه نشین شد تا زمان مرگش در سال ۹۷ یا ۹۸ هجری، که عمرش بیش از صد سال بود. در زمان علی «ع» هم مدتی بر منصب قضاوت بود.وقتی امام، وی را به این منصب گماشت، بر او شرط کرد که هیچ حکمی را اجرا نکند مگر آنکه آن را بر آن حضرت عرضه کند.[۱] علی «ع» یک بار بر او خشم گرفت و از کوفه بیرونش کرد.وی طبع شعر هم داشت و شوخ طبع بود.[۲] .
وقتی ابن زیاد در کوفه، هانی بن عروه را دستگیر و در قصر با او بدرفتاری کرد، هواداران هانی در بیرون، به فکر این که او را کشتند، سر و صدا راه انداختند.شریح قاضی به امر ابن زیاد بیرون قصر آمد و شهادت داد که هانی زنده است، تا جمعیت هوادار او متفرق شوند.[۳] معروف است که وی به دستور عبید الله زیاد، فتوا داد که چون حسین بن‌علی «ع» بر خلیفه وقت خروج کرده است، دفع او بر مسلمانان واجب است.چهره شریح قاضی، به عنوان عالم وابسته به دربار ستم و در خدمت زور و تزویر شناخته می‌شود و همیشه برای کوبیدن حق، از چهره افراد مذهبی و موجه که مردم حرفشان را می‌پذیرند استفاده می کنند.شریح نیز در منصب قضاوت بود و چنین سوء استفاده‌ای از موقعیت او به نفع حکومت جور انجام گرفت. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۷۵.حالات مفصل او را در همین ماخذ مطالعه کنید.

[۳] مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۷.

شمر بن ذی الجوشن

از فرماندهان خشن و جنایتکار سپاه کوفه در حادثه کربلا و از قاتلان سید الشهدا علیه السلام. وی از طایفه بنی کلاب و از رؤسای هوازن، و مردی شجاع بود که‌در جنگ صفین هم در لشکر امیر المؤمنین «ع» بود، سپس ساکن کوفه شد و به روایت حدیث پرداخت.نامش «شرحبیل» و کنیه‌اش «ابو السابغه» بود.وی از فرماندهان سپاه‌عمر سعد در حادثه کربلا بود و پس از سستی ابن سعد در برخورد قاطع با امام حسین «ع» همراه با فرمانی از سوی ابن زیاد به کربلا آمد که اگر عمر سعد حاضر به انجام ماموریت‌نباشد، وی آن را بر عهده گیرد.در کربلا، فرمانده جناح چپ میدان بود.پس از شهادت امام حسین «ع»، عبید الله سر امام حسین را همراه او

به شام نزد یزید فرستاد.سپس وی به‌کوفه بازگشت.وقتی قیام مختار در کوفه پیش آمد، شمر از کوفه بیرون رفت.مختار غلام‌خویش را بـا گروهی بـه طلب او فرسـتاد.شـمر غلام مختـار را کشـت و بـه «کلتـانیه» از قرای خوزسـتان رفـت.جمعی از سپاهیان مختـار به سرکردگی «ابو عمره» به جنگ او رفتنـد. شـمر در این نبرد کشـته شـد و تن او را پیش سـگان انداختنـد.[۱] بـه نقلی دیگر، پس از خروج مختار، دستگیر و کشته شد.[۲] .

نشسـتن او روی سـینه امام حسـین «ع» برای بریدن سر مطهر، حمله به خیام اهل بیت، امان نامه آوردن برای عباس تا او را از امام جدا کنـد، از جنایـات دیگر اوست.مردی آبله روو بـد سیرت و زشت صورت بود و زنازاده به حساب می‌آمـد.نامش در زیارت عاشورا، همراه با لعنت آمده است «و لعن الله شـمرا».امام حسـین «ع»، سـخن پرشور «ان لم یکن لکم‌دین...» را هنگام هجوم شـمر به سـراپرده امامت و خیمه‌های اهل بیت فرمود.[۳] در آخرین‌لحظات حیات امام حسـین «ع» هم که آن حضرت بر زمین افتاده بود، باز عده‌ای را تحریک کرد که بر آن حضرت حمله آوردند.[۴] . ---------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.بخش اعلام، معارف و معاریف، ج ۳، ص ۱۳۴۴.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۷۱۴.

[۳] مقاتل الطالبیین، ص ۷۹.

[۴] ارشاد، ص ۲۴۲.

شرحبیل بن ورس حمدانی

او یکی از هواداران قیام مختار و از فرماندهان تحت امر او بود. هنگامی که مختار، سپاهی را برای تصرف حجاز فرستاد، شرحبیل بن ورس حمدانی را فرمانده آن سپاه قرار داد.

«مختار»، طرح دوم خود را به مرحله‌ی اجرا گذاشت و آن این بود که: سپاهی را به بهانه‌ی کمک به ابن‌زبیر، به حجاز بفرستد و این سپاه به محض رسیدن به حجاز، ابتدا مدینه را تصرف کند و سپس به طرف مکه حرکت کند و کار ابن‌زبیر را تمام کند.

مختار، یکی از فرماندهان خود را به نام «شرحبیل بن ورس» که از طایفه‌ی «حمدان» بود با سه هزار نیروی مسلح، که عمده‌ی آنان را بردگان و موالی و ایرانیان تشکیل می‌دادند و حدود ۷۰۰ نفر آنان از عربها بودند، بسوی حجاز گسیل داشت. مختار، به این فرمانده چنین توصیه کرد: «به سوی حجاز برو، وارد مدینه که شدی؛ به من اطلاع بده تا دستور من به تو برسد.»

اسـماعیل بن نعیم گویـد: «مختـار می‌خواست هنگامی که نیروهایش وارد مـدینه شدنـد، فرمانـداری در آنجا نصب کنـد و مـدینه را تصرف کرده سپس به «ابن‌ورس» دستور داد تا به مکه هجوم برند و ابن‌زبیر را محاصره کرده و با او وارد نبرد شوند.

ابن‌ورس، با نیروهایش به قصـد مدینه حرکت کردند اما ابن‌زبیر، سـخت از این نقل و انتقال نیروهای مختار وحشت داشت و احتمال می‌داد که مختار طرح دیگری دارد. بنابراین، «عباس بن سـعد» را با دو هزار مرد جنگی، از مکه به مدینه اعزام داشت و به او دسـتور داد از ورود نیروهای مختار به شهر جلوگیری کند و در صورت مقاومت با آنان بجنگند.

«ابن‌زبیر»، درست حـدس زده بود؛ اما باز هم مشـکوک بود بنابراین به عباس بن سـعد توصـیه کرد که نخست آنان را آزمایش کن. اگر دیدی واقعا در طاعت ما هستند و به کمک من آمده‌اند؛ با آنان کنار بیا و در غیر این صورت با آنان نبرد کن.»

نیروهای اعزامی مختار به فرمانـدهی «ابن‌ورس»، که تعـداد آنان به ۳ هزار مرد جنگی می‌رسـید، در منطقه‌ای به نـام «رقیم» در خاک حجاز، با نیروهای اعزامی ابن‌زبیر، به فرماندهی «عباس بن سهل»، تلاقی کردند.

«ابن‌ورس»، نیروهایش را در کنار آبی فرود آورد و کاملا آرایش نظامی داشـتند. فرمانـده طرف راست لشـکر «سـلیمان بن حمیر» از

طایفه‌ی حمدان بود و فرمانده‌ی سمت چپ لشکر «عباس بن جعده» بود و ابن‌ورس، خود، پیاده در جلو نیروها بود.

«عباس بن سهل»، فرمانده‌ی نیروهای ابن‌زبیر، برای ملاقات با «ابن‌ورس» پیش او آمد؛ در حالی که نیروهایش کاملا خسته و کوفته نشسته بودند و کمترین آرایش نظامی هم نداشتند. عباس، از ابن‌ورس خواست تا در خیمه‌ای بنشینند و مذاکره کنند و او هم پذیرفت. سپس هر دو مذاکرات خود را شروع کردند.

عباس به ابن‌ورس گفت:

«خدایت رحمت کند، مگر در طاعت ابن‌زبیر نیستی؟!»

ابن‌ورس گفت:

«آری چنین است».

عباس گفت: «دستور ابن‌زبیر این است که: شما به «وادی القری» بروید و با دشمن، یعنی سپاه شام، مقابله کنید و هدف شما هم که غیر از این نیست.»

ابن‌ورس گفت: «من دستور ندارم از شما اطاعت کنم. دستور این است که من به مدینه بروم و در آن جا مستقر شوم تا فرمان ثانوی از «مختار» برسد.»

عباس گفت: اگر واقعا در اطاعت ابن‌زبیر هستند، او به من دستور داده که شما را به «وادی القری» ببرم.»

ابن‌ورس گفت: «خیر، من چنین دستوری ندارم و از تو اطاعت نمی‌کنم. من مأموریت خود را انجام داده بسوی مدینه حرکت می‌کنم. آن گاه به امیر (مختار) می‌نویسم تا آنچه دستور دهد عمل کنم.»

«عباس بن سهل» هنگامی که متوجه شد ابن‌ورس، به هیچ وجه زیر بار او نمی‌رود و اصرار دارد که به سمت مدینه حرکت کند، دریافت که کاسه‌ای زیر نیم کاسه است اما طوری وانمود کرد که: من مانع حرکت شما نیستم و به ابن‌ورس گفت: «رأی شما بهتر است. هر چه دستور داری عمل کن؛ اما من به سوی وادی القری می‌روم».

«عباس بن سهل»، نقشه‌ای طرح کرد تا «ابن‌ورس» را فریب دهد و طوری وانمود کند که مسأله‌ای بین آنها نیست. او می‌خواست پس از آن که اعتماد ابن‌ورس را به خود جلب کرد؛ آنان را در یک فرصت مناسب غافلگیر کند. عباس به اردوگاه خود آمد و چند رأس گوسفند و مقداری آذوقه، مانند: آرد و گوشت به عنوان هدیه برای «ابن‌ورس» و نیروهایش فرستاد. گویند: «عباس بن سهل»، به تعداد هر ده نفر، یک گوسفند فرستاده بود. ابن‌ورس و یارانش که کاملا گرسنه بودند؛ گوسفند را ذبح کردند و مشغول به خوردن کباب و غذا شدند. دو نیرو، بر سر آب اردو زده بودند. آنها کاملاـ آرایش نظامی خود را از دست داده و در استراحت کامل به سر می‌بردند.

«ابن‌ورس» و یارانش بی‌خیال، در کنار آب مشغول استراحت بودند که ناگهان متوجه شدند حدود هزار مرد جنگی، به فرمان عباس بن سهل، فرمانده نیروهای ابن‌زبیر، آنها را محاصره کرده‌اند. ابن‌ورس متوجه خیانت و توطئه «ابن‌سهل» شد؛ اما دیگر دیر شده بود. چرا که حمله کاملا غافلگیرانه بود و عمده‌ی نیروهای ابن‌ورس از وحشت و ترس متواری شده بودند.

«ابن‌ورس» بر نیروهای خود فریاد برآورد: «ای لشکریان خدا! به سوی من آیید و با منحرفان و یاران شیطان رجیم بجنگید که شما بر حقید و اهل هدایت. آنان به ما خیانت کرده‌اند و نیرنگ زده‌اند.» اما افراد ترسو و زبون «ابن‌ورس» او را یاری نکردند و همه گریختند، جز حدود صد نفر که با ابن‌ورس ماندند به جنگ و دفاع و مقاومت پرداختند، اما تعداد زیاد نیروهای مهاجم و خود باخته آنان، سبب شد که در مدت کوتاهی همگی به شهادت برسند و ابن‌ورس، خود نیز در این معرکه خائنانه، توسط عمال «ابن‌زبیر» به شهادت رسید.

مردی به نام«ابن‌یوسف» که خود از افراد «عباس بن سهل» است گوید: «ما به آنان حمله بردیم و جنگ مختصری نمودیم. ابن‌ورس

با ۷۰ تن از یاران و محافظانش کشته شدند و «عباس بن سهل» پرچم برافراشت و فریاد زد: «هر کس زیر این پرچم بیاید و اسلحه‌اش را بر زمین بگذارد؛ در امان است.»

تعـدادی از افراد فراری ابن‌ورس به زیر آن پرچم آمدنـد و حدود ۳۰۰ نفر از آنان همراه با «سـلیمان بن حمیر حمـدانی» و «عیاش بن جعـده جـدلی»، به طرف عراق متواری شدنـد. ابن‌سـهل آنان را تعقیب کرد تا به آنان رسـید و حـدود یکصد نفر از آنان را کشت و ۲۰۰ نفر از آنـان را رهـا کرد. آنـان خسـته و تشـنه و گرسـنه، بـه سـمت عراق برگشـتند؛ کـه بسـیاری از ایشـان در بین راه از شـدت گرسنگی و تشنگی به هلاکت رسیدند.

شریک بن جدیر

وی از هواداران و پیروان قیام مختار بن ابوعبیـد ثقفی بود. او در جنگ علیه نیروهای ابن‌زیاد شـرکت جست. و در سپاه مختار تحت فرماندهی ابراهیم بن اشتر جزء پهلوانان بود.

«شـریک بن جدیر» مردی که فرمانده‌ی جنایتکار شامی را کشت از یاران نزدیک امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و تا آخرین لحظه حیات حضـرت، در کنار ایشان بود و در جنگ صـفین، مردانگی‌ها از خود نشان داد و یک چشمش در آن جنگ آسیب دیده بود. پس از شهادت علی علیه‌السـلام، به «بیت المقدس» رفت و هنگامی که خبر شهادت مظلومانه‌ی امام حسین علیه‌السلام را شنید، چنین گفت: به خـدا عهـد می‌بنـدم، اگر یاورانی پیـدا کنم که خونخواه حسـین علیه‌السـلام باشـند پسـر مرجانه (ابن‌زیاد) را خواهم کشت و یا در مقابل او کشـته خواهم شـد و هنگامی که خبر قیام مختار را شـنید خود را به او رساند و در کنار مختار بود، «مختار»، در اعزام ارتش ابراهیم به سوی لشـکر شام، فرماندهی قوم «ربیعه» را به شریک سپرد و شریک با ۳۰۰ تن از یاران خود چنین گفتند: که با خدا عهد بسته‌ایم، و این ۳۰۰ نفر، به عنوان گروه شـهادت طلب بـا شـریک «بیعت مرگ» کردنـد و در حمله لشـکر «ابراهیم»، به ارتش شـام، شریـک و یـاران شـهادت پیشه‌ی او آنچنان مردانه جنگیدنـد که دشـمن را به هزیمت دادنـد و تا مقر فرمانـدهی «ابن‌زیاد»، پیشـروی کردند و جز صدای چکاچک شمشـیرها و فریاد «یا لثارات الحسـین» یاران شـریک، چیز دیگر به گوش نمی‌رسـید و شریک همیشه می‌گفت: کل عیش قد اراه قذرا

غیر رکز الرمـح فی ظـل الفرس «زنـدگی از نظر من بی‌ارزش است مگر آن گـاه که نیزه بر زمین بکـوبی و در سـایه‌اش باشـی، یعنی زندگی شرافتمندانه، در میدان نبرد است».

شهم بن عبدالرحمان

وی از نیروهـای عمر سـعد در کربلا بود. موسـی بن عامر از طایفه «جهنیه» گویـد: ماجرای دسـتگیری آن سه نفر به گوش «شـهم بن عبـدالرحمان» از طـایفه جهنی و «ابی‌اسـماء بن بشـیر قابضـی» رسـید، آن دو از جمله کسـانی بودنـد که در واقعه عاشورا نقش فعالی داشـتند، و در به شـهادت رساندن عبدالرحمان بن عقیل، پسـر عموی امام حسـین علیه‌السلام شرکت داشتند (و دستشان به خون اهل بیت علیه‌السلام آغشته بود).

آن دو از ترس دسـتگیری متواری شدنـد، عبـدالله کامـل که از معاونـان مختـار بود، با گروهی مسلح در هنگام عصـر بود که جلوی مسـجد محله «بنی‌دهمـان» مسـتقر شدنـد، و بر طـایفه‌ی بنی‌دهمـان اعلامـ کرد و قسم یاد نمود که: اگر عثمان بن خالـد را تحویل او ندهند، همه را از دم شمشیر خواهد گذراند.

مـا که کاملاـ در محاصـره بودیم، گفتیم: به مـا مهلت بـده تـا او را پیـدا کنیم و تحویـل دهیم، افرادی از مـا همراه مأموران مختار، به جسـتجوی آن دو قاتل فراری حرکت کردند تا این که آن دو را در میدان خروجی شـهر یافتند که قصد فرار به جزیره (شمال عراق)

را داشتند، مأموران آن دو را دستگیر کرده و به نزد عبدالله کامل فرمانده گروه اعزامی مختار آوردند.

ابن کامل خطاب به عثمان گفت:

سپاس خدایی را که مؤمنین را در نبرد یاری داد، اگر این دو پیدا نمی‌شدند، ناچار به منزلش حمله می‌کردیم، خدا را شکر که مرا بر شما چیره ساخت، سپس ابن کامل، آن دو را به طرف چاهی به نام «چاه جعد» برد و گردن هر دو را زد و به سوی مختار بازگشت و گزارش مأموریت خود را تقدیم مختار نمود.

مختار که نسبت به آن دو خبیث سخت حساسیت داشت، فرمان داد تا آن دو جسد را دفن نکنند و هر دو جسد را با آتش بسوزانند.

شعار توابین

ندای خونخواهی حسین علیه السلام.این جمله، شعار یاوران حسین «ع» و شعار فرشتگانی است که کنار قبر او تا ظهور امام زمان «ع» می‌مانند.[۱] نیز، شعار حضرت‌مهدی «ع» است، هنگام قیام برای انتقام خون شهدای کربلا.[۲] همچنین شعار یاوران شهادت طلب امام زمان «ع» که آرزوی مرگ در راه خدا دارند «شعارهم: یا لثارات الحسین».[۳] در نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صرد نیز که در سال ۶۵ هجری در کوفه قیام کردند، شعارشان همین بود. در قیام مختار هم همین شعار مطرح بود.در برخی نقلها «یا اهل ثارات الحسین» آمده است.[۴] .

نیز «یا لثارات الحسین» نام نشریه‌ای است که به همت جمعی از نیروهای بسیجی و حزب اللهی و دردمند، با انگیزه دفاع از ارزشهای انقلاب اسلامی، از سال ۱۳۷۳ شمسی منتشر می‌شود و افشاگر برخی از برنامه‌های تهاجم فرهنگی غرب، علیه اسلام و انقلاب و مروجان فرهنگ تسامح و تساهل و فساد و ابتذال در جامعه ما است. --------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶ و ج ۹۸، ص ۱۰۳.

[۲] منتهی الامال (چاپ هجرت) ج ۱، ص ۵۴۲.

[۳] بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

[۴] همان، ج ۴۵، ص ۳۳۴، ۳۵۸، ۳۶۷.

شجاعت

دلاوری و بی‌باکی برای مقابله با دشمن و نهراسیدن از خطرها و اقدامهای دشوار یکی از بهترین ملکات اخلاقی است که در حسین بن علی «ع» و یاران شهیدش و اسیران آزادی‌بخش جلوه‌گر بود.ریشه روح حماسی در میدانهای نبرد، خصلتهای فرد و زمینه‌های تربیتی اوست. وراثت‌خانوادگی نیز در شجاع بودن افراد مؤثر است.

قیام کربلا-از نخستین مراحلش تا پایان آن، صحنه‌های بروز شجاعت بود.قاطعیتی که امام حسین «ع» در ابراز مخالفت با یزید و امتناع از بیعت داشت، تصمیم به حرکت به سوی کوفه و مبارزه با یزیدیان، متزلزل نشدن روحیه از شنیدن اخبار و اوضاع داخل کوفه، اعلام آمادگی برای نثار خون در راه احیای دین، نهراسیدن از انبوه سپاهی که آن حضرت را در کربلا محاصره کردند، قیام افتخار آفرین مسلم بن عقیل در کوفه، رسوا ساختن امویان توسط قیس بن مسهر در حضور والی کوفه و عامه مردم، رزم‌آوریهای سلحشورانه و بی‌نظیر امام حسین «ع» و سربازان و خاندانش، جنگ نمایان عباس و علی اکبر و قاسم و یکایک اولاد علی و فرزندان عقیل، خطبه‌های زینب و سجاد «ع» در کوفه و شام و... صدها صحنه حماسی، همه جلوه‌هایی از شجاعت است که از الفبای «فرهنگ عاشورا» است. خاندان پیامبر در شجاعت و قوت قلب و دلیری نمونه بودند و آنچه در دلشان نبود، هراس از دشمن

بود.میدانهای جنگ در زمان رسول خدا و پس از او در جنگهای جمل، صفین و نهروان، نشان دهنده شجاعت آل علی است. امام سجاد «ع» در خطبه خویش در کاخ یزید، شجاعت را از جمله خصلتهای برجسته‌ای بر شمرد که خداوند به آن دودمان بخشیده است: «اعطینا العلم و الحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة...».[۱] این شجاعت، هم در گفتار و زبان آوری بود، هم در مواجهه با خصم و نبرد با دشمن و یک تنه به دریای سپاه تاختن و هم در تحمل مصائب و شداید و خود را نباختن و خواری نپذیرفتن.شجاعت حسین و یارانش را دوست و دشمن ستوده‌اند.دستور عمر سعد برای حمله عمومی و سنگباران کردن مبارزان جبهه امام، نشان دلاوری آنان و بزدلی سپاه کوفه بود.حمید بن مسلم که راوی صحنه‌های کربلاست می گوید: به خدا سوگند هیچ محاصره شده‌ای در انبوه مردم را که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشد، همچون حسین بن علی ندیده‌ام که قویدل و استوار و شجاع باشد.مردان دشمن او را محاصره می کردند، او با شمشیر بر آنان حمله می‌آورد وهمه از چپ و راست می گریختند.شمر چون چنین دید، به نیروهای سواره دستور داد تا به پشتیبانی نیروهای پیاده شتابند و امام را از هر طرف تیرباران کنند: «فو الله ما رایت مکثورا قط قد قتل ولده و اهل بیته و اصحابه اربط جاشا و لا امضی جنانا منه علیه‌السلام...»[۲] گر چه در برخی منابع تاریخی و مقتلها آمار کشته‌های دشمن که در حملات یاران جبهه حسین کشته شدند، مبالغه آمیز و باور نکردنی نقل شده است و همه آنها را نمی‌توان پذیرفت، ولی آنچه بی‌شک ثابت است و غیر قابل انکار، شجاعت شگفت آن فدائیان راه خداست.پیروان نهضت و خط عاشورا نیز درس شجاعت را از کربلا آموخته‌اند و از دشمن، هر چه قوی و مجهز و مسلح باشد، بیمی به دل راه نمی‌دهند. شهامت نیروهای بسیجی در سالهای دفاع مقدس در جبهه‌های ایران، الهام گرفته از عاشوراست. حسین ای درس آموز شجاعت

بسیجی از تو آموزد شهامت به روی سینه و پشت بسیجی

نوشته: یا زیارت، یا شهادت[۳] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۸ و ۱۷۴.

[۲] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۱۱ (چاپ کنگره شیخ مفید).

[۳] از جواد محدثی.

شعار امام حسین

مسلمانان، در جنگهای صدر اسلام، شعارهای بخصوصی داشتند.پیامبر و ائمه «ع» نیز شعار خاص داشتند.گاهی این شعار در نگین انگشتر حک می‌شد.امام صادق «ع» فرمود. شعار ما «یا محمد یا محمد» است، شعار حسین، «یا محمد» بود.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۲، ص ۳۲.

شعارهای عاشورا

برخی از کلمات سید الشهدا «ع» چه در فاصله مدینه تا کربلا و چه در روز عاشورا، دارای پیامهای مؤثر و دیدگاههای الهام‌بخش برای جهاد و کرامت است.این سخنان یا در ضمن خطبه‌ها آمده است، یا رجزها و اشعار آن حضرت، و حالت شعاری به خود گرفته است.می‌توان هدف حسینی و اندیشه‌ها و روحیه‌های عاشورایی را از آنها دریافت و آن فرازهای فروزان را شعارهای نهضت عاشورا دانست.برخی از این شعارها چنین است:

۱- «علی الاسلام السلام، اذ بلیت الامهٔ براع مثل یزید»[۱] (این را در پاسخ مروان درمدینه فرمود، که از آن حضرت می‌خواست تا با یزید بیعت کند تا بر مصیبت سلطه یزید بر حکومت اشاره کند).

۲- «و الله لو لم یکن ملجا و لا ماوی لما بایعت یزید بن معاویهٔ»[۲] (در پاسخ برادرش محمد حنفیه فرمود و به قاطعیت در استمرار راه و هدف اشاره داشت).

۳- «انی لا اری الموت الا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظالمین الا برما»[۳] (خطاب به یارانش در کربلا و ارزشگذاری به شهادت).

۴- «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه مادرت معایشهم فاذا محصوابالبلاء قل الدیانون»[۴] (در مسیر رفتن به کربلا در منزلگاه ذی حسم و اشاره به مفهوم آزمون و تصفیه شدن مردم در مواجهه با سختیهای راه).

۵- «الا ـ ترون ان الحق لا ـ یعمل به و ان الباطل لا ـ یتناهی عنه؟ فلیرغب المؤمن فی لقاء ربه‌محقا...»[۵] (در کربلا خطاب به اصحاب خویش فرمود و آنان را بر شهادت طلبی ترغیب کرد).

۶- «خط الموت علی ولد آدم مخط القلادهٔ علی جید الفتاهٔ»[۶] (از سخنرانی امام‌حسین «ع» در مکه پیش از خروج به سوی کوفه، در میان جمعی از خانواده، یاران و شیعیان خویش که به زیبایی شهادت برای جوانمردان اشاره داشت).

۷- «من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنهٔ رسول الله یعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا ـ قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله»[۷] (در منزلگاه بیضه، در مسیر کوفه، خطاب به سپاه حر و استناد حرکت انقلابی و اصلاحگرانه خود به سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله).

۸- «ما الامام، الا العامل بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بالحق و الحابس نفسه علی ذات‌الله»[۸] (امام این صفات امام راستین را در پاسخ به دعوتنامه‌های کوفیان نوشت وتوسط مسلم بن عقیل به کوفه فرستاد).

۹- «سامضی و ما بالموت عار علی الفتی اذا ما نوی حقا و جاهد مسلما»[۹] (شعر ازدیگری است، اما امام حسین «ع» آن را در پاسخ به تهدیدهای حر، در مسیر کوفه خواند و بی باکی خود را از رویارویی با شهادت نشان داد).

۱۰- «رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین»[۱۰] (در خطبه‌ای که هنگام خروج از مکه ایراد نمود، خطاب به اصحاب و یاران فرمود و مفهوم صبر و رضا را طرح کرد).

۱۱- «من کان باذلا فینا مهجته و موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرح معنا»[۱۱] (در آستانه‌خروج از مکه به سوی کوفه فرمود و راه خونین و آمیخته به شهادت را ترسیم فرمود).

۱۲- «انما خرجت لطلب الاصلاح فی امهٔ جدی»[۱۲] (در وصیت نامه سید الشهدا «ع» به برادرش محمد حنفیه آمده است که قبل از خروج به سوی مدینه نوشت و انگیزه و هدف قیام را ترسیم نمود).

۱۳- «لا ـ اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید [لا افر فرار العبید]»[۱۳] (در سخنرانی صبح عاشورا، خطاب به نیروهای دشمن فرمود، که خواستار تسلیم شدن آن حضرت بودند و او به شدت آن را رد کرد و نوعی بردگی و ذلت دانست).

۱۴- «هیهات منا الذلهٔ، یابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون...»[۱۴] (در خطاب به سپاه‌دشمن فرمود، پس از آنکه خود را سر دوراهی ذلت و شهادت مخیر دید).

۱۵- «فهل هو الا الموت؟فمرحبا به»[۱۵] (در پاسخ عمر سعد، که نامه‌ای به آن حضرت فرستاد و خواستار تسلیم شدن بود و استقبال از شهادت را نشان می داد).

۱۶- «صبرا بنی الکرام، فما الموت الا قنطرهٔ تعبربکم عن البؤس و الضراء الی الجنان الواسعهٔ و النعیم الدائمهٔ»[۱۶] (خطاب به یاران فداکار خویش در صبح عاشورا، پس از آنکه تعدادی از اصحابش شهید شدند و دعوت آنان به مقاومت در راه رسیدن به بهشت).

۱۷- » الموت خیر من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار[۱۷] (که روز عاشورا هنگام پیکار با سپاه دشمن به عنوان رجز حماسی می‌خواند و شهادت را بر ننگ تسلیم و ننگ را بر آتش دوزخ، ترجیح می‌داد).

۱۸- «موت فی عز خیر من حیاة فی ذل»[۱۸] (که مرگ سرخ، به از زندگی ننگین است).

۱۹- «ان لم یکن لکم دین و کنتم لا- تخافون المعاد فکونوا احرارا فی دنیاکم»[۱۹] (در آخرین لحظات پیش از شهادت، وقتی شنید سپاه کوفه به طرف خیمه‌های حرم او حمله کرده‌اند، خطاب به پیروان ابو سفیان چنان فرمود و آنان را به آزاد زیستن و مردانگی و غیرت فراخواند).

۲۰- «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟»[۲۰] «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»[۲۱] (وقتی سید الشهدا «ع» این نصرت خواهی و استغاثه را بر زبان آورد که همه یاران و بستگانش شهید شده بودند. در واقع یاری طلبیدن از همگان در طول تاریخ است، برای یاری حق و حمایت از مظلوم).

از مجموعه این جملات نورانی و حماسی که شعارهای حسین «ع» در نهضتش به شمار می‌آید، تاکید آن امام، بر مفاهیم و ارزشهای زیر به دست می‌آید: نابودی اسلام در شرایط سلطه یزیدی، حرمت بیعت با کسی چون یزید، شرافت مرگ سرخ بر زندگی ذلت بار، اندک بودن انسانهای راستین در صحنه امتحان، لزوم شهادت طلبی در عصر حاکمیت باطل، زینت بودن شهادت برای انسان، تکلیف مبارزه با سلطه جور و طغیان، اوصاف پیشوای حق، تسلیم و رضا در برابر خواسته خداوند، همراهی شهادت طلبان در مبارزات حقجویانه، حرمت ذلت پذیری برای آزادگان و فرزانگان مؤمن، پل بودن مرگ‌برای عبور به بهشت برین، آزادگی و جوانمردی، یاری خواهی از همه و همیشه در راه احقاق حق و...

بقا و جاودانگی عاشورا، در سایه همین تعلیمات و آرمانهاست که در کلام آن حضرت جلوه‌گر است و نهضتهای ضد ستم و ضد استبداد، همواره از این پیامها و درونمایه‌ها الهام گرفته‌اند. درس آزادی به دنیا داد رفتار حسین

بذر همت در جهان افشاند، افکار حسین «گر نداری دین به عالم، لااقل آزاده باش»

این کلام نغز می‌باشد ز گفتار حسین «مرگ با عزت زعیش در مذلت بهتر است»

نغمه‌ای می‌باشد از لعل دربار حسین[۲۲] .

پی نوشتها :

[۱] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۲۸۴.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۸۸.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

[۴] تحف العقول (چاپ جامعه مدرسین)، ص ۲۴۵، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۷.

[۵] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸.

[۶] لهوف، ص ۵۳، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.

[۷] وقعهٔ الطف، ص ۱۷۲، موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۱.

[۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴.

[۹] همان، ص ۳۷۸.

[۱۰] همان، ص ۳۶۶، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۳۹.

[۱۱] همان.

[۱۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۹.

[۱۳] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۸۰.

[۱۴] نفس المهموم، ص ۱۳۱، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷.

[۱۵] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۸۲.

[۱۶] نفس المهموم، ص ۱۳۵، معانی الاخبار، ص ۲۸۸.

[۱۷] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۸.

[۱۸] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲.

[۱۹] همان، ج ۴۵، ص ۵۱.

[۲۰] ذریعهٔ النجاهٔ، ص ۱۲۹.

[۲۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶.

[۲۲] حسین پیشوای انسانها، ص ۷۰ (شعر از فضل الله صلواتی)

شعار هواداران مسلم

شعار هواداران مسلم بن عقیل در کوفه بود.پس از دستگیر شدن هانی و فاش شدن محل اختفای حضرت مسلم بستگان هانی یقین کردند که او کشته خواهد شد.نوحه‌خوانی در خانه هانی برپا شد و زنانی از طایفه مراد، ندبه کنان و سوگواری کنان آنجا گرد آمدند.پس از این حادثه، مسلم بن عقیل شعار و ندای «یا منصور» سر داد.به نقلی چهارهزار نفر و به نقلی دیگر هجده هزار بیعتگر با فریاد «یا منصور امت»، گرد او جمع شدند و کاخ ابن زیاد را محاصره کردند.ولی بتدریج، از دور او پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند.[۱] این جمله، شعار مسلمانان در جنگ بدر نیز بود.معنایش اینست: ای یاری شده!بمیران. این نوعی پیشگویی و فال نیک به مرگ دشمن بود.چون در شب حرکت کردند، این جمله را شعار خود ساختند تا در تاریکی یکدیگر را بشناسند.[۲] . ------- -----------------

پی نوشتها :

[۱] مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۸، کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۰، مع الحسین فی نهضته، اسد حیدر، ص ۱۰۸.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۹ به نقل از جزری.

شعر عاشورا

استفاده از قالب نافذ و ماندگار شعر برای زنده نگهداشتن حماسه عاشورا و یاد امام‌حسین «ع» از دیر باز رواج داشته و مورد تشویق اهل بیت بوده است و مرثیه، از محورهای عمده سروده‌های شاعران شیعی و علاقه‌مند به خاندان نبوت به شمار می‌آمده و می‌آید.

امام حسین «ع» کشته اشکها و زنده مرثیه‌هاست.از حضرت صادق «ع» روایت است: «مامن احد قال فی الحسین شعرا فبکی و ابکی به الا- اوجب الله له الجنهٔ و غفر له»[۱] از این‌رهگذر، انبوهی از سروده‌های عاشورایی در قالب قصیده، مثنوی، رباعی، دو بیتی، ترکیب‌بند، نوحه و تعزیه در فرهنگ دینی ما وجود دارد که در سوگواریها و مناسبتهای گوناگون مورد بهره‌برداری قرار می گیرد.

شاعران عاشورایی، احساس خویش را نسبت به آن حماسه در قالب شعر، بیان می‌کنند و از این راه، بخشی از ادبیات غنی شیعه در زبانهای مختلف شکل می‌گیرد.در زبان عربی، از همان آغاز، پس از حادثه کربلا، آن ماجرا به شعر راه یافت و بازماندگان شهدا از اهل بیت «ع» به سرودن مرثیه پرداختند.سپس شاعران دیگر در سالها و قرنهای دیگر، همواره شعر را در ترسیم نهضت کربلا و

مصیبتهای اهل بیت به کار گرفتند.سلسله شاعران مرثیه‌سرا طولانی است.از جمله می‌توان از اینان یاد کرد: سلیمان بن قته (م ۱۲۶)، کمیت بن زید (م ۱۲۶)، سید حمیری (م ۱۸۳)، منصور نمری (م ۱۹۰)، دعبل خزاعی (م ۲۴۶)، صنوبری (م ۳۳۴)، زاهی (م ۳۵۲)، ابو فراس حمدانی (م ۳۵۷)، سید رضی (م ۴۰۶)، علاء الدین حلی (م ۷۸۶)، ابراهیم کفعمی (م ۹۰۵) و... دیگران.

سبک شاعران در سرودن شعر عاشورا نیز متفاوت بوده است.برخی در قالب سوزناکترین مرثیه‌ها، عواطف را برانگیخته‌اند و به جنبه‌های عاطفی و روحی بیشتر تکیه داشته‌اند، برخی حالت مقتل و واقعه‌نگاری و ثبت قضایا را دارد، برخی هم بخصوص ازشاعران متاخر و معاصر، چه عرب و چه فارس، در سروده‌های خویش حالت نقد نسبت‌به عزاداری و گریه صرف دارند و عاشورا را از زاویه حماسی و انقلابی‌اش نگریسته و مطرح ساخته‌اند، تا الگویی برای مبارزه با ستم و ستمگران و فقر آفرینان و دفاع از حق و عدل و انسانیت و آزادگی باشد و از اینکه شیعه و مسلمانان، از حادثه عاشورا تنها به گریه و ماتم بسنده کنند و درس تعهد اجتماعی و تلاش و تحرک سیاسی نگیرند، نکوهش کرده‌اند.در هر صورت، آنچه در شعر عاشورا ضروری است، آن است که هم مستند و صحیح و متکی به منابع معتبر تاریخی و حدیثی باشد، هم چهره منفی و انحرافی از شخصیتهای عاشورا و واقعه کربلا که رنگ ذلت و زبونی دارد یا آمیخته به اغراق و گزافه گویی است، نداشته باشد.

____

پی نوشتها :

[۱] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

شفاعت

واسطه شدن در آمرزش گناهان نزد خداوند.مقام برجسته‌ای که خداوند به پیامبر و ائمه و علما و شهدا داده است.مفسران تعبیر «مقام محمود» را در قرآن، به شفاعت تفسیر کرده‌اند.یکی از شفیعان هم حسین بن علی «ع» است.شفاعت حسین «ع» هم در آخرت‌سبب نجات گنهکاران از عذاب دوزخ است، هم در دنیا سبب فلاح و رستگاری علاقه‌مندان به آن حضرت و سوگواران در عزای اوست.به فرموده پیامبر، همه دیده‌ها در قیامت گریانند، مگر چشمی که در عزای حسینی گریسته باشد، که خندان و مژده یافته به بهشت است «کل عین باکیهٔ یوم القیامهٔ الا عین بکت علی مصاب الحسین فانها ضاحکهٔ مستبشرهٔ بنعیم الجنهٔ».[۱] طبق احادیثی، رسول خدا پاداش شهادت حسین «ع» را بصورت حق شفاعت برای گنهکاران امت از خدا دریافت کرده است.

حسین بن علی «ع» شفیع شیعیان است.در زیارتنامه او هم آمده است: «و ان شفعت شفعت».[۲] «فکن لی شفیعا الی الله»[۳] و «اللهم ارزقنی شفاعهٔ الحسین یوم الورود»[۴] درحدیث است: «ثلاثهٔ یشفعون الی الله عز و جل فیشفعون: الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء»[۵] .

نه تنها امام حسین «ع» بلکه هر شهیدی حق شفاعت دارد و این مقام را در سایه شهادت یافته‌است.محبان امام حسین «ع» به شفاعت او معتقدند و باور دارند که بخاطر گریه و عزاداری و محبت نسبت به ابا عبدالله «ع»، خداوند آنان را عذاب نخواهد کرد.

ناگفته نماند که حسین بن علی «ع» گر چه شفیع محشر است و گریه بر او گر چه بیمه کننده از عذاب دوزخ است، لیکن لیاقت‌شفاعت‌یافتن برای ما، در سایه صلاح و پاکی است.عقیده به شفاعت‌حسین «ع» نباید دوستداران را به گناه و معصیت، گستاخ و جری سازد.اینکه بگوییم: «تمام غرق گناهیم و یک حسین داریم»، مجوزی برای ارتکاب گناه نیست.همانگونه که مسیحیان معتقدند مسیح به دار آویخته شد تا موجب آمرزش مسیحیان شود، عده‌ای نیز از شیعیان فکر می‌کنند فلسفه شهادت سید الشهدا آمرزش گناهان امت مصطفی «ص» است و این خطاست و چنین تفکری زمینه ساز جرات برمعصیت است.شفاعت ابا عبدالله «ع» درست است، ولی ارتکاب گناه و بی مبالاتی در امردین، به امید شفاعت آن حضرت، انحراف است. شفاعت آن حضرت شامل کسانی‌می‌شود که نماز و واجبات دینی را سبک نشمارند و حق مردم را تضییع نکنند و لایق شفاعت او باشند. _______________

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۳.روایات مربوط به آثار و پاداش گریه بر آن حضرت در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸ به بعد.

[۲] مفاتیح الجنان، ص ۴۱۹، اعمال حرم مطهر امام حسین «ع».

[۳] همان، ص ۴۴۲، زیارت نیمه رجب.

[۴] همان، ص ۴۵۸، زیارت عاشورا.

[۵] بحار الانوار، ج ۸، ص ۳۴.

شمایل

در اصل، به معنای صفتها و خصلتهای انسان است، اما به چهره و ویژگیها و مشخصات صورت نیز گفته می‌شود.همچنین به صورت نگاری و ترسیم چهره بزرگان دین و نگارگری وقایع مذهبی «شمایل سازی» می‌گویند. «شمایل گردان» نیز به کسی گویند که «تصویرهای قاب کرده بزرگان دین را به معرض نمایش گذارد».[۱] .

از سنتهای مذهبی قدیم در تکایا آن بوده که در ایام عزاداری برای یادآوری فرات، تشتی پرآب در گوشه‌ای از تکیه می‌نهادند، و علمی را به ستونی به نشانی علمداری‌حضرت عباس می‌بستند و بر روی پرده‌ها یا دیوارها شمایلی از شهادت هفتاد و دو تن می‌کشیدند و در و دیوار را رنگ عزا می‌دادند، تا هماهنگ با محتوای تعزیه و شبیه خوانی باشد.شمایل نگارانی هم همواره بوده‌اند که ذوق و هنر خویش را در راه ابا عبدالله «ع» و موضوعات دینی مربوط به ائمه وقف می‌کردند.و کسانی با عنوان «پرده‌دار» به مرثیه‌خوانی پای این شمایل و تصویرهای مذهبی می‌پرداختند.به آنان «شمایل خوان» هم‌می‌گفتند.تابلوهای تصویرگران وقایع مذهبی، بر محور قصص قرآنی، جنگهای پیامبر وحضرت علی «ع»، ثبت وقایع عاشورا، خروج مختار و... است.

پی نوشتها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

شهادت

حاضر بودن، گواهی دادن، کشته شدن در راه خدا.در فرهنگ قرآنی، از شهادت با تعبیر «قتل فی سبیل الله» یاد شده است: «و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون»[۱] به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید، بلکه آنان‌زنده‌اند، ولی شما درک نمی‌کنید.نیز، خداوند مشتری اموال و جانهای کسانی است که درراه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند و پاداش بهشت از خداوند می‌گیرند: «ان‌الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنهٔ یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون...»[۲] .

این فداکاری و از جان گذشتگی در راه خدا و دین، نهایت رستگاری انسان مؤمن‌است و آنان که جان خویش را بر سر دین می‌نهند، هم به کامیابی ابدی در آخرت می‌رسند، هم شهادتشان سرچشمه الهام و الگوی فداکاری برای دیگران محسوب می‌شود.نخستین شهید اسلام، «سمیه» مادر عمار یاسر بود که با نیزه ابو جهل در زیر شکنجه به شهادت رسید.پس از او نیز مسلمانانی که چه زیر شکنجه‌ها، چه در جبهه‌های نبرد با مشرکان و چه در دفاع از حق و مواجهه با حکام ستمگر جان باخته‌اند، همواره سرمشق آزادگان خداجوی بوده‌اند.

در علت نامگذاری چنین مرگی به «شهادت»، گفته‌اند: «یا بدان جهت است که فرشتگان رحمت خدا در صحنه شهادت حضور می‌یابند، یا بدان سبب که خدا و رسول، به بهشتی بودن شهدا گواهی می‌دهند، یا این که شهید در قیامت، همراه انبیا بر امتهای دیگر گواهی می‌دهد، یا این که شهید، زنده و حاضر است، به مقتضای «احیاء عند ربهم یرزقون»، یا بدان جهت که شهید، به شهادت حق قیام می‌کند تا کشته شود.»[۳] .

فیض شهادت، چنان ارزشمند است که اولیاء دین همواره از خداوند، آرزوی آن را داشته‌اند.در دعاهای ما نیز مکرر از خداوند، رخواست‌شهادت شده است و روایات بسیاری درباره شهادت و جایگاه شهید آمده است.رسول خدا «ص» فرموده است: «فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله، فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر»[۴] بالاتر از هرنیکی، نیکی است، تا آن که انسان در راه خدا کشته شود.پس چون در راه خدا کشته شد، بالاتر از آن، نیکی نیست.در احادیث است که: شهادت، برترین مرگ است.قطره خون شهید، نزد خدا از بهترین قطرات است.شهادت موجب آمرزش گناهان می‌شود.شهید از سؤال قبر، مصون است و فشار قبر ندارد و در بهشت، با حوریان هم آغوش است.شهید، حق شفاعت دارد.شهدا اولین کسانی‌اند که وارد بهشت می‌شوند و همه به مقام شهیدان غبطه می‌خورند.[۵] شیخ مفید، شهادت را مقامی والا می‌داند که آنکه در راه خدا صبر و مقاومتی کند تا آن حد که خونش ریخته شود، روز قیامت از امنای والا مرتبه الهی محسوب می‌شود.[۶] نظر به وجه الله، از خصوصیات شهید است و این نتیجه نفی بعد لجنی‌از وجود خویش و رسیدن به خلود و قداست کامل در سایه شهادت است.

در مکتب خاندان وحی، «شهادت» مطلوب و معشوق آنان است و امامان، یا مقتول و یا مسموم بوده‌اند و مرگشان شهادت بوده است.گر چه جان ائمه و اولیاء خدا و بندگان خالص، عزیز است، ولی دین خدا عزیزتر است.بنابر این جان باید فدای دین گردد تا حق، زنده بماند و این، همان «سبیل الله» است. شما راه خدا را باز کردید

شهادت را شما آغاز کردید به خون خفتید، تا آیین بماند

فدا کردید جان، تا دین بماند[۷] . در دوران سید الشهدا، شرایطی پیش آمده بود که جز با حماسه شهادت، بیداری امت فراهم نمی‌شد و جز با خون عزیزترین انسانها، نهال دین خدا جان نمی‌گرفت.این بود که امام و اصحاب شهیدش، عاشقانه و آگاهانه به استقبال شمشیرها و نیزه‌ها رفتند تا با مرگ خونین خویش، طراوت و سرسبزی اسلام را تامین و تضمین کنند و این سنت، همچنان در تاریخ باقی ماند و «شهادت»، درس بزرگ و ماندگار عاشورا برای همه نسلها و عصرها گشت.به فرموده امام خمینی «قدس سره»: «خط سرخ شهادت، خط آل محمد و علی است و این افتخار از خاندان نبوت و ولایت به ذریه طیبه آن بزرگواران و به پیروان خط آنان به ارث رسیده است».[۸] کسی می‌تواند به این جایگاه رسد، که رشته‌های علایق جسمانی و حیات مادی را گسسته باشد و عشق به حیات برتر، او را مشتاق شهادت سازد. گذشتن از این موانع و رسیدن به آن وارستگی و رهایی از تعلقات، ایمانی بالا می‌طلبد و به همین جهت است که شهادت، نزدیکترین طریق و راه میان بر برای رسیدن به خدا و بهشت است. زنده است هر که کشته شود در منای دوست

بیگانه نیست آنکه شود آشنای دوست گردن نهد به سلسله غم، اسیر عشق

تیر بلا به جان بخرد مبتلای دوست جان شبنم است و در پی خورشید، پر کشد

گر بشنود نوای دل از نینوای دوست بر لوح دهر، زنده ی جاوید می‌شود

آنکس که عاشقانه بمیرد برای دوست در مروه ی مراد، شود کامیاب دل

با پای سر هر آنکه دود در صفای دوست ارزنده‌تر ز گوهر نایاب می‌شود

جانی که خاک گردد و افتد به پای دوست بوسیدنی است‌سنگ مزار شهید عشق

بوییدنی است تربت پاک گدای دوست[۹] . غیر از کشتگان میدان جهاد، در روایات اسلامی کسان دیگری هم که نوعی رنج

کشیده و تلاش داشته‌اند و جان در آن راه باخته‌اند، «شهید» محسوب شده‌اند، همچون کسی که در دفاع از مال، جان، شرف و ناموس خود و برای احقاق حق خویش کشته شود، یا آنکه در مهاجرت در راه خدا جان بسپارد، یا آنکه با ایمان کامل و با محبت اهل بیت و در حال انتظار فرج برای حاکمیت عدل جان بدهد، نیز کسی که در راه طلب علم بمیرد یا در غربت مرگش فرا رسد، یا زنی که هنگام زایمان، جان بسپارد، یا آنکه در راه عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کشته شود. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] بقره، آیه ۱۵۴.

[۲] توبه، آیه ۱۱۱.

[۳] مجمع البحرین، واژه «شهد».

[۴] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۰ (چاپ بیروت).

[۵] روایات مربوط به شهادت و فضیلت‌شهدا را از جمله در منابع زیر مطالعه کنید: بحار الانوار، ج ۹۷، وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، میزان الحکمه، ج ۵، کنز العمال، ج ۴، و کتاب «خط سرخ شهادت» از بنیاد شهید.

[۶] اوائل المقالات، شیخ مفید (چاپ کنگره شیخ مفید) ص ۱۱۴.

[۷] از مثنوی «اهل بیت آفتاب» از جواد محدثی.

[۸] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵۴.

[۹] از جواد محدثی.

شهادت طلبی

آن دم که به خون خود وضو می کردم

دانی زخدا چه آرزو می‌کردم؟ ایکاش مرا هزار جان بود به تن

تا آنهمه را فدای او می‌کردم[۱] . از الفبای برجسته نهضت عاشورا و از روحیات والای حسین بن علی «ع» و یارانش، عنصر «شهادت طلبی» بود، یعنی مرگ در راه خدا را «احدی الحسنیین» دانستن و دریچه‌ای برای وصول به قرب خدا و بهشت برین دیدن و از این رو شیفتگی و بی‌صبری برای درک فضیلت شهادت.

امام حسین «ع» در خطبه «خط الموت...» به آن تصریح می کند و با جمله «من کان باذلا فینا مهجته فلیرحل معنا» یاران شهادت طلب را هم بر می گزیند و به مسلخ عشق، کربلا می‌برد. اینگونه به استقبال مرگ رفتن، چون مبتنی بر درک والاتری از فلسفه حیات‌است، با خودکشی متفاوت است.خودکشی و خود را به هلاکت افکندن، شرعا حرام وعقلا ناپسند است، اما استقبال از مرگ به خاطر ارزشهای متعالی، مشروع و معقول است. حتی اگر انسان بداند در یک حماسه و مبارزه به شهادت خواهد رسید، مرگ او خودکشی نیست، چون گاهی تکلیف ایجاب می کند که جان را فدای دین کند، چون دین، گرامیتر از انسان است. دین خدا عزیزتر است از وجود ما

این دست و پا و چشم و سر و جان فدای دوست حل این معما (آگاهانه سراغ مرگ رفتن) تنها با درک و برداشت متعالی‌تر از زندگی والا و کرامت انسانی میسر است.اینکه امام حسین «ع» هم از شهادت خود آگاه است و با همین علم، به کربلا می‌رود، به همین نکته بر می گردد.آن حضرت مرگ سرخ را بهتر از زندگی ننگین می‌داند: «لا اری الموت الا سعادة و الحیاة مع الظالمین الا برما».

این فرهنگ، پذیرفته همه اقوام و ملتهاست و این نوع مرگ انتخابی و آگاهانه، مکمل‌حیات شرافتمندانه است، نه در تناقض با آن.چون مرگ، پایان نیست تا کسی با انتخاب مرگ، به پایان یافتن خویش کمک کرده باشد.مرگ سرخ و شهادت، نوع کمال یافته‌تری از حیات است.امام حسین «ع» با علم به شهادت در حادثه کربلا به آن قربانگاه رفت، تا در سایه شهادتش، اسلام زنده بماند و حق، حیات یابد.این، هدفی است ارزشمند که می‌سزد چون حسین «ع» هم قربانی آن گردد.سید الشهدا «ع» این راه را برگزید و آن را پیش پای بشریت گشود و روندگان این صراط جاودانه، همه شاگردان مکتب عاشورایند. تو اسوه ی شهادتی، معلم شهامتی

خوشا کسی که پانهد به مکتب ولای تو اصحاب امام حسین «ع» نیز در شب عاشورا، یک به یک برخاسته، این روحیه را ابراز می‌داشتند و از مرگ، هراسی در دلشان نبود.علی اکبر «ع» هم در مسیر راه کربلا، وقتی کلمه استرجاع را از زبان امام حسین «ع» شنید و حضرت خبر از آینده شهادت آمیز داد، پرسید: «السنا علی الحق؟» مگر بر حق نیستیم؟فرمود: آری.علی اکبر گفت: «یا ابهٔ لا نبالی‌بالموت» پس چه ترسی از مرگ؟[۲] حضرت قاسم هم شب عاشورا وقتی از امام پرسید که‌آیا من نیز کشته خواهم شد؟و امام پرسید: مرگ در نظرت چگونه است؟پاسخ داد: شیرین‌تر از عسل (احلی من العسل).[۳] .

اینها همه نشان دهنده این روحیه و اندیشه است که مرگ در راه عقیده و شهادت درراه خدا، آرزوی قلبی وارستگانی است که رشته تعلقات دنیوی را بریده و به حیات برین و رزق الهی در سایه شهادت دل بسته‌اند.در اشعاری هم که امام حسین «ع» روز عاشورا یا قبل از آن روز می‌خواند، این مفهوم مطرح بود.از جمله: و ان کانت الابدان للموت انشات

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل و نیز در رجزهای آن حضرت، مرگ را بر زندگی ذلت‌بار ترجیح دادن می‌درخشد: «الموت اولی من رکوب العار».[۴] حضرت زینب «ع» در خطبه‌اش در مجلس یزید، بر این‌شهادتها افتخار می‌کند: «... فالحمد لله رب العالمین الذی ختم لاولنا بالسعادهٔ و المغفرهٔ ولآخرنا بالشهادهٔ و الرحمهٔ».[۵] حضرت سجاد «ع» نیز در برابر تهدیدی که ابن زیاد کرد که آن حضرت را بکشند، فرمود: «ا بالقتل تهددنی یابن زیاد؟اما علمت ان القتل لنا عادهٔ و کرامتنا الشهادهٔ» مرگ، برای ما عادت است و شهادت، افتخار ماست، مرا از مرگ می‌ترسانی؟

امام خمینی «قدس سره» فرمود: «مرگ سرخ، بمراتب از زندگی سیاه است و ما امروز به انتظار شهادت نشسته‌ایم، تا فردا فرزندانمان در مقابل کفر جهانی با سرافرازی بایستند».[۶] . ---------------------------

پی نوشتها :

[۱] رمضانعلی گلدون.

[۲] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۷۳، لهوف، ص ۲۶.

[۳] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۲۰۴.

[۴] کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲.

[۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵.

[۶] صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۶۶.

شهدای کربلا

اصحاب شهادت طلب و با وفای سید الشهدا «ع»، نمونه بارز آگاهی، ایمان، شجاعت وفداکاری بودند و فضیلت آنان بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.روایاتی در فضیلت یاران امام وارد شده است.[۱] خصوصیات آنان نیز در برخی کتب آمده است.[۲] مروری بر زیارتنامه‌های شهدای کربلا، فضیلتهایی چون وفای به عهد، بذل جان درنصرت حجت خدا، وفا داری به امام

و... را یاد آور می‌شود.ویژگیهای افراد جبهه حسینی‌به تعبیر یکی از پژوهشگران چنین است:

۱-اطاعت محض و عاشقانه

۲-هماهنگی کامل با رهبری (تا جایی که بدون اجازه نمی‌جنگیدند)

۳-خطر پذیری و شهادت طلبی

۴-شجاعت ویژه

۵-صباریت و مقاومت جاودانه

۶-سازش ناپذیری

۷-جدیت، قاطعیت و عزم راسخ

۸-خدا بین و خدا خواه

۹-از همه چیز بریده و به خدا پیوسته

۱۰-دقیق، منظم، منضبط

۱۱-نهایت رشد و کمال، صلاح (سیاسی، فرهنگی)

۱۲-الگوی عملی دفاع و مقاومت (لکم فی اسوة)

۱۳-باوفاترین و پای بندترین یاران بر پیمان

۱۴-آزادگی (هیهات منا الذلة)

۱۵-فرماندهی‌ویژه، مدیریت نمونه

۱۶-غنای روحی از ما سوی الله (انطلقوا جمیعا)

۱۷-شرکت درمیدانهای جنگ سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی در طفولیت و سنین پایین

۱۸- «کل» بینی نه «جزء» بینی (کل یوم عاشورا... مثلی لا یبایع مثله)

۱۹-سازنده حرکتهای تاریخساز

۲۰-مقاومت و مبارزه نابرابر در تنهایی

۲۱-یقین و بصیرت کامل، شک شکن

۲۲-پافشاری و استقامت در حق با اقلیت، در برابر اکثریت مخالف (لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة اهله)

۲۳-نقش زن در سرنوشت مبارزات سیاسی، فرهنگی بشریت

۲۴-سپر دین بودن، نه دین سپری

۲۵-اصالت با جهاد اکبر

۲۶-ساختار روحی و جسمی‌مناسب و هماهنگ با استراتژی عاشورا.[۳] .

آنان که در رکاب سید الشهدا به فیض شهادت رسیدند، جمعی از بنی هاشم بودند، جمعی از مدینه با آن حضرت آمده بودند، برخی در مکه و طول راه به وی پیوستند، برخی‌هم از کوفه توانستند به جمع آن حماسه سازان شهید بپیوندند.کسانی هم در راه نهضت حسینی، پیش از عاشورا شهید شدند که آنان نیز جزء اصحاب او به شمار می‌آیند.تعداد ۶ نفر از یاران امام که در کوفه شهید شدند، عبارتند از: عبد الاعلی بن یزید کلبی، عبدالله بن‌یقطر، عمارة بن صلخب، قیس بن مسهر صیداوی، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه.

شهدای بنی هاشم: تعداد ۱۷ نفر از شهدای کربلا که شهادتشان اجماعی است، عبارتند از: علی بن الحسین الاکبر، عباس بن علی بن

ابی طالب، عبدالله بن علی بن ابی طالب، جعفر بن‌علی بن ابی طالب، عثمان بن علی بن ابی طالب، محمد بن علی بن ابی طالب، عبدالله بن‌حسین بن علی، ابو بکر بن حسن بن علی، قاسم بن حسن بن علی، عبدالله بن حسن بن علی، عون بن عبدالله بن جعفر، محمد بن عبدالله بن جعفر، جعفر بن عقیل، عبد الرحمن بن عقیل، عبدالله بن مسلم بن عقیل، عبدالله بن عقیل، محمد بن ابی سعید بن عقیل.[۴] نام ده نفر دیگرنیز نقل شده که البته یقینی نیست، آنان عبارتند از: ابو بکر بن علی بن ابی طالب، عبید الله بن‌عبدالله بن جعفر، محمد بن مسلم بن عقیل، عبدالله بن علی بن ابی طالب، عمر بن علی بن‌ابی طالب، ابراهیم بن علی بن ابی طالب، عمر بن حسن بن علی، محمد بن عقیل و جعفر بن‌محمد بن عقیل.[۵] .

شهدای دیگر: نام کسانی غیر از بنی هاشم که در کربلا در رکاب امام حسین «ع» به شهادت‌رسیدند و توضیح مختصری درباره هر یک، در جای مناسب هر کدام در این کتاب (به ترتیب الفبا) آمده است.در اینجا فهرستی از همه آنان را یکجا بر اساس نقل کتاب «انصار الحسین» می‌آوریم.

در کتاب یاد شده، دو جدول نام است.یکی نامهایی که در زیارت ناحیه مقدسه و نیز در منابع دیگری همچون رجال شیخ، یا رجال طبری آمده است.این جدول که نام ۸۲ نفر را در بر دارد چنین است: اسلم ترکی، انس بن حارث کاهلی، انیس بن معقل اصبحی، ام وهب، بریر بن خضیر، بشیر بن عمر حضرمی، جابر بن حارث سلمانی، جبلة بن علی شیبانی، جنادة بن حارث انصاری، جندب بن حجیر خولانی، جون مولی ابو ذر غفاری، جوین بن مالک ضبعی، حبیب بن مظاهر، حجاج بن مسروق، حر بن یزید ریاحی، حلاس بن عمرو راسبی، حنظلة بن اسعد شبامی، خالد بن عمرو بن خالد، زاهر مولی‌عمرو بن حمق خزاعی، زهیر بن بشر خثعمی، زهیر بن قین بجلی، زید بن معقل جعفی، سالم مولی بنی المدینة کلبی، سالم مولی عامر بن مسلم عبدی، سعد بن حنظله تمیمی، سعد بن عبدالله، سعید بن عبدالله، سوار بن منعم بن حابس، سوید بن عمرو خثعمی، سیف بن حارث بن سریع جابری، سیف بن مالک عبدی، حبیب بن عبدالله نهشلی، شوذب‌مولی شاکر، ضرغامة بن مالک، عابس بن ابی شبیب شاکری، عامر بن حسان بن شریح، عامر بن مسلم، عبد الرحمان بن عبد الرحمان بن عبدالله ارحبی، عبد الرحمان بن عبد ربه‌انصاری، عبد الرحمان بن عبدالله بن یزید عبدی، عبید الله بن یزید عبدی، عمران بن کعب، عمار بن ابی سلامه، عمار بن حسان، عمرو بن جناده، عمر بن جندب، عمرو بن خالد ازدی، عمر بن خالد صیداوی، عمرو بن عبدالله جندعی، عمرو بن ضبیعه، عمرو بن قرضه، عمر بن‌قرضه، عمر بن عبدالله ابو ثمامه صائدی، عمرو بن مطاع، عمیر بن عبدالله مذحجی، قارب‌مولی الحسین «ع»، قاسط بن زهیر، قاسم بن حبیب، قرة بن ابی قره غفاری، قعنب بن عمر، کردوس بن زهیر، کنانة بن عتیق، مالک بن عبد بن سریع، مجمع بن عبدالله عائذی، مسعود بن حجاج و پسرش، مسلم بن عوسجه، مسلم بن کثیر، منجح مولی الحسین «ع»، نافع بن هلال، نعمان بن عمرو، نعیم بن عجلان، وهب بن عبدالله، یحیی بن سلیم، یزید بن‌حصین همدانی، یزید بن زیاد کندی، یزید بن نبیط.

جدول دوم، اسامی کسانی است که در منابع متاخرتری مانند زیارت رجبیه، «مناقب» ابن شهرآشوب، «مثیر الاحزان» یا «لهوف» آمده است که عبارتند از: (۲۹ نفر) ابراهیم بن حصین، ابو عمرو نهشلی، حماد بن حماد، حنظلة بن عمرو شیبانی، رمیث بن عمرو، زائد بن مهاجر، زهیر بن سائب، زهیر بن سلیمان، زهیر بن سلیم ازدی، سلمان بن مضارب، سلیمان بن سلیمان ازدی، سلیمان بن عون، سلیمان بن کثیر، عامر بن جلیده (یا: خلیده)، عامر بن مالک، عبد الرحمان بن یزید، عثمان بن فروه، عمر بن کناد، عبدالله بن ابی بکر، عبدالله بن عروه، غیلان بن عبد الرحمان، قاسم بن حارث، قیس بن عبدالله، مالک بن دودان، مسلم بن کناد، مسلم مولی عامر بن مسلم، منیع بن زیاد، نعمان بن عمرو، یزید بن مهاجر جعفی.

از نظر سن و سال، تعدادی از این شهدا جوان بودند.نام این جوانان شهید در رکاب حسین «ع» از بنی هاشم و دیگران اینهاست: علی اکبر، عباس بن علی، قاسم، عون بن علی، عبدالله بن مسلم، عون و محمد (پسران زینب کبری)، وهب، عمرو بن قرظه، بکیر بن حر، عبدالله بن عمیر، نافع بن هلال، سیف بن حارث، اسلم، عمرو بن جناده، مالک بن عبد و... .

ستایش عظیمی را که سید الشهدا «ع» شب عاشورا از یاران خویش کرد، نام آنان را جاویدان و مقامشان را جلوه گر ساخت.آنجا که فرمود: من اصحابی شایسته‌تر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم «فانی لا اعلم اصحابا اولی و لا خیرا من اصحابی و لا اهل بیت ابر و لااوصل من اهل بیتی، فجزاکم الله عنی جمیعا خیرا».[۶] در زیارت ناحیه مقدسه هم امام زمان «ع» به آنان اینگونه سلام داده است: «السلام علیکم یا خیر انصار...».

در توصیف آن شیر مردان عارف، بسیار سخن می توان گفت.از زبان دشمن هم‌می‌توان حقایق را شناخت.به مردی که روز عاشورا همراه عمر سعد در کربلا شرکت داشته، گفتند: وای بر تو!آیا ذریه رسول خدا «ص» را کشتید؟گفت:... اگر تو شاهد چیزی بودی که ما دیدیم، تو هم همچون ما می کردی.گروهی بر ما تاختند که دستهاشان بر قبضه شمشیرها بود، همچون شیران خشمگین، سواران را از چپ و راست درهم می‌نوردیدندو خویش را به کام مرگ می‌افکندند. نه امان می‌پذیرفتند، نه علاقه به مال داشتند و نه‌چیزی می‌توانست مانع ورودشان بر برکه‌های مرگ گردد!اگر اندکی از آنان دست بر می‌داشتیم، جان همه سپاه را می گرفتند.ای بی مادر، پس می‌خواستی چه کنیم؟!... [۷] برای آشنایی با برخی فضایل آنان، که حواریین امام حسین «ع» بودند، رجوع کنید به «منتخب‌التواریخ»، ص ۲۴۵ تا ۲۵۵ که بیست و شش فضیلت برای آنان بر شمرده است، از جمله:

رضایت از خدا، با وفاترین اصحاب، ثبت بودن نامشان در لوح محفوظ، برتر بودن مقامشان از همه شهدا، همت والا با عده کم، توفیق باز گشت به دنیا در عصر رجعت، معروف بودنشان در آسمانها، شوق شهادت در رکاب امام حسین «ع»، یاران واقعی دین‌خدا، وارستگی و زهد و عبادت، دفن در سرزمین مقدس کربلا و....همین فضیلتهاست که آنان را محبوب دلها ساخته و در دنیا و آخرت، مورد غبطه جهانیانند.قبر شهدای کربلاهمه یکجا در حرم سید الشهدا «ع» است. در راه دوست کشته شدن آرزوی ماست

دشمن اگر چه تشنه به خون گلوی ماست گردیم دور یار، چو پروانه گرد شمع

چون سوختن در آتش عشق آرزوی ماست از جان گذشته‌ایم و به جانان رسیده‌ایم

در راه وصل، این تن خاکی عدوی ماست خاموش گشته‌ایم و فراموش کی شویم

بس این قدر که در همه جا گفتگوی ماست ما را طواف کعبه بجز دور یار نیست

کز هر طرف رویم، خدا روبروی ماست

پی نوشتها :

[۱] از جمله در سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۱.

[۲] ر.ک: انصار الحسین، الدوافع الذاتیهٔ لانصار الحسین، ابصار العین فی انصار الحسین، فرسان الهیجاء، عنصر شجاعت، اسوه‌های جاوید، مقاتل الطالبیین، موسوعهٔ المصطفی و العترهٔ، ج ۶، ص ۲۰۱ و... .

[۳] جزوه «تشکیلات توحیدی عاشورا»، فاطمی پناه، ص ۲۳.

[۴] انصار الحسین، محمد مهدی شمس الدین، ص ۱۱۱.

[۵] همان، ص ۱۱۷، درباره شهدای عاشورا، از جمله ر.ک: مجله «تراثنا»، شماره ۲، مقاله «تسمیهٔ من قتل مع الحسین».

[۶] مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۶، لهوف، ص ۷۹.

[۷] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳.

شهید

حاضر بودن، گواهی دادن، کشته شدن در راه خدا.در فرهنگ قرآنی، از شهادت با تعبیر «قتل فی سبیل الله» یاد شده است: «و لا

تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون»[۱] به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده نگویید، بلکه آنان‌زنده‌اند، ولی شما درک نمی‌کنید.نیز، خداوند مشتری اموال و جانهای کسانی است که درراه خدا می‌جنگند، می‌کشند و کشته می‌شوند و پاداش بهشت از خداوند می‌گیرند: «ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنهٔ یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون...»[۲] .

این فداکاری و از جان گذشتگی در راه خدا و دین، نهایت رستگاری انسان مؤمن‌است و آنان که جان خویش را بر سر دین می‌نهند، هم به کامیابی ابدی در آخرت می‌رسند، هم شهادتشان سرچشمه الهام و الگوی فداکاری برای دیگران محسوب می‌شود.نخستین شهید اسلام، «سمیه» مادر عمار یاسر بود که با نیزه ابو جهل در زیرشکنجه به شهادت رسید.پس از او نیز مسلمانانی که چه زیر شکنجه‌ها، چه در جبهه‌های نبرد با مشرکان و چه در دفاع از حق و مواجهه با حکام ستمگر جان باخته‌اند، همواره سرمشق آزادگان خداجوی بوده‌اند.

در علت نامگذاری چنین مرگی به «شهادت»، گفته‌اند: «یا بدان جهت است که فرشتگان رحمت خدا در صحنه شهادت حضور می‌یابند، یا بدان سبب که خدا و رسول، به بهشتی بودن شهدا گواهی می‌دهند، یا این که شهید در قیامت، همراه انبیا بر امتهای دیگر گواهی می‌دهد، یا این که شهید، زنده و حاضر است، به مقتضای «احیاء عند ربهم یرزقون»، یا بدان جهت که شهید، به شهادت حق قیام می‌کند تا کشته شود.»[۳] .

فیض شهادت، چنان ارزشمند است که اولیاء دین همواره از خداوند، آرزوی آن راداشته‌اند.در دعاهای ما نیز مکرر از خداوند، رخواست‌شهادت شده است و روایات بسیاری درباره شهادت و جایگاه شهید آمده است.رسول خدا «ص» فرموده است: «فوق کل بر بر حتی یقتل الرجل فی سبیل الله، فاذا قتل فی سبیل الله فلیس فوقه بر»[۴] بالاتر از هرنیکی، نیکی است، تا آن که انسان در راه خدا کشته شود.پس چون در راه خدا کشته شد، بالاتر از آن، نیکی نیست.در احادیث است که: شهادت، برترین مرگ است.قطره خون شهید، نزد خدا از بهترین قطرات است.شهادت موجب آمرزش گناهان می‌شود.شهید ازسؤال قبر، مصون است و فشار قبر ندارد و در بهشت، با حوریان هم آغوش است.شهید، حق شفاعت دارد.شهدا اولین کسانی‌اند که وارد بهشت می‌شوند و همه به مقام شهیدان غبطه می‌خورند.[۵] شیخ مفید، شهادت را مقامی والا می‌داند که آنکه در راه خدا صبر و مقاومتی کند تا آن حد که خونش ریخته شود، روز قیامت از امنای والا مرتبه الهی محسوب می‌شود.[۶] نظر به وجه الله، از خصوصیات شهید است و این نتیجه نفی بعد لجنی از وجود خویش و رسیدن به خلود و قداست کامل در سایه شهادت است.

در مکتب خاندان وحی، «شهادت» مطلوب و معشوق آنان است و امامان، یا مقتول و یا مسموم بوده‌اند و مرگشان شهادت بوده است.گر چه جان ائمه و اولیاء خدا و بندگان خالص، عزیز است، ولی دین خدا عزیزتر است.بنابر این جان باید فدای دین گردد تا حق، زنده بماند و این، همان «سبیل الله» است. شما راه خدا را باز کردید

شهادت را شما آغاز کردید به خون خفتید، تا آیین بماند

فدا کردید جان، تا دین بماند[۷] . در دوران سید الشهدا، شرایطی پیش آمده بود که جز با حماسه شهادت، بیداری امت فراهم نمی‌شد و جز با خون عزیزترین انسانها، نهال دین خدا جان نمی‌گرفت.این بود که امام و اصحاب شهیدش، عاشقانه و آگاهانه به استقبال شمشیرها و نیزه‌ها رفتند تا با مرگ خونین خویش، طراوت و سرسبزی اسلام را تامین و تضمین کنند و این سنت، همچنان در تاریخ باقی ماند و «شهادت»، درس بزرگ و ماندگار عاشورا برای همه نسلها و عصرها گشت.به فرموده امام خمینی «قدس سره»: «خط سرخ شهادت، خط آل محمد و علی‌است و این افتخار از خاندان نبوت و ولایت به ذریه طیبه آن بزرگواران و به پیروان خط آنان به ارث رسیده است».[۸] کسی می‌تواند به این جایگاه رسد، که رشته‌های علایق جسمانی و حیات مادی را گسسته باشد و عشق به حیات برتر، او را مشتاق شهادت سازد. گذشتن از این موانع و رسیدن به آن وارستگی و رهایی از تعلقات، ایمانی بالا

می‌طلبد و به همین جهت است که شهادت، نزدیکترین طریق و راه میان بر برای رسیدن به خدا و بهشت است. زنده است هر که کشته شود در منای دوست

بیگانه نیست آنکه شود آشنای دوست گردن نهد به سلسله غم، اسیر عشق

تیر بلا به جان بخرد مبتلای دوست جان شبنم است و در پی خورشید، پر کشد

گر بشنود نوای دل از نینوای دوست بر لوح دهر، زنده ی جاوید می‌شود

آنکس که عاشقانه بمیرد برای دوست در مروه ی مراد، شود کامیاب دل

با پای سر هر آنکه دود در صفای دوست ارزنده‌تر ز گوهر نایاب می‌شود

جانی که خاک گردد و افتد به پای دوست بوسیدنی است‌سنگ مزار شهید عشق

بوییدنی است تربت پاک گدای دوست[۹] . غیر از کشتگان میدان جهاد، در روایات اسلامی کسان دیگری هم که نوعی رنج کشیده و تلاش داشته‌اند و جان در آن راه باخته‌اند، «شهید» محسوب شده‌اند، همچون کسی که در دفاع از مال، جان، شرف و ناموس خود و برای احقاق حق خویش کشته شود، یا آنکه در مهاجرت در راه خدا جان بسپارد، یا آنکه با ایمان کامل و با محبت اهل بیت و در حال انتظار فرج برای حاکمیت عدل جان بدهد، نیز کسی که در راه طلب علم بمیرد یا در غربت مرگش فرا رسد، یا زنی که هنگام زایمان، جان بسپارد، یا آنکه در راه عمل به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر کشته شود.

پی نوشتها :

[۱] بقره، آیه ۱۵۴.

[۲] توبه، آیه ۱۱۱.

[۳] مجمع البحرین، واژه «شهد».

[۴] بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۰ (چاپ بیروت).

[۵] روایات مربوط به شهادت و فضیلت‌شهدا را از جمله در منابع زیر مطالعه کنید: بحار الانوار، ج ۹۷، وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، میزان الحکمه، ج ۵، کنز العمال، ج ۴، و کتاب «خط سرخ شهادت» از بنیاد شهید.

[۶] اوائل المقالات، شیخ مفید (چاپ کنگره شیخ مفید) ص ۱۱۴.

[۷] از مثنوی «اهل بیت آفتاب» از جواد محدثی.

[۸] صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۵۴.

[۹] از جواد محدثی.

شیعه امام حسین

شیعه یعنی پیرو.پیروی در فکر، عمل، اخلاق، مواضع سیاسی و عقاید دینی.گر چه شیعه حسین، شیعه علی و ائمه دیگر علیهم السلام نیز هست و تشیع، در خط ائمه واهل بیت بودن است، اما حسین بن علی «ع» در ابعاد خاصی که زندگی و جانش را بر سرآنها نهاد، حالت الگویی دارد و اسوه است.آن حضرت، برای احیاء دین قیام کرد و خود را فدای راه خدا ساخت.شیعه او نیز باید اینگونه باشد.شیعه سید الشهدا، باید در خصلتهایی و اعمالی چون: خودسازی، خداترسی، گناه گریزی، تقوا، اطاعت امر خدا، امر به معروف و نهی از منکر، اقامه و احیاء نماز، تلاش در مسیر رضای حق، جود و کرامت، عزت نفس، گریز از ذلت و زبونی و سازش با طاغوتها و حکومتهای ستم، مبارزه با باطل، جهاد وشهادت، روحیه ایثار و شهادت طلبی، قاطعیت و صلابت در راه عقیده و... به آن

پیشوای شـهید تاسـی کند.این، راه حسـین و راه پدران و فرزندان حسـین است و شیعگی یعنی‌دینداری و ورع. شیعه باید آبها را گل کند

خط سوم را به خون کامل کند خط سوم خط سرخ اولیاست

کربلا بارزترین منظور ماست شیعه یعنی تشنه جام بلا

شیعگی یعنی قیام کربلا شیعه یعنی بازتاب آسمان

بر سر نی جلوه رنگین کمان از لب نی بشنوم صوت تو را

صوت «انی لا اری الموت» تو را شیعه یعنی امتزاج ناز و نور

شیعه یعنی راس خونین در تنور شیعه یعنی هفت وادی اضطراب

شیعه یعنی تشـنگی در شط آب[۱] . از انبوه روایـات مربوط به اوصـاف شـیعه، تنهـا به یکی اشاره می‌کنیم، از امام صادق «ع» که به مفضل فرمود: از فرومایگان بپرهیز، چرا که شیعه علی «ع» شـکم و شـهوت خود را حفظ می‌کننـد و اهل جهادند و تلاش برای خدا: «انمـا شـیعهٔ علی من عـف بطنه و فرجه واشـتد جهـاده و عمـل لخـالقه و رجـا ثوابه و خـاف عقـابه فـاذا رایت اولئـک فاولئـک شـیعهٔ جعفر».[۲] .

محبتی که در دل شیعیان و دوسـتداران شـهید کربلاـست، بجـاست که آنـان را به همرنگی و همسویی و سـنخیت فکری، اخلاقی و عملی با مولایشان بکشد و در گفتار و کردار، شیعه حسـین باشـند، نه تنها در ادعا و شعار.خود امام «ع» نیز هنگام حرکت از مکه به سوی کربلا، کسانی را به همراهی خویش در این سـفر مقـدس و نهضت خـدایی دعوت کرد که اهل فدا کردن جان در راه ائمه که راه خداست باشـند و شوق دیدار الهی در دلشان باشد: «من کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا...».[۳] . ----

----

پی نوشتها :

[۱] از مثنوی بلند «شیعه‌نامه» محمدرضا آقاسی، کیهان، تاریخ ۱۲ / ۶ / ۷۱.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۷۲۳.

[۳] لهوف، ص ۵۳.

ص

صحن اباعبدالله

بارگـاه مقـدس سـید الشـهدا «ع».در روایـات، فضـیلت و برکـات و آثـار فراوانی برای حرم اباعبـدالله الحسـین «ع» و نمـاز خوانـدن و اعتکاف و دفن و... در آن ذکر شده است.محدوده حرم امام حسین «ع» در روایات، از یک فرسخ تا پنج فرسخ هم بیان شده است.از امام صادق «ع» روایت است: «حریم قبر الحسـین «ع» خمس فراسـخ من اربعهٔ جوانب القبر».[۱] همچنین از آن حضرت روایت است: «حرم الحسین الذی اشتراه: اربعهٔ امیال فی اربعهٔ امیال فهو حلال لولده و موالیه و حرام علی غیرهم ممن خالفهم و فیه البرکهٔ».[۲] حرم حسـین که وی خریـد، چهار میل در چهار میل بود. این محدوده برای فرزندان و شـیعیانش حلال و برای مخالفانش حرام است و در آن برکت است.

مرقد نورانی ابا عبدالله «ع» همواره کعبه دلهای شـیفتگان بوده و آرزوی بزرگ محبان آن حضـرت، توفیق زیارت آن بوده است.این جاذبه هرگز کاسـته نشـده و علی رغم محـدودیتهایی که سـر راه زیارت حرم آن امام، در طول تاریخ بوده است، دلها در اشتیاق آن

تپیده است.در سالهای دفاع مقدس در ایران نیز، یکی از سرمایه‌های الهامبخش رزمندگان در جهاد با متجاوزان، رسیدن به کربلا و آزاد ساختن حرم امام حسین «ع» از سلطه بعثیها بوده است. ----------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۱، سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۰۳، المزار، شیخ مفید، ص ۲۵.

[۲] مجمع البحرین، واژه «حرم».

صفاح

نام یکی از منزلگاههای شمال راه مکه به طرف کربلا، بین حنین و علامتهای حرم.صفاح به معنای کناره کوه است.در همین محل، امام حسین «ع» با فرزدق برخورد کرد که از عراق می‌آمد و اوضاع مردم را از او پرسید.او جواب داد: دلهای مردم‌با تو، ولی شمشیرهایشان همراه بنی امیه است.آنگاه با هم پیرامون تبدیل حج به عمره و عزیمت از مکه به سوی کوفه صحبت کردند.بعضی این ملاقات را در منزل «ذات عرق» گفته‌اند.

صاحب لواء حسین

فرزند امیر المؤمنین، برادر سید الشهدا، فرمانده و پرچمدار سپاه امام حسین «ع» در روز عاشورا.عباس در لغت، به معنای شیر بیشه، شیری که شیران از او بگریزند است.[۱] .

مادرش «فاطمه کلابیه» بود که بعدها با کنیه «ام البنین» شهرت یافت.علی «ع» پس ازشهادت فاطمه زهرا با ام البنین ازدواج کرد.عباس، ثمره این ازدواج بود. ولادتش را در ۴ شعبان سال ۲۶ هجری در مدینه نوشته‌اند و بزرگترین فرزند ام البنین بود و این چهار فرزند رشید، همه در کربلا در رکاب امام حسین «ع» به شهادت رسیدند.وقتی امیر المؤمنین شهید شد، عباس چهارده ساله بود و در کربلا ۳۴ سال داشت.کنیه‌اش «ابو الفضل» و «ابو فاضل» بود و از معروفترین لقبهایش، قمر بنی هاشم، سقاء، صاحب لواءالحسین، علمدار، ابو القربه، عبد صالح، باب الحوایج و... است.

عباس با لبابه، دختر عبید الله بن عباس (پسر عموی پدرش) ازدواج کرد و از این ازدواج، دو پسر به نامهای عبید الله و فضل یافت.بعضی دو پسر دیگر برای او به نامهای محمد و قاسم ذکر کرده‌اند.

آن حضرت، قامتی رشید، چهره‌ای زیبا و شجاعتی کم نظیر داشت و به خاطر سیمای جذابش او را «قمر بنی هاشم» می‌گفتند.در حادثه کربلا، سمت پرچمداری سپاه حسین «ع» و سقایی خیمه‌های اطفال و اهل بیت امام را داشت و در رکاب برادر، غیر از تهیه آب، نگهبانی خیمه‌ها و امور مربوط به آسایش و امنیت‌خاندان حسین «ع» نیر برعهده او بود و تا زنده بود، دودمان امامت، آسایش و امنیت داشتند[۲] روز تاسوعا که امام، او را برای مهلت گرفتن نزد سپاه کوفه فرستاد، تعبیر والا و بالای «بنفسی انت یا اخی»[۳] (جانم فدایت ای برادر) به کار برد.

روز عاشورا، سه برادر دیگر عباس پیش از او به شهادت رسیدند.وقتی علمدار کربلا از امام حسین «ع» اذن میدان طلبید حضرت از او خواست که برای کودکان تشنه و خیمه‌های بی‌آب، آب تهیه کند.ابو الفضل «ع» به فرات رفت و مشک آب را پر کرد و در بازگشت به خیمه‌ها با سپاه دشمن که فرات را در محاصره داشتند درگیر شد و دستهایش قطع گردید و به شهادت رسید. البته پیش از آن نیز چندین نوبت.همرکاب با سید الشهدا به میدان رفته و با سپاه یزید جنگیده بود.عباس، مظهر ایثار و وفاداری و گذشت بود.وقتی وارد فرات شد، با آنکه تشنه بود، اما بخاطر تشنگی برادرش حسین «ع» آب نخورد و خطاب به خویش چنین گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی

و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین وارد المنون

و تشربین بارد المعین تالله ما هذا فعال دینی و سوگند یاد کرد که آب ننوشد.[۴] وقتی دست راستش قطع شد، این رجز را می‌خواند: و الله ان قطعتموا یمینی

انی احامی ابدا عن دینی و عن امام صادق الیقین

نجل النبی الطاهر الامین و چون دست چپش قطع شد، چنین گفت: یا نفس لا تخشی من الکفار

و ابشری برحمهٔ الجبار مع النبی السید المختار

قد قطعوا ببغیهم یساری فاصلهم یا رب حر النار شهادت عباس، برای امام حسین بسیار ناگوار و شکننده بود.جمله پر سوز امام، وقتی که به بالین عباس رسید، این بود: «الآن انکسر ظهری و قلت حیلتی و شمت بی عدوی».[۵] و پیکرش، کنار «نهر علقمه» ماند و سید الشهدا به سوی خیمه آمد و شهادت او را به اهل بیت خبر داد. هنگام دفن شهدای کربلا نیز، در همان محل دفن شد.از این رو امروز حرم ابالفضل «ع» با حرم سید الشهدا فاصله دارد.

مقام والای عباس بن علی «ع» بسیار است.تعابیر بلندی که در زیارتنامه اوست، گویای آن است. این زیارت که از قول حضرت صادق «ع» روایت شده، از جمله چنین دارد: «السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع لله و لرسوله و لامیر المؤمنین و الحسن و الحسین...

اشهد الله انک مضیت علی ما مضی به البدریون و المجاهدون فی سبیل الله المناصحون فی جهاد اعدائه المبالغون فی نصرهٔ اولیائه الذابون عن احبائه...»[۶] که تایید و تاکیدی بر مقام عبودیت و صلاح و طاعت او و نیز تداوم خط مجاهدان بدر و مبارزان با دشمن و یاوران اولیاء خدا و مدافعان از دوستان خداست.امام سجاد «ع» نیز سیمای درخشان عباس بن‌علی را اینگونه ترسیم فرموده است: «رحم الله عمی العباس فلقد آثر و ابلی و فدا اخاه بنفسه حتی قطعت‌یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما مع الملائکهٔ فی الجنهٔ کما جعل جعفر بن ابی طالب.و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی منزلهٔ یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیامهٔ»[۷] .که در آن نیز مقام ایثار، گذشت، فداکاری، جانبازی، قطع شدن دستانش و یافتن بال پرواز در بهشت، همبال با جعفر طیار و فرشتگان مطرح است و اینکه: عمویم عباس، نزد خدای متعال، مقامی دارد که روز قیامت، همه شهیدان به آن غبطه می‌خورند و رشک می‌برند. عباس یعنی تا شهادت یکه تازی

عباس یعنی عشق، یعنی پاکبازی عباس یعنی با شهیدان همنوازی

عباس یعنی یک نیستان تکنوازی عباس یعنی رنگ سرخ پرچم عشق

یعنی مسیر سبز پر پیچ و خم عشق جوشیدن بحر وفا، معنای عباس

لب تشنه رفتن تا خدا، معنای عباس[۸] . در زیارت ناحیه مقدسه نیز از زبان حضرت مهدی «ع» به او اینگونه سلام داده شده است: «السلام علی ابی الفضل العباس بن امیر المؤمنین، المواسی اخاه بنفسه، الآخذ لغده من امسه، الفادی له، الواقی الساعی الیه بمائه، المقطوعهٔ یداه...»[۹] سلام بر عباس، که با جانش در راه برادر مواسات و ایثار کرد، آنکه از امروزش برای فردایش بهره گرفت، خود را فدای برادر کرد و با آبرو برای او تلاش کرد... کربلا کعبه ی عشق است و من اندر احرام

شد در این قبله ی عشاق، دو تا تقصیرم دست من خورد به آبی که نصیب تو نشد

چشم من داد از آن آب روان تصویرم باید این دیده و این دست دهم قربانی

تا که تکمیل شود حج من و تقدیرم[۱۰] . ---------------------- [۱] لغت نامه دهخدا.

[۲] الیوم نامت اعین بک لم تنم و تسهدت اخری فعز منامها.

[۳] ارشاد، ج ۲۷ ص ۹۰.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

[۵] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۴۶.مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

[۶] مفاتیح الجنان، ص ۴۳۵.

[۷] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

[۸] خلیل شفیعی.

[۹] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۱۰] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۲۱۰.درباره زندگی عباس بن علی علیه السلام.ر.ک: «العباس بن علی»، باقر شریف‌القرشی، ۲۱۴ صفحه، دار الکتاب الاسلامی و «عباس بن علی»، جواد محدثی، از سری آشنایی با اسوه ها.

صقعب بن زهیر ازدی

وی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. او از «ابوعثمان نهـدی» و «عون بن ابی‌مالک» و «عبدالرحمن بن شـریح» و «عمر بن عبدالرحمن» و «حمید بن مسلم» روایت آورده است.

نامبرده در سال ۱۶۷ ه. ق در اسکندریه از دنیا رفت.

از او در تاریخ طبری، ۲۰ روایت موجود است که همه‌ی این روایات بدین صورت است: عن ابی‌مخنف عنه.

از این ۲۰ روایت، سه روایت در مورد رحلت جـانسوز پیـامبر است و بـدان دلیل که در «صـفین» همراه امیرمؤمنان بود، سـخن «عمار یاسـر» را روایت می‌کنـد و نیز شـهادت «حجر بن عـدی» را ۹ روایت در مورد کربلاـ و سه روایت نیز از رویـدادهای عصـر «مختـار» روایت می‌نماید.

در «تهـذیب التهـذیب» آمـده که ابن‌حبـان او را از راویـان مـورد اعتمـاد شـمرده، ابـوزرعه نیز او را مورد اعتمـاد دانسـته، و ابوحـاتم می‌گوید: او چندان شهرت نداشت. و در حاشیه‌ی «خلاصه تهذیب تهذیب الکمال» آمده:

«ابوزرعه» او را مورد اعتماد دانسته است.

صابرهٔ محتسبه

نگهبان صبر و شکیبایی، از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

صدیقهٔ الصغری

صدیقه‌ی کوچک. (بعد از صدیقه‌ی کبری فاطمه‌ی زهراء سلام الله علیها). از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیها سلام است.

صهبا

بنا به نقلی نام مادر «عمر الاطرف بن علی بن ابیطالب» از شهدای روز عاشوراست.

صائب تبریزی

میرزا محمـد علی بن میرزا عبـدالرحیم تبریزی معروف به صائب و صائبا. از اعقاب شـمس الدین محمد شـیرین مغربی تبریزی است. پـدرش از تاجران تبریزی مقیم اصـفهانی بود و محمـد علی در اصـفهان متولـد شـد. پس از تحصـیل و کسب فنون شاعری از حکیم

رکنای کاشانی و حکیم شفایی، مورد علاقه‌ی شاه عباس قرار گرفت. در سال ۱۰۳۶ ه. ق به عزم سفر هند از اصفهان خارج شد و مدتی در کابل در نزد ظفرخان نایب الحکومه‌ی آنجا زیست. سپس به همراه وی به دکن در هند رفت. صائب در آن جا به حضور پادشاه معرفی و به لقب «مستعد خان» و منصب «هزاره» سرافراز گردید.

در سال ۱۰۴۲ ه. ق ظفرخان به حکومت کشمیر منصوب شد و صائب هم با وی رفت. در همان هنگام پدر صائب به هند آمده و او را به اصفهان بازگرداند. صائب از آن پس تا پایان عمر در اصفهان بود و نزد سلاطین صفوی احترام داشت. او لقب ملک الشعرایی را از شاه عباس دوم دریافت کرد. صائب به سال ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶ ه. ق وفات یافته است. مجموعه‌ی آثار نظم او قریب ۱۲۰۰۰۰ بیت است. وی بیشتر به غزل پرداخته، قصیده و مثنوی نیز دارد. همچنین نوشته‌های منثور و خطبه‌های دیوانی انشا کرده و دیوانی هم به ترکی دارد. صائب از استادان سبک هندی است و مهارت وی در غزل است. سخنش استوار و پر معنی و مشحون از مضمونهای دقیق و افکار باریک و تخیلات لطیف و تمثیلات زیباست.

این شاعر بزرگ و توانای ایرانی اشعار زیادی را در رثا و مدح شهیدان صحرای کربلا و حضرت امام حسین علیه‌السلام سروده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می شود: مظهر انوار ربانی، حسین بن علی

آن که خاک آستانش دردمندان را شفاست ابر رحمت، سایبان قبه‌ی پر نور او

روضه‌اش را از پر و بال ملایک بوریاست دست خالی بر نمی‌گردد دعا از روضه‌اش

سایلان را آستانش کعبه‌ی حاجت رواست با لب خشک از جهان تا رفت آن سلطان دین

آب را خاک مذلت در دهان زین ماجراست زین مصیبت می‌کند خون گریه چرخ سنگدل

این شفق نبود که صبح و شام ظاهر بر سماست در ره دین هر که جان خویش را سازد فدا

در گلوی تشنه‌ی او آب تیغ، آب بقاست نیست یک دل کز وقوع این مصیبت داغ نیست

گریه، فرض عین هفتاد و دو ملت زین عزاست بهر زوارش که می‌آیند با چندین امید

هر کف خاک از زمین کربلا دست دعاست چند روزی بود اگر مهر سلیمان معتبر

تا قیامت سجده‌گاه خلق، مهر کربلاست زایران را چون نسازد پاک از گرد گناه

شهپر روح الامین، جاروب این جنت سراست تکیه‌گاهش بود از دوش رسول هاشمی

آن سری کز تیغ بیداد یزید از تن جداست آن که می‌شد پیکرش از بوی گل، نیلوفری

چاک چاک امروز مانند گل از تیغ جفاست آن که بود آرامگاهش، از کنار مصطفی

پیکر سیمین او افتاده زیر دست و پاست چرخ از انجم در عزایش دامن پر اشک شد

تا به دامان جزا، گر ابر خون گرید رواست مدحش از ما عاجزان، صائب بود ترک ادب

آن که ممدوح خدا و مصطفی و مرتضاست

صابر همدانی

چون ز فرق اکبر اندر کارزار

معنی شق القمر شد آشکار ارغوانی گشت مشکین سنبلش

ریخت روی نرگس و برگ گلش موی او تا شد ز خونش لاله فام

طره‌اش را شد سیه روزی تمام هر چه تیر آمد ز چشمش در نبرد

جای آن چشمی شد و خون گریه کرد بر جراحاتش که جای شرح نیست

با هزاران دیده، جوشن می گریست هر چه او از تشنگی بی‌تاب بود
تیغش از خون عدو سیراب بود آن چه دشمن کرد با وی در نبرد
صدمه‌ی باد خزان با گل نکرد بس که خون از هر رگش جوشیده بود
سرو، از گل پیرهن پوشیده بود چون شد از دستش عنان صبر و تاب
ناگزیر افتاد بر یال عقاب گفت با آن توسن تازی نژاد
کای به جولان برده گوی، از گرباد ای براق تیز جولان را قرین
وی عنان گیرت کف روح الامین ای همه اوصاف رفرف در خورت
وی ملایک چاکر و میر آخورت ای مبارک توسن فرخ سرشت
وی چراگاه تو بستان بهشت ای هلال ماه نو، نعل سمت
وی خجل گیسوی حورا از دمت وی پی تعویض نعلت تا به حال
آسمان آورده ماهی یک هلال کار میدان داری من شد تمام
وقت جولان تو شد، ای خوش خرام سعی کن شاید رسد بار دگر
دست امیدم به دامان پدر اندکی گر غفلت از رفتن کنی
راکبت را طعمه‌ی دشمن کنی تا نبیند راکبش را پایمال
وام کرد از تیر دشمن پر و بال گر جز این باشد سخن، ای نکته‌یاب
بی‌مسما می‌شود اسم عقاب چون عقاب از صحن میدان پر گرفت
ضعف کم کم دامن اکبر گرفت از کفش تیغ و ز سر افتاد خود
دست و سر دیگر به فرمانش نبود شد رها از دست او یال عقاب
گشت بیرون هر دو پایش از رکاب همچو برگی کاوفتد از باد سخت
میل هر سو می‌کند جز بر درخت اکبر گلچهره نیز از پشت زین
طاقتش شد طاق و آمد بر زمین بود گفتی خاک هم چشم انتظار
تا که جسمش را بگیرد در کنار

صاحب بن عباد

ابوالقاسم کافی الکفاة اسماعیل بن ابی الحسن دیلمی اصفهانی قزوینی طالقانی، وزیر موید الدوله و فخرالدوله دیلمی بود. وی به سال ۳۲۶ ه. ق در اصطخر فارس متولد شده و به سال ۳۸۵ ه. ق در ری درگذشت. جسدش را در اصفهان دفن کردند. او ده هزار بیت در مدح آل رسول صلی الله علیه و آله و سلم سروده است. لم یعلموا ان الوصی هو الذی
سبق الجمیع بسنهٔ و کتاب لم یعلموا أن الوصی هو الذی
لم یرض بالاصنام و الانصاب لم یعلموا ان الوصی هو الذی
آتی الزکاهٔ و کان فی المحراب لم یعلموا أن الوصی هو الذی
حکم الغدیر له علی الأصحاب أیشک فی لعنی امیهٔ أنها
جارت علی الاحرار و الاطباب و سبوا بنات محمد فکأنهم
طلبوا دخول الفتح و الاحزاب آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در سنت و کتاب بر همه پیشی گرفته است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که از بت و انصاب بیزار بوده است؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در محراب، زکات پرداخت؟

آیا آنان ندانستند که وصی کسی است که در غدیر، فرمان سروری او بر همگان مسلم شد؟

آیا در لعن کردن من بر بنی‌امیه جای شک است؟ هم آنان بودند که بر پاکان و آزادگان ستم کردند.

آنان دختران محمد صلی الله علیه و آله و سلم را اسیر کردند، گویی در پی انتقام فتح مکه و جنگ احزاب بودند.

صادق عاملی

شیخ صادق بن ابراهیم بن یحیی عاملی، عالمی فاضل و شاعری ادیب است که از شرح حال او اطلاعی در دست نیست. او به سال ۱۲۵۰ ه. ق در قریه‌ی طیبه در جنوب لبنان وفات یافته است. قبر ثوی فیه الحسین و حوله

أصحابه کالشهب حفت بالقمر مولی دعوه للهوان فهاجه

و اللیث ان أحرجته یوما زأر حسین علیه‌السلام در آرامگاهش مانند ماهی آرمیده و اصحاب او که در اطرافش مدفونند همانند ستاره‌ها اطراف او را فراگرفته‌اند.

(حسین علیه‌السلام) آقایی است که گویی او را برای خوار کردن دعوت کردند و او دعوتشان را با شور پذیرفت. در حالی که هر گاه شیر را در تنگنا بگذارند غرش می‌کند.

صالح تمیمی

ابوسعید شیخ صالح بن علی معروف به شیخ صالح تمیمی، به سال ۱۲۱۸ ه. ق در کاظمیه به دنیا آمده و به سال ۱۲۶۱ ه. ق در همان شهر وفات یافته و دفن شده است. قساورة یوم القراع رماحهم

تکفلن ارزاق النسور القشاعم مقلدة من عزمها بصوارم

لدی الروع امضی من حدود الصوارم اشد نزالا من لیوث ضراغم

و اجری نوالا من بحور خضارم غدا ضاحکا هذا و ذا مبتسما

سرورا و ما ثغر المنون بباسم و ما سمعت اذنی من الناس ذاهبا

الی الموت تعلوه مسرة قادم کأنهم یوم الطفوف و للظبا

هنالک شغل شاغل بالجماجم رجال طلقوا الدنیا و من ذا

صبا لطلاق کاعبة النهود دعاهم نجل فاطمة لیوم

یشیب لذکره رأس الولید کأن رماحهم تتلو علیهم

لصدق الطعن اوفوا بالعقود اذا ما هز عسال تصابوا

کما یصبی الی هز القدود فلیس یصافح الحوراء الا

فتی یهوی مصافحة الحدید آنها در روز جنگ مانند شیرهایی بودند که نیزه‌هایشان رزق کرکسهای بزرگ را تأمین می‌کرد.

در هنگام جنگ، عزم و اراده‌ای را همانند شمشیر به خود بسته بودند که (این اراده) از لبه‌های شمشیرهایشان تیزتر و استوارتر بود.

مبارزه‌ی آنها با دشمنان از مبارزه‌ی شیران خشمگین، سخت‌تر و قدرت آنها در جنگ مانند دریاهای طوفانی بود.

چهره‌های آنان خندان و متبسم و شادمان بود. ولی مرگ با قیافه‌ی خشمگین به سوی آنان می‌شتافت.

هیچگاه نشنیده‌ام که گروهی از مردم چنین شادمان به استقبال مرگ بروند، گویی که از مسافر عزیزی استقبال می‌کنند.

آنها در روز طف مانند آهو بیقرار و پیوسته به جدا کردن سرهای دشمنان مشغول بودند.

آنها مردانی بودند که دنیا را طلاق دادند. غیر از آنها چه کسی می‌تواند دختری زیبا روی را طلاق دهد؟

پسر فاطمه (س) آنها را برای روزی فراخواند که یاد آن، طفل را پیر می‌کند.

چون با خلوص نیت جنگیدند گویی نیزه‌ها به آنها می‌گفتند: به عهدتان وفا کنید.

حرکت نیزه‌ها در نظر آنان همانند رقص زیبارویان بود.

هیچ جوانی نمی‌توانست با حوریان بهشتی مصافحه و دیدار نماید مگر این که پیش از آن با آهن (شمشیر و نیزه) مصافحه نموده باشد.

صالح قزوینی نجفی

سید صالح قزوینی نجفی بغدادی، به سال ۱۲۰۸ ه. ق در نجف اشرف متولد شده و در سال ۱۳۰۶ ه. ق در بغداد وفات یافت و او را در نجف دفن کردند. او شاگرد محمد حسن صاحب جواهر الکلام است. فکأنما لهم الرماح عرائس

تجلی و هم فیها هیام ولع یشمون فی ظلل القنا لم تثنهم

وقع القنا و البیض حتی صرعوا یا کوکب العرش الذی من نوره

الکرسی و السبع العلی تتشعشع کیف اتخذت الغاضریهٔ مضجعا

و العرش ود بأنه لک مضجع؟ نیزه‌ها برای آنها مانند عروسهایی هستند که شدیدا به آنها عشق می‌ورزند.

در سایه‌ی نیزه‌ها راه می رفتند و ضربات نیزه و شمشیر آنها را خم نمی‌کرد تا اینکه کشته شدند.

ای ستاره‌ی عرشی که از نور او کرسی و هفت آسمان نورانی است،

چگونه زمین غاضریه را آرامگاه خود قرار دادی، در حالی که عرش آرزوی مدفن تو را داشت؟

صالح کواز

ابوالمهدی بن حاج حمزه از قبیله‌ی خضیرات است. او به سال ۱۲۳۳ ه. ق متولد شده و در سال ۱۲۹۰ ه. ق درگذشته و در نجف دفن شده است. شیخ صالح عالمی بزرگ و در ادب و نحو کم نظیر بود. اشعار رثایی او در مجالس عزا خوانده می‌شود. کأن جسمک موسی مذ هوی صعقا

و ان رأسک روح الله مذ رفعا و معشر راودتهم عن نفوسهم

بیض الضبا غیر بیض الخرد العرب فانظر لاجسادهم قد قد من قبل

اعضاؤها لا الی القمصان و الاهب فقل بهاجر اسماعیل احزنها

متی تشط عنه بحر الظما تؤب و ما حکتها و لا أم الکلیم أسی

غداهٔ فی الیم القته من الطلب هذی الیها ابنها قد عاد مرتضعا

و هذه قد سقی بالبارد العذب فأین هاتان ممن قد قضی عطشا

رضیعها و نأی عنها و لم یؤب شارکنها فی عموم الجنس و انفردت

عنهن فیما یخص النوع من نسب و لو رآک بارض الطف منفردا

عیسی لما اختار أن ینجو و یرتفعا و لا أحب حیاهٔ بعد فقدکم

و لا أراد بغیر الطف مضطجعا قوموا فقد عصفت بالطف عاصفهٔ

مالت بأرجاء طود العز فانصدعا لا أنتم أنتم ان لم تقم لکم

شعواء مرهوبهٔ مرأی و مستمعا نهارها أسود بالنقع مرتکم

و لیلها أبیض بالقضیب قد نصعا فلتلطم الخیل خد الارض عادیهٔ

فخد علیا نزار للثری ضرعا و لتذهل الیوم منکم کل مرضعهٔ

فطفله من دما أوداجه رضعا گویی جسد تو مانند موسی بود که مدهوش افتاده و سر تو در بالای نیزه گویی عیسی روح الله بود.

(آنها) گروهی بودند که شمشیرها به دنبال جانهای آنها می‌دویدند، نه دختران سفید روی جوان.

به اجساد آنها نگاه کن، این اعضای بدنشان است که از جلو دریده شده نه پیراهن و لباس آنها (زیرا هرگز پشت به دشمن نکرده‌اند).

هنگامی که هاجر از تشنگی به هر طرف می‌دوید (وجود) اسماعیل ناراحتی او را کم می‌کرد.

داستان مادر موسی هم خیلی ناراحت کننده نیست در آن هنگام که فرزندش را که فرعون در طلب او بود به دریا افکند.

این یکی، پسرش برای شیر خوردن به او برگشت و آن یکی، پسرش را از آب سرد گوارا سیراب کرد.

این دو زن کجا و آن که کودک شیر خواره‌اش تشنه لب مرد و از او دور شد و دیگر برنگشت کجا؟

این زن با آن دو نفر از یک جنسند ولی از نظر نسب و نوع از آنها جدا و ممتاز است.

اگر عیسی علیه‌السلام می‌دید که تو در سرزمین طف تنها هستی، هیچگاه نجات خویش را برنمی‌گزید و (به سوی آسمان) بالا نمی‌رفت.

و بعد از رفتن شما زندگی را دوست نمی‌داشت و جز سرزمین طف آرامگاهی را نمی‌جست.

بپا خیزید که در اطراف کوه عزت، طوفانی برخاسته که کوه را پاره پاره می‌کند.

شما اگر قیام نکنید خودتان نیستید (در شمار نمی‌آیید) و جنگی ترسناک بر شما واقع شده که همه‌ی دنیا آن را می‌بینند و می‌شنوند.

جنگی که در آن از گرد و غبار متراکم روزش سیاه و از درخشش شمشیرها شبش روشن گردیده است.

(در آن جنگ) باید اسبها بر گونه‌ی زمین لطمه زنند چون بهترین فرد از نسل نزار بر خاک افتاده است.

در این روز هر شیر دهنده‌ای باید شیرخوار خود را رها کند (فراموش کند) چون فرزند او از خون گردن خویش شیر خورده است.

صباحی بیدگلی کاشانی

سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی از شعرای دوره‌ی بازگشت ادبی است که به سبک شعرای قدیم شعر می‌سروده است. او با شعرای دیگر همچون شهاب و آذر بیگدلی و هاتف اصفهانی، معاصر و معاشر بوده و تا اوایل قرن سیزدهم هجری حیات داشته است.

صباحی بیدگلی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد.

دیوانش شامل قصاید، ترکیب‌بند، غزلیات، مراثی و رباعیات است. او در مرثیه سرایی مهارت داشت و چهارده بند او که به تقلید کلیم ساخته مشهور است. افتاد شامگه به کنار افق نگون

خور چون سر بریده ازین طشت واژگون افکند چرخ مغفر زرین و از شفق

در خون کشید دامن خفتان نیلگون اجزای روزگار ز بس دید انقلاب

گردید چرخ بی‌حرکت، خاک بی‌سکون کند امهات اربعه، ز آبای سبعه دل

گفتی خلل فتاد به ترکیب کاف و نون آماده‌ی قیامت موعود هر کسی

کایزد وفا به وعده مگر می‌کند کنون گفتم محرم است نمود از شفق هلال

چون ناخنی که غمزده آلایدش به خون یا گوشواره‌ای که سپهرش ز گوش عرش

هر ساله در عزای شه دین کند برون یا ساغری است پیش لب آورده آفتاب

بر یاد شاه تشنه لبان کرده سرنگون جان امیر بدر و روان شه حنین

سالار سروران سر از تن جدا حسین افتاد رایت صف پیکار کربلا

لب تشنه صید وادی خونخوار کربلا آن روز، روز آل علی تیره شد که تافت

چون مهر از سنان سر سردار کربلا پژمرده غنچه‌ی لب گلگونش از عطش

وز خونش آب خورده خس و خار کربلا ماتم فکند رحل اقامت،دمی که خاست

بانگ رحیل قافله سالار کربلا گویم چه سرگذشت شهیدان؟ که دست چرخ

با خون نوشته بر در و دیوار کربلا افسانه‌ای که کس نتواند شنیدنش

یارب به اهل بیت چه آمد ز دیدنش؟ چون شد بساط آل نبی در زمانه طی

آمد بهار گلشن دین را زمان دی یثرب به باد رفت به تعمیر ملک شام

بطحا خراب شد به تمنای ملک ری سرگشته بانوان حرم گرد شاه دین

چون دختران نعش به پیرامن جدی نه مانده غیر او کسی از یاوران قوم

نه زنده غیر او کسی از همرهان حی آمد به سوی مقتل و بر هر که می‌گذشت

می‌شست ز آب دیده غبار از عذار وی بنهاد رو به روی برادر که یا اخا

در برکشید تنگ پسر را که یا بنی غمگین مباش کآمدمت اینک از قفا

دل شاد دار، می‌رسمت این زمان ز پی چون تشنگی، عنان ز کف شاه دین گرفت

از پشت زین، قرار به روی زمین گرفت پس بی‌حیایی آه، که دستش بریده باد

از دست داد دین و سر از شاه دین گرفت داغ شهادت علی، ایام تازه کرد

از نو، جهان عزای رسول امین گرفت هم پای پیل خاک حرم را به باد داد

هم اهرمن، ز دست سلیمان نگین گرفت از خاک، خون ناحق یحیی گرفت جوش

عیسی ز دار، راه سپهر برین گرفت گشتند انبیا همه گریان و بوالبشر

بر چشم تر، ز شرم نبی آستین گرفت کردند پس به نیزه، سری را که آفتاب

از شرم او نهفت، رخ زرد در نقاب ای جان پاک، بی‌تو مرا جان به تن دریغ

از تیغ ظلم کشته تو و زنده من، دریغ عریان چراست این تن بی‌سر، مگر بود

بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ؟ شیر خدا به خواب خوش و کرده گرگ چرخ

رنگین به خون یوسف من پیرهن دریغ خشک از سموم حادثه گلزار اهل بیت

خرم ز سبزه، دامن ربع و دمن دریغ آل نبی غریب و به دست ستم اسیر

آل زیاد، کامروا در وطن دریغ کرد آفتاب یثرب و بطحا غروب و تافت

شعری ز شام باز و سهیل از یمن دریغ غلتان ز تیغ ظلم، سلیمان به خاک و خون

وز خون او حنا به کف اهرمن دریغ گفتم ز صد یکی به تو، حال دل خراب

تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب ترسم دمی که پرسش این ماجرا شود

دامان رحمت از کف مردم رها شود ترسم که در شفاعت امت به روز حشر
خاموش ازین گناه، لب انبیا شود ترسم کزین جفا نتواند جفا کشی
در معرض شکایت اهل جفا شود آه از دمی که سرور لب تشنگان حسین
سرگرم شکوه، با سر از تن جدا شود فریاد از آن زمان که ز بیداد کوفیان
هنگام دادخواهی خیرالنسا شود باشد که را ز داور محشر امید عفو
چون دادخواه، شافع روز جزا شود؟ مشکل که تر شود لبی از بحر مغفرت
گرنه شفیع، تشنه لب کربلا شود کی باشد این که گرم شود گیر و دار حشر؟
تا داد اهل بیت دهد کردگار حشر یارب بنای عالم ازین پس خراب باد
افلاک را درنگ و زمین را شتاب باد تا روز دادخواهی آل نبی شود
از پیش چشم، مرتفع این نه حجاب باد آلوده شد جهان هم از لوث این گناه
دامان خاک شسته ز طوفان آب باد لب تشنه شد شهید، جگر گوشه‌ی رسول
هر جا که چشمه‌ای‌ست به عالم، سراب باد آن کو دلش به حسرت آل نبی نسوخت
مرغ دلش بر آتش حسرت کباب باد در موقف حساب، صباحی چو پا نهاد
جایش به سایه‌ی علم بوتراب باد کامیدوار نیست به نیروی طاعتی
دارد ز اهل بیت، امید شفاعتی

صبوری خراسانی

صردر

ابومنصور علی بن حسن بن فضل معروف به صردر، به سال ۵۶۵ ه. ق در راه خراسان وفات یافت. و اسمعهم مواعظه فقالوا
سمعنا یا حسین و قد عصینا فألفوا قوله حقا و صدقا
و ألفی قولهم کذبا و مینا و تسبی المحصنات الی یزید
کأن له علی المختار دینا (امام حسین علیه‌السلام) پندهایش را به گوش آنها رسانید ولی آنها گفتند که سخنانت را شنیدیم اما عصیان می‌کنیم.
آنها فهمیدند که سخنان او حق و درست است و او هم دانست که حرف آنان کذب و نادرست است.
زنان اهل بیت علیه‌السلام را اسیر کرده به سوی یزید بردند. گویی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به یزید بدهی و دینی دارد.

صفایی جندقی

میرزا احمد جندقی فرزند یغمای جندقی متخلص به صفایی دارای دیوان شعر است و ترکیب بندی مراثی او بهترین نوع شعر وحی می‌باشد. ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک
گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک ذات قدیم، بهر عزاداری تو بس
هستی پس از هلاک تو یکسر سزد هلاک خود نام آسمان و زمین و آن چه اندرو
از نامه‌ی وجود چه باک ار کنند پاک؟ تا جسم چاک چاک تو عریان به روی دشت

جان جهانیان همه زیبد به زیر خاک ارواح شاید ار همه قالب تهی کنند
تا رفت جان پاک تو از جسم تابناک تخت زمین به جنبش اگر اوفتد چه بیم؟
رخش سپهر از حرکت ایستد چه باک؟ هم آه سفلیان به فلک خیزد از زمین
هم اشک علویان به سمک ریزد از سماک خون تو آمده‌ست امان بخش خون خلق
خون را به خون که گفته نشاید نمود پاک؟ تنها مقیم بارگهت، قلبنا لدیک
سرها نثار خاک رهت، روحنا فداک باز از افق هلال محرم شد آشکار
بر چهر چرخ، ناخن ماتم شد آشکار نی نی به قتل تشنه لبان از نیام چرخ
خونریز پرچمی‌ست که کم کم شد آشکار یا برفراشت رایت ماتم دگر سپهر
وینک طراز طره‌ی پرچم شد آشکار یا راست بهر ریزش خونهای بی‌گنه
پیکانی از کمان فلک خم شد آشکار یا فر و نهب پردگیان رسول را
از مهر و مه، صحیفه و خاتم شد آشکار این ماه نیست، نعل مصیبت بر آتش است
کز بهر داغ دوده‌ی آدم شد آشکار صبح نشاط دشمن و شام عزای دوست
این سور و ماتمی‌ست که درهم شد آشکار آهم به جرخ رفت و سرشکم به خاک ریخت
اکنون نتیجه‌ی دل پر غم شد آشکار ز افغان سینه ابر پیاپی پدید گشت
ز امواج دیده سیل دمادم شد آشکار آهم شراره خیز و سرشکم ستاره ریز
این آب و آتشی‌ست که توأم شد آشکار نظم ستارگان مگر یکدگر گسیخت
یا اشک این عزاست که گردون ز دیده ریخت بست آسمان کمر چو به آزار اهل بیت
بگشود در زمین بلا، بار اهل بیت بر یثرب و حرم دو جهان سوخت تا فتاد
با کربلا و کوفه سر و کار اهل بیت روزی لوای آل علی شد نگون که زد
خرگه به صحن ماریه سردار اهل بیت دشمن ندانم آتش کین در خیام زد
یا در گرفت ز آه شرر بار اهل بیت؟ گردون چرا نگون نشد آن دم که از حرم
شد بر سپهر، ناله‌ی زنهار اهل بیت؟ زان کاروان جز آتش حسرت به جا نماند
چون کوچ کرد قافله سالار اهل بیت تشویش و خوف و واهمه، غمخوار بیکسان
اندوه و رنج و حسرت و غم یار اهل بیت نگذاشت خصم سفله حجابی به هیچ وجه
جز گرد ماتم تو، به رخسار اهل بیت خفتی به خاک و خون تو و در ماتمت ندید
جز خواب مرگ، دیده‌ی بیدار اهل بیت تنها نه خاکیان به تو جیحون گریستند
در ماتم تو جن و ملک خون گریستند خاکم به سر، برآر سر از خاک و در نگر
تا بر تو آسمان و زمین چون گریستند تا بر سنان، سرت سوی گردون بلند شد
بر فرشیان ملایک گردون گریستند بر کشتگان کشته‌ی کوی تو، کاینات
از زخم کشتگان تو افزون گریستند شد این عزای خاص چنان عام تا به هم
هشیار و مست و عاقل و مجنون گریستند آن روز، خون خود به رکاب ار کست نریخت
در ماتم عالمی اکنون گریستند تا کربلا ز کوفه، به خونریز یک بدن
پر تا به پر پیاده و سر تا به سر سوار با دعوی خدای پرستی، خدای سوز

از التزام ظلم به رحمت امیدوار ذکر رسول بر لب و بغض ولی به دل
در چشم‌ها کتاب عزیز، اهل بیت خوار تا راز رزم و رسم جدل در جهان که دید
آید برون برابر یک مرد صد هزار؟ از تاب تشنه کامی او جاودان کم است
جوشد به جای آب، اگر خون ز چشمه سار زین غم مگر شکسته سراپای آب نهر؟
بس تن برهنه سر زده بر سنگ آبشار آن نعش نازنین تو بی‌سر کجا رواست؟
وان سر جدا فتاده ز پیکر کجا رواست؟ یک قلب و تیغها همه تا قبضه، ای دریغ
یک جسم و تیرها همه تا پر کجا رواست؟ سرگشته خواهران تو را خسته دل، فسوس
بستن به پیش چشم برادر، کجا رواست؟ فرزند اگر فرنگی و مادر اگر مجوس
قتل پسر، برابر مادر کجا رواست؟ زنهای بی‌برادر و اطفال بی‌پدر
خشم آزمای خصم ستمگر کجا رواست؟ آن گونه تاب تشنگی، آن طرفه قحط آب
در حق خاندان پیمبر کجا رواست؟ شط فرات از آتش حسرت کباب شد
وز تشنگیش از عرق خجلت آب شد در حق ساکنان بهشت، آب سلسبیل
بر یاد تشنه کامی او خون ناب شد جبریل، دست بر سر و سر برد زیر بال
چون دست بر عنان زد و پا در رکاب شد امر شکیب کرد حرم را و خویشتن
بر ناشکیبی همه، بی‌صبر و تاب شد عمر از فراز روی و اجل از قفای او
این بی‌درنگ آمد و آن باشتاب شد آه از دمی که فارس میدان کربلا
چون اشک خود فتاد به دامان کربلا این غم کجا برم که غمش را کسی نخورد؟
جز خواهران بی‌کس و اطفال ناامید دهر از ازل گرفته عزایت که روز و شب
گیسو برید شام و سحر پیرهن درید اکرام بین که بعد شهادت چه کرد خصم
از نی جنازه بستش و از خون کفن برید قاتل برین قتیل نه تنها گریست زار
تیغی که سر بریدش، از آن نیز خون چکید در بطن مادران همه طفلان خورند خون
ز آبی که طفلش از دم پیکان کین مکید بر حالت غریبی او آسمان گریست
تنها نه آسمان، همه کون مکان گریست هم بر رجال کشته‌ی بی‌کفن و دفن سوخت
هم بر نساء زنده‌ی بی‌خانمان گریست بر سینه و لبش، همه صحرا و باغ سوخت
بر دیده و دلش، همه دریا و کان گریست گلها به خاک ریخت چو گلشن به باد رفت
بلبل به حسرت آمد و بر باغبان گریست تا پیکر امام زمان بر زمین فتاد
روح‌الامین به حال زمین و زمان گریست جسم جهان فتاد تهی زان جهان جان
جان جهانیان به عزای جهان گریست بر این غریب دشت بلا، نفس و عقل سوخت
بر این قتیل تیغ جفا، جسم و جان گریست امروز روز قتل شهیدان کربلاست
صحرای حشر، عرصه‌ی میدان نینواست پشت حسینیان حجاز، از ملال خم
صوت مخالفان عراق، از نشاط راست از طرف خیمه‌گه همه فریاد الامان
وز سمت حربگه همه آواز مرحباست از دختران بی‌پدر افغان وا حسین
وز خواهران خون جگر، آشوب وا اخاست عزمش پی شهادت و حزمش بر اهل بیت

آسوده‌ی اسیری و آماده‌ی فداست یک سر نوای ناله و یک سو نفیر نای
گوشی فرا به معرکه، گوشی به خیمه‌گاست بر جان فشانی خود و تشویش اهل بیت
یک چشم رو به مقتل و یک چشم بر قفاست یک دودمان به خاک مذلت شهید گشت
تا دور آسمان به مراد یزید گشت اندیشه‌ناکم از غم بی‌یاری شما
در ماتم از خیال گرفتاری شما ناچار خاطر همه آزردم ار نه من
هرگز رضا نی‌ام به دل آزاری شما قطع نظر کنید ز من هم که بعد ازین
با نیزه است نوبت سرداری شما کمتر کنید سینه و کمتر به سر زنید
کاین لحظه نیست وقت عزاداری شما آبی بر آتشم نتوانید زد ز اشک
افزود تابش دلم از زاری شما کم نیست گر به ذل اسیری کنید صبر
از عزت شهادت ما، خواری شما در کارها خداست وکیل و کفیل من
کافی‌ست حفظ او به نگهداری شما هم خشم او کند طلب خون ما ز خصم
هم نصر او رسد به مددکاری شما در داد تن به مرگ چو کارش ز جان گذشت
بگذاشت پای بر سر جان وز جهان گذشت چندان به کشتگان خود از چشم دل گریست
کآب از رکاب بر شد و خون از عنان گذشت پیر فلک خمید چو آن پیر خسته جان
بر نعش چاک چاک جوانی چنان گذشت رخ بر رخش نهاد و به حسرت سرشک ریخت
این داند آن که از پسری نوجوان گذشت برق ستیزه، خشک و ترش، برگ و بار سوخت
بر یک بهار گلشن او صد خزان گذشت مردان به خاک و خون همه خفتند تشنه کام
با آن که موج اشک زنان از میان گذشت تنهای یاوران همه در خاک و خون تپان
سرهای همرهان همه بر نیزه خون چکان خونابه‌ی گلوی وی از چوب می‌چکید
یا خون گریست با همه آهن دلی سنان؟ تنها قتیل تیغ گذاران لشکری
سرها دلیل ناقه سواران کاروان تنها به پاس شد همه بر آستان مقیم
سرها به سرپرستی اهل حرم روان تنها گواه حسرت سرهای تشنه لب
سرها نشان پیکر مجروح کشتگان تنها کتابتی ز معادات دهر دون
سرها علامتی ز ستمهای آسمان زین ماجرا عجب نه اگر خون به جای اشک
جاری بود ز دیده‌ی جبریل جاودان تا طیلسان ز تارک آن تاجور فتاد
از فرق شهسوار فلک، تاج زر فتاد در ماتم تو دیر و حرم، پیر و دیر سوخت
این خود چه دوزخی‌ست که در خیر و شر فتاد این تابشی‌ست تیره که در کفر و دین فروخت
وین آتشی‌ست خیره که در خشک و تر فتاد با سخت جانی دل پولاد خای خصم
چون شد که ننگ سخت دلی بر حجر فتاد؟ این خاکدان تیره مرمت پذیر نیست
زین سیل خانه کن که به هر کوی و در فتاد در باغ دین ز تیشه‌ی بیداد دم به دم
نخلی ز پا درآمد و سروی به سر فتاد تا پایمال پهنه شد آن چهر خاکسود
در بحر خون ز بام فلک طشت زر فتاد هر داغدیده، دیده‌ی او هر چه کار کرد
بر کشته‌های پاره‌ی بی‌سر نظر فتاد خواهر ز یک طرف به برادر نگاه دوخت

مادر ز یک جهت نظرش بر پسر فتاد بگشای چشم و قافله را در گذار بین
ما را چو عمر از در خود رهسپار بین از سینه‌ها خروش به جای جرس شنو
از دیده‌ها سرشک به جای قطار بین در دیده‌ها بنات نبی را میان خلق
جای نقاب، گرد عزا بر عذار بین برخی به خواهران تبه خانمان نگر
لختی به دختران سیه روزگار بین بیمار کربلا به تن از تب، توان نداشت
تاب تن از کجا؟ که توان بر فغان نداشت گر تشنگی ز پا نفکندش غریب نیست
آب آن قدر که دست بشوید ز جان نداشت در کربلا کشید بلایی که پیش وهم
عرش عظیم طاقت نیمی از آن نداشت ز آمد شد غم اسرا در سرای دل
جایی برای حسرت آن کشتگان نداشت در دشت فتنه خیز که زان سروران، تنی
جز زیر تیغ و سایه‌ی خنجر امان نداشت این صید هم که ماند نه از باب رحم بود
دیگر سپهر، تیر جفا در کمان نداشت یا کور شد جهان که نشانی ازو ندید
یا کاست او چنان که ز هستی نشان نداشت از دوستانش آن همه یاری یقین نبود
وز دشمنان هم این همه خواری گمان نداشت از بهر دوستان وطن غیر داغ و درد
می‌رفت سوی یثرب و هیچ ارمغان نداشت تا شام هم ز کوفه، در آن آفتاب گرم
بر فرق، جز سر شهدا سایبان نداشت از یک شرار آه، چرا چرخ را نسوخت
در سینه آتش غم خود گر نهان نداشت؟ وز یک قطار اشک چرا خاک را نشست
گر آستین به دیده‌ی گوهر فشان نداشت؟

صفوان بن ادریس

ابوالبحر صفوان بن ادریس تجیبی مرسی، از شعراء شیعه‌ی اندلس بوده است. او به سال ۵۶۱ ه. ق متولد شده و به سال ۵۹۸ ه. ق درگذشته است. سلام كأزهار الربی یتنسم
علی منزل منه الهدی یتعلم علی مصرع للفاطمیین غیبت
لأوجههم فیه بدور و أنجم علی مشهد لو كنت حاضر أهله
لعاینت أعضاء النبی تقسم و مكهٔ و الاستار و الركن و الصفا
و موقف جمع و المقام المعظم سلامی چون شمیم گلهای پاک بیابان‌ها، بر سرزمینی که هدایت از آن جا آموخته می‌شود.
بر قتلگاه فاطمی‌ها که از (شرم) نور سیمایشان، ماه و ستارگان نهفته گردید.
بر شهادتگاهی که اگر آنجا بودی می‌دیدی که اعضای بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در آنجا پاره پاره می‌کنند.
رزمگاهی که یثرب بر آن فریاد زد و حطیم و زمزم بر آن نوحه سرایی کرده و گریستند.
و مکه و پرده‌ها و رکن و صفا و موقف و مقام با عظمت، بر آن اشک ریختند.

صفی علی شاهی

حاج میرزا محمد حسن اصفهانی عارف مشهور و مؤسس سلسله‌ی صفی علی شاهی، به سال ۱۲۵۱ ه. ق در اصفهان متولد شد. او پس از آموختن مبادی علوم، از بیست سالگی به شیراز، کرمان، یزد، مشهد و سپس به هند مسافرتهایی کرده است. در سفر هند

«زبدة الاسرار» را سرود. در جوانی مرید رحمت علی شاه و پس از وفات او مرید حاج آقا محمد شیرازی ملقب به منور علی شاه شد. وی بالاخره مقیم تهران شده و به ارشاد پرداخت. صفی علی شاه به سال ۱۳۱۶ ه. ق در تهران وفات یافته و در خانقاه خویش مدفون گردید.

صفی علی شاهی از جمله شاعرانی است که در منقبت و رثای قهرمانان صحرای کربلا و حضرت امام حسین علیه‌السلام اشعار فراوانی سروده است که در اینجا نمونه‌ای از آن ذکر می‌شود: هان برو زینب که خواهی شد اسیر

هست جانت زین اسیری ناگزیر روی گردون را اگر گیرد غبار

کی توان انداخت گردون را ز کار بحر توحیدی تو، گر پر شد کفت

سوخت کفها خواهد از موج تفت حق تو را خواهد اسیر سلسله

از رضای حق مکن خواهر گله حق تو را خواهد اسیر از بهر آن

که نماید خاکیان را امتحان چون اسیرت خواست حق، چالاک شو

زیر بار امر حق، بی‌باک رو گنج توحیدی تو، از ویران مرنج

زانکه در ویرانه باشد جای گنج چون به زنجیر اوفتادی شاد باش

بند را همدست با سجاد باش هر دو زنجیر بلا را قابلید

زانکه از یک دوده و یک حاصلید هان برو زینب که عصر آمد به پیش

صبح خویشی، شام خویشی، عصر خویش جمله صبحت در اسیری عصر باد

عصرها را همتت ذوالنصر باد رو یتیمان مرا غمخوار باش

در بلا و در شداید یار باش رو که هستم من به هر جا همرهت

آگهم از حال قلب آگهت نردبان عشق باشد راه شام

زان به معراج آیی، ای احمد مقام راه شام ای جان من منهاج توست

دان خرابه‌ی شام غم، معراج توست چون خرابه گشت جایت شاد باش

تا که گنج حق شود بر خلق فاش هان برو زینب که دردت بی‌دواست

دردمند حق طبیب دردهاست چون رود بیمار اندر سلسله

بد مکن دل، شو دلیل قافله او چو شیر و امر حق، زنجیر حق

کی سر از زنجیر تابد شیر حق؟ گر خورد سیلی سکینه دم مزن

عالمی زین دم زدن بر هم مزن کنز مخفی پیش ازین بنهفته بود

شیر هستی زین نیستان خفته بود تا شود مفتوح، راه معرفت

با همه خلقان ز آثار و صفت پس تو را لازم بود بی‌معجری

تا شود ظاهر، کمال حیدری آن اسیری زین شهادت بس سر است

در اسیری تو حق پیداتر است چون که زینب در سرادق بازگشت

سوی میدان شاه میدان تاز گشت ذوالجناح عشق، آتش خوی شد

بی‌زبان، «انی انا الله» گوی شد بی‌زبان حاشا که اندر کوی حق

بد زبان «لن ترانی» گوی حق گشت ازو آتش گلستان بر خلیل

خضر را در ره نوردی بد دلیل برق نعلش نار نخل طور بود

موسی آن را نار دید و نور بود زنده از هر تار مویش در شمیم
صد هزاران عیسی محیی الرمیم آسمانها بسته‌ی موی دمش
بحر امکان گردی از خاک سمش چون عنان او روان در راه شد
خاک صحرا هم «صفات الله» شد جای هر گامی که بر می‌داشت او
انبیا را بود جای چشم و رو چون به میدان شهادت پا نهاد
پا برون از ملک «او ادنی» نهاد شد رکابش حلقه‌ی عرش برین
عرش یعنی پای آن عرش آفرین ذوالجناحا، تیز تک شو، شب رسد
باز ترسم کز قفا زینب رسد وصفها جز لفظ پیچاپیچ نیست
قصد عاشق جز شهادت هیچ نیست الغرض شد سوی میدان ره نورد
ذوالجناح و فارس او، شاه فرد آفتاب عشق میدان تاب شد
عقل آنجا برف بود و آب شد عقل تنها نی دم از هیهات زد
عشق را هم بهت برد و مات زد لا مکان دانی که فوق عرش بود
زیر سم ذوالجناحش فرش بود تا به خدمت بوسدش نعل سمند
قاب قوسین از حد خود شد بلند لا مکان شد پست بر بالای او
پست و بالا گشت تنگ از جای او پرده‌ی «کشف الغطا» برچیده شد
آن چه حیدر را یقین بد دیده شد ذات مطلق بی‌حجاب ای مرد کار
گشت در میدان توحید آشکار آفتاب لا یزالی برفروخت
پرده‌های «لن ترانی» را بسوخت آن که در معراج وحی از وی رسید
پیش پیش ذوالجناحش می‌دوید چون نوای «قبل موتوا ان تموت»
شد بلند از نای «حی لا یموت» بود طفلی شیر خوار اندر حرم
کآفرینش را پدر بد در کرم خورد از پستان فضل آن پسر
شیر رحمت، طفل جان بوالبشر در امید جان نثاری آن زمان
خویش را افکند از مهد امان دست از قنداق جان بیرون کشید
بندهای بسته را بر هم درید بانگ بر زد کای غریب بی‌نوا
نیستی بی‌کس هنوز، این سو بیا مانده باقی بین ز اصحاب کرم
شیرخوار خسته جانی در حرم بانگ زد کای ساقی بزم الست
شیرخوار از کودکی شد می پرست شیرخوار عشق از امداد پیر
شد ز بوی باده مست و شیر گیر شیرخوارم گرچه من شیر حقم
زهره‌ی شیران بدرد ابلقم اندکی گر شیر جانم هی کند
شیر گردون شیر جان را قی کند شیر خوارم لیک شیرم مست شد
چرخ در میدان عزمم پست شد عزم کوی دوست چون داری بیا
ارمغانی بر به درگاه خدا ارمغان این لؤلؤ شهوار بر
نزد خسرو زر دست افشار بر نیست دشت از بهر دفع دشمنت

دست آن دارم که گیرم دامنت گر که نتوانم به میدان تاختن

سوی میدان جان توانم باختن گر ندارم گردن شمشیر جو

تیر عشقت را سپر سازم گلو حضرت عباس علیه‌السلام: گفت از غیر تو دل برداشته

هر دو عالم از ز کف بگذاشته دست عباس ار نباشد صف شکن

بهر یاری تو نبود گو به تن نک علم را جانب میدان زنم

گر شوم بی‌دست بر کیوان زنم در میان عاشقان پاکباز

چون علم گردم به عالم سرفراز خوش ز خون خویش از میدان جنگ

باز گردانم علم را سرخ رنگ چون علم گردید از خون سرخ رنگ

رو سفید آید علمدارت ز جنگ گر نیفتد از بدن در عشق یار

دست باشد بر بدن بهر چه کار؟ این بگفت و بحر جانش کرد جوش

شد به میدان، مشک بی‌آبی به دوش

حضرت علی اکبر علیه‌السلام: چون علی اکبر به تأیید پدر

سوی میدان فنا شد ره سپر از پی ارشاد و تکمیل، ای شگفت

راه افزون رفته را از سر گرفت چون سراج معرفت وهاج شد

مصطفایی جانب معراج شد جبرئیل عقل تا میدان عشق

در رکاب آن مه کنعان عشق چون به میدان دست بر شمشیر زد

تیغ لا بر فرق غیر پیر زد جبرئیل عقل از رفتار ماند

خانه خالی، غیر رفت و یار ماند شمس میدان تاب وحدت برفروخت

پرده‌های عقل و کثرت را بسوخت گرم شد زان جلوه جان آن جناب

در قتال خصم هی زد بر عقاب شد چو بر او کشف اسرار وجود

دید در دار وجود اندر شهود جز حسین بن علی دیار نیست

اوست فرد و هیچ با او یار نیست عالم اسما چو شد بر وی عیان

ماند باقی یک تعین بس گران امام سجاد علیه‌السلام: شد طبیب دردمندان یار عشق

بر سر بالین آن بیمار عشق کای طبیب دردهای بی‌دوا

حال تو چون است؟ برگو ماجرا ای علی آورده‌ام از حق پیام

بر تو من بعد از تحیات و سلام مالک الملکی و سلطان وجود

مظهر من، مظهر غیب و شهود گردنت بود، ای به قدرت شیر من

از ازل زیبنده‌ی زنجیر من جز تو جانی را نبود این حوصله

پس مبارک بر تو باد این سلسله چون پیام دوست بشنید آن علیل

از زبان حق بدون جبرئیل برگشود او دیده‌ی حق بین خویش

دید حق را بر سر بالین خویش برگشود او دیده‌ی حق بین خویش

دید حق را بر سر بالین خویش احمدی برگشته از معراج قرب

مر علی را هشته بر سر تاج قرب شد علیل حق بلند از جایگاه

بوسه باران کرد خاک پای شاه گفت کای درد و غمت درمان من
ای فدای درد عشقت جان من گر تو پرسی حال بیماران غم
بس گوارا باشد این درد و الم چون که زنجیر تو را من قابلم
زیر این زنجیر خوش باشد دلم من به زنجیر تو دارم افتخار
شیر حق را نیست از زنجیر عار

صنوبری

ابوبکر احمد بن محمد بن حسن بن مراد ضبی حلبی انطاکی معروف به صنوبری، به سال ۳۳۴ ه. ق وفات یافت. او در حلب و دمشق سکونت داشته است مضامین اشعارش وصف باغها و گلها و مدایح و مراثی اهل بیت علیه‌السلام است. یوم الحسین هرقت دم
ع الارض بل دمع السماء حیث الاسنهٔ فی الجوا
شن کالکواکب فی السماء من للمحنط بالترا
ب و للمغسل بالدماء ما فی المنازل حاجهٔ نقضیها
الا السلام و أدمع نذریها أبکی المنازل و هی لا تدری الذی
بعث البکاء لکنت استبکیها صلوا علی بنت النبی محمد
بعد الصلاهٔ علی النبی أبیها و ابکوا دماء لو تشاهد سفکها
فی کربلاء لما ونت تبکیها تلک الدماء لو أنها توقی أذا
کانت دماء العالمین تقیها لو أن منها قطرهٔ تفدی أذا
کنا بنا و بغیرنا نفدیها روز شهادت امام حسین علیه‌السلام نه تنها اشک همه‌ی چیزهای روی زمین را در آورد، بلکه هر چه در آسمانها بود نیز بر او گریه کرد.
هنگامی که نیزه‌ها در داخل جوشنها فرورفته‌اند، همانند شعاع نور ستارگان در آسمان.
چه کسی یاری می‌کند آن را که به خاک حنوط شده و به خون غسل داده شده است؟
در این جایگاهها کاری ندارم مگر اینکه سلامی بگویم و اشکی فرو ریزم.
بر این جایگاهها می‌گریم در حالی که خود این جاها هم علت گریه‌ام را نمی‌دانند. اگر درک می‌کردند، آنها را هم به گریه می‌انداختم.
پس از صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر دخترش فاطمه علیهاالسلام صلوات بفرستید.
و بر خونهایی گریه کنید که اگر ریختن آن را دیده بودید، هرگز از گریه باز نمی‌ایستادید.
اینها خونهایی بود که اگر می‌شد از ریختن آنها جلوگیری کرد، شایسته بود که خون همه‌ی جهانیان را فدای آنها کنند.
اگر می‌شد برای هر قطره از آن فدیه داد، ما و دیگران فدای آن می‌شدیم.

صدام حسین التکریتی

رئیس جمهور عراق. وی در ۲۸ آوریل ۱۹۳۷ در تکریت عراق متولد شد. در سال ۱۳۷۰ هجری شمسی برای درهم کوبیدن حرکت انقلابی شیعیان عراق، با انواع سلاحها مردم را در شهرهای نجف و کربلا به خاک و خون کشید و با توپخانه، گنبد و بارگاه امام حسین علیه‌السلام را مورد هجوم قرار داد که خسارات زیادی بر آن حرم شریف وارد آمد.

صادق هدایت

(۱۲۸۰ - ۱۳۳۰) اصلا در یک خانواده‌ی اشرافی زاده شده بود، در سال ۱۳۰۰ جزو محصلان اعزامی به فرانسه رفت و در سال ۱۳۰۹ به ایران بازگشت. ابتدا به استخدام بانک ملی درآمد اما بعد از آن چند شغل عوض کرد. در سال ۱۳۱۵ به هندوستان رفت؛ در آن جا زبان پهلوی آموخت و رمان معروف بوف کور را به صورت پلی کپی در همان دیار منتشر کرد.

علاوه بر رمان بوف کور و مجموعه داستانهای کوتاه سایه روشن، سگ ولگرد، علویه خانم، ولنگاری و مجموعه‌ی انتقادی وغ وغ ساهاب، چند نمایشنامه و مقداری ترجمه از آثار معروف نویسندگان مأیوس مانند کافکا از خود برجای گذاشت و سرانجام در فروردین سال ۱۳۳۰ در پاریس به وسیله‌ی گاز خودکشی کرد.

وی در رابطه با شهادت حسین بن علی علیهماالسلام اظهار نظر کرده و در کتاب «توپ مرواری» خود می گوید: «... برای عرب سوسمار خوری که چندین سال پیش به طمع خلافت ترکیده، زنده‌ها باید تمام عمر به سرشان لجن بمالند و گریه و زاری کنند.»!!!

صالح بن سیار

وی در روز عاشورا و از هواداران و نیروهای تحت امر عمر بن سعد بود. هنگامی که عون بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام برای مبارزه با دشمنان پا به عرصه میدان نهاد. مردی از لشکر عمر بن سعد به نام صالح بن سیار که در زمان خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جرم شرابخواری به دست عون شلاق خورده بود و از این رو کینه‌اش را در دل داشت، با دیدن عون، به فکر انتقام افتاد. و با اسب به سوی عون تاخت. شمشیر را در هوا چرخاند و زبان به دشنام گشود. عون با ضربت نیزه‌ای او را به هلاکت رساند. پس از او، «بدر بن سیار» برادر صالح به خونخواهی برادرش شتافت که عون او را نیز به قتل رساند.

صالح بن وهب

وی یکی از هواداران و لشکریان عمر سعد بود. آن گاه که عرصه‌ی نبرد بر حسین علیه‌السلام تنگ شده و شدت مصائب و عطش بر آن جناب مستولی گشته بود، آن ملعون ضربتی بر آن حضرت فرود آورد و آن امام همام از اسب به زمین افتاد.

وی یکی از ده نفری بود که بر بدن مطهر سیدالشهدا علیه‌السلام اسب تاختند. ابوعمرو زاهد گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آن قدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

صالح بن مسعود

از هواداران و طرفداران جناب «محمد بن حنفیه» بود. او نامه‌ها و پیغامهای محمد بن حنفیه را به مختار بن ابوعبید ثقفی می‌رساند.

صفیه

وی خواهر مختار بن ابوعبید ثقفی - رهبر قیام خونخواهان امام حسین علیه‌السلام - بود.

صبر

ایستادگی، مقاومت و پایداری.مقابله با عواملی که انسان را از تلاش در راه هدف باز می‌دارد، تحمل سختیها و ناگواریها به خاطر پیروز شدن و انجام وظیفه.

در حادثه کربلا، زیباترین جلوه‌های صبر و پایداری در راه عقیده و تحمل مشکلات مبارزه ترسیم شده و سبب ماندگاری و جاودانگی آن حماسه و پیروزی ابدی آن گروه اندک بر دشمنان انبوه شده است، همانگونه که قرآن کریم می‌فرماید: «کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین»[۱] و امیر مؤمنان «ع» فرمود: «الصبریهون الفجیعة»[۲] مقاومت، فاجعه و حادثه سخت را آسان می‌کند.از سوی دیگر، برای مؤمنان، بر عامل غلبه بر سختیهاست و هر چه میزان تحمل بیشتر باشد، سختی مصیبت کاسته می‌شود و پروردگار نیز موهبت صبر را به مؤمنان عطا می‌کند و به فرموده امام صادق «ع»، خداوند صبر را به اندازه مصیبت بر دلها وارد می‌کند: «ان الله ینزل الصبر علی‌قدر المصیبة».[۳] .

در حماسه عاشورا، «صبر» هم در گفتارها و شعارها و هم در عملها و رفتارها مشهود است، هم در شخص سید الشهداء «ع»، هم در عترت و یاران صبور و وفادارش.امام‌حسین «ع» آنگاه که می‌خواست از مکه به قصد عراق خارج شود، خطبه‌ای خواند که در ضمن آن آمده است: «رضی الله رضانا اهل البیت، نصبر علی بلائه و یوفینا اجر الصابرین».[۴] رضایت و پسند ما خانواده، همان رضای الهی است، بر بلا۔ و آزمون او صبرمی کنیم، او نیز پاداش صابران را به ما عطا می کند.در یکی از منازل میان راه نیز، با توجه دادن همراهان به سختی مسیر و استقبال از نیزه‌ها و شمشیرها و نیاز میدان عاشورا به دلیرمردانی مقاوم و شکیبا بر زخم و مرگ و شهادت، فرمود: «ایها الناس! فمن کان منکم یصبر علی حد السیف و طعن الاسنة فلیقم معنا و الا فلینصرف عنا».[۵] ای مردم!هر کدام از شما که تحمل تیزی شمشیر و ضربت نیزه‌ها را دارد با ما بماند، وگرنه برگردد! یاران آن حضرت نیز همانگونه بودند که او می‌خواست.در میدان «صبر»، پایدار ماندند و بر تشنگی، محاصره، هجوم دشمن، کمی یاران و شهادت همرزمان مقاومت می کردند و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند.حتی بعضی‌شان روز عاشورا خوشحالی و شوخی می کردند و می گفتند: میان ما و بهشت، جز ساعتی جنگ و تحمل ضربت تیغها و نیزه‌ها و تیرها نیست و پس از آن، بهشت جاودان الهی است.ابا عبدالله «ع» نیز آنان را چنان بار آورده و تعلیم داده بود که پایداری را پل عبور به بهشت بدانند.روز عاشورا به آنان‌چنین خطاب کرد: «صبرا بنی الکرام!فما الموت الا قنطرة تعبر بکم عن البؤس و الضراءالی الجنان الواسعة و النعیم الدائمة...»،[۶] مقاومت!ای بزرگ زادگان، که مرگ، پلی است که شما را از رنج و سختی به سوی بهشتهای گسترده و نعمتهای ابدی عبور می‌دهد.درس صبر را، حتی به اهل بیت‌خویش می‌داد و آنان را در مقابل شهادت خویش، دعوت به شکیبایی و تحمل می‌کرد و این که گریبان چاک نزنند و صورت نخراشند: «انظروا اذا اناقتلت فلا تشققن علی جیبا و لا تخمشن وجها».[۷] خود امام بر کشته شدن و داغ فرزندان و یاران صبر کرد، خواهر صبورش زینب، صبورانه بار این حماسه خونین را به دوش کشیدو لحظه لحظه حوادث کربلا، جلوه‌های مقاومت و پایداری بود.حتی آخرین کلمات سید الشهدا «ع» نیز در قتلگاه که بر زمین افتاده و با پروردگارش مناجات می‌کرد، حاکی از همین روحیه بود: «صبرا علی قضائک».[۸] . ---------------------------

پی نوشتها :

[۱] بقره، آیه ۲۴۹.

[۲] غرر الحکم.

[۳] من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۶.

[۴] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

[۵] ینابیع المودة، ص ۴۰۶.

[۶] نفس المهموم، ص ۱۳۵.

[۷] لهوف، ص ۸۱.

[۸] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۵۷.

صبر

قتل صبر آن است که انسانی یا حیوانی را بسته نگهدارند و بکشند.در حدیث است که پیامبر «ص» کسی را اینگونه نکشت و از این گونه کشتن چهار پایان نهی شده است، یعنی اینکه جانداری را زنده نگهدارند و آن قدر به او ضربه بزنند تا بمیرد.[۱] به شهدا و اسیرانی که کشته می‌شوند نیز «مصبور» گفته می‌شود.در مورد حیواناتی که زجرکش می‌شوند نیز به کار می‌رود.[۲] از مظلومیت‌سید الشهدا «ع» و قساوت کوفیان یکی هم آن بود که حسین بن‌علی «ع» را در حالی که هنوز رمق در بدن داشت، مورد ضربه‌های شمشیر و نیزه قرار دادند. امام سجاد «ع» بعنوان افشاگری از ستم یزیدیان، در خطبه‌ای که در کوفه در حال‌اسارت خواند و خود را به مردم فریب خورده و به خواب سیاسی رفته معرفی کرد، از جمله فرمود: «انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلك فخرا»[۳] من پسر کسی هستم که به «قتل‌صبر» کشته شد و همین افتخار مرا بس!در مورد مسلم بن عقیل نیز در تاریخ آمده است که ابن زیاد او را به «قتل صبر» کشت.[۴] .

پی نوشتها :

[۱] مجمع البحرین، کلمه «صبر».

[۲] دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۳۷.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۱۴، مقتل الحسین، مقرم، ص ۴۱۱، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۵.

[۴] تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۲۱.

صالح بن طعان

شیخ صالح بن طعان بن ناصر بن علی ستری بحرانی برکویانی، به سال ۱۲۸۱ ه. ق در مکه به بیماری طاعون درگذشت. او دیوانی در مراثی اهل بیت علیه‌السلام دارد. کل تلوذ بأخری خوف آسرها
لوذ القطا خوف بأس الباشق الضنحم هر یک از آنها (دشمنان) از ترس نگهبانان، خود را در پشت یکدیگر مخفی می‌کردند. مانند مرغ شباهنگ که از ترس باز شکاری پنهان می‌شود.

صامت بروجردی

محمد باقر بن پنجشنبه متخلص به «صامت»، به سال ۱۲۶۳ ه. ق متولد شد. او در انواع شعر از قصیده، غزل، مثنوی، ترجیع بند، رباعی و معانی مختلف شعر، از رثاء و تغزل و مدیحه، طبع خود را آزموده و دیوان وی مکرر در تهران به طبع رسیده است. ای سر دور از بدن، روزی تو سامان داشتی

جا به دوش مصطفی با لعل خندان داشتی خضر را رهبر تو بودی جانب عین الحیات

خود چرا در وقت مردن کام عطشان داشتی هرگز از یادم نخواهد رفت کاندر کربلا

العطش گفتی به زیر تیغ، تا جان داشتی اوفتاد آخر به دست اهرمن انگشترت

ای سلیمانی که عالم زیر فرمان داشتی روی اطفال یتیمت گشت از سیلی سیاه

با همه احسان که در حق یتیمان داشتی ای سکه‌ی ابتلا به نامت

از کوفه بتر بلای شامت در کوفه اگر به کنج مطبخ

خولی ننمود احترامت در شام، پی تلافی آخر

دادند به طشت زر مقامت خاکستر و سنگ مردم شام

کردند نثار سر، ز بامت بر نی چو مه دو هفته کردند

انگشت نمای خاص و عامت در بزم شراب، آسمان کرد

زهر غم و ابتلا به جامت فرزند حرامزاده‌ی هند

پوشید نظر ز احتشامت شد مست و به چوب خیزران کرد

آزرده لبان لعل فامت شد روز به پیش چشم زینب

چون شام ز رنج صبح و شامت

ض

ضحاک بن عبدالله مشرفی

از اصحاب امام حسین «ع» در کربلا بود، ولی پس از شهادت یاران امام، تصمیم به فرار از معرکه گرفت.خدمت امام آمد و گفت: ای پسر پیامبر!با هم قرار گذاشته بودیم که تا وقتی مدافعی داری من هم دفاع کنم.اینک که مدافعان کشته شده‌اند، مرا اجازه بده که بروم.امام آزادش گذاشت.او که قبلا اسب خود را در یکی از خیمه‌ها بسته بود و خود، پیاده می‌جنگید، پس از اذن امام، سراغ اسب خویش رفت و سوار شده، به طرف نیروهای سپاه کوفه تاخت.برایش راه باز کردند.تعدادی از سربازان تعقیبش کردند.چون به روستایی نزدیک ساحل فرات به نام «شفیه» رسید، ایستاد.تعقیب‌کنندگان او را شناختند و از تعقیبش منصرف شدند.[۱] ضحاک بن عبید الله هم گفته و او را از اصحاب امام سجاد دانسته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] عبرات المصطفین، محمد باقر محمودی، ج ۲، ص ۵۴، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۲۹ (نقل از انساب الاشراف).

ضرغامهٔ بن مالک

از شهدای کربلاست.وی در کوفه می‌زیست و از شیعیان امام و بیعت کنندگان بامسلم بن عقیل بود.چون مسلم شهید شد، همراه سپاه کوفه به کربلا آمد، اما در آنجا به یاران سید الشهداء «ع» پیوست و عصر عاشورا به شهادت رسید.برخی هم شهادت او را درحمله اول دانسته‌اند.نام وی در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۱۴، تنقیح المقال، مامقامی، ج ۲، ص ۱۰۶.

ضبیعهٔ بن عمر

بعضی از مورخین او را از شهدای کربلا به شمار آورده‌اند.

ضبیعهٔ بن عمرو کوفی

از شهدای کربلای ابی‌عبدالله و اصحاب عاشورای حسینی است. در زیارت رجبیه نام شریفش چنین آمده است: «السلام علی ضبیعهٔ بن عمرو...».

ضرغامهٔ بن مالک

ضرغامه به معنای شیر بیشه است. ضرغامهٔ منسوب به قبیله تغلب بن وائل، از قبایل عدنانی و اهل کوفه می‌باشد.
او از شیعیان کوفه، و از یاران مسلم بن عقیل و بعد از شهادت او متواری بود تا این که خود را در لشکر عمر سعد جای داده وارد کربلا شد و پس از آن به سپاه امام حسین علیه‌السلام پیوست.
ضرغامهٔ در روز عاشورا مبارزه شدیدی نموده و جمع کثیری (حدود شصت نفر) از دشمنان را به هلاکت رسانید، و در نخستین حمله به شهادت رسید. بعضی شهادت ضرغامهٔ را بعد از نماز ظهر عاشورا نوشته‌اند. نام ضرغامهٔ در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه وارد شده است:
«السلام علی ضرغامهٔ بن مالک».

ضریح

محفظه‌ای که روی قبر مطهر سید الشهدا «ع» و امامان و امامزادگان دیگر قرار دارد. ضریح، هم به معنای گور، قبر بی‌لحد و مغاکی است که در میان گور سازند، برای مرده، شکاف میان گور یا در یک جانب آن یا شکاف، هم به معنای خانه چوبین و مشبک و یا ازمس و نقره و جز آن که بر سر قبر امامی یا امامزاده سازند.[۱] در روایات است که «ضراح»، جایی در آسمان چهارم، در برابر کعبه است، خانه‌ای برای پروردگار.[۲] .
در فرهنگ دینی، ضریح قبور اولیاء خدا مقدس و متبرک است و آن را می‌بوسند وکنارش به زیارت می‌پردازند و هنرمندان و صنعتگران مسلمان در ساختن و پرداختن ضریح، ظریفکاریهای جالبی دارند.در عرف رایج میان علاقه‌مندان سید الشهدا «ع»، تعبیر «ضریح شش گوشه» بار عاطفی خاصی دارد و دلها را به سوی خود جذب می‌کند و شوق شیعه را به زیارت آن ضریح مطهر بر می‌انگیزد. ----------------
پی نوشتها:
[۱] لغت‌نامه، دهخدا.
[۲] مجمع البحرین، طریحی.

ضحاک بن عبدالله مشرقی

وی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. از نامبرده سرگذشت جاودانه‌ی شب عاشورا، رویدادهای درس آموز و تکان دهنده‌ی روز عاشورا، آمادگی حسین علیه‌السلام و یارانش برای دفاع قهرمانانه از حق و عدالت، و نیز سخنان روشنگرانه و خیرخواهانه‌ی آن حضرت در آن روز سرنوشت ساز، روایت شده است.

«ابومخنف» این رویـدادها و اخبار را با یک واسـطه از او روایت می کند. و واسـطه‌ی او در نقل این روایات «عبدالله بن عاصم» است. این مرد نیز از حمدان می‌باشد. از اصـحاب امام حسـین علیه‌السـلام در کربلا بود، ولی پس از شـهادت یاران امام، تصـمیم به فرار از معرکه گرفت. خدمت امام آمد و گفت: ای پسـر پیامبر! با هم قرار گذاشـته بودیم که تا وقتی مدافعی داری من هم دفاع کنم، اینک که مـدافعان کشـته شده‌انـد، مرا اجازه بـده که بروم، امـام آزادش گـذاشت. او که قبلا اسب خود را در یکی از خیمه‌ها بسـته بود و خود، پیـاده می‌جنگیـد، پس از اذن امـام، سـراغ اسب خویش رفت و سوار شـده، به طرف نیروهای سپاه کوفه تاخت. برایش راه باز کردند. تعدادی از سـربازان تعقیبش کردند. چون به روستایی نزدیک ساحل فرات به نام «شفیه» رسید، ایستاد. تعقیب کنندگان او را شناختند و از تعقیبش منصرف شدند.

ضیایی ناظم الملک

میرزا جهانگیرخـان محبی نـاظم الملـک، فرزنـد محبعلی خـان نـاظم الملک، متخلص به «ضـیایی» (۱۳۵۲ - ۱۲۷۵ ه. ق)، مـدتی به سفارت بغداد منصوب بود و در اواخر عمر در قم سـکونت گزید و به مطالعه، جمع‌آوری و تنظیم احادیث پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهتمام کرد.

سیـاست نامه‌ی منظوم (ترجمه‌ی نامه حضـرت علی علیه‌السـلام به مالک اشتر)؛ حقیقت نامه‌ی منظوم (ترجمه‌ی وصایای پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به حضـرت علی علیه‌السـلام)؛ دیـوان اشـعار؛ تفسیـر سـوره‌ی «والعصـر» به فارسـی؛ و سـفرنامه‌های جـداگانه‌ی استانبول، بغداد، کابل و موصل از تألیفات اوست.

ضیایی از جمله شاعرانی است که در مصـیبت سـید و سالار شـهیدان امام حسـین علیه‌السـلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع‌بندی در مرثیه‌ی سیدالشـهداء علیه‌السـلام از او بجای مانده است. ضیایی در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: هرگز گلی به گلشن گیتی نرسته است

کز نوک خار و جور خزان باز رسته است گویی خزان مرگ به عالم فرا رسید

کابواب غم گشاده در عیش بسته است باز ای سپهر سنگ کدامین جفای توست

کائینه‌ی صبوری عالم شکسته است از نو چراست داغ به دلهای داغدار

وین سوزش نمک که به دلهای خسته است چندان فشرده پنجه‌ی غم حلق انس و جان

کاندر گلوی خلق ره آه بسته است بر قلب ممکنات مگر نیش غم خلید

کاجزای کاینات ز هم برگسسته است باز از کدام صرصر و طوفان موج خیز

اسلام را سفینه به گل در نشسته است نوح است، نی حسین و یم است این، نه کربلاست

کشتی است این، نه جسم شهیدان خسته است بگذشت روزگاری از این رنج و آسمان

خوناب غم هنوز ز صورت نشسته است هر ماه نو به صورت او ناخن غم است

هر شام تیره در بر او رخت ماتم است

ضبهٔ بن محمد اسدی

در سال ۳۶۹ بوسیله‌ی ضـبهٔ بن محمـد اسدی، کربلای معلا مورد تاخت و تاز دشـمنان قرار گرفت که در نتیجه اموال حرم حسـینی غارت و زوار آن حضرت قتل عام شدند.

ضریح

محفظه‌ای که روی قبر مطهر سید الشهدا «ع» و امامان و امامزادگان دیگر قرار دارد. ضریح، هم به معنای گور، قبر بی‌لحد و مغاکی است که در میان گور سازند، برای مرده، شکاف میان گور یا در یک جانب آن یا شکاف، هم به معنای خانه چوبین و مشبک و یا ازمس و نقره و جز آن که بر سر قبر امامی یا امامزاده سازند.[۱] در روایات است که «ضراح»، جایی در آسمان چهارم، در برابر کعبه است، خانه‌ای برای پروردگار.[۲] .

در فرهنگ دینی، ضریح قبور اولیاء خدا مقدس و متبرک است و آن را می‌بوسند وکنارش به زیارت می‌پردازند و هنرمندان و صنعتگران مسلمان در ساختن و پرداختن ضریح، ظریفکاریهای جالبی دارند.در عرف رایج میان علاقه‌مندان سید الشهدا «ع»، تعبیر «ضریح شش گوشه» بار عاطفی خاصی دارد و دلها را به سوی خود جذب می‌کند و شوق شیعه را به زیارت آن ضریح مطهر بر می‌انگیزد. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] مجمع البحرین، طریحی.

ضبیان بن عماره

یکی از یاران مختار بن ابوعبید ثقفی بود. مختار او و «مسافر بن سعید» را مأمور کرد تا دو سر بریده‌ی «عمر سعد و پسرش» را به همراه هدایای زیادی به مدینه بردند و مقابل «محمد بن حنفیه» نهادند.

ط

طرماح

یکی از کسانی که در طول راه کربلا به سید الشهدا «ع» پیوست و همراه او شد. امام‌حسین «ع» کسی را می‌خواست که به راه آشنا باشد، تا از بیراهه به سوی کوفه رود. طرماح بن عدی اعلام کرد که من راه را می‌شناسم و جلو افتاد و به سوی کربلا روان شدند. وقتی جلو افتاد، اشعاری را هم می‌خواند که با این مطلع، آغاز می‌شود: یا ناقتی لا تذعری من زجر

و امضی بنا قبل طلوع الفجر[۱] . و مضمون اشعار، در ستایش از دودمان رسول خدا «ص» و سید الشهداست.در میانه راه، اجازه طلبید که به قبیله خود سر زده و به خانواده رسیدگی کند و برگردد.رفت و پس از چند روز، وقتی دوباره برگشت، به «عذیب الهجانات» که رسید، خبر شهادت امام را شنید.اندوهگین شد و گریست، از این که توفیق شهادت در رکاب امام، نصیب او نشد.[۲] ولی... آنکه امام را رها کند و سراغ زن و قبیله خویش رود، این محرومیت‌سزای اوست، هر چند پسر عدی بن حاتم باشد!

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۹۶.

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۸۳.

طرماح بن عدی

«جمیل بن مرثد» آورده است که «طرماح» به محضر امام حسین علیه‌السلام شرفیاب گردید و آن حضرت او را دعوت به یاری حق کرد، اما او از تنگنای اقتصادی و معیشتی خود سخن گفت و حسین علیه‌السلام او را از کاری که در پیش داشت باز نداشت. و او برای حل مشکل خود رفت و گویی به سعادت یاری رسانی به حق و عدالت نایل نیامد.

مرحوم شیخ او را از یاران امیرمؤمنان و فرزندش سالار شایستگان برشمرده، و رجال شناس نامدار«مامقامی» ضمن مورد اعتماد شمردن او، می گوید:

أنه ادرک نصرة الامام و جرح و برء ثم مات بعد ذلک...

او سرانجام به افتخار بزرگ یاری رسانی به سالار شایستگان موفق شد و در راه هدفهای بلند آن حضرت، زخمی گردید و بهبود یافت و آن گاه پس از آن جریان، جهان را بدرود گفت اما بر این بیان خود، منبع و سندی نشان نمی‌دهد.

امام حسین علیه‌السلام کسی را می‌خواست که به راه آشنا باشد، تا از بیراهه به سوی کوفه رود. طرماح بن عدی اعلام کرد که من راه را می‌شناسم و جلو افتاد و به سوی کربلا روان شدند. وقتی جلو افتاد، اشعاری را هم می‌خواند که با این مطلع آغاز می‌شود: یا ناقتی لا تذعری من زجر

و امضی بناقبل طلوع الفجر مضمون اشعار، در ستایش از دودمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیدالشهداء علیه‌السلام است. در میانه‌ی راه، اجازه طلبید که به قبیله‌ی خود سر زده و به خانواده رسیدگی کند و برگردد. رفت و پس از چند روز، وقتی دوباره برگشت، به «عذیب الهجانات» که رسید، خبر شهادت امام علیه‌السلام را شنید. اندوهگین شد و گریست، از این که توفیق شهادت در رکاب امام، نصیب او نشد.

طشت گذاری

مراسم سنتی در عزاداری ایام عاشورا که عمدتا در شهرستان اردبیل برگزار می‌شود وطشتهای آب را در مساجد و حسینیه‌ها می‌آورند و رمزی از «فرات» است. «... نشانه‌ها و مظاهری که نماینده محیط خاص است، مثل وجود طشت آب و چند ساقه گیاه، به نشانه رودخانه و نخلستان...»[۱] این نشان می‌دهد که در تعزیه عاشورا، استفاده از سمبلها رواج داشته و دارد.در توضیح بیشتر این سنت مرسوم در اردبیل، در مطبوعات نوشتند: «این مراسم از سه روز مانده به محرم در مسجد جامع، مسجد اعظم و سپس در مساجد دیگراجرا می‌شود.طشتها را بالای سرها می گیرند و مسجد را دور می‌زنند، سپس در داخل آنها آب می‌ریزند.مردم دست به طشت و آب آن می‌زنند و نوعی بیعت با امام حسین «ع» است و حمایت از عباس «ع».آب طشتها را مردم در شیشه‌هایی برای شفا و تبرک برمی‌دارند. این سنت از حادثه جوانمردانه آب دادن امام حسین «ع» به سپاه حر در روز ۲۷ ذیحجه گرفته شده که آب مشکها را در طشتها ریختند و تمام لشکر حر و اسبان آنها را سیراب کردند.این سنت سمبولیک، تاسی از اقدام سالار شهیدان است.»[۲] به این مراسم، «طشت گردانی» هم می گویند.[۳] . -------------------

پی نوشت ها :

[۱] فصلنامه هنر، شماره ۲، ص ۱۶۳، مقاله «پژوهشی در تعزیه».

[۲] روزنامه «رسالت» (۳ / ۴ / ۷۲)، ص ۵ گزارش «شوق کربلا».

[۳] گزارشی از این مراسم در اردبیل، در کیهان (۳ / ۴ / ۷۲)، ص ۱۷ چاپ شده است.

طف

«طف»، سرزمینی است از نواحی کوفه در طریق دشت، که قتلگاه حسین بن علی «ع» در آن بوده است.سرزمین مزبور، دشتی است

نزدیک آبادانی و در آن چندین چشمه جاری است، از قبیل: صید، قطقطانه، رهیمه، عین جمل و غیره.موضعی است نزدیک کوفه.و هر زمین عربی که مشرف بر زمین آبادان عراق است.»[۱] .

«منطقه‌ای نزدیک کربلا- که از قدیم به نام طف معروف بوده است.معنای لغوی آن «سرزمین مرتفع» است.طف، مشرف بر عراق بوده است.این منطقه در اطراف کوفه ونزدیک فرات است و در آنجا چشمه‌هایی بوده که محل آب برداشتن نگهبانان پاسگاههای مرزی در زمان شاپور بوده که پشت خندقهای حفر شده بودند.»[۲] .

در مجموع، به سرزمین کوفه و کربلا و آن مناطق گفته می‌شود و در ادبیات و آثارشعری عرب و مراثی سید الشهدا «ع» از «سرزمین طف» «روز طف»، «کشتگان طف» و «طفوف» بسیار یاد شده است و کنایه از همان کربلاست.در حدیث، از قول پیامبرخدا «ص» آمده است که فرزندم حسین، غریب و تشنه و تنها در سرزمین طف کشته خواهد شد: «ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا...»[۳] . ---------------

پی نوشتها:

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] موسوعة العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۱۹.

[۳] ناسخ التواریخ، ج ۲، ص ۱۸۵.

طفلان مسلم

محمد و ابراهیم، دو فرزند مسلم بن عقیل بودند که در حادثه کربلا اسیر شدند.ابن زیاد دستور داد آن دو را زندانی کردند.این دو نوجوان نابالغ مدت یک سال در زندان بودند. سپس با کمک «مشکور»، پیرمرد زندانبان که هوادار اهل بیت بود، شبانه از زندان گریختند.

شب به خانه زنی پناه بردند که شوهرش در سپاه ابن زیاد بود.وقتی شوهرش «حارث»

فهمید، آن دو را کنار رود فرات برد و بی‌رحمانه سر از تنشان جدا کرد و پیکرشان را در فرات افکند و سرهای آن دو را برای دریافت جایزه، نزد ابن زیاد برد.[۱] در کنار فرات در چهار فرسنگی کربلا شهری است به نام مسیب که نزدیک آن آرامگاه آبادی است که گویندقبر محمد و ابراهیم، پسران مسلم بن عقیل داخل آن است.[۲] . -------------

پی نوشتها :

[۱] تفصیل ماجرا در «بحار الانوار» ج ۴۵، ص ۱۰۰ به بعد و در امالی صدوق، ص ۷۶ به بعد.

[۲] آرامگاههای خاندان پاک پیامبر، سید عبد الرزاق کمونه، ص ۳۰۲.

طفل رضیع

یکی از فرزندان امام حسین «ع» که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود.امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است.نمی‌بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟در «نفس المهموم» آمده است که فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله‌آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید.امام حسین «ع» خون گلوی او را گرفت و به آسمان پاشید.[۱] در کتابهای مقتل، هم از «علی اصغر» یاد شده، هم از طفل رضیع (کودک شیرخوار) و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: «السلام علی عبدالله بن الحسین، الطفل الرضیع، المرمی الصریع،

المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرملهٔ بن کاهل الاسدی».[۲] و در یکی از زیارتنامه‌های عاشورا آمده است: «و علی ولدك علی الاصغر الذی فجعت به» از این کودك، با عنوانهای شیرخواره، ششماهه، باب الحوایج، طفل رضیع و... یاد می‌شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود. طفل ششماهه تبسم نکند، پس چه کند

آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست «علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده‌است.»[۳] علی اصغر را «باب الحوائج» می‌دانند، گر چه طفل رضیع و کودك کوچك است، اما مقامش نزد خدا والاست. در گلخانه ی شهادت را

می گشاید کلید کوچك ما

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۳] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاك نژاد، ج ۲، ص ۴۲.

طفل شش ماهه

یکی از فرزندان امام حسین «ع» که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب‌شده بود.امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودك نمانده است.نمی‌بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟در «نفس المهموم» آمده است که فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید.امام حسین «ع» خون گلوی او را گرفت و به آسمان پاشید.[۱] در کتابهای مقتل، هم از «علی اصغر» یاد شده، هم از طفل رضیع (کودك شیرخوار) و در اینکه دو کودك بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودك شهید، آمده است: «السلام علی عبدالله بن الحسین، الطفل الرضیع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرملهٔ بن کاهل الاسدی».[۲] و در یکی از زیارتنامه‌های عاشورا آمده است: «و علی ولدك علی الاصغر الذی فجعت به» از این کودك، با عنوانهای شیرخواره، ششماهه، باب الحوایج، طفل رضیع و... یاد می‌شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود. طفل ششماهه تبسم نکند، پس چه کند

آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست «علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده است.»[۳] علی اصغر را «باب الحوائج» می‌دانند، گر چه طفل رضیع و کودك کوچك است، اما مقامش نزد خدا والاست. در گلخانه ی شهادت را

می گشاید کلید کوچك ما

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۳] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج ۲، ص ۴۲.

طفلان حضرت مسلم بن عقیل

از آن جایی که مسأله شـهادت دو طفل مسـلم در جامعه از اشـتهار خاصی برخوردار است و از طرفی به قول محدث قمی قدس سره در منتهی الآمال، موضوع شـهادت این دو طفل با این کیفیت و تفصـیل مسـتبعد می‌نمایاند، خوب است بررسی اجمالی در این مورد به عمل آید:

قول اول از مقتل خوارزمی متوفای (۵۶۸):

وقتی که امام حسـین علیه‌السـلام در کربلا شـهید شد، دو پسر بچه اسیر از نوادگان جعفر طیار به نامهای محمد و ابراهیم از لشکرگاه ابن‌زیاد فرار کردند و به زنی برخورد کرده و آب خواستند، و او پرسید خودتان را معرفی کنید و از کجا می‌آیید؟ جواب دادند ما از اولاد جعفر طیار هستیم و از لشکرگاه ابن‌زیاد فرار کرده‌ایم.

آن زن گفت: شوهرم از سـربازان ابن‌زیاد است. می‌ترسم امشب بیاید و الا از شما پذیرایی می‌کردم. طفلان گفتند امیدواریم نیاید و زن اجازه داده و وارد خانه شدنـد، برایشان طعام آورد، آنها گفتند که ما را نیازی به طعام نیست، برای ما سـجاده‌ای بیاور نمازمان را بخوانیم، بعـد از نماز خوابیدنـد و بعد از ساعتی شوهر از لشـکرگاه ابن‌زیاد به خانه برگشت و از موضوع باخبر شده و به زنش گفت هر کس این دو بچه را تحویل ابن‌زیاد بدهد ده هزار درهم جایزه می‌گیرد.

نصیحت و ممانعت زن تأثیر نکرد تا اینکه شوهرش دو طفل را دستگیر کرده و تحویل غلامش داد تا کنار فرات آنها را گردن بزند، او بعد از اطلاع از انتساب این دو به حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قتل آنان امتناع کرده و فرار می‌کند، همچنین پسرش هم اقدام به قتل دو طفل نکرده و پدرش را هم نصیحت می‌کند که دستش را به چنین ظلمی آلوده نکند ولی مؤثر واقع نمی‌شود.

وقـتی که آن ملعون می‌خواسـته برادر بزرگتر یعنی ابراهیم را به شـهادت برسانـد به قاتـل پیشـنهاد می‌کننـد که مـا را ببر در بـازار به صورت برده بفروش و قیمت را خودت بردار. او جواب می‌دهد من شـما را می‌کشم به بغضـی که از پدرتان و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سـلم دارم، و الا نیازی به قیمت و بهای شـما ندارم. در هر صورت ابراهیم را به شهادت رسانده و بدن مطهر او را در فرات می‌انـدازد و آن بدن در روی آب بوده تا آن که بدن برادرش به او ملحق می‌شود حرکت می‌کنند. آن گاه سـر هر دو را پیش ابن‌زیاد می‌آورد و او قاتل را به هلاکت می‌رساند. در آخر خوارزمی می‌نویسد:

«فهذا و امثاله من الآیات التی ظهرت بقتل الحسین علیه‌السلام و یجوز مثل هذا و قد اخبر به الرسول صلی الله علیه و آله و سلم؛ یعنی این حادثه و امثالش از نشانه‌های حقانیت امام حسـین علیه‌السـلام بوده و امثال این هم ممکن است اتفاق بیافتـد و از ماجرای طفلان، حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است.

قول دوم از مرحوم علامه مجلسی است به نقل از امالی صدوق قدس سره:

بعد از شـهادت حضـرت امام حسـین علیه‌السلام دو نوجوان از فرزندان مسلم علیه‌السلام اسیر شدند و ابن‌زیاد آن دو را تا یکسال در زندانش نگه داشته و به زندانبان گفته بود که بر آنها از جهت آب و دیگر خدمات سختگیری بکند.

تـا یکسال دو طفل در حبس بودنـد روزها را روزه می‌گرفتنـد و افطارشان دو عـدد نان جو و یک کوزه آب بود، تا این که تصـمیم گرفتنـد خودشان را به زنـدانبان معرفی کنند تا شاید فرجی حاصل شود. بعد از آن که زندانبان فهمید که این دو منتسب به حضـرت پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم هسـتند آزادشـان کرده و آنهـا شـبها راه رفته و روزهـا پنهـان می‌شدنـد تـا این که به منزل پیرزنی رسـیدند، وی بعد از شـناخت آنها، شب را مهمانشان کرده ولی گفت: مرا دامادی هست فاسق، و در کربلا حضور داشـته، می‌ترسـم امشب به این جا بیایـد و به شـما آسـیبی برسانـد. که سـرانجام همان شـخص این دو طفل را به شـهادت رسانید و سـرهای مبارک را

جهت اخذ جایزه دو هزار درهمی پیش ابن‌زیاد برد ولی ابن‌زیاد از این که قاتل، آن دو طفل را زنده به حضور نیاورده بود خشمگین شد و او را به قتل رسانید:

قول سوم از ناسخ التواریخ است که به دو صورت نقل می‌کند:

صورت اول این که نقل است از اعصم کوفی که حضرت مسلم علیه‌السلام این دو نوجوان را هنگام حرکت بسوی کوفه به همراه خود به آنجا برده بود و وقتی ابن‌زیاد هانی را محبوس کرد و مسلم از خانه هانی بیرون آمد و شیعیان خود را جمع کرد تا بر دارالاماره حمله کند، پسرهای خود را به خانه شریح قاضی فرستاد تا در حمایت او به سلامت بمانند! و او وقتی که می‌خواست دو طفل را به مدینه بفرستد، به دست نیروهای ابن‌زیاد افتادند.

صورت دوم به نقل از عوالم که بعد از شهادت امام حسین علیه‌السلام چون اهل بیت علیهم‌السلام اسیر شدند، طفلان مسلم در میان اسرا بودند، ابن‌زیاد این دو را گرفت و محبوس نمود تا آخر داستان. و ناسخ نام زندانبانی که آن دو را آزاد کرده مشکور، و قاتل طفلان را حارث معرفی می‌کند.

و پوشیده نماند که حضرت مسلم علیه‌السلام هم داماد حضرت امام علی علیه‌السلام بوده و هم داماد حضرت جعفر طیار علیه‌السلام و این دو طفل مادرشان دختر حضرت جعفر بوده است. ظاهرا اصل شهادت طفلان مسلم درست است هر چند نقلهای متفاوتی دارند و آرامگاهی هم برای آنها در نزدیکی شهر مسیب عراق معروف است.

قول دیگری را مرحوم سماوی نقل می‌کند که اسرای اهل بیت به کوفه آورده شدند، دو نوجوان از اولاد عقیل یا جعفر به نامهای محمد و ابراهیم از ترس و وحشتی که داشته‌اند فرار می‌کنند و به خانه‌ی یکی از عمال بنی‌امیه پناه می‌برند، آن ملعون بعد از شناخت این دو، نفس خبیثش او را فریب داده و احتمال می‌دهد که اگر این دو را به قتل برسانم و سرشان را برای ابن‌زیاد ببرم او به من جایزه می‌دهد و لذا آنها را با همین احتمال شیطانی به شهادت می‌رساند و سرشان را پیش ابن‌زیاد می‌برد و ابن‌زیاد از این که قاتل کشته آن دو طفل را می‌آورد در خشم شده و طائی را به قتل می‌رساند. ظاهرا این قول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

مرحوم دکتر آیتی به نقل از مرحوم شیخ صدوق می‌نویسد:

وقتی که قاتل طفلان مسلم شمشیر از نیام کشید تا آنان را به شهادت برساند، آنها با دیدن شمشیر برهنه به گریه افتادند و گفتند: ما را به عنوان برده در بازار بفروش یا آن که خویشاوندی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رعایت کن یا ما را زنده نزد ابن‌زیاد ببر و از همه گذشته بر کودکی ما رحم کن. و او نپذیرفت، فقط برای چهار رکعت نماز مهلت داده و بعد از نماز چشمهایشان را به آسمان دوختند و گفتند: یا حی یا حلیم یا احکم الحاکمین احکم بیننا و بینه بالحق.

سپس آن دو را کشته و سرهایشان را نزد ابن‌زیاد برد. منظره سرهای بریده چنان دلخراش بود که ابن‌زیاد سه مرتبه از روی کرسی بلند شد و نشست و چون جریان شهادت آن دو را از آن مرد سنگدل شنید و دعای آن دو را باز گفت.

عبیدالله او را به مردی شامی سپرد که در همان مکانی که مرتکب آن جنایت شده بود برد و او را به قتل رساند و سرش را نزد امیر آورد. و سپس آن سر را بر نیزه زدند و بچه‌های کوفه به آن، سنگ می‌زدند و می‌گفتند: هذا قاتل ذریهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

در پایان قابل ذکر است که تا هنگامی که عموزادگان بودند نگذاشتند فرزندان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به میدان بروند، و لذا به این ترتیب جهاد کرده و به شهادت رسیدند:

ابتدا فرزندان حضرت مسلم علیه‌السلام بعد فرزندان عقیل علیه‌السلام، بعد از آنها فرزندان عبدالله بن جعفر علیه‌السلام، پس از آنها فرزندان حضرت امام حسن علیه‌السلام، پس از آنها حضرت عباس علیه‌السلام و برادرانش و سرانجام شخص سیدالشهداء علیه‌السلام، به شهادت رسید. ولی حضرت علی اکبر علیه‌السلام از این قاعده استثناء هست چون زودتر از عموهایش به شهادت

رسید.

طفل رضیع

کودک شیرخوار، مظور حضرت علی اصغر علیه‌السلام است.

طفل شش ماهه

منظور، کودک شیرخوار حضرت امام حسین علیه‌السلام است که روز عاشورا ذبح شد.

طیار

از القاب حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است، یعنی پرواز کننده در فضای عالم قدس و درجات و مقامات عالیه‌ی بهشت. و این به این خاطر است که آن حضرت دو دست خویش را در راه قیام امام حسین علیه‌السلام فدا نمود و به جای آن دو دست دو بال در بهشت به ایشان داده می‌شود.

طشت طلا

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار[۱] .

پس از شهادت ابا عبدالله «ع»، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سر مطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند، سپس به دستور عمر سعد، پیکر آن امام را زیر سم اسبها له کردند.این سر مقدس، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام و شهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند.سر مطهر سید الشهدا «ع» ماجراهای مختلفی در حادثه کربلا دارد، اینکه سر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند،[۲] بر نیزه‌می کنند، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می کند، سر امام بر فراز نی در کوچه‌های کوفه قرآن تلاوت می کند، نزد ابن زیاد، بر طشت طلاـ نهاده می‌شود،[۳] درراه شام در دیر راهب سبب مسلمان شدن قنسرین می‌شود، در کاخ یزید، بر طشت نهاده نزد او می‌آورند، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام حسین برده می‌شود و... هر کدام موضوعی است که دستمایه بسیاری از مرثیه‌های‌سوزناک گشته و درباره این وقایع، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند.

این که سر مطهر کجا دفن شد، میان محققان نظر واحدی نیست.برخی بر این عقیده‌اند که سر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختند (نظر سید مرتضی)، برخی معتقدند در کوفه، نزدیک قبر امیر المؤمنین «ع» دفن شد و برخی هم جاهای دیگر را گفته‌اند.در شام، محلی به نام جایگاه سر مطهر معروف است که محل عبادت است.[۴] برخی هم مدفن سر را در مصر، مسجد راس الحسین می‌دانند و برای کیفیت انتقال آن به آن منطقه، تاریخچه‌ای را ذکر می کنند.[۵] اما مشهور آن است که سر را به کربلا آوردند و کنار پیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند.[۶] .

اصل این جنایت بی سابقه، برای امویان مایه ننگ بود.این که به دستور ابن زیاد، سر آن حضرت را بر نیزه کرده در کوفه چرخاندند، اولین سری بود که در دوران اسلام با آن چنین کردند.[۷] بریدن سر و بر نیزه کردن آن و شهر به شهر گرداندن، حتی در سروده‌ها و مرثیه‌های آن دوره نیز مطرح شده و بعنوان کاری فجیع و زشت از آن یاد شده است که نشانه مظلومیت ثار الله است.در شعر بشیر هنگام خبر دادنش از ورود اهل بیت به مدینه می‌خوانیم: «و الراس منه علی القناة یدار» و در شعر حضرت زینب در کوفه پس از دیدن سر برادر بر فراز نی، آمده است: «یا هلالا لما استتم کمالا...»

این بی‌حرمتی آشکار، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواستند دیگران را مرعوب کنند، موجی از احساسات خصمانه بر ضد آنان پدید آورد و مردم، عمق خباثت دودمان «شجره ملعونه» را شناختند.چند بیت از سروده‌های شاعران را بعنوان نمونه، پیرامون سر مطهر می‌آوریم: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها[۸] . سر بی تن که شنیده است به لب آیه ی کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور؟[۹] . بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز

خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده، بوته بوته گل خون

از رونق دشت کربلا مانده هنوز[۱۰] . زان فتنه ی خونین که به بار آمده بود

خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب

دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود[۱۱] . روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دید

خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید[۱۲] .

پی نوشتها:

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

[۴] سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۵] در این باره به بحث مفصل در کتاب «سیرة الائمة الاثنی عشر»، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۸۴ مراجعه کنید.نیز «آرامگاههای خاندان پاک پیامبر»، ص ۳۱۱.

[۶] به موارد آن در کتاب «مقتل الحسین»، مقرم، ص ۴۶۹، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴ مراجعه کنید.

[۷] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند.وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند.

[۸] جودی.

[۹] نیر تبریزی.

[۱۰] محمد پیله‌ور.

[۱۱] حسین اسرافیلی.

[۱۲] علی معلم.

طفل سه ساله

منظور، حضرت رقیه، دختر سه ساله‌ی حضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام است.

طوعه

بانویی با ایمان و موالی اهل بیت، که در لحظات تنهایی و سرگردانی مسلم بن عقیل درکوچه‌های کوفه، به او آب داد و به خانه برد و پذیرایی کرد.شب، بلال پسر آن زن به خانه آمد و به وجود مسلم در آن خانه پی برد و صبح به نیروهای ابن زیاد خبر داد.طوعه، پیشترکنیز اشعث بن قیس بود.وی او را آزاد کرد و اسید خضرمی با او ازدواج نمود.بلال، ثمره‌این ازدواج بود.[۱] . درها همه بسته بود در قحطی مرد

فریاد نشسته بود در قحطی مرد یک زن، شب کوچه‌های بن‌بست و غریب

مردانه شکسته بود در قحطی مرد[۲] .

____

پی نوشتها :

[۱] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۱.

[۲] محمد رضا سنگری.

طفل سه سال

دختر سه چهار ساله ابا عبدالله الحسین «ع» که در سفر کربلا همراه اسرای اهل بیت بوده و در شام، شبی پدر را به خواب دید و پس از بیدار شدن بسیار گریست و بی‌تابی کرد و پدر را خواست.خبر به یزید رسید.به دستور او سر مطهر امام حسین «ع» را نزد او بردند و او از این منظره بیشتر ناراحت و رنجور شد و همان روزها در خرابه شام (که محل اقامت موقت اهل بیت بود) جان داد.[۱] البته درباره این دختر و شهادتش، میان مورخین نظر واحدی وجود ندارد.

خردسالی این دختر و عواطفی که نام و یادش و کیفیت جان باختنش و مدفن او بر می‌انگیزد شگفت است و شیعیان به او علاقه خاصی دارند.محل دفن او کنار یک بازارچه قدیمی و با فاصله از مسجد اموی در دمشق قرار دارد و چندین بار تعمیر شده است.آخرین تعمیر و توسعه در سال ۱۳۶۴ شمسی از سوی ایران آغاز شد و پس از چند سال به پایان رسید.[۲] اینک حرمی بزرگ و باشکوه برای آن دختر خردسال بزرگوار وجود دارد که زیارتگاه دوستداران اهل بیت است. از بهر یاد بود از این نهضت بزرگ در شهر شام، دخترکی را گذاشتیم تا دودمان دشمن ظالم فنا شود

آنجا رقیه را به حراست گماشتیم

____

پی نوشتها :

[۱] کامل بهایی، ص ۱۷۹، منتهی الآمال، ۴۳۷.

[۲] شام سرزمین خاطره‌ها، ص ۱۱۱.

طوعه

بانویی با ایمان و موالی اهل بیت، که در لحظات تنهایی و سرگردانی مسلم بن عقیل درکوچه‌های کوفه، به او آب داد و به خانه برد و پذیرایی کرد.شب، بلال پسر آن زن به خانه آمد و به وجود مسلم در آن خانه پی برد و صبح به نیروهای ابن زیاد خبر داد.طوعه، پیشترکنیز اشعث بن قیس بود.وی او را آزاد کرد و اسید خضرمی با او ازدواج نمود.بلال، ثمره‌این ازدواج بود.[۱] . درها همه بسته

بود در قحطی مرد

فریاد نشسته بود در قحطی مرد یک زن، شب کوچه‌های بن‌بست و غریب

مردانه شکسته بود در قحطی مرد[۲].

پی نوشتها :

[۱] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۴۱.

[۲] محمد رضا سنگری.

طرب شیرازی

میرزا ابوالقاسم محمد نصیر ملقب به «طرب» (۱۳۳۰ - ۱۲۷۶ ه. ق) کوچکترین فرزند محمد رضا قلی خان همای شیرازی، در اصفهان متولد شد. دو برادر دیگر طرب یعنی میرزا محمد حسین عنقا و محیی الدین محمد سها نیز شاعر و اهل ادب بودند. طرب پس از مرگ پدر تحت سرپرستی و تربیت برادرش عنقا قرار گرفت و علوم مختلف را نزد میرزا عبدالغفار پا قلعه‌ای، آخوند ملا محمد کاشانی و جهانگیرخان قشقایی و میرزا ابوالحسن جلوه و هنر خطاطی را در محضر میرزا عبدالرحیم افسر فراگرفت.

وی در سرودن انواع شعر توانا بوده و به خصوص در قصیده و غزل شهرت داشته است.

طرب شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع‌بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. طرب شیرازی در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: ای دل به ناله کوش که ماه محرم است

آفاق باژگونه و ایام درهم است شد خواب و خور حرام به سکان روزگار

گویا دوباره نوبت ماه محرم است تنها نه فرشیان به عزایش علم زدند

از این الم علم به سر عرش اعظم است از دیو سیرت آدمیان بس جفا که دید

آن خسروی که فخر بنی نوع آدم است آوخ که خوار شد به سر رهگذار شام

شاهنشهی که بوالبشر از وی مکرم است از بدترین عالمیان بس ستم کشید

شاهی که بهترین همه اهل عالم است ذرات کن فکان همه در غم نشسته‌اند

تنها مرا نه دل ز عزایش پر از غم است تنها نه خاکیان که ز غم در عزای او

در طاق عرش روح‌الامین جفت ماتم است شد ختم تشنگی به علی اکبر حسین

در لعل لب گرفته از آن روی خاتم است انگشت داد همره انگشتری به خصم

شاهی که نقش نامش بر خاتم جم است عیسی صفت چه‌ها ز یهودان کوفه دید

آن عیسیی که حضرت زهراش مریم است آن سر که بود دوش نبی متکای او

خاکستر تنور شد ای وای جای او دل زنده می‌شود ز ولای تو یا حسین

جان تازه می‌شود ز ثنای تو یا حسین مرغ دلم که طایر عرش آشیان بود

پرواز می‌کند که به هوای تو یا حسین تو خواستی برای خدا هر چه خواستی

حق خواست هر چه خواست برای تو یا حسین از بند بند من چو نی آید نوای عشق

در نینوا به شور نوای تو یا حسین غیر تو در ازل که بلی گفت در بلا؟

کس را نبود تاب بلای تو یا حسین پیغمبران برای شفاعت به رستخیز
سر می‌نهند بر کف پای تو یا حسین جان دادی و به عهد، وفا کردی ای شهید
جان‌ها فدای عهد و وفای تو یا حسین تو جان و مال، جمله نمودی فدای دوست
ای جان دوستان به فدای تو یا حسین باب تو هفت قلعه گرفتی به ذوالفقار
ای جان فدای باب و نیای تو یا حسین تو هشت قلعه فتح نمودی ز هشت خلد
قربان دست قلعه گشای تو یا حسین گویا که می‌خلید به قلب رسول پاک
هر خار می‌خلید به پای تو یا حسین روزی که هر کسی طلب مأمنی کند
باشد طرب به زیر لوای تو یا حسین روان به کوفه ز کرب و بلا چو قافله شد
همه سرادق افلاک پر ز غلغله شد رخ سپهر از آن روز، پر ز آبله گشت
که پای نازک اطفال، پر ز آبله گشت شنیده‌اید مسافر به غیر آل علی
که تازیانه و سیلیش زاد راحله شد؟ کناره‌ی افق از شرم، سرخ گشت چو دید
که سرخ حلق علی از خدنگ حرمله شد در شام چون که آل علی را مقام شد
روز جهان سیاهتر از تیره شام شد شاهی که گنج سر خدا بود سینه‌اش
چون گنج در خرابه‌ی شامش مقام شد چون شد حرام، عیش بر اولاد مصطفی
گویی که عیش بر همه عالم حرام شد سوخت ز یاد شه تشنه لبان جان و تنم
نه عجب باشد اگر چاک شود پیرهنم چمنی بی‌خس و خار است سر کوی حسین
من ز غم نعره زنان بلبل آن خوش چمنم عشقش آنگونه مرا رفته چو خون در رگ و پوست
که گرم سر برود دل ز غمش بر نکنم

طلایع بن رزیک

ملک طلایع بن رزیک به سال ۴۹۵ ه. ق در آذربایجان متولد شده و در سال ۵۵۹ ه. ق به قتل رسیده است. او وزیر خلیفه الفائز بوده و از فقیهان شیعه شمرده شده است. اذ ضیع القوم الشریعهٔ

فیه لحفظهم الشریعه منعت لذیذ الماء منه
کتائب منهم منیعه غدرت هناک و ما وفت
مضر العراق و لا ربیعه لما دعته أجابها
و دعا فما کانت سمیعه شاع النفاق بکربلا
فیهم و قالوا: نحن شیعه یا فعلهٔ جاؤا بها
فی الغدر فاضحهٔ شنیعه یا بقعهٔ بالطف حشو
ترابها دنیا و دین أضحت کأصداف یصادف
ضمنها الدر الثمین آن قوم در روز عاشورا برای حفظ شریعه (فرات)، شریعت را تباه کردند.
گروهی از لشکریان آن قوم، از رسیدن آب گوارا به او جلوگیری کردند.
قبایل مضر و ربیعه در عراق به او خیانت کرده و به عهدشان وفا نکردند.
چون او را فراخواندند دعوتشان را پذیرفت، لیکن هنگامی که او آنان را فرا خواند پاسخش ندادند.

آنها می گویند که ما شیعه هستیم ولی نفاق و دورویی در میانشان گسترش یافته است.

آنها به زشت‌ترین و رسواترین نوع خیانت دسته یازیدند.

ای آرامگاهی که در سرزمین طف هستی، خاک تو دنیا و دین را در آغوش خود دارد.

در این بقعه صدفهایی وجود دارد که درون آنها پر از مروارید گرانبهاست.

طه حسین

«طه بن حسین بن سلامهٔ» مشهور به طه حسین - مصری - مسلمان سنی مذهب - روزنامه نگار - نویسنده - استاد دانشگاه - متولد: ۱۸۸۹ م.

در ۶ سالگی به چشم درد مبتلا و بر اثر معالجه‌ی غلط، در نهایت، بینایی خود را از دست داد. با این همه تحصیل را ادامه داد. او در سال ۱۸۹۸ قرآن کریم را حفظ کرد و در سال ۱۹۰۲ به الازهر، راه یافت و در آن جا علوم اسلامی را آموخت. از آغاز ۱۹۰۸ که دانشگاه قدیمی مصر تأسیس شد، او بدانجا شتافت و از محضر درس استادان خارجی هم بهره‌های فراوان برد و زبان فرانسه را نیک آموخت و در سال ۱۹۱۴ رساله‌ی دکترای خود را تحت عنوان ذکری ابی‌العلاء (: یا دبود ابوالعلاء) نوشت و از طرف همین دانشگاه به فرانسه رفت و در دانشگاه مونپلیه به تحصیل پرداخت. در سال ۱۹۱۹ رساله‌ی دکترای دیگری را درباره‌ی ابن‌خلدون و فلسفه‌ی اجتماعی او نوشت. در همین سال به مصر بازگشت و استاد تاریخ قدیم (یونان و روم) شد. از سال ۱۹۲۵ به بعد در دانشگاه ادبیات استاد تاریخ ادبیات عرب شد. و کتابی تحت عنوان «فی الشعر الجاهلی» نوشت و در آن شعر جاهلی را انکار کرد و جنجال عظیمی به دنبال انتشار این کتاب پدید آمد. طه حسین در سال ۱۹۲۸ رئیس دانشکده‌ی ادبیات شد و در سال ۱۹۵۰ به وزارت فرهنگ رسید. از سال ۱۹۵۲ به بعد فقط به کارهای ادبی و تحقیقی پرداخت و از جاهای مختلف دکترای افتخاری دریافت کرد. از معروفترین آثار او به کتاب‌های زیر می‌توان اشاره کرد: پیشروان اندیشه، روزها، انقلاب بزرگ علی و فرزندانش، آئینه‌ی اسلام، در پیرامون سیره‌ی نبوی و وعده‌ی راست. طه حسین نظریه‌ی حکومت خواهی امام حسین علیه‌السلام را رد کرده است و فلسفه‌ی قیام آن حضرت را گریز از بیعت با یزید می‌داند، زیرا همه‌ی تلاش خود را به کار گرفت تا از زیر بار بیعت رها شود. وی در این زمینه می‌نویسد: «شاید گفته شود که حسین بر یزید شورید و بیعت او را شکست، می‌خواسته است زمام امور را از دست وی خارج سازد و جنگ میان مسلمانان را به همان حالتی که در زمان پدرش علی بوده است، درآورد، از این رو یزید از حق حاکمیت خود دفاع کرد و جلوی تفرقه‌ی بین مسلمانان را گرفت! ولی این گفته صحیح نیست، زیرا حسین علیه‌السلام اگر برای جنگ پایداری می کرد حاضر به مذاکره نمی‌شد و او سه پیشنهاد داد که اگر هر کدام از آنها پذیرفته می‌شد قضیه خاتمه می‌یافت. ولی همراهان نادان ابن‌زیاد اصرار داشتند که او و همراهانش را خوار و ذلیل کنند و تسلیم ابن‌زیاد نمایند».

طه حسین با ذکر نمونه‌هایی از جنایات بنی‌امیه علیه بنی‌هاشم می‌نویسد: «شیعیان [پیروان اهل بیت و هاشمیان] از بنی‌امیه دل پر خونی داشتند. زیرا در زمان معاویه، حجر بن عدی و یارانش را کشتند و یزید نیز، حسین بن علی و عده‌ای از یارانش را به شکل فجیع و رقت باری به قتل رساند. [در مقابل] بنی‌امیه مدعی بودند که از شیعیان و خوارج، خونی طلبکارند، زیرا آنها می گفتند که عثمان، به دست شورشیان کشته شد که بعضی از آنها نسبت به علی وفادار ماندند و عده‌ای هم بر او خروج کردند، علاوه بر این، بنی‌امیه از مسلمانان، خونهایی مخصوصا خون کشتگان جنگ بدر را خواستار بودند».

دکتر طه حسین مصری اضافه می کند: «ابن‌زیاد چنان می‌پنداشت که با کشتن حسین فتنه را ریشه کن و شیعه را نومید خواهد ساخت و به این ترتیب آنان را وادار خواهد کرد که دست از آرزوها بشویند و به آنچه ناچار باید به آن گردن نهند سر فرود آورند ولی ابن‌زیاد فتنه را گداخته‌تر کرد و کار بد او کارهای بد دیگری را سبب شد و خونهای ریخته شده و شکنجه‌هایی که به کودکان و

زنان داده شد همه برخلاف آنچه ابن‌زیاد می‌خواست نتیجه ببار آورد».
این نویسنده‌ی معاصر مصری از دیدگاه اهل سنت به قضیه‌ی عاشورا پرداخته و در رابطه با شخصیت امام حسین علیه‌السلام دچار سطحی‌نگری مفرط شده و می‌گوید: «این دو برادر (حسن و حسین)، از حیث اخلاق و مزاج و رفتار با هم اختلاف داشتند، حسن ملایم و ظریف و بانزاکت بود و این صفات جنگ و خونریزی را نزد او منفور ساخته بود و صلح را بر جنگ ترجیح می‌داد! اما حسین مانند پدرش علی علیه‌السلام در راه حق شدید و سختگیر بود و از مسامحه در کاری که نباید در آن مسامحه بشود خوشش نمی‌آمد و از صلح برادرش حسن با معاویه ناراحت بود (!) و زبان به اعتراض گشود، ولی حسن او را تهدید کرد که تا انجام یافتن صلح او را به زنجیر خواهد کشید!!! حسین برخلاف حسن، زیاد زن نمی‌گرفت و از زندگانی مرفه خوشش نمی‌آمد و درصدد جلب محبت دیگران نبود و نسبت به خود و اطرافیانش سرسخت بود.»!!!

طبل

از ابزار تحریک روحیه رزمی در میدانهای جنگ در سابق.در کربلا هم طبل جنگ نواخته می‌شد.در تعزیه‌های عاشورا، با نواختن طبل، همه از برگزاری تعزیه خبر می‌شدند و گرد می‌آمدند.شیپور و طبل، برای گردآوری تماشاگر بوده است.دهل نیز می‌گویند.

طشت طلا

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار[۱] .
پس از شهادت ابا عبدالله «ع»، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سر مطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند، سپس به دستور عمر سعد، پیکر آن امام را زیر سم اسبها له کردند.این سر مقدس، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام و شهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند.سر مطهر سید الشهدا «ع» ماجراهای مختلفی در حادثه کربلا دارد، اینکه سر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند،[۲] بر نیزه‌می‌کنند، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می‌کند، سر امام بر فراز نی در کوچه‌های کوفه قرآن تلاوت می‌کند، نزد ابن زیاد، بر طشت طلا- نهاده می‌شود،[۳] درراه شام در دیر راهب سبب مسلمان شدن قنسرین می‌شود، در کاخ یزید، بر طشت نهاده نزد او می‌آورند، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام حسین برده می‌شود و... هر کدام موضوعی است که دستمایه بسیاری از مرثیه‌های‌سوزناک گشته و درباره این وقایع، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند.
این که سر مطهر کجا دفن شد، میان محققان نظر واحدی نیست.برخی بر این عقیده‌اند که سر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختند (نظر سید مرتضی)، برخی معتقدند در کوفه، نزدیک قبر امیر المؤمنین «ع» دفن شد و برخی هم جاهای دیگر را گفته‌اند.در شام، محلی به نام جایگاه سر مطهر معروف است که محل عبادت است.[۴] برخی هم مدفن سر را در مصر، مسجد راس الحسین می‌دانند و برای کیفیت انتقال آن به آن منطقه، تاریخچه‌ای را ذکر می‌کنند.[۵] اما مشهور آن است که سر را به کربلا آوردند و کنار پیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند.[۶] .
اصل این جنایت بی سابقه، برای امویان مایه ننگ بود.این که به دستور ابن زیاد، سر آن حضرت را بر نیزه کرده در کوفه چرخاندند، اولین سری بود که در دوران اسلام با آن چنین کردند.[۷] بریدن سر و بر نیزه کردن آن و شهر به شهر گرداندن، حتی در سروده‌ها و مرثیه‌های آن دوره نیز مطرح شده و بعنوان کاری فجیع و زشت از آن یاد شده است که نشانه مظلومیت ثار الله است.در شعر بشیر هنگام خبر دادنش از ورود اهل بیت به مدینه می‌خوانیم: «و الراس منه علی القناة یدار» و در شعر حضرت زینب در کوفه پس از دیدن سر برادر بر فراز نی، آمده است: «یا هلالا لما استتم کمالا...»

این بی‌حرمتی آشکار، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواستند دیگران را مرعوب کنند، موجی از احساسات خصمانه بر ضد آنان پدید آورد و مردم، عمق خباثت دودمان «شجره ملعونه» را شناختند.چند بیت از سروده‌های شاعران را بعنوان نمونه، پیرامون سر مطهر می‌آوریم: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها[۸] . سر بی تن که شنیده است به لب آیه ی کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور؟[۹] . بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز

خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده، بوته بوته گل خون

از رونق دشت کربلا مانده هنوز[۱۰] . زان فتنه ی خونین که به بار آمده بود

خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب

دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود[۱۱] . روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دید

خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید[۱۲] .

پی نوشت ها :

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

[۴] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۵] در این باره به بحث مفصل در کتاب «سیرهٔ الائمهٔ الاثنی عشر»، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۸۴ مراجعه کنید.نیز «آرامگاههای خاندان پاک پیامبر»، ص ۳۱۱.

[۶] به موارد آن در کتاب «مقتل الحسین»، مقرم، ص ۴۶۹، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴ مراجعه کنید.

[۷] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند.وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند.

[۸] جودی.

[۹] نیر تبریزی.

[۱۰] محمد پیله‌ور.

[۱۱] حسین اسرافیلی.

[۱۲] علی معلم.

طرفهٔ بن عبدالله بن دجاجه

وی یکی از قاتلین مختار بن ابوعبید ثقفی و از هواداران و سربازان تحت امر مصعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد نیروهای ابن‌زبیر

علیه مختار، دو برادر با نامهای «طرفهٔ» و«طریف» که فرزنـدان «عبدالله بن دجاجهٔ» بودند با محاصـره‌ی مختار و وارد ساختن ضـربات کاری بر او توانستند سر مختار را از بدنش جدا کنند و نزد ابن‌زبیر ببرند. مصعب نیز مبلغ سی هزار درهم به این دو قاتل اعطا نمود.

طریف بن عبدالله بن دجاجه

وی یکی از قـاتلین مختار بن ابوعبیـد ثقفی و از هواداران و سـربازان تحت امر مصـعب بن زبیر بود. در آخرین نبرد نیروهای ابن‌زبیر علیه مختار، دو برادر با نام‌های «طریف» و «طرفه» که فرزنـدان «عبدالله بن دجاجه» بودند با محاصـره‌ی مختار و وارد ساختن ضـربات کاری بر او توانستند سر مختار را از بدنش جدا کنند و نزد ابن‌زبیر ببرند مصعب نیز مبلغ سی هزار درهم به این دو قاتل اعطا نمود.

طفیل بن عامر

وی از هواداران و فرمانـدهان تحت امر مختـار بن ابوعبیـد ثقفی بود. طفیل بن عامر در به ثمر رسانـدن قیام مختار نقش مهمی را ایفا نمود.

طفیل بن لقیط

از افسـران مختار بن ابوعبید ثقفی بود که در قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. در حمله به نیروهای ابن‌زیاد شرکت کرد. هنگامی که دو لشکر به هم رسیدند:

«ابراهیم اشتر» ارتش خود را در منطقه‌ای مناسب، فرود آورد و شـیپور آماده‌باش نواخته شد، زیرا دشمن در نزدیکی آنان از دور پیدا بود. ابراهیم، جناحهای لشـکر را مشخص کرد. فرماندهی تیپ سواره را به «طفیل بن لقیط» از طایفه«نخع» سپرد. طفیل مردی شجاع و کاردان و سـخت کوش بود. ابراهیم این تیپ را به عنوان پیش قراول سپاه خود، به خط مقدم دشمن فرستاد، و هنگامی که تیپ پیش قراول به نزدیکی دشـمن رسیدند، گردانی به فرماندهی «حمید بن حریث» را به کمک آنان فرستاد. تیپ طفیل، جلو رفت تا در کنار روسـتا روبروی دشمن مستقر شد. و ابراهیم، با جدیت تمام، ارتش خود را سازماندهی کرد و نیروها اعم از سواره و پیاده را در یک محور اصلی مستقر ساخت.

ظ

ظهیر بن حسان اسدی

از قبیله بنی‌اسد. ظهیر از شـهدای کربلا و عاشورای ابی‌عبدالله الحسین است چنان که در ریاض الشهاده و فرسان الهیجاء مرحوم شیخ ذبیح الله محلاتی او را از شهدای کربلا شمرده‌اند.

ظبیان بن عثمان تمیمی

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. وی به استعداد ۴۰۰ نفر نیرو، برای آزاد سازی محمد بن حنفیه از چنگ نیروهای ابن‌زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای ظبیان بن عثمان توانستند محمد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

ع

عبیدالله بن حر جعفی

وی کسی است که سیدالشهداء علیه‌السلام از او یاری خواست، اما توفیق همراه شدن در کاروان کربلا- را نیافت و امام را یاری نکرد. امام در منزلگاه قصر بنی‌مقاتل، خیمه‌ی او را دید، حجاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت کند تا به اردوی امام بپیوندد و یاریش کند. وی بهانه آورد که از کوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم، چون در کوفه یاوری برای او نیست. پاسخ او را که به امام گفتند، حضرت همراه عده‌ای نزد او رفت و پس از گفتگوهایی پیرامون اوضاع کوفه، امام از او خواست که به یاری اهل بیت بشتابد. عبیدالله باز هم نپذیرفت و این کرامت و توفیق را رد کرد و از روی خیرخواهی! حاضر شد که اسب زین شده و شمشیر بران خویش را به امام دهد. چون امام مأیوس شد که او سعادت را دریابد، فرمود: اسب و شمشیرت از آن خودت، ما از خودت یاری می‌خواستیم. اگر حاضر به جانبازی نیستی، ما را نیازی به مال تو نیست: «یابن الحر! ما جئناك لفرسك و سیفك، انما اتیناك لنسألك النصرة، فان کنت بخلت علینا بنفسك فلا حاجة لنا فی شیء من مالك و لم اکن بالذی اتخذ المضلین عضدا، لانی قد سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقول: من سمیع داعیة اهل بیتی و لم ینصرهم علی حقهم الا اکبه الله علی وجهه فی النار». آنگاه امام از پیش او به خیمه‌ی خویش برگشت!... وی پس از حادثه‌ی کربلا، به شدت از آن کوتاهی در یاری کردن امام پشیمان شده بود و خود را ملامت می‌کرد و با شعری که مطلع «فیالك حسرة ما دمت حیا...» شروع می‌شود، این اندوه و ندامت را بیان کرده است.

در زمان قیام مختار عبیدالله بن حر برای خونخواهی سیدالشهداء علیه‌السلام به نیروهای مختار بن ابوعبید ثقفی پیوست. هنگامی که ابراهیم اشتر برای نبردی علیه نیروهای بنی‌امیه راهی شده بود، عبیدالله بن حر نیز در میان نیروهای ابراهیم قرار داشت. مختار و دیگر سران انقلاب و کسانی که در شهر بودند، همگی به عنوان بدرقه به دنبال ارتش ابراهیم به بیرون از شهر حرکت کردند.

اما ابراهیم به «عبیدالله بن حر» مشکوك بود، زیرا وی کسی بود که امام حسین علیه‌السلام او را به یاری خود دعوت کرد، اما وی نپذیرفت.

ابراهیم، مطلب را محرمانه به مختار گفت که من از وجود این مرد در نیروهای مسلح خود نگرانم و می‌ترسم با من هم خدعه کند و وقت حساس جنگ، برایم دردسر ایجاد نماید.

مختار با خونسردی و آرامی به ابراهیم گفت: نگران نباش، او مردی دنیاپرست است.

عبیدالله بن عباس

وی یکی از شخصیتهایی بود که امام حسین علیه‌السلام را از ادامه‌ی سفر به عراق نهی می‌کرد.

روزی عبیدالله بن عباس خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید و مسایل سیاسی روز را و جنایات یزید و سفاکی و کشتار خونین دودمان بنی‌امیه را یادآور شد و گفت: اینها به دو کودك من رحم نکردند و آن دو را سر بریدند و سپس گریست، و تلاش داشت تا امام را از ادامه‌ی سفر به عراق بازدارد. امام فرمود:

«ای پسر عباس چه می‌گویی درباره مردمی که، پسر دختر پیامبر خود را از وطنش، از خانه‌اش، از جایگاهش و از حرم جدش بیرون کردند و او را در وحشت و اضطراب رها ساختند؟! در حالی که او نمی‌تواند در محلی آرام گیرد و به همسایه‌ای اطمینان کند، بدین گونه می‌خواهند او را بکشند و خونش را بریزند در صورتی که او نه به خداوند شرك آورده و نه غیر خدا را برگزیده، و نه سنتی از سنتهای رسول خدا را تغییر داده است.»

عمرو بن قیس

در منزل «قصر بنی‌مقاتل» امام حسین علیه‌السلام از او یاری خواست ولی او بهانه آورد و از همراهی با آن حضرت سر برتافت. و توفیق شهادت نیافت.

وی همراه پسر عمویش در منزلگاه قصر بنی‌مقاتل به امام حسین علیه‌السلام دیدار کرد. امام او را به نصرت خویش فراخواند، لیکن هم او و هم پسرعمویش بهانه آوردند که: پیرمردیم و بدهکار و عیالمند، کالاهای مردم نیز در دست ماست. نمی‌دانیم چه خواهد شد؟ می‌ترسیم امانت مردم تباه شود! بدین گونه به امام، پاسخ سرد و رد دادند. حضرت نیز از آنان خواست که بروند، تا ندای یاری خواهی حضرت را در کربلا نشنوند، چون هر که مظلومیت و تنهایی امام را ببیند و صدایش را بشنود اما پاسخ ندهد و یاری نکند، سزاوار است که خداوند او را در دوزخ افکند.

عبدالله بن جعفر

همسر زینب کبری و داماد علی «ع» و پسر جعفر طیار.وی، نخستین نوزاد مسلمان درحبشه بود.در ایامی که پدرش جعفر بن ابی طالب به حبشه هجرت کرده بود، در آن کشور به دنیا آمد. مادرش «اسماء بنت عمیس» بود.اسماء، پس از شهادت جعفر طیار در جنگ موته، به همسری ابو بکر، سپس علی بن ابی طالب در آمد.عبدالله بن جعفر، مورد عنایت خاص پیامبر اکرم بود، بویژه که پدرش سردار بزرگ شهید جبهه اسلام به شمار می‌آمد. همچنین مورد علاقه امیر المؤمنین بود و ارادتی شایان به امام حسن و امام حسین «ع» داشت.مردی سخاوتمند و اهل جود و بخشش بود.[۱] عبدالله جعفر، از جمله کسانی بود که به سید الشهدا نامه نوشت و از او خواست که از سفر به عراق منصرف شود.گر چه خود در کربلا حضور نداشت، اما دو پسرش عون و محمد را همراه مادرشان حضرت زینب «ع» به کربلا فرستاد و این دو فرزند، در رکاب سالار شهیدان روز عاشورا به شهادت رسیدند.او از اینکه نتوانسته بود در واقعه کربلا شرکت کند تاسف می‌خورد.پس از حادثه عاشورا و شهادت حسین بن علی «ع» وی درمدینه به سوگ نشست و مردم برای تسلیت گویی نزد او می‌آمدند.[۲] وی در سن ۹۰ سالگی، در سال ۸۰ هجری در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد[۳] . برخی هم درگذشت او را در شام و قبر وی را در «باب الصغیر» دمشق، کنار قبر بلال می‌دانند[۴] .

پی نوشتها :

[۱] سفینة البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

[۲] معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۵۰۸.

[۳] همان.

[۴] درباره او از جمله ر.ک: «شام، سرزمین خاطره‌ها»، مهدی پیشوایی، ص ۷۷، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۷۳.

عبدالله بن عباس

از جمله کسانی بود که پس از تصمیم امام حسین «ع» برای رفتن به کوفه، تلاش می‌کرد آن حضرت را از این سفر بازدارد و بی وفایی کوفیان را یادآوری می‌کرد و چون کلماتش در اراده امام تاثیر نگذاشت، بشدت متاثر شد.[۱] از کسانی بود که از شهادت سید الشهدا پیشاپیش خبر داشت و روز عاشورا در مدینه بود و با دیدن خواب و تبدیل مشکی که داشت به خون، از کشته شدن حسین با خبر شد[۲] .

ابن عباس، پسر عموی امیر المؤمنین و پیامبر اکرم «ص» بود و از چهره‌های بارز مفسران اسلام محسوب می‌شد که تفسیر را از حضرت علی «ع» آموخته بود.مجالس ابن عباس، آمیخته به بحثهای قرآنی بود.وی از بزرگان اسلام بود، اما نسبت به مواضع سیاسی

او درباره عثمان و امویان و مسائل حکومت و خلافت، نظرهای متناقضی ابراز شده است.به لحاظ علمی، به او «حبر امت» می گفتند.در جنگهای علی «ع» در رکاب او بود، اما برخی آشفتگیها در عملکرد او دیده می‌شود.وی در اواخر عمر نابینا شده بود.در سال ۶۸هجری، در فتنه پسر زبیر، در طائف درگذشت، در حالی که هفتاد سال عمر داشت.محمد حنفیه بر او نماز گزارد.[۳]

.

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۵.

[۲] امالی صدوق، ص ۴۸۰.

[۳] برای شرح حال مفصل او از جمله ر.ک: «اعیان الشیعة»، ج ۸، ص ۵۵. «ابن عباس و مکانته فی التفسیر و المعارف‌الاخری» از دکتر محمد باقر حجتی.

عبیدالله بن حر جعفی

کسی که سید الشهدا «ع» از او یاری خواست، اما توفیق همراه شدن در کاروان کربلا نیافت و امام را یاری نکرد.امام در منزلگاه قصر مقاتل، خیمه او را دید، حجاج بن مسروق را فرستاد تا او را دعوت کند تا به اردوی امام بپیوندد و یاریش کند.وی بهانه آورد که ازکوفه به این خاطر بیرون آمدم که با حسین نباشم، چون در کوفه یاوری برای او نیست. پاسخ او را که به امام گفتند، حضرت همراه عده‌ای نزد او رفت و پس از گفتگوهایی پیرامون اوضاع کوفه، امام از او خواست تا با آب توبه خطاهای گذشته‌اش را بشوید[۱] و به نصرت اهل بیت بشتابد.عبید الله باز هم نپذیرفت و این کرامت و توفیق را رد کرد و از روی خیرخواهی!حاضر شد که اسب زین شده و شمشیر بران خویش را به امام دهد.

چون امام مایوس شد که او سعادت را دریابد، فرمود: اسب و شمشیرت از آن خودت، ما از خودت یاری و فداکاری می‌خواستیم.اگر حاضر به جانبازی نیستی، ما را نیازی به مال تو نیست: «یا بن الحر!ما جئناك لفرسك و سیفك، انما آتیناك لنسالك النصرة، فان کنت‌بخلت علینا بنفسك فلا حاجة لنا فی شیء من مالك و لم اکن بالذی اتخذ المضلین عضدا، لانی قد سمعت رسول الله «ص» و هو یقول: من سمع داعیة اهل بیتی و لم ینصرهم علی‌حقهم الا اکبه الله علی وجهه فی النار».[۲] آنگاه امام از پیش او به خیمه خویش برگشت!... وی پس از حادثه کربلا، بشدت از آن کوتاهی در یاری کردن امام پشیمان شده بود و خود را ملامت می کرد و با شعری که با مطلع «فیا لك حسرة ما دمت حیا...»

شروع می‌شود، این اندوه و ندامت را بیان کرده است[۳] .در برخی نقلها نام او عبدالله بن حرنقل شده است. او بعدها در قیام مختار شرکت کرد.[۴] .

عمرو بن قیس نیز از کسانی بود که در همین منزلگاه امام حسین «ع» از او یاری خواست و او بهانه آورد.نصرت خواهی امام، تکلیف می‌آورد و هر که ندای «هل من‌ناصر» امام را بشنود و پاسخ ندهد، جهنمی است.این ندای استنصار، همواره در تاریخ وجود دارد.همه جا کربلا و هر روز عاشوراست و سعادت، در فدا کردن هستی و مال و جان در راه دین و به فرمان امام و رهبر الهی است و چه شقاوتی بالاتر از آنکه انسان، دعوت امام معصوم را پاسخ ندهد و نسبت به جان خویش در راه خدا بخل ورزد، جانی که امانت الهی است!

پی نوشتها :

[۱] وی در جنگ صفین در لشکر معاویه بود. اشاره امام به این گذشته است (نفس المهموم، ص ۱۹۷).

[۲] الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۸۴؛ موسعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۵.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۶۳ به نقل از مقتل خوارزمی.

[۴] نفس المهموم، ص ۲۰۰.

عمرو بن قیس

وی همراه پسر عمویش در منزلگاه قصر مقاتل با امام حسین «ع» دیدار کرد.امام او را به نصرت خویش فرا خواند، لیکن هم او و هم پسر عمویش بهانه آوردند که: پیر مردیم و بدهکار و عیالمند، کالاهای مردم نیز در دست ماست.نمی‌دانیم چه خواهد شد؟
می‌ترسیم امانت مردم تباه شود!بدینگونه به امام، پاسخ سرد و رد دادند.حضرت نیز از آنان خواست که بروند، تا ندای یاری خواهی حضرت را در کربلا نشنوند، چون هر که مظلومیت و تنهایی امام را ببیند و صدایش را بشنود اما پاسخ ندهد و یاری نکند، سزاوار است که خداوند او را در دوزخ افکند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۹، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۴.

عبدالله بن عباس

به قولی او همان «ابن‌عباس» از روایتگران معروف تاریخ عاشوراست.
از جمله کسانی بود که پس از تصمیم امام حسین علیه‌السلام برای رفتن به کوفه، تلاش می‌کرد آن حضرت را از این سفر بازدارد و بی‌وفایی کوفیان را یادآوری می‌کرد و چون کلماتش در اراده‌ی امام تأثیر نگذاشت، به شدت متأثر شد. از کسانی بود که پیشاپیش از شهادت سیدالشهداء خبر داشت و روز عاشورا در مدینه بود و با دیدن خواب و تبدیل مشکی که داشت به خون، از کشته شدن حسین علیه‌السلام باخبر شد. ابن‌عباس، پسر عموی امیرالمؤمنین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و از چهره‌های بارز مفسران اسلام محسوب می‌شد که تفسیر را از حضرت علی علیه‌السلام، آموخته بود. مجالس ابن‌عباس، آمیخته به بحثهای قرآنی بود. او از بزرگان اسلام بود، اما نسبت به مواضع سیاسی او درباره‌ی عثمان و امویان و مسایل حکومت و خلافت، نظرهای متناقضی ابراز شده است. به لحاظ علمی، به او «حبر امت» می‌گفتند. او در اواخر عمر نابینا شده بود. در سال ۶۸ هجری، در فتنه پسر زبیر، در طائف درگذشت، در حالی که هفتاد سال عمر داشت و محمد حنفیه بر او نماز گزارد.

عابس بن ابی شبیب شاکری

عابس بن شبیب هم نوشته‌اند.
از شهدای کربلاست.عابس، از رجال برجسته شیعه و مردی دلیر، سخنور، کوشا و تلاشگر، شب زنده‌دار، از طایفه بنی شاکر بود.این طایفه از شیعیان مخلص و فداکار درراه ولایت امیر المؤمنین بودند و از شجاعان عرب به شمار می‌آمدند.به آنان «فتیان العرب» می‌گفتند.از کسانی بود که وقتی مسلم بن عقیل، نامه امام حسین «ع» را برای اهل کوفه خواند، به پا خاست و اعلام هواداری و حمایت کرد و پس از بیعت کوفیان با مسلم بن عقیل، بعنوان پیک، نامه‌ای از سوی آنان به امام حسین «ع» در مکه رساند.[۱] دلاوریهای او در کربلا مشهور است.وی همراه هم پیمان خود «شوذب»، در حماسه عاشورا به نبرد پرداخت و شهید شد.[۲]

رشادتهای او چنان بود که سپاه کوفه از نبرد تن به تن با وی ناتوان‌بودند.به دستور عمر سعد، از اطراف او را سنگباران کردند.او هم زره از تن بیرون آورد وکلاه خود از سر برداشت و با تیغ بر دشمن حمله کرد و یک تنه آنقدر جنگید تادر قلب میدان و محاصره دشمن به شهادت رسید.[۳] سر او را از پیکرش جدا ساختند.سر مطهرش در دست عده‌ای بود و هر کدام مدعی بودند که من بودم که او را کشتم، تا به جایزه‌ای دست یابند.[۴] . -------------------------

پی نوشتها :

[۱] ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۷۴، مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۶۷.

[۲] معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۴۷۶.

[۳] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۴۷، انصار الحسین، ص ۸۰.

[۴] ابصار العین، ص ۷۴.

عامر بن جلیده (خلیده)

او را از شهدای کربلا دانسته‌اند.در زیارت رجبیه نام او آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۱.

عامر بن حسان بن شریح طائی

از اصحاب امام حسین «ع» بود که از مکه همراه آن حضرت آمد و در کربلا- در حمله اول به شهادت رسید[۱] وی از شجاعان معروف و شیعیان خالص بود.پدرش نیز در جنگ جمل و صفین، در رکاب حضرت علی «ع» جنگیده بود.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین،ص ۸۰.

عامر بن مالک

از شهدای کربلا بود.نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین ، ص ۱۰۳.

عامر بن مسلم عبدی

از شهدای کربلا بود.عامر که اهل بصره بود، همراه غلامش «سالم» از بصره به مکه آمد و به سید الشهدا «ع» پیوست و از آنجا همراه امام تا کربلا آمد و روز عاشورا در حمله اول به شهادت رسید.[۱] شرافت دیگر او آن است که در زیارت ناحیه مقدسه نام او آمده است و سلام به او داده شده است[۲] . ---------------

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۷۸، انصار الحسین، ص ۸۱.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۱۷.

عبد الاعلی بن یزید کلبی

از شهدای نهضت‌حسینی در کوفه.وی از جوانان کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد.پس از دستگیر شدن «هانی» توسط ابن زیاد، هنگامی که مسلم اعلان قیام کرد، عبد الاعلی سلاح بر گرفت و از خانه بیرون آمد تا در محله «بنی فتیان» به مسلم بپیوندد.او را دستگیر کرده، نزد ابن زیاد بردند.دستور داد تا به زندانش افکنند.پس از شهادت هانی و مسلم، به دستور ابن زیاد احضارش کردند و گردن زدند.[۱] سلام خدا بر او باد.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۵، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۳۳.

عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی

از شهدای کربلاست.وی از جمله کسانی بود که دعوتنامه کوفیان را به حضور امام حسین «ع» رسانید و خود از همراهان مسلم بن عقیل در کوفه بود.مردی بود شجاع، موجه و محترم و تابعی.در مکه همراه امام شد و به کربلا آمد.گفته‌اند که در حمله نخست به شهادت رسید [۱] نام او در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین ، ص ۸۱، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۴۵.

عبدالرحمن بن عبدالله ازدی

از پیکهای سید الشهدا.او همراه قیس بن مسهر صیداوی ماموریت یافته بود که نامه امام‌حسین «ع» را به مردم کوفه برساند.

عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری خزرجی

از شهدای کربلاست.وی از اصحاب رسول خدا «ص» بود و پس از رحلت آن حضرت نیز از کسانی بود که به امیر المؤمنین، اخلاص داشت و از آن حضرت قرآن آموخته بود.به نصب علی «ع» در غدیر به امامت گواهی داد.روز تاسوعا با «بریر» شوخی می‌کرد.وقتی گفتند: الآن چه وقت‌شوخی است، گفت: چرا خوشحال نباشم؟میان ما و بهشت، جز درگیری با این کافران و شهادت فاصله‌ای نیست[۱] او از شخصیتهای بارز شیعی کوفه محسوب می‌شد و در ایام نهضت مسلم بن عقیل، از مردم به نفع حسین بن علی «ع» بیعت می‌گرفت.[۲] . --------------------------

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۱۲۷.

[۲] انصار الحسین، ص ۸۲، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۴۵.

عبدالرحمن بن عرزهٔ بن حراق غفاری

از شهدای کربلا ـ جد او از یاران علی «ع» بود که در جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت داشت. خودش نیز از جوانان نام آور و برجسته کوفه بود.به حسین بن علی پیوست و روز عاشورا شهید شد.[۱] نامش در زیارت رجبیه هم آمده است.
بعید نیست که این، همان عبد الرحمن بن عروه غفاری باشد و تشابه اسمی میان عروه وعزره در استنساخ پیش آمده باشد[۲] . ------------------------------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۴۶).

[۲] مرحوم مامقانی هم این نظر را دارد. (تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۴۶).

عبدالرحمن بن عروه غفاری

او و برادرش عبدالله، که هر دو در کربلا شهید شدند، از اشراف و شجاعان کوفه بودند و به خاندان پیامبر عشق می‌ورزیدند.جدشان حراق نیز از یاران علی «ع» بود که در سه جنگ، در رکاب آن حضرت حضور داشت.این دو برادر با هم از کوفه به کربلا آمده بودند.هر دو با هم روز عاشورا از سید الشهدا اذن پیکار گرفتند و با هم به میدان رفتند.دررفتن به میدان نبرد، از هم سبقت می‌جستند.هنگام جنگ، هر کدام یک مصرع از رجز را می‌خواند و نفر دیگر، مصرع دوم شعر را تمام می‌کرد.این دو برادر با هم نیز به شهادت رسیدند.[۱] . ----------------

پی نوشتها :

[۱] معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۵۰۱.انصار الحسین، ص ۸۳ تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۱۴۶.

عبدالرحمن بن یزید

از شهدای کربلا به حساب آمده است.نامش در زیارت رجبیه است[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۲.

عبدالله بن ابی بکر

در شمار شهدای کربلا ذکر شده است[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۲.

عبدالله بن بقطر (یقطر)

از شهدای نهضت امام حسین «ع» در کوفه.وی صحابی پیامبر و برادر رضاعی امام حسین «ع» بود.سه روز قبل از امام حسین «ع» به

دنیا آمد.پدرش بقطر (یقطر) خادم پیامبر بود و همسرش میمونه در خانه علی «ع» بود و میمونه هر دو را شیر می‌داد[۱] .او از صحابیان شهید و از فرستادگان امام حسین «ع» بود که نامه‌ای از سوی آن حضرت برای مسلم بن عقیل در کوفه می‌برد.دستگیر شد، وی را نزد ابن زیاد بردند، سپس او را از بالای قصر به زمین افکندند و استخوانهایش خورد شد.رمقی در بدن داشت که عبد الملك بن عمیر لخمی او را کشت[۲] .

پی نوشتها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۴۸، (پاورقی).

[۲] انصار الحسین، ص ۱۰۶.

عبدالله بن عروه غفاری

نامش را در شمار شهدای حمله اول در روز عاشورا آورده‌اند.او و برادرش‌عبد الرحمن، از شجاعان و اشراف کوفه و صاحبان ولایت اهل بیت بودند و در کربلا خود را به حسین بن علی «ع» رساندند.هر دو با هم به میدان رفتند و جنگیدند و شهید شدند[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۲۱۸.

عبدالله بن عفیف ازدی

از بزرگان شیعه، که در مجلس ابن زیاد در کوفه، به او اعتراض کرد.وی از شیعیان برجسته و زاهدان روزگار در کوفه بود، نابینایی روشندل و آگاه و شجاع.چشم چپ خود را در جنگ جمل و چشم راست‌خود را در جنگ صفین از دست داده بود.پس از شهادت حسین «ع» وقتی ابن زیاد بر منبر کوفه بالا ـ رفت و در نکوهش خاندان پیامبر و سید الشهدا سخن آغاز کرد، عبدالله بن عفیف با شدت و شجاعت، پاسخ یاوه‌های او را داد.ابن زیاد دستور داد دستگیرش کنند. بستگانش او را از مجلس بیرون بردند.سربازان حکومت برای دستگیری او، خانه‌اش را محاصره کردند.وی با آنکه نابینا بود، با راهنمایی‌دخترش، در مبارزه‌ای دلیرانه و شمشیر به دست، با مهاجمان درگیر شد.او را دستگیر کرده و به شهادت رساندند.اعتراض او در مجلس ابن زیاد، نوعی مبارزه آشکار با والی‌کوفه و حکومت‌یزیدی محسوب شد و شجاعت و بی باکی او در دفاع از محرمات و مقدسات، الگویی برای حقگویی در برابر جباران گشت.رجزهای حماسی او هنگام نبرد با مهاجمان به خانه‌اش، نشان دهنده روح بلند و با شهامت اوست.از جمله شمشیر را می‌چرخاند و فریاد می‌زد: و الله لو فرج لی عن بصری

ضاق علیکم موردی و مصدری به خدا سوگند اگر بینا بودم عرصه بر شما تنگ می شد.

او را گردن زده و در کناسه کوفه به دار آویختند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹، سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۳۵حرکت انقلابی فرزند عفیف را نخستین جرقه انقلاب بر ضد سلطه اموی پس از حادثه کربلا دانسته‌اند.

عبدالله بن عمیر کلبی

جزء اولین شـهداست که از جبهه امـام حسـین «ع» در روز عاشورا به میـدان نبرد رفت. وی که کنیه‌اش ابو وهب بود، جوانی دلاور و حماسی از شیعیان کوفه بود.به کوفه آمده، در نزدیکی بئر العبد خانه‌ای گرفت و با همسرش به آنجا منتقل شد.وقتی دید عمر سعد، نیرو آماده و سازماندهی می‌کند تا از نخیله به جنگ حسین بن علی «ع» در کربلا بروند، پیش خود گفت: به خدا قسم شـیفته جهاد با مشرکان بودم.امیـدوارم جنگ با اینان که به نبرد فرزنـد پیامبر می‌رونـد، نزد خداونـد کم ثواب‌تر از جهاد با مشرکان نباشد.پیش همسرش رفت و نیت خود را با او در میان گذاشت، شبانه هر دو از کوفه بیرون رفتند و شب هشتم محرم به یاوران حسین در کربلا پیوستند. همسر او نیز از شـهدای کربلا بود. پس از شهادت عبدالله، زنش خود را به بالین او رساند و خاک از چهره او می‌زدود که به دستور شـمر، یکی از غلامـانش (به نام رسـتم) با گرزی بر سر او زد و کنار شوهرش به شـهادت رسـید.عبـدالله، دومین شـهید از اصحاب امام حسین «ع» بود.[۱] نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۸۴، موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۶۶.

عبدالله بن مسمع همدانی

از تلاشگران در راه نهضت عـاشورا.یکی بـود که نـامه سـلیمان بن صـرد و جمعی از بزرگـان کـوفه را در مکه به امـام حسـین «ع» رساند.محتوای نامه، دعوت به آمدن آن حضرت به کوفه بود.وی نامه را در ۱۰ رمضان سال ۶۰ به امام رساند.

عبدالله بن یزید بن نبیط (ثبیط) عبدی

او و برادرش عبید الله، همراه پدرشان یزید بن نبیط، پس از آنکه اهل بصره نامه کمک خواهی سید الشهدا «ع» را دریافت کردند، از بصره به کمک امام حسین رفتند تا به رسالت «نصرت امام» قیام کنند.به نقلی در حمله اول در روز عاشورا شهید شدند.[۱] نام او و برادرش عبید الله در زیارت ناحیه مقدسه آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۸۵.

عبیدالله بن یزید بن نبیط (ثبیط) عبدی

او و برادرش عبدالله و پدرش از شـهدای کربلا بودند.از بصـره به مکه رفته و به کاروان حسـین «ع» پیوسـتند و همراه آن حضـرت به کربلا رفتند.شهادتشان در حمله اول بود.[۱] نام این جمع، در زیارت ناحیه مقدسه، همراه با سـلام بر این سه شهید چنین آمده است: «السلام علی عبدالله و عبید الله، ابنی یزید بن ثبیت القیسی»[۲] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۸۵.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۲.

عثمان بن فروه (عروه) غفاری

از شهدای کربلا- به شمار آمده است.نامش در زیارت رجبیه نیز آمده است.احتمال داده‌اند که او همان قرهٔ بن ابی قره غفاری باشد.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۲.

عمار بن ابی سلامه دالانی

از شهدای کربلا-اهل کوفه بود، محضر رسول خدا «ع» را نیز درک کرده و از اصحاب علی «ع» بود که در رکابش در سه جنگ جمل، صفین و نهروان شرکت داشت.در کربلا درحمله اول به شهادت رسید.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۲۶.

عمار بن حسان طائی

از شهدای کربلاست که نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.وی از شیعیان خالص و از شجاعان معروف بود.از مکه همراه امام به کربلا آمد و در پیش روی آن حضرت به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۱۷.

عمارهٔ بن صلخب ازدی

از جوانان شجاع کوفه بود که در نهضت مسلم بن عقیل، به هواداری او برخاست و با او بیعت کرد و از دیگران برای مسلم بیعت می گرفت.دستگیر و زندانی شد.ابن زیاد، پس از آنکه هانی و مسلم را شهید کرد او را هم احضار نمود و دستور داد تا وی را میان قبیله «ازد» برده، گردن زدند.[۱] . ------------------------

پی نوشتها :

[۱] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۲۳، انصار الحسین، ص ۱۰۶ (به نقل از تاریخ طبری).

عمارهٔ بن عبدالله سلولی

از کسانی بود که همراه قیس بن مسهر صیداوی، پیغام و نامه ابا عبدالله الحسین «ع» را به کوفه برد.

عمران بن کعب بن حارث اشجعی

از شهدای کربلاست که در حمله اول به درجه شهادت رسید.شیخ طوسی او را در زمره یاران حسین «ع» شمرده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۵۱.

عمر بن جندب حضرمی

از شهدای کربلاست، از حضرموت یمن.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۸۷.

عمر بن خالد صیداوی

از شهدای کربلاست، از طایفه بنی اسد.وی پس از کشته شدن تعدادی از یاران، ازسید الشهدا «ع» اذن گرفته، به میدان رفت و به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۳.

عمر بن عبدالله

از یاران سید الشهدا و شهید نماز، که روز عاشورا به فیض شهادت رسید.وی از چهره‌های سرشناس شیعه در کوفه و مردی آگاه و شجاع و اسلحه شناس بود.مسلم بن عقیل در ایام بیعت گرفتن از مردم برای نهضت حسینی، او را مسؤول دریافت اموال وخرید اسلحه قرار داده بود.نامش عمر بن عبدالله بود.[۱] پیش از شروع درگیریهای کربلاخود را از کوفه به کربلا رساند و به امام پیوست. روز عاشورا، که یاران حسین بن علی «ع» بتدریج شهید می‌شدند و از تعدادشان کاسته می‌شد و این کاهش محسوس بود، ابو ثمامه هنگام ظهر خدمت امام آمد و گفت: جانم فدای تو! چنین می‌بینم که دشمنان به تو نزدیک شده‌اند.به خدا قسم تو کشته نخواهی شدمگر آنکه من پیش از تو کشته شوم.دوست دارم خدای خویش را در حالی دیدار کنم که‌این نماز را که وقتش نزدیک شده بخوانم.امام، نگاهی به بالا افکند، فرمود: نماز را به یادآوردی، خدا تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد.آری، اینک اول وقت نماز است.مهلتی ازسپاه دشمن خواستند.آنگاه ابو ثمامه و جمعی دیگر، با امام حسین «ع» نماز جماعت‌خواندند.[۲] وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده‌بودند.برخی گفته‌اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.[۳] . --------------------

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۷۷.برخی هم «عمرو بن عبدالله» نوشته‌اند.مثل تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۲] سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳۶، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

[۳] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۵۱.

عمرو بن جناده انصاری

از شهدای نوجوان کربلا، که پدرش نیز در رکاب سید الشهدا «ع» شهید شد.این جوان چون خواست به میدان رود، امام فرمود: پدر این جوان کشته شد، شاید مادرش راضی نباشد که به میدان رود.گفت: مادرم دستور داده که به میدان بروم و لباس جنگ بر من پوشانده است.[۱] او که ۹ ساله یا ۱۱ ساله بود، به میدان رفت و رجز خواند و جنگید تا کشته‌شد.سر او را به طرف سپاه امام حسین «ع» افکندند.مادرش (بحریه بنت مسعود خزرجی) آن سر را برداشت و گفت: چه نیکو جهاد کردی، پسرم!ای شادی قلبم، ای نور چشمم! سپس سر را پرتاب کرد و با آن کسی را کشت، سپس چوبه خیمه را برداشت و حمله کرد که به وسیله آن بجنگد.امام حسین «ع» مانع شد و او را به خیمه زنان برگرداند.نام عمرو بن‌جناده در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۲] در برخی منابع، عمر بن جناده ذکر شده‌است. ---------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۸۶.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۲۷.

عمرو بن خالد بن حکیم ازدی

از شهدای کربلاست.از طایفه بنی اسد و از مخلصان ولای اهل بیت بود و در کوفه موقعیتی داشت.از قیام کنندگان همراه مسلم بود و پس از شهادت مسلم، پنهان شد.پس از شهادت قیس بن مسهر از کوفه به استقبال کاروان حسینی بیرون رفت و در منزلگاه حاجز همراه غلامش سعد به امام پیوست.سپاه حر می‌خواست از پیوستن آن دو به یاران امام جلوگیری کند، اما با حمایت امام، به سید الشهدا «ع» پیوستند و در عاشورا در حمله اول به شهادت رسیدند.نام او در زیارت ناحیه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۳۹.

عمرو بن ضبیعه تمیمی

از سوارکاران دلیر کوفه، که از کوفه همراه سپاه عمر سعد بیرون آمد، ولی در کربلا به یاران حسن «ع» پیوست و در رکاب آن حضرت شهید شد.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] علت پیوستن او به امام آن بود که دید سپاه کوفه نه شرایط امام را می‌پذیرد و نه می‌گذارد که وی از جایی که آمده، به همان جا باز گردد.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۱۹.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۳۲.

عمرو بن عبدالله جندعی

از یاران سید الشهدا و شهید نماز، که روز عاشورا به فیض شهادت رسید.وی از چهره‌های سرشناس شیعه در کوفه و مردی آگاه و شجاع و اسلحه شناس بود.مسلم بن عقیل در ایام بیعت گرفتن از مردم برای نهضت حسینی، او را مسؤول دریافت اموال و خرید اسلحه قرار داده بود.نامش عمر بن عبدالله بود.[۱] پیش از شروع درگیریهای کربلا خود را از کوفه به کربلا رساند و به امام پیوست. روز عاشورا، که یاران حسین بن علی «ع» بتدریج شهید می‌شدند و از تعدادشان کاسته می‌شد و این کاهش محسوس بود، ابو ثمامه هنگام ظهر خدمت امام آمد و گفت: جانم فدای تو! چنین می‌بینم که دشمنان به تو نزدیک شده‌اند.به خدا قسم تو کشته نخواهی شدمگر آنکه من پیش از تو کشته شوم.دوست دارم خدای خویش را در حالی دیدار کنم که‌این نماز را که وقتش نزدیک شده بخوانم.امام، نگاهی به بالا افکند، فرمود: نماز را به یادآوردی، خدا تو را از نماز گزاران ذاکر قرار دهد.آری، اینك اول وقت نماز است.مهلتی ازسپاه دشمن خواستند.آنگاه ابو ثمامه و جمعی دیگر، با امام حسین «ع» نماز جماعت‌خواندند.[۲] وی جزء آخرین سه نفری بود که از یاران امام تا عصر عاشورا زنده مانده‌بودند.برخی گفته‌اند که در اثر جراحتهای بسیار بر زمین افتاد، خویشانش او را به دوش کشیده و از میدان به در بردند و مدتها بعد از دنیا رفت.[۳] . -------------------

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۷۷.برخی هم «عمرو بن عبدالله» نوشته‌اند.مثل تنقیح المقال، مامقانی، ج ۲، ص ۳۳۳.

[۲] سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳۶، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

[۳] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۵۱.

عمرو بن قرظه انصاری

از شهدای کربلاست.پدر او (قرظه) از اصحاب علی «ع» و از خزرجیانی بود که به کوفه آمد و آنجا ماندگار شد و در رکاب علی «ع» با دشمنانش جنگید.عمرو، از کوفه آمد و در کربلا، روز ششم محرم به سید الشهدا «ع» پیوست.امام در گفتگوهایش با عمر سعد، اورا برای مکالمه می‌فرستاد و او جواب می‌آورد، تا آنکه شمر از کوفه آمد و این مذاکره قطع شد.[۱] روز عاشورا جلوی امام حسین «ع» ایستاده بود و تیرهای دشمن را با سینه و پیشانی‌خود به جان می‌خرید و اینگونه از جان امام محافظت می کرد.زخمهای زیادی بر پیکرش نشست.به امام خطاب کرد که: ای پسر پیامبر!آیا وفا کردم؟حضرت فرمود: آری!تو پیش‌از من به بهشت می‌روی.از من به پیامبر سلام برسان و بگو که من در پی تو می‌آیم و... افتاد و شهید شد.[۲] نامش در زیارت ناحیه آمده است.برخی هم شهادتش را در عرصه میدان و پس از رجز و رزم گفته‌اند.رجز او چنین بود: قد علمت کتیبة الانصار

انی ساحمی حوزة الذمار ضرب غلام غیر نکس شاری

دون حسین مهجتی و داری[۳] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۶۰.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۰۶.

[۳] عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۳۰.

عمرو بن مطاع جعفی

نامش در شمار شهدای کربلا آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۲.

عمیر بن عبدالله مذحجی

از شهدای کربلاست.پس از سعد بن حنظله، به میدان رفت و پس از رجز خوانی جنگید تا شهید شد.رجزش چنین بود: قد علمت‌سعد وحی مذحج
انی لدی الهیجاء لیث محرج... [۱] .

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۸.

عباس جدلی

به قولی او همان «عباس بن جعده جولی» است.

عائذ بن مجمع بن عبدالله

او پسر مجمع بن عبدالله بن عائذی بود. عائذ به همراه پدرش با راهنمایی طرماح بن عدی در بین راه خود را به اردوی امام حسین علیه‌السلام رسانیدند. عائذ و پدرش قبل از نخستین حمله در روز عاشورا به شهادت رسیدند ولی نظر دیگر این است که ایشان در حمله اول به درجه رفیع شهادت نایل آمدند.

عائذ بن مجمع عائذی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

عابر بن حساس بن شریح

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

عابس ابن ابی‌شبیب شاکری

عابس بن ابی‌شبیب بن شاکر بن ربیعه بن مالک بن صعب بن معاویه بن کثیر بن مالک بن جشم بن حاشد الحمدانی الشاکری.
بنی‌شاکر تیره‌ای از قبیله حمدان، و عابس از اهالی کوفه محسوب می‌شود.
بنی‌شاکر از مخلصین ولایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند به طوری که در جنگ صفین، آن حضرت در مورد ایشان فرمود: «اگر بنی‌شاکر هزار نفر بودند خدای تعالی بدرستی و حقیقتا عبادت می‌شد».

سوابق و فضایل عابس:

از شخصیتهای بارز شیعه، مدیر، ارجمند، شجاع، سخنور، زاهد و شب زنده‌دار بود. او از مردان پاک، خالص، و قهرمانی شورانگیز و از بزرگترین انقلابیون محسوب می‌شد.

از سخنان او با مسلم بن عقیل چنین به نظر می‌رسد که شخصی محتاط و دقیق و به بیعت مردم کوفه اطمینان چندانی نداشته، ولی با این همه او شخصی با اراده در جهت انقلاب بوده است.

مسلم بن عقیل او را به عنوان پیک خویش به سوی امام حسین علیه‌السلام فرستاد، تا بیعت مردم کوفه را به اطلاع امام علیه‌السلام برساند و امام علیه‌السلام را برای ورود به کوفه دعوت کند، این حادثه پیش از دگرگونی و تغییر اهالی کوفه اتفاق افتاد.

عابس از متقدمین شیعه، حافظ و حامل حدیث، و او را مجلسی بود که شیعیان به خدمتش می‌رسیدند و از او اخذ حدیث می‌کردند.

در ابتدای ورود مسلم علیه‌السلام به کوفه که در خانه مسلم بن عوسجه مهمان بود و نامه حضرت امام حسین علیه‌السلام را برای مردم کوفه قرائت می‌کرد، در یک نوبت از قرائت عابس برخاست و سخنان دقیقی بعد از حمد و ثنای الهی خطاب به مسلم علیه‌السلام ایراد کرد:

«اما بعد، پس من خبر نمی‌دهم شما را از مردم و نمی‌دانم چه در دل ایشان هست و مغرور نمی‌سازم شما را به ایشان، به خدا سوگند که من خبر می‌دهم شما را از آنچه در درون نفس خودم هست، به خدا قسم که اطاعت می‌کنم شما را هر گاه بخوانید مرا، و می‌جنگم با دشمنان شما و پیوسته در یاری شما شمشیر می‌زنم تا خدا را ملاقات کنم و مزد خود نخواهم مگر از خدا.

پسر حبیب بن مظاهر برخاست و گفت خدا تو را رحمت کند ای عابس همانا آنچه در دل داشتی به مختصر قولی ادا کردی، قسم به خداوندی که نیست جز او خداوندی بحق، من نیز مثل عابس و بر همان عزم هستم.

بعد از شهادت شوذب، عابس خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسید و بعد از سلام، عرض کرد: یا اباعبدالله هیچ آفریده‌ای چه از نزدیک چه دور چه خویش چه بیگانه در روی زمین نیست که در نزد من عزیزتر و محبوب‌تر از تو باشد و اگر قادر بوده که دفع این ظلم و قتل را از تو بنمایم به چیزی که از خون و جان من عزیزتر بود، سستی در آن نمی‌کردم و این کار را به پایان می‌رسانیدم. آنگاه آن حضرت را سلام داده و عرض کرده:

شاهد باش که من بر تو و دین پدر تو هستم، پس با شمشیر کشیده به میدان تاخت.

ربیع بن تمیم که از دشمنان بود می‌گوید: من عابس را که به میدان آمد شناختم، چون از قبل با او آشنا بودم و شجاعت و مردانگی او را در جنگها مشاهده کرده بودم و شجاعتر از او کسی را ندیده بودم، در این وقت لشگر را ندا در دادم که ای مردم «هذا اسد الاسود هذا ابن ابی‌شبیب»

«این شیر شیران، ابن ابی‌شبیب است». هرکس به جنگ او برود، سالم برنمی‌گردد.

عابس چون شعله آتش، در میدان جولان می‌کرد و مبارز می‌طلبید، و هیچ کس جرأت جنگیدن با او را نداشت و لذا پیوسته چون شیر غرش می‌کرد و می‌گفت: «الا رجل، الا رجل»؟! «آیا مردی نیست، آیا مردی نیست؟!» تا اینکه این صحنه بر عمر بن سعد ناگوار آمد دستور داد عابس را سنگباران بکنند پس لشگریان از هر سو به جانب او سنگ انداختند. عابس که چنین دید زره و کلاه خود را از تن بیرون کرده و بر لشکر حمله نمود.

ربیع می‌گوید: به خدا سوگند عابس به هر طرف که حمله می‌کرد بیش از دویست نفر از پیش او می‌گریختند و بر روی یکدیگر می‌افتادند.

بدین گونه رزم کرد تا آن که لشکر از هر طرف او را احاطه کردند و از زیادی جراحت سنگ، زخم شمشیر و نیزه او را از پای در آورد.

سپس سرش را از تن جدا کردند و من سر او را در دست جماعتی از شجاعان دیدم که هر یک ادعا می‌کرد که من او را کشتم.
ابن‌سعد گفت:
نزاع و مخاصمه نکنید هیچکس یک تنه او را نکشت بلکه همگی در کشتن او همدست شدید.
در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه نامش وارد شده است:
«السلام علی عابس بن ابی‌شبیب الشاکری».

عابس بن شبیب

از شهدای کربلاست. به قولی وی همان «عابس بن ابی‌شبیب شاکری» است.

عامر بن جلیده

بعضی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته‌اند. نام آن بزرگوار در زیارت رجبیه آمده است.

عامر بن حسان طایی

عمار بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثهٔ بن لام بن عمرو بن ظریف بن عمرو بن ثمامه بن ذهل بن جذعان بن سعد بن طی.
او از شیعیان مخلص در ولایت و از شجاعان معروف و پدرش حسان از مجاهدین جنگ جمل و از شهدای جنگ صفین، و از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام بوده است.
او در مکه به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسیده و همچنان در محضر آن حضرت بود، تا اینکه همراه امام علیه‌السلام وارد کربلا شده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.
عبدالله بن احمد بن عامر بن سلیمان بن صالح بن وهب بن عمار که یکی از علما و از راویان حدیث بوده، از نوادگان عمار می‌باشد، که از طریق پدرش (احمد) از حضرت رضا علیه‌السلام روایت نقل کرده و کتاب «قضایای امیرالمؤمنین علیه‌السلام» از تألیفات ایشان می‌باشد.
نجاشی از عبدالله بن احمد نقل می‌کند که پدرش متولد سال ۱۵۷ هجری قمری بوده و در سال ۱۹۴ در طوس حضرت امام رضا علیه‌السلام را ملاقات کرده است.
و من هم ملاقات کردم حضرت امام علی النقی علیه‌السلام و حضرت امام حسن عسگری علیه‌السلام را، و پدرم مؤذن آن دو بزرگوار بود. نام عمار در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است.

عامر بن خلیده

بعضی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته‌اند. نام آن بزرگوار در زیارت رجبیه آمده است.

عامر بن مالک کوفی

عامر بن مالک نیز از اصحاب ابی‌عبدالله در صحنه کربلا و عاشورا است چنانکه در زیارت رجبیه است: السلام علی عامر بن مالک...

عامر بن مسلم بن عبدی

عامر بن مسلم بن حسان بن شریح بن سعد بن حارثه السعدی البصری.
عامر از شیعیان بصره و به قولی از طایفه عبدی و به قولی از طایفه سعدی بود.
عبدی و سعدی هر دو از تیره‌های عبدالقیس و عدنانی می‌باشند.
از جمله فضایل و سوابق عامر این است که خودش در خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام در کربلا به فیض شهادت نایل گشت و پدرش مسلم در جنگ صفین در خدمت حضرت امام علی علیه‌السلام بوده و به شهادت رسیده است.
عامر و مولایش سالم به همراه یزید بن ثبیط در مکه به خدمت امام حسین علیه‌السلام شرفیاب شده و همچنان در خدمتش بودند تا این که با هم به کربلا آمدند و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند.
نام عامر در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است. «السلام علی عامر بن مسلم...»

عباد بن مهاجر جهنی

عباد از وادی جهنیه (که آب از آنجا به ینبع و به مدینه و اطراف سرازیر می‌شود) می‌باشد. عباد که از صالحان و محبان عترت طاهرین است از جهنیه به امام ملحق شد در حالی که خبر شهادت مسلم بن عقیل را به حضرت داده بودند یعنی سرزمین زباله - و بسیاری از اعراب از اینجا از امام علیه‌السلام جدا شدند - و اصحاب خاص امام علیه‌السلام ماندند. عباد نیز در کنار امام تا کربلا بود و پس از قتال سخت با دشمن شهید گردید.

عباس بن جعده جدلی کوفی

از قبیله بنی‌جدل است و از شیعیان امیرالمؤمنین که با مسلم بن عقیل در کوفه بیعت نمود و یکی از کسانی است که مسلم بن عقیل رایت و پرچمی برای او تنظیم کرد تا در یورش و حمله به دارالاماره عبیدالله بن زیاد از سرداران اصحاب مسلم باشند - مأمورین و سربازان ابن‌زیاد وقتی حضرت مسلم را شهید کردند به سراغ عباد بن مهاجر رفته او را نزد عبیدالله بن زیاد بردند. و ابن‌زیاد دستور داد او را گردن بزنید. عباد را شهید نمودند و عباد همانند مسلم و هانی از شهدای کوفه به حساب می‌آید.

عباس بن جعده جولی

عباس بن جعده جولی، اهل کوفه و از یاران باوفای حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام بود که در روز قیامش پرچم قبیله مدینه را به دست عباس داده بود.
او به وسیله محمد بن اشعث دستگیر شده و تحویل ابن‌زیاد گردید و بعد از شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام به امر ابن‌زیاد به شهادت رسید. عباس از شهدای کوفه بوده ولی در ثواب و عظمت با شهدای کربلا مساوی می‌باشد.

عبدالاعلی بن یزید کلبی

بنوعلیم بن جناب تیره‌ای از قبیله‌ی «کنانهٔ» عذره و «قضاعهٔ» و از اعراب قحطان می‌باشند.
از شهدای نهضت حسینی در کوفه. او از جوانان کوفه بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد. پس از دستگیر شدن «هانی» توسط ابن‌زیاد، هنگامی که مسلم اعلان قیام کرد، عبدالاعلی سلاح برگرفت و از خانه بیرون آمد تا در محله‌ی «بنی‌فتیان» به مسلم بپیوندد. او را دستگیر کرده، نزد ابن‌زیاد بردند. دستور داد تا به زندانش افکنند. پس از شهادت هانی و مسلم، به دستور ابن‌زیاد احضارش کردند و گردن زدند. سلام خدا بر او باد.

او جوانی بود از اهالی کوفه و جزء کسانی که با مسلم بن عقیل بیعت کردند. هنگامی که مسلم حرکت خویش را بعد از دستگیری «هانی بن عروهٔ» اعلام کرد «عبدالاعلی» لباس رزم پوشید و از منزل خویش بیرون آمد تا در محله‌ی «بنی‌فتیان» به مسلم بپیوندد؛ «کثیر بن شهاب بن حصین حارثی» که از قبیله‌ی مذحج بود، او را دستگیر نمود. «کثیر» مزدور عبیدالله بن زیاد بود و به فرمان او طرفداران خویش را از قبیله‌ی مذحج گرد آورده بود تا مردم را وادارد که از طرفداری و حمایت مسلم بن عقیل دست بردارند. «کثیر بن شهاب»، «عبدالاعلی بن یزید کلبی» را دستگیر و به پیش عبیدالله بن زیاد آورد. عبدالاعلی به ابن‌زیاد گفت: «تو را اراده کردم و به قصد تو بیرون آمدم». عبیدالله سخنش را باور نکرد، فرمان داد تا عبدالاعلی زندانی شود.

بعد از آنکه عبیدالله، «مسلم بن عقیل» و «هانی بن عروهٔ» را به شهادت رساند، فرمان داد تا عبدالاعلی را پیش او آوردند. عبیدالله به او گفت: «ما را از کار خویش آگاه کن و بگو که چرا از خانه بیرون آمدی». عبدالاعلی گفت:«خدا تو را اصلاح کند، من از خانه بیرون آمدم تا ببینم مردم چه می‌کنند. کثیر بن شهاب مرا دستگیر کرد.» عبیدالله گفت: «سوگند بخور که جز آنچه گفتی هدفی دیگر تو را به بیرون آمدن از خانه نکشانده است و گناه این سوگند اگر دروغ بگویی بر عهده‌ی توست». عبدالاعلی از سوگند خوردن امتناع ورزید. عبیدالله دستور داد: او را به «جبانهٔ السبیع» برده و گردنش را بزنند. مأموران او را به آنجا برده و سر از تنش جدا ساختند. (جبانهٔ السبیع: نام یک بلندی در حومه‌ی شهر کوفه). او از شهدای کوفه محسوب می‌شود.

عبدالرحمان بن حجاج

از شهدای کربلا، او و پدرش (مسعود بن حجاج) در حمله‌ی اول به شهادت رسیدند. برخی گفته‌اند این دو همراه سپاه عمر سعد از کوفه بیرون آمده بودند؛ ولی در کربلا به سوی حسین علیه‌السلام آمدند. نامشان در زیارت ناحیه‌ی مقدسه هم آمده است.

عبدالرحمان بن عبد رب انصاری

او از قبیله خزرج انصار مدینه، اهل و ساکن کوفه بوده است. و دارای سوابق اجتماعی، سیاسی و فضایل درخشانی می‌باشد:

او از اصحاب و راویان حدیث از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از اصحاب و شاگردان حضرت علی علیه‌السلام محسوب می‌شده.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از مردم پرسید، هر کس حدیث غدیر را از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است شهادت بدهد، این افراد اجابت کردند:

«عبدالرحمن بن عبد رب انصاری، ابوایوب انصاری، ابوعمرهٔ بن عمرو بن محصن، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمهٔ بن ثابت، عبدالله بن ثابت، حبشی بن جنادهٔ سلولی، عبید بن عازب، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیعه، ابوفضالهٔ انصاری».

اینان گفتند: «نشهد انا سمعنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول الا ان الله عزوجل ولیی و انا ولی المؤمنین الا فمن کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه، و احب من احبه، و ابغض من ابغضه، و اعن من اعانه».

عبدالرحمن قرآن را از حضرت علی علیه‌السلام یاد گرفته و تربیت شده‌ی او و از شخصیتهای برجسته کوفه، و یکی از کسانی بود که برای امام حسین علیه‌السلام در کوفه بیعت می‌گرفت.

و از مکه تا کربلا در خدمت امام علیه‌السلام بود تا اینکه در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

عبدالرحمن ارحبی

عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدن بن ارحب بن دعام بن مالک بن معاویه بن صعب بن رومان بن بکیر الحمدانی الارحبی بوده و

بنی‌ارحب تیره‌ای از قبیله حمدان می‌باشند. گویا عبدالرحمن هم اهل کوفه بوده او مردی شجاع، فعال، بافضیلت و پدرش از صحابه، و خودش هم از تابعین، یکی از هفت نفری است که پیامها و نامه‌های کوفیان را در مکه به محضر حضرت امام حسین علیه‌السلام تسیم کردند، و آن هفت نفر عبارتند از: «قیس بن مسهر، عبدالرحمن ارحبی، عبدالله بن وال تمیمی، عبدالله بن سبع، سعید بن عبدالله حنفی، هانی بن هانی سبیعی، عمارهٔ بن عبید سلولی».

عبدالرحمن ارحبی، قیس بن مسهر و عمارهٔ بن عبید را امام علیه‌السلام از مکه به همراه مسلم بن عقیل علیه‌السلام به کوفه فرستاد.

آنان از یاوران مسلم علیه‌السلام بودند تا این که مسلم علیه‌السلام به شهادت رسید.

آنگاه عبدالرحمن به خدمت امام حسین علیه‌السلام رسید و از جمله اصحابش بود که وارد کربلا شده و در روز عاشورا به شهادت رسید.

بنا به قول مناقب او در حمله نخست به شهادت رسید ولی ابصارالعین می‌نویسد: عبدالرحمن در روز عاشورا بعد از مشاهده مظلومیت جبهه حق، از امام علیه‌السلام اجازه جهاد گرفته و عازم میدان شده و مدام جنگیده تا این که به فیض شهادت نایل گشت.

و در هنگام مبارزه رجزهایی هم قرائت می‌کرده که قسمتی ازآن به شرح ذیل می‌باشد: صبرا علی الاسیاف و الاسنه

صبرا علیها الدخول الجنه «ای نفس برای خاطر ورود به بهشت در مقابل شمشیرها و نیزه‌ها صبور باش».

نام او در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است: «السلام علی عبدالرحمن بن عبدالله بن الکدر الارحبی» به نظر معجم رجال الحدیث عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی همان عبدالرحمن بن عبدالله ازدی می‌باشد.

عبدالرحمن بن بشر خثعمی

از شهدای عاشورای حسینی و از کسانی است که حسن عاقبت نصیبش شد زیرا از لشکریان عمر سعد بود که به سپاه امام حسین علیه‌السلام پیوست.

عبدالرحمن بن زید

از شهدای کربلا به حساب آمده است. نامش در زیارت رجبیه وارد شده است.

عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی

از شهدای کربلاست. او از جمله کسانی بود که دعوتنامه‌ی کوفیان را به حضور امام حسین علیه‌السلام رسانید و خود از همراهان مسلم بن عقیل در کوفه بود. مردی بود شجاع، موجه و محترم و تابعی. در مکه همراه امام شد و به کربلا آمد. گفته‌اند که در حمله‌ی نخست به شهادت رسید. نام او در زیارت رجبیه و زیارت ناحیه‌ی مقدسه آمده است.

ارحب: قبیله‌ای بزرگ از قبایل حمدانی می‌باشد و از اعراب قحطان. (یمن، عرب جنوب)

عبدالرحمن بن عبدالله ازدی

از پیکهای سیدالشهداء علیه‌السلام می‌باشد. او همراه قیس بن مسهر صیداوی مأموریت یافته بود که نامه‌ی حسین علیه‌السلام را به مردم کوفه برساند.

به نظر معجم رجال الحدیث عبدالله ازدی همان عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی می‌باشد، که در روز عاشورا به فیض شهادت نایل گشت.

عبدالرحمن بن عبدالله بن کدر ارحبی

به قولی او همان «عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی» از شهدای کربلاست.

عبدالرحمن بن عبدالله بن کدن ارحبی

به قولی او همان «عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی» از شهدای کربلاست.

عبدالرحمن بن عبدالله یزنی

از شهدای کربلاست. ابن‌شهر آشوب، خوارزمی و مؤلف بحارالانوار نام او را ذکر کرده‌اند. یزنی: منسوب به (یزن) تیره‌ای از قبیله‌ی «حمیر». (یمن، عرب جنوب).

به قولی «عبدالرحمن بن عبدالله یزنی» همان عبدالرحمن بن عبدالله بن کدی ارحبی است.

عبدالرحمن بن عبدالله یزنی حمیری

منسوب به قبیله «حمیر» بوده و «یزن» تیره‌ای از این قبیله می‌باشد. بعضی از محققین ایشان را همان عبدالرحمن بن عبدالله ازدی می‌شناسند. و قبیله حمیر اصالت یمنی دارد.

ولی معجم رجال الحدیث و مناقب و مقتل خوارزمی و بحارالانوار و نفس المهموم و ناسخ التواریخ او را به همین نام از شهدای کربلا دانسته‌اند. و نهمین نفر از اصحاب امام حسین علیه‌السلام هست که به میدان مبارزه رفته است.

بنا به نقل مناقب، عبدالرحمن بعد از مسلم بن عوسجه به شهادت رسید و هنگام جهاد این رجز را خواند: انا بن عبدالله من آل یزن

دینی علی دین حسین و حسن اضربکم ضرب فتی من الیمن

ارجو بذلک الفوز عند المؤتمن «من فرزند عبدالله از قبیله یزن بوده و دین من، دین امام حسن و امام حسین علیهماالسلام می‌باشد. همچون زدن جوان یمنی می‌زنم شما را، و به خاطر این جهادم رستگاری را از خدای تعالی امیدوارم».

عبدالرحمن خود را در میان لشکر دشمن افکنده و تنی چند را به هلاکت رسانید، سپس به فیض شهادت نایل گشت.

عبدالرحمن بن عبد ربه انصاری خزرجی

او از جمله یاران امام حسین علیه‌السلام و از شهیدان واقعه عاشورا و همان کسی است که در شب عاشورا، جناب بریر بن خضیر حمدانی از شوق شهادت با وی شوخی می‌کرد.

اهل کوفه و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و پس از رحلت آن حضرت نیز از کسانی بود که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام، اخلاص داشت و از آن حضرت قرآن آموخته بود. به نصب علی علیه‌السلام در غدیر به امامت گواهی داد.

روز تاسوعا «بریر» شوخی می‌کرد. وقتی گفتند: «الان چه وقت شوخی است، گفت: چرا خوشحال نباشم؟ میان ما و بهشت، جز درگیری با این کافران و شهادت فاصله‌ای نیست. او از شخصیتهای بارز شیعی کوفه محسوب می‌شد و در ایام نهضت مسلم بن عقیل، از مردم به نفع حسین بن علی علیه‌السلام بیعت می‌گرفت.

خزرجی: منسوب به قبیله‌ی خزرج، (یمن، عرب جنوب).

عبدالرحمن بن عروهٔ بن حراق غفاری

او و برادرش عبـدالله، که هر دو در کربلا- شـهید شدنـد، از اشـراف و شـجاعان کـوفه بودنـد و به خانـدان پیـامبر عشق می‌ورزیدنـد. جدشان حراق نیز از یاران علی علیه‌السلام بود که در سه جنگ، در رکاب آن حضرت حضور داشت. این دو برادر با هم از کوفه به کربلا آمـده بودنـد. هر دو با هم روز عاشورا از سیدالشـهدا علیه‌السـلام اذن پیکار گرفتنـد و با هم به میـدان رفتنـد در رفتن به میدان نبرد، از هم سبقت می‌جستند هنگام جنگ هر کدام یک مصرع از رجز را می‌خواند و نفر دیگر، مصرع دوم شعر را تمام می‌کرد. این دو برادر با هم به شهادت رسیدند.

نامش در زیارت رجبیه هم آمـده است. بعیـد نیست که این، همان «عبدالرحمن بن عروه‌ی غفاری» باشد و تشابه اسـمی میان عروه و غرره در استنساخ پیش آمده باشد.

غفاری: منسوب به «غفار بن ملیل»، تیره‌ای از کنانه و عرب عدنان. (عدنان، عرب شمال).

عبدالرحمن بن عروهٔ غفاری

عبدالرحمن پسر عروهٔ بن حراق الغفاری است. اهل کوفه و از قبیله بنی‌غفار بود.

این قبیله منسوب به غفار بن ملیل، تیره‌ای از کنانهٔ و از اعراب عدنانی می‌باشند.

او به هنگام شهادت جوان بود.

فضایل و سوابق:

جـدش حراق از اصـحاب بزرگوار حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و در سه جنـگ صـفین، جمل و نهروان از یاران و سـربازان آن حضرت بود و عبدالله از اشراف و شجاعان کوفه محسوب می‌شد.

در روز عاشورا به اتفاق برادرش عبدالله به خدمت حضـرت امام حسین علیه‌السلام رسیدند و عرض کردند: یا اباعبدالله سلام بر شما، آمده‌ایم که در پیش روی تو کشته شویم و دفع بلا از تو نماییم.

آن حضرت فرمود: خوش آمدید، نزدیک‌تر بیایید، پس نزد آن حضرت رفتند در حالی که هر دو می‌گریستند.

امام علیه‌السلام فرمود: ای پسران برادرم چه چیز شما را به گریه آورده؟ به خدا قسم امیدوارم که بعد از ساعتی چشمهای شما روشن شود.

آنـان عرض کردنـد: یا اباعبـدالله خـدا ما را فـدای تو کنـد! سوگنـد به خـدا که گریه ما بر خودمان نیست بلکه می‌گرییم برای اینکه دشمنان دور تو را گرفته‌اند و ما قدرت نداریم دفعشان کنیم.

آن حضـرت فرمود: خدا شـما را جزای خیر دهد ای برادرزادگانم! آنگاه عرض کردند: «سلام بر تو ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم». و عازم میدان جهاد شدند.

آن حضرت فرمود: «سلام و رحمت خدا بر شما باد» پس از ساعتی مبارزه به شهادت رسیدند.

مناقب فقط عبدالله را از شهدای حمله نخست آورده ولی خوارزمی شهادت آن دو را، با هم ثبت کرده است.

بعضـی‌ها شـهیدی دیگر به نام عبـدالرحمن بن عزرهٔ غفاری را ذکر کرده و اشـعاری هم منتسب به ایشان نوشـته‌اند، که چنـد احتمال می‌رود:

اول – عروهٔ بن حراق برادری به نام عزرهٔ داشته که عبدالرحمن بن عزرهٔ پسر عموی عبدالرحمن بن عروهٔ می‌شود.

دوم – تشابه بین دو کلمه عروهٔ و عزرهٔ باعث اشتباه در استنساخ شده، و در نتیجه هر دو عبدالرحمن یک نفر می‌باشند.

نام عبدالرحمن بن عروهٔ بن حراق غفاری و برادرش در زیارت ناحیه مقدسه بدین صورت آمده است: «السلام علی عبدالله و عبدالرحمن ابنی‌عروهٔ بن حراق الغفاریین».

عبدالرحمن بن عزرهٔ غفاری

به قولی او همان عبدالرحمن بن عروه غفاری می‌باشد. بعضی‌ها شهیدی دیگر به نام عبدالرحمن بن عزرهٔ غفاری را ذکر کرده و اشعاری هم منتسب به ایشان نوشته‌اند، که چند احتمال می‌رود:

اول - عروهٔ بن حراق برادری به نام عزرهٔ داشته که عبدالرحمن بن عزرهٔ پسر عموی عبدالرحمن بن عروهٔ می‌شود.

دوم - تشابه بین دو کلمه عروهٔ و عزرهٔ باعث اشتباه در استنساخ شده، و در نتیجه هر دو عبدالرحمن یک نفر می‌باشند.

عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج تیمی

عبدالرحمن بن مسعود بن حجاج تیمی، عبدالرحمن از طایفه بنی‌تیم بوده و ظاهرا اهل کوفه باشد. چون در ابتدا جزو سپاه عمر بن سعد بوده و اکثریت سپاه ابن‌سعد کوفی محسوب می‌شده‌اند.

او از شیعیان معروف و در شجاعت مشهور بود. عبدالرحمن و پدرش ابتدا شاید به صورت یک تاکتیک در کوفه وارد سپاه ابن‌سعد شدند و سپس در کربلا به سپاه امام علیه‌السلام پیوستند. چون ابن‌زیاد ممانعت شدیدی از پیوستن شیعیان به امام علیه‌السلام را به عمل می‌آورد و لذا بعضی از شهدای کربلا ابتدا به سپاه ابن‌سعد ملحق می‌شدند اما همینکه به کربلا می‌رسیدند در فرصت مناسب به سپاه امام علیه‌السلام می‌پیوستند. عبدالرحمن و پدرش مسعود بدین طریق خود را به کربلا رسانیده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند. نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه وارد شده است:

«السلام علی مسعود بن الحجاج و ابنه عبدالرحمن بن مسعود».

عبدالرحمن بن مسعود تیمی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

عبدالرحمن بن یزید بن جاریهٔ اوسی

از قبیله اوس و از شهدای کربلا-است. نام او در زیارت رجبیه چنین ذکر شده است: «السلام علی عبدالرحمن یزید». و این معلوم می‌دارد که عبدالرحمن بن یزید از شهدای عاشورای حسینی است و در کتب رجال از سه عبدالرحمن بن یزید نام برده شده است.

عبدالرحمن بن یزید بن رافع انصاری بصری

بنا به نقل برخی از مورخین او یکی از یاران امام حسین علیه‌السلام و از شهدای روز عاشورا می‌باشد.

عبدالرحمن بن یزید بن یعمر الدئلی

بنا به نقل برخی از مورخین او یکی از یاران امام حسین علیه‌السلام و از شهدای روز عاشورا می‌باشد.

عبدالرحمن کدری

برادرش نیز از جمله شهدای عاشواری حسینی و کربلا و از مجاهدان و مبارزان در راه نصرت دین خدا بودند که در پیش روی امام جنگیدند و به شهادت رسیدند.

عبدالله بن ابی‌بکر

بعضی مورخین او را در شمار شهدای کربلا به حساب آورده‌اند.

عبدالله بن بشر خثعمی

او عبدالله بن بشر بن ربیعهٔ بن عمرو بن منارهٔ بن قمیر بن عامر بن رائسهٔ بن مالک بن واهب بن جلیحهٔ بن کلب بن ربیعه بن عفرس بن حلف بن اقبل بن انمار الخثعمی بوده و خثعمی تیره‌ای از قبیله قحطان می‌باشد.

عبدالله اهل کوفه و یمنی الاصل محسوب می‌شده.

شجاعت او و پدرش بشر در جنگها و غزوات معروف است. و عبدالله از کوفه همراه سپاه ابن‌سعد عازم میدان شده و در آنجا به سپاه امام علیه‌السلام پیوسته و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید.

عبدالله بن بقطر

از شهدای روز عاشوراست. سه روز قبل از امام حسین علیه‌السلام به دنیا آمد. پدرش بقطر (یقطر) خادم پیامبر بود و همسرش «میمونه» در خانه‌ی علی علیه‌السلام زندگی می‌کرد. و از صحابیان شهید و از فرستادگان امام حسین علیه‌السلام بود که نامه‌ای از سوی آن حضرت برای مسلم بن عقیل به کوفه برد. دستگیر شد، وی را نزد ابن‌زیاد بردند، سپس او را از بالای قصر به زمین افکندند و استخوانهایش خورد شد. رمقی در بدن داشت که «عبدالملک بن عمیر لخمی» با ضربتی او را کشت.

عبدالله بن حارث

عبدالله بن حارث بن نوفل حمدانی، اهل کوفه و از یاران حضرت مسلم بن عقیل بود. که به دست مأمورین ابن‌زیاد - لعنت الله علیه - دستگیر و شهید شد. بنابراین او از شهدای کوفه می‌باشد.

عبدالله بن حارث بن نوفل کوفی

از رجال باسابقه اسلام که به شرف مصاحبت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نایل گردیده و از اصحاب صفین امیرالمؤمنین نیز بود - در کوفه با مسلم بن عقیل بیعت کرد و پس از شهادت حضرت مسلم او را نیز که از یاران مسلم و از شیعیان بنام بود عمال ابن‌زیاد گرفتند و بمانند هانی و دیگران شهید نمودند.

عبدالله بن حر

به قولی او همان «عبیدالله بن حر جعفی» از شهدای روز عاشوراست.

عبدالله بن عباس

به قولی او همان «ابن‌عباس» از روایتگران معروف تاریخ عاشوراست.
از جمله کسانی بود که پس از تصمیم امام حسین علیه‌السلام برای رفتن به کوفه، تلاش می‌کرد آن حضرت را از این سفر بازدارد و بی‌وفایی کوفیان را یادآوری می‌کرد و چون کلماتش در اراده‌ی امام تأثیر نگذاشت، به شدت متأثر شد. از کسانی بود که پیشاپیش از شهادت سیدالشهداء خبر داشت و روز عاشورا در مدینه بود و با دیدن خواب و تبدیل مشکی که داشت به خون، از کشته شدن حسین علیه‌السلام باخبر شد. ابن‌عباس، پسر عموی امیرالمؤمنین و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بود و از چهره‌های بارز مفسران اسلام محسوب می‌شد که تفسیر را از حضرت علی علیه‌السلام، آموخته بود. مجالس ابن‌عباس، آمیخته به بحثهای قرآنی بود. او از بزرگان اسلام بود، اما نسبت به مواضع سیاسی او درباره‌ی عثمان و امویان و مسایل حکومت و خلافت، نظرهای متناقضی ابراز شده است. به لحاظ علمی، به او «حبر امت» می‌گفتند. او در اواخر عمر نابینا شده بود. در سال ۶۸ هجری، در فتنه پسر زبیر، در طائف درگذشت، در حالی که هفتاد سال عمر داشت و محمد حنفیه بر او نماز گزارد.

عبدالله بن عبدالله بن جعفر طیار

مادرش خوصا بنت حفص وابلی است. از بنی‌اعمام ابی‌عبدالله و از پاکان و صالحان از شهدای عاشورای حسینی است.

عبدالله بن عزرهٔ بن حراق

برخی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته‌اند.

عبدالله بن عروه‌ی غفاری

نامش را در شمار شهدای حمله‌ی اول در روز عاشورا آورده‌اند. او و برادرش عبدالرحمن، از شجاعان و اشراف کوفه و صاحبان ولایت اهل بیت بودند و در کربلا خود را به حسین بن علی علیه‌السلام رساندند. هر دو با هم به میدان رفتند، جنگیدند و شهید شدند.
دو برادر غفاری که پسران «حراق» بوده‌اند و در مصادر به عنوان شهیدانی ذکر شده‌اند که در میدان مبارزه به قتل رسیده‌اند، بیشتر منابع تاریخی تصریح کرده‌اند که این دو برادر با هم به شهادت رسیده‌اند. ابن‌شهر آشوب او را در شمار کشته شدگان نخستین حمله نام برده است.

غ

غسل زیارت

از جمله آداب زیارت سید الشهدا «ع»، غسل زیارت است، بویژه از آب فرات که سبب آمرزش گناهان است.امام صادق «ع» فرمود: «من اغتسل بماء الفرات و زار قبر الحسین «ع» کان کیوم ولدته امه صفرا من الذنوب...»[۱] .
هر که با آب فرات غسل کند و قبر حسین «ع» را زیارت کند، مثل روزی که از مادر متولد شده، از گناهان پاک می‌شود.

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۴۳.

غلام ترک

یکی از شهدای کربلا، وی غلام سید الشهدا «ع» و ترک زبان بود، تیر انداز و کماندار بودو کاتب امام حسین «ع» به شمار می‌رفت.قاری قرآن و آشنا به عربی بود.برخی نام او را سلیمان و سلیم هم نوشته‌اند.[۱] روز عاشورا که اذن میدان گرفت، اینگونه رجز می‌خواند: البحر من طعنی و ضربی یصطلی

و الجو من سهمی و نبلی یمتلی اذا حسامی فی یمینی ینجلی

ینشق قلب الحاسد المبجل[۲] . دریا از ضربت نیزه و شمشیرم می‌جوشد و آسمان از تیرم پر می‌شود، آنگاه که تیغ درکفم آشکار شود، قلب حسود متکبر را می‌شکافد.وی دلاورانه جنگید و بر زمین افتاد.

امام به بالین او آمد و گریست و چهره بر چهره‌اش نهاد.اسلم، چشم گشود و حسین «ع» را بر بالین خود دید، تبسمی کرد و جان داد.[۳] . یکجا رخ غلام و پسر بوسه داد و گفت:

در دین ما سیه نکند فرق با سفید

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۵۸.

[۲] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۲۴.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰، عوالم (امام حسین)، ص ۲۷۳.

غلام سیاه

او همان «جون بن حوی» غلام حضرت امام حسین علیه‌السلام بود که در روز عاشورا به فیض شهادت رسید.

غیلان بن عبدالرحمن

نام او در زیارت رجبیه، جزو شهدای کربلا آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۳.

غلام ترک

او همان «اسلم ترکی» از شهدای کربلا و غلام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بود.

غلام سیاه

او همان «جون بن حوی» غلام حضرت امام حسین علیه‌السلام بود که در روز عاشورا به فیض شهادت رسید.

غیلان بن عبدالرحمن

از شـهدای عاشورای ابی‌عبدالله الحسـین است. چنانکه در زیارت رجبیه در کتاب اقبال سید بن طاووس است: «السلام علی غیلان بن عبدالرحمن».

غاضریه

نام سـرزمین کربلا، روسـتایی از نواحی کوفه نزدیک کربلا.منسوب به غاضـره از طایفه بنی اسد. این روستا پس از انتقال بنی اسد به عراق در صدر اسلام، پدید آمد.[۱] امام باقر «ع»

فرمود: «الغاضـریهٔ هی البقعهٔ التی کلم الله فیها موسی بن عمران و ناجی نوحا فیها و هی اکرم‌ارض الله علیه و لو لا ذلک ما استودع الله فیها اولیاءه و ابناء نبیه، فزوروا قبورنا بالغاضریهٔ.»[۲] غاضـریه، همان بقعه‌ای است که خداوند در آن با موسای کلیم هم سخن شدو با نوح مناجـات کرد و آن گرامیترین سـرزمین نزد خـداست و اگر چنـان نبود، خداونـد اولیـاءخویش و فرزنـدان پیامبرش را در آن به ودیعت نمی‌نهاد.پس قبور ما را در غاضریه زیارت کنید.روایت است که امام حسین «ع» آن نواحی را که قبرش در آنجاست، از اهل نینوا و غاضـریه به شـصت هزار درهم خرید و آن را بر اهالی همانجا صدقه داد و بخشید و با آنان شرط کرد که مردم را به محل قبر او راهنمـایی کننـد و زائران قبرش را سه روز ضـیافت و پـذیرایی کننـد.[۳] وقتی حسـین «ع» به کربلا- می‌آمـد، چون نام سـرزمین را پرسید، ازجمله نامها غاضریه بود و تصمیم گرفت آنجا فرود آید. -------------------------

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۰۹، ج ۱۰۱، ص ۱۰۸.

[۳] مجمع البحرین، واژه کربلا.

غمره

نام یکی از منازل راه مکه به عراق، که امام حسـین «ع» در مسیر خویش از آنجا هم گذشت. آبشـخوری بوده است.معنای اصلی آن جای انبوه مردم و محل فراهم آمدن اشیاء است، سختی و شدت، بسیاری، آب بسیار، گرداب.

غریب کوفه

نماینده اعزامی سید الشهدا از مکه به کوفه برای بررسی اوضاع و بیعت گرفتن از مردم. مسلم بن عقیل، پسر عموی امام حسین «ع» و مورد وثوق وی بود.رشـادت و جوانمردی او مشـهور بود.در جنـگ صـفین، در جنـاح راست لشـکر علی «ع» بود.امام حسـین «ع» در پاسخ به دعوتنامه‌های مکرر شـیعیان و سـران کوفه، نامه‌ای خطاب به آنان نوشت و مسـلم بن عقیل را بعنوان «برادر، پسـر عمو و فرد مـورد اطمینـان خـود» به آنـان معرفی کرد.مسلم‌در نیمه شعبان از مکه به کـوفه رفت، در کوفه به تلاـش وسـیعی برای دعوت مردم به‌بیعت با امام پرداخت.آن زمان والی کوفه نعمان بن بشـیر بود.حدود ۱۸ هزار نفر با اوبه نفع امام بیعت کردند.در ایام فعالیت و قیام حماسی مسلم، والی کوفه عوض شد و ابن زیاد به ولایت کوفه و مقابله با حرکت مسلم منصوب گشت.جایگاه مسلم در کوفه پنهان بود.ابن زیاد به کمک جاسوسان محل اختفای او را پیدا کرد و به دسـتگیری میزبانش که «هانی» بود پرداخت.مسـلم به عقیل مجبور شد قیام خویش را پیش از موعد علنی کند. قصر ابن زیاد به محاصره در آمد.

ابن زیاد، سـران شهر را گرد آورد و آنان را با تهدید و تطمیع، مطیع خویش ساخت.با ایجاد جو رعب و وحشت و دستگیریها، بیم و هراس بر مردم سایه افکنـد و از دور مسـلم پراکنـده شدنـد. مسـلم بن عقیل در کوفه، تنها و غریب و بی پناه مانـد.شب به خانه طوعه

رفت.جایگاه او برای ابن زیاد معلوم شد.نیروهایی فرستاد، مسلم از خانه بیرون آمد و درکوچه‌ها و میدان شهر، یک تنه با سربازان ابن زیاد جنگید تا آنکه گرفتار شد.او را به قصر ابن زیاد بردند.پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد، به دستور ابن زیاد، او را بالای قصر برده، سر از بدنش جدا کردند و پیکرش را به زیر افکندند.[۱] سر مسلم را همراه سرهانی نزد یزید فرستادند.شهادت مسلم بن عقیل، روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ (روز عرفه) بود.قبر مسلم در کوفه است.و در سال ۱۲۸۲ قمری گنبدش کاشی و ضریحش از نقره شد و اطراف ضریح، مجلل و آینه‌کاری گشت.محدث قمی پس از ذکر اعمال مسجد جامع کوفه، نماز و زیارتنامه‌ای برای حضرت مسلم نقل کرده است.با این شروع: «الحمد لله الملک الحق المبین...»[۲] . --------------------------

پی نوشتها :

[۱] قضایای نهضت او و بیعت مردم و شهادتش در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰ به بعد آمده است، نیز زندگینامه او درکتاب «مبعوث الحسین» محمد علی عابدین، انتشارات جامعه مدرسین.

[۲] مفاتیح الجنان، ص ۴۰۱ درباره او ر.ک: «مسلم بن عقیل» جواد محدثی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

غریب کوفه

منظور، حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام است که یکه و تنها و بدون یاور در کوچه پس کوچه‌های کوفه می‌گشت.

غلام عبدالرحمن انصاری

وی از راویان وقایع عاشوراست. از او جریان شوخی «بریر» در شب عاشورا، با دو واسطه روایت شده است.

غارت خیمه ها

پس از شهادت حسین بن علی «ع»، سپاه عمر سعد به خیمه‌های اهل بیت حمله کردندو به غارت پرداختند.زنان و کودکان در صحرا پراکنده شدند، گریان و داغدار و صیحه زنانو استغاثه کنان.پس از آن خیمه‌ها را آتش زدند.مقنعه از سر زنان کشیدند، انگشتر از انگشتها بیرون آوردند و گوشواره از گوشها و خلخال از پاها.[۱] حتی فاطمه دختر امام حسین «ع» نقل کرده که به خیمه ما ریختند و من دختری کوچک بودم، با گریه خلخال ازپایم در می آوردند. گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می‌کنی؟گفت: برای اینکه دختر پیامبررا غارت می‌کنم.گفتم: غارت مکن.گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و اینها را درآورد![۲] . ----------------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۸۵.

[۲] عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۳۹.

غل و زنجیر

غل، طوق آهنی و بند است، که در فارسی غل (مخفف) گویند، بند گردن و بند دست، طوقی آهنی یا دوالی است که در گردن یا دست قرار دهند. «غل جامعه» نوعی غل که دستها را به گردن بندد، بندی که دستها را به گردن جمع می‌کند، (هو القید الذی یجمع الیمین و العنق).[۱] غل جامعه، طوقی آهنین و سنگین که در دوران ساسانی به کار می‌رفت و توسط پدر عمر سعد در نبرد با ایرانیان به غنیمت گرفته شده بود.در دوران اسارت اهل بیت «ع» دستهای امام سجاد «ع» با زنجیر به گردنش بسته شده بود.از جمله کسانی

که اسرای اهل بیت را در کوفه در محله کناسه دیده و امام سجاد «ع» را سوار بر شتر بی‌روپوش‌مشاهده کرده که از گردن او در اثر غل جامعه خون می‌آمده، «مسلم جصاص» بوده که در آن ایام به تعمیر و سفید کاری قصر دار الاماره مشغول بوده است. ---------------------

پی نوشتها:

[۱] لغت نامه، دهخدا.

غالب دهلوی

میرزا اسدالله خان نجم الدوله دبیر الملک متخلص به «غالب» بن عبدالله بیگ خان شاعر و نویسنده و محقق مسلمان هندی، اصل او از توران است. نیاکان او ترک ایبک بوده‌اند و جدش در زمان شاه عالم به دهلی هجرت کرد.

اسدالله در پنج سالگی پدر خود را از دست داد و تحت حمایت عم خود نصرالله بیگ خان صوبه دار آگره قرار گرفت. پس از مرگ وی برای غالب که آن زمان نه ساله بود از طرف پادشاه دهلی مقرری ماهیانه‌ای تعیین شد. در سال ۱۸۴۷ م. واجد علی شاه در پاداش اشعار غالب، قراردادی با او منعقد کرد و مقرری سالیانه برای او معین کرد و نواب رامپور چون شهرت شاعر را شنید در مقابل اشعار او در سال ۱۸۵۹ م. حقوق ماهیانه برایش مقرر کرد. غالب پس از مدتی اندک اقامت در رامپور به دهلی بازگشت و به سن ۷۳ سالگی به سال ۱۲۸۵ ه.ق درگذشت و در جوار بقعه‌ی خواجه نظام الدین اولیا به خاک سپرده شد.

غالب هنوز دوره‌ی تحصیل خود را به پایان نرسانده بود که شعر گفتن آغاز کرد. ولی هنر واقعی شعر او پس از شورش عظیم سال ۱۸۵۷ م. به ظهور پیوست. وی پیشرو سبک نو در شعر اردوست و نخستین شاعری است که عقاید و نظرات فلسفی را در شعر اردو وارد کرده است. او را پدر شعر اردو می‌نامند. غالب در اشعار فارسی شیوه‌ی شاعران سبک هندی را تتبع می‌کرده. وی معاصر بابریان بود و در مدح آخرین پادشاه این سلسله، بهادر شاه دوم چند قصیده گفته. وی کتبی هم به نثر دارد که از آن جمله است: «قاطع برهان» که انتقادی است تند بر برهان قاطع. این کتاب موجب غوغایی عظیم بین محققان هند شد.

این شاعر از جمله شاعرانی است که در رثای سالار شهیدان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و یاران باوفایش شعر سروده است.

در اینجا نمونه‌ای از اشعار او ذکر می‌شود: ای کج اندیشه فلک، حرمت دین بایستی

علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی تا چه افتاد که بر نیزه سرش گردانند؟

عزت شاه شهیدان به ازین بایستی حیف باشد که فتد خسته ز توسن بر خاک

آن که جولانگه او عرش برین بایستی حیف باشد که ز اعدا نم آبی طلبد

آن که سایل به درش روح امین بایستی ایها القوم تنزل بود، ار خود گویم

میهمان بی‌خطر از خنجر کین بایستی سخن این است که در راه حسین بن علی

پویه از روی حقیقت ز جبین بایستی چشم بد دور، به هنگام تماشای رخش

رو نما سلطنت روی زمین بایستی به اسیران ستمدیده پس از قتل حسین

دل نرم و منش مهر گزین بایستی چه ستیزم به قضا؟ ور نه بگویم غالب

علم شاه نگون شد، نه چنین بایستی وقت است که در پیچ و خم نوحه سرایی

سوزد ز نفس نوحه‌گر از تلخ نوایی وقت است که در سینه زنی، آل عبا را

سر پنجه حنایی شود و رنگ هوایی وقت است که جبریل ز بی‌مایگی درد

غم را ز دل فاطمه خواهد به گدایی وقت است که آن پردگیان کز ره تعظیم

بر درگهشان کرده فلک ناصیه سایی از خیمه‌ی آتش زده عریان به در آیند

چون شعله دخان بر سرشان کرده ردایی جانها همه فرسوده‌ی تشویش اسیری

دلها همه خون گشته‌ی اندوه رهایی ای چرخ چو آن شد، گر از بهر چه گردی؟

ای خاک چو این شد، دگر آسوده چرایی؟ خون گرد و فروریز اگر صاحب دردی

برخیز و به خون غلت، گر از اهل وفایی تنهاست حسین بن علی در صف اعدا

اکبر تو کجا رفتی و عباس کجایی؟ توقیع شهادت که پیمبر ز خدا داشت

از خون حسین بن علی یافت روایی فریاد از آن حامل منشور امامت

فریاد از آن نسخه‌ی اسرار خدایی فریاد از آن زاری و خونابه فشانی

فریاد از آن خواری و بی‌برگ و نوایی غالب جگری خون کن و از دیده فروریز

گر روی شناس غم شاه شهدایی

غروی اصفهانی

آیت الله شیخ محمد حسین غروی اصفهانی مشهور به «کمپانی» و متخلص به «مفتقر»، فقیه و اصولی برجسته در سال ۱۲۹۶ ه.ق. در کاظمین زاده شد و در ۱۳۶۱ ه.ق. در نجف اشرف درگذشت.

وی بعد از فراگیری مقدمات در کاظمین برای ادامه‌ی تحصیل به نجف مهاجرت کرد. مدت سیزده سال در درس آیت الله العظمی آخوند خراسانی صاحب «کفایهٔ الاصول» حاضر شد، چندی بعد از وفات وی در دوره‌های متعدد سطوح عالی فقیه و اصول را تدریس کرد. او فلسفه را نزد فیلسوف عارف، «میرزا محمدباقر اصطهباناتی» فراگرفت و همین تبحر او در فلسفه بر آثار و سبک بدیع اصولی وی تأثیر گذاشت.

دیوان اشعار فارسی و عربی او به چاپ رسیده است.

غروی اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پر سوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. غروی اصفهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: باز این چه آتش است که بر جان عالم است؟

باز این چه شعله‌ی غم و اندوه و ماتم است؟ باز این حدیث حادثه‌ی جانگداز چیست؟

باز این چه قصه ایست که با غصه توأم است؟ این آه جانگزاست که در ملک دل بپاست

یا لشکر عزاست که در کشور غم است؟ آفاق پر ز شعله‌ی برق و خروش رعد

یا ناله‌ی پیاپی و آه دمادم است؟ چون چشمه، چشم مادر گیتی ز طفل اشک

روی جهان چو موی پدر کشته درهم است زین قصه سر به چاک گریبان کروبیان

در زیر بار غصه قد قدسیان خم است گلزار دهر گشته خزان از سموم قهر

گویا ربیع ماتم و ماه محرم است ماه تجلی مه خوبان بود به عشق

روز بروز جذبه‌ی جانباز عالم است مشکوهٔ نور و کوکب دری نشأتین

مصباح سالکان طریق وفا حسین

غل و زنجیر

غل، طوق آهنی و بند است، که در فارسی غل (مخفف) گویند، بند گردن و بند دست، طوقی آهنی یا دوالی است که در گردن یا دست قرار دهند. «غل جامعه» نوعی غل که دستها را به گردن بندد، بندی که دستها را به گردن جمع می‌کند، (هو القید الذی یجمع الیمین و العنق).[۱] غل جامعه، طوقی آهنین و سنگین که در دوران ساسانی به کار می‌رفت و توسط پدر عمر سعد در نبرد با ایرانیان به غنیمت گرفته شده بود.در دوران اسارت اهل بیت «ع» دستهای امام سجاد «ع» با زنجیر به گردنش بسته شده بود.از جمله کسانی که اسرای اهل بیت را در کوفه در محله کناسه دیده و امام سجاد «ع» را سوار بر شتر بی‌روپوش‌مشاهده کرده که از گردن او در اثر غل جامعه خون می‌آمده، «مسلم جصاص» بوده که در آن ایام به تعمیر و سفید کاری قصر دار الاماره مشغول بوده است.

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

ف

فرزدق

نام وی هماء بن غالب است. وی از شعرای اهل بیت علیهم‌السلام و از محبین خوشنام بود. و در بین راه مکه و عراق حضرت امام حسین علیه‌السلام با فرزدق (که از عراق می‌آمد) برخورد نمود.

پنجمین پیشنهاد انصراف از سفر عراق به حسین بن علی علیه‌السلام به وسیله‌ی فرزدق شاعر معروف عرب انجام گرفته است آنگاه که حسین بن علی علیه‌السلام عازم حرکت از مکه به سوی عراق بود و فرزدق نیز برای انجام عمل حج به طرف مکه می‌آمد، در خارج از شهر به خدمت آن حضرت رسید و در زمینه‌ی حرکت وی سؤال نمود. امام علیه‌السلام در پاسخ فرزدق سخنانی ایراد کرد.

فرزدق می‌گوید: من در سال شصت با مادرم عازم مکه و انجام مراسم حج بودم به هنگامی که داخل محدوده‌ی حرم شدم و افسار شتر مادرم را به دست گرفته و می‌کشیدم به قافله‌ی حسین بن علی علیه‌السلام که از مکه به سوی عراق در حرکت بود برخوردم و به حضورش شتافتم و پس از سلام و تعارفات عرضه داشتم: یابن رسول الله! پدر و مادرم به فدای تو «ما اعجلك عن الحج؟؛ انگیزه‌ی تو در این عجله و خارج شدن از مکه قبل از انجام مراسم حج چیست؟» امام فرمود: «اگر تعجیل نمی‌کردم دستگیرم می‌ساختند».

فرزدق می‌گوید امام از من پرسید تو کیستی؟ عرض کردم مردی از ملت عرب.

فرزدق: اضافه می‌کند که به خدا سوگند امام در شناسایی من به همین اندازه بسنده کرد و در این مورد چیز دیگری سؤال ننمود.

سپس پرسید نظر مردم (عراق) نسبت به اوضاع چگونه است. گفتم خبر را از خبره‌اش می‌خواهی که دلهای مردم با شما و شمشیرهایشان علیه شما و مقدرات در دست خداست که هر طور بخواهد انجام دهد.

امام در پاسخ من چنین فرمود: فرزدق درست گفتی! مقدرات در دست خداست و او هر روز فرمان تازه‌ای دارد که اگر پیشامدها بر طبق مراد باشد در مقابل نعمتهای خداوند سپاسگزاریم و هموست مددکار در سپاس و شکرگزاری برای او. و اگر حوادث و پیشامدها در میان ما و خواسته‌هایمان حایل گردید و کارها طبق مرام به پیش نرفت باز هم آن کس که نیتش حق باشد، و تقوا بر دلش حکومت می‌کند از مسیر صحیح خارج نگردیده است.

فرزدق می‌گوید وقتی سخن امام بدینجا رسید، گفتم بلی گفتار شما درست است، خیر پیش!

آنگاه مسایلی چند درباره‌ی حج و غیر آن سؤال کردم و امام پس از پاسخ این سؤالها مرکب خود را حرکت داد و خداحافظی

نموده و از همدیگر جدا شدیم.

فرزدق شاعری بزرگ و هوادار اهل بیت پیامبر بود که در مدح امام سجاد علیه‌السلام، قصیده‌ی معروف و بلند خویش را در مکه سرود و به دنبال آن به زندان افتاد و حضرت سجاد علیه‌السلام برایش صله‌ای فرستاد. او در بادیه‌ی بصره، در سال ۱۱۰ هجری در سن صد سالگی از دنیا رفت.

فیروزان ایرانی

از دلاوران و غلامان آزاد شده امام حسین علیه‌السلام و از صالحانی است که در نبرد جانانه با دشمن جمعی را کشت و سرانجام به فیض شهادت نایل آمد.

فرات

نام نهری در سرزمین کربلا، که حادثه عاشورا نزدیک آن اتفاق افتاد و امام حسین «ع» و یارانش لب تشنه در کنار آب، شهید شدند.فرات، نهر مقدس و با فضیلتی است که طبق روایات، دو ناودان از بهشت بر آن می‌ریزد و نهری پر برکت است و کودکی که کامش را باآب فرات بردارند، دوستدار اهل بیت «ع» می‌شود.[۱] در حدیث است که فرات، مهریه زهراست.[۲] مستحب است برای زیارت امام حسین از آب فرات غسل زیارت کنند که موجب آمرزش گناهان است.[۳] نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است.امام صادق «ع» به سلیمان بن هارون فرمود: «ما اظن احدا یحنک بماء الفرات الا احبنا اهل البیت».[۴] .

و نیز فرمود: «من شرب من ماء الفرات و حنک به فانه یحبنا اهل البیت»،[۵] هر کس از آب فرات بنوشد و کام را با آن بردارد، او دوستدار ما خاندان خواهد بود.در حدیث، از فرات بعنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است: «نهران مؤمنان و نهران کافران، فالمؤمنان:

الفرات و نیل مصر...»[۶] «اربعهٔ انهار من الجنهٔ: الفرات...».[۷] .

«فرات» یادآور عظیمترین حماسه خونین و ماندگارترین صحنه وفا و صبر است. شیر مردان عاشورایی در کربلا، در محرم سال ۶۱ هجری توسط نیروهای «ابن زیاد» در محاصره قرار گرفتند و آب به روی اردوگاه امام حسین «ع» و اطفال و خیمه‌ها بسته شد. سپاه دشمن می‌خواست با قرار دادن حسین «ع» در مضیقه بی آبی، او را به تسلیم وا دارد، اما آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید.عباس «ع» که برای آب آوردن از فرات، برای کودکان تشنه رفته بود.در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به شهادت رسید. «آب فرات» همچون «خاک کربلا»، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش شهادتند.از این رو برداشتن کام نوزاد با آب فرات یا تربت‌حسینی، چشاندن طعم شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است.

اما موقعیت جغرافیایی فرات: «شطی است در مغرب کشور عراق و متشکل است از دو شعبه «قره سو» و «مراد چای» که سرچشمه آنها نزدیک رود «ارس» در ارمنستان ترکیه است. موقعی که دو شعبه قره سو و مراد چای به هم می‌رسند، فرات به دجله نزدیک می‌شود، ولی مجددا دجله متوجه جنوب شرقی شده و فرات به سمت مغرب مایل می‌شود و سپس در نزدیکی خلیج فارس به رود دجله می‌پیوندد و از آن پس مجموع این‌دو رود به نام «شط العرب» خوانده می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد.سرزمینی را که بین دو رود دجله و فرات واقع است «الجزیره» می گویند.طول رودخانه فرات تقریبا ۲۹۰۰ کیلومتر است.جریان فرات در جلگه بین النهرین بسیار ملایم است و دارای بستری عریض می‌باشد.یگانه عامل حاصلخیزی خاک عراق و جلب جمعیت در جلگه خشک و گرم بین النهرین، دو رود فرات و دجله می‌باشد. بابل، پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شده بود.»[۸] . ------------------
--

پی نوشتها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۵۲، المزار، شیخ مفید، ص ۱۸.

[۲] همان، ص ۵۶۳.

[۳] همان، ج ۱، ص ۵۶۵.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۴.

[۵] همان.

[۶] همان، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

[۷] همان.

[۸] فرهنگ فارسی، معین.

فزاری

از این مرد، خبر پیوستن «زهیر بن قین» به اردوگاه نور را بواسطه‌ی «سدی» روایت می‌کند. و روایت بدین صورت است که می‌گوید: رجل من بنی‌فزاره... مردی از بنی‌فزاره چنین گفت.

فضیل بن خدیج

از وقایع نگارهای عاشوراست. در زمان قیام مختار نیز حضور داشته و بسیاری از وقایع این دوران از وی نقل شده است.

فرشتگان نوحه‌گر

در ماتم سالار شهیدان، همه کائنات گریان و نالان شدند، چه بصورت تکوینی چه زبانی و آشکارا. گریست در غمت زمان، به خون نشست آسمان
شب و سیاهپوشی‌اش، شد آیت غزای تو[۱] . از جمله نوحه‌گران بر آن حضرت، فرشتگانند.حضرت رسول «ص» فرمود: «ان حول قبر ولدی الحسین «ع» اربعهٔ آلاف ملك شعثا غبرا یبکون علیه الی یوم القیامهٔ...»[۲] پیرامون قبر فرزندم حسین، چهار هزار فرشته‌اند، ژولیده و غبار آلود، که تا روز رستاخیز براو گریه می‌کنند. جن و ملك بر آدمیان نوحه می‌کنند
گویا عزای اشرف اولاد آدم است[۳] . و نیز: «تبکی الملائکهٔ و السبع الشداد لموته و یبکیه کل شیء حتی الطیر فی جو السماء و الحیتان فی جوف الماء...»[۴] فرشتگان و آسمانهای هفتگانه، حتی پرندگان در آسمان و ماهیها در آب، برای مرگ حسین «ع» گریه می‌کنند.به روایت امام صادق «ع»، چهار هزار فرشته برای یاری آن حضرت هبوط کردند، اما چون اذن جهاد نیافتند، بازگشتند و دوباره فرود آمدند تا روز قیامت بر آن حضرت سوگواری کنند و رئیس آنان به نام «منصور» است.[۵] .

پی نوشتها:

[۱] جواد محدثی.

[۲] احقاق الحق، قاضی نور الله شوشتری، ج ۱۱، ص ۲۸۷.

[۳] محتشم.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۸.

[۵] مرآة العقول، علامه مجلسی، ج ۵، ص ۳۶۸.

فطرس

فرشته بال شکسته و افتاده به جزیره‌ای، که هنگام تولد امام حسین «ع» همراه جبرئیل نزد پیامبر «ص» آمد و خود را بر گهواره حسین مالید و دوباره خداوند به او بال داد و به آسمان رفت.[۱] . او که شفا یافته حسین «ع» بود، عهد کرد که سلام زائران را به حسین «ع» برساند: «... و له علی مکافاة لا یزوره زائر الا ابلغته سلامه و لا یصلی علیه مصل الا ابلغته صلاته...»[۲] بر عهده من است که شفا دهی او را جبران کنم.هیچ زائری نیست که او را زیارت کند، مگر آنکه سلامش را به آن حضرت می‌رسانم و هیچ کس بر او درود نمی‌فرستد، مگر آنکه درودش را به او ابلاغ کنم.به گفته ابن عباس، این فرشته در بهشت، به نام غلام حسین بن علی شناخته می‌شود.[۳] . فطرس اگر بال و پر گرفت، عجب نیست

نامه آزادیش به نام حسین است[۴] .

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴.

[۲] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۱.

[۳] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۷۴.

[۴] قاسم رسا.

فاضلة

با فضل و فضیلت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

فاطمه

فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام این بانو همانگونه که «طبری» آورده است، دختر امیرمؤمنان است و «ابومخنف» از او جریان مجلس شوم «یزید» را، به نقل از «حارث بن کعب والبی ازدی» روایت کرده است. هم چنانکه همین موضوع از امام سجاد علیه‌السلام نیز بوسیله همین گزارشگر گزارش شده است.

فاطمه

فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام بانویی باشرافت و دانش که اهل ذکر و شب زنده‌داری و عبادت بود و روزها روزه می گرفت و از جمال باطن برخوردار و اهل روایت و نقل حدیث بود. در سفر کربلا در جمع اسیران اهل بیت بود و در کوفه نیز به سخنرانی افشاگرانه و فصیح و رسا بر ضد جنایتهای ابن‌زیاد پرداخت و همه را به گریه انداخت. او همسر عموزاده‌ی خویش حسن بن حسن علیه‌السلام بود. او تا زمان امام صادق علیه‌السلام را درک کرد. یکسال خیمه‌ای افراشت و در سوگ همسر از دست رفته خود به سوگ و ماتم نشست. در سال ۱۱۷ ه.ق در حالی که هفتاد سال داشت در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.

از فاطمه علیهاسلام اخباری در رابطه با واقعه‌ی عاشورا رسیده است از جمله: پس از شهادت پدرم لشگریان عمر سعد به خیمه‌ی ما ریختند و من دختری کوچک بودم، با گریه خلخال از پایم در می‌آوردند. گفتم: ای دشمن خدا چرا گریه می کنی؟ گفت: برای

اینکه دختر پیامبر را غارت می کنم. گفتم: غارت مکن. گفت: می‌ترسم دیگری بیاید و اینها را درآورد!»

فاطمه بنت حزام

نام مادر حضرت قمر بنی‌هاشم «ام‌البنین» است. به این بانوی بزرگوار و مادر چهار شهید، قبل از ولادت فرزندان فاطمه می گفتند؛ اما پس از آنکه دارای آن چهار فرزند شد، «ام‌البنین» خطابش کردند.

فاطمه‌ی کلابیه

یا «ام‌البنین»، مادر گرامی حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام.

فصیحهٔ

دارای فصاحت در سخن، از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

فضه

فضه کنیز حضرت زینب علیهاالسلام بود. در «انوار الشهادهٔ» آمده است که چون اهل و عیال امام حسین علیه‌السلام در آن حال نابسامان بماندند در شب یازدهم هیچکس بر ایشان رحم نکرد. حضرت زینب سلام الله علیها فضه را نزد عمر سعد فرستاد که ای عمر، ما امشب لباس و خیمه و فرش نداریم، بر ما رحم کن و لباسی برای اطفال بفرست. آن ملعون نخست اعتنایی نکرد اما بعد خیمه‌ی نیم سوخته‌ای برای ایشان فرستاد.

فکهیه

او کنیز حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام و مادر «قارب» غلام آن حضرت بود. فرزند فکهیه در روز عاشورا به شهادت رسید.

فهیمهٔ غیر مفهمه

فهمیده‌ی بدون تفهیم کننده از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

فاطمه، دختر امام حسین

فاطمه بنت الحسین «ع»، بانویی با شرافت و دانش که اهل ذکر و شب زنده‌داری وعبادت بود و روزها روزه می گرفت و از جمال ظاهر و باطن برخوردار و اهل روایت ونقل حدیث بود.[۱] در سفر کربلاـ در جمع اسیران اهل بیت بود و در کوفه نیز به سخنرانی‌افشاگرانه و فصیح و رسا بر ضد جنایتهای ابن زیاد پرداخت و همه را به گریه انداخت.[۲] در کاخ یزید، چشم یکی از وابستگان حکومت که به او افتاد، از یزید خواست که او را به وی ببخشد.حضرت زینب بشدت اعتراض و مخالفت کرد و کار آنان را کفر به حساب آورد.[۳] وی همسر عموزاده خویش حسن بن حسن «ع» بود.پس از فوت شوهر، یک سال خیمه‌ای افراشت و برای او به سوگ و ماتم نشست.[۴] وی تا زمان امام صادق «ع» را درک کرد. در سال ۱۱۷ ه.در حالی که هفتاد سال داشت در مدینه درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد.[۵] . ------------------------

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۸۸.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۴۰۵.

[۳] ارشاد، مفید، ج ۲، ص ۱۲۱، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۶.

[۴] همان (ارشاد)، ص ۲۶.

[۵] درباره زندگینامه او از جمله ر.ک: «فاطمهٔ بنت الحسین»، محمد هادی الامینی، مکتبهٔ الهلال

فاطمه کلابیه

مادر حضرت اباالفضل «ع» و همسر امیر المؤمنین پس از شهادت حضرت فاطمه بود که به معرفی عقیل، برادر حضرت امیر، به همسری علی «ع» در آمد.نامش «فاطمه بنت‌حزام»، از قبیله «بنی کلاب» و خواهر «لبید» شاعر بود.زنی بود با شرافت، از خانواده‌ای ریشه‌دار و دلاور و نسبت به فرزندان حضرت زهرا نیز بسیار مهربان بود.ثمره ازدواج علی «ع» با او چهار پسر بود، به نامهای: عباس، جعفر، عبدالله و عثمان، که هر چهار فرزندش روز عاشورا در رکاب سید الشهدا به شهادت رسیدند.[۱] .

ام البنین، پس از شهادت فرزندانش، همه روزه به بقیع می‌رفت و بچه‌های عباس را نیز به همراه می‌برد و به یاد فرزندان شهیدش مرثیه و نوحه می‌خواند.زنان مدینه نیز به ندبه و نوحه سوزناک او جمع می‌شدند و می گریستند.اشعاری هم درباره عباس سروده بود.[۲] وقتی زنان به ام البنین تسلیت می گفتند، می گفت دیگر مرا «ام البنین» خطاب نکنید، چرا که امروز دیگر آن فرزندانم نیستند و شهید شده‌اند: لا تدعونی و یک ام البنین

تذکرینی بلیوث العرین کانت بنون لی ادعی بهم

و الیوم اصبحت و لا من بنین... [۳] . به این بانوی بزرگوار و مادر چهار شهید، قبل از ولادت فرزندانش فاطمه می گفتند، اما پس از آنکه دارای آن فرزندان شد، «ام البنین» خطابش کردند، یعنی مادر پسران.عباس ۳۴ سال داشت، عبدالله ۲۵ سال، عثمان ۲۱ سال و جعفر ۱۹ سال. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] الکامل، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۳، ادب الطف، ج ۱، ص ۷۲.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۱۰.

[۳] ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۲۹۴.

فتح علی خان صبا

ملک الشعرا فتحعلی خان کاشانی، شاگرد صباحی کاشانی و ملک الشعرا فتحعلی شاه قاجار بود. او به سال ۱۲۳۸ ه.ق. درگذشته است. صبا علاوه بر دیوان قصاید، مثنویهای مشهوری دارد. مانند: شهنشاه نامه که حماسه‌ای است دینی درباره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، عبرت نامه، گلشن صبا (به تقلید بوستان). صبا نخستین شاعری است که ثمره‌ی نهضت بازگشت ادبی در اشعار او به قوت تمام مشاهده می‌شود.

فتح علی خان صبا از جمله شاعرانی است که در رثای حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه‌السلام شعر سروده است که در اینجا به برخی از آن اشعار اشاره می‌شود: پیرو فرمان یزدان، پیشوای دین حسین

ماه برج مصطفی و در درج بوتراب آن که بر نام همایون وی از عرش برین

عقل کل آمد خطیب خطبه‌ی فصل الخطاب هم علی را از علو منزلت قایم مقام
هم نبی را از سمو مرتبت نایب مناب زیب آغوش بتول و گوشوار گوش عرش
زینت دوش رسول و معنی ام‌الکتاب آخر ای بیدادگر گردون، به پیش دادگر
مصطفی را چون دهی زین جور بی‌پایان جواب؟ آل مروان را به لب از ساقی گلچهره، می
آل طه را جگر از آتش حسرت کباب آفتاب روی او تابان ز رمح مشرکان
باد یا رب منکسف، تا حشر روی آفتاب روز محشر تا شفیع شیعیان گردد، کشید
شافع یوم الحساب این ظلمهای بی‌حساب

فتحعلی شاه

پسر حسینقلی خان و دومین پادشاه سلسله‌ی قاجار است که به سال ۱۲۱۲ ه.ق. به سلطنت رسیده است. او برادرزاده‌ی آغا محمد خان بوده و پیش از رسیدن به پادشاهی «باباخان» نامیده می‌شده و حکمران فارس بوده است. او ادبا و شعرا را دوست می‌داشت و خود هم گاهی شعر می‌گفت. شیر خدا کجاست که در دشت کربلا
از چنگ گرگ یوسف خود را کند رها؟ هر سو دلا به نیزه سر سروری ببین
غلتان به خاک و خون ز جفا، پیکری ببین گریان به درد داغ پدر کودکی نگر
دل ریش از فراق پسر مادری ببین یا رب همیشه دیده‌ی خورشید تار باد
تا روز حشر سینه‌ی گردون فگار باد پیوسته چشم زال فلک از خدنگ آه
تاریک همچو دیده‌ی اسفندیار باد پس از هجوم وهابیها به کربلای معلا و تخریب و غارت حرم حسینی، هدایا و عطایای بسیاری از دربار قاجار به سوی عراق سرازیر گردید. فتحعلی شاه قاجار طلاهای اختصاصی به روپوش قبه و مناره‌های حسینی را بر حسب وصیت عمویش آغامحمدخان قاجار وقف شده بود بوسیله آقامحمد علی خان، رییس دیوان خود با قوای دو هزار نفری از قبیله بلوچ که محمد علی خان رییس آنان بود به کربلا فرستاد.

فجر فرهمند

متاب امشب ای مه که این رزمگاه
ندارد دگر احتیاجی به ماه زهر سوی مه پاره‌ای تابناک
درخشد چو خورشید بر روی خاک به هر گوشه شمعی برافروخته
زهر شعله پروانه‌ای سوخته همه جرعه نوشان بزم الست
تهی کرده پیمانه، افتاده مست به پایان رسانیده پیمان خویش
همه چشم پوشیده از جان خویش نه تنها ز جان بل که از هر چه هست
به جز دوست یکباره شستند دست دگر تا جهان است بزمی چنین
نبیند به خود آسمان و زمین متاب امشب این گونه، ای نور ماه
برین جسم مجروح عریان شاه فلک شمع خود را تو خاموش کن
جهان را درین غم سیه پوش کن بپوشان تو امشب رخ ماه را
مگر ساربان گم کند راه را مبادا که از بهر انگشتری

به غمها فزاید غم دیگری

فضل بن حسن بن عبیدالله بن عباس

نتیجه‌ی پسری حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام. فضل مردی فصیح، زبان‌آور، قوی الایمان و بسیار شجاع بود. نسل وی از طریق سه پسرش (جعفر، عباس اکبر، و محمد، امتداد یافته است. یکی از فرزندان محمد بن فضل، «ابوالعباس فضل بن محمد» می‌باشد که شخصیتی خطیب و شاعر و ادیب بود. و در رثای حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام شعرهایی جالب سروده است.

فضولی بغدادی

شاعر معروف قرن دهم است که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی شعر سروده. کتاب حدیقهٔ السعدا کتاب مقتلی است (به زبان ترکی) که به تقلید از کتاب روضهٔ الشهدا حسین واعظ کاشفی نوشته است. فضولی به سال ۹۷۰ ه.ق. درگذشته است. دیوار او شامل قصاید، غزلیات. قطعات، رباعیات و ساقی نامه، در ترکیه به طبع رسیده است. روی دلم باز سوی کربلاست

رغبت بیمار به دارالشفاست گرد ره بادیه‌ی کربلا

مخبر مظلومی آل عباست ذکر لب تشنه‌ی شاه شهید

شهد شفای دل بیمار ماست اشرف اولاد بنی‌فاطمه

سید آل علی المرتضاست ای به رضای تو قضا و قدر

وی همه کار تو به تقدیر، راست بود دلت را به شهادت رضا

نصرت دشمن اثر آن رضاست ورنه کجا دشمن بد کیش را

چتاب مصاف خلف مصطفاست؟ بهر تو ماتمکده‌ای بیش نیست

خانه‌ی دل کز غم و رنج و عناست گریه کنان مردم چشم همه

بهر تو پوشیده سیه در عزاست مردم دیده همه ماتم زده

دیده‌ی مردم همه ماتم سراست دوست چه سان از تو شود ناامید؟

حاجت دشمن چو به لطفت رواست کار فضولی به تو افتاده است

چاره‌ی او کن که بسی بی‌نواست السلام ای ساکن محنت سرای کربلا

السلام ای مستمند و مبتلای کربلا السلام ای بر تو خار کربلا تیغ جفا

السلام ای کشته‌ی تیغ جفای کربلا السلام ای متصل با آب چشم و آه دل

السلام ای خسته‌ی آب و هوای کربلا السلام ای غنچه‌ی نشکفته‌ی گلزار غم

مانده از غم تنگدل، در تنگنای کربلا ریخت خون در کربلا از مردم چشم قضا

از ازل این است گویا، مقتضای کربلا چرخ خاک کربلا را کرد از خون تو گل

کرد تدبیر نیاز آن گل، برای کربلا سرورا، با یاد لبهای به خون آلوده‌ات

خوردن خون است کارم، چون گیای کربلا یا شهید کربلا، از من عنایت کم مکن

چون تو شاه کربلایی، من گدای کربلا در دلم دردی ست استیلای بیم معصیت

شربتی می‌خواهم از دارالشفای کربلا هست امیدم که هرگز برنگردد تا ابد

روی ما از کعبه‌ی حاجت روای کربلا آسوده‌ی کربلا به هر فعل که هست

گر خاک شود نمی‌شود قدرش پست برمی‌دارند و سبحه‌اش می‌سازند
می گردانند از شرف دست به دست

فقیه عماره یمانی

نجم الدین ابومحمد عمارهٔ بن حسن حکمی یمنی، از فقهای شیعه‌ی امامیه بوده است. بعد از انقراض خلافت فاطمیان در مصر، برای آنها مرثیه سروده و در سال ۵۶۹ ه.ق. در مصر کشته شده است. و قعودهم فی رتبهٔ نبویهٔ
لم ینهما لهم ابوسفیان حتی أضافوا بعد ذلک انهم
أخذوا بثأر الکفر فی الایمان در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشستند در حالیکه این مرتبت از پدرشان ابوسفیان به آنها نرسیده بود.
تا اینکه بعد از آن، خونبهای کفر را از ایمان گرفتند.

فیاض لاهیجی

ملا عبدالرزاق بن علی لاهیجی متخلص به فیاض، از حکما و متکلمین بزرگ قرن یازدهم هجری است. او چون مدت زیادی در قم به سر برده به قمی نیز مشهور است. فیاض شاگرد و داماد صدرالدین شیرازی بود و آثاری در حکمت و عرفان و نیز یک دیوان شعر فارسی از او به جای مانده است. فیاض به سال ۱۰۵۲ ه.ق. درگذشته است.
لاهیجی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین زو یاران باوفایش در صحرای کربلا اشعار مرثیه‌های فراوانی سروده است که در اینجا به گوشه‌ای از آنها اشاره می‌شود: عالم تمام نوحه کنان از برای کیست؟
دوران سیاهپوش چنین در عزای کیست؟ نیلی چراست خیمه نه توی آسمان؟
جیب افق دریده ز دست جفای کیست؟ از غم سیاه شد در و دیوار روزگار
این تیره فام غمکده، ماتم سرای کیست؟ خون شفق به چهره‌ی ایام ریختند
گلهای این چمن دگر از خار پای کیست؟ خون در تنی نماند و همان گریه در تلاش
پیچیده در گلو نفس های های کیست؟ بر کف نهاده‌اند جهانی متاع جان
دعوی همان به جاست، مگر خونبهای کیست؟ سرتاسر سپهر پر از دود و ماتم است
آخر خبر کنید که اینها برای کیست؟ گویا مصیبت همه دلهای مبتلاست
یعنی عزای شاه شهیدان کربلاست آن شهسوار معرکه‌ی کربلا حسین
مهمان نو رسیده دشت بلا حسین گلدسته‌ی بهار امامت به باغ دین
آن نخل ناز پرور لطف خدا حسین آن خو به ناز کرده‌ی آغوش جبرئیل
آن پاره‌ی دل و جگر مصطفا حسین آن نور دیده‌ی دل زهرا و مرتضی
یعنی برادر حسن مجتبا حسین افتاده در میانه‌ی بیگانگان دین
بی‌غمگسار و بی‌کس و بی‌آشنا حسین شخص حیا و خسته‌ی خصمان بی‌حیا
کان وفا و کشته‌ی تیغ جفا حسین از کوفیان ناکس و از شامیان دون
در کربلا نشانه‌ی تیر بلا حسین از دشمنان شکسته به دل خار صد جفا
وز دوستان ندیده نسیم وفا حسین آنکه جفای دشمن و اینک وفای دوست

بی‌بهر هم ز دشمن و هم دوست یا حسین زین درد، پای عشرت دنیا به خواب رفت
این گرد تا به آینه‌ی آفتاب رفت هر سال تازه خون شهیدان کربلا
چون لاله می‌دمد ز بیابان کربلا این تازه تر که می‌رود از چشم ما برون
خونی که خورده‌اند یتیمان کربلا آمد فرود و جمله به دلهای ما نشست
گردی که شد بلند به میدان کربلا این باغبان که بود که نداده آب، چید
چندین گل شکفته ز بستان کربلا؟ داد آن گلی که بود گل دامن رسول
دامن به دست خار بیابان کربلا آبی که دیو و دد همه چون شیر می‌خورند
آل پیمبر از دم شمشیر می‌خورند از موج گریه، کشتی طاقت تباه شد
وز دود آه، خانه‌ی دلها سیاه شد تا بود در جگر نم خون، وقف گریه شد
تا بود در درون نفسی، صرف آه شد تنها نه گرد غصه به آدم رسید و بس
این غم غبار آینه‌ی مهر و ماه شد پیغام درد تا برساند به شرق و غرب
پیک سرشک، هر طرفی رو به راه شد ایام تیره شد چو محرم فرارسید
این ماه داغ ناصیه‌ی سال و ماه شد هر کس که گریه کرد درین مه ز سوز دل
جبریل شد ضمان که بری از گناه شد در گریه کوش تا بتوانی که در خوراست
عذر گناه عمر ابد دیده‌ی تر است فریاد از دمی که شهنشاه دین پناه
در بر سلاح جنگ فروزان چو برق آه آمد برون ز خیمه وداع حرم نمود
با خیل درد و حسرت و با خیل اشک و آه بی‌اهتمام حضرت او اهل بیت شرع
چون شرع در زمانه‌ی ما مانده بی‌پناه این یک نشسته در گل اشک از هجوم درد
آن یک فتاده از سر حسرت به خاک راه اشک یکی گذشته ز ماهی از این ستم
آه یکی رسیده از این غصه تا به ماه زین سوی مانده خصم سیه کار، رو سیاه
زان سوی خصم مانده خصم سیه کار، روسیاه چشمی بسوی دشمن و چشمی بسوی دوست
پایی به ره نهاده و پایی به بارگاه غیرت کشیده گوشه‌ی خاطر به دفع خصم
حیرت گرفته این طرفش دامن نگاه پایش رکاب خواهش و دستش عنان طلب
تن در کشاکش حرم و دل به حربگاه بگرفت دامن شه دین، بانوی حرم
فریاد برکشید که ای شاه محترم کای اهل بیت چون سوی یثرب گذر کنید
اول گذر به تربت خیرالبشر کنید پیغام من بس است بدان روضه این قدر
کاین خاک را به یاد من از گریه تر کنید آنگه به سوی تربت زهرا روید زار
آن جا برای من کف خاکی به سر کنید وانگه روید بر سر خاک برادرم
آن سرمه را به نیت من در بصر کنید وانگه به آه و ناله‌ی جانسوز دل گسل
احباب را زواقعه‌ی ما خبر کنید گویید: کان غریب دیار جفا، حسین
گردید کشته، چاره‌ی کار دگر کنید ای دوستان، چو نام لب خشک من برید
بر یاد من ز خون جگر، دیده تر کنید هر گه کنید یاد لب چون عقیق من
از اشک دیده دامن خود پر گهر کنید هر ماتمی که تا به قیامت فرارسد

در صبر آن به واقعه‌ی من نظر کنید در محنت مصیبت دور و دراز من

هر محنتی که روی دهد مختصر کنید از شیونی که در حرم آنگه بلند شد

دلهای قدسیان همگی دردمند شد بعد از وداع کان شرف خاندان و آل

آهنگ راه کرد سوی معرض قتال ذوق شهادتش به سر افتاد در شتاب

با شوق در کشاکش و با صبر در جدال در بر کشیده آن طرفش شوق باب و جد

دامن کشیده این طرف اندیشه‌ی عیال تیغی چو برق در کف و تنها چو آفتاب

چون تیغ رو نهاد بدان لشکر ضلال ناگه ز خیمه‌های حرم بیشتر ز حد

آمد صدای ناله و افغان به گوش حال برگشت شاه دین و بپرسید حال چیست؟

گفتند ناگهان که فلان طفل خردسال از قحط آب گشته چو ماهی به روی خاک

وز ضعف تشنگی شده چون پیکر هلال بگریست شاه و بستدش از دایه بعد از آن

آورد در برابر آن قوم بد فعال گفت ای گروه بدکنش، این طفل بی‌گناه

از تشنگی چو مو شده، از خستگی چو نال آبی که کرده‌اید به من بی‌سبب حرام

یک قطره زان کنید بدین بی‌گنه حلال پس ناکسی ز چشمه‌ی پیکان خون چگان

آبی به حلق تشنه او ریخت بی‌گمان رفتی و داغ بر دل پرغم گذاشتی

ما را به روز تیره‌ی ماتم گذاشتی رفتی تو شاد و در بر ما تیره کوکبان

یک دل رها نکردی و صد غم گذاشتی رفتی ز سال و مه چو شب قدر در حجاب

وین تیرگی به ماه محرم گذاشتی رفتی ز بحر غصه‌ی دیرینه بر کنار

ما را غریق اشک دمادم گذاشتی جن و ملک ز هجر تو در گریه‌اند و سوز

تنها نه داغ بر دل آدم گذاشتی رفتی و روزگار یتیمان خویش را

چون موی خویش، تیره و درهم گذاشتی ما را به دست لشکر دشمن، غریب و خوار

بی‌غمگسار و مونس و همدم گذاشتی بود اهل بیت را به تو دل خوش ز هر ستم

خوش بر جراحت همه مرهم گذاشتی روح رسول از غم این غصه خون گریست

جان بتول زار چه گویم چون گریست

فؤاد کرمانی

میرزا فتح الله قدسی کرمانی متخلص به «فؤاد» از عارفان دلسوخته و دارای طبعی بسیار لطیف و شیواست. این گوینده‌ی توانا در حدود سال ۱۲۷۰ ه.ق.

در کرمان متولد و پس از حدود هفتاد سال زندگی زاهدانه به سال ۱۳۴۰ ه.ق. به رحمت حق پیوست. آرامگاهش در سه کیلومتری کرمان در دامنه‌ی کوه سیدحسن قرار دارد. مجموعه‌ی دیوان فؤاد به نام «شمع جمع» تاکنون بارها به چاپ رسیده است. شعر فؤاد بسیار با حال و گیرا و دلنشین است و مراثی وی را باید در شمار بهترین مرثیه‌ها شمرد. زنده در هر دو جهان نیست بجز کشته‌ی دوست

کشته‌ام کشته‌ی او را که جهان زنده به اوست از در دوست در آ، جلوه گه دوست ببین

که رخ دوست نبینی مگر از دیده‌ی دوست خضر ما تشنه‌ی دریا شد و ما تشنه‌ی وی

وین زلال از دل دریاست که ما را به سبوست چشمه‌ها چشم مرا هر سر مو از غم توست

ای که در باغ تنت، چشمه‌ی خون هر سر موست پیش ما از همه سو قبله بجز روی تو نیست

وجه اللهی و روی تو عیان از همه سوست تیر باران چو تنت از همه سو گشت حسین

سوی حق روی دلت از همه و از همه سوست گشت از خون تنت کرب و بلا دشت ختن

اینك از تربت او صورت من غالیه بوست سجده بر خاك تو شایسته بود وقت نماز

ای که از خون جبینت به جبین آب وضوست هر کریمی نشود کشته بر آزادی خلق

جز تو ای زنده که جود و کرمت عادت و خوست بر لب خشك تو جیحون رود از چشم ترم

هر کجا رهگذرم بر لب بحر و لب جوست زخم شمشیر ندیدم که بدوزند به تیر

جز جراحات عروق تو که این گونه رفوست تشنه اطفال تو در بادیه مردند و هنوز

خضر بر چشمه‌ی خضرای لبت بادیه پوست ناوکم بر دهن آید، که نگویم به کسی

اصغرت را ز کمان، تیر سه پهلو به گلوست تیغ فولاد کجا، روی لطیف تو کجا؟

دل بر آن روی بگرید اگر از آهن و روست زنده‌ی جاوید کیست؟ کشته‌ی شمشیر دوست

کآب حیات قلوب از دم شمشیر اوست گر بشکافی هنوز خاك شهیدان عشق

آید از آن کشتگان زمزمه‌ی دوست دوست آن که هلاکش نمود ساعد سیمین یار

باز به آن ساعدش کشته شدن آرزوست بنده‌ی یزدان شناس موت و حیاتش یکی است

زانکه به نور خداش، پرورش طبع و خوست آن شجری را که حق بهر ثمر پرورید

بانگ «أنا الحق» زند تا ابد از مغز و پوست عاشق وارسته را با سر و سامان چه کار؟

قصه‌ی ناموس و عشق، صحبت سنگ و سبوست عاشق دیدار دوست، اوست که همچون حسین

زردی رخسار او، سرخ ز خون گلوست دوست به شمشیر اگر پاره کند پیکرش

منت شمشیر دوست بر بدنش مو به موست گر به اسیری برند عترت او دشمنان

هر چه ز دشمن بر او، دوست پسندد نکوست تا بتوانی فؤاد در غم او گریه کن

بر تو ازین آب رو، نزد خدا آبروست قامتت را چو قضا بهر شهادت آراست

با قضا گفت مشیت که قیامت برخاست راستی شور قیامت، ز قیامت خبری است

بنگرد زاهد کج بین، اگر از دیده‌ی راست خلق در ظل خودی محو و تو در نور خدا

ماسوا در چه مقیمند و مقام تو کجاست؟ زنده در قبر دل ما، بدن کشته‌ی توست

جان مایی و تو را قبر حقیقت، دل ماست دشمنت کشت ولی نور تو خاموش نشد

آری آن جلوه که فانی نشود نور خداست بیرق سلطنت افتاد کیان را ز کیان

سلطنت، سلطنت توست که پاینده لواست نه بقا کرد ستمگر، نه به جا ماند ستم

ظالم از دست شد و پایه‌ی مظلوم به جاست زنده را زنده نخوانند که مرگ از پی اوست

بل که زنده‌ست شهیدی که حیاتش ز قفاست دولت آن یافت که در پای تو سر داد ولی

این قبا، راست نه بر قامت هر بی سر و پاست تو در اول سر و جان باختی اندر ره عشق

تا بدانند خلایق که فنا شرط بقاست تا ندا کرد ولای تو در اقلیم الست

بهر لبیك ندایت دو جهان پر ز صداست رفت بر عرشه‌ی نی تا سرت، ای عرش خدا

کرسی و لوح و قلم، بهر عزای تو به پاست پایمالی ز عبودیت و من در عجبم
که بدین حال، هنوزت سر تسلیم و رضاست بینش اهل حقیقت چو حقیقت بین است
در تو بینند حقیقت، که حقیقت این است من اگر جاهل گمراهم، اگر شیخ طریق
قبله‌ام روی حسین است و همینم دین است بوده پیش از گل من، سر خوش جامش دل من
مستی ما به حقیقه ز می دیرین است نه همین روی تو در خواب، چراغ دل ماست
هر شبم نور تو شمعی ست که بر بالین است ماسوا عاشق رنگند سوای تو حسین
که جبین و کفت از خون سرت رنگین است پیکرت مظهر آیات شد از ناوک تیر
بدنت مصحف و سیمات مگر یاسین است یادم از پیکر مجروح تو آید همه شب
تا دم صبح که چشمم به رخ پروین است باغ عشق است مگر معکره‌ی کرب و بلا
که ز خونین کفنان، غرق گل و نسرین است بوسه زد خسرو دین بر دهن اصغر و گفت
دهنت باز ببوسم که لبت شیرین است شیر، دل آب کند بیند اگر کودک شیر
جای شیرش به گلو، آب دم زوبین است از قفا دشمن و اطفال تو هر سو به فرار
چون کبوتر به قهر از پی او شاهین است در خم طره‌ی اکبر، دل لیلا می‌گفت
سفرم جانب شام و وطنم در چین است می‌کشد غیرت دینم که بگویم به امم
این جفا بر نبی از امت بی‌تمکین است نور وجود از طلوع روی حسین است
ظلمت امکان، سواد موی حسین است شاهد گیتی به خویش، جلوه ندارد
جلوه‌ی عالم فروغ روی حسین است مشی قدم را وصول ذات قدم نیست
جنبش سالک به جستجوی حسین است ذات خدا، لا یری است روز قیامت
ذکر لقا بر رخ نکوی حسین است جان ندهم جز به آرزوی جمالش
جان مرا دل به آرزوی حسین است عاشق او را چه اعتناست به جنت
جنت عشاق، خاک کوی حسین است عالم و آدم که مست جام وجودند
مستی این هر دو از سبوی حسین است حضرت حق را به عشق خلق چه نسبت؟
مسأله‌ی عشق، گفتگوی حسین است عاشق او را چه غم ز مرگ طبیعت؟
زندگی عارفان به بوی حسین است ای که به عشقت اسیر، خیل بنی‌آدمند
سوختگان غمت، با غم دل خرمند هر که غمت را خرید عشرت عالم فروخت
باخبران غمت، بی‌خبر از عالمند در شکن طره‌ات بسته دل عالمی ست
وان همه دلبستگان، عقده گشای همند تاج سر بوالبشر، خاک شهیدان توست
کاین شهدا تا ابد فخر بنی‌آدمند عقد عزای تو بست سنت اسلام و بس
سلسله‌ی کاینات، حلقه‌ی این ماتمند گشت چو در کربلا رایت عشقت بلند
خیل ملک در رکوع پیش لوایت خمند خاک سر کوی تو زنده کند مرده را
زانکه شهیدان او جمله مسیحا دمند هر دم ازین کشتگان گر طلبی بذل جان
در قدمت جان فشان با قدمی محکمند محرم سر حبیب، نیست به غیر از حبیب
پیک و رسل در میان، محرم و نامحرمند ای یوسف جان که مصر دل مسکن توست

آغشته به خون ز دست گرگان تن توست دنیا ز بدن پیرهنت کند و هنوز

جان در بدنش ز بوی پیراهن توست آنان که به گوش شنیدند تو را

رفتند و به پای دل رسیدند تو را وان کوردلان که بر دلت تیر زدند

دیدند تو را، ولی ندیدند تو را آن کشته به چشم دل عیان است هنوز

جان داد و غمش آتش جان است هنوز گویی رود از حرم به میدان قتال

خواهر ز قفایش نگران است هنوز قومی که ندیده مهر، در محفلشان

بر ناقه عیان گشت رخ از محملشان عالم چو نظیر گنجشان دید به علم

در کنج خرابه داد، سر منزلشان تا یاد شب وداعش اندر دل ماست

در خواب شبم روز قیامت برپاست چون صبح شود به دیده‌ام پنداری

خورشید حسین است و زمین کرب و بلاست

فرزدق

همام بن غالب (فرزدق) شاعری بزرگ و هوادار اهل بیت پیامبر بود که در مدح امام سجاد «ع»، قصیده بلند خویش را در مکه سرود (هذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) و به دنبال آن به زندان افتاد و حضرت سجاد «ع» برایش صله‌ای فرستاد.امام حسین «ع» هنگام سفر به سوی عراق، در محلی به نام صفاح (یا در منزلی دیگر) با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می‌آمد.اوضاع کوفه را پرسید، وی جواب داد: دلهای مردم با تو ولی شمشیرهایشان علیه توست.امام در آنجا بود که این ابیات را خواند: لئن کانت الدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشئت

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل... [۱] . فرزدق، سالهای پس از عاشورا زنده بود و به خانه سکینه دختر امام حسین «ع» نیز رفت و آمد داشت و از او صله دریافت می‌کرد.در بادیه بصره، در سال ۱۱۰ هجری درصد سالگی از دنیا رفت. ------------------------

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۶۱.

فتحعلی شاه

پسر حسینقلی خان و دومین پادشاه سلسله‌ی قاجار است که به سال ۱۲۱۲ ه.ق. به سلطنت رسیده است. او برادرزاده‌ی آغا محمد خان بوده و پیش از رسیدن به پادشاهی «باباخان» نامیده می‌شده و حکمران فارس بوده است. او ادبا و شعرا را دوست می‌داشت و خود هم گاهی شعر می‌گفت. شیر خدا کجاست که در دشت کربلا

از چنگ گرگ یوسف خود را کند رها؟ هر سو دلا به نیزه سر سروری ببین

غلتان به خاک و خون ز جفا، پیکری ببین گریان به درد داغ پدر کودکی نگر

دل ریش از فراق پسر مادری ببین یا رب همیشه دیده‌ی خورشید تار باد

تا روز حشر سینه‌ی گردون فگار باد پیوسته چشم زال فلک از خدنگ آه

تاریک همچو دیده‌ی اسفندیار باد پس از هجوم وهابیها به کربلای معلا و تخریب و غارت حرم حسینی، هدایا و عطایای بسیاری از

دبار قاجار به سوی عراق سرازیر گردید. فتحعلی شاه قاجار طلاهای اختصاصی به روپوش قبه و مناره‌های حسینی را بر حسب وصیت عمویش آغامحمدخان قاجار وقف شده بود بوسیله آقامحمد علی خان، رییس دیوان خود با قوای دو هزار نفری از قبیله بلوچ که محمد علی خان رییس آنان بود به کربلا فرستاد.

فرد

اشعار نسخه‌های تعزیه، که از روی آن در شبیه خوانیها و تعزیه‌ها برنامه اجرا کنند.[۱] شاید به دلیل آنکه روی یک برگه جدا نوشته می‌شود، به آن نسخه‌ها فرد می‌گویند.دهخدا می‌نویسد: ورقه‌ای به مقدار نصف قطع خشتی که مستوفیان بر آن جمع و خرج ولایتی یا ایالتی یا خرج خاصی را می‌نوشته و زیر هم دسته می‌کرده‌اند.[۲] . ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] موسیقی مذهبی ایران، حسن مشحون، ص ۴۰.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

فطرس

فرشته بال شکسته و افتاده به جزیره‌ای، که هنگام تولد امام حسین «ع» همراه جبرئیل نزد پیامبر «ص» آمد و خود را بر گهواره حسین مالید و دوباره خداوند به او بال داد و به آسمان رفت.[۱] . او که شفا یافته حسین «ع» بود، عهد کرد که سلام زائران را به حسین «ع» برساند: «... و له علی مکافاهٔ لا یزوره زائر الا ابلغته سلامه و لا یصلی علیه مصل الا ابلغته صلاته...»[۲] بر عهده من است که شفا دهی او را جبران کنم.هیچ زائری نیست که او را زیارت کند، مگر آنکه سلامش را به آن حضرت می‌رسانم و هیچ کس بر او درود نمی‌فرستد، مگر آنکه درودش را به او ابلاغ کنم.به گفته ابن عباس، این فرشته در بهشت، به نام غلام حسین بن علی شناخته می‌شود.[۳] . فطرس اگر بال و پر گرفت، عجب نیست

نامه آزادیش به نام حسین است[۴] . ------------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴.

[۲] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۱۹۱.

[۳] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۷۴.

[۴] قاسم رسا.

فرات بن زحر بن قیس

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابوعبید ثقفی، فرات بن زحر بن قیس فرماندهی عده‌ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیریهای میان شورشیان و نیروهای مختار، «فرات» به هلاکت رسید.

فرات بن سالم

وی از بزرگان طایفه‌ی «قیس» بود. «فرات بن سالم» و «عمیر بن حباب»، (در زمان قیام مختار، علیه ابن‌زیاد) ابتدا جزء نیروهای ابن‌زیاد بودند. دینوری در «اخبار الطوال» می‌گوید:

«عمیر بن حباب و فرات بن سالم و یزید بن حصین» در جنگ علیه نیروهای ابراهیم بن اشتر همراه ابن‌زیاد بودند.

فرات به عمیر گفت: «تو بدی حکومت خاندان مروان، و سوء نیت ایشان را درباره‌ی قبیله‌ی ما دیده‌ای و اگر عبدالملک مروان پیروز شود، قبیله‌ی قیس بیچاره خواهند شد. و ما از این قبیله‌ایم، بیا برویم وضع ابراهیم اشتر را بررسی کنیم. چون شب شد آن دو (عمیر و فرات) با اسبهای خود فاصله‌ی میان ارتش شام تا ارتش ابراهیم، که در حدود ۴ فرسخ بود را از کنار پادگان شامیان عبور کردند و هرگاه مأموران بازرسی از آن دو می‌پرسیدند: شما کی هستید؟! می‌گفتند: ما از پیشاهنگان امیر «حصین بن نمیر» هستیم.

و اینگونه فرات سبب شد که عمیر و نیروهای تحت فرمان او به سپاه ابراهیم بن اشتر بپیوندند.

فضیل بن لقیط

از هواداران قیام مختار و از افسران تحت امر ابراهیم بن اشتر بود. در جنگ میان سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن اشتر علیه نیروهای ابن‌زیاد «ابراهیم»، فضیل بن لقیط را به فرماندهی نیروهای پیاده منصوب کرد.

فتح

پیروزی و گشایش، در قاموس عاشورا، «فتح»، تنها پیروزی نظامی نیست، بلکه بیدارگری امت و احیاء ارزشها و ماندگاری نام و بالاتر از همه «عمل به تکلیف» پیروزی است، هر چند بصورت ظاهر، شکست نظامی پیش آید.

هدف سید الشهدا «ع»، نجات دین از نابودی و رسواگری ستم و باطل بود و این هدف تحقق یافت، پس آن حضرت پیروز شد، هر چند به قیمت شهادت خود و یارانش و اسارت اهل بیت. پس از عاشورا، آرمان حسینی زنده ماند و پیروانی یافت و حادثه کربلا، تاثیر خود را در نسلها و قرنهای بعد، باقی گذاشت و منشا حرکتها و نهضتها شد.این خود یک پیروزی بزرگ است.امام سجاد «ع» نیز در پاسخ به «ابراهیم بن طلحه» که در مدینه از آن حضرت پرسید: چه کسی غالب شد؟فرمود: هنگام اذان، معلوم می‌شود که چه کسی پیروز شد.[۱] این اشاره به همان بقاء مکتب و دین رسول الله در سایه نهضت حسینی است. خود ابا عبدالله الحسین «ع» نیز فرموده است: «ارجو ان یکون خیرا ما اراد الله بنا، قتلنا ام ظفرنا»[۲] امیدوارم آنچه خداوند برای ما اراده کرده است، نیکو باشد، چه کشته شویم، چه ظفر یابیم.

با این دیدگاه، انسان حقجو و فدا شده در راه دین و خدا، همیشه پیروز است و به «احدی الحسنیین» دست می‌یابد و هر که از مسیر یاری حق کنار بود، هر چند جان سالم هم به در برده باشد، کامیاب و پیروز نیست.این نیز تعلیمی است که سید الشهدا «ع» در نامه‌ای که به «بنی هاشم» نوشت، به آن اشاره فرمود: «من لحق بنا استشهد و من تخلف لم یبلغ الفتح».[۳] هر کس به ما بپیوندد، شهید می‌شود، و هر که از پیوستن به ما باز ماند، به «فتح» نمی‌رسد. پیروزی نظامی معمولا با غلبه نظامی دیگری از بین می‌رود، ولی پیروزی آرمانی، بخصوص وقتی همراه با فداکاریهای عظیم و مظلومیت باشد، در وجدان بشری اثر ماندگارتری باقی می‌گذارد و همیشه از میان نسلها، حامیانی برای ایده خود پیدا می‌کند. این دیدگاه و برداشت نسبت به «فتح»، انسان مبارز را همواره امیدوار، با انگیزه و با نشاط قرار می‌دهد.امام خمینی «قدس سره» فرمود: «ملتی که شهادت برای او سعادت است پیروز است... ما، در کشته شدن و کشتن پیروزیم...»[۴] و مگر پیروزی خون بر شمشیر، چیزی جز این است؟ «محرم»، مصداق روشن این نوع پیروزی است.امام خمینی «ره» دراین باره نیز می‌فرماید: «ماهی که خون بر شمشیر پیروز شد، ماهی که قدرت حق، باطل راتا ابد محکوم و داغ باطله بر جبهه ستمکاران و حکومتهای شیطانی زد، ماهی که به نسلها در طول تاریخ، راه پیروزی بر سرنیزه را آموخت... ماهی که باید مشت گره کرده آزادیخواهان و استقلال طلبان و حقگویان بر تانکها و مسلسلها و جنود ابلیس غلبه کند و کلمه حق، باطل را محو نماید.»[۵] . ----------------------

پی نوشتها :

[۱] امالی، شیخ طوسی، ص ۶۶، الامام زین العابدین، مقرم، ص ۳۷۰، (اذا دخل وقت الصلاهٔ فاذن و اقم، تعرف من‌الغالب).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۷.

[۳] کامل الزیارات، ص ۷۵.

[۴] صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۶۵.

[۵] همان، ج ۳، ص ۲۲۵.

فتوت

جوانمردی، رادی، آزادگی، پایبندی به اصول انسانی و حقوق بشری.از شاخصه‌های بارز و اخلاقی روحی امام حسین «ع» و یارانش که در حماسه عاشورا آشکار شد، جوانمردی بود.این روحیه که انسان با جباران نسازد، زیر بار ستم نرود، حریت و آزادگی داشته باشد، از نامردی در برخورد و عهد شکنی در میثاق و تعدی به ضعیفان بپرهیزد، حامی ضعیفان باشد، به بیگناهان تعرض نکند، معذرت خواهی را بپذیرد، حق انسانی‌دیگران را (حتی اگر نامسلمان باشند) به رسمیت بشناسد، غیرت داشته باشد، هجوم بیگانه به نوامیس خود و دیگران را تحمل نکند، و... همه از نشانه‌های فتوت است که درنهضت کربلا به وضوح متجلی شد.

سید الشهدا «ع» ننگ بیعت با یزید را نپذیرفت، وقتی با سپاه حر در راه کربلا مواجه شد، پیشنهاد زهیر بن قین را که گفت با این گروه بجنگیم، چرا که آسانتر از نبرد با گروههایی است که بعدا می‌آیند، حضرت فرمود: «ما کنت لابد اهم بالقتال»[۱] من آغاز به جنگ نمی‌کنم.این نمونه‌ای از فتوت حسین «ع» است.وقتی سپاه تشنه حر به کاروان حسینی رسید، با آنکه برای مقابله با او و راه بستن بر امام آمده بودند، اما آن حضرت با دیدن تشنگی شدید آنان، دستور داد همه را، حتی اسبهایشان را سیراب کردند.یکی از همین سپاه (علی بن طعان محاربی) که از فرط عطش، توان آب خوردن از مشک نداشت، سید الشهدا «ع» خودش در مشک را گشود و او و اسبش را سیراب کرد.[۲] این هم نمونه دیگری از مردانگی.همین حر، چون روز عاشورا تصمیم گرفت از سپاه عمر سعد جدا شده به امام حسین «ع» بپیوندد، سرافکنده و توبه کنان نزد سید الشهدا «ع» آمد و اعلام آمادگی برای جانبازی نمود و گفت: آیا توبه من پذیرفته است؟ امام فرمود: آری، فرود آی، «نعم، یتوب الله علیك، فانزل.»[۳] این هم نمونه دیگر جوانمردی.

سید الشهدا «ع» در هنگام نبرد، شعارش برتری شهادت بر ننگ بود: «القتل اولی من رکوب العار»[۴] روز عاشورا در گرما گرم نبرد با دشمن، چون دید سپاه دشمن به طرف خیمه‌ها هجوم می‌برند، فریاد کشید: ای پیروان ابو سفیان، اگر دین ندارید و از معاد نمی‌ترسید، در دنیایتان آزاده باشید و اگر عرب هستید، به تبار خویش متعهد بمانید.شمر گفت: ای پسر فاطمه، چه می‌گویی؟ فرمود: من و شما با هم می‌جنگیم، زنان چه کرده‌اند؟ طغیانگرانتان را، تا من زنده هستم، از متعرض شدن به حرم من باز دارید.[۵] این نیز شاهددیگری بر فتوت و مردانگی‌اش بود که تا زنده است، نمی‌تواند شاهد هجوم به زن وبچه‌اش باشد و تا زنده بود، نگذاشت متعرض حرم اهل بیت شوند.اینگونه غیرت وحمیت و فتوت، در صحنه صحنه عاشورا از امام حسین «ع» و یارانش دیده شد و این الهام گرفته از پدرش امیر المؤمنین بود که پس از چیره شدن بر فرات و باز پس گرفتن رودخانه از دست دشمن، فرمود که مثل دشمن رفتار نکنند و آب را برای استفاده سپاه معاویه هم آزاد بگذارند و از شیوه ناجوانمردانه آب بستن به روی حریف، در به زانو در آوردن او استفاده نکنند «خلوا بینهم و بین الماء»[۶] میان آنان و آب را آزاد بگذارید. ولی از ناجوانمردی معاویه، بستن آب به روی‌سپاه علی «ع» در جنگ صفین بود[۷] و آب بستن یزید بر سپاه حسین بن علی «ع» هم از نامردی او و ابن زیاد بود.حسین «ع» فتوت را از علی «ع» ارث برده بود، یزید هم ناجوانمردی را از معاویه. ---------------------

پی نوشتها :

[۱] ارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۸۴ (چاپ کنگره شیخ مفید).
[۲] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۷۴، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲.
[۳] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۳.
[۴] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۷۷.
[۵] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۱.
[۶] شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۱۹.
[۷] نهج البلاغه، خطبه ۵۱ (صبحی صالح).

فرهنگ عاشورا

مقصود، مجموعه مفاهیم، سخنان، اهداف و انگیزه‌ها، شیوه‌های عمل، روحیات واخلاقیات والایی است که در نهضت کربلا گفته شده یا به آنها عمل شده یا در حوادث آن نهضت، تجسم یافته است.این ارزشها و باورها هم در کلمات سید الشهدا «ع» و اصحاب و فرزند متجلی است، هم در رفتارشان در جریان آن قیام.فرهنگ عاشورا را باید از کسانی آموخت که دست و دلشان و فکر و عملشان در کار عاشورا بوده است.پیش از آنکه دیگران و نسلهای بعدی و تحلیل گران پس از واقعه بخواهند فرهنگ عاشورا را معرفی کنند، در حرفها و هدفهای خود نقش آفرینان حماسه کربلا، این فرهنگ، بوضوح مطرح شده است و بیواسطه آن را نشان می‌دهد.این فرهنگ را از خلال زیارتنامه‌ها، مقتلها، رجزها، خطبه‌ها و نیز بررسی حوادث و رخدادهای عاشورا می‌توان استخراج کرد و همین فرهنگ است که در هر جا و در میان هر قومی باشد، کربلا آفرین می گردد و انسانها را مبارزانی با ستم و مدافعانی نسبت به حق تربیت می کند.

فرهنگ عاشورا همان زیر بنای عقیدتی و فکری است که در امام حسین «ع» و شهدای کربلا و اسرای اهل بیت «ع» بود و سبب پیدایش آن حماسه و ماندگاری آن قیام شد. مجموعه آن باورها و ارزشها و مفاهیم را می‌توان در عنوانهای زیر خلاصه کرد: مقابله با تحریف دین، مبارزه با ستم طاغوتها و جور حکومتها، عزت و شرافت انسان، ترجیح مرگ‌سرخ بر زندگی ذلت بار، پیروزی خون بر شمشیر و شهادت بر فاجعه، شهادت طلبی وآمادگی برای مرگ، احیاء فریضه امر به معروف و نهی از منکر و سنتهای اسلامی، فتوت وجوانمردی حتی در برخورد با دشمن، نفی سازش با جور یا رضایت به ستم، اصلاح طلبی‌در جامعه، عمل به تکلیف به خاطر رضای خدا، تکلیف گرایی چه به صورت فتح یا کشته‌شدن، جهاد و فداکاری همه جانبه، قربانی کردن خود در راه احیاء دین، آمیختن عرفان باحماسه و جهاد با گریه، قیام خالصانه برای خدا، نماز اول وقت، شجاعت و شهامت دربرابر دشمن، صبر و مقاومت در راه هدف تا مرز جان، ایثار، وفا، پیروزی گروه اندک ولی‌حق بر انبوه گروه باطل، هواداری از امام حق و برائت و بیزاری از حکام جور، حفظکرامت امت اسلامی، لبیک گویی به فریاد استغاثه مظلومان، فدا شدن انسانها در راه ارزشهاو... .

برای تک تک محورهای یاد شده، می‌توان از سخنان امام حسین «ع» و اصحابش، یا نحوه عمل و موضعگیری و جهاد و شهادتشان سند آورد و این فرهنگنامه را مستندترساخت.[۱] این فرهنگ غنی و متعالی هم در حماسه سازان عاشورا بود، هم باید در پیروان‌امام حسین «ع» و مدعیان همخطی با جریان عاشورا و تداوم آن راه باشد و عاشورائیان، هم هوادار حرکتهای در راستای قیام کربلا باشند و هم بیزاری از ادامه دهندگان راه دشمنان‌سید الشهدا «ع» را نشان دهند، چرا که راضیان به آن جنایتها نیز ملعونند.در زیارت‌عاشوراست: «فلعن الله امهٔ سمعت بذلک فرضیت به...» فرهنگ عاشورا، خط «ولایت وبرائت» است. ------------------

------

پی نوشتها :

[۱] کتـاب «پیامهـای عاشورا» از جواد محـدثی، انتشارات مرکز تحقیقات اسـلامی سـپاه، حاوی هفتاد و پنـج پیام عاشورایی در زمینه های اخلاقی، سیاسی، عرفانی، تاریخی، اعتقادی و احیاگری است.

فساد بنی امیه

یکی از علل قیام سید الشهدا «ع»، فساد دودمان بنی امیه (شجره ملعونه) بود که حکومت اسلامی را در دست گرفته، کینه‌های دیرین خود را بر ضد اسـلام و پیامبر، اعمال می‌کردند. فساد گسترده امویان را که از اسـباب عمده نهضت‌حسـینی و امتناع آن امام شهید از بیعت با یزید بود، می‌توان چنین شمرد:

۱-اسلام زدایی و تحریف معارف دین و بدعت گذاری.

۲-ترویج فرهنگ جبر و سکوت و تسلیم.

۳-غارت بیت المال و صرف آن در راه منافع و امیال شخصی.

۴-فساد اخلاق و ترویج شراب و شهوت و قمار.

۵-احیاء تعصبهای قومی و ارزشهای دوران جاهلی.

۶-به کار گماردن عناصر نالایق و فاسد، تنها به دلیل «اموی» بودن.

۷-حیله گری و تزویر و تبلیغات دروغین.

۸-کینه و عداوت آنان با آل علی «ع».

۹-محروم کردن شیعیان ائمه از مناصب سیاسی و حقوق اجتماعی و اقتصادی.

۱۰-کشتارهای دسته جمعی مسلمانان و سرکوب آنان در شهرها.

۱۱-دستگیری، حبس و کشتن چهره‌های درخشان و انقلابی و آگاه مسلمان که هوادار اهل بیت بودند.

۱۲-بیعت گرفتن اجباری از مردم و سران قبایل به نفع یزید.

فسادهای فوق، از دوره روی کار آمدن معاویه آغاز شد و روز به روز گسترده‌تر و شدیدتر گردید و با مرگ معاویه و خلافت یزید، به اوج خود رسـید و اسـلام را در آسـتانه کامـل نابودی قرار داد.در کتبی که به تشـریح فلسـفه قیام حسـینی پرداخته، اینگونه فسادها بطور مشروحتر بیان شده است.[۱] .

امام حسین «ع» در سخنان متعددی فساد بنی امیه را مطرح فرموده است.از جمله در نطقی که پس از فرود آمدن در «بیضه» ایراد کرد و روی اطاعت از شیطان، ترک اطاعت خدا، فساد آشکار، تعطیل حدود الهی، حلال کردن حرامهای خدا و تحریم حلال الهی وبیت المـال را ملک خود دانسـتن تاکیـد نمود: «... الا و ان هؤلاء قـد لزموا طاعـهٔ الشـیطان و ترکوا طاعـهٔ الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و اسـتاثروا بالفییء و احلوا حرام اللهو حرموا حلاله...».[۲] و در سـخن معروف خویش پس از فرود آمدن در سرزمین کربلا، روی دگرگونی اوضاع و عمل نشـدن به حق و نکوهیده ندانسـتن باطل تاکید کرده فرمود: «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه...».[۳] . اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

باید زجان گذشت کزین زندگی چه سود؟

پی نوشتها :

[۱] از جمله می‌توان به کتابهای: حیاهٔ الامام الحسـین (ج ۲)، معاویه سر دسته تبهکاران، درسی که حسین به انسانها آموخت، شیعه و زمامداران خود سـر، اوراق سیاه، معاویه و تاریخ، ارزیابی انقلاب امام حسین «ع»، پرتوی از عظمت حسین «ع» و تاریخ مفصل اسلام

(عمار زاده)، ص ۳۰۸ و... مراجعه کرد.

[۲] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۲۹.

[۳] لهوف، سید بن طاووس، ص ۳۴.

فوز

رستگاری و کامیابی، رسیدن به خواسته دل.در فرهنگ دینی و روایات، «فوز» و «فوزعظیم» برای کسانی داشته شده که به بهشت دست‌یابند.مطیع خدا و رسول خدا باشند، متمسک به اهل بیت بوده ولایت آنان را داشته باشند، از سیئات نجات یابند، اهل خلوص‌در عبادت، معرفت و اهل عبادت باشند و... کامیابی عمده برای اولیاء خدا دستیابی به‌رضای الهی و سعادت آخرت است (الآخرة فوز السعداء)[۱] و این در سایه جهاد و شهادت‌است.وقتی امیر المؤمنین «ع» ضربت‌خورد، «فزت و رب الکعبه» سر داد، چرا که‌شهادتش، بار یافتن به قرب الهی بود و پایانی افتخار آمیز برای یک زندگی سراسر ایمان، جهاد و حق طلبی.

در زیارتنامه‌ها، خطاب به ابا عبدالله «ع» و شهدای کربلا و یاران امام، مکرر تعبیر «فزتم‌فوزا عظیما» به کار رفته است.زائر نیز آرزو می‌کند کاش همراه آنان بود تا چون آنان به فوز و کامیابی عظیم می‌رسید «فزتم فوزا عظیما فیا لیتنی کنت معکم فافوز معکم- زیارت وارث» و در زیارت اول رجب خطاب به شهدای کربلا- می‌خوانیم: «فزتم و الله فوزاعظیما یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما... اشهد انکم الشهداء و السعداء و انکم الفائزون‌فی درجات العلی».[۲] .

شهدای کربلا از آن رو کامیاب و رستگارند که جان خویش را با خدا معامله کردند و بهشت الهی رسیدند.مطیع امر مولای خود بودند، جهادشان خالصانه و در راه ولایت و رهبری بود.گر چه جان دادند، اما به سعادت ابدی رسیدند و چه کامیابی از این برتر؟ عاشورا از این جهت نیز آموزگار فائزان و رستگاران است. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] غرر الحکم.

[۲] مفاتیح الجنان، ص ۴۴۰.

ق

قارب، مولی الحسین

از شهدای کربلا-وی غلام سید الشهدا «ع» بود، مادرش فکیهه کنیز آن حضرت بود و در خانه رباب، همسر امام خدمت می‌کرد.قارب همراه امام از مدینه به کربلا آمد و روز عاشورا در رکاب سید الشهدا «ع» به شهادت رسید.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۲۱۹.

قاسط بن زهیر تغلبی

از شهدای حمله نخست در روز عاشورا.پیر مردی از طایفه بنی تغلب بن وائل بود.او و برادرانش مقسط و کردوس، هر سه از

اصحاب امیر المؤمنین بودند که در رکاب آن حضرت در جنگهای سه گانه شرکت داشتند.پس از شهادت علی «ع» در کوفه ماندند.

چون خبر آمدن حسین «ع» را به سوی کوفه شنیدند، شب عاشورا مخفیانه خود را به امام‌رساندند.هر سه برادر روز عاشورا به شهادت رسیدند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۲۸۱.

قاسم بن حارث

نام او در شمار شهدای کربلا آمده است.برخی نیز او را همان قاسم بن حبیب ازدی دانسته‌اند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۱.

قاسم بن حبیب ازدی

از شهدای کربلاست.وی از شیعیان شجاع کوفه بود.ابتدا با سپاه عمر سعد از کوفه بیرون آمد و چون به کربلا رسید، به یاران امام پیوست.نامش را جزو شهدای حمله اول ذکر کرده‌اند.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۲۷، تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۸۶.

قره بن ابی قره غفاری

از شهدای کربلا از قبیله غفار است.رجزی که در میدان جنگ می‌خواند، چنین بود: قد علمت‌حقا بنو غفار

و خندف بعد بنی نزار بانني الليث لدى الغبار

لاضربن معشر الفجار ضربا فجيعا عن بنی الاخیار[۱] . که در این رجز، ضمن معرفی خویش و فاجر دانستن دشمن، رزم خود را در دفاع از فرزندان اخیار دانسته است.

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۱۰۲.

قعنب بن عمرو نمری

از شهدای کربلاست.او که از شیعیان بصره بود، همراه حجاج بن بدر، نامه خدمت ابا عبدالله «ع» بردند و نزد آن حضرت ماندند، تا آنکه روز عاشورا در حمله اول شهید شدند.[۱] . پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۳۱۲.

قیس بن عبدالله همدانی

از شهدای کربلا به حساب آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۳.

قیس بن مسهر صیداوی

قیس بن مسهر هم گفته اند. از شهدای نهضت امام حسین «ع» که پیش از عاشورا در کوفه به شهادت رسید.قیس، از جوانمردان شجاع کوفه و از اشراف طایفه بنی اسد و یکی از نامه رسانان مردم کوفه به امام حسین «ع» بود.همراه مسلم بن عقیل از مکه به کوفه آمد.پس از مدتی نامه مسلم را که حاوی خبر بیعت کوفیان بود به مکه برد و به سید الشهدا تسلیم کرد.امام حسین «ع» در منزلگاه «بطن الرمه» (مکانی در منطقه حاجز) نامه‌ای خطاب به کوفیان نوشت که در آن، خبر از حرکت خویش به سوی کوفه بود.نامه را به قیس بن مسهر سپرد تا به کوفه برساند. قیس در منطقه قادسیه، توسط حصین بن نمیر که از سران سپاه کوفه بود دستگیر شد. برای اینکه مضمون نامه و اسامی اشخاص به دست دشمن نیفتد، قیس بن مسهر نامه را از بین برد.او را نزد عبید الله بن زیاد بردند.تلاش والی کوفه برای دستیابی به نام کسانی که مخاطب نامه بودند بی‌نتیجه ماند.[۱] ابن زیاد از او خواست که یا نام اشخاص را بگوید یا بر منبر رود و در حضور مردم حسین بن علی و امام حسن و علی بن ابی طالب را لعن کند و گرنه کشته خواهد شد.وی رفتن بر منبر را پذیرفت، اما وقتی شروع به سخن کرد، پس ازحمد و ثنای الهی، بر حسین بن علی و امام مجتبی و امیر المؤمنین رحمت فرستاد و عبید الله زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری سید الشهدا فرا خواند.

وقتی خبر به ابن زیاد دادند، دستور داد او را بالای قصر برده از آنجا به زیر افکندند و شهید شد.[۲] چون خبر شهادتش به امام حسین «ع» رسید، بی‌اختیار گریست و این آیه را خواند: «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا».[۳] (مردانی که بر سر پیمان خویش با خدا، صادق بودند، برخی از آنان شهید شدند و برخی دیگر انتظار می‌کشند و پیمان را هیچ عوض و دگرگون نکردند.) قیس، دلیرانه به استقبال شهادت رفت و تا پای جان ایستاد و تزلزلی نیافت.

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین «ع»، ج ۳، ص ۶۲، انصار الحسین، ص ۱۰۷.

[۲] ارشاد مفید، ص ۲۲۰.

[۳] احزاب، آیه ۲۳.

قارب

پدرش عبدالله بن اریقط لیثی دئلی، مادرش فکهیه، خودش از غلامان حضرت امام حسین علیه‌السلام و مادرش کنیز آن حضرت و خدمتکار در خانه رباب همسر امام علیه‌السلام بوده است.

عبدالله دئلی راهنما و (راه بلد) حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در هجرت از مکه به مدینه بود. او هنگام هجرت بر دین

خود باقی، و غیر از ذهبی در کتاب «تجرید» کسی او را از صحابه نشمرده است.
قارب و مادرش فکهیه در خدمت امام علیه‌السلام از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا در حمله نخست قبل از ظهر به شهادت رسید.
به نقل از الاصابه ابن‌حجر پدرش عبدالله همان است که رسول خدا را به هنگام هجرت از مدینه و خروج از غار با دیدن معجزه تنیدن تار ضخیم عنکبوت – و آشیانه نمودن کبوتر در جلوی غار – که نشان می‌داد ماهها است کسی وارد این غار نشده است و ایمان آوردن به رسول الله از بیراهه به مدینه راهنما شد در زیارت رجبیه و ناحیه مقدسه نام قارب چنین آمده است: «السلام علی قارب مولی الحسین علیه‌السلام بن علی علیهماالسلام».

قاسط بن زهیر

از اهالی کوفه و از فرزندان زهیر بن حرث تغلبی بوده و تغلبی منسوب به قبیله تغلب بن وائل، که از اعراب محدثان هستند، می‌باشد. از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام از جهادگران معروف بوده است. او شبانه به اتفاق دو برادر خویش از کوفه به کربلا آمده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسید. نام قاسط در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است.
از شهدای حمله‌ی نخست در روز عاشوراست. پیرمردی از طایفه‌ی بنی‌تغلب بن وائل بود. او و برادرانش «مقسط و کردوس»، هر سه از اصحاب امیرالمؤمنین بودند که در رکاب آن حضرت در جنگهای سه گانه شرکت داشتند. پس از شهادت علی علیه‌السلام در کوفه ماندند. چون خبر آمدن حسین علیه‌السلام را به سوی کوفه شنیدند، شب عاشورا مخفیانه خود را به امام رساندند. هر سه برادر روز عاشورا به شهادت رسیدند. نام آن بزرگوار در زیارت «رجبیه» نیز آمده است.
تغلبی: منسوب به قبیله «تغلب بن وائل» که از قبایل عدنان بوده. (عدنان، عرب شمال).

قاسط بن زهیر تغلبی

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «قاسط بن زهیر تغلبی» است.

قاسط بن عبدالله

از شهدای کربلاست. به قولی او همان «قاسط بن زهیر تغلبی» است.

قاسط بن عبدالله بن زهیر بن حرث تغلبی

از یاران و اصحاب باوفای امام حسین علیه‌السلام در عاشورای حسینی.
قاسط و کردوس از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بودند و در بعضی از جنگها قاسط علمدار علی علیه‌السلام به عنوان نماینده بعضی از قبایل بود.
در روز عاشورا قاسط پس از جنگی نمایان بوسیله‌ی لشکریان عمر سعد به فیض شهادت نایل گردید. در زیارت ناحیه و زیارت رجبیه از او و برادرش بدین شکل تجلیل شده است: السلام علی قاسط و کردوس ابنی‌زهیر التغلبین...

قاسم بن حارث کاهلی

از اصحاب عاشورای حسینی و از صلحا و پاکان است. نام او در شمار شهدای کربلا آمده است. برخی نیز او را همان «قاسم بن

حبیب ازدی» دانسته‌اند.

چنانکه در زیارت ناحیه و رجبیه است: «السلام علی قاسم بن حارث الکاهلی...».

قاسم بن حبیب ازدی

قاسم بن حبیب بن ابی‌بشر، ازدی بوده و دارای اصالت یمنی و اهل کوفه محسوب می‌شود.

از شیعیان شجاع و قهرمان و سوارکاری مشهور بوده است.

از آنجایی که ابن‌زیاد موانع زیادی وضع کرده بود تا هیچ کس نتواند به کربلا بیاید و به امام حسین علیه‌السلام یاری و در راهش فداکاری نماید، قاسم بن حبیب درکوفه خود را جزو لشکریان ابن‌سعد قرار داد و بدنیوسیله براحتی خود را به کربلا رسانید آنگاه لشکر ابن‌سعد را ترک کرده و خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسید.

او در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیده و نامش در زیارت ناحیه مقدسه وارد شده است: «السلام علی قاسم بن حبیب الازدی».

قرهٔ بن ابی‌قرهٔ غفاری

به نقلی او همان «عثمان بن فروه غفاری» از شهدای کربلاست.

از قبیله‌ی غفار است. رجزی که در میدان جنگ می‌خواند چنین بود: قد علمت حقا بنوغفار

و خندف بعد بنی‌نزار باننی اللیث لدی الغبار

لا ضربن معشر الفجار ضربا فجیعا عن بنی‌الاخیار

رهط النبی السادهٔ الاخیار یعنی شمشیر می‌زنم بر گروه طغیانگر فاجر - به دفاع از نیکان و خاندان پیغمبر (حسین علیه‌السلام) که بزرگان بهترین‌ها و نیکان هستند.

غفاری: منسوب به «بنی‌غفار» قبیله‌ای از قبایل عرب «عدنان»، (عدنان، عرب شمال).

مقتل خوارزمی و مناقب او را از شهدای کربلا نوشته‌اند. نامش در زیارت رجبیه نسخه بحار به صورت عثمان بن فروه و در نسخه الاقبال به صورت عثمان بن عروهٔ، آورده شده ست. او جمع زیادی از دشمن را به هلاکت رسانید و سرانجام به فیض شهادت نایل گشت.

قعنب بن عمرو ثمری

از شهدای کربلاست. او که از شیعیان بصره بود، همراه حجاج بن بدر، نامه‌ای را به خدمت اباعبدالله علیه‌السلام بردند و نزد آن حضرت ماندند، تا آنکه روز عاشورا در حمله‌ی اول شهید شدند.

نمری: منسوب به قبیله‌ی «نمر بن قاسط» قبیله‌ای از عرب عدنان. (عدنان، عرب شمال).

قعنب بن عمرو نمری، اهل بصره بوده و نمری منسوب به قبیله نمر بن قاسط است

که از قبایل اعراب عدنانی و شمالی می‌باشند. نام او در زیارت ناحیه مقدسه اینچنین وارد شده است: «السلام علی قعنب بن عمرو النمری».

قعنب بن عمرو نمری بصری

از شـهدای کربلاست. او که از شـیعیان بصـره بود، همراه حجاج بن بـدر، نامه‌ای را به خـدمت اباعبـدالله علیه‌السـلام بردند و نزد آن حضرت ماندند، تا آنکه روز عاشورا در حمله‌ی اول شهید شدند.

نمری: منسوب به قبیله‌ی «نمر بن قاسط» قبیله‌ای از عرب عدنان. (عدنان، عرب شمال).

قعنب بن عمرو نمری، اهل بصره بوده و نمری منسوب به قبیله نمر بن قاسط است

که از قبایل اعراب عـدنانی و شـمالی می‌باشـند. نام او در زیارت ناحیه مقدسه اینچنین وارد شده است: «السـلام علی قعنب بن عمرو النمری».

قیس بن عبدالله حمدانی

(از مردم یمن) و از شـهدای گرانقدر کربلای ابی‌عبدالله الحسـین علیه‌السلام است چنانکه در زیارت رجبیه اقبال سید بن طاووس نیز آمده است: «السلام علی قیس بن عبدالله الحمدانی».

قیس بن مسهر صیداوی

قیس بن مسـهر بن خالـد بن جنـدب بن منقـذ بن عمرو بن قیس بن الحرث بن ثعلبه بن دودان بن اسـد بن خزیمه اسدی صـیداوی، و صیدا تیره‌ای از بنی‌اسد می‌باشد.

قیس با حبیب بن مظاهر و مسـلم بن عوسـجه قرابت داشـته و مسهر بن خالد از اصحاب بزرگوار حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خودش جوانی از اشراف کوفه و از تیره صیداء قبیله بنی‌اسد بوده است.

از نظر موقعیت سیاسی و اجتماعی و فضایل، قیس مردی شریف، شجاع، فعال،

باتدبیر و مخلص و در محبت اهل بیت علیهم‌السـلام بوده و شـیخ طوسـی وی را از اصحاب حضرت امام حسین علیه‌السلام به حساب آورده است.

او در متن مسایـل سیاسـی اجتمـاعی، از همان زمانی که شـیعیان کوفه بعـد از مرگ معاویه در منزل سـلیمان بن صـرد خزاعی تجمع کردند، بوده و حامل دومین نامه از کوفیان به امام حسین علیه‌السلام در مکه، و سپس همراه مسلم بن عقیل از مکه تا کوفه، و بعد از بیعت کوفیان با مسـلم، حامل دعوت نامه مسـلم به امام علیه‌السلام از کوفه به مکه و سپس از مکه همراه امام علیه‌السلام تا توقف‌گاه حـاجز آمـده و از اینجـا حامـل نـامه امام علیه‌السـلام به کوفه بوده است. او بعـد از شـهادت مسـلم توسط حصـین بن نمیر در قادسـیه شناسایی و دستگیر، و نزد ابن‌زیاد برده شد.

وی هنگام دستگیری نامه را معدوم کرده تا دشمن از محتوای نامه آگاه نشود.

پس از دستگیری او را نزد عبیدالله بن زیاد بردند.

ابن‌زیاد پرسید نامه کجاست؟ جواب داد:

از بین بردم تا ندانی که در آن چه بوده. ابن‌زیاد پرسید: برای که بود؟ گفت: برای مردمی که نام آنها را نمی‌دانم.

تلاش والی کوفه برای دستیابی به نام کسانی که مخاطب نامه بودند بی‌نتیجه ماند. ابن‌زیاد از او خواست که یا نام اشخاص را بگوید یا بر منبر رود و در حضور مردم حسین بن علی و امام حسن و علی بن ابیطالب علیهم‌السـلام را لعن کند وگرنه کشته خواهد شد. او رفتن بر منبر را پـذیرفت، امـا وقتی شـروع به سـخن کرد، پس از حمـد و ثنـای الهی، بر حسـین بن علی و امـا مجتبی و امیرالمؤمنین علیه‌السلام درود فرستاد و عبیدالله زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری سیدالشهداء فراخواند.

او گفت: ای مردم! حسـین بن علی بهترین خلق خـداست و مـادر او فاطمه دختر پیغمبر است، من فرسـتاده او هسـتم و او را در حاجز

گذاشته‌ام، اکنون برای نصرت او بپاخیزید، آنگاه عبیدالله و پدرش را لعنت کرده و بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام درود فرستاد.

ابن‌زیاد امر کرد تا او را از بالای قصر پایین انداختند و استخوانهایش درهم شکست و مختصر رمقی داشت که بدست عبدالملك بن عمیر لخمی به شهادت رسید. قیس هر چند در کربلا شهید نشد ولی عظمت و ثواب آنها را دارد.

خبر شهادت قیس را مجمع بن عبدالله عائذی در منزل عذیب الهجانات به عرض امام حسین علیه‌السلام رساند و اشکهای امام علیه‌السلام جاری شده و فرمود:

«بارالها منزل نیکویی برای ما و شیعیان ما آماده فرما و در قرارگاه رحمتت ما و آنان را جمع کن که تو بر همه چیز توانایی.»

نام قیس بن مسهر در دو زیارت ناحیه و رجبیه وارد شده است:

«السلام علی قیس بن مسهر الصیداوی».

به روایت طبری امام حسین علیه‌السلام بعد از شنیدن خبر شهادت قیس چنین فرمودند:

«فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا - اللهم اجعل لنا و لهم الجنهٔ منزلا و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر رحمتك و رغائب مذخور ثوابک».

«بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند. هرگز تغییر و تبدیلی در پیمان خود ندارند. خدایا برای ما و شیعیان ما بهشت را منزل فرما و ما و آنها را در قرارگاه رحمتت جمع فرما و بخششها و ثوابهای فراوان را برای ما ذخیره فرما».

او پیش از عاشورا در کوفه به شهادت رسید. قیس، از جوانمردان شجاع کوفه و از اشراف طایفه‌ی بنی‌اسد و یکی از نامه رسانان مردم کوفه به امام حسین علیه‌السلام بود. همراه مسلم بن عقیل از مکه به کوفه آمد. پس از مدتی نامه‌ی

مسلم را که حاوی خبر بیعت کوفیان بود به مکه برد و به سیدالشهداء تسلیم کرد

. امام حسین علیه‌السلام در منزلگاه «بطن الرمه» نامه‌ای خطاب به کوفیان نوشت که در آن، خبر از حرکت خویش به سوی کوفه بود. نامه را به قیس بن مسهر سپرد تا به کوفه برساند.

قمه زنی

از مراسمی است که در بعضی شهرستانها و بلاد شیعی و توسط برخی از عزاداران امام‌حسین «ع» اجرا می‌شود و در تاسی به مجروح و شهید شدن سید الشهدا «ع» و شهیدان کربلا و بعنوان اظهار آمادگی برای خون دادن و سر باختن در راه امام حسین «ع» انجام می‌دهند.صبح زود عاشورا، با پوشیدن لباس سفید و بلندی همچون کفن، بصورت دسته جمعی قمه بر سر می‌زنند و خون از سر بر صورت و لباس سفید جاری می‌شود. بعضی هم برای قمه زنی نذر می کنند، برخی هم چنین نذری را درباره کودکان خردسال انجام می‌دهند و بر سر آنان تیغ می‌زنند، در حدی که از محل آن خون جاری گردد.

قمه زنی نیز، مثل زنجیر زنی و شبیه خوانی و... از دیر باز مورد اختلاف نظر علما و پیروان و مقلدین آنان بوده و به استفتا و افتاء مبنی بر جواز یا عدم جواز آن می‌پرداخته‌اند. این مراسم، از نظر شرعی پایه و مبنای دینی ندارد و صرفا روی علاقه شیعیان به ابا عبدالله الحسین «ع» انجام می گیرد.فقها نیز آن را در صورتی که ضرری نداشته باشد، مجاز می‌دانند. برخی از فقها نیز به خاطر تاثیر نامطلوب آن بر افکار دیگران و موجب وهن مذهب بودن، آن را ممنوع دانسته‌اند.البته شرایط زمانی در این مساله بی‌تاثیر نیست.امام خمینی «ره» در پاسخ به استفتایی که در سالهای اول پیروزی انقلاب اسلامی در این زمینه از ایشان شده بود، فرمودند: «در وضع موجود، قمه نزنند...» آیهٔ الله خامنه‌ای نیز در دیدار با روحانیون، در آستانه ایام عاشورا (سال ۱۳۷۳ شمسی) در ضمن بیانات مبسوطی درخرافه زدایی از عزاداری سید الشهدا «ع» فرمودند: «قمه زدن هم از آن کارهای خلاف است... این یک کار غلطی است که عده‌ای قمه‌ها را بگیرند و بر سر خود بزنند و خون بریزند... کجای این کار، حرکت عزاداری است؟ این جعلی است.اینها

چیزهـایی است که‌از دین نیست...».آن را بـدعت، خلاف و خرافه دانسـتند.و در پاسـخ به نامه امام جمعه اردبیل، نوشـتند: امروز این ضرر بسیار بزرگ و شکننده است و لذا قمه زدن علنی و همراه با تظاهر، حرام و ممنوع.[۱] علمای دیگر نیز در تایید موضع و سخن رهبر انقلاب، آن را موجب وهن مذهب و نامشروع دانستند.[۲] .

البته این احساس مـذهبی و عواطف دینی که سـبب می‌شود به عشق حسـین «ع» چنین کارهایی کننـد، باید در مسـیر صـحیح هدایت شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد تـا شور و انگیزه جهـاد و شـهادت بیافرینـد.بعلاـوه، آنـان که به خاطر حسـین «ع» حاضـرند خون بدهنـد، چه بهتر که خون خویش را به درمانگاهها و مراکز انتقال خون اهدا کنند یا با تاسیس بانک خون، از فداکاران و ایثارگران داوطلب، در روز عـاشورا خون گرفته شود و نگهـداری گردد، تـا از این طریق، جـان انسانهـای بسـیاری که نیازمنـد خوننـد، نجـات یابد.گر چه این‌کار، شاید مثل قمه زنی، تامین کننده احساس عاطفی فرد نباشد، ولی قطعا رضایت خداوند و پسـند سـید الشـهدا «ع» را بیشتر در پی دارد.کـاش روزی صـدقه دادن خون نیز، مثل صـدقه و کمک مالی و لباس و غـذا و... مرسوم گردد و با قصـد قربت انجام گیرد. کی گفت حسین، بر سر خویش بزن؟

با تیغ، به فرق خویشتن نیش بزن تیغی که زنی بر سر خود، ای غافل

بر فرق ستمگران بد کیش بزن

پی نوشت ها :

[۱] در تاریخ ۷ محرم ۱۴۱۵، ۲۲ خرداد ۱۳۷۳.

[۲] مجموعه سـخنان ایشـان و اسـتفتاها و جوابها در جزوه‌ای به نام «پیرامون عزاداری عاشورا» در ۷۱ صفحه در محرم ۱۴۱۵ از سوی دفتر تبلیغات اسلامی چاپ شد.

قتیل الاشقیاء

از القاب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است.

قتیل العبرات

از القاب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است.

قتیل اشقیاء

از القاب حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام است.

قتیل العبرات

کشـته اشـکها.از لقبهـای سـید الشـهدا «ع» است.شـهیدی که هم یادش گریه آور است و هم اشک ریختن در سوک او ثواب دارد و موجب احیای عاشوراست.امامان نیز توصـیه فراوان بر عزاداری و گریسـتن بر مصائب آن حضرت داشته‌اند.روایت از امام حسین «ع» است که: «انا قتیل العبرات»[۱] من کشته اشکهایم.در حدیث دیگری فرموده است: «اناقتیل العبرة، لا یذکرنی مؤمن الا استعبر»[۲] من کشـته اشکم.هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر آنکه اشک در چشمانش می‌آید.این صفت، در زیارتنامه‌ها هم برای آن شهید کربلا آمده است، از جمله: «و صل علی الحسین المظلوم، الشهید الرشید، قتیل العبرات و اسیر الکربات...».[۳] .

پی نوشتها :

[۱] منتهی الامال، محدث قمی (چاپ هجرت)، ج ۱، ص ۵۳۸، اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۸، (عبارت آن قتیل العبرةاست).

[۲] امالی، صدوق، ص ۱۱۸، مناقب، ابن شهرآشوب، ج ۴، ص ۸۷.

[۳] مفاتیح الجنان، ص ۴۶۰ (زیارت مخصوص اول).

قادسیه

نام محلی نرسیده به کوفه (در ۱۵ فرسخی کوفه و ۶۱ فرسخی بغداد).در همین محل میان سپاه اسلام و ایران در زمان خلیفه دوم نبرد در گرفت و این منطقه به تصرف مسلمین در آمد.و در همین مکان بود که حصین بن نمیر تمیمی (رئیس شرطه‌های آن منطقه) و نیروهای گشتی ابن زیاد، پیک حسین بن علی «ع» (قیس بن مسهر صیداوی) را دستگیر کردند و نزد ابن زیاد فرستادند.قیس، حامل نامه‌ای از امام به سوی مردم کوفه بود و همانجا نامه را با دندانهایش پاره کرد تا اسامی مخاطبان به دست نیروهای دشمن نیفتد.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۴۹.

قاع

نام یکی از منزلگاههای مسیر کوفه.حسین بن علی «ع» در آنجا نیز فرود آمد.بین منزلگاه زباله و عقبه است، منطقه‌ای بوده دشت و هموار (قاع: دشت) و در آنجا آب و آبادی و مسجد و محلی برای فرود آمدن کاروانها بوده است.[۱] .

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۸۸.

قبر امام حسین

اولین بار بنی اسد پس از دفن اجساد شهدا و پیکر سید الشهدا، علامتی بر قبر نهادند.از اینکه توابین در سالهای ۶۳ یا ۶۴ بر سر قبر امام حسین می‌آمدند، می‌فهمیم که آن هنگام، آشنا و شناخته شده بوده است.بنا به تشویق اولیاء دین، مدفن آن حضرت از همان آغاز، مورد زیارت شیعه قرار گرفت، چه پنهانی و چه آشکار.

در زمان بنی امیه، قبه‌ای بر قبر شریف ساخته شد و تا زمان هارون الرشید باقی بود.

وی قبر را خراب و محل آن را صاف کرد و درخت سدری را که (به نشانه قبر) در آنجا بود. قطع کرد.بار دیگر در زمان مامون ساخته شد.سپس در سال ۲۳۶ و ۲۳۷ هجری به دستور متوکل عباسی، قبر و خانه‌های اطراف آن خراب شد و به جای آن زراعت کردند و مانع رفت و آمد مردم شدند.باز هم در سال ۲۴۷ به دستور متوکل قبر را خراب کردند و چندین نوبت دیگر این تخریب انجام گرفت.بنای فعلی مرقد و حرم سید الشهدا به قرن هشتم هجری برمی گردد.البته بارها مرمتها و اضافاتی انجام گرفته است.در سال۱۲۱۶ هجری وهابیها با سپاهی از منطقه نجد حمله کرده و حرم حسینی را غارت و تخریب کردند و اسبها را در صحن مطهر بستند. در سال ۱۲۲۱ ق نیز حمله دیگری کردند.[۱] حمله ای هم در زمان سلطان عبدالحمید (سال ۱۲۵۸) به دست نجیب پاشا انجام

شده است.[۲]

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹.

[۲] شهداء الفضیله، ص ۳۰۳ و ۶۰۳.

قبر شش گوشه

مرقد و حرم ابا عبدالله الحسین «ع».به لحاظ آنکه علی اکبر «ع» پایین پای آن حضرت دفن شده است، در آن قسمت هم دو گوشه برای ضریح اضافه شده و شش گوشه دارد. شوق زیارت قبر شش گوشه آن امام، همواره در دل شیعیان بوده است. رفتم به کربلا به سر قبر هر شهید

دیدم که مرقد شهدا مشگ و عنبر است هر یک مزار مرقدشان چهار گوشه داشت

شش گوشه یک ضریح در آن هفت کشور است پرسیدم از کسی سببش را، به گریه گفت:

پایین پای قبر حسین، قبر اکبر است[۱] .

پینوشتها:

[۱] ناصر الدین شاه قاجار.

قتلگاه

محلی که سید الشهدا «ع» در آخرین لحظات مقاومت، از اسب بر زمین افتاد و شمر یا سنان فرود آمد و سر مطهر امام را از پیکر جدا کرد.گویا نسبت به قسمتهای دیگر میدان کربلا، پایین‌ترین جا بوده است.قتلگاه، محل به شهادت رسیدن امام شهیدان است که خون مطهرش بر خاک کربلا ریخت.در حال حاضر، بیرون از حرم مطهر آن حضرت، سردابی وجود دارد که محل شهادت او محسوب می‌شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متر از سطح زمین، بصورت قبر، بر روی آن محل قرار دارد.اغلب در آن بسته است و گاهی برای اشخاص معینی باز می‌کنند تا زیارت کنند. در طبقه هم سطح با ضریح هم پس از عبور از یک دالان باریک به همین قتلگاه می رسیم که ضریحی کوچک و چسبیده به دیوار دارد.

«در فکرم آن گودالم که خون تو را مکیده است.هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم. در حضیض هم می‌توان عزیز بود، از گودال بپرس».[۱] .

پی نوشتها:

[۱] خط خون، موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰.

قصر الاماره

مقر استاندار و فرماندار، خانه امیر، حاکم نشین، ارگ، ارگ حکومتی.در شهرهایی که امیر و حاکم آنجا حضور داشت، اغلب کنار

مسجد جامع شهر، مقر امارت و قصر حکومتی ساخته می‌شد، تا برای اقامه نماز جمعه و ایراد خطبه، فاصله‌ای نباشد.در کوفه محل استقرار ابن زیاد را دار الاماره می گفتند و مجالس عمومی را در مسجد جامع برگزار می کردند.اسرای اهل بیت را در کوفه وارد آن مجلس عمومی ساختند و آن گفتگوها میان ابن زیاد و عترت طاهره پیش آمد.در همین قصر که نامش «طمار» بوده، مسلم بن عقیل و هانی را به دستور ابن زیاد شهید کردند.

ساختمان دار الاماره کوفه، بعنوان قدیمی‌ترین بنای دولتی در اسلام، به دست سعد بن ابی وقاص انجام گرفت. «آثار کوفه قدیم، از جمله دار الاماره از بین رفته و تنها بقایایی از مسجد جامع وجود دارد.اداره آثار باستانی عراق، با تلاشهای زیاد، پایه‌های آن را با حفاریها پیدا کرد. علایم نشان می‌دهد که دار الاماره، چهار دیوار به طول ۱۷۰ متر داشته که ارتفاع متوسط آن ۱۴ متر بوده و هر دیوار از ضلع خارجی به ۶ برج نیم‌دایره متصل بوده و فاصله هر برج با دیگری ۶۰ / ۲۴ متر و ارتفاع آنها حدود ۲۰ متر بوده است.بنای محکم قصر و نوع مهندسی آن، دار الاماره را از هجوم خارجی مصون می‌داشته است.کنار برخی درهای اصلی آن نیز اتاقهایی بعنوان زندان و مطبخ بوده است.»[۱] .

پی نوشتها:

[۱] حیاة الامام الحسین بن علی، ج ۲، ص ۳۵۷ (پاورقی).

قصر مقاتل

نام یکی از منزلهای نزدیک کوفه، که امام حسین «ع» در سفر خویش از مکه به کربلا از آنجا نیز گذشت.پیشتر در آنجا قصری بوده متعلق به مقاتل بن حسان بن ثعلبه و میان‌عین التمر و قطقطانه (نام دو تا از منزلها) قرار داشته است.در آبادی قصر مقاتل علاوه بر آن قصر، مسجد و بناهای کهن نیز بوده که خراب شده و تنها تپه‌ای از بقایای آن مانده بود.حسین بن علی «ع» در این منزلگاه فرود آمد.همانجا بود که خیمه عبید الله بن‌حر جعفی را دید و حجاج بن مسروق و زید بن معقل هم همراهش بودند.امام ازحجاج بن مسروق و عبید الله خواست که به او بپیوندند، اما آن دو عذر آوردند و تنهاگفتند که حاضریم اسبهایمان را بدهیم.امام فرمود: نیازی به اسبهاتان نداریم.[۱] و بدینگونه سعادتی را که تا در خانه آنان آمده بود، با دست خود راندند و از فیض حیات ابدی درسایه شهادت، محروم شدند.امام حسین «ع» شبانه از قصر مقاتل حرکت کرد و سمت‌راست مسیر را گرفت و رفت، تا به کربلا رسید.این منزلگاه را «قصر بنی مقاتل» هم می گفتند.

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۱۲۰، مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۲۲.

قطقطانیه

نام محلی نزدیک کوفه که از راه بیابان به طف می‌رسد.یکی از منزلگاههای میان راه‌قادسیه به طرف شام، که زندان نعمان در این محل بوده است.پیش از ورود امام حسین «ع» به کربلا، منطقه میان قادسیه و قطقطانیه پر از نیروهای گشت و شناسایی ابن زیاد بود، تارفت و آمدها را کنترل کنند.[۱] . -------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۵۰.

قاسم بن حسن

نوجوان شهید عاشورا در رکاب سید الشهدا «ع»، فرزند گرامی امام حسن مجتبی «ع».
وی صاحب همان سخن معروف «احلی من العسل» در شب عاشوراست که مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌دانست.روز عاشورا سن او به بلوغ نرسیده بود.برای میدان رفتن از امام خویش اجازه خواست.ابا عبدالله «ع» چون نگاه به او افکند، وی را به آغوش کشید و گریست، آنگاه اجازه داد.[۱] قاسم، خوش سیما بود.سوار بر اسب شد و عازم میدان گشت.
رجزی که می‌خواند، در معرفی خود و مظلومیت حسین «ع» بود: ان تنکرونی فانا ابن الحسن
سبط النبی المصطفی و المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن
بین اناس لا سقوا صوب المزن در جنگی دلاورانه به شهادت رسید.هنگامی که بر زمین می‌افتاد، عمویش اباعبدالله «ع» خود را به بالین او رساند ولی او در حال جان دادن بود.پیکر او را آورد و کنار شهدای اهل بیت قرار داد.[۲] در زیارت ناحیه مقدسه که از زبان امام زمان «ع» است، نام او و همراه با سلام حضرت مهدی بر او بیان شده و اشاره به کیفیت رفتن سید الشهدا «ع» به‌بالین او و نفرین قاتلان قاسم شده است: «السلام علی القاسم بن الحسن بن علی، المضروب هامته المسلوب لامته، حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر و هو یفحص برجلیه التراب، و الحسین یقول: بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامهٔ جدک و ابوک، ثم قال:
عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک، او ان یجیبک و انت قتیل جدیل فلا ینفعک، هذا و الله یوم کثر واتره و قل ناصره.»[۳]
برادر دیگر حضرت قاسم، به نام ابو بکر بن حسن نیز که هر دو از یک مادر بودند، در کربلا به شهادت رسید.

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

[۳] همان، ص ۶۷.

قمر بنی هاشم

ماه بنی هاشم.این لقب را امام حسین «ع» هم به عباس می گفت.از جمله هنگام عزیمت از مدینه به سوی مکه پس از امتناع از بیعت کردن، وقتی همه خاندان عصمت سوار بر محمل شدند، امام ندا داد: «این اخی؟ این کبش کتیبتی، این قمر بنی هاشم» عباس‌هم پاسخش داد: «لبیک، لبیک یا سیدی!»[۱] این لقب را به خاطر زیبایی و چهره دل آرای اباالفضل «ع» به او داده بودند.

پی نوشتها :

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص.۲۲۰.

قنداقه

یکی از فرزندان امام حسین «ع» که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود.امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است.نمی‌بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟در «نفس المهموم» آمده است که

فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حرمله‌آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید.امام حسین «ع» خون گلوی او را گرفت وبه آسمان پاشید.[۱] در کتابهای مقتل، هم از «علی اصغر» یاد شده، هم از طفل رضیع (کودک شیرخوار) و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: «السلام علی عبدالله بن الحسین، الطفل الرضیع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرملة بن کاهل الاسدی».[۲] و در یکی از زیارتنامه‌های عاشورا آمده است: «و علی ولدک علی الاصغر الذی فجعت به» از این کودک، با عنوانهای شیرخواره، ششماهه، باب الحوایج، طفل رضیع و... یاد می‌شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می‌شود. طفل ششماهه تبسم نکند، پس چه کند

آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست «علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه‌ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده است.»[۳] علی اصغر را «باب الحوائج» می‌دانند، گر چه طفل رضیع و کودک کوچک است، اما مقامش نزد خدا والاست. در گلخانه ی شهادت را

می گشاید کلید کوچک ما ------------

پینوشتها:

[۱] معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۲۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۶.

[۳] اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج ۲، ص ۴۲.

قاسم بن حسن

ایشان و ابی‌بکر بن حسین علیهماالسلام نام مادرشان رمله بوده که در کربلا حضور داشت.

قاسم هنگام شهادت به سن بلوغ نرسیده بود و ۱۴ سال داشت ولی تربیت شده اهل بیت عصمت بود که بلیغ‌ترین بیانات و عالیترین رشادتها از خود در حادثه کربلا به جای گذاشته و در دفاع از دین و قرآن و عترت، عاشقانه و لبخند زنان پیک مرگ را استقبال نموده است.

او که مگر در راه خدا را شیرین‌تر از عسل می‌دانست، دنیا و دنیا طلبان را شکست سختی داد و خود را هم‌ردیف بزرگترین مربیان و مصلحان بشر در طول تاریخ قرار داد، چرا که او فرزند آن امامی است که فرمود: «دنیای شما در نزد من به اندازه این کفش کهنه ارزش ندارد، مگر این که برپا دارم حقی را و از بین ببرم ظلمی را».

عبارت «الموت عندی من العسل» از حضرت قاسم علیه‌السلام مانند سخن حضرت علی اکبر علیه‌السلام است که در منزل ثعلبیه به پدر بزرگوارش عرض کرد: «اذا لا ـ نبالی بالموت» اگر حق با ماست پس باکی از مرگ در راه حق نداریم. این سخنان از این دو بزرگوار بیان کننده کمال معرفت و ایمان قوی آنها می‌باشد، و لذا از حضرت قاسم علیه‌السلام در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه، با توجه خاصی نام برده شده.

بنا به نقل مقاتل: در حالی که حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام ندای استغاثه سر می‌داد، دو جوان از خیمه گاه بیرون آمدند که گویا دو قرص ماه بودند، یکی از آنها حضرت قاسم بود که شمشیری در دست و پیراهن عربی در بر و نعلینی در پا. خدمت عمویش رسید و امام علیه‌السلام او را در آغوش کشید و هر دو به شدت گریه کردند، پس از آن قاسم اجازه جنگیدن خواست ولی امام

علیه‌السلام راضی نمی‌شد تا این که قاسم اصرار و التماس زیادی کرده و اجازه گرفت و عازم میدان شد، در حالی که اشک در صورتش جاری بود این رجزها را می‌خواند: ان تنکرونی فانا ابن‌الحسن

سبط النبی المصطفی المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لاسقوا صوب المزن اگر مرا نمی‌شناسید من فرزند حسن علیه‌السلام هستم - نوه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده و امین.

این حسین است که مانند اسیر در بند - در دست مردمی که باران رحمت بر آنها نبارد.

آن زاده حیدر، با این که سن زیادی نداشت ولی بنا به نقل بحارالانوار سی و پنج نفر را به هلاکت رسانید. تا این که، عمر بن سعد بن عروهٔ بن نفیل ازدی گفت:

به خدا سوگند من بر این جوان حمله می‌کنم و او را می‌کشم، تا اینکه فرصتی بدست آورده و با ضربت شمشیر سر مبارکش را شکافت. و شبیهٔ بن سعد شامی نیزه‌ای بر پشت آن زده که از سینه‌اش بیرون آمد و از اسب به زمین افتاد و فریاد برداشت: «یا عماه، ای عموجان».

چون حضرت امام علیه‌السلام ندای یاری قاسم را شنید، چون عقابی که از فرار فرودآید و چون شیر جنگی حمله نموده و صفها را شکافت و بر قاتل قاسم شمشیری زد و دستش را جدا کرد.

عمر لشکر کوفه را به کمک طلبید تا او را از دست امام علیه‌السلام نجات دادند، ولی بدن قاسم زیر سم اسبان لکدگوب شده بود.

بنا بر نقل منتخب: امام حسین علیه‌السلام آرام نگرفت تا اینکه قاتل قاسم را کشته و لشگر کوفه را پراکنده ساخت. بعد از آنکه گرد و غبار میدان فرونشست در حالیکه قاسم در آخرین لحظات عمرش بود، امام علیه‌السلام خود را به آن رسانید و فرمود:

«و الله یعز - علی عمک ان تدعوه

فلا یجیبک او یجیبک فلا یعینک او یعینک

فلا یغنی عنک، بعد القوم قتلوک».

«سوگند به خدا سخت است بر عموی تو که او را دعوت کنی و نتواند اجابت کند و اگر اجابت بکند، یاری نتواند و اگر یاری کند سودی نبخشید و دور باد از رحمت خدا قومی که تو را کشتند».

در منابع دیگر آمده است که امام علیه‌السلام بر بالین قاسم، چنین فرمود: «بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامهٔ فیک جدک و ابوک، عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک او یجیبک ثم لا ینفعک صوت و الله کثر واتره و قل ناصره. اللهم احصهم عددا و لا تغادر منهم احدا و لا تغفر لهم ابدا صبرا یا اهل بیتی لا رایتهم هوانا بعد هذا الیوم ابدا. «دور باد از رحمت خدا گروهی که تو را به قتل رسانیدند. جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی امیرمؤمنان در روز قیامت و رستاخیز دشمنشان باشد. به خدا سوگند بر عموی تو سخت است که او را به یاریت بخوانی و نتواند جواب دهد و یا آنگاه که جواب دهد سودی نبخشد. به خدا سوگند صدای استمداد تو مانند صدای استمداد کسی است که کشته شدگان از اقوام او زیاد و یاری کنندگانش کم باشد. خدایا همه آنان را گرفتار بلا و عذاب خویش بگردان و کسی از آنان را نیامرز، هرگز آنان را مشمول مغفرت خویش قرار مده. صبر کنید ای اهل بیت من، بعد از این دیگر روی خواری را نخواهید دید».

پس از شهادت قاسم، امام علیه‌السلام او را در آغوش گرفته و به خیمه‌ای که شهدای اهل بیت در آن بود گذاشت و جمله‌ی «اللهم احصهم عددا...» را تا به آخر فرمود.

قابل ذکر است که حضرت امام حسین علیه‌السلام آرام نگرفت تا اینکه قاتل قاسم را به هلاکت رسانید.

قاسم بن محمد بن جعفر بن ابیطالب

او نیز از شـهدای عاشورای حسـینی و از صالحان خانـدان نبوت و نوادگان جعفر طیار بود. (مادرش ام ولد بود) همین قاسم است که امام حسـین علیه‌السـلام کلثوم صـغری را که دختر حضـرت زینب علیهاالسلام و عبدالله بن جعفر می‌باشد به او تزویج نمود و نه قاسم بن حسن علیه‌السلام و این قاسم با زوجه‌اش کلثوم در کربلا حضور داشتند – و قاسم پس از نبرد سنگین با دشمن به شهادت رسید.

قاضی الحاجات

از القاب شریف حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌باشد.

قمر بنی هاشم

از القـاب حضـرت عبـاس بن علی علیه‌السـلام. این لقب را امـام حسن علیه‌السـلام هم به عبـاس می‌گفت. از جمله هنگـام عزیمت از مـدینه به سوی مکه پس از امتنـاع از بیعت کردن، وقتی همه‌ی خانـدان عصـمت سوار بر محمل شدنـد، امام نـدا داد: «این اخی؟ این کبش کتیبتی، این قمر بنی‌هـاشم؟» عبـاس هم پاسـخش داد: «لبیـک، لبیک یا سـیدی!» این لقب را به خاطر زیبایی چهره‌ی دل آرای اباالفضل علیه‌السلام به او داده بودند.

نوشـته‌اند: «و کـان العبـاس رجلاـ و سـیما جمیلاـ یرکب الفرس و رجلاـه یخطـان فی الارض و کان یقال له قمر بنی‌هاشم و کان لواء الحسین علیه‌السلام معه».

یعنی: حضـرت عباس علیه‌السلام مردی خوش سیما، خوش صورت و خوش قیافه بود و چون سوار بر اسب می‌شد، پاهایش از کثرت بلند بودن به زمین می‌رسید. به او قمر بنی هاشم می‌گفتند و در روز عاشورا لوای امام حسین علیه‌السلام در دست او بود.

از آنجا که آن حضرت در میان بنی‌هاشم از نظر زیبایی ممتاز بود، آن بزرگوار=

را ماه بنی‌هاشم می‌نامند.

قاسم بن بخیت

از القـاب حضـرت عبـاس بن علی علیه‌السـلام. این لقب را امـام حسن علیه‌السـلام هم به عبـاس می‌گفت. از جمله هنگـام عزیمت از مـدینه به سوی مکه پس از امتنـاع از بیعت کردن، وقتی همه‌ی خانـدان عصـمت سوار بر محمل شدنـد، امام نـدا داد: «این اخی؟ این کبش کتیبتی، این قمر بنی‌هـاشم؟» عبـاس هم پاسـخش داد: «لبیـک، لبیک یا سـیدی!» این لقب را به خاطر زیبایی چهره‌ی دل آرای اباالفضل علیه‌السلام به او داده بودند.

نوشـته‌اند: «و کـان العبـاس رجلاـ و سـیما جمیلاـ یرکب الفرس و رجلاـه یخطـان فی الارض و کان یقال له قمر بنی‌هاشم و کان لواء الحسین علیه‌السلام معه».

یعنی: حضـرت عباس علیه‌السلام مردی خوش سیما، خوش صورت و خوش قیافه بود و چون سوار بر اسب می‌شد، پاهایش از کثرت بلند بودن به زمین می‌رسید. به او قمر بنی هاشم می‌گفتند و در روز عاشورا لوای امام حسین علیه‌السلام در دست او بود.

از آنجا که آن حضرت در میان بنی‌هاشم از نظر زیبایی ممتاز بود، آن بزرگوار=

را ماه بنی‌هاشم می‌نامند.

قدامهٔ بن سعید

نامبرده از نیای خود «زائدهٔ بن قدامهٔ» موضوع پیکار «محمد بن اشعث» بر ضد مسلم، اسارت آن بزرگوار، تشنگی و آب خواستن او بر درب استانداری کوفه، و آب دادن به او را روایت می کند.

«تاریخ طبری» از روایت او یاد می کند اما خبر او را به پدر و یا نیای او اسناد نمی‌دهد.او از یاران امام صادق علیه‌السلام است و خود دست اندرکار رویدادهای کوفه نبوده، بلکه آنها را از نیای خویش «زائدهٔ بن قدامهٔ» که دست اندرکار بود... روایت می کند.

برخی رجال شناسان «قدامهٔ بن سعید» را در طبقه‌ی یاران امام صادق علیه‌السلام شمرده‌اند.

قرهٔ بن قیس

او شاهد بریدن سرهای شهیدان نینوا و کوچ کردن اسیران رهایی بخش خاندان نور بود.

او با امیر خویش «حر» و به همراه سپاهی که به سوی حسین علیه‌السلام گسیل

داشت به کربلا رفت. و همان کسی است که «عمر» فرمانده‌ی سپاه شوم اموی او را به سوی پیشوای شایستگان فرستاد تا از او بپرسد که برای چه به آنجا آمده؟و در اندیشه‌ی چیست؟

هنگامی که او نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و سلام کرد، پیر ایمان و جهاد «حبیب بن مظاهر» او را به یاری حسین علیه‌السلام فراخواند اما او نپذیرفت.

و نیز او همان کسی است که گزارش می کند که «حر» به هنگامی که تصمیم پیوستن به حسین علیه‌السلام را داشت به او گفت: آیا نمی‌خواهی مرکب خویش را آب بدهی؟

آنگاه از او دور شد تا به اردوگاه نور بال گشود. او ادعا می کند که اگر «حر»

مرا از تصمیم شهادتمندانه و حقگرایانه و سرنوشت ساز خویش آگاه می‌ساخت، من نیز به همراه او به سوی حسین علیه‌السلام می شتافتم.

قتل صبر

قتل صبر آن است که انسانی یا حیوانی را بسته نگهدارند و بکشند.در حدیث است که پیامبر «ص» کسی را اینگونه نکشت و از این گونه کشتن چهار پایان نهی شده است، یعنی اینکه جانداری را زنده نگهدارند و آن قدر به او ضربه بزنند تا بمیرد.[۱] به شهدا و اسیرانی که کشته می‌شوند نیز «مصبور» گفته می‌شود.در مورد حیواناتی که زجرکش می‌شوند نیز به کار می‌رود.[۲] از مظلومیت سیدالشهدا «ع» و قساوت کوفیان یکی هم آن بود که حسین بن علی «ع» را در حالی که هنوز رمق در بدن داشت، مورد ضربه‌های شمشیر و نیزه قراردادند. امام سجاد «ع» بعنوان افشاگری از ستم یزیدیان، در خطبه‌ای که در کوفه در حال اسارت خواند و خود را به مردم فریب خورده و به خواب سیاسی رفته معرفی کرد، ازجمله فرمود: «انا ابن من قتل صبرا و کفی بذلک فخرا»[۳] من پسر کسی هستم که به «قتل‌صبر» کشته شد و همین افتخار مرا بس! در مورد مسلم بن عقیل نیز در تاریخ آمده است که ابن زیاد او را به «قتل صبر» کشت.[۴] .

پی نوشتها:

[۱] مجمع البحرین، کلمه «صبر».

[۲] دائرهٔ المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۳۷.

قسم دادن به قرآن

روز عاشورا، چون امام حسین «ع» اصرار کوفیان را بر کشتن او دید، قرآن را گرفت و باز کرد و بر سر نهاد و صدا زد: میان من و شما، قرآن و جدم رسول خدا «ص» داور باد!ای گروه! چرا ریختن خونم را روا می‌شمارید؟ مگر من فرزند پیامبر شما نیستم؟... آنگاه کودک شیر خوار خود را که از تشنگی می‌گریست بر سر دست گرفت و فرمود: اگر بر من‌رحم نمی‌کنید، بر این کودک رحم کنید «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل».این اقتدا به پدرش علی «ع» بود که قرآن بر سر نهاد و یاران سست عنصر خویش را نفرین کرد.[۱] . --------------

پی نوشتها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۱۶.

قضیب

چوب، شاخه و ترکه، چوبهای نازکی که از درخت می‌کنند.[۱] اینگونه ترکه‌های ترد و نازک، معمولا در دست افراد بوده است، برای اشاره به کسی یا چیزی.در دست‌یزید، قضیب و چوب خیزران بود و با آن به لب و دندان سر بریده امام حسین «ع» که در برابرش نهاده بود، می‌زد.[۲] این گستاخی مورد اعتراض برخی از حاضران قرار گرفت.

پی نوشتها:

[۱] اساس البلاغه، زمخشری، ص ۵۲۱.

[۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱.

قطا

نام مرغ و پرنده‌ای است که به فارسی سنگخوار گویند، شبیه فاخته و قمری.چشمش بسیار تیز بین است و از ارتفاع بسیار، وجود آب را تشخیص می‌دهد و در شناخت آب و راهها مهارت دارد و پیش از طلوع آفتاب، به اندازه مسافت ده روز در پی آب خارج می‌شود و بی آنکه مسیر را در رفت و برگشت گم کند، به لانه برمی‌گردد.[۱] صدای اوکاروانها را به وجود آب در یک محل آگاه می‌کند و در آشنایی به راه و راهنمایی، به آن مثل‌زده می‌شود: «هو اهدی من القطاء، هو اصدق من القطا»[۲] سید الشهدا «ع» روز عاشورا وقتی برای آخرین وداع با اهل بیت، نزد خیمه‌ها آمد و با آنان خداحافظی کرد، دخترش‌سکینه گفت: ای پدر، ما را به حرم جدمان باز گردان.حضرت با حسرت فرمود: افسوس!

اگر مرغ قطا را وامی‌گذاشتند، در آشیانه خویش می‌آرمید «هیهات، لو ترک القطا لنام»[۳] تشبیه خویش به آن مرغ، با توجه به ویژگیها و صفاتش جای تامل است.یعنی امام نیزتیز بین و بصیر و راه شناس است، وجودش و صدا و کلامش دیگران را به آبشخور هدایت رهنمون می‌سازد، هرگز گم نمی‌شود و بیراهه نمی‌رود و هادی دیگران است.اما افسوس که نگذاشتند امام هدایت، در کانون ارشاد اندیشه‌ها بماند و راهنمایی کند و اینگونه از آشیانه اصلی‌اش که جوار حرم پیامبر است، آواره‌اش ساختند. ----------

پی نوشتها:

[۱] مجمع البحرین.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷، عوالم (امام حسین)، ص ۲۹۰.

قیام اهل مدینه

واقعه حره، قیام مردم مدینه بر ضد حکومت یزید بود.پس از شـهادت حسین بن‌علی «ع»، ظلم و فسق یزید فراگیرتر و آشکارتر شد و مردم فساد دسـتگاه حاکم و ظلم عمال او را دیدند و در مدینه، آگاهان از اوضاع، مردم را به زشـتکاریهای حکام آگاه ساختند.والی مـدینه در آن زمان، «عثمان بن محمـد بن ابی سـفیان» بود.اهل مدینه علیه او شوریدند و او و مروان و دیگر امویان را از مدینه بیرون کردنـد و با «عبـدالله بن حنظله» بیعت کردنـد.خبر قیام مردم مـدینه، با گزارش مروان به گوش یزیـد رسـید.وی سپاهی انبوه را تحت فرمان «مسلم به عقبه»[۱] به مدینه گسیل داشت.[۲] مهاجمان در منطقه «حره واقم»

فرود آمـده، به مدینه تاختند و سه روز به کشـتار و غارت پرداخته و به نوامیس مسـلمانان تجاوز کردند.مردم به حرم پیامبر «ص» پناه بردند.لشکریان یزید، حرمت حرم را نگه نداشتند و با اسبها به داخل حرم آمدند و مردم را قتل عام کردند.کشتگان این واقعه هزاران نفر بودند.از جمله «عبدالله بن جعفر نیز در این حادثه شـهید شد.واقعه حره در ۲۸ ذیحجه سال ۶۳ هجری اتفاق افتاد.یزید، دو ماه نیم پس از این حادثه مرد.[۳] .

این قیام که به قیام حره، حره واقم، قیام اهل مـدینه و... هم معروف است، از پیامدهای‌حادثه عاشورا محسوب می‌شود و افشاگریهای اهل بیت و اقامه عزا در مدینه و انگیزشهای‌زینب کبری، در بذر پاشی آن مؤثر بوده است.[۴] .

«حره» به سـرزمینهای پر سـنگلاخ که پر از سـنگهای سیاه و سوخته باشد گفته می‌شد. درمناطقی از جمله اطراف مدینه از این حره‌ها وجـود داشت و برای هر کـدام نـام بخصوصـی هم بود، به تنـاسب کسـانی که در آن منطقه می‌زیسـتند.[۵] هم اکنـون نیز در مـدینه بزرگ، بقایای اندکی از آنها به چشم می‌خورد.

پی نوشتها:

[۱] مسرف بن عقبه.

[۲] مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۶۹.

[۳] منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۵ (چاپ جاویدان) در حالات امام سجاد «ع».

[۴] برای تفصـیل بیشـتر قضـیه ر.ک: «واقعه حره در تاریـخ»، محمـد جواد چنـارانی، تاریـخ الاسـلام، ذهـبی، ج ۵، حوادث سـال ۶۸ هجری.

[۵] دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۳۶۳.

قیام مختار

مختـار بـن ابی عبیـده ثقفی، پنـج‌سال پس از حـادثه کربلاـ و یـک سـال پس از نهضـت تـوابین، در سـال ۶۶ هجری در کـوفه قیـام کرد.هدف نهضت او خونخواهی حسین «ع» و انتقام از قاتلان شهدای کربلا و جنایتکاران حادثه عاشورا بود.قیام او و خونخواهی‌اش موجب خرسندی ائمه بود.از امام باقر «ع» روایت‌شده که: «لا تسبوا المختار فانه قد قتل قتلتنا و طلب بثارنا».[۱] مختار را ناسزا نگویید، چرا که او قاتلان ما را کشت و به خونخواهی ما برخاست.خلاصه‌ای از قیام او (طبق نفس المهموم) چنین است:

مختار، در ۱۴ ربیع الاول سال ۶۶ در کوفه قیام کرد و عبدالله بن مطیع را که کارگزار عبدالله بن زبیر بود بیرون نمود.آغاز قیامشان با

شعار «یا منصور امت» و «یا لثارات الحسین» بود. درگیرهای سختی در محله‌ها و میدانهای کوفه پیش آمد.گروههایی کشته و گروههایی تسلیم شدند و مختار وارد قصر شد و فردایش برای مردم سخنرانی کرد، اشراف کوفه با او بیعت کردند.مختار پس از استیلا بر اوضاع، یکایک قاتلان حسین «ع» را دستگیر می‌کرد و می‌کشت. نیروهایی هم به اطراف می‌فرستاد تا هم بر آن مناطق استیلا یابد و هم جنایتکاران را گرفته و به کیفر رساند.مدتها این تحرکات و دستگیریها و نبرد با مقاومت کنندگان از طرفداران بنی امیه ادامه داشت.مختار موفق شد کسانی چون عمر سعد، شمر، ابن زیاد، خولی، سنان، حرمله، حکیم بن طفیل، منقذ بن مره، زید بن رقاد، زیاد بن مالک، مالک بن بشر، عبدالله بن اسید، عمرو بن حجاج و بسیاری از کسان را که در کربلا دستشان به خون شهدا آلوده بود از دم تیغ گذراند و پیکرشان را بسوزاند و یا در مقابل سگها بیندازد.[۲] مختار، سر «ابن زیاد» را به مدینه نزد محمد حنفیه فرستاد، او هم آن سر را پیش امام سجاد «ع» آورد.آن حضرت مشغول غذا خوردن بود.با دیدن این صحنه، سجده شکر به جای آورد و فرمود: «الحمد لله الذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا...».[۳] خدا را شکر که انتقام مرا از دشمنم گرفت. خداوند به مختار جزای نیک دهد. مختار، هجده ماه حکومت کرد (تا ۱۴ رمضان سال ۶۷) و در سن ۶۷سالگی در درگیری با سپاهیان عبدالله بن زبیر به شهادت رسید. ------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴۳.

[۲] بر گرفته و تلخیص شده از: در کربلا چه گذشت (ترجمه نفس المهموم)، ص ۷۷۶ به بعد.

[۳] معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۶۰.

قیام مسلم

نماینده اعزامی سید الشهدا از مکه به کوفه برای بررسی اوضاع و بیعت گرفتن از مردم. مسلم بن عقیل، پسر عموی امام حسین «ع» و مورد وثوق وی بود.رشادت و جوانمردی او مشهور بود.در جنگ صفین، در جناح راست لشکر علی «ع» بود.امام حسین «ع» در پاسخ به دعوتنامه‌های مکرر شیعیان و سران کوفه، نامه‌ای خطاب به آنان نوشت و مسلم بن عقیل را بعنوان «برادر، پسر عمو و فرد مورد اطمینان خود» به آنان معرفی کرد.مسلم در نیمه شعبان از مکه به کوفه رفت، در کوفه به تلاش وسیعی برای دعوت مردم به بیعت با امام پرداخت.آن زمان والی کوفه نعمان بن بشیر بود.حدود ۱۸ هزار نفر با او به نفع امام بیعت کردند.در ایام فعالیت و قیام حماسی مسلم، والی کوفه عوض شد و ابن‌زیاد به ولایت کوفه و مقابله با حرکت مسلم منصوب گشت.جایگاه مسلم در کوفه پنهان‌بود.ابن زیاد به کمک جاسوسان محل اختفای او را پیدا کرد و به دستگیری میزبانش که «هانی» بود پرداخت.مسلم به عقیل مجبور شد قیام خویش را پیش از موعد علنی کند. قصر ابن زیاد به محاصره در آمد.

ابن زیاد، سران شهر را گرد آورد و آنان را با تهدید و تطمیع، مطیع خویش ساخت.با ایجاد جو رعب و وحشت و دستگیریها، بیم و هراس بر مردم سایه افکند و از دور مسلم پراکنده شدند. مسلم بن عقیل در کوفه، تنها و غریب و بی پناه ماند.شب به خانه طوعه رفت.جایگاه او برای ابن زیاد معلوم شد.نیروهایی فرستاد، مسلم از خانه بیرون آمد و درکوچه‌ها و میدان شهر، یک تنه با سربازان ابن زیاد جنگید تا آنکه گرفتار شد.او را به قصرابن زیاد بردند.پس از گفتگوهای تندی که رد و بدل شد، به دستور ابن زیاد، او را بالای قصر برده، سر از بدنش جدا کردند و پیکرش را به زیر افکندند.[۱] سر مسلم را همراه سر هانی نزد یزید فرستادند.شهادت مسلم بن عقیل، روز هشتم ذیحجه سال ۶۰ (روز عرفه) بود.قبر مسلم در کوفه و متصل به مسجد کوفه است. قبر هانی و مختار هم نزدیک قبر اوست. و در سال ۱۲۸۲ قمری گنبدش کاشی و ضریحش از نقره‌شد و اطراف ضریح، مجلل و آینه‌کاری گشت.محدث قمی پس از ذکر اعمال مسجدجامع کوفه، نماز و زیارتنامه‌ای برای حضرت مسلم نقل کرده است.با این شروع: «الحمد لله الملک

الحق المبین...»[۲]. ------------------

پی نوشتها:

[۱] قضایـای نهضـت او و بیعـت مردم و شـهادتش در بحـار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰ به بعـد آمـده است، نیز زنـدگینامه او درکتاب «مبعوث الحسین» محمد علی عابدین، انتشارات جامعه مدرسین.

[۲] مفاتیح الجنان، ص ۴۰۱ درباره او ر.ک: «مسلم بن عقیل» جواد محدثی، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

قبلة البرایا

پیشوای ابرار، از القاب حضرت زینب سلام الله علیهاست.

قرة عین المرتضی

نور چشم حضرت علی مرتضی علیه‌السلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

قرینته النوائب

همدم و همراه با مصیبتها. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

قادر طهماسبی (فرید)

گواه سینه‌ی عشق است داغداری ما
به باغبانی درد است لاله کاری ما تنور لاله درین فصل آنچنان داغ است
که می‌چکد عرق از روی شرمساری ما به راه خیزش ما گرچه نیزه کاشته‌اند
جوی نکاسته از شور تکسواری ما به رود بسته‌ی تاریخ داده درس شتاب
در آب راه هدف، موج بیقراری ما صفی ز لشکر عشقند باد و باران هم
غریب نیست شتابند اگر به یاری ما دهان به نغمه‌ی شادی دریده دشمن را
بگو درآمد جنگ است سوگواری ما شروع زندگی جاود نه با یار است
درین غریب کشی، مرگ اختیاری ما به زیر سایه‌ی طوبی قدان عاشورا
نرسته سرو بلندی به استواری ما صدا زدی که: کسی هست یاری‌ام بدهد؟
بلی حسین من، آنک خروش آری ما اگر چه دیر صلایت شنیده‌ایم، اما
بگیر هر چه غرامت ز خون جاری ما بگو به دشمن مغلوب ما که در راه است
هنوز حادثه‌ی زخمهای کاری ما گره ز جعد خم سر به مهر بگشایید
که سر نهاده به شوریدگی خماری ما امید منتظران، با ظهور خود بزدای
غبار اشک، ز چشم امیدواری ما «فرید» خط شهادت همیشه حایل باد
میان خستگی و پای پایداری ما

قاضی جلیس

ابوالمعالی عبدالعزیز بن حسین بن حباب اغلبی معروف به قاضی جلیس، از ندمای ملک طلایع بن رزیک بوده. او به سال ۵۶۱ ه.ق. در حالیکه حدود هفتاد سال از عمرش می‌گذشته، زندگی را در مصر بدرود گفته است. ان ضل بالعجل الیهو
د فقد اضلکم البعیر أیمار فوق الارض فی
ض دم الحسین و لا تمور؟ أم کیف اذ منعوه ور
د الماء لم تغر البحور؟ (ای قوم) اگر یهودیان را گوساله‌ای گمراه کرد، باعث گمراهی شما یک شتر بود.
آیا خون امام حسین علیه‌السلام بر روی زمین جاری می‌شود و زمین را ذوب نمی‌کند؟
یا چگونه است که هنگامی که او را از رسیدن به آب منع کردند، آب دریاها خشک نشد؟

قوامی رازی

از شاعران معروف شیعی مذهب قرن ششم هجری است که در خدمت رجال و خاندانهای بزرگ شیعی عراق به سر می‌برد. وفاتش در اواسط قرن ششم و پیش از سال ۵۶۰ ه.ق. اتفاق افتاده است. علاوه بر مناقب و مراثی خاندان رسالت که قوامی به ذکر آن شهرت داشته، از وی قصاید متوسطی در مدح و زهد و وعظ باقی مانده است. غزلهای عاشقانه‌ی شیرین و مطبوعش در میان معاصران وی قابل توجه به نظر می‌رسد. روز دهم ز ماه محرم به کربلا
ظلمی صریح رفت بر اولاد مصطفا هرگز مباد روز چو عاشور در جهان
کان روز بود قتل شهیدان کربلا آن تشنگان آل محمد اسیروار
بر دشت کربلا به بلا گشته مبتلا عریان بمانده پردگیان سرای وحی
مقتول گشته شاه سراپرده‌ی عبا هر گه که یادم آید از آن سید شهید
عیشم شود متغص و عمرم شود هبا ای بس بلا و رنج که بر جان او رسید
از جور و ظلم امت بی‌رحم و بی‌حیا در آرزوی آب، چنویی بداد جان
لعنت بر این جهان بنفرین بی‌وفا با هر کسی همی به تلطف حدیث کرد
آن سید کریم نکو خلق خوش لقا تا آن شبی که روز دگر بود قتل او
می‌دادشان نوید و همی گفتشان ثنا بر تن زره کشیده و بر دل گره زده
رویش ز غبن تافته، پشتش ز غم دوتا خونش چکیده از سر شمشیر بر زمین
یاقوت در نشانده ز مینا به کهربا لب خشک ز آتش دل و رخ ز آب دیده تر
دل با خدای برده و تن داده در قضا بگرفته روی آب، سپاه یزید شوم
بی‌آب چشم و سینه پر از آتش هوا از نیزه‌ها چو بیشه شده حربگاهشان
ایشان در او خروشان چون شیر و اژدها بر آهوان خوب، مسلط شده سگان
بر عدل، ظلم چیره شده، بر بقا، فنا اینها در آب تشنه و ایشان به خونشان
از مهر سیر گشته وز کینه ناشتا بر قهر خاندان نبوت کشیده تیغ
تا چون کنندشان به جفا سر ز تن جدا آهخته تیغ بر پسر شیر کردگار
آن باقیان باقی شمشیر مرتضا میر و امام شرع، حسین علی که بود
خورشید آسمان هدی، شاه اوصیا از چپ به راست حمله همی کرد چون پدر
تابود در تنش نفسی و رگی به جا خویش و تبار او شده از پیش او شهید

فرد و وحید مانده در آن موضع بلا افتاد غلغل ملکوت اندر آسمان
برداشته حجاب افق امر کبریا بر خلد منقطع شده انفاس حور عین
بر عرش مضطرب شده ارواح انبیا خورشید و ماه تیره و تاریک بر فلک
آرامش زمین شده چون جنبش هوا زهرا و مصطفی و علی سوخته ز درد
ماتم سرای ساخته بر سدره منتها در پیش مصطفی شده زهرای تنگدل
گویان که چیست درد حسین مرا دوا؟ فرزند من که هست تو را آشنای جان
در خون همی کند به مصاف اندر، آشنا از تشنگی روانش بی‌صبر و بی‌شکیب
گرمای کربلا شده بی‌حد و منتها او در میان آن همه تیغ و سنان و تیر
دانی همی که جان و جگر خون شود مرا زنده نمانده هیچکس از دوستان او
در دست دشمنانش چرا کرده‌ای رها؟ یکره بنال پیش خداوند دادگر
تا از شفاعت تو کند حاجتم روا گفتا رسول: باش که جان شریف او
زان قتلگاه زود خرامد بر شما ایشان درین، که کرد حسین علی سلام
جدش جواب داد و پدر گفت: مرحبا زهرا ز جای جست و به رویش در اوفتاد
گفت: ای عزیز ما، تو کجایی و ما کجا؟ چون رستی از مصاف و چه کردند با تو قوم؟
مادر در انتظار تو، دیر آمدی چرا؟ کار چو تو بزرگ، نه کاری بود حقیر
قتل چو تو شهید، نه قتلی بود خطا فرزند آن کسی که زایزد برای اوست
در باغ وحی، جلوه‌ی طاووس «هل اتی» آب فرات بر تو ببستند ناکسان
آمیختند خون تو با خاک کربلا نه هیچ مهربان که تولا کند به تو
نه هیچ سنگدل که محابا کند تو را سینه دریده، حلق بریده، فتاده دست
غلتان به خون و خاک، سر از تن شده جدا بر سینه‌ی عزیز تو بر، اسب تاخته
ای همچو مصطفی ز همه عالم اصطفا اندام تو چگونه بود زیر نعل اسب
کز روی لعل تو نزدی گرد گل صبا؟ رخت و بنه به غارت و فرزند و زن اسیر
در دست آن جماعت پرزرق بی‌حیا اولاد و آل تو متحیر شده ز بیم
وز آه سردشان متغیر شده هوا کسایی مروزی

ابوالحسن یا ابواسحاق کسایی مروزی به سال ۳۴۱ ه.ق در مرو متولد شد. وی نخست مداح سامانیان و نیز مداح، عبدالله بن احمد عتبی وزیر نوح بن منصور بود، لکن بعدها از مداحی دست کشید و به سرودن اشعاری در پند و اندرز و مدح
و رثای اهل بیت علیه‌السلام پرداخت. او یکی از بزرگترین گویندگان ادب فارسی در قرن چهارم و نخستین شاعر پارسی زبان است که مرثیه‌ی عاشورایی سروده است.

با توجه به شواهد قطعی تاریخی و آثار این سخنور بزرگ، تردیدی در تشیع او وجود ندارد. از اشعار او در حدود ۲۰۰ بیت باقی مانده است. او اندکی بعد از سال ۳۹۴ ه.ق. وفات یافته است. بیزارم از پیاله وز ارغوان و لاله
ما و خروش و ناله، کنجی گرفته مأوا دست از جهان بشویم، عز و شرف نجویم
مدح و غزل نگویم، مقتل کنم تقاضا میراث مصطفی را، فرزند مرتضی را
مقتول کربلا را، تازه کنم تولا آن میر سر بریده، در خاک و خون تپیده

از آب ناچشیده، گشته اسیر غوغا تنها و دل شکسته، بر خویشتن گرسته
از خانمان گسسته وز اهل بیت و آبا از شهر خویش رانده وز ملک برفشانده
مولی ذلیل مانده، بر تخت ملک مولی مجروح خیره گشته، ایام تیره گشته
بد خواه چیره گشته، بی‌رحم و بی‌محابا صفین و بدر و خندق حجت گرفته با حق
خیل یزید احمق، یک یک به خونش کوشا پاکیزه آل یاسین، گمراه و زار و مسکین
وان کینه‌های پیشین، آن روز گشته پیدا آن پنج ماهه کودک، باری چه کرد، ویحک
کز پای تا به تارک، مجروح شد مفاجا؟ بیچاره شهربانو، مصقول کرده زانو
بیجاده گشته لولو، بر درد ناشکیبا آن زینب غریوان، اندر میان دیوان
آل زیاد و مروان نظاره گشته عمدا مؤمن چنین تمنا هرگز کند؟ ۹نگو، نی
چونین نکرد مانی، نه هیچ گیر و ترسا آن بی‌وفا و غافل، غره شده به باطل
ابلیس وار جاهل، کرده به کفر مبدا رفت و گذاشت کیهان، دید آن بزرگ برهان
وین رازهای پنهان، پیدا کنند فردا تخم جهان بی‌بر، این است و زین فزون‌تر
کهتر عدوی مهتر، نادان عدوی دانا بر مقتل ای کسایی، برهان همی نمایی
گر هم بر این بپایی، بی‌خار گشت خرما مؤمن درم پذیرد تا شمع دین بمیرد
ترسا به زر بگیرد، سم خر مسیحا تا زنده‌ای چنین کن، دلهای ما جزین کن
پیوسته آفرین کن بر اهل بیت زهرا

قبر امام حسین

اولین بار بنی اسد پس از دفن اجساد شهدا و پیکر سید الشهدا، علامتی بر قبر نهادند.از اینکه توابین در سالهای ۶۳ یا ۶۴ بر سر قبر امام حسین می‌آمدند، می‌فهمیم که آن هنگام، آشنا و شناخته شده بوده است.بنا به تشویق اولیاء دین، مدفن آن حضرت از همان آغاز، مورد زیارت شیعه قرار گرفت، چه پنهانی و چه آشکار.

در زمان بنی امیه، قبه‌ای بر قبر شریف ساخته شد و تا زمان هارون الرشید باقی بود.

وی قبر را خراب و محل آن را صاف کرد و درخت سدری را که (به نشانه قبر) در آنجا بود. قطع کرد.بار دیگر در زمان مامون ساخته شد.سپس در سال ۲۳۶ و ۲۳۷ هجری به دستور متوکل عباسی، قبر و خانه‌های اطراف آن خراب شد و به جای آن زراعت کردند و مانع رفت و آمد مردم شدند.باز هم در سال ۲۴۷ به دستور متوکل قبر را خراب کردند و چندین نوبت دیگر این تخریب انجام گرفت.بنای فعلی مرقد و حرم سید الشهدا به قرن هشتم هجری برمی‌گردد.البته بارها مرمتها و اضافاتی انجام گرفته است.در سال۱۲۱۶ هجری وهابیها با سپاهی از منطقه نجد حمله کرده و حرم حسینی را غارت و تخریب کردند و اسبها را در صحن مطهر بستند. در سال ۱۲۲۱ ق نیز حمله دیگری کردند.[۱] حمله ای هم در زمان سلطان عبدالحمید (سال ۱۲۵۸) به دست نجیب پاشا انجام شده است.[۲]

پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹.

[۲] شهداء الفضیله، ص ۳۰۳ و ۶۰۳.

قبر شش گوشه

اولین بار بنی اسد پس از دفن اجساد شـهدا و پیکر سـید الشـهدا، علامتی بر قبر نهادند.از اینکه توابین در سالهای ۶۳ یا ۶۴ بر سر قبر امام حسـین می‌آمدنـد، می‌فهمیم که آن هنگام، آشـنا و شـناخته شده بوده است.بنا به تشویق اولیاء دین، مدفن آن حضـرت از همان آغاز، مورد زیارت شیعه قرار گرفت، چه پنهانی و چه آشکار.

در زمان بنی امیه، قبه‌ای بر قبر شریف ساخته شد و تا زمان هارون الرشید باقی بود.

وی قبر را خراب و محـل آن را صـاف کرد و درخت سـدری را که (به نشـانه قبر) در آنجـا بود. قطع کرد.بـار دیگر در زمـان مامون ساخته شد.سپس در سال ۲۳۶ و ۲۳۷ هجری به دسـتور متوکل عباسـی، قبر و خانه‌های اطراف آن خراب شـد و به جای آن زراعت کردنـد و مانع رفت و آمـد مردم شدند.باز هم در سال ۲۴۷ به دسـتور متوکل قبر را خراب کردنـد و چندین نوبت دیگر این تخریب انجـام گرفت.بنای فعلی مرقـد و حرم سـید الشـهدا به قرن هشـتم هجری برمی‌گردد.البته بارها مرمتها و اضافاتی انجام گرفته است.در سال۱۲۱۶ هجری وهابیها با سـپاهی از منطقه نجـد حمله کرده و حرم حسـینی را غارت و تخریب کردند و اسـبها را در صـحن مطهر بستند. در سال ۱۲۲۱ ق نیز حمله دیگری کردند.[۱] حمله ای هم در زمان سلطان عبدالحمید (سال ۱۲۵۸) به دست نجیب پاشا انجام شده است.[۲]

------------------- پی نوشتها :

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۹.

[۲] شهداء الفضیله، ص ۳۰۳ و ۶۰۳.

قهستانی

وی از دیدگاه اهل سـنت به قضیه‌ی عاشورا نگریسته و می‌گوید: «اگر کسی اراده کند که مقتل حسین را بخواند و تاریخ شهادت او را ذکر کند، سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها (شیعیان) شباهت پیدا نکند.»!

قتل صبر

قتل صبر آن است که انسانی یا حیوانی را بسـته نگهدارند و بکشند.در حدیث است که پیامبر «ص» کسی را اینگونه نکشت و از این گونه کشـتن چهار پایان نهی شـده است، یعنی اینکه جانـداری را زنده نگهدارند و آن قدر به او ضـربه بزنند تا بمیرد.[۱] به شهدا و اسـیرانی که کشـته می‌شونـد نیز «مصـبور» گفته می‌شود.در مورد حیواناتی که زجرکش می‌شوند نیز به کار می‌رود.[۲] از مظلومیت سیدالشـهدا «ع» و قساوت کوفیان یکی هم آن بود که حسـین بن علی «ع» را در حالی که هنوز رمق در بدن داشت، مورد ضـربه‌های شمشیر و نیزه قراردادند. امام سجاد «ع» بعنوان افشاگری از ستم یزیدیان، در خطبه‌ای که در کوفه در حال اسارت خواند و خود را به مردم فریب خورده و به خواب سیاسـی رفته معرفی کرد، ازجمله فرمود: «انـا ابن من قتل صبرا و کفی بـذلک فخرا»[۳] من پسر کسی هسـتم که به «قتل‌صبر» کشـته شد و همین افتخار مرا بس! در مورد مسـلم بن عقیل نیز در تاریخ آمده است که ابن زیاد او را به «قتل صبر» کشت.[۴] . --------------------

پی نوشتها:

[۱] مجمع البحرین، کلمه «صبر».

[۲] دائرۀ المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۱۳۷.

قتلگاه

محلی که سید الشهدا «ع» در آخرین لحظات مقاومت، از اسب بر زمین افتاد و شمر یا سنان فرود آمد و سر مطهر امام را از پیکر جدا کرد.گویا نسبت به قسمتهای دیگر میدان کربلا، پایین‌ترین جا بوده است.قتلگاه، محل به شهادت رسیدن امام شهیدان است که خون مطهرش بر خاك کربلا ریخت.در حال حاضر، بیرون از حرم مطهر آن حضرت، سردابی وجود دارد که محل شهادت او محسوب می‌شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متر از سطح زمین، بصورت قبر، بر روی آن محل قرار دارد.اغلب در آن بسته است و گاهی برای اشخاص معینی باز می‌کنند تا زیارت کنند. در طبقه هم سطح با ضریح هم پس از عبور از یک دالان باریک به همین قتلگاه می رسیم که ضریحی کوچك و چسبیده به دیوار دارد.

«در فکرم آن گودالم که خون تو را مکیده است.هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم. در حضیض هم می‌توان عزیز بود، از گودال بپرس».[۱] .

____

پی نوشت ها :

[۱] خط خون، موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰.

قضیب

چوب، شاخه و ترکه، چوبهای نازکی که از درخت می کنند.[۱] اینگونه ترکه‌های ترد و نازك، معمولا در دست افراد بوده است، برای اشاره به کسی یا چیزی.در دست‌یزید، قضیب و چوب خیزران بود و با آن به لب و دندان سر بریده امام حسین «ع» که در برابرش نهاده بود، می‌زد.[۲] این گستاخی مورد اعتراض برخی از حاضران قرار گرفت.

____

پینوشتها:

[۱] اساس البلاغه، زمخشری، ص ۵۲۱.

[۲] مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۱.

قطا

نام مرغ و پرنده‌ای است که به فارسی سنگخوار گویند، شبیه فاخته و قمری.چشمش بسیار تیز بین است و از ارتفاع بسیار، وجود آب را تشخیص می‌دهد و در شناخت آب و راهها مهارت دارد و پیش از طلوع آفتاب، به اندازه مسافت ده روز در پی آب خارج می‌شود و بی آنکه مسیر را در رفت و برگشت گم کند، به لانه برمی گردد.[۱] صدای اوکاروانها را به وجود آب در یک محل آگاه می کند و در آشنایی به راه و راهنمایی، به آن مثل‌زده می‌شود: «هو اهدی من القطاء، هو اصدق من القطا»[۲] سید الشهدا «ع» روز عاشورا وقتی برای آخرین وداع با اهل بیت، نزد خیمه‌ها آمد و با آنان خداحافظی کرد، دخترش‌سکینه گفت: ای پدر، ما را به حرم جدمان باز گردان.حضرت با حسرت فرمود: افسوس!

اگر مرغ قطا را وامی گذاشتند، در آشیانه خویش می آرمید «هیهات، لو ترك القطا لنام»[۳] تشبیه خویش به آن مرغ، با توجه به ویژگیها و صفاتش جای تامل است.یعنی امام نیزتیز بین و بصیر و راه شناس است، وجودش و صدا و کلامش دیگران را به آبشخور

هدایت رهنمون می‌سازد، هرگز گم نمی‌شود و بیراهه نمی‌رود و هادی دیگران است.اما افسوس که نگذاشتند امام هدایت، در کانون ارشاد اندیشه‌ها بماند و راهنمایی کند و اینگونه از آشیانه اصلی‌اش که جوار حرم پیامبر است، آواره‌اش ساختند. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] مجمع البحرین.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

[۳] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۷، عوالم (امام حسین)، ص ۲۹۰.

قرهٔ بن قیس

او شاهد بریدن سرهای شهیدان نینوا و کوچ کردن اسیران رهایی بخش خاندان نور بود.
او با امیر خویش «حر» و به همراه سپاهی که به سوی حسین علیه‌السلام گسیل داشت به کربلا رفت. و همان کسی است که «عمر» فرمانده‌ی سپاه شوم اموی او را به سوی پیشوای شایستگان فرستاد تا از او بپرسد که برای چه به آنجا آمده؟ و در اندیشه‌ی چیست؟
هنگامی که او نزد امام حسین علیه‌السلام آمد و سلام کرد، پیر ایمان و جهاد «حبیب بن مظاهر» او را به یاری حسین علیه‌السلام فراخواند اما او نپذیرفت.
و نیز او همان کسی است که گزارش می‌کند که «حر» به هنگامی که تصمیم پیوستن به حسین علیه‌السلام را داشت به او گفت: آیا نمی‌خواهی مرکب خویش را آب بدهی؟
آنگاه از او دور شد تا به اردوگاه نور بال گشود. او ادعا می‌کند که اگر «حر» مرا از تصمیم شهادتمندانه و حقگرایانه و سرنوشت ساز خویش آگاه می‌ساخت، من نیز به همراه او به سوی حسین علیه‌السلام می‌شتافتم.

قعقاع بن شور

از سرهنگان و طرفداران ابن‌زیاد بود. وی به همراه «شبث بن ربعی» و «حجار بن ابجر» و «شمر بن ذی‌الجوشن» مأموریت یافتند تا از طرف ابن‌زیاد، قیام مسلم بن عقیل و یاران او را سرکوب کنند.

قیس بن اشعث

وی همان «شبث بن ربعی» فرمانده‌ی نیروهای پیاده‌ی عمر سعد، در کربلاست. (در بحارالانوار، اسم او قیس بن اشعث) آمده است. وی از کسانی بود که به امام حسین علیه‌السلام نامه‌ی دعوت نوشته بود؛ اما در کربلا با آن حضرت جنگید. پس از شهادت امام، جامه از تن او درآورد. در دوران قیام مختار، متواری بود. نیروهای مختار او را گرفته و به قتل رساندند.

قیس بن اشعث

از فرماندهان سپاه عمر سعد در کوفه.وی از کسانی بود که به امام حسین «ع» نامه دعوت نوشته بود، اما در کربلا با آن حضرت جنگید.پس از شهادت امام، جامه و قطیفه آن حضرت را که از خز بود، از تن او درآورد. از این رو به وی «قیس قطیفه» هم می گویند. [۱] در دوران قیام مختار، متواری بود.نیروهای مختار او را گرفته به قتل رساندند.[۲] .وی علاوه بر شرکت در قتل امام حسین «ع» در خون مسلم بن عقیل هم شرکت داشت.[۳] . ---------------

پی نوشت ها :

[۱] لهوف، ص ۱۷۸.

[۲] عبرات المصطفین، ج ۲، ص ۱۲۹.

[۳] الاخبار الدخیله، شوشتری، ج ۱، ص ۲۱.

قباع

قباع نماینده‌ی مصعب بن زبیر بود. وی نیرویی به فرماندهی «عباد بن حصین» و «قیس بن هیثم» برای مقابله با سپاه «مثنی بن مخربهٔ بن عبدی» که از هم‌پیمانان مختار و خونخواهان حسین بن علی علیه‌السلام بود گسیل داشت. دو سپاه در «مدینهٔ الرزق» به یکدیگر برخورد کردند و جنگ سختی میان ایشان در گرفت که سرانجام با پیروزی عمال ابن‌زبیر و شکست «مثنی» جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن‌زبیر به سوی شهر بصره، به نزد «قباع» بازگشتند.

قدامهٔ بن ابی عیسی نصری

وی از هواداران و امرای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

قدامهٔ بن ابی‌عیسی نصری، فرماندار «بهقباد بالا».

در معجم البلدان آمده است:

«بهقباد» اسم سه منطقه‌ی وسیع که شامل بغداد و مناطقی که از رود فرات و انشعابات آن سیراب می‌شدند، بوده است و نسبت این منطقه به بنیان گذار آن بهقباد بن فیروز، پدر انوشیروان شاه ساسانی داده می‌شد، و «بهقباد» به سه منطقه تقسیم می‌گردید: ۱- بهقباد بالا ۲- بهقباد میانی ۳- بهقباد پایینی.

و بهقباد بالا، شامل منطقه «خطرنیه» و نهرین و «عین التمر» و «فلوجه بالا و پایین» و «بابل» می‌باشد.

و بهقباد میانی، شامل مناطق: «سوار، «باروسما»، «جبهٔ»، «بداهٔ» و «نهر ملک» می‌شد.

و بهقباد پایینی، شامل مناطق: «کوفه»، «فرات»، «بادقلی»، «سیلحین»، «حیره»، «تستر» و «هرمزجرد» بوده است.

قدامهٔ بن مالک جشمی

وی یکی از سران کوفه بود که به پیشنهاد «عبدالرحمن بن شریح» برای تأیید و کسب اجازه جهت بیعت با «مختار ثقفی» به نزد «محمد بن حنفیه» رفتند.

قرهٔ بن علی بن مالک جشمی

فرزند مالک جشمی بود که در زمان قیام مختار علیه نیروهای مختار بود. پدر قره «علی بن مالک جشمی» در آن جنگ، فرمانده جناح چپ نیروهای مختار بود که پس از شهادت او، فرزندش قرهٔ بن علی، پرچم را بدست گرفت و آنقدر جنگید تا به شهادت رسید.

قیس بن سعید

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. در آخرین نبرد نیروهای مصعب بن زبیر علیه مختار، پس از

کشته شدن مختار به دست نیروهای ابن‌زبیر، قیس بن سعید به اسارت درآمد. برادرش (اسود) پیش مصعب رفت و برای او امان گرفت سپس به نزد برادرش برگشت و گفت: تسلیم شو که برایت امان گرفته‌ام. اما قیس با لحنی تند گفت: من تسلیم حکم آنان نمی‌شوم. با یارانم بمیرم بهتر است تا با شما زندگی کنم و او را آوردند و گردن زدند.

قیس بن سهم

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مصعب بن زبیر بود که در به شهادت رساندن شیعیان نقش مهمی داشت.

قیس بن طهفه نهدی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. مختار، ابراهیم اشتر را به نزد خود خواند و به او فرمان داد تا به اذن خدا با نیروهای مسلح به سوی ابن‌زیاد حرکت کند. مختار تعدادی از سران شیعه و فرماندهان لایق و کاردان را انتخاب کرد و تیپ‌ها و گردانهای لشکر را به آنان سپرد و همگی را تحت فرماندهی کل ابراهیم قرار داد. بدین ترتیب:

۱- تیپ «مدنی‌ها» به فرماندهی «قیس بن طهفه نهدی»، وی از جنگاوران بنام و مردی مخلص و طرفدار اهل بیت و شجاع و دلیر بود.

۲- تیپ طایفه «مذحج» و «اسد» به فرماندهی «عبدالله بن حیهٔ اسدی»، این مرد نیز در جنگ تجربیات خوبی داشت و مردی لایق و مدبر بود.

۳- تیپ طایفه «کندهٔ» و «ربیعهٔ» به فرماندهی «اسود بن جراد کندی» که از چهره‌های سرشناس و شجاع و باتدبیر عراق بود.

۴- تیپ طایفه «حمدان» و«تمیم» به فرماندهی «حبیب بن منقذ ثوری حمدانی». ارتش انقلاب با استعداد چهار تیپ مهم، به فرماندهی دلیر مرد میدان کارزار، «ابراهیم اشتر نخعی» آماده حرکت شد.

قیس بن مالک

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. قیس بن مالک در به ثمر رسیدن قیام مختار نقش مهمی را ایفا نمود.

قیس بن هیثم

وی یکی از عمال مصعب بن زبیر بود. «قباع» نماینده‌ی ابن‌زبیر، نیرویی به فرماندهی «قیس بن هیثم» و «عبد بن حصین» برای مقابله با سپاه «مثنی بن مخربهٔ بن عبدی» که از هم‌پیمانان مختار و خونخواهان حسین بن علی علیه‌السلام بود گسیل داشت. دو سپاه در «مدینهٔ الرزق» به یکدیگر برخورد کردند و جنگ سختی میان ایشان درگرفت که سرانجام با پیروزی عمال ابن‌زبیر و شکست «مثنی» جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن‌زبیر به سوی شهر بصره، به نزد «قباع»
بازگشتند.

در جنگ مصعب بن زبیر علیه مختار بن ابوعبید ثقفی مصعب، ارتش خود را مهیای حرکت به سوی کوفه کرد. در این جنگ مصعب، قیس بن هیثم را به فرماندهی عشایر و طوایف خارج از بصره، منصوب کرد.

قافله حسینی

کاروانی که از مبدا عزت و آزادگی حرکت کرد و در مقصد شهادت بار افکند.قافله حسینی روز ۲۸ رجب از مدینه بیرون آمد و

سوم شعبان به مکه رسید.افراد کاروان عبارت بودند از سید الشهدا «ع»، فرزندان، برادران، برادر زادگان و عمو زادگانش و نیز خانواده خود و برخی از بستگان دیگر.این کاروان روز ۸ ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کرد.با همان نفرات قبلی، اما با جمعی از پیروان او از مردم حجاز، کوفه و بصره که در ایام اقامت وی در مکه به او پیوسته بودند.حضرت مقدار ده دینار و یک شتر در اختیار همراهان قرار داده بود که وسایل خود را بر آن حمل کنند.[۱] این کاروان، دوم محرم در کربلا فرود آمد.پس از عاشورا، این قافله تبدیل به جمعی داغدار و دلسوخته و شهید داده‌شد که بصورت اسیر، به کوفه وارد شدند.مردانشان همه شهید شده بودند و امام سجاد «ع» هم بیمار بود و قافله سالار، حضرت زینب «ع» بود.در کوفه برخی از زنان، به بستگان خود که ساکن کوفه بودند پیوستند. ما کاروان رفته به تاراجیم

مردانمان شناگر رود خون ما رهروان قافله ی صبریم

رسواگر فسانه هر افسون فریاد و خشم و رنج و اسیری‌مان

ما را سلاح کاری پیکار است بانوی قهرمان عرب، زینب

ما را بزرگ و قافله سالار است[۲] . این قافله، پس از پیمودن راه طولانی و دشوار کوفه تا شام و شام تا مدینه، با باری از غم و اندوه به مدینه برگشت و بشیر، خبر بازگشت قافله اهل بیت «ع» را به مردم خبر داد و مدینه یکپارچه غرق شیون و عزا شد.

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۴.

[۲] از جواد محدثی، «قبله این قبیله»، ص ۹۳.

قربانی

درسی که ز عاشورا آموخته‌ایم این بود

قربانی راه دین، فرزند و پدر کردیم[۱] .

قربانی یعنی آنچه برای رسیدن به قرب محبوب و معبود، فدا می‌کنند.آنگونه که فرزندان آدم، قربانی و فدا به درگاه خدا بردند.یکی گوسفند، دیگری دسته‌ای از گندم (اذ قربا قربانا...)[۲] حضرت ابراهیم نیز که به فرمان خدا مامور شد جوانش اسماعیل را ذبح و قربانی کند، خداوند گوسفندی نازل کرد و به جای اسماعیل قربانی شد.[۳] از آن پس در احیای آن فداکاری از سوی پسر و پدر، حاجیان روز عید قربان در منا قربانی می‌کنند.

صحنه کربلا- نیز قربانی شدن هفتاد و دو شهید، در آستان قرب و رضای الهی بود.امام حسین، خود و یارانش را فدای دین خدا نمود.حسین بن علی «ع» قربانی اهل بیت بود. آنگونه که حضرت زینب نیز پس از شهادت برادر، وقتی در میدان جنگ به پیکر برادرش رسید، نگاهی به آسمان کرد و گفت: «اللهم تقبل منا هذا القربان».[۴] در تعابیر ائمه، در زیارتنامه‌ها و نیز خطابه‌های اسیران اهل بیت، از آن شهید مظلوم، بعنوان «ذبیح» یاد شده‌است.او اسماعیلی بود که در منای حق فدا شد و حیات دین را تضمین نمود و شرف را به انسانها الهام داد.

قربانی شدن و قربانی دادن، رمز پیروزی و عزت است.ملتهایی که در راه «آزادی» گام برداشته و برمی‌دارند، همواره قربانیان بسیاری را تقدیم آستان آزادی کرده‌اند و اگر گروهی آماده فداکاری نباشند، به اهداف خود نمی‌رسند.حقیقت و دین و حیات کرامتمندانه، آنقدر ارزشمند و متعالی است که باید قربانیانی چون حسین «ع» فدای آن شوند.از عظمت قربانی، می‌توان به عظمت چیزی پی برد که کسی مانند سید الشهدا «ع» درآن راه قربان می‌شود و هفتاد و دو عزیز را قربان می‌کند. ای کرده به کوی دوست

هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها قربانی هر کس شد با حرمت و نشنیدیم

دست و تن قربانی، افتد به بیابانها[۵] .

پی نوشتها :

[۱] جواد محدثی.

[۲] مائده، آیه ۲۷.

[۳] و فدیناه بذبح عظیم (صافات/آیه ۱۰۷).

[۴] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۰۱، سیرهٔ الائمه الاثنی عشر، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۸۷.

[۵] جودی خراسانی.

قافله حسینی

کاروانی که از مبدا عزت و آزادگی حرکت کرد و در مقصد شهادت بار افکند.قافله حسینی روز ۲۸ رجب از مدینه بیرون آمد و سوم شعبان به مکه رسید.افراد کاروان عبارت بودند از سید الشهدا «ع»، فرزندان، برادران، برادر زادگان و عمو زادگانش و نیز خانواده خود و برخی از بستگان دیگر.این کاروان روز ۸ ذیحجه از مکه به سوی عراق حرکت کرد.با همان نفرات قبلی، اما با جمعی از پیروان او از مردم حجاز، کوفه و بصره که در ایام اقامت وی در مکه به او پیوسته بودند.حضرت مقدار ده دینار و یک شتر در اختیار همراهان قرار داده بود که وسایل خود را بر آن حمل کنند.[۱] این کاروان، دوم محرم در کربلا فرود آمد.پس از عاشورا، این قافله تبدیل به جمعی داغدار و دلسوخته و شهید دادهشد که بصورت اسیر، به کوفه وارد شدند.مردانشان همه شهید شده بودند و امام سجاد «ع» هم بیمار بود و قافله سالار، حضرت زینب «ع» بود.در کوفه برخی از زنان، به بستگان خود که ساکن کوفه بودند پیوستند. ما کاروان رفته به تاراجیم

مردانمان شناگر رود خون ما رهروان قافله ی صبریم

رسواگر فسانه هر افسون فریاد و خشم و رنج و اسیری‌مان

ما را سلاح کاری پیکار است بانوی قهرمان عرب، زینب

ما را بزرگ و قافله سالار است[۲] . این قافله، پس از پیمودن راه طولانی و دشوار کوفه تا شام و شام تا مدینه، با باری از غم و اندوه به مدینه برگشت و بشیر، خبر بازگشت قافله اهل بیت «ع» را به مردم خبر داد و مدینه یکپارچه غرق شیون و عزا شد. ----------

----

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۹۴.

[۲] از جواد محدثی، «قبله این قبیله»، ص ۹۳.

ک

کردوس بن زهیر تغلبی

کنانهٔ بن عتیق تغلبی

کامل

کردوس بن زهیر تغلبی

کرش بن زهیر تغلبی

کرش بن ظهیر تغلبی

کنانهٔ بن عتیق تغلبی

کرده امام حسین

کمکی رفتن

کمکی رفتن

کشته‌ی اشک

کشته اشک

کربلا

کناسه

کنج ویرانه

کوفه

کودک شش ماهه

کثیر بن عبدالله شعبی

کجاوه

کنج ویرانه

کاملهٔ

کبری

کعبهٔ الرزایا

کعب بن جابر ازدی

کعب بن طلحه

کعب بن جابر ازدی

کثیر بن اسماعیل کندی

کیسان ابوعمره

کتابنامه عاشورا

کل یوم عاشورا

کوفیان

کهیعص

گ

گریز

گریز زدن: گفتاری را منتهی به موضوع دیگر کردن، مطلبی را به مطلب دیگر پیوستن باتناسب، چنانکه روضه‌خوانان از حکایتی به واقعه کربلا یا یکی از شهدا روند.[۱] .

واعظان و روضه‌خوانان، به تناسب بحث و گفتاری که دارند، مرثیه خاصی از کربلا رامی‌خوانند یا به مصیبت خاصی از مصائب چهارده معصوم می‌پردازند.مثلا اگر موضوع‌سخن درباره جوان یا کودک باشد، مصیبت علی اکبر یا علی اصغر را می‌خوانند و از مراسم دفن با شکوه کسی، به بی غسل و بی کفن و دفن ماندن پیکر سید الشهدا در کربلا منتقل می‌شوند.این انتقال از موضوع یا حادثه خاص به واقعه کربلا و امام حسین یا یکی دیگر از شهدا «گریز زدن» نام دارد.در حرکتهای حماسی و انقلابی نیز بصورتی دیگر گریز به صحرای کربلا زده می‌شود و یاد آن حادثه، سرمایه الهام می‌گردد. «بخاطر نشر شهادت و فلسفه شهیدان است که شیعه، به بهانه مرگ برادر و عمو و دایی و پسر خاله و پسر عمه... یاران و خویشاوندان را گرد می‌کرده و یکباره به کربلا گریز می‌زده‌اند و از حسین و شهیدان شیعه می‌گفته‌اند.»[۲] . -------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] یاد و یادآوران (چاپ حسینیه ارشاد)، ص ۴۳.

گریز

گریز زدن: گفتاری را منتهی به موضوع دیگر کردن، مطلبی را به مطلب دیگر پیوستن باتناسب، چنانکه روضه‌خوانان از حکایتی به واقعه کربلا یا یکی از شهدا روند.[۱] .

واعظان و روضه‌خوانان، به تناسب بحث و گفتاری که دارند، مرثیه خاصی از کربلا رامی‌خوانند یا به مصیبت خاصی از مصائب چهارده معصوم می‌پردازند.مثلا اگر موضوع‌سخن درباره جوان یا کودک باشد، مصیبت علی اکبر یا علی اصغر را می‌خوانند و از مراسم دفن با شکوه کسی، به بی غسل و بی کفن و دفن ماندن پیکر سید الشهدا در کربلا منتقل می‌شوند.این انتقال از موضوع یا حادثه خاص به واقعه کربلا و امام حسین یا یکی دیگر از شهدا «گریز زدن» نام دارد.در حرکتهای حماسی و انقلابی نیز بصورتی دیگر گریز به صحرای کربلا زده می‌شود و یاد آن حادثه، سرمایه الهام می گردد. «بخاطر نشر شهادت و فلسفه شهیدان است که شیعه، به بهانه مرگ برادر و عمو و دایی و پسر خاله و پسر عمه... یاران و خویشاوندان را گرد می کرده و یکباره به کربلا گریز می‌زده‌اند و از حسین و شهیدان شیعه می گفته‌اند.»[۲] . ----------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] یاد و یادآوران (چاپ حسینیه ارشاد)، ص ۴۳.

گودال قتلگاه

محلی که سید الشهدا «ع» در آخرین لحظات مقاومت، از اسب بر زمین افتاد و شمر یا سنان فرود آمد و سر مطهر امام را از پیکر جدا کرد.گویا نسبت به قسمتهای دیگر میدان کربلا، پایین‌ترین جا بوده است.قتلگاه، محل به شهادت رسیدن امام شهیدان است که خون مطهرش بر خاک کربلا ریخت.در حال حاضر، بیرون از حرم مطهر آن حضرت، سردابی وجود دارد که محل شهادت او محسوب می‌شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متر از سطح زمین، بصورت قبر، بر روی آن محل قرار دارد.اغلب در آن بسته است و گاهی برای اشخاص معینی باز می کنند تا زیارت کنند. در طبقه سوم هم سطح با ضریح هم پس از عبور از یک دالان باریک به همین قتلگاه می رسیم که ضریحی کوچک و چسبیده به دیوار دارد.

«در فکرم آن گودالم که خون تو را مکیده است.هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم. در حضیض هم می‌توان عزیز بود، از گودال بپرس».[۱] . ----------------

پی نوشتها:

[۱] خط خون، موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰.

گل باغ حسن

نوجوان شهید عاشورا در رکاب سید الشهدا «ع»، فرزند گرامی امام حسن مجتبی «ع». وی صاحب همان سخن معروف «احلی من العسل» در شب عاشوراست که مرگ را شیرین‌تر از عسل می‌دانست.روز عاشورا سن او به بلوغ نرسیده بود.برای میدان رفتن از امام خویش اجازه خواست.ابا عبدالله «ع» چون نگاه به او افکند، وی را به آغوش کشید و گریست، آنگاه اجازه داد.[۱] قاسم، خوش سیما بود.سوار بر اسب شد و عازم میدان گشت.

رجزی که می‌خواند، در معرفی خود و مظلومیت حسین «ع» بود: ان تنکرونی فانا ابن الحسن

سبط النبی المصطفی و المؤتمن هذا حسین کالاسیر المرتهن

بین اناس لا سقوا صوب المزن در جنگی دلاورانه به شهادت رسید.هنگامی که بر زمین می‌افتاد، عمویش اباعبدالله «ع» خود را به بالین او رساند ولی او در حال جان دادن بود.پیکر او را آورد و کنار شهدای اهل بیت قرار داد.[۲] در زیارت ناحیه مقدسه که از زبان امام زمان «ع» است، نام او همراه با سلام حضرت مهدی بر او بیان شده و اشاره به کیفیت رفتن سید الشهدا «ع» به‌بالین او و

نفرین قاتلان قاسم و دشواری این لحظه که او عمو را به فریادرسی بخواند و او نتواند یاری اش کند اشاره شده است: «السلام علی القاسم بن الحسن بن علی، المضروب‌هامته المسلوب لامته، حین نادی الحسین عمه فجلی علیه عمه کالصقر و هو یفحص برجلیه التراب، و الحسین یقول: بعدا لقوم قتلوک و من خصمهم یوم القیامهٔ جدک و ابوک، ثم قال:

عز و الله علی عمک ان تدعوه فلا یجیبک، او ان یجیبک و انت قتیل جدیل فلا ینفعک، هذاو الله یوم کثر واتره و قل ناصره.»[۳]

برادر دیگر حضرت قاسم، به نام ابو بکر بن حسن نیز که هر دو از یک مادر بودند، در کربلا به شهادت رسید. -----------

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۳۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

[۳] همان، ص ۶۷.

گلبن کازرونی

ملا محمد کاظم گلبن در کازرون متولد شده و در چهارده سالگی به قصد سیاحت به هندوستان و شامات و حجاز و عراق رفته و بسیاری از نقاط ایران را هم دیده است. در هفتاد سالگی به کازرون مراجعت کرده و در آنجا درگذشته است. تاریخ تولد و درگذشت وی معلوم نیست ولی در سال ۱۲۶۶ ه.ق زنده بوده است. از پشت زین چو قوت بازوی دین فتاد

خورشید آسمان برین بر زمین فتاد روی جهان نخست سراسر سیاه گشت

پس جنبشی در آینه‌ی ماء و طین فتاد خورشید مضطرب شد و عقل از میان گریخت

قبض امانت از کف روح الامین فتاد هر کس که بود فکر و گمان از قیامتش

آن لحظه از گمان، به خیال یقین فتاد

گنجینهٔ الاسرار

کیست این پنهان مرا در جان و تن

کز زبان من همی گوید سخن شروع کتاب گنجینهٔ الاسرار، با شعر بالاست.مجموعه و منظومه‌ای بلند از شعر عرفانی‌حماسی، در قالب مثنوی از عمان سامانی (م ۱۳۲۲) است، در سوگ حسین «ع» و ماجرای عاشورا، و از آثار برجسته مرثیه فارسی است و از دید عرفانی به کربلا و قهرمانان و حوادث آن نگریسته است.این کتاب بارها به صورتهای مختلف چاپ و منتشر شده‌است.

گیبون

«ادوارد گیبون» مشهور به گیبون - متولد ۱۷۳۷ م (انگلستان). وی مستشرقی مسیحی بود که در سن ۵۴ سالگی درگذشت. این مورخ مشهور در رابطه با واقعه عاشورا مطلبی دارد:

«در طی قرون آینده بشریت و در سرزمین‌های مختلف شرح صحنه حزن‌آور مرگ حسین موجب بیداری قلب خونسردترین خوانندگان خواهد شد.»

در جای دیگر این مورخ انگلیسی می‌گوید:

«فاجعه‌ی تکان دهنده‌ی امام حسین علیه‌السلام علیرغم تقدم زمانی و اختلاف موقعیت جغرافیایی حتی عواطف کسانی را که از اندکترین احساسات و سخت‌ترین دلها برخوردارند، برمی‌انگیزد.»

گریز

گریز زدن: گفتاری را منتهی به موضوع دیگر کردن، مطلبی را به مطلب دیگر پیوستن باتناسب، چنانکه روضه‌خوانان از حکایتی به واقعه کربلا یا یکی از شهدا روند.[۱] .

واعظان و روضه‌خوانان، به تناسب بحث و گفتاری که دارند، مرثیه خاصی از کربلا رامی‌خوانند یا به مصیبت خاصی از مصائب چهارده معصوم می‌پردازند.مثلا اگر موضوع‌سخن درباره جوان یا کودک باشد، مصیبت علی اکبر یا علی اصغر را می‌خوانند و از مراسم دفن با شکوه کسی، به بی غسل و بی کفن و دفن ماندن پیکر سید الشهدا در کربلا منتقل می‌شوند.این انتقال از موضوع یا حادثه خاص به واقعه کربلا و امام حسین یا یکی دیگر از شهدا «گریز زدن» نام دارد.در حرکتهای حماسی و انقلابی نیز بصورتی دیگر گریز به صحرای کربلا زده می‌شود و یاد آن حادثه، سرمایه الهام می‌گردد. «بخاطر نشر شهادت و فلسفه شهیدان است که شیعه، به بهانه مرگ برادر و عمو و دایی و پسر خاله و پسر عمه... یاران و خویشاوندان را گرد می‌کرده و یکباره به کربلا گریز می‌زده‌اند و از حسین و شهیدان شیعه می‌گفته‌اند.»[۲] . ---------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] یاد و یادآوران (چاپ حسینیه ارشاد)، ص ۴۳.

گریه

«چشم گریان، چشمه فیض خداست».گریستن بر ابا عبدالله الحسین «ع» ثواب بسیار دارد.[۱] فرشتگان، پیامبران، زمین و آسمان، حیوانات صحرا و دریا هم بر عزای حسین «ع» گریسته‌اند.[۲] اشک ریختن، نشانه پیوند قلبی با اهل بیت و سید الشهدا است.اشک، دل راسیراب می‌کند، عطش روح را بر طرف می‌سازد و حاصل محبتی است که نسبت به اهل بیت‌حاصل می‌شود. همدلی و هماهنگی روحی با ائمه، ایجاب می‌کند که در شادی آنان شاد و در غمشان محزون باشیم.این نشان شیعه است که «یفرحون بفرحنا و یحزنون لحزننا...»[۳] قلبی که مهر حسین «ع» را داشته باشد، بی شک به یاد مظلومیت و شهادت او می‌گرید.اشک، زبان دل و شاهد عشق است. آنچنان کز برگ گل، عطر و گلاب آید برون

تا که نامت می‌برم از دیده آب آید برون رشته الفت بود در بین ما، کز قعر چاه

کی بدون رشته، آب بی‌حساب آید برون؟ تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده‌ها

آتشی باید که خوناب کباب آید برون مهر تو شیرازه «ام الکتاب» خلقت است

مشکل این شیرازه از قلب کتاب آید برون گر نباشد مهر تو دل را نباشد ارزشی

برگ بی‌حاصل شود گل، چون گلاب آید برون[۴] . گریستن در سوگ شهدای کربلا، تجدید بیعت با عاشورا و فرهنگ شهادت و تغذیه فکری و روحی با این مکتب است و اشک ریختن، نوعی امضا کردن پیمان و قرارداد مودت با سید الشهدا است.ائمه شیعه، گریستن بر مظلومیت اهل بیت و عزای حسینی را تاکید کرده و شهادت اشک را بر صداقت عشق، پذیرفته‌اند.امام صادق «ع» فرموده است:

«نزد هر کس که ما یاد شویم و چشمانش اشک آلود شود، حتی اگر به اندازه بال مگسی باشد، خداوند گناهانش را می‌بخشاید، هر چند چون کف دریا فراوان باشد.»[۵] به گفته صائب: در سلسله اشک بود گوهر مقصود

گر هست ز یوسف خبر، این قافله دارد دستور امامان به گریستن بر امام حسین «ع» بسیار اکید است.امام رضا «ع» به ریان بن‌شبیب

در حدیث مفصلی فرمود: «یابن شبیب!ان کنت باکیا لشیء فابک للحسین بن علی بن‌ابی طالب فانه ذبح کما یذبح الکبش...».[۶] اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین بن علی گریه کن، که او را همچون گوسفند، سر بریدند.در حدیث دیگری فرموده است: «محرم، ماهی‌است که مردم دوره جاهلیت جنگ در آن را ناروا می‌دانستند، ولی در این ماه، دشمنان، خون ما را بناحق ریختند و هتک حرمت ما نمودند و فرزندان و بانوان ما را به اسارت گرفتند و به خیمه‌های ما آتش زدند و غارت کردند و در کار ما، برای رسول خدا هیچ‌حرمتی را رعایت نکردند.روز حسین (عاشورا) پلکهای ما را مجروح و اشکهایمان راجاری کرد و ما از سرزمین کربلا، گرفتاری و رنج به میراث بردیم.پس باید بر کسی همچون حسین، گریه کنندگان بگریند، که گریه بر او، گناهان بزرگ را هم فرو می‌ریزد.»[۷] خود امام حسین «ع» فرموده است: «انا قتیل العبرهٔ، لا یذکرنی مؤمن الا بکی»،[۸] من کشته اشکم، هیچ مؤمنی مرا یاد نمی کند مگر آنکه (بخاطر مصیبتهایم) می گرید.امام سجاد «ع» بیست‌سال بر امام حسین علیه السلام گریست و هرگز طعامی پیش او نمی گذاشتند مگر آنکه گریه می کرد.[۹] به فرموده امام صادق «ع»: هر ناله و گریه‌ای ناپسند و مکروه است، مگر نالیدن و گریستن بر حسین علیه السلام: «کل الجزع و البکاء مکروه سوی الجزع و البکاء علی الحسین».[۱۰] .

هم گریستن، هم گریاندن، هم خود را شبیه گریه کنندگان در آوردن (تباکی) پسندیده است و اجر دارد.این همه فضیلت که برای گریه بر حسین «ع» بیان شده و اینکه اشک چشم، آتش دوزخ را فرو می‌نشاند و غمگین شدن در سوگ شهیدان کربلا ایمنی از عذاب است، در صورتی است که گناه و فسق و آلودگی انسان در حدی نباشد که مانع رسیدن این‌فیض الهی گردد.اشکی که مبین پیوند عاطفی و رابطه مکتبی و اتصال روحی با راه و فکر و خط ائمه و سید الشهداست، حتما زمینه‌ساز پرهیز از گناه می گردد.به تعبیر شهید مطهری: «گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط او و حرکت اوست... امام حسین «ع» بواسطه شخصیت عالیقدرش، بواسطه شهادت قهرمانانه‌اش، مالک قلبها و احساسات صدها میلیون انسان است. اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گرانقدر احساسی و روحی گمارده شدند، یعنی سخنرانان مذهبی، بتوانند ازاین مخزن عظیم در جهت هم شکل کردن و همرنگ کردن و هم احساس کردن روحها با روح عظیم حسینی بهره‌برداری صحیح کنند، جهانی اصلاح خواهد شد.»[۱۱] پس مهم، شناخت فلسفه گریه در راستای احیای عاشورا و زنده نگهداشتن مراسم حسینی و فرهنگ کربلاست، نه گناه کردن و آلودگی، به امید پاک شدن با چند قطره اشک! معلوم نیست که دل و جان آلوده، آن همسویی را با امام داشته باشد که با یاد مصائبش گریه کند.

گریه در فرهنگ عاشورا، سلاح همیشه برانی است که فریاد اعتراض به ستمگران را دارد. «اشک»، زبان دل است و گریه، فریاد عصر مظلومیت.رسالت اشک نیز پاسداری از «خون شهید» است.امام خمینی «ره» فرمود: «هر مکتبی، تا پایش سینه‌زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه‌زن نباشد حفظ نمی‌شود...»،[۱۲] «گریه کردن برشهید، نگهداشتن، زنده نگهداشتن نهضت است»،[۱۳] «گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگهداشتن نهضت و زنده نگهداشتن همین معنی است که یک جمعیت کمی در مقابل یک‌امپراطور بزرگ ایستاد...، آنها از همین گریه‌ها می‌ترسند، برای اینکه گریه‌ای است که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است.»[۱۴] . هر چند نیست درد دل ما نوشتنی

از اشک خود، دو سطر به ایما نوشته‌ایم[۱۵] . اشک، سر فصل محبت و مودت است و برخاسته از عشقی است که خداوند در دلها قرار داده که نسبت به حسین بن علی «ع» مجذوب می‌شود.به فرموده رسول خدا «ص»:

«ان لقتل الحسین حرارهٔ فی قلوب المؤمنین لا تبرد ابدا».[۱۶] برای شهادت حسین‌علیه السلام حرارت و گرمایی در دلهای مؤمنان است که هرگز سرد و خاموش نمی‌شود. کدام عاشق در این ره در بلا نیست؟

کدامین دل شما را مبتلا نیست؟ اگر در سوگتان شد دیده نمناک

اگر از عشقتان دل گشت غمناک گواه عشق ما این دیده و دل

رساند «اشک» و «غم» ما را به منزل کنون ماییم و درد داغداری

کنون ماییم و اشک و سوگواری هنوز اشک عزا پیوسته جاری است

رواق چشممان آیینه‌کاری است غدیر ما محرم دارد امروز

محرم، بذر غم می‌کارد امروز[۱۷] . امروز هم، اشک و گریه، رابط ما با حسین است و ما با شوری اشکهایمان، سر سفره محبت سید الشهدا نشسته‌ایم و نمک پرورده ابا عبدالله هستیم، از این رو، این مهر با شیر مادر در جان ما وارد شده و با جان هم به در می‌شود. –

\-----------------

پی نوشت ها :

[۱] احادیث ثواب و آثار گریه بر امام حسین «ع» را از جمله در بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۹ تا ۲۹۶ مطالعه کنید.

[۲] سفینة البحار، ج ۱، ص ۹۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۲۰ به بعد.

[۳] میزان الحکمه، ج ۵، ص ۲۳۳.

[۴] ای اشکها بریزید، حسان، ص ۱۳۱.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۹۱.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۶.

[۷] همان، ص ۲۸۳.

[۸] همان، ص ۲۷۹.

[۹] همان، ج ۴۶، ص ۱۰۸.

[۱۰] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۱۳.

[۱۱] شهید (ضمیمه قیام و انقلاب مهدی)، ص ۱۲۴ و ۱۲۵.

[۱۲] صحیفه نور، ج ۸، ص ۷۰.

[۱۳] همان، ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۴] همان–ج ۱۰، ص ۳۱.

[۱۵] صائب تبریزی.

[۱۶] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۵۶.

[۱۷] از مثنوی «اهل بیت آفتاب» جواد محدثی.

گلوی بریده

حلقی که بود بوسه گه مصطفی مدام

آزرده‌اش ز خنجر فولاد کرده‌ای[۱] .

پس از شهادت امام حسین «ع»، سر مطهرش را از پیکر جدا کردند.تیغ بر حلقومی نهادند که بوسه‌گاه رسول خدا «ص» بود.از این رو، لقب «ذبیح» بر آن حضرت داده‌اند و همچنین تعبیر «مجزور الراس» از زبان زینب کبری نقل شده است.در برخی مقتلها آمده‌است که حضرت زینب، هنگام وداع جسد برادرش، پیکر او را در آغوش گرفت، لب برحلقوم بریده سید الشهدا «ع» نهاد و بوسید و با آن بدن خونین وداع کرد.[۲] . آن سو نگران، نگاه پیغمبر بود

خورشید، رسول آه پیغمبر بود ای تیغ پلید، می‌شکستی ای کاش

آن حنجره، بوسه گاه پیغمبر بود[۳] . ----------------

پی نوشت ها :

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] معالی السبطین، ج ۲، ص ۵۵.

[۳] ساعد باقری.

گندم عراق

یا گندم ری.عمر سعد (فرمانده سپاه کوفه در کربلا) در پاسخ به پیشنهاد سید الشهدا «ع» که او را از آلودن دست به خون خویش بر حذر می‌داشت و عمر سعد بهانه‌های مختلفی می‌آورد، از جمله گفت: به من وعده حکومت ری داده شده است.حضرت او را نفرین کرد و فرمود: امیدوارم پس از مرگ من، از گندم عراق[۱] نخوری مگر اندکی.عمر سعد ازروی استهزا گفت: «جو» آن هم مرا بس است (فی الشعیر کفایهٔ) طبق نفرین امام، عمر سعد به حکومت ری هم نرسید و به دست مختار کشته شد.[۲] در نقل دیگری آمده است که سالها پیش از عاشورا، عمر سعد به آن حضرت گفته بود: برخی از سفیهان می‌پندارند که من تو را خواهم کشت.حضرت فرمود آنان سفیه نیستند، بلکه بردباران و حلیمانند، ولی آنچه مایه چشم روشنی است آن است که پس از من از گندم عراق، جز اندکی نخواهی خورد،[۳] که این، پیشگویی آن حضرت از وقایع کربلاست. ----------------

پی نوشت ها :

[۱] در معالی السبطین «گندم ری» آمده است.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۴۸، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۵۵.

[۳] اثبات الهداهٔ، ج ۵، ص ۱۹۹ و ۲۱۰.

گودال قتلگاه

محلی که سید الشهدا «ع» در آخرین لحظات مقاومت، از اسب بر زمین افتاد و شمر یا سنان فرود آمد و سر مطهر امام را از پیکر جدا کرد.گویا نسبت به قسمتهای دیگر میدان کربلا، پایین‌ترین جا بوده است.قتلگاه، محل به شهادت رسیدن امام شهیدان است که خون مطهرش بر خاک کربلا ریخت.در حال حاضر، بیرون از حرم مطهر آن حضرت، سردابی وجود دارد که محل شهادت او محسوب می‌شود و سنگ مرمری به بلندی نیم متر از سطح زمین، بصورت قبر، بر روی آن محل قرار دارد.اغلب در آن بسته است و گاهی برای اشخاص معینی باز می‌کنند تا زیارت کنند. در طبقه سوم هم سطح با ضریح هم پس از عبور از یک دالان باریک به همین قتلگاه می رسیم که ضریحی کوچک و چسبیده به دیوار دارد.

«در فکرم آن گودالم که خون تو را مکیده است.هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم. در حضیض هم می‌توان عزیز بود، از گودال بپرس».[۱] . ----------------

پی نوشت ها :

[۱] خط خون، موسوی گرمارودی، ص ۱۴۰.

گوشواره

پس از شهادت امام حسین «ع»، سپاه کوفه به خیمه‌ها حمله کرده، ضمن به آتش‌کشیدن آنها، هر چه در خیمه‌ها بود غارت کردند و

از گوشها و پاهای اطفال، گوشواره و خلخال بیرون آوردند.[۱] از فاطمه صغری، دختر امام حسین «ع» نقل شده است که پس از شهادت امام، یکی از سواران سپاه عمر سعد به طرف او که جلوی یکی از خیمه‌ها ایستاده بوده، حمله‌ور می‌شود و با نیزه بر او ضربتی می‌زند که بر زمین می‌خورد، آنگاه گوشواره‌از گوشش می‌کند و خون جاری می‌شود.[۲] درباره ام کلثوم نیز چنین نقل شده است «حتی‌افضوا الی قرط کان فی اذن ام کلثوم اخت الحسین «ع» فاخذوه و خرموا اذنها».[۳] . --------------------------

پی نوشت ها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۳۰۱.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۱.

[۳] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۵.

گهواره

سمبل حضور کودک شیرخوار در کربلا و شهید شدن او با ستم یزیدیان.در مرثیه‌ها، تعزیه‌ها و شبیه‌خوانیها از این سمبل استفاده می‌شود تا از علی اصغر، ششماهه شهید عاشورا یاد شود. ناگاه در دست مولا، یک چشمه جوشید از خون

بوسید تیری گلوی آن شاخه ی نسترن را گهواره خالی خدایا، تنها دلی ماند و داغی

داغی که از من گرفته است پروای دل سوختن را[۱] . پی نوشت ها :

[۱] رضا معتمد.

ل

لسان الانصار

لقب جناب نعیم بن عجلان انصاری، از شهدای حمله نخست در روز عاشوراست.

لهفان

ستمدیده، مضطر دادخواه، اندوهگین، ملهوف، لهفان از القاب سیدالشهدا علیه‌السلام است که در حدیث امام باقر علیه‌السلام آمده است: «ان الحسین صاحب کربلا قتل... لهفانا».

لهفان

ستمدیده، مضطر دادخواه، اندوهگین، ملهوف.[۱] لهفان از القاب سید الشهدا «ع» است که در حدیث امام باقر «ع» آمده است: «ان الحسین صاحب کربلا قتل... لهفانا»[۲] . ---------------

پی نوشتها :

[۱] لغتنامه دهخدا.

[۲] کامل الزیارات، ص ۱۶۸.

لوذان

نامبرده از دیدار عموی خود با امام حسین علیه‌السلام در راه کربلا، روایتی آورده، و خودش ناشناخته است.

لب و دندان

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار[۱] .
پس از شـهادت ابا عبدالله «ع»، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سر مطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند، سپس به دستور عمر سعد، پیکر آن امام را زیر سم اسبها له کردند.این سر مقدس، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام و شـهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند.سـر مطهر سـید الشـهدا «ع» ماجراهای مختلفی در حادثه کربلا دارد، اینکه سـر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند،[۲] بر نیزه می‌کنند، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می‌کند، سر امام بر فراز نی در کوچه‌هـای کوفه قرآن تلاوت می‌کنـد، نزد ابن زیـاد، بر طشت طلاـ نهـاده می‌شود،[۳] در راه شـام در دیر راهب سـبب مسـلمان شدن قنسرین می‌شود، در کاخ یزید، بر طشت نهاده نزد او می‌آورند، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام حسـین برده می‌شود و... هر کدام موضوعی است که دسـتمایه بسـیاری از مرثیه‌های سوزناک گشته و درباره این وقایع، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند.
این که سـر مطهر کجا دفن شـد، میان محققان نظر واحدی نیست.برخی بر این عقیده‌اند که سـر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختنـد (نظر سـید مرتضـی)، برخی معتقدنـد در کوفه، نزدیـک قـبر امیر المؤمنین «ع» دفن شـد و برخی هم جاهـای دیگر را گفته‌اند.در شام، محلی به نام جایگاه سـر مطهر معروف است که محل عبادت است.[۴] برخی هم مدفن سر را در مصر، مسجد راس الحسـین می‌داننـد و برای کیفیت انتقـال آن به آن منطقه، تـاریخچه‌ای را ذکر می‌کننـد.[۵] امـا مشـهور آن است که سـر را به کربلا آوردند و کنار پیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند.[۶] .
اصل این جنایت بی سابقه، برای امویان مایه ننگ بود.این که به دستور ابن زیاد، سر آن‌حضرت را بر نیزه کرده در کوفه چرخاندند، اولین سـری بود که در دوران اسلام با آن چنین کردند.[۷] بریدن سـر و بر نیزه کردن آن و شهر به شهر گرداندن، حتی در سروده‌ها و مرثیه‌های آن دوره نیز مطرح شـده و بعنوان کاری فجیع و زشت از آن یاد شده است که‌نشانه مظلومیت ثار الله است.در شـعر بشـیر هنگـام خبر دادنش از ورود اهـل بیت به مـدینه می‌خوانیم: «و الراس منه علی القناهٔ یـدار» و در شـعر حضـرت زینب در کوفه پس از دیدن سر برادر بر فراز نی، آمده است: «یا هلالا لما استتم کمالا...»
این بی‌حرمتی آشـکار، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواسـتند دیگران را مرعوب کنند، موجی از احساسات خصـمانه بر ضد آنان پدیـد آورد و مردم، عمق خبـاثت دودمان «شـجره ملعونه» را شـناختند.چنـد بیت از سـروده‌های شاعران را بعنوان نمونه، پیرامون سـر مطهر می‌آوریم: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها
ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی
قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها[۸] . سر بی تن که شنیده است به لب آیه ی کهف
یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور؟[۹] . بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز
خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده، بوته بوته گل خون
از رونق دشت کربلا مانده هنوز[۱۰] . زان فتنه ی خونین که به بار آمده بود
خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب
دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود[۱۱] . روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دید

خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید[۱۲] . پی نوشتها:

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

[۴] سفینة البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۵] در این باره به بحث مفصل در کتاب «سیرة الائمة الاثنی عشر»، هاشم معروف الحسنی، ج ۲، ص ۸۴ مراجعه کنید.نیز «آرامگاههای خاندان پاک پیامبر»، ص ۳۱۱.

[۶] به موارد آن در کتاب «مقتل الحسین»، مقرم، ص ۴۶۹، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴ مراجعه کنید.

[۷] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند.وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند.

[۸] جودی.

[۹] نیر تبریزی.

[۱۰] محمد پیله‌ور.

[۱۱] حسین اسرافیلی.

[۱۲] علی معلم.

لبابه

همسر گرامی حضرت ابوالفضل العباس علیهماالسلام. لبابه، بنت عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، بود و مادر لبابه امه حکیم است. قمر بنی‌هاشم علیه‌السلام از لبابه دو فرزند آورد: یکی فضل و دیگری عبیدالله.

لیلی

مادر بزرگوار حضرت علی اکبر علیه‌السلام. لیلی دختر «ابومرة بن عروة بن مسعود ثقفی» بوده است.

لیلی

لیلی دختر ابو مرة ثقفی، همسر امام حسین «ع» و مادر علی اکبر، از زنان فاضل عصر خویش بوده است.[۱] بر خلاف آنچه مشهور است، در کتابهای معتبر و مقتلها نامی از ایشان در جریانات کربلا، کوفه و شام نیست.[۲] . ------------

پی نوشتها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۳۵.

لهوف

«اللهوف علی قتلی الطفوف»، به معنای آه و ناله بر کشتگان کربلا، نام کتاب مقتلی است درباره شهدای کربلا که از تالیفات مشهور سید بن طاووس، علی بن موسی بن محمد بن طاووس (۵۸۹-۶۶۴ ه) می‌باشد.این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است، به‌نام «آهی سوزان بر مزار شهیدان» از سید احمد فهری.

لوفتس

«لوفتس» جهانگرد انگلیسی که عضو «هیأت حدود بین المللی» بود برای تعیین سر حدات ایران و عراق به همراه درویش پاشا که عضو همان هیأت بود و طاهر بیگ فرمانده سپاه مقیم حله با جمعی از سپاه ترک عثمانی به سال ۱۲۷۳ ه. وارد کربلا شد. وی در این سفر از مدخل شهر کربلا و باغات آن بسیار تعریف کرده و ورود خود را اینگونه شرح می‌دهد:

«جهت پیشواز، جمعی از بیرون شهر آمده بودند که عمامه‌هایی بزرگ از پارچه‌های زرباف به سر پیچیده بودند و همه، ما را به خانه‌های خود دعوت می‌کردند اما خالی از حقیقت بود و فقط جنبه رسوم شرقی را داشت. روزی که وارد شدیم بادهای تندی می‌وزید و خاک و غبار را به صورت ما می‌زد. سپس در کاخ استانداری فرودآمدیم و بعد از استراحت و صرف غذا تصمیم گرفتیم که از شهر دیدن کنیم. خبر ورود ما را به سرعت هر چه تمامتر به مردم رسانده بودند و این سرعت انتقال خبر از خصوصیات مردم عراق است. وقتی خواستیم با همان اسکورت مخصوص وارد حرم حسین بشویم متوجه شدیم که جمع زیادی از محافظان حرم به طور مخفی مسلح شده‌اند تا در صورت ورود ما مقاومت کنند و شاید از خانه‌های مجاور نیز به کمک آنان می‌شتافتند و از پشت بام و داخل حرم آنان را تقویت می‌کردند، پس به ناچار از ورود به حرم منصرف شدیم ولی بعضی از مستخدمین مسیحی ما وارد حرم شدند اما این حیله لو رفت و آنها را با ضرب و شتم بیرون کردند. البته جای بسی شکر بود که به قتل نرسیدند. شیعیان و مسلمانها با دیده‌ای پاک به حرم حسینی نگاه می‌کنند و مردگان خود را برای دفن به کربلا می‌برند.

لاحق

نام اسبی که عبید الله بن حر، هنگام ملاقات با سید الشهدا «ع» در منزلگاه قصر مقاتل می خواست به آن حضرت تقدیم کند و خود آماده همکاری نبود. ولی امام فرمود: نیازی به اسب تو نیست. به آن «ملحقه» هم می گفتند.[۱] معنای آن «از پی رونده، در رسنده، رسیده، آنکه و آنچه در پی چیزی می‌دود و به آن می‌رسد» است.از این رو به اسبهای تندرو هم «لاـحق» می‌گفتند.این نام برای اسبهای تنی چند از معروفان عرب نیز به کار رفته است.[۲] . --------------

پی نوشت ها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۲۵.

[۲] لغت‌نامه، دهخدا.

لباس کهنه

از قساوتهای دشمنان در کربلا، عریان نهادن جسم حسین «ع» بر روی خاک بود.امام، برای پیشگیری از این ظلم، روز عاشورا قبل از عزیمت به میدان شهادت، کنار خیمه‌ها آمد و از خواهرش زینب، جامه و شلواری کهنه طلبید و آنها را با دست پاره پاره کرد و بر تن پوشید تا کسی پس از شهادتش در آن جامه‌ها رغبت نکند و به طمع آن لباس، او را عریان نسازد، فرمود: «ائتونی ثوبا لا یرغب

فیه احـد اجعله تحت ثیابی لئلا اجرد منه بعد قتلی...»[۱] امـا «ابجر (ابحر) بن کعب» جنایت کرده آن را پس از شـهادت امام از تن او درآورد و حسین را عریان در کربلا نهاد. از آن پس دستهایش خشک شد، مثل دو تکه چوب.[۲] و به نقلی شلواری را که درآورد، در نتیجه از دو پا فلج و زمین گیر شد.[۳] . لباس کهنه بپوشید زیر پیرهنش

که تا برون نکند خصم بدمنش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور

تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش[۴] . در برخی نقلها تعبیر «عتیق» آمـده، یا «ثوب خلق»، که همان «لباس کهنه» است. ---------------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۴.

[۲] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۰۱، عوالم (امام حسین)، ص ۲۹۷.

[۳] بحار الانوار، ح ۴۵، ص ۵۷.

[۴] وصال شیرازی.

لب و دندان

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار خورشید سر برهنه بر آمد به کوهسار[۱] .

پس از شـهادت ابا عبدالله «ع»، سپاه کوفه قساوت و دشمنی را به اوج رساندند و سر مطهر آن حضرت را از پیکر جدا کردند، سپس به دستور عمر سعد، پیکر آن امام را زیر سم اسبها له کردند.این سر مقدس، همراه سرهای دیگر شهدا بر نیزه‌ها شد و در کوفه و شام و شـهرهای دیگر گرداندند تا دیگران را بترسانند.سـر مطهر سـید الشـهدا «ع» ماجراهای مختلفی در حادثه کربلا دارد، اینکه سـر آن حضرت را از پشت گردن می‌برند،[۲] بر نیزه می‌کنند، خولی سر را به خانه خویش برده در اتاقی یا تنوری پنهان می‌کند، سر امام بر فراز نی در کوچه‌هـای کوفه قرآن تلاـوت می‌کنـد، نزد ابن زیـاد، بر طشت طلاـ نهـاده می‌شود،[۳] در راه شـام در دیر راهب سـبب مسـلمان شدن قنسرین می‌شود، در کاخ یزید، بر طشت نهاده نزد او می‌آورند، یزید با خیزران بر آن سر و لبها می‌زند، در خرابه شام نزد رقیه دختر امام حسـین برده می‌شود و... هر کدام موضوعی است که دسـتمایه بسـیاری از مرثیه‌های سوزناک گشته و درباره این وقایع، شعرها و نوحه‌های بسیار سروده‌اند.

این که سـر مطهر کجا دفن شـد، میان محققان نظر واحدی نیست.برخی بر این عقیده‌اند که سـر را از شام به کربلا آوردند و به بدن ملحق ساختنـد (نظر سـید مرتضـی)، برخی معتقدنـد در کوفه، نزدیـک قـبر امیر المؤمنین «ع» دفن شـد و برخی هم جاهـای دیگر را گفته‌اند.در شام، محلی به نام جایگاه سـر مطهر معروف است که محل عبادت است.[۴] برخی هم مدفن سر را در مصر، مسجد راس الحسـین می‌داننـد و برای کیفیت انتقـال آن به آن منطقه، تـاریخچه‌ای را ذکر می‌کننـد.[۵] امـا مشـهور آن است که سـر را به کربلا آوردند و کنار پیکر دفن شد و این را جمعی از علما در تالیفاتشان آورده‌اند.[۶] .

اصل این جنایت بی سابقه، برای امویان مایه ننگ بود.این که به دستور ابن زیاد، سر آن‌حضرت را بر نیزه کرده در کوفه چرخاندند، اولین سـری بود که در دوران اسلام با آن چنین کردند.[۷] بریدن سـر و بر نیزه کردن آن و شهر به شهر گرداندن، حتی در سروده‌ها و مرثیه‌های آن دوره نیز مطرح شـده و بعنوان کاری فجیع و زشت از آن یاد شده است که‌نشانه مظلومیت ثار الله است.در شـعر بشـیر هنگـام خبر دادنش از ورود اهـل بیت به مـدینه می‌خوانیم: «و الراس منه علی القناة یـدار» و در شـعر حضـرت زینب در کوفه پس از دیدن سر برادر بر فراز نی، آمده است: «یا هلالا لما استتم کمالا...»

این بی‌حرمتی آشـکار، بر خلاف آنچه که یزیدیان می‌خواسـتند دیگران را مرعوب کنند، موجی از احساسات خصـمانه بر ضد آنان

پدیـد آورد و مردم، عمق خبـاثت دودمان «شـجره ملعونه» را شـناختند.چنـد بیت از سـروده‌های شاعران را بعنوان نمونه، پیرامون سـر مطهر می‌آوریم: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها ای کرده به کوی دوست، هفتاد و دو قربانی

قربان شومت این رسم، ماند از تو به دورانها[۸] . سر بی تن که شنیده است به لب آیه ی کهف

یا که دیده است به مشکات تنور آیه نور؟[۹] . بر نیزه، سری به نینوا مانده هنوز

خورشید فراز نیزه‌ها مانده هنوز در باغ سپیده، بوته بوته گل خون

از رونق دشت کربلا مانده هنوز[۱۰] . زان فتنه ی خونین که به بار آمده بود

خورشید «ولا» بر سر دار آمده بود با پای برهنه دشتها را زینب

دنبال حسین، سایه‌وار آمده بود[۱۱] . روزی که در جام شفق، مل کرد خورشید

بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم

خورشید را بر نیزه، گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است

خورشید را بر نیزه دیدن، سهمگین است بر صخره از سیب زنخ، بر می‌توان دید

خورشید را بر نیزه کمتر می‌توان دید[۱۲] .

پی نوشت ها :

[۱] محتشم کاشانی.

[۲] عوالم (امام حسین)، ص ۳۰۳ و ۳۰۴.

[۳] امالی صدوق، ص ۱۴۰.

[۴] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۵] در ایـن بـاره بـه بحـث مفصـل در کتـاب «سـیرهٔ الائمـهٔ الاـثنی عشـر»، هـاشم معروف الحسـنی، ج ۲، ص ۸۴ مراجعه کنیـد.نیز «آرامگاههای خاندان پاک پیامبر»، ص ۳۱۱.

[۶] به موارد آن در کتاب «مقتل الحسین»، مقرم، ص ۴۶۹، و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۴ مراجعه کنید.

[۷] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۷۴، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹.در برخی نقلها اولین سر را متعلق به عمرو بن‌حمق در زمان معاویه دانسته‌اند.وی از یاران امیر المؤمنین بود و معاویه او را به شهادت رساند.

[۸] جودی.

[۹] نیر تبریزی.

[۱۰] محمد پیله‌ور.

[۱۱] حسین اسرافیلی.

[۱۲] علی معلم.

لقیط یاسر جهنمی

به قولی وی قاتل جناب «محمد بن ابی‌سعید بن عقیل» بوده است.

لا اری الموت الا سعادهٔ

اندر آنجا که باطل امیر است اندر آنجا که حق سر به زیر است
اندر آنجا که دین و مروت پایمال و زبون و اسیر است
راستی زندگی ناگوار است مرگ، بالاترین افتخار است
زان شهید سر از دست داده زان فداکار در خون فتاده
جاودان آید این بانگ پر شور «لا اری الموت الا سعاده»

آری!آزادمردان بکوشند بر ستمگر چون طوفان خروشند[۱] . از آموزشهای عاشورا، گزیدن مرگ سرخ و شهادت، بر زندگی مذلت بار در کنار ظالمان است و اینگونه مردن، حیات جاودانی است و آنگونه زیستن، مرگی بصورت زندگی.سخن بالا، جمله‌ای از خطبه حماسی و الهام بخش سید الشهدا «ع» در روز عاشورا است که خطاب به یاران خویش فرمود و آغاز خطبه چنین است: «ان الدنیا قد تنکرت و تغیرت...» تا آنجا که می‌فرماید: «الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا یتناهی عنه، لیرغب المؤمن فی لقاء الله، و انی لا اری الموت الا سعادهٔ و الحیاهٔ مع الظالمین الا برما».[۲] . اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم
باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟ فلسفه بلندی که سید الشهدا «ع» در جمله یاد شده بیان کرده است، درس زندگی شرافتمندانه و با عزت را می‌آموزد و بدون آن باور متعالی، انسان برای «زنده ماندن» تن به هر ستم و خواری می‌دهد.اگر عاشورا، مکتب آزادی است، در سایه همین تعالیم است. ----------------

پی نوشتها :

[۱] از شعر، «یا آزادگی، یا شهادت»، محمد حسین بهجتی (شفق)، بهار آزادی، ص ۷۱.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸.

لا یوم کیومک یا ابا عبدالله

ای ابا عبدالله!هیچ روزی همچون روز تو (عاشورا) نیست.مضمون سخنی از زین العابدین «ع» است.روزی امام سجاد «ع» به پسر عباس «ع» نگاه کرد و گریست.یاد از روز احد کرد که حمزه در آن کشته شد، سپس یاد از موته کرد که جعفر بن ابی طالب آنجا به شهادت رسید. سپس فرمود: «لا یوم کیوم الحسین، ازدلف الیه ثلاثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامهٔ کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه و هو بالله یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه بغیا و ظلما و عدوانا...»،[۱] هیچ روزی چون روز حسین «ع» نیست، که سی هزار نفربر ضد او گرد آمدند که همه خود را از این امت می‌پنداشتند و همه با ریختن خون او به خدا تقرب می‌جستند.او آنان را به یاد خدا می‌انداخت، اما آنان پند نمی‌گرفتند، تا آنکه او را از روی ستم و تجاوز و دشمنی کشتند.خداوند، «عباس» را رحمت کند که ایثار کرد و امتحان داد و جان خویش را فدای برادرش کرد...»[۲] امام حسن مجتبی و امیر المؤمنین «ع» نیز خطاب به سید الشهدا «ع» فرموده‌اند: «لا یوم کیومک یا ابا عبدالله»[۳] گر چه همه شهادتها و مصیبتهای اهل بیت پیامبر، سنگین و اندوهبار است، اما آنچه در کربلا گذشت، بالاترین داغ و سوگ بود و هیچ حادثه‌ای به دلخراشی عاشورا و هیچ امامی و شهیدی به مظلومیت ابا عبدالله «ع» و فرزندان او نیست.این است که از جمله فوق، بعنوان تسلای خاطر داغدیدگان هم استفاده می‌شود و این توصیه ائمه است که هر گاه مصیبتی برای شما پیش آمد، از عاشورا و مصائب اهل بیت «ع» یاد کنید، تا تحمل داغ بر شما آسان شود. مرثیه‌خوانان نیز، هر گاه از هر امامی روضه بخوانند، یا از هر مصیبت جانگدازی یاد کنند، در پایان با نقل جمله بالا، گریز به کربلا می‌زنند، که بالاترین سوگهاست و بحق، با توجه به مصائب اهل بیت در کربلا، هر غم و مصیبتی کوچک و قابل تحمل می‌شود. -----------------

پی نوشتها :

[۱] ناسخ التواریخ، ج ۴، ص ۷۳ (به نقل از امالی صدوق)، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴.

[۲] معالی السبطین، ج ۲، ص ۱۰، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۶.

[۳] همان.

لعبت هاشم بالملک

از جمله سخنانی است که نشان دهنده کفر باطنی و کینه یزید نسبت به پیامبر «ص» است.اشعاری است که پس از شهادت حسین «ع»، هنگامی که عترت او را به اسارت به شام آورده بودند، یزید با غرور و سرمستی خواند و آرزو کرد کاش نیاکانش که در جنگ بدر کشته شدند، زنده بودند و خونخواهی و انتقام یزید را می‌بینند (لیت اشیاخی ببدرشهدوا...) تا آنجا که به انکار وحی و رسالت پرداخته و می گوید: لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل[۱] . هاشمیان با حکومت بازی می کردند، نه خبری (از آسمان غیب) آمده و نه وحی نازل شده است.اصل شعر از «ابن زبعری» است، ولی خواندن آن توسط یزید در چنان موقعیتی، هم عقیده بودنش را با مضمون آن نشان می‌دهد، در پی زمزمه کردن این اشعار کفرآمیز بود که زینب «ع» خطبه خویش را با آیه «ثم کان عاقبهٔ الذین اساءوا السوای ان کذبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤن»[۲] آغاز کرد (سرانجام بدکاران، آن شد که آیات الهی را تکذیب و مسخره کردند!) و نیز در ادامه، آیه «و لا تحسبن الذین کفروا انما نملی لهم...»[۳] را خواند (کافران مپندارند که اگر به آنان مهلت می‌دهیم، برایشان خوب است، بلکه گناهانشان افزوده می‌شود و برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است) و سراسر خطابه آن بانو، اثبات خروج یزید از حریم اسلام و بی‌اعتقادی او به دین و اثبات کفر و فسق او در ملا عام و حضور همگان است.در واقع، حادثه کربلا، کفر پنهان امویان را آشکار و چهره واقعی آنان را برای مردم و تاریخ، روشن ساخت و این از ثمرات مهم عاشورا بود.

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۸۷، ج ۳، ص ۳۷۷.

[۲] روم، آیه ۱۰.

[۳] آل عمران، آیه ۱۷۸.

لعنت بر یزید

از سنتهای شیعی، فرستادن درود و سلام بر حسین «ع» و لعنت بر قاتلان او هنگام آب‌نوشیدن است.لعن به معنای طرد از رحمت و دور کردن است.عرب، هر گاه کسی تمرد می کرد، او را از خود طرد می کردند تا گناهان او دامنگیرشان نشود.[۱] .

امام صادق علیه السلام، به نقل داود رقی، آب خواست و نوشید و چشمانش اشکبارشد، سپس فرمود: لعنت خدا بر قاتل حسین، هرگز بنده‌ای نیست که آب بنوشد و حسین را یاد کند و قاتل او را لعنت کند، مگر آنکه خداوند، برای او صد هزار حسنه می‌نویسد وصد هزار سیئه از او محو می کند...: «ما من عبد شرب الماء فذکر الحسین و لعن قاتله الا کتب‌الله له مائهٔ الف حسنهٔ و حط عنه ماهٔ الف سیئهٔ...»[۲] و این، جزء فرهنگ عاشورایی مردم شده است و بر سقاخانه‌ها می‌نویسند: «آبی بنوش و لعنت‌حق بر یزید کن».لعنت بر یزید و ابن زیاد و شمر و دیگر عاملان و مباشران و زمینه‌سازان حادثه عاشورا و قتل امام‌حسین «ع» در زیارتنامه‌های متعددی از جمله در زیارت عاشورا و وارث آمده است: «اللهم العن یزید خامسا و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانهٔ و عمر بن سعد و شمرا و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامهٔ».[۳] .

پی نوشتها :

[۱] مجمع البحرین.

[۲] اسرار الشهادهٔ، فاضل دربندی، ص ۷۷، مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۷.

[۳] زیارت عاشورا، مفاتیح الجنان، ص ۴۵۸.

لعنت و برائت

اسلام، دین تولی و تبری است، در کنار محبت و دوستی با خاندان پیامبر و مودت‌نسبت به آنان و سلام و درود، در زیارتنامه‌ها نسبت به اولیاء خدا، عنصر برائت و بیزاری ونفرت و نفرین نسبت به ظالمان و دشمنان حق است.بی‌تفاوت نبودن در برابر جنایتکاران و همسویی با رسول خدا، ایجاب می‌کند که یک شیعه عاشورایی نسبت به ستمگران، بغض و عداوت و تبری داشته باشد و کسانی را که قرآن لعن کرده است، مورد لعن قراردهد.لعن، نشان اوج تنفر و انزجار از چهره‌های ملعون است.

در لعنتها و برائتهایی که در زیارتنامه شهدا و ائمه آمده، با بیان زشتیها، فسادها، تحریفها، ستمها، گردنکشیها، صف‌آرایی در مقابل جناح حق، نپذیرفتن طاعت ائمه ومخالفت با رهبران الهی آمیخته است و لعن آنان، طرد نمایندگان این خط در همیشه و همه‌جای تاریخ است.

در حادثه کربلا، کسانی در قتل دست داشتند، کسانی هم راضیان، ساکتان، هتک حرمت‌کنندگان، زمینه‌سازان، فرمانبرداران بوده‌اند و همه ملعون و مطرودند، و نیز آنان که حسین بن علی «ع» را خوار کردند و ندایش را شنیدند و پاسخ ندادند.در فراز دیگری پایه‌گذاران ظلم به اهل بیت، کنار زنندگان اهل بیت از جایگاه اصلی‌شان، قاتلان اهل بیت، زمینه‌سازان آن قتل، پیروان و هواداران قاتلان، لعنت شده‌اند: «اسرجت، الجمت، تهیات...» در زیارتی، لعن بر ظالمین آل محمد، لعن بر ارواحشان، دیارشان و قبورشان‌شده است: «و العن ارواحهم و دیارهم و قبورهم». (زیارت عاشورای غیر معروفه، مفاتیح الجنان)

موالات با حسین و برائت از ظالمان به او، پایه تقرب به خدا و رسول و امیر المؤمنین وفاطمه و حسن و حسین «علیهم السلام» است: «یا ابا عبدالله!انی اتقرب الی الله و الی‌رسوله و الی امیر المؤمنین و الی فاطمهٔ و الی الحسن و الیک بموالاتک و بالبرائهٔ ممن اسس‌اساس ذلک...».[۱] .

---------------------- پی نوشتها :

[۱] زیارت عاشورا، از جمله ر.ک: صلوات خاص امام حسن و امام حسین «ع» بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۵.

م

مالک بن نضر ارحبی

وی به اتفاق ضحاک بن عبدالله مشرقی درمسیر راه کربلا با سیدالشهداء علیه‌السلام دیدار کردند. امام از آنان دعوت به یاری کرد. آن دو به بهانه‌ی قرض داشتن و سرکشی به خانواده، رفتند و توفیق حضور در حماسه‌ی عاشورا را نیافتند.

محمد بن حنفیه

تولد ایشان در سال ۱۵ و یا ۱۷ ه.ق. می‌باشد. محمد فرزند گرامی و عظیم الشأن امام علی بن ابیطالب علیه‌السلام است و او را به جد

مادریش «حنفیه» نسبت می‌دهند. نام مادرش «خولهٔ» دختر جعفر بن قیس... بن حنفیه بود. روزی علی علیه‌السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد: اگر خداوند، پسری به من داد اجازه می‌فرمایید نام شما را بر او بگذارم؟ پیامبر فرمود: آری. و در روایت دیگر چنین است که پیامبر به علی علیه‌السلام فرمود:

«ان ولدت منک غلاما فسمه باسمی و کنه بکنیتی، فولد له بعد موت فاطمهٔ علیهاالسلام، غلاما فسماه محمد و کناه ابوالقاسم». اگر پسری از تو بوجود آمد نام او را نام من و کنیه‌اش را کنیه‌ی من بگذار. سپس خداوند بعد از شهادت حضرت فاطمه علیهاالسلام فرزندی عنایت فرمود که نامش را محمد و کنیه‌اش را ابوالقاسم نهاد.

از امام رضا علیه‌السلام است که فرمود: «کان امیرالمؤمنین، یقول: (ان المحامدهٔ تابی ان یعصی الله عزوجل، قلت: من المحامده؟! قال: محمد بن جعفر و محمد بن ابی‌بکر و محمد بن ابی‌حذیفه و محمد بن امیرالمؤمنین ابن‌الحنیفهٔ رحمهٔ الله.»

امیرمؤمنان علی علیه‌السلام می‌فرمود: همانا محمدها، نمی‌گذارند که نافرمانی خدا انجام گیرد. راوی پرسید محمدها کیانند؟!. امام هشتم علیه‌السلام فرمود: محمد بن جعفر و محمد بن ابی‌بکر و محمد بن حذیفه و محمد بن امیرالمؤمنین علیهم‌السلام.

مرحوم مجلسی، در ذکر ماجرای حرکت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به مکه و از مکه به کربلا روایتی دارد که می‌تواند جواب مناسبی برای علت نیامدن محمد بن حنفیه به کربلا باشد. ایشان پس از نقل درخواست محمد حنفیه از امام حسین علیه‌السلام برای صرف نظر از سفر به عراق می‌نویسد: «امام حسین علیه‌السلام در جواب محمد حنفیه فرمود»: «... من آماده‌ی حرکت به سوی مکه هستم و همه‌ی خانواده و برادران و خواهران و برادرزاده‌ها و شیعیانم با من همراهند و امر آنان به دست من است»... «و اما انت یا اخی، فلا علیک ان تقیم بالمدینهٔ فتکون لی عینا، لا تخفی عنی شیئا من امورهم...؛ اما تو ای برادرم، لازم نیست مرا همراهی کنی بلکه در مدینه بمان و به عنوان چشم (و خبر رسان) من باش و اوضاع مدینه را به اطلاع من برسان...».

قال الصادق علیه‌السلام: «ما مات محمد بن الحنفیه حتی اقرت لعلی بن الحسین علیه‌السلام و کانت وفاهٔ محمد بن الحنفیهٔ سنهٔ اربع و ثمانین من الهجرهٔ». امام صادق علیه‌السلام فرمود: محمد حنفیه نمرد مگر آنکه به امامت علی بن الحسین علیه‌السلام اقرار و اعتراف داشت و وفات او در سال ۸۴ ه.ق بود.

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «... در بیماری محمد حنفیه من در کنارش بودم و خودم چشم او را بستم و غسلش دادم و کفنش کردم و نماز بر او خواندم و او را به خاک سپردم».

مسور بن مخزمه

از کسانی بود که در مکه، پس از آگاهی از عزم سیدالشهداء علیه‌السلام بر حرکت به سوی کوفه، نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه‌های عراقیان را نخورد. خودش نیز با یزید بیعت نکرده بود. امام پس از خواندن نامه‌اش، برای او دعای خیر کرد و عواطفش را ستود. وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کرد. دو سال پس از هجرت به دنیا آمده بود و تا زمان مرگ عثمان در مدینه بود. سپس ساکن مکه شد. در حادثه‌ی محاصره و سنگباران مکه، در سال ۶۴ هجری در حال نماز در حجر اسماعیل کشته شد. هنگام مرگ، شصت و دو سال داشت.

مسور بن مخزمه (مخرمه)

از کسانی بود که در مکه، پس از آگاهی از عزم سید الشهدا «ع» بر حرکت به سوی کوفه، نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه‌های عراقیان را نخورد.خودش نیز بایزید بیعت نکرده بود.امام پس از خواندن نامه‌اش، برای او دعای خیر کرد و عواطفش را ستود.وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا «ص» روایت می‌کرد.دو سال پس از هجرت به دنیا آمده بود تا زمان

مرگ عثمان در مدینه بود.سپس ساکن مکه شد.در حادثه محاصره و سنگباران مکه، در سال ۶۴ هجری در حال نماز در حجر اسماعیل کشته شد.هنگام مرگ، شصت و دو سال داشت.[۱] . -----------

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۷.

مالک بن دودان

از کسانی بود که در مکه، پس از آگاهی از عزم سید الشهدا «ع» بر حرکت به سوی کوفه، نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه‌های عراقیان را نخورد.خودش نیز بایزید بیعت نکرده بود.امام پس از خواندن نامه‌اش، برای او دعای خیر کرد و عواطفش را ستود.وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا «ص» روایت می‌کرد.دو سال پس از هجرت به دنیا آمده بود تا زمان مرگ عثمان در مدینه بود.سپس ساکن مکه شد.در حادثه محاصره و سنگباران مکه، در سال ۶۴ هجری در حال نماز در حجر اسماعیل کشته شد.هنگام مرگ، شصت و دو سال داشت.[۱] . -----------

پی نوشتها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۴، تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۱۷.

مالک بن عبدالله جابری

از شهدای کربلاست، وی و برادرش سیف بن حارث بن سریع، در کربلا به حسین بن علی «ع» پیوستند و عصر عاشورا، در لحظاتی که سپاه کوفه به خیمه گاه امام حسین «ع» نزدیک شده بودند، اجازه میدان گرفته، جنگیدند و شهید شدند.[۱] . ----------------

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۳۰.

مالک بن نضر ارحبی

وی به اتفاق ضحاک بن عبدالله مشرقی در مسیر راه کربلا با سید الشهدا «ع» دیدار کردند. امام از آنان دعوت به یاری کرد.آن دو به بهانه قرض داشتن و سرکشی به خانواده، رفتند و توفیق حضور در حماسه عاشورا نیافتند.

مجمع بن عبدالله عائذی

وی از شهدای کربلا در حمله اول است.[۱] از قبیله مذحج و اهل یمن بود.در مسیر کوفه، در منزلگاه «زباله» به سید الشهدا «ع» پیوست و در رکاب امام به کربلا آمد.نامش در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۲] . پی نوشتها : ----------------

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۳.

[۲] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۲۴۵، انصار الحسین، ص ۹۲.

مسعود بن حجاج

از شهدای کربلا.وی و پسرش (عبد الرحمان بن حجاج) در حمله اول به شهادت‌رسیدند. برخی گفته‌اند این دو همراه سپاه عمر سعد

از کوفه بیرون آمده بودند، ولی درکربلا به سوی حسین «ع» آمدند.نامشان در زیارت ناحیه مقدسه هم آمده است.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۱۲.

مسلم بن عوسجه اسدی

اولین شهید عاشورا که در حمله نخست به شهادت رسید.پیر مردی بزرگوار از طایفه بنی اسد و از چهره‌های درخشان کوفه و هواداران اهل بیت «ع» بود.از اصحاب پیامبر «ص» و مسلمانان با سابقه به شمار می‌رفت و از آن حضرت روایت هم کرده است.پارسا، شجاع و سوارکاری نامی بود و در فتوحات اسلامی شرکت می کرد و در همه جنگهای امیر المؤمنین «ع» حضور داشت.در کوفه برای حسین بن علی «ع» بیعت می گرفت.

مسلم بن عقیل در برنامه کوتاه مدت نهضت، او را در راس عده‌ای از طایفه مذحج و اسد قرار داد.[۱] در نهضت مسلم، نقش دریافت پول از هواداران و تهیه سلاح برای نهضت را برعهده داشت.جاسوس «ابن زیاد»، به نام «معقل» از همین طریق به مخفیگاه مسلم پی برد.

در کربلا-از یاران شجاع و فداکار امام بود.شب عاشورا که امام از یاران خواست از تاریکی شب استفاده کرده، از صحنه خارج شوند، یکی از کسانی بود که برخاست و ضمن اعلام وفاداری و مقاومت تا شهادت، گفت: «و الله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم‌اذری یفعل بی ذلک سبعین مرهٔ ما ترکتک فکیف و انما هی قتلهٔ واحدهٔ ثم الکرامهٔ الی‌الابد.»[۲] به خدا قسم اگر هفتاد بار کشته شوم، سوزانده شوم و خاکسترم بر باد رود، هرگزتو را رها نخواهم کرد، تا چه رسد به اینکه اکنون یک بار کشته شدن است، سپس کرامت‌ابدی است.روز عاشورا، رجز مسلم بن عوسجه در مبارزه چنین بود: ان تسئلوا عنی فانی ذولبد

من فرع قوم فی ذری بنی اسد فمن بغانا حاید عن الرشد

و کافر بدین جبار صمد[۳] . که حاکی از بصیرت دینی و دشمن شناسی او و کافر دانستن جبهه مخالف است.سپاه دشمن چون در نبرد تن به تن یارای جنگیدن با او را نداشتند، او را سنگباران کردند.چون مسلم به زمین افتاد، رمقی در تن داشت که حسین بن علی «ع» و حبیب بن مظاهر خود را به او رساندند. امام او را دعا کرد و حبیب چون نزدیک او آمد، مسلم او را توصیه نمود که مبادا حسین «ع» را تنها گذارد.[۴] . -------------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۳.

[۲] مناقب، ج ۴، ص ۹۹.

[۳] همان، ص ۱۰۲.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۰.

مسلم بن کثیر ازدی

از شهدای کربلا، وی از طایفه ازد، و از تابعین بود.بعضی هم او را از اصحاب‌شمرده‌اند.در برخی جنگها در رکاب علی «ع» مجروح شده و از ناحیه پا آسیب دیده بود. در حادثه عاشورا، از کسانی بود که به قصد حسین بن علی «ع» از کوفه بیرون آمد و نزدیکیهای کربلا به آن حضرت پیوست و روز عاشورا در حمله نخستین به شهادت رسید.[۱] نام او را اسلم بن کثیر و سلیمان بن کثیر هم نقل

کرده‌اند.[۲] در زیارت ناحیه مقدسه نیز از او یاد شده است. -------------

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۱، ص ۳۵۵، مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳، تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۵.

[۲] انصار الحسین، ص ۹۴.

مسلم بن کناد

از شهدای کربلا به حساب آمده که نامش در زیارت رجبیه هم دیده می‌شود.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین ، ص ۱۰۴.

مسلم، مولی عامر بن مسلم

از شهدای کربلا، که غلام عامر بن مسلم بود.عامر، خود در کربلا به شهادت رسید.[۱] در برخی نقلها نام او سالم آمده است.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین ، ص ۱۰۴.

مشکور

نـام پیر مردی از هواداران اهـل بیت در کوفه که مـامور نگهبـانی از طفلان مسـلم بن عقیل بود. وقتی پس از یک سال زنـدانی بودن محمد و ابراهیم (پسـران حضـرت مسلم) فهمید که آن دو از بنی هاشم و دودمان نبوتند، آنان را مخفیانه از زندان آزاد کرد (گر چه دوباره گرفتار شده، به شهادت رسیدند).[۱] مشـکور به خاطر این خدمت به طفلان مسلم، از سوی‌ابن زیاد احضار شد و به او پانصد ضربه تازیانه زدند وی در زیر تازیانه‌ها جان داد.[۲] . --------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۱.

[۲] سوگنامه آل محمد، ص ۱۸۹ به نقل از معالی السبطین.

منجح، مولی الحسین

از شـهدای کربلاـست، نـامش منجـح بن سـهم و در زمـان امـام مجتبی «ع» غلاـم آن حضـرت‌بود.پس از وی غلام سـید الشـهدا «ع» بود.مادرش کنیز آن حضـرت بود.وی را از نوفل بن‌حارث خریـد و از او «منجح» به دنیا آمد.[۱] مادر منجح در خانه حضرت سجاد «ع» خدمت می‌کرد و چون سـفر کربلا پیش آمد، این مادر و فرزند از مدینه همراه امام حسین «ع» به‌کربلا آمدند.منجح روز عاشورا پس از نبردی دلیرانه در رکـاب مولایش به شـهادت رسـید و از شـهدای اولیه بود.نامش در زیارت ناحیه مقـدسه و زیارت رجبیه نیز آمده است.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۴.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۴۷.

منهال

منهال بن عمرو، یکی از هواداران اهل بیت بود که در شام می‌زیست.در روزهایی که اسرای اهل بیت «ع» در خرابه شام بودند، روزی امام سجاد «ع» بیرون آمد و با او برخورد کرد و گفتگوهایی میان آن دو انجام گرفت و امام، از مظلومیت اهل بیت و شداید دوران اسارت سخن گفت.[۱] از او نیز نقل شده که هنگام آوردن سر مطهر امام حسین به دمشق، مردی آیه اصحاب کهف را می‌خواند.صدایی از سر مطهر آمد که: کشتن من و گرداندن سرم، شگفت‌تر از داستان اصحاب کهف است.[۲] منهال، از طایفه بنی اسد و کوفی بود و از امام سجاد «ع» روایت می‌کرد.او را از اصحاب امام سجاد و امام باقر شمرده‌اند.[۳] در سفر بازگشت از مکه با امام زین العابدین دیدار کرد.حضرت، وضع حرمله (کشنده علی اصغر) را از او پرسید، سپس آن ملعون را نفرین کرد.منهال وقتی به کوفه رسید، حرمله رادستگیر کرده بودند.به دستور مختار، دست و پایش را قطع کردند، سپس در آتش افکندند.منهال، ماجرای دیدار خود با امام و نفرین آن حضرت را نسبت به حرمله بازگو کرد.مختار، خوشحال شد که دعای امام به دست او تحقق یافت.[۴] منهال، به معنای بسیار بخشنده است.

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۴۶۲، الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۵۵.

[۲] اثبات الهداة، ج ۵، ص ۱۹۳.

[۳] تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۱.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۳۲، معارف و معاریف، ج ۵، ص ۲۱۴۳.

منیع بن زیاد

گفته‌اند از شهدای کربلاست.نامش در زیارت رجبیه آمده است.[۱] در برخی کتب‌رجال، نامش منیع بن رقاد و از اصحاب سید الشهدا آمده است.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۴.

[۲] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۲۵۲.

مالک بن انس کاهلی

به قولی وی همان «انس بن حارث کاهلی» یار وفادار سیدالشهداء علیه‌السلام است که در کربلا به شهادت رسید.

مالک بن انس مالکی

«بحار» او را از شهدای عاشورای حسینی ذکر می‌نماید و از رجزهای جالب و کوتاه سخن مالک است: آل علی شیعه الرحمن و آل حرب شیعهٔ الشیطان یعنی پیروان علی پیروان خدای رحمانند - و پیروان بنی‌امیه (آل حرب) پیروان شیطانند.

مالک بن اوس مالکی

از شهدای عاشورای حسینی و رزم آوران کربلا است که پس از نبرد با دشمن به شهادت رسید.

مالک بن داوود

به قولی او همان مالک بن دودان از شهدای روز عاشوراست.

مالک بن دودان

دودان را بعضی از انساب نویسان داوود نوشته‌اند. از دلاوران و مجاهدان بنام شیعه و از شهدای عاشورا و کربلا حسین علیه‌السلام است. از رجزهای اوست: الکیم من مالک الضرغام
ضرب فتی یحمی عن الکرام
یرجو ثواب الله ذی الانعام یعنی اینک (شمشیرم) حواله به سوی شما است و از مالک شیردل - ضربت قهرمانانه‌ای که از بزرگمردان الهی (اباعبدالله الحسین و اهل بیت) حمایت می‌نماید. مالک شیردلانه جنگید و به شهادت رسید. دودان: دودان بن اسد، تیره‌ای از «بنی‌اسد خزیمه»، قبیله‌ای از عدنان. (عدنان، عرب شمال).

مالک بن عبدالله

او و برادرش سیف بن الحرث از شهدای روز عاشورا می‌باشند.

مالک بن عبدالله بن سریع جابری

از شهدای کربلاست. پسرعموی «سیف بن حارث بن سریع جابری» بود و از شهدای جوان کربلا محسوب می‌شد. این دو از کوفه حرکت کرده و در کربلا به امام حسین علیه‌السلام پیوستند. روز عاشورا پس از شهادت حنظلهٔ بن قیس، هنگامی که دشمن به خیمه‌گاه امام حسین علیه‌السلام نزدیک شده بود، گریان خدمت امام آمدند و اذن میدان طلبیدند. سپس هردو با هم به میدان رفته، جنگیدند تا شهید شدند. آن دو هم برادر مادری و هم پسر عمو بودند.

مالک بن عبدالله جابری

از صلحا و پیروان ائمه اهل بیت است چنانکه در زیارت رجبیه نام شریف این شهید نیز به عنوان یکی از شهدای کربلا و عاشورای حسینی آمده است: «السلام علی مالک بن عبدالله الجابری...».

مالک بن عبد بن سریع

در کتب رجال مانند رجال شیخ طوسی و مامقانی و نیز در تاریخ طبری و مقتل ابومخنف او را از اصحاب امام حسین علیه‌السلام و

از شهدای کربلاـ نگاشته‌اند چنانکه در زیارت ناحیه مقدسه است: «السلام علی مالک بن عبد بن سریع» – طبری در تاریخ خود اضافه می‌نماید: مالک بن عبد بن سریع و سیف دو پسر عمو و دو برادر مادری بودند که به اتفاق شبیب بن الحرث مولای خود به یاری امام به کربلا آمده و شهید شدند. این بزرگوار نیز همچون دیگر یاران حسینی مردانه جنگید تا به شهادت رسید.

مالک بن عبد بن سریع جابری

از شهدای کربلا می‌باشد. به قولی او همان «مالک بن عبدالله جابری» است.

مبارک

غلام آزاد شده حجاج بن عبد بن مسروق. به اتفاق مولای خود حجاج در کربلای حسینی شرکت جست و پس از جنگ سخت و قتال با طاغیان و ظالمان به شهادت رسید.

مجمع بن زیاد بن عمرو بن عدی جهنی

از قبیله بنی‌جهنیه از ساکنان اطراف مدینه. ابن‌عبدالبر در الاستیعاب او را از اصحاب رسول الله و از مجاهدین بدر و احد نیز می‌شمرد. مجمع از مدینه خود را به امام حسین علیه‌السلام در مکه رسانید و از مکه به همراه امام تا کربلا و تا شهادت یار و یاور بود. مجمع از صلحا و ابرار و از ورزیده‌های پیکار و نبرد – در عاشورا نیز در برابر دشمن به جنگ نمایانی پرداخت و جمع کثیری از دشمنان را به هلاکت رسانید و سپس شربت شهادت نوشید.

مجمع بن عبدالله عائذی

مجمع بن عبدالله بن مجمع بن مالک بن ایاس بن عبد مناة بن عبیدالله بن سعد العشیرة المذحجی عائذی می‌باشد.
گویا اهل کوفه و یا یمن بوده است و در مسیر کوفه در منزلگاه «زباله» به امام حسین علیه‌السلام پیوسته و در رکاب آن حضرت به کربلا آمد.
مجمع و پسرش عائذ و عمرو بن خالد و جنادة و واضح، غلام حرث و سعد غلام عمرو بن خالد یک گروه شش نفری بودند که به راهنمایی طرماح در بین راه به اردوی امام علیه‌السلام ملحق شدند.
ابومخنف گوید: مجمع بن عبدالله و پسرش عائذ وقتی خبردار شدند قیس بن مسهر صیداوی به شهادت رسید و امام در کربلا در محاصره است – به اتفاق عمرو بن خالد صیداوی و سعد غلام او و جنادة بن حرث و غلام نافع بن هلال... از کوفه خارج و در عذیب الهجانات به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند. مجمع در جواب سؤال امام از وضع کوفه عرض نمود: اشراف کوفه را ابن‌زیاد با رشوه کلان خریداری و با تهدید ساکت ساخت... عبدالله پدر مجمع از صحابه حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خود مجمع از تابعین و از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام بود. حر ریاحی مانع پیوستن این گروه شش‌نفری به اردوی امام علیه‌السلام می‌شده که با دستور اکید آن حضرت دست از ممانعت برداشته و امام علیه‌السلام از آنان احوال کوفه را جویا شد، که جواب دادند:
بزرگان کوفه رشوه‌های کلانی گرفته و مردم دلشان با شماست ولی فردا شمشیرهایشان علیه شما خواهد بود. آنگاه امام علیه‌السلام از احوال قیس بن مسهر سؤال کرده و آنان سرگذشت قیس را آن طوری که اتفاق افتاده بود شرح دادند و آن حضرت بر مظلومیت قیس اشک ریخته و آیه:

«و منهم من قضـی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» را قرائت کرده و درحق یاران شـهیدش دعای «اللهم اجعل لنا و لهم الجنهٔ نزلا و اجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک و رغائب مذخور ثوابک» را از خدای تعالی خواستار شد.
ترجمه آیه: «بعضـی از مؤمنین پیمان خود را به آخر بردند و شـهید شدند و بعضـی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد خود ندادند.»
ترجمه دعا: «خـدایا بهشت را برای ما و پیروان ما جایگاه و منزگاه قرار بده و ما و آنها را در قرارگاه رحمتت جمع فرما و بخششـهای فراوان از ثوابت را برای ما ذخیره فرما.
مجمع و پسـرش عائذ قبل از اولین حمله در روز عاشورا به شـهادت رسـیدند ولی به قول بعضـی مجمع و پسـرش در حمله نخست به شهادت رسیدند.
از مجمع در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه یاد شده است.
مذحجی: منسوب به «مذحج» قبیله‌ای از «کهلان» از قبایل عرب قحطان.
(یمن، عرب جنوب).

مجمع جهنی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

محمد بن انس بن ابی‌دجانه

از اصحاب کربلا و شهدای عاشورای حسینی است. که پس از نبرد سخت با دشمن به شهادت رسید.

محمد بن بشیر حضرمی

برخی از مورخین او را از شهدای روز عاشورا دانسته‌اند.

محمد بن کثیر

از بزرگان و شیعیان کوفه و از سلحشورانی بود که به هنگام شهادت مسلم بن عقیل در کوفه... محمد بن کثیر و پسرش که از یاوران مسلم و از اصحاب ابی‌عبدالله بودند مانند هانی دستگیر و به شهادت رسید.

محمد بن مطاع جعفی

مردی جنگـاور و شـجاع و از صالحـان و شـیعیان عترت طـاهرین و از شـهدای کربلاـ و عـاشورای حسـینی است که با برادرش عمرو جعفی پس از پیکار و کارزار با دشمن و کشتن جمعی از سپاه ابن‌زیاد در کربلا شهید شدند.

مسعود بن حجاج

او و پسـرش از شـیعیان عراق و کوفه و معروف به خیر و صلاح و محبت اهل بیت بودند. و با جمع لشکر عمر سعد به کربلا آمدند و به امام حسین علیه‌السلام ملحق شدند و پس از جنگی نمایان با دشمن به شهادت رسید. نام این دو نفر در زیارت ناحیه مقدسه چنین

آمده است: «السلام علی مسعود بن حجاج و ابنه».

مسعود بن حجاج تیمی، تیم الله بن ثعلبه و پسرش عبدالرحمن از طایفه بنی‌تیم بوده و ظاهرا اهل کوفه باشند چون در ابتدا جزو سپاه عمر بن سعد بوده‌اند و اکثریت سپاه ابن‌سعد کوفی محسوب می‌شده‌اند.

او از شیعیان معروف و در شجاعت مشهور بود. مخصوصا در جنگها و غزوات جایگاه خاصی داشت.

مسعود ابتدا شاید به صورت یک تاکتیک در کوفه وارد سپاه ابن‌سعد شد و سپس در کربلا به سپاه امام علیه‌السلام پیوست. چون ابن‌زیاد ممانعت شدیدی از پیوستن شیعیان به امام علیه‌السلام را به عمل می‌آورد و لذا بعضی از شهدای کربلا ابتدا به سپاه ابن‌سعد ملحق می‌شدند اما همینکه به کربلا می‌رسیدند در فرصت مناسب به سپاه امام علیه‌السلام می‌پیوستند. مسعود و پسرش بدین طریق خود را به کربلا رسانیده و در روز عاشورا در حمله نخست به شهادت رسیدند. نام او در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه وارد شده است.

مسعود بن عمرو ازدی

از بزرگان بصره بود. امام حسین علیه‌السلام نامه‌ای به اهل بصره نوشت و آنان را به یاری خویش فراخواند، که آن نامه به دست «مسعود بن عمرو ازدی» رسید.

مسلم

غلام «عامر بن مسلم عبدی». در واقعه‌ی عاشورا او از یاران و سپاهیان امام حسین علیه‌السلام به شمار می‌آمد و در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. در برخی نقلها نام او «سالم» آمده است.

مسلم ابو عوسجه

او همان مسلم بن عوسجه، از شهدای روز عاشوراست. مسلم هم اسم پدرش عوسجه بوده و هم اسم پسرش، و لذا کتاب اسدالغابه نام او را به صورت مسلم ابوعوسجه نوشته است. کنیه مسلم، «ابوجحل» بوده که به تقدیم جیم بر حاء به معنی مهتر زنبوران عسل است.

مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجهٔ بن سعد بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه ابوجحل الاسدی السعدی. مسلم و حبیب در ثعلبهٔ بن دودان به هم می‌رسند و حبیب هنگام شهادت مسلم به قرابتش با وی اشاره‌ای دارد.

مسلم هم اسم پدرش عوسجه بوده و هم اسم پسرش، و لذا کتاب اسدالغابه نام او را به صورت مسلم ابوعوسجه نوشته است.

کنیه مسلم، ابوجحل بوده که به تقدیم جیم بر حاء به معنی مهتر زنبوران عسل است.

اسدی: منسوب به بنی‌اسد، قبیله‌ای از «عدنان»، (عدنان، عرب شمال).

از شهدای کربلا، آن بزرگوار به دست «عمرو بن حجاج زبیدی»، بطور غافلگیرانه به شهادت رسید.

تمامی مصادر و منابع تاریخی و رجالی نام او را ذکر کرده‌اند. او اولین شهید از یاران حسین است که بعد از شهادت کشته شدگان نخستین حمله به شهادت رسید.

مسلم بن عوسجه از اصحاب رسول خدا به شمار می‌رفت. مسلم بن عقیل او را برای فرماندهی قسمتی از نیروهای قبایل «مذحج» و

«بنی‌اسد» در نظر گرفت. مسلم بن عوسجه مردی بسیار پیر بود. او شخصیت بزرگی از بنی‌اسد و یکی از شخصیتهای برجسته‌ی کوفه به حساب می‌آمد.

از اصحاب رسول الله و امیرمؤمنان و از قرا و محدثین و از شخصیتهای مورد احترام و از شهدای بنام کربلا است – به نقل مقاتل و اسدالغابهٔ ابن‌اثیر «مسلم بن عوسجه» از نمایندگان و وکلای مسلم بن عقیل در کوفه بود که به ثبت اسامی بیعت کنندگان و جمع وجوه و صرف در موارد نیاز شرعی و از جمله خرید اسلحه برای مقابله با یزید غاصب و سپاه او و امثال آن... می‌پرداخت. او از عباد و زهاد و مورد وثوق مردم و بسیار موجه بود. مسلم به اتفاق حبیب بن مظاهر – و پسر خود – و غلام حبیب از بیراهه در شب هشتم محرم به کربلا آمدند و به امام ملحق شدند. ورود آنها شوقی فراوان در حرم حسینی به وجود آورد چندانکه حضرت زینب برای آنها سلام فرستاد. حبیب و مسلم از این سلام زینب کبری سخت گریستند. زیرا دلالت بر محاصره اهل بیت عترت به وسیله سپاه دشمن و غربت و تنهایی آنها داشت. مسلم در واقعه عاشورا نقشی مؤثر و مفید داشت و نبردی سخت نمود و سرانجام به شهادت رسید مسلم در آخرین لحظات شهادت – (که حبیب از او می‌طلبد اگر وصیتی داری بگو) به حبیب که به اتفاق امام بر بالینش بود – وصیت می‌کند که تا آخرین نفس امام را یاری کنید.

او مقیم کوفه و از قبیله بنی‌اسد و بعد از شهادت مسلم بن عقیل، در میان قبیله‌اش مخفی شده بود تا اینکه در کربلا ـ به همراه خانواده‌اش به حضرت امام حسین ملحق شد. و به هنگام شهادت بسیار پیر بود.

موقعیت، سوابق سیاسی اجتماعی و فضایل بسیار خوب و درخشانی داشته و ایشان همچون حبیب از افضل شهدای کربلا ـ و از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امام علی علیه‌السلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام بوده و از آنجاییکه امام زین‌العابدین علیه‌السلام و حضرت امام باقر علیه‌السلام در کربلا حضور داشتند پس مسلم حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تا حضرت باقر علیه‌السلام زیارت کرده بود.

بنابه نقل اسدالغابهٔ او از اصحابی بود که از حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حدیث نقل کرده و در فتوحات صدر اسلام شرکت داشت، بطوریکه شبث بن ربعی – لعنت الله علیه – بعد از شهادت مسلم به لشگر کوفه می‌گوید: «قسم به آنکه اسلام آوردم به او!، مسلم جایگاهی بس رفیع در میان مسلمانان داشت. هر آینه در روز فتح آذربایجان او را دیدم که هنوز مسلمانان اسبان را لجام نکرده بودند که شش نفر از مشرکین را به هلاکت رسانید».

مسلم از شجاعان نامدار و مشاهیر روزگار در تمامی جنگها در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جهاد کرده و مردانگی نموده، و بعضی گفته‌اند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را برادر خود خوانده و چند مرتبه قرآن کریم را نزد آن حضرت یاد گرفته بود و لذا از قراء و عباد محسوب می‌شد.

در کوفه برای رهبری حضرت امام حسین علیه‌السلام از مردم بیعت می‌گرفت و زمانی که مسلم بن عقیل حرکت کوتاه مدت و شکوهمند خویش را علیه عبیدالله زیاد آغاز کرد، او را برای فرماندهی قسمتی از نیروهای قبایل مذحج و بنی‌اسد در نظر گرفت.

مسلم از کوفیانی بود که به حضرت امام حسین علیه‌السلام نامه نوشت و به کوفه دعوت نموده و به عهدش هم وفا کرد.

و در نهضت مسلم بن عقیل، ایشان نقش دریافت پول از هواداران و تهیه سلاح برای نهضت را برعهده داشت و جاسوس ابن‌زیاد به نام معقل از همین طریق به مخفی گاه مسلم بن عقیل پی برد.

او نقش مؤثری در انقلاب کربلا داشته است و در آخرین آزمایش امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا از اصحابش که به آنان فرمود: «قد قرب الموعد...

هنگام شهادت فرارسیده است و من بیعت خود را از شما برداشتم از این تاریکی شب استفاده کنید و راه شهر و دیار خویش را پیش گیرید.»

مسلم جواب داد: «انحن نتخلی عنک و لم نعذر الی الله فی اداء حقک؟ اما و الله لا افارقک حتی اکسر فی صدورهم رمحی و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمهٔ بیدی و الله لو لم یکن معی سلاحی لقذفتهم بالحجارهٔ دونک حتی اموت معک»

«آیا دست از یاری تو برداریم در حالیکه پیش خدای تعالی معذور نیستیم.

سوگند می‌خورم جدا نمی‌شوم از تو و با آنان می‌جنگم تا نیزه‌ام بشکند و تا شمشیرم بدستم هست. و اگر سلاحی با من نباشد با سنگ با آنان نبرد می‌کنم تا با تو شهید بشوم.»

بعد از شهادت عمیر بن عبدالله مذحجی، مسلم بن عوسجه و نافع بن هلال عازم میدان شدند و مسلم اشعار ذیل را می‌خواند: ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد

من فرع قوم من ذری بنی‌اسد فمن بغانا حائد عن الرشد

و کافر بدین جبار صمد «اگر بپرسید از شخصیت من، شیری هستم از فرزندان تیره‌ای از بزرگان بنی‌اسد، کسی که بر ما ستم کند دور است از رستگاری و کافر است به دین جبار صمد.»

ضمن مبارزه شدیدی که بین این دو بزرگوار و جناح راست دشمن در گرفت عده‌ای را به هلاکت رسانید، آنگاه عمرو بن حجاج فرمانده جناح راست دشمن خطاب به لشگر کوفه گفت: «احدی به تنهایی به جنگ ایشان نرود که هلاک می‌شود.»

آنگاه پیشنهاد حمله عمومی داد و مورد قبول ابن‌سعد واقع شده و حمله عمومی آغاز شد و بعد از ساعتی که گرد و غبار جنگ خوابید، دیدند مسلم بر روی خاک افتاده و در حال شهادت می‌باشد که رمقی داشته و امام علیه‌السلام و حبیب بر بالای سرش حاضر شده و فرمودند: «خدا رحمت کند ای مسلم و آیه ۲۳ احزاب را تلاوت کرد:

«فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر» «بعضی پیمان خود را به آخر بردند و بعضی دیگر در انتظارند». مسلم در آخرین لحظات، حبیب را وصیت کرد که تا آخرین قطره خونش دست از امام بر ندارد، آنگاه مسلم به شهادت رسید.

قاتلان مسلم بن عوسجه عبارتند از: مسلم بن عبدالله ضبابی، عبدالرحمن بن ابی‌خشکارهٔ و عبدالله ضبابی. بنا به قولی قاتل مسلم، عمرو بن حجاج زبیدی.

در قسمتی از زیارت ناحیه مقدسه در مورد مسلم می‌خوانیم:

«... کنت اول من شری نفسه و اول شهید شهدلله و قضی نحبه ففزت و رب الکعبه،

شکر الله استقدامک و مواساتک امامک...»

«... ای مسلم تو اول کسی بودی که از جان گذشتی و اول شهیدی بودی که در راه خدا رستگار شدی و به پیمانت با خدا عمل کردی. به خدای کعبه قسم که رستگار شدی. خدای به تو پاداش نیکو دهد به خاطر دلیری و مردانگی، و مساعدت و همیاری و مواساتی که با امام خود کردی.»

مسلم بن کثیر ازدی

مسلم بن کقیر بن قلیب الصدفی الازدی ازد شنوئهٔ الاعرج بوده و قبیله ازد به سه تیره تقسیم می‌شوند: ۱- ازد شنوئهٔ ۲- ازد عمان ۳- ازد السراهٔ

مرحوم محدث قمی می‌نویسد: ازدیان بیست و هفت قبیله هستند.

مسلم از تیره اول و دارای اصالت یمنی و اهل کوفه بوده است و هنگام شهادت تقریبا هفتاد سال داشته است.

او حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دیده و از تابعین، و از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام و از مجاهدین در جنگ جمل بوده و در این جنگ بود که تیری به پایش اصابت کرد و جراحتی برداشته و بعدها پایش

می‌لنگید و لذا به او اعرج می‌گفتند.

او نرسیده به کربلا به سپاه امام علیه‌السلام ملحق شد. و در حمله نخست در روز عاشورا به شهادت رسید. و بعضی احتمال داده‌اند اسلم بن کثیر ازدی در زیارت ناحیه و سلیمان بن کثیر در رجبیه همان مسلم بن کثیر باشد.

در زیارت ناحیه مقدسه نام او نیز از جمله شهدای کربلا است: «السلام علی مسلم بن کثیر الازدی».

مسلم بن کناد

از یاران سیدالشهداء علیه‌السلام در واقعه عاشورا و کربلا است. چنانکه در زیارت رجبیه اقبال سید بن طاووس است: «السلام علی مسلم بن کناد...».

مسور بن مخرمه

از محبین سیدالشهداء علیه‌السلام بود. به قولی همان «مسور بن مخزمه» است.

مسور بن مخزمه

از کسانی بود که در مکه، پس از آگاهی از عزم سیدالشهداء علیه‌السلام بر حرکت به سوی کوفه، نامه‌ای به امام نوشت و از او خواست که فریب نامه‌های عراقیان را نخورد. خودش نیز با یزید بیعت نکرده بود. امام پس از خواندن نامه‌اش، برای او دعای خیر کرد و عواطفش را ستود. وی مردی اهل فضل و دیانت بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می‌کرد. دو سال پس از هجرت به دنیا آمده بود و تا زمان مرگ عثمان در مدینه بود. سپس ساکن مکه شد. در حادثه‌ی محاصره و سنگباران مکه، در سال ۶۴ هجری در حال نماز در حجر اسماعیل کشته شد. هنگام مرگ، شصت و دو سال داشت.

مشکور

ناسخ التواریخ می‌نویسد: «ابن‌زیاد دستور داد تا دو طفل مسلم بن عقیل علیه‌السلام را مأخوذ دارند و به زندان برند. اما زندانبان که مشکور نام داشت و از دوستان اهل بیت بود، از آه و ناله‌ی این کودکان هفت هشت ساله غمنده گشت، نشیمنی شایسته بهر ایشان بپرداخت و خورش و خوردنی حاضر ساخت و چند که توانست نیکو خدمتی کرد و شبی دیگر چون سیاهی دامن بگسترد ایشان را برداشت و بر سر راه قادسیه آورد و انگشتری خود را بدیشان داد و گفت این انگشتری از من به نزد شما علامتی است چون به قادسیه رسیدید بدین علامت برادر مرا بیاگاهانید تا شما را خدمت کند و به مدینه رساند. پس مشکور بازشتافت.

ابن‌زیاد مشکور زندانبان را طلب داشت و گفت:

چه شدند پسرهای مسلم؟ گفت من ایشان را در راه خدا آزاد کردم. گفت: از من نترسیدی؟ گفت: جز از خدا نترسم، هان ای پسر زیاد پدر این کودکان را بکشتی، امروز از این دو طفل نورس چه خواهی؟ ابن‌زیاد در خشم شد گفت اکنون بفرمایم تا سرت را از تن بردارند، گفت آن سر که در راه مصطفی نباشد نخواهم. این وقت ابن‌زیاد فرمان کرد که مشکور را بعد از ضرب پانصد تازیانه گردن بزنند چون او را در «عقابین» کشیدند و ابتدا به ضرب تازیانه کردند در تازیانه‌ی نخستین گفت: «بسم الله الرحمن الرحیم» در ضرب ثانی گفت الهی مرا شکیبایی در ده. کرت سیم گفت: خدایا مرا در حب فرزندان رسول تو می‌کشند. چون نوبت به چهارم و پنجم افتاد گفت: ای پروردگار من! مرا به مصطفی و فرزندانش بازرسان و دیگر سخن نکرد تا پانصد ضرب به نهایت شد، اینوقت گفت: مرا شربتی آب دهید ابن‌زیاد گفت او را تشنه گردن زنید. عمرو بن حارث قدم پیش گذاشت و مشکور را به شفاعت در

خواست و به خانه خویش در آورد تا او را مـداوا کنـد، مشـکور چشم گشود و گفت: بـدرود باد که من از آب کوثر سیراب شدم، این بگفت و جان بداد.

مصعب بن یزید ریاحی

برادر حر بن یزیـد ریاحی است. او نیز همراه برادرش «حر» در روز عاشورا به فیض عظمای شـهادت نایل آمـد و به رسـتگاری ابـدی دست یافت. چنانکه می‌دانیم جمع آنها در روز عاشورا از لشکر عمر سعد جدا شدند و به امام حسین علیه‌السلام پیوستند.

معلی بن العلی

از شـهدای کربلا و عاشورای حسینی علیه‌السلام می‌باشد او از اخیار و ابرار و از شجاعان و از معاریف اصحاب ابی‌عبدالله و اهل بیت عترت است – و از رجزهای اوست: انا المعلی بن العلی الاجلی
دینی علی دین محمد و علی یعنی من معلی بن علی آشـکارا می‌گویم که دینم همان دین و آیین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه‌السلام است.

مقسط بن زهیر

از اهالی کوفه و از فرزنـدان زهیر بن حرث تغلبی بوده و تغلبی منسوب به قبیله تغلب بن وائل، که از اعراب قحطان هسـتند، می‌باشد. از اصـحاب حضـرت امـام علی علیه‌السـلام و از جهـادگران معروف بوده است. او شـبانه به اتفـاق دو برادر خویش از کوفه به کربلا آمده و به شهادت رسید.
از شـهدای کربلاـست. او بـه همراه دو برادر دیگرش «قاسـط و کردوس» هر سـه از اصـحاب امیرالمـؤمنین بودنـد کـه در رکـاب آن حضـرت در جنگهای سه گانه شرکت داشتند. پس از شهادت علی علیه‌السلام در کوفه ماندند. چون خبر آمدن حسین علیه‌السلام را در کوفه شنیدند، شب عاشورا مخفیانه خود را به امام علیه‌السلام رساندند.

مقسط بن عبدالله

(مقسـط بر وزن مشـفق) از اصـحاب ابی‌عبـدالله در عـاشورای حسـینی و از صالحـان و شـجاعان که به اتفاق برادرش قاسط در کربلا حضور یافته و پس از پیکار سخت با لشکر ابن‌زیاد به شهادت نایل آمدند.

منجح بن سهم

از غلامـان حسـنین علیهماالسـلام بوده و مـادرش کنیزی بود که حضـرت امـام حسـین علیه‌السـلام از نوفل بن حارث بن عبـدالمطلب خریده و به ازدواج سهم درآورد و منجح متولد شد.
به نقل مرحوم سماوی منجح از غلامان امام حسن علیه‌السلام بوده و با فرزندان آن حضرت از مدینه تا کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا به شهادت رسید. و بنا به نقل بعضی:
مادر منجح در خانه‌ی حضـرت امام سجاد علیه‌السلام خدمت می‌کرد. وقتی که حضرت امام حسین علیه‌السلام از مدینه به سوی مکه و کربلا خارج شد، منجح و مادرش همراه آن حضـرت بودند. تا این که در روز عاشورا در اوایل جنگ به شـهادت رسید و مادرش جزو اسیران بود.

منجح به دست حسان بن بکر کشته شده و نام او در دو زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه مطرح می‌باشد.

در زمان امام حسن مجتبی علیه‌السلام غلام آن حضرت بود. پس از شهادت آن بزرگوار غلام سیدالشهداء علیه‌السلام شد و مادرش کنیز آن حضرت بود. نوفل بن حارث او را خرید و از او «منجح» به دنیا آمد. مادر منجح در خانه‌ی حضرت سجاد علیه‌السلام خدمت می‌کرد و چون سفر کربلا پیش آمد، این مادر و فرزند از مدینه همراه امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمدند. از شهدای اولیه کاروان حسینی در روز عاشورا به شمار می‌رود.

منذر بن سلیمان

منذر بن فضل جعفری

به قولی او همان منذر بن الفضل از شهدای روز عاشوراست.

منذر بن فضل جعفی

بعضی منذر جعفی و منذر جعفری را متعدد دانستند - چنانکه در نام پدر منذر که فضل است یا مفصل دو گونه نقل شده است. به هر صورت در زیارت رجبیه وارد شده است: «السلام علی منذر بن المفضل الجعفی» - و در بعضی نسخ آمده است: «السلام علی منذر بن المفضل الجعفری». ظاهرا همان جعفی است که در رسم الخط به جعفری نزدیک است و اختلاف نسخه پیش آمده است - و به هر کیفیت - نام این شریف در زیارتهای یاد شده از جمله شهدای عاشورا ابی‌عبدالله ذکر شده است.

منذر بن مفضل

به قولی او همان منذر بن الفضل از شهدای روز عاشوراست.

منذر بن مفضل

به قولی او همان منذر بن الفضل از شهدای روز عاشوراست.

منذر بن مفضل جعفی

از شهدای کربلا به شمار آمده. نامش در زیارت «رجبیه» نیز آمده است.

جعفی: منسوب به «جعف». تیره‌ای از قبیله‌ی مذحج. قبیله‌ای از عرب قحطان. (یمن، عرب جنوب).

منهج بن سهم

از غلامان ابی‌عبدالله علیه‌السلام و از شهدای عاشورای حسینی است. چنانکه در زیارتهای ناحیه و رجبیه است:

«السلام علی منهج بن سهم مولی الحسین بن علی علیه‌السلام». مادر منهج در خانه امام زین‌العابدین خدمت می‌نمود و وقتی امام حسین علیه‌السلام و اهل بیت به عراق عزیمت می‌نمودند. منهج و مادرش نیز در ملازمت امام بودند تا در روز عاشورا منهج پس از قتال و جنگ با دشمن به شهادت رسید.

منیر بن عمرو احدب

از اصحاب کربلا و شهدای عاشورای ابی‌عبدالله علیه‌السلام است که پس از قتال با لشکر ابن‌زیاد به شهادت رسید.

منیع بن رقاد

به نقل بعضی از مورخین او و همان منیع بن زیاد از شهدای کربلا می‌باشد.

منیع بن زیاد

برخی مورخین او را از شهدای کربلا دانسته‌اند. در برخی کتب رجال، نامش «منیع بن رقاد» و از اصحاب سیدالشهداء آمده است. در زیارت رجبیه نام شریف او نیز مذکور است: «السلام علی منیع بن زیاد».

موقع بن ثمامه اسدی صیداوی

وی یکی از شهدای قبیله بنی‌اسد در کربلاست که همچون سوار بن ابی‌عمیر که شش ماه بعد از واقعه‌ی کربلا در اثر جراحات به شهادت رسید، یکسال پس از حادثه عاشورا به فیض شهادت نایل آمد.
بنا به نقل تنقیح المقال و ابصار العین و منتهی الآمال، موقع بن ثمامه شبانه خود را به اردوی امام علیه‌السلام رسانید و بعد از رد شروط حضرت امام حسین علیه‌السلام از طرف دشمن، او در روز عاشورا در راه دفاع از امام علیه‌السلام آنقدر جنگید تا اینکه تیرهایش تمام شده و مجروح بر زمین افتاده از خویش دفاع می‌کرد، آنگاه قومش او را نجات داده و به کوفه آورده و مخفی کردند وقتی عمر سعد، ابن‌زیاد را از حال او باخبر کرد، دستور قتل او را صادر کرد، ولی جمعی از بنی‌اسد شفاعتش کردند تا او را نکشت ولی در غل و زنجیر و آهن کرده به قریه زرارهٔ، با آن حالت مریضی و جراحات، تبعیدش کرد، تا اینکه بعد از یک سال به شهادت رسید. وی هر چند در کربلا به شهادت نرسیده ولی در عظمت و ثواب مانند آنهاست.
شاعر معروف شیعی کمیت اسدی در این مصرع از موقع که کنیه‌اش اباموسی بوده یاد نموده: «ان اباموسی اسیر مکبل»؛ «موقع اباموسی اسیری که به کبل، زنجیر و آهنی بسته شده».

میثم تمار

«ابن ابی‌الحدید» می‌نویسد: میثم تمار و مختار، هر دو در کوفه به دستور ابن‌زیاد به زندان افتادند و هر دو محکوم به اعدام شدند. میثم (هم بند مختار) به او چنین گفت: «انک تفلت و تخرج ثاشرا بدم الحسین علیه‌السلام، فتقتل هذا الجبار الذی نحن فی سجنه، و تطأ بقدمک هذا، علی جبههٔ و خده؛ تو از زندان آزاد خواهی شد و به خونخواهی حسین علیه‌السلام قیام خواهی کرد، و این جباری که ما اکنون در زندان او هستیم به وسیله‌ی تو کشته خواهد شد! (و با اشاره به پاهای مختار گفت:) و با همین پاهایت سر و صورت او را لگدمال خواهی کرد».

مؤذن حسین

از شهدای روز عاشوراست. او همان «حجاج بن مسروق جعفی» مؤذن امام حسین علیه‌السلام است که به «مؤذن حسین» علیه‌السلام، شهرت دارد.

ماتم

ماتم، ماتم، ماتم و... به معنای عزاداری و مصیبت و عزاست.اصل آن به معنای محل تجمع زنان و مردان در غم و شادی است،[۱] اما به مراسمی هم که در سوگواری امام‌حسین «ع» برگزار می‌شود، می گویند.به محل عزاداری، عزاخانه، ماتم سرا و ماتمکده هم گفته می‌شود.به برگزار کردن آیین سوگواری، ماتم گرفتن و به ماتم نشستن می گویند.در آداب اسلامی، اقامه عزا برای متوفی و رسیدگی به بازماندگان و تغذیه داغدیدگان آمده است.[۲] درباره سید الشهدا «ع» روایات بسیاری آمده است که برای آن حضرت در ملکوت اعلاـ ماتمها برگزار شد.در زیارت می‌خوانیم: «و اقیمت علیك المآتم فی اعلی علیین».[۳] اسیران اهل بیت «ع» چون به شام برده شدند و وارد دربار یزید گشتند، خاندان اموی هم برای شهدای کربلا ماتم بر پا کردند.[۴] ام سلمه نیز، پس از خبر یافتن از شهادت امام حسین «ع» توسط آن شیشه پر از خاك كه به خون تبدیل شده بود، آن روز را روز ماتم و نوحه بر حسین «ع» قرار داد.[۵] به روایت امام صادق «ع»، پس از شهادت ابا عبدالله، همسر اوماتم برای او بر پا داشت و از ماده‌ای برای اشکبار شدن چشمانش استفاده می کرد.[۶] عظیم‌ترین ماتم تاریخ، همان حادثه جانگداز کربلاست که هرگز از شور و سوز آن کاسته نمی‌شود.به قول محتشم: باز این چه شورش است که در خلق عالم است

باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است ایام عاشورا برای شیعه، فصل گریستن و به عزای حسینی نشستن است و این سنت دینی مایه بقای یاد حماسه سازان عاشورا گشته است.عاشورا برای پیروان اهل بیت، روز غم و اندوه و برای جفا کاران مخالف عترت، روز شادی بوده است.سرزمین شام و عراق در این زمینه دو روش مخالف هم داشته است، سید رضی در یکی از اشعارش از سوگواریهای سرزمین عراق یاد می کند که شامیان، همانها را روز عید و جشن می‌دانستند: کانت ماتم بالعراق تعدها

امویة بالشام من اعیادها[۷] . حضرت سجاد «ع» نیز در شعری از سختیهای روزگارشان پس از عاشورا و محنتهای جانکاه آن روزگار سخن می گوید، از جمله می‌فرماید: یفرح هذا الوری بعیدهم

و نحن اعیادنا ماتمنا[۸] . این مردم به عیدشان خوشحال می‌شوند، در حالی که عیدهای ما، سوگ و ماتم ماست. این مضمون همان سخن معروف است که: «بنی امیه برای ما عید نگذاشتند».

پی نوشت ها :

[۱] مجمع البحرین، طریحی.

[۲] ر.ك: «بحار الانوار»، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳ «باب التعزیة و الماتم» که به آداب و سنن مربوط به ماتم و تعزیت گویی و سوگواری پرداخته است.

[۳] بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۴۱ و ۳۲۳.

[۴] همان، ج ۴۵، ص ۱۴۳ و ۱۵۵.

[۵] همان، ص ۲۳۱.

[۶] همان، ص ۱۷۰، فروع کافی، ج ۱، ص ۴۶۶.

[۷] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۵۰.

[۸] همان، ج ۴۶، ص ۹۲.

مجالس حسینی

محفلها و مجلسهایی که در سوگ حسینی و برای احیای خاطره عاشورا، در مساجد وحسینیه‌ها و منازل، در ایام عاشورا یا در روزهای دیگر در طول سال برگزار می‌شود و از پر برکت‌ترین آثار شهادت ابا عبدالله «ع» و زمینه مناسبی برای تبلیغ و موعظه و تقویت آگاهی مردم به دین و علایق مذهبی است و در روایات نیز تاکیده شده که چنین مجالسی‌همواره برپا شود.طبق روایات، برای سید الشهدا «ع» مجالس متعددی از سوی فرشتگان، جنیان، کروبیان، انبیای پیشین، رسول خدا و ائمه (ص) برگزار شده که بر شهادت مظلومانه آن حضرت گریسته‌اند.همچنین مجالسی که پس از حادثه عاشورا در کربلا، کوفه، شام، دیر راهب، مدینه، مکه و... در همان سال حادثه برگزار شده است.مرحوم شیخ جعفر شوشتری بطور مبسوط، به توضیح این مجالس پرداخته است و در هر کدام، مرثیه خوان، گریه کننده، زمان و محل آن را توضیح داده است.[۱] کل این مجالس را به پنج دسته، تقسیم کرده است:

-مجالسی که قبل از خلقت آدم، برگزار شده است.

-مجالسی که بعد از آدم و قبل از تولد امام حسین «ع» برگزار شده است.

-مجالسی که قبل از شهادتش برگزار شده است.

-مجالسی که بعد از شهادتش در دنیا برگزار شده است.

-مجالسی که پس از فنای دنیا، در قیامت بر پا خواهد شد.

«مجالس حسینی» نیز، نام کتابی از علی محمد علی دخیل است (ترجمه مصطفی خبازان) که مجموعه‌ای از مقالات، درباره چهارده معصوم و معارف اهل بیت «ع» است. همچنانکه «مقتل» نام نوعی از کتابها در شهادت امام حسین «ع» است، مجلس و مجالس نیز نوعی کتب است که بخش بخش به بیان فضایل و مسایل مربوط به سید الشهدا می‌پردازد و برای وعاظ نوشته می‌شود که از روی آن منبر روند و مطالبش را برای حاضران بگویند، به این نام کتب متعددی نگاشته شده است.از جمله «المجالس الحسینیة» که کتابی فارسی در اسرار شهادت امام حسین «ع» است.از نظام العلماء میرزا رفیع تبریزی (م ۱۳۳۶).[۲] .

-------------------- پی نوشت ها :

[۱] الخصائص الحسینیه، شوشتری، ص ۱۰۲ تا ۱۳۷.

[۲] الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۵۹.

مجلس

محل نشستن، مدت زمان نشستن، در اصطلاح وعظ و مرثیه خوانی، محفلی که در آن به سخنرانی، وعظ و ذکر مصیبت می‌پردازند (مجالس حسینی) و در اصطلاح تعزیه و شبیه خوانی، بخشی از مقتل و واقعه عاشورا یا صحنه‌های دیگر تاریخ اسلام، که در یک نوبت بصورت نوحه خوانی و تعزیه، اجرا می‌شود.چون اجرای تعزیه در یک تکیه یا مجلس بوده، یک صحنه از وقایع عاشورا که نمایش داده می‌شد به آن مجلس می‌گفتند و تدوین کننده و محرر اینگونه متون را «مجلس نویس» می‌خواندند و گوینده و خواننده آن مباحث و مجالس را «مجلس خوان».مجلس دو طفلان مسلم، مجلس قاسم، مجلس حضرت عباس، مجلس غارت خیمه‌ها و... از اینگونه مجالس است.

مخالف خوان

مخالف خوان یا اشقیا خوان، آنانکه ناموافق خوانند و در تعزیه‌ها شغل یکی از مخالفین اهل البیت را دارد، چون شمر، سنان، ابن زیاد.[۱] به کسانی می‌گفتند که در شبیه شمر وحارث و ابن سعد شبیه خوانی می‌کردند و مطالب را آمرانه و با خشونت، مانند نثر آهنگدار ادا می‌نمودند.[۲] شمر خوان و یزید خوان و... هم متداول بود. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] موسیقی مذهبی ایران، ص ۴۳.

مداح

مداحان اهل بیت، که با ذکر مصیبت و ذکر فضایل خاندان وحی، مجالس حسینی را گرم و اشک عاشقانه شیعیان آل الله را جاری می‌سازند، از عوامل مهم بقاء فرهنگ عاشورایند.مداح، در اصطلاح شیعی، به کسانی گفته می‌شود که در ایام ولادتها و شهادتهای ائمه «ع» در مجالس جشن و عزا به خواندن اشعاری در فضایل و مناقب محمد وآل محمد، یا در مظلومیت آنان می‌پردازند.ولی اغلب، به مرثیه خوانان حسینی گفته می‌شود که با خواندن شعر مرثیه و ذکر مصیبت، اهل مجلس را می گریانند. «مداح: روضه خوانی که ایستاده در پیش منبر به شعر، مدایح اهل بیت و مصائب آنان را خواند، آنکه ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی، یا روان در کوی و بازار، اشعار مدایح‌اهل بیت را به آواز بخواند.»[۱] .

مداحی اهل بیت و نوحه خوانی در سوگ آنان، از جمله کارهایی است که حادثه عاشورا را زنده نگهداشته است.ائمه نیز از مداحان و ذاکران، تقدیر و تشویق می کردند، صله می‌دادند، دعا می کردند و برای این کار، فضیلت و ثواب بسیار می‌شمردند.امام صادق «ع» فرموده است: «الحمد لله الذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی‌لنا»،[۲] خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می‌آیند و ما را مدح و مرثیه می گویند.و حضرت رضا «ع» در تشویق دعبل به مرثیه خوانی در ایام عزای حسینی فرمود: «یا دعبل!احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الایام حزن کانت علینا اهل البیت»[۳] ای دعبل، دوست دارم برایم شعر بسرایی و بخوانی، چون این روزها، روزهای اندوه ما اهل بیت است.همین گونه مجالس و برنامه‌ها، آن شهادت عظیم و حادثه شگفت را با مرور اینهمه سال، همچنان زنده نگهداشته و به برکت آن نیز، دین و احساسات دینی و انس و آشنایی مردم با خط اهل بیت زنده مانده است.به تعبیر امام خمینی «قدس سره»: «روضه سید الشهدا، برای حفظ مکتب سید الشهدا است... این گریه‌ها و این روضه‌ها حفظ کرده مکتب را.»[۴] مداحی، نوعی الگو دادن به مخاطبان و شخصیت‌پردازی اجتماعی و الگویی برای جامعه ارزشی است، سنگری برای پراکندن و نشر فضیلتها در قالبی مؤثر و فراگیر نسبت به همه است و مداحان به خاطر اهمیت کارشان در جامعه و در شکل دهی افکار و عواطف، نقش مهمی دارند و فلسفه اساسی مداحی، ترویج خوبیها و تبیین روحیه‌های والای شهیدان کربلا و دمیدن روح تعهد و حماسه در شیعه است و یک عشق و ایمان است، نه یک حرفه و شغل.به تعبیر آیهٔ ا... خامنه‌ای:

«جامعه مداح و ذاکر و ستایشگران اهل بیت، طبقه‌ای هستند که در سایه این روش، بیشترین تاثیر را در تعمیق فرهنگ و معارف اسلامی در ذهن مردم دارند... قضیه، فقط قضیه شعر خوانی نیست.مساله، مساله پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که برای همه شنوندگان، قابل فهم و درک باشد و در دل آنها تاثیر بگذارد.»[۵] .

مداحان، به لحاظ آنکه کارشان بر عنصر «صدا»، «شعر»، «اجرا» و «مخاطب» متکی است، باید هر چه بیشتر نسبت به آموزش دیدنهای لازم، پختگی اجرا، تمرین پیوسته، گزینش شعرهای خوب و پر معنی و زیبا و بدیع و ولایی، مطالعه مقتلهای معتبر و منابع تاریخی، تکیه روی اشعار و مطالب اخلاقی، فکری و عقیدتی، پرهیز از غلو و مبالغه و گفتن حرفهای اغراق آمیز و غیر قابل قبول که اثر منفی دارد، اهتمام ورزند، از دروغ و تصنع و بازار گرمی بپرهیزند، خلوص و صداقت و مناعت طبع را فراموش نکنند، نوکری ابا عبدالله الحسین و اخلاص نسبت به آن حضرت را از یاد نبرند و از آنجا که شعر خوب از نظر مضمون، قالب و تعبیر، در دلها و افکار، تاثیر ماندگار می گذارد، در شناخت و مطالعه و انتخاب شعرهای پخته و عمیق و زیبا بکوشند تا بهتر بتوانند در این سمت، به ترسیم چهره الگوهای کمال و اسوه‌های پاکی، یعنی معصومین «ع» بپردازند و خود نیز الگوی اخلاق و تعهد باشند.رسالت مقدس

مداحان در عصر حاضر عبارتست از:

-استفاده شایسته از عواطف پاك مردم و جهت دادن به آنها در مسیر پاکی و تهذیب و تقوا.

-تعمیق محبتها و عشقهای درونی به انسانهای اسوه و پاك.

-روشنگری افکار جامعه و هدایت به ارزشها و خوبیها و تقویت ایمان مردم.

-حفظ و اشاعه فرهنگ شهادت از طریق یاد شهدای کربلا و شهدای انقلاب وجنگ و طرح معارف اسلام و انقلاب و خط امام و رهبری و مسؤولیتهای اجتماعی.

-توسعه و گسترش محافل حسینی و ایجاد معرفت و محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت علیهم السلام.

ذاکر

یاد آورنده، کسی که از مصایب اهل بیت می‌گوید و مردم را می‌گریاند، چه مداح باشد وچه واعظ و منبری. «ذاکر اهل بیت»، عنوانی افتخارآمیز است برای آنانکه با مداحی و مرثیه‌خوانی، نام و یاد و فضایل و مظلومیتهای خاندان پیامبر را زنده نگه می‌دارند و نقشه‌دشمنان را در به فراموشی سپردن ظلمهای خود به دودمان رسالت، خنثی می‌سازند.

ذکر و یاد ائمه و شهدای کربلا، مورد تشویق امامان بود و خودشان همواره از ذاکران و احیاگران حادثه کربلا و مظلومیت اهل بیت بودند و بر آن می‌گریستند.امام صادق «ع» فرمود: «من ذکرنا عنده ففاضت عیناه حرم الله وجهه علی النار».[۶] هر کس که نزد او یاد شویم و چشمانش اشك آلود شود، خداوند چهره‌اش را بر آتش حرام می‌کند.

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹.

[۳] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

[۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

[۵] ستودگان و ستایشگران، ص ۳۰ و ۳۱.این کتاب که مجموعه‌ای برگرفته از سخنان آیهٔ ا... خامنه‌ای در دیدارهای مکرر با وعاظ و مداحان و شاعران و... است، بر محور مداحی و روضه خوانی و مرثیه سرایی و... است و برای مداحان و ذاکران و شاعران اهل بیت، نکات بسیار سودمندی دارد، نشر «حوزه هنری»، ۱۳۷۲.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۵.

مداحی

مداحان اهل بیت، که با ذکر مصیبت و ذکر فضایل خاندان وحی، مجالس حسینی را گرم و اشك عاشقانه شیعیان آل الله را جاری می‌سازند، از عوامل مهم بقاء فرهنگ عاشورایند.مداح، در اصطلاح شیعی، به کسانی گفته می‌شود که در ایام ولادتها و شهادتهای ائمه «ع» در مجالس جشن و عزا به خواندن اشعاری در فضایل و مناقب محمد و آل محمد، یا در مظلومیت آنان می‌پردازند.ولی اغلب، به مرثیه خوانان حسینی گفته می‌شود که با خواندن شعر مرثیه و ذکر مصیبت، اهل مجلس را می‌گریانند. «مداح: روضه‌خوانی که ایستاده در پیش منبر به شعر، مدایح اهل بیت و مصائب آنان را خواند، آنکه ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی، یا روان در کوی و بازار، اشعار مدایح‌اهل بیت را به آواز بخواند.»[۱] .

مداحی اهل بیت و نوحه خوانی در سوگ آنان، از جمله کارهایی است که حادثه عاشورا را زنده نگهداشته است.ائمه نیز از

مـداحان و ذاکران، تقـدیر و تشویـق می‌کردنـد، صـله می‌دادنـد، دعـا می‌کردنـد و برای ایـن کـار، فضـیلت و ثـواب بسـیار می‌شمردند.امام‌صادق «ع» فرموده است: «الحمـد لله الـذی جعل فی الناس من یفد الینا و یمدحنا و یرثی‌لنا»،[۲] خدا را سپاس که در میان مردم، کسانی را قرار داده که به سوی ما می‌آینـد و ما را مـدح و مرثیه می‌گوینـد.و حضـرت رضا «ع» در تشویق دعبل به مرثیه خوانی در ایام عزای حسـینی فرمود: «یا دعبل!احب ان تنشدنی شعرا فان هذه الایام حزن کانت علینا اهل البیت»[۳] ای دعبل، دوست دارم برایم شـعر بسـرایی و بخوانی، چون این روزهـا، روزهـای انـدوه مـا اهل بیت است.همین گونه مجالس و برنامه‌ها، آن شـهادت عظیم و حادثه شـگفت را با مرور اینهمه سال، همچنان زنـده نگهداشـته و به برکت آن نیز، دین و احساسات دینی و انس و آشـنایی مردم با خط اهل بیت زنده مانده است.به تعبیر امام‌خمینی «قدس سره»: «روضه سـید الشـهدا، برای حفظ مکتب سـید الشهدا است... این گریه‌هـا و این روضه‌ها حفظ کرده مکتب را.»[۴] مـداحی، نوعی الگو دادن به مخاطبان و شخصـیت پردازی اجتماعی و الگویی برای جامعه ارزشی است، سنگری برای پراکندن و نشر فضیلتها در قالبی مؤثر و فراگیر نسبت به همه است و مداحان به خاطر اهمیت کارشان در جامعه و در شـکل دهی افکار و عواطف، نقش مهمی دارنـد و فلسـفه اساسـی مداحی، ترویج خوبیها و تبیین روحیه‌های والای شـهیدان کربلا و دمیـدن روح تعهـد و حماسه درشـیعه است و یک عشق و ایمان است، نه یک حرفه و شـغل.به تعبیر آیـهٔ ا... خـامنه‌ای: «جامعه مـداح و ذاکر و ستایشـگران اهل بیت، طبقه‌ای هسـتند که در سایه این روش، بیشترین تاثیر را در تعمیق فرهنگ و معارف اسـلامی در ذهن مردم دارند... قضـیه، فقط قضیه شعر خوانی نیست.مساله، مساله پراکندن مدایح و فضایل و حقایق در قالبی است که برای همه شنوندگان، قابل فهم و درک باشد و در دل آنها تاثیر بگذارد.»[۵] .

مـداحان، بـه لحـاظ آنکه کارشـان بر عنصـر «صـدا»، «شـعر»، «اجرا» و «مخـاطب» متکی است، بایـد هر چه بیشـتر نسـبت به آمـوزش دیـدنهای لازم، پختگی اجرا، تمرین پیوسـته، گزینش شـعرهای خوب و پر معنی و زیبا و بدیع و ولایی، مطالعه مقتلهای معتبر و منابع تاریخی، تکیه روی اشعار و مطالب اخلاقی، فکری و عقیدتی، پرهیز از غلو و مبالغه و گفتن حرفهای اغراق آمیز و غیر قابل قبول که اثر منفی دارد، اهتمام ورزند، از دروغ و تصـنع و بازار گرمی بپرهیزند، خلوص و صداقت و مناعت طبع را فراموش نکنند، نوکری ابا عبـدالله الحسـین و اخلاـص نسبت به آن حضـرت را از یاد نبرنـد و از آنجا که شـعر خوب از نظر مضـمون، قالب و تعبیر، در دلها و افکار، تاثیر ماندگار می‌گذارد، در شـناخت و مطالعه و انتخاب شعرهای پخته و عمیق و زیبا بکوشند تا بهتر بتوانند در این سمت، به ترسـیم چهره الگوهای کمال و اسوه‌های پاکی، یعنی معصومین «ع» بپردازنـد و خود نیز الگوی اخلاق و تعهـد باشـند.رسالت مقدس مداحان در عصر حاضر عبارتست از:

-استفاده شایسته از عواطف پاک مردم و جهت دادن به آنها در مسیر پاکی و تهذیب و تقوا.

-تعمیق محبتها و عشقهای درونی به انسانهای اسوه و پاک.

-روشنگری افکار جامعه و هدایت به ارزشها و خوبیها و تقویت ایمان مردم.

-حفظ و اشاعه فرهنگ شـهادت از طریق یاد شـهدای کربلا و شـهدای انقلاب و جنگ و طرح معارف اسلام و انقلاب و خط امام و رهبری و مسؤولیتهای اجتماعی.

-توسعه و گسترش محافل حسینی و ایجاد معرفت و محبت و اطاعت نسبت به اهل بیت علیهم السلام.

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۹.

[۳] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.

[۴] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹.

[۵] ستودگان و ستایشگران، ص ۳۰ و ۳۱.این کتاب که مجموعه‌ای برگرفته از سخنان آیهٔ ا... خامنه‌ای در دیدارهای مکرر با وعاظ و مداحان و شاعران و... است، بر محور مداحی و روضه خوانی و مرثیه سرایی و... است و برای مداحان و ذاکران و شاعران اهل بیت، نکات بسیار سودمندی دارد، نشر «حوزه هنری»، ۱۳۷۲.

مدایح و مراثی

مدایح، جمع مدح و مدیحه است، و مراثی، جمع مرثیه. «مدح»: ستایش، ثنای به صفات نیک، توصیف به نیکخویی، مدحت.[۱] «مرثیه»: مرده ستایی، عزاداری، شرح محامد و اوصاف مرده، چکامه‌ای که در عزای از دست رفته‌ای سرایند، در عزای کسی شعرسرودن، گریستن بر مرده و بر شمردن و ذکر محاسن وی، سوگواری، روضه، مراسم عزایی که به یاد شهیدان راه دین و بخصوص در ایام محرم و به یاد واقعه کربلاـ بر پا کنند، اشعاری که در ذکر مصائب و شرح شهادت پیشوایان دین و بخصوص شهیدان کربلا سرایند و خوانند.[۲] .

از جمله برنامه‌هایی که از سوی امامان معصوم مورد تشویق قرار گرفته تا از این طریق، خاطره رشادتها و مظلومیتهای شهدای کربلا و فرهنگ عاشورا زنده بماند، سرودن مدح و مرثیه است.قالب شعر، به لحاظ برخورداری از وزن و آهنگ و بعد عاطفی، مؤثرتر و ماندگارتر است.از این رو بعنوان سلاحی مؤثر در دفاع از حق و ستایش راستی و راستان به کار گرفته شده است.در تاریخ شیعه، شاعرانی برجسته همچون: فرزدق، عوف بن‌عبدالله، کمیت، عبدالله بن کثیر، دعبل، سید حمیری و... با زیباترین وجهی مفاخر و فضایل اهل بیت را ترسیم کرده و با سوزناکترین صورت، برای شهدای کربلا مرثیه سروده‌اند و مجموعه‌های معتبری نیز از اشعار شاعران شیعی گرد آمده است.[۳] به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یاد آوری این نکته که شاعر متعهد به یک مسلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهای آن به کار می‌برده است، طبیعی می‌نماید که حساب ویژه‌ای برای اظهارات و سروده‌های شاعران وابسته به جناحهای سیاسی در نظر گرفته آید...».[۴] .

سروده‌های موضعدار شاعران مکتبی در مدح و مرثیه ائمه و اهل بیت، بطور ضمنی خلفای جور و مظالم حکام غاصب را هم مورد انتقاد قرار می‌داد. «در شعر مذهبی، نظرکلی بر نشر مبادی دین بود و احیای حقایق ایمان و زنده کردن دلها و جانها و جاری ساختن خون حماسه و تعهد در رگها و پی‌ها.از این رو شاعران بزرگ شیعه همیشه برای حکومتهای فاسد، خطری بزرگ محسوب می‌شدند زیرا آنان در خلال مدح آل محمد «ص» حقایق دین و صفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صفات اسلامی امامان و مقایسه و تحقیر زمامداران، دلها را به حق و حکومت‌حق توجه می‌دادند.»[۵] این شیوه و راه، برگرفته و الهام یافته از رهنمودهای خود امامان بود که با سخن و عمل، با صراحت و کنایه، مدافع شاعران متعهد و مرثیه سرایان متقی و حق شعار بودند.در این زمینه، حدیث بسیار است، بویژه تاکید ائمه نسبت به سرودن مرثیه درباره حسین «ع» باانگیزه «ذکر» و احیاء یاد و گریاندن بر آن مصیبتها بیش از دیگر محورهاست.امام صادق «ع» فرمود: «من قال فینا بیت‌شعر بنی الله له بیتا فی الجنهٔ» [۶] هر کس که یک بیت‌شعر درباره ما بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.نیز از آن حضرت است: «ما من احد قال فی الحسین شعرا فبکی و آبکی به الاـ اوجب الله له الجنهٔ و غفر له»[۷] امام رضا «ع» نیز به دعبل توصیه می‌کند که درباره حسین «ع» مرثیه بسراید و بدین وسیله ائمه را یاری کند: «یا دعبل!ارث الحسین علیه السلام فانت ناصرنا و مادحنا ما دمت‌حیا فلاتقصر عن نصرنا ما استطعت»[۸] .

این تاکیدات، بوضوح نشان دهنده خط حمایتگرانه ائمه از شعر و مرثیه‌ای است که دراحیاء حادثه کربلا و فضایل سید الشهدا و

مناقب و مظلومیتهای او باشد.عالمان بزرگ شیعه نیز در تبعیت از روش و سیره ائمه، همین موضع و عمل را داشته‌اند.[۹] روشن است که حرکت در چنین خطی، همیشه برای شاعران اهل بیت، مشکل داشته و اغلب، تحت تعقیب یا در زندان به سر می‌بردند.این خط مقدس، که انتقال فرهنگ شهادت را به آیندگان در برداشت، همچنان ادامه داشته است، تاکنون.به کمک مراثی، احساسها و عواطف برانگیخته می‌شد و اشک، که زبان گویای دل بود، پایبندی انسان متعهد را به خط حسینی و کربلایی تثبیت می کرد.نکاتی را هم درباره اشعار مدح و مرثیه باید مراعات کرد:

۱-محتوای اشعار، باید از متانت، دقت، اعتبار و استناد برخوردار باشد و از حرفهای سست و بی‌مدرک، یا دروغ و جعلیات و مطالب ضعیف و احیانا وهن آمیز نسبت به معصومین، بشدت باید پرهیز کرد.

۲-از آنجا که شعر مدح و مرثیه، عامل انتقال فرهنگ است، باید سطح آن بالا وارزشمند و عمیق باشد تا به جامعه اسلامی و هواداران ائمه، بینش و بصیرت وعمق در فهم و فکر بدهد.

۳-اشعار مراثی و مدایح، در عین حال که باید استوار و محکم باشد، نباید چنان مغلق و پیچیده شود که برای شنوندگان و خوانندگان، گویایی و رسایی خود رااز دست بدهد و نتواند با عامه خلق، ارتباط برقرار کند.

۴-به بهانه دینی و مذهبی بودن شعر مدح و مرثیه، نباید اجازه داد که شعرهای ضعیف و سست و فاقد قوت ادبی و صلاحیت شعری رواج یابد.مدایح ومراثی، باید در نهایت قوت شعری باشد، آنگونه که در آثار بزرگان پیش کسوت عصر ائمه و دوره‌های بعد، در مرثیه دیده می‌شود.

۵-شاعران مدیحه سرا و مرثیه سرا، باید با درک اهمیت و والایی مکانت خویش، در حد مطلوب خلوص و تقوا و مناعت طبع و ثبات قدم و عقیده و عشق و ولای به اهل بیت عصمت باشند و بدانند که شجره نامه آنان به کمیت‌ها و دعبل‌ها می‌رسد و اگر بخواهند مشمول دعای ائمه «ع» باشند، باید شایستگی فکری و خطی و عملی و اخلاقی آن را در خویش فراهم آورند.

۶-شاعر اهل بیت، باید همیشه با توجه به زمان و مکان و شرایط، رسالت اجتماعی‌و تعهد شیعی خود را به اثبات برساند و سروده‌هایش دارای «پیام» و «جهت» باشد.

۷-خوب سرودن درباره ائمه «ع»، نیاز به غنای فکری و معلومات عمیق شاعردارد.بنابر این شاعران مرثیه سرا باید بشدت اهل مطالعه در متون و منابع باشن دو شور و شعور را در شعر خویش در آمیزند و پخته، پر مطلب و مایه دار بسرایند.[۱۰] . --------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

[۳] کتاب «ادب الطف» در ۱۰ جلد از جواد شبر، مجموعه‌ای است که به بررسی شعرا و اشعار قرن اول تا چهاردهم پرداخته که پیرامون امام حسین «ع» و حادثه عاشورا سروده‌اند.

[۴] پیشوای صادق، ص ۸۱.

[۵] ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۴.

[۶] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۹۱.

[۷] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

[۸] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.درباره شعر دعبل، بویژه قصیده «مدارس آیات» وی، ر.ک: الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۰.نیز برای آشنایی با زندگی شاعران برجسته‌ای چون کمیت، دعبل، سید حمیری و... ر.ک: الغدیر، ج ۲، ۳ و۴.نمونه‌هایی از مرثیه‌های

شاعران اهل بیت نیز در سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۰۹، آمده است.همچنین در بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲، (باب ما قیل من المراثی فیه) و عوالم (امام حسین)، ص ۵۴۳ تا ۵۹۰.

[۹] به بحث مستوفا و تحقیقی علامه امینی درباره شعر در تاریخ اسلام و دیدگاه پیامبر و ائمه «ع» و علمای شیعه و جایگاه والای شعرای متعهد شیعه نزد امامان و برخورد شایسته دین با شعر موضعدار، در «الغدیر»، ج ۲، ص ۲ تا ۲۴مراجعه کنید.

[۱۰] در این زمینه ها، ر.ك «ستودگان و ستایشگران» و «مدیحت پردازان»، حوزه هنری.

مراسم و سنتها

پیرامون حادثه عاشورا و عزاداری امام حسین «ع»، یک سری سنتها و مراسم میان مردممعمول است که در طول سال و اغلب در دو ماه محرم و صفر و بویژه در دهه عاشورا عمل می‌شود.آداب و سنن در مناطق مختلف جهان و حتی در شهرهای مختلف ایران نیز متفاوت و متنوع است.برخی از مراسم، مثلاـ ویژه هند و پاکستان است، برخی خاص ایران، و بعضی مخصوص عراق و شام.[۱] سنتهای رایج، گاهی پشتوانه‌های دینی دارد ومتکی به روایات و مستند به فقه و حدیث است، برخی هم از ابداعات و ساخته‌های مردمو تقلیدهای بی‌اساس است.بر شمردن همه آداب و مراسم مربوط به عاشورا و عزاداری، از حوصله این مجموعه بیرون است.تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

عزاداری و گریه بر امام حسین «ع»، نوحه‌خوانی و مرثیه خوانی، تعزیه و شبیه خوانی، سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی، برپایی مجالس در تکیه‌ها، حسینیه‌ها، خانه‌ها و مساجد و تشکیل هیئتها در ایام محرم، نذر و احسان و صدقه و اطعام مردم برای سید الشهدا، سقایی و چای و آب و شربت دادن به مردم، ساختن حسینیه و تکیه، ترک بعضی کارهای مباح در ایام عاشورا مثل: عروسی، ازدواج، آرایش، تمیز کردن و جارو کردن خانه، پرداختن به کسب و کار و دوخت و دوز و خانه تکانی و...، یاد حسین هنگام نوشیدن آب، پوشیدن لباس سیاه، سیاهپوش کردن اماکن و گذرگاهها و مساجد و حسینیه‌ها، مالیدن گل برپیشانی و سر، پاشیدن کاه و خاشاک بر سر، راه انداختن دسته‌های عزاداری در خیابانها، برپایی مراسم شام غریبان، برگزاری مجالس مقتل خوانی و زیارت عاشورا، نذر برای آوردن کودکان خردسال به یاد علی اصغر در دسته‌های عزاداری، طشت گردانی، تهیه و آذین بندی توقها و علامتها و نخلها، پختن آش نذری و سفره انداختن، زیارت رفتن، گرامیداشت اربعین امام حسین «ع»، سر برهنه و پای برهنه بودن در عزای حسینی بویژه عاشورا و اربعین. -------------------

پی نوشت ها :

[۱] ر.ك: سری جزوات مصور «عاشورا در سرزمین ها» از بی آزار شیرازی، ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی، درباره سنتهای عزاداری در سرزمینهای ایران، خاورمیانه، اروپا، آفریقا، آمریکا و شبه قاره هند.

مرثیه

مدایح، جمع مدح و مدیحه است، و مراثی، جمع مرثیه. «مدح»: ستایش، ثنای به صفات نیک، توصیف به نیکخویی، مدحت.[۱] «مرثیه»: مرده ستایی، عزاداری، شرح محامد و اوصاف مرده، چکامه‌ای که در عزای از دست رفته‌ای سرایند، در عزای کسی شعرسرودن، گریستن بر مرده و بر شمردن و ذکر محاسن وی، سوگواری، روضه، مراسم عزایی که به یاد شهیدان راه دین و بخصوص در ایام محرم و به یاد واقعه کربلاـ بر پا کنند، اشعاری که در ذکر مصائب و شرح شهادت پیشوایان دین و بخصوص شهیدان کربلا سرایند و خوانند.[۲] .

از جمله برنامه‌هایی که از سوی امامان معصوم مورد تشویق قرار گرفته تا از این طریق، خاطره رشادتها و مظلومیتهای شهدای کربلا و

فرهنگ عاشورا زنـده بمانـد، سـرودن مـدح و مرثیه است.قالب شـعر، به لحاظ برخورداری از وزن و آهنگ و بعد عاطفی، مؤثرتر و مانـدگارتر است.از این رو بعنوان سـلاحی مؤثر در دفاع از حق و سـتایش راستی و راسـتان به کار گرفته شده است.در تاریخ شـیعه، شـاعرانی برجسـته همچون: فرزدق، عوف بن عبـدالله، کمیت، عبـدالله بن کثیر، دعبـل، سـید حمیری و... بـا زیباترین وجهی مفاخر و فضایـل اهل بیت را ترسـیم کرده و با سوزناکترین صورت، برای شـهدای کربلا مرثیه سـروده‌اند و مجموعه‌های معتبری نیز از اشـعار شاعران شیعی گرد آمده است.[۳] به بیان آیت‌الله خامنه‌ای: «با توجه به پایگاه بلند «شعر مسلکی» در قرنهای اول و دوم هجری و یاد آوری این نکته که شاعر متعهد به یک مسـلک، برجسته‌ترین و مؤثرترین نقش را در ترویج گرایشهای مسلک خود و تبیین هدفها و شعارهـای آن به کـار می‌برده است، طبیعی می‌نمایـد که حسـاب ویژه‌ای برای اظهـارات و سـروده‌های شـاعران وابسـته به جناحهـای سیاسی در نظر گرفته آید...».[۴] .

سروده‌های موضـعدار شاعران مکتبی در مـدح و مرثیه ائمه و اهل بیت، بطور ضـمنی خلفای جور و مظالم حکام غاصب را هم مورد انتقاد قرار می‌داد. «در شـعر مذهبی، نظرکلی بر نشر مبادی دین بود و احیای حقایق ایمان و زنده کردن دلها و جانها و جاری ساختن خـون حمـاسه و تعهـد در رگهـا و پی‌هـا.از ایـن رو شـاعران بزرگ شـیعه همیشـه برای حکومتهـای فاسـد، خطری بزرگ محسـوب می‌شدند زیرا آنان در خلال مدح آل محمد «ص» حقایق دین و صـفات لازم حاکم دینی را یاد می‌کردند و با ذکر صـفات اسـلامی امامـان و مقـایسه و تحقیر زمامـداران، دلهـا را به حـق و حکومت‌حق توجه می‌دادنـد.»[۵] ایـن شـیوه و راه، برگرفته و الهـام یـافته از رهنمودهای خود امامان بود که با سخن و عمل، با صراحت و کنایه، مدافع شاعران متعهد و مرثیه سرایان متقی و حق شعار بودند.در این زمینه، حدیث بسیار است، بویژه تاکید ائمه نسبت به سرودن مرثیه درباره حسین «ع» باانگیزه «ذکر» و احیاء یاد و گریاندن بر آن مصـیبتها بیش از دیگر محورهـاست.امـام صـادق «ع» فرمـود: «من قـال فینـا بیت‌شـعر بنی الله له بیتـا فی الجنـهٔ» [۶] هر کس کـه یک بیت‌شـعر درباره ما بگوید، خداوند برای او خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند.نیز از آن حضـرت است: «ما من احد قال فی الحسـین شـعرا فبکی و آبکی به الا‌ـ اوجب الله له الجنهٔ و غفر له»[۷] امام رضا «ع» نیز به دعبل توصـیه می‌کند که درباره حسـین «ع» مرثیه بسراید و بـدین وسـیله ائمـه را یـاری کنـد: «یـا دعبـل!ارث الحسـین علیـه السـلام فـانت ناصـرنا و مادحنـا مـا دمت‌حیـا فلاتقصـر عن نصـرنا ما استطعت»[۸] .

این تاکیـدات، بوضوح نشـان دهنـده خط حمایتگرانه ائمه از شـعر و مرثیه‌ای است که دراحیاء حادثه کربلا و فضایل سـید الشـهدا و منـاقب و مظلومیتهـای او باشـد.عالمـان بزرگ شـیعه نیز در تبعیت از روش و سـیره ائمه، همین موضع و عمل را داشـته‌اند.[۹] روشن است که حرکت در چنین خطی، همیشه برای شاعران اهل بیت، مشـکل داشته و اغلب، تحت تعقیب یا در زندان به سر می‌بردند.این خط مقدس، که انتقال فرهنگ شـهادت را به آیندگان در برداشت، همچنان ادامه داشـته است، تاکنون.به کمک مراثی، احساسـها و عواطف برانگیخته می‌شد و اشک، که زبان گویای دل بود، پایبندی انسان متعهد را به خط حسـینی و کربلایی تثبیت می‌کرد.نکاتی را هم درباره اشعار مدح و مرثیه باید مراعات کرد:

۱-محتوای اشـعار، باید از متانت، دقت، اعتبار و استناد برخوردار باشد و از حرفهای سست و بی‌مدرک، یا دروغ و جعلیات و مطالب ضعیف و احیانا وهن‌آمیز نسبت به معصومین، بشدت باید پرهیز کرد.

۲-از آنجـا که شـعر مـدح و مرثیه، عامـل انتقـال فرهنـگ است، بایـد سـطح آن بالا وارزشـمند و عمیق باشـد تا به جامعه اسـلامی و هواداران ائمه، بینش و بصیرت وعمق در فهم و فکر بدهد.

۳-اشـعار مراثی و مدایـح، در عیـن حـال کـه بایـد اسـتوار و محکم باشـد، نبایـد چنـان مغلـق و پیچیـده شـود که برای شـنوندگان و خوانندگان، گویایی و رسایی خود رااز دست بدهد و نتواند با عامه خلق، ارتباط برقرار کند.

۴-به بهانه دینی و مذهبی بودن شـعر مدح و مرثیه، نباید اجازه داد که شعرهای ضعیف و سست و فاقد قوت ادبی و صلاحیت شعری

رواج یابد.مدایح ومراثی، باید در نهایت قوت شعری باشد، آنگونه که در آثار بزرگان پیش کسوت عصر ائمه و دوره‌های بعد، در مرثیه دیده می‌شود.

۵-شاعران مدیحه سرا و مرثیه سرا، باید با درک اهمیت و والایی مکانت خویش، در حد مطلوب خلوص و تقوا و مناعت طبع و ثبات قدم و عقیده و عشق و ولای به اهل بیت عصمت باشند و بدانند که شجره نامه آنان به کمیت‌ها و دعبل‌ها می‌رسد و اگر بخواهند مشمول دعای ائمه «ع» باشند، باید شایستگی فکری و خطی و عملی و اخلاقی آن را در خویش فراهم آورند.

۶-شاعر اهل بیت، باید همیشه با توجه به زمان و مکان و شرایط، رسالت اجتماعی‌و تعهد شیعی خود را به اثبات برساند و سروده‌هایش دارای «پیام» و «جهت» باشد.

۷-خوب سرودن درباره ائمه «ع»، نیاز به غنای فکری و معلومات عمیق شاعردارد.بنابر این شاعران مرثیه سرا باید بشدت اهل مطالعه در متون و منابع باشن دو شور و شعور را در شعر خویش در آمیزند و پخته، پر مطلب و مایه دار بسرایند.[۱۰] .

نوحه

بیان مصیبت، گریه کردن با آواز، آواز ماتم، شیون و زاری، مویه گری، زاری بر مرده، شعری که در ماتم و سوگواری با صوت حزین و ناله و زاری خوانند، اعم از سوگواری برای کسی که تازه مرده، یا برای امامان شیعه.[۱۱] ترکیبات دیگر آن عبارت است از: نوحه آراستن، نوحه ساختن، نوحه سرودن، نوحه‌خوانی.نوحه گری بر مرده، رسم جاهلیت بوده است و کاری مکروه است،[۱۲] مگر برای معصومین «ع» که نوحه و گریه بر آنان از شعائرمهم و از عوامل نشر فضیلتها و احیای یاد اسوه‌های کمال است و خود امامان بر سید الشهدا «ع» می‌گریستند و امر به نوحه خوانی می‌کردند.بر جعفر طیار و حمزه سید الشهدا نوحه‌خوانی شد.آنچه که از کراهت نوحه و ناپسند بودن شغل نوحه گری و زشت بودن اجرت نوحه گر در روایات یاد شده، ناظر به نوحه گریهای جاهلی است که آمیخته به باطل و گاهی حرام بود.[۱۳] .

در فرهنگ عزاداری برای امام حسین، نوحه به نوعی خاص از شعر مرثیه می‌گویند که در مجالس به صورت جمعی اجرا می‌شود. «اشعار نوحه را برای سینه زدن می‌ساختند، یکی نوحه می‌خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه‌خوان سینه می‌زدند.ولی اشعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تاسف شنوندگان بر قتل شهدای کربلا می‌خواندند و عنوان روضه نداشت.»[۱۴] «... از معروفترین شعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته‌اند، می‌توان یغمای جندقی و وصال شیرازی را نام برد».[۱۵] .

این شیوه در بین عربها هم متداول است و سبک مرثیه سرایی و نوحه‌خوانی بر سالار شهیدان مخصوص است.با توجه به گستردگی این مراسم و رواج آن در طول سال، حتی در سوگ امامان دیگر، ضرورت دارد که سروده‌های ناب و نوحه‌های صحیح و دور از تحریفها و دروغها پدید آید و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویج گردد و نوحه خوانان نیز، بیش از هدف قرار دادن گریه، نشر فضیلتهای اهل بیت را هدف قرار دهند.[۱۶] .

عزاداری

برپا داشتن مراسمی به یاد سید الشهدا «ع» در ایام مختلف، بویژه دهه محرم و روز عاشورا.این عمل، که زنده نگهداشتن هدف حسینی و فرهنگ عاشوراست، مورد تشویق بسیار اولیاء دین است و خود معصومین، در راه اقامه عزای حسینی، می‌کوشیدند.[۱۷] زیرا عزاداری، بصورت گریه، برپایی مجالس ذکر، سرودن مرثیه، گریاندن، نوحه‌خوانی و... احیاء خط ائمه و تبیین مظلومیت آنان است.امام باقر «ع» در زمینه برپایی عزا در خانه‌ها برای امام حسین «ع» می‌فرماید: «ثم لیندب الحسین و یبکیه و یامر من فی داره بالبکاء علیه و یقیم علیه و یقیم فی داره مصیبته باظهار الجزع علیه و یتلاقون بالبکاء بعضهم بعضا فی البیوت و لیعز بعضهم بعضا بمصاب الحسین.»[۱۸] (به کسانی که روز عاشورا نمی‌توانند به‌زیارت آن حضرت بروند اینگونه دستور می‌دهند) بر حسین «ع»، ندبه

و عزاداری و گریه کند و به اهل خانه خود دستور دهد که بر او بگریند و در خانه‌اش با اظهار گریه و ناله بر حسین «ع»، مراسم عزاداری برپا کنند و یکدیگر را با گریه و تعزیت و تسلیت‌گویی در سوگ حسین علیه السلام در خانه‌هایشان ملاقات کنند.

سنت عزاداری، با برخورداری از عشق و محبتی که از امام حسین «ع» در دلها بوده و هست، تبدیل به یک برنامه گسترده و مردمی و مقدس شده است و هرگز سستی و خاموشی ندارد و به برکت آن، اقشار بسیاری با امام حسین «ع» و دین و فرهنگ عاشورا آشنا می‌شوند.فراز و نشیبهای زیادی بر سوگواری بر خامس آل عبا گذشته است و هر گاه که شیعیان، قدرت و حکومتی یافته‌اند، در ترویج و توسعه آن کوشیده‌اند. «در زمان پادشاهی آل بویه، در دهه اول محرم، شیعیان به عزاداری حضرت سید الشهدا قیام نمودند... معز الدوله، اولین کسی است که فرمان داد که مردم بغداد در دهه اول محرم، سیاه بپوشند و بازارها را سیاهپوش کنند و به مراسم تعزیه داری حضرت سید الشهدا قیام‌نمایند.بستن دکانها و منع طباخی و تعطیل عمومی در روز عاشورا از طرف معزالدوله دیلمی در شهر بغداد به عمل آمد و تا اوایل سلطنت سلسله سلجوقی در آن شهر معمول بود.این مراسم تا انقراض دولت دیالمه در تمام کشورهای اسلامی قلمرو آنها مرسوم و برقرار بوده است.»[۱۹] .

رمز جاودانگی نهضت حسینی نیز همین احیا و زنده نگهداشتن و تعظیم شعائر بوده است.امام خمینی «قدس سره» فرمود: «الان هزار و چهار صد سال است که با این منبرها، با این روضه‌ها و با این مصیبتها و با این سینه زنیها، ما را حفظ کرده‌اند، تا حالا آورده‌اند اسلام را... هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش سر و سینه‌زن نباشد، حفظ نمی‌شود... ما باید برای یک شهیدی که از دستمان می‌رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم...».[۲۰] برپایی عزا برای سید الشهدا، نوعی اعتراض به ظالمان و حمایت از مظلوم است.اشک ریختن در سوگ ابا عبدالله «ع»، عامل تقویت حس عدالتخواهی و انتقامجویی از ستمگران و زمینه سازی برای تجمع نیروهای پیرو حسین «ع» در خط دفاع از حق است.عزاداری برای شهید، انتقال فرهنگ «شهادت» به نسلهای آینده است.به تعبیر شهید مطهری: «در شرایط خشن یزیدی، در حزب حسینیها شرکت کردن و تظاهر به گریه کردن بر شهدا، نوعی اعلام وابسته بودن به گروه اهل حق و اعلان جنگ با گروه باطل و در حقیقت، نوعی از خود گذشتگی است.اینجاست که عزاداری حسین بن علی «ع» یک حرکت است، یک موج است، یک مبارزه اجتماعی است.»[۲۱] عزاداری، سبب می‌شود که شور و عاطفه، از شعور و شناخت برخوردار گردد و ایمان را در ذهن جامعه هوادار، زنده نگهدارد و «مکتب عاشورا» بعنوان یک فکر سازنده و حادثه الهام بخش، همواره تاثیر خود را حفظ کند.عزاداری، احیاء خط خون و شهادت و رساندن صدای مظلومیت آل علی به گوش تاریخ است.عزاداران حسینی، پروانگانی شیفته نورند که شمع محفل آرای خویش را یافته، از شعله شمع، پیراهن عشق پوشیده‌اند و آماده جان باختن و پر سوختن و فدا شدن‌اند.نقش عزاداری در حفظ فرهنگ عاشورا مهم است.عمیقترین پیوندها را از طریق آمیختگی عقل و عشق و برهان و عاطفه که در کربلا تجسم یافته است، انتقال می‌دهد.هم بر مظلومیت امام گریه می‌شود و هم در سایه آن هدف امام حسین از نهضت و حرکت، شناخته می‌شود.روضه‌های خانگی و دسته‌های عزاداری و هیئتهای زنجیر زنی، پوشیدن لباس مشکی و پرچم به دست گرفتن و شربت و آب دادن و تلاش در بر پایی مجالس و نوحه خوانی و سینه زنی و... هر یک به نوعی سربازگیری جبهه حسینی است و این پیوند قلبی را عمق و غنا می‌بخشد. ---------
----

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] لغت نامه، دهخدا.

[۳] کتاب «ادب الطف» در ۱۰ جلد از جواد شبر، مجموعه‌ای است که به بررسی شعرا و اشعار قرن اول تا چهاردهم پرداخته که پیرامون امام حسین «ع» و حادثه عاشورا سروده‌اند.

[۴] پیشوای صادق، ص ۸۱.

[۵] ادبیات و تعهد در اسلام، محمدرضا حکیمی، ص ۲۷۴.

[۶] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۴۶۷، بحار الانوار، ج ۷۶، ص ۲۹۱.

[۷] رجال شیخ طوسی، ص ۲۸۹.

[۸] جامع احادیث الشیعه، ج ۱۲، ص ۵۶۷.درباره شعر دعبل، بویژه قصیده «مدارس آیات» وی، ر. ك: الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۰.نیز برای آشنایی با زندگی شاعران برجسته‌ای چون کمیت، دعبل، سید حمیری و... ر.ك: الغدیر، ج ۲، ۳ و۴.نمونه‌هایی از مرثیه‌های شاعران اهل بیت نیز در سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۵۰۹، آمده است.همچنین در بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۴۲، (باب ما قیل من المراثی فیه) و عوالم (امام حسین)، ص ۵۴۳ تا ۵۹۰.

[۹] به بحث مستوفا و تحقیقی علامه امینی درباره شعر در تاریخ اسلام و دیدگاه پیامبر و ائمه «ع» و علمای شیعه و جایگاه والای شعرای متعهد شیعه نزد امامان و برخورد شایسته دین با شعر موضعدار، در «الغدیر»، ج ۲، ص ۲ تا ۲۴مراجعه کنید.

[۱۰] در این زمینه ها، ر.ك «ستودگان و ستایشگران» و «مدیحت پردازان»، حوزه هنری.

[۱۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۱۲] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۸۸.

[۱۳] به روایات مربوط به تعزیه و ماتم و نوحه در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳ مراجعه کنید.

[۱۴] موسیقی مذهبی ایران، ص ۷.

[۱۵] همان، ص ۲۹.

[۱۶] نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، عبد الرضا افسری، بررسی گسترده‌ای از سابقه این کار در ایران و انواع مرثیه‌سراییها دارد.

[۱۷] تاریخچه عزاداری حسینی، ترجمه «تاریخ النیاحهٔ علی الامام الشهید» از سید صالح الشهرستانی.

[۱۸] کامل الزیارات، ص ۱۷۵.کتاب «زفرات الثقلین فی ماتم الحسین»، محمد باقر محمودی، چند جلد، به مساله گریه کردن اولیاء خدا بر آن حضرت پرداخته و نیز مجموعه‌ای از مرثیه‌ها در سوگ سید الشهدا «ع» را آورده است.

[۱۹] موسیقی مذهبی ایران، حسن مشحون، ص ۴.

[۲۰] صحیفه نور، ج ۸، ص ۶۹ و ۷۰.

[۲۱] نهضتهای اسلامی صد ساله اخیر، شهید مرتضی مطهری، ص ۸۹.

معین البکاء

تعزیه‌گردان، کسی که تعزیه را اداره می‌کند. «معمولا به کارگردان و مدیر تعزیه «معین البکاء» می‌گفتند و میان مردم به تعزیه‌گردان معروف بود.معین البکاء که در کار خود ورزیدگی داشت، نقش هر یك از شبیه‌خوانها را برای هر مجلس تعزیه تعیین می‌کرد و اشعاری که باید در آن مجلس بخوانند، در ورقه‌ای که به آن «فرد» یا «نسخه» می‌گفتند، به آنها داد...»[۱] از لقبهای دیگر او شبیه‌گردان، میرعزا، میرغم و ناظم البکاء بود.به نوشته لغت‌نامه دهخدا، «لباس اشخاص را برای نقشهای مختلف او تعیین می‌کرد، ترتیبات مقدماتی یا به عبارت اروپایی «میزان سن» هم از وظایف او بود.در اواخر قاجاریه این کارها را شربت‌دار باشی که یکی از اعضای دار النظاره (خوانسالاری) و به لقب معین البکاء هم سرافراز بود اداره می‌نمود. ----------------

پی نوشت ها :

[۱] موسیقی مذهبی ایران، ص ۳۷.

منصب نوکری

عنوانی است که مداحان و روضه خوانان، از روی عشق و علاقه، به مولایشان ابا عبدالله «ع» به کار و شغل خود می‌دهند و به آن افتخار می‌کنند و امام حسین «ع» را اربابو خود را نوکر به حساب می‌آورند و این نوکری را با پادشاهی عوض نمی‌کنند.شایسته آن است که این نوکری، خلوص و حقیقت داشته باشد و صرف ادعا نباشد، حقیقت آن وقتی است که میان نوکر و ارباب، اطاعت از یک سو و لطف از سوی دیگر باشد.مرحوم محدث نوری گوید: «به مجرد ذکر فضایل و مناقب و حالات و مصائب حضرت سید الشهدا «ع» کسی سمت چاکری و منصب نوکری آن حضرت را پیدا نخواهد کرد... روضه خوان آنگاه در قطار چاکران آن حضرت در آید که آنچه گوید، برای حق عز و جل وادای حق و اولیائش علیهم السلام باشد، و الا کاسبی خواهد بود که آن فضایل و مناقب راسرمایه نموده و به آن مشغول تجارت شده، ابدا حقی به کسی ندارد»[۱] . به مال و جاه و سلطنت نه رو کند نه بنگرد

کسی که از صمیم دل، دمی شود گدای تو

پینوشتها:

[۱] لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری، ص ۱۹.

مواکب حسینی

دسته: گروهی از مردم که در جایی گرد آیند و یا با هم حرکت کنند و کاری را انجام‌دهند. گروهی که با تشریفات خاصی در خیابانها و کوچه‌ها حرکت می‌کنند و با هم اشعاری خوانند، برای اقامه عزاداری سید الشهدا و ائمه دیگر.[۱] حرکتشان بصورت‌سینه‌زنی یا زنجیر زنی است. رواج آن بیشتر در عصر صفویه شکل گرفت.

اینگونه دستجات، برای خود نشانه و علامت و توغ و پرچم مخصوص و گاهی نام ویژه‌ای داشته‌اند و با نوعی سازماندهی مردمی در ایام عاشورا و روزهای دیگر به سوگواری می‌پرداختند.این مراسم، بویژه در عراق و شهرهایی چون نجف و کربلا، ریشه‌دارتر بوده است. مرحوم کاشف الغطاء می‌نویسد: «آغاز بیرون آمدن دسته‌های عزاداری برای سید الشهدا، پیش از هزار سال، در زمان «معز الدوله» و «رکن الدوله» بود، که‌دسته‌های عزاداران در حالی که برای حسین «ع» ندبه می‌کردند و شب، مشعلهایی به دست داشتند، بغداد و راههایش یکباره پر از شیون شد... این در قرن چهارم بود.و اگر بیرون آمدن این موکبها در راهها نبود، هدف و غرض از یادآوری حسین بن علی «ع» از بین می‌رفت و ثمره فاسد می‌شد و راز شهادت حسین بن علی «ع» منتفی می‌گشت.»[۲] .

«موکب» یا «مواکب حسینی» نیز به همین حرکتهای جمعی بصورت عزاداری و پیمودن راهی با حالت عزا گفته می‌شود که در عراق، بویژه در ایام اربعین رواج و شور بیشتری دارد.در روزهای تاسوعا و عاشورا نیز در همه شهرها و روستاهای شیعه‌نشین رواج دارد.برخی از این دسته‌ها، تاریخچه‌ای طولانی و گاهی مثلا ـ چند صد ساله دارد (مثل دسته «طویرج» در کربلا) که در نسلهای پیاپی، سنتهای خویش را حفظ می‌کنند.[۳] .

دسته‌های عزاداری، نوعی تشکل و سازماندهی را تمرین می‌دهد که بر محور امام‌حسین «ع» است.این دسته‌ها و هیئتها، در افراد احساس مسؤولیت و شخصیت و اعتماد به نفس را تقویت می‌کند و به آنان نظم و نظام می‌بخشد، آن هم با محتوایی مقدس و آدابی خالصانه و عاشقانه و بدون حاکمیت زور و اعمال قدرت. -------------------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

[۲] المواکب الحسینیه، محمد حسین کاشف الغطاء، ص ۱۵، (چاپ ۱۳۴۵ ق، نجف).

[۳] در زمینه تشکلها و اهداف دسته‌های عزاداری حسینی از جمله ر.ك: «المواكب الحسينيه، مدارس و معسکرات» از: سامی البدری، ص ۳۴.

میاندار

کسی که به لحاظ سن و سابقه و مهارت، در مجلس و محفل، محور قرار گیرد، صدر نشین می‌شود و به اداره جلسه و هدایت یک گروه برای انجام کاری می‌پردازد، مثل میاندار در زورخانه برای ورزش باستانی، یا میانداری در دسته‌های زنجیر زنی و مجالس سینه زنی، «آنکه در میان صف سینه زنان یا زنجیر زنان قرار می گیرد و مباشر و مسؤول هماهنگی و یکنواختی و نظم کار آنهاست».[۱] . --------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

مخالف خوان

مخالف خوان یا اشقیا خوان، آنانکه ناموافق خواند و در تعزیه‌ها شغل یکی از مخالفین اهل البیت را دارد، چون شمر، سنان، ابن زیاد.[۱] به کسانی می گفتند که در شبیه شمر وحارث و ابن سعد شبیه خوانی می کردند و مطالب را آمرانه و با خشونت، مانند نثر آهنگدار ادا می‌نمودند.[۲] شمر خوان و یزید خوان و... هم متداول بود. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] موسیقی مذهبی ایران، ص ۴۳.

مصباح هدایت

از القاب امام حسین علیه السلام «مصباح الهدی» است.بیش از چهل لقب برای سید الشهدا «ع» نقل شده است.[۱] که یکی از آنها مصباح هدایت و کشتی نجات است.درحدیث است از رسول خدا «ص» که در سمت راست عرش الهی نوشته است: «ان الحسین مصباح الهدی و سفينة النجاة».[۲] غیر از مقام امامت آن حجت الهی، در شیوه زندگی و الهام‌بخشی راه و رسم جهاد و شهادت نیز، آن حضرت راهنمای بشر است و در غرقاب هستی و طوفانهای اجتماعی، کشتی نجات بخشی است که هر کس به ولای او چنگ زند، از امواج بیدینی و ذلت نجات یافته به ساحل عزت و کرامت می‌رسد.چراغ حسینی در شب تاریک تاریخ، همواره درخشان بوده و «راه» نشان داده است. -------------------

پی نوشتها :

[۱] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۸.

[۲] سفينة البحار، ج ۱، ص ۲۵۷، ناسخ التواريخ، ص ۵۷.

مظلوم

ستمدیـده، از لقبهـای سـید الشـهداست که اغلب بـا نام او همراه است: یا حسـین مظلوم، در زیارتنامه‌ها و احادیث، تکیه بر روی این لقب برای بیان ظالم بودن حکومت اموی وسپاهی است که در کربلا آن حضـرت را به شـهادت رساندند.هر چند آنان می‌کوشیدند تا خود را تبرئه کنند و گناه کشتـه شدن را به گردن خود امام بیندازند، ولی مظلومیت آن شـهید، همواره مثل پرچمی در اهتزاز بوده است.

در حـدیث امـام بـاقر «ع» است: «ان الحسـین صاحب کربلا قتل مظلوما مکروبا عطشانا لهفانا»[۱] و در برخی تفاسـیر، آیـه «و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا» (اسـراء/۳۳) به شـهادت آن حضـرت تفسیر شده است.[۲] و همچنین آیه «و سیعلم الـذین ظلمـوا ای منقلب ینقلبون» (شعراء/۲۲۵) به مظلومیت اهـل بیت تاویل گشتـه است.[۳] آیه «اذن للـذین یقاتلون بانهم ظلموا» (حـج/۳۹) نیز طبق روایات، درباره حسین بن علی «ع» است که یزید در پی‌کشتن او بود تا آنکه مظلومانه شهید شد.امام صادق «ع» نیز در حدیثی امام زمان‌علیه السلام را خونخواه حسـین «ع» معرفی می‌کنـد.[۴] و دربـاره آیه «اسـروا النجوی الـذین ظلموا» (انبیاء/۳) روایـت است که: «الذین ظلموا آل محمد حقهم».[۵] مظلومیت ابا عبدالله «ص» و ائمه، شیعه را همواره در مسیر ظلم‌ستیزی و آمادگی برای جانبازی در رکاب انتقام گیرنـده خون شـهدای مظلوم کربلا، حضـرت مهدی «ع» قرار می‌دهد و کینه ظالم را در دلها می‌پروراند.افراشـتن پرچم مظلومیت آل الله، محور تجمع و تشکل همه مظلومان و ستمدیدگان تاریخ بر محور امام مظلومان است.

---------------------- پی نوشتها :

[۱] کامل الزیارات، ص ۱۶۸.

[۲] تفسیر «البرهان»، سید هاشم بحرانی، ج ۲، ص ۴۱۸.

[۳] همان، ج ۳، ذیل آیه فوق.

[۴] بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۲۲۴.

[۵] همان، ص ۲۲۶.

مکروب

انـدوهگین، غمگین، گرفته.از لقبهـای سـید الشـهدا علیه السـلام که در حـدیث امـام باقر «ع» آمـده است: «ان الحسـین... قتل مظلوما مکروبا».[۱] . ---------------

پی نوشتها :

[۱] کامل الزیارات، ص ۱۶۸.

مسجد رأس الحسین

حرم و بقعه‌ای که مدفن سر مطهر سید الشهداست، یا مکانی که سر آن حضرت به آنجا هم برده شده است.به این نام، دو محل یکی در شـام و دیگری در مصـر وجود دارد.در شـام در عسـقلان مسـجدی بزرگ و ضـریحی عظیم است که مردم آنجـا را زیـارت کرد تبرک می‌جستند.[۱] به نوشـته سید محسن امین: محلی در کنار مسجد جامع اموی در دمشق، که گویا محل نگهداری سر مطهر سید الشـهدا در ایام یزیـد بوده و در خزانه آن ملعون نگهداری می‌شده است.[۲] همچنین وی می‌نویسد: (در سـفرنامه خویش) در مصر، زیارتگاه با شـکوه و مقدسـی است که مردم مصر، معتقدند سر ابا عبدالله الحسین در آنجا مدفون است و خلفای مصر، آن را از شهر عسـقلان (در فلسطین) آورده و طی مراسـمی در مصـر دفن کرده‌انـد.در همین زمینه در «اعیان الشـیعه» می‌نویسـد: بنا به قول برخی، یکی از خلفای فاطمی در مصـر، مامورانی به عسـقلان (بین مصـر و شام) فرستاد و سری را برایش آوردند و گفت که سر حسین «ع»

است.آن را به مصر آوردند و در محلی که الآن به نام مشهد یا مسجد راس الحسین معروف است دفن کردند.مردم مصر به این محل علاقه نشان می‌دهند و زن و مرد دسته دسته به زیارت آن می‌روند و مراسم دعا و تضرع در آنجا می گیرند.البته در این که آن سر، سر امام حسین «ع» بوده، تردید وجود دارد.[۳] این مسجد، اکنون نیز در قاهره وجود دارد، محل تجمع و مرکز محافل دینی و قرآنی، بویژه در شبهای ماه رمضان است و در میلاد امام حسین «ع» هزاران نفر آنجا گرد می‌آیند و حتی دست توسل به سوی خدای حسین «ع» دراز کرده و به برکت آن مکان، بیماران و گرفتاران شفا و نجات می‌یابند. ------------------------

پی نوشتها:

[۱] آثار البلاد و اخبار العباد، قزوینی، ص ۲۷۸ (چاپ امیر کبیر).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.

[۳] همان.

مسلح

نام یکی از منزلگاههای راه مکه به عراق، که امام حسین «ع» از آن عبور کرده است.

مشرعه

فرات نام نهری در سرزمین کربلا، که حادثه عاشورا نزدیک آن اتفاق افتاد و امام حسین «ع» ویارانش لب تشنه در کنار آب، شهید شدند.فرات، نهر مقدس و با فضیلتی است که طبق‌روایات، دو ناودان از بهشت بر آن می‌ریزد و نهری پر برکت است و کودکی که کامش را با آب فرات بردارند، دوستدار اهل بیت «ع» می‌شود.[۱] در حدیث است که فرات، مهریه زهراست.[۲] مستحب است برای زیارت امام حسین از آب فرات غسل زیارت کنند که موجب آمرزش گناهان است.[۳] نوشیدن از آب فرات نیز مطلوب است.امام صادق «ع» به سلیمان بن هارون فرمود: «ما اظن احدا یحنك بماء الفرات الا احبنا اهل البیت».[۴] .

و نیز فرمود: «من شرب من ماء الفرات و حنك به فانه یحبنا اهل البیت»،[۵] هر کس از آب‌فرات بنوشد و کام را با آن بردارد، او دوستدار ما خاندان خواهد بود.در حدیث، از فرات بعنوان نهر مؤمن و نیز نهر بهشتی یاد شده است: «نهران مؤمنان و نهران کافران، فالمؤمنان: الفرات و نیل مصر...»[۶] «اربعهٔ انهار من الجنهٔ: الفرات...».[۷] .

«فرات» یادآور عظیمترین حماسه خونین و ماندگارترین صحنه وفا و صبر است. شیر مردان عاشورایی در کربلا، در محرم سال ۶۱ هجری توسط نیروهای «ابن زیاد» درمحاصره قرار گرفتند و آب به روی اردوگاه امام حسین «ع» و اطفال و خیمه‌ها بسته شد.

سپاه دشمن می‌خواست با قرار دادن حسین «ع» در مضیقه بی آبی، او را به تسلیم وا دارد، اما آن حضرت مرگ شرافتمندانه و تشنه کامانه را برگزید.عباس «ع» که برای آب آوردن از فرات، برای کودکان تشنه رفته بود.در کنار همین نهر علقمه دستانش قطع شد و به شهادت رسید. «آب فرات» همچون «خاك کربلا»، هر دو آموزگار شجاعت و الهام بخش شهادتند.از این رو برداشتن کام نوزاد با آب فرات یا تربت‌حسینی، چشاندن طعم شجاعت و انتقال فرهنگ شهادت در دل و جان شیعه است.

اما موقعیت جغرافیایی فرات: «شطی است در مغرب کشور عراق و متشکل است از دو شعبه «قره سو» و «مراد چای» که سرچشمه آنها نزدیك رود «ارس» در ارمنستان ترکیه است. موقعی که دو شعبه قره سو و مراد چای به هم می‌رسند، فرات به دجله نزدیك می‌شود، ولی مجددا دجله متوجه جنوب شرقی شده و فرات به سمت مغرب مایل می‌شود و سپس در نزدیکی خلیج فارس به رود دجله می‌پیوندد و از آن پس مجموع این دو رود به نام «شط العرب» خوانده می‌شود و به خلیج فارس می‌ریزد.سرزمینی را که بین دو رود دجله و فرات واقع است «الجزیره» می گویند.طول رودخانه فرات تقریبا ۲۹۰۰ کیلومتر است.جریان فرات در جلگه بین النهرین بسیار

ملایم است و دارای بستری عریض می‌باشد.یگانه عامل حاصلخیزی خاک عراق و جلب جمعیت در جلگه خشک و گرم بین النهرین، دو رود فرات و دجله می‌باشد. بابل، پایتخت قدیم کشور بابل در ساحل فرات بنا شده بود.»[۸] .

شریعه:

در لغت، به معنای راهی است که به آب رود، یا دریا منتهی می‌شود، آبشخور، جای‌برداشتن آب از رودخانه، نهر کوچکتر که آب رود، از آن طریق بر دشت، مسلط می‌شود. لغات دیگر این اصطلاح عبارت است از: مشرع، مشرعه، شرعه، مشرب، منهل، ورد، مورد، آبخور، آبشخور، شریعه فرات[۹] در روز عاشورا، عباس بن علی «ع» برای آب آوردن‌از فرات به شریعه رفت.در حاشیه رودخانه فرات، منطقه نخلستانی بود.در همان شریعه‌بود که در پشت نخل کمین کرده دست راست او را از کار انداختند و در همان مسیر به‌شهادت رسید و همانجا نیز دفن شد.

پی نوشتها:

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۳۵۲، المزار، شیخ مفید، ص ۱۸.

[۲] همان، ص ۵۶۳.

[۳] همان، ج ۱، ص ۵۶۵.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۱۴، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۴.

[۵] همان.

[۶] همان، ج ۱۷، ص ۲۱۵.

[۷] همان.

[۸] فرهنگ فارسی، معین.

[۹] لغت‌نامه، دهخدا.

مشهد الحسین

مشهد به معنای محل شهادت، محل دفن، حرم و مقبره است.این تعبیر به جای مرقد سید الشهدا به کار می‌رود.

مشهد رأس الحسین

حرم و بقعه‌ای که مدفن سر مطهر سید الشهداست، یا مکانی که سر آن حضرت به آنجا هم برده شده است.به این نام، دو محل یکی در شام و دیگری در مصر وجود دارد.در شام در عسقلان مسجدی بزرگ و ضریحی عظیم است که مردم آنجا را زیارت کرد تبرک می‌جستند.[۱] به نوشته سید محسن امین: محلی در کنار مسجد جامع اموی در دمشق، که گویا محل نگهداری سر مطهر سید الشهدا در ایام یزید بوده و در خزانه آن ملعون نگهداری می‌شده است.[۲] همچنین وی می‌نویسد: (در سفرنامه خویش) در مصر، زیارتگاه با شکوه و مقدسی است که مردم مصر، معتقدند سر ابا عبدالله الحسین در آنجا مدفون است و خلفای مصر، آن را از شهر عسقلان (در فلسطین) آورده و طی مراسمی در مصر دفن کرده‌اند.در همین زمینه در «اعیان الشیعه» می‌نویسد: بنا به قول برخی، یکی از خلفای فاطمی در مصر، مامورانی به عسقلان (بین مصر و شام) فرستاد و سری را برایش آوردند و گفت که سر حسین «ع» است.آن را به مصر آوردند و در محلی که الآن به نام مشهد یا مسجد راس الحسین معروف است دفن کردند.مردم مصر به این محل علاقه نشان می‌دهند و زن و مرد دسته دسته به زیارت آن می‌روند و مراسم دعا و تضرع در آنجا می‌گیرند.البته در این که آن سر،

سر امـام حسـین «ع» بوده، تردیـد وجود دارد.[۳] این مسـجد، اکنـون نیز در قـاهره وجـود دارد، محـل تجمـع و مرکز محافـل دینی و قرآنی، بویژه در شـبهای مـاه رمضـان است و در میلاـد امـام حسـین «ع» هزاران نفر آنجـا گرد می‌آینـد و حتی دست توسـل به سوی خدای حسین «ع» دراز کرده و به برکت آن مکان، بیماران و گرفتاران شفا و نجات می‌یابند.

پی نوشتها:

[۱] آثار البلاد و اخبار العباد، قزوینی، ص ۲۷۸ (چاپ امیر کبیر).

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷.

[۳] همان.

معدن

نام یکی از منزلگاههای بین مکه و عراق که امام حسین «ع» بر آن هم گذشته است.

مغیثه

نام یکی از منزلگاههای راه مکه به طرف عراق، که امام حسین «ع» در آنجا نیز فرود آمد.معنای آن سرزمین باران رسید است.

مقتل

هم به معنای محل قتل است، هم کتابی که درباره شرح قتل حسین بن علی «ع» و واقعه‌کربلا نوشته شده باشد.به نقل دهخدا: جایی و زمینی که کسـی در آنجا کشـته شده باشد.البته به معنای جایی و عضوی از بدن نیز گفته که اگر تیر یا تیغی بر آنجا وارد آید، سبب قتل شخص می‌شود.

(لغت‌نـامه دهخـدا) به انگیزه زنـده نگهداشـتن یـاد حادثه عاشورا و شـهدای کربلا، از صـدر اسـلام تاکنون، همواره کتابهایی بعنوان «مقتـل» نوشـته شـده و می‌شود.شـیخ آقـا بزرگ تهرانی بیش از هفتـاد کتـاب را با همین عنوان نام می‌برد که به حادثه کربلا مربوط می‌شود[۱] و «مقتل» اصـبغ بن نباته (از یاران علی علیه السـلام) را اولین مقتلی می‌داند که نگاشته شده‌است.[۲] نام برخی از مقتلهای معروف از این قرار است (البته آنها که عنوان «مقتل» دارد):

«مقاتل الطالبیین»: نوشـته ابوالفرج اصـفهانی (م ۳۵۶) که در شـرح حـال و ذکر اسامی شـهدای فرزنـدان ابو طالب است.این کتاب به فارسی نیز ترجمه شده است.[۳] .

«مقتـل ابی مخنف»: نوشـته لوط بن یحیی بن سـعید بن مخنف، معروف به ابو مخنف که درباره حوادث عاشوراست.این کتاب نیز به فارسـی ترجمه شده است.اخیرا با نام «مقتل الحسین و مصرع اهل بیته و اصحابه فی کربلا» در ۲۳۰ صفحه توسط مؤسسهٔ الوفاء چاپ شده است.

«مقتـل خوارزمی»: متن تـاریخی مربوط به حوادث کربلاـست، در دو جزء که توسط موفق بن احمـد مکی خوارزمی (م ۵۶۸) تالیف شده و اغلب مطالبش را از تاریخ ابن اعثم (م ۳۱۴) نقل کرده است.

«مقتل الحسین»: عبد الرزاق المقرم (م ۱۳۹۱ ق در نجف) که درباره نهضت حسـینی است و وقایع کربلا از خروج امام حسین «ع» از مـدینه تـا حـوادث پس از عـاشورا را دربر دارد.کتابهـای مقتـل دیگری هـم معروف است، همچـون: نفس المهمـوم، لهـوف، منهـاج الدموع، العیون العبری، مثیر الاحزان، روضهٔ الشهدا، اسرار الشهادهٔ، منتهی الآمال، بحار الانوار، ج ۴۵ و... . ---------------

--

پی نوشتها:

[۱] الذریعه، ج ۲۲، ص ۲۱ به بعد.همچنین در کتاب «نگرشی به مرثیه‌سرایی در ایران» عبد الرضا افسری کرمانی، ص ۱۳۷، بیش از شصت کتاب شعر و به نثر عنوان «مقتل» را با نام گردآورندگان آنها آورده است.

[۲] همان، ص ۲۳، شماره ۵۸۳۸.

[۳] «سرگذشت کشته‌شدگان از فرزندان ابوطالب» سید هاشم رسولی محلاتی.

منزل

جای فرود آمدن و استراحت کردن در طول مسافرت، خان، کاروانسرا، توقفگاه.درسفرهای قدیم، هر مرحله و بخشی را که یک فرد یا کاروان در یک روز بصورت پیادهم ی‌پیمود، «منزل» می‌گفتند.اگر سفر سواره بود، مقداری که به یک مرحله می‌رسیدند و اسب را عوض می‌کردند، منزل به حساب می‌آمد، این فاصله، گاهی سه فرسخ و گاهی پنج فرسخ بود.البته درباره فاصله دو منزل، نمی‌توان مسافت دقیقی تعیین کرد، ولی بطور متوسط، فاصله دو منزل چهار فرسخ بوده است.[۱] .

بین مکه و کربلاـ هم منزلگاههایی بوده است که امام حسین «ع» در آنها فرود آمده یا ازآنها گذشته و در برخی از آنها شب را به صبح آورده است.منزلها برخی مشهورتر است. امام حسین «ع» و کاروان وی در همه منزلهای بین راه، بار نمی‌انداخت، بلکه اغلب دو منزل یکی بار می‌افکند.منزلهای بین مکه و کوفه به ترتیبی که در «مناقب» آمده، چنین است: ذات عرق، حاجز، خزیمیه، ثعلبیه، شقوق، شراف، نینوا، عذیب الهجانات، کربلا.[۲] ترتیب دیگری در «معجم البلدان» آمده که به این صورت است: صفاح، ذات عرق، حاجز، خزیمیه، زرود، ثعلبیه، شقوق، زباله، شراف، ذوحسم، بیضه، رهیمه، قادسیه، عذیب الهجانات، قصر بنی مقاتل، نینوا، کربلا. [۳] البته منزلگاههای دیگری هم در متون تاریخی یادشده از قبیل اجاء، قطقطانه، بطن الرمه و جز اینها، که برای توضیح بیشتر درباره هر یک از منازل یاد شده، به عنوان آن در این فرهنگ مراجعه کنید.

اجمالی از سیر حوادث طول راه در این منزلها از این قرار است: سید الشهدا «ع»، پس از خروج از مکه به سوی عراق، در منزلگاه ذات عرق در برخورد با بشر بن غالب، از اوضاع کوفه با خبر شد، در منزل حاجز و بطن الرمه، قیس بن مسهر صیداوی را همراه با نامه‌ای به‌سوی کوفیان فرستاد، در منزل زرود، با زهیر بن قین ملاقات کرد و او را به پیوستن به خویش فرا خواند، در منزل ثعلبیه، از شهادت مسلم و هانی در کوفه آگاه شد.در منزل زباله، با فرستاده عمر سعد دیدار کرد، در منزل شراف، با سپاه حر برخورد نمود و خطبه خواند، در منزلگاه بیضه، با خطبه‌ای امویان را معرفی کرد و در منزل ذی حسم، در سخنرانی خویش، بی وفایی و ناپایداری دنیا را ترسیم نمود.روز اول ماه محرم، در منزلگاه قصر بنی مقاتل فرود آمد و پس از آن در سخنی از شهادت خویش خبر داد و روز دوم محرم وارد سرزمین کربلا شد.

پس از شهادت امام «ع» و انتقال اسرای اهل بیت به کوفه، آنان را از کوفه به شام حرکت دادند، پیمودن این مسیر طولانی روی شترهای بی محمل و با بدرفتاری ماموران و نیز غل و زنجیر بر گردن امام سجاد «ع» از مصائب اسرای خاندان پیامبر بود.این مسافت نیز منزلگاههایی داشت که اهل بیت «ع» از آنها عبور داده شدند تا به دمشق رسیدند، نام منازل کوفه تا دمشق از این قرار است: تکریت، موصل، حران، دعوات، قنسرین، سیبور، حمص، بعلبک، حماۀ، حلب، نصیبین، عسقلان، دیر قسیس و دیر راهب.در یکی از منابع، خطسیر اسرا از کوفه به شام اینچنین آمده است: کنار شط فرات، تکریت، وادی نخله، مرشاد، حران، نصیبین، موصل، حلب، دیر نصرانی، عسقلان، بعلبک، شام.[۴] نام منازل میان کوفه تاشام به این صورت نیز نقل شده است: قادسیه، تکریت، موصل، تلعفر، دیر عمروه، صلیا، وادی نخله، ارمینا، لینا، کحیل، جهینه، نصیبین، دعوات، کفر طاب، سیبور، معرۀ النعمان، شیزر، حماۀ، بعلبک،

عسقلان.[۵] بـا پخش خبر شـهادت امـام حسـین در کربلاـ در میـان اقوام و طوایف، عکس العملهای گوناگون و اعتراض آمیزی در مناطق مختلف نقل شده است. بویژه در منزلگاههای کوفه تا شام، حتی ساکنان دهکده‌های مسیحی نشین گاهی با ورود نیزه دارانی که سرهای شهدا را حمل می‌کردند به آبادی یا قلعه خویش مخالفت می‌کردند و راه نمی‌دادند.[۶] . -------------

پی نوشتها:

[۱] فرهنگ تاریخی ارزشها و سنجشها، ابو الحسن دیانت، ج ۱، ص ۴۵۶.

[۲] مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۹۷.

[۳] مقتل الحسین، مقرم، به نقل از معجم البلدان.

[۴] زندگانی ابا عبدالله الحسین، عماد زاده.

[۵] وسیلهٔ الدارین فی انصار الحسین، ص ۳۶۸ (با توضیحاتی پیرامون هر منزل).

[۶] همان، ص ۳۷۴.

میدان

زمین گسترده و عرصه‌ای که در آن، جنـگ، کشتی، اسبدوانی، چوگـان بـازی، ورزش و مسابقـات انجـام گیرد، میـدانگاه، معرکه، فاصـله میـان دو لشـکر که در آن جنـگ کننـد، مجموع لشـکرگاه دو طرف و محـل جنـگ ایشان».در قـدیم، بیشتر عرصه کارزار را می‌گفتنـد که‌نیروهـای متخـاصم رو در روی هم قرار می‌گرفتنـد و به نـبرد تن به تن، سـپس حمله گسـترده دست می‌زدنـد.نیروهـای مسـتقر در میـدان را هم به جناح چپ و راست و قلب تقسـیم کرده، به آرایش نیرو می‌پرداختند، میمنه، میسـره و قلب، نام این نیروها بود.در عـاشورا، یاران سـید الشـهدا یکایک به میـدان نبرد می‌رفتنـد، جنگیـده، جان خود را فـدای امام خویش می‌کردنـد.خیمه گاه اسـتقرار نیروها به انـدازه‌ای از میـدان فاصـله داشت که تیرها به آن نرسـد. از نظر فقهی کشـته شـدگان در میدان و معرکه جنگ هم شهید محسوب می‌شوند.

ن

اشاره

از شـهدای کربلاست، مادر و همسـرش نیز در کربلا بودنـد و به شـهادت رسـیدند.وهب که اهل کوفه بود، در کربلا در رکاب امام حسـین «ع» حضـور داشت.روز عـاشورا پس از حر و بریر، به میـدان رفت.مـادرش مشـوق او و در عزیمت به میـدان بـود.وقـتی پس از مقـداری جنـگ، نزد مـادرش برگشـت کـه: آیـا راضـی شـدی؟گفت: وقـتی راضـی می‌شـوم که در رکـاب حسـین «ع» به شـهادت برسـی.دوباره رفت و جنگید، همسـرش هم چوبی بر گرفت و به میدان رفت.وهب آن قدر جنگید تا شـهید شد.همسـرش به بالین او رفت و خون از چهره‌اش پـاک کرد.شـمر که شاهـد صـحنه بود، به غلامـش دسـتور داد تا با چوبی زن را به شـهادت برسانـد.همسـر وهب، اولین زنی بود که از سـپاه حسـین «ع» به شهادت رسید.[۱] دربرخی منـابع ماجرایی مشابه این ولی با تفاوتهایی درباره عبـدالله بن عمیر کلبی (پدر وهب) نقل شده و «ام وهب» را همسر او دانسته‌اند. پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.

نافع بن هلال

از شـهدای کربلاـست.نـافع، بزرگواری دلاور، قاری قرآن، کاتب و از حاملان حـدیث و از اصـحاب امیر المؤمنین «ع» بود و در سـه جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب آن حضرت بود.وی از شخصیتهای بارز کوفه بود و پیش از شهادت مسلم بن عقیل، مخفیانه از کوفه بیرون آمده به استقبال امام شـتافته بود، سپس همراه امام حسین «ع» به کربلا آمد.در کربلا همراه عباس «ع» در آوردن آب به خیمه‌ها مشارکت داشت.[۱] از جمله کسانی بود که در سـخنرانی پرشوری مراتب وفاداری خویش را نسبت به سـید الشهدا ابراز داشت.نـافع، نـام خود را روی تیرهـای زهرآگین خود می‌نوشت و همواره بـا آنها تیرانـدازی می‌کرد.[۲] روزعـاشورا وقتی تیرهایش تمام شد، شمشیر کشید و بر سپاه کوفه تاخت، در حالی که چنین رجز می‌خواند: انا الهزبر الجملی

دینی علی دین علی کوفیان با سـنگ و تیر، او را مورد ضـربه‌های خود قرار دادند تا اینکه بازوهایش شـکست.او را محاصره کرده و زنـده دسـتگیر نمودند.شـمر او را گرفته نزد عمر سـعد برد. سپس به دست‌شـمر به شـهادت رسـید.از جمله رجزهای او چنین بود: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی

فذاک رایی و الاقی عملی[۳] . بعضی نیز او را هلال بن نافع گفته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۵.

[۲] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۶.

[۳] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۶۴.

نعمان بن عمرو راسبی

از شـهدای کربلاست، از قبیله ازد، که در حمله اول شـهید شـد.وی اهل کوفه و از اصـحاب امیر المؤمنین «ع» بود.او برادرش حلاس (که رئیس نیروهای انتظامی حضرت علی در کوفه بود)[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۸.

نعیم بن عجلان انصاری

همراه نیروهای عمر سعد به کربلا آمدند، ولی شبانه به یاران حسین «ع» پیوستند.

از شـهدای کربلاـست.نعیم از طـایفه خزرج بود و دو برادرش از یاران علی «ع» و مـدافعان آن حضـرت در صـفین بودنـد.او از کوفه حرکت کرد و در کربلاـ خود را به‌حسـین «ع» ملحق سـاخت و روز عـاشورا در حمله نخست شـهید شـد.[۱] نـام او در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۸۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۰.

نافع بن هلال

نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشیرة بن مذحج - المذحجی الجملی.

او دارای اصالت یمنی و ساکن کوفه و از عشیرهٔ جمل که تیره‌ای از مذحج است می‌باشد. نافع را جوانی قوی، رشید، زیبا و نیکو اندام نوشته‌اند.

او مردی شجاع، مجاهد، شریف، قاری قرآن و کاتب حدیث بود و در جنگهای جمل، صفین و نهروان شرکت کرده و از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بوده و بیشترین اطاعت و ملازمت را با آن حضرت داشته است.

نافع بعد از شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام وقتی که حرکت حضرت امام حسین علیه‌السلام را به سوی کوفه و کربلا شنید به همراه گروهی از شیعیان به راهنمایی طرماح در بین راه به اردوی امام علیه‌السلام ملحق و با آنان وارد کربلا شدند.

او علاوه بر جهاد، دارای خطابه‌های عمیق و خالصانه‌ای خطاب به حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

آنگاه که حر کار را بر امام علیه‌السلام سخت گرفت آن حضرت در مقابل اصحاب خطبه‌ای خواند، بعد از سخنان امام و زهیر بن قین، نافع برخاست و گفت:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو خود می‌دانی که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست دوستی خود را در دل همه مردم جای دهد و آنها را مطیع خود سازد، در میان مردم، منافقینی بودند که به او وعده نصرت می‌دادند و مکر در دل داشتند و با سخنانی شیرین‌تر از عسل زبان می‌گشودند و با اعمالی تلخ‌تر از حنظل آنها را تفسیر می‌کردند تا آنکه خدای تعالی روح مقدس او را قبض کرد و از دست مردم آسوده شد، پدرت علی علیه‌السلام نیز چنین بود، مردمی مردانه به یاری او برخاستند و در راه او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند، جمعی هم تا زنده بود با او دشمنی و مخالفت کردند تا آنکه اجلش رسید و به رحمت و رضوان خدا پیوست. تو را هم امروز همان مقام و منزلت در نزد ماست. کسی که عهد خود را بشکند و نیت خود را تغییر دهد جز به خود زیانی نمی‌رساند و خدا از او بی‌نیاز است. اکنون به عافیت راه خود را در پیش گیر و ما را به هر سو که می‌خواهی ببر، خواهی به مشرق روی کن و خواهی به مغرب رهسپار باش، به خدا قسم که ما را از مقدرات خدا هر چه باشد ترسی نیست و از لقای پروردگار کراهتی نداریم. نیتها و بصیرتها و ظاهر و باطن ما اینکه با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن هستیم.

یکی از فعالیتهای مهم نافع در کربلا، شرکت مؤثر او در عملیات موفق تهیه آب به همراهی حضرت عباس علیه‌السلام بود:

وقتی که آب را بر روی سیدالشهداء علیه‌السلام و اصحابش بستند، تشنگی بر ایشان خیلی شدت یافت، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام عباس علیه‌السلام را با سی سوار و بیست نفر پیاده با بیست مشک فرستاد تا آب بیاورند نافع بن هلال علم را بدست گرفت و جلو افتاد، عمرو بن حجاج که موکل شریعه بود صدا زد کیستی؟

نافع فرمود: منم نافع بن هلال.

عمرو گفت: مرحبا به تو ای برادر برای چه آمدی.

نافع گفت: آمدم برای آشامیدن از این آب که از ما منع گردید.

عمرو گفت: بیاشام گوارا باد تو را.

نافع گفت: و الله نمی‌آشامم قطره‌ای با آنکه مولایم حسین علیه‌السلام و این جماعت از اصحابش تشنه‌اند، در این حال اصحاب پیدا شدند.

عمرو گفت: ممکن نیست که این جماعت آب بیاشامند زیرا که ما را برای منع از آب در اینجا گذاشته‌اند.

نافع پیادگان را گفت: که اعتنا بایشان نکنید و مشکها را پر کنید.

عمرو و اصحابش بر ایشان حمله کردند، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و نافع بن هلال دشمن را متفرق کردند و آمدند نزد پیادگان و فرمودند بروید، پیوسته حمایت کردند از ایشان تا آبها را به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسانیدند.

نافع در روز عاشورا به خود تیرهایی داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا اینکه تمام شدند، نقل است که هفتاد تیر داشته که با هر تیری یک دشمن را به هلاکت می‌رسانید.

آنگاه شمشیر را به دست گرفته و این رجز را خواند: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین علیه‌السلام و علی علیه‌السلام ان اقتل الیوم فهذا املی

و ذاک رأیی و الاقی عملی «من جوانی از اهل یمن و قبیله جمل هستم - دین من دین حضرت علی علیه‌السلام و حضرت حسین علیه‌السلام می‌باشد - اگر امروز کشته می‌شوم این آرزوی من است. و این اندیشه‌ام بوده (که در راه خدا شهید شوم) و پاداش خود را خواهم دید».

آنگاه مردی از بنی‌قطیعه به نام مزاحم بن حریث به مقابله با نافع به میدان آمد و گفت: «و انا علی دین عثمان»؛ «من پیرو عثمان هستم»، نافع جواب داد: تو پیرو شیطان هستی، سپس حمله کرده و مزاحم و جمع کثیری از دشمن را کشته و زخمی کرد که به روایتی دوازده نفر و روایتی هفتاد نفر را به هلاکت رسانید.

آنگاه لشگریان ابن‌سعد بر او حمله کرده و بازوانش را شکسته و اسیرش کردند. شمر و گروهش، نافع را پیش عمرسعد بردند در حالی که خون از محاسن شریفش جاری بود. عمر سعد گفت: وای بر تو نافع چرا بر خود رحم نکردی و خود را به این حال انداختی؟

نافع گفت: خدا می‌داند که من چه اراده کرده‌ام و ملامت نمی‌کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر دستم سالم بود نمی‌توانستید اسیرم بکنید.

شمر به سعد گفت: او را به قتل برسان.

ابن‌سعد گفت: تو او را آورده‌ای اگر می‌خواهی خودت بکش.

آنگاه شمر آماده کشتن او شد.

نافع گفت: به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی سخت بود بر تو که ملاقات کنی خدا را در حالی که خونهای ما را به گردن داری و حمد خدای را که مرگ ما را به دست بدترین خلق نهاد.

آنگاه شمر او را به شهادت رسانید.

نام نافع بن هلال در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه وارد شده است.

نافع بن هلال الجملی المرادی

از قرا و محدثین، و از نویسندگان حدیث و از بزرگان قوم خودش بنی‌مراد بود. (بنی‌مراد از شاخه‌های قبیله مذحج و از تبار یمن می‌باشند) نافع در جمل و صفین و نهروان از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و در «عذیب الهجانات» خود را به سپاه امام حسین علیه‌السلام رسانید و از جمله شهدای عاشورای حسینی گردید. در زمانی که آب را بر خاندان ابی‌عبدالله بستند و عباس بن علی مأمور آوردن آب شد نافع پیشاپیش پیاده‌ها، مشکها را پر آب می‌نمودند و عباس بن علی و سواران از آنها دفاع می‌کردند تا آب را آنها به خیمه رسانیدند. نافع در واقعه عاشورا حوادث و مسایل زیادی دارد که در کتب تاریخ و مقاتل ثبت است. از رجزهای اوست: ان تنکرونی فأنا بن الجملی

دینی علی دین حسین و علی یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من هلال جملی هستم که دینم همان دین حسین و علی است.

وقتی نـافع در رجز دین خود را دین علی و حسـین معرفی نمود - یکی از افراد دشـمن که در مقابل قرار داشت و «مزاحم بن حریث» نـام داشت گفت: ولی من بر دین عثمـانم. نـافع گفت: تو بر دین شـیطانی و بـا حمله و ضـربتی سـخت او را به هلاکت رسانیـد. نافع تیرانـداز مـاهری بود و نـام خود را - طبق سـنت عرب - بر تیرها می‌نوشت و به سوی دشـمن می‌افکنـد. در رجزهای دیگر خود نافع می گوید: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسـین و علی نـافه بن هلاـل را برخی چون عطـاء الله شـافعی در روضـۀ الاحبـاب «هلاـل بن نافع» ضـبط کردنـد ولی صحیح آن نافع بن هلال است که در کتب رجال و تراجم، همگی از او بحث نمودند و او را از تربیت شدگان امیرمؤمنان علیه‌السلام ذکر کردند. سرانجام پس از نبرد سخت با ظالمان و پیروان شیطان به شهادت رسید.

نافع بن هلال بجلی

از شهدای کربلاست. نافع، بزرگواری دلاور، قاری قرآن، کاتب، و از حاملان حدیث و از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در سه جنگ جمل، صـفین و نهروان در رکاب آن حضـرت بود. وی از شخصـیتهای بارز کوفه بود و پیش از شـهادت مسـلم بن عقیل، مخفیانه از کوفه بیرون آمـده به اسـتقبال امام شـتافته بود، سـپس همراه امام حسـین علیه‌السـلام به کربلا آمـد. در کربلا همراه عباس علیه‌السـلام در آوردن آب به خیمه‌هـا مشـارکت داشت. از جمله کسـانی بـود که در سـخنرانی پرشـوری مراتب وفـاداری خویش را نسـبت به سیدالشـهداء علیه‌السـلام ابراز داشت. نـافع، نـام خود را روی تیرهای زهر آگین خود می‌نوشت و همواره با آنها تیرانـدازی می کرد. روز عـاشورا وقتی تیرهایش تمام شـد، شمشـیر کشـید و بر لشـکر کوفه تاخت، در حالی که چنین رجز می‌خوانـد: انا الهزبر الجملی

دینی علی دین علی کوفیان با سـنگ و تیر، اور ا مورد ضـربه‌های خود قرار دادند تا اینکه بازوهایش شکست. او را محاصره کرده و زنده دسـتگیر نمودند. شـمر او را گرفته نزد عمر سـعد برد. سـپس به دست شـمر به شهادت رسید. از جمله رجزهای او چنین بود: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی

فذاک رأیی والاقی عملی بعضی نیز نام او را هلال بن نافع گفته‌اند.

نـافع بن هلاـل از یاران مخلص و شـجاع امام حسـین علیه‌السـلام بود، وی در روز عاشورا با نیزه‌ی خود که آن را مسـموم کرده بود، دوازده نفر از لشـکریان عمر سـعد را کشت. در خلال جنگ دو بازویش شکسـته شد. شـمر او را گرفت و نزد عمر سـعد فرسـتاد در حالی که هلال فریاد می‌زد که من دوازده نفر از شما را کشتم و اگر بازوی سالمی داشتم، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید. «شمر» شمشیر کشـید که او را به قتل برساند. هلال گفت: خدا را شـکر که شهادت من به دست بدترین خلق خداست و شمر این اسیر بی‌دفاع را به شهادت رساند.

نافع بن هلال جملی

به قولی او همان «نافع بن هلال بجلی» از شهدای کربلاست.

جملی: منسوب به جمل بن سعد، عشیره‌ای از مذحج. (یمن، عرب جنوب).

نصر

از شهدای روز عاشوراست. آن بزرگوار، غلام حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بود.

نصر بن ابی‌نیزر حبشی مدنی

از غلامان حضرت علی علیه‌السلام بود و اصالت حبشی داشت و پدرش ابونیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بود و در کودکی به اسلام رغبت کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اسلام آورد و با آن حضرت زندگی کرده و از اصحابش بود، بعد از وفات آن حضرت به خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام و فرزندان او در آمد.

یک بار مردم حبشه آمدند تا او را که تنها بازمانده ذکور خاندان نجاشی بود برای پادشاهی به حبشه ببرند ولی ابی‌نیزر گفت یکساعت در خدمت رسول الله بودن برایم بهتر است از یک عمر بر شما و حبشه پادشاهی نمودن... و وقتی در کربلا ـ امام از همه بیعت را برداشت و از نصر نیز – و فرمود: همه شما بروید... انطلقوا جمیعا... نصر گفت: نه به خدا – هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به این جا نمی‌آمدیم (شاید مقصودش آن بود که اگر عافیت طلب و دنیاگرا بودیم آن زمان که ما را برای پادشاهی حبشه می‌خواستند می‌رفتیم!!)

ابونیزر می گوید:

من از طرف علی علیه‌السلام عهده‌دار سرپرستی دو مزرعه «عین ابن‌نیزر» و «بغیبغه» که در بقیع می‌باشند، بودم. روزی علی علیه‌السلام آمد و گفت طعامی نزد تو یافت می‌شود؟

گفتم: طعامی که آن را برای أمیرالمؤمنین شایسته نمی‌دانم، کدویی است از کدوهای مزرعه که آن را با روغن نامرغوبی پخته‌ام.

آن حضرت فرمود: همان را بیاور، پس دست خود را در آب شست و مقداری از آن خوراك را میل کرد، آنگاه دوباره به سوی آب برگشت و دستهای خود را با ریگ پاکیزه کرد و آن دو را به هم گرفت و مقداری آب خورده و فرمود:

ای ابونیزر دستها پاکیزه‌ترین ظرفهاست. سپس دستها را به شکم مالید و گفت:

کسی که شکم او را به آتش ببرد از رحمت خدا بی‌نصیب باد.

پس کلنگ برداشت و به سوی چشمه سرازیر شد و به کار مشغول گردید، چندی کلنگ می‌زد ولی از آب اثری نبود، پس بیرون آمد و نفسی کشید و عرق از پیشانی گرفت و دیگر بار با کلنگ به سوی چشمه برگشت و کلنگ می‌زد به سوی چشمه برگشت و کلنگ می‌زد و همهمه می‌کرد، تا آن که آب مانند گردن شتر بیرون جست گرفت، و جاری شد.

علی علیه‌السلام با شتاب بیرون آمد و گفت: خدا گواه باشد که این مزرعه وقف است. دوات و کاغذ بیاور، من دوات و کاغذ بردم و علی علیه‌السلام نوشت: بنده خدا، علی امیرالمؤمنین دو مزرعه معروف به چشمه ابی‌نیزر و بغیبغه را بر فقرای مدینه و رهگذاران تصدق داد تا خدا روی او را با این دو صدقه از آتش عذاب روز قیامت نگاه دارد. این دو مزرعه فروخته و بخشیده نمی‌شوند تا آن که خدا آن دو را ارث ببرد و خدا بهترین ارث برندگان است مگر آن که روزی حسن و حسین علیه‌السلام به آن دو محتاج شوند که در این صورت ملک خالص آن دو خواهد بود و دیگری را در آن حقی نیست.

محمد بن هشام می گوید: امام حسین علیه‌السلام قرض‌دار شد و معاویه برای چشمه ابی‌نیزر دویست هزار دینار می‌داد ولی حضرت به فروش آن حاضر نشد و فرمود: پدرم آن را صدقه قرار داد تا خدا روی او را از آتش نگهدارد و من فروشنده آن نیستم.

نصر بعد از شهادت امام علی علیه‌السلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام، در خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام بود که با آن حضرت از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا در حمله نخست بعد از آن که اسبش پی شد، به شهادت رسید.

نعمان بن عمرو راسبی

نعیم بن عجلان انصاری

منسوب به تیره راسب به مالک ازدی بوده و اهل کوفه می‌باشد. نعمان دارای شهرتی در جنگها بوده و در نبرد صفین حضور داشت. در واقعه عاشورا نعمان و برادرش حلاس خود را با سپاه ابن‌سعد به کربلا رسانده و سپس به سپاه حضرت امام حسین علیه‌السلام پیوسته و در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسیدند. نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.

راسب: تیره‌ای از «ازد». (یمن، عرب جنوب).

نخل، نخل گردانی

نخل، درخت‌خرماست، اما در اصطلاح مراسم سوگواری محرم، به وسیله‌ای بزرگ و اتاقکی تابوت مانند گفته می‌شود که با پوشش سیاه و انواع شالهای رنگارنگ و آیینه و چراغ... می‌آرایند و بعنوان سمبل تابوت سید الشهدا «ع» در روز عاشورا در حسینیه‌ها و تکیه‌ها آن را بلند می‌کنند و به محل اجرای تعزیه می‌برند. «فلسفه آن چنین است که: اگر چه در کربلا نبودیم و جسم پاره پاره شهدا بر زمین ماند، امروز سمبل جنازه آن عزیزان رابا تشریفات و آذین‌بندی و با احترام تشییع می‌کنیم.و با چندین بار گرداندن در کوچه‌ها ومحله‌ها با ندای یا محمد، یا فاطمه، یا علی، یا حسن، و یا حسین، آن را با احترام بر زمین‌می‌گذارند.»[۱] نخل بندی، نخل آرایی، نخل گردانی از اصطلاحات این سنت مذهبی است و در هند، رواج بیشتری دارد. عموما مردم شهرها برای نخل، قداست خاصی قائلند و بلندکردن آن را طی مراسم سنتی ویژه‌ای انجام می‌دهند.نخلها اغلب سنگین است و حمل ونقل آن را عده‌ای مردان قوی عهده‌دار می‌شوند. «نخل آرا» به کسی گویند که نخل محرم را می‌آراید، نخل محرم، نخل عزا، نخل تابوت، نخل ماتم نیز گفته می‌شود. -------------------

پی نوشت ها :

[۱] روزنامه کیهان، (گزارشی از مراسم عزاداری در میبد)، ۹ / ۴ / ۷۳، ص ۱۷.

نذر

نذر، التزام به انجام یا ترک عملی به نحو خاص بخاطر خداست که با صیغه خاصی‌منعقد می‌شود، مثل «لله علی...» و انجام آنچه که نذر شده واجب است و تخلف از آن گناه است و کفاره دارد.[۱] علاقه‌مندان به اهل بیت و امام حسین «ع» گاهی انجام برخی از امور را نذر می‌کردند تا ملزم شوند آن را ادا کنند، از قبیل: نذر زیارت امام حسین «ع»، عزاداری برای آن حضرت، برپایی مجالس و تعزیه و ذکر مصیبت، اهدای وسیله یا پولی برای حرم یا زوار، اطعام، شرکت در دستجات زنجیرزنی و عزاداری، ساختن تکیه یا حسینیه و... اینگونه نذرها بطور طبیعی تامین کننده بخشی از هزینه‌های احیای عاشورا و ترویج خط اهل بیت «ع» است و به کمکهای مالی و جنسی یا انجام خدمات مربوط به سید الشهدا «ع» جنبه معنوی و قداست می‌بخشد و افراد با افتخار به چنین کارهایی اقدام می‌کنند.در میان مردم، سنتهایی همچون آش نذری، سفره نذری، گوسفند نذری، شله زرد، ترحلوا و... متداول است که اغلب با نذر، بر خود واجب می‌سازند و در کنار آن مرثیه‌خوانی انجام می‌گیرد و این اطعامها به یاد اهل بیت است. -------------------

پی نوشت ها :

[۱] تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، ص ۲۳۷.

نقش

برنـامه خاصـی را که هر یک از افراد شـرکت کننـده در تعزیه و تآتر و فیلم بر عهـده می‌گیرنـد.در شبیه‌خوانیها، کسـی در نقش امام حسین، و دیگری در نقش شمر، عمر سعد، حر و... اجرای برنامه می‌کند.

نوحه

بیـان مصـیبت، گریه کردن بـا آواز، آواز مـاتم، شـیون و زاری، مویه‌گری، زاری بر مرده، شـعری که در مـاتم و سوگواری با صوت حزین و ناله و زاری خوانند، اعم از سوگواری برای کسـی که تازه مرده، یا برای امامان شیعه.[۱] ترکیبات دیگر آن عبارت است از: نوحه آراسـتن، نوحه ساختن، نوحه سـرودن، نوحه خوانی.نوحه‌گری بر مرده، رسم جاهلیت بوده است و کاری مکروه است،[۲] مگر برای معصومین «ع» که نوحه و گریه بر آنان از شـعائرمهم و از عوامل نشر فضیلتها و احیای یاد اسوه‌های کمال است و خود امامان بر سید الشـهدا «ع» می‌گریسـتند و امر به نوحه‌خوانی می‌کردند.بر جعفر طیار و حمزه سـید الشـهدا نوحه‌خوانی شد.آنچه که از کراهت نـوحه و ناپسـند بـودن شـغل نوحه‌گری و زشت بودن اجرت نوحه‌گر در روایـات یـاد شـده، نـاظر به نوحه‌گریهـای جـاهلی است که آمیخته به باطل و گاهی حرام بود.[۳] .

در فرهنگ عزاداری برای امام حسـین، نوحه به نوعی خاص از شـعر مرثیه می‌گوینـد که در مجالس به صورت جمعی اجرا می‌شود. «اشعار نوحه را برای سینه زدن می‌ساختند، یکی نوحه می‌خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه‌خوان سینه می‌زدند.ولی اشـعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تاسف شـنوندگان بر قتل شـهدای کربلا می‌خواندند و عنوان روضه نداشت.»[۴] «... از معروفترین شـعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته‌اند، می‌توان یغمای جندقی و وصال شیرازی را نام برد».[۵] این شـیوه در بین عربها هم متداول است و سبک مرثیه سرایی و نوحه‌خوانی بر سالار شهیدان مخصوص است.با توجه به گسـتردگی این مراسم و رواج آن در طول سـال، حـتی در سوگ امامـان دیگر، ضـرورت دارد که سـروده‌های نـاب و نوحه‌هـای صحیـح و دور از تحریفها و دروغها پدیـد آیـد و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویـج گردد و نوحه خوانان نیز، بیش از هـدف قرار دادن گریه، نشر فضیلتهای اهل بیت را هدف قرار دهند.[۶] .

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۸۸.

[۳] به روایات مربوط به تعزیه و ماتم و نوحه در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳ مراجعه کنید.

[۴] موسیقی مذهبی ایران، ص ۷.

[۵] همان، ص ۲۹.

[۶] نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، عبد الرضا افسری، بررسی گسترده‌ای از سابقه این کار در ایران و انواع مرثیه سراییها دارد.

نوحه خوان

کسـی که در ایـام سوگـواری امامـان برای دسـته‌های سـینه‌زن یـا زنجیر زن، اشـعار مصـیبت و نوحه و مرثیه را بـا آهنـگ مخصوص می‌خواند و عزاداران به آهنگ او سینه و زنجیر می‌زنند.[۱] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

نوحه سرا

محل نوحه، عزاخانه، ماتمکده، ماتم‌سرا، غمکده.همچنین به کسی که اشعار نوحه ومرثیه می‌سراید «نوحه سرا» گویند، یعنی سراینده نوحه.

نخیله

نـام پادگـان نظـامی در بیرون کوفه.در زمان علی «ع» بسیج نیروهای رزمی برای جنگ درآنجا صورت می گرفت.در آنجا با خوارج جنگید و برای سپاه خویش در جنگ با معاویه سخنرانی کرد.برای مقابله با سید الشهدا «ع» نیز، ابن زیاد نیروهای خود را آنجا مستقر کرده بود و عمر سـعد را بـا چهـار هزار نفر از آنجـا به کربلاـ برای جنـگ با آن حضـرت فرسـتاد.[۱] امروز این محـل به «عباسـیات» معروف است.[۲] . --------------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۵.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۳۷.

نقره

نام سـرزمینی در راه مکه، دارای برکه و چاههای آب و قلعه، که سـر چند راهی قرار داشـته است. امام حسـین «ع» در این منزل فرود آمده است.به آنجا «معدن النقره» هم گفته شده است.[۱] . ----------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۴۳.

نواویس

نـام محلی اسـت که در خطبه امـام حسـین «ع» هنگـام خروج از مکه به سـوی عراق آمـده‌است. خطبه «خـط المـوت» اشـاره دارد که پیکرش در منطقه‌ای بین نواویس و کربلا پاره پاره خواهد شد: «کانی باوصالی تقطعها عسـلان الفلوات، بین النواویس و کربلا...»[۱] معنای ناووس، گورستان مسیحیان و نیز تابوت سنگی است که جسد مرده را در آن می گذارند.[۲] در اینجا مقصود، روستای خرابی است که قبلا مسیحی‌نشین و در نزدیکی کربلا واقع بوده است. --------------------

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

[۲] المنجد، فرهنگ لاروس.

نهر علقمه

نهر علقمه یـا علقمی، نهری بـوده که از فرات منشـعب شـده و آب زلاـل آن را به منطقه کربلاـ و سـرزمینهای اطراف آن می‌رسانـده است.نسـبت علقمی به شـخص است، جـد مؤیـد الـدین علقمی وزیر، حفر کننـده آن نهر بوده است.[۱] در مرثیه‌ها، شـهادت عباس

بن‌علی «ع» را کنـار نهر علقمه یـاد می‌کننـد (کنـار نهر علقمه، افتـاد دست عبـاس) نهری به همین نام هم اکنون در میان کربلا وجود دارد. ----------------

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۳۲ و ۳۸.

نینوا

شهادتگـاه امـام حسـین «ع».نـام منطقه‌ای در کوفه و شـرق دجله و شـرق کربلا، از روسـتاهای منطقه طف. «نینوا یـک سـری تپه‌های باسـتانی است که کشـیده شده و تا مصب نهر علقمه امتداد می‌یابد.قریه «یونس بن متی» است و آن حضـرت از میان مردم این منطقه بیرون آمده است[۱] نینوا امروز به «بـاب طویرج» معروف است که در شـرق کربلا قرار گرفته است.»[۲] «ناحیه‌ای در سواد کوفه که کربلا از آن ناحیه است.نام قصبه موصل و نام شهری که یونس علیه السلام به آنجا جهت دعوت کردن مردم آن شهر رفته بود.»[۳] وقتی حسـین بن علی «ع» به این منطقه رسید به سواری برخورد که نامه ابن زیاد را برای حر آورده بود. مضمون نامه این بود: حسین را محاصره کن و در سرزمین بی‌آب و علفی فرود آر.کمی پیشتر رفتند تا به زمین کربلا رسیدند و فرود آمدند.[۴] .

همچنانکه در واژه «نی» اشاره شـد، در ادبیات عاشورا، نسـبت به نی و نینوا نیز تعابیر عاطفی و عرفانی فراوانی ساخته و به‌کار برده‌اند و صحرای کربلا را پر از نوای حقجویی و حقگویی دانسته‌اند. از آن آتش که نمرود زمان در جان ابراهیمیان افکند

به دشت «نینوا»، نای حقیقت از «نوا» افتاد ولی... مرغ شباهنگ حقیقت،

از نوای ناله «حق، حق» نمی‌افتـد.[۵] . قـداست محتوایی نی تـا آنجـا پیش می رود که در دیـد شاعرانه، به صورت بوریا و حصـیری درمی آید که لیاقت در بر گرفتن جسم مطهر اباعبدالله علیه السلام را پیدا می کند و این مضمون در فرهنگ ادبی راه می یابد.

پی نوشتها:

[۱] آثار البلاد و اخبار العباد، قزوینی، ص ۵۵ (چاپ امیر کبیر).

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۱۳۶.

[۳] لغت‌نامه، دهخدا.

[۴] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۲۷.

[۵] قبله این قبیله، ص ۷۳.

نافذ البصیرهٔ

از القاب شریف حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌باشد.

در وصف حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام آمده است. امام صادق علیه‌السـلام درباره‌ی حضـرت عباس بن علی علیهماالسـلام، تعبیر «نافذ البصـیرهٔ» دارد، که گویای عمق بینش و اسـتواری ایمان او در حمایت از سیدالشـهداء علیه‌السلام است: «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرهٔ صلب الایمان...».

نوح

در تفاسیر و تاریخ‌های اسلامی نسب او را چنین نوشته‌اند: ابن‌لمک بن مستو شلخ بن اخنوخ بن ادریس بن مارد بن مهلائیل بن قینان

بن انوش بن شیث بن آدم. و گویند وی پس از ادریس به پیامبری رسید و چون پس از نهصد و پنجاه سال دعوت از قوم او بیش از ۸۰ تن ایمان نیاوردند و کافران بر سرکشی و عناد افزودند. نوح علیه‌السلام پس از قرنها دعوت و تحمل چون از تمسخر و عناد کافران قوم خویش به تنگ آمد از جانب خدا بدو وحی رسید که «یا نوح از قوم تو جز این هشتاد تن که مومن شدند کسی مومن نخواهد شد.» قوم را نفرین کرد و از خدا درخواست که دیاری از کفار بر زمین باقی نگذارد. سپس خود به فرمان الهی با پیروان معدودش به ساختن سفینه‌ای پرداختند، چون کشتی ساخته شد، علامات و آیات عذاب الهی آشکار گشت.

باران سیل آسایی باریدن گرفت و زمین به دریای خروشانی مبدل گشت، نوح علیه‌السلام و یارانش در طبقه‌ای از کشتی نوح علیه‌السلام سوار شدند و دو طبقه دیگر آن را به حیوانات و پرندگان اختصاص دادند، کشتی نوح علیه‌السلام بر آبها روان شد و آنانکه دعوت نوح علیه‌السلام را نپذیرفته و از کشتی بیرون مانده بودند یکسره غرق گشتند. از خاندان نوح علیه‌السلام پسری کنعان نام دعوت پدر را نپذیرفته بود، نوح علیه‌السلام چون او را در کام امواج و در حال غرق شدن دید به حکم عاطفت پدری به کشتی دعوتش کرد. فرزند سرکش نپذیرفت و با دیگر کافران غرق گشت. آنگاه که جز کشتی نشستگان جنبنده‌ای بر زمین باقی نماند باران فروایستاد و طوفان آرام گرفت و آنها در کام زمین فرورفت، و به تقدیر خداوندی کشتی نوح علیه‌السلام بر کوه جودی به گل نشست و ساکنان آن فرود آمدند و بر بساط زمین زندگی و زاد و ولد از سر گرفتند. نوح علیه‌السلام جهان خالی از مردم را میان فرزندانش سام، حام و یافث تقسیم کرد. زمین سپاهیان را چون زنج و حبشه و نوبه و بربر و آن دیار و بر و بحر و جزایر آن را به حام داد، و عراق و خراسان و حجار و یمن و شام و ایران شهر نصیب سام شد، و ترک و سقلاب و یاجوج و ماجوج تا چین را به یافث رسید. نوح علیه‌السلام پس از طوفان شصت سال زندگی کرد.

هنگامی که نوح علیه‌السلام ساخت کشتی خود را به پایان رسانید، جبرئیل بر او نازل گردید و پنج میخ آهنی را که هر کدام به نام یکی از پنج تن آل عبا بود و به او داد تا در جلوی کشتی بکوبد. وقتی که نوح علیه‌السلام خواست تا میخی را که به نام حسین علیه‌السلام است بر کشتی بکوبد، نوری از آن درخشید، و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر گشت که موجب حزن حضرت نوح گردید. پس نوح علیه‌السلام از سبب آن سؤال نمود، سپس جبرئیل واقعه‌ی کربلا و ماجرای شهادت امام حسین علیه‌السلام را برای او بازگو نمود و هر دو به شدت گریستند.

و پس از واقعه‌ی طوفان هنگامی که کشتی نوح علیه‌السلام به محل شهادت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام رسید، دریا طوفانی شد و آن کشتی با اهلش به تلاطم افتادند، آنگاه نوح علیه‌السلام از غرق شدن ترسید و مناجات کرد که:

پروردگارا همه‌ی دنیا را گشتم ولی چنین حادثه‌ای پیش نیامد، سپس جبرئیل نازل شد و قضیه‌ی کربلا را بیان نمود، در آن زمان نوح و اصحابش گریستند، قاتل حسین علیه‌السلام را لعن کردند و به سلامت از آن محل گذشتند.

نضر بن صالح عبسی

وی یکی از روایتگران واقعه‌ی جانگداز عاشوراست. نامبرده از «حسان بن فائد عبسی» جریان نامه‌ی «ابن‌سعد» به «عبیدالله» و پاسخ او، و نیز از «قرهٔ بن قیس» داستان «حر» را روایت می‌کند. از او در تاریخ طبری ۳۱ گزارش موجود است و خود روزگار مختار را درک کرده، و آنگاه در سال ۶۸ ه.ق با سپاه «مصعب بن زبیر» برای پیکار با «قطری خارجی» بیرون آمده است، سپس در سال ۷۷ ه.ق در مدائن دربان «مطرف بن مغیره» شد و در حالی که جوانی نورس و چابک بود با شمشیر آخته بالای سر او به پاسداری می‌ایستاد. او در سال ۷۷ ه.ق با سپاه «حجاج» پیکار کرد، و سرانجام به کوفه بازگشته است.

«فخر رازی» در کتاب خود نام او را آورده و می‌گوید: از پدرم شنیدم که «ابومخنف» از او روایت کرده و او نیز به نقل از دیگران از امیرمؤمنان روایت آورده است.

نمیر بن وعله

وی یکی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. او اخبار خود را از «ابووداک» و «ایوب بن مشرح» و «ربیع بن تمیم» آورده است.
از نامبرده در تاریخ طبری، ۱۰ روایت موجود است که آخرین آنها را از «شعبی» و از مجلس «حجاج» به سال ۸۰ ه.ق روایت می کند.

نامه عبدالله جعفر به امام

«تو را به خدا سوگند، با رسیدن این نامه، از این راه برگرد. چه این که می‌ترسم خود و خاندانت در این سفر به شهادت رسید، اگر امروز تو کشته شوی، زمین را ظلمت فراگیرد، چرا که نشان هدایت تنها تویی و امید مردم باایمان تنها به توست. پس در رفتن شتاب مکن تا خود در پی نوشته‌ام شرفیاب گردم، و السلام».
آنگاه عبدالله نزد امیر مکه عمرو بن سعید رفت و امان نامه‌ای را برای اطمینان خاطر امام علیه‌السلام تهیه کرد. عبدالله بن جعفر و یحیی برادر عمرو از مکه بیرون آمدند و خدمت حضرت رسیدند و در بازگشتن آن بزرگوار اصرار کردند. ولی حضرت در جواب آن دو فرمود: رسول خدا علیه‌السلام را در خواب دیده‌ام، و مرا به کاری امر فرموده است که باید از پی آن بروم و از هر چه پیش آید باک ندارم.
عرض کردند، خواب خود را بفرما، فرمود تا اکنون نگفته‌ام و تا زنده‌ام نخواهم گفت.
عبدالله چون تصمیم آن حضرت را قطعی دید، دو فرزندش عون و محمد را گفت، تا با آن حضرت بروند، و جان نثار او باشند.
به نقل سماوی، عبدالله بن جعفر بعد از واقعه کربلا می گفت: شکر خدا را اگر چه از همراهی با امام حسین علیه‌السلام و شهادت در راه او محروم ماندم، ولی دو فرزند عزیزم را همراه او فرستادم تا با سربلندی به شهادت رسیدند.
مطلب قابل توجهی را خوارزمی نقل می کند که دو نوجوان به نامهای محمد و ابراهیم از فرزندان حضرت جعفر طیار علیه‌السلام از اردوگاه ابن‌زیاد فرار می کنند و همان سرنوشتی که برای طفلان مسلم معروف است نقل می کند و احتمالا همان دو طفل مسلم هستند. چون یکی دیگر از همسران مسلم، دختر جعفر طیار علیه‌السلام بوده است. و در آخر می‌نویسد:
«فهذا و امثاله من الایات التی ظهرت بقتل الحسین علیه‌السلام و یجوز مثل هذا و قد اخبر به الرسول صلی الله علیه و آله و سلم. کراماتی که در هنگام به شهادت رسیدن محمد و ابراهیم دیده شد و کیفیت و تقاص قاتل از نشانه‌های حقانیت امام حسین علیه‌السلام بوده و از چنین امامی چنین کراماتی جایز بوده و از داستان این دو نوجوان حضرت رسول هم خبر داده است.

نائبة الحسین

جانشین حضرت حسین علیه‌السلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نائبة الزهراء

جانشین حضرت زهرا علیهاالسلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام است.

ناموس رواق العظیمة

ناموس و شرف آسمان عظمت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نجمهٔ سماء النبالهٔ

ستاره‌ی درخشان آسمان بزرگی. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب ملقب به «معتمد الدوله» متخلص به «نشاط» به سال ۱۱۷۵ ه.ق. متولد شده از سال ۱۲۱۸ ه.ق. در تهران می‌زیست. او در دربار فتحعلی شاه قاجار، صاحب دیوان بود. نشاط دارای خط و انشا بوده و از بزرگترین شاعران عهد قاجار است. در اشعار او آثار نهضت بازگشت ادبی را می‌توان دید. نشاط به سال ۱۲۴۴ ه.ق درگذشته است. سید کونین، سبط مصطفی

بهترین فرزند خیرالاولیا پروریده حق در آغوش بتول

زیب دامان، زینت دوش رسول منبع هستی ست آن فرخنده ذات

رشحه رشحه زو رسد بر کاینات قوه‌ها را سوی فعل آورد او

نیک را ممتاز از بد کرد او رهنمونش کرد خود بر قتل خویش

پس بیفکندش سر تسلیم، پیش مصطفای دودمان ارتضا

مرتضای خاندان اصطفا جمله هستیها طفیل هست او

زور بازوی یدالله دست او گر نه خود از زندگی سیر آمدی

عاجز از روباه کی شیر آمدی؟ این سعادت از ازل اندوخته ست

این شهادت از علی آموخته ست چون پیام دوست، از دشمن شنفت

زیر زخم تیغ دشمن «فزت» گفت هر که را از دوستانش خواند دوست

زیر تیغ دشمنان خواند دوست از نخست افتاد چون مقبول عشق

لاجرم شد عاقبت مقتول عشق گر حدیث ما تو را آید عجب

گفت حق خود در حدیث «من طلب» طالب من گر شود یکره کسی

راهها بنمایش هر سو بسی چون مرا بشناسد از آیات من

عاشق آید بر صفات و ذات من شد چو عاشق از من آگه شد همی

زان پس او را زنده نگذارم دمی کشتن عاشق به هر مذهب رواست

خاصه آن عاشق که معشوقش خداست پس مرا ز آیین و دین مصطفی

بر شهید خویش باید خونبها وانکه هم منظور و هم مقبول من

گشت زان سان تا که شد مقتول من هر دو عالم نیست خونش را بها

غیر من او را نشاید خونبها خویش را نه رایگانی بخشمش

کشته‌ام تا زندگانی بخشمش کشته‌ی عشق ار شوی زنده شوی

تا ابد باقی و پاینده شوی عشقبازی را شعار دیگر است

رسم او رسم دیار دیگر است

نظیری نیشابوری

محمـد حسن نیشابوری معروف به نظیری، مـدتی در دربار عبدالرحیم خان خانان و اکبر شاه در هند به سـر می‌برده و به مدح آن دو پادشـاه و نیز جهـانگیر پسـر اکبر شاه پرداخته است، ولی بیشتر عمر خود را در احمـد آباد گجرات در انزوا گذرانـده و در همانجا به سال ۱۰۲۱ ه.ق. درگذشـته است. دیوان او شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات و رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت دارد و در هند به طبع رسیده است. زان بس حسین حجت حق در میان نهاد

منکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد حق زاولیا مقام ذبیح اللهیش داد

در قبضه‌ی مشیت خویشش عنان نهاد حلقی که بوسه گاه نبی بود، ظلم عهد

شمشیر زهر داده‌ی امت بر آن نهاد ذبح عظیم اشاره به قتل حسین بود

منت که بر خلیل، خدای جهان نهاد تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل

کاندوه کربلای حسینش به جان نهاد گر چه به صدق وعده براهیم را ستود

لیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد دادش مقام صبر و رضا تا شهید شد

با نفس مطمئنه قدم در جنان نهاد می‌راند در بلا و محن، نفس جاهدش

تا روح، پای بر زبر آسمان نهاد شد حاصلش عذوبت روح از عذاب تن

جانش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد حق، مشهد حسین محل شهود ساخت

فردوس در مکاره و رنج جهان نهاد شط فرات راند ز طوفان کربلا

وانگه سر حسین به خون روان نهاد

نعمت میرزاده

خورشید رفته است ولی ساحل افق

می‌سوزد از شراره‌ی نارنجی‌اش هنوز وز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبرد

تابیده روی آینه‌ی آسمان روز گرد غروب ریخته در پهن دشت رزم

پایان گرفته جنبش خونین کارزار آنجا که برق نیزه و فریاد حمله بود

پیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوار پایان گرفته رزم به هر گوشه و کنار

غلتیده روی بستر خون پیکری شهید خاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان

خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امید این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار

امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزم اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه دیدنی ست

یک سو لهیب آتش و یک سو غریو بزم این دشت خون گرفته که آرام خفته است

امروز بوده شاهد رزم دلاوران این دشت دیده است یکی صحنه‌ی شگفت

این دشت دیده است یکی رزم بی‌امان این دشت دیده است که مردان راه حق

چون کوه در برابر دشمن ستاده‌اند این دشت دیده است که پروردگان دین

جان بر سر شرافت و مردی نهاده‌اند این دشت دیده است که هفتاد تن غیور

بگذشته‌اند از سر و سامان و زندگی بگذشته‌اند از سر و سامان که بگسلند

از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگی امروز زیر شعله‌ی خورشید نیمروز

بر پا شده‌ست رایت بشکوه انقلاب بالیده است قامت آزادگی و عشق

تا بر فراز معبد زرین آفتاب از پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز

خورشیدها دمیده به هنگام کارزار بانگ حماسه‌های دلیران راه حق

رفته‌ست تا کرانه‌ی آفاق روزگار خورشید رفته است و به پایان رسیده رزم

اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام وین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان

تا روز رستخیر صلا می‌دهد قیام *** تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات

شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوست آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت

زانکه دریا به بر همت او کم ز سبوست غرق آتش که مگر آب رساند به حرم

خون فشان از سر و از ساعد و آویزه‌ی پوست به مثل دوست بود به ز برادر اما

جان به قربان برادر که چنین باشد دوست ای صبا، هر سحر از جانب من بوسه بزن

بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست

نیاز اصفهانی

سید حسین (یا سید حسن) طباطبایی اصفهانی متخلص به «نیاز» در نیمه‌ی نخست قرن سیزدهم هجری می‌زیسته و از دانش و خوشنویسی و قریحه‌ی شاعری و بویژه غزلسرایی بهره داشته است. او را نواده‌ی میر شاه تقی جوشقانی، از رجال دربار شاه سلیمان صفوی، ذکر کرده‌اند.

نیاز اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. نیاز اصفهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن

چون کشتگان کرب و بلا لاله گون کفن یا همچو مغفری که به خون گشته واژگون

یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن گفتم به خویش از سر حیرت که از چه رو

پیداست رسم تازه در آن کهنه انجمن؟ افکنده چرخ، یوسف خورشید را به چاه

و آنگاه لاله‌گون ز شفق کرده پیرهن پر خون نموده چون زکریا چرا کنار

در طشت خون؛ مگر سر یحیاست غوطه زن؟ یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان

چون ذوالجناح بسته به پهلوی خویشتن گلگون قبای آل عبا فخر عالمین

در خاک و خون فتاده‌ی کرب و بلا حسین در خون چون نور دیده‌ی زهرا تپیده شد

از بهر گریه چرخ سراپای دیه شد هم روی آفتاب ازین غصه تیره گشت

هم قامت سپهر ازین غم خمیده شد بر باد داد تازه گلی صرصر ستم

کز آن هزار خار به دلها خلیده شد شد شورشی که محفل عشرتسرای خند

برچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تار

پیراهن صبوری یوسف دریده شد از پشت زین به خاک چو خورشید دین نشست

برخاست شورشی که فلک بر زمین نشست

نیر تبریزی

میرزا محمد تقی فرزند ملا محمد تبریزی مشهور به «حجة الاسلام» و متخلص به «نیر» (۱۳۱۲ – ۱۲۴۷ ه. ق) از علمای شیخیه در آذربایجان بود. وی تحصیل فقه و حکمت را نزد پدرش که از مراجع شیخیه بود آغاز کرد و در نجف ادامه داد. بعد از آن به تبریز بازگشت و تا آخر عمر در آن شهر به خدمات دینی روحانی پرداخت.

مشهورترین آثار وی عبارتند از:

مثنوی آتشکده (در مراثی اهل بیت علیهم‌السلام)؛ لآلی منظومه؛ دیوان غزلیات؛ مثنوی در خوشاب؛ صحیفهٔ الابرار و مفاتیح الغیب.

نیر تبریزی، از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. اشعار او در وصف و نعت قهرمانان کربلا آنچنان پرشور و معرفت ساز است که دل هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نیر تبریزی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: چون کرد خور ز توسن زرین تهی رکاب

افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب غارتگران شام به یغما گشود دست

بگسیخت از سرادق زر تار خور، طناب کرد از مجره چاک، فلک پرده‌ی شکیب

بارید از ستاره به رخساره خون خضاب کردند سر ز پرده برون دختران نعش

با گیسوی بریده، سراسیمه، بی‌نقاب گفتی شکسته مجمر گردون و از شفق

آتش گرفته دامن این نیلگون قباب از کله‌ی شفق، به درآورده سر، هلال

چون کودکی تپیده به خون در کنار آب یا گوشواره‌ای که به یغما کشیده خصم

بیرون ز گوش پرده نشینی چو آفتاب یا گشته زین توسن شاهنشهی نگون

برگشته بی‌سوار سوی خیمه باشتاب گفتم مگر قیامت موعود اعظم است

آمد ندا ز عرش که ماه محرم است شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش

تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟

ز یوسفی که قبا کرده گرگ، پیرهنش چراغ دوده‌ی طاها فلک به یثرب کشت

ز قصر شام برآورد دود انجمنش زمانه گلشن زهرا چنان به غارت داد

که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن

احوال ما بپرس و سپس خواب ناز کن ای وارث سریر امامت، به پای خیز

بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر

دستی به دستگیری ایشان دراز کن برخیز، صبح شام شد، ای امیر کاروان

ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس

بار دگر روانه به سوی حجاز کن اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب

طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب فلک، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش

شکایتهای گوناگون مرا با کوکب است امشب برادر جان، یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن

که زینب بی‌تو، چون در ذکر یا رب یا رب است امشب سرت مهمان خوی و تنت با ساربان همدم

مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلا

ز زلف و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین

که گریان دیده‌ی دشمن به حال زینب است امشب ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور

بی‌تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صور ز تماشای تجلای تو، مدهوش کلیم
ای سرت سر انا الله و سنان نخله‌ی طور دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون
که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور پای در سلسله سجاد و به سر تاج، یزید
خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی
آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور تا جهان باشد و بوده‌ست که داده‌ست نشان
میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟ سر بی‌تن که شنیده‌ست به لب آیه کهف؟
یا که دیده‌ست به مشکوهٔ تنور، آیه‌ی نور؟ جان فدای تو که از حالت جانبازی تو
در صف ماریه از یاد بشد شور نشور قدسیان سر به گریبان به حجاب ملکوت
حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور گوش خضرا همه پر غلغله‌ی دیو و پری
سطح غبرا، همه پر ولوله‌ی وحش و طیور غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح
دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور کوفیان، دست به تاراج حرم کرده دراز
آهوان حرم از واهمه در شیون و شور انبیا محو تماشا و ملایک مبهوت
شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور داد آسمان به باد ستم خانمان من
تا از کدام بادیه پرسی نشان من گردون به انتقام شهیدان روز بدر
نگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من بیخود درین چمن نکشم ناله‌های زار
آن طایرم که سوخت فلک آشیان من آن سرو قامتی که تو دیدی ز غم خمید
دیدی که چون کشید غم آخر کمان من رفت آن که بود بر سر من سایه‌ی همای
شد دست خاک سبز، کنون سایبان من گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش
کز بارگاه شام برآید فغان من عنقای قاف را هوس آشیانه بود
غوغای نینوا همه در ره بهانه بود جایی که خورده می، آنجا نهاد سر
دردی کشی که مست شراب شبانه بود در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد
هر در شاهوار کش اندر خزانه بود نامد بجز نوای حسینی به پرده راست
روزی که در حریم الست این ترانه بود کوری نظاره کن که شکستند کوفیان
آیینه‌ای که مظهر حسن یگانه بود گلگون سوار وادی خونخوار کربلا
بی‌سر فتاده در صف پیکار کربلا فریاد بانوان سراپرده‌ی عفاف
آید هنوز از در و دیوار کربلا بر چرخ می‌رود ز فراز سنان هنوز
صوت تلاوت سر سردار کربلا سیارگان دشت بلا، بسته بار شام
در خواب رفته قافله سالار کربلا شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر
درهم شکست، رونق بازار کربلا بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام
گلچین روزگار ز گلزار کربلا چون سر زد از سرادق جلباب نیلگون
صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه
روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون ترک فلک ز جیش شب از بس برید سر
لبریز شد ز خون شفق، طشت آبگون آسیمه سر نمود رخ از پرده‌ی شفق

خور، چون سر بریده‌ی یحیی ز طشت خون لیلای شب دریده گریبان، گشاده مو
بگرفت راه بادیه، زین خرگه نگون افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق
چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون ای خرگه عزای تو، این طارم کبود
لبریز خون ز داغ تو پیمانه‌ی وجود وی هر ستاره قطره‌ی خونی که علویان
در ماتم تو ریخته از دیدگان فرود گریه‌ست بر تو هر چه نوازنده را نواست
ناله‌ست بی‌تو، هر چه سراینده را سرود تنها به خاکیان به عزای تو اشک ریز
ماتمسراست بهر تو از غیب تا شهود از خون کشتگان تو صحرای ماریه
باغی و سنبلش همه گیسوی مشک سود کی بر سنان تلاوت قرآن کند سری
بیدار ملک کهف تویی، دیگران رقود نشگفت اگر برند تو را سجده، سروران
ای داده سر به طاعت معبود، در سجود ای در غم تو ارض و سما خون گریسته
ماهی در آب و وحش به هامون گریسته وی روز و شب به یاد لبت چشم روزگار
نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب
اشک شفق به دامن گردون گریسته در آسمان ز دود خیام عفاف تو
چشم مسیح، اشک جگرگون گریسته با درد اشتیاق تو در وادی جنون
لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبار
خنجر به دست قاتل تو، خون گریسته آدم پی عزای تو از روضه‌ی بهشت
خرگاه درد و غم زده بیرون گریسته گر از ازل تو را سر این داستان نبود
اندر جهان ز آدم و حوا نشان نبود *******
در وصف حر :
نفس بگرفتش عنان که پای دار
باره واپس ران، مترس از ننگ و عار عقل گفتنش رو که عار از نار به
جور یار از صحبت اغیار به نفس گفت از عمر برخودار باش
عقل گفتا: عمر شد، بیدار باش نفس گفتا نقد بر نسیه مده
عقل گفت این نسیه از آن نقد به وین کشاکشهای نفس و عقل پیر
نفس شد مغلوب و عقل پیر چیر عاشقانه راند باره سوی شاه
با تضرع گفت ای باب اله تایبم، بگشا به رویم باب را
دوست می‌دارد خدا تواب را وحشی‌ام، آورده‌ام رو بر رسول
ای محمد، توبه‌ی من کن قبول دید چون مولا تضرع کردنش
کرد طوق بندگی در گردنش گفت بازآ که در توبه‌ست باز
هین بگیر از عفو ما خط جواز گر دو صد جرم عظیم آورده‌ای
غم مخور، رو بر کریم آورده‌ای در وصف حضرت عباس :
شد به سوی آب تازان باشتاب
زد سمند باد پیما را در آب بی‌محابا جرعه‌ای در کف گرفت

چون به خویش آمد دمی، گفت ای شگفت تشنه لب در خیمه سبط مصطفی

آب نوشم من؟ زهی شرط وفا عاشقان از جام محنت سر خوشند

آب کی نوشند؟ مرغ آتشند دور دار ای آب، دامن از کفم

تا نسوزد ماهیانت از تفم دور دار ای آب، لب را از لبم

ترسمت دریا بسوزد از تبم زاده‌ی شیر خدا، با مشک آب

خشک لب از آب بیرون زد رکاب حیدرانه آن سلیل ذوالفقار

خویش را زد یک تنه بر صد هزار ناگهان کافر نهادی از کمین

کرد با تیغش جدا، دست از یمین گفت هان ای دست، رفتی شاد رو

خوش برستی از گرو، آزاد رو ساقی اریار است و می این می که هست

دست چبود؟ باید از سر شست دست لیک از یک دست، برناید صدا

باش کآید دست دیگر از قفا لا ابالی نیست دست افشانی‌ام

جعفر طیار را من ثانی‌ام دست دادم تا شوم همدست او

پر برافشانیم در بستان هو از ازل من طایر آن گلشنم

دست گو بردار دست از دامنم چند باید بود بند پای من

تیر باید شهپر عنقای من از کمین ناگه سیه دستی به تیغ

بر فکندش دست دیگر بی‌دریغ چون دو دست افتاده دید آن محتشم

گفت: دستاور که من بی تو خوشم اندر آن کویی که آن محبوب روست

عاشق بی دست و پا دارند دوست عاشقی باید ز من آموختن

شد علم پروانه، از پر سوختن بد چو شور عشق، سر تا پای من

شد قیامت راست بر بالای من شد پرافشان، جعفر طیار وار

درگذشت و رفت سوی یار، یار شد هماغوش شه بدر و حنین

ماند ازو دستی و دامان حسین

در وصف حضرت علی اصغر :

شد چو خرگاه امامت چون صدف

خالی از درهای دریای شرف شاه دین را گوهری بهر نثار

جز دری غلتان نماند اندر کنار شیرخواره، شیرغاب پردلی

نعت او عبدالله و نامش علی در طفولیت، مسیح عهد عشق

انی عبدالله گو، در مهد عشق بهر تلقین شهادت، تشنه کام

از دم روح القدس، در بطن مام داده یادش، مام عصمت جای شیر

در ازل خون خوردن از پستان تیر با زبان حال، آن طفل صغیر

گفت با شه، کای امیر شیرگیر جمله را دادی شراب از جام عشق

جز مرا کم تر نشد زان کام عشق گرچه وقت جان فشانی دیر شد

«مهلتی بایست تا خون شیر شد» تشنه‌ام، آبم ز جوی تیر ده

کم شکیبم، خون به جای شیر ده برد آن مه را به سوی رزمگاه

کرد رو بر شامیان رو سیاه گفت کای کافر دلان بدسگال

که به رویم بسته‌اید آب زلال آب ناپیدا و کودک ناصبور

شیر از پستان مادر گشته دور در کمان بنهاد تیری حرمله

اوفتاد اندر ملایک غلغله جست چون تیر از کمان شوم او

پر زنان بنشست بر حلقوم او غنچه‌ی لب بر تکلم باز کرد

در کنار باب، خواب ناز کرد وه چه گویم من که آن طفل شهید

اندر آن آیینه‌ی روشن چه دید آن گشودن لب به لبخند از چه بود

وان نثار شکر و قند از چه بود رمز «کنت کنز» بودن سر به سر

زیر آن لبخند شیرین، مستتر رمزهای نامه‌ی عهد الست

که شهید عشق با محبوب بست پس ندا آمد بدو کای شهریار

این رضیع خویش را بر ما گذار تا دهیمش شیر از پستان حور

خوش بخوابانیمش اندر مهد نور در وصف حضرت علی اکبر :

اکبر آن آیینه‌ی رخسار جد

هیجده ساله جوان سرو قد برده در حسن از مه کنعان گرو

قصه‌ی هابیل و یحیی کرده نو با ادب بوسید پای شاه را

روشنایی بخش مهر و ماه را کای زمان امر «کن» در دست تو

هستی عالم طفیل هست تو بی‌تو ما را زندگی بی‌حاصل است

که حیات کشور تن با دل است دارم اندر سر هوای وصل دوست

که سراپای وجودم یاد اوست گفت: بشتاب ای ذبیح کوی عشق

تا خوری آب حیات از جوی عشق ای سوم قربانی از آل خلیل

از نژاد مصطفی اول قتیل شاهزاده سوی خیمه شد روان

گفت نالان کای بلاکش بانوان هین فراز آیید و بدرودم کنید

سوی قربانگه روان زودم کنید مادرا برخیز و زلفم شانه کن

خود به دور شمع من پروانه کن دست حسرت طوق کن بر گردنم

که دگر زین پس نخواهی دیدنم کاین وداع یوسف و راحیل نیست

هاجر و بدرود اسماعیل نیست برد یوسف سوی خود راحیل را

دید هاجر زنده اسماعیل را من برای دادن جان می‌روم

سوی مهمانگاه جانان می‌روم سر نهادش بر سر زانوی ناز

گفت کای بالیده سرو سرفراز ای به طرف دیده خالی جای تو

خیز تا بینم قد و بالای تو ای نگارین آهوی مشکین من

با تو روشن چشم عالم بین من این بیابان جای خواب ناز نیست

ایمن از صیاد تیرانداز نیست گفتمت باشی مرا تو دستگیر

ای تو یوسف، من تو را یعقوب پیر جبرئیل آمد شتابان بر زمین

از فراز عرش رب العالمین گفت کای فرمانده ملک وجود

پیشت آوردستم از یزدان درود گر نبودی بود تو، عالم نبود

امتزاج طینت آدم نبود ما نکردیم این شهادت بر تو حتم

ای جلال کبریایی بر تو ختم گر کشی جان جهان، نک زان توست

گوش عزرائیل بر فرمان توست داد پاسخ شاه با روح الامین

کای امین وحی رب العالمین عاشق جانانه را با جان چه کار؟

درد کز یار است، با درمان چه کار؟ جبرئیلا، این که بینی نی منم

اوست یکسر، من همین پیراهنم گر من از هر دو جهان بیگانه‌ام

گنج پنهانی‌ست در ویرانه‌ام گفت: چشم دخترانت در ره است

گفت: عشق از دیدن غیر، اکمه است گفت: ترسم زینبت گردد اسیر

گفت: سوی اوست از هر سو مصیر گفت: سجادت فتاده بی‌طبیب

گفت: بیماریش خوش دارد حبیب گفت: بهرت آب حیوان آورم

گفت: من از تشنگی آن سوترم جبرئیلا، من ز جو بگذشته‌ام

آب حیوان را در آن سو هشته‌ام گفت: آوردستم از غیبت، سپاه

تا کنند این قوم کافر را تباه گفت: مهلا، خود ز من دارد مدد

جبرئیلا، آن سپاه بی‌عدد آن که با تدبیر او گردد فلک

کی بود محتاج امداد ملک گر فشانم دست، ریزم ز آستین

صد هزاران جبرئیل راستین هستی ایشان همه از هست ماست

رشته‌ی تدبیرشان در دست ماست جبرئیلا، چشم دیگر بایدت

تا که حال عاشقان بنمایدت جبرئیلا، من خود از کف هشته‌ام

دست جانان است تار رشته‌ام هشته طوق عشق خود بر گردنم

می‌برد آنجا که خواهد بردنم این حدیث محنت ایوب نیست

داستان یوسف و یعقوب نیست صبر ایوب از کجا و این بلا

این حسین است و حدیث کربلا دورکش زین ورطه رخت، ای محتشم

تا نسوزد شهپرت را آتشم هین سپاهت دوردار از راه من

که جهانسوز است برق آه من آمد از هاتف به گوش او ندا

از حجاب بارگاه کبریا کای حسین، ای نوح طوفان بلا

این همان عهد است و اینجا کربلا تو بدین سان گر کنی جنگ آوری

پس که خواهد شد بلا را مشتری؟ هین فرود آ، ای شه پیمان درست

که بساط کبریایی زان توست ای حریم وصل ما، مأوای تو

اندر آ، خالی ست اینجا جای تو چون پیام دوست از هاتف شنید

دست از پیکار دشمن بر کشید گفت حاشا من نی‌ام در عهد، سست

این کشاکشها همه از بهر توست آشنای تو ز خود بیگانه است

خود تویی تو، گر کسی در خانه است عشق را با من حدیث اختیار

«مسأله دور است اما دوریار» عشق را نه قید نام است و نه ننگ

جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ صورت آیینه، عکسی بیش نیست

جنبش و آرام او از خویش نیست این کشاکش نیستم از نقض عهد

قاتل خود را همی جویم به جهد ورنه من بر مرگ از آن تشنه‌ترم

هین ببار ای تیر باران بر سرم

نفس المهموم

نـام کتـاب شیـخ عبـاس قمی در مقتل سیـد الشـهدا «ع» است که بر گرفته از حـدیث امام صادق «ع» است که فرمود: «نفس المهموم لظلمنـا تسبیـح و همه لنـا عبادهٔ و کتمان سـرنا جهاد فی سبیل الله»نفس کسـی که به خاطر مظلومیت ما انـدوهگین شود تسبیـح است، انـدوه برما عبادت است و کتمان و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست.امام صادق «ع» سـپس فرمود: واجب است که این حدیث با طلاـ نوشـته شود.چون کتـاب محـدث قمی یـادآور مصـیبتهای اهل بیت است، این نام را برای کتابش برگزیـده است، به فارسـی هم ترجمه شده است.

نامه

همیشـه یکی از سـندهای قابـل اعتمـاد و رسـمی «نـامه» بـوده اسـت.مکاتبـات اداری، رسـمی و سیاسـی و عزل و نصـبها و فرمانهـا و درخواسـتها به صورت نـامه (و اصـطلاحاکتاب) در نهضـت کربلا و قبل و بعـد از عاشورا هم به چشم می‌خورد.[۱] چه نامه‌هایی که سید الشـهدا «ع» به معاویه نوشت و نسـبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد، وچه آنچه به علما نگاشت و چه آنچه در جریـان نهضت عاشورا، به بسـتگان خود و کوفیان، بصـریان، یاران و نماینـدگان خویش نوشت، حتی آنچه که به صورت وصـیتنامه کتبی آن‌حضـرت به محمد حنفیه ثبت است (لم اخرج اشـرا...) از این دست است.نامه‌هایی را هم بزرگان شـیعه و هواداران آن امام، از بصـره و بویژه کوفه به آن حضـرت نوشـتند و او را به آمـدن به آن پایگاه شـیعی دعوت کردنـد و قول هر گونه مساعدت و یاری دادنـد.سـید الشـهدا نیز در پی آن دعوتنامه‌هـا، نماینـده خویش، مسـلم بن عقیـل را به کوفه فرسـتاد، بـاز همراه وی‌نامه‌ای به شـیعیان نوشت.[۲] .

نامه‌هـایی که در مـدت اقـامت امام حسـین «ع» در مکه، از کوفه برای آن حضـرت فرسـتادند و دعوت به کوفه کردنـد، بسـیار بود.تا حدود ۱۲ هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند. نامه‌ها برخی بصورت فردی بود، برخی بصورت گروهی و با امضاهای بیشمار.نامه‌های سید الشـهدا «ع» بـه آنـان نیز اغلـب، پاسـخ به آن دعوتهـا یـا فراخـوانی به یـاری و مبـارزه بـود و محتـوای دعـوت عـاشورایی امـام را در برداشـت.علـت آنکه نامه‌هـای دعـوت، اغلب از کـوفه بـود، آن بـود که کوفیـان دل خوشـی از معـاویه نداشـتند و هـوادار اهـل بیت بودنـد.پس از مرگ او، تصـمیم به خلع یزیـد از خلافـت و مبـارزه بـا او گرفتنـد.نامه‌هایشـان هم در پی همین هـدف و بـا مضـمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به سیـد الشـهدا «ع» و دعوت به آمـدن و قبول رهبری و قول نصـرت و یاری و چشم به راه مقدم‌او بودن بود.نامه‌هایی هم میان امام و برخی از شـیعیان در بصـره رد و بدل شد.آخرین‌نامه‌ای که از کوفیان به دست امـام رسـید، این متن را داشت: «عجـل للقـدوم یا بن رسول الله، فان لک بالکوفـهٔ ماهٔ الف سـیف فلا تتاخر»[۳] ای پسـر پیامبر!هر چه زودتر بیا!در کوفه‌صـد هزار شمشـیر در اختیار توست، دیر مکن!در مسـیر راه کوفه، وقتی سـپاه حر، راه را برامام گرفت، حضـرت به

انبوه نامه‌های دعوت استناد کرد و حر از آنها اظهار بی اطلاعی‌می کرد.روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه‌های اتمام حجت خویش، کسانی همچون شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و... را مخاطب قرار دارد که... مگر به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و همه جا سرسبز است و آماده، زود بشتاب و به سوی سپاهی سازمان یافته بیا؟... [۴] . ---------------

پی نوشت ها :

[۱] مجموعه نامه‌های ائمه «ع» در کتاب دو جلدی «معادن الحکمهٔ» از محمد بن فیض کاشانی گرد آمده است.نامه‌های سید الشهدا را نیز از جمله در «موسوعهٔ کلمات الامام الحسین» و «بلاغهٔ الحسین» ملاحظه کنید.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۶۷.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۴] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۲، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

نبرد تن به تن

از سنتهای جنگ در عرب، آن بود که ابتدا دو هماورد و حریف، از دو جبهه به میدان می‌آمدند، خود را معرفی کرده، رجز می‌خواندند و به نبرد می‌پرداختند.گاهی هم نبردهای تن به تن، تکلیف جنگ را روشن می‌ساخت.پس از چند نفر که به میدان هم می‌آمدند، حمله عمومی آغاز می‌شد.[۱] مبارزه، همان به صحنه آمدن افراد در نبرد تن به تن بود.چنین هماوردی در عاشورا، تا ظهر ادامه یافت.گاهی که سپاه کوفه ضعف هماورد جبهه خویش را احساس می‌کردند، بشکل گروهی به رزمنده جبهه حسینی می‌تاختند و او را شهید می‌کردند.شهدای کربلا، برخی در جنگ تن به تن شهید شدند و جمعی هم در حمله عمومی سپاه کوفه که در اوایل درگیری به اردوگاه امام تاختند، به شهادت رسیدند. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] الفن العسکری الاسلامی، یاسین سوید، ص ۲۲.

نسخه

کتاب، نوشته، آنچه از روی نوشته‌ای باز نوشته شود.از اصطلاحات شبیه‌خوانی است، متنی که تعزیه‌گردان، برای اجرای تعزیه‌ای گرد آورده یا می‌نگارد و پیش از آغاز تعزیه میان شبیه‌خوانها پخش می‌کند.تعزیه‌نامه هم به آن گفته می‌شود.شعر تعزیه نامه‌ها اغلب به صورت اشعار عامیانه است.»[۱] . --------------------

پی نوشت ها :

[۱] دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۴۵.

نعش

پیکر بی‌روح، جسد.به معنی تابوت هم آمده است.در کربلا امام حسین «ع» بر سرنعش شهدا حاضر می‌شد.اهل بیت امام حسین «ع»، پس از عاشورا کنار نعش شهیدان آمدند و گریه و عزاداری کردند.در مراسم تعزیه و شبیه‌خوانی هم که اشخاص، نقشهای مختلفی به عهده می‌گیرند، برخی هم در نقش «نعش» در میدان بر زمین می‌افتند و تداعی کننده اجساد شهدای کربلا می‌گردند.کسی که در تعزیه، نقش بی‌اهمیت و بی‌سخنی را به‌عهده دارد.[۱] در تعزیه‌ها، نعش را همراه با پیکانهای خون‌آلود و شمشیرهای شکسته

وسنانها که بر روی نعشها دوخته یا جاسازی شده بود نشان می‌دادند که یادآور وضع طبیعی کشته‌های میدان باشد، یا همراه با پرندگان و کبوترانی با شهپر خونین بر نعش شهیدان، که سمبل رساندن خبر شهادت به مدینه بود. -------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

نی، نیزه

نی، گیاهی آبی و دارای ساقه میان کاواک و راست.ساقه آن میان تهی و به ضخامت انگشتی یا بیش از آن است و رنگ آن غالبا زرد است... و هر لوله مانندی که میان تهی باشد، مزمار، نای. نیزه سلاحی معروف که چوبی باریک است و استوانه‌ای شکل، مانند نی‌که در سر آن پیکانی نصب کرده‌اند، به عربی رمح گویند.به معنای پرچم و رایت هم آمده‌است.[۱] در عاشورا، هم به عنوان سلاح جنگ به کار گرفته می‌شد، هم سر شهدا را بر نوک‌نیزه‌ها کردند و به دربار بردند و در شهرها گرداندند.به قول محتشم:

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشید سر برهنه برآمد زکوهسار در کاربرد ادبی، نی به جای نیزه هم به کار می‌رود.به گفته جودی: ای رفته سرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سر به بیابانها نیز نوعی قرینه سازی ادبی میان نی و نینوا به کار می‌رود.به گفته یکی از شعرای معاصر: سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود[۲] .

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] قادر طهماسبی (فرید).

نصر بن حرشه

وی از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا بود که چند هزار نیرو را رهبری می کرد.

نعمان بن بشیر

وی در ایامی که مسلم بن عقیل، به نمایندگی از سوی سیدالشهداء به کوفه آمده و به نفع آن حضرت بیعت می‌گرفت، والی کوفه بود، پیشتر ساکن شام شده بود. از قبیله‌ی خزرج و از انصار بود. مادر او عمره دختر رواحه (خواهر عبدالله بن رواحه) نام داشت. نعمان قبلا از سوی معاویه ولایت کوفه را بر عهده داشت،

یزید هم او را در همان منصب ابقا کرد. وی خطیب و شاعر بود. در جنگ صفین از سپاه معاویه به شمار می‌آمد. سپس قاضی دمشق شد. آنگاه از سوی معاویه به ولایت یمن گماشته شد. از آن پس ۹ ماه هم والی کوفه گشت.

پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و ملاقات بی‌شمار مردم با او، نعمان بن بشیر نگران و خشمگین شد، از این رو مردم را فراخواند و به منبر رفت و پس از سپاس و ستایش پروردگار اینگونه سخن آغاز کرد: «و اما بعد، ای بندگان خدا از خدا بترسید و به سوی فتنه و تفرقه نشتابید، که به سبب آن مردان هلاک گردند و خونها ریخته شود و اموال به تاراج رود، من با کسی که به مبارزه

برنخیزد سر جنگ ندارم و تا کسی به من یورش نیاورد بر او نتازم و خواب خوش از خفتگان شما نستانم و شما را به جان یکدیگر نیندازم و به تهمت و گمان بد کسی را دستگیر نسازم و لیکن اگر رویتان به من باز شود، و بیعتتان را بشکنید و با پیشوایتان مخالفت ورزید، به خدایی که جز او خدایی نیست بی‌تردید با شمشیر خود آن گونه بر شما بتازم که تا دسته‌ی آن در قبضه‌ی من است، دست بر ندارم اگر چه در میان شما یاوری نداشته باشم. امیدوارم که حق شناسان شما از باطل گرایان شما بیشتر باشند.»

نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه چون اوج و قدرت گرفت، عبدالله بن مسلم که از هواداران بنی‌امیه بود، نسبت به سهل‌انگاری نعمان در قضیه‌ی مسلم بن عقیل انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مردم مقتدرتری بفرستد. یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود (سرجون) عبیدالله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی فرمان سختگیری و شدت عمل داد، و بدین صورت، نعمان بن بشیر از امارت کوفه عزل شد. وی تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده بود و والی «حمص» گشت ولی به علت بروز اغتشاشاتی که به فتنه‌ی ابن‌زبیر معروف است، اهل حمص او را پذیرا نشدند، از آنجا گریخت، مردم تعقیبش کرده او را کشتند. این حادثه در سال ۶۵ هجری بود. وی در آن هنگام ۶۴ سال سن داشت.

نعمان بن بشیر

وی در ایامی که مسلم بن عقیل، به نمایندگی از سوی سید الشهدا به کوفه آمده و به نفع آن حضرت بیعت می‌گرفت، والی کوفه بود، پیشتر ساکن شام شده بود.از قبیله خزرج و از انصار بود.مادر او عمره دختر رواحه (خواهر عبدالله بن رواحه) نام داشت.نعمان قبلا-ازسوی معاویه ولایت کوفه را بر عهده داشت، یزید هم او را در همان منصب ابقاء کرد.[۱] وی خطیب و شاعر بود.در جنگ صفین از سپاه معاویه به شمار می‌آمد.سپس قاضی دمشق شد.آنگاه از سوی معاویه به ولایت یمن گماشته شد.از آن پس ۹ ماه هم والی کوفه گشت.[۲] .

نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه چون اوج و قدرت گرفت، عبدالله بن مسلم که از هواداران بنی امیه بود، نسبت به سهل انگاری نعمان در قضیه مسلم بن عقیل انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مرد مقتدرتری بفرستد. یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود «سرجون» عبید الله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی فرمان سختگیری و شدت عمل داد، و بدین صورت، نعمان بن بشیر از کوفه عزل شد.تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده بود و والی حمص گشت ولی بعلت بروز اغتشاشاتی که به فتنه ابن زبیر معروف است، اهل حمص او را پذیرا نشدند، از آنجا گریخت، مردم تعقیبش کرده او را کشتند.این حادثه در سال ۶۵ هجری بود.[۳] وی درآن هنگام ۶۴ سال داشت.[۴] . ------------------

پی نوشت ها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادة، ص ۷.

[۲] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۳۶.

[۳] ر.ک: در کربلا چه گذشت، (ترجمه نفس المهموم)، ص ۱۱۶.

[۴] قمقام زخار، ص ۲۸۹.

نعمان بن ابی‌جعد

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. بعضی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است. هم او بود که به دستور ابراهیم بن اشتر خود را به مختار رسانید و خبر به هلاکت رسیدن راشد بن ایاس را به اطلاع رساند.

نعمان بن صهبان جرمی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابوعبید ثقفی (نعمان بن صهبان) فرماندهی عده‌ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیریهای میان شورشیان و نیروهای مختار، (نعمان) به هلاکت رسید.

نعمان بن عوف ازدی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. نعمان در به ثمر رساندن قیام مختار نقش مهمی را ایفا نمود.

نعیم بن هبیره

وی یکی از فرماندهان و طرفداران تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. نعیم بن هبیره در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. نعیم در جریان درگیری با نیروهای عبدالله بن مطیع (جهت آزادسازی کوفه) به قتل رسید.

نقش نگین حسین

ائمه «ع» هر کدام شعار و جمله‌ای را بر نگین انگشتر خود حک می‌کردند و نشان دهنده روح و فکر خاص آن امام بود.نقش نگین انگشتر سید الشهدا «ع» عبارت بود از «ان الله بالغ امره» و به نقلی دو انگشتر داشت.بر نگین یکی «لا-اله الا-الله، عدة للقاء الله» و بردیگری «ان الله بالغ امره» بود.[۱] هر دو تعبیر، گویای روح شهادت طلب آن حضرت و مقام رضا و تسلیم او به دیدار خدا و پروردگار است.روایت است که در دست امام صادق «ع» انگشتر جدش حسین بن علی «ع» بود و بر نگین آن نوشته بود: «لا اله الا الله عدة للقاء الله»[۲] و این نیز که توحید، سرمایه لقای الهی است، نشان دهنده روح خداجویی و شهادت طلبی اوست. --------------

پی نوشتها :

[۱] سفینة البحار، ج ۱، ص ۳۷۷.

[۲] امالی صدوق، ص ۱۲۴.

نقض مقررات جنگی

عملکرد سپاه کوفه در حادثه کربلا-با اصحاب و اهل بیت امام حسین «ع»، از اصول و قواعد جنگی تجاوز کرد.نمونه‌هایی از این نقضها از این قرار است:

۱-حمله عمومی به یک نفر: بر خلاف مقررات نبردهای تن به تن و رفتن یک هماورد به میدان یک مبارز، در کربلا گاهی دسته جمعی به یکی از یاران حسین «ع» حمله می‌شد، مثل عابس که بر او تاختند یا دستور سنگباران او صادر شد.

۲-تعرض مسلحانه به زن و کودک: زنان و کودکان در جنگها مصونیت دارند، ولی در کربلا، به دستور شمر، خیمه‌ها را بر سر زنان و کودکان بی‌پناه سوزاندند و به خیمه‌نشینان بی‌دفاع تاختند و آنان را آواره صحرا کردند.

۳-اسیر گرفتن زن مسلمان: زن مسلمان را نمی‌توان اسیر گرفت.علی «ع» هم در جنگ صفین اسیر نگرفت، اما سپاه یزید، بازماندگان اصحاب و اهل بیت امام حسین «ع» را (زینب، ام کلثوم، سکینه و...) به اسارت گرفته به کوفه و شام بردند.در دربار شام هم یکی از

شامیان از یزید می‌خواست که فاطمه، دختر سید الشهدا را بعنوان کنیز به او ببخشد، که مورد اعتراض زینب قرار گرفت.
۴-غارت: پس از شهادت امام، به خیمه‌ها تاختند و هر چه یافتند به غنیمت و غارت گرفتند، حتی روپوش زنان و جامه سید الشهدا و گوشواره دخترکان را.[۱] اینها همه افزون براصل ماجرا و کشتن فرزند پیامبر و منادی حق و عدالت بود، که آن نه تنها نقض مقررات جنگ، بلکه نقض اسلام و قرآن بود.به همین جهت، این ننگ و نفرت و نفرین از آل امیه و یزیدیان، تا قیامت بر آن سنگدلان ماند.آنچه از کوفیان و یزیدیان در این حادثه دیده شد، همه تخطی از اصول انسانی و اسلامی بود، برخی هم بی‌سابقه و شگفت بود و برای‌ارعاب دیگران به آن گونه سرکوب شدید پرداختند و مخالفان را گردن زدند و شهدا را لگدکوب سم اسبان ساختند.عبدالله بن بقطر را در کوفه، از بالای قصر پایین انداختند و هنوز رمقی در بدن داشت که سرش را بریدند.قیس بن مسهر را از بالای دار الاماره به پایین انداختند و متلاشی شد و جان داد.مسلم بن عقیل را نیز بالای قصر برده، گردن زدند، سپس بدن او را پایین انداختند.هانی بن عروه را نیز دست بسته در بازار گردن زدند، سپس پاهایش را بسته و پیکرش را در بازار کشیدند.[۲] نیز آوردن انبوه آن سپاه عظیم برای کشتن جمعی محدود، استفاده از شیوه آب بستن به روی سپاه و تشنه نگهداشتن آنان، سرهای شخصیتهای بارز را از تن جدا کردن و شهر به شهر گرداندن، همه از شیوه‌های زشتی بودکه در حادثه کربلا انجام گرفت و مقررات جنگی و اصول اخلاقی و انسانی نقض شد. -------------

پی نوشتها :

[۱] با استفاده از «انقلاب تکاملی اسلام»، ص ۸۲۴ با تلخیص.

[۲] ر.ک: «تاریخ طبری»، ج ۴، ص ۳۰۰، ۲۹۸، و ۲۹۹ (طبع قاهره، ۱۳۵۸ ق).

نماز

پایه دین بر نماز استوار است.جهادهای پیامبر و نبردهای علی «ع» و نهضت حسینی، همه برای «اقامه نماز» و ایجاد و تقویت رابطه بندگی میان خالق و مخلوق است.در نهضت عاشورا، نماز جایگاه مهمی دارد.در برخورد کاروان حسینی با سپاه حر در مسیر کوفه، وقت نماز که می‌رسد، اذان گفته می‌شود، نماز جماعت برگزار می‌گردد و سپاه حر نیز به سید الشهدا «ع» اقتدا می‌کنند.پیش از شب عاشورا که سپاه عمر سعد به طرف خیمه‌گاه امام می‌تازند، حضرت برادرش عباس را می‌فرستد تا با آنان گفتگو کند و شب را مهلت بخواهد تا به نماز و عبادت بگذرانند «ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غداة لعلنا نصلی لربنا هذه اللیلة و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم انی احب الصلوة و تلاوة کتابه وکثرة الدعاء و الاستغفار».[۱] در همان وقت نیز حبیب بن مظاهر به سپاه دشمن خطاب کرد که چرا می‌خواهید با گروهی بجنگید که سحرخیزان و شب زنده‌داران و اهل عبادتند؟[۲] .
خصلت یاران شهید او، روح معنوی و حال عبادت و نیایش و نماز بود و شب عاشورا، زمزمه نماز و نیایش آنان در خیمه‌هایشان پیچیده بود.به گفته مورخان «لهم دوی کدوی‌النحل و هم ما بین راکع و ساجد و قاریء للقرآن»[۳] همه شب را به نماز مشغول بودند.به نقل‌تاریخ ابن اثیر: شب که شد، تمام شب را به نماز و استغفار و تضرع و دعا پرداختند.صبح عاشورا نیز، حسین بن علی «ع» پس از نماز صبح با یاران، نفرات خود را سازماندهی کرد.[۴] ظهر عاشورا، ابو ثمامه صائدی، وقت نماز را به یاد حضرت آورد.حضرت نیز او را دعا کرد که: خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. آنگاه به اتفاق جماعتی به نماز ایستادند و نماز خوف خواندند.[۵] سعید بن عبدالله نیز از یاران او بود که هنگام نماز، جلوی امام ایستاد و بدن خویش را سپر تیرهای بلا ساخت و با پایان یافتن نماز امام، او بر زمین افتاد و شهید نماز گشت.[۶] حسین و یارانش همه کشته راه نماز شدند.از این رو در زیارتنامه امام خطاب به او می‌گوییم: «اشهد انک قد اقمت الصلاة و آتیت الزکاة و آمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر» (زیارت وارث).
آنچه به جهاد، ارزش می‌دهد، آمیختگی آن با نماز است.عاشورا تلاقی عرفان و حماسه بود و نهضت کربلا برای احیای سنتهای

دینی و فرایض الهی از جمله نماز بود.شیعه او نیز باید اهل نماز و خشوع باشد و از دینداری تنها عزاداری را نشناسد. حتی معتقدان و امیدواران به شفاعت حسین «ع» نیز باید اهل نماز باشند.چون شفاعت بی‌نمازان نخواهد رسید.دریغ و افسوس از کار آنان که در ایام سوگواری به عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و دسته و هیات می‌روند، اما نسبت به نمازهای واجب بی‌اعتنایند. ترك واجب كرده، سنت به جا می آورند! -------------------

پی نوشتها :

[۱] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۸.

[۲] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷۷.

[۳] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۷۵.

[۴] الکامل، ج ۲، ص ۵۶۰.

[۵] سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳۶، الکامل، ج ۲، ص ۵۶۷.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

نهضت توابین

توبه‌کنندگان، لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کردند. پس از حادثه کربلا، شیعیان کوفه بخاطر یاری نکردن امام حسین «ع» پشیمان شدند و توبه کردند و زدودن ننگ کوتاهی در نصرت امام را در قیام و انتقام از قاتلان سید الشهدا دیدند. سلیمان بن صرد خزاعی را که از چهره‌های بارز شیعه بود به ریاست برگزیده، در خانه او گرد آمدند و هم‌پیمان شدند تا دست به قیام علیه امویان بزنند.آغاز تصمیمشان در سال ۶۱ هجری بود، لیکن زمان نهضت را در سال ۶۵ هجری قرار دادند.در این مدت، باجذب افراد به گروه خویش و تهیه سلاح و فراهم کردن امکانات نهضت، پس از مدتی سازماندهی مخفیانه، سرانجام با جمعیتی ۴۰۰۰ نفری قیام کردند و با شعار «یا لثارات الحسین»، عازم نخیله شدند تا از آنجا به سوی شام حرکت کنند.شروع قیام آنان را در عصر مروان بن حکم، روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الثانی گفته‌اند.[۱] .
بر سر تربت سید الشهدا رفتند و پس از زیارت قبر حسین «ع» و گریه‌ها و ناله‌ها با خداچنین راز و نیاز کردند: «پروردگارا! ما پسر دختر پیامبرمان را خوار و بی‌یاور ساختیم، گذشته ما را ببخشای و توبه ما را بپذیر، که تو توبه پذیر مهربانی، بر حسین و یاران شهید وصدیق او رحمت فرست.ما تو را شاهد می‌گیریم که بر همان راه و هدفی هستیم که آنان جان باختند، پس اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».[۲] به خاطر همین اظهار توبه و پشیمانی، به «توابین» مشهور شدند.چون عامل اصلی فاجعه کربلاـ را حکومت‌یزید می‌دانستند، از آنجا رو به شام نهادند و به عین الورده آمدند و در آنجا با سپاه شام برخوردی شدید داشتند.پس از چندین روز نبرد سخت، سرانجام سران نهضت، از جمله سلیمان بن صرد که آن هنگام ۹۳ سال از عمرش می‌گذشت به شهادت رسیدند و انقلابیون چون توان مقابله با سپاه انبوه شام را که با فرماندهی «حصین بن نمیر» آمده بودند نداشتند، شبانه به کوفه رفتند، البته جمعی هم در درگیری شهید شدند.[۳] رهبران نهضت، بجز سلیمان، عبارت بودند از: مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال، رفاعة بن شداد. -------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، شمس الدین، ص ۲۰۵.

[۲] ثورة الحسین، شمس الدین، ص ۲۶۴.

[۳] حیاة الامام الحسین، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۵۰ و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۶۵.

نهضتهای پس از عاشورا

شهادت مظلومانه سید الشهدا و یارانش در کربلا، تاثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت و خونی تازه در رگهای جامعه اسلامی دواند و جو نامطلوب را شکست و امتدادهای آن حماسه، در طول تاریخ، جاودانه ماند.حتی در همان سفر اسارت اهل بیت نیز تاثیرات سیاسی این حادثه در اندیشه‌های مردم آشکار شد.گروهی از اسرا را که به شام می‌بردند، چون به تکریت رسیدند، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته شدن حسین «ع»، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند.به شهر «لینا» نیز رسیدند.مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین و دودمانش سلام و درود فرستادند و امویان را لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند.چون خبر یافتند که مردم «جهینه» هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند.به قلعه «کفر طاب» رفتند، به آنجا نیز راهشان ندادند.به حمص که وارد شدند، مردم تظاهرات کردند و شعار دادند: «اکفرا بعدایمان و ضلالا بعد هدی؟» و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشتند.[۱] برخی از تاثیرات حماسه عاشورا از این قرار است:

۱-قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم

۲-احساس گناه و شرمساری در جامعه، بخاطر یاری نکردن حق و کوتاهی درادای تکلیف

۳-فرو ریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام بر ضد ستم

۴-رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی

۵-بیداری روح مبارزه در مردم

۶-تقویت و رشد انگیزه‌های مبارزاتی انقلابیون

۷-پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی)

۸-پدید آمدن انقلابهای متعدد با الهام از حماسه کربلا

۹-الهام بخشی عاشورا به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ

۱۰-تبدیل شدن «کربلا» به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت، برای نسلهای انقلابی شیعه

۱۱-به وجود آمدن پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول تاریخ، بر محور شخصیت و شهادت سید الشهدا «ع»

از نهضتهای شیعی پس از عاشورا، می‌توان «انقلاب توابین»، «انقلاب مدینه»، «قیام‌مختار»، «قیام زید»، و... حرکتهای دیگر را نام برد.برای توضیح بیشتر، به مدخل خاص هر یک از این نهضتها در همین مجموعه مراجعه شود.تاثیر حماسه عاشورا را در انقلابهای بزرگی که در طول تاریخ، بر ضد ستم انجام گرفته، چه در عراق و ایران و چه در کشورهای دیگر، نباید از یاد برد. «فرهنگ شهادت» و انگیزه جهاد و جانبازی که در انقلاب اسلامی ایران و هشت‌سال دفاع مقدس در جبهه‌ها جلوه‌گر بود، گوشه‌ای از این تاثیر پذیری است.شعار «نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه» که در مبارزات ملت مسلمان ایران بر ضد طاغوت طنین افکن بود و نیز شور حسینی جبهه‌های رزم ایران، گواه روشن تاثیر گذاری کربلا در قرنها پس از آن حماسه مقدس است.یکی از نویسندگان محقق، نتایج نهضت کربلا را عبارت می‌داند از:

۱-پیروزی مساله اسلام و حفظ آن از نابودی

۲-هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین

۳-شناخت اهل بیت بعنوان نمونه‌های پیشوایی امت

۴-تمرکز شیعه از بعد اعتقادی بر محور امامت

۵-وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه

۶-ایجاد حس اجتماعی در مردم

۷-شکوفایی موهبتهای ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی

۸-منابر وعظ و ارشاد، به عنوان وسیله آگاهانیدن مردم

۹-تداوم انقلاب بصورت زمینه سازی نهضتهای پس از عاشورا[۲] .

حادثه کربلا، گشاینده جبهه اعتراض علیه حکومت امویان و سپس عباسیان شد، چه به صورت فردی که روحهای بزرگ را به عصیان و افشاگری واداشت، و چه به شکل مبارزه‌های گروهی و قیامهای عمومی در شهری خاص یا منطقه‌ای وسیع.[۳] . خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت‌خوابیده را بیدار کرد[۴] . ----------------

پی نوشتها :

[۱] عاشورا فی الادب العاملی المعاصر، ص ۵۴ به نقل از منتخب طریحی و مقتل ابی مخنف.

[۲] برای تفصیل آن ر.ك: «حیاة الامام الحسین»، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۳۶، (معطیات الثورة).

[۳] در این زمینه‌ها ر.ك: «الانتفاضات الشیعیه»، هاشم معروف الحسنی، «امامان و جنبشهای مکتبی»، محمد تقی مدرسی.

[۴] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۵.

نهضت یا شورش؟

حرکت امام حسین «ع» که بصورت امتناع از بیعت با یزید و هجرت به مکه و از آنجا به‌کربلا بود، حرکتی الهام گرفته از قرآن و سنت پیامبر «ص» و بر اساس عمل به تکلیف در برابر حکومت جور و ولایت فسق و برای مبارزه با بدعتها و مقابله با اعاده جاهلیت بود (-اهداف نهضت عاشورا).این از مجموعه سخنان و خطبه‌های آن حضرت و ماهیت قیام وی و عملکرد امویان روشن است و چون مبتنی بر اصل «ولایت صالحان» و فلسفه سیاسی ناب اسلام بود و آن حضرت، صرفا برای قیام به وظایف امامت و نهی از منکر و احیای سیره پیامبر «ص» دست به آن حرکت زد، حرکت او یك «نهضت مکتبی» تلقی‌می‌شود.اما هواداران بنی امیه، چه در آن زمان و چه قرنهای بعد و حتی عصر حاضر، کوشیده‌اند که حرکت آن حضرت را نوعی شورش، آشوب، فتنه‌انگیزی، ایجاد تفرقه در امت و تمرد از خلافت معرفی کنند و در کشتن او، حق را به جانب یزید بدهند که یك شورشگر بر ضد خلافت مرکزی را کشته است.در این مورد، به احادیثی هم استناد می‌کنند که رسول خدا «ص» به کشتن کسی که یکپارچگی امت را به هم زند فرمان داده است و می‌گویند: «قتل الحسین بسیف جده».در حالی که حدیث، بر فرض صحت مخصوص جایی است که حکومتی اسلامی و حاکمی متعهد و عادل باشد و کسی یا کسانی بخواهند بر ضد آن آشوب و فتنه‌گری کنند.اما نه حکومت امویان مشروع بود، نه‌بیعت مردم آزادانه و به اختیار بود، نه حکام، به دین و عدل رفتار می‌کردند و نه از ارتکاب فسق و فجور و محرمات پروا داشتند و نه مال و جان و نوامیس مسلمانان پاك، از تعرض و ستم یزید و عمال او مصون بود.بنابراین جهاد بر ضد چنین حکومتی، تکلیف دینی امام حسین «ع» بود.

گر چه امام می‌دانست که در آن شرایط، به پیروزی نظامی سریع دست نمی‌یابد، اما باز چنان نبود که بی‌فکر و برنامه و بدون نقشه خود را به کشتن دهد.نتایج مقطعی و دراز مدت آن حرکت خونین در آگاهانیدن مردم و افشای چهره ظلم و ایجاد انگیزه مبارزه درمردم و حفظ دین از نابودی و بالاتر از همه «عمل به وظیفه» آن حضرت را به قیام واداشت و اینها برای آن امام، «فتح» به شمار می‌رفت، هر چند خون خود و یارانش در این راه، ریخته می‌شد.چون می‌دانست که به هر تقدیر او را خواهند کشت، برای نحوه

شهادت برنامه ریزی کرد تا به مؤثرترین صورت و الهام بخش‌ترین شکل در آید.در واقع، سلاح او «شهادت» بود و در استراتژی او «خون»، بر «شمشیر» پیروز شد. وارث

ارث برنده، میراث دار، کسی که مال، خانه، زمین، صفات یا افتخاراتی را از پدر یا اجداد و گذشتگان به ارث می‌برد.هم نام زیارتنامه‌ای است معروف، که سید الشهدا «ع» رابا آن زیارت می‌کنند.مرحوم «ابن قولویه» سند آن را به جابر جعفی از اصحاب امام صادق علیه السلام رسانده که وی آن را از آن حضرت روایت کرده است و با جمله «السلام علیك یا وارث آدم صفوهٔ الله...» شروع می‌شود.[۱] و هم لقب سید الشهدا «ع» است که در ادعیه وزیارات، از آن حضرت به عنوان وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم، وارث موسی، وارث عیسی، وارث محمد، وارث علی، و وارث حسن... یاد شده است.[۲] .

وراثت حسین بن علی «ع» از انبیا و اوصیا، برای آن است که خط جهاد در راه حق و مبارزه با باطل و ستم و طاغوت، سر لوحه دعوت همه انبیای الهی بوده است و «کربلا» تجلی این خط ممتد درگیری حق و باطل است. «عاشورا، حضور مجدد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی-علی نبینا و آله و علیهم السلام-است در قله فریادگری و هدایت.این که حسین را وارث آدم «ع» می‌خوانیم و زیارت «وارث» را با سلام بر آن‌پیمبران الهی آغاز می‌کنیم برای همین است، یعنی نقطه اتصال همه حرکتهای الهی و انقلابهای خدایی، به صورت تجسم دوباره آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد و علی و فاطمه و امام حسن (علیهم السلام) در لحظه‌های خورشیدی عاشورا و واقعیت سرشار کربلا... .»[۳] .

در متن زیارتنامه‌ها نیز به وارث بودن حسین بن علی «ع» نسبت به خط انبیا اشاره شده است: از جمله: «اکرمته بطیب الولادهٔ و اعطیته مواریث الانبیاء»[۴] او را با پاکی طهارت اکرام کردی و میراثهای انبیا را به او بخشیدی. و براساس آیه «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»[۵] چون بر پایی قسط و عدالت اجتماعی، رسالت همه انبیا و میراث مشترک رسولان الهی است، حسین بن علی «ع» هم که وارث همه انبیاست، پس وارث خط قسط و عدل آنان نیز می‌باشد و قیام کربلا، از جمله دعوت به عدل و مبارزه با بی عدالتی و ستم را هم در سرلوحه دعوت و اهداف خویش دارد.از این رو، منکرهای اجتماعی و اقتصادی را هم باید در شمار منکراتی که آن حضرت برای مقابله با آنها قیام کرد، به حساب آوریم، که لازمه وراثت عدل و قسط انبیاست. ----------------------

پی نوشتها :

[۱] مفاتیح الجنان و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۳.

[۲] مفاتیح الجنان: زیارت مطلقه سوم، زیارت وارث، زیارت امام حسین روز عرفه.

[۳] قیام جاودانه، محمد رضا حکیمی، نقل از چشمه خورشید، ج ۱، ص ۳۳۰.

[۴] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین در عید فطر و قربان (ص ۴۸).

[۵] حدید، آیه ۲۵.

نافع بنهلال

از شهدای کربلاست.نافع، بزرگواری دلاور، قاری قرآن، کاتب و از حاملان حدیث و از اصحاب امیر المؤمنین «ع» بود و در سه جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب آن حضرت بود.وی از شخصیتهای بارز کوفه بود و پیش از شهادت مسلم بن عقیل، مخفیانه از کوفه بیرون آمده به استقبال امام شتافته بود، سپس همراه امام حسین «ع» به کربلا آمد.در کربلا همراه عباس «ع» در آوردن آب به خیمه‌ها مشارکت داشت.[۱] از جمله کسانی بود که در سخنرانی پرشوری مراتب وفاداری خویش را نسبت به سید الشهدا ابراز داشت.نافع، نام خود را روی تیرهای زهرآگین خود می‌نوشت و همواره با آنها تیراندازی می‌کرد.[۲] روزعاشورا وقتی تیرهایش

تمام شد، شمشیر کشید و بر سپاه کوفه تاخت، در حالی که چنین رجز می‌خواند: انا الهزبر الجملی

دینی علی دین علی کوفیان با سنگ و تیر، او را مورد ضربه‌های خود قرار دادند تا اینکه بازوهایش شکست.او را محاصره کرده و زنده دستگیر نمودند.شمر او را گرفته نزد عمر سعد برد. سپس به دست‌شمر به شهادت رسید.از جمله رجزهای او چنین بود: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی

فذاک رایی و الاقی عملی[۳] . بعضی نیز او را هلال بن نافع گفته‌اند.

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۹۵.

[۲] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۶.

[۳] منتهی الآمال، ج ۱، ص ۲۶۴.

نعمانبن عمرو راسبی

از شهدای کربلاست، از قبیله ازد، که در حمله اول شهید شد.وی اهل کوفه و از اصحاب امیر المؤمنین «ع» بود.او برادرش حلاس (که رئیس نیروهای انتظامی حضرت علی در کوفه بود)[۱] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۸.

نعیم بن عجلان انصاری

همراه نیروهای عمر سعد به کربلا آمدند، ولی شبانه به یاران حسین «ع» پیوستند.

از شهدای کربلاست.نعیم از طایفه خزرج بود و دو برادرش از یاران علی «ع» و مدافعان آن حضرت در صفین بودند.او از کوفه حرکت کرد و در کربلا خود را به‌حسین «ع» ملحق ساخت و روز عاشورا در حمله نخست شهید شد.[۱] نام او در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه آمده است.[۲] .

پی نوشتها :

[۱] عنصر شجاعت، ج ۲، ص ۱۸۳.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۷۰.

نافع بن هلال

نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشیرة بن مذحج - المذحجی الجملی.

او دارای اصالت یمنی و ساکن کوفه و از عشیرهٔ جمل که تیره‌ای از مذحج است می‌باشد. نافع را جوانی قوی، رشید، زیبا و نیکو اندام نوشته‌اند.

او مردی شجاع، مجاهد، شریف، قاری قرآن و کاتب حدیث بود و در جنگهای جمل، صفین و نهروان شرکت کرده و از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام بوده و بیشترین اطاعت و ملازمت را با آن حضرت داشته است.

نافع بعد از شهادت حضرت مسلم علیه‌السلام وقتی که حرکت حضرت امام حسین علیه‌السلام را به سوی کوفه و کربلا شنید به همراه گروهی از شیعیان به راهنمایی طرماح در بین راه به اردوی امام علیه‌السلام ملحق و با آنان وارد کربلا شدند.

او علاوه بر جهاد، دارای خطابه‌های عمیق و خالصانه‌ای خطاب به حضرت امام حسین علیه‌السلام می‌باشد.

آنگاه که حر کار را بر امام علیه‌السلام سخت گرفت آن حضرت در مقابل اصحاب خطبه‌ای خواند، بعد از سخنان امام و زهیر بن قین، نافع برخاست و گفت:

ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تو خود می‌دانی که جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست دوستی خود را در دل همه مردم جای دهد و آنها را مطیع خود سازد، در میان مردم، منافقینی بودند که به او وعده نصرت می‌دادند و مکر در دل داشتند و با سخنانی شیرین‌تر از عسل زبان می‌گشودند و با اعمالی تلخ‌تر از حنظل آنها را تفسیر می‌کردند تا آنکه خدای تعالی روح مقدس او را قبض کرد و از دست مردم آسوده شد، پدرت علی علیه‌السلام نیز چنین بود، مردمی مردانه به یاری او برخاستند و در راه او با ناکثین و قاسطین و مارقین جنگیدند، جمعی هم تا زنده بود با او دشمنی و مخالفت کردند تا آنکه اجلش رسید و به رحمت و رضوان خدا پیوست. تو را هم امروز همان مقام و منزلت در نزد ماست. کسی که عهد خود را بشکند و نیت خود را تغییر دهد جز به خود زیانی نمی‌رساند و خدا از او بی‌نیاز است. اکنون به عافیت راه خود را در پیش گیر و ما را به هر سو که می‌خواهی ببر، خواهی به مشرق روی کن و خواهی به مغرب رهسپار باش، به خدا قسم که ما را از مقدرات خدا هر چه باشد ترسی نیست و از لقای پروردگار کراهتی نداریم. نیتها و بصیرتها و ظاهر و باطن ما اینکه با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن هستیم.

یکی از فعالیتهای مهم نافع در کربلا، شرکت مؤثر او در عملیات موفق تهیه آب به همراهی حضرت عباس علیه‌السلام بود:

وقتی که آب را بر روی سیدالشهداء علیه‌السلام و اصحابش بستند، تشنگی بر ایشان خیلی شدت یافت، حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام عباس علیه‌السلام را با سی سوار و بیست نفر پیاده با بیست مشک فرستاد تا آب بیاورند نافع بن هلال علم را بدست گرفت و جلو افتاد، عمرو بن حجاج که موکل شریعه بود صدا زد کیستی؟

نافع فرمود: منم نافع بن هلال.

عمرو گفت: مرحبا به تو ای برادر برای چه آمدی.

نافع گفت: آمدم برای آشامیدن از این آب که از ما منع گردید.

عمرو گفت: بیاشام گوارا باد تو را.

نافع گفت: و الله نمی‌آشامم قطره‌ای با آنکه مولایم حسین علیه‌السلام و این جماعت از اصحابش تشنه‌اند، در این حال اصحاب پیدا شدند.

عمرو گفت: ممکن نیست که این جماعت آب بیاشامند زیرا که ما را برای منع از آب در اینجا گذاشته‌اند.

نافع پیادگان را گفت: که اعتنا بایشان نکنید و مشکها را پر کنید.

عمرو و اصحابش بر ایشان حمله کردند، حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام و نافع بن هلال دشمن را متفرق کردند و آمدند نزد پیادگان و فرمودند بروید، پیوسته حمایت کردند از ایشان تا آبها را به خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام رسانیدند.

نافع در روز عاشورا به خود تیرهایی داشت و اسم خود را بر فاق تیرها نوشته بود و پیوسته با آن تیرها جنگ کرد تا اینکه تمام شدند، نقل است که هفتاد تیر داشته که با هر تیری یک دشمن را به هلاکت می‌رسانید.

آنگاه شمشیر را به دست گرفته و این رجز را خواند: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین علیه‌السلام و علی علیه‌السلام ان اقتل الیوم فهذا املی

و ذاک رأیی و الاقی عملی «من جوانی از اهل یمن و قبیله جمل هستم - دین من دین حضرت علی علیه‌السلام و حضرت حسین علیه‌السلام می‌باشد - اگر امروز کشته می‌شوم این آرزوی من است. و این اندیشه‌ام بوده (که در راه خدا شهید شوم) و پاداش خود را خواهم دید».

آنگاه مردی از بنی‌قطیعه به نام مزاحم بن حریث به مقابله با نافع به میدان آمد و گفت: «و انا علی دین عثمان»؛ «من پیرو عثمان هستم»، نافع جواب داد: تو پیرو شیطان هستی، سپس حمله کرده و مزاحم و جمع کثیری از دشمن را کشته و زخمی کرد که به روایتی دوازده نفر و روایتی هفتاد نفر را به هلاکت رسانید.

آنگاه لشگریان ابن‌سعد بر او حمله کرده و بازوانش را شکسته و اسیرش کردند. شمر و گروهش، نافع را پیش عمرسعد بردند در حالی که خون از محاسن شریفش جاری بود. عمر سعد گفت: وای بر تو نافع چرا بر خود رحم نکردی و خود را به این حال انداختی؟

نافع گفت: خدا می‌داند که من چه اراده کرده‌ام و ملامت نمی‌کنم خود را بر تقصیر در جنگ با شماها و اگر دستم سالم بود نمی‌توانستید اسیرم بکنید.

شمر به سعد گفت: او را به قتل برسان.

ابن‌سعد گفت: تو او را آورده‌ای اگر می‌خواهی خودت بکش.

آنگاه شمر آماده کشتن او شد.

نافع گفت: به خدا قسم اگر تو از مسلمانان بودی سخت بود بر تو که ملاقات کنی خدا را در حالی که خونهای ما را به گردن داری و حمد خدای را که مرگ ما را به دست بدترین خلق نهاد.

آنگاه شمر او را به شهادت رسانید.

نام نافع بن هلال در زیارت ناحیه مقدسه و زیارت رجبیه وارد شده است.

نافع بن هلال الجملی المرادی

از قرا و محدثین، و از نویسندگان حدیث و از بزرگان قوم خودش بنی‌مراد بود. (بنی‌مراد از شاخه‌های قبیله مذحج و از تبار یمن می‌باشند) نافع در جمل و صفین و نهروان از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود و در «عذیب الهجانات» خود را به سپاه امام حسین علیه‌السلام رسانید و از جمله شهدای عاشورای حسینی گردید. در زمانی که آب را بر خاندان ابی‌عبدالله بستند و عباس بن علی مأمور آوردن آب شد نافع پیشاپیش پیاده‌ها، مشکها را پر آب می‌نمودند و عباس بن علی و سواران از آنها دفاع می‌کردند تا آب را آنها به خیمه رسانیدند. نافع در واقعه عاشورا حوادث و مسایل زیادی دارد که در کتب تاریخ و مقاتل ثبت است. از رجزهای اوست: ان تنکرونی فأنا بن الجملی

دینی علی دین حسین و علی یعنی اگر مرا نمی‌شناسید من هلال جملی هستم که دینم همان دین حسین و علی است.

وقتی نافع در رجز دین خود را دین علی و حسین معرفی نمود - یکی از افراد دشمن که در مقابل قرار داشت و «مزاحم بن حریث» نام داشت گفت: ولی من بر دین عثمانم. نافع گفت: تو بر دین شیطانی و با حمله و ضربتی سخت او را به هلاکت رسانید. نافع تیرانداز ماهری بود و نام خود را - طبق سنت عرب - بر تیرها می‌نوشت و به سوی دشمن می‌افکند. در رجزهای دیگر خود نافع می‌گوید: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین و علی نـافه بن هلال را برخی چون عطاء الله شافعی در روضۀ الاحباب «هلال بن نافع» ضبط کردنـد ولی صحیح آن نافع بن هلال است که در کتب رجال و تراجم، همگی از او بحث نمودند و او را از تربیت شدگان امیرمؤمنان علیه‌السلام ذکر کردند. سرانجام پس از نبرد سخت با ظالمان و پیروان شیطان به شهادت رسید.

نافع بن هلال بجلی

از شهدای کربلاست. نافع، بزرگواری دلاور، قاری قرآن، کاتب، و از حاملان حدیث و از اصحاب أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در سه جنگ جمل، صفین و نهروان در رکاب آن حضرت بود. وی از شخصیتهای بارز کوفه بود و پیش از شهادت مسلم بن عقیل، مخفیانه از کوفه بیرون آمده به استقبال امام شتافته بود، سپس همراه امام حسین علیه‌السلام به کربلا آمد. در کربلا همراه عباس علیه‌السلام در آوردن آب به خیمه‌ها مشارکت داشت. از جمله کسانی بود که در سخنرانی پرشوری مراتب وفاداری خویش را نسبت به سیدالشهداء علیه‌السلام ابراز داشت. نافع، نام خود را روی تیرهای زهر آگین خود می‌نوشت و همواره با آنها تیراندازی می‌کرد. روز عاشورا وقتی تیرهایش تمام شد، شمشیر کشید و بر لشکر کوفه تاخت، در حالی که چنین رجز می‌خواند: انا الهزبر الجملی

دینی علی دین علی کوفیان با سنگ و تیر، اور ا مورد ضربه‌های خود قرار دادند تا اینکه بازوهایش شکست. او را محاصره کرده و زنده دستگیر نمودند. شمر او را گرفته نزد عمر سعد برد. سپس به دست شمر به شهادت رسید. از جمله رجزهای او چنین بود: انا الغلام الیمنی الجملی

دینی علی دین حسین بن علی ان اقتل الیوم فهذا املی

فذاک رأیی والاقی عملی بعضی نیز نام او را هلال بن نافع گفته‌اند.

نافع بن هلال از یاران مخلص و شجاع امام حسین علیه‌السلام بود، وی در روز عاشورا با نیزه‌ی خود که آن را مسموم کرده بود، دوازده نفر از لشکریان عمر سعد را کشت. در خلال جنگ دو بازویش شکسته شد. شمر او را گرفت و نزد عمر سعد فرستاد در حالی که هلال فریاد می‌زد که من دوازده نفر از شما را کشتم و اگر بازوی سالمی داشتم، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید. «شمر» شمشیر کشید که او را به قتل برساند. هلال گفت: خدا را شکر که شهادت من به دست بدترین خلق خداست و شمر این اسیر بی‌دفاع را به شهادت رساند.

نافع بن هلال جملی

به قولی او همان «نافع بن هلال بجلی» از شهدای کربلاست.

جملی: منسوب به جمل بن سعد، عشیره‌ای از مذحج. (یمن، عرب جنوب).

نصر

از شهدای روز عاشوراست. آن بزرگوار، غلام حضرت أمیرالمؤمنین علیه‌السلام بود.

نصر بن ابی‌نیزر حبشی مدنی

از غلامان حضرت علی علیه‌السلام بود و اصالت حبشی داشت و پدرش ابونیزر از فرزندان نجاشی پادشاه حبشه بود و در کودکی به اسلام رغبت کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و اسلام آورد و با آن حضرت زندگی کرده و از اصحابش بود،

بعد از وفات آن حضرت به خدمت حضرت فاطمه علیهاالسلام و فرزندان او در آمد.
یک بار مردم حبشه آمدند تا او را که تنها بازمانده ذکور خاندان نجاشی بود برای پادشاهی به حبشه ببرند ولی ابی‌نیزر گفت یکساعت در خدمت رسول الله بودن برایم بهتر است از یک عمر بر شما و حبشه پادشاهی نمودن... و وقتی در کربلا ـ امام از همه بیعت را برداشت و از نصر نیز – و فرمود: همه شما بروید... انطلقوا جمیعا... نصر گفت: نه به خدا – هرگز هرگز... اگر رفتنی بودیم به این جا نمی‌آمدیم (شاید مقصودش آن بود که اگر عافیت طلب و دنیاگرا بودیم آن زمان که ما را برای پادشاهی حبشه می‌خواستند می‌رفتیم!!)
ابونیزر می گوید:
من از طرف علی علیه‌السلام عهده‌دار سرپرستی دو مزرعه «عین ابن‌نیزر» و «بغیبغه» که در بقیع می‌باشند، بودم. روزی علی علیه‌السلام آمد و گفت طعامی نزد تو یافت می‌شود؟
گفتم: طعامی که آن را برای أمیرالمؤمنین شایسته نمی‌دانم، کدویی است از کدوهای مزرعه که آن را با روغن نامرغوبی پخته‌ام.
آن حضرت فرمود: همان را بیاور، پس دست خود را در آب شست و مقداری از آن خوراك را میل کرد، آنگاه دوباره به سوی آب برگشت و دستهای خود را با ریگ پاکیزه کرد و آن دو را به هم گرفت و مقداری آب خورده و فرمود:
ای ابونیزر دستها پاکیزه‌ترین ظرفهاست. سپس دستها را به شکم مالید و گفت:
کسی که شکم او را به آتش ببرد از رحمت خدا بی‌نصیب باد.
پس کلنگ برداشت و به سوی چشمه سرازیر شد و به کار مشغول گردید، چندی کلنگ می‌زد ولی از آب اثری نبود، پس بیرون آمد و نفسی کشید و عرق از پیشانی گرفت و دیگر بار با کلنگ به سوی چشمه برگشت و کلنگ می‌زد به سوی چشمه برگشت و کلنگ می‌زد و همهمه می کرد، تا آن که آب مانند گردن شتر بیرون جست گرفت، و جاری شد.
علی علیه‌السلام با شتاب بیرون آمد و گفت: خدا گواه باشد که این مزرعه وقف است. دوات و کاغذ بیاور، من دوات و کاغذ بردم و علی علیه‌السلام نوشت: بنده خدا، علی امیرالمؤمنین دو مزرعه معروف به چشمه ابی‌نیزر و بغیبغه را بر فقرای مدینه و رهگذاران تصدق داد تا خدا روی او را با این دو صدقه از آتش عذاب روز قیامت نگاه دارد. این دو مزرعه فروخته و بخشیده نمی‌شوند تا آن که خدا آن دو را ارث ببرد و خدا بهترین ارث برندگان است مگر آن که روزی حسن و حسین علیه‌السلام به آن دو محتاج شوند که در این صورت ملك خالص آن دو خواهد بود و دیگری را در آن حقی نیست.
محمد بن هشام می گوید: امام حسین علیه‌السلام قرض‌دار شد و معاویه برای چشمه ابی‌نیزر دویست هزار دینار می‌داد ولی حضرت به فروش آن حاضر نشد و فرمود: پدرم آن را صدقه قرار داد تا خدا روی او را از آتش نگهدارد و من فروشنده آن نیستم.
نصر بعد از شهادت امام علی علیه‌السلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام، در خدمت حضرت امام حسین علیه‌السلام بود که با آن حضرت از مدینه به مکه و کربلا هجرت کرده و در روز عاشورا در حمله نخست بعد از آن که اسبش پی شد، به شهادت رسید.

نعمان بن عمرو راسبی

منسوب به تیره راسب به مالك ازدی بوده و اهل کوفه می‌باشد. نعمان دارای شهرتی در جنگها بوده و در نبرد صفین حضور داشت.
در واقعه عاشورا نعمان و برادرش حلاس خود را با سپاه ابن‌سعد به کربلا رسانده و سپس به سپاه حضرت امام حسین علیه‌السلام پیوسته و در روز عاشورا در اولین حمله به شهادت رسیدند. نام او در زیارت رجبیه وارد شده است.
راسب: تیره‌ای از «ازد». (یمن، عرب جنوب).

نعیم بن عجلان انصاری

نعیم بن عجلان بن نعمان بن عامر بن زریق انصاری زرقی خزرجی، که اصلا مدنی ولی ساکن کوفه بوده است.
نعیم دارای خانواده و سابقه بسیار درخشانی بوده و دو برادر به نامهای: نعمان و نضر داشت، و هر سه از اصحاب حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت علی علیه‌السلام بوده‌اند و از شجاعان و شعرا محسوب می‌شده‌اند.
نعمان از طرف علی علیه‌السلام مدتی حاکم بحرین و عمان بود.
هر سه برادر در جنگ صفین جهاد کرده و نعمان و نضر در زمان خلافت امام حسن علیه‌السلام از دنیا رفتند ولی نعیم در کوفه بود تا اینکه در کربلا در اولین حمله به شهادت رسید.
نعمان را لسان الانصار و شاعر الانصار و بزرگ انصار می‌گفتند و بعد از شهادت حضرت حمزه علیه‌السلام با خوله بنت قیس همسر حمزه ازدواج کرد.
نام نعیم در زیارت ناحیه و رجبیه اینگونه وارد شده است:
«السلام علی نعیم بن عجلان الانصاری».

نخل،نخل گردانی

نخل، درخت‌خرماست، اما در اصطلاح مراسم سوگواری محرم، به وسیله‌ای بزرگ و اتاقکی تابوت مانند گفته می‌شود که با پوشش سیاه و انواع شالهای رنگارنگ و آیینه و چراغ... می‌آرایند و بعنوان سمبل تابوت سید الشهدا «ع» در روز عاشورا در حسینیه‌ها و تکیه‌ها آن را بلند می‌کنند و به محل اجرای تعزیه می‌برند. «فلسفه آن چنین است که: اگر چه در کربلا نبودیم و جسم پاره پاره شهدا بر زمین ماند، امروز سمبل جنازه آن عزیزان رابا تشریفات و آذین‌بندی و با احترام تشییع می‌کنیم.و با چندین بار گرداندن در کوچه‌ها ومحله‌ها با ندای یا محمد، یا فاطمه، یا علی، یا حسن، و یا حسین، آن را با احترام بر زمین‌می‌گذارند.»[۱] نخل بندی، نخل آرایی، نخل گردانی از اصطلاحات این سنت مذهبی است و در هند، رواج بیشتری دارد. عموما مردم شهرها برای نخل، قداست خاصی قائلند و بلندکردن آن را طی مراسم سنتی ویژه‌ای انجام می‌دهند.نخلها اغلب سنگین است و حمل ونقل آن را عده‌ای مردان قوی عهده‌دار می‌شوند. «نخل آرا» به کسی گویند که نخل محرم را می‌آراید، نخل محرم، نخل عزا، نخل تابوت، نخل ماتم نیز گفته می‌شود. ----------------------
پی نوشت ها :
[۱] روزنامه کیهان، (گزارشی از مراسم عزاداری در میبد)، ۹ / ۴ / ۷۳، ص ۱۷.

نذر

نذر، التزام به انجام یا ترک عملی به نحو خاص بخاطر خداست که با صیغه خاصی‌منعقد می‌شود، مثل «لله علی...» و انجام آنچه که نذر شده واجب است و تخلف از آن گناه است و کفاره دارد.[۱] علاقه‌مندان به اهل بیت و امام حسین «ع» گاهی انجام برخی از امور را نذر می‌کردند تا ملزم شوند آن را ادا کنند، از قبیل: نذر زیارت امام حسین «ع»، عزاداری برای آن حضرت، برپایی مجالس و تعزیه و ذکر مصیبت، اهدای وسیله یا پولی برای حرم یا زوار، اطعام، شرکت در دستجات زنجیرزنی و عزاداری، ساختن تکیه یا حسینیه و... اینگونه نذرها بطور طبیعی تامین کننده بخشی از هزینه‌های احیای عاشورا و ترویج خط اهل بیت «ع» است و به کمکهای مالی و جنسی یا انجام خدمات مربوط به سید الشهدا «ع» جنبه معنوی و قداست می‌بخشد و افراد با افتخار به چنین

کارهایی اقدام می‌کنند.در میان مردم، سنتهایی همچون آش نذری، سفره نذری، گوسفند نذری، شله زرد، ترحلوا و... متداول است که اغلب با نذر، بر خود واجب می‌سازند و در کنار آن مرثیه‌خوانی انجام می‌گیرد و این اطعامها به یاد اهل بیت است. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] تحریر الوسیله، امام خمینی (ره)، ص ۲۳۷.

نقش

برنامه خاصی را که هر یک از افراد شرکت کننده در تعزیه و تآتر و فیلم بر عهده می‌گیرند.در شبیه‌خوانیها، کسی در نقش امام حسین، و دیگری در نقش شمر، عمر سعد، حر و... اجرای برنامه می‌کند.

نوحه

بیان مصیبت، گریه کردن با آواز، آواز ماتم، شیون و زاری، مویه‌گری، زاری بر مرده، شعری که در ماتم و سوگواری با صوت حزین و ناله و زاری خوانند، اعم از سوگواری برای کسی که تازه مرده، یا برای امامان شیعه.[۱] ترکیبات دیگر آن عبارت است از: نوحه آراستن، نوحه ساختن، نوحه سرودن، نوحه خوانی.نوحه‌گری بر مرده، رسم جاهلیت بوده است و کاری مکروه است،[۲] مگر برای معصومین «ع» که نوحه و گریه بر آنان از شعائرمهم و از عوامل نشر فضیلتها و احیای یاد اسوه‌های کمال است و خود امامان بر سید الشهدا «ع» می‌گریستند و امر به نوحه‌خوانی می‌کردند.بر جعفر طیار و حمزه سید الشهدا نوحه‌خوانی شد.آنچه که از کراهت نوحه و ناپسند بودن شغل نوحه‌گری و زشت بودن اجرت نوحه‌گر در روایات یاد شده، ناظر به نوحه‌گریهای جاهلی است که آمیخته به باطل و گاهی حرام بود.[۳] .

در فرهنگ عزاداری برای امام حسین، نوحه به نوعی خاص از شعر مرثیه می‌گویند که در مجالس به صورت جمعی اجرا می‌شود. «اشعار نوحه را برای سینه زدن می‌ساختند، یکی نوحه می‌خواند و دیگران به نوا و آهنگ و وزن اشعار نوحه‌خوان سینه می‌زدند.ولی اشعار مرثیه را با آهنگ در مجالس سوگواری برای به گریه افکندن و اظهار تاسف شنوندگان بر قتل شهدای کربلا می‌خواندند و عنوان روضه نداشت.»،[۴] «... از معروفترین شعرای عصر قاجار که مرثیه و نوحه ساخته‌اند، می‌توان یغمای جندقی و وصال شیرازی را نام برد».[۵] این شیوه در بین عربها هم متداول است و سبک مرثیه سرایی و نوحه‌خوانی بر سالار شهیدان مخصوص است.با توجه به گستردگی این مراسم و رواج آن در طول سال، حتی در سوگ امامان دیگر، ضرورت دارد که سروده‌های ناب و نوحه‌های صحیح و دور از تحریفها و دروغها پدید آید و فرهنگ عاشورا در قالب نوحه نیز ترویج گردد و نوحه خوانان نیز، بیش از هدف قرار دادن گریه، نشر فضیلتهای اهل بیت را هدف قرار دهند.[۶] . -------------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۸۸.

[۳] به روایات مربوط به تعزیه و ماتم و نوحه در بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۷۱ تا ۱۱۳ مراجعه کنید.

[۴] موسیقی مذهبی ایران، ص ۷.

[۵] همان، ص ۲۹.

[۶] نگرشی به مرثیه سرایی در ایران، عبد الرضا افسری، بررسی گسترده‌ای از سابقه این کار در ایران و انواع مرثیه سراییها دارد.

نوحه خوان

کسی که در ایام سوگواری امامان برای دسته‌های سینه‌زن یا زنجیر زن، اشعار مصیبت و نوحه و مرثیه را با آهنگ مخصوص می‌خواند و عزاداران به آهنگ او سینه و زنجیر می‌زنند.[۱] . ------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

نوحه سرا

محل نوحه، عزاخانه، ماتمکده، ماتم‌سرا، غمکده.همچنین به کسی که اشعار نوحه ومرثیه می‌سراید «نوحه سرا» گویند، یعنی سراینده نوحه.

نخیله

نام پادگان نظامی در بیرون کوفه.در زمان علی «ع» بسیج نیروهای رزمی برای جنگ درآنجا صورت می گرفت.در آنجا با خوارج جنگید و برای سپاه خویش در جنگ با معاویه سخنرانی کرد.برای مقابله با سید الشهدا «ع» نیز، ابن زیاد نیروهای خود را آنجا مستقر کرده بود و عمر سعد را با چهار هزار نفر از آنجا به کربلا ـ برای جنگ با آن حضرت فرستاد.[۱] امروز این محل به «عباسیات» معروف است.[۲] . -----------------

پی نوشتها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۵.

[۲] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۳۷.

نقره

نام سرزمینی در راه مکه، دارای برکه و چاههای آب و قلعه، که سر چند راهی قرار داشته است. امام حسین «ع» در این منزل فرود آمده است.به آنجا «معدن النقره» هم گفته شده است.[۱] . --------------------

پی نوشتها:

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادة، ص ۴۳.

نواویس

نام محلی است که در خطبه امام حسین «ع» هنگام خروج از مکه به سوی عراق آمده‌است. خطبه «خط الموت» اشاره دارد که پیکرش در منطقه‌ای بین نواویس و کربلا پاره پاره خواهد شد: «کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات، بین النواویس و کربلا...»[۱] معنای ناووس، گورستان مسیحیان و نیز تابوت سنگی است که جسد مرده را در آن می گذارند.[۲] در اینجا مقصود، روستای خرابی است که قبلا مسیحی‌نشین و در نزدیکی کربلا واقع بوده است. -------------

پی نوشتها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۹۳.

[۲] المنجد، فرهنگ لاروس.

نهر علقمه

نهر علقمه یـا علقمی، نهری بـوده که از فرات منشـعب شـده و آب زلاـل آن را به منطقه کربلاـ و سـرزمینهای اطراف آن می‌رسانـده است.نسبت علقمی به شـخص است، جـد مؤیـد الـدین علقمی وزیر، حفر کننـده آن نهر بوده است.[۱] در مرثیه‌ها، شـهادت عباس بن‌علی «ع» را کنـار نهر علقمه یـاد می‌کننـد (کنـار نهر علقمه، افتـاد دست عبـاس) نهری به همین نام هم اکنون در میان کربلا وجود دارد. ---------------

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ العتبات المقدسه، ج ۸، ص ۳۲ و ۳۸.

نینوا

شهادتگـاه امـام حسـین «ع».نـام منطقه‌ای در کوفه و شـرق دجله و شـرق کربلاـ از روسـتاهای منطقه طف. «نینوا یـک سـری تپه‌های باسـتانی است که کشـیده شده و تا مصب نهر علقمه امتداد می‌یابد.قریه «یونس بن متی» است و آن حضـرت از میان مردم این منطقه بیرون آمده است[۱] نینوا امروز به «بـاب طویرج» معروف است که در شـرق کربلا قرار گرفته است.»[۲] «ناحیه‌ای در سواد کوفه که کربلا از آن ناحیه است.نام قصـبه موصل و نام شهری که یونس علیه السلام به آنجا جهت دعوت کردن مردم آن شهر رفته بود.»[۳] وقتی حسـین بن علی «ع» به این منطقه رسید به سواری برخورد که نامه ابن زیاد را برای حر آورده بود. مضمون نامه این بود: حسین را محاصره کن و در سرزمین بی‌آب و علفی فرود آر.کمی پیشتر رفتند تا به زمین کربلا رسیدند و فرود آمدند.[۴] .

همچنانکه در واژه «نی» اشاره شـد، در ادبیات عاشورا، نسـبت به نی و نینوا نیز تعابیر عاطفی و عرفانی فراوانی ساخته و به‌کار برده‌اند و صحرای کربلا را پر از نوای حقجویی و حقگویی دانسته‌اند. از آن آتش که نمرود زمان در جان ابراهیمیان افکند

به دشت «نینوا»، نای حقیقت از «نوا» افتاد ولی... مرغ شباهنگ حقیقت،

از نوای ناله «حق، حق» نمی‌افتـد.[۵] . قـداست محتوایی نی تـا آنجـا پیش می رود که در دیـد شاعرانه، به صورت بوریا و حصـیری درمی آید که لیاقت در بر گرفتن جسم مطهر اباعبدالله علیه السلام را پیدا می کند و این مضمون در فرهنگ ادبی راه می یابد.

پی نوشتها:

[۱] آثار البلاد و اخبار العباد، قزوینی، ص ۵۵ (چاپ امیر کبیر).

[۲] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۱۳۶.

[۳] لغت‌نامه، دهخدا.

[۴] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۲۷.

[۵] قبله این قبیله، ص ۷۳.

نافذ البصیرهٔ

از القاب شریف حضرت عباس بن علی بن ابیطالب علیهم‌السلام می‌باشد.

در وصف حضـرت ابوالفضل العباس علیه‌السـلام آمده است. امام صادق علیه‌السـلام درباره‌ی حضـرت عباس بن علی علیهماالسـلام،

تعبیر «نافذ البصیرة» دارد، که گویای عمق بینش و استواری ایمان او در حمایت از سیدالشهداء علیه‌السلام است: «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیرة صلب الایمان...».

نوح

در تفاسیر و تاریخ‌های اسلامی نسب او را چنین نوشته‌اند: ابن‌لمک بن مستو شلخ بن اخنوخ بن ادریس بن مارد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم. و گویند وی پس از ادریس به پیامبری رسید و چون پس از نهصد و پنجاه سال دعوت از قوم او بیش از ۸۰ تن ایمان نیاوردند و کافران بر سرکشی و عناد افزودند. نوح علیه‌السلام پس از قرنها دعوت و تحمل چون از تمسخر و عناد کافران قوم خویش به تنگ آمد از جانب خدا بدو وحی رسید که «یا نوح از قوم تو جز این هشتاد تن که مومن شدند کسی مومن نخواهد شد.» قوم را نفرین کرد و از خدا درخواست که دیاری از کفار بر زمین باقی نگذارد. سپس خود به فرمان الهی با پیروان معدودش به ساختن سفینه‌ای پرداختند، چون کشتی ساخته شد، علامات و آیات عذاب الهی آشکار گشت.

باران سیل آسایی باریدن گرفت و زمین به دریای خروشانی مبدل گشت، نوح علیه‌السلام و یارانش در طبقه‌ای از کشتی نوح علیه‌السلام سوار شدند و دو طبقه دیگر آن را به حیوانات و پرندگان اختصاص دادند، کشتی نوح علیه‌السلام بر آبها روان شد و آنانکه دعوت نوح علیه‌السلام را نپذیرفته و از کشتی بیرون مانده بودند یکسره غرق گشتند. از خاندان نوح علیه‌السلام پسری کنعان نام دعوت پدر را نپذیرفته بود، نوح علیه‌السلام چون او را در کام امواج و در حال غرق شدن دید به حکم عاطفت پدری به کشتی دعوتش کرد. فرزند سرکش نپذیرفت و با دیگر کافران غرق گشت. آنگاه که جز کشتی نشستگان جنبنده‌ای بر زمین باقی نماند باران فروایستاد و طوفان آرام گرفت و آنها در کام زمین فرورفت، و به تقدیر خداوندی کشتی نوح علیه‌السلام بر کوه جودی به گل نشست و ساکنان آن فرود آمدند و بر بساط زمین زندگی و زاد و ولد از سر گرفتند. نوح علیه‌السلام جهان خالی از مردم را میان فرزندانش سام، حام و یافث تقسیم کرد. زمین سپاهیان را چون زنج و حبشه و نوبه و بربر و آن دیار و بر و بحر و جزایر آن را به حام داد، و عراق و خراسان و حجار و یمن و شام و ایران شهر نصیب سام شد، و ترک و سقلاب و یاجوج و ماجوج تا چین را به یافث رسید. نوح علیه‌السلام پس از طوفان شصت سال زندگی کرد.

هنگامی که نوح علیه‌السلام ساخت کشتی خود را به پایان رسانید، جبرئیل بر او نازل گردید و پنج میخ آهنی را که هر کدام به نام یکی از پنج تن آل عبا بود و به او داد تا در جلوی کشتی بکوبد. وقتی که نوح علیه‌السلام خواست تا میخی را که به نام حسین علیه‌السلام است بر کشتی بکوبد، نوری از آن درخشید، و رطوبتی مانند خون از آن ظاهر گشت که موجب حزن حضرت نوح گردید. پس نوح علیه‌السلام از سبب آن سؤال نمود، سپس جبرئیل واقعه‌ی کربلا و ماجرای شهادت امام حسین علیه‌السلام را برای او بازگو نمود و هر دو به شدت گریستند.

و پس از واقعه‌ی طوفان هنگامی که کشتی نوح علیه‌السلام به محل شهادت حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام رسید، دریا طوفانی شد و آن کشتی با اهلش به تلاطم افتادند، آنگاه نوح علیه‌السلام از غرق شدن ترسید و مناجات کرد که:

پروردگارا همه‌ی دنیا را گشتم ولی چنین حادثه‌ای پیش نیامد، سپس جبرئیل نازل شد و قضیه‌ی کربلا را بیان نمود، در آن زمان نوح و اصحابش گریستند، قاتل حسین علیه‌السلام را لعن کردند و به سلامت از آن محل گذشتند.

نضر بن صالح عبسی

وی یکی از روایتگران واقعه‌ی جانگداز عاشوراست. نامبرده از «حسان بن فائد عبسی» جریان نامه‌ی «ابن‌سعد» به «عبیدالله» و پاسخ او، و نیز از «قرة بن قیس» داستان «حر» را روایت می‌کند. از او در تاریخ طبری ۳۱ گزارش موجود است و خود روزگار مختار را

درک کرده، و آنگـاه در سال ۶۸ ه.ق با سپاه «مصعب بن زبیر» برای پیکار با «قطری خارجی» بیرون آمده است، سپس در سال ۷۷ ه.ق در مدائن دربان «مطرف بن مغیره» شد و در حالی که جوانی نورس و چابک بود با شمشیر آخته بالای سر او به پاسداری می‌ایستاد. او در سال ۷۷ ه.ق با سپاه «حجاج» پیکار کرد، و سرانجام به کوفه بازگشته است.
«فخر رازی» در کتاب خود نام او را آورده و می‌گوید: از پدرم شنیدم که «ابومخنف» از او روایت کرده و او نیز به نقل از دیگران از امیرمؤمنان روایت آورده است.

نمیر بن وعله

وی یکی از راویان واقعه‌ی عاشوراست. او اخبار خود را از «ابووداک» و «ایوب بن مشرح» و «ربیع بن تمیم» آورده است.
از نامبرده در تاریخ طبری، ۱۰ روایت موجود است که آخرین آنها را از «شعبی» و از مجلس «حجاج» به سال ۸۰ ه.ق روایت می‌کند.

نامه عبدالله جعفر به امام

«تو را به خدا سوگند، با رسیدن این نامه، از این راه برگرد. چه این که می‌ترسم خود و خاندانت در این سفر به شهادت رسید، اگر امروز تو کشته شوی، زمین را ظلمت فراگیرد، چرا که نشان هدایت تنها تویی و امید مردم باایمان تنها به توست. پس در رفتن شتاب مکن تا خود در پی نوشته‌ام شرفیاب گردم، و السلام».
آنگاه عبدالله نزد امیر مکه عمرو بن سعید رفت و امان نامه‌ای را برای اطمینان خاطر امام علیه‌السلام تهیه کرد. عبدالله بن جعفر و یحیی برادر عمرو از مکه بیرون آمدند و خدمت حضرت رسیدند و در بازگشتن آن بزرگوار اصرار کردند. ولی حضرت در جواب آن دو فرمود: رسول خدا علیه‌السلام را در خواب دیده‌ام، و مرا به کاری امر فرموده است که باید از پی آن بروم و از هر چه پیش آید باک ندارم.
عرض کردند، خواب خود را بفرما، فرمود تا اکنون نگفته‌ام و تا زنده‌ام نخواهم گفت.
عبدالله چون تصمیم آن حضرت را قطعی دید، دو فرزندش عون و محمد را گفت، تا با آن حضرت بروند، و جان نثار او باشند.
به نقل سماوی، عبدالله بن جعفر بعد از واقعه کربلا می‌گفت: شکر خدا را اگر چه از همراهی با امام حسین علیه‌السلام و شهادت در راه او محروم ماندم، ولی دو فرزند عزیزم را همراه او فرستادم تا با سربلندی به شهادت رسیدند.
مطلب قابل توجهی را خوارزمی نقل می‌کند که دو نوجوان به نامهای محمد و ابراهیم از فرزندان حضرت جعفر طیار علیه‌السلام از اردوگاه ابن‌زیاد فرار می‌کنند و همان سرنوشتی که برای طفلان مسلم معروف است نقل می‌کند و احتمالا همان دو طفل مسلم هستند. چون یکی دیگر از همسران مسلم، دختر جعفر طیار علیه‌السلام بوده است. و در آخر می‌نویسد:
«فهذا و امثاله من الایات التی ظهرت بقتل الحسین علیه‌السلام و یجوز مثل هذا و قد اخبر به الرسول صلی الله علیه و آله و سلم. کراماتی که در هنگام به شهادت رسیدن محمد و ابراهیم دیده شد و کیفیت و تقاص قاتل از نشانه‌های حقانیت امام حسین علیه‌السلام بوده و از چنین امامی چنین کراماتی جایز بوده و از داستان این دو نوجوان حضرت رسول هم خبر داده است.

نائبةُ الحسین

جانشین حضرت حسین علیه‌السلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نائبهٔ الزهراء

جانشین حضرت زهرا علیهاالسلام. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب علیهاالسلام است.

ناموس رواق العظیمهٔ

ناموس و شرف آسمان عظمت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نجمهٔ سماء النبالهٔ

ستاره‌ی درخشان آسمان بزرگی. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

نشاط اصفهانی

میرزا عبدالوهاب ملقب به «معتمد الدوله» متخلص به «نشاط» به سال ۱۱۷۵ ه.ق. متولد شده از سال ۱۲۱۸ ه.ق. در تهران می‌زیست. او در دربار فتحعلی شاه قاجار، صاحب دیوان بود. نشاط دارای خط و انشا بوده و از بزرگترین شاعران عهد قاجار است. در اشعار او آثار نهضت بازگشت ادبی را می‌توان دید. نشاط به سال ۱۲۴۴ ه.ق درگذشته است. سید کونین، سبط مصطفی

بهترین فرزند خیرالاولیا پروریده حق در آغوش بتول

زیب دامان، زینت دوش رسول منبع هستی ست آن فرخنده ذات

رشحه رشحه زو رسد بر کاینات قوه‌ها را سوی فعل آورد او

نیک را ممتاز از بد کرد او رهنمونش کرد خود بر قتل خویش

پس بیفکندش سر تسلیم، پیش مصطفای دودمان ارتضا

مرتضای خاندان اصطفا جمله هستیها طفیل هست او

زور بازوی یدالله دست او گر نه خود از زندگی سیر آمدی

عاجز از روباه کی شیر آمدی؟ این سعادت از ازل اندوخته ست

این شهادت از علی آموخته ست چون پیام دوست، از دشمن شنفت

زیر زخم تیغ دشمن «فزت» گفت هر که را از دوستانش خواند دوست

زیر تیغ دشمنان خواند دوست از نخست افتاد چون مقبول عشق

لاجرم شد عاقبت مقتول عشق گر حدیث ما تو را آید عجب

گفت حق خود در حدیث «من طلب» طالب من گر شود یکره کسی

راهها بنمایش هر سو بسی چون مرا بشناسد از آیات من

عاشق آید بر صفات و ذات من شد چو عاشق از من آگه شد همی

زان پس او را زنده نگذارم دمی کشتن عاشق به هر مذهب رواست

خاصه آن عاشق که معشوقش خداست پس مرا ز آیین و دین مصطفی

بر شهید خویش باید خونبها وانکه هم منظور و هم مقبول من

گشت زان سان تا که شد مقتول من هر دو عالم نیست خونش را بها

غیر من او را نشاید خونبها خویش را نه رایگانی بخشمش

کشته‌ام تا زندگانی بخشمش کشته‌ی عشق ار شوی زنده شوی

تا ابد باقی و پاینده شوی عشقبازی را شعار دیگر است

رسم او رسم دیار دیگر است

نظیری نیشابوری

محمـد حسن نیشابوری معروف به نظیری، مـدتی در دربار عبدالرحیم خان خانان و اکبر شاه در هند به سـر می‌برده و به مدح آن دو پادشـاه و نیز جهـانگیر پسـر اکبر شاه پرداخته است، ولی بیشتر عمر خود را در احمـد آباد گجرات در انزوا گذرانـده و در همانجا به سال ۱۰۲۱ ه.ق. درگذشـته است. دیوان او شامل قصاید، ترکیبات، ترجیعات، مقطعات و رباعیات در حدود ۱۰ هزار بیت دارد و در هند به طبع رسیده است. زان بس حسین حجت حق در میان نهاد

منکر ز جهل، تیر حسد در کمان نهاد حق زاولیا مقام ذبیح اللهیش داد

در قبضه‌ی مشیت خویشش عنان نهاد حلقی که بوسه گاه نبی بود، ظلم عهد

شمشیر زهر داده‌ی امت بر آن نهاد ذبح عظیم اشاره به قتل حسین بود

منت که بر خلیل، خدای جهان نهاد تعبیر کرد از آن به بلای مبین خلیل

کاندوه کربلای حسینش به جان نهاد گر چه به صدق وعده براهیم را ستود

لیک از حسین، شرط وفا در میان نهاد دادش مقام صبر و رضا تا شهید شد

با نفس مطمئنه قدم در جنان نهاد می‌راند در بلا و محن، نفس جاهدش

تا روح، پای بر زبر آسمان نهاد شد حاصلش عذوبت روح از عذاب تن

جانش عزیز گشت چو تن در هوان نهاد حق، مشهد حسین محل شهود ساخت

فردوس در مکاره و رنج جهان نهاد شط فرات راند ز طوفان کربلا

وانگه سر حسین به خون روان نهاد

نعمت میرزاده

خورشید رفته است ولی ساحل افق

می‌سوزد از شراره‌ی نارنجی‌اش هنوز وز شعله‌های سرخ شفق، نقش یک نبرد

تابیده روی آینه‌ی آسمان روز گرد غروب ریخته در پهن دشت رزم

پایان گرفته جنبش خونین کارزار آنجا که برق نیزه و فریاد حمله بود

پیچیده بانگ شیهه‌ی اسبان بی‌سوار پایان گرفته رزم به هر گوشه و کنار

غلتیده روی بستر خون پیکری شهید خاموش مانده صحنه و گویی ز کشتگان

خیزد هنوز نغمه‌ی پیروزی و امید این دشت غم گرفته که بنشسته سوگوار

امروز بوده پهنه‌ی آن جاودانه رزم اینک دو سوی صحنه، دو هنگامه دیدنی ست

یک سو لهیب آتش و یک سو غریو بزم این دشت خون گرفته که آرام خفته است

امروز بوده شاهد رزم دلاوران این دشت دیده است یکی صحنه‌ی شگفت

این دشت دیده است یکی رزم بی‌امان این دشت دیده است که مردان راه حق
چون کوه در برابر دشمن ستاده‌اند این دشت دیده است که پروردگان دین
جان بر سر شرافت و مردی نهاده‌اند این دشت دیده است که هفتاد تن غیور
بگذشته‌اند از سر و سامان و زندگی بگذشته‌اند از سر و سامان که بگسلند
از پای خلق، رشته‌ی زنجیر بندگی امروز زیر شعله‌ی خورشید نیمروز
بر پا شده‌ست رایت بشکوه انقلاب بالیده است قامت آزادگی و عشق
تا بر فراز معبد زرین آفتاب از پرتو جهنده‌ی شمشیرهای تیز
خورشیدها دمیده به هنگام کارزار بانگ حماسه‌های دلیران راه حق
رفته‌ست تا کرانه‌ی آفاق روزگار خورشید رفته است و به پایان رسیده رزم
اما نبرد باطل و حق مانده ناتمام وین صحنه‌ی شگفت به گوش جهانیان
تا روز رستخیر صلا می‌دهد قیام **** تا ابد برخی آن تشنه شهیدم که فرات
شاهد همت سیراب و لب تشنه‌ی اوست آن جوانمرد که لب تشنه ز دریا بگذشت
زانکه دریا به بر همت او کم ز سبوست غرق آتش که مگر آب رساند به حرم
خون فشان از سر و از ساعد و آویزه‌ی پوست به مثل دوست بود به ز برادر اما
جان به قربان برادر که چنین باشد دوست ای صبا، هر سحر از جانب من بوسه بزن
بر زمینی که ز خون شهدا غالیه بوست

نیاز اصفهانی

سید حسین (یا سید حسن) طباطبایی اصفهانی متخلص به «نیاز» در نیمه‌ی نخست قرن سیزدهم هجری می‌زیسته و از دانش و خوشنویسی و قریحه‌ی شاعری و بویژه غزلسرایی بهره داشته است. او را نواده‌ی میر شاه تقی جوشقانی، از رجال دربار شاه سلیمان صفوی، ذکر کرده‌اند.

نیاز اصفهانی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. نیاز اصفهانی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: شد شام و آفتاب نمود از شفق به تن
چون کشتگان کرب و بلا لاله گون کفن یا همچو مغفری که به خون گشته واژگون
یا چون سری که کرده جدا تیغش از بدن گفتم به خویش از سر حیرت که از چه رو
پیداست رسم تازه در آن کهنه انجمن؟ افکنده چرخ، یوسف خورشید را به چاه
و آنگاه لاله‌گون ز شفق کرده پیرهن پر خون نموده چون زکریا چرا کنار
در طشت خون؛ مگر سر یحیاست غوطه زن؟ یا پر ز خون رکاب شه دین که آسمان
چون ذوالجناح بسته به پهلوی خویشتن گلگون قبای آل عبا فخر عالمین
در خاک و خون فتاده‌ی کرب و بلا حسین در خون چون نور دیده‌ی زهرا تپیده شد
از بهر گریه چرخ سراپای دیه شد هم روی آفتاب ازین غصه تیره گشت
هم قامت سپهر ازین غم خمیده شد بر باد داد تازه گلی صرصر ستم

کز آن هزار خار به دلها خلیده شد شد شورشی که محفل عشرتسرای خند
برچیده گشت و بزم غمی تازه چیده شد یعقوب را ز گریه دگر دیده گشت تار
پیراهن صبوری یوسف دریده شد از پشت زین به خاك چو خورشید دین نشست
برخاست شورشی که فلك بر زمین نشست

نیر تبریزی

میرزا محمد تقی فرزند ملا محمد تبریزی مشهور به «حجهٔ الاسلام» و متخلص به «نیر» (۱۳۱۲ – ۱۲۴۷ ه. ق) از علمای شیخیه در آذربایجان بود. وی تحصیل فقه و حکمت را نزد پدرش که از مراجع شیخیه بود آغاز کرد و در نجف ادامه داد. بعد از آن به تبریز بازگشت و تا آخر عمر در آن شهر به خدمات دینی روحانی پرداخت.

مشهورترین آثار وی عبارتند از:

مثنوی آتشکده (در مراثی اهل بیت علیهم‌السلام)؛ لآلی منظومه؛ دیوان غزلیات؛ مثنوی در خوشاب؛ صحیفهٔ الابرار و مفاتیح الغیب.

نیر تبریزی، از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. اشعار او در وصف و نعت قهرمانان کربلا آنچنان پرشور و معرفت ساز است که دل هر خواننده‌ای را تحت تأثیر قرار می‌دهد. نیر تبریزی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: چون کرد خور ز توسن زرین تهی رکاب
افتاد در ثوابت و سیاره انقلاب غارتگران شام به یغما گشود دست
بگسیخت از سرادق زر تار خور، طناب کرد از مجره چاك، فلك پرده‌ی شکیب
بارید از ستاره به رخساره خون خضاب کردند سر ز پرده برون دختران نعش
با گیسوی بریده، سراسیمه، بی‌نقاب گفتی شکسته مجمر گردون و از شفق
آتش گرفته دامن این نیلگون قباب از کله‌ی شفق، به درآورده سر، هلال
چون کودکی تپیده به خون در کنار آب یا گوشواره‌ای که به یغما کشیده خصم
بیرون ز گوش پرده نشینی چو آفتاب یا گشته زین توسن شاهنشهی نگون
برگشته بی‌سوار سوی خیمه باشتاب گفتم مگر قیامت موعود اعظم است
آمد ندا ز عرش که ماه محرم است شهید عشق که تنگ است پوست بر بدنش
تو خصم بین که به یغما زره برد ز تنش دگر بشیر به کنعان چه ارمغان آرد؟
ز یوسفی که قبا کرده گرگ، پیرهنش چراغ دوده‌ی طاها فلك به یثرب کشت
ز قصر شام برآورد دود انجمنش زمانه گلشن زهرا چنان به غارت داد
که بار قافله شد، ارغوان و یاسمنش ای خفته خوش به بستر خون، دیده باز کن
احوال ما بپرس و سپس خواب ناز کن ای وارث سریر امامت، به پای خیز
بر کشتگان بی‌کفن خود نماز کن طفلان خود به ورطه‌ی بحر بلا نگر
دستی به دستگیری ایشان دراز کن برخیز، صبح شام شد، ای امیر کاروان
ما را سوار بر شتر بی‌جهاز کن یا دست ما بگیر و ازین دشت پر هراس
بار دگر روانه به سوی حجاز کن اگر صبح قیامت را شبی هست آن شب است امشب

طبیب از من ملول و جان ز حسرت بر لب است امشب فلک، از دور ناهنجار خود لختی عنان درکش

شکایتهای گوناگون مرا با کوکب است امشب برادر جان، یکی سر بر کن از خواب و تماشا کن

که زینب بی‌تو، چون در ذکر یا رب یا رب است امشب سرت مهمان خوی و تنت با ساربان همدم

مرا با هر دو اندر دل، هزاران مطلب است امشب بگو با ساربان امشب نبندد محمل لیلا

ز زلف و عارض اکبر، قمر در عقرب است امشب صبا از من به زهرا گو، بیا شام غریبان بین

که گریان دیده‌ی دشمن به حال زینب است امشب ای ز داغ تو روان خون دل از دیده‌ی حور

بی‌تو عالم همه ماتمکده تا نفخه‌ی صور ز تماشای تجلای تو، مدهوش کلیم

ای سرت سر انا الله و سنان نخله‌ی طور دیده‌ها گو همه دریا شو و دریا همه خون

که پس از قتل تو منسوخ شد آیین سرور پای در سلسله سجاد و به سر تاج، یزید

خاک عالم به سر افسر و دیهیم و قصور دیر ترسا و سر سبط رسول مدنی

آه اگر طعنه به قرآن زند، انجیل و زبور تا جهان باشد و بوده‌ست که داده‌ست نشان

میزبان خفته به کاخ اندر و مهمان به تنور؟ سر بی‌تن که شنیده‌ست به لب آیه کهف؟

یا که دیده‌ست به مشکوهٔ تنور، آیه‌ی نور؟ جان فدای تو که از حالت جانبازی تو

در صف ماریه از یاد بشد شور نشور قدسیان سر به گریان به حجاب ملکوت

حوریان دست به گیسوی پریشان ز قصور گوش خضرا همه پر غلغله‌ی دیو و پری

سطح غبرا، همه پر ولوله‌ی وحش و طیور غرق دریای تحیر ز لب خشک تو نوح

دست حسرت به دل، از صبر تو ایوب صبور کوفیان، دست به تاراج حرم کرده دراز

آهوان حرم از واهمه در شیون و شور انبیا محو تماشا و ملایک مبهوت

شمر سرشار تمنا و تو سرگرم حضور داد آسمان به باد ستم خانمان من

تا از کدام بادیه پرسی نشان من گردون به انتقام شهیدان روز بدر

نگذاشت یک ستاره به هفت آسمان من بیخود درین چمن نکشم ناله‌های زار

آن طایرم که سوخت فلک آشیان من آن سرو قامتی که تو دیدی ز غم خمید

دیدی که چون کشید غم آخر کمان من رفت آن که بود بر سر من سایه‌ی همای

شد دست خاک سبز، کنون سایبان من گفتم ز صد یکی به تو از حال کوفه، باش

کز بارگاه شام برآید فغان من عنقای قاف را هوس آشیانه بود

غوغای نینوا همه در ره بهانه بود جایی که خورده می، آنجا نهاد سر

دردی کشی که مست شراب شبانه بود در یک طبق به جلوه‌ی جانان نثار کرد

هر در شاهوار کش اندر خزانه بود نامد بجز نوای حسینی به پرده راست

روزی که در حریم الست این ترانه بود کوری نظاره کن که شکستند کوفیان

آیینه‌ای که مظهر حسن یگانه بود گلگون سوار وادی خونخوار کربلا

بی‌سر فتاده در صف پیکار کربلا فریاد بانوان سراپرده‌ی عفاف

آید هنوز از در و دیوار کربلا بر چرخ می‌رود ز فراز سنان هنوز

صوت تلاوت سر سردار کربلا سیارگان دشت بلا، بسته بار شام

در خواب رفته قافله سالار کربلا شد یوسف عزیز به زندان غم اسیر
درهم شکست، رونق بازار کربلا بس گل که برد بهر خسی تحفه سوی شام
گلچین روزگار ز گلزار کربلا چون سر زد از سرادق جلباب نیلگون
صبح قیامتی نتوان گفتنش که چون صبحی ولی چو شام ستمدیدگان سیاه
روزی ولی چو روز دل افسردگان زبون ترک فلک ز جیش شب از بس برید سر
لبریز شد ز خون شفق، طشت آبگون آسیمه سر نمود رخ از پرده‌ی شفق
خور، چون سر بریده‌ی یحیی ز طشت خون لیلای شب دریده گریبان، گشاده مو
بگرفت راه بادیه، زین خرگه نگون افتاد شور و غلغله در طاق نه رواق
چون آفتاب دین قدم از خیمه زد برون ای خرگه عزای تو، این طارم کبود
لبریز خون ز داغ تو پیمانه‌ی وجود وی هر ستاره قطره‌ی خونی که علویان
در ماتم تو ریخته از دیدگان فرود گریه‌ست بر تو هر چه نوازنده را نواست
ناله‌ست بی‌تو، هر چه سراینده را سرود تنها به خاکیان به عزای تو اشک ریز
ماتمسراست بهر تو از غیب تا شهود از خون کشتگان تو صحرای ماریه
باغی و سنبلش همه گیسوی مشک سود کی بر سنان تلاوت قرآن کند سری
بیدار ملک کهف تویی، دیگران رقود نشگفت اگر برند تو را سجده، سروران
ای داده سر به طاعت معبود، در سجود ای در غم تو ارض و سما خون گریسته
ماهی در آب و وحش به هامون گریسته وی روز و شب به یاد لبت چشم روزگار
نیل و فرات و دجله و جیحون گریسته از تابش سرت به سنان، چشم آفتاب
اشک شفق به دامن گردون گریسته در آسمان ز دود خیام عفاف تو
چشم مسیح، اشک جگرگون گریسته با درد اشتیاق تو در وادی جنون
لیلی بهانه کرده و مجنون گریسته تنها نه چشم دوست به حال تو اشکبار
خنجر به دست قاتل تو، خون گریسته آدم پی عزای تو از روضه‌ی بهشت
خرگاه درد و غم زده بیرون گریسته گر از ازل تو را سر این داستان نبود
اندر جهان ز آدم و حوا نشان نبود *******
در وصف حر :
نفس بگرفتش عنان که پای دار
باره واپس ران، مترس از ننگ و عار عقل گفتنش رو که عار از نار به
جور یار از صحبت اغیار به نفس گفت از عمر برخودار باش
عقل گفتا: عمر شد، بیدار باش نفس گفتا نقد بر نسیه مده
عقل گفت این نسیه از آن نقد به وین کشاکشهای نفس و عقل پیر
نفس شد مغلوب و عقل پیر چیر عاشقانه راند باره سوی شاه
با تضرع گفت ای باب اله تایبم، بگشا به رویم باب را
دوست می‌دارد خدا تواب را وحشی‌ام، آورده‌ام رو بر رسول

ای محمد، توبه‌ی من کن قبول دید چون مولا تضرع کردنش

کرد طوق بندگی در گردنش گفت بازآ که در توبه‌ست باز

هین بگیر از عفو ما خط جواز گر دو صد جرم عظیم آورده‌ای

غم مخور، رو بر کریم آورده‌ای در وصف حضرت عباس :

شد به سوی آب تازان باشتاب

زد سمند باد پیما را در آب بی‌محابا جرعه‌ای در کف گرفت

چون به خویش آمد دمی، گفت ای شگفت تشنه لب در خیمه سبط مصطفی

آب نوشم من؟ زهی شرط وفا عاشقان از جام محنت سر خوشند

آب کی نوشند؟ مرغ آتشند دور دار ای آب، دامن از کفم

تا نسوزد ماهیانت از تفم دور دار ای آب، لب را از لبم

ترسمت دریا بسوزد از تبم زاده‌ی شیر خدا، با مشک آب

خشک لب از آب بیرون زد رکاب حیدرانه آن سلیل ذوالفقار

خویش را زد یک تنه بر صد هزار ناگهان کافر نهادی از کمین

کرد با تیغش جدا، دست از یمین گفت هان ای دست، رفتی شاد رو

خوش برستی از گرو، آزاد رو ساقی اریار است و می این می که هست

دست چبود؟ باید از سر شست دست لیک از یک دست، برناید صدا

باش کآید دست دیگر از قفا لا ابالی نیست دست افشانی‌ام

جعفر طیار را من ثانی‌ام دست دادم تا شوم همدست او

پر برافشانیم در بستان هو از ازل من طایر آن گلشنم

دست گو بردار دست از دامنم چند باید بود بند پای من

تیر باید شهپر عنقای من از کمین ناگه سیه دستی به تیغ

بر فکندش دست دیگر بی‌دریغ چون دو دست افتاده دید آن محتشم

گفت: دستاور که من بی تو خوشم اندر آن کویی که آن محبوب روست

عاشق بی دست و پا دارند دوست عاشقی باید ز من آموختن

شد علم پروانه، از پر سوختن بد چو شور عشق، سر تا پای من

شد قیامت راست بر بالای من شد پرافشان، جعفر طیار وار

درگذشت و رفت سوی یار، یار شد هماغوش شه بدر و حنین

ماند ازو دستی و داماان حسین

در وصف حضرت علی اصغر :

شد چو خرگاه امامت چون صدف

خالی از درهای دریای شرف شاه دین را گوهری بهر نثار

جز دری غلتان نماند اندر کنار شیرخواره، شیرغاب پردلی

نعت او عبدالله و نامش علی در طفولیت، مسیح عهد عشق

انی عبدالله گو، در مهد عشق بهر تلقین شهادت، تشنه کام

از دم روح القدس، در بطن مام داده یادش، مام عصمت جای شیر

در ازل خون خوردن از پستان تیر با زبان حال، آن طفل صغیر

گفت با شه، کای امیر شیرگیر جمله را دادی شراب از جام عشق

جز مرا کم تر نشد زان کام عشق گرچه وقت جان فشانی دیر شد

«مهلتی بایست تا خون شیر شد» تشنه‌ام، آبم ز جوی تیر ده

کم شکیبم، خون به جای شیر ده برد آن مه را به سوی رزمگاه

کرد رو بر شامیان رو سیاه گفت کای کافر دلان بدسگال

که به رویم بسته‌اید آب زلال آب ناپیدا و کودک ناصبور

شیر از پستان مادر گشته دور در کمان بنهاد تیری حرمله

اوفتاد اندر ملایک غلغله جست چون تیر از کمان شوم او

پر زنان بنشست بر حلقوم او غنچه‌ی لب بر تکلم باز کرد

در کنار باب، خواب ناز کرد وه چه گویم من که آن طفل شهید

اندر آن آیینه‌ی روشن چه دید آن گشودن لب به لبخند از چه بود

وان نثار شکر و قند از چه بود رمز «کنت کنز» بودن سر به سر

زیر آن لبخند شیرین، مستتر رمزهای نامه‌ی عهد الست

که شهید عشق با محبوب بست پس ندا آمد بدو کای شهریار

این رضیع خویش را بر ما گذار تا دهیمش شیر از پستان حور

خوش بخوابانیمش اندر مهد نور در وصف حضرت علی اکبر :

اکبر آن آیینه‌ی رخسار جد

هیجده ساله جوان سرو قد برده در حسن از مه کنعان گرو

قصه‌ی هابیل و یحیی کرده نو با ادب بوسید پای شاه را

روشنایی بخش مهر و ماه را کای زمان امر «کن» در دست تو

هستی عالم طفیل هست تو بی‌تو ما را زندگی بی‌حاصل است

که حیات کشور تن با دل است دارم اندر سر هوای وصل دوست

که سراپای وجودم یاد اوست گفت: بشتاب ای ذبیح کوی عشق

تا خوری آب حیات از جوی عشق ای سوم قربانی از آل خلیل

از نژاد مصطفی اول قتیل شاهزاده سوی خیمه شد روان

گفت نالان کای بلاکش بانوان هین فراز آیید و بدرودم کنید

سوی قربانگه روان زودم کنید مادرا برخیز و زلفم شانه کن

خود به دور شمع من پروانه کن دست حسرت طوق کن بر گردنم

که دگر زین پس نخواهی دیدنم کاین وداع یوسف و راحیل نیست

هاجر و بدرود اسماعیل نیست برد یوسف سوی خود راحیل را

دید هاجر زنده اسماعیل را من برای دادن جان می‌روم
سوی مهمانگاه جانان می‌روم سر نهادش بر سر زانوی ناز
گفت کای بالیده سرو سرفراز ای به طرف دیده خالی جای تو
خیز تا بینم قد و بالای تو ای نگارین آهوی مشکین من
با تو روشن چشم عالم بین من این بیابان جای خواب ناز نیست
ایمن از صیاد تیرانداز نیست گفتمت باشی مرا تو دستگیر
ای تو یوسف، من تو را یعقوب پیر جبرئیل آمد شتابان بر زمین
از فراز عرش رب العالمین گفت کای فرمانده ملک وجود
پیشت آوردستم از یزدان درود گر نبودی بود تو، عالم نبود
امتزاج طینت آدم نبود ما نکردیم این شهادت بر تو حتم
ای جلال کبریایی بر تو ختم گر کشی جان جهان، نک زان توست
گوش عزرائیل بر فرمان توست داد پاسخ شاه با روح الامین
کای امین وحی رب العالمین عاشق جانانه را با جان چه کار؟
درد کز یار است، با درمان چه کار؟ جبرئیلا، این که بینی نی منم
اوست یکسر، من همین پیراهنم گر من از هر دو جهان بیگانه‌ام
گنج پنهانی‌ست در ویرانه‌ام گفت: چشم دخترانت در ره است
گفت: عشق از دیدن غیر، اکمه است گفت: ترسم زینبت گردد اسیر
گفت: سوی اوست از هر سو مصیر گفت: سجادت فتاده بی‌طبیب
گفت: بیماریش خوش دارد حبیب گفت: بهرت آب حیوان آورم
گفت: من از تشنگی آن سوترم جبرئیلا، من ز جو بگذشته‌ام
آب حیوان را در آن سو هشته‌ام گفت: آوردستم از غیبت، سپاه
تا کنند این قوم کافر را تباه گفت: مهلا، خود ز من دارد مدد
جبرئیلا، آن سپاه بی‌عدد آن که با تدبیر او گردد فلك
کی بود محتاج امداد ملك گر فشانم دست، ریزم ز آستین
صد هزاران جبرئیل راستین هستی ایشان همه از هست ماست
رشته‌ی تدبیرشان در دست ماست جبرئیلا، چشم دیگر بایدت
تا که حال عاشقان بنمایدت جبرئیلا، من خود از کف هشته‌ام
دست جانان است تار رشته‌ام هشته طوق عشق خود بر گردنم
می‌برد آنجا که خواهد بردنم این حدیث محنت ایوب نیست
داستان یوسف و یعقوب نیست صبر ایوب از کجا و این بلا
این حسین است و حدیث کربلا دورکش زین ورطه رخت، ای محتشم
تا نسوزد شهپرت را آتشم هین سپاهت دوردار از راه من
که جهانسوز است برق آه من آمد از هاتف به گوش او ندا

از حجاب بارگاه کبریا کای حسین، ای نوح طوفان بلا
این همان عهد است و اینجا کربلا تو بدین سان گر کنی جنگ آوری
پس که خواهد شد بلا را مشتری؟ هین فرود آ، ای شه پیمان درست
که بساط کبریایی زان توست ای حریم وصل ما، مأوای تو
اندر آ، خالی ست اینجا جای تو چون پیام دوست از هاتف شنید
دست از پیکار دشمن بر کشید گفت حاشا من نی‌ام در عهد، سست
این کشاکشها همه از بهر توست آشنای تو ز خود بیگانه است
خود تویی تو، گر کسی در خانه است عشق را با من حدیث اختیار
«مسأله دور است اما دوریار» عشق را نه قید نام است و نه ننگ
جمله بهر توست، چه صلح و چه جنگ صورت آیینه، عکسی بیش نیست
جنبش و آرام او از خویش نیست این کشاکش نیستم از نقض عهد
قاتل خود را همی جویم به جهد ورنه من بر مرگ از آن تشنه‌ترم
هین ببار ای تیر باران بر سرم

نفس المهموم

نـام کتـاب شـیخ عبـاس قمی در مقتل سـید الشـهدا «ع» است که بر گرفته از حـدیث امام صادق «ع» است که فرمود: «نفس المهموم لظلمنـا تسبیـح و همه لنـا عبادهٔ و کتمان سـرنا جهاد فی سبیل الله»نفس کسـی که به خاطر مظلومیت ما انـدوهگین شود تسبیـح است، انـدوه برما عبادت است و کتمان و پوشاندن راز ما جهاد در راه خداست.امام صادق «ع» سـپس فرمود: واجب است که این حدیث با طلاـ نوشـته شود.چون کتـاب محـدث قمی یـادآور مصـیبتهای اهل بیت است، این نام را برای کتابش برگزیـده است، به فارسـی هم ترجمه شده است.

نامه

همیشـه یکی از سـندهای قابـل اعتمـاد و رسـمی «نـامه» بـوده اسـت.مکاتبـات اداری، رسـمی و سیاسـی و عزل و نصـبها و فرمانهـا و درخواسـتها به صورت نـامه (و اصـطلاحاکتاب) در نهضت کربلا و قبل و بعـد از عاشورا هم به چشم می‌خورد.[۱] چه نامه‌هایی که سید الشـهدا «ع» به معاویه نوشت و نسـبت به کشتن حجر بن عدی و یارانش اعتراض کرد، وچه آنچه به علما نگاشت و چه آنچه در جریـان نهضت عاشورا، به بسـتگان خود و کوفیان، بصـریان، یاران و نماینـدگان خویش نوشت، حتی آنچه که به صورت وصـیتنامه کتبی آن‌حضـرت به محمد حنفیه ثبت است (لم اخرج اشـرا...) از این دست است.نامه‌هایی را هم بزرگان شـیعه و هواداران آن امام، از بصـره و بویژه کوفه به آن حضـرت نوشـتند و او را به آمـدن به آن پایگاه شـیعی دعوت کردنـد و قول هر گونه مساعدت و یاری دادنـد.سـید الشـهدا نیز در پی آن دعوتنامه‌هـا، نماینـده خویش، مسـلم بن عقیـل را به کوفه فرسـتاد، بـاز همراه وی‌نامه‌ای به شـیعیان نوشت.[۲] .

نامه‌هـایی که در مـدت اقـامت امام حسـین «ع» در مکه، از کوفه برای آن حضـرت فرسـتادند و دعوت به کوفه کردنـد، بسـیار بود.تا حدود ۱۲ هزار نامه و بیشتر هم گفته‌اند. نامه‌ها برخی بصورت فردی بود، برخی بصورت گروهی و با امضاهای بیشمار.نامه‌های سید الشـهدا «ع» بـه آنـان نیز اغلـب، پاسخ به آن دعوتهـا یـا فراخـوانی به یـاری و مبـارزه بـود و محتـوای دعـوت عـاشورایی امـام را در

برداشت.علت آنکه نامه‌های دعوت، اغلب از کوفه بود، آن بود که کوفیان دل خوشی از معاویه نداشتند و هوادار اهل بیت بودند.پس از مرگ او، تصمیم به خلع یزید از خلافت و مبارزه با او گرفتند.نامه‌هایشان هم در پی همین هدف و با مضمونی انتقادآمیز از حکومت امویان و اعلام هواداری نسبت به سید الشهدا «ع» و دعوت به آمدن و قبول رهبری و قول نصرت و یاری و چشم به راه مقدم‌او بودن بود.نامه‌هایی هم میان امام و برخی از شیعیان در بصره رد و بدل شد.آخرین‌نامه‌ای که از کوفیان به دست امام رسید، این متن را داشت: «عجل للقدوم یا بن رسول الله، فان لک بالکوفهٔ ماهٔ الف سیف فلا تتاخر»[۳] ای پسر پیامبر!هر چه زودتر بیا!در کوفه‌صد هزار شمشیر در اختیار توست، دیر مکن!در مسیر راه کوفه، وقتی سپاه حر، راه را برامام گرفت، حضرت به انبوه نامه‌های دعوت استناد کرد و حر از آنها اظهار بی اطلاعی‌می‌کرد.روز عاشورا هم امام در یکی از خطبه‌های اتمام حجت خویش، کسانی همچون شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث، یزید بن حارث و... را مخاطب قرار دارد که... مگر به من ننوشتید که میوه‌ها رسیده و همه جا سرسبز است و آماده، زود بشتاب و به سوی سپاهی سازمان یافته بیا؟... [۴] . ----------------

پی نوشت ها :

[۱] مجموعه نامه‌های ائمه «ع» در کتاب دو جلدی «معادن الحکمهٔ» از محمد بن فیض کاشانی گرد آمده است.نامه‌های سید الشهدا را نیز از جمله در «موسوعهٔ کلمات الامام الحسین» و «بلاغهٔ الحسین» ملاحظه کنید.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۴۶۷.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۲، ص ۳۳۵.

[۴] کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۶۲، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۰۲.

نبرد تن به تن

از سنتهای جنگ در عرب، آن بود که ابتدا دو هماورد و حریف، از دو جبهه به میدان می‌آمدند، خود را معرفی کرده، رجز می‌خواندند و به نبرد می‌پرداختند.گاهی هم نبردهای تن به تن، تکلیف جنگ را روشن می‌ساخت.پس از چند نفر که به میدان هم می‌آمدند، حمله عمومی آغاز می‌شد.[۱] مبارزه، همان به صحنه آمدن افراد در نبرد تن به تن بود.چنین هماوردی در عاشورا، تا ظهر ادامه یافت.گاهی که سپاه کوفه ضعف هماورد جبهه خویش را احساس می‌کردند، بشکل گروهی به رزمنده جبهه حسینی می‌تاختند و او را شهید می‌کردند.شهدای کربلا، برخی در جنگ تن به تن شهید شدند و جمعی هم در حمله عمومی سپاه کوفه که در اوایل درگیری به اردوگاه امام تاختند، به شهادت رسیدند. ----------------

پی نوشت ها :

[۱] الفن العسکری الاسلامی، یاسین سوید، ص ۲۲.

نسخه

کتاب، نوشته، آنچه از روی نوشته‌ای باز نوشته شود.از اصطلاحات شبیه‌خوانی است، متنی که تعزیه‌گردان، برای اجرای تعزیه‌ای گرد آورده یا می‌نگارد و پیش از آغاز تعزیه میان شبیه‌خوانها پخش می‌کند.تعزیه‌نامه هم به آن گفته می‌شود.شعر تعزیه نامه‌ها اغلب به صورت اشعار عامیانه است.»[۱] . ----------------

پی نوشت ها :

[۱] دایرهٔ المعارف تشیع، ج ۴، ص ۴۴۵.

نعش

پیکر بی‌روح، جسد.به معنی تابوت هم آمده است.در کربلا امام حسین «ع» بر سرنعش شهدا حاضر می‌شد.اهل بیت امام حسین «ع»، پس از عاشورا کنار نعش شـهیدان آمدند و گریه و عزاداری کردند.در مراسم تعزیه و شبیه‌خوانی هم که اشـخاص، نقشهای مختلفی به عهـده می گیرنـد، برخی هم در نقش «نعش» در میدان بر زمین می‌افتند و تداعی کننده اجساد شـهدای کربلا می گردند.کسـی که در تعزیه، نقش بی‌اهمیت و بی‌سـخنی را به‌عهـده دارد.[۱] در تعزیه‌هـا، نعش را همراه با پیکانهای خون‌آلود و شمشـیرهای شکسـته وسـنانها که بر روی نعشـها دوخته یـا جاسـازی شـده بود نشان می‌دادنـد که یادآور وضع طبیعی کشـته‌های میـدان باشـد، یا همراه با پرندگان و کبوترانی با شهپر خونین بر نعش شهیدان، که سمبل رساندن خبر شهادت به مدینه بود. ------------------

پی نوشت ها :

[۱] فرهنگ فارسی، معین.

نی،نیزه

نی، گیـاهی آبی و دارای سـاقه میان کاواک و راست.ساقه آن میان تهی و به ضـخامت انگشتی یا بیش از آن است و رنگ آن غالبا زرد است... و هر لوله مانندی که میان تهی باشد، مزمار، نای. نیزه سـلاحی معروف که چوبی باریک است و استوانه‌ای شکل، مانند نی‌که در سـر آن پیکانی نصب کرده‌انـد، به عربی رمـح گوینـد.به معنای پرچم و رایت هم آمـده‌است.[۱] در عـاشورا، هم به عنوان سلاح جنگ به کار گرفته می‌شـد، هم سـر شـهدا را بر نوك‌نیزه‌ها کردنـد و به دربار بردنـد و در شـهرها گرداندنـد.به قول محتشم:

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار

خورشـید سـر برهنه برآمـد زکوهسـار در کاربرد ادبی، نی به جای نیزه هم به کار می‌رود.به گفته جودی: ای رفته سـرت بر نی، وی مانده تنت تنها

ماندی تو و بنهادیم ما سـر به بیابانها نیز نوعی قرینه سازی ادبی میان نی و نینوا به کار می‌رود.به گفته یکی از شـعرای معاصر: سر نی در نینوا می‌ماند اگر زینب نبود

کربلا در کربلا می‌ماند اگر زینب نبود[۲] .

پی نوشت ها :

[۱] لغت‌نامه، دهخدا.

[۲] قادر طهماسبی (فرید).

نصر بن حرشه

وی از فرماندهان و سرهنگان سپاه کوفه در کربلا بود که چند هزار نیرو را رهبری می کرد.

نعمان بن بشیر

وی در ایامی که مسـلم بن عقیل، به نمایندگی از سوی سیدالشـهداء به کوفه آمده و به نفع آن حضـرت بیعت می گرفت، والی کوفه بود، پیشتر سـاکن شـام شـده بود. از قبیله‌ی خزرج و از انصـار بود. مـادر او عمره دختر رواحه (خواهر عبـدالله بن رواحه) نـام داشت.

نعمان قبلا از سوی معاویه ولایت کوفه را بر عهده داشت،

یزید هم او را در همان منصب ابقا کرد. وی خطیب و شاعر بود. در جنگ صفین از سپاه معاویه به شمار می‌آمد. سپس قاضی دمشق شد. آنگاه از سوی معاویه به ولایت یمن گماشته شد. از آن پس ۹ ماه هم والی کوفه گشت.

پس از ورود مسلم بن عقیل به کوفه و ملاقات بی‌شمار مردم با او، نعمان بن بشیر نگران و خشمگین شد، از این رو مردم را فراخواند و به منبر رفت و پس از سپاس و ستایش پروردگار اینگونه سخن آغاز کرد: «و اما بعد، ای بندگان خدا از خدا بترسید و به سوی فتنه و تفرقه نشتابید، که به سبب آن مردان هلاک گردند و خونها ریخته شود و اموال به تاراج رود، من با کسی که به مبارزه برنخیزد سر جنگ ندارم و تا کسی به من یورش نیاورد بر او نتازم و خواب خوش از خفتگان شما نستانم و شما را به جان یکدیگر نیندازم و به تهمت و گمان بد کسی را دستگیر نسازم و لیکن اگر رویتان به من باز شود، و بیعتتان را بشکنید و با پیشوایتان مخالفت ورزید، به خدایی که جز او خدایی نیست بی‌تردید با شمشیر خود آن گونه بر شما بتازم که تا دسته‌ی آن در قبضه‌ی من است، دست بر ندارم اگر چه در میان شما یاوری نداشته باشم. امیدوارم که حق شناسان شما از باطل گرایان شما بیشتر باشند.»

نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه چون اوج و قدرت گرفت، عبدالله بن مسلم که از هواداران بنی‌امیه بود، نسبت به سهل‌انگاری نعمان در قضیه‌ی مسلم بن عقیل انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مردم مقتدرتری بفرستد. یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود (سرجون) عبیدالله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی فرمان سختگیری و شدت عمل داد، و بدین صورت، نعمان بن بشیر از امارت کوفه عزل شد. وی تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده بود و والی «حمص» گشت ولی به علت بروز اغتشاشاتی که به فتنه‌ی ابن‌زبیر معروف است، اهل حمص او را پذیرا نشدند، از آنجا گریخت، مردم تعقیبش کرده او را کشتند. این حادثه در سال ۶۵ هجری بود. وی در آن هنگام ۶۴ سال سن داشت.

نعمان بن بشیر

وی در ایامی که مسلم بن عقیل، به نمایندگی از سوی سید الشهدا به کوفه آمده و به نفع آن حضرت بیعت می‌گرفت، والی کوفه بود، پیشتر ساکن شام شده بود.از قبیله خزرج و از انصار بود.مادر او عمره دختر رواحه (خواهر عبدالله بن رواحه) نام داشت.نعمان قبلا ـ ازسوی معاویه ولایت کوفه را بر عهده داشت، یزید هم او را در همان منصب ابقاء کرد.[۱] وی خطیب و شاعر بود.در جنگ صفین از سپاه معاویه به شمار می‌آمد.سپس قاضی دمشق شد.آنگاه از سوی معاویه به ولایت یمن گماشته شد.از آن پس ۹ ماه هم والی کوفه گشت.[۲] .

نهضت مسلم بن عقیل و هوادارانش در کوفه چون اوج و قدرت گرفت، عبدالله بن مسلم که از هواداران بنی امیه بود، نسبت به سهل انگاری نعمان در قضیه مسلم بن عقیل انتقاد کرد و گزارش به یزید داد و درخواست کرد که برای کوفه مرد مقتدرتری بفرستد. یزید هم به پیشنهاد مشاور مسیحی خود «سرجون» عبید الله بن زیاد را به ولایت کوفه منصوب کرد و به وی فرمان سختگیری و شدت عمل داد، و بدین صورت، نعمان بن بشیر از کوفه عزل شد.تا دوران حکومت مروان بن حکم نیز زنده بود و والی حمص گشت ولی بعلت بروز اغتشاشاتی که به فتنه ابن زبیر معروف است، اهل حمص او را پذیرا نشدند، از آنجا گریخت، مردم تعقیبش کرده او را کشتند.این حادثه در سال ۶۵ هجری بود.[۳] وی درآن هنگام ۶۴ سال داشت.[۴] . ----------------------

پی نوشت ها :

[۱] الحسین فی طریقه الی الشهادهٔ، ص ۷.

[۲] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۳۶.

[۳] ر.ک: در کربلا چه گذشت، (ترجمه نفس المهموم)، ص ۱۱۶.

[۴] قمقام زخار، ص ۲۸۹.

نعمان بن ابی‌جعد

وی یکی از هواداران و نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبیـد ثقفی بود. بعضـی از وقایع قیام مختار از زبان وی نقل شده است. هم او بود که به دستور ابراهیم بن اشتر خود را به مختار رسانید و خبر به هلاکت رسیدن راشد بن ایاس را به اطلاع رساند.

نعمان بن صهبان جرمی

وی یکی از هواداران و فرماندهان تحت امر امویان بود. در اوایل قیام مختار بن ابوعبید ثقفی (نعمان بن صهبان) فرماندهی عده‌ای از شورشیان را به عهده داشت. سرانجام در درگیریهای میان شورشیان و نیروهای مختار، (نعمان) به هلاکت رسید.

نعمان بن عوف ازدی

وی یکی از هواداران و فرمانـدهان تحت امر مختـار بن ابوعبیـد ثقفی بود. نعمـان در به ثمر رسانـدن قیـام مختـار نقش مهمی را ایفا نمود.

نعیم بن هبیره

وی یکی از فرمانـدهان و طرفداران تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. نعیم بن هبیره در به ثمر رساندن قیام مختار، نقش مهمی را ایفا نمود. نعیم در جریان درگیری با نیروهای عبدالله بن مطیع (جهت آزادسازی کوفه) به قتل رسید.

نقش نگین حسین

ائمه «ع» هر کـدام شـعار و جمله‌ای را بر نگین انگشتر خود حک می‌کردند و نشان دهنده روح و فکر خاص آن امام بود.نقش نگین انگشـتر سـید الشـهدا «ع» عبـارت بود از «ان الله بـالغ امره» و به نقلی دو انگشتر داشت.بر نگین یکی «لا ـ اله الا ـ الله، عـدهٔ للقـاء الله» و بردیگری «ان الله بـالغ امره» بـود.[۱] هر دو تعبیر، گویـای روح شـهادت طلب آن حضـرت و مقـام رضا و تسـلیم او به دیـدار خـدا و پروردگار است.روایت است که در دست امام صادق «ع» انگشتر جـدش حسـین بن علی «ع» بود و بر نگین آن نوشـته بود: «لا اله الا الله عدهٔ للقاء الله»[۲] و این نیز که توحید، سرمایه لقای الهی است، نشان دهنده روح خداجویی و شهادت طلبی اوست. ---------
----

پی نوشتها :

[۱] سفینهٔ البحار، ج ۱، ص ۳۷۷.

[۲] امالی صدوق، ص ۱۲۴

نقض مقررات جنگی

عملکرد سپاه کوفه در حـادثه کربلاـ با اصـحاب و اهل بیت امام حسـین «ع»، از اصول و قواعـد جنگی تجاوز کرد.نمونه‌هایی از این نقضها از این قرار است:

۱-حمله عمومی به یک نفر: بر خلاف مقررات نبردهای تن به تن و رفتن یک هماورد به میدان یک مبارز، در کربلا گاهی دسته جمعی به یکی از یاران حسین «ع» حمله می‌شد، مثل عابس که بر او تاختند یا دستور سنگباران او صادر شد.

۲-تعرض مسلحانه به زن و کودک: زنان و کودکان در جنگها مصونیت دارند، ولی در کربلا، به دستور شمر، خیمه‌ها را بر سر زنان و کودکان بی‌پناه سوزاندند و به خیمه‌نشینان بی‌دفاع تاختند و آنان را آواره صحرا کردند.

۳-اسیر گرفتن زن مسلمان: زن مسلمان را نمی‌توان اسیر گرفت.علی «ع» هم در جنگ صفین اسیر نگرفت، اما سپاه یزید، بازماندگان اصحاب و اهل بیت امام حسین «ع» را (زینب، ام کلثوم، سکینه و...) به اسارت گرفته به کوفه و شام بردند.در دربار شام هم یکی از شامیان از یزید می‌خواست که فاطمه، دختر سید الشهدا را بعنوان کنیز به او ببخشد، که مورد اعتراض زینب قرار گرفت.

۴-غارت: پس از شهادت امام، به خیمه‌ها تاختند و هر چه یافتند به غنیمت و غارت گرفتند، حتی روپوش زنان و جامه سید الشهدا و گوشواره دختر کان را.[۱] اینها همه افزون براصل ماجرا و کشتن فرزند پیامبر و منادی حق و عدالت بود، که آن نه تنها نقض مقررات جنگ، بلکه نقض اسلام و قرآن بود.به همین جهت، این ننگ و نفرت و نفرین از آل امیه و یزیدیان، تا قیامت بر آن سنگدلان ماند.آنچه از کوفیان و یزیدیان در این حادثه دیده شد، همه تخطی از اصول انسانی و اسلامی بود، برخی هم بی‌سابقه و شگفت بود و برای‌ارعاب دیگران به آن گونه سرکوب شدید پرداختند و مخالفان را گردن زدند و شهدا را لگدکوب سم اسبان ساختند.عبدالله بن بقطر را در کوفه، از بالای قصر پایین انداختند و هنوز رمقی در بدن داشت که سرش را بریدند.قیس بن مسهر را از بالای دار الاماره به پایین انداختند و متلاشی شد و جان داد.مسلم بن عقیل را نیز بالای قصر برده، گردن زدند، سپس بدن او را پایین انداختند.هانی بن عروه را نیز دست بسته در بازار گردن زدند، سپس پاهایش را بسته و پیکرش را در بازار کشیدند.[۲] نیز آوردن انبوه آن سپاه عظیم برای کشتن جمعی محدود، استفاده از شیوه آب بستن به روی سپاه و تشنه نگهداشتن آنان، سرهای شخصیتهای بارز را از تن جدا کردن و شهر به شهر گرداندن، همه از شیوه‌های زشتی بودکه در حادثه کربلا انجام گرفت و مقررات جنگی و اصول اخلاقی و انسانی نقض شد. ------------------

پی نوشتها :

[۱] با استفاده از «انقلاب تکاملی اسلام»، ص ۸۲۴ با تلخیص.

[۲] ر.ک: «تاریخ طبری»، ج ۴، ص ۳۰۰، ۲۹۸، و ۲۹۹ (طبع قاهره، ۱۳۵۸ ق).

نماز

پایه دین بر نماز استوار است.جهادهای پیامبر و نبردهای علی «ع» و نهضت حسینی، همه برای «اقامه نماز» و ایجاد و تقویت رابطه بندگی میان خالق و مخلوق است.در نهضت عاشورا، نماز جایگاه مهمی دارد.در برخورد کاروان حسینی با سپاه حر در مسیر کوفه، وقت نماز که می‌رسد، اذان گفته می‌شود، نماز جماعت برگزار می‌گردد و سپاه حر نیز به سید الشهدا «ع» اقتدا می‌کنند.پیش از شب عاشورا که سپاه عمر سعد به طرف خیمه‌گاه امام می‌تازند، حضرت برادرش عباس را می‌فرستد تا با آنان گفتگو کند و شب را مهلت بخواهد تا به نماز و عبادت بگذرانند «ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غداۀ لعلنا نصلی لربنا هذه اللیلۀ و ندعوه و نستغفره، فهو یعلم انی احب الصلوۀ و تلاوۀ کتابه وکثرۀ الدعاء و الاستغفار».[۱] در همان وقت نیز حبیب بن مظاهر به سپاه دشمن خطاب کرد که چرا می‌خواهید با گروهی بجنگید که سحرخیزان و شب زنده‌داران و اهل عبادتند؟[۲] .

خصلت یاران شهید او، روح معنوی و حال عبادت و نیایش و نماز بود و شب عاشورا، زمزمه نماز و نیایش آنان در خیمه‌هایشان پیچیده بود.به گفته مورخان «لهم دوی کدوی‌النحل و هم ما بین راکع و ساجد و قاریء للقرآن»[۳] همه شب را به نماز مشغول بودند.به نقل‌تاریخ ابن اثیر: شب که شد، تمام شب را به نماز و استغفار و تضرع و دعا پرداختند.صبح عاشورا نیز، حسین بن علی «ع»

پس از نماز صبح با یاران، نفرات خود را سازماندهی کرد.[۴] ظهر عاشورا، ابو ثمامه صائدی، وقت نماز را به یاد حضرت آورد.حضرت نیز او را دعا کرد که: خداوند تو را از نمازگزاران ذاکر قرار دهد. آنگاه به اتفاق جماعتی به نماز ایستادند و نماز خوف خواندند.[۵] سعید بن عبدالله نیز از یاران او بود که هنگام نماز، جلوی امام ایستاد و بدن خویش را سپر تیرهای بلا ساخت و با پایان یافتن نماز امام، او بر زمین افتاد و شهید نماز گشت.[۶] حسین و یارانش همه کشته راه نماز شدند.از این رو در زیارتنامه امام خطاب به او می گوییم: «اشهد انک قد اقمت الصلاة و آتیت الزکاة و آمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر» (زیارت وارث).

آنچه به جهاد، ارزش می‌دهد، آمیختگی آن با نماز است.عاشورا تلاقی عرفان و حماسه بود و نهضت کربلا برای احیای سنتهای دینی و فرایض الهی از جمله نماز بود.شیعه او نیز باید اهل نماز و خشوع باشد و از دینداری تنها عزاداری را نشناسد. حتی معتقدان و امیدواران به شفاعت حسین «ع» نیز باید اهل نماز باشند.چون شفاعت بی‌نمازان نخواهد رسید.دریغ و افسوس از کار آنان که در ایام سوگواری به عزاداری و سینه‌زنی و نوحه‌خوانی و دسته و هیات می‌روند، اما نسبت به نمازهای واجب بی‌اعتنایند. ترک واجب کرده، سنت به جا می آورند! ---------------------

پی نوشتها :

[۱] الکامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۵۸.

[۲] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۷۷.

[۳] حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۱۷۵.

[۴] الکامل، ج ۲، ص ۵۶۰.

[۵] سفینة البحار، ج ۱، ص ۱۳۶، الکامل، ج ۲، ص ۵۶۷.

[۶] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱.

نهضت توابین

توبه‌کنندگان، لقب گروهی از شیعیان کوفه که به خونخواهی شهدای کربلا قیام کردند. پس از حادثه کربلا، شیعیان کوفه بخاطر یاری نکردن امام حسین «ع» پشیمان شدند و توبه کردند و زدودن ننگ کوتاهی در نصرت امام را در قیام و انتقام از قاتلان سید الشهدا دیدند. سلیمان بن صرد خزاعی را که از چهره‌های بارز شیعه بود به ریاست برگزیده، در خانه او گرد آمدند و هم‌پیمان شدند تا دست به قیام علیه امویان بزنند.آغاز تصمیمشان در سال ۶۱ هجری بود، لیکن زمان نهضت را در سال ۶۵ هجری قرار دادند.در این مدت، باجذب افراد به گروه خویش و تهیه سلاح و فراهم کردن امکانات نهضت، پس از مدتی سازماندهی مخفیانه، سرانجام با جمعیتی ۴۰۰۰ نفری قیام کردند و با شعار «یا لثارات الحسین»، عازم نخیله شدند تا از آنجا به سوی شام حرکت کنند.شروع قیام آنان را در عصر مروان بن حکم، روز چهارشنبه بیست و دوم ربیع الثانی گفته‌اند.[۱] .

بر سر تربت سید الشهدا رفتند و پس از زیارت قبر حسین «ع» و گریه‌ها و ناله‌ها با خداچنین راز و نیاز کردند: «پروردگارا! ما پسر دختر پیامبرمان را خوار و بی‌یاور ساختیم، گذشته ما را ببخشای و توبه ما را بپذیر، که تو توبه پذیر مهربانی، بر حسین و یاران شهید وصدیق او رحمت فرست.ما تو را شاهد می گیریم که بر همان راه و هدفی هستیم که آنان جان باختند، پس اگر ما را نبخشایی و رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود».[۲] به خاطر همین اظهار توبه و پشیمانی، به «توابین» مشهور شدند.چون عامل اصلی فاجعه کربلا۔را حکومت‌یزید می‌دانستند، از آنجا رو به شام نهادند و به عین الورده آمدند و در آنجا با سپاه شام برخوردی شدید داشتند.پس از چندین روز نبرد سخت، سرانجام سران نهضت، از جمله سلیمان بن صرد که آن هنگام ۹۳ سال از عمرش می گذشت به شهادت رسیدند و انقلابیون چون توان مقابله با سپاه انبوه شام را که با فرماندهی «حصین بن نمیر» آمده بودند نداشتند، شبانه به

کوفه رفتند، البته جمعی هم در درگیری شهید شدند.[۳] رهبران نهضت، بجز سلیمان، عبارت بودند از: مسیب بن نجبه، عبدالله بن سعد ازدی، عبدالله بن وال، رفاعهٔ بن شداد. -------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، شمس الدین، ص ۲۰۵.

[۲] ثورهٔ الحسین، شمس الدین، ص ۲۶۴.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۵۰ و کامل ابن اثیر، حوادث سال ۶۵.

نهضتهای پس از عاشورا

شهادت مظلومانه سید الشهدا و یارانش در کربلا، تاثیر بیدارگر و حرکت آفرین داشت و خونی تازه در رگهای جامعه اسلامی دواند و جو نامطلوب را شکست و امتدادهای آن حماسه، در طول تاریخ، جاودانه ماند.حتی در همان سفر اسارت اهل بیت نیز تاثیرات سیاسی این حادثه در اندیشه‌های مردم آشکار شد.گروهی از اسرا را که به شام می‌بردند، چون به تکریت رسیدند، مسیحیان آنجا در کلیساها جمع شدند و به نشان اندوه بر کشته شدن حسین «ع»، ناقوس نواختند و نگذاشتند آن سربازان وارد آنجا شوند.به شهر «لینا» نیز رسیدند.مردم آنجا همگی گرد آمدند و بر حسین و دودمانش سلام و درود فرستادند و امویان را لعن کردند و سربازان را از آنجا بیرون کردند.چون خبر یافتند که مردم «جهینه» هم جمع شدند تا با سربازان بجنگند وارد آن نشدند.به قلعه «کفر طاب» رفتند، به آنجا نیز راهشان ندادند.به حمس که وارد شدند، مردم تظاهرات کردند و شعار دادند: «اکفرا بعدایمان و ضلالا بعد هدی؟» و با آنان درگیر شدند و تعدادی را کشتند.[۱] برخی از تاثیرات حماسه عاشورا از این قرار است:

۱-قطع نفوذ دینی بنی امیه بر افکار مردم

۲-احساس گناه و شرمساری در جامعه، بخاطر یاری نکردن حق و کوتاهی درادای تکلیف

۳-فرو ریختن ترسها و رعبها از اقدام و قیام بر ضد ستم

۴-رسوایی یزیدیان و حزب حاکم اموی

۵-بیداری روح مبارزه در مردم

۶-تقویت و رشد انگیزه‌های مبارزاتی انقلابیون

۷-پدید آمدن مکتب جدید اخلاقی و انسانی (ارزشهای نوین عاشورایی و حسینی)

۸-پدید آمدن انقلابهای متعدد با الهام از حماسه کربلا

۹-الهام بخشی عاشورا به همه نهضتهای رهایی بخش و حرکتهای انقلابی تاریخ

۱۰-تبدیل شدن «کربلا» به دانشگاه عشق و ایمان و جهاد و شهادت، برای نسلهای انقلابی شیعه

۱۱-به وجود آمدن پایگاه نیرومند و عمیق و گسترده تبلیغی و سازندگی در طول تاریخ، بر محور شخصیت و شهادت سید الشهدا «ع»

از نهضتهای شیعی پس از عاشورا، می‌توان «انقلاب توابین»، «انقلاب مدینه»، «قیام‌مختار»، «قیام زید»، و... حرکتهای دیگر را نام برد.برای توضیح بیشتر، به مدخل خاص هر یک از این نهضتها در همین مجموعه مراجعه شود.تاثیر حماسه عاشورا را در انقلابهای بزرگی که در طول تاریخ، بر ضد ستم انجام گرفته، چه در عراق و ایران و چه در کشورهای دیگر، نباید از یاد برد. «فرهنگ شهادت» و انگیزه جهاد و جانبازی که در انقلاب اسلامی ایران و هشت‌سال دفاع مقدس در جبهه‌ها جلوه‌گر بود، گوشه‌ای از این تاثیر پذیری است.شعار «نهضت ما حسینیه، رهبر ما خمینیه» که در مبارزات ملت مسلمان ایران بر ضد طاغوت طنین افکن بود و نیز

شور حسینی جبهه‌های رزم ایران، گواه روشن تاثیر گذاری کربلا ـ در قرنها پس از آن حماسه مقدس است.یکی از نویسندگان محقق، نتایج نهضت کربلا را عبارت می‌داند از:

۱-پیروزی مساله اسلام و حفظ آن از نابودی

۲-هزیمت امویان از عرصه فکری مسلمین

۳-شناخت اهل بیت بعنوان نمونه‌های پیشوایی امت

۴-تمرکز شیعه از بعد اعتقادی بر محور امامت

۵-وحدت صفوف شیعه در جبهه مبارزه

۶-ایجاد حس اجتماعی در مردم

۷-شکوفایی موهبتهای ادبی و پدید آمدن ادبیات عاشورایی

۸-منابر وعظ و ارشاد، به عنوان وسیله آگاهانیدن مردم

۹-تداوم انقلاب بصورت زمینه سازی نهضتهای پس از عاشورا[۲] .

حادثه کربلا، گشاینده جبهه اعتراض علیه حکومت امویان و سپس عباسیان شد، چه به صورت فردی که روحهای بزرگ را به عصیان و افشاگری واداشت، و چه به شکل مبارزه‌های گروهی و قیامهای عمومی در شهری خاص یا منطقه‌ای وسیع.[۳] . خون او تفسیر این اسرار کرد

ملت‌خوابیده را بیدار کرد[۴] .

پی نوشتها :

[۱] عاشورا فی الادب العاملی المعاصر، ص ۵۴ به نقل از منتخب طریحی و مقتل ابی مخنف.

[۲] برای تفصیل آن ر.ك: «حیاة الامام الحسین»، باقر شریف القرشی، ج ۳، ص ۴۳۶، (معطیات الثورة).

[۳] در این زمینه‌ها ر.ك: «الانتفاضات الشیعیه»، هاشم معروف الحسنی، «امامان و جنبشهای مکتبی»، محمد تقی مدرسی.

[۴] کلیات اقبال لاهوری، ص ۷۵.

نهضت یا شورش؟

حرکت امام حسین «ع» که بصورت امتناع از بیعت با یزید و هجرت به مکه و از آنجا به‌کربلا بود، حرکتی الهام گرفته از قرآن و سنت پیامبر «ص» و بر اساس عمل به تکلیف در برابر حکومت جور و ولایت فسق و برای مبارزه با بدعتها و مقابله با اعاده جاهلیت بود (-اهداف نهضت عاشورا).این از مجموعه سخنان و خطبه‌های آن حضرت و ماهیت قیام وی و عملکرد امویان روشن است و چون مبتنی بر اصل «ولایت صالحان» و فلسفه سیاسی ناب اسلام بود و آن حضرت، صرفا برای قیام به وظایف امامت و نهی از منکر و احیای سیره پیامبر «ص» دست به آن حرکت زد، حرکت او یک «نهضت مکتبی» تلقی‌می‌شود.اما هواداران بنی امیه، چه در آن زمان و چه قرنهای بعد و حتی عصر حاضر، کوشیده‌اند که حرکت آن حضرت را نوعی شورش، آشوب، فتنه‌انگیزی، ایجاد تفرقه در امت و تمرد از خلافت معرفی کنند و در کشتن او، حق را به جانب یزید بدهند که یک شورشگر بر ضد خلافت مرکزی را کشته است.در این مورد، به احادیثی هم استناد می‌کنند که رسول خدا «ص» به کشتن کسی که یکپارچگی امت را به هم زند فرمان داده است و می‌گویند: «قتل الحسین بسیف جده».در حالی که حدیث، بر فرض صحت مخصوص جایی است که حکومتی اسلامی و حاکمی متعهد و عادل باشد و کسی یا کسانی بخواهند بر ضد آن آشوب و فتنه‌گری کنند.اما نه حکومت امویان مشروع بود،

نه‌بیعت مردم آزادانه و به اختیار بود، نه حکام، به دین و عدل رفتار می کردند و نه از ارتکاب فسق و فجور و محرمات پروا داشتند و نه مال و جان و نوامیس مسلمانان پاک، از تعرض و ستم یزید و عمال او مصون بود.بنابراین جهاد بر ضد چنین حکومتی، تکلیف دینی امام حسین «ع» بود.

گر چه امام می‌دانست که در آن شرایط، به پیروزی نظامی سریع دست نمی‌یابد، اما باز چنان نبود که بی‌فکر و برنامه و بدون نقشه خود را به کشتن دهد.نتایج مقطعی و دراز مدت آن حرکت خونین در آگاهانیدن مردم و افشای چهره ظلم و ایجاد انگیزه مبارزه درمردم و حفظ دین از نابودی و بالاتر از همه «عمل به وظیفه» آن حضرت را به قیام واداشت و اینها برای آن امام، «فتح» به شمار می‌رفت، هر چند خون خود و یارانش در این راه، ریخته می‌شد.چون می‌دانست که به هر تقدیر او را خواهند کشت، برای نحوه شهادت برنامه ریزی کرد تا به مؤثرترین صورت و الهام بخش‌ترین شکل در آید.در واقع، سلاح او «شهادت» بود و در استراتژی او «خون»، بر «شمشیر» پیروز شد. وارث

ارث برنده، میراث دار، کسی که مال، خانه، زمین، صفات یا افتخاراتی را از پدر یا اجداد و گذشتگان به ارث می‌برد.هم نام زیارتنامه‌ای است معروف، که سید الشهدا «ع» رابا آن زیارت می کنند.مرحوم «ابن قولویه» سند آن را به جابر جعفی از اصحاب امام صادق علیه السلام رسانده که وی آن را از آن حضرت روایت کرده است و با جمله «السلام علیك یا وارث آدم صفوهٔ الله...» شروع می‌شود.[۱] و هم لقب سید الشهدا «ع» است که در ادعیه وزیارات، از آن حضرت به عنوان وارث آدم، وارث نوح، وارث ابراهیم، وارث موسی، وارث عیسی، وارث محمد، وارث علی، و وارث حسن... یاد شده است.[۲] .

وراثت حسین بن علی «ع» از انبیا و اوصیا، برای آن است که خط جهاد در راه حق و مبارزه با باطل و ستم و طاغوت، سر لوحه دعوت همه انبیای الهی بوده است و «کربلا» تجلی این خط ممتد درگیری حق و باطل است. «عاشورا، حضور مجدد آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی-علی نبینا و آله و علیهم السلام-است در قله فریادگری و هدایت.این که حسین را وارث آدم «ع» می‌خوانیم و زیارت «وارث» را با سلام بر آن‌پیمبران الهی آغاز می کنیم برای همین است، یعنی نقطه اتصال همه حرکتهای الهی و انقلابهای خدایی، به صورت تجسم دوباره آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و موسی و عیسی و محمد و علی و فاطمه و امام حسن (علیهم السلام) در لحظه‌های خورشیدی عاشورا و واقعیت سرشار کربلا... .»[۳] .

در متن زیارتنامه‌ها نیز به وارث بودن حسین بن علی «ع» نسبت به خط انبیا اشاره شده است: از جمله: «اکرمته بطیب الولادهٔ و اعطیته مواریث الانبیاء»[۴] او را با پاکی طهارت اکرام کردی و میراثهای انبیا را به او بخشیدی. و براساس آیه «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط...»[۵] چون بر پایی قسط و عدالت اجتماعی، رسالت همه انبیا و میراث مشترک رسولان الهی است، حسین بن علی «ع» هم که وارث همه انبیاست، پس وارث خط قسط و عدل آنان نیز می‌باشد و قیام کربلا، از جمله دعوت به عدل و مبارزه با بی عدالتی و ستم را هم در سرلوحه دعوت و اهداف خویش دارد.از این رو، منکرهای اجتماعی و اقتصادی را هم باید در شمار منکراتی که آن حضرت برای مقابله با آنها قیام کرد، به حساب آوریم، که لازمه وراثت عدل و قسط انبیاست. ---------------------

پی نوشتها :

[۱] مفاتیح الجنان و بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۶۳.

[۲] مفاتیح الجنان: زیارت مطلقه سوم، زیارت وارث، زیارت امام حسین روز عرفه.

[۳] قیام جاودانه، محمد رضا حکیمی، نقل از چشمه خورشید، ج ۱، ص ۳۳۰.

[۴] مفاتیح الجنان، زیارت امام حسین در عید فطر و قربان (ص ۴۸).

[۵] حدید، آیه ۲۵.

و

وهب بن عبدالله کلبی

از شـهدای کربلاست، مادر و همسرش نیز در کربلا بودنـد و به شـهادت رسیدند.وهب که اهل کوفه بود، در کربلا در رکاب امام حسین «ع» حضور داشت.روز عـاشورا پس از حر و بریر، به میـدان رفت.مـادرش مشوق او در عزیمت به میـدان بـود.وقـتی پس از مقـداری جنـگ، نزد مـادرش برگشت کـه: آیـا راضـی شـدی؟گفت: وقـتی راضـی می‌شـوم که در رکـاب حسین «ع» به شـهادت برسـی.دوباره رفت و جنگید، همسرش هم چوبی بر گرفت و به میدان رفت.وهب آن قدر جنگید تا شـهید شد.همسرش به بالین او رفت و خون از چهره‌اش پـاک کرد.شـمر که شاهـد صـحنه بود، به غلامـش دسـتور داد تا با چوبی زن را به شـهادت برسانـد.همسر وهب، اولین زنی بود که از سپاه حسین «ع» به شهادت رسید.[۱] دربرخی منـابع ماجرایی مشابه این ولی با تفاوتهایی درباره عبـدالله بن عمیر کلبی (پدر وهب) نقل شده و «ام وهب» را همسر او دانسته‌اند. -------------------

پی نوشتها :

[۱] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷.

و اسدالله الشهید الحیا

«جانم به قربانت ای حسـین هدایت کننده و هدایت شده - امروز ملاقات می‌کنم جدت حضـرت نبی‌اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و برادرت امام حسن علیه‌السـلام و پدرت حضرت علی المرتضی علیه‌السلام و عموهایت جعفر طایر و حضرت حمزه را.» امام حسین علیه‌السلام در جواب زهیر، فرمودند:

«و انا القاهم علی اثرک، لا یبعدنک الله یا زهیر و لعن قاتلیک لعن الذین مسخوا قدرهٔ و خنازیر»

«من نیز بعـد تو با آنان ملاقات خواهم نمود، ای زهیر خـدا تو را از رحمتش دور نگرداند و بر قاتلانت لعنت کند، همچون لعن آنان که مسخ گردیده و به صورت میمون و خوک درآمدند».

زهیر بعـد از ساعتی جنگیـدن، عده زیادی از دشـمن را به هلاکت رسانده و سـپس به دست کثیر بن عبدالله شـعبی و مهاجر بن اوس تمیمی - لعنهٔ الله علیهما- به شهادت رسید.

در زیارت ناحیه مقدسه توجه خاصی به زهیر شده است:

«السلام علی زهیر بن القین البجلی القائل للحسین علیه‌السلام و قد اذن له فی الانصراف؛ لا و الله لا یکون ذلک ابدا، اترک ابن رسول الله اسیرا فی ید الاعداء و انجو؟ لا ارانی الله ذلک الیوم».

«سلام بر زهیر بن قین بجلی که به امام علیه‌السلام، وقتی که اجازه ترک کربلا را به او داد، عرض کرد: نه به خدا قسم، هیچ وقت تو را ترک نخواهم کرد، فرزند رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم را ترک کنم در حالی که او در دست دشمن هست؟! این نجات است؟! خداوند آن روز را برای من نیاورد.»

بجلی: منسوب به«بجلیه» که فرزندان «انمار بن اراش بن کهلان» هستند، و از اعراب قحطان می‌باشند. (یمن، عرب جنوب)

واضح ترکی

غلام الحرث المذحجی و از صالحان و پاکان و ترک نژاد و از شیعیان بنام و از شجاعان کوفه بود و جنگی نمایان کرد و در لحظات شهادت، ابی‌عبـدالله را ندا کرد و امام بر بالین او آمد و سـر او را بر دامن گرفت و وقت جان دادنش صورت او را می‌بوسـید. واضـح

می‌گفت: «کیست که همانند من باشد در حالی که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا در آغوش دارد و گونه او بر گونه من است» در این حال جان به جان آفرین تسلیم کرد و شربت شهادت نوشید گوارا باد بر او...

واضح رومی

برخی مورخین او را از شهدای روز عاشورا به حساب آورده‌اند.

وهب بن حباب کلبی

برخی مورخین او را از شهدای عاشورا به حساب آورده‌اند.

وهب بن عبدالله بن جناب کلبی

(از قبیله بنی‌کلب و یا از بنی‌کلاب است چون لقب کلب را گاه منسوب به بنی‌کلاب نیز بکار برده‌اند.) وهب بن عبدالله بن جناب از نیاکان و پاکان و ابرار و اخیار و از غلامان عترت طاهرین و از شهدای کربلای حسینی است. بر حسب تصریح برخی از صاحبان مقاتل - مادر و همسرش نیز در کربلا- با او بودند - مادر در تحریص و تشویق فرزندش به یاری ابی‌عبدالله و قتال با دشمن و لشکریان عمر سعد می‌کشید - اما همسرش به شوهر اظهار می‌داشت با کشته شدنت من تنها و بی‌سرپرست می‌شوم ولی وهب همسر را تسکین می‌نمود و می‌گفت به تنهایی امام بنگر و اصحاب و یاران را تماشا کن که با داشتن زن و فرزند چگونه در راه خدا و نصرت امام حسین علیه‌السلام جان فدا می‌کنند. آنگاه به میدان رفت و با رجزهای خود به مادر اطمینان می‌داد در یاری ابی‌عبدالله ذره‌ای کوتاهی نخواهد داشت. از رجزهای اوست: انی زعیم لک ام وهب

بالطعن فیهم تارهٔ و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب

حتی یذیق القوم مر الحرب «ای مادر: مطمئن باش گاه با نیزه و گاه با شمشیر دمار از روزگار دشمن درخواهم آورد - تلخی جنگ را در کام این قوم به گونه یک جوان مؤمن بالله خواهم ریخت».

و بالاخره پس از نبرد سخت با دشمن به شهادت رسید.

وهب بن عبدالله جناب کلبی

(از قبیله بنی‌کلب و یا از بنی‌کلاب است چون لقب کلب را گاه منسوب به بنی‌کلاب نیز بکار برده‌اند.) وهب بن عبدالله بن جناب از نیاکان و پاکان و ابرار و اخیار و از غلامان عترت طاهرین و از شهدای کربلای حسینی است. بر حسب تصریح برخی از صاحبان مقاتل - مادر و همسرش نیز در کربلا- با او بودند - مادر در تحریص و تشویق فرزندش به یاری ابی‌عبدالله و قتال با دشمن و لشکریان عمر سعد می‌کشید - اما همسرش به شوهر اظهار می‌داشت با کشته شدنت من تنها و بی‌سرپرست می‌شوم ولی وهب همسر را تسکین می‌نمود و می‌گفت به تنهایی امام بنگر و اصحاب و یاران را تماشا کن که با داشتن زن و فرزند چگونه در راه خدا و نصرت امام حسین علیه‌السلام جان فدا می‌کنند. آنگاه به میدان رفت و با رجزهای خود به مادر اطمینان می‌داد در یاری ابی‌عبدالله ذره‌ای کوتاهی نخواهد داشت. از رجزهای اوست: انی زعیم لک ام وهب

بالطعن فیهم تارهٔ و الضرب ضرب غلام مؤمن بالرب

حتی یذیق القوم مر الحرب «ای مادر: مطمئن باش گاه با نیزه و گاه با شمشیر دمار از روزگار دشمن درخواهم آورد - تلخی جنگ را در کام این قوم به گونه یک جوان مؤمن بالله خواهم ریخت».

و بالاخره پس از نبرد سخت با دشمن به شهادت رسید.

وهب بن عبدالله کلبی

اقوال علماء در مورد وهب بن عبدالله بن عمیر متفاوت است:

۱- به اتفاق مادر و همسرش در کربلا حاضر شده، او و همسرش روز عاشورا به شهادت رسیدند.

۲- وهب به اتفاق مادرش به شهادت رسیدند.

۳- نام اصلی او وهب بن وهب بوده که ابتدا مسیحی و بعد مسلمان شده و در کربلا به شهادت رسید.

۴- او به اسارت رفته است.

۵- او به تنهایی در کربلا به شهادت رسیده است.

براستی او کی بوده؟

جواب ۱- او وهب پسر ام‌وهب همسر عبدالله بن عمیر بن جناب کلبی می‌باشد که بعد از شهادتش، مادرش در کنار جسد او به شهادت رسید. پس بانویی که در کربلا در روز عاشورا به شهادت رسده ام‌وهب مادر وهب بوده نه همسرش.

جواب ۲- اصلا شخصی به نام وهب بن عبدالله در میان شهدای کربلا نبوده بلکه این شخص همان عبدالله بن عمیر کلبی است و دو نفر بودنشان بسیار مستبعد و بلکه غیر قابل قبول است زیرا:

اولا- در یک گروه صد و پنجاه نفری دو نفر با مشخصات معین اینکه هر دو از یک قبیله هر دو مادر و همسرشان همراهشان، هر دو تمام جزییات و کیفیت شهادت آنان یک نوع باشد و هر دو یک جور سخن بگویند و امام علیه‌السلام به هر دو یک نوع پاسخ بفرماید، قابل قبول نیست.

ثانیا - آنچه که برای مورخین و ارباب مقاتل موجب اشتباه گردیده این است که کنیه عبدالله بن عمیر وکنیه همسرش به ترتیب ابووهب و ام‌وهب بوده است، منتهی به کنیه خود عبدالله کمتر توجه کرده ولی به کنیه همسرش ام‌وهب زیاد توجه کرده‌اند. آنگاه ملاحظه نموده‌اند که در جریان عاشورا که صحبت از ام‌وهب نیز هست که تلاش کرده و به میدان رفته و... سپس تصور کرده‌اند که این ام‌وهب با این تلاش و با این خصوصیات مادر (وهب) نامی است که شخصا در کربلا بوده و با آن خصوصیات یادشده به شهادت رسیده است و تدریجا عبدالله بن عمیر از ابووهب کلبی به وهب کلبی تبدیل و به مرور زمان از کتابی به کتاب دیگر منتقل شده است.

پس ام‌وهب مادر شهید نیست، همسر شهید است هر چند مادر ابووهب هم در کربلا بوده و اگر کنیه‌ای داشته، ام‌عبدالله بوده است.

البته در کتب تاریخ و رجال و در میان مورخان و رجال شناسان نظیر این اشتباه فراوان وجود دارد که در اثر تعدد اسامی اشخاص به وجود آمده است، زیرا در میان اعراب معمول است که افراد گاهی با اسم و گاهی با لقب و گاهی با هر سه معروف می گردند و حتی گاهی یک فرد دارای القاب و کنیه‌های متعددی می‌باشد.

و نبودن نام وهب بن عبدالله در زیارت ناحیه مقدسه و رجبیه جواب دوم را تقویت می کند. بنابر اینکه وهب بن عبدالله کلبی در کربلا به شهادت رسیده باشد، این رجزها به او نسبت داده شده است: ان تنکرونی فانا ابن کلب

سوف ترونی و ترون ضربی و حملته صولهٔ فی الحرب

ادرک ثاری بعد ثار صحبی و ادفع الکرب امام الکرب

لیس جهادی فی الوغی باللعب «اگر مرا نمی‌شناسید، من از قبیله‌ی کلبم - بزودی حمله و دلاوری و ضربت مرا می‌بینید که از خود و دوستانم خونخواهی می کنم و اندوه را یکی پس از دیگری برمی‌دارم و جهاد من در جنگ، بازی و شوخی نیست».

وهب بن وهب

شیخ صدوق (ره) در امالی نقل می‌کند وهب بن وهب مردی نصرانی بود با مادرش در همین سفر کربلا_ به دست ابی‌عبدالله علیه‌السلام مشرف به اسلام شدند. زوجه وهب که هفده روز از عروسی آنها می‌گذشت با اطلاع از شرایط و احوالی که پیدا نمود گفت: نمی‌دانم تو شهید می‌شوی یا نه، اما باید با من در حضور امام علیه‌السلام عهد نمایی که در بهشت نیز کنار من باشی. این عهد در محضر امام انجام شد و حضرت در حق همه آنها دعا نمود. وهب جنگی نمایان نمود تا سرانجام به فیض شهادت نایل گردید. گفته می‌شود مادر وهب نیز به دفاع از حریم ابی‌عبدالله کمر بست و عمود خیمه گرفت و به دشمن حمله نمود اما امام او را با موعظه‌اش برگرداند.

واعظ

موعظه کننده، سخنران، اندرزگو، کسی که در مجالس حسینی و در مناسبتهای مختلف دینی به منبر رفته و به موعظه و صحبت می‌پردازد و در پایان هم مصیبت می‌خواند.منبری.این لقب، همواره با احترام آمیخته بوده است و خود واعظ، اهل تعهد و وارستگیهای اخلاقی و تاثیر گذاری در نفوس و دلهای مستمعین بوده است. لقب واعظ، در آغاز نام تعدادی از خطبای گذشته به کار می‌رفته است، مثل واعظ کاشفی، واعظ قزوینی و... .

وادی عقیق

وادی به معنای مسیل و سرزمین گود میان دو کوه یا تپه است. «وادی عقیق»، نام یکی از منزلگاههایی است که امام حسین «ع» پس از خروج از مکه از آن گذشته و به سوی «ذات عرق» رفته است.در این محل برخی برای حج محرم می‌شدند و به مکه نزدیکتر از ذو الحلیفه بوده است.[۱] .

-------------- پی نوشتها:

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۰۴، به نقل از معجم البلدان.

واقصه

نام یکی از منازل مسیر مکه به کوفه که تا کوفه سه روز راه بوده است.حسین بن علی «ع» در سفر کربلا از این منزل هم عبور کرده است.به این نام، جاهای دیگری در راه مکه و در یمامه وجود دارد.[۱] در آنجا مناره‌ای بوده است از شاخ شکارهای صحرایی و سمهای آنها که که ملکشاه سلجوقی آن را ساخته بود.[۲] . --------------

پی نوشتها:

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] آثار البلاد، زکریای قزوینی، ص ۳۳۶ (چاپ امیر کبیر).

ویرانه شام

پس از خطبه زینب «ع» در مجلس یزید که اوضاع را بر ضد او متحول ساخت، یزید ناچار اهل بیت را در خرابه‌ای بی سقف جای داد.آنان سه روز در آن خرابه بودند و برحسین «ع» نوحه و عزاداری می‌کردند.[۱] رقیه، دختر خردسال امام حسین «ع» نیز درهمانجا

پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه سر داد و سر سید الشهدا را برایش آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد.[۲] مدفن رقیه نیز همانجاست که بعدها حرمی برایش ساختند. (این مساله از نظر محققان مورد بحث و تشکیک قرار گرفته است.) زهرای حزین ز گرد راه آمده بود

جبریل، غمین و عذر خواه آمده بود در کنج‌خرابه، در میان طبقی

خورشید، به مهمانی ماه آمده بود جغد دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن کعبه‌ای که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست، هر که به آن قبله رو کند ------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴، عوالم (امام حسین) ص ۴۱۴، ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۲] در منابع اولیه، این مساله نیامده است، هر چند مشهور است.

ورقاء بن عازب

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا و از نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

واقعه حره

واقعه حره، قیام مردم مدینه بر ضد حکومت‌یزید بود.پس از شهادت حسین بن علی «ع»، ظلم و فسق یزید فراگیرتر و آشکارتر شد و مردم فساد دستگاه حاکم و ظلم عمال او را دیدند و در مدینه، آگاهان از اوضاع، مردم را به زشتکاریهای حکام آگاه ساختند.والی مدینه در آن زمان، «عثمان بن محمد بن ابی سفیان» بود.اهل مدینه علیه او شوریدند و او و مروان و دیگر امویان را از مدینه بیرون کردند و با «عبدالله بن حنظله» بیعت کردند.خبر قیام مردم مدینه، با گزارش مروان به گوش یزید رسید.وی سپاهی انبوه را تحت فرمان «مسلم به عقبه»[۱] به مدینه گسیل داشت.[۲] مهاجمان در منطقه «حره واقم»فرود آمده، به مدینه تاختند و سه روز به کشتار و غارت پرداخته و به نوامیس مسلمانان تجاوز کردند.مردم به حرم پیامبر «ص» پناه بردند.لشکریان یزید، حرمت‌حرم را نگه نداشتند و با اسبها به داخل حرم آمدند و مردم را قتل عام کردند.کشتگان این واقعه هزاران نفر بودند.از جمله «عبدالله بن جعفر نیز در این حادثه شهید شد.واقعه حره در ۲۸ ذیحجه سال ۶۳ هجری اتفاق افتاد.یزید، دو ماه نیم پس از این حادثه مرد.[۳] .

این قیام که به قیام حره، حره واقم، قیام اهل مدینه و... هم معروف است، از پیامدهای حادثه عاشورا محسوب می‌شود و افشاگریهای اهل بیت و اقامه عزا در مدینه و انگیزشهای زینب کبری، در بذر پاشی آن مؤثر بوده است.[۴] .

«حره» به سرزمینهای پر سنگلاخ که پر از سنگهای سیاه و سوخته باشد گفته می‌شد. در مناطقی از جمله اطراف مدینه از این حره‌ها وجود داشت و برای هر کدام نام بخصوصی هم بود، به تناسب کسانی که در آن منطقه می‌زیستند.[۵] هم اکنون نیز در مدینه بزرگ، بقایای اندکی از آنها به چشم می‌خورد. -------------

پی نوشتها:

[۱] مسرف بن عقبه.

[۲] مروج الذهب، مسعودی، ج ۳، ص ۶۹.

[۳] منتهی الآمال، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۵ (چاپ جاویدان) در حالات امام سجاد «ع».

[۴] برای تفصیل بیشتر قضیه ر.ک: «واقعه حره در تاریخ»، محمد جواد چنارانی، تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، حوادث سال ۶۸

هجری.

[۵] دائرة المعارف الاسلامیة، ج ۷، ص ۳۶۳.

وداع آخر

بدرود گفتن، خدا حافظی کردن، نیایشی که در هنگام مسافرت و مفارقت از یکدیگر بر زبان می‌آورند، به معنای «خدا نگهدار».[۱] در حادثه نهضت عاشورا، وداع در مواردی دیده می‌شود. امام حسین «ع» هنگامی که پس از مرگ معاویه و اصرار والی مدینه برای بیعت‌گرفتن از او، می‌خواهد از مدینه خارج شود، به زیارت قبر پیامبر رفته و با او خداحافظی می‌کند و عازم مکه می‌شود، وداعی آمیخته با اشک و اندوه فراق، که در همانجا به خواب می‌رود و رسول خدا را در خواب می‌بیند.با قبر مادرش و برادرش هم وداع می‌کند.[۲] وداع دیگر در روز عاشورا و کربلاست.فرزندان اهل بیت نیز در آخرین باری که از امام و خیمه‌گاه خداحافظی می‌کنند، سلام آخر را می‌دهند.وداع واپسین، همراه با سلامی خاص است.

سید الشهدا روز عاشورا چندین بار وداع کرد.وداع اول، آنگاه بود که به خیمه‌ها آمد و از خواهرش زینب، پیراهنی کهنه طلبید تا از زیر لباس بپوشد و در این وداع بود که علی اصغر را به آغوش گرفت تا با او نیز وداع کند، تیری گلوی او را از هم درید.وداع دیگر با فرزندش امام سجاد «ع» بود که درون خیمه انجام گرفت.وداعی هم با دخترش سکینه داشت که بسی جانسوز بود و این در همان وداع آخر بود که حضرت با زخمهایی که از آنها خون می‌آمد برای خداحافظی به میان اهل بیت آمد و با جمله «استعدوا للبلاء و اعلمواان الله تعالی حامیکم و حافظکم...» آنان را به صبر دعوت کرد[۳] و چون خواست برای کارزار نهایی به میدان رود، همه را اینگونه خطاب کرد: «یا سکینة یا فاطمة یا زینب و یاام کلثوم!علیکن منی السلام...»[۴] و این نشان دیدار آخر بود.اهل بیت چون یقین کردند که دیگر او را نخواهند دید، بشدت گریستند.

آمدن زینب «ع» از پی برادر و بوسیدن زیر گلوی او و نیز صدا کردن سکینه، پدر را و درخواست اینکه مرا بر دامن بنشان و... از جزئیات همین وداع است. «روضه وداع» از سوزناکترین مرثیه‌های حادثه عاشوراست، و نیز وداع امام حسین «ع» با علی اکبر، آنگاه که عازم میدان بود. هنگام میدان رفتن یکایک اصحاب، با آن حضرت وداع می‌کردند وداعشان با سلام کردن بود که اذن میدان هم حساب می‌شد. بگذار تا بگرییم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد

داند که سخت باشد قطع امیدواران با ساربان بگویید احوال آب چشمم

تا بر شتر نبندد محمل به روز باران[۵] . ----------

پی نوشتها:

[۱] لغت نامه، دهخدا.

[۲] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۵۹ و ۲۶۱.

[۳] مقتل الحسین، مقرم، ص ۳۳۷.

[۴] معالی السبطین، ج ۲، ص ۲۵.

[۵] سعدی.

ویرانه شام

پس از خطبه زینب «ع» در مجلس یزید که اوضاع را بر ضد او متحول ساخت، یزید ناچار اهل بیت را در خرابه‌ای بی سقف جای

داد.آنان سه روز در آن خرابه بودند و برحسین «ع» نوحه و عزاداری می کردند.[۱] رقیه، دختر خردسال امام حسین «ع» نیز درهمانجا پدر را در خواب دید و پس از بیداری گریه سر داد و سر سید الشهدا را برایش آوردند و با دیدن آن صحنه مرغ جانش پر کشید و جان داد.[۲] مدفن رقیه نیز همانجاست که بعدها حرمی برایش ساختند. (این مساله از نظر محققان مورد بحث و تشکیک قرار گرفته است.) زهرای حزین ز گرد راه آمده بود

جبریل، غمین و عذر خواه آمده بود در کنج‌خرابه، در میان طبقی

خورشید، به مهمانی ماه آمده بود جغد دلم خرابه شام آرزو کند

تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن کعبه‌ای که قبله ارباب حاجت است

حاجت رواست، هر که به آن قبله رو کند ------------

پی نوشتها:

[۱] مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۴، عوالم (امام حسین) ص ۴۱۴، ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۹۲.

[۲] در منابع اولیه، این مساله نیامده است، هر چند مشهور است.

ولیدة الفصاحة

فرزند فصاحت. از القاب شریفه‌ی حضرت زینب سلام الله علیهاست.

واعظ قزوینی

ملا محمـد رفیع یا رفیع الـدین، به سال ۱۲۰۷ ه.ق. در صـفی آباد قزوین متولـد شـد. او از علمای امامیه و در وعظ و خطابه سـر آمد اقران روزگار خود بود. واعظ در خدمت عباسـقلی خان پسـر حسن خان شاملو می‌زیسـته است. او منظومه‌ای به نام «یوسف و زلیخا» دارد و دیوان شعرش مشتمل بر هفت هزار بیت به چاپ رسیده است. وفات واعظ را به سال ۱۰۸۹ یا ۱۰۹۹ ه.ق. نوشته‌اند. ستمکشی که ندانم به زیر بار غمش

زمین چگونه نشست، آسمان چه سان گردید برای ماتم او بسته شد عماری چرخ

علم ز صبح شد و سر علم بر آن، خورشید ز دیده روز، چه خونها که از شفق افشاند

به سینه شب، چه الفها که از شهاب کشید ز مهر زد به زمین هر شب آسمان دستار

ز صبح بر تن خود روزگار جامه درید نه صبح هست که می گردد از افق طالع

که روز را ز غمش گیسوان شده ست سفید شفق مگو، که خراشیده گشته سینه‌ی چرخ

ز بس که در غم او روز و شب به خاک تپید به این نشاط و طب، سر چرا فکنده به پیش

گر از هلال محرم نشد خجل مه عید؟ سراب نیست به صحرا و موج نیست به بحر

زیاد تشنگی‌اش بحر و بر به خود لرزید نه سبزه است که هر سال می‌دمد از خاک

زبان شود در و دشت از برای لعن یزید نه گوهر است که از یاد لعل تشنه‌ی او

ز غصه آب به حلق صدف گره گردید نگشت از لب او کامیاب، آب فرات

به خاک خواهد ازین غصه روز و شب غلتید نگرید ابر بهاران مگر به یاد حسین

ننوشد آب، گلستان مگر به لعن یزید ز بس که تشنه به خون است قاتل او را

کشید تیغ و به هر سوی می‌دود خورشید نشسته در عرق خجلت است فصل بهار

که بعد از او گل بی‌آبرو چرا خندید ز قدر اوست که طومار طول سجده‌ی ما
به حشر معتبر از خاک کربلا گردید به دست دیده از آن داده‌اند سبحه‌ی اشک
که ذکر واقعه‌ی کربلا کند جاوید به خاک ابر کرم لحظه لحظه بارد فیض
عذاب قاتل او رفته رفته باد مزید ای ناله ز جا خیز که شد ماه محرم
ای گریه فروریز که شد نوبت ماتم تابان نه هلال است درین ماه ز گردون
بر سینه کشیده ست الف، قرص مه از غم یا شعله‌ی افروخته‌ای دل دل چرخ است
کز آه مصیبت زدگان گشته قدش خم یا آنکه خراشی ست به رخسار جهان را
در تعزیه‌ی اشرف ذریت آدم یا ناخن آغشته به خونی ست فلک را
از بس که خراشیده زغم سینه‌ی عالم آتش همه را از تف این شعله به جان است
دل گر همه سنگ است، ازین ماه کتان است زان دیده‌ی خود، سنگ پر از خون جگر کرد
کاین آتش محنت به دل سنگ اثر کرد در کان نه عقیق است که از غصه یمن را
بی آبی که آن تشنه لبان، خون به جگر کرد تا صورت این واقعه را دید، ندانم
چون آب، دگر با قدح آینه سر کرد نگسست ز هم، قافله‌ی اشک یتیمان
تا شاه شهیدان ز جهان عزم سفر کرد بحر از غم این واقعه، یک چشم پرآب است
افلاک پراز آه، چو خرگاه حباب است نگذاشته نم، در دل کس گریه‌ی خونین
این موج فشرده ست که گویند سراب است تا گل گل خون شهدا ریخته بر خاک
چشم گل ازین واقعه پراشک گلاب است از حسرت آن تشنه لب بادیه‌ی غم
هر موج خراشی ست که بر چهره‌ی آب است با چهره‌ی پرخون چو در آید به صف حشر
زان شور ندانم که که را فکر حساب است خواهد که رساند به جزا قاتل او را
زان این همه با ابلق ایام شتاب است ای صبح جزا، سوخت دل خلق ازین غم
شاید تو برین داغ شوی پنبه‌ی مرهم شمشیر نبود آن که بر او خصم ز کین زد
بود آتش سوزنده که بر خانه‌ی دین زد هر گرد که برخاست از آن معرکه، خود را
بر آینه‌ی خاطر جبریل امین زد باران نبود، کز غم لب تشنگی‌اش، بحر
خود را به فلک برد و ز حسرت به زمین زد پر ساخته این غصه ز بس کوه گران را
تا همنفسی یافته، سر کرده فغان را آه این چه عزایی ست که هر شب فلک پیر
در نیل کشد جامه زمین را و زمان را؟ بسته ست لب خنده بر ایام، ندانم
چون کرد صدف بهر گهر باز دهان را زان روز که آن نخل قد از پای در آمد
چون دید چمن بر سر پا، سرو روان را؟

وحشی بافقی

کمال الدین یا شمس الدین محمد وحشی بافقی از شاعران بزرگ و نامدار قرن دهم هجری است. وی در آغاز جوانی زادگاه خود بافق را ترک کرد و مدتی در یزد و سپس در کاشان اقامت گزید. پس از آن به یزد بازگشت و تا آخر عمر، سال ۹۹۱ ه.ق. در آنجا باقی ماند. او برای گذران زندگی خود، فرمانروای صاحب نفوذ و دادگر آن سامان و نیز برخی از بزرگان یزد و کرمان را مدح

می کرد.

وی مرتبه‌ای بلند در سخنوری و نوپردازی دارد و بیان عاشقانه و پرسوز و گدازش شهرت بسزایی یافت. دیوان او مشتمل بر انواع قالبهای مختلف شعری است که در آن میان، مثنوی فرهاد و شیرین و پاره‌ای از ترکیب بندها و غزلهای او از زیبایی بسیار برخوردار است.

وحشی بافقی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع‌بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. وحشی بافقی در این ترجیع‌بند به استقبال ترجیع‌بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: روزیست اینکه حادثه کوس بلا زده‌ست

کوس بلا به معرکه‌ی کربلا زده‌ست روزیست اینکه دست ستم، تیشه‌ی جفا

بر پای گلبن چمن مصطفی زده‌ست روزیست اینکه بسته تتق آه اهل بیت

چتر سیاه بر سر آل عبا زده‌ست روزیست اینکه خشک شد از تاب تشنگی

آن چشمه‌ای که خنده بر آب بقا زده‌ست روزیست اینکه کشته‌ی بیداد کربلا

زانوی درد در حرم کبریا زده‌ست امروز آن عزاست که چرخ کبود پوش

بر نیل جامه خاصه پی این عزا زده‌ست امروز ماتمی‌ست که زهرا، گشاده موی

بر سر زده ز حسرت و واحسرتا زده‌ست یعنی محرم آمد و روز ندامت است

روز ندامت چه، که روز قیامت است روح القدس که پیش لسان فرشته‌ها

از پیروان مرثیه خوانان کربلاست این ماتم بزرگ نگنجد در این جهان

آری در آن جهان دگر نیز این عزاست کرده سیاه حله‌ی نور، این عزای کیست

خیر النساء که مردمک چشم مصطفاست؟ بنگر به نور چشم پیمبر چه می‌کنند

این چشم کوفیان چه بلا چشم بی‌حیاست یاقوت تشنگی شکند، از چه گشت خشک

آن لب که یک ترشح از او چشمه‌ی بقاست؟ بلبل اگر ز واقعه‌ی کربلا نگفت

گل را چه واقع است که پیراهنش قباست؟ از پا فتاده است درخت سعادتی

کز بوستان دهر، چو او گلبنی نخاست شاخ گلی شکست ز بستان مصطفی

کز رنگ و بو فتاد گلستان مصطفی ای کوفیان چه شد سخن بیعت حسین؟

وان نامه‌ها و آرزوی خدمت حسین؟ ای قوم بی‌حیا، چه شد آن شوق و اشتیاق؟

آن جد و جهد در طلب حضرت حسین؟ از نامه‌های شوم شما، مسلم عقیل

با خویش کرد خوش الم فرقت حسین با خود هزار گونه مشقت قرار داد

اول یکی جدا شدن از صحبت حسین او را به دست اهل مشقت گذاشتید

کو حرمت پیمبر و کو حرمت حسین؟ ای وای بر شما و به محرومی شما

افتد چو کار با نظر رحمت حسین دیوان حشر چون شود و آورد بتول

پرخون به پای عرش خدا کسوت حسین حالی فتد که پرده ز قهر خدا فتد

وز بیم لرزه بر بدن انبیا فتد یاری نماند و کار از این و از آن گذشت

آه مخدرات حرم ز آسمان گذشت وا حسرتای تعزیه داران اهل بیت

نی از مکان گذشت که از لا مکان گذشت دست ستم قوی شد و بازوی کین گشاد

تیغ آنچنان براند که از استخوان گذشت یا شاه انس و جان تویی آن کز برای تو
از صد هزار جان و جهان می‌توان گذشت ای من شهید رشک کسی کز وفای تو
بنهاد پای بر سر جان و ز جان گذشت جانها فدای حر شهید و عقیده‌اش
کآزاده وار از سر جان در جهان گذشت آن را که رفت و سر به ره ذوالجناح باخت
این پایمزد بس که به سوی جنان گذشت وحشی کسی چه دغدغه دارد ز حشر و نشر
کش روز حشر با شهدا می‌کنند حشر؟

وصال شیرازی

میرزا محمد شفیع وصال شیرازی ملقب به میرزا کوچک از بزرگترین شعرای اوایل دوره‌ی قاجار است که در سال ۱۱۹۲ یا ۱۱۹۳ ه.ق. (در فارسنامه: ۱۱۹۷ ه.ق.) در شیراز به دنیا آمد. علوم متداول زمان را در نزد برخی دانشمندان همچون میرزا ابوالقاسم سکوت فراگرفت و در هنر شاعری و خطاطی به ویژه خط نسخ مهارت و شهرت یافت.

دیوان وی که به چاپ رسیده، شامل قصاید، غزلیات و مثنویها و نیز مدایح و مراثی بسیار است. وصال در سال ۱۲۶۲ ه.ق. در شیراز درگذشت.

وصال شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. وصال شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: این جامه‌ی سیاه فلک در عزای کیست؟
وی جیب چاک گشته‌ی صبح از برای کیست؟ این جوی خون، که از مژه‌ی خلق جاری است
تا در مصیبت که و در ماجرای کیست؟ این آه شعله‌ور که ز دلها رود به چرخ
ز اندوه دلگداز و غم جانگزای کیست؟ خونی اگر نه دامن دلها گرفته است
این لخت دل به دامن ما، خونبهای کیست؟ گر نیست حشر و در غم خویش است هر کسی
در آفرینش این همه غوغا برای کیست؟ شد خلق مختلف ز چه با نوحه متفق؟
اینگونه جن و انس و ملک در عزای کیست؟ هندو و گبر و مؤمن و ترسا به یک غمند
این جان از جهان شده تا آشنای کیست؟ ذرات از طریق صدا ناله می‌کنند
تا این صدا ز ناله‌ی انده فزای کیست؟ صاحب عزا کسی است که دلهاست جای او
دلهای جز آنکه مونس دلهاست، جای کیست؟ آری خداست در دل و صاحب عزا خداست
زان هر دلی به تعزیه‌ی شاه کربلاست ای از غم تو چشم فلک خون گریسته
خونین دلان از آن به تو افزون گریسته از یاد تشنه کامی تو رود گشته نیل
وز حسرت فرات تو جیحون گریسته تا لاله‌زار شد ز تو دامان کربلا
ابر بهار زار به هامون گریسته بلبل ز یاد آن تن صد چاک در فغان
قمری ز شوق آن قد موزون گریسته زان زخمها که دیده تنت از سنان و تیر
بر حالت تو چشم زره خون گریسته ما کیستیم و گریه‌ی ما؟ ای که در غمت
ارواح قدس با دل محزون گریسته تنها همین نه اهل زمین در غم تواند
جبریل با ملایک گردون گریسته آبی بود بر آتش دوزخ هوای تو

ای خاک دوستان تو در کربلای تو سال از هزار بیش و غمت یار جان هنوز
در یاد دوستان تو این داستان هنوز گلگون کفن به خاک شد و از غمش ز خاک
گلگون کفن دمند گل و ارغوان هنوز پیراهنی که یوسف او را فروختند
هر کس طلب کنند ازین کاروان هنوز سرو اوفتاد و ریخت گل و ارغوان فسرد
خلقی سراغ می‌کند این بوستان هنوز زان کاروان گم شده در دشت کربلا
هر دم به جستجوی، دو صد کاروان هنوز فاش ار فلک بدان تن بی‌سر گریستی
زان روز تا به دامن محشر گریستی ز اشک ستاره دیده‌ی گردون تهی شدی
بر وی به قدر زخم تنش گر گریستی کشتند و لافشان ز مسلمانی! ای دریغ
آن را که از غمش دل کافر گریستی چندان گریستی که فتادی ز پای و باز
یادش چو زان سر آمدی، از سر گریستی ای پیکرت به کوفه، سر انورت به شام
کم نیست دردهای تو، گرییم بر کدام؟ بر بی‌کس ایستادن تو پیش روی خصم؟
یا بر خروش پردگیان تو در خیام؟ این تعزیت به کعبه بگوییم یا حطیم؟
زین داوری به رکن بنالیم یا مقام؟ لباس کهنه بپوشد زیر پیرهنش
مگر برون نکشد خصم بد منش ز تنش لباس کهنه چه حاجت که زیر سم ستور
تنی نماند که پوشند جامه یا کفنش نه جسم زاده‌ی زهرا چنان لگدکوب است
کزو توان به پدر برد بوی پیرهنش زمانه خاک چمن را به باد عدوان داد
تو در فغان که چه شد ارغوان و یاسمنش؟ عیالش ار نه به همره درین سفر بودی
ازو خبری نرسیدی به مردم وطنش ز دستگاه سلیمان، فلک نشان نگذاشت
به غیر خاتمی، آن هم به دست اهرمنش به هر قدم که سوی کارزار برمی‌داشت
نظر به جانب اطفال در به در می‌داشت گهی به شوق وصال و گهی به درد فراق
ورای خوف و رجا حالتی دگر می‌داشت نبود مانع راهش مگر حریم رسول
کز آنچه بر سر ایشان رود خبر می‌داشت چه ذوق بود به جام شهادتش که ز شوق
کشید جام و به جام دگر نظر می‌داشت چون تاج نیزه گشت سر تاجدارها
از خون کنار ماریه شد لاله زارها بس فرقها شکست به تاراج تاجها
بس گوشها درید پی گوشوارها بود از حجازیان یکی، از کوفیان هزار
از این شمارها نگر انجام کارها از خون آل فاطمه شد خاک کربلا
چون دشت صیدگاه ز خون شکارها

وقار شیرازی

میرزا احمد وقار شیرازی فرزند وصال شیرازی (۱۲۹۸ - ۱۲۳۳ ه. ق) در ادب و شعر صاحب نام بوده و همچون پدرش به کتابت و خوشنویسی اهتمام داشته است. وی همچنین از فقه و اصول و حکمت بهره داشته و رسالاتی به نظم و نثر در موضوعات مختلف نگاشته و قرآن کریم و برخی کتب مشهور را به خط نسخ کتابت کرده است.

از آثار اوست: انجمن دانش (به سبک گلستان سعدی)؛ روزمه خسروان پارسی (تاریخ ملوک عجم)؛ منظومه‌ی بهرام و بهروز بر

وزن خسرو و شیرین نظامی.

وقار شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. وقار شیرازی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است: ای دل بنال زار که هنگام ماتم است

وز دیده اشک بار که ماه محرم است هر جا که بنگری، همه اوضاع انده است

هر سو که بگذری، همه اسباب ماتم است از سینه بر سپهر، خروش پیاپی است

وز دیده بر کنار، سرشک دمادم است این خود چه ماجراست که از گفتگوی آن

یک شهر در مصیبت و یک ملک در غم است؟ این خون چه انده است که اجر جزیل او

در کیش گبر و مسلم و ترسا، مسلم است؟ گویند جای غم نبود خلد و زین عزا

یک دل گمان مدار که در خلد خرم است در این عزا ز اشک پیاپی مکن دریغ

کز دیده جای اشک اگر خون رود کم است آدم در انده است در این ماه و ناگزیر

در انده است هر که ز اولاد آدم است عالم اگر بود به تزلزل، بعید نیست

کاین خود عزای مایه‌ی ایجاد عالم است شد کشته آن که حجت حق بد به روزگار

کاوضاع روزگار پریشان و درهم است سالار نشأتین و ضیابخش نیرین

سبط رسول و مظهر اسرار حق، حسین

وهاب بن سید محمد علی

نهمین کلیددار حرم آسمانی امام حسین علیه‌السلام.

سید وهاب در شانزده سالگی تولیت حرم حسینی را عهده‌دار شد و به این مقام والا افتخار یافت. صفحات درخشانی در تاریخ کربلا برای او دیده می‌شود. وی دوازدهمین کلیددار بارگاه امام حسین علیه‌السلام نیز بوده است.

وهابیان

گروهی از اهل سنت. در سال ۱۲۱۶ ه.ق. به کربلا ـ حمله کردند و این تهاجم‌ها، ده سال ادامه داشت. شهر را غارت و مردم را قتل عام کردند و قبر مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام را خراب نمودند. یک بار هم «امیرمسعود» در سال ۱۲۲۵ با سپاهی متشکل از ۲۰ هزار جنگجوی وهابی به نجف و از آنجا به کربلا تاختند. که در نتیجه بسیاری از زوار امام حسین علیه‌السلام را به شهادت رسانده و اموال ایشان را به غارت بردند.

واحظ بن ناعم

یکی از ده نفری بود که با اسب بر بدن مطهر سیدالشهداء علیه‌السلام تاختند. ابوعمرو زاهد می‌گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

واعشی

شاعری از طایفه‌ی «حمدان» و از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. پس از آنکه مختار دو تن از قتله‌ی اباعبدالله علیه‌السلام با نامهای «شهم بن عبدالرحمن» و «ابی‌اسماء بن بشیر قابضی» که قاتلان بنی‌هاشم بودند به قتل رساند، این شاعر در مرثیی این دو چنین سرود:

ای چشم بر جوانان عثمان گریه کن، چه، جوانی از دودمان قبیله‌ی دهمان هرگز خاطره‌ی آن جوان زیبا و شیرین، که همانند در شجاعت و مردی نداشت فراموش نمی‌شود.

ولید بن عتبه

وی هنگام به خلافت رسیدن یزید بن معاویه فرماندار مدینه بود.

با مرگ معاویه در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری یزید پسر وی به خلافت رسید و بلافاصله طی نامه‌هایی که به استانداران و فرمانداران در نقاط مختلف نوشت مرگ معاویه و جانشینی خویش را که از دوران پدرش پیش‌بینی و از مردم برای او بیعت گرفته شده بود، به اطلاع آنان رسانید و در ضمن ابقای هر یک از آنان در پست خویش دستور گرفتن بیعت مجدد از مردم را به آنها صادر نمود و نامه‌ای نیز به ولید بن عتبه که از طرف معاویه مقام استانداری مدینه را در اختیار داشت به همان مضمون نوشت، ولی در نامه‌ی کوچک دیگری نیز که به همراه همان نامه به وی ارسال داشت در بیعت گرفتن از سه شخصیت معروف که دوران معاویه حاضر به بیعت با یزید نشده بودند، تأکید نمود که: «در بیعت گرفتن از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر شدت عمل به خرج بده و در این رابطه هیچ رخصت و فرصتی به آنان مده».

او در آن نامه، ولید را اینگونه از خبر مرگ معاویه آگاه کرد و دستور داد: «اما بعد، از حسین و عبدالله بن عمر و ابن‌زبیر بیعت بگیر، و تا هنگامی که بیعت نکردند دست از آنها برندار! والسلام».

ولید بن عتبه با رسیدن نامه در اول شب، مروان بن حکم استاندار سابق معاویه را خواست و با وی درباره‌ی نامه و فرمان یزید مشاوره نمود و او پیشنهاد کرد که هر چه زودتر این چند نفر را به مجلس خود دعوت کن و تا خبر مرگ معاویه در شهر منتشر نشده است از آنان برای یزید بیعت بگیر. ولید در همین ساعت مأمور فرستاد تا این عده را برای طرح یک موضوع مهم و حساس به پیش خود دعوت نماید.

هنگامی که پیک ولید، پیغام او را به امام علیه‌السلام و ابن‌زبیر ابلاغ نمود آن دو با هم در مسجد پیامبر نشسته و به گفتگو مشغول بودند. ابن‌زبیر از این دعوت بی‌موقع و شبانه به هراس افتاد ولی امام قبل از ملاقات با ولید، موضوع را به ابن‌زبیر توضیح داد و چنین فرمود: «من فکر می‌کنم، طاغوت بنی‌امیه به هلاکت رسیده و منظور از این دعوت، بیعت گرفتن برای پسر اوست». و بنابر نقل کتاب «مثیرالأحزان»، امام علیه‌السلام در تأیید نظریه‌ی خویش اضافه نمود: زیرا من در خواب دیدم که شعله‌های آتش از خانه‌ی معاویه بلند است و منبرش سرنگون گردیده است.

آنگاه امام علیه‌السلام به سی تن از یاران و نزدیکترین افراد خاندانش دستور داد که خود را مسلح کرده و به همراه آن حضرت حرکت نمایند و در بیرون مجلس آماده باشند که در صورت لزوم از آن حضرت دفاع کنند.

و همانطور که امام علیه‌السلام پیش بینی می‌فرمود، ولید در ضمن اینکه مرگ معاویه را به اطلاع آن حضرت رسانید، موضوع بیعت یزید را مطرح نمود. امام در پاسخ وی فرمود: شخصیتی مانند من نباید مخفیانه بیعت کند و تو نیز نباید به چنین بیعتی راضی باشی و چون همه مردم مدینه را برای تجدید بیعت دعوت می‌کنی ما نیز در صورت تصمیم در آن مجلس و به همراه و هماهنگ با سایر

مسلمانان بیعت می‌کنیم؛ یعنی این بیعت نه برای رضای خدا بلکه برای جلب توجه مردم است که در صورت وقوع باید علنی باشد نه مخفیانه. ولید گفتار امام را پذیرفت و در بیعت گرفتن در آن موقع شب اصراری از خود نشان نداد.

امام علیه‌السلام چون خواست از مجلس خارج گردد، مروان بن حکم نیز که در آن مجلس حضور داشت، با ایما و اشاره این نکته را به ولید تفهیم نمود که اگر نتوانی در این موقع شب و مجلس خلوت از حسین بیعت بگیری دیگر نخواهی توانست او را وادار به بیعت کنی مگر خونهای زیادی بر زمین بریزد، پس چه بهتر که او را در این مجلس نگه‌داری تا بیعت کند و یا طبق دستور یزید گردنش را بزنی.

امام علیه‌السلام با مشاهده این عکس العمل از مروان، او را مورد خطاب قرار داده و چنین فرمود: «ای پسر زرقا! تو مرا می‌کشی یا ولید، دروغ می‌گویی و گناه می‌کنی؟».

آنگاه خود ولید را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود: «ای امیر! ماییم می‌کنی؟».

آنگاه خود ولید را مورد خطاب قرار داد و چنین فرمود: «ای امیر! ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت، خاندان ما است که محل آمد و رفت فرشتگان و محل نزول رحمت خداست، خداوند اسلام را از خاندان ما شروع و افتتاح نموده و تا آخر نیز همگام با ما خاندان به پیش خواهد برد. اما یزید، این مردی که تو از من توقع بیعت با او را داری مردی است شرابخوار که دستش به خون افراد بی‌گناه آلوده گردیده او شخصی است که حریم دستورات الهی را درهم شکسته و علنا و در مقابل چشم مردم مرتکب فسق و فجور می‌گردد. آیا رواست من با چنین فرد فاسدی بیعت کند.»

با سر و صدایی که در مجلس ولید پدید آمد و با سخن درشتی که امام علیه‌السلام مروان را مورد خطاب قرار داد، همراهان امام احساس خطر نموده و گروهی از آنان وارد مجلس گردیدند و پس از این گفتگو که امید ولید را نسبت به بیعت کردن امام و هر گونه سازش در مورد پشنهاد وی به یأس و ناامیدی مبدل می‌کرد، امام علیه‌السلام مجلس را ترک نمود.

کسانی که سخنان امام حسین علیه‌السلام را با ولید بن عتبه را نقل کرده‌اند، گفته‌اند: صبح فردای آن شب که روز سوم شعبان سال ۶۰ بود امام حسین علیه‌السلام به قصد مکه حرکت کرد، و بقیه ماه شعبان و نیز ماههای رمضان و شوال و ذی‌القعده را در آنجا ماند.

ولید بن عتبه

والی مدینه هنگام مرگ معاویه بود.یزید نامه به او نوشت و ضمن خبر دادن مرگ معاویه، از او خواست که از امام حسین «ع» بیعت بگیرد و اگر نپذیرفت، گردنش را بزنند. بیعت گرفتن از حسین «ع» برای ولید دشوار بود و می‌خواست با او عاقلانه و بدون خشونت رفتار کند.اما با مشورتی که با «مروان حکم» انجام داد، مروان موضع متزلزل ولید را به مسخره گرفت و بر آشفت و او را تحریک کرد که شبانه امام را به دار الاماره احضار کند.سید الشهدا «ع» شبانه به دار الاماره رفت.گفتگوهایی میان امام و والی مدینه و ولید انجام گرفت و امام، بدون بیعت از آنجا خارج شد.[۱] . پی نوشت ها :

[۱] حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۲۵۰.

واعشی

شاعری از طایفه‌ی «حمدان» و از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام بود. پس از آنکه مختار دو تن از قتله‌ی اباعبدالله علیه‌السلام با نامهای «شهم بن عبدالرحمن» و «ابی‌اسماء بن بشیر قابضی» که قاتلان بنی‌هاشم بودند به قتل رساند، این شاعر در مرثیی این دو چنین سرود:

ای چشم بر جوانان عثمان گریه کن، چه، جوانی از دودمان قبیله‌ی دهمان هرگز خاطره‌ی آن جوان زیبا و شیرین، که همانند در

شجاعت و مردی نداشت فراموش نمی‌شود.

وراد

وراد یکی از دوستان «عباد بن حصین»، از عمال مصعب بن زبیر بود. «قباع» نماینده‌ی ابن‌زبیر، نیرویی به فرماندهی «عباد بن حصین» و «قیس بن هیثم» برای مقابله با سپاه «مثنی بن مخربهٔ بن عبدی» که از هم پیمانان مختار و خونخواهان حسین بن علی علیه‌السلام بود گسیل داشت. عمال ابن زبیر از راه کوفه، حرکت کردند و از منطقه‌ی «شوره‌زار» گذشتند و نزدیک نیروهای «مثنی» مستقر شدند، مردم درهای خانه‌ی خود را به روی آنان بستند و هیچ کس به یاری «عباد» نیامد، و حتی کسی که از او سؤالی بکند در آن حوالی نبود، عباد فریاد زد: کسی از بنی‌تمیم اینجا نیست؟! سپس «عباد» توسط شخصی به نام «حنیفهٔ الاعور» خانه‌ی «وراد» یکی از دوستان «عباد» را به او نشان داد. تا چشم «عباد» به «وراد» افتاد، شروع کرد بر سر او داد و فریاد زدن و ناسزا گفتن که تو اینجایی و به سراغ من نمی‌آیی؟! «وراد» گفت: نمی‌دانم منظور شما چیست؟ چه کاری باید بکنم؟ «عباد» گفت: زود باش اسلحه‌ات را بردار و سوار شو بیا! «وراد»، سلاح خود را برداشت و سوار شد و در کنار عباد و نیروهایش ایستاد و در همان محل، مستقر شدند تا مثنی و نیروهایش که عازم کوفه بودند سر رسیدند. عباد به وراد گفت: با نیروهای «قیس» همانجا باشید تا من بروم و برگردم. عباد و نیروهایش، حرکت کردند و از مسیر «ذباحان» خود را به «کلاء» رساندند و از آن جا به «مدینهٔ الرزق» آمدند. «مدینهٔ الرزق» (محل نگهداری بیت المال) چهار در داشت، دری به سمت بصره و دری به طرف بازار «سرکه فروشان» و دری به طرف مسجد و دری به سوی بازار «سمساران»، که دری کوچک بود و باز می‌شد. عباد و تعدادی از نیروهایش آنجا توقف کردند و نردبانی آوردند و عباد، نردبان را کنار دیوار «مدینهٔ الرزق» نهاد و به پشت‌بام رفت و حدود سه هزار نفر از افرادش همراه او به پشت بام «دارالرزق» رفتند، عباد به آنان گفت: شما همین جا، روی بام باشید، وقتی صدای تکبیر را شنیدید شما هم با صدای بلند تکبیر بگویید. عباد، با تعدادی از نیروها برگشت و سراغ «وراد» و «قیس» و نیروهایی که آن جا مستقر بودند رفت و به «وراد» گفت با نیروها به «مثنی» و یاران او حمله کن. «وراد» با نیروهای تحت فرمانش به نیروهای «مثنی» حمله کردند و جنگ سختی بین آنان در گرفت و چهل نفر از یاران «مثنی»، به شهادت رسیدند. سرانجام با پیروزی عمال ابن‌زبیر و شکست «مثنی» جنگ به پایان رسید و سپاهیان ابن‌زبیر به سوی بصره، به نزد «قباع» بازگشتند.

ورقاء بن عازب

از وقایع نگارهای تاریخ عاشورا و از نیروهای تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود.

وفا

از الفبای فرهنگ عاشورا «وفا» است و در قاموس شهدای کربلا جایگاه بلندی دارد. وفا به معنای عمل به پیمان و ایستادگی بر سر قول و عهد و عمل به وظایف انسانی و اسلامی در قبال دیگری، بخصوص «امام» و از برترین خصلتها و نشانه جوانمردی، خداباوری، شرافت نفس و صدق و راستی است.به فرموده علی «ع»: «اشرف الخلایق‌الوفاء».[۱] .

عاشورا، صحنه وفا از یک سو و بی وفایی از سوی دیگر بود.سید الشهدا «ع» در مسیر کوفه، پس از شنیدن خبر شهادت نماینده‌اش قیس بن مسهر، با خواندن آیه «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا» (احزاب/۲۳).

مقام وفای او را بر شمرد.شب عاشورا نیز، یاران خویش را صادقترین و با وفاترین یاران معرفی کرد (لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا

من اصحابی...).آنان نیز در چند نبوت، وقتی امام بیعت خویش را برداشت و از آنان خواست که بروند، یکصدا اعلام وفاداری کردند و امام خویش را تنها نگذاشتند.عباس بن علی «ع» امان نامه دشمن را رد کرد و برادر را تنها نگذاشت.روز عاشورا نیز با لب تشنه به فرات رفت، اما با یاد عطش سید الشهدا و اطفال، آب ننوشید.

بر خلاف جمعی از کوفیان که بی‌وفایی کردند و پس از نامه نوشتن و دعوت کردن، به‌جنگ آن حضرت آمدند، عده‌ای هم جان بر سر پیمان باختند و فدای حسین «ع» شدند: و علی الارواح التی حلت بفنائک...»[۲] امام حسین «ع» در خطبه‌های طول راه و روز عاشورا به «غدر»، «خذلان»، «نقض عهد» «خلع بیعت»، «نکث» «غرور»، و... کوفیان اشاره کرده، آنان را بر نقض بیعت و پیمان شکنی نکوهش کرده است.

سید الشهدا «ع»، خود بر پیمان خویش با خدا وفا کرد.در زیارتنامه او به تعبیراتی همچون «اشهد انک قد بلغت و نصحت و وفیت و اوفیت»[۳] بر می‌خوریم.از زیارتنامه حضرت عباس «ع» نیز می‌خوانیم: «و اشهد انک... ممن وفی ببیعته و استجاب له دعوته و اطاع ولاهٔ امره...»[۴] و عاشورائیان میثاق با خون شهدا می‌بندند که راه و پیامشان را فراموش نکنند. مبادا عهد خود را واگذاریم امام خویش را تنها گذاریم ------------

پی نوشتها :

[۱] غرر الحکم.

[۲] زیارت عاشورا، مفاتیح الجنان، ص ۴۵۸.

[۳] زیارت مطلقه امام حسین، مفاتیح الجنان، ص ۴۲۳.

[۴] مفاتیح الجنان، ص ۴۳۵.

وقف

در اصطلاح شرعی عبارت است از «تحبیس مال و تسبیل منفعت و ثمره»، یعنی منافع زمین، ملک یا وسیله‌ای را به خاطر خدا برای مقصود معینی و استفاده خاصی اختصاص دهند و با نگهداشتن دائمی اصل مال، بهره‌وری از منافع آن در جهت خیرات و خدمات صرف شود و نوعی کمک رسانی و خیر اندیشی نسبت به مردم است، با انگیزه‌های دینی. چنین مال یا زمین یا جنسی را «موقوفه» می‌نامند.منافع و استفاده از موقوفات، باید طبق وقفنامه و نظر واقف انجام گیرد و تخلف از آن گناه و خیانت است.وقف، نوعی صدقه جاریه است که برای دراز مدت، عموم مردم از آن بهره‌مند می‌شوند و حتی پس از فوت واقف نیز، ثواب آن به روح او می‌رسد.همواره افراد متمکن برای باقی گذاشتن خیرات، اقدام به وقف می‌کردند و از همین رهگذر، مساجد، مدارس، تکیه‌ها، آب انبارها، کتابها، کتابخانه‌ها، بیمارستانها و امور خیریه بسیار پدید می‌آمد. برای اداره موقوفه‌هایی که وقف مساجد، مدارس، حرمها، زیارتگاهها و اقشار خاصی شده، تشکیلات اداری پیدا شد تا آنها در مورد خود صرف شود و از حیف و میل و سوء استفاده جلوگیری گردد.[۱] .

علاقه مندان به اهل بیت و ائمه، بویژه محبان سید الشهدا «ع»، مال و املاک بسیاری را در طول تاریخ بر اساس این سنت‌حسنه، وقف ابا عبدالله «ع» کرده‌اند که در آمد حاصله از این املاک، صرف امام حسین «ع» و برپایی مجالس عزای حسینی، نوحه خوانی، بنا و تعمیرحرمها و بقاع متبرکه، زوار و خدام آن حضرت، کمک به بینوایان و اطعام مستمندان و محرومان می‌شود.موقوفات امام حسین «ع»، بودجه مردمی عظیمی است که همیشه و همه جا پشتوانه زنده نگهداشتن نام و یاد عاشورا و اهل بیت «ع» بوده است.به برکت مجالس حسینی و تبلیغات دینی که در آنها می‌شود، اسلام و احکام الهی زنده می‌ماند و جانبازیها و ایثارگریهای حسین بن علی «ع» و یارانش، به مردم درس عزت و آزادگی می‌دهد.این گونه وقفها، که با صدق نیت و خلوص و اعتقادی پاک انجام می گیرد و

تامین کننـده هزینه بسـیاری از مراسم و سـنتهای دینی است، هم روحیه یاریگری و مردم دوستی و حب اهل بیت را تقویت می کند و هم نشـانه خلـوص و عشق به خانـدان پیـامبر «ص» است و همیشه ارزش و داست خاصـی داشـته است.وقف، گـاهی در حـال حیـات اشـخاص انجام می گیرد، گاهی وصیت می کنند که پس از فوتشان بخشی از مال، صرف عزاداری امامحسین «ع» یا امور خیریه دیگر شود.مبنـای چنین کار خیری، احادیثی است که تشویق به انجام کارهایی می کنـد که سود آن به مردم می‌رسـد.از قبیل: «اذا مات ابن آدم انقطع عمله الامن ثلاث: صدقهٔ جاریهٔ، و علم ینتفع به او ولد صالح یدعو له»[۲] وقتی آدمی زاده بمیرد، عملش هم قطع می شود مگر از سه راه: صـدقه جاریه، علمی که از آن سود برنـد و فرزنـد صالحی که برای او دعا کنـد. و همین فرهنگ، سـبب پدیدآمـدن مـدرسه‌های عظیم و کتابخانه‌هـای غنی و مساجـد و حسـینیه‌ها و مراسم پر شـکوه گشـته است.در آنچه به موقوفـات ابا عبـدالله «ع» و عـاشورا مربوط می‌شود، نکات جالبی وجود دارد که مشارکت مردمی را در هزینه اقامه مجالس عزا برای آن حضـرت می‌رسانـد.در برخی وقفنـامه هـا مثلاـ در آمـد املاکی در کاشان وقف شـده است «برای تعزیه حضـرت خامس آل عبا... که همه ساله به مصـرف تعزیه داری آن سرور رسیده شود، از پول روضه خوان و آش و حلوا و تنباکو و قهوه و چای به هر نحو که صلاح دانند...».[۳] .

وقف در موارد غیر ملکی و مالی هم به کار می رود، مثل اینکه کسـی خود را وقف اسلام می کند، عمر خود را وقف تبلیغ می کند ، قلم خود را وقف نشر حقایق دینی می کند. -------------------

پی نوشتها :

[۱] در زمینه وقف ر.ک: «مقدمه‌ای بر فرهنگ وقف».ابو سـعید احمد بن سـلمان، «تاریخچه وقف در اسـلام»، محمودشـهابی، سلسله گزارشـهای «نگاهی به جایگاه وقف در جامعه ما»، روزنامه کیهان، ۱۰ اسفند ۷۲، به بعد، «وقف» میراث جاویدان»، فصـلنامه سازمان اوقاف و امور خیریه.

[۲] نهج الفصاحه، ص ۴۶.

[۳] وقف، میراث جاویدان (مجله)، شماره ۶، ص ۱۴۲.

۵

هانی بن عروه مرادی

از پیشگامان شهادت در نهضت حسینی بود که پیش از مسلم بن عقیل به شهادت رسید. «هانی، از صحابه پیامبر بود و آن حضرت را دیـده و بـا وی مصـاحب داشت.بزرگ قـبیله «مراد» بـود و در کوفه می‌زیست.در رکـاب امیر المؤمنین «ع»، نیز در سه جنـگ جمـل، صفین و نهروان شـرکت داشت.در حرکت انقلابی حجر بن عـدی بر ضـد زیاد بن ابیه، از ارکان مهم به شـمار می‌رفت.پس از آنکه «ابن زیاد» بعنوان والی جدید کوفه به این شـهر آمد، مسـلم بن عقیل، پس از آنکه هزاران نفر با وی بیعت کرده بودند، خانه هانی را مقر پنهـانی خـویش قرار داد.چـون برای والی روشـن شـد که در نهضت مسلم، هـانی از زمینه‌سـازان و چهره‌هـای مـؤثر است، او را دستگیر، زندانی و شهید کرد.»[۱] .

هانی در کوفه، موقعیت ویژه‌ای داشت.چنـدین هزار مرد مسلح و سـلاح بر دوش، زیر فرمان داشت و از بزرگان و اشـراف این شـهر محسوب می‌شد.[۲] حتی ابن زیـاد که والی بصـره و کوفه بود، به وی احترام می گـذاشت و در کوفه به عیادت هانی آمـد.ولی چون هانی به مسـلم بن عقیل پناه داده بود و حاضـر نشـد او را تسـلیم ابن زیاد کنـد، مورد غضب قرار گرفت و توهین و شـکنجه و سـپس شهید شد.[۳] هـانی را پس از دسـتگیری و گفتگوهـای تنـدی که بـا ابن زیـاد داشت، دست بسـته به بـازار گوسـفند فروشان برده و کشـتند. قـاتلش «رشـید ترکی»، غلاـم ابن زیاد بود.شـهادت او روز ترویه (هشـتم ذیحجه سال ۶۰) بود. دربـاره وی، عبـدالله بن زبیر

اسدی اشعاری گفته که مطلع آن چنین است: اذا کنت لا تدرین ما الموت فانظری
الی هانی بالسوق و ابن عقیل[۴] . هانی، هنگام شهادت، ۸۳ و به قولی ۹۰ سال داشت.روزی به شـهادت رسید که‌امام حسین «ع» از مکه به طرف کوفه حرکت کرد.قبر او در کوفه پشت قبر مسـلم بن عقیـل مشـهور است و زیارتگـاه اهل ولاست.در مفاتیـح الجنان و کتب زیارت، زیارتنامه‌ای برای آن شهید ذکر شده است (سلام الله العظیم و صلواته علیك یاهانی بن عروة...)[۵] . -------------

پی نوشتها :

[۱] انصار الحسین، ص ۱۰۸.

[۲] سفینهٔ البحار، ج ۲، ص ۷۲۳.

[۳] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۶۸.

[۴] الحسین فی طریقه الی الشهاده، ص ۷۱.

[۵] بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۲۹.

هانی بن هانی سبعی

قاصدی که یکی از نامه‌های حسـین بن علی «ع» را خطاب به مردم کوفه به آن دیار برد. همراه او در این ماموریت، سـعید بن عبدالله حنفی بود.این دو آخرین فرسـتاده‌های امـام بودنـد. نـامه‌ای که امـام توسط آنان فرسـتاد، چنین شـروع می‌شـد: «من الحسـین بن علی الی‌الملا من المؤمنین و المسلمین...»[۱] .

پی نوشتها :

[۱] مقتل الحسین، مقرم، ص ۱۶۵.

هفهاف بن مهند راسبی

از شـهدای کربلاست.مردی دلیر و تکسوار از شـیعیان بصـره و از یاران علی «ع» درجنگهای سه گانه جمل، صفین و نهروان بود و در جنگ صـفین، حضـرت او را امیر طایفه ازد قرار داد.پس از شـهادت امیر المؤمنین، از یاران امام مجتبی «ع» بود، سپس به حسین «ع» پیوست. وقتی خبر حرکت امام را به سوی کوفه شـنید، از بصره به سوی کربلا حرکت کرد. وقتی رسید که حادثه پایان یافته بود و با تیغ بر افراد سپاه عمر سعد حمله کرد.عده‌ای را کشت و خود به شهادت رسید.[۱] .

پی نوشتها :

[۱] تنقیح المقال، مامقانی، ج ۳، ص ۳۰۳، عنصر شجاعت، ج ۳، ص ۱۷۵.

هابن بن هانی سبعی

وی و سـعید بن عبدالله حنفی آخرین سـفیرانی بودند که امام حسـین علیه‌السـلام نامه‌ای خطاب به مردم کوفه نوشت و به دست آنان سپرد.

هانی بن عروه‌ی مرادی

«هـانی بن عروهٔ بن نمران بن عمرو بن قعـاس بن عبـد یغوث بن مخـدش بن حصـر بن غنم بن مالک بن عوف بن منبه بن غطیف بن مراد بن مذحج، ابویحیی مذحجی مرادی غطیفی».

هانی ساکن کوفه، و هنگام شهادت نود سال داشته است، و روز هشتم ذی‌الحجه سال شصت هجری به دست رشید غلام ابن‌زیاد در بازار گوسفند فروشان کوفه به دلیل حمایت و پناه دادن به مسلم بن عقیل علیه‌السلام به شهادت رسید.

هـانی پسری به نـام یحیی داشـته که مـادرش رویحه دختر عمرو بن حجاج زبیـدی بوده است. عمرو مرد ضـعیف النفسـی بوده و در دستگیری هانی نقش مؤثری داشته و به خاطر وعده وعیدهای ابن‌زیاد، خیانت بزرگی نسبت به هانی مرتکب شد.

برخی از مورخین عمرو را داماد هانی نوشـته‌اند، ولی طبری روعه را خواهر عمرو، همسر هانی می‌داند. و احتمالا از فرماندهان لشگر عمر سعد بوده است.

موقعیت سیاسی اجتماعی و سوابق و فضایل هانی بسیار قابل توجه می‌باشد:

ایشان از اصـحاب حضـرت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و حضـرت علی علیه‌السـلام و حضرت امام حسن علیه‌السلام و حضرت امام حسین علیه‌السلام و از اعیان شیعه بوده است. در فضیلت هانی همین بس که دارای زیارت مخصوصی است که قسمتی از آن به شرح ذیل نقل شده:

«سـلام الله العظیم و صـلواته علیک یا هانی بن عروهٔ السـلام علیک ایها العبـد الصالح الناصح لله و لرسوله و لامیرالمؤمنین و الحسن و الحسین علیهم السلام...»

او از رهبران بزرگ یمن بوده و در کوفه نیز مقـامی ارجمنـد داشت. و در جنگهای جمل، صـفین، و نهروان شـرکت کرده و یکی از ارکان قدرتمند حرکت حجر بن عدی کندی علیه زیاد بن ابیه به حساب می‌آمد.

هانی شخصا فرماندهی سی‌هزار نفر نیروی مسلح را به عهده داشت.مسعودی می‌نویسد:

هـانی چنـان بود که چهـار هزار مرد زره پوش سواره و هشت هزار نفر مرد نظـامی بـا او حرکت می‌کرد و هر گـاه قبایل هم پیمان را دعوت می‌کرد سی هزار نفر مرد زره پوش داشت.

ولی افسوس هنگامی که او را به سوی قتلگاه می‌بردند، هر چه از این همه مردان جنگی خود اسـتمداد می‌طلبید کسـی اجابت نکرده و به دست رشـید غلام ابن‌زیاد به شـهادت رسـید. و حضـرت علی علیه‌السـلام در اخبار غیبیه خود به نحوه شهادت هانی اشاره کرده بود.

شهادت او در روز ترویه (هشتم ذیحجه سال ۶۰) بود.

هر چند او در کربلا به شـهادت نرسـیده ولی در شـرافت و عظمت مانند آنان می‌باشد، چرا که حاضر به کشته شدن در راه خدا شد. ولی مسـلم بن عقیل را تحویل ابن‌زیاد نداد. و در این راه مقدس خانه خود را مقر فرماندهی و مدیریت حرکت مسلم علیه‌السلام قرار داده بود.

قابـل ذکر است که هـانی از آنچنان موقعیت اجتماعی برخوردار بود که ابن‌زیاد برای تحکیم موقعیت خود هم که شـده به عیادت او رفته بود و همانجا که شـریک بن اعور اسـتاندار سابق خراسان طرح اعـدام ابن‌زیاد را به مسـلم علیه‌السـلام و هانی پیشـنهاد کرد ولی آنان به دلایل اخلاقی اجرا نکردند.

«شـریک بـن اعـور اسـتاندار خراسـان در زمـان معـاویه بـود کـه ظـاهرا بـا بنی‌امیه بـود ولی باطنـا به بنی‌هـاشم ارادت داشت. او یک سیاسـتمدار محسوب می‌شد و در حرکت مسلم بن عقیل علیه‌السلام سعی در پیروزی مسلم علیه‌السلام داشت و معتقد به دفع افسد به فاسـد بوده و می‌گفت: ابن‌زیـاد را مخفیـانه در خانه هانی به قتل برسانیـد تا جلوی آن همه ظلم را که بعـدها با پیروزی ابن‌زیاد پیش

خواهد آمد بگیریم ولی هانی و مسلم علیه‌السلام به دلایل اخلاقی نکردند. شریک قبل از شکست مسلم علیه‌السلام فوت کرد و ابن‌زیاد بر جنازه او نماز خواند، بعدها که ابن‌زیاد بر نقشه قتلش توسط شریک آگاه شد، گفت:

اگر سابقه دوستی من با شریک در میان نبود جسد او را از قبر بیرون کشیده و آتش می‌زدم.

شریک به همراه عمار یاسر در جنگ صفین جهاد کرده بود.

به هر تقدیر مسلم بن عقیل علیه‌السلام روز دوم ورود ابن‌زیاد، خانه مختار را ترک کرد و به منزل هانی بن عروهٔ مرادی رییس قبیله مذحج رفت و آنجا را برای خود بهترین پناهگاه دانست.

وقتی که عبیدالله بن زیاد به کوفه وارد شد و مستقر گردید، اجازه داد تا کوفیان، به خانه او وارد شوند و ورودش را خیر مقدم گویند. از طرفی هانی بن عروه که مسلم در خانه‌اش بود برای اینکه از رفتن به دیدن عبیدالله واهمه داشت خود را به مریضی زده و از خانه خارج نشد.

عبیدالله بن زیاد که در مکر و حیله در دهر مانندش نزاییده، وقتی متوجه شد هانی به دیدنش نیامده است و ضمنا می‌دانست هانی را نمی‌تواند جلب نماید در صدد برآمد هانی را به مکر و نزد خود بکشاند و بین او و مسلم را جدایی افکند و از این رهگذر شکستی به ارکان لشگر مسلم وارد کند، باری عبیدالله بن زیاد موقعی که محمد بن اشعث دوست هانی و عمرو بن حجاج پدر زنش و اسماء ابن‌خارجه برادرزاده هانی در مجلس حضور داشتند اظهار داشت: هانی به دیدن من نیامده است؟ آن سه نفر گفتند: شنیده‌ایم مریض می‌باشد! عبیدالله: اگر بدانم مریض است به عیادتش خواهم رفت ولی گفته‌اند کسالتش برطرف شده و روزها را روی سکوی در خانه‌اش می‌نشیند، بنابراین شما او را نصیحت کنید که به دیدن من بیاید؛ چون نباید شخص بزرگی مانند هانی با من قطع رابطه کند.

بالاخره آن سه نفر برای آوردن هانی حرکت نمودند، وقتی وارد منزل هانی شدند، هانی به آنها خوش آمد گفت و آنها را احترام نمود. آن سه نفر داخل خانه شده پس از چند دقیقه رو به هانی نموده و به او گفتند: بفرمایید به دیدن امیر عبیدالله بن زیاد برویم! هانی گفت: من به دیدن او نخواهم رفت چونکه مسلم در خانه من است و صلاح نیست به چنین کاری اقدام نمایم. آنها جواب دادند: ما صلاح می‌دانیم جهت گم کردن راه و حفظ مسلم هم که شده حرکت کنی و به دیدن او برویم. بالاخره هانی را حرکت داده و به طرف دارالاماره رهسپارش ساختند. هانی در بین راه به اسماء خارجه می‌گفت من بسیار از عبیدالله می‌ترسم! او گفت: نه ابن‌زیاد با تو بر سر دوستی می‌باشد و مرتبا احوالت را می‌پرسد. این چند نفر در حالی که گفتگو می‌کردند به دارالاماره رسیدند. وقتی وارد شدند شریح قاضی نزد ابن‌زیاد بود. همین که چشمش به هانی افتاد زیر لب این سخنان را تکرار می‌کرد: با پای خود به سوی گور آمده است!

آنها وارد شدند و سلام کردند.

- و علیکم السلام بسیار خوش آمدید بفرمایید!

سپس رو به طرف هانی نموده گفت:

چرا به دیدن ما نیامدی؟

- قدری کسالت داشتم.

- مسلم کجاست؟

- مسلم؟ من از او خبر ندارم!

- او را کجا مخفی کرده‌ای!

- من او را مخفی نکرده‌ام!

ابن‌زیاد معقل را صدا زد و معقل فورا آمد و در مقابل ایستاد.

– معقل! مسلم کجا بود؟

– قربان در خانه هانی بود و با دست به هانی اشاره نمود.

– در کدام اتاق؟

معقل نشانی اتاق مسلم را داد.

– چه کسی به دیدن او می‌آمد؟

– شیعیان ابوتراب مرتبا در رفت و آمد بودند و مشغول تجهیز نیرو می‌باشند.

هانی دانست که دیگر انکار فایده ندارد زیرا معقل را شناخت که آمده بود و بیعت کرده بود.

اینجا بود که از راه دیگری وارد شد و به عبیدالله گفت به خدا قسم من مسلم را به خانه نیاورده‌ام و او خودش آمده و من نتوانستم کسی را که به عنوان مهمان به خانه‌ام می‌آید راه ندهم اکنون اجازه بده تا رفته او را از خانه بیرون کنم و به نزد تو آیم و اگر فکر می‌کنی این کار را نخواهم کرد و نخواهم برگشت حاضرم ضامن بسپارم.

– خیر، تا او را تحویل ندهی دست از تو برنخواهم داشت!

– هرگز! هرگز مهمان خود را به تو نخواهم داد تا او را بکشی!

– اگر او را تحویل ندهی گردنت را خواهم زد!

– تو نمی‌توانی اقدام به قتل من کنی زیرا اگر طایفه مذحج چنین اندیشه‌ای را بدانند با شمشیرهای کشیده به تو حمله خواهند نمود!

مسلم بن عمرو باهلی که یکی از اطرافیان ابن‌زیاد بود دست هانی را گرفت و رو به ابن‌زیاد کرده و گفت: امیر اجازه بده من چند کلمه با او صحبت کنم!

سپس هانی را به گوشه‌ای برد که ابن‌زیاد آنها را می‌دید و هر گاه بلند صحبت می‌کردند می‌شنید، آنگاه رو به هانی نموده او را نصیحت کرد:

«برادر خود را به کشتن مده، بین یزید و مسلم بن عقیل و ابن‌زیاد خویشی برقرار است، اینها همه از قریش می‌باشند، هر گاه تو مسلم را تسلیم ابن‌زیاد کنی او را نخواهد کشت؛ بنابراین معرفی کردن مسلم اشکال ندارد، او را تحویل داده خود را راحت کن!»

هانی گفت: محال است من مهمان خود را تحویل دهم. چنین خیانتی که ننگ آن تا ابد از دامن خانواده من پاک نخواهد شد، مرتکب نمی‌شوم.

وقتی سخن آنها به اینجا رسید و ابن‌زیاد که کاملا متوجه بود دانست هانی تسلیم امر او نخواهد شد، دستور داد او را جلو آوردند و با چوبی که در دست داشت چنان بر بینی و صورت او زد که خون جاری شد و بر لبان و محاسن هانی ریخت، ابن‌زیاد اینقدر او را زد که آن چوب شکست.

هانی دست برد و شمشیر یک نفر را از کمرش کشید و حمله‌ای به ابن‌زیاد کرد ولی آن مردان متملق و چاپلوس هانی را گرفته و نگذاشتند شمشیر به ابن‌زیاد برسد. سپس دستور داد هانی را در حالتی که خون از صورتش جاری بود به زندان بردند.

در کتاب ارشاد شیخ مفید علیه الرحمه می‌نویسد: عمرو ابن الحجاج وقتی دید عبیدالله با هانی آن معامله را نمود ناراحت شد و آمد طایفه‌ی مذحج را خبر کرد و با شمشیرهای کشیده اطراف قصر دارالاماره اجتماع نمودند و خود عمرو پیشاپیش جمعیت فریاد زد: من عمرو بن الحجاج و این طایفه مذحج است. ما بخونخواهی سرور خود هانی ابن‌عروه که بی‌گناه کشته شده است آمده‌ایم. و طایفه‌ی مذحج فریاد می‌کردند ما بخونخواهی مولای خود هانی بن عروه آمده‌ایم.

ابن‌زیاد که خوب مردم کوفه و مخصوصا طایفه مذحج را می‌شناخت و می‌دانست که تا چه اندازه بی‌اراده و نادان هستند شریح

قاضی را فرستاد و چنین دستور داد:

برو هانی را دیـدار کن و خبر زنده بودن او را به مردم بده تا ساکت شوند. شـریح به زندان رفته و هانی را ملاقات نمود. شـریح دید خون از صورت هانی جاری است و همی گوید کجایند طایفه مذحج که مرا از چنگ این نانجیب نجات بدهند!

شریح میان جمعیت آمده ندا در داد:

من هانی را مشاهده کرده‌ام او نمرده است بلکه زنده و با خود صحبت می‌نماید.

وقتی شریح این مطالب را عنوان نمود مردم همه گفتند الحمدالله و متفرق شدند و پی کار خود رفتند.

هـانی بـا اینکه از اشـراف جلیـل القـدر کوفه و از بزرگـان صـاحب نفوذ، و دارای موقعیت بالاـی اقتصـادی، سیاسـی و نظـامی بود و می‌دانست پناه دادن به مسلم، در شرایط و احوال آن روز، خطرات زیادی دارد ولی با این حال جواب رد به مسلم علیه‌السلام نداد، و خـود را آمـاده جهـاد و شـهادت کرد و سـرانجام به دست رشـید ترکی، غلاـم ابن‌زیـاد، به شـهادت رسـید و سـرهای مبـارک مسـلم علیه‌السلام و هانی را ابن‌زیاد به وسیله زبیر تمیمی و هانی وادعی نزد یزید بن معاویه فرستاد.

وقتی که خبر شهادت مسلم و هانی به امام حسین علیه‌السلام رسید، چندین مرتبه از خدای تعالی بر آنها طلب رحمت کرد.

قابـل ذکر است که در آن شـرایط خطرنـاک کـوفه افرادی مثـل مختـار برای این که خـود را از دست ابن‌زیـاد حفـظ کننـد و بتوانند کمکهای خود را به مسـلم ادامه دهند از شهر خارج شده و به روستای (لقفا) و نقاط دیگر پناه بردند.و متأسفانه مقر مسلم علیه‌السلام و همکـاری هـانی با مسـلم بن عقیل علیه‌السـلام را ابن‌زیاد بوسـیله غلام زیرک و مکار خویش به نام معقل، کشف کرده و سه هزار درهم جایزه هم به او داد.

قبر هانی در کوفه پشت قبر مسلم بن عقیل علیه‌السلام مشهور است.

هانی و پدرش عروهٔ بر حسب تصریح مصادری چون اسدالغابه و الاستیعاب از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

ابن‌عساکر در تاریـخ شام گویـد: هانی علاوه بر اینکه پدرش از صـحابه بود خود شخصـی معزز و شـجاع و با نفوذ بود، در جنگهای صفین و جمـل و نهروان در رکـاب علی علیه‌السـلام به جهـاد می‌پرداخت. در سـلام و سپاس روز عاشورا - ابی‌عبـدالله - بعـد از نام مسلم نام هانی بن عروهٔ را ذکر فرموده است.

هفهاف بن مهند راسبی بصری

آخرین شهید واقعه‌ی جانسوز دشت کربلا.

راسب تیره‌ای از قبیله ازد است: «راسب بن جدعان بن مالک بن نصر بن ازد بن الغوث». اکثریت طایفه راسب ساکن بصره بوده‌اند.

هفهـاف بن المهنـد راسبی بصـری، برای یـاری امـام حسـین علیه‌السـلام از بصـره به سوی کربلا حرکت کرد ولی از آنجایی که دیر رسید، موفق به یاری امام علیه‌السلام نشد.

او شـیعه‌ای شـجاع، سوارکار، و مخلص در ولایت اهل بیت علیهم‌السـلام از اصـحاب علی علیه‌السـلام و مشـهور در غزوات و جنگها بوده است. او در جنـگ صـفین از سوی حضـرت علی علیه‌السـلام به فرمانـدهی ازدیان بصـره منصوب شـده و بعـد از حضـرت علی علیه‌السـلام از اصـحاب امـام حسـن علیه‌السـلام و حضـرت امـام حسـین علیه‌السلام محسـوب می‌شـده. همیـن که خبر حرکت امـام علیه‌السلام را از مکه به سوی کربلا شنید، خود را به کربلا رسانید، اما زمانی رسید که حضرت امام حسین علیه‌السلام و اصحابش به شهادت رسیده بودند و خیام آن حضرت در حال سوختن بود.

آنگاه هفهاف شمشیر کشیده چون شیر بیشه به جنگ با لشکر ابن‌سعد پرداخت و جمع کثیری از دشمن را به هلاکت رسانید و خود نیز به شـدت خـون آلود و مجروح گشت تـا این که جمعی از دشـمن او را محاصـره کرده و به شـهادت رسانیدنـد. و ظـاهرا هنگـام

شهادت بیش از پنجاه سال داشته است.

از پاکان و نیکان و از شیعیان و شجاعان بصره و از یاران ابی‌عبدالله است. او زمانی به کربلا می‌رسد که می‌فهمد ابی‌عبدالله را شهید نمودند ولی در آغاز خود را به عنوان هوادار حسین علیه‌السلام معرفی نمی‌نماید - فقط از لشکریان پرسید آیا حسین جنگ نمود و شهید شد؟ پاسخ دادند: بلی، او و اصحابش هرگز تسلیم نشدند بلکه سخت جنگیدند تا آخرین نفس و شهید شدند. گفت: حال که چنین است پس آماده نبرد باشید که من نیز از حسینیانم و به سوی دشمن حمله برد و جمعی را کشت و گروهی را مجروح نمود و سرانجام در نزدیکی غروب عاشورا شهید گردید.

هفهاف آخرین شهید صحنه کربلا و عاشورای حسینی است. هفهاف در جنگ صفین از جانب امیرالمؤمنین علیه‌السلام سردار قبیله ازد بود واز رجزهای او در کربلاست: یا ایها الجند المجند

انی انا الهفهاف بن مهند احمی عیالات محمد صلی الله علیه و آله و سلم

«ای سپاهیان تنظیم یافته و مجهز! من هفهاف فرزند مهندم که از اهل بیت و عترت محمد صلی الله علیه و آله و سلم حمایت می‌کنم».

هلال بن نافع

از شهدای کربلاست. او همان «نافع بن هلال» است.

هیئت

نوعی تشکل مذهبی، بر محور عزاداری برای سید الشهدا و ائمه علیهم السلام. مجموعه‌هایی از مردم هر محله، در شهرها یا روستاها که برای سوگواری و روضه‌خوانی نسبت به امام حسین «ع» بویژه در ایام عاشورا تشکیل می‌شود.هیئت، سنتی دیرپا و مردمی است و با بودجه علاقه‌مندان به امام حسین «ع» تشکیل می‌یابد.در طول سال هم فعالیت می‌کند و جلسات هیئت برگزار می‌گردد.اما روز عاشورا، برای سینه زنی و عزاداری از حسینیه یا محله بیرون می‌آیند و به حرمها و امامزاده‌ها و تکیه‌ها می‌روند.هر هیئت، نام خاص و پرچم و علامت ویژه دارد.هیئتهای عزاداری، گاهی متوسلین به یکی از ائمه یا شهدای کربلا هستند.هیئت، که نوعی سوگواری گروهی است، در قدیم هم رایج بوده و شیعیان بصورت جمعی نوحه‌خوان و با تشکیلات طعام، به زیارت قبر حسین «ع» می‌رفتند.امام صادق «ع» به فائد حناط که خبر اینگونه زیارتهای جمعی را باز می‌گفت، فرمود: هر کس قبر حسین «ع» را زیارت کند، در حالی که به حق او آشنا باشد، خداوند، گناهان گذشته و آینده او را می‌آمرزد.[۱] تأسیس هیئت و ترویج این فرهنگ، یکی از راههای موفق در جذب جوانان و مردم به عزاداری و عاملی برای ارتباط قلبی با اهل بیت است. ---------------

پی نوشت ها :

[۱] بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۲۵.

هانی بن ثبیت حضرمی

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. جریان دیدار «ابن‌سعد» با امام حسین علیه‌السلام، میان دو سپاه پس از فرود در کربلا و پیش از روز عاشورا، از او روایت شده است.

«ابومخنف» این خبر را بدینگونه از او روایت می‌کند: حدثنی ابوجناب عن هانی... و کان قد شهد قتل الحسین علیه‌السلام.

«ابوجناب»، از «هانی»... که شاهد شهادت حسین علیه‌السلام بوده است، به من اینگونه روایت کرد...

نامبرده در به شهادت رسانیدن «عبدالله بن عمیر کلبی» که دومین قربانی از یاران حسین علیه‌السلام بود، نیز شرکت داشت.

و نیز همین عنصر گمراه، قاتل دو تن از فرزندان امیرمؤمنان به نام عبدالله و جعفر، و قاتل نوجوان دیگری از خاندان حسین علیه‌السلام و نیز قاتل عبدالله بن حسن می‌باشد که مادرش بانو «رباب» دختر بافضیلت «امرء القیس» بود.

یکی از ده نفری بود که پس از شهادت سیدالشهداء، بر پیکر مطهر آن حضرت اسب تاختند. ابوعمرو می گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

وی قاتل جناب عبدالله بن علی ابیطالب علیه‌السلام است. آن ملعون در روز عاشورا این جوان را که برادر حضرت قمر بنی‌هاشم بود به شهادت رساند.

همچنین یکی از قاتلین جناب «جعفر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. به قولی وی قاتل جناب «محمد بن ابی‌سعید بن عقیل» نیز بوده است.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

هل من ناصر

آیا یاری کننده‌ای هست؟فریاد استغاثه و یاریخواهی امام حسین «ع» در روز عاشورا پس از شهادت همه یاران، فرزندان و خویشاوندان است.چون دشمن قصد حمله به خیمه‌های اهل بیت را داشت و صدای آنان به گریه و فغان بلند بود، امام حسین «ع» اینگونه استغاثه کرد، شاید غیرت شنوندگان را برانگیزد تا مانع هجوم لشکریان به حریم حرم شوند.

ندای «هل من ناصر» حسین «ع» هنوز و همیشه در گوش تاریخ طنین انداز است و وجدانهای بیدار و همه آزادگان را به مقاومت در برابر ستم فرا می‌خواند و به نصرت دین‌خدا و یاری ولی خدا می‌طلبد.کسی که ندای نصرت خواهی و «استنصار» حجت خدا رابشنود ولی پاسخ ندهد، اهل دوزخ است.امام حسین «ع» در مسیر کوفه به دو نفر برخورد و پس از گفتگو وقتی از آنان دعوت به یاری کرد، آنان کهنسالی و قرضهای خود را بهانه آوردند تا همراه امام نشوند.حضرت فرمود: پس از منطقه دور شوید تا مرا نبینید و صدای‌مرا نشنوید که به عذاب الهی گرفتار می‌شوید: «فانطلقا فلا تسمعالی واعیهٔ و لا تریالی سوادافانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقا علی الله عز و جل ان یکبه‌علی منخریه فی النار».[۱] .

«ز عاشورای آن سال به خون آغشته تا اکنون

هماره، همچنان فریاد «هل من ناصر»ش در سینه تاریخ، پا برجاست

از آن فریاد دعوتگر که در «متن زمان» جاری است

و پیغامش، شعار شور و بیداری است،

میان حق و باطل، «داد» با «بیداد»، نبردی جاودان برپاست.

در این میدان و این پیکار

ندای دعوتش چشم انتظار پاسخی از «ما»ست.

که حق تنهاست،

و... هر جا کربلا، هر روز، عاشوراست.»[۲] .

این جمله که بصورت «هل من ناصر ینصرنی» شهرت یافته است، در منابع تاریخی دقیقا به همین صورت نیست و با اندک تفاوتی یا

با عبارتهای دیگری نقل شـده است، از قبیل: «هل من ذاب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا، اما من طالب حق ینصرنا...»،[۳] «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»،[۴] «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟»،[۵] «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟»[۶] و عبارتهای دیگر ولی مفهوم همه این عبارات، نصرت خواهی برای یاری و دفاع است. ---------------------

پی نوشتها:

[۱] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۹ به نقل از ثواب الاعمال.

[۲] قبله این قبیله، جواد محدثی، ص ۷۴.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

[۵] قمقام زخار، ص ۴۰۴.

[۶] ذریعهٔ النجاهٔ، ص ۱۲۹.

هاشم کعبی

حـاج هـاشم بن حـاج حردان کعبی دورقی، در دورق در نزدیکی اهواز متولـد شـده سـپس به کربلاـ و نجف رفت. به سال ۱۲۲۱ یا ۱۲۳۱ ه.ق. وفات یافت. خطبا شعر او را در مجالس عزا بر منبر می‌خوانند. و معارضی أسل الرما

ح بعارض الخد الاسیل و ردوا علی الظماء الردی

ورد الزلال السلسبیل و الشمس غابت بعد ما

هدت الانام الی السبیل کف بها أمک الزهراء قد ضربوا

هی التی أختک الحورا بها سلبوا و ان ناروغی صالیت جمرتها

کانت لها کف ذاک البغی تحتطب تا لله لا أنسی ابن‌فاطم و العدی

تهدی الیه بوارقا و رعودا قتلوا به بدرا فاظلم لیلهم

فغدوا قیاما فی الضلال قعودا ساموه أن یرد الهوان أو المنی

ة و المسود لا یکون مسودا فانصاع لا یعبا بهم عن عدهٔ

کثرت علیه و لا یخاف عدیدا ما بعد یوم ابن‌النبی

سوی المدامح و السهاد قتل ابن‌بنت محمد

لرضی یزید عن زیاد اشلاؤه فوق الصعی

د و رأسه فوق الصعاد با گونه‌ای نرم و لطیف در جلوی ضربه‌ی نیزه‌ها ایستاد. (سپر او گونه‌ی نرم او بود)

با حالت تشنگی، مرگ را همچون آب زلال سلسبیل نوشید.

بعد از اینکه مردم را به راه راست هدایت کرد، خورشید غروب کرد.

با همان دستی که مادرت زهرا را زدند، به اسارت خواهرت دست یازیدند.

همان دست ستمگر بود که برای آتش جنگی که تو در آن سوختی هیزم فراهم آورد.

به خدا سوگند که هرگز پسر فاطمه علیهاالسلام را در آن هنگام که دشمنان مانند رعد و برق به او حمله‌ور شدند، فراموش نمی‌کنم.

با کشتن او گویی ماه کامل را کشته‌اند و شب آنها تیره و تار گشته و در همه حال در گمراهی به سر می‌برند.

به او گفتند: یا ذلت را بپذیر یا مرگ را. ولی مولا هیچگاه برده نمی‌شود.

آنها را رها کرد و به ایشان اهمیتی نداد و با اینکه تعدادشان زیاد بود ترسی از آنها به دل راه نداد.

بعد از شهادت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غیر از اشک و اندوه چیزی نمانده است.

فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد تا یزید از (ابن) زیاد راضی شود.

بدن او پاره پاره بر خاک افتاد و سر او بر بالای نیزه رفت.

همام بن غالب

همـام بن غـالب (فرزدق) شـاعری بزرگ و هوادار اهـل بیت پیامبر بود که در مـدح امام سـجاد «ع»، قصـیده بلنـد خویش را در مکه سرود (هـذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) و به دنبال آن به زندان افتاد و حضـرت سـجاد «ع» برایش صـله‌ای فرسـتاد.امام حسـین «ع» هنگـام سـفر به سوی عراق، در محلی به نـام صـفاح (یـا در منزلی دیگر) بـا فرزدق برخورد کرد که از کوفه می‌آمـد.اوضاع کوفه را پرسـید، وی جواب داد: دلهای مردم با تو ولی شمشـیرهایشان علیه توست.امام در آنجا بود که این ابیات را خوانـد: لئن کانت الـدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشئت

فقتل امرء بالسـیف فی الله افضل... [۱] . فرزدق، سالهـای پس از عاشورا زنـده بود و به خانه سـکینه دختر امام حسـین «ع» نیز رفت و آمد داشت و از او صله دریافت می‌کرد.در بادیه بصره، در سال ۱۱۰ هجری در صد سالگی از دنیا رفت.

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۶۱.

همای شیرازی

میرزا محمد علی مشهور به رضا قلی خان شیرازی متخلص به هما از شاعران قرن سیزدهم هجری است. وی در شیراز متولد شد و نزد اسـتادان فن و هنر و ادبیات به تحصیل پرداخت و به محضر ادیبان از جمله وصال شیرازی راه یافت. سپس به سلسله‌ی تصوف پیوسته و در اصـفهان رحل اقامت افکند و به تدریس فلسـفه و عرفان و فنون ادب پرداخت. در آخر عمر به خلوت و تهجد گرایید و به سال ۱۲۹۰ ه.ق زندگی را بدرود گفت.

همای شیرازی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه‌السلام شعر سروده است. در اینجا نمونه‌ای از اشعار و مراثی این شاعر بزرگ ذکر می‌شود: باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار

قیرگون شد روی گیتی چون سر زلفین یار جنبش اندر هفت گردون اوفتاد از شش جهت

لرزه اندر چار ارکان شد عیان از هر کنار شد عیان اندوه و حسرت، شد نهان وجد و سرور

شادمانی رخت خود بربست و غم افکند بار فارغ از غم یک دل خرم نمی‌بینم مگر

باز از نو شد هلال ماه ماتم آشکار؟ کآفتاب یثرب و بطحا چو از ملک حجاز

در عراق آمد به خاک نینوا افکند بار کوفیان آن عهد و پیمان را که بربستند سخت

سست بشکستند و بر روی تنگ بگرفتند کار آب در وادی روان بود و روان از هر طرف

چشمه‌های خون ز چشم کودکان شیرخوار اندر آن وادی ز اشک و آه طفلان حسین

حیرتی دارم که چون گردون نیفتاد از مدار هر یک از مردان راه دین در آن دشت بلا

جان و سر کردند در پایش به جان و دل نثار یک به یک زان نامداران اندر آن میدان رزم
جان چنین دادند اندر یاری آن شهریار چون که بر شاه شهیدان نوبت هیجا رسید
خواست گلگون و کمند و تیغ بهر کارزار تا به پشت دلدل آمد بر به کف تیغ دو سر
مرتضی گفتی به میدان شد کشیده ذوالفقار زیر رانش بود یکرانی که بد دریا شکافت
در به دستش بود شمشیری که بد خارا گذار ساخت گردون را سپر از بیم تیغش آفتاب
غافل از این کو بر آرد از سر گردون دمار از پی خون برادر راند در میدان سمند
با دلی چون بحر خون، با چشم چون ابر بهار تاخت بر آن خیل روبه همچو شیر خشمناک
الحذر از خشم شیر شرزه هنگام شکار کوس از یک سو برآوردی خروش الحذر
نای از یک جا برآوردی نوای الفرار گشت گلگون روی خاک تیره از خون یلان
چون ز رنگ لاله اطراف و کنار لاله‌زار خسته جان و تن نزار و کام خشک و دیده تر
در دلش پیکان عشق و بر سرش سودای یار ذره آسا آفتاب افتاد اندر خاک راه
تا ز صدر زین به خاک ره فتاد آن تاجدار آن سری کز ناز دست افشاند بر تاج سپهر
بسترش شد خاک و بالینش شد از خارا و خار خیمه‌ی گردون ز هم بگسیخته شد تار و پود
کسوت امکان ز هم بگسست یکسر پود و تار زورق گردون حبابی گشت در دریای خون
عالم هستی به کوی نیستی شد پی سپار کی عجب باشد که اندر ماتم سبط رسول
خون بگرید آسمان و تیره گردد روزگار از خدنگ و خنجر و شمشیر و زوبین و سنان
از هزار افزون جراحت بود بر آن نامدار بس که اندر آفرینش انقلاب آمد پدید
خواست گیتی روز رستاخیز سازد آشکار آن تنی کز فخر پا بنهاد بر دوش رسول
کرد پامال ستورانش سپهر کج مدار خفته بر دیبا یزید و خسته در صحرا حسین
دیو بر تخت سلیمان و سلیمان خاکسار آل بوسفیان به کاخ و عترت طه به خاک
آن یکایک شادمان و این سراسر سوگوار مو پریشان، رو خراشان اهل بیت شاه دین
نوحه‌گر بر کوهه‌ی جمازه‌های بی‌مهار بر سر نعش شهیدان بس که گیسو شد پریش
پر عبیر و مشک شد وادی چو صحرای تتار تیره یا رب تا قیامت باد روی اهل شام
آن چنان که روزگار خصم شاه جم وقار انتخاب از ترکیب بند مرثیه: ماه محرم آمد و گشتند سوگوار
از زیر فرش تا زبر عرش کردگار چه حور و چه فرشته، چه آدم، چه اهرمن
چه مه، چه آفتاب و چه گردون، چه روزگار بر هر که بنگری به گریبان نهاده سر
بر هر چه بگذری به مصیبت نشسته زار از ذره تا به مهر همه گشته نوحه‌گر
از خاک تا سپهر همه گشته سوگوار هر قمریی به مرثیه خوانی به بوستان
هر بلبلی به نوحه‌سرایی به شاخسار نزدیک شد که شعله‌ی آه جهانیان
در نیلگون خیام فلک افکند شرار ماه محرم است که در دهر شد عیان
یا صبح محشر است که گردیده آشکار روز قیامت ار نبود از چه خلق را
بینم کبود جامه و گریان و بیقرار؟ جانم گداخت از غم جانسوز اهل بیت
آبی بر آتشم بزن ای چشم اشکبار این آتش نهفته که اندر دل من است

ترسم جهان بشورد اگر گردد آشکار از گریه‌ی من است بگرید اگر سحاب
از ناله‌ی من است بنالد اگر هزار چون نیست هیچ کس که بود غمگسار دل
اندوه دل بس است مرا یار و غمگسار زین پس من و دو دیده‌ی خونبار خویشتن
وان ناله‌های نیمه شب زار خویشتن چشمی که در عزای حسین اشکبار نیست
ایمن ز هول محشر و روز شمار نیست دور از لقای رحمت پروردگار هست
هر دیده‌ای که در غم او اشکبار نیست کار من است گریه‌ی جانسوز هر سحر
بهتر ز گریه‌ی سحری هیچ کار نیست وقتی به دست آرم اگر آب خوشگوار
چون یاد او کنم، دگرم خوشگوار نیست در حیرتم که از چه ز مقراض آه من
از هم گسسته رشته‌ی لیل و نهار نیست؟ در لاله‌زار کرب و بلا هر چه بنگری
بی‌داغ هیچ لاله در آن لاله‌زار نیست گر سنبلی دمیده و بشکفته لاله‌ای
جز جان سوگوار و دل داغدار نیست سروی بغیر قد جوانان سرو قد
ابری بغیر دیده‌ی طفلان زار نیست این سرخی افق که شود هر شب آشکار
جز خون حلق تشنه‌ی آن شیرخوار نیست جز جسم پاره‌ی آن طفل شیرخوار
یک نوگل شکفته در آن مرغزار نیست آگه نی است از دل لیلای داغدار
آن کس که همچو لاله دلش داغدار نیست ای دل به گریه کوش که در روز واپسین
بی‌گریه هیچ کس به خدا رستگار نیست امروز هم که دم زند از مهر اهل بیت
فردا به رستخیز هما شرمسار نیست امروز اگر مضایقه‌داری ز آب چشم
فردا خلاصی تو ز سوزنده نار نیست ای دیده همچو ابر بهار اشکبار باش
ای دل تو نیز لاله صفت داغدار باش گردون چو تیغ ظلم برون از نیام کرد
رنگین ز خون عترت خیرالانام کرد خاصان بزم قرب و عزیزان دهر را
خوار و حقیر در نظر خاص و عام کرد در شام تیره منزل آل علی چو گنج
پنهان در آن خرابه‌ی بی‌سقف و بام کرد آن سنگدل که آینه‌ی شرم تیره ساخت
آیین مگر نداشت که آیین شام کرد گیرم که خون تازه جوانان حلال بود
آب فرات را که به طفلان حرام کرد؟ خنگ فلک گرفت ز دست قضا عنان
آن دم که شمر رخش شقاوت لجام کرد افتاد لرزه در ملکوت آن زمان که سر
از کین جدا ز پیکر آن تشنه کام کرد از شش جهت ز بس که جهان انقلاب یافت
گویی مگر که روز قیامت قیام کرد معجر به خواری از سر دخت نبی ربود
گردون نکو به آل علی احترام کرد زینب چو دید آتش بیداد کوفیان
بر پا زدود آه به گردون خیام کرد آن طفل شیرخوار که در کام از عطش
نوک خدنگ را سر پستان مام کرد انصاف کس نداد بجز تیر آبدار
کآبی به حلق تشنه‌ی آن تشنه کام کرد فریاد از آن گروه که با عترت رسول
کردند آنچه دل شود از گفتنش ملول جمعی که خلقت دو جهان شد بر ایشان
دادند در خرابه‌ی بی‌سقف جایشان قوم زنا به قصر زر اندود کامران

آل رسول در غل و زنجیر پایشان آیینه‌ی جمال خدایند و از جلال
خورشید هست آینه‌ی عکس رایشان آن اختران برج رسالت که آسمان
با صد هزار دیده بگرید بر ایشان آن خسروان کشور ایمان که از شرف
جبریل بود خادم دولتسرایشان جمعی که آسمان بود از مهرشان به پا
قومی که کردگار بگوید ثنایشان بیمار و خسته جان و گرفتار و ناتوان
جز خون دل نبود دوا و غذایشان پامال سم اسب جفا گشت ای دریغ
آن جسمها که جان دو عالم فدایشان چون اصل دین ولای رسول است و آل او
واجب بود به خلق دو عالم ولایشان آنان که پاس حرمت احمد نداشتند
جز نار قهر نیست به محشر جز ایشان آنان که گریه در غم آل نبی کنند
فردوس و سلسبیل ببخشد خدایشان ای دیده گریه در غم آل رسول کن
خود را به روز حشر ز اهل قبور کن از کوفه سوی شام روان شد چو قافله
افتاد در سرادق افلاک ولوله شد از خروش و ناله جهان پر ز انقلاب
گشت از شرار آه، فلک پر ز مشعله روز قیامت است تو پنداشتی که بود
از شش جهت زمانه پرآشوب و غلغله ابری که می‌گریست در آن دشت هولناک
چشم سکینه بود به دنبال قافله نیلی رخش ز سیلی شمر ای دریغ شد
آن بانویی که ماه نبودش مقابله طفلی که در کنار چو جان داشتی حسین
دور از پدر فتاد ز جان چند مرحله غلتان چو اشک خویش به دنبال کاروان
تن خسته و پیاده و بی‌زاد و راحله گه خاک کرد پاک ز رخسار همچو ماه
گه برکشید خار ز پای پرآبله آتش به روزگار زد از آه شعله‌بار
وقتی که کرد از ستم آسمان گله جز او که بسته پای به زنجیر ظلم داشت
بیمار را نبسته کسی پا به سلسله نشکفته غنچه‌ی چمن مرتضی دریغ
سیراب شد ز غنچه‌ی پیکان حرمله دور از پدر فتاد بدان سان که جان ز تن
گردون میان جان و تن افکند فاصله ای کاشکی که خامه‌ی تقدیر می‌کشید
یکسر به دفتر دو جهان خط باطله ظلمی که شد به عترت پیغمبر از یزید
نشنیده گوش چرخ از آن ظلم بر مزید گلگون سوار معرکه‌ی کربلا حسین
رخشنده شمع انجمن انبیا حسین آسوده دل ز بحر فنا شو که ایمن است
در کشتیی که هست در او ناخدا حسین جز مهر یار از همه چیز بشست دست
جز عشق دوست بر همه زد پشت پا حسین هر جا که دید رنج و بلایی به جان خرید
روز ازل چو کرد قبول بلا حسین عهدی که بست کرد وفا تا به کربلا
آموخت بر جهان همه رسم وفا حسین اول عیال و مال و تن و جان و ملک و جاه
یکباره بذل کرد به راه خدا حسین همت نگر که داد سر و جان و هر چه بود
بیعت ولی نکرد به آل زنا حسین هر چند تشنه بود لبش لیک خضر را
بر چشمه‌ی حیات شدی رهنما حسین فریاد از آن زمان که شد از ظلم آسمان

بی‌یار و بی‌برادر و بی‌اقربا حسین چون مصحف مجید به بتخانه‌های چین
تنها میان آن همه‌ی اشقیا حسین تنها ز گریه‌اش نه همی سنگ می گریست
الدهر قد تزلزل لما بکا حسین بی کس میان آن همه خونخوار دشمنان
غیر از خدا نداشت کسی آشنا حسین عزم طواف تربت او کن دلا که هست
رکن و مقام و کعبه و سعی و صفا حسین گر خونبهای خون شهیدان طلب کند
غیر از خدا طلب نکند خونبها حسین مدح خدای راست سزاوار و گوش او
از ناسزا شنید بسی ناسزا حسین چون آفتاب شهره شود در همه جهان
گر بنگرد ز لطف به سوی هما حسین از آفتاب روز جزا غم مخور که هست
صاحب لوا به عرصه‌ی روز جزا حسین در عرصه‌ی قیامت و هنگام دار و گیر
غیر از ولای او نبود هیچ دستگیر

هنر جندقی

میرزا اسماعیل هنر جندقی (۱۲۸۲ ه.ق) فرزند یغمای جندقی است که هر دو از شعرای عصر قاجاریه بوده‌اند. هنر در انواع شعر بخصوص قصیده سرایی مهارت داشته است. او بیشتر در جندق می‌زیسته و در تذکره‌ها از او جز نامی به میان نیامده است.
هنر جندقی از جمله شاعرانی است که در مصیبت سید و سالار شهیدان، امام حسین علیه‌السلام اشعار پرسوز و گدازی دارد. هم اکنون ترجیع بندی در مرثیه‌ی سیدالشهداء علیه‌السلام از او بجای مانده است. هنر جندقی در این ترجیع بند به استقبال ترجیع بند محتشم کاشانی رفته و از او پیروی نموده که بند اول آن چنین سروده شده است! گردون، سپه به سوک محرم کشید باز
اینک طلایه‌ی مه ماتم رسید باز شام سیاه‌ی بخت به ماتم گشود موی
صبح سپید موی گریبان درید باز اشک ستاره ریخت به روی فلک، مگر
در چشم چرخ ناخنه‌ای شد پدید باز خور در افق نهضت، دمید از کران شفق
گیتی به طشت زر سر یحیی برید باز چندی به روی دهر در فتنه بسته بود
پیدا شدش ز تخته‌ی گردون کلید باز بود این هلال، تیغ سکندر مگر کزو
دارا صفت سپهر به خون در تپید باز خفتان چرخ، بی‌سببی نیست غرق خون
مانا ز خنجریست کزو خون چکید باز خورشید از این میانه کران جست و رخت بست
زیرا به روزگار در فتنه دید باز ز انجم بر این بساط، فلک چون مشعبدان
تا از پی چه شعبده این مهره چید باز این شام تیره چیست که عالم سیاه کرد
گویا هلال ماه محرم دمید باز بر آل مصطفی فلک اقبال تیره کرد
دور ستاره گشت به کام یزید باز بست از حجاز قافله سالار کربلا
با خیل کاروان الم بار کربلا

همام بن غالب

همام بن غالب (فرزدق) شاعری بزرگ و هوادار اهل بیت پیامبر بود که در مدح امام سجاد «ع»، قصیده بلند خویش را در مکه سرود (هذا الذی تعرف البطحاء وطاته...) و به دنبال آن به زندان افتاد و حضرت سجاد «ع» برایش صله‌ای فرستاد.امام حسین «ع»

هنگام سفر به سوی عراق، در محلی به نام صفاح (یا در منزلی دیگر) با فرزدق برخورد کرد که از کوفه می‌آمد.اوضاع کوفه را پرسید، وی جواب داد: دلهای مردم با تو ولی شمشیرهایشان علیه توست.امام در آنجا بود که این ابیات را خواند: لئن کانت الدنیا تعد نفیسهٔ

فدار ثواب الله اعلی و انبل و ان کانت الابدان للموت انشئت

فقتل امرء بالسیف فی الله افضل... [۱] . فرزدق، سالهای پس از عاشورا زنده بود و به خانه سکینه دختر امام حسین «ع» نیز رفت و آمد داشت و از او صله دریافت می‌کرد.در بادیه بصره، در سال ۱۱۰ هجری در صد سالگی از دنیا رفت.

پی نوشتها :

[۱] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۶۱.

هارون الرشید

خلیفه‌ی عباسی و از مخالفان سر سخت ائمه‌ی اطهار: بود. در دوره‌ی هارون الرشید،اطراف قبر امام حسین علیه‌السلام خانه‌ها و بناهایی احداث شده بود و درخت سدری وجود داشت که هم نشانه‌ای برای زائران و مسافران بود و هم سایه‌بانی برای ایشان.به دستور هارون آن درخت را قطع کردند. این حادثه پیش از تخریبهایی بود که در عصر متوکل چندین نوبت نسبت به قبر سیدالشهداء علیه‌السلام انجام گرفت. در حدیثی از پیامبر نقل شده است که حضرت سه بار فرمود: «لعن الله قاطع السدرهٔ؛ خداوند لعنت کند قطع کننده‌ی درخت سدر را». تا زمان هارون الرشید مردم نمی‌دانستند معنای این حدیث چیست و به چه جنایتی اشاره دارد. قصد او از این عمل، تغییر موضع قبر حسین علیه‌السلام بود تا که مردم ندانند قبر مطهر در کدام نقطه است.

هبهٔ الدین شهرستانی

محمدعلی، ملقب به هبهٔ الدین شهرستانی، در ۲۳ رجب سال ۱۳۰۱ هجری قمری در شهر سامرا متولد شد و تا سال نوزدهم عمرش مقدمات را طی کرد و از اساتیدی چون آخوند خراسانی، آیت الله یزدی آیت الله شریعت اصفهانی و علامه وحید بهبهانی بهره‌های فراوان برد. او از بیست سالگی به بعد همزمان با ادامه دروس حوزوی در حوزه‌ی نجف به مطالعه‌ی منابع غربی پرداخت و فلسفه‌ی جدید را با ظواهر شرعی تطبیق داد؛ در نتیجه کتاب الهیئهٔ و الاسلام را تألیف کرده و به دنبال آن الشریعه و الطلیعه را به نگارش درآورد.

شهرستانی در سال ۱۳۲۴ ه ق. با آزادیخواهان ایران هم‌آوازه شده، ممالك اسلامی را به خواستن آزادی و مشروطه ترغیب کرد و پس از آن با آزادی خواهان عثمانی نیز در تأسیس بنیاد مشروطه و انجمن‌ها و کمیسیونهای سری و علنی مشترک شد و در همین سالها بود که کتاب الهیئهٔ را تألیف کرد. در سال ۱۳۲۸ ماهنامه‌ی دینی و فلسفی و علمی «العلم» را نشر داد و در آن به مقابله با کوته فکران برخاست. او در دو جنبه به کارهای اساسی پرداخت، یکی ترویج دین اسلام بود و دیگری به عمل آوردن اصلاحاتی در اندیشه و اعمال مسلمانان. به همین منظور هم کتابها و مقالات زیادی نوشت و هم به جاهای مختلف جهان سفر کرد. در همین راستا بود که به تأسیس دو مدرسه‌ی «اصلاح» و «اسلام» اقدام نمود. او به هر کشوری مسافرت می‌کرد انجمن یا مؤسسه‌ای در آن تأسیس می‌کرد. بعد از سال ۱۳۳۳ هق. تا آخر ۱۳۳۴ برای جهاد با دشمنان کشور «عراق»، در آن کشور بسر برد. او در سال ۱۳۲۸ در انقلاب عراق به رهبری آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی شرکت فعال داشت و در یکی از درگیریها به اسارت در آمد و در دادگاه به اعدام محکوم شد ولی در سال ۱۳۳۹ ه.ق. مشمول عفو واقع شد. در سال ۱۳۴۰ هق. به امر ملك فیصل و اصرار علمای اعلام به مقام وزارت معارف رسید و در سال ۱۳۴۲ به ریاست دیوان عالی تمییز (مجلس تمیز جعفری) نایل شد و تا سال ۱۳۵۳ ه.ق. در

همان سمت باقی ماند و پس از آن به نمایندگی مجلس شورای ملی از ایالت بغداد منتخب شد. پس از مدتی انزوا اختیار کرد و تنها به خدمات علمی ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۴۹ هق. بینایی خود را از دست داد. با وجود این در حدود ۸۵ کتاب از وی باقی مانده است. که برخی از آنها عبارتند از: المحیط (۸ جلد در تفسیر)، الامامهٔ و الامهٔ، فقه حی، نهضهٔ الحسین، کتاب امیرالمؤمنین علی (ع)، فغان اسلام، المجامیع الاثنی عشر شامل (دوازده مجموعه است) و فلسفه‌ی هبهٔ الدین.

شهرستانی در سال ۱۳۸۶ (ه. ق) دار فانی را وداع کرد.

شهرستانی درباره‌ی نهضت می‌نویسد: نهضت، قیام گروهی یا فردی است و به سبب یک امر مشروعی که نظام شریعت یا مصلحت عمومی آن را می‌طلبد، دست به خیزش می‌زنند؛ مانند قیام امام حسین بن علی علیه‌السلام. حقیقت نهضت، در کلیه‌ی اشخاص و ملتها و در هر زمان و مکانی جاری است، ولی به شکل‌های مختلف و اهداف و پدیده‌های گوناگون. تاریخ بشر همیشه شاهد این نهضت [بوده]، در میان امت‌ها [بوده است و این] برای همیشه ادامه داشته و دارد».

شهرستانی درباره‌ی استمرار مبارزه‌ی حق و باطل می‌نویسد: «میان دو سلسله‌ی حق و باطل همیشه مبارزه وجود داشته است و در زمانی نزدیک به حسین علیه‌السلام جد او در مقابل ابوسفیان قرار داشته است. خداوند مکه را برای پیامبرش گشود و مردم فوج فوج به اسلام گرویدند و بدین ترتیب، سر دسته و رهبر پیروان باطل، ابوسفیان، ناکام ماند. اما... حزب باطل زیان دیده و شکست خورده، شبانه روز درصدد تلافی و جبران شکست خود بود تا اینکه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرد و ابوسفیان حرکتهای ارتجاعی خود را شروع کرد». و چون نوبت به حسین (ع) و یزید می‌رسد، این مبارزه با حضور آنان استمرار می‌یابد و حسین علیه‌السلام برای از میان برداشتن باطل و برای شعله‌ور نگه داشتن آتش الهی وارد میدان نبرد می‌شود و با شهادت خود این آتش را شعله‌ور می‌کند تا همچنان به گرمابخشی حق خواهان ادامه دهد.

بدین ترتیب با رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زمینه‌های جنگ حق و باطل فراهم شد تا اینکه در زمان امام حسین علیه‌السلام، به اوج خود رسید. و «حسین قیام کرد تا حق استمرار یابد و فضیلت مشهور شود؛ زیرا حسین رمز حق و مثال فضیلت است؛ چه، آل علی: با راستی و صداقت سرشته‌اند و گویی که غیر از راستی چیزی نمی‌شناسند و نیز با حق عجین شده‌اند».

از آنجا که حسین علیه‌السلام «جزو دعوت کنندگان به سوی خدا و منادی حق و نور حق است و نور حق پنهان نمی‌ماند و آتش الهی هرگز به خموشی نمی‌گراید و خداوند هم خواسته است تا نور خود را به اتمام برساند و ظهور آن را شایع سازد، لذا حسین قیام کرد تا برای این مفاهیم الهی مصداق معین و مشخصی باشد». و نیز «حسین قیام کرد تا مردم مسلمان را که در خواب و خمودی عظیمی بسر می‌بردند، بیدار کند و آنان را از سستی برهاند و روح تحریک را در آنان بدمد تا هم از بند مستبدان برهند و هم دربندان را برهانند».

شهرستانی، معاویه را به عنوان عنصر اصلی حاکمیت فساد و اهل آن در جامعه اسلامی می‌داند و می‌نویسد: «حاکمیت فاسدان بر امور مسلمانان، از زمان معاویه شروع شد و در زمان حسین علیه‌السلام ادامه یافت و لازم بود تا کسی که بیشتر از همه [در مبارزه علیه فساد و فاسدان] مسؤولیت امر به معروف و نهی از منکر را دارد، قیام کند و متجاوزان را بر جای بنشاند و به آیه «فقاتلو التی تبغی حتی تفییء الی امر الله» [حجرات / ۹ [عمل کند».

هودج

محمل، هودج، عماری، نشیمن و جایگاهی که بر شتر و استر بار کنند و در هر طرفی یکی بنشیند، نشیمن روپوش‌دار.[۱] در منابع و مقتلها آمده است که امام سجاد «ع» را درطول سفر اسارت، بر شتر بی‌جهاز و کجاوه نشانده بودند.یا آنکه زنان و کودکان اهل بیت، بر کجاوه‌ها نشسته بودند.[۲] در بعضی نقلها آمده است که چون در کوفه سر ابا عبدالله «ع» راپیشاپیش سرها آوردند و چشم

زینب بر آن سر تابان افتاد، پیشانی خود را به جلوی محمل زد و خون از زیر مقنعه‌اش بیرون آمد و خرقه‌ای طلبید تا آن را ببندد.شعر «یا هلالا لما استتم کمالا...» را نیز آنجا خواند.[۳] . ------------

پی نوشت ها :

[۱] لغت نامه دهخدا.

[۲] الفتوح، ابن اعثم، ج ۵، ص ۱۴۷.

[۳] عوالم (امام حسین)، ص ۳۷۳.

هانی بن بعیث

به قولی وی قاتل جناب «محمد بن ابی‌سعید بن عقیل» بوده است.

هانی بن ثبیت حضرمی

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. جریان دیدار «ابن‌سعد» با امام حسین علیه‌السلام، میان دو سپاه پس از فرود در کربلا و پیش از روز عاشورا، از او روایت شده است.

«ابومخنف» این خبر را بدینگونه از او روایت می‌کند: حدثنی ابوجناب عن هانی... و کان قد شهد قتل الحسین علیه‌السلام.

«ابوجناب»، از «هانی»... که شاهد شهادت حسین علیه‌السلام بوده است، به من اینگونه روایت کرد...

نامبرده در به شهادت رسانیدن «عبدالله بن عمیر کلبی» که دومین قربانی از یاران حسین علیه‌السلام بود، نیز شرکت داشت.

و نیز همین عنصر گمراه، قاتل دو تن از فرزندان امیرمؤمنان به نام عبدالله و جعفر، و قاتل نوجوان دیگری از خاندان حسین علیه‌السلام و نیز قاتل عبدالله بن حسن می‌باشد که مادرش بانو «رباب» دختر بافضیلت «امرء القیس» بود.

یکی از ده نفری بود که پس از شهادت سیدالشهداء، بر پیکر مطهر آن حضرت اسب تاختند. ابوعمرو می‌گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.

وی قاتل جناب عبدالله بن علی ابیطالب علیه‌السلام است. آن ملعون در روز عاشورا این جوان را که برادر حضرت قمر بنی‌هاشم بود به شهادت رساند.

همچنین یکی از قاتلین جناب «جعفر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. به قولی وی قاتل جناب «محمد بن ابی‌سعید بن عقیل» نیز بوده است.

مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

هانی وادعی

وی یکی از هواداران و عمال عبیدالله ابن‌زیاد بود. پس از آنکه به فرمان ابن‌زیاد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه به شهادت رسیدند، ابن‌زیاد به وسیله‌ی «هانی وادعی» و «زبیر تمیمی» سرهای مبارک ایشان را به نزد یزید بن معاویه فرستاد.

هبیاط بن زرعه

«هبیاط» و «عبدالرحمن» دو تن از نواده‌های «ابی‌زرعه، از طرفداران و هواداران دشمنان اهل بیت» بودند.

حکم بن هشام گوید: «گروهی از یاران مختار، در حین انجام مأموریت، از مقابل خانه «ابی‌زرعه» عبور می کردند که ناگهان از پشت بام خانه‌ی ابی‌زرعه، به سوی آنان تیر اندازی شد. آنان به خانه حمله بردند و دو نوه‌ی ابی‌زرعه، به نامهای «هبیاط» و «عبدالرحمان» را کشتند.

هند

ختر «اسماء بن خارجه‌ی فزاری» و همسر عبیدالله بن زیاد بود. پس از هلاکت ابن‌زیاد، هند به نزد ابراهیم بن اشتر رفت و از اینکه اموال او را مصادره کرده‌اند شکایت نمود.

هیثم بن اسود نخعی

وی از دوستان صمیمی عمر بن سعد لعنهٔ الله علیه بود.

در زمان قیام مختار، در آن روزهایی که بازار بگیر و ببند در کوفه گرم بود و قاتلین امام حسین علیه‌السلام و عاملین فاجعه‌ی کربلا، شناسایی و تعقیب و دستگیر و اعدام می‌شدند، موسی بن عامر گوید: جلسه‌ای در حضور مختار تشکیل شده بود». عمر بن هیثم گوید: من در کنار مختار نشسته بودم که وی باخوشحالی و امید این جمله را گفت: «فردا، مردی را خواهم کشت که پاهای بزرگی دارد و چشمانش به گودی رفته و ابروی پرپشتش به روی چشمش ریخته و مؤمنین و ملائکه‌های آسمان از قتل او شاد خواهند شد».

عمر بن هیثم، متوجه مطلب شد.

و طبری می‌نویسد: «در میان حاضرین مردی بود به نام «هیثم بن اسود نخعی» و او این سخن مختار را خوب فهمید و گفت: به خدا! منظورش کسی جز «عمر بن سعد» نیست!!.

این مرد، به خانه‌اش آمد و از قبل با عمر سعد دوستی و رفاقت داشت، به فرزندش «عریان» گفت: بابا برخیز فورا خودت را به خانه‌ی «عمرسعد» برسان و به او بگو که: دست و پایت را جمع کن و در فکر نجات جانت باش که مختار قصد جانت را کرده است. عریان، به سرعت به خانه‌ی «عمرسعد» آمد و محرمانه، «عمرسعد» را در جریان امر قرار داد، «عمر سعد» که از این خبر سخت تکان خورده بود، به عریان گفت: «خدا پدرت را بیامرزد و از بابت این برادری به او جزای خیر عطا فرماید. خوب به موقع مرا خبر کردی!» عمر سعد که کاملا بهت‌زده شده بود، با توجه به جریان امان نامه‌ای که مختار به او داده بود و با توجه به روحیه گذشت و کرامت و بزرگواری که در مختار معروف بود، و حسن سیره‌ی او نسبت به مردم، بسیار بعید می‌دانست که چنین مطلبی راست باشد.

هانی بن ابی‌جیه

وی از عمال عبیدالله بن زیاد در کوفه بود. هانی بن ابی‌جیه در جریان دستگیری مختار توسط «عمرو بن حریث» ورود مختار به کوفه را به اطلاع «عمرو» رسانید. هانی‌بن ابی‌جیه با مختار دوستی می کرد و اطلاعات حاصل از دوستی ظاهری را به حکام وقت گزارش می‌داد.

هانی بن ثبیت حضرمی

وی یکی از راویان وقایع عاشوراست. جریان دیدار «ابن‌سعد» با امام حسین علیه‌السلام، میان دو سپاه پس از فرود در کربلا و پیش از روز عاشورا، از او روایت شده است.

«ابومخنف» این خبر را بدینگونه از او روایت می کند: حدثنی ابوجناب عن هانی... و کان قد شهد قتل الحسین علیه‌السلام.
«ابوجناب»، از «هانی»... که شاهد شهادت حسین علیه‌السلام بوده است، به من اینگونه روایت کرد...
نامبرده در به شهادت رسانیدن «عبدالله بن عمیر کلبی» که دومین قربانی از یاران حسین علیه‌السلام بود، نیز شرکت داشت.
و نیز همین عنصر گمراه، قاتل دو تن از فرزندان امیرمؤمنان به نام عبدالله و جعفر، و قاتل نوجوان دیگری از خاندان حسین علیه‌السلام و نیز قاتل عبدالله بن حسن می‌باشد که مادرش بانو «رباب» دختر بافضیلت «امرء القیس» بود.
یکی از ده نفری بود که پس از شهادت سیدالشهداء، بر پیکر مطهر آن حضرت اسب تاختند. ابوعمرو می گوید: به این ده نفر نگاه کردیم، همه زنازاده بودند.
وی قاتل جناب عبدالله بن علی ابیطالب علیه‌السلام است. آن ملعون در روز عاشورا این جوان را که برادر حضرت قمر بنی‌هاشم بود به شهادت رساند.
همچنین یکی از قاتلین جناب «جعفر بن علی بن ابیطالب علیه‌السلام است. به قولی وی قاتل جناب «محمد بن ابی‌سعید بن عقیل» نیز بوده است.
مختار، این گروه را دستگیر کرد و دستور داد همه را به پشت بخوابانند و با میخهای آهنی دست و پایشان را به زمین کوبید و دستور داد اسبهایی با نعل آهنین، بر بدنهای پلید آنان تاختند و آنقدر ادامه دادند تا به هلاکت رسیدند. سپس جسدهای آنان را با آتش سوزانید.

هانی بن جبه وداعی

وی یکی از شیعیان و طرفداران مختار بن ابوعبید ثقفی بود. هنگامی که مختار به این نتیجه رسید که ابن‌زبیر به او میدان فعالیت نخواهد داد، از او فاصله گرفت و مرتب از اوضاع کوفه، خبر می گرفت و یکی از شیعیان به نام «هانی بن جبه وداعی» به او گزارش داد که: مردم کوفه از حکومت ابن‌زبیر نگران و ناراضی هستند و نماینده‌ی اعزامی ابن‌زبیر را نپذیرفتند و تأکید کرد که اگر شیعیان عراق رهبری دلخواه داشته باشند قدرتی عظیم خواهند بود.

هانی بن قیس

وی از هواداران و فرماندهان تحت امر مختار بن ابوعبید ثقفی بود. وی به استعداد ۱۰۰ نفر نیرو، برای آزادسازی محمد بن حنفیه از چنگ نیروهای ابن‌زبیر، از سوی مختار مأموریت یافت. نیروهای هانی بن قیس توانستند محمد بن حنفیه را از زندان آزاد کنند.

هبیاط بن زرعه

«هبیاط» و «عبدالرحمن» دو تن از نواده‌های «ابی‌زرعه، از طرفداران و هواداران دشمنان اهل بیت» بودند.
حکم بن هشام گوید: «گروهی از یاران مختار، در حین انجام مأموریت، از مقابل خانه «ابی‌زرعه» عبور می کردند که ناگهان از پشت بام خانه‌ی ابی‌زرعه، به سوی آنان تیر اندازی شد. آنان به خانه حمله بردند و دو نوه‌ی ابی‌زرعه، به نامهای «هبیاط» و «عبدالرحمان» را کشتند.

هند

دختر «اسماء بن خارجه‌ی فزاری» و همسر عبیدالله بن زیاد بود. پس از هلاکت ابن‌زیاد، هند به نزد ابراهیم بن اشتر رفت و از اینکه

اموال او را مصادره کرده‌اند شکایت نمود.

هیثم بن اسود نخعی

وی از دوستان صمیمی عمر بن سعد لعنهٔ الله علیه بود.
در زمان قیام مختار، در آن روزهایی که بازار بگیر و ببند در کوفه گرم بود و قاتلین امام حسین علیه‌السلام و عاملین فاجعه‌ی کربلا، شناسایی و تعقیب و دستگیر و اعدام می‌شدند، موسی بن عامر گوید: جلسه‌ای در حضور مختار تشکیل شده بود». عمر بن هیثم گوید: من در کنار مختار نشسته بودم که وی باخوشحالی و امید این جمله را گفت: «فردا، مردی را خواهم کشت که پاهای بزرگی دارد و چشمانش به گودی رفته و ابروی پرپشتش به روی چشمش ریخته و مؤمنین و ملائکه‌های آسمان از قتل او شاد خواهند شد».
عمر بن هیثم، متوجه مطلب شد.
و طبری می‌نویسد: «در میان حاضرین مردی بود به نام «هیثم بن اسود نخعی» و او این سخن مختار را خوب فهمید و گفت: به خدا! منظورش کسی جز «عمر بن سعد» نیست!!.
این مرد، به خانه‌اش آمد و از قبل با عمر سعد دوستی و رفاقت داشت، به فرزندش «عریان» گفت: بابا برخیز فورا خودت را به خانه‌ی «عمرسعد» برسان و به او بگو که: دست و پایت را جمع کن و در فکر نجات جانت باش که مختار قصد جانت را کرده است. عریان، به سرعت به خانه‌ی «عمرسعد» آمد و محرمانه، «عمرسعد» را در جریان امر قرار داد، «عمر سعد» که از این خبر سخت تکان خورده بود، به عریان گفت: «خدا پدرت را بیامرزد و از بابت این برادری به او جزای خیر عطا فرماید. خوب به موقع مرا خبر کردی!» عمر سعد که کاملا بهت‌زده شده بود، با توجه به جریان امان نامه‌ای که مختار به او داده بود و با توجه به روحیه گذشت و کرامت و بزرگواری که در مختار معروف بود، و حسن سیره‌ی او نسبت به مردم، بسیار بعید می‌دانست که چنین مطلبی راست باشد.

هجرت

در بسیاری از نهضتها «هجرت»، نقش عمده داشته است.در نهضت عاشورا نیز سید الشهدا «ع» از مدینه جدش به مکه و از آنجا به کربلاـ هجرت کرد.همچنان که رسول خدا از مکه به مدینه هجرت نمود و آن هجرت، مبدا تحول در وضع مسلمانان و سر آغاز تاریخ گشت، هجرت امام حسین «ع» نیز در زنده کردن دین پیامبر تاثیر بسزا داشت و محرم آغاز سال هجری قمری حساب شد و هر دو هجرت بخاطر دین و بقای رسالت بود.همچنانکه حضرت موسی هجرت کرد و از مصر با حالت خوف بیرون رفت (فخرج منها خائفا یترقب-قصص/۲۱) چون گروه فرعونی در فکر کشتن موسی بودند، سید الشهدا «ع» نیز مخفیانه و خائفانه از جوار قبر رسول خدا «ص» کوچید و راه مکه را درپیش گرفت، در حالی که همان آیه را می‌خواند. هجرت از مکه نیز برای فرار از مرگ‌تحمیلی بود که یزید می‌خواست بر او تحمیل کند و رو به شهادتی رفت که خونش ثمر بخش باشد، آنگونه که هجرت رسول خدا «ص» نیز، خنثی کننده توطئه کسانی بود که در «لیلهٔ المبیت» به قصد کشتن او به خانه‌اش ریختند، اما آن حضرت راه غار ثور و سپس مدینه را پیش گرفته بود.
هجرت، لازمه هر نهضت عاشورایی و انقلاب مکتبی است، هم دل کندن از زندگی و حیات مادی و دست شستن از جان در راه هدف، هم کوچیدن از خاک، خانه، اقوام و همه دلبستگیها و تعلقات است.هجرت، هم مهاجر را پخته و آبدیده می‌کند، هم افق افکار را گسترده می‌سازد، هم مناطق هجرت را از تحول و دگرگونی برخوردار می‌کند.هجرت امام خمینی نیز از نجف به فرانسه، انقلاب اسلامی را در سطح جهان مطرح ساخت و پیام نهضت را به همه جا رساند.امام امت تصمیم داشت اگر هیچ کشوری اجازه ورود ندهد، سوار بر کشتی شده و دریاها را در نوردد و پیام مظلومیت ملت ایران را به گوش جهانیان برساند.سفرهای تبلیغی مبلغان

دینی در طول سال، بویژه در ایام محرم و رمضان نیز نوعی هجرت است.

هر روز عاشورا...

هر روز عاشورا و هر سرزمین، کربلاست. «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا».این جمله و شعار، نشان‌دهنده پیوستگی و تداوم خط درگیری حق و باطل در همه زمانها و مکانهاست.عاشورا و کربلا، یکی از بارزترین حلقه‌های این زنجیره طولانی است.همیشه حق و باطل رو در روی همند و انسانهای آزاده، وظیفه پاسداری از حق و پیکار با باطل رابر عهده دارند و بی‌تفاوت گذشتن از کنار صحنه حق و باطل، بی‌دینی است.امام خمینی «قدس سره» بارها به این نکته مهم توجه دادند، از جمله در ایام جنگ تحمیلی: «امروز، روز عاشورای حسینی است، امروز ایران کربلاست، حسینیان آماده باشید.»[۱] و درپیامی به مناسبت ۱۷ شهریور فرمود: «عاشورا، قیام عدالتخواهان با عددی قلیل و ایمان وعشقی بزرگ، در مقابل ستمگران کاخ نشین و مستکبران غارتگر بود و دستور آن بود که این برنامه، سرلوحه زندگی امت در هر روز و در هر سرزمین باشد.روزهایی که بر ما گذشت، عاشورای مکرر بود و میدانها و خیابانها و کوی و برزنهایی که خون فرزندان اسلام در آن ریخت، کربلای مکرر.». «۱۷ شهریور، مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکرر شهدای کربلا و مخالفان ما مکرر یزید و وابستگان او هستند.»[۲] .

نبرد عاشورا، گر چه از نظر زمان، کوتاهترین درگیری بود (نیم روز) ولی از نظر امتداد، طولانی‌ترین درگیری با ستم و باطل است و تا هر زمان که هر آرزومندی آرزو کند که‌کاش در کربلا بود و در یاری امام شهیدان، به فوز عظیم شهادت می‌رسید (یا لیتنا کنا معکم فافوز فوزا عظیما)،[۳] جبهه کربلاـ گرم و درگیری عاشورا دایر است.آنگونه که حسین «ع»، وارث آدم و ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد «علیهم السلام» است، پیروان عاشورایی او نیز وارث خط سرخ جهاد و شهادت‌اند و پرچم کربلا را بر زمین نمی‌نهند، واین جوهر تشیع در بعد سیاسی است. شیعه باید آبها را گل کند

خط سوم را به خون کامل کند خط سوم خط سرخ اولیاست

کربلا بارزترین منظور ماست شیعه یعنی تشنه ی جام بلا

شیعگی یعنی قیام کربلا شیعه یعنی بازتاب آسمان

بر سر نی جلوه ی رنگین کمان از لب نی بشنوم صوت تو را

صوت «انی لا اری الموت» تو را شیعه یعنی سالک پا در رکاب

تا که خورشید افکند از رخ نقاب این سخن کوتاه کردم و السلام

شیعه یعنی تیغ بیرون از نیام[۴] . یکی از نویسندگان محقق می‌نویسد: ما یقین داریم که اگر حسین «ع» در زمان ما بود، از قدس، جنوب لبنان و بیشتر مناطق اسلامی کربلای دومی می‌ساخت و همان موضعی را می‌گرفت که در برابر معاویه و یزید ایستاد و از همه مدعیان اسلام و تشیع و از آنان که برقدس و جنوب لبنان می‌گریند و در اعلامیه‌ها، سخنرانیها و صفحه مطبوعات بر سرفلسطین و لبنان معامله می‌کنند و در خیابانها و مجامع، سلاح با خود حمل می‌کنند، بیش ازتعدادی که در کربلای اول کنار آن حضرت ایستادند و یاریش کردند، او را یاری نمی‌کردند.»[۵] .

این دیدگاه، رد کننده نظریه‌ای است که کربلا و قیام حسینی را تکلیفی خاص امام‌می‌داند که نمی‌توان از آن تبعیت کرد.وقتی ابا عبدالله الحسین «ع» ضرورت قیام بر ضد سلطه ستمگری را که حلال را حرام می‌کند و عهد الهی را شکسته، بر خلاف سنت پیامبر عمل می‌کند و تجاوزکارانه عمل می‌نماید، در خطبه خویش می‌آورد و این صفات را در سلطه یزیدی محقق می‌داند، در پایان می‌افزاید «فلکم فی اسوة»[۶] در کار من برای شماالگوی تبعیت است، این می‌رساند که گستره زمین و زمان، کربلا و عاشوراست و همیشه و همه جا باید با الهام از این مکتب، بر ضد ستم قیام کرد و در راه آزادی و عزت، فداکاری نمود.

امام خمینی «ره» فرموده است: «این کلمه کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا، یک کلمه بزرگی است... همه روز باید ملت ما این معنی را داشته باشد که امروز روز عاشورا است و ما باید مقابل ظلم بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را ما پیاده کنیم، انحصار به یک زمین ندارد.انحصار به یک افراد نمی‌شود.قضیه کربلا منحصر به یک جمعیت هفتاد و چند نفری و یک سرزمین کربلا نبوده، همه زمینها باید این نقش را ایفا کنند.»[۷] .

پی نوشتها :

[۱] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۹۵.

[۲] همان، ج ۹، ص ۵۷.

[۳] زیارت عاشورا.

[۴] ابیاتی از مثنوی: «شیعه نامه»، محمد رضا آقاسی (کیهان ۱۲ / ۶ / ۷۱).

[۵] الانتفاضات الشیعیه، هاشم معروف الحسنی، ص ۳۸۷.

[۶] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

[۷] صحیفه نور، ج ۹، ص ۲۰۲.

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله

این شعر که در چاووش خوانیهای کاروانهای مسافر کربلا خوانده می‌شد، بر گرفته از کلام امام حسین «ع» هنگام خروج از مکه و حرکت به سوی مسلخ عشق، کوفه و کربلاست: «الا... و من کان باذلا فینا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله»[۱] که دعوتی بود به آنکه هر کس آماده فدا کردن خون و جان و مهیای دیدار خداست، سحرگاهان همراه امام حرکت کند.دعوت به خط شهادت و ایثار، در مرام حسینیان و عاشورائیان نهفته است و کربلا و زیارت مرقد سید الشهدا «ع»، رمز این دل سپردن به کعبه عشق و منای شهادت است. هر که دارد هوس کرب و بلا، بسم الله

هر که دارد سر همراهی ما، بسم الله

پی نوشتها :

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۱، حیاة الامام الحسین، ج ۳، ص ۴۸.

هفتاد و دو تن

معروف است که تعداد یاران و همراهان سید الشهدا «ع» که روز عاشورا در رکاب آن حضرت شهید شدند، هفتاد و دو تن بود.اما در منابع مختلف، آمار کشته شدگان و سرهای شهدا که بین قبایل مختلف تقسیم و به کوفه حمل شد، بیش از آن را نشان می‌دهد، حتی تانود نفر هم یاد شده است.در اسامی آنان نیز اختلافهایی دیده می‌شود.اما در هر صورت، هفتاد و دو، رمز آن فدائیان راه خدا در رکاب حسین «ع» است و در زبان عارفانه شاعران، کربلا منای عشق محسوب می‌شود که امام، هفتاد و دو قربانی به پیشگاه خدا هدیه نمود وخود، قربانی عظیم آن قربانگاه بلا و ابتلا بود.در تاریخ انقلاب اسلامی نیز، تعداد شهدای دفتر حزب جمهوری اسلامی که در هفتم تیر سال ۱۳۶۰ ش.در کربلای «سرچشمه» با انفجار بمب توسط منافقین به شهادت رسیدند، هفتاد و دو تن بود و سید الشهدای آن گروه، شهید مظلوم آیة الله بهشتی بود. مدارس و میادین و اماکنی به یاد آنان به این نام، نامگذاری شده است.

هل من ناصر

آیا یاری کننده‌ای هست؟فریاد استغاثه و یاریخواهی امام حسین «ع» در روز عاشورا پس از شهادت همه یاران، فرزندان و خویشاوندان است.چون دشمن قصد حمله به خیمه‌های اهل بیت را داشت و صدای آنان به گریه و فغان بلند بود، امام حسین «ع» اینگونه استغاثه کرد، شاید غیرت شنوندگان را برانگیزد تا مانع هجوم لشکریان به حریم حرم شوند.

ندای «هل من ناصر» حسین «ع» هنوز و همیشه در گوش تاریخ طنین انداز است و وجدانهای بیدار و همه آزادگان را به مقاومت در برابر ستم فرا می‌خواند و به نصرت دین‌خدا و یاری ولی خدا می‌طلبد.کسی که ندای نصرت خواهی و «استنصار» حجت خدا رابشنود ولی پاسخ ندهد، اهل دوزخ است.امام حسین «ع» در مسیر کوفه به دو نفر برخورد و پس از گفتگو وقتی از آنان دعوت به یاری کرد، آنان کهنسالی و قرضهای خود را بهانه آوردند تا همراه امام نشوند.حضرت فرمود: پس از منطقه دور شوید تا مرا نبینید و صدای‌مرا نشنوید که به عذاب الهی گرفتار می‌شوید: «فانطلقا فلا تسمعالی واعیهٔ و لا تریالی سوادافانه من سمع واعیتنا او رای سوادنا فلم یجبنا و لم یغثنا کان حقا علی الله عز و جل ان یکبه‌علی منخریه فی النار».[۱] .

«ز عاشورای آن سال به خون آغشته تا اکنون

هماره، همچنان فریاد «هل من ناصر»ش در سینه تاریخ، پا برجاست

از آن فریاد دعوتگر که در «متن زمان» جاری است

و پیغامش، شعار شور و بیداری است،

میان حق و باطل، «داد» با «بیداد»، نبردی جاودان برپاست.

در این میدان و این پیکار

ندای دعوتش چشم انتظار پاسخی از «ما»ست.

که حق تنهاست،

و... هر جا کربلا، هر روز، عاشوراست.»[۲] .

این جمله که بصورت «هل من ناصر ینصرنی» شهرت یافته است، در منابع تاریخی دقیقا به همین صورت نیست و با اندک تفاوتی یا با عبارتهای دیگری نقل شده است، از قبیل: «هل من ذاب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغیث یرجو الله فی اغاثتنا، اما من طالب حق ینصرنا...»،[۳] «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟»،[۴] «اما من مغیث یغیثنا لوجه الله؟»،[۵] «هل من ناصر ینصر ذریته الاطهار؟»[۶] و عبارتهای دیگر ولی مفهوم همه این عبارات، نصرت خواهی برای یاری و دفاع است. --------------

پی نوشتها :

[۱] موسوعهٔ کلمات الامام الحسین، ص ۳۶۹ به نقل از ثواب الاعمال.

[۲] قبله این قبیله، جواد محدثی، ص ۷۴.

[۳] حیاهٔ الامام الحسین، ج ۳، ص ۲۷۴.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۶، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

[۵] قمقام زخار، ص ۴۰۴.

[۶] ذریعهٔ النجاهٔ، ص ۱۲۹.

هیهات منا الذلة

شعار عاشورایی حسین بن علی «ع» و شعار همه آزادگانی که زیر بار ظلم نمی‌روند و سلطه جباران را نمی‌پذیرند.به معنای «ذلت از ما دور است» و جمله‌ای است که امام حسین «ع» در یکی از خطبه‌هایش روز عاشورا بیان فرمود، خطبه‌ای با آغاز «تبا لکم ایتها الجماعهٔ...» که چون همان روز نیز اصرار داشتند آن حضرت را به تسلیم و بیعت وادارند، حضرت نپذیرفت و حیات ذلت‌بار در سایه حکومت‌یزید و ابن زیاد را با کرامت دودمان پیامبر و شرافت زندگی مؤمنانه منافی دانست و سر دو راهی مرگ شرافتمندانه یا زندگی ذلیلانه، «شرافت شهادت» را برگزید: «الا و ان الدعی بن الدعی قد ترکنی (رکزنی) بین‌السلهٔ و الذلهٔ، و هیهات له ذلک منی، هیهات منا الذلـهٔ، ابی الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طهرت و جدود طابت و انوف حمیهٔ و نفوس ابیهٔ ان یؤثر طاعهٔ اللئام علی مصارع الکرام»[۱] .

این نوع نگرش به زندگی، تعلیم مکتب است که انسان باید سر دو راهی شهادت یاذلت، عزت شهادت را برگزیند و زندگی زیر ستم را مرگ بداند.حضرت علی «ع» در جنگ صفین، وقتی دید که سپاه معاویه بر شریعه فرات دست‌یافتند و یاران او در مضیقه آب قرار گرفتند و چه بسا ذلیلانه تسلیم شوند، در خطبه‌ای آنان را تشویق کرد که شمشیرها را با خون دشمن سیراب سازند تا خود سیراب شوند، مرگ، در زندگی ذلیلانه است و زندگی در مرگ قاهر و پیروز «فالموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاهٔ فی موتکم قاهرین».[۲] این فرهنگ، در خط حماسه علوی و حسینی متبلور است و سرمایه زندگی باکرامت به شمار می‌رود.امام خمینی «ره» نیز در برابر تهدیدهای استکبار جهانی، در پیام خویش فرمود: «هیهات که امت محمد «ص» و سیراب شدگان کوثر عاشورا و منتظران وراثت صالحان، به مرگ ذلت بار تن در دهند و هیهات که خمینی در برابر تجاوز دیو سیرتان و مشرکان و کافران به حریم قرآن کریم و عترت رسول خدا و امت محمد «ص» و پیروان ابراهیم حنیف، ساکت و آرام بماند و یا نظاره‌گر صحنه‌های ذلت و حقارت مسلمانان باشد.»[۳] . از آستان همت ما ذلت است دور

و اندر کنام غیرت ما نیستش ورود بر ما گمان بردگی زور برده‌اند

ای مرگ، همتی که نخواهیم این قیود اکنون که دیده هیچ نبیند به غیر ظلم

باید ز جان گذشت، کزین زندگی چه سود؟[۴] . سید الشهدا «ع» در پاسخ برخی از افراد سپاه کوفه که از او می‌خواستند گردن به حکومت و فرمان یزید بنهد تا سالم بماند، فرمود: «لا و الله!لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا اقر اقرار العبید (لا افر فرار العبید)».[۵] اینگونه تسلیم شدن را ذلتی برده وار می‌داند و نمی‌پذیرد. ابونصر بن نباته، درباره این دیدگاه حسین «ع» سروده است: «و الحسین الذی رای الموت فی‌العز حیاهٔ و العیش فی الذل قتلا»[۶] حسین «ع» کسی است که مرگ همراه عزت را «زندگی» دید و زندگی در ذلت و خواری را «مرگ».

پی نوشتها :

[۱] نفس المهموم، ص ۱۳۱، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۳، (با تفاوتهایی اندک در تعابیر).

[۲] نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۵۱.

[۳] صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۳.

[۴] حسین پیشوای انسانها، محمود اکبرزاده، ص ۲۷.

[۵] مقتل الحسین، مقرم، ص ۲۸۰، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳.

[۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۴۵.در این کتاب، اشعار، سخنان و حکایات تاریخی فراوانی دربارهروحیه عزت و بزرگواری و جوانمردی، بویژه در میدانهای جنگ نقل شده است (ص ۲۴۵ تا ۳۳۱).

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱ ۵۳-۰۶۰۹به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹